



تاریخ ایران

www.javidiran.wordpress.com

ترجمہ: سید محمد تقی قزوینی گیلانی

تالیف: ژرنال بربری سائیکس

فصل اول وضع و ساختمان و آب و هوا ۱

موقع ایران- حدود و ولایات- لفظ ایران و پرسیا- تشکیل فلات ایران- شباهت ایران به اسپانیا- خشکساری آسیای مرکزی- آب و هوای ایران- بارندگی- سرما و گرما- باد- آب و هوای ایران قدیم- جمعیت ایران- جبال فلات ایران- رشته‌های شمالی- رشته‌های جنوبی.

فصل دوم صحاری، رودخانه‌ها، نباتات، حیوانات و معدنیات ایران ۲۲

لوت یا صحرای ایران- رودخانه‌ها- جیحون- دریاچه‌ها- خلیج فارس- بحر خزر- طرق ارتباط- گل و گیاه- حیوانات- معادن.

فصل سوم جغرافیای ایلام و بابل ۴۵

آغاز تمدن- ایلام منشاء قدیمترین تمدن ایران- تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوائل عهد تاریخ- رودخانه بابل و ایلام- فرات- دجله- کرخه- آبدیز- کارون- لشکرکشی سناخریب- نثارکوس و سفر دریا- رودهای بابل و ایلام در عصر حاضر- مرزهای ایلام- شهرهای قدیم و جدید ایلام- حاصلخیزی طبیعی ایلام- حدود بابل- معنی سومر و اکد- کشور کلد و بابل- وصف بابل- آب و هوا و نباتات و حیوانات آن کشور.

فصل چهارم ایلام و پایتخت آن شوش ۶۲

تحقیقات جدید در مبادی تاریخ- معنی ایلام- سیاهان سکنه اولیه ایلام- افسانه ممنن- طوائف

مختلفه ایلام- انزان یا انشان- زبان قدیم ایلام- مذهب ایلام- شوش پایتخت قدیم- حفاریهای لفتس- ماموریت دیولافوا و دمرگان- محلات اربعه شوش- دوره قبل از تاریخ- دوره عتیق- ایلام در افسانه ژیلگام.

فصل پنجم ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ ۷۸

سومریها و سامیها- داستان اوانس- زبان سومر- مذهب سومر- تاسیسات قدیمه سومریان ان ناتوم پادشاه لکش ۳۰۰۰ ق.م- فتوحات ان ناتوم بر ایلامیها- قدیمترین نامه و ایلام- ایلام و سلسله کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ ق م- دولت اکد ۲۸۰۰ ق

م- لشکر کشی سارگن به ایلام- تخته سنگ نرامسین- دولت گوتی- گودآ، پاتی لگش ۲۵۰۰ ق م- طلوع سلسله سوم اور- اداره ایلام بتوسط دنگی- زوال سلسله سوم اور بتوسط ایلام- تاراج ارخ بتوسط کودوران خوندی در حدود ۲۲۸۰ ق م- سلسله نی سین ۲۳۳۹-۲۱۱۵ ق م- تأثیر تمدن سومری.

فصل ششم ایلام و بابل ۹۴

طلوع بابل- نظری به ماقبل- اشکال مربوط ساختن سلسله‌های قدیم ایلامی با سلسله‌های سومر- یک مقارنه تاریخی حتمی بین ایلام و بابلی‌ها- غلبه ایلام و نتایج آن- کدر لاعمیر پادشاه ایلام- انحطاط دولت ایلامی- اولین سلسله بابل تقریباً از ۲۲۲۵-۱۹۲۶ ق م- قوانین حمورابی- سلسله دوم بابل ۲۰۶۸-۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً- سلسله‌های ایلامی معاصر با سلاطین بابل- سلسله کسیت بابل از ۱۹۲۵ تا ۱۱۸۵ ق م- اوضاع ایلام- شوتروک ناخونتا پادشاه ایلام ۱۱۹۰ ق م تقریباً- سلسله پاشه بابل ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۲ ق م- صفحات دریائی و سلسله بازی‌ها ۱۰۵۳ تا ۱۰۳۲ ق م- کلدانیان ۹۷۰ تا ۷۳۲ ق م.

فصل هفتم امپراطوری آشور و سقوط ایلام ۱۰۶

طلوع آشور- دولت قدیم آشور- مهاجرت آرامیان- دولت میانی آشوری از سال ۹۰۰ تا ۷۴۵ ق م تقریباً- دولت جدید آشور از ۷۴۵ تا ۶۰۶ ق م- سارگن دوم ۷۲۲-۷۰۵ ق م- جنگ اول بین آشور و ایلام- سناخریب از ۷۰۵ تا ۶۸۲ ق م- جنگهای سناخریب- تسخیر و غارت بابل در سال ۶۸۹ قبل از میلاد- اسرهدون از سال ۶۸۱ تا سال ۶۶۹ ق م و روابط او با ایلام- فتح مصر در سال ۶۷۰ ق م- آشور بانیپال از سال ۶۶۹ تا ۶۲۶- جنگ اول بابل با ایلام- جنگ توللیز ۶۵۹ ق م- انقلاب شوش- آئین فیروزی آشور- طغیان بابل- جنگ دوم با ایلام ۶۵۱ ق م- تسخیر بابل ۶۴۸ ق م- تسخیر و غارت شوش ۶۴۵ ق م- برگرداندن مجسمه ننه به ارخ- محو شدن ایلام.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۷

فصل هشتم آریانه‌های ایران- اصل و منشاء و روایات آنها ۱۲۵

اختلاف مابین اراضی پست و نواحی مرتفعه ایران- استیلای آریان در اراضی مرتفعه- مسئله آریان- سرزمین اصلی آریانه‌ها- روایات آریانه‌های ایران- ورود طوایف آریان‌ها به ایران- تاریخ این مهاجرت‌ها- قوم ماد و سکنه قدیم- افسانه‌های آریانی.

فصل نهم کیش مادیها و پارسیها ۱۳۳

اشتراک مذهبی طوائف آریانی ایران و هندوستان- افسانه‌های هندی ایرانی یما یا جمشید- زردشت پیغمبر ایران- گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده- تاریخ ولادت و وفات زردشت- اوستا- اورمزد خدای مطلق- اهریمن یعنی

خالق شر- اصول ثلاثه مذهب زردشتی- تاثیرات تورانیان بر مذهب زردشتی- استعمال برسم- مغ- عقیده به معاد- بهشت پارسیان- تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود- خلاصه احوال.

فصل دهم طلوع ماد و سقوط آشور ۱۴۹

وصف ماد- اسبان نسا- لشکرکشی تیگلات پیلسر اول در سال ۱۱۰۰ ق. م تقریباً- لشکرکشی های شلمانسر در سال ۸۴۴ ق. م- لشکرکشی ادادنیراری سوم در سال ۸۱۰ ق. م- جنگهای تیگلات پیلسر چهارم سال ۷۴۴ ق. م- به اسیری بردن سارگن دوم بنی اسرائیل را به ماد ۷۲۲ ق. م- لشکرکشی اسرهدون در سال ۶۷۴ ق. م- روایت مادیها- دیوکس موسس سلسله سلطنتی ماد- اکباتان پایتخت ماد- زبان ماد- سناخریب و ماد- اتساع- ماد- استیلای ماد بر پارسیان- سالهای اخیر آشور بانیپال- حمله اول مادیها- جلوس کیاکسار محاصره اول نینوا- تاخت و تاز سیتها- محاصره دوم نینوا- سقوط نینوا در سال ۶۰۶ ق. م تقریباً- قضاوت تاریخ درباره آشور.

فصل یازدهم ماد و بابل و لیدیه ۱۶۴

اوضاع دنیای قدیم بعد از سقوط نینوا- وضعیت ماد- سلطنت جدید بابل- لشکرکشی نخو دوم- غلبه نوکد نصر بر نخو دوم سال ۶۰۴ ق. م- حدائق معلقه بابل- جنگهای کیاکسار- دولت لیدیه- سلسله مرمنا- اختراع سکه- جنک بین لیدیه و ماد- جنک کسوف سال ۵۸۵ ق. م- فوت

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۸

گیاگسار بسال ۵۸۴- آستیاگس پادشاه آخری ماد- تجمل و جلال دربار ماد- شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر- سلاطین آخری دولت جدید بابل.

فصل دوازدهم عصر پهلوانی ایران ۱۷۳

کیفیت افسانه تاریخ قدیم ایران- سلسله پیشدادی- جمشید و ضحاک- فریدون و کاوه- سه پسر فریدون- سام و زال و رودابه- رستم پهلوان- سلسله کیانیان- کیکاوس و مطابقتش از جهتی با کیاکسار- سهراب و رستم- سیاوش و کیخسرو- کیخسرو و کوروش کبیر نیست- سهراب و گشتاسب- اسفندیار- بهمن یا اردشیر درازدست- انتهای عصر پهلوانی.

فصل سیزدهم طلوع دولت پارس ۱۸۱

ترتیبات قدیمه پارسیان- طلوع کوروش کبیر بنا بقول هرودوت- مصیبت هارپاکوس- معلومات جدید در باب تاریخ ایران- هخامنش موسس خاندان سلطنتی- دو شعبه سلاطین هخامنشی- مغلوب شدن آستیاگس بدست کوروش- کوروش پادشاه انشان سلطان پارس میشود- کرزوس پادشاه لیدیه- محاربه ایران و لیدیه- تسخیر سارد در سال ۵۴۶ ق. م- سرنوشت کرزوس- موقع جغرافیائی یونان- ترقیات جدید که در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است- هجوم

طوایف آریان به یونان - مستعمرات یونانی در آسیای صغیر - مقهور شدن یونانیان بدست ایرانیان - محاربات شرقی کوروش - تسلیم بابل سال ۵۳۸ ق.م - اقوال مبتنی بر روایات - سالهای اخیر کوروش - اعاده یهود بوطن - وفات کوروش در سال ۵۲۹ ق.م - خصائل کوروش.

فصل چهاردهم اوج ترقی دولت ایران ۲۰۲

جلوس کمبوجیه ۵۲۹ ق.م - مرک بردیا در سال ۵۲۶ ق.م - سال - جنک مصر - جنک پلوزیوم سال ۵۲۵ ق.م - انتحار کمبوجیه سال ۵۲۱ ق.م - گوماتا که یونانیها او را سمردیس کاذب نامیده‌اند - قتل گوماتا سال ۴۲۱ ق.م - جلوس داریوش ۵۲۱ ق.م - طغیانهای هشتگانه - انتظامات داریوش - تقسیم کشور بچندین استان یا والی نشین - راه شاهی - اهتمام داریوش در بسط و توسعه کشور - مقصود داریوش از جنک با سیت‌ها - ترتیب لشکرکشی در سال ۵۱۲ ق.م - الحاق طراس و انقیاد مقدونیه - لشکرکشی به هند در سال ۵۱۲ ق.م - خلاصه.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۹

فصل پانزدهم احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها ۲۲۲

مردانگی ایرانیان - عادات و رسوم - مهمان‌نواز و کریم و بخشنده و نظربلند بوده‌اند - قوانین - موقع زنان - پادشاه و دربار او - زبان ایرانیان قدیم - کتیبه‌های بی‌ستون که بسه زبان است - خرابه‌های پاسارگاد - پرس پلیس - مقابر سنگی - کاشی کاری مینائی و غیره - کارهای زرگری هخامنشی - آلات و ادوات مفرغی خینمان - خلاصه.

فصل شانزدهم ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش ۲۴۷

نتایج مخاطرات - رعایای یونانی ایران - روابط بین یونان و آسیای صغیر - اوضاع یونان - طغیان یونان از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ ق.م - جنک لاد و سقوط میلت در سال ۴۹۴ ق.م - لشکرکشی مردونیه بطراس ۴۹۳ ق.م - لشکرکشی برای گوشمالی آتن و ارتریا ۴۹۰ ق.م - انهدام ارتریا - جنک ماراتن ۴۹۰ ق.م - شورش مصر ۴۸۶ ق.م - وفات داریوش سال ۴۸۵ - خصائل داریوش

فصل هفدهم دفع پارسی‌ها از یونان ۲۵۹

جلوس خشایارشا ۴۸۵ ق.م - دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ ق.م - طغیان بابل در سال ۴۸۳ ق.م - تشکیل قشون بزرگ ایران و عده آن - اوضاع جنگی یونان - حرکت قشون عظیم - مدافعه در ترموپیل سال ۴۸۰ ق.م - زدوخوردهای دریائی در آرتی میزیوم - پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن - جنک سالامیس ۴۸۰ ق.م - مراجعت خشایارشا - مهاجمه کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ ق.م - جنگهای مردونیه - جنک پلاته در سال ۴۷۹ ق.م - جنک میکال در سال ۴۷۹ ق.م - تسخیر سس‌تس سال ۴۷۸ ق.م - نتایج آخرین عمل.

فصل هیجدهم احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان ۲۸۱

خشایارشا پس از مراجعت از یونان- تاخت و تازهای یونانیها در آسیای صغیر و جنگ اوریمدن ۴۶۶ ق.م- قتل خشایارشا ۴۶۶ ق.م- خصال خشایارشا- جلوس ارتاکسرک سس اول (اردشیر دراز دست) ۴۶۵ ق.م- طغیان هیستاسپ (و یشتاسب) ۴۶۲ ق.م- شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ ق.م- صلح

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۰

کالیاس سال ۴۴۹ ق.م تقریباً- مقایسه ایران و یونان با اسپانیا و انگلستان- طغیان مگابیز- دوره اغتشاش سال ۴۲۵ ق.م- پادشاهی داریوش نتوس ۴۴۲-۴۴ ق.م- تیسافرن و اتحاد با اسپارت ۴۱۲ ق.م- داستان تری تخم.

فصل نوزدهم انحطاط دولت پارس ۲۹۲

کوروش کوچک- روابط کوروش با اسپارت- جلوس اردشیر من مون (تیزهوش) ۴۰۴ ق.م- لشکرکشی کوروش بابل- جنگ کوناکسا ۴۰۱ ق.م- بازگشت ده هزار نفری- ایران و یونان بعد از واقعه کوناکسا- مصالحه انتالسیداس سال ۳۸۷ ق.م- محاربات مصر- لشکرکشی بطرف کادوسیان- اواخر ایام سلطنت اردشیر منمون- جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ ق.م- تسخیر صیدا و انقیاد مصر سال ۳۴۲ ق.م- قتل اردشیر سال ۳۳۶ ق.م- جلوس داریوش کدمان ۳۳۶ ق.م

فصل بیستم طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر ۳۱۲

جغرافیای مقدونیه- سکنه مقدونیه- تاریخ قدیم مقدونیه- حسن اداره فیلیپ از سال ۳۵۹ تا ۳۳۶ ق.م- جنگ خرونه ۳۳۸ ق.م- انتخاب فیلیپ به سرداری کل یونان ۳۳۷ ق.م- المپاس- قتل فیلیپ ۳۳۶ ق.م- شهرت فوق العاده اسکندر کبیر- افسانه‌های اسکندر- دوره جوانی و جلوس اسکندر- شناختن یونان اسکندر را بسلطنت- انهدام تب.

فصل بیست و یکم جنگهای گرانک و ایسوس ۳۲۵

اوضاع قبل از جنگ بزرگ- حرکت قشون در ۳۳۴ ق.م- جنگ گرانیک ۳۳۴ ق.م- تسلیم شدن سارد ۳۳۴ ق.م- محاربه کاریه، لیکه، پامفلیه، پی سیدی و فریگیه- فوت منمون ۳۳۲ ق.م- جنگ ایسوس نوامبر ۳۳۳ ق.م- محاصره و تصرف صور ۳۳۲ ق.م- الحاق مصر ۳۳۲-۳۳۱ ق.م.

فصل بیست و دوم خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش ۳۴۲

جنگ آرییل ۳۳۱ ق.م- نتیجه جنگ آرییل- تصرف بابل و شوش- تصرف پرس پلیس و پاسارگاد- تصرف اکباتان ۳۳۰ ق.م- تعاقب داریوش و مرگ او ۳۳۰ ق.م

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۱

فصل بیست و سوم حدود کشور گشائی ۳۵۴

تسخیر هیرکانیا، پارت، اریا (هرات) - الحاق سیستان و عزیمت به هیلمند - گذشتن از هندوکش و الحاق باختر ۳۲۸ ق. م - دستگیری بسوس - پیشرفتن اسکندر بطرف جیحون یا سرداریا - اولین مصیبت و آسیب مقدونیهها - تسخیر کوه سغدیها - حمله به هند ۳۲۷ ق. م - نیسا شهریکه دیونیسوس آنرا بنساخت - عبور از رود سند - جنگ با پروس ۳۲۶ ق. م - پایان فتوحات.

فصل بیست و چهارم مرگ اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او ۳۶۸

رفتن باقیانوس هند - حرکت از رود سند بشوش ۳۲۵ ق. م - مسافرت به بابل - مرگ اسکندر کبیر ۳۲۲ ق. م - تحقیق و موشکافی در اصطلاح یونانی و یونانیت - مقایسه بین یونانی و امپراطوری بریتانیا - نتایج و ثمرات یونانیت یا اصطلاح یونانی - کارها و خصائل اسکندر بزرگ.

فصل بیست و پنجم جدال و جنگ بین جانشینان ۲۸۱

مسئله وراثت و جانشینی - مرگ پردیکاس ۳۲۱ ق. م - طلوع سلوکس - جنگ برای تحصیل تفوق و اقتدار - آنتی گون و اومن - تفوق آنتی گون پس از مرگ اومن ۳۱۶ ق. م - انهدام خانواده اسکندر کبیر - جنگ غزه ۳۱۲ ق. م - سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند ۳۱۲ ق. م - حمله دمتریوس به بابل ۳۱۱ ق. م - تشکیل دولت سلوکی از سال ۳۱۱ تا سال ۳۰۲ ق. م - آنتیگون و بطلمیوس - جنگ اپسوس ۳۰۱ ق. م - حالات دمتریوس و پولیورستس پس از جنگ اپسوس - جلوس بر تخت سلطنت مقدونیه - اسیر شدن و مردن او - شکست و مرگ لیزیاک ۲۸۱ ق. م - کشته شدن سلوکس نیکاتور ۲۸۱ ق. م.

فصل بیست و ششم دولت اسالکه تا ظهور پارتها ۳۹۵

جلوس انتیوخوس (سوتر) ۲۸۱ ق. م - هجوم گالیها و مرگ کرائونوس ۲۸۰ - شکست گالیها از آنتیوخوس اول - تقسیم کشورهای اسکندریه بعد از هجوم گالیها - مرگ آنتیوخوس سوتر ۲۶۲ ق. م - آنتیوخوس تنوس ۱۶۲۲ - ۲۴۶ ق. م - قیام باختر در ۲۵۶ قبل از میلاد و پارت در ۲۵۰ ق. م - جنگ سوم سوریه و حمله بسوریه و ایران ۲۴۵ ق. م - جنگ انسیرا در حدود ۲۳۵ قبل از میلاد - جنگ سلکوس دوم با

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۲

پارتیها - اتالوس پادشاه پرگام و آنتیوخوس هواکس - سلکوس سوم ۱۲۶ - ۲۲۲ قبل از میلاد - اختتام یک عصر بزرگ - ایران در تحت حکومت مقدونیه - شهرهای یونانی در امپراطوری ایران.

فصل بیست و هفتم قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا ۴۰۹

پارت اصلی - منابع تاریخ پارتی یا اشکانی - خاندان اشکانی - پیدایش خاندان اشکانی ۲۴۹-۲۴۸ ق.م - حالات اشک اول ۲۴۹-۲۴۷ ق.م - هیکاتم پیلس پایتخت - تسخیر هیرکانینا بدست اشک دوم ۲۴۷-۲۱۴ ق.م - اشک دوم و سلکوس دوم - دارا پایتخت جدید پارتیها - اوایل حالات آنتیوخوس بزرگ ۲۲۴-۲۱۳ ق.م - اشک سوم و آنتیوخوس کبیر ۲۰۹ ق.م - عزیمت آنتیوخوس به باختر و کرمان و پنجاب ۲۰۸-۲۰۴ ق.م - نخستین ارتباط بین ایران و روم - جنک اول مقدونیا ۲۱۵-۲۰۵ ق.م - تاراج مصر بدست فیلیپ پنجم و آنتیوخوس بزرگ - جنک دوم مقدونیا ۲۰۰ ق.م - آنتیوخوس کبیر و دولت روم ۲۰۰-۱۹۱ ق.م - جنک ماگنسیا ۱۹۰ ق.م - صلح اپامه ۱۸۸ ق.م - دولت پارت تا زمان سلطنت مهرداد اول ۲۰۹-۱۷۰ ق.م - دولت باختر ۲۰۵-۱۷۰ ق.م - خلاصه.

فصل بیست و هشتم توسعه پارت و انحطاط خاندان سلوکی ۴۳۴

خاندان سلوکی ۱۸۸-۱۷۵ ق.م - جلوس آنتیوخوس اپیفان ۱۷۵ ق.م - جنک پیدنه ۷۶۸ ق.م - تخلیه مصر از طرف آنتیوخوس ۱۶۸ ق.م - جنکهای آنتیوخوس در مشرق و مرک او ۱۶۵-۱۶۴ ق.م - آنتیوخوس اپیفان و یهودان - دمتریوس منجی ۱۶۲-۱۵۰ ق.م - فتوحات مهرداد اول پادشاه پارت ۱۷۰-۱۳۸ ق.م - خاندان سلکوس ۱۵۰-۱۴۰ - مهرداد اول و دمتریوس دوم - مرک مهرداد اول ۱۳۸ ق.م - آنتیوخوس هفتم ملقب به سی ده ۱۳۸-۱۲۹ ق.م - آنتیوخوس سی ده و فرهاد دوم ۱۲۹-۱۳۰ - زوال خاندان سلکوس - مقام خاندان سلوکی در تاریخ.

فصل بیست و نهم دولت پارت و روم و پنت ۴۴۷

خطر طوائف صحرانورد - فتوحات طوائف صحرائشین در پارت مهرداد دوم ۱۲۴-۸۸ ق.م - پارت و ارمنستان - توسعه روم ۱۹۰-۱۲۹ ق.م - تشکیل سلطنت مهرداد ششم پادشاه پنت ۱۹۰-۱۲۰ - ابتدای روابط مابین پارت و روم ۹۲ ق.م - نخستین ارتباط چین با ایران ۱۲۰-۸۸ ق.م - یک عصر تاریک در تاریخ پارتیها ۸۸-۶۶ ق.م - مهرداد ششم و روم ۸۹-۶۶ ق.م - عملیات پمپی در مشرق ۶۷-۶۳ ق.م - پمپی و فرهاد سوم پادشاه پارت - هلاک مهرداد ششم بدست خود ۶۳ ق.م -

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۳

نتایج جنگهای پمپی.

فصل سی ام پارت و روم - اولین آزمایش قدرت ۴۶۷

امور داخلی پارت ۵۷-۵۵ ق.م - تعیین کراسوس به حکمرانی سوریه ۵۵ ق.م - طرح حمله به پارت ۵۳ ق.م - ترتیب و انتظامات جنگی ارد - در مقایسه مابین قشون پارت و روم - جنگ کاره یا حران ۵۳ ق.م - حمله پارتیها بسوریه ۵۱-۵۰ ق.م -

فصل سی و یکم دومین آزمایش قدرت ۴۷۸

جنگ داخلی بین سزار و پمپی ۴۹-۴۸ ق.م- قیصر و شرق نزدیک در ۴۷ ق.م- سوابق حالات مارک آنطونی- حمله پارت تحت فرمان پاکروس و لاینوس ۴۰-۳۹ ق.م- صلح یراندیزیوم ۴۰ ق.م- فتوحات ونتیدیوس ۳۹ ق.م- شکست و مرگ پاکروس در ۳۸ ق.م- مرگ ارد ۳۷ ق.م تقریباً- عزیمت آنطونی بجنگ پارت ۳۶ ق.م- جنگ او در ارمنستان ۳۴-۳۳ ق.م- فرهاد چهارم و تیرداد ۳۳-۳ ق.م- پس دادن بیرقهای روم ۲۰ ق.م- پایان دومین آزمایش قدرت.

فصل سی و دوم تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن ۴۹۲

تشکیلات دولت پارت (اشکانی)- وضع شاه- آرتش- دربار- وضع زنان- زندگانی پارتیها- لباس- قوانین و رسوم- مذهب- ادبیات- معماری و پیشه و هنر- مسکوکات.

فصل سی و سوم نزاع و جدال بر سر ارمنستان ۵۰۶

مسئله ارمنستان- قتل فرهاد چهارم ۲ ق.م و معاهده با روم ۱.م- فرهاد کوچک، ونن، اردوان سوم- روم، پارت، ارمنستان ۱۸-۳۵ میلادی- تغییر وضعیات اردوان سوم ۲۶-۳۷ م- صلح با روم ۳۷ م- وردان و گودرز ۴۰-۵۱ م- کشمکش و جنگ بر سر ارمنستان- بلاش و نرو ۵۵-۶۳ م- نصب تیرداد بسلطنت بدست نرو ۶۶ م- دوره تاریک در تاریخ پارت ۶۶-۱۰۸ م.

فصل سی و چهارم انحطاط و سقوط پارت ۵۱۶

اوج امپراطوری روم- فتح بین النهرین ۱۱۵-۱۱۶ م- عقب نشینی تراژان ۱۱۶ م- تخلیه ارمنستان و

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۴

بین النهرین بواسطه هادریان ۱۱۷ م- هجوم و غارت طایفه آلانی ۱۳۳ م- حمله بلاش سوم به سوریه ۱۶۱ م- جنگهای اویدیوس کاسیوس ۱۶۳-۱۶۵ م- جنگهای سوروس در شرق ۱۹۴-۱۹۷ م- اردوان و بلاش آخرین پادشاه پارت ۲۰۹-۲۲۶ م- خدعه و خیانت کارا کالا ۲۱۶ م- آخرین جنگ مابین پارت و روم ۲۱۷ م- انقراض دولت پارت ۲۲۶ م- ارتباط چین و ایران ۲۵-۲۲۰ م- پرستش میترا در اروپا- خلاصه.

فصل سی و پنجم طلوع سلسله ساسانی ۵۳۱

اصل سلسله ساسانی- ظهور اردشیر- اردوان و اردشیر- جنگ هرمز- جنگهای مشرقی اردشیر- اردشیر و سوروس اسکندر ۲۳۲-۲۲۸ م- جنگ اردشیر با ارمنستان- اردشیر یا زنده کننده دیانت زردشت- کارهای بزرگ و خصال اردشیر.

فصل سی و ششم شاپور اول اسیرکننده والرین ۵۴۲

جلوس شاپور اول ۲۴۰ م - شورش ارمنستان و هاترا (الحضر) ۲۴۰ م - اولین میدان جنگ در مقابل روم ۲۴۴ - ۲۴۱ م - جنگ دوم - مرحله اول ۲۶۰ - ۲۵۸ م - اسارت والرین ۲۶۰ م - مرحله دوم جنگ ۲۶۰ م - شاپور و اذینه پادشاه پالمیر یا تدمر ۲۶۰ - ۲۶۳ م - زنوبیا - کارهای شاپور در موقع صلح - مانیها - فوت شاپور اول ۳۷۱ م - هرمز و بهرام اول ۲۷۱ - ۲۷۵ م - سلطنت و لشکرکشی بهرام دوم ۲۷۵ - ۲۸۲ م - حمله و جنگ کاروس ۲۸۳ م - تصرف ارمنستان توسط تیرداد ۲۸۶ م - جنگ نرسی با روم ۲۹۶ - ۲۹۷ م - شکست نرسی و واگذاری پنج ولایت ایران بروم ۲۹۷ م.

فصل سی و هفتم شاپور بزرگ ۵۶۰

پیدایش شاپور دوم ۳۰۹ م - اوائل سن و محاربات اولیه ۳۳۷ - ۳۰۹ م - اولین جنگ با روم ۳۳۷ - ۳۵۰ م - تعقیب و آزار سخت مسیحیان - محاربات شرقی شاپور ۳۵۷ - ۳۵۰ م - قرارداد بین ارمنستان و روم ۳۵۲ م تقریباً - جنگ دوم با روم تا مرک کنستانتیوس ۳۵۹ م - بسیج ژولین ۳۶۳ م - عقب نشینی و مرک ژولین ۳۶۳ م - رد شدن پنج ولایت و نصیبین به شاپور ۳۶۳ - سیاست ایران و روم در ارمنستان و ایبری - انعقاد عهد صلح بین روم و ایران ۳۷۶ م - مرک شاپور ۳۷۹ م.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۵

فصل سی و هشتم جنگ با هیاطله (هونهای سفید) ۵۸۴

اردشیر دوم ۳۷۹ - ۳۸۳ م و شاپور سوم ۴۸۳ - ۳۸۸ م - تجزیه ارمنستان ۳۸۴ م - بهرام چهارم ۳۸۸ - ۳۹۹ م - یزدگرد گنه کار ۳۹۹ - ۴۲۰ م - رویه یزدگرد نسبت بمسیحیان - افسانه عجیب مرک یزدگرد - جانشینی بهرام گور بقهر و غلبه ۴۲۰ م - لشکرکشی بر ضد روم ۴۲۱ - ۴۲۰ م - صلح با روم ۴۲۲ م - اعلان استقلال کلیسای شرقی ۴۲۴ م - تبدیل ارمنستان ایران بوالی نشین ۴۲۸ م - ظهور هیاطله - لشکرکشی بهرام گور بر ضد هونهای سفید - بهرام گور شکارچی ماهر و زبردست - کارها و خصال بهرام گور - یزدگرد دوم و لشکرکشی او بر ضد روم و هیاطله - شکنجه و عذاب اهالی ارمنستان و بین النهرین بامر یزدگرد - غضب سلطنت توسط هرمز در سال ۴۵۷ و برانداختن او بدست فیروز در ۴۵۹ - اولین مصاف فیروز با هونهای سفید - شورش ارمنستان ۴۸۱ - ۴۸۰ م - شکست فیروز از هونهای سفید و مرک او ۴۸۳ م - ایران خراج گذار هونهای سفید ۴۸۵ - ۴۸۳ م - قرارداد او با ارمنستان - مباحثات بین مسیحیان ایران در اصول عقاید.

فصل سی و نهم مغلوب شدن هونهای سفید ۶۰۴

جلوس قباد ۴۸۷ م - لشکرکشی بر علیه قوم خزر - ظهور مزدک - خلع قباد و حبس او ۴۹۸ - ۵۰۱ م - سلطنت ثانوی قباد ۵۰۱ - ۵۳۱ م - جنگ او با روم (بیزانس) ۵۰۳ - ۵۰۵ - آخرین جنگ با هیاطله ۵۱۳ - ۵۰۳ م - قتل عام مزدکیان ۵۲۳ م - شورش در ایبری - جنگ دوم با روم (بیزانس) ۵۳۱ - ۵۲۴ م - اهمیت سلطنت قباد - ارتباط بین چین و ایران در دوره ساسانیان.

فصل چهلم انوشیروان عادل ۳۱۷

جلوس بلامعارض نوشیروان ۵۳۱ م- اعدام مزدک و قتل پیروان او- صلح با روم ۵۳۳ م- پیشرفت‌های روم در افریقا و ایتالیا ۵۳۹-۵۳۳ م- گرفتن انطاکیه و غارت آن بدست نوشیروان ۵۴۰ م- جنگ در لازیکا ۵۵۷-۵۴۰ م- دومین صلح با روم ۵۶۲ م- ظهور ترکان- مطیع کردن هیاطله- جنگ بر علیه طائفه خزر ۵۷۶ م- جنگ عربستان ۵۷۶ م- جنگ با اتراک- جنگ سوم با روم ۵۷۹-۵۷۲ م- جامعه مسیحی در سلطنت نوشیروان- خصائل نوشیروان و کارهای او- بزرگمهر.

فصل چهل و یکم تشکیلات و زبان و معماری در دوره ساسانی ۶۳۵

اداره دولت ساسانی- مالیات ارضی- پیشرفت در آبیاری و وسائل ارتباط- آرتش- شاه و دربار- زبان

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۶

پهلوی- کتیبه‌های پهلوی روی تخته‌سنگ- ادبیات پهلوی- نمونه معماری ساسانی- خصایص عمده معماری ساسانی- کاخ فیروزآباد- طاق کسری- کاخ خسرو در قصر شیرین- کاخ ماشیتا- نقوش برجسته شکار خسرو در نقش رستم- مجلس پرویز- زرگری ساسانیان یا کارهای آنها در نقره آلات- مجسمه شاپور اول- اظهارنظر در معماری و هنرهای زیبای ساسانی.

فصل چهل و دوم خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل) ۶۵۸

ادامه جنگ با روم از طرف هرمزداس چهارم- هجوم ترکان بایران و شکست آنها در ۵۸۸ م- جنگ لازیکا ۵۸۹ م- عصیان بهرام چوبین و قتل هرمز- سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ م- شکست و فرار خسرو بطرف مزوپوتامیا- برگشت خسرو با سپاه روم و سلطنت ثانی او ۵۹۱ م- جنگ با روم ۶۰۳ م- جنگ زوقار ۶۱۰ م- جلوس هرقل ۶۱۰ م- غارت انطاکیه و گرفتن اورشلیم توسط پرویز ۶۱۱ م- سقوط کالسدون ۶۱۷ م- اوضاع یاس آور امپراطوری روم- جنگهای معروف هرقل ۶۲۷-۶۲۲ م- غلبه بر شهر براز ۶۲۲ م- فرار پادشاه بزرک ۶۳۳ م- غافلگیر شدن شهر براز ۶۲۴ م- شکست شهر براز در ساراس ۶۲۵ م- محاصره قسطنطنیه و شکست شاهین براز ۶۲۶ م- بغارت رفتن دستگرد و فرار خسرو پرویز ۶۲۷ م- خلع و قتل خسرو پرویز ۶۲۸ م- خصال خسرو پرویز- ترقی مذهب مسیح در دوره پادشاهان اخیر ساسانی.

فصل چهل و سوم سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب ۶۷۶

سلطنت قباد دوم و صلح او با روم ۶۲۸ م- کشتن تمام برادران خود و مرک او ۶۲۹ م- غضب سلطنت از طرف شهر براز و مرک او ۶۲۹ م- دوره هرج و مرج ۶۳۴-۶۲۹ م- جلوس یزدگرد سوم ۶۲۴ م- لشکرکشی خالد بر علیه نواحی غربی امپراطوری ایران ۱۲-۱۳ هجری (۶۳۴-۶۳۳)- جنگهای مثنی ۱۳-۱۴ ه (۶۳۵-۶۳۴)- جمع آوری سپاه عظیم ایران برای جنگ با اعراب ۱۴ ه (۶۳۵)- هیئت اعزامی بنزد یزدگرد ۱۴ ه (۶۳۵)- جنگ قادسیه ۱۴ ه (۶۳۶)- تصرف مدائن ۱۶ ه (۶۳۷)- جنگ جولای ۱۶ ه (۶۳۷)- الحاق بین النهرین و تصرف ابله ۱۶ ه (۶۳۷)- بناء کوفه و بصره ۱۷ ه (۶۳۸)-

لشکرکشی از بحرین و شکست - فتح خوزستان و تصرف شوشتر ۱۹ هـ (۶۴۰) - جنگ نهاوند ۲۱ هـ (۶۴۲) - تسخیر ولایات ایران - مرگ یزدگرد سوم (۳۱) هـ (۶۵۲).

فصل چهل و چهارم شرح احوال (حضرت) محمد در مکه ۷۹۷

سرزمین عربستان - اهمیت مکه - مذهب قدیم اعراب - کعبه - اجداد پیغمبر - اوضاع سیاسی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۷

عربستان پیش از ولادت پیغمبر و نیز پس از ولادت - ایام کودکی و دوره جوانی تا سن کمال محمد - نزول وحی بوسیله جبرئیل - اشتغال بامر نبوت ۶۱۳ - ۶۱۴ م - جلای وطن موقتی بطرف حبشه ۶۱۵ م.

فصل چهل و پنجم هجرت به مدینه و استحکام دین اسلام ۷۱۳

هجرت یا جلای وطن بمدینه ۶۲۲ م - بناء اولین مسجد در مدینه - مخالفت با یهود - جنگ بدر سال ۲ هجری (۶۲۳) و اخراج بنی قینقاع - واقعه احد سال سوم هجری (۶۲۵) و اخراج بنی نضیر - محاصره مدینه و قتل عام بنی قریظه ۵ هجری (۶۲۷) - صلح حدیبیه ۶ هـ (۶۲۸) - اعزام نمایندگان به دربار سلاطین ۷ هـ (۶۲۸) - فتح خیبر ۷ هـ (۶۲۸) - انجام وظائف حج ۷ هـ (۶۲۹) - جنگ موتة ۸ هـ (۶۲۹) - فتح مکه ۸ هـ (۶۳۰) - آخرین لشکرکشی پیغمبر ۹ هـ (۶۳۰) - آخرین احکام پیغمبر - سفر حجۃ الوداع ۱۰ هـ (۶۳۲) - رحلت پیغمبر ۱۱ هـ (۶۳۲) - سیرت و اخلاق - قرآن.

فصل چهل و ششم اسلام تحت خلفای چهارگانه اول ۷۲۹

عصر خلافت ۶۳۳ - ۱۲۵۸ م - نسب نامه قریش - انتخاب ابو بکر بخلافت - شورش ۱۱ هـ (۶۳۲) - جنگ یرموک ۱۳ هـ (۶۳۴) - وفات ابو بکر و خلافت عمر ۱۳ هـ (۶۳۴) - تصرف دمشق ۱۴ هـ (۶۳۵) - تصرف انطاکیه و تسلیم شدن بیت المقدس سال ۱۵ هـ (۶۳۷) - فتح مصر ۱۹ - ۲۰ هـ (۶۴۱ - ۶۴۰) - قتل عمر ۲۳ هـ (۶۴۴) - خلافت عثمان ۲۴ هـ (۶۴۴) - توسعه اسلام در سمت غرب ۲۵ - ۱۳ هـ (۶۵۲ - ۶۴۶) - لشکرکشی بایران ۳۱ هـ (۶۵۲) - قتل عثمان ۳۵ هـ (۶۵۶) - خلافت علی بن ابیطالب ۳۵ هـ (۶۵۶) - معاویه فرماندار شام - اعلان جنگ بر علیه معاویه از طرف علی بن ابیطالب ۳۵ هـ (۶۵۶) - جنگ جمل ۳۶ هـ (۶۵۶) - جنگ صفین ۲۷ هـ (۶۵۷) - حکمین ۳۷ هـ (۶۵۸) - خوارج - سالهای اخیر خلافت علی - شهادت وی ۴۰ هـ (۶۶۱) - خصائل و صفات علی بن ابیطالب - حالت ایران.

فصل چهل و هفتم فاجعه کربلا ۷۴۷

خلافت حسن بن علی و کناره گیری او ۴۰ هـ (۶۶۱) - وصایای معاویه بیزید در مرض موت ۶۱ هـ (۶۸۰) - دعوت حسین بن علی بکوفه - حرکت بکوفه - واقعه مولمه عاشورا - حرکت اهل بیت بشام و از شام بمدینه - تعزیه - بنیاد تاریخی فرقه شیعه - اساس و اصول مذهبی شیعه.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۸

فصل چهل و هشتم ایران یکی از ایالات خلافت اموی ۷۵۸

سلسله اموی- استحکام سلطنت معاویه از تبعیت زیاد- ترقی مسلمین در شرق- موفقیت‌های شایان و شکست معاویه- ولایت عهد یزید در ۵۶ ه (۶۷۶) و خلافت او ۶۱ ه (۶۸۰)- طغیان ابن زبیر ۶۱ ه (۶۸۰)- جنک بخارا- جنک قبائلی بدوی‌های شمالی و جنوبی ۴۶-۶۵ ه (۶۶۶-۶۸۵)- نزاع و اختلاف بر سر خلافت ۶۱-۷۳ ه (۶۸۰-۶۹۲)- قتل عام دشمنان حسین بن علی ۶۶ ه (۶۸۵)- خروج ازارقه- خروج ابن اشعث ۸۰ ه (۶۹۹)- طغیان موسی بن خزیم- مرک و خصال عبد الملک- محاربات در آسیای مرکزی ۸۶-۹۶ ه (۷۰۵-۷۱۴)- پیشرفت بطرف رود سند ۸۹-۹۶ ه (۷۰۷-۷۱۴)- موفقیت‌های شایان ولید ۸۶-۹۶ ه (۷۰۵-۷۱۴)- محاربات یزید در گرگان و طبرستان ۹۸ ه (۷۱۶)- دومین کوشش برای فتح قسطنطنیه ۹۹ ه (۷۱۷)- خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر بن عبد العزیز) ۹۹-۱۰۱ ه (۷۱۷-۷۲۰)- خلافت یزید دوم ۱۰۱-۱۰۵ ه (۷۲۰-۷۲۴)- تبلیغ عباسیان- خروج زید بن حسین ۱۲۲ ه (۷۴۰)- خلافت هشام ۱۰۵-۱۲۵ ه (۷۲۴-۷۴۳) و جنک تور ۷۳۲ م- ولید دوم و یزید سوم ۱۲۵-۱۲۶ ه (۷۴۳-۷۴۴)- خروج عبد الله معاویه ۱۲۶-۱۲۹ ه (۷۴۴-۷۴۷)- برافراشته شدن پرچم سیاه عباسیان در خراسان ۱۲۹ ه (۷۴۷)- جنک زاب بزرگ ۱۳۲ ه (۷۵۰)- حالت ایران تحت خلفای بنی امیه.

فصل چهل و نهم تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی ۷۷۶

خاتمه یافتن وحدت مسلمان- جلوس ابو العباس بخلافت ۱۳۲ ه (۷۴۹)- قتل عام بنی امیه- خلافت ابو العباس و مرک او ۱۳۶ ه (۷۵۴)- ابو جعفر منصور ۱۳۶-۱۵۸ ه (۷۵۴-۷۷۵)- قتل ابو مسلم ۱۳۷ ه (۷۵۴)- نائره انقلاب در ایران ۱۳۸ ه (۷۵۶) و ۱۴۱-۱۴۳ ه (۷۶۰-۷۵۸)- طایفه راوندیان ۱۴۱ ه (۷۵۸)- خروج اولاد حسن بن علی ۱۴۴ ه (۷۶۱)- بناء شهر بغداد ۱۴۵ ه (۷۶۲)- شورش در هرات ۱۵۰ ه (۷۶۷)- نفوذ ایرانیان در زمان خلافت منصور- مهدی ۱۵۸-۱۶۹ ه (۷۷۵-۷۸۵)- پیغمبر برقع پوش خراسان ۱۵۸-۱۶۱ ه (۷۷۴-۷۷۷)- هادی ۱۶۹-۱۷۰ ه (۷۸۵-۷۸۶).

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۱۹

بنام خدا

مقدمه مترجم

کتاب حاضر که «تاریخ ایران» نام دارد از مشهورترین تألیفات آقای سرپرسی سایکس از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی است که هنوز آفتاب زندگانش در آسمان دانش میدرخشد. ترجمه و انتشار این کتاب، برای رفع نیازمندی دانشجویان که بکتاب مکمل و جامعی در تاریخ ایران احتیاج مبرم داشتند، از دیرباز خاصه از بعد از انتشار ترجمه کتاب تمدن العرب همواره نصب العین بوده و از بزرگترین آمال نگارنده شمرده میشد و اینک بی نهایت خوشوقتم و خدا را شکر

میکم که این آرمان ملی جامه عمل پوشیده یعنی ترجمه جلد اول آن از چاپ درآمده تقدیم قارئین عظام میشود. در اینجا ما قبل از هریان یا اظهاری بشرح احوال مؤلف پرداخته و این مختصر را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

سرپرسی سایکس تحصیلات خود را در آموزشگاه (رگی) و دانشکده افسری (ساندهرست) پایان رسانیده و در هر دو آموزشگاه بدریافت جایزه‌های پهلوانی نایل آمده است.

در سال ۱۸۹۲ بسمت افسر هنگ دوم نیزه‌دار (از هنگ‌های مشهور انگلیسی) مسافرت‌های خود را در آسیای مرکزی، ایران، بلوچستان آغاز کرد. در ۱۸۹۴ کنسولگری انگلیس را در کرمان تأسیس نمود و دو سال بعد از آن در کمسیون مرزی ایران و بلوچ مأموریت یافت و در همان سال مسافرتی در حوزه رود کارون نمود. در ۱۸۹۷ مأمور پذیرائی و مصاحبت والا حضرت ناصر الملک مرحوم گردید که آنموقع بعنوان نماینده مخصوص بلندن عزیمت مینمود. در ۱۸۹۹ کنسولگری انگلیس را

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۰

در سیستان تأسیس نمود و در ۱۹۰۱ بعنوان فرمانده هنگ (مونتگامری شایر تیومانری) در جنگ بوئر شرکت کرد و در همین جنگ مجروح گشته پیاس فداکاریهائی که از خود در آن جنگ‌ها نشان داده بود باخذ مدال و نشان‌های افتخار نایل آمده و در اعلامیه‌های وزارت جنگ یا احکام نظامی از وی قدردانی شد. در ۱۹۰۲ بدریافت نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی مفتخر گردید. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سرکنسولگری انگلیس در خراسان بود. در آغاز جنگ بین الملل اول فرماندار نظامی (سوت هامپتون) شد و سپس جزء لشکر لاهور در فرانسه مأموریت یافت. در ۱۹۱۵ به سرکنسولگری ترکستان چین تعیین شد. در ۱۹۱۶ برای تأسیس نیروی مشهور به پلیس جنوب بایران آمد و ستاد این نیرو در شیراز بود. در ۱۹۱۸ پیاس خدماتی که انجام داده بود بدریافت نشان نایل شده و در احکام نظامی از وی قدردانی شد و پس از پایان جنگ بانگلستان بازگشته و اکنون منشی افتخاری انجمن آسیای مرکزی میباشد.

تالیفات مهم سرپرسی سایکس

تالیفات مهم این دانشمند عبارتند از: ۱- افتخار عالم شیعه.

۲- ده هزار میل در ایران. ۳- تاریخ افغانستان.

۴- تاریخ اکتشافات عالم. برای تألیف اخیر از انجمن علمی امپراطوری بدریافت نشان طلا مفتخر شد. ۵- «در صحراها و واحه‌های آسیای مرکزی» و این کتاب با کمک بانو «الاسایکس» نوشته شده است. از برگزیده‌ترین تالیفات این نویسنده کنجکا و همین کتاب حاضر است که در حقیقت واسطه‌العقد سلسله تالیفات او میباشد. کتاب مزبور بقدری مورد توجه علاقمندان بتاریخ ایران واقع گردید که از آغاز انتشار تاکنون سه بار «۱» چاپ شده که در چاپ اخیر فصلی جداگانه و مطالب مهم زیادی نیز بر کتاب افزوده شده است و اینرا ضمناً یادآور میشود که کتاب حاضر ترجمه‌ای از نسخه ۱۹۳۰ یعنی آخرین چاپ اصل میباشد.

سرپرسی سایکس در گرد آوردن مواد و جمع آوری مدارک و اسناد این کتاب سالها رنج برده و مجاهدات بسیار نموده است. اینمرد تقریبا همه منابع قدیم و جدید را از رومی و یونانی و سریانی و ارمنی و عربی و غیره خاصه کتابهایی که در دویت

(۱) - و آن بدینقرار است: چاپ اول ۱۹۱۵، چاپ دوم ۱۹۲۱، چاپ سوم ۱۹۳۰.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۱

سال اخیر یعنی از زمانیکه مشرق قدیم جلب توجه علماء فرنگ را کرده نوشته اند از نظر انتقاد و خرده گیری گذرانیده است و نیز در حدود ۲۵ سال «۱» عمرش را در خاک ایران، در نواحی مختلف بسر برده اوضاع و احوال عادات و رسوم و بالاخره آثار و یادگارهایی که در هر جا بوده همه را با کمال دقت و اهتمام مشاهده و مطالعه کرده و از اینراه اطلاعات وافر و معلومات سودمند زیادی بدست آورده است و مخصوصا نواحی شرقی و جنوبی ایران را کاملا سیاحت و تحقیقات جغرافیائی و تاریخی نموده است. راست است جهانگردان زیادی ایران را سیاحت کرده در اطراف این مسائل تجسس و تدقیق و تحقیق نموده اند ولی سخن اینجاست که وسائل و اسباب گرد آوردن مطالب درست و کسب اطلاعات صحیح مصون از لغزش و خطا بقدری برای این دانشمند فراهم بوده که در دسترس هیچیک از همکاران اروپائی وی نبوده است، چنانکه خود او در مقدمه یکی از تألیفات خویش مربوط بایران شرحیکه در این خصوص نگاشته از جمله چنین مینویسد «نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیر و سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبه رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات منوره اهالی و کسب اطلاعات عاری از خطا بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگر سیاحان خارجی میشود». پس از آنچه گفته شد تصدیق میکنید که این تاریخ بر پایه متین و ثابتی قرار گرفته و در جمع آوری اطلاعات و دست آوردن مدارک و اسناد متنها درجه دقت را مؤلف بعمل آورده است.

بعقیده ما کتابی جامعتر از این در تاریخ ایران نوشته نشده است. چه کتابهایی که در این زمینه تاکنون انتشار یافته ناقص یا نیمه تمام بوده هیچکدام رفع نیازمندی طالبان تاریخ ایران را نمینموده است و بالاخره کتابی که همه ادوار تاریخ ایران را مرتب و مسلسل و نیز کامل و تمام حاوی باشد بتألیف درنیامده مگر همین کتاب است که این نقیصه بزرگ را جبران نموده، مؤلف دانشور سرگذشت این کشور را از قدیمترین

(۱) - سرپرسی سایکس از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۸ بطور ثابت در خاک ایران و بلوچستان مسافرت میکرد.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۲

ادوار تا زمان معاصر مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه کاملا باز نموده - است و حتی کشفیات مهمه ای که از حفریات اور و نیز از کاوشهای شرق، جدیدا یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بدست آمده تمامی آنها را این کتاب دربر

دارد و بنابراین کتاب حاضر را حقا میتوانیم بگوئیم که تکمیل‌ترین و جامعترین تألیفاتی است در تاریخ ایران که اینک در دسترس طالبان دانش و فرهنگ نهاده میشود.

داخل شدن در مسائل و مندرجات این کتاب یعنی مجلد حاضر و شرح و بیان حقایق تاریخی و علمی آن از گنجایش اینمقدمه خارج است ولی بحکم اینکه گفته‌اند «ما لا یدرک کله لا یتراک کله» سطری چند بطور فهرست در زیر بعرض خوانندگان میرسانم.

فصول اولیه کتاب مربوط به جغرافیای ایران و نیز بابل و ایلام متضمن مطالب عالی و تحقیقات کافی میباشد. مؤلف در اینقسمت یعنی قسمت جغرافیائی نظر به تبحری که دارد به تفصیل سخن رانده یک سلسله اطلاعات بسیار سودمند و نکاتی که تازگی دارد در دسترس ما گذارده که در کمتر کتابی نظیر آن یافت میشود.

از نقاط حساس کتاب و یا بهترین فصول آن بعقیده نگارنده فصلهائی است که در آنها از مسائل و امور اجتماعی کشور در هریک از ادوار به تفصیل صحبت شده است توضیح اینکه در این فصول از عادات و اخلاق، قوانین و رسوم، شاه و دربار، آرتش، موقع زنان، زبان و ادبیات، دین و فرهنگ، معماری، پیشه و هنر خاصه هنرهای زیبا و غیره و غیره مبسوطا بحث شده و شرحیکه در اطراف هریک نگارش یافته مدققانه و بسیار جالب و جاذب است. او بدین و فرهنگ باستان اهمیت داده و در فصلی جداگانه آنرا تحت مطالعه آورده است و در اینجا از اصول مذهب زردشت پیغمبر باستان ایران مشروحا صحبت داشته خاصه در متأثر شدن اینمذهب از تورانیان و نیز تاثیر آن بر مذهب یهود بیاناتی که نموده جالب دقت نظر است. در تحقیق آثار باستان خاصه خرابه‌های پرسپلیس و پاسارگاد و نیز در اطراف سایر صنایع و فنون باستان ما کلیتا پایه بیاناتش محکم و متین و درخور همه نوع تقدیر است.

در شرح احوال ایرانیان قدیم اخلاق ملی ما را ستوده و در یکمورد چنین مینویسد «مهمان‌نواز و کریم و بخشنده و بلندنظر بوده‌اند» و در باب صنایع و فنون خاصه

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۳

هنرهای زیبا او ذوق ابتکار و نبوغ صنعتی ما را اعتراف و خاطر نشان نموده که ایران در تمدن و صنایع و فنون اروپا در ادوار گذشته تأثیر عمیق داشته است و نیز مشاهیر رجال و مفاخر و بزرگان ما را با کلماتی که حاکی از وسعت نظر و روح محبت و ودادست ستوده و عظمت و بزرگواری آنان را تصدیق میکند و اینک ما برای جلب نظر خوانندگان گرام یکی دو سه فقره را بطور نمونه گوشزد مینمائیم. او در خاتمه بیانات خود راجع به خرابه‌های پرسپلیس چنین میگوید «ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل و آشور و مصر و یونان البته اقتباسات زیادی نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم در مقبره‌های بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای رتبه اولیه نیستند». در خصوص مقبره کوروش کبیر مینویسد «که من سه مرتبه بزیرت این مقبره رفته‌ام و در این جا موفق شده مختصر تعمیری هم نموده‌ام و ضمنا در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شک دارم که

آیا برای ما طائفه آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دو هزار و چهارصد و چهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد». یا در طی بیان صفات حمیده کوروش بعد از نقل مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی میگوید «ما هم میتوانیم مباحث کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او بخوبی بر ما معلوم میباشد دارای چنین صفات عالی و برجسته است»

در شرح احوال حضرت رسالت‌آب ص که جزء قسمت اخیر کتاب حاضر است در خاتمه بیانات خود چنین مینویسد «عقیده شخصی من این است که محمد ص در میان مشاهیر عالم بزرگترین انسانی است که با یک مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرک و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد و او خدمت وافر و نمایانی که از این راه بنوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده و سر تعظیم فرود میآورم».

راجع بحضرت علی بن ابیطالب ع در طی بیان صفات محموده وی چنین اظهار

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۴

میکند «اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را باصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی میدانند واقعا این عقیده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است اگر چه مقام و مرتبه او خیلی بالاتر از اینهاست».

ضیق مکان اجازه نمیدهد که بیش از این در اینباب شرح و بسط دهد و من از اینجهت و نیز بعلت کمی فرصت و عجله‌ایکه بمناسباتی در کار طبع این ترجمه میشد در همینجا آنرا ختم میکنم و همینقدر مینویسم کسانیکه میخواهند بحقیقت این کتاب آشنا شوند و یا هم‌میهنانی که «مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشته خودشان را بخوبی درک کنند» باید سراسر کتاب را بدقت هرچه تمامتر بخوانند در خاتمه اینرا یادآور میشود که این کتاب دارای شصت و دو تصویر و چهل و نه سرلوحه است که هریک از لحاظ تاریخی و علمی بسیار نفیس و مهم میباشد. این جانب اغلب این تصاویر را از نسخه چاپ دوم اصل انتخاب نموده که از آنجمله یکی تصویر شورای جنگی داریوش کبیر است که بسیار دلچسب و قابل دیدن است.

در اینموقع وظیفه خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ خاصه از جناب آقای اسمعیل مرآت که این ترجمه در زمان وزارت ایشان صورت اکمال و اتمام پذیرفته سپاسگذاری نمایم و ضمناً از اداره نگارش آنوزارتخانه که در اینمدت در فراهم ساختن وسایل کمال مراقبت و همراهی را نمود تشکر دارم.

اینرا هم نمیتوانم در اینجا نگفته بگذارم که در آغاز امر توسط دوست گرامی آقای عباس صیقل کارمند جدی سفارت کبرای ایران در لندن اجازه ترجمه و طبع این تاریخ را از آقای سرپرسی سایکس مؤلف آن درخواست نمود و خوش بختانه این درخواست مورد توجه و علاقه قرار گرفته طولی نکشید که نامه‌ای از ایشان مشعر بر قبولی درخواست مزبور به نگارنده رسید. در این نامه معظم‌له با کمال لطف و مهربانی اجازه ترجمه و طبع دو جلد کتاب «تاریخ ایران» را

بلاغوض و بدون هیچ منتی باینجانب اعطا کردند و درواقع مرا از این لطف و مساعدت گران بها از خود ممنون ساخته و سپاسگذاری از آنرا همواره فرض ذمه خودم خواهم شناخت

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۵

اما درخصوص این ترجمه همینقدر خاطر نشان میکنم که آن با اصل کتاب (که در ۱۹۳۰ برای بار سوم طبع شده) کاملا مطابق است و کم و بیش ندارد و حتی چون مقید بوده‌ام که از اصل کاملا متابعت کرده باشم یادداشت‌های گران بهائی که مؤلف در ذیل اکثر صفحات قید کرده بود اینجانب تمامی آنها را برای استفاده فضلا بدون هیچ جرح و تعدیلی در پای صفحات گنجانده‌ام. حاجت بذکر نیست که یادداشت‌هایی هم برحسب لزوم از خود اینجانب در ذیل بعضی صفحات قید شده است. در ضبط اسامی اعلام منتهای درجه دقت و اهتمام را نموده و حتی الامکان آنها را نزدیک باصل یا بقسمی که در کتب فارسی و عربی مضبوط است نقل کرده‌ام و در عین حال اغلب این اسامی را در حاشیه بقسمی که انگلیسی‌ها ادا میکنند نیز آورده‌ام و معهدا نمیتوانم ادعا کنم که آن از نقص خالی است. اما چشم‌پوشی و اغماض از این نقایص برای کسانی که با این قبیل امور سروکار دارند سخت و دشوار نیست. حقیقت این است که من در صحت و خوبی این ترجمه و نیز در طبع و آرایش کتاب مدتهای متمادی زحمت کشیده و تحمل رنج فراوان نموده‌ام و مخصوصا در لغزش و خطاها منتهای احتیاط و دقت و مراقبت را بعمل آورده‌ام لیکن آدمی از سهو و نسیان ممکن نیست مصون ماند.

اما مراجع و اسناد کتاب و آن با یک نقشه بزرگ که مؤلف در مقدمه دوم خود بدان اشاره میکند انشاء الله در جلد دوم بنظر خوانندگان خواهد رسید، توضیح اینکه ترجمه جلد ثانی و پرداخت آن از یکمدتی بسرعت در جریان است و امید دارم که در آتیه نزدیکی باتمام رسیده و با همت علاقمندان فرهنگ تحت طبع قرار گیرد. ما در بالا گفتیم که تاریخ ایران در چاپ سوم کتاب تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) می‌آید ولی نکته‌ای که جالب توجه و مهم و ذکر آن در اینجا لازم است اینکه مؤلف دانشور بقرار شرحیکه اخیرا باینجانب نوشته‌اند با اشتیاق زایدالوصفی میخواهند چاپ چهارم کتاب «تاریخ ایران» را آغاز و کنفرانس تاریخی طهران را یا انجمن سران سه دولت بزرگ دوست و متفق در پایتخت کشور ما که یکی از مواد برجسته آن تضمین استقلال و حق حاکمیت ایران است در این چاپ ضمیمه کنند. حاجت بذکر نیست

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۶

که در اینصورت تا چه اندازه بر ارزش و اهمیت کتاب خواهد افزود. ما امیدواریم تا وقتی که ترجمه جلد ثانی پرداخت شده حاضر برای چاپ میشود این مقصود عالی مؤلف جامه عمل پوشیده و مورد استفاده ما قرار گیرد یعنی تمامی مسائل جدید در جلد دوم، ترجمه و ضمیمه شود.

چون انتشار این کتاب در دوره وزارت فرهنگ وزیر دانش پرور جناب آقای دکتر عیسی صدیق میباشد و دانشمند معظم را در انجام این خدمت توجیهی خاص است لذا از ایشان سپاسگذاری نموده و امیدوارم که بخش دوم این کتاب را نیز در دوره سرپرستی فرهنگی انجناب به پایان آورده و بچاپ رسانم.

من خود در ترجمه این کتاب (مجلد حاضر) معترفم که یک عده از دوستان دانشمند بمن کمک کرده‌اند ولی بیشتر خودم را مدیون کمک‌های گرانبها و فاضلانه فقید سعید مرحوم محمد علی فروغی ذکاء الملک میدانم و از خداوند مسئلت مینمایم که روح پرفتوحش را غریق رحمت فرماید.

زحمات دوست گرامی دیرینم آقای مهدی اکباتانی در این کتاب نیز مانند سایر انتشاراتم مرا وادار مینماید که از ایشان تشکر نمایم که با کمال علاقمندی و بی‌منتی در تصحیح اوراق و تهیه و ترتیب فهرست این کتاب مرا همراهی نموده و نیز در خوبی و حسن جریان طبع توجهی بسزا داشته‌اند و امید است در خدمت بعالم مطبوعات همه‌وقت موفق باشند.

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۷

تاریخ ایران تألیف آقای سرپرسی سایکس ترجمه آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۸

یک منظره از شکار ایرانی از روی یک ظرف دارای نقاشی الوان. موزه هرمتاج

دیباچه مؤلف در چاپ سوم کتاب

ایران در ظرف ده سال اخیر بدرجه‌ای تحول و تغییر پیدا نموده که شاید آن از هر موقعی در تاریخ پر از حوادث این سرزمین زیاده و بیشتر باشد. عمده بر اثر شخصیت رضا شاه مؤسس خاندان پهلوی یک حس ملیت قوی و شدیدی در مردم آن پدید آمده، قدرت و نفوذ دولت در سراسر عرض و طول این کشور برقرار و استوار گردیده، مالیه مملکت بر پایه صحیحی قرار گرفته و واحد پول بمعیار و ارز طلا اختیار شده، وسایل ارتباط و وسایط نقلیه از هوا و راه آهن و اتومبیل و آلات و افزار باربری منظره این ملت محافظه‌کار را تغییر داده و به پیشرفت جدید وارد مینماید. اصلاحاتی که در سیاست خارجی بعمل آمده کمتر از اصلاحات داخلی آن نیست چنانکه ایران از زیر بار کاپیتولاسیون منفور که درست از یکصد سال پیش از روسیه تحمیل شده بود شانه خالی کرده و خود را رهائی بخشیده است، پیمانها و قراردادهای روی شرایط و مواد متقابل با دول اروپا بسته است.

ما مسائل فوق‌الذکر و بسیاری از مسائل دیگر را در این چاپ یعنی چاپ حاضر بیان نموده‌ایم و با استفاده از مسائل جدید و پس از انجام تصحیحات لازم در متن عبارات و حذف پاره‌ای از نقشه‌ها و تصاویر بالاخره معلوم شد که میتوان بهای چاپ اخیر را بمبلغ معتناهی کمتر از چاپ پیشین تعیین، مواد تازه‌ای که از آنجمله کشفیات

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۲۹

مهم (اور) و کاوش و تحقیقات موفقیت آمیز (اثرنوس) در مقاله مقدماتی گنج‌نیده شده است و جلد دوم با مقاله متمم خاتمه می‌پذیرد.

مراجع مهمی که از آن استفاده شده در ضمن مقاله یادآوری گردیده و در پاره موارد که ضرورت ایجاب نموده مراجع مربوطه بـموضوعات تازه در متن نیز مندرج می‌باشد.

از وزارت جنگ سپاسگذارم که اسناد مربوطه به لشکرکشی‌های در ایران را در شعبه امور تاریخی آن وزارتخانه با اختیار من گذاشت. مستر لؤناردوولی شرح مختصری را که از حفاری‌های او مذکور داشته‌ام با کمال ملاحظت مطالعه و مرور نمود و نیز سرپرسی کوکس و مستر م. ایلدرید در مقاله متمم بمن کمک نموده نظریه‌های قابل توجهی دادند.

در خاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب که چاپ حاضر باشد برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و بانشاطترین سالهای زندگانی خود را در میان آن‌ها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان و امریکائیان کمک نماید تا پی بتاثیر عمیقی برند که ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته است اینوقت است که من حقا به پاداش خود رسیده‌ام. پ. م. س

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۰

اقتباس از یک جعبه میناکاری

دیباچه مؤلف در چاپ دوم کتاب

در طی مدت شش سالی که از چاپ اول کتاب میگذرد حوادث و وقایع زیادی در ایران رخ داده است، سرزمین تاریخی آن کشور چندین بار معرض هجوم لشکریان انگلیس و روس و ترکیه واقع شده است. اما از طرف دیگر روسها بواسطه شکست دادن ترکان پای تخت و شاید تا حدی موجودیت کشور را حفظ و نیز در نتیجه مغلوب شدن ایلات غارتگر جنوب دوباره امنیت و آرامش در آنحدود برقرار گردیده، بعلاوه دول متخاصم وسایل ارتباطیه را ترقی دادند و نیز مبالغ هنگفتی که از طرف دولت بریتانی و مبلغ کمی از روسیه و تا اندازه‌ای هم از آلمان در ایران مصرف شد میتوان گفت که آن تا حدی خسارات خطیر و سختی را که به نفوس و اموال و مزارع و بخش‌های مختلف کشور وارد شده بود جبران مینمود.

وقایعی که مسبب جنگ عالمگیر بود و این آتش جهان‌سوز را برافروخت در این چاپ بیان شده و از اینرو این تاریخ تا زمان حاضر آورده شده است، لیکن فصول جدید فقط یک قسمت از کتاب را تشکیل داده و بقیه کتاب همان متون چاپ اولیه است که در پرتو اکتشافات و مطالعات بعدی و رعایت نظریات نویسندگان تجدیدنظر و اصلاح شده است. در اینجا لازم میدانم از دوستان فاضلم که در اینکار بمن کمک و همراهی نموده‌اند سپاسگذاری کنم. دکتر جی. ای. پیلگرم که به ایران و بین‌النهرین سفر کرده است بمن اختیار داد که در قسمت زمین‌شناسی کشفیات او را بکار بندم و نیز

چ. ر. هال که جدیداً حفریاتی در بین النهرین کرده اجازه داد که از کشفیات و اطلاعات حاصله او در این کتاب استفاده نمایم. آقایان ج. ف. هیل «۱» و

Hill-(۱)

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۱

آ. ج. ایلس «۱» قسمت‌هایی را که در آن تخصصی بسزا دارند دقیقاً بررسی نمودند.

سرلویزدن «۲» و آقایان ف. ح. برون «۳» و ی. م. ایلدرید ابواب و فصول جدید را بدقت خواندند و ای. ادوردس در قسمت‌های چندی با نگارنده مساعدت نموده و حقیقت این است که من برای اینکه چاپ دوم کتاب بهتر و مرغوب‌تر از اول باشد آخرین درجه مساعی را مبذول داشته‌ام.

اما راجع به نقشه‌ها من از نقشه انجمن جغرافیائی شاهی استفاده نموده و همان را بکار بسته‌ام. ذکر این نکته برای خوانندگان کتاب خالی از اهمیت نیست که نقشه مزبور وقتی که در لفافه کتاب من به زندان اردوگاه قسطنطنیه آسیای مرکزی فرستاده شد عده‌ای از افسران انگلیسی به هدایت آن توانستند از آنجا فرار کنند، علاوه هیئت جغرافیائی وزارت جنگ بمن لطفاً اجازه دادند که نقشه جدید «ایران و افغانستان» را بکار بندم که شامل روسیه و ترکستان چین هم می‌باشد و خط آهنهای جدید را نشان می‌دهد. نقشه حوزه شیراز هم استعمال شده است حتی یک نقشه ساده جغرافیائی عربستان را که نتایج کشفیات جدید را دربر دارد مخصوص این کتاب تهیه نموده و بکار برده شده است.

در خاتمه ارتباط طولانی و مناسبات خیلی نزدیک من بایران بالاخره مرا بر آن داشت که عقایدم را آزادانه اظهار دارم و تمام حقایق مربوطه بیک رشته مسائل مفصل و پیچیده را جلو خوانندگان اروپائی و ایرانی خود بگذارم. پ. م. س.

. Ellis-(۱)

. Sir louis Dane-(۲)

. F .H .Brown-(۳)

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۲

ابو الهول

دیباچه مؤلف در چاپ اول

از زمان انتشار کتاب تاریخ ایران سرجان ملکم درست یک مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه‌های میخی حل شده، اسرار شوش مکشوف گردیده و از بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است. هریک از اکتشافات مهمه در رساله‌ای مخصوص کم‌وبیش ضبط شده لیکن کتابی به تالیف درنیامده است که بطور کلی تاریخ ایران و ثمرات عدیده تحقیقات جدید را شامل باشد. بعد از تردید و تامل زیاد من درصدد برآمدم که این منقصت را جبران نمایم و البته این منقصتی بزرگ بود چه ایران در مدت چندین قرن بر احوال یونان و دولت روم و بالتیجه بر احوال اروپا تأثیر و نفوذ کلی داشته است،

منظور اولی من این بود که برای همقطاران خودم که در ایران و کشورهای مجاور آن مشغول خدمتند و همچنین برای دانشجویان اروپائی یا ایرانی کتابی فراهم کنم که بقدر امکان تمام و کامل باشد و نظر باین منظور آنچه از روابط دول قدیمه با ایلام و ماد و ایران معلوم است جمع کرده و بعضی مسائل از قبیل طلوع دولت مقدونیه را قدری بیش از آنچه لازم بنظر می‌آید شرح و بسط داده‌ام.

چون مزیت و اختصاص بیست و دو سال اقامت و مسافرت در ایران نصیب من بوده بعضی مسائل را بهتر از کسان دیگر که دارای معلومات خاصه مکتسبه از این طریق نیستند میتوانم بیان کنم و مجسم سازم و نیز گمان میکنم تا یک اندازه نقطه نظر ایرانی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۳

را درک کرده باشم.

نسبت بحکومت هندوستان و اداره هند تقدیم تشکر میکنم بجهت مساعدتی که با من کرده‌اند که از جمله نقشه جدیدی است که بطبع رسانیده‌اند.

دکتر ف. و. توماس «۱» مرا قادر بر استفاده از نفایس کتابخانه اداره هند نمود و حتی در زمان اقامت در ایران نیز از این نعمت بهره‌مند بوده‌ام و اگر غیر از این بود البته بانجام منظور خود موفق نمیشدم، مستر ا. ج. الیس «۲» نیز همواره آراء و نصایح خود را از من دریغ نمیداشت. آقایان ا. ادواردس «۳»، ل. و. کینک «۴»، ح. ب. والتر «۵» و ج. ال «۶» عضو موزه انگلیس راجع به ادوار و موضوعاتی که نظریاتشان در آنها معتبر و حجت است با من مساعدت کرده‌اند. ج. ب. کپر «۷» در مراجعه و تصحیح طبع کتاب مدد نموده و فصول راجع به نادر شاه را سرمرتمر دوراند «۸» که نسبت بآن عصر تحقیقات و اطلاعات مخصوصی دارد مطالعه کرده است. از جهت تصاویر کتاب هم از دوستان خود امتنان کامل دارم و مستر امری والکر «۹» در ساختن آن تصاویر زحمات فراوان کشیده است.

در دو جلد کتابی که سابقاً نوشته‌ام از ایران که سیاحت نشده بود باز نمودم و بوصف آداب و عادات ملت محبوبی که بهترین اوقات عمر خود را در میان ایشان بسر برده‌ام پرداختم. در این کتاب آرزوی چندین ساله خود را فعلیت میدهم و امیدوارم نتیجه زحماتم برای دولتی که در خدمت او عمر میگذرانم مفید فایده بوده و به جهت هموطنانی که افکار عامه

را ارشاد میکنند نیز متمر شود، چه بدون معلومات تاریخی عقائد و اظهارات ایشان مبنی و مأخذ صحیح متقن نمیتواند داشته باشد و اگر دانشجویان و محققینی که در تاریخ یونان و روم کار میکنند بخواهند راجع بایران و روابط آن با دول مزبوره اطلاع حاصل نمایند و باین مناسبت بدین کتاب مراجعه کنند و بالاخره هرگاه ایرانیهائی که مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشته خود را بخوبی درک کنند از این کتاب استفاده نمایند مساعی و زحمات چندین ساله من هدر نرفته است.

پ. م. س.

(۱)- Dr .F .W .Thomas

(۲)- A .G .Ellis

(۳)- E .Edwards

(۴)- L .W .king

(۵)- H .B .Walter

(۶)- J .Allan

(۷)- J .B .Capper

(۸)- Mortimer Durand

(۹)- Emery Walker

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۴

ظرف طلای هخامنشی (موزه بریتانی)

جلد اول

مقاله مقدماتی (با فصل پنجم و ششم خوانده شود)

طوفان

در طی مدت ده سالی که از چاپ دوم کتاب میگذرد اکتشافاتی در اور «۱» بدست لؤناردوولی شده که بدون تردید یک دوره تاریخی را بر ما ظاهر و هویدا میسازند. بنا بگفته باستان شناس بزرگ، حادثه طوفان تا یکی چند سال قبل اگر هم جزء افسانه موهوم شمرده نمیشد بار یافتن آن در تاریخ یعنی در ردیف واقعات تاریخی قرار گیرد مبهم و بسیار بعید بنظر میآید «۲». اما امروز عقیده مزبور بکلی تغییر پیدا نموده و قضیه صورت حقیقت بخود گرفته، هر چند تاریخ حادثه را دقیقاً نمیتوان نشان داد، لیکن میدانیم که آن در کدام یک از ادوار تاریخ باستان واقع شده که مجاهدات مدت هشت سال ولی بار آور، آن را بجهان مکشوف و آشکار ساخته است.

(۱) - اور شهر قدیم کلدی در ملتقای شط الحی و فرات در دو هزار و چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد بواسطه اورایگور اول پادشاه سومر و اکد بنا شده است و حضرت ابراهیم گوسفندانش را در آن حوالی می چرانید (مترجم).

(۲) - در موضوع جدیدترین کشفیات لؤناردوولی (Leonard Woolley) من خودم را مدیون بیانات و کمک های مهرآمیز او میدانم و از کتاب او موسوم به «سومریان» نیز استفاده کرده ام و همچنین به «تاریخ و آثار اور» تألیف گد J. C. Gadd. (و تعلیمات پروفیسور لنگدن و پروفیسور کمپیل تمپسون بر تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۵

اینموضوع بدینطریق کشف شد که در محلی که سیل و طغیان آب طبقات مختلفه خاک آنرا شسته و زمین را بطبقه خاک مربوط به ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد رسانده بود گودالی بعمق ۴۸ پا و عرض ۷۵ پا کنند، در اینجا هشت ساختمان هر کدام در یک لایه زمین پشت سرهم پیدا شدند که کف اطاقهای آنها از گل سفت یا کوبیده شده بوده است و حتی از همین گل نمونه هایی از ظروف مختلف بدست آمده که بعضی ها بطوری محفوظ مانده بودند که بنظر مکتشفین بکلی تازه معلوم میشدند. در ظروف سطح های بالاتر چرخ کوزه گری بکار برده شده و در سطح های پائین تر، این اشیاء و ظروف با دست درست شده بودند.

این ساختمان ها و بناها تماماً خوش ترکیب و خوب ساخته شده و چندین رقم آجر در آنها بکار رفته که از آنجمله آجر سمیتی بوده است و این اول دفعه ای است که دیده میشود ماده نامبرده در ساختمان بکار رفته است. صورت یک گراز وحشی از سنگ، قدیمترین نمونه حجاری که در دل اور مستور بوده، بعمق ۲۸ پا پیدا شد، و باید قدمت آن خیلی زیاد و فوق العاده باشد.

یک طبقه یا ورقه ای از ریک خالص بقطر ۱۱ پا از عمل طوفان در عمق ۴۰ پا کشف گردید و پائین تر آن یک طبقه بیقاعده و نامنتظم پیدا شد که مینمود مردمان قبل از طوفان از یک مدت متمادی در آنجا سکنی داشته اند و باید دانست که اینمردم وحشی نبودند، نه فقط در کلبه های از نی و بوریا بسر میبردند بلکه خانه ها و منازلی هم از آجر میساختند که درهای آنها از چوب بوده و بر روی پایه های سنگی که از خارج میآوردند این درها را نصب میکردند. اسلحه و افزاری از مس استعمال میکردند ولی تیرهای سنگی پرداخته نیز یافت شده. این جماعات نخ میریسیدند، پارچه میبافتند، ظروف

سفالین خوب میساختند. آنها مرده‌ها را در قبر به پشت میخوابانیدند و پاهای آنها را بهم وصل می‌کردند. مجسمه‌هایی از گل بشکل زن ولی با سر غیر آدمی و نیز ظرفهائی نقاشی شده پهلوی مرده می‌گذاشتند. در خاتمه این بیان مختصر مینویسیم مردمانی که بعد از طوفان در این محل سکنی گرفته‌اند از نژاد مردم قبل بوده و همان اشیاء و ظروف سفالین را استعمال می‌کردند اما یک نسل منحطه و نیازمندی بوده‌اند و بعد از این انقلابی در ترقی و تربیت رویداده از نژاد دیگری غیر از نژادی که طوفان را میشناخته آثار و یادگارهایی بدست آمده است و احتمال قوی می‌رود که این واردین جدید سومریها بوده‌اند.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۶

سرزمین اصلی سومریان

یک مسئله بسیار مهمی که در آن پیشرفت نمایانی حاصل شده همانا مسئله سومریان است که: آنها کی‌ها بودند؟ سرزمین اصلی آنان کجا بود؟ و چه وقت به بابل رسیده‌اند؟

سومریان، یکقوم تیره‌موی که در مدون‌ها به «سیاه‌سران» ضبط شده از نژاد هند و اروپائی بودند. سرزمین اصلی آنها کوهستان بود و این از آنجا معلوم شده است که آنها خدایانشان را در حالتیکه روی کوهها ایستاده‌اند نمایش داده‌اند و نیز از طرز معماری مساکن و اماکن اولیه آنها که بر ساختمان‌های از الوار قرار گرفته برمیآید که سرزمین مزبور سرزمین جنگل و بیشه بوده است. آیه‌ای هم که در سفر تکوین توراۃ مسطور است بشرح زیر میباشد «واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند همورائی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند (۱)» و این بیشک راجع است بسومریان و اینکه شنعار همان سومر بوده اشعار دیگرست باینمطلب شده و گذشته از همه انکشافی که اخیرا در دره سند بعمل آمده آثار تمدن بسیار مشابه با آثار سومر از زیر خاک بیرون آمده که آن دنیائی را متحیر کرده است. کتیبه یا نقوش و خطوط روی مهرهای چهارضلعی که در نتیجه حفریات مزبور بدست آمده با مال سومریها همانند و شباهت فوق‌العاده ساختمان‌ها و نیز مجسمه یا اشکال و تصاویر ساخته از گل و شن تمامی آنها ثابت مینماید که این دو تمدن از یک ریشه یا مبداء مشترکی برخاسته و گواهی است بر اینکه سرزمین اصلی آنها یعنی سومریان در بعضی نقاط کوهستانی مشرق ایران و افغان یا بلوچستان بوده است.

ما شرحی در فصل پنجم راجع بافسانه اوانس (۲) مذکور داشته و گفتیم که او قومی عجیب الخلقه را در خلیج فارس نیک تربیت کرده کشاورزی، پیشه و هنر و طرز عمل کردن در فلزات را بآنها آموخت. در اینجا باز دلیل داریم که سومریان، تمدن عالیتری از خود نشان داده، از راه دریا به بابل رسیده‌اند و آنها سکنه اراضی باطلاقی را مغلوب ساخته شهرهائی بنا نمودند، چه اینکه سومریها قطعا شهرنشین بوده‌اند، چون مسئله کاوش و کشف آثار باستان در عصر حاضر پیشرفتی بسزا دارد ما امیدواریم که در ظرف ده سال بعد بندری که این فاتحین از آنجا کار مهم و معرکه‌جوییهای خودشان را آغاز کرده‌اند مکشوف گردد و اگر از من سؤال شود که این فحص و بازرسی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۳۷

از کجا شروع خواهد شد، در جواب بندر هرمز را اسم خواهم برد، همان بندری که نه آرکوس (۱) نیروی دریائی خود را کنار رودخانه میناب بساحل کشانید قبل از آن که بخشکی آمده سلامتس را به اسکندر خبر بدهد. امروزه بندر عباس برای بازرگانی از هرات و مشهد و سایر مراکز میانه یک بندر طبیعی محسوب میشود.

اینکه مسئله سومر تا اندازه‌ای بغرنج شده بواسطه این است که مطابق شرحیکه در فصل ۵۰ گذشت یکطرف نقاشی شده ظریفی کشف شده است که در قدمت، با قدیم‌ترین قبور مکتشفه در اور برابری دارد و حتی از قدیمترین اشیاء و ظروف ایلامی هم قدیمتر میباشد و لذا بر ضد این نظریه که سومریها اصلا ایلامی بوده‌اند دلیل باهری تشکیل میدهد در صورتیکه نظریه مزبور در یک زمان بملاحظه شرحی که در بالا راجع بکوهستانی بودن ایلام و جنگل‌های آن از تورات نقل شد موجه و قرین بقیاس بوده است. در کار چمیش و اماکن دیگر ظروف سفالین متشابهی کشف شده که ثابت میکند این ظروف نمیشود از سومر باشند. کمپیل تمپسون طرفدار یک جماعت ایلامی فرات است که بدست سومریان رانده شدند، در صورتیکه ولی که عقیده دارد این سرزمین برای انسان فقط زمانیکه به عصر کل کولت (۲) رسیده قابل سکونت گردیده است میخواهد با این قسمت همراهی کند که بابل اکدی بدست مهاجمین سومر مغلوب و از میان رفته است.

یک سلسله خیلی قدیم

اکتشافات جدیدی ثابت میکند پیوستگی و ارتباطی که سومریها با بابل داشته‌اند مدتس نسبت بآنچه در سابق مظنون بود خیلی طویل تر و مدیدتر میباشد. در حدود دو هزار سال قبل از میلاد، بعد از سقوط سلسله سوم اور، وقایع نگاران شرح احوال سلسله‌های اولیه و کارهای آنان را جمع‌آوری کرده مدون نموده‌اند. گو قسمت اعظم این نوشتجات فاسد و معدوم شده ولی خوش - بختانه فهرست اسامی پادشاهان آنها باقیمانده است. در این فهرست‌ها ده پادشاه نشان داده شده که قبل از طوفان نوح سلطنت کرده‌اند. طول سلطنت آنها ظاهرا فرضی است، ولی شاید ما قاعده شمارشی که بکار برده شده است ملتفت نمیشویم و عین این توجیه را اما قدری کمتر در فهرست دو سلسله اولی که بعد از طوفان و پیش از سلسله اولی اور سلطنت کرده‌اند میتوان بکار برد. تا در این اواخر هیچیک از نامهایی که داده شده

نمیشد تطبیق کرد یا هویتش را معلوم داشت، لیکن کشف آثار سلسله اولی جنبه تاریخی آنرا محقق میکند و از اینرو میتوانیم حقا یادداشت‌های وقایع‌نگاران را قبول نمائیم که نه فقط پادشاهان را ذکر کرده‌اند بلکه شهرهائی هم که پیش از طوفان وجود داشته و مخصوصا اریدو همه را خاطر نشان نموده‌اند.

قبرستان قدیم در اور

در میان اکتشافات مهمی که در اور شده یکی هم اکتشاف یک قبرستانی است که قبرهای اولیه آن شاید تقریبا در سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد شروع شده در صورتیکه تاریخ آخرین قبور آن شاید به سه هزار و یکصد سال قبل از میلاد، تاریخ تاسیس اولین سلسله اور که تا دو هزار و نهصد سال قبل از میلاد سلطنت کرده‌اند، تنزل میکند. قبرهای پادشاهان عبارت میباشد از یک رشته ساختمانهایی که در زیر دخمه‌ها و حفره‌ها بعمل آمده است و از شاهکارهای حیرت‌انگیز معماری آنزمان که کشف شده است اینکه سومریان نه فقط ستون بکار برده‌اند بلکه از طاق و گنبد و نیز قبه، هزاران سال پیش از اینکه آنها در اروپا سرشناس بشوند، باخبر بوده‌اند.

یک اکتشاف حیرت‌انگیز دیگر این است که در دفن جنازه شاه رسم بود که انسان‌های زیادی را قربانی کنند و با وی دفن نمایند. در قبر ملکه شوب‌آد «۱» عده‌ای از بانوان دربار را قربانی کرده‌اند که در دو ردیف موازی هم قرار گرفته‌اند. در اینجا دو اسکلت یافته‌اند که یکی در بالای سر و دیگری در پائین پای تابوت واقع شده‌اند.

باین آداب هولناک دفن ابداء اشاره‌ای در هیچ‌جا نشده است که میتوان آنرا این‌طور توجیه نمود که سلاطین ادوار قدیمه مقام الوهیت داشته‌اند و همین خود به تنهایی ثابت میکنند که باید این مقابر خیلی قدیم باشند. در این قبور از هدایا و تقدیمی‌ها یکی جام‌های طلا و نقره است برای شرب و دیگر کاسه‌های گلی، خنجرها با تیغه طلا، مهره یا دانه‌های تسبیح طلا و سنگ لاجورد و نیز کلاه‌خود شگفت‌آوری از طلا میباشند. یکنوع قبور خیلی قدیمتری زیر مقابر شاهی یافت شده‌اند که در آنها امهاری دارای نقوش تصویری با طرحهایی از خطوط کشف شده‌اند.

این امهار که قدمت آنها خیلی زیاد است با طرحهای خطی آرایش یافته‌اند مشابه نقوشی که در یک طبقه قبل از این بواسطه هیئت دومرگان در شوش کشف

شده‌اند و بدین‌طریق ارتباط بین این دو کشور را ثابت می‌کند. خلاصه فنون سومر در سه هزار و سیصد سال قبل از میلاد به پایه‌ای رسیده که در دنیای قدیم بندرت قومی پیدا میشود که بدان پایه رسیده باشد و البته این موفقیت نتیجه تکامل و تجارب چندین قرن است که برای آنها حاصل شده است.

در سرزمین سومر از معدنیات و احجار چیزی بدست نیامده و بنابراین این سؤال پیدا میشود که برای هنروران قابل از کجا مواد خام فراهم شده است.

اولاً مس بطوریکه جدیداً از طریق تجزیه معلوم شده از کان‌های عمان می‌آوردند و این یک حقیقتی است که دارای اهمیت زیاد میباشد و دیگر دیورت «۱» یکنوع سنگ معدنی از مگان که شاید بندر همان سرزمین باشد می‌آمده است و نیز سنگ لاجورد را بطوریکه وولی میگوید از بدخشان «۲» وارد میکردند.

شرح فوق نشان میدهد که یک بازرگانی وسیعی با خارجه از سمت مشرق با ایلام و آسیای مرکزی و از جنوب با خلیج فارس وجود داشت و نیز از سمت مغرب در زمان سلسله اول مصر گریزا طویوز و سایر مصنوعات سومر وارد دره نیل میشده است. از لحاظ دیگر تصور میشود که سومر اشیاء و ظروف سفالین خود را مجبور بود بخارج بفرستد تا در عوض مواد خام تحصیل نماید و بنابراین میتوان اینرا حقا تصدیق نمود که در هزاره چهارم قبل از میلاد راههای بازرگانی از سومر بھر طرف منشعب بوده و سوداگران و بازرگانان از راه آب و خشکی تا یک اندازه با آرامش خاطر آمد و شد مینمودند.

ارتش سومر

کمتر سخنی در عالم یافت میشود که از این سخن صحیحتر باشد که «تمدن روی قوه جلو میرود» و روی این اصل، سومریان که پایه امپراطوری خودشان را در میان نژادهای دلیر و سلحشور کار گذاشته‌اند بطور لزوم باید در علم جنگ و تشکیل نظام تفوق داشته باشند. خوشبختانه در اینمورد نیز ما در نتیجه مساعی لؤناردوولی امروز از یک قسمت از فنون جنگی و آلات حربی که بدست سومریان در وسط هزاره چهارم قبل از میلاد بکار برده شده است علم و اطلاع حاصل نموده‌ایم. این اطلاع ما اساساً مبنی بر یک پرچم (یک قطعه خاتم کاری از صدف و سنگ لاجورد) و نیز یک قسمت از آلات حرب میباشد که در اور در یک گور شاهی

(۱)-Diorite.

(۲)- رجوع کنید به صفحه ۴۲ این کتاب پاورقی شماره ۲.

کشف شده‌اند. این پرچم در سه صف منظم و مرتب گردیده است. در صف پائین ارابه هائی هستند که هر کدام را با چهار الاغ میکشند. در هر ارابه‌ای یک راننده و یک سرباز جا دارند و اسلحه سرباز عبارتند از نیزه‌های سبک برای پرتاب کردن که آنها را در ترکیبی که بجلو ارابه وصل است جا داده‌اند و نیز تازیانه‌هائی است برای حمله و فروردن.

در صف میانی پیاده‌نظام است که با نظم و ترتیب پیش میروند. آنها کلاه‌خودهای مسی مخروطی شکل بر سر و قبای نظامی بلندی بر تن دارند و با تازیانه‌هائی برای فرو بردن مسلح میباشند.

در صف بالائی پادشاه قرار دارد که با تیشه و تازیانه مخصوص سنگینی مسلح و چنین مینماید که فاتحی است دارد از اسیران و زندانیان خبر میگیرد، از آلات حربی که در این مقابر یعنی مقابر اولیه بدست آمده چندین رقم پیکان و پاره‌های کمان میباشند. تاکنون عقیده بر این بود که در میان سومریان تا زمان دنگی تیراندازی معمول نشده بود، لیکن از بیان فوق ثابت میشود که آن در میان هزاره چهارم قبل از میلاد و احتمال دارد خیلی پیش از آن بر سومریان معلوم بوده است و قرن‌ها بعد از آن تاریخ در ستل کرکسان که در صفحه ۸۴ از آن صحبت داشته‌ایم ان‌ناتوم یکدسته سربازان نیزه‌دار را قیادت میکند و حال اینکه در ستل نرامسن کمان، نیزه، زوبین و نیز تبرزین تماما بکار رفته‌اند.

در اعصار اولیه تمامی افراد هنگام ضرورت موظف بخدمت نظام بودند ولی در دوره سارگن و حمورابی قراولان و پاسبانان ثابت و دائمی وجود داشته که قوای محلی آنها را حمایت و تقویت مینمودند و نظر بلشکر کشی‌هائی که بقصد فتوحات خارجی میشد این ترتیب ضروری شمرده شده لیکن آن منجر بانحطاط و فساد ملی گردید و نیز قساوت و سنگدلی فاتحین که اسیران را قتل عام کرده و شهرهای مغلوب را ویران مینمودند باعث خرابی آنها شد، بدیهی است که این نبردهای وحشیانه مابین شهرهای مسکون از مردمان هم‌نژاد منجر بسقوط قطعی و زوال سومریان گردید.

دوره جنگ‌های داخلی

سلسله اول اور قرب دو بیست سال سلطنت داشته و متعاقب آن ده سلسله حکمرانی کرده‌اند که اطلاع ما از حالات آنها خیلی کم است، رویهمرفته ایندوره دوره اختلال و بی‌نظمی بوده است و ایلامیها از موقع

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۱

استفاده کرده بنای تاخت و تاز و فتح و غلبه را گذاشتند. اگرچه در ایندوره تاریک، سلسله‌های سومر که از میان آنها سلسله دوم اور باشد وجود داشته، لیکن سامیها کم کم تفوق حاصل نموده کیش، اوپز و مری هر یک بنوبه خود پایتخت قرار گرفته است. در این فهرست های ناقص معلوم است که افتاده دارد و بدتر از همه اینکه از ان‌ناتوم پادشاه لاگاش یا لگش که یقیناً بر سومریان متحده سلطنت داشت هیچ اسمی نیست.

سلسله اکد

در صفحه ۸۶ ذکری از سلسله ایلام و کیش بعمل آمده که آن کلیتا نظر بکشفیهاتی که جدیداً شده درست نیست، خاندان کامکار لاگاش بدست لگل زجی سی «۱» از پا درافتاده و او از سومر دولتی که دوره اش خیلی کوتاه بود تاسیس کرده و پایتختش هم ارخ بوده است. رفتاری که با لگش از طرف فاتح شد بطور قساوت و سنگدلی معمول آنزمان بود. لیکن سومریان پس از ۲۵ سال حکمرانی که مظفر و کامیاب بودند بالاخره بدست سارگن شکست خورده و بدست دشمن افتادند. سارگن بانی سلسله اکد پایتختش اکد بوده است که میگویند خرابه‌های تپه کوچک «الدیر» که در چند میلی جنوب غربی بغداد واقع است از آثار آن می‌باشد.

بعد از سارگن پسرش ریموش (اورویوش که من آنرا ذکر کرده‌ام نیست) بر تخت نشست و بعد از او منشتو یا مانشتو پادشاه شد و این دو نفر اشتباها از پادشاهان کیش ذکر شده‌اند. هرچند در لشکرکشیهای مظفرانه‌ای که آنها کرده‌اند تردیدی نداریم، اما نرامسن «۲» «فاتح نه لشکر» بزرگترین فرزند سارگن میباشد که نقش برجسته او در کوههای کردستان هنوز موجود و میتوان مشاهده نمود و از اینجا فتوحات و کشور- گشائی وی معلوم میگردد تا چه اندازه توسعه داشته است،

گوتی

رونق و جلال اکد رو بزوال نهاد و سلسله کم‌دوامی در ارخ بروی کار آمد، ولی سومر و همچنین اکد و نیز ایلام بدست گوتی از پای درافتادند. مدارک و اسناد مربوطه بکسب و بازرگانی و نیز کارهای پیشه و هنر در زمان این وحشیها صفر میباشد. چند سالی که از اینمیان میگذرد شهرستانها باز تا یک درجه استقلال پیدا میکنند، برای مثال، گودآلگش یا لاگاش تحت اربابان گوتی حکمرانی داشته است، ولی آن بیشک باقی بوده تا آنکه دید سومر از مظالم آنان آزاد گردید.

(۱) -Lugal -Zaggisi.

(۲) -Naram -Sin.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۲

سلسله سوم اور

عکس العمل سومر تحت اورنامو، پاتسی اور، یک دولت دیگری از سومر و اکد بوجود آورد و اور دوباره پایتخت گردید، در اینجا منابع اطلاعات ما نسبت بسلسله سوم که تقریباً از ۲۲۷۸ تا ۲۱۵۰ ق. م سلطنت کرده‌اند همانا برج مهم زیگورات «۱»، معبد نانی، کاخ شاهی و سایر ابنیه میباشند و در حقیقت مدیون آنها هستیم. در فعالیت آنها همینقدر بس که نهرهای بزرگی حفر کرده‌اند که یکی از آنها اور را بخلیج فارس متصل ساخته است و بدین وسیله توانسته‌اند کشتیهای بازرگانی خودشان را به بنادر فرودگاههای این شهر رسانیده بارها را خالی کنند و رویهمرفته ترقی و پیشرفت

این مملکت در فلاح و کشاورزی و نیز در دادوستد و بازرگانی بمنتها درجه رسیده بود و پایه زندگی نسبت بهریک از دوره‌های بعدی تاریخ وی عالیتر و بالاتر و برعکس در پیشه و هنر که باید گفت فقیر بوده است. وولی چنین میگوید: فقط معماری و حجاری آن‌هاست که مناسب و فراخور یک تمدنی میباشد که مراحل ابتدائی را سیر میکند و یا قدری از آن جلوتر بوده است. سقوط این دولت کامیاب ناگهانی بود، اموریته‌ها تحت (اشبی ایرا اف ماری «۲») به اکد هجوم بردند و ایلامیها از دجله عبور کردند و بطوریکه یک وقایع‌نگار می‌نویسد «اور با حربه از پای درافتاده و بنام یک ملت مستقل برای همیشه نابود گردید».

ایسن، لارسا و ایلام

ما راجع بدولت‌های ایسن و لارسا شرحی بطور مختصر در صفحه ۹۲ مذکور داشته‌ایم که اکنون میتوانیم آنرا بسط و توضیح بدهیم. اشبی ایرا سلسله‌ای در ایسن تاسیس کرد که تا پنج پشت سلطنت داشتند، لیکن در عین حال یک دولت رقیبی عملا در لارسا، انتهای باطلاقهای فرات که فقط هفتاد میل از ایسن فاصله داشت، بروی کار آمد. این وقایع و امور را که پیچیده و غریب به نظر می‌آید میتوان به بهترین وجهی تفسیر نمود و گفت که ایلام، که بعد از برانداختن امپراطوری اور هیچیک از متصرفاتش را ضمیمه نکرده بود، هرچند آخرین پادشاه آن «با زنجیر به ایلام رفت و گریست و لابه نمود» لارسا را حفاظت میکرده است.

این مسئله که سلسله اموریته تحت نفوذ فرهنگ سومر بوده از اینجا ثابت میشود که پایتخت وی به ایسن انتقال یافت که در آنجا شهرهای سومر را که از تاخت و تازهای

(۱)-Ziggurat.

(۲)-Ishbi -Irri Of Mari.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۳

دشمن خراب شده بودند دوباره تعمیر و آباد کند. بین این دو دولت رقیب ناگزیر جدال و نزاع برخاسته و فتح در ابتدا نصیب ایسن گردید، لیکن این وضعیت تغییر و تبدیل پیدا نموده و ما و رادسین «۱» یکنفر ایلامی را می‌بینیم که در لارسا که آن بدست پدرش کودورمبوگ «۲» پادشاه قسمت غربی ایلام جزو یک دولت دست‌نشانده در آمده بود، بر تخت نشانده شده است. چند سالی که از این تاریخ میگذرد، در زمان رامسن، ایسن سقوط کرده در نتیجه کلیه سومر و قسمتی از اکد مستقیما تحت پادشاه ایلام اداره میشدند.

در ظرف اینمدت سامیهای غربی پیشرفت کرده سلسله‌ای در بابل تاسیس نمودند، حمورابی شخصیت برجسته این عصر بر تخت قرار گرفت و این درست بعد از تصرف ایسن بدست رامسن بوده است که دولتش با بابل عقد اتحاد بسته بود. حمورابی تا چند سال نیروی خود را کافی برای تعرض و حمله نمیدید و لذا به تکمیل قوای خود پرداخت و آن وقتیکه

بحد کمال رسید بحریف حمله برده ایسن را گرفت و بعد تا ۲۵ سال بانتظار ماند. رامسن اینوقت خیلی پیر و فرسوده شده بود و حمورابی توانست ایلامیها را بخاک خودشان رانده و در نتیجه خود را حکمران مطلق سومر و اکد گردانید.

عظمت سومر

وولی ادعاهای سومر را در فنا ناپذیری خلاصه کرده مینویسد که تمدن ماقبل التاریخ مصر و سومر هیچ مشابهتی بهم ندارند.

سپس فاضل مشار الیه رشته سخن را ادامه داده میگوید که بین مصر ماقبل التاریخ و اول سلسله آنکشور تحولات و تغییراتی بر اثر نفوذ خارجه پیدا شده که آن فرهنگ نوینی را پدید آورده است، ما در مراحل اولیه آن گرزهای سنگی، مهرهای اسطوانه‌ای و ظروف سنگی ساخت سومر را در اینجا می‌بینیم وجود داشته و چون تمدن فرات سفلی جدیداً ثابت شده که قدیمتر است در این جای سخن باقی نمی‌ماند که مصر به تمام معنی مدیون سومر میباشد. ما از این قدمی بالاتر گذاشته می‌گوئیم که به پدران ما اینطور تعلیم داده بودند که تمامی تمدن و اقسام علوم ما از یونان بما رسیده و بدین جهت ما مدیون آنجا میباشیم و این فقط در دوره حاضر است که اعتراف باین امر شده که یونان تمدن را از کرت «۳»، از لیدیه، از ایران و بالاخره از مصر فرا گرفته است، لیکن قبل از همه این‌ها بزرگترین مرکز تمدن بشر سومر، مادر فنون و تمدن، بوده است.

(۱) -Sin-Warad .

(۲) -Mabug-Kudur .

(۳) -Crete .

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۴

(با فصل دهم خوانده شود)

یک لوحه گلی که جدیداً کشف شد در موضوع سقوط آشور روشنی بسیار تازه مهمی افکنده است، این لوحه اثر یکنفر وقایع‌نگار بابلی است که وقایع مهمه‌ای را که در ظرف ده الی هفده سال سلطنت نبوپولسر یا ۶۱۶-۶۰۹ قبل از میلاد رخ داده‌اند نقل کرده است.

از این یادداشت فهمیده میشود که نینوا در ۶۱۲ سقوط کرده است، لیکن هیئتی از پادگان شهر، از خطوط محاصرین راه برای خود باز کرده فرار کرده‌اند و بالاخره در حران پادشاه جدیدی برقرار شده و او با وجود مشکلات روزافزونی که داشت مقام خود را برای مدت کمی حفظ کرده است و احتمال میرود که با شکست نه‌چو «۱» بسال ۶۰۵ در کار چمیش «۲» که ظاهراً بکمک وی حرکت کرده بود کارش خاتمه یافته است.

اکتشاف مهمی که در ۱۹۲۶ توسط سراوریل استین (۳) در محل اورنوز (۴)، صحنه نمایش شاید درخشان‌ترین عملیات جنگی اسکندر کبیر، شده است بما موقع می‌دهد که بار دیگر لشکرکشی او را بهند تماما تحت مطالعه بیاوریم.

قسمت عمده سپاه از حوالی کابل از راهی که سمت شمال تنگه خیبر واقع است، بطرف پائین دره سوات (۵)، حرکت کرده و اینها دستور داشتند که عبور از رود سند را فراهم و آماده کنند که آن امروز معتقدند که در چند میلی بالای آتوک صورت گرفته است.

اسکندر در تعقیب رویه خودش که هیچوقت دشمنی را که در او احتمال معارضه داده میشد نمیگذاشت در کناره‌های خط سیرش باقیماند سپاه زبده‌ای بکوهستانهای طرف شمال فرستاده و خود بدره حاصلخیز و پرجمعیت کنار یاقونار شتافت، او زنجیره جبال سمت مشرق را پیموده بخاک اساق نوئی (۶) که در دره سوات سکنی داشته حمله برد و این مردم آریانی با داشتن سپاه کافی و فیلان جنگی جرئت نکردند در صحرا با اسکندر روبرو شوند و مصمم گشتند که در شهرهای برج و بارودار خود مانده بحملات تدافعی

(۱)-Necho.

(۲)-Carchemish.

(۳)-Sir Aurel Stein.

(۴)- «در موضوع خط سیر اسکندر برود سند» تألیف سراوریل استین (مؤلف).

(۵)-Swat.

(۶)-Assakenoi.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۵

پردازند. استین، اول جهانگرد و کاشف اروپائی که خط سیر اسکندر قوی و ردپای او را در آنحدود معلوم داشته و همه را قدم‌بقدم پیموده و شهرها را تطبیق و هویت هر کدام را تعیین کرده است، بیان روشن آریان را بکار بسته ما را به مساعه (۱)، با زیره (۲) و (او را) رهبری میکند. باید دانست که تسخیر ملاذ و سنگر اخیر جنک دره سوات را خاتمه داده و اساقی نوئی دلسرد شده بطرف شرق دره سند فرار کرده قلعه طبیعی اورنوز را اشغال کردند. اسکندر بدینجهت راه جنوب را پیش گرفته و دوباره بسپاه عمده خود در رود سند ملحق گردید.

جهت مبادرت ذو القرنین باینکار که در حقیقت قشون‌کشی جدیدی بر علیه اورنوز محسوب میشود یقیناً برای تکمیل افتخارات نظامی و کارهای بزرگ جنگی خود بود و گرنه آنقدر ضرورت و احتیاج نظامی در کار نبوده است. ما در تحت هدایت استین بیک قلعه یا ملاذ معروف در یک کوه بزرگی دارای پرتگاه واقع در یک پیچ رودخانه سیحون که امروز پیرسارد (۳) میگویند راه یافته و اینمرد نه فقط ملاذ را کشف کرده بلکه با دلالت آریین عملیات صعب و مشکلی که از جمله پرکردن یک دره یا حفره دراز و عمیقی را از گل و الوار دنبال نموده و حدود همه را تعیین کرده است و بالاخره او، اورنوز اصلی را در قله یونا کنونی کشف میکند.

(با فصل چهل و یکم خوانده شود)

سر اوریل استین در اثناء مسافرت خود بشرق ایران در ۱۹۱۵ کوه خوجه اتل یا تپه مقدس سیستان (۴) را دیدار کرده و در پرتو فراست و دانش قابل ملاحظه خویش نخست نقاشیهای دیواری قبل از اسلام ایران را کشف کرده است و تاریخ آن متعلق بزمان ساسانیان میباشد. از میان نقاشیهای نامبرده یکی که از همه غریب‌تر است تصویر رستم پهلوان معروف ایران میباشد که نشسته و گرز منحنی در دست دارد که با رنگ قرمز نقاشی شده و با رنگ زرد آرایش یافته است. گرز نامبرده بشکل سر گاو و آن از گرز مشهور رستم حکایت میکند. یکی از اشیاء مکشوفه شکلی دارای سه سر میباشد که بحال پرستش ایستاده است و آن در وضع و شکل همانند

(۱)-Massaga.

(۲)-Bazira.

(۳)-Pirsar.

(۴)- نگاه به Innermost Asia -تالیف اوریل استین (چاپ کلرندون ۱۹۲۸) فصل ۲۸ صفحه ۹۱۵ (مؤلف).

تاریخ ایران، مقدمه ج ۱، ص: ۴۶

تصاویری است که در ترکستان چین کشف شده‌اند.

در میان سایر نقاشیهای دیواری، صورتی بوده با خرقة یاردا ایستاده و تقریباً باندازه خود آدم زنده که در شکل و وضع و نیز لباس بآن روحانیان بزرگ بودا شباهت داشته که هنروان بودائی آسیای مرکزی در حجاریها و نقاشیهای دیواری یا برجسته کاریهای خودشان آنها را بما روشناس کرده‌اند

اکتشافات مزبور بی‌نهایت مهم و قابل ملاحظه میباشند چه آن یکرشته فنون بودائی را از نظر ما میگذارند. ممکن است این نقاشیها بامر پادشاهان سکا (۱) که نامشان را بسکستان (سیستان کنونی) داده‌اند بمعرض نمایش گذاشته شده‌اند.

اینجا در ضمن بیان اطلاعات جدیدی که بوسیله سر اوریل استین از فنون زیبای دوره ساسانی بدست آمده لازم است راجع بسهم مهمی که بتوسط سرماتی‌ها یکی از طوایف ایرانی ساکن جلگه‌های وسیع جنوب روسیه (۲) بازی شده ذکری بطور خیلی مختصر بعمل آید.

در قرن چهارم قبل از میلاد طائفه نامبرده ظاهراً با گوت (۳)‌ها متحد شده بکریمه هجوم بردند و نیز بحدود دانوب سرحد امپراطوری رم فشارهای سخت آوردند. سرماتی‌ها در نتیجه این ارتباط و پیوستگی، کلوازنی (۴) یکنوع صنعت میناکاری (۵) را ولی با حجر سیلان یا عقیق که سنک مزبور مخصوصاً بکار برده شده است بژرمن‌ها آموختند و صنعت نامبرده در همه‌جای امپراطوری روم تا فرانسه و انگلستان رواج پیدا نمود.

در کشور اخیر یعنی انگلستان به استان کنت (۶) انحصار داشته است و «یک نوع پیشرفت و توسعه جالب توجه و اساسی از تمدن اصلی باثروتی را نشان میدهد که در آنجا (یعنی ایران) از قرن چهارم تا قرن ششم میلادی در ارتقاء و اعتلاء بوده است» و بنابراین هنرهای زیبای ایران در دوره ساسانیان عالمگیر بوده است.

(۱) Sakae-.

(۲) - نگاه به «ایرانیان و یونانیان در جنوب روسیه» تالیف روستورنیف (چاپ کلیرندون ۱۹۲۲ مؤلف).

(۳) Goths-.

(۴) Cloisonnie-.

(۵) - و انرا در فارسی خانه‌خانه یا حجره‌حجره میگویند. اشیاء میناکاری که نقشه‌های آن بواسطه میله‌های نازک از یکدیگر جداست و میله‌های مزبور را بشکل عمودی روی سطح الصاق کرده‌اند تا مانع از کنده شدن مینا باشد (مترجم).

(۶) Kent-.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱

داریوش در حال شکار شیر (مهر عقیق استوانه‌ای در موزه لندن)

فصل اول وضع و ساختمان طبیعی و آب و هوا

یکنوع عریانی نیره‌ای در جنوب وجود دارد، دشت‌هایی است برهنه که گوئی از آفتاب سوخته برنگ شیر نمودار و نیز اتلال و تپه‌هایی است که فقط در هوای آبی رنگ شفاف پوشیده شده‌اند. «د. ل. استونسون»

چراغ پیش آفتاب پرتوی ندهد و مناره بلند بر دامن کوه الوند پست نماید

موقع ایران

مابین دره‌های رود سند در مشرق و رود دجله در مغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلی آنرا فلات ایران میخوانند. کشور ایران قسمت معظم و غربی این اراضی مرتفعه است و جزء شرقی آن عبارت است از افغانستان و بلوچستان. کشورهای مزبور از هر طرف محصور بین رشته‌های عظیمه میباشد که در سمت شمال و مغرب بیشتر ارتفاع دارد و داخله آنها بدو حوزه عمده تقسیم میشود؛ حوزه غرب که تقریباً شامل سه‌خمس ایران و منقسم بچندین حوزه کوچکتر است در قرب ولایت سیستان متصل بحوزه مشرقی که همان حوزه سیستان باشد میگردد. آبهای حوزه شرقی بیشتر بتوسط رود معروفی که یونانیهای قدیم ائیماندر و حالیه هلمند میخوانند جاری میشود و رودهای کوچک دیگر هم دارد که در اوقات سیل و طغیان وارد هامون یعنی دریاچه سیستان میگردد. ارتفاع فلات مزبور در کرمان از پنجهزار پا و در شیراز از چهار هزار پا و در ناحیه بلاد معظم شمالی یعنی طهران و مشهد از سه هزار پا متجاوز است و تبریز که در منتهای شمال غربی واقع است زیاده از چهار هزار پا مرتفع است.

ذکر اعداد مذکور بیفایده نیست، بواسطه اینکه اختلاف بین قسمت مسکونی فلات را

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲

با کویر بزرگی که در قلب کشور واقع است ظاهر میسازد، چه کویر مذکور با اینکه همه جا از دو هزار پا مرتفع تر است معهداً از نقاط سابق الذکر خیلی پست تر میباشد.

حدود و ولایات

در ضمن بیان حدود ایران ولایات مهمه آنرا هم ذکر خواهیم کرد بواسطه اینکه همه تقریباً دور از مرکز و نزدیک سرحدات واقعند.

ایالت شرقی خراسان از طرف شمال محدود بیک سلسله جبالی است که در فوق صحاری ترکستان با یک زیبایی پرصلابتی کشیده شده است. چند سال قبل من قلعه طبیعی عجیبی را بنام کلات نادری «۱» تماشا کردم. از حصار شمالی آن که یکی از رشته کوه های مذکور است بالا رفتم و از قله کوه مزبور بدشت زردرنگی که بجانب شمال بطور هموار و یکسانی کشیده شده نظر انداختم و از عظمت و وسعت آن متأثر شدم، چه متذکر گردیدم که همین دشت تا صحرای شمال سبیری و اقیانوس منجمد شمالی منبسط است و کوه دیگری در بین نیست. رشته جبال مزبور همه جا در سرحد ایران واقع نیست بلکه باسامی قبه داغ و بالکان صغیر در امتداد شمال غربی بجانب بحر خزر متوجه میشود. چون قدری بطرف مغرب دور شوند در همان سرحدات ایران دره‌های پرنعمت اترک و گرگان واقع است و رود اترک در قسمتهای سفلاهی خود سرحد روس و ایران را تشکیل داده وارد بحر خزر میشود.

ناحیه قوچان که در جانبین اترک علیا واقع است پرنعمت‌ترین نقاط خراسان است و مانند بجنورد که در قسمت سفلی رود است مسکن قبایل کرد میباشد که شاه عباس آنها را برای محافظت حدود از سرحدات خاک ترکیه بآنجا کوچانیده است. درّه گرگان نیز بالطبع پرنعمت است. باران در آنجا فراوان میباشد و اراضی حاصلخیز دارد لیکن فعلا فقط چند هزار خانواده ترکمن یموت و گوگلان که چادرنشین یا نیمه‌بدوی میباشند در آنجا سکنی دارند. ناحیه گرگان همان است که یونانیها هیرکانیا مینامیدند و در اوستا بنام و هرکانو مذکور و از جهت حاصلخیزی معروف بوده است. استرابن مینویسد: «گویند در هیرکانیا هر درخت تاکی هفت گالن» (۲) شراب میدهد و هر درخت انجیری نود بوشل (۳)

(۱) - رجوع شود به ژورنال R. G. S. دسامبر ۱۹۰۶. «مؤلف»

(۲) - یک گالن معادل ۴۱/۲ لیتر است مترجم.

(۳) - هر بوشل ۳۶۱/۳ لیتر است. مترجم.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳

بار می‌آورد. دانه‌های گندم که روی زمین میریزد سال دیگر سبز شده خوشه میدهند.

درختها مملو از کندوی عسل و از برگهای آن عسل میریزد (۱)».

در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پرنعمت بحری مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحر خزر واقع و اختلاف کلی با قسمت مرتفع ایران ظاهر میسازد بواسطه اینکه در آنجا باران فراوان میباشد و هوای آن مرطوب و جنگلهای انبوه موجود است.

در مغرب گیلان، ایران باز با روسیه هم‌خاک میشود و سرحد دولتین بموجب عهدنامه ترکمن‌چای از بندر سرحدی آستارا تقریباً درست بطرف شمال میرود تا برود ارس بر میخورد و قسمت علیای رود نامبرده فاصل بین آن دو کشور است. در گوشه شمال غربی کوه باشکوه آرات واقع است که محل التقای ممالک ثلاثه روس و ترکیه و ایران میباشد.

ایالت شمال غربی ایران آذربایجان است که مرکز مهم آن تبریز و بزرگترین شهر ایران و در نقطه‌ای واقع است که طرق بلاد بعیده اسلامبول و طرابوزان با طرق قفقاز و درّه دجله باهم تلاقی مینماید و اینجا مبدء جاده بزرگ اصلی ایران و آسیای مرکزی است.

در این ناحیه باران فراوان‌تر از ولایات شرقی و زمین بسیار حاصلخیز است و چنانکه در همین کتاب ظاهر خواهد شد این ایالت همیشه در تاریخ ایران اهمیت داشته است.

در سمت مغرب، کشور ایران محدود به دره‌های دجله و فرات است و در اینجانب جبال متراکمه که در نزد قدما موسوم به زاگرس بوده بطور رشته‌های عدیده متوازیه فلات ایران را از جلگه‌ها جدا می‌سازد و بتدریج ارتفاع پیدا میکند، برخلاف جبال ارمنستان که چون از طرف جنوب بآنها نزدیک شوند دفعتاً مرتفع میگردد. دول قدیمه ماد و پارس در این اراضی مرتفعه محکمه بوجود آمده و قسمت کوهستانی آن نواحی بالنسبه پر آب و حاصلخیز است لیکن نواحی درونی آنها مثل قم و کاشان خشک و بیحاصل است.

در قسمت جنوب غربی این کوهستان دره پرنعمت کارون واقع است که حالیه خوزستان مینامند و اولین قسمت خاک ایران بوده و بنام ایلام چندین قرن قبل از اینکه اقوام آریانی بعرضه ظهور بیابند دارای تمدن شده است. در طرف جنوب، فلات ایران

(۱) - «استرابو»، ۱۴، ۱!! (ترجمه همیلتون و فالکونیر) «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴

شامل ایالات کرمان و فارس متوجه رشته باریک پستی از خاک است که در کنار خلیج فارس می‌باشد و معروف است به گرمسیر و در اینجا هم طبیعت ارتباط ناجیه مرتفعه را با قسمت سفلی صعب و مشکل کرده است که ایرانیها بواسطه دست نداشتن در فن مهندسی و دریانوردی همیشه از دریا گریزان بوده‌اند.

قسمت شرقی ایالت فارس از قسمت غربی آن خشک‌تر و بنابراین کم حاصل‌تر است و ناحیه داخلی یزد کم‌و‌بیش صحرای ریگستان محسوب می‌شود. ایالت کرمان هم فقط بواسطه ارتفاع جبال از بی حاصلی مصون مانده و بلوچستان هم مانند کرمان بلکه بیشتر از آن قطعات وسیعه خاکی است که تقریباً بیابان است و این بیابان‌ها غیر از بیابان کویر لوت می‌باشد.

در بلوچستان ایران جایی که رشته‌های جبال همواره به موازات ساحل و بیشتر امتداد شرقی و غربی دارد در آنجا هم ارتباط با دریا مشکل است و در شمال این ولایت دور دست ناحیه سیستان واقع است که بمنزله دلتای هلمند می‌باشد. در آنجا کوه خشکی است معروف به کوه خواجه که بالای آن سراریل استین «۱» در ضمن کشف خرابه، کاشی‌های اولین معبد بودا که در ایران بنا شده بود پیدا کرد. «۲» چون بیشتر بطرف شمال برویم بیابانی ایران را از افغانستان جدا می‌کند تا به هریرود برسیم و آن در نقطه‌ای است که رود مزبور از مغرب بجانب شمال می‌پیچد.

قسمت سفلی هریرود تا به تجن فاصل بین ایران و افغانستان است تا برسیم به تنگه ذو الفقار که در آنجا قلمرو امیر خاتمه یافته و دو ستون سرحدی نقطه‌ای را نشان می‌دهد که در آن نقطه قریب سی سال قبل کمیسون سرحدی افغان و روس شروع به کار کرد.

من آن دو ستون را از ساحل ایرانی رود سابق الذکر دیدم که در آفتاب برق می‌زد.

تجن تا سرخس همه جا از سرحد ایران می گذرد و سرخس در زاویه شمال شرقی ایران واقع شده حتی مسافت آن بکلات نادری که کمیسیون سابق الذکر از آنجا شروع شد چند میل بیشتر نیست.

(۱) SIR -AUREL -STEIN

(۲) - سفر سوم اکتشافی در آسیای مرکزی، در ژورنال R, G, S, اوت و سپتامبر ۱۹۱۶ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵

خلاصه اینکه قسمت مرتفع ایران را در سرحدات شمالی حصارهای عظیمه طبیعی محافظت می کند، جز در جایی که وارد ریگزار ترکستان می گردد، در طول سرحدات غربی حصارهای کوهستانی متراکم تر است و فقط یک راه طبیعی صعبی دارد که از قصر شیرین و کرمانشاهان و همدان عبور میکند. در منطقه جنوب ایران خوزستان واقع شده که بیشتر بطرف جنوب و در دره پرحاصل کارون می باشد و به سبب رشته کوههای صعبی که دارد خوزستان را از ایالت فارس جدا می کند. نواحی ساحلی کنار خلیج فارس نیز همیشه از کوهستان جدا و مانند خوزستان سکنه آن نژاد غیر آریانی بوده اند و امروز هم کمتر ایرانی است که هرگاه مجبور باقامت در خلیج فارس شود بتواند درست سلامت مزاج خویش را حفظ کند. بلوچستان ایران صحرای دوردست سوزانی است.

در قسمت جنوب شرقی بیابانهای بلوچستان خشک می باشد و مانع و عائق بزرگی برای هر نوع ارتباط است. اما در جایی که خاک ایران با افغانستان در شمال غربی مجاور می شود راهها سهل و وسیع است و بهمین جهت تا چندی قبل افغانستان یکی از ولایات ایران بود و آخرین جنگی که پادشاه ایران (محمد شاه) شخصا در آن شرکت داشت آن بود که در سال ۱۸۳۸ برای استرداد هرات واقع شد لیکن امروز هر چند ایران افغانها را بخوبی می پذیرد چنانکه غالب شتردارهای آن افغان می باشند. معهذاً اگر ایرانیها وارد کشور امیر بشوند گرفتار مخاطرات «۱» میگردند و افغانستان می تواند مدعی بشود که آخرین مملکت آسیائی است که از سایر ممالک و ملل جدا و منفرد زیست می کند.

اهل کشوری که بزبان انگلیسی پرشیا نامیده می شود آن کشور را ایران و خودشان را ایرانی می خوانند و این لفظ همان است که در اوستا ایریا ضبط شده و معنی آن «خاک گریان» است، بنابراین لفظ ایران هرگاه به اصطلاح سیاسی امروزه استعمال شود محدود است بکشور و دولت جدیدی که انگلیس ها آنرا پرشیا

(۱) - ولی امروزه خوشبختانه بر اثر بسط معارف و نیز بواسطه برقراری عهدنامه مودت و برادری بین دو دولت اسلامی ایرانیان هم در ورود بخاک افغان و آمیزش با برادران مذهبی خود کاملاً آزاد میباشند.

«مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶

میخوانند لیکن در حقیقت به اصطلاح جغرافیائی لفظ فلات ایران که شامل افغانستان و قسمتی از بلوچستان نیز میشود صحیح تر است. اما کلمه پرشیا که اروپائیا و اکثر خارجیهای دیگر استعمال میکنند از لفظ قدیم یونانی پرسیس مشتق است که به معنی ایالت فارس بوده که قدیم پرسا «۱» خوانده میشود و سلسله سلطنتی هخامنشی از اهل آن ناحیه بوده‌اند و باین جهت معنی این لفظ مشتمل بر تمام کشور نامبرده و سکنه آن گردیده است و حتی امروز هم استان فارس از حیث ایرانیت کامل‌ترین استانهای آن کشور است.

لفظ فارسی را ایرانیها بر لسان و لغت خود اطلاق میکنند، اگرچه هر وقت شخصی را باین صفت موصوف مینمایند مقصودشان اهل استان فارس است و باید دانست که پارسیان هندوستان از این جهت باین اسم خوانده میشوند که پیرو کیش قدیم فارس میباشند و همین لفظ پارس چون معرب شده فارس گردیده زیرا که در زبان عرب حرف پ وجود ندارد. نیز باید دانست که لفظ فارسیستان که بعضی اروپائیا استعمال میکنند غلط است.

تشکیل فلات ایران

مسئله تشکیل فلات ایران از آنهاست که قبل از آنکه علمای علم زمین‌شناسی از روی مطالعه و دقت کامل اوضاع زمین‌شناسی آن کشور را معلوم کرده باشند نمیتوان بدرستی حل نمود. لیکن فعلا کلیات مسئله را میتوان استنباط کرد و برای مقصود ما همین قدر کافیت. پس گوئیم آنچه امروز فلات ایران خوانده میشود قسمت اعظم آن در آخر دوره کرتاسه «۲» زیر آب بوده است و آن قسمتش که از زیر آب بیرون آمده بود خط باریکی بوده است که از تنگه هرمز حالیه عبور نموده و بجنال عمان و شبه جزیره حالیه مسندام منتهی میشود و از آنجا هم بشکل یک کمربند پهنی اولاً در سمت شمال از میان ایالت حالیه فارس و کرمان و بعد طرف شمال غربی مابین کرمان و نیریز و همچنین از اصفهان عبور کرده به آذربایجان و قفقاز منتهی میگردد. قسمت شرقی این فلات جز نزدیک ساحل در اوایل دوره ائوسن «۳» برای همیشه از آب خارج بوده است. قسمتهای جنوب غربی این فلات در تمام دوره ائوسن و یک

(۱)-Parsa.

(۲)-Cretaceous

(۳)-Eocene

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷

قسمت از الیگوسن «۱» زیر آب بوده است و در دوره میوسن «۲» در نتیجه انقلابات دریائی قسمتی از فلات ایران از محیط اقیانوس بیرون آمده دریای محدود و دریاچه‌هائی تشکیل گردیدند و بتدریج پس از تبخیر میاه زمین‌های شوره و سنگ گچ پیدا شدند. فلات ایران در این دوره نیز از خشکی باروپا متصل نبود تا دوره اخیر میوسن که قسمت مهم از این فلات بتدریج از آب خارج گردید و پیدا شدن روابط خشکی بین آسیا و اروپا از دوره‌ای شروع میشود که قسمتی از

حیوانات آسیائی بطرف اروپا رفته‌اند چنانکه بقایای سنگ شده حیوانات مذکور که در طبقه علیای میوسن و پلیوسن جمع شده بکثرت کشف شده‌اند.

بدون تردید ظاهر شدن فلات ایران از آب در دوره پلیوسن «۳» شروع شده است لیکن باید دانستکه ارتفاعات عظیمتر در اواخر عصر مزبور بوجود آمده است. دریاچه‌های متعددی که بسیاری از آنها عریض و طویل بوده‌اند در دوره پلیستوسن «۴» در فلات ایران وجود داشته و در دوره پلیوسن هم گویا بوده‌اند. در این دوره جنگلها و چمنها سطح آن کشور را پوشانیده و هوای آن مرطوب و یحتمل کاملاً مشابه هوای ولایات حالیه خزر بوده است. خشک شدن دریاچه‌های ایران از آتزمان شروع شده و تا امروز دوام دارد. اراضی فرات و نواحی خلیج فارس هم جزء همان دریاچه‌ها بوده‌اند و ممکن است بگوئیم که این نواحی دریا‌های محدود بودند و بدون مخرج، بهر حال از قرائن و امارات اینطور معلوم میشود که اراضی واقعه در کنار تنگه هرمز تا دوره پلیستوسن بکلی زیر آب نبوده‌اند زیرا خطوطی که از قطعات مجاور مسندام زیر آب رفته‌اند هنوز نمایان و دریاچه‌هاییکه خشک شده‌اند در بین النهرین و بعضی جزائر خلیج فارس مشهود میباشند.

در یک حصه از دوره پلیستوسن فلات ایران مثل کلیه آسیای مرکزی و اروپا از یخ مستور گردیده و دوره‌های طولانی که یقیناً چندین هزار سال امتداد آن بوده باین حال باقی مانده است «۵». بعد از دوره انجماد دوره سیلاب رسیده و هر جا که دسترس سیل

Oligocene-(۱)

Miocene-(۲)

Pliocene-(۳)

Pleistocene-(۴)

(۵)- من در اطلاعات فوق بیشتر مدیون دکتر ج. ی. پلگرم، مأمور پیمایش قسمت طبقات الارض هند، میباشم «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸

گردیده گرفتار خرابی شده و آب هرچه در پیش داشته برده است.

بعد از انقلاب مذکور در خاک ایران باقی نماند مگر دریاچه‌های وسیع آب شور که امروز صحرای کویر است و رشته کوه‌های مرتفع برهنه که هنوز بقیتی از یخهای قدیم در بالای آنها بود. دریا تا مسافت بعیدی در خاک پیش می‌آمد و جبال آتش فشان چندی از قبیل آرارات و دماوند و سهند و تفتان نیز مواد مخربه مهلکه از دهانه خود بیرون میریختند، بنابراین در حقیقت فلات ایران در آن دوره وادی مرگ و هلاک بوده است.

با اینحال در سمت مغرب تأثیر رودخانه‌های عدیده شروع شد، آبهای آن، خاک همراه آورد و تدریجاً زمین ایجاد کرد که هم قابل سکنی و هم بمرور زمان بواسطه استعداد طبیعی مهیای آبادی شد و مولد تمدن گردید که احتمال می‌رود قدیمترین تمدنهای این عالم بوده باشد.

شباهت ایران به اسپانیا

کشور ایران از بسیاری جهات شباهت تامه دارد با اسپانیا. همینکه مسافر از سمت شمال از خاک فرانسه خارج شد بواسطه جبال پیرنه «۱» به فلاتی صعود میکند که بطور متوسط دو هزار الی سه هزار پا ارتفاع دارد و کوههای ناهموار آن موسوم به سیرا «۲» یا اره میباشد و این نامی است بامسمی. اراضی آن چول و بی‌درخت است و چون شخص قریب چهار میل مسافت پیمود از ولایت گرمسیر اندلس عبور میکند که مطابق ناحیه ساحلی پست ایران است قبل از آنکه بدریا برسد و اما در طرف شمال برای اینکه مشابهت کامل باشد ولایات مجاور دریای بسیگاین «۳» با فلات اسپانیا به اندازه ولایات کنار بحر خزر با سایر نقاط ایران تفاوت دارد. از این گذشته اگرچه ایرانیها را از فرانسویان مشرق خوانده‌اند لیکن شاید مناسب‌تر این «۴» باشد که ایشانرا

Pyrenees-(۱)

Sierras-(۲)

Biscayan-(۳)

(۴) - سبب این امر تا یک اندازه مشابهت اوضاع طبیعی آن دو کشور است، لیکن قدری هم ارتباط و اتحاد و خون و عرق در این مشابهت دخالت دارد زیرا که قسمتی از مردم اسپانیا اعقاب ایرانیهائی هستند که همراه عرب در موقع تسخیر اسپانیا بآن شبه جزیره رفته‌اند و در آن ناحیه دور از وطن خود برای خود شهری نظیر شیراز بنا کرده و شرابی عمل آورده که هنوز باسم ایرانی آن بنام شری خوانده میشود مقصود شهر شریش است و عجب آنکه شراب خوب شیراز کمال مشابهت را به شری دارد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹

با اسپانیائیهها مقایسه کنند چه عادت و کلیه آداب زندگانی مردم اسپانیا شبیه بایرانیان میباشد.

خشکساری آسیای مرکزی

آسیای مرکزی که ایران جزئی از آن است بیشتر عبارت از صحاری است و هرچند اختلاف ارتفاع در آن مرزها جای تعجب است یعنی یکجا بحر خزر و حوزه ترفان است که از سطح اقیانوس پست‌تر میباشد و جای دیگر پامیر و تبت است که غالباً کمتر از ده هزار پا ارتفاع ندارد. معهذاً جز در میان کوهستان اظهر صفات آن ناحیه خشکی است و این

صفت مابین ایران و ترکستان و افغانستان و تبت و بلوچستان مشترک است. این خشکی نتیجه کمی بارندگی میباشد و سبب شده که رودخانه‌های آن نواحی از جهت کم آبی بدریا نمیرسد و بنابراین تمام وسعت عظیم این کشورها که از مشرق بمغرب تقریباً سه هزار میل است مرکب از حوزه‌هایی میباشد که بهیچوجه بخارج یعنی بدریا مخرج ندارد و نتیجه دیگر قلت بارندگی آنست که اراضی وسیعه خشک در آنجا بسیار است بطوریکه میتوان گفت تمام این اقلیم عبارت است از مقداری صحرای کویر خالص و مقداری بیابانهائیکه واحات در آن واقع است، بعبارة آخری در آنجا سروکار انسان به ناحیه وسیعی است که اراضی ذی‌زرع و قابل سکونی در آن کمیاب و از یکدیگر دور و مجزی میباشند و نیز میتوان گفت که هرگاه اراضی غیر ذی‌زرع و کویر را از آن اقلیم بردارند و نواحی قابل آبادی آنرا باهم جمع کنند کشور بسیار کوچکی خواهد شد. اینکه من در توضیح این کیفیت اصرار میکنم بجهت این است که برای مردم اروپا که چون بواسطه وفور بارندگی تمام اراضی خود را میتوانند محل استفاده قرار دهند تصور حقیقت حال آسیای مرکزی که با کشورهای ایشان تفاوت کلی دارد آسان نیست (۱).

آب و هوای ایران

چنانکه مذکور شد صفت ظاهر ایران و آسیای مرکزی بطور کلی خشکی است.

(۱) - السورت هنتینگتون در کتاب قابل ملاحظه خود موسوم به پلس آف اشیا (نبض آسیا) در اینموضوع بحث کرده است. رساله علمی عمده او راجع به ازدیاد خشکی در آسیای مرکزی مورد قبول عام واقع نشده، اما نویسندگانی هم که در اینموضوع چیز نوشته‌اند هیچکدام نتوانسته‌اند آنرا نادیده انگارند «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰

بارندگی

مقدار بارندگی فلات ایران را در این زمان در اداره تلگرافخانه هند و اروپائی تحت ملاحظه درمی‌آورند و از حسن مساعدت گلبرت ولکر (۱) مدیر کل رصدخانه‌های هندوستان من میتوانم جدول ذیل را که مبنی بر تجربه یک دوره ده‌ساله است بنظر مطالعه کنندگان برسانم:

مقدار بارندگی در عرض سال:

جاسک / ۱۷ / ۴ / انگشت

بوشهر / ۰۷ / ۱۱ / انگشت

اصفهان / ۷۴ / ۳ / انگشت

حال بنظر بیاوریم که در کشور انگلیس مقدار باران سالیانه ۳۹ / ۵ انگشت است و در ناحیه دهلی ۲۷ / ۶۵ انگشت است و با ملاحظه ارتفاع مکان و تابش آفتاب که در ایران خیلی تند است در صورتیکه آلمان و انگلستان غالباً ابر دارد ظاهر خواهد شد که مقدار باران در آن کشور چقدر کم است. آری کشور ایران از حیث ترکیب بندی طبیعی و هم از جهت موقع جغرافیائی خود و نیز از حیث بارندگی خوشبخت نیست، چه رشته جبال مرتفع آن جلو قسمت عمده ابرهای حامل رطوبت را میگیرند و بنابراین ابرهای مذکور در ولایات مجاور بحر خزر بارندگی زیاد میکند اما از جبال البرز بندرت عبور مینماید و شخص چون آن کوههای عظیم را ملاحظه میکند و بقله آن میرسد قهرا متوجه و متأثر میگردد از اینکه دامنه شمالی آن مستور از جنگلهای پر خضارت و دامنه جنوبی بکلی خشک و برهنه است. از حسن اتفاق مقدار قلیل رطوبتی که در آنجا هست بیشتر در موقع زمستان و بهار می بارد و «مقداری از آن بصورت برف است و آن برفها در کوهها انبار شده چشمه ها را که وسیله مشروب ساختن اراضی است ذخیره تازه میدهد» (۲). در حقیقت اگر این رشته جبال مرتفع نبود تمام آن کشور صحرا میشد.

Gilbert Walker-(۱)

(۲)- ایوب باب ۳۸ آیه ۲۳ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱

بهمین مناسبت عظمت بلاد و کثرت جمعیت آنها بتناسب ارتفاع و وسعت جبال و مقدار آبی است که از آنها عاید میگردد. البته در کشور عظیمی مثل ایران مقدار بارندگی در نقاط مختلفه کم و زیاد میشود. در نواحی مرکزی و شرقی و جنوب شرقی کمتر از جاهای دیگر میباشد. مثلاً در خراسان در سالهای خوش شصت و پنج درصد از حاصل غله دیمی است در صورتیکه در قسمت جنوب شرقی ایران تمام حاصل را باید با آبیاری مشروب کرد و زراعت دیمی تقریباً هیچ ندارد.

سابقاً اشاره کردیم که در ولایات مجاور بحر خزر اوضاع بکلی با سایر نقاط متفاوت است چنانکه در عوض اراضی خشک بیدرخت در آنجا جنگلهائی است که از غایت انبوهی نمیتوان از آن عبور نمود. مقدار بارندگی در آن ولایات از پنجاه انگشت متجاوز و رطوبت بقدری زیاد است که هوای آن برای ایرانیهای فلات سازگار نیست و غالباً مهلک میشود و بنابراین آنها از ثروت طبیعی ولایات مجاوره بحر خزر یعنی گرگان و مازندران و گیلان بکلی بیخبرند و قدر آنها نمیدانند.

از حیث هوا ایران جمع اعداد کرده است لیکن بسیار مقوی و مصفاست. در جلگه‌ها گاهی میزان الحرارة از صفر پائین می‌رود و در کوهستان غالباً اینطور میشود، لیکن اگر بارندگی نباشد سرما موذی نیست و شخص مایل است که تمام روز را در زمستان در هوای آزاد بسر برد، اما گاهی اوقات هم برودت شدت میکند و هر سال زمستان مردم و حیوانات چندی که گرفتار باد و باران شده و خود را نمیتوانند به محل محفوظی برسانند از سرما تلف میشوند. در اماکن مختلفه گاهی اوقات برف چهار پنج ماه روی زمین میماند و مانع اعمال زراعتی شده و به دواب و مواشی هم خسارت زیاد وارد می‌آید، معذلک رویهمرفته زمستان ایران بقدریکه معقول و متصور است بدرجه کمال نزدیک میباشد. اگر بعضی اوقات مسافر بواسطه برودت هوا از سواری عاجز شده مجبور میگردد که چندین منزل پیاده‌روی کند در عوض قوه نشاطی که در خود میبیند خیلی زیادتر از آنست که در اقالیم رطوبی ملایم‌تر احساس میشود.

حال بنقطه مقابل پرداخته نمونه‌ای از گرمسیر نشان بدهیم. در این قسمت خوزستان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲

و کرسی آن که شوشتر است سمت امتیاز دارد و میتوان گفت که گرمترین نقاط روی زمین است. هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای را که در ماه ژوئن سال ۱۸۹۶ نمودم که میزان الحرارة در سایه همواره صد و بیست و نه درجه «۱» نشان میداد و امواج حرارت از سنگها منعکس میشد و هوا را خشک میکرد و از هرگونه نسیم خنک شمالی جلوگیری مینمود. آب خلیج هم گمان می‌رود گرمترین آب دریاهای دنیا باشد و بخاطر دارم که بعد از دیدن حرارت آب خلیج مزبور آب بحر احمر را بالنسبه خنک یافتم.

اما در فلات، اوضاع دیگرگونه است. بطور کلی روزها حرارت موذی نیست و همواره خنک است چنانکه در مشهد بالاترین درجه حرارتی که شب در سنوات اخیر دیده شده در سال ۱۹۱۲ هفتاد و چهار درجه «۲» بوده و گرمترین روزها در همان سال به صد و دو درجه «۳» رسیده است. لیکن در بیابان و مخصوصاً در آفتاب، گرما خیلی اسباب زحمت است و کاروانها عموماً شب مسافرت میکنند. در نقاطیکه نزدیک کوهستان است غالباً در اوقات شدت گرما مردم میتوانند بیلاقتی پیدا کنند. در طهران و کرمان و مشهد بلکه در اکثر اماکن واقعه در فلات بفاصله چندین ساعت راه مأواهای خنک است و باین واسطه ایام تابستان بخوشی میگذرد.

باد

بادهای ایران خواه از شمال غربی وزیدن گیرد یا از جنوب همواره یکسان و منظم است و سبب آنهم موقع اقیانوس اطلس و بحر الروم و دریای سیاه از یکطرف و اقیانوس هند «۴» است از طرف دیگر. امتداد محورهای رشته جبال نیز در همین جهت است. چون آفتاب پرحرارت بدشتهای بیدرخت میتابد طبقه‌ای از

(۱) - میزان الحرارة ۱۸۰ درجه (فانهایت) است که در حدود ۷۲ درجه میزان الحرارة سانتیگراد میباشد.

(مترجم).

(۲) - در حدود ۴۷ درجه سانتیگراد است.

(۳) - در حدود ۵۷ درجه سانتیگراد «مترجم».

(۴) - من باید از مستر گلبرت ولکر برای یادداشت قابل ملاحظه زیر سپاسگزار باشم. «از ماه اکتبر تا آوریل طوفانهای مربوطه به اقصای جنوب از اقیانوس اطلس بطرف ایتالی، مشرق بحر الروم و سوریه حرکت میکند و قسمت زیاد آن بعقیده من شصت درصد از مرز بین النهرین، ایران، افغان، بلوچستان و جلگه‌های هند عبور مینماید» «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳

هوای گرم تشکیل میدهد و همینکه این طبقه بالا میرود جریانی از هوای خنک صورت میگیرد که غالباً از جنوب غربی است. در پائیز و زمستان مجرای باد غالباً از شمال غربی و در تابستان و بهار از جنوب شرقی میباشد. مقارنه رشته جبال مرتفع باراضی پست و نبودن درخت باعث کثرت باد است. اماکن متعدده مخصوصه‌ای هست که گرفتار بدبختی بادهای دائمی شدید میباشد مثلاً دره‌ای هست در ایالت کرمان که از هشت هزار پا ارتفاع یکدفعه به سه هزار پا میرسد و در آنجا بر سیل مثل گفته میشود «از باد پرسیدند منزل تو کجاست جواب داد کلبه من تهرود است اما گاهی اوقات در اطراف ابارق و سروستان دور میزنم».

اما قوت باد بیشتر در سیستان ظاهر است و در آنجا بادی هست معروف به ۱۲۰ روزه و سرعت آن ساعتی هفتاد و دو میل است. این باد تابستانی را در دره هرات باد هرات مینامند و محتمل است منشأ آن پامیر باشد و از آنجا بطرف سرحد ایران و افغانستان سرازیر شده و چند منزل زیر سیستان تمام میشود. منتهای سرعت آن در لاش جوین است که جزو سیستان افغانستان محسوب میشود و حقیقتاً شخص بحال سکنه بدبخت آن ناحیه رقت میکند.

سرهنری ماک‌ماهون «۱» برای اینکه نمونه‌ای از آن باد بدست دهد توصیف بادی را میکند که در ماه مارس سال ۱۹۰۵ وزیده و ساعتی یکصد و بیست میل سرعت داشت «۲».

محتمل است که وجود این بادهای سبب اختراع آسیای بادی شده باشد، چه این قسم آسیا پیش از استیلای عرب و مدتی قبل از آنکه در اروپا اختراع شود در ایران معمول بوده است. چنانکه مسعودی «۳» نقل میکند که غلام ایرانی که عمر را بقتل رسانید ساختن آسیای بادی میدانست. امروز این قسم آسیا در ایران فقط در نقاطی دیده میشود که بادهای مزبور در جریان است.

(۱) - Sir Henry Mc Mahon.

(۲) - جریده R. G. S. ماه اکتبر ۱۹۰۶ میلادی. «مؤلف».

(۳) - رجوع شود به فصل ۴۶ کتاب حاضر.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴

آب و هوای ایران قدیم

اهمیت آب و هوا و تأثیر آن بر ترکیب بندی خاک و مردم و حکومت و تاریخ آن باندازه ایست که تحقیق این نکته که آیا آب و هوای کشور در عرض سنین تاریخ تغییر و تبدیل یافته بسیار محل توجه است.

هنتینگتن «۱» فصل مخصوصی در این باب تحقیق «۲» کرده و مسئله تبدیل هوای حوزه های لپ و ترفان و سیستان و تمایل آنها را بحالت خشکی در تحت مطالعه در آورده و نظریاتی که من اظهار کرده بودم نیز متعرض شده است. راجع باینکه کرمان و بلوچستان در اوقاتی که اسکندر کبیر از آنجا عبور کرده یعنی قریب دو هزار و دویست سال قبل از این میبایست «۳» حاصلخیز تر از حالا بوده باشد. مثلاً قسمتی از مسافت آن پادشاه قهار را بنظر بگیریم که از بمپور بلوچستان به رودبار کرمان رفته است. در این مسافت که یکصد و پنجاه میل است من یک قریه و دهکده ندیده ام و تمام آن ناحیه جز برای طوائف بدوی چادر نشین قابل سکنی نیست. بنابراین نمیتوان تصور کرد که لشگریان یونانی بدون رنج و تعب زیاد از بیابان نامبرده با حالت حالیه عبور کرده باشند و حال آنکه آراین «۴» مورخ میگوید وقتیکه قشون به دره بمپور رسیدند بقدر حاجت دو ماه خواربار یافتند و تجدید قوایی نموده براحتی از جنوب ایران عبور نمودند، در صورتیکه همراهان ما در وقت عبور از راه مجبور بودند برای هر منزلی از پیش مخصوصاً خواربار و لوازم را روانه کنند.

هنتینگتن مثالهای دیگری از منابع مختلف مأخذ می آورد که معلوم میسازد خشکی ایران رو باز دیاد است. راست است که خرابی و برانداختن درخت بیشتر بدست انسان و بواسطه گله و رمه نیز می شود و تمیز این کیفیت از آنچه بسبب تغییر آب و هوا واقع شده مشکل است. لیکن در هر حال این مسئله محل توجه است که در قسمت

(۱) - Huntington.

(۲) - پلس آف اشیا (نبض آسیا) فصل شانزدهم «مؤلف».

(۳) - کتاب هشت سال مسافت در ایران فصل چهاردهم. «مؤلف».

(۴) - Arian.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵

مرکزی خراسان که در قدیم کوهستان میگفتند و در اوستا «۱» هم مذکور است جنگل بزرگی بوده که آنرا جنگل سفید میخواندند و امروز اثری از آن باقی نیست، در صورتیکه اگر بارندگی فی الجمله زیادتربود جنگلها بر نمی افتاد. برای مثل

از تاریخ محمد ابراهیم (۲) نقل میکنیم که بزرگ جیرفت کرمان است میگفته است از تعرضاتی که از طرف کرمان بمن میشود بواسطه رشته جبال و تپه‌هاییکه دارای بیشه‌های انبوه است مصونم. این حرف در مائه یازدهم میلادی زده شده است، در صورتیکه امروز در تمام جبال باشکوه جنوب کرمان که شخص نامبرده اشاره بآنها میکند فقط چند اصله درخت کهن هست که آنهم رو بفنا میباشد و توالد نمیکند البته میتوان فرض کرد که جنگ و جدال و سوء اداره کشور که تأثیرات آن در برانداختن جنگلها و اشجار و سایر امور ظاهر است باعث خرابی ایران و قلت جمعیت آن شده باشد. چنانکه از مندرجات این کتاب معلوم خواهد شد و تا یک اندازه همینطور هم هست. بعلاوه مسافری که خرابی بلاد و متروکی آنها را میبیند همه وقت ملتفت نیست که در ایران وقوع زلزله و بروز امراض مسریه یا اسباب دیگر از این قبیل باعث تغییر اوضاع شهرها و دهات میشود، نیز هرگاه زمستان در ایران مسافرت نماید ممکن نیست در باب خشکی آن کشور بیش از آنچه حقیقت دارد حکم کند.

معهدا با این ملاحظات نمیتوان منکر شد که در قرون وسطی در حوزه لپ (۳) جمعیت متراکمی در ناحیه بسر میبردند که از رودخانه مشروب میشدند و آن رودخانه امروز خشک شده است. همچنین در حوزه‌های ترفان حفر قنوات تا همین اواخر محل حاجت.

و معمول نشده بود.

باز چند سال قبل هنگامیکه از پنج گور واقع در سرحد ایران و بلوچستان به کویت (۴) سفر میکردم از ناحیه عبور کردم که خالی از سکنه بود، در صورتیکه دیدم

(۱) - کتاب ویلیام جکسن راجع به زردشت صفحه ۲۱۵ «مؤلف».

(۲) - در خصوص محمد ابراهیم رجوع شود به فصل ۵۱ کتاب حاضر «مؤلف».

(۳) - کتاب هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحه ۲۳۴. من در اینموضع بکتاب «سفر بهند از راه خشکی» تألیف سون‌هدن و کتاب «آیا زمین بخشکی می‌رود» تألیف پروفیسور گریگوری و غیره نیز مراجعه کرده‌ام. «مؤلف»

(۴) - Lop

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶

دامنه‌های تپه‌ها که سابقا با کمال مراقبت در چندین میل راه تسطیح شده است و یقینا جمعیت کثیری در آنجا زندگانی میکردند زراعت دیمی داشته‌اند و حال آنکه امروز آب آن بسیار بد و منحصر بآب چاههایی است که بفاصله‌های زیاد حفر کرده‌اند و زراعت دیمی بهیچ وجه موقع ندارد. سکنه مزبور پیش از عهد تاریخی هم بکلی معدوم نشده بودند بلکه ظروف سفالین که در محل آبادیهای آنها پراکنده است راجع به مائه دهم الی مائه سیزدهم تاریخ میباشد. در آنزمان

برطرف شدن سکنه را از ولایتی که دو یست میل از مشرق بمغرب انبساط دارد بخرابی و جنگ و ناامنی حمل کردم و متذکر نشدم که این امر جزئی است از یک امر کلی تری که در تمام آسیای مرکزی در حال وقوع است. در خاران نیز اراضی زیادی هست که سابقا مسکون بوده و امروز بکلی خشک و بی آبادی است. تمام اینها برحسب ظاهر اقوی دلیل است بر اینکه خشکی فلات ایران در ازدیاد است.

جمعیت ایران

جمعیت حالیه ایران را ده میلیون تخمین کرده اند «۱» و بنظر می آید که قریب دو میلیون ایرانی در روسیه و عثمانی و هندوستان بسر میبرند.

قبل از اینکه بازرگانی و حمل و نقل از راه دریا متداول شود یقین است که بلاد ایران کلیه بزرگتر و آبادتر از زمان حال بوده چه عبور و مرور قوافل زیادتر و بنابراین در عرض راه هزاران خانواده از همین طریق فائده برده و به زارعین و کشاورزان مخصوصا از اینجهت منفعت زیاد میرسید. علاوه بر این چنانکه سابقا بیان شد احتمال کلی می رود که در قدیم الایام بارندگی زیادتر و استعداد مملکت برای آبادی و زراعت بیشتر از زمان حال بوده است و همچنین بعضی از ولایات مثل گرگان از تاخت و تاز قبایل و ایلات خسارات زیاد دیده اند، معهدا بعد از این ملاحظات هم نمیتوان تصور کرد که

(۱) - جمعیت فوق بقرار زیر تقسیم میشوند: ۹ میلیون شیعه، نهصد هزار سنی، هشتاد هزار مسیحی از ارمنی و نسطوری و یونانی و ارتودوکس و کاتولیک و پروتستان، سی و شش هزار یهودی و ده هزار زردشتی میباشد. رجوع شود به دائره المعارف بریتانی چاپ یازدهم تحت عنوان «ایران» مؤلف.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷

هیچوقت جمعیت فلات ایران متراکم بوده باشد و بعقیده من اشتباه است که شخص فرض کند این مملکت وقتی از جهت عده سکنه مشابهتی با حالت حالیه اروپا داشته است و اگرچه تخمین جمعیت سابق ایران خیلی مشکل است لیکن هرگاه بنظر بگیریم که قبل از دایر شدن راه بازرگانی دریا ایران معبر قوافل بازرگانی بین المللی بوده و غالبا دولت معظمی داشته با ملاحظه اینکه اکثر اوقات پایتخت دولت خارج از فلات بوده است گمان میکنم میتوان گفت عده سکنه آن به پانزده میلیون میرسیده در صورتیکه امروز فقط دو ثلث این عده جمعیت دارد.

جبال فلات ایران

ایران چنانکه بعضی اوقات گفته میشود جلگه وسیعی نیست که محصور در رشته جبال خارجی باشد بلکه برعکس در هر قسمتی از آن رشته های متوازیه متعدده ای هست که از یکدیگر بواسطه دره هائی جدا شده و بطور متوسط قریب بیست میل عرض آن دره هاست و این ترتیب یکنواخت مکرر میشود بطوریکه مسافری که جبال و دره های مذکور را عرضا باید به پیماید واقعا خستگی و ملالت پیدا میکند. جنس سنگهای جبال ایران از البرز که در شمال است گرفته تا رشته های

بلوچستان که در جنوب است غالباً از سنگ آهک میباشد، لیکن سنگ گچ و طبقات نمک و ریگهای مجتمعه و ورقه‌های خاک رسوب نیز بسیار دیده میشود.

جرم درونی کوهها بعضی اوقات از سنگهای چخماقی قرمز و شنهای متراکم ساخته شده لیکن سنگ آهک غلبه دارد و چون خورده سنگ و گچ و رسوبات نمکی قابل انحلال است بنابراین بواسطه برف حل میشود و از کوهها جدا شده به جلگه‌ها میرود و باین طریق اراضی وسیعه حزن‌انگیزی تشکیل یافته که از نمک متبلور پوشیده شده و نمونه خوبی از این قسم اراضی در نزدیک نیشابور دیده میشود.

در ایران دامنه‌های ریگزار عظیم بسیار است چنانکه ریگستان دامنه البرز قریب شانزده میل عرض دارد و عمق آن نیز زیاد است و وقتیکه در طهران که در دامنه مذکور واقع است خواستند بوسیله چاه آرتزین آب در آورند تا پانصد پا حفر کردند و هنوز طبقه ریگ تمام نشده بود و باین جهت حفر چاه را موقوف داشتند در صورتیکه فاصله تهران

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸

از اصل کوه قریب ده میل است پس قیاس باید کرد که در پای خود کوه طبقه ریگ چقدر باید قطر داشته باشد.

رشته‌های شمالی

از رشته‌های بزرگ سرحدی، آنها که در شمال است از پامیر که مرتفع‌ترین وادیهای آسیاست و بزبان فارسی آنرا «بام دنیا» میگویند جدا میشود و از آنجا باسم هندو که و کوه بابا و اسامی دیگر بطرف جنوب غربی متوجه شده حصار طبیعی بزرگی در تمام طول افغانستان تشکیل میدهد تا اینکه در شمال هرات پست شده مبدل به تپه‌های مواج میگردد و عجب در این است که یونانیها بعظمت این رشته برخورد کرده بودند چه آرین میگویند که این رشته کوه بقدری ممتد است که حتی کوه توروس که سرحد مابین سلوکیه و پامفلیه را تشکیل میدهد مثل بعضی رشته‌های عظیم دیگر از آن منشعب میشود. (۱)

باری در جانب غربی رود تجن رشته‌های نامبرده باز بارتفاع اول خود رسیده در طول یکصد میل بطرف مغرب ممتد میشود و بطور کلی اسم آن البرز است لیکن در هر نقطه اسم خاص هم دارد. در جنوب بحر خزر قلّه عظیم آتش‌فشانی دماوند صورت گرفته که ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پاست و ارفع جبال قطعه آسیا است که در مغرب هیمالیا واقع میباشد. ارتفاع کوه تاریخی آرازات از هیفده هزار پا تجاوز میکند، در این قسمت که جبال مزبور از جنوب بحر خزر گذر مینماید امتداد آن از مغرب بجانب شمال غربی مبدل میشود و پس از آنکه قزل‌اوزن که اطول رودهای ایرانست آنرا شکافته برشته‌های باشکوهی منتهی میشود که مکلل به قله تاریخی آرازات میباشد.

در حوزه مرتفع دریاچه وان کوه‌های فلات ارمنستان که امتدادشان تقریباً شرقی

(۱) - رجوع شود به Chinnoch's Arrian - کتاب سوم فصل ۲۸ صفحه ۱۹۷ - آراین این رشته را تعبیر به جبال قفقاز (کوه قاف) میکند. در صورتیکه اصطلاح معمول، بیشتر جبال قفقاز هند بوده است لیکن اسمی که برای این رشته جبال انطباق است «پراپه میسوز» یا «پراپه نیسوز» میباشد ولی چون آخر دنیای معلوم بود لذا بطور مبهم جبال قفقازش گفته‌اند. استرابو در کتاب ۱۱، فصل ۸، میگوید ارتفاعات و قسمت‌های شمالی «پراپه میسوز» را «ثموده» خوانده‌اند «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹

و غربی است و البرز دنباله همانست با جبال ایران که سلاسل متوازیه آن از شمال غربی بجنوب شرقی متوجه است اتصال می‌یابد و نکته قابل توجه این است که رشته کوه شمالی هرچند از حیث ارتفاع مهم لیکن باریک و کم عرض است و مثل رشته‌های متوازیه جبال زاگروس تشکیل کشور کوهستانی نمیدهد، بنابراین در دامنه‌های جنوبی مقدار آبیکه از آن عاید میشود فقط بقدر مشروب کردن بعضی واحات متفرقه است و بعضی اوقات بیابان خشک به حاشیه کوهستان متصل میگردد و در قسمت شرقی کوه مزبور این کیفیت بهتر محسوس میشود.

رشته‌های جنوبی

رشته اصلی جنوبی از همان پامیر منشعب شده باسامی مختلفه از میان افغانستان و بلوچستان در امتداد جنوب غربی بطرف دریای عربستان می‌رود و در اینجا ارتفاع آن کم شده بجانب غربی و موازات ساحل در طول چندصد میل ممتد میگردد تا اینکه در جنوب شرقی کرمان امتداد منظم شمال غربی به موازات خلیج فارس شروع میشود، در این قسمت که جبال مزبور رشته مرکزی ایران را تشکیل میدهد قله‌هایی بارتفاع متجاوز از سیزده هزار پا از قبیل «کوه هزار» و کوه لاله‌زار از آن صورت می‌بندد. سرحد غربی ایران نیز کلیه بواسطه رشته‌های متوازیه منظمه خود ارتفاع زیاد دارد تا اینکه همین رشته‌ها در آرات پس از تشکیل یک خط قوسی به سلاسل جبال شمالی متصل میگردد.

هرچند رشته‌های درونی نمیتوانند از حیث اهمیت با رشته‌هاییکه بنیان فلات را می‌سازند لاف برابری بزنند لیکن غالباً ارتفاع آنها زیاد است. یکی از مهمترین آنها کوه تفتان (۱) میباشد و آن کوه آتش‌فشانی است که بمرحله گوگردی رسیده و ارتفاع آن به سیزده هزار و دویست و شصت و هشت پا میرسد و نزدیک سرحد ایران و بلوچ واقع است. در طرف مغرب آن یعنی وسط کویر «کوه بزمان» است که آتش‌فشانی است خاموش شده و قله قشنگی دارد بارتفاع یازده هزار و یکصد و هفتاد و پنج پا.

در جانب غربی ایران کوه الوند که یونانیها آنرا ارون‌تس (۲) میگفتند و مشرف

(۱) - «ده هزار میل» صفحات ۱۳۲ و ۱۴۰.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰

بر همدان است از همه رشته‌های شرقی ایران معروف‌تر میباشد زیرا که آن مهمترین کوهی است که در راه تاریخی بین بابل و ری واقع است. در جاهای دیگر هم رشته‌هائی ۱- منظره کوه تفتان

هستند که ارتفاع زیاد دارند و رودهای عدیده از آنها جاری و اسباب حاصلخیزی میشوند.

کلیه در همه‌جای ایران رشته‌های متوالیه‌ای هست که غالباً هرچه از حصارهای بیرونی دور میشوند ارتفاع آنها میکاهد و حتی در بیابان لوت هم مسافر از رشته‌های متعدده قلل و تپه‌ها عبور میکند که اکثر آنها با سلاسل جبال مرتفعه دیگر موازات دارند.

این نکته را نگفته نگذاریم که جبال ایران هر قدر هم مرتفع باشد یخچال طبیعی ندارند، اگرچه در رشته‌های معظم آثاری از آنها هست در هیچیک از کوههای عدیده که من بآنها صعود کرده‌ام در تابستان برف باقی نمی‌ماند مگر آنجا که دره عمیق رو بشمال باشد که برف را از اثر تابش شدید آفتاب حفظ کند. مثلاً در کوه لاله‌زار که قریب

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱

چهارده هزار پا ارتفاع دارد و در جنوب کرمان است من در ماه ژوئیه دره‌ای دیدم که برف داشت اما بالاتر از آن فقط بعضی قطعات برف یافت میشد و قله آن بکلی برهنه بود. دهانه قله دماوند هم بهمان دلیل پر از برف است. در خراسان در ارتفاع نه هزار پا گاهی اوقات قطعات بزرگ برف در تابستان دوام میکند لیکن آنچه من اطلاع دارم در هیچ نقطه ایران برف دائمی حسابی وجود ندارد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲

منظره‌ای از شکار ایران (تصویر روی یک ظرف گلی در موزه هرمیتاج)

فصل دوم صحاری، رودخانه‌ها، نباتات، حیوانات و معدنیات ایران

لوت- بیابانی است که بطور شگفت‌انگیزی خشک و بیحاصل است، در آنجا نه میوه یافت میشود نه درخت، آبی هم که وجود دارد تلخ و بد است و از اینرو شما ناگزیرید که غذا و آب را با خود ببرید، چهارپایان وقتیکه عطش بر آنها غلبه کرد بخواهند یا نه مجبورند همین آب تلخ را بخورند. مارکوپولو.

قسمت دیگر آسیای شمالی از دریای خزر شروع میشود که خلیجی است کوچک که از اقیانوس تا بجنوب کشیده شده است. استرابو، کتاب ۱۱ فصل ۶.

لوت یا صحرای ایران

از خصائص مهمه ایران که قهرا بر اخلاق و مذهب و زندگانی مردم و همچنین بر کیفیت حکومت آن تأثیر کلی داشته صحرای کبیر آن است. در خصوص اینکه آیا این صحرای وسیع چول اسم عامی دارد یا نه مباحثات زیاد شده است و نتیجه چنین بنظر میآید که در جنوب ایران لفظ لوت اطلاق بر تمام صحرا میشود و آن شامل قطعات نمکزاری نیز هست که آنها را کویر مینامند لیکن در طرف شمال آبهای بالنسبه زیادی وارد صحرا میگردد و بنابراین نمکزارهای آنجا زیاد و وسیع تر است و باین ملاحظه مطلق آن صحرا را کویر میخوانند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳

ضمنا بنظر میرسد که کم لفظ لوت برای مطلق صحرای خشک اصطلاح شده و در مقابل نمکزار گفته میشود (۱).

لفظ لوت اصطلاحی است بالنسبه جدید و جغرافیون عرب آنرا مفازه میخوانند و وجه تسمیه لوت که در بسیاری از حکایات منقول است این است که از بلاد قدیمه یا شهرهای لوط میباشد که خداوند از آسمان آتش نازل فرموده آنها را خراب کرده است، مانند بلادیکه در جلگه آبهای بحر المیت بوده و بهمین طریق فنا و هلاک یافته، چنانکه بحر المیت را در همان مکان بحر لوط مینامند و مسافریکه بلاد مذکوره را سیاحت میکند می بیند که فقط تخته‌های سنگ و خاک میباشند و باد و باران آنها را کاهیده و برده و منظره برج و باره و گنبد و مناره بآنها داده است (۲) و چون قرآن و زبان عرب در تسمیه اشیاء در ایران مدخلیت تامه داشته و لوط هم لفظی است که در قرآن برای بلاد نامبرده آمده من قریب به یقین دارم که مأخذ صحیح اصطلاح لوت همین است.

منشاء لفظ «کویر» بدرستی معلوم نیست لیکن معنی آن صحرای نمکزار است اعم از اینکه خشک باشد یا آب داشته باشد. من در اتنای مسافرتهای خود اشکال مختلفه از کویر دیده‌ام، گاهی اوقات زمین مسطح و سفید و محکم است مانند یخ و یا اینکه بوته‌زار و پست و بلند و غیر قابل عبور میباشد و اگر شخص در آن قدم بگذارد در باتلاق فرو میرود و این اختلافات بیشتر راجع به کمی و زیادی آب است و شکی نیست که اگر ورود آب در این صحراها موقوف گردد کویر کم کم مبدل به لوت میشود.

در ایران تقریبا در کنار همه آنها رودهای براق سفیدی دیده میشود که مرکب از نمک و قلیا و از جنس کویر است.

صحرای لوت در حقیقت ظهور اتم و صورت کمالی است از کلیه خشکی خاک ایران

(۱) - در کتاب خودم موسوم به «پنجمین سفر در ایران» این مسئله مطرح و در اطراف آن صحبت شده است (جریده R .S .G . . نوامبر و دسامبر ۱۹۰۶). سون‌هدین (Sven Hedin) نیز در کتاب خود موسوم به «سفر به هند از خشکی» در اطراف این بیابان مفصلا صحبت داشته است. «مؤلف»

(۲) - اسکات «خانم دریاچه» «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴

و آن خود از اطراف محصور از اراضی خشک می‌باشد ولی خشکی وی زیاده‌تر از سایر قسمت‌هاست و این شدت خشکی در آنجا فقط نتیجه موقع آن است که در وسط واقع شده استعدادش هم برای بارندگی خیلی کم است و هم برای دریافت آبهای جاریه از رشته‌های جبال بلندی که بر اراضی بالنسبه پست احاطه کرده و مانع از رسیدن رطوبت بآنجا می‌باشد.

سابقاً بیان کرده‌ام چگونه قلت مقدار آب اسباب برطرف و خشک شدن آن گردیده و مانع از این است که رودهای عمده‌ای تشکیل شود که بتوانند خود را بدریا برسانند و همین نهرهای ضعیفی که در آنجا جاریست و آب آنها بواسطه شوری غیرمشروب است در همان حوزه‌ها فرومیرود و برطرف می‌شود.

در درون حوزه‌های مذکور دامنه‌های وسیع ریگزار و بعضی اوقات دریاچه‌های شور و تپه‌های ریگ هستند که چندین میل مربع وسعت دارند و رشته کوههای برهنه ناهموار در دنبال آنهاست که بمنزله سیرای اسپانیا می‌باشد و آن یک منظره بس بهت آور و غم‌انگیزی تشکیل می‌دهد.

پیرلتی «۱» در کتاب خود موسوم به ل، دزر «۲» چنان بخوبی و درستی وصف آن بیابان را نموده که از نقل قول او خودداری نمیتوانم کرد. او چنین می‌گوید «در آنجا چولی حزن‌انگیز کاملی است، مرگ بلامنازع غالب و مسلط است و شخص گمان میکند در دنیائی است که بآخر رسیده و آتش تخم حیات را برانداخته و هیچ شبنم و رطوبتی در آنجا تجدید حیات نخواهد کرد».

کسیکه از بیابان لوت عبور می‌خواهد کند باید تن بآشامیدن آب بد بدهد و تمام حوائج زندگانی حتی علوفه را همراه بردارد و اگر بخت مساعدت نکند ممکن است گرفتار باد و طوفان نیز بشود. هرگاه زمستان باشد سردی باد و اگر تابستان باشد حرارت و سوزندگی آن اسباب وحشت است. انسان و حیوان در این بیابان یکسان گرفتار مخاطره و هلاک می‌باشند، خواه گرفتار گل‌ولای کویر شوند و در آن فروروند و خواه مبتلا

Pierr Leoti-(۱)

Le desert-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵

به تپه‌های متحرک ریگ گردیده چه در هر صورت جان بدر بردن از این بلیات سهل نیست و امید نجات کم است.

اموریکه باعث این نتایج وخیمه میشود وزیدن باد و انحلال اجزای خاک است.

در اراضی مرطوب سبزه و رطوبت سطح خاک را حفظ میکند، اما در اراضی خشک که جز بعضی بوته‌های نحیف نمیروید قوه حرکت هوا و باد بقدری است که تصور آن مشکل است. انحلال اجزای خاک هم سریع است و حرارت و برودت شدید با باد و باران دست بهم داده تپه‌ها و تلال را که برخلاف حقیقت تپه‌های «ابدی»^(۱) خوانده شده از هم متلاشی میسازد.

این بیابان بزرگ بر سکنه مملکت هم تأثیر عظیم بخشیده است. شمال را از جنوب و مغرب را از مشرق چنان جدا ساخته که رشته کوه‌های مرتفع مستور در برف و یخ یا دریاها تیکه بهمان وسعت باشد آن اندازه اسباب بینونت و دوری ممالک از یکدیگر نمیشود و بنابراین قهرا حکومت و اداره کشور را مشکل ساخته، چه هرگاه بزرگی نسبت بسطنت علم طغیان برافزاد و مغلوب بشود به بیابان فرار میکند و ملجأ و مأوا می‌یابد و ثنویت مذهب زردشت نیز یقیناً از اثر بیابان بوده و بعدها در این باب تحقیق خواهم کرد، بر عادات و اطوار بلکه احوال بدنی ایرانیان نیز تأثیر داشته زیرا که با شهرهای آن کشور کمال مجاورت را دارد و طهران و مشهد در شمال و قم و کاشان در مغرب و یزد و کرمان در جنوب و قائن و بیرجند در مشرق متصل بآن میباشند و خلاصه اینکه بیابان لوت قلب مرده خاک ایران است.

رودخانه‌ها

بواسطه کمی بارندگی و ارتفاع جبالی که بر فلات احاطه دارند در طول صدها میل ساحل که بین دهانه‌های رود سند و شط العرب امتداد دارد یک رودخانه معتبر جاری نیست.

یکی از رودهایی که وارد شط العرب میشود رود کارون است که در ضمن وصف

(۱) - در کتاب «خرابیهای تلال بیابان» تألیف سر آ. استن (Sir A. Stein) در باب متلاشی شدن تپه‌ها از باد تصاویر قابل ملاحظه‌ای داده شده است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶

دولت ایلام بیان آنرا به تفصیل خواهیم کرد. در اینجا همینقدر میگوئیم که در ازمنه اخیر اهمیت آن فقط بواسطه آن بوده که در تمام مملکت وسیع ایران این تنها رودی است که قابل کشتی‌رانی میباشد. در حوزه غربی ایران اهم رودها زاینده رود است که در نزدیکی کارون از جبال بختیاری جدا میشود و ناحیه اصفهان را مشروب میسازد و فاضل آب آن وارد باتلاقی میگردد که معروف به گاوخونی و قریب چهل میل زیر اصفهان واقع است. در طرف شمال رود ارس است که چنانکه مذکور داشتیم قسمتی از آن سرحد ایران و روس را تشکیل میدهد و رود مهمی است و همان است که یونانیها اراکسس^(۱) میگفتند و از کوه آرارات سرازیر میشود. چون متوجه مشرق شویم برود قزل‌اوزن میرسیم که اطول نهرهای ایران است و یونانیها اماردیس^(۲) میخواندند و آن از نزدیکی دریاچه رضائیه جدا شده از البرز عبور میکند و باسم سفیدرود آبهای کدر و گل‌آلود خود را در مشرق رشت به بحر خزر میریزد و ویلیام جکسن آنرا با «رودخانه شریعت»^(۳) یکی میداند. چون بیشتر بطرف مشرق رویم رود تجن است که در فصل اول مذکور داشتیم. مقدار آب آن

زیاد نیست و جز در اوقات طغیان آبش تقریباً غیرمشروب علیهذا اهمیت آن برای ایران کم است، اگرچه بعد از آنکه باسم هریرود موسوم شده دره حاصلخیز هرات را مشروب میسازد و بنابراین برای افغانستان قدر و قیمت دارد. در مشرق ایران رودی نیست مگر هلمند که رود تاریخی است و آنهم چندان ربطی بایران ندارد زیرا که منشأ آن افغانستان و در خاک آن کشور جاریست تا به سیستان میرسد و وارد دریاچه معروفی که هم مجاور خاک ایران و هم افغانستان میشود. جز در ایام بهار مسافری نمیتواند فلات ایران را از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب بدون برخوردن برودهائی به پیمایند و اگر برحسب اتفاق به نهری برخوردند و از آب آن بچشند غالباً بقدری شور خواهد بود که دردی را دو نمیکند و رنگ سفید براق سابق الذکر همواره دیده میشود و اسباب ملالت خاطر و دلیل بر قلت باران میباشد.

(۱)-Araxes

(۲)-Amardis

(۳)- رجوع شود به «زردشت» صفحه ۲۱۱. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷

جیحون

امروز که حدود ایران عقب رفته رود جیحون از سرحد آن مملکت دور است، لیکن در قرون گذشته رود مزبور سرحد شمال شرقی ایران محسوب میشد و بنابراین برای تکمیل این مختصر لازم است که ذکر آن رود معظم بنمائیم. از پامیر ناشی میشود و بعد از انحنائی که بدخشان را در میان میگردد تقریباً بطرف شمال غربی ممتد میگردد و بدریاچه آرال میریزد، لیکن هر دوت که در مائه پنجم قبل از میلاد چیز نوشته میگوید هر دو رود جیحون و شاید سیحون هم یا شعبه از آن وارد بحر خزر میشدند و زیاده از یک مائه بعد از آن استرابو از قول اریستوبولس «۱» نقل میکند که در رود جیحون بسهولت میتوان کشتی رانی کرد و مقداری از امتعه هندوستان بوسیله این رودخانه بدریای هیرکانی حمل شده و از آنجا بواسطه رود سیروس بآلبانی میروند و از نواحی مجاوره آن به یوکسین «۲» حمل میشود. وقتیکه اسکندر کبیر آسیای غربی را مسخر نمود جیحون هنوز وارد بحر خزر میشد. لیکن در زمانیکه بر ما مجهول است تغییر مجرا داده خطی را که امروز سیر میکند اختیار نموده وارد بحر آرال شد. اما در سال ۱۲۲۰ میلادی که مغول اور گنج «۳» و پایتخت ولایتی که امروز خیره خوانده میشود مسخر نمود آب جیحون را بآن شهر بستند و باین واسطه رود نامبرده باز به مجرای قدیم برگشته متوجه بحر خزر شد و قریب سه مائه مجرای عمده رود همان بود و دهات و قصبات در کنار آن خط آباد شده و معلوم نیست بچه سبب دوباره مجرای آن منحرف گردیده و زمان انحراف هم مجهول است. اینقدر هست که انتونی جنکنسون که اولین شخص انگلیسی است که بخیره و بخارا رفته و این شرافت را در سال ۱۵۵۸ درک نموده میگوید مجرای جیحون تغییر کرده و بدریاچه ختا میریزد و یقین است که مقصود او از دریاچه ختا بحر آرال «۴» است.

(۲)- استرابو، ۱۱، ۷، ۳- البانی همان دره سیروس و غور فعلی است که شهر معروف تفلیس در آن جا واقع است.

«مؤلف»

(۳)- رجوع شود به فصل ۵۵. «مؤلف»

(۴)- رجوع شود به اول سفر دریائی و مسافرت بروسیه و ایران) HAKLUYT SOCIETY (۱، ۶۸ و نیز مراجعه

شود به فصل ۶۲ کتاب حاضر. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸

اسامی این رودخانه بمرور دهور تغییر کرده است. اکسوس، نامیکه یونانیها آنرا استعمال میکردند، از شعب علیای آن و خش آب (رودخانه و خش) هنوز همین نام را دارد، در آن زمان رود دیگر جا کزارت خوانده میشد. اعراب در زمان فتوحات خود یکی را جیحون و دیگری سیحون میخواندند و ظاهرا این لفظ تحریفی است از ژیحن و فیشون که در کتاب پیدایش باب دوم آیه ۱۱ و ۱۳ ذکر شده است و نکته قابل ملاحظه این است که برودخانه سرحدی سلی سیه نیز همان اسامی جیحان و سیحان داده شده و در هردو مورد اسم دومی را خواسته‌اند با اول متجانس قرار دهند چنانکه درباره یاجوج و ماجوج یا گوگ و مگوگ همین رعایت را کرده‌اند. در زمان حمله مغول جیحون با اسم حالیه آمودریا و سیحون سیر دریا موسوم گردیده است (۱).

جیحون رودخانه تاریخی آسیای مرکزی است و من فراموش نمیکنم اهتزازیرا که پیدا کرده‌ام در دفعه اولیکه آبهای زرد آنرا دیدم. اگرچه در نقطه چارجوی یا آمودر یا که از آن عبور میکردم سواحل آن پست بود و بنظر ما نمایش نداشت معذالک چنین احساس میکردم که دیدن جیحون واقعه مهمی از زندگانی من است و اشعار بلند مایتو آرنولد (۲) را بخاطر آوردم که ترجمه آن اینست «رودخانه باعظمت میغلطید و از بخارات و طنین آن وادی پست بیرون میآمد و در هوای سرد روشن پرستاره ظاهر میشد.

و از میان بیابان خلوت ساکت خوارزم در زیر مهتاب با نشاط تمام حرکت میکرد».

دریاچه‌ها

در فصل سابق مذکور داشتیم که وقتی در جای فلات حالیه ایران دریائی درونی یا محصور موجود بوده همینکه فلات بالا آمده آن دریا برطرف شده است. دریاچه رضائیه و دریاچه شور شیراز و هامون سیستان و جازموریان و چند دریاچه دیگر بقیه‌ایست که از آن دریا مانده است و خود آن دریا امروز کویر یا لوت است یا ریگزارهای زیاد، باین واسطه دریاچه‌های مزبور هر جا که رودهای زیاد وارد آن نمیشود بشدت شور است.

(۱) - رجوع شود به سرزمین‌های خلافت شرقی تألیف گیل، استرنج صفحه ۴۳۴. و آن بهترین کتابی است تاکنون در اینموضوع نوشته شده است «مؤلف».

(۲) - Matthew Arnold.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹

مهمترین آبهای درونی ایران نزدیک سرحد شمال غربی واقع است و یکی از دریاچه‌های ثلاثه است که نسبتاً بهم نزدیک میباشند و از سطح دریا ارتفاع زیاد دارند، یکی از آنها دریاچه وان است که در خاک ترکیه و دیگری گوگچه در ارمنستان روس و سیمی که در خاک ایران است دریاچه رضائیه و از همه مهمتر است. ارتفاع آن از سطح دریا چهار هزار و صد پا و طول آن از شمال بجنوب هشتاد میل و عرضش از مغرب بمشرق بیست میل است. جزائر چند در آن واقع و از جهت شوری معروف و حتی از بحر المیت نیز شورتر میباشند. شهر رضائیه که تقریباً دوازده میل در مغرب آن دریاچه است.

از قرار معروف مولد زردشت پیغمبر بزرگ قدیم ایران بوده است.

دریاچه‌های دیگر ایران یکی دریای مهالو است که خالی از اهمیت نیست و در جنوب شرقی شیراز واقع است. در سمت شمال شرقی شیراز دریای نیریز است که شکل غریبی دارد و بواسطه یک پیش آمدگی خاکی تقریباً منقسم بدو قسمت میشود. تمام این دریاچه‌ها بسیار شور و کم عمق میباشند. اما دریاچه معروف هامون سیستان آبش از برفهای سرچشمه هلمند و توابع آنست و بنابراین در فصول سال کم و زیاد میشود، مثلاً در ایام زمستان بعضی اوقات تمام سطح آن خشک و خالی است اما بیشتر اوقات فی الجمله آبی دارد و همینکه موقع طغیان رودخانه رسید آب زیاد میشود تا جائیکه بنظر میآید که تمام آن ولایت مستغرق خواهد شد. در سالهاییکه طغیان آب زیاد است اضافه آب از نهر عریضیکه شلا نام دارد وارد «گودزره» میشود و گود مزبور اگر از روی عرض و طول که صد میل در سی میل است قیاس شود باید در قدیم الایام محل ورود تمام آبهای هلمند بوده باشد. در بهار سنه ۱۹۱۱ عرض شلا دویست یارد و عمق آن سی پا بود و تقریباً ساعتی چهار میل سرعت جریان داشت و این مقدار، آب مهمی محسوب میشود.

یکی دیگر از این هامونها جازموریان نام دارد و از اتصال آب رودخانه‌های بمپور و هلیل تشکیل یافته است.

خلیج فارس

سواحل جنوبی و جنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس است و دریای نامبرده که محصور در خاک میباشد هفتصد میل طول دارد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰

و عرض آن از یکصد و پنجاه الی سیصد میل است. تنگه هرمز که محل اتصال آن با دریای عربستان است عرضش زیاده از سی و پنج میل نیست. عمق آنهم کم است و هر سال عقب می‌رود یعنی کوچک می‌شود. در دوره تاریخ دلتای رودهای عراق عرب که داخل خلیج می‌شود نیز خیلی پیش آمده است (۱). ته خلیج فارس عموماً مسطح یا فی‌الجمله پست و بلند است و در سطح آن جزیره‌های عدیده است. تپه‌های ریگ و کوهپاره هم زیر آب زیاد دارد مخصوصاً در اطراف جزائر بحرین در قدیم الایام اسم آن نمرتوم (۲) یعنی نهر تلخ بوده و بعدها آنرا دریای شرقی و دریای اریتریا (۳) خوانده‌اند و ایرانیها امروز آنرا خلیج فارس مینامند.

مسافر اگر خوشبخت باشد در موقع مهتاب داخل این دریای محصور بخشکی شده از دماغه مسندام عبور میکند و تخته‌سنگهای سیاه آنرا می‌بیند که با عظمت رعب‌ناکی بلند شده و کمال شباهت را بسندان دارد و اسم آن نیز حاکی از همین مشابهت است و بامدادان که بجانب ساحل ایران می‌رود همه جا رشته کوههای متوازی را نزدیک بیکدیگر می‌بیند که از آفتاب سوخته شده و بموازی خط ساحلی خلیج ممتد و مانع از وصول بداخل آن می‌باشد.

سواحل عربستان نیز از آفتاب سوخته و هروقت کشتی بخار می‌ایستد کثافت لنگرگاه بنظر می‌آید که حرارت را شدت می‌دهد و آرزوی مسافر جز این نیست که دوباره حرکت و بدون معطلی از این ناحیه غیرمطلوب تجاوز نماید.

لیکن ملاحظه دیگر در کار است که ممکن است خون‌سردترین مردم را بنشاط درآورد و آن اینست که علائم و آثاری بدست آمده که این خلیج پر حرارت مولد قدیمترین تمدنهایی بوده که ما بر آن واقف هستیم و بعلاوه محتمل است که اولین مساعی نوع بشر برای بحریمائی در آبهای این خلیج بعمل آمده باشد. چنانکه مصریان در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بقصد پونت (۴) (سمالی‌لند) (۵) بحر احمر را پیمودند. و قریب ۳۱۰۰ قبل

(۱) - رجوع شود به فصل سوم کتاب «مؤلف».

(۲) - Nar -marratum-

(۳) - Erythraean-

(۴) - Punt-

(۵) - Somaliland-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱

از میلاد بحر مدیترانه را پیموده بودند، و لیکن احتمال می‌رود که مدتی قبل از این تاریخ بابلی‌ها در خلیج فارس کشتی‌رانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه‌های آنان اشاره به مسافرت به دلمن (۱) شده که یا بحرین فعلی است یا ساحل مقابل آن و مقصد عمده از این مسافرت بدست آوردن احجار بوده.

در ازمنه تاریخی سناخریب تجهیززی را که در رأس این خلیج کرده به تفصیل نقل می کند و بعدها نثار کوس سفرنامه نوشته و چنان از روی صحت و وضوح مطالب را قید کرده که امروز اکثر لنگرگاههای آنرا میتوان پیدا و تشخیص و تطبیق نمود، بعدها سندباد ملاح از زیر نزدیک بصره کرده و بقایقی که از چین می آمده برخوردار است و چون بازمه اخیر میرسیم. تا اینکه در زمان صفویه شاه عباس بخیال کوتاه کردن دست پرتغالی ها و اسپانیولی ها از کلیه نقاط خلیج فارس و جزیره هرمز افتاد. بهمن مناسبت در سال ۱۶۲۰ (۱۰۲۸ هجری) برای حمله به پرتغالی ها و اسپانیولی ها با کمپانی «۲» انگلیس در هندوستان متحد شد. این کمپانی جمعی از قوای دریائی خود را مأمور انجام این مهم کرد. انگلیس ها و ایرانیان از راه دریا و خشکی جزیره جاسک را سخت مورد حملات خود قرار دادند و آن ناحیه را متصرف شدند.

شاه عباس پس از این فتح حاضر به حمله به هرمز و بیرون آوردن آن سرزمین از چنگ پرتغالی افتاد و جمعی از سپاهیان را بریاست الله وردیخان و پسرش امامقلی خان از راه خشکی الله وردی خان، پس از نزدیک شدن بحریه انگلیس به ساحل خلیج فارس (میناب) با انگلیسی ها معاهده ای منعقد کرد. (۱۶۲۲ م) که پس از فتح هرمز آن را بمورد اجرا گذاردند.

مفاد معاهده از این قرار است:

۱- قصر جزیره هرمز توسط ساخلو ایرانی و انگلیسی اشغال می شود.

۲- از کلیه مال التجاره های موجود عوارض گمرکی گرفته می شود و فقط پادشاه ایران و حاکم فارس از این قانون مستثنی هستند.

۳- اسراء مسلمان بدولت ایران و اسراء غیرمسلمان بدولت انگلیس تعلق می گیرد. پس از عقد قرارداد ایران از راه خشکی و انگلیس از راه دریا جزیره هرمز را مورد حمله قرار دادند و در سال (۱۰۳۰ هجری) آن ناحیه را متصرف شدند.

بحر خزر

کمتر دریائی است که باندازه بحر خزر که مجاور ولایات شمالی بحری ایران است جالب دقت نظر باشد طول آن از شمال بجنوب قریب ششصد میل و عرضش در قسمت شمالی سیصد میل ولی در قسمت جنوبی خیلی کمتر است و منقسم بسه حوزه متمایز می باشد. حوزه شمالی بواسطه ورود آب رود ولگا خیلی کم عمق است، حوزه وسط عمیق است لیکن یکرشته کوه تحت البحری از

(۱)-DILMAN

(۲)- کمک دولت انگلیس برای سرکوبی پرتغالی ها و اسپانیولی ها بیشتر برای چپاولگری خودش بوده نه کمک به دولت ایران.

مشرق بمغرب آن کشیده و زیاده از صد و هشتاد پا از سطح آب فاصله ندارد. حوزه جنوبی از همه عمیق تر میباشد و بندر گاههای آن عموماً بد و کم عمق است.

کمتر دریائی است که مانند بحر خزر باسامی عدیده خوانده شده باشد. لیکن هر یک از اسامی، واقعه تاریخی مهمی را بخاطر میآورد. بعقیده ویلیام جکسون «۱» دریائیکه در زمان زردشت «زرایاه و روکشه «۲» یعنی دریای صاحب خلیجهای وسیع میخواندند همین بحر خزر است. در کتاب اوستا آنرا جامع آبها و ماوراء جمیع آبها وصف کرده اند و یقین است که این بحر بزرگترین دریای معلوم در نزد طوائف آریانی قدیم بوده است.

از آن ازمنه بعیده مجهوله بگذریم می بینیم که در نزد اروپائیان نام آن منتسب به کاسپی است و آن طائفه بوده که در سواحل غربی آن سکنی داشته اند، لیکن ایرانیها امروز آنرا بحر خزر مینامند و این لفظ مربوط بدولت یا قلمرو و طوایف خزر است که در اوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده. در مواقع مختلفه دیگر اسامی دیگر نیز از قبیل دریای هیرکانی و دریای گیلان بآن داده شده است.

در ایام هردوت بطور اجمال تصور میکردند که بحر خزر خلیجی است از نهر بزرگ اقیانوس که بعقیده آنان بر اطراف دنیای معلوم آنزمان احاطه داشته است، لیکن ابوالمورخین تصریح میکند بر اینکه دریای مستقلی است «۳». نویسندگان متأخر بر هردوت که از جمله استرابین میباشد معتقدند بر اینکه شعبه ایست از اقیانوس و از طرف شمال ممتد است و این عقیده تا قرون اولیه تاریخ میلادی نیز باقی بوده و دلالت میکند بر اینکه در آن قرون علم جغرافیا چندان ترقیاتی نداشته است.

اما مهمترین مسائل راجعه باین دریا اختلافاتی است که در دوره تاریخ در سطح آن پیدا شده است. امروز هشتاد و پنج پا از سطح بحر اسود پست تر میباشد، اگرچه نقاطی را که هتینگتون دیده که ششصد پا فوق سطح حالیه بحر خزر است و سابقاً ساحل این دریا بوده نمیتوانیم بهیچیک از دوره های تاریخی نسبت دهیم، لیکن میدانیم که در

(۱) - از قسطنطنیه تا به میهن عمر خیام صفحه ۸۳ «مؤلف»

(۲) - Zrayah vourukasha

(۳) - هردوت ۱- ۳۸ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳

اوقات مختلفه اختلافات عجیبه در احوال آندریا رو داده است. هتینگتون دلالتی اقامه میکند بر اینکه در زمان اسکندر سطح بحر خزر صد و پنجاه پا مرتفع تر از زمان حال بوده و دلالت و امارات دیگر نیز این عقیده را تأیید میکند و در همانوقت مساحت دریای مزبور نیز زیادتیر بوده و مخصوصاً در طرف مشرق همانجائی که حدود آسیای مرکزی، حالیه از

اراضی عبور میکند که سابق بر این محل آبهای بحر خزر بوده است. نیز محقق سابق الذکر در نقطه واقعه در یکصد میلی شرقی کراسنودسک «۱» دو قطعه ساحلی دیده که یکی دویست و پنجاه پا و دیگری صد و پنجاه پا مرتفع تر از سطح حالیه دریاست و بنابراین ممکن است که در آنزمان بحر خزر با دریاچه آرال متصل و یکی بوده است. تکمیل مرام را گوئیم، راه عبور و مرور از ناحیه جیحون در اوایل تاریخ میلادی متروک شده و قریب به یقین است که سبب این امر تغییر مجرای جیحون میباشد و باین واسطه راه بزرگ کاروانی بین هندوستان و مغرب زمین بطرف آبسکون که بندری در گوشه جنوب شرقی بحر خزر و نزدیک دهانه رود گرگان بوده منحرف گردیده است. محل آبسکون در نزدیک گمش تپه است که مبدأ دیوار بزرگی میباشد که معروف به قزل‌الانگ یعنی دیوار قرمز یا سد اسکندر است که من دو قسمت آنرا معاینه کرده‌ام «۲». او، دونوان «۳» که گمش تپه را دیده است میگوید که بنیان این دیوار را از طرف مغرب تا جایی میتوان تعقیب کرد که دریا ناپدید میشود «۴» نیز از کاروانسرائی که حالیه زیر آب واقع است مذاکره کرده‌اند و در بند نیز که منتهی الیه رشته کوههای قفقاز است دیوار معروفی است که بدریا منتهی میشود و بالاخره یکی از نظرگاههای بادکوبه عمارت محکمی است که برجهای آن بالای دریا و از ساحل حالیه مقداری فاصله دارد.

حاصل اینکه بلاشک آبهای جیحون بر سطح بحر خزر تأثیر داشته، اما دلالتی که هنتینگتون اقامه نموده است میرساند که این امر به تنهایی برای تغییرات کلی

Krasnovodsk-(۱)

(۲)- جریده R. G. S. ماه ژانویه ۱۹۱۱ و نیز رجوع شود به فصل سی و هشتم. «مؤلف»

O'Donovan-(۳)

(۴)- واحه مرو ۱۰، صفحه ۲۰۵. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴

که در بحر خزر مسلماً واقع شده کافی نیست و فاضل جغرافی‌دان آمریکائی مزبور معتقد است بر اینکه در آب و هوای حوزه بحر خزر در دوره‌های تاریخی از دو جهت تغییر رو داده است، یعنی هوای آن متوالیا مرطوب تر و خشک تر شده و امروز میل هوای آنجا بجانب خشکی است و من اطلاعاتی دارم که دلیل است بر اینکه آب خلیج کراسنودسک رو بنقصان کلی میرود و در چکشلر نیز همین امر ملاحظه شده است. چنانکه در بندر مزبور جهازات باید امروز سه میل دورتر از آنکه پنج سال قبل لنگر میانداختند توقف کنند و همچنین است در سایر نقاط و اگر مسئله نقصان آب ولگا و سایر رودها مداومت یابد دریانوردی در دریای خزر عنقریب مسئله غامض خواهد شد.

طرق ارتباط

مسئله طرق ارتباط بقدری اهمیت دارد که جای تعجب است مورخین تا این اواخر توجهی بآن نداشته‌اند. قدیمترین راه بزرگ ایران آنست که از بابل شروع کرده از تنگه‌های زاگروس گذشته بکرمانشاهان و همدان که اکباتان قدیم باشد میرسید، اما در زمان سلاطین هخامنشی این شاهراه از ساردس باکباتان و از آنجا به ری و در امتداد دامنه جنوب البرز به باکتريا میرفت.

داریوش در این خط از جلو اسکندر عقب میکشید و از ازمه بسیار قدیم همین راه خط عمده بین مشرق و مغرب بوده است زیرا که در جنوب آن بیابان کبیر واقع است و راهیکه از دامنه‌های شمالی البرز و بحر خزر میگذرد و همیشه بسیار صعب بوده است.

در قرون وسطی راه تجارت بزرگ از اروپا از میان تبریز که مارکوپولو آنرا توریس میخواند عبور میکرد، در صورتیکه آنزمان مقصد مسافرین هم هندوستان بوده و هم آسیای علیا، بنابراین بازرگانان ونیزی از بین رشته کوههای متوازیه‌ای که از کرمان و یزد میگذرد به هرمز تجارتگاه مرکزی یا بازار بزرگ «سرزمین باشکوه مشرق» مسافرت میکردند.

چنانکه سابقا گفتیم ورود بایران از طرف خلیج فارس و جنوب خیلی مشکل است

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵

چه راه بوشهر و شیراز یکی از بدترین طرق دنیا است (۱). در طرف بحر خزر یعنی شمال ۲- گردنه پیرزن- راه بین بوشهر و شیراز

(۱)- برای نمودن اینمطلب که این راه یعنی راه از بوشهر به شیراز چطور پیرلوتی یکنفر مسافر فرانسوی را مات و مبهوت ساخته است اینک ما شرح ذیل را که از کتاب «بسوی اصفهان» اقتباس شده از نظر خوانندگان میگذرانیم:- من تصور میکردم چاروادار دیوانه شده زیرا او میخواست اسبش را از یک پله کانی که فقط بزها میتوانند از آن بالا بروند بجلو براند و بدین خیال اسب خود را بشدت بسوی این مسیر هی میکرد غافل از اینکه همین پله کان که شاید تصور آن هم محال باشد درواقع همان جاده حقیقی بود «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶

و خوزستان در مغرب و بلوچستان در مشرق نیز وصول بآنکشور آسان نیست و درواقع کمتر مملکتی است که باین اندازه از جاهای دیگر دنیا منفرد و جدا باشد و بعلاوه طبیعت باین اندازه قناعت نکرده بوسیله بیابان لوت کلیه آن را هم به قطعات منفصله منقسم نموده و ارتباط ولایات را باهم مشکل ساخته است و ظاهرا اسهل طرق ایران از طرف شمال غربی است که از انجانب چنانکه مذکور داشتیم راههای بزرگ تجارتي طرابوزان و تفلیس در تبریز اتصال می‌یابند، راه جنوب شرقی نیز باز است و تا هرات اشکالات طبیعی ندارد و در تمام طول این خط بدون اینکه یک میل راه ساخته شده باشد با کالسکه میتوان بخوبی عبور نمود.

راههای ایران هنوز بحالت طبیعی باقی و در آنجا راهساز منحصر به قاطر است و بقول هگارت «۱» نظر بترقیات عظیمه‌ای که در جاهای دیگر از این حیث واقع شده از قدر و قیمت آنها خیلی کاسته است و در واقع برای همت ایرانیها ننگ است که هنوز مال التجاره را بر پشت شتر و قاطر و الاغ حمل میکنند و عرابه را که زیاده از دو هزار سال قبل بکار بوده تازه این اوقات دائر سازند و در شوارع مهمه بدل شتر و قاطر و الاغ قرار دهند «۲».

گل و گیاه

در فلات ایران همه جا سبزه و درخت قلیل و نحیف است و کم محلی است که درخت در آن به آزادی نمو کند، جز در جاهائیکه انسان آبیاری میکند و باین سبب سبزه و حیاتی ایجاد مینماید، بطور کلی منظر اراضی آن کشور صحرا و بیابانست. چمن ندارد مگر در بعضی جاهای مردابی.

در هیچ نقطه زمین مستور در بوته‌زار نیست و خشکی غلبه دارد. ایام معدودی در بهار

(۱) - «شرق نزدیکتر» صفحه ۲۱۶ «مؤلف»

(۲) - غرض مصنف در اینجا توهین نیست زیرا که سابقا وسیله حمل و نقل کالا و مسافرین کشور قاطر و الاغ و سایر حیوانات بارکش بودند ولی اخیرا در سلطنت رضا شاه پهلوی و با مراقبت و جدیت ایشان تغییرات عظیمه‌ای در این قسمت روی داده و امروزه ایران با وضع حیرت‌انگیز و سرعت تامی در امر ساختمان طرق و احداث راههای متعدد پیشرفت نموده است. اولاً که آن راه‌های زیادی دارد که مهمتر از همه راه آهن سرتاسری کشور است که ۱۳۹۴ کیلومتر طول دارد. این راه از بندر شاه واقع در شمال شروع شده به بندر شاهپور واقع در جنوب منتهی میگردد. در نتیجه دو دریای بزرگ جنوبی و شمالی کشور را بهم مربوط و متصل میسازد و آن غیر از رشته اصلی رشته‌های فرعی بسیار دارد و دیگر جاده‌های شوسه زیادی است که بالنتیجه در همه‌جای کشور میتوان امروز با کمال راحت سفر نمود. بعلاوه وسائط نقلیه سنگین و کامیونهای بزرگ حامل کالای تجارتهی در کلیه خطوط حتی راه سابق الذکر بین بوشهر و شیراز باآسانی عبور و مرور مینمایند. «مترجم»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷

بوته‌ها گل دارند و مخصوصا بروی تپه‌ها نباتات بسیاری از جنس آنها که در جبال آلپ دیده میشود میروید، لیکن همینکه حرارت تابستان رسید همه سوخته و پژمرده و زرد رنگی غلبه میکند. بطور کلی تپه‌ها برهنه است و جز بعضی اشجار افسرده که از آن صمغ‌های ذیقیمت اشق و کتیرا تراوش میکنند چیزی ندارد، بعضی نقاط هم معدودی درخت‌های پسته جنگلی میروید لیکن رو بپرطرف شدنست. اما در طول سلسله زاگروس که از نزدیکی شیراز شروع میشود منطقه‌ای از درخت‌های بلوط کوتاه است که طول آن دویست میل و عرضش در بعضی نقاط به یکصد میل میرسد. در نقاط دیگر فلات درخت یا بواسطه آبیاری سبز میشود و یا در کنار نهرها و رودها و آنها که از همه فراوانتر است سفیدار و بعد از آن کبوده و چنار و نارون و زبان گنجشک و بید و گردو میباشد. شمشاد و سرو نادر است، کبوده برای چوب ساختمان

خیلی بکار می‌رود و چنار برای ساختن در و زبان گنجشک برای خیش و سایر اشجار برای سوزانیدن. نجارهای ایرانی چوب گردو و زبان گنجشک را زیاد سخت میدانند. سرو و اقاویا و نارون ترکستان «۱» را مخصوصا برای زینت و آرایش غرس میکنند. و از سایه نارون نیز قصد استفاده دارند. یاس و یاسمین و گل سرخ در باغها متداول است، خفچه یا عوسج در دره‌ها بین تلال فراوان است و همچنین درخت سند که برای سبذبافی بکار می‌برند، چهارصد سال قبل نیز حال ایران از حیث گل و گیاه همین طور بوده زیرا که گسفا باربرو «۲» که در اواخر مائه پانزدهم در ایران سیاحت کرده میگوید در آن اماکن جنگل و درخت نیست مگر درختهای میوه که آنها را غرس میکنند و آب میدهند چه اگر غیر از این کنند نمیگیرد «۳».

در ایران میوه فراوان است، با وجود اینکه در غرس اشجار و پروراندن آنها بطریق علمی پیش نمیروند جنس آنها خیلی خوب است، سیب و گلابی و به و زردآلو و آلوی سیاه و زرد و هلو و شلیل و گیلاس و توت و شاه‌توت همه‌جا فراوان است.

(۱) - بابر شاه مغول در شرحی که راجع به باغهای سمرقند نوشته آنرا ذکر نموده است. «مؤلف»

(۲) - Gossfa Barbaro

(۳) - گسفا باربرو (سوسیته‌ها کلیت) صفحه ۷۱ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸

انجیر و انار و بادام و پسته در نواحی گرمسیر بخوبی بعمل می‌آید و درخت خرما و نارنج و لیمو مخصوص گرمسیر است. انگور و خربزه ایران شهرت دارد.

حاصل زراعتی مهم ایران گندم و جو و ارزن و باقلا و پنبه و تریاک و یونجه و تنباکو است، کنجد و سایر حبوبات روغنی و همچنین پیاز و چغندر و شلغم همه‌جا می‌روید، برنج و زرت فقط در نواحی گرم یا در ولایات کنار بحر خزر زیاد است، سیب‌زمینی و کلم و گل کلم و کنگر و تماته و خیار و اسفناج و بادنجان و کاهو و ترب بقولات مهمه آنجاست لیکن بسیاری از آنها را مرتبا کشت نمیکنند، چنانکه وقتی من در کرمان بودم سیب‌زمینی کم پیدا میشد و گل کلم و تماته تقریبا هیچ نبود اما بواسطه اروپائیها که در نقاط مختلفه اقامت کرده‌اند در سنوات اخیر از این حیث ترقی حاصل شده است.

محصولات تلال ایران قابل تحقیر نیست، کنگر و ریواس و قارچ برای زینت سفره بسیار خوب است، گزنگین که ایرانیها خیلی آنها پرخاصیت میدانند از بوته یا درخت کوچک (کوتونستر نومولاریا «۱») گرفته میشود و ترنجبین را که شبیه بانست از خارشر میگیرند و گزنگین را از گز نیز که در نه‌ها می‌روید میگیرند. زیره که از چیزهای نفیس است مخصوصا در کرمان عمل می‌آید. زیره بکرمان بردن از امثال ایرانی است، بالاخره انقوزه با آن بوی تند که در هندوستان

نزد هندوها خیلی مطلوب است و عجب اینکه آراین از قول اریستوبولوس «۲» نقل میکند که در هندو که هست و گوسفندها خیلی بآن مایل میباشند.

در ولایات بحر خزر مسئله نباتات بکلی برعکس سایر نقاط ایران و بواسطه رطوبت همه چیز در آنجا فراوان است. نارون و شجر النبع و بلوط و زبان گنجشک و مرکبات و شمشاد و غیرها بدرجه کمال عمل میآید، هرگز فراموش نمیکنم که در نزدیکی استرآباد تاکهای خودرو دیدم که بدرختها پیچیده بودند و از همه بالاتر گل برفک نیز فراوان است، بنفشه و گل سرخ نیز بکثرت یافت میشود و باید دانست که نباتات آن ولایات از جنس رستنی های منطقه حاره نیست بلکه از قبیل نباتات جنوب اروپا و

(۱)-Cotoneaster nummularia

(۲)- آراین چنوک، کتاب دوم فصل ۲۸ صفحه ۱۹۸.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹

ققاز است و وفور آن بواسطه محفوظ بودن از سرما و وجود رطوبت میباشند- در کنار سواحل خلیج فارس هوا بسیار گرم و خشک است و صفای منظر منحصر بدرخت های خرماس است اگرچه فراوان نیست لیکن در میناب نزدیک بندر عباس نخلستان زیاد است و در بلوچستان ایران که تقریباً بیابان است وجود نخل اسباب تسلائی خاطر میشود.

در خاتمه گوئیم چنانکه از گفته پلینی «۱» معلوم میشود یونجه از ایران باروپا رفته است. سر، ج، بردود «۲» معتقد است بر اینکه محل اولی تاک مازندران بوده و قصه ای که راجع باختراع شراب نقل میکند و ما در فصل دوازدهم این کتاب ذکر خواهیم کرد این نظر را تأیید میکند. پسته و بادام و بقولات و گلهای مختلف از ایران به اروپا و نیز به چین رفته است، حتی اسامی ایرانی برای آنها در اروپا مانده است- هلو و زردآلو از چین بایران آمده اگرچه در السنه اروپا هلو و زردآلوی عالی منسوب بایران است. بالاخره این فقره هم معلوم است که ایرانیها از هر طبقه باشند از شاه گرفته تا هر کس در احداث باغها و پرورش میوه اهتمام مخصوص داشته و این امر را از شرافت های خود می پنداشته اند.

حیوانات

حیوانات ایران «۳» عبارتست از ببر که در ولایات کنار بحر خزر یافت میشود. شکس پیر از ببر هیرکان سخن میراند و شیر در ولایات جنوب غربی که تقریباً حالا منقرض شده است و من لاشه یکی از آنها را بر روی رود کارون دیده ام. دیگر خرس است که در شمال شکری رنگ و در جنوب تیره است اما زیاد نیست. گرگ و پلنگ و کفتار و سیاه گوش و گربه وحشی و روباه و شغال فراوان است. گوزنها و مرالهای قشنگ در جنگلهای ولایات کنار بحر خزر گردش میکنند و در جبال زاگروس در حدود بین النهرین دیده میشود، لیکن شکارهای متداول کوهستان گوسفند کوهی و بز کوهی است که در ایران در هراتفاهی موجود میباشد. گراز که

(۳)- بهترین کتابی که در اینموضوع نوشته شده است کتاب ورزش تفریحی در ایران شرقی تألیف سرهنک ر. ل. کن نیون میباشد. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰

ظاهراً فراوانترین اقسام شکار باشد چندان محل توجه نیست چه برحسب شریعت اسلام گوشت آنرا نمیتوان خورد. در جنگلهای بحر خزر و در هر رشته کوه و یا کنار رودی ۳- مرال «۱»

شکارهای خوبی هست. دشتهای محل آمدوشد غزالان میباشد، گورخر در نزدیکی مردابهای نمک جای دارد و گاهی اوقات دستگیر میشود و آنرا مرکوب قرار میدهند.

خرگوش بواسطه نداشتن مأمّن و مأوا کمیاب است.

(۱)- این مرال را مؤلف در ایران شکار کرده است «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱

اما حیوانات اهلی باید دانست که ایران یاماد وطن اسبهای نیهه میباشد که در فصل دهم ذکر خواهد شد. مواشی معمولاً در آن کشور کم جثه و غذای صحیح ندارند، ولی در ولایات بحر خزر و سیستان گاوهای بزرگ جسیمی یافت میشود. گاو میش در نواحی بحر خزر و خوزستان خیلی زیاد است اما در فلات چندان دیده نمیشود و مناسبتی با حال آنها ندارد. گوسفندهای ایران دنبه فربه دارند چنانکه در اواخر بهار نوزده پوند وزن دنبه آنهاست، لیکن در زمستان کوچک میشود. یک قسم بز بیشتر ندارد و آن دارای کرک خوبی است که پارچههای لطیف با آن می‌بافند، شترهای یک کوهان خراسان از جهت زور و قوت معروف‌اند و شترهای سیستان سریع‌السير میباشند، شترهای دوکوهان باختر هم گاهی از اوقات در قوافلی که در شمال ایران مسافرت میکنند دیده میشود.

از طیوری که شکار میشود یکقسم هوبره است و یکقسم مرغیکه «۱» فقط در قتل جبال زاید بر نه هزار پا ارتفاع دیده میشود و کمیاب است و نیز قرقاول است که اقسام عدیده دارد «۲». از مرغان شکاری این فلات که عمومی است دو قسم کبک میباشد و یکقسم ثالث که منحصر بولایات جنوبی است. در کنار بحر خزر دراج فراوان نیست اما در درّه جیرفت و کلیه در گرمسیرهای جنوبی ایران که دارای خارستان یا بوته‌زار میباشد بسیار است. سه قسم باقرغره نیز هست اما در

فلات زیادتر است، در دره گرگان هزارها باقرغره دم‌باریک دیده‌ام. مرغابی بانواع مختلف و پاشله در زمستان ظاهر میشود و بسیار است. بلدرچین را در بهار با تور میگیرند و کبوتر همه‌جا در نزدیکی مزارع فراوان است.

از اقسام طیور دیگر که برای شکار صلاحیت ندارند قوش و قراقوش و کرکس فراوان است، یکقسم مرغ زنبورخوار و هدهد و سبزقا که اسباب صفای تابستان است نیز بسیار است، کلاغ و زاغ و کلاغ زنگی و کلاغ جرک و سار و گنجشک و چکاوک و صعوه فراوانند، همچنین بلبل و طرقة و اقسام متعدده از مرغان خوش آهنگ یافت

(۱) - در انگلیسی خروس برف نامیده میشود.

(۲) - اولیای امور موزه تاریخ طبیعی قرقاول‌های دره گرگان را که نقطه مقابل هریرودند پرسیکوس (Persicus) نام نهاد و نیز قرقاول طالش را که یک‌قسم متمایزی است تالس چن (Talischen) مینامند و من از هر کدام از آنها یک نمونه به موزه تاریخ طبیعی تقدیم نموده‌ام. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲

میشوند. بلبل را بسیار میگیرند و در قفس نگاه میدارند، در ولایات بحر خزر همه نوع مرغابی یافت میشود و در سیستان نیز تا یک اندازه همین طور است، در آنجا صدای بالهای آنها شبیه موج دریائی است که بساحل برمیخورد و نزدیک مشهد مرغ سقا زیاد است و من گاهی اوقات قو دیده‌ام و این مرغ در سواحل بحر خزر و همچنین قاز در سیستان فراوان میباشند.

معادن

ایران از حیث معدنیات خیلی پر ثروت نیست و بواسطه اینکه راه و وسایل ارتباط نبوده در ازمنه اخیر برای استخراج معادن اهتمام بعمل نیامده است ولی در قدیم الایام چنین نبوده است. دمرگان ظاهر میسازد که در دنیای قدیم از حیث پیشرفت در استخراج معادن دو مرکز عمده وجود داشت و اقدم آن دو ایلام بود که کوههای آن مس فراوان داشت و دیگر آسیای مرکزی، «۱» بنا براین محتمل است که قدیمترین عهد فلزی از معادن مزبور استفاده کرده باشد و اولین معادنیکه انسان استخراج کرده همان بوده و آنچه من اطلاع دارم معادن مذکور تاکنون ثانیاً مکشوف نشده است. بعدها اگر مگان در کتیبه‌های خط میخی چنانکه محتمل است شبه جزیره سینا باشد از معادن رشته جبال خشک آن جا مس بدست بابلی‌ها و مصریان هر دو استخراج شده است و بمناسبت باید گفت که اقدام اعصار فلزی در بابل دوره مس بوده است نه مفرغ زیرا که در آن ناحیه معدنکاران قدیم دسترسی بقلع نداشتند.

چون رجوع بکتیبه‌های آشوری نمائیم می‌بینیم سنگی که در ماد فراوان بوده سنگ گرانهای لاجورد است که وجود آن در کوه دماوند مذکور شده و حقیقت این است که در کتیبه‌های آشوری کوه بیکنی که اصطلاح بوده، به کوه اکنون یا سنگ لاجورد «۲» وصف

(۱) - «مطالعات در ازمنه ماقبل التاریخ و مابعد التاریخ» صفحه ۱۶۹. پروفیسور گولند تحت عنوان «فلزات در قدم و قدامت» این نظر را که دوره نحاسی سومر و اکد و ایلام خیلی قدیمتر از دوره نحاسی مصریان بود تایید نموده است. جریده مؤسسه انسان‌شناسی شماره ۴۲. ۱۹۱۲. «مؤلف»

(۲) - رجوع شود به Passing of the Empires - تألیف سر، ج، ماسپرو، صفحه ۴۵۳. دمرگان در خاطرات خود راجع به نمایندگی و مأموریت در ایران شماره ۸ صفحه ۵۳ میگوید که سنگ لاجورد در ابتدا نزدیک کاشان که از دماوند چندان فاصله نداشت استخراج شده بود اما محل آن معلوم نیست. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳

شده است لیکن از مکان این معدن که باید یکی از قدیمترین معادن دنیا باشد هیچ ذکری نیست.

فلزات دیگر که در زمان یونانیها و رومیها ذکر کرده‌اند آهن است و سرب و طلا و نقره و زبرجد و زمرد و یاقوت کبود و عقیق جواهرات ایران بوده‌اند. در استخراج معادن قدیمه باید بخاطر داشت که کارگران آنها منحصر بود به زندانیان یا غلامانیکه اجرت خیلی کمی بآنها داده و از اینرو استفاده صحیحی از آنها بعمل نمی‌آمد و حتی دقت نمی‌کردند که از این عملیات مختصر هم فایده قابلی بدست آورند چنانکه در آن ایام رگهائی را بکار میانداخته‌اند که امروز کار کردن در آنها صرفه ندارد.

شاه عباس در صدد برآمد که معادن ایران را استخراج نماید و ظاهراً کارگران آزاد بکار و امیداشت، لیکن ملاحظه کرد که هزینه و مصارفش بیش از فایده آنست.

تاورنیه (۱) که در اواسط مائه هفدهم سیاحت کرده میگوید که معادن نقره کرون (۲) معروف بوده که هزینه آن ده و در آمدش نه است و این کیفیت همواره برقرار بود، حتی اینکه هیئت معدنکاران انگلیس هم از معادن ایران که بکثرت بدست آورده نتوانستند فایده ببرند و علت اصلی آن نبودن وسایل ارتباط و سوخت خوب بوده است.

در نقاط مختلفه ایران مس و آهن و سرب و زبیق و ذغال‌سنگ و نقره و طلا و منگنز یا مغنسیا و بوره و پنبه معدنی و فیروزه و نفت در جاهای مختلف کشور هست و آنچه من اطلاع دارم فعلاً اقدامی در استخراج آهن نمیشود، لیکن در معادن مس سبزواری و همچنین در معادنیکه من در کنار شرقی لوت مشاهده کرده‌ام کار میکنند. معادن مزبور را قلعه زرّی میگویند و من در آنجا حفاری‌ها و نقبها دیدم که بواسطه چاههای پنجاه پائی آنها را بیکدیگر مربوط کرده بودند. نویسندگان اسلامی از این معادن ذکری نکرده‌اند و قلعه‌ای که برای حفاظت آنها ساخته شده بنظر نمی‌آید که بسیار قدیم باشد و تحقیق از زمان و تاریخ آنها بیفایده نیست (۳).

(۳)- هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحه ۴۱۲ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴

آنچه من اطلاع دارم امروز در معادن سرب و زینق و نقره و طلا و منگنز و بوره کار نمی کنند، لیکن از نزدیکی مشهد و طهران ذغال سنگ همواره استخراج میشود.

در مشهد با اینکه معادن چند میل بیشتر از شهر دور نیست معذک هر یک تن ذغال قریب چهار لیره تمام میشود در صورتیکه بنظر میآید رگ معدن خیلی وسعت داشته باشد.

در مملکتی که سوخت منحصر است بهیمه و ذغال چوب و آنرا از غرس اشجار باید فراهم کرد عاید شدن مقدار زیادی ذغال سنگ ارزان برای همه کس نافع خواهد بود.

اما در خصوص نفت، در سنه ۱۹۰۷ در نقطه‌ای که سی میل در مشرق شوشتر واقع است چاههای نفت حفر کرده و باستخراج آن موفق گردیده‌اند و امروز این عمل رو بترقی است. این منطقه حامل نفت بنظر میآید که از قفقازیه تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، چنانکه در جزیره قشم نفت موجود است. در دالکی نزدیک بوشهر هم چاه حفر کرده‌اند اما نتیجه نداده. در خلیج فارس که اسباب ارتباط بوسیله دریا فراهم است خاک قرمز زیاد است و در جزیره هرمز و بوموسی و هلول استخراج میشود. در جزیره قشم نمک میگیرند و گوگرد را در مغرب و مشرق لنگه متناوباً استخراج مینمایند.

حاصل اینکه اگر راه آهن در ایران دایر میشد «۱» گمان میرود معادنیکه امروز بکلی بیحاصل است بافایده میگردد و بآبادی مملکت کمک میکرد.

(۱)- مسئله راه آهن در ایران که در سابق جزو خواب و خیال بوده الحمد الله که آن حالیه با پول خود ایران کاملاً

صورت وجود پیدا نموده است. رجوع شود به پاورقی صفحه ۳۲. «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵

پوشاک سر که از سفال لعابدار (برای زینت پیکری) ساخته شده است (از یک مجسمه دوره ایلامی گرفته شده است. هیئت علمی دمرگان)

فصل سوم جغرافیای ایلام و بابل

و واقع شد که چون از مشرق کوچ میگردند هموارئی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند «سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۲».

آغاز تمدن

عموم محققین بر این عقیده‌اند که تمدن ابتدا در دره رودخانه‌های بزرگ دنیا بوجود آمده و از آنجا تدریجا بکوه‌هائیکه در اطراف بوده منتشر شده است، ساکنین آن دره‌ها مادام که در زراعت کوتاهی نمینمودند از حیث مایحتاج زندگانی و خوراک مطمئن می‌زیسته‌اند، بعلاوه این فایده و مزیت کلی را داشته‌اند که هم بواسطه رودخانه و هم از راه خشکی وسیله رابطه و مراوده داشته و مراوده البته عامل عمده و رکن مهم تأسیس تمدن میباشد. از این گذشته دره رودخانه مرکز حیات هر مملکت بوده و هست. دوره‌های خشکسالی که در همه‌جای دنیا روی میدهد گله‌دارهای کوهستان را قهرا بدره‌ها سوق میدهد، چه در آنجا رودهای دائمی در هر حال گله‌ها را از هلاک بواسطه عطش محفوظ میدارد، چنانکه در همین ایام نیز بدویان سرحدی که در حدود شرقی ایران سکنی دارند هر وقت مبتلا بخشکی و کم‌آبی میشوند از تلال خودشان مهاجرت میکنند و من خود خانواده‌ها دیده‌ام که گله و رمه خویش را به سیستان نقل مکان میدادند همانطور که مشایخ قبایل فلسطین در همین احوال بمصر ملتجی میشدند. یقین است که از ازمنه قدیمه تاکنون خشکسالی در امر هجرت اقوام و قبایل تأثیر عظیم داشته و این مسئله را مورخین تا این اواخر بطوریکه سزاوار است

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶

محل تحقیق قرار نداده‌اند.

در نیمکره شرقی منطقه وسیعی از بیابان است که از اقیانوس اطلس گرفته بشمال افریقا عبور کرده بآسیا میرسد و در آنجا صحاری عربستان آنرا امتداد و بجانب شمال شرقی مایل شده بصورت صحرای کبیر بیحاصل ایران درمی‌آید و اگر حقیقت بخواهیم باید بگوئیم این بیابان تقریباً از تمام آسیا مرور کرده به بحر اصفیر میرسد.

در نقطه‌ای که صحرای پست عربستان مبدل به فلات مرتفع ایران میشود آبهای فرات و دجله و کارون جاری و از ازمنه‌ای که منظور نظر ماست این انهار ثلاثه هر کدام جداگانه وارد خلیج فارس میشدند و این ناحیه با آن رودهای بزرگ قابل کشتی‌رانی که تقریباً از شمال بجنوب آمده و داخل خلیج فارس میشود که دریائی محصور بین اراضی میباشد دارای کمال اهمیت طبیعی است و اینک باید توجه خود را بجانب آن معطوف سازیم.

در هیچ‌جای دنیا رودهای بزرگ وارد دریای محصور بین اراضی نمیگردند و در هیچ‌جای دیگر چنین اوضاع مساعدی برای شروع و نمو تمدن موجود نیست و نبوده و رودهای بزرگ بابل زراعت را سهل و وسائل آمدوشد را با خلیج بواسطه رودها آسان مینموده است. بنابراین تمدن عالم بطوریکه بما رسیده در این دره‌ها بوجود آمده است. چین و شرق اقصی دور افتاده و در تاریخ متأخری خط سیر جداگانه برای خود اختیار کرده است. مصر اگرچه بهمان طریق بابل نشوونما کرده و گمان میرود که تمدن قدیم و عجیب خود را تا یک اندازه از اقوام آسیائی اخذ نموده باشد لیکن بواسطه

موانع طبیعی مسدود بوده است. علاوه بر این رود نیل داخل دریای باز غیرمحصور میشود و بنابراین در ازمنه قدیمه تأثیراتش از بیابان آن تجاوز نمیکرده است. شکی نیست که کشتیهای مصریان در عهد سلسله سوم فراعنه (تقریباً سه هزار و یکصد سال قبل از میلاد) در کناره‌های دریای مدیترانه سیر نموده و بقصد حمل الوار و تخته از لبنان سفرهائی کرده، باوجود این در تمدن فلسطین و سوریه هیچگونه تأثیراتی نبخشیده در صورتیکه تأثیرات ساکنین بین النهرین در آن نواحی از قرون اولیه مشهود میباشد.

از اینرو بابل مرکز تمدن آسیای غربی بوده اما قلمروی داشته که از یک طرف

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷

تا دریای مدیترانه منبسط و از طرف دیگر شامل خاک ایران بوده است و اثر آنهم در دوره عظمت و اهمیتش از قوم سامی بوده هرچند اصل تمدن از سومریها بوده است.

اقوام صحرانورد که در ازمنه مختلفه در سواحل فرات بسر میبردند تمدن سومریها را از اقوام سامی اقتباس میکردند. سومریها با اقوام سامی هیچگونه رابطه اعم از نژادی یا لسانی نداشته ولی ممکن است انتسابی با قوم ایلام داشته باشند. مسئله مهم دیگر که بعد بعرضه ظهور خواهد آمد تأثیرات آریانی است که آسیای مرکزی و فلات ایران را هم شامل بوده است (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تقریباً) و تأثیرات سایر ممالک بر تمدن دنیا از حیث اهمیت بعد از آن دو مرکز بزرگ و بالنسبه بآن در واقع تبعی و فرعی محسوب میشود (۱).

ایلام منشاء قدیمترین تمدن ایران

بدلایل مذکور در فوق قدیمترین تمدن ایران را در فلات آن نباید فرض نموده چه در آنجا رودخانه مهمی نیست و چنانکه سابقاً گفته‌ام در تمام آنخاک وسیع فقط یک رودخانه قابل کشتی‌رانی هست و آن کارون است و قدیمترین تمدن در درّه رود مزبور یعنی ناحیه‌ای که آنرا مملکت ایلام میخواندند مشاهده میشود، کشور نامبرده مجاور سومر و آکد قدیم دو سرزمین بابل بوده و مانند آنان قسمتی از آن لااقل دشت و خاک رسوبی و دارای همان اوضاع و همان نوع زندگانی و اگر از حیث اصل و منشاء و زبان یکسان نبوده‌اند از جهت آمدوشد و تاخت و تاز نسبت بیکدیگر کمال ارتباط را باهم داشته‌اند. پس اولاً ما آنچه را که درباره آن اراضی مجاور قدیمه کشف شده نقل خواهیم نمود و بعد از آن میرسیم بدوره‌ای که سکنه فلات ایران بر آن ممالک متمدنه تسلط یافته و در تحت تأثیر آنها درآمده صنایع و تمدن بابل و ایلام را اخذ و اقتباس نمودند و پایتخت عمده خود را در شوش که مرکز قدیمترین تمدن مملکت ایران محسوب میشود قرار دادند.

(۱) - من در قسمت‌های مربوطه به اعصار اولیه مدیون کتابهای کینگ، هال، دمرگان میباشم.

تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ

سابقا در فصل اول تشکیل دره‌های رسوبی فرات و دجله و کارون را بطور اختصار بیان نمودم، در اینجا باید ملاحظه کنیم که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد که زمان شروع تمدن در آن نواحی میباشد و در دوره‌های بعد حالت طبیعی دره‌های مزبور چه بوده زیرا که در کمتر کشوری آن اندازه تغییر و تبدیل روی داده است.

اول مسئله‌ای که باید در تحت نظر گرفت این است که ساحل دریا مقدار زیادی پیش رفته و در آن زمان قریب صد و بیست میل در شمال ساحل امروز دورتر بوده است، اهمیت این مسئله ظاهر است و در ملاحظه مسائل راجعه بآن اوقات این نکته را نمیتوان از نظر دور داشت و بعلاوه معلوم میکند که در موقعیکه آن وقایع مهمه در آنجا روی داده وسعت مملکت مزبور چه بوده و ضمنا باید متذکر بود که زمینی که از رسوب آب تشکیل میشده و مدتی بر آن نگذشته است برای زراعت یا مقاصد دیگر چندان فائده ندارد.

رودخانه بابل و ایلام

در اقدم ازمنه تاریخی نیز رودخانه‌های تشکیل دهنده و مربی ممالک بابل و ایلام همین رودخانه‌های امروزی بوده‌اند، لیکن مجرای آنها یک اندازه تفاوت داشته و همه مستقلا بواسطه یک یا مصب‌های متعدد وارد خلیج فارس میشدند.

فرات

فرات از مغرب در جبال توروس از جائیکه چندان مسافتی با سرچشمه دجله ندارد حرکت کرده در قسمت سفلائی خط سیر خود قدری در سمت مشرق مجرای حالیه جریان داشته است و بنابراین وسعت مملکت بابل قدری کمتر از امروز بوده زیرا که ناحیه واقعه در مغرب فرات همه وقت در ازمنه تاریخی بکلی بیحاصل و غیر ذی‌زرع بوده است.

فرات برخلاف دجله از فروع و توابع مهمه محروم است و مدخلیت آن در تمدن دوره‌های قدیم بیشتر، سواحلش پست‌تر و جریانش بطیتر و نقصان آبش در تابستان کمتر است و نیز شهرهای واقعه در سواحل فرات کمتر در معرض هجوم اقوام ایلامی کوهستانی بوده و بنابراین عجب نیست که نه تنها شهر بابل بلکه هریک از بلاد سومر و اکد

باستثنای ایپس در کنار فرات یا شعب آن واقع بوده است. آبهای فرات بواسطه دو شعبه عمده وارد دریا میشده و شهر اور از بلاد کلده در کنار شعبه جنوبی و مرکز بزرگ تجارت بین مشرق و مغرب بوده ولی بنظر می‌آید که در آنعهد قدیم با هندوستان ارتباط تجارتی نداشته هرچند با مصر «۱» احتمال می‌رود داشته است.

دجله

اینک به دجله «۲» می‌پردازیم که از نزدیک دیار بکر شروع میشود و نهرهایی که از جبال زاگروس جاری میشود پیوسته بآن منضم میگردد و اهم این ضمایم زاب کبیر و زاب صغیر میباشد. پس از آن قریب یکصد میل سیر سریع خود را بموازات فرات امتداد میدهد. از قدیم الایام چندین میل در مشرق رود خواهر خودش مستقلا و جداگانه وارد خلیج فارس می‌گردیده است. بواسطه ارتفاع سواحل و سرعت سیرش آبادیهای قدیم هیچیک در کنار آن واقع نبوده، بعلاوه اگر کسی در کنار دجله مسکنی اختیار میکرد بیش از سکنه کنار فرات در معرض حملات بود. مقدار آبیکه دجله بخلیج فارس میبرد بیش از فرات بوده و هست و فرات برای کشتی‌های بخاری قابل کشتی‌رانی نیست.

کرخه

اکنون بذکر رودیکه شهر شوش پایتخت ایلام در ساحل یسار آن واقع بوده می‌پردازیم. قدیما اسم او اوکنو و در نزد یونانیها موسوم به کواسپس بوده و از کوه نهاوند جاری شده در آنجا که نزدیک تخته‌سنگ کتیبه‌های بیستون است و گاماسب نام دارد حرکت آن بسیار سریع و از میان تنگه‌های لرستان عبور میکند. باسم کرخه موسوم نمیشود مگر بعد از آنکه وارد جلگه گردد

(۱) - کندی(Kennedy) مدلل میدارد که بازرگانی بین بابل و هند در آغاز مائه هفتم قبل از میلاد شروع شده است، رجوع شود به کتاب او «ابتدای تجارت بابل با هند». «مؤلف»

(۲) - نام اولیه این رود بزبان سومر ادگنه بوده، بابلیها آنرا به لغت سامی دگلت میگفتند و این همانست که در سفر پیدایش تورات باب دوم آیه چهاردهم حدقل ذکر شده است. معنای کلمه اصلی معلوم نیست لیکن ایرانیان آنرا به لفظ تگره بمعنی ناوک تبدیل (همان لفظ تیغ است که امروز برای تیغ دلاکی استعمال میشود) و تگریز لفظ یونانی از آن مشتق گردیده است. اعراب این رود را دجله میگویند و این کلمه مستعرب لفظ دگله بابلی است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰

و این تسمیه هم از جهت اسم شهریست که در ساحل یمین آن واقع است. در ایام قدیم وارد خلیج فارس میگردد لیکن امروز آب آن در باتلاقیهای هویزه فرو میرود.

آبدیز

قدیما ایدیدی و در دوره یونانیها کپراتز خوانده میشد و امروز آبدیز است و آن از کوههای لرستان نزدیک بروجرد برمیخیزد و بعد از آنکه رود دیگر موسوم به کازکی با آن متصل شده از دزفول عبور کرده در بند قیر وارد کارون میشود و شعبه مهم آن محسوب میگردد.

کارون

قدیما اولای نام داشته یونانیها اولیوس تلفظ میکردند و نثار کوس «۱» آنرا پازی تیگریز یا «دجله کوچک» میخوانده اعراب دجیل «۲» مینامیدند و امروز بکارون معروف است. در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در نقطه نزدیک اهواز جدید وارد خلیج فارس میشده است و در آن نقطه جزیره‌ای در خلیج فارس موجود بود که اکنون بصورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی مییابد.

در قلب ولایات بختیاری رشته کوه بلندی است که از یک جانب آن زاینده‌رود جاری میشود که بسمت مشرق یعنی اصفهان میرود و از دامنه جنوبی آن کارون برمیخیزد.

در طرف سرچشمه آب کارون سرعت فوق‌العاده حرکت میکند، چنانکه قبل از رسیدن بشوشر نه هزار پا انخفاض می‌یابد. در عرض راه از یکی از باشکوه‌ترین مناظر عالم عبور میکند. تنگه‌های ناهموار کوهستان غالبا ممکن الوصول نیست و از بلندی آنها رود مزبور بعمق چندین هزار پا مثل نواری بنظر میرسد. در یک نقطه بقدری کم‌عرض است که یک آدم زرنک متعارفی میتواند از روی آن بجهد. خط حرکت و جریان رودخانه مکرر تغییر میکند بطوریکه گاهی از اوقات با مجرای سابق خود موازی میشود و پیچ و خمهای آن بین سرچشمه و شوشر دوپست و پنجاه میل است در صورتیکه مسافت بخط مستقیم یک سوم این مقدار مییابد.

(۱)-Nearchus

(۲)- کتاب سرزمین خلافت شرقی صفحه ۲۳۲. دجیل مصغر دجله و بنا برین مترادف با لفظ پازی تیگریز مییابد.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱

کارون یا شعبه مصنوعی آن که آب گرگر خوانده میشود از چندین میل زیر شوشر جائیکه کوهستان خاتمه می‌یابد قابل کشتی‌رانی میشود. در این محل ساحلها خیلی مرتفع و مجرای آن تنگ است و قبل از آنکه آبدیز ملحق بآن شده چندان ظاهر زیبایی ندارد، همه جا زمین بدون درخت و سکنه آن چادر نشین و پست میباشند. قسمت قابل کشتی‌رانی رود بواسطه سد طبیعی اهواز بدو قسمت منقسم میگردد و در آنجا کشتی‌ها عوض میشوند.

قسمت آخری رود بسیار بی‌صفا و کج و معوج است تا میرسد به نخلستانها و تقریبا دو میل بالای خرم‌شهر نهر کهنه‌ای هست موسوم به بمشیر که مستقیما مربوط بخلیج فارس و قابل کشتی‌رانی بوده است. نهری که امروز کارون را به شط العرب متصل میکند و موسوم بحفار است ظاهرا مصنوعی مییابد، فعلا کارون وارد رود باعظمت شط العرب میگردد و مقدار معتابهی بر آن می‌افزاید، آنجائیکه متصل بشط میشود عرض آن قریب نصف میل است.

بنابر آنچه مسطور شد در اوایل عهد تاریخ رودهای سابق الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلاً داخل خلیج فارس میشدند، هریک دلتای جداگانه تشکیل میداده و کرورها خروار خاک میآورده است و باین سبب و هم بواسطه اینکه آنزمان مجرای نهرها کوتاهتر بوده تشکیل خاک سریعتر از آنکه اوضاع امروزه مقتضی است صورت میگرفته است و محتمل است که بارندگی در تلال هم زیادتراً از حالیه میشده و بنابراین مقدار آب گلآلودی که بکنار دریا میرسید زیادتراً بوده است.

لشگرکشی سناخریب

در مائه هفتم و اگر به تحقیق بخواهید در سال ۶۹۴ قبل از میلاد سناخریب شرح مفصلی نقل میکند از لشگرکشی که بر ضد کلدانیها کرده که به شهرهای ساحلی ایلام پناه برده بودند و این حکایت از حیث معلومات جغرافیائی بسیار مفید و نفیس است «۱».

پادشاه بزرگ آسوری بیان میکند که مردم سوریه را به نینوا آورده آنها را واداشت تا کشتیهای بزرگ مانند کشتیهای بلاد خودشان بسازند. بعضی از آن را بروی دجله ساختند

(۱) - ماسپرو کتاب انقراض امپراطوریهها صفحه ۳۰۱ و نیز دمرگان، خاطرات، جلد ۱، صفحه ۱۷ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲

و برخی را بر فرات انداختند. کشتیهای دجله را تا شهر اویس بردند و از آنجا عملجات سفاین که از اهل سوریه و یونان بودند آنها را بتوسط غلطکها بفرات کشیدند و سفاین ۴- نیروی دریائی سناخریب از «آثار نینوا» تألیف سر. ه. ا. لایارد گرفته شده

مجتمعه از آنجا در شط فرات حرکت کرده به بندر باب سالیمتی «۱» که چند میل از دهنه رود بیشتر فاصله نداشت رسیدند. (باب سلیمتی مشابتهش با زبان عربی فعلی ظاهر و بمعنی باب السلام است) در آنجا اردو گرفتار مد و امواج شدید گردید. لشکریان مدت پنج

Bab -Salimety-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳

روز در کشتیها محبوس ماندند و در موقع حرکت سناخریب برای رب النوع دریا و غرقاب موسوم به انا در ساحل نهر تلخ قربانیها ذبح کرده و یک کشتی طلا و یک ماهی که از طلای مصمت ساخته شده و یک حلقه انگشتر طلا در نهر مزبور انداخته تقدیم نمود. پس از آن اردو از رأس خلیج فارس عبور کرده بدهانه رود کارون رسیدند و این مسافتی بود

تقریباً معادل یکصد میل در صورتیکه جزائر گل و لجنی در بین راه نبوده باشد که مجبور بمنحرف کردن راه بشوند. باری در اولین محلی که بزمین محکمی رسیدند و آن علی الظاهر نزدیک اهواز بوده لشکریان پیاده شدند. دشمنان غافل گیر گردیدند، چندین شهر بغارت رفت و اماکن کلدانیان درهم شکسته شد و بعد از آن آشوریان کشوری را که بطرف دلتای دجله بود چاپیدند و بالاخره مظفر و منصور بحضور شاه بزرگ که احتیاطاً در باب سلیمتی توقف کرده بود مراجعت نمودند.

نثار کوس و سفر دریا

تقریباً چهار مائه بعد از لشکرکشی مهم فوق الذکر یعنی در سال ۳۲۵ قبل از میلاد بیان بهتری از رأس خلیج فارس شده که در دست داریم و آن از نثار کوس دریاسالار دلیر اسکندر کبیر است که یکدسته از سفاینی که برای رودخانه ساخته شده بود از کراچی در بحر عمان حرکت داده بخلیج فارس برده و بشوش رسانیده و از جهت این هنرمندی بی نظیر خود و همچنین بسبب تحقیقات صحیحی که از حسن اتفاق آراین مورخ آنرا ضبط کرده و بدست ما رسیده است اسم خود را در دفاتر خلود ثبت نموده است.

دریاسالار یونانی نامبرده میگوید بین دهانه‌های فرات و دجله در موقع آن مسافرت مردابی بود که آب دجله بآن مرداب میریخت و مسئله مهمتر اینکه راجع به ایلام میگوید پل قایقی که راه پرسپلیس به شوش «۱» را متصل میکند یکصد و پنجاه استاد و یا هفده میل از دهانه کارون فاصله دارد. و نیز میگوید فاصله آن نقطه تا شوش ششصد استاد و یا شصت و هشت میل است و چون از شوش تا نقطه اهواز فعلی درست همین قدر فاصله است

(۱) - از روی این بیان اهواز را میتوان گفت که در زمان بسیج مزبور در دهانه کارون و یا نزدیک آن بوده است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴

و اهواز در سر راه مستقیم بین شوش و بهبهان و پرسپلیس و در نقطه‌ای واقع است که سدّ طبیعی معروف اسباب سهولت عبور از رودخانه میباشد تطبیق اماکن مزبور ممکن میشود و کمال اهمیت را دارد زیرا که از روی آن مأخذ خط ساحل را میتوانیم استنباط کنیم.

امروز اگر از اهواز هفده میل سرازیر شویم به کوت عماره میرسیم و معلوم میشود که در مائه چهارم قبل از میلاد این نقطه در دهانه رود کارون بوده است و همچنین مکشوف میسازیم که مصب دجله ششصد استاد یا شصت و هشت میل از مصب رود کارون فاصله داشته و دهانه فرات سه هزار استاد یعنی سیصد و چهل میل در زیر بابل که نقطه معلومی است بوده و باین قاعده مسافت آن از قرنه در حدود هفت میل بوده است و بنابراین دهانه رود فرات در آن ایام در همین نقطه یا حوالی آن قرار داشته است.

پس نظر به تحقیقات نثار کوس که مردی موثق است و امور دیگر که تأیید قول او را میکند خط ساحلی خلیج فارس را در موقع بسیار مهمی میتوانیم تقریباً از روی صحت تشخیص کنیم. چه اگر قدیمترین عصر تاریخی بابل را اواسط الف چهارم قبل از میلاد بگیریم از آنزمان تاکنون قریب پنجاهزار و چهارصد سال میشود و مسافرت نثار کوس تقریباً دو هزار و دوست و چهل سال قبل از عصر حاضر واقع شده و بنابراین اوضاع جغرافیائی بابل و ایلام را در دوره‌ای معلوم میسازد که تقریباً منتصف مدت بین عصر حاضر یعنی قرن بیستم و عهد قدیم است. در آنزمان اقدام، شهر لگش بندر معتبر کنار دریا بوده و حال آنکه امروز زیاده از یکصد میل در داخل خاک واقع است.

رودهای بابل و ایلام در عصر حاضر

امروز نهر فرات که بالنسبه کوچک و رود دجله که از آن بزرگتر است در محلی نزدیکی شمال بصره حول و حوش مجیل متصل میشوند، تا چندسال قبل ملتقای مزبور در قرنه واقع شده که این نقطه را مسلمانان محل باغ عدن میدانند و حال آنکه آن زمینی است که نوبه در دوره جدید تشکیل یافته است. دجله و فرات چون بهم متصل شدند رود بزرگی میشوند که اعراب آنرا شط العرب میخوانند و آن با عظمت و زیبایی از بصره بجانب خرمشهر میرود و در آنجا کارون هم بآن متصل شده عرضش را به نصف میل میرساند. از خرمشهر تا خلیج فارس

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵

پنجاه میل فاصله است. شط مزبور که دارای آنهمه یادگارهای تاریخی و مقدار آبش از نیل زیادتر و هردو ساحلش نخلستانهای انبوه دارد و در مقابل «فاو» عرضش بیک میل میرسد زیبایی مخصوصی دارد و در ذهن من تأثیری کرده که هیچوقت محو نخواهد شد.

مرزهای ایلام

اکنون بیانی از مملکت تاریخی ایلام که شامل ولایات امروزی خوزستان و لرستان و پشت کوه و جبال بختیاری بوده مینمائیم.

عقیده دیولافوا «۱» این است که کشور مزبور از طرف خلیج فارس و جانب جنوب تا لنگه ممتد بوده و حدود شمالی آن شاهراهی است که از بابل باکباتان میرفته است. از طرف مشرق جبال بختیاری و قسمتی از ایالت فارس حالیه در جزو حدود آن واقع و بر حسب قدرت و ضعف دولت حدود مزبور کم و زیاد میشد، از جانب مغرب هروقت ایلام قدرت داشته است رود دجله سرحد آن میشده اما در اوقات دیگر مقدار زیادی از اراضی حاصلخیز شرقی سرحد طبیعی مذکور تا دامنه‌های جبال بتصرف سومریان بوده است.

شهرهای قدیم و جدید ایلام

هنگامیکه ایلام در نهایت آبادی و شوکت بود می‌بینیم شهری داشته است موسوم به ماداکتو که واقع در منتصف مجرای رود کرخه و در قدرت و اهمیت رقیب شوش بوده است و شهر دیگر خایدالو که ظاهراً در محل خرم‌آباد جدید بوده، شهرهای بزرگ با حصار دیگر نیز در دره‌های حاصلخیز شمال جلگه پراکنده بوده است.

در اهواز چنانکه سابقاً گفته‌ایم سدی طبیعی است و آن محل از قدیم الایام اهمیت داشته است، اسم حالیه آنمکان اختصاری است از سوق الاهواز یعنی بازار هوز یا خوزها.

اهواز فعلی قصبه بیش نیست و در ساحل یسار کارون بالای آبشارهای رود واقع است به ضمیمه ناصری (۲) که بواسطه اقدامات انگلیسیها (یعنی شرکت نفت) آباد شده و زیر آبشارها واقع و مقابل امینیه است که در ساحل یمین میباشد، لیکن اگر استعدادیکه

(۱)-Dieulafoy.

(۲)- مراد اهواز جدید است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶

خوزستان برای آبادی و ثروت دارد بموقع عمل گذارده شود اهواز مجدداً دارای آبادی و اهمیت سابق خود خواهد شد.

شوستر که دارای قلعه غربی میباشد نیز از حیث تاریخ اهمیت دارد چه در دویست و شصت سال بعد از میلاد والیرین امپراطور روم که بدست شاپور اول افتاد چنانکه در فصل سی و ششم نقل خواهیم کرد، بنا بقول مورخین ایرانی امپراطور مزبور را واداشت که سد بزرگی بر روی رودخانه بنا کند و سد مزبور هنوز برپاست. اگرچه در سنه ۱۸۹۶ که من آنرا دیدم در وسط آن شکافی افتاده و آنرا بیفایده ساخته بود. هوای شوستر چنانکه در فصل سابق ذکر کردیم فوق‌العاده گرم است، اهواز را من بالنسبه خنکتر یافتیم، منتهای حرارت را در آنجا صد و هیجده درجه «۱» دیده‌ام «۲». لیکن در قرون متوسطه چنین نبوده و هوای اهواز بواسطه زراعت اراضی زیاد مرطوب و بقول مقدسی بسیار بد بوده است. در تمام روز باد گرم در کار و هنگام شب صدای جریان آب و پشه و ساس که بقول نویسنده مذکور مثل گرگ می‌گزند خواب و آرام را از انسان سلب میکرده است.

قریب سی میل در شمال غربی شوستر نزدیک رود کرخه و در ساحل یسار رودخانه کوچک شاور (تحریف شاپور) تلال شوش واقع است که بعدها به تفصیل شرح آنرا خواهیم گفت، بیشتر بطرف شمال در راه اصلی که بجبال میرود دزفول یا قلعه پل واقع است و وجه تسمیه آن از بنای عالی دیگری از دوره ساسانیان است که بر روی رود آبدیز واقع است.

تقریباً شصت میل بطرف شرقی شوستر دشت کوهستانی کوچک مال امیر است که نقوش برجسته مهمه دارد. این ناحیه ظاهراً محل هپردیپ «۳» است، تل بزرگ واقع در مشرق دشت احتمال می‌رود که پایتخت، تریشه، بوده است. غالب تصاویری که در حجاریه‌های کوه است کتیبه ندارد لیکن یکی از آنها از حسن اتفاق از این قاعده مستثنی

(۱) - میزان الحراره ۱۸۰ درجه است «مترجم».

(۲) - «ده هزار میل» صفحه ۲۵۳ «مؤلف».

(۳) - Hapardipe.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷

شده و از کتیبه معلوم میشود که برای امیری منقوش گردیده که موسوم به خنی بوده، صورت آن امیر در مجلسی که نقش کرده‌اند سمت برتری خود را ظاهر می‌سازد بواسطه ۵- خدای ایلامی و زندانیان اینکه تصاویر کاهن و خدام و گوسفندهای قربانی که در همان مجلس ساخته‌اند خارج

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸

از تناسب و کوچکتر از صورت امیر است، بالای سر آنها صورتهای سه نفر سازنده «۱» بهیئت اجتماع در حرکت میباشند. از دوره ساسانیان نیز بعضی خرابه‌ها کشف شده است، در جانب شمال غربی آثار پل معروف خوره‌زاد «۲» باقی است و این اسم منسوب بمادر اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان میباشد.

رامهرمز که در سر راه اهواز و بهبهان است نیز محل آبادی قدیمی بوده و مؤسس آن که با اسم حالیه موسوم است هرمز نواده اردشیر میباشد، یکی از جهات شهرت آن محل، این است که جنگ قطعی آخری که سلسله اشکانیان را منقرض و بخت خاندان ساسانرا بلند نمود در این نقطه واقع شده است. محتمل است که تمام این اماکن و بعضی دیگر از قبیل بند قیر بسیار قدیم بوده و بقایای دوره ساسانی و قرون متوسط روی ابنیه و آثار زمان دولت ایلام را پوشانیده باشد.

حاصلخیزی طبیعی ایلام

در قرون متوسط این ولایات خوزستان خوانده شده و ظاهراً حاصلخیزترین ولایات ایران و نیشکر آن مخصوصاً معروف بوده است، اما هجوم طوایف بدوی و استیلای ایشان آن ناحیه را خراب کرده در صورتیکه خیلی آباد بوده و بواسطه اعمالیکه برای استفاده از آبها و انهار شده جمعیت زیاد داشت. ترتیب انهار آنولایات همه وقت تا دوره‌های اخیر محل توجه دولتها و حکومتها بوده و اگر آنها را توسعه نمیدادند در حفظ آن میکوشیدند، اما امروز ایلام قدیم هم مثل سرزمین بابل منتظر مهندسی است که دست آزاد و حکومت پابرجائی به‌بند و در عرض چند سال چنانکه در مصر و پنجاب

واضح شده در خاکی که امروز فقط دارای چند هزار بدوی و مقداری گله و رمه میباشند برای کرورها رعیت اسباب معاش فراهم آورند.

حدود بابل

چون شرحی از ایلام چه در ازمنه قدیمه و چه در دوره‌های جدید بیان کردیم اینک بابل میپردازیم. چنانکه سابقا مذکور

(۱) - کتاب انقراض امپراطوریه‌ها صفحه ۲۲۸ و نیز (مطالعات) صفحه ۲۲۵، حاشیه ۳ «مؤلف».

(۲) - «سرزمین خلفای شرقی» صفحه ۲۴۵ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹

شد نظر باینکه در قدیم ایلام خلیج فارس خیلی بیش از حالات بطرف شمال بسط داشته و نهر فرات هم زیادتیر بجانب مشرق متوجه بوده سرزمین بابل کمتر از آنچه امروز در نقشه‌ها بنظر میرسد وسعت داشته است، تقسیم طبیعی طرف شمال خطی است بین جلگه مسطح و ناحیه فی‌الجمله پست و بلندی که ممکن است از نزدیکی سامره واقع در کنار دجله تاهیت واقع در کنار فرات کشیده شود، حد شرقی آن هر وقت ایلام قدرت داشته رود دجله بوده است، اما در زمان ضعف آن دولت نواحی حاصلخیز شرق دجله را نیز بابلیها متصرف میشدند. حد غربی کشور بابل نهر فرات است که سرحد و حافظ طبیعی بوده است. از طرف جنوب هم محدود بخلیج فارس میباشد. از قراریکه رالینسن «۱» حساب کرده است مساحت مملکت بابل فی‌الجمله کمتر از وسعت هلند بوده است

معنی سومر و آکد

«۲» قبل از آنکه دنباله مطلب را امتداد دهیم لازم است بعضی اصطلاحات را که مربوط باین کشور قدیم میباشد توضیح نمائیم.

در ازمنه بسیار قدیم آن محل را فقط «خاک» مینامیدند، بعدها ناحیه‌ای را که مجاور خلیج فارس است سومر و قسمتی که شمال شرقی واقع است اکد خواندند، مابین این دو ناحیه «۳» حد طبیعی ظاهری نبود، همینقدر معلوم است که بلاد ارخ، اور، لارسا، اوّما جزء سومر بوده که در سفر پیدایش «۴» آنرا زمین شنعار میخواندند و آیه‌ای که باین اسم در آن مذکور است این است: «و ابتدای دولت رو یعنی نمرود بابل و ارک و اکد و کلنه در زمین شنعار بود» از آنطرف بلاد اکد یا اگید عبارت بوده است از لیب‌پار و کیش و بابل و برسیپا، تیپ‌پور «زیارتگاه مرکزی سومریها» تقریبا در سرحد مابین سومر و اکد بوده است.

کشور کلد و بابل

سابقا اراضی نامبرده را کلده میگفتند اما چنانکه رالینسن توضیح میکند پیش از قرن نهم میلاد در کنیه‌های آسوری این لفظ بهیچ

(۱) - E. Rawlinson.

(۲) - «سلطنت‌های باستان» ۶۰۱. «مؤلف».

(۳) - «سومر و اکد» صفحه ۱۳ «مؤلف».

(۴) - باب دهم، آیه ده «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰

وجه دیده نمیشود و بنابراین نظر به شهرت شهر بابل و قدمت آن گمان میرود انساب آن باشد که کشور مزبور را در تمام دوره‌های تاریخی بابلینیا بخوانیم.

وصف بابل

حال به‌بینیم کشوری که مولد تمدنی است که این اندازه بر نوع بشر تأثیر داشته چه قسم خاکی بوده است زیرا که آنوقت هم مثل امروز چنان صاف و ساده و بی‌آرایش بوده است که سکنه اروپا نمیتوانند تصور کنند که وصفی هم از آن بتوان نمود. از هرطرف نظر میکنی زمین باآسمان متصل است، فقط جسته‌جسته نخلستانی منظر را تغییر میدهد و از جبال و تلال اثری دیده نمیشود، در اینجا هم مانند مصر تمدن بین دریا و زمین خشک متولد شده در محلی که خاک آن رسوبی است و باتلاقهای وسیع در سطح آن پراکنده است و هر سال آب رودخانه‌ها آنرا فرا میگیرد و در حقیقت چنانکه سابقا توضیح شد تشکیل این خاک بواسطه رودخانه‌ها شده و حیات آنهم بواسطه همان رودهاست چنانکه مصر نیز همین حال را دارد. باتلاقهای سابق الذکر در قدیم نیز مانند زمان حال یقینا مولد حمیات بوده و تلفات زیاد بر سکنه وارد می‌آورده است «۱».

آب و هوا و نباتات و حیوانات آن کشور

آب و هوای این خطه زرخیز طوری است که در آن برف دیده نمیشود و سرما سخت نیست، اگرچه گاهی اوقات شبها گزنده میشود. در ابتدای زمستان بارانهای شدید میبارد و احتمال کلی دارد که در زمانهای قدیم باران بیشتر بوده باشد، رویهمرفته زمستان در آن ناحیه سالم و مقوی است، اما دنبال آن ششماه حرارتی است که برای اروپائی‌ها موزی میباشد و انسانرا از کار باز میدارد. امروز بادهای صحرا خیلی هولناک است و از قدیم نیز چنین بوده است. خاک آن حاصلخیز بوده و هست، عقیده

(۱) - تفاوت عمده‌ای که بین بابل و مصر هست این است که در مصر رود نیل چون دریای مدیترانه میشود که غیرمحصور است برای کشتی‌رانی آسان نبود، لیکن نهرهای بابل وارد خلیج میشدند که محصور در اراضی است و چند صد میل زمین بر آن احاطه دارد و بنابراین کشتی‌رانیها را تشجیع میکرده است بر اینکه زورقهای خود را در آبهای خلیج پیش برانند «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱

عموم بر این است که اگر برنج اصلا از هندوستان است گندم و جو که قوت غالب نوع بشر است از این زمین تاریخی است، بر اشخاصی که در مشرق زمین اقامت دارند معلوم شده است که مردمیکه از گندم تغذیه میکنند در قوت و همت برتر از کسانی میباشند که قوت غالب ایشان برنج است ژاپنی‌ها شاید از این قاعده مستثنی هستند.

درخت خرما در بابل بسیاری از حوائج را رفع میکند که از جمله خوراک و مشروب و مصالح بنائی است. بعد از درخت خرما گیاهی که خیلی مفید است نی میباشد که از آن کلبه‌ها و حصیر و زورق میسازند. یکی از مواد غذائی متعارف ماهی است مخصوصا باربل و کارپ و یک نوع ماهی دیگر هم هست که در آب و غیر آب هر دو زندگی میکند و آنرا گبی «۱» مینامند.

از دواب و سباع میدانیم که فیل و اوروس «۲» را بیشتر سلاطین شکار میکردند، در آن اوقات اسب آبی تازه برطرف شده بوده است. شیر و پلنگ و گورخر و گراز و غزال هنوز هست و فراوان مگر شیر که رو بانقراض است. شغال بسیار اما گرگ و کفتار بندرت یافت میشوند. درآج و بلدرچین در بوته‌زارهای نزدیک حاصل و شترمرغ و هوبره در کناره‌های صحرا زیست میکنند، اگرچه شترمرغ این اوقات خیلی کم شده است لیکن قدیما در بابل فراوان بوده. بنابقول کزنفون «۳» لشگریان سیروس کوچک آنرا شکار میکردند. در اوقات زمستان قاز و اردک و نوک دراز یا پاشله و اقسام مرغایها بسیار و درنا و حواصل و سایر طیور آبی هم فراوان میباشند.

(۱) - goby.

(۲) - Urus.

(۳) - انا باز، ۱، ۵، ۳ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲

گیلگام و ابانی در حال کشمکش با شیر و گاو (مهر استوانه‌ای در موزه لندن)

فصل چهارم ایلام و پایتخت آن شوش پسران سام، ایلام، آشور و ارفکشاد و لود و آرام.

تحقیقات جدید در مبادی تاریخ

در تحقیقات جدید راجع بآثار عتیقه طریقه علمی که برای کشف مبادی تمدن اختیار شده و پیشرفتی که از این راه حاصل گردیده خیلی محل توجه است و راجع بشرق نزدیک این امر بیش از همه جا اهمیت دارد چنانکه امروز تمدن ممالک یونان و مصر تا عصر اخیر تحقیق شده و تمدن بابل تا زمان اولین قومیکه در آن عصر در جلگه‌های پست دجله و فرات سکنی داشتند معلوم گردیده است. علاوه بر این تمدن رابعی که از بعضی حیثیات با تمدن اقوام ثلاثه سابق الذکر اختلاف داشته ظاهر شده است و آن، تمدن قوم هیت‌ها میباشد که در مرکز آسیای صغیر لاقلاً دو هزار سال قبل از میلاد مسیح ساکن بوده‌اند. راجع به ایلام نیز که با بابل کمال ارتباط را داشته دوره عصر حجری جدیدی مکشوف گردیده است، اگرچه در بابل آثاری از دوره مذکور دیده نشده، گمان می‌رود علت آن تأثیر رودخانه‌ها میباشد که دایماً مشغول تشکیل خاک جدید و تخریب آثار قدیم و مستور داشتن اوضاع سابقه است، بنابراین با وجود فقدان آثار میتوان بوجود دوره عصر حجری جدید در آنجا نیز پی‌برد، هرچند که در این قسمت از آسیا بهیچوجه نمیتوان برای ابتدای دوره نامبرده زمان و مدت معلوم کرد. عقیده

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳

مسیو دمرگان اینست که انتهای آن دوره هم در بابل و هم در مصر در الف ششم قبل از میلاد بوده است. تمدن این عصر لاحق که عبارت باشد از عصر حجری و فلزی که از سنگ و مس برابر استفاده مینمودند هم در ایلام و هم در بابل معلوم گردیده است. از حفریات جدید کاپتن ر. کامپیل تومپسن «۱» در بابل در ۱۹۱۸ و حفریات مستر هال در ۱۹۱۹ در ابو شهرین (ارید و قدیم) و نیز حفریات مستر هال در تل المعبد یا تل العبید نزدیک اور آثار مهمه‌ای کشف گردیده که تمدن مذکور را ثابت مینماید و همچنین در خود اور هم آثاری نظیر آثار فوق بدست آمده است.

ظروف سفالی متعلق بعصر فوق الذکر خیلی دلچسب و قابل توجه است چه ظروف نامبرده با ظروفی که بوسیله دمرگان در شوش و تپه موسیان بدست آمده جنسا و نیز از حیث آرایش و زینت خیلی مشابه هم میباشند. نمونه‌هایی از همین رقم و نیز تیغه ارّه از سنگ چقماقهای ریز با سوهان پیوست بآن که در ابو شهرین و العبید کشف شده است در شهرهای دیگر بابل و شوش هم متفرقه بدست آمده است، لیکن آنها هنوز معلوم نیست که متعلق بدوره مزبور باشند. این اشیاء منسوبند به اولین کارخانه ظروف‌سازی آسیای صغیر ولی صورتاً قدیمتر بنظر می‌آیند.

پیدا شدن این ظروف در بابل که حتماً ظروف آن مقدم بر ظروف سومریان است بواسطه انتشار اقوام اولیه ایلام است در مغرب که بعدها بعقیده تومپسون سومریان آنها را خارج ساخته و خود بجای آنها قرار گرفتند.

در اینموقع خوب است اسامی مختلفی را که باین کشور داده شده ذکر نمائیم زیرا که در بسیاری از امور از آن استفاده خواهیم کرد، بدو باید لفظ ایلام یا ایلامتو را که یونانیها الیمائیس میخواندند توضیح کنیم.

معنی این لفظ جبال است و چون آسوریها با کوهستان ایلام ابتدا رابطه پیدا کردند و در ازمنه قدیمه جلگه‌های آن کشور کم‌وسعت‌تر از امروز و بنابراین اهمیت جبال آن بیشتر بوده است و در خصوص این لفظ بیش از این حاجت بتوضیح نیست.

(۱) - Cap. R. Campbel Thompson.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴

مردم شوش کشور خود را آنزان سوسونکا میخواندند و طوایف مختلفی در آنجا تشخیص داده میشدند که در زیر نقل خواهیم کرد.

استرابو و مورخین اسکندر نیز سوسیانا یا سوزیس یعنی جلگه را از کوهستان که آنرا کوسیا، پره‌تکین، مردیا، الیمائیس و اوکسیا میخواندند تمیز میدادند. در کتاب عزرا «۱» از کتب توراۃ نیز بین شوشنکیان یا سکنه جلگه اطراف شوش از مردم ایلام یعنی کوهستان امتیاز گذاشته شده است. در زمان ایرانیها آن ولایت اوواجا خوانده شده و در قرون متوسطه خوزستان یعنی مملکت هوزیا خوز نام داشته و این اسم هنوز در نقشه‌ها ضبط است «۲».

سیاهان سکنه اولیه ایلام

دیولافوا «۳» و دمرگان که هر دو در ایلام سفر کرده و تحقیقات کاملی در محل نموده‌اند در این عقیده موافق‌اند که سکنه قدیم جلگه شوش سیاه بوده و آنچه بنظر میرسد سیاهان نامبرده مردم اصلی آن مملکت بوده‌اند. هردوت که مابین ایتوپیان آسیا و افریقا بخوبی امتیاز قرار میدهد میگوید ایتوپیان شرقی موهای صاف دارند، اما موی ایتوپیان لیبی از همه طوائف «۴» عالم ضخیم‌تر یا پشیمی‌تر است و این قول نیز مؤید عقیده فوق الذکر میباشد.

دلیل دیگر اینکه در نقوش قدیمه تصاویر سیاهان زیاد دیده میشود و مخصوصا در ستون سنگی معروف نرامسین که در فصل آینده شرح خواهیم داد این مسئله ظاهر است و دیده میشود که پادشاهی که قیافه سامی دارد سیاهان را بطرف فتح و فیروزی سوق میدهد. چند سال قبل من در اثنای مسافرتهایم متعجب شدم از اینکه در باشگرد و سرحد که نواحی دوردست کوهستانی بلوچستان ایران میباشند مردمان خیلی تیره‌رنگ دیدم، علت آن ممکن است این باشد که اصلا در تمام مملکت سیاهان ساکن بوده‌اند و در کنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان انتشار داشته‌اند و اعقاب ایشان در آن نواحی

(۱) - کتاب عزرا باب ۴، آیه ۹.

(۲) - بهمین مناسبت هم فرهنگستان فعلی ایران آنجا را بجای عربستان، خوزستان نامیده است «مترجم».

(۳) - «ارگ شوش» تألیف دیولافوا با یک ضمیمه از آخر کتاب بقلم Houssaye -.

(۴) - هر دوت، ۷، ۷۰ - «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵

دوردست که حتی خود ایرانیها هم اینوقت چندان معرفتی باحوال آن ندارند و من اول اروپائی بودم که آنجا مسافرت میکردم باقی مانده‌اند. حال بر این عقیده است که سیاهان ساکن ایلام و سومر منشعب از همین اقوام بوده‌اند و این بعقیده من برای حل این مسئله غامض بهترین طریقه میباشد.

افسانه ممن (۱)

ایلام علاوه بر جلگه رسوبی حاصلخیز، نواحی کوهستانی نیز دارد که در شمال و مشرق واقع است و در آنجاها ظاهراً نژاد سیاه نبوده است، بنابراین لااقل. دو قوم مختلف در ایلام سکنی داشته‌اند یکی سیاهان در جلگه و دیگری سفیدان در کوهستان (۲) و بنظر می‌آید که یونانیها (۳) هم اجمالاً این مسئله را دانسته بودند چنانکه در افسانه‌های خود نقل کرده‌اند که ممن که بکمک ترووا (۴) آمد فرزند یکنفر زن کوهستانی کیسیا (۵) نام و یک مرد سیاه موسوم به تیتونوز (۶) بود و لشکری از اهل شوش و ایتوپی بکمک پیرام که عم او بود برده بدست اشیل کشته شد، هم شاعر نیز اشارت مختصر به ممن دارد و ظاهر است که او را شخص مهمی میدانند زیرا که در کتاب ادیس سی (۷) وقتیکه اولیس از پسر ممن با ممن گفتگو میکند میگوید «دلیری عالی نسبت تر به ترووا نیامده و اگر نسبی عالیترازو بخواهی جز نسب تو نیست» و در جای دیگر در وصف او میگوید تیره‌رنگ (۸) است و از نکات قابل توجه این است که در این افسانه‌ها که نویسندگان یونانی ضبط کرده‌اند اسمی از بابل و نینوا نیست و اگر افسانه‌های مزبور اساس تاریخی ندارد از نظر معرفه‌الامم و ذکر قبائل و نژادها بی اعتبار نیست. یونانیان وقتیکه اقوام سیاهی در ایلام دیدند طبیعتاً آنها را با ایتویپهائی که بوسیله مصریان شناخته بودند در یک ردیف قرار دادند و همین سبب گردید که تیتونوز مذکور را بایران منسوب دارند.

(۱) Memnon

(۲) - محتمل است که طائفه دوم اصلاً تورانی بوده باشند. «مترجم»

(۳) - رجوع شود به استرابو، ۱۵، ۳، ۲. و نیز به هر دوت، ۵، ۵۴. در آنجائیکه شوش شهر ممن نامیده شده است. هسیود او را پادشاه سیاهان خوانده است. «مؤلف»

(۴) Troy

Kissia-(۵)

Tithonos-(۶)

Odyssey-(۷)

(۸)- ادیسیسی، ۱۱، ۵۲۲ و ۴، ۱۸۸. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶

در دوره بعد از دوره‌های اولیه معلوم میشود که از اقوام سومر و سامی جمعیت کثیری به ایلام آمده و در آنجا هم مانند بابل بر سکنه اولیه غلبه کرده آنها را مستهلک ساختند، در بابل استیلای نژاد سامی با مسالمت بوده و محتمل است که بطریق نفوذ و ورود تدریجی واقع شده باشد لیکن در ایلام ظاهراً بواسطه استحکام مساکن کوهستانی آن، سامی‌ها استیلای دائم پیدا نکرده‌اند تا اینکه دولت دوم سومری برقرار گردید، این دولت بوسیله سلاطین اخیر اور تشکیل شده و ایلامرا بحیطه تصرف بابل درآورد ولی چندان طول نکشید.

طوایف مختلفه ایلام

گذشته از تقسیمات طوایفی که فوقاً ذکر کردیم در مملکت ایلام طوایف چندی بوده‌اند که از جمله هسی یا اوکسیان و هپارتیپ میباشند و دیگر اوملیش که تا ناحیه بین کرخه و دجله سکنی داشتند و طایفه یموت بل و تتبور که مسکن ایشان بین باتلاقهای دجله و کوهستان بوده است.

طایفه هسی یا خوز همان اوکسی‌ها هستند که یونانیها ذکر ایشانرا کرده و از اسکندر بجهت عبور از شوش به پرسپلیس باج میخواستند و اسکندر در وقت مراجعت ایشانرا غافل گرفته مقهور نمود چنانکه در فصل بیستم بیان خواهیم نمود. اسم این طایفه هنوز در لفظ خوزستان باقی است، اسم طایفه هپارتیپ یا هپیرتیپ «۱» در حجاریهای مال امیر منقوش و ظاهراً همانست که یونانیها امردیان یا مردیان میخوانند و هردوت آنرا جزء طوایف بدوی ایرانی و در ردیف ده «۲» و دروپینی و ساگارتی در تحت پرچم سیروس اسم میبرد.

انزان یا انشان

از جمله نواحی مهمه انزان یا انشان بود که مکان آن بدرستی معلوم نیست و لیکن محتمل است در طی زمان شامل شوش و تلال مجاور بوده و بالاخره با کلمه ایلام مترادف گشته است، بطوریکه از الواح خطوط میخی «۳»

(۱)- «پ» در آخر این اسم علامت جمع است. «مؤلف»

(۳)- رجوع شود به «انسان» در کتاب لغت بابل که جیمزهستینگس آنرا طبع و نشر نموده است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷

مکشوف میشود و این آیه اشعیا «پیش بروای ایلام، محاصره کن ای ماد» نظریه فوق را تأیید مینماید و این قول معروف که سلاطین هخامنشی فقط آب کرخه را میآشامیدند اشاره است برودخانه‌ای که از میان وطن آنها عبور میکرده است و مخصوصا نشان باسم اینکه مرکز کوروش کبیر بود مشهور بوده است.

زبان قدیم ایلام

در باب زبان قدیم این مملکت نیز چند کلمه باید بگوئیم. در این محل نیز مانند بابل کتیبه‌های سومری میبینیم که واژه های سامی دارد و همچنین کتیبه‌های سامی که دارای الفاظ سومری میباشد لیکن در ایلام در ازمنه قدیمه اسامی اعلام چند دیده میشود که نه سومری است و نه سامی بلکه متعلق بزبانی است که اجمالا آنرا تورانی میخوانند و فضلا آنرا انزانی یا شوشی یا فقط ایلامی میگویند و این زبان در مدت چندین مائه که مردم خارجه بر آنجا تسلط داشته‌اند تحت الشعاع بوده و در حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد در زمانیکه ایلام ملت مستقلی شده ناگهان باز بعرضه ظهور آمده است، بنابراین در ایلام السنه متعدد بوده که اقدم آنها انزانی و فقط آثار کمی از آن باقیست و بواسطه مساعی جمیله فادرشیل (۲) که جزء هیئت دمرگان بوده بر ما معلوم شده است که مواد لغت ایلامی یک حرکتی یا یک سیلابی بوده و بیکدیگر التصاق می‌یافته و اگر در کلمات آن زبان تصاریف و اشتقاقات ملاحظه میشود از تأثیر زبان عالی تر دیگری است که با آن مخلوط گردیده است.

یکی از دلایل واضعتر بر اینکه کشور ایلام از خود نشوونمای مستقلی داشته ترتیب خط ایلامی اولی میباشد که در ضمن کاوش شوش مکشوف گردیده است و باندازه‌ای که معلوم شده خط مزبور عبارتست از علامات و رموزی که هر یک برای یک شئی وضع شده و آنها را بر روی لوحه‌های خشتی نقش میکرده‌اند، خطوط لوحه‌های نامبرده را نتوانسته‌اند درست بخوانند اما اینقدر معلوم شده است که مقتبس از خط دیگری نیست و از فکر و ابداع خود مردم ایلام است. معدودی از علامات مذکوره مثلا علامتی که

(۱)- کتاب اشعیا، باب ۲۱ آیه ۲.

برای لفظ (لوحه) و لفظ (مجموع) وضع کرده‌اند شبیه به‌علامات خط بابلی است ولی از این گذشته ارتباط دیگری بین آن خطوط نیست. و این نکته هم نیز محل توجه است که اگر علامتی که بمعنی (مجموع) است در دو خط ایلامی و بابلی مشابه است لیکن ارقام اعداد ایلامی از بابلی جداست چه ارقام ایلامی اعشاری و سلسله ارقام بابلی مبنی بر عدد شصت می‌باشد.

باشاشوشینک که ظاهراً قبل از سلسله اور بابل در ایلام سلطنتی بنام سومریها تشکیل داده و تا مدتی هم حکومت کرده مجسمه کوچکی بنا کرده است که بر روی تختی جلوس نموده و در طرفین مجسمه کتیبه منقوش است، آنکه در طرف یسار است بزبان سامی و آنکه بطرف یمین است بخط ایلامی اولی می‌باشد و این دلیل است بر اینکه در آنزمان هر دو خط معمول بوده است. بالاخره چون مردم شوش مدت چندین قرن نسبت بدولت سامی نژاد تبعیت پیدا کرده و مجبور باستعمال خط سامی شدند خط قدیم خود را فراموش کرده‌اند و چون مجدداً دارای استقلال گردیدند در تحریر علائم خط سامی را در زبان خود استعمال می‌کردند. بعقیده دمرگان زبان انزانی تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد متروک گردیده است.

مذهب ایلام

از مذهب ایلام معلوماتی در دست نیست همینقدر میدانیم مانند مذهب سومر عالمی است پر از ارواح و اشکال مهمه. رب النوع اصلی ایشان که اسمش مقدس و پنهان و متعارفاً آنرا شوشیناک یعنی شوشی میخواندند.

بعقیده آنان در مکان متبرکی از جنگل مسکن داشت و جز پادشاه و کهنه کسیرا در آن مکان قدس راه نبود و شش رب النوع درجه اول دیگر با شوشیناک شرکت داشتند و بدو دسته ثلاثی منقسم میشدند، یکی از آنها امن کسیر «۱» نام داشت که ممکن است همان ممنن یونانیها باشد. در کتیبه‌ها اسامی ارباب انواع دیگر هم دیده شده لیکن از آنها غیر از اسم چیزی معلوم نیست «۲» و برای فهم صفات و خواص آنها مأخذی بدست نداریم،

Amman kasibar-(۱)

(۲)- گوتیه)Gautier (مجموعه کارها، ۳۱، صفحه ۴۱. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹

همین قدر میخوانیم که در بعضی ایام مهمه یا در موقع جشن گرفتن فتوحات مجسمه‌ها و تماثیل را بیرون آورده مؤمنین نسبت بآنها پرستش مینمودند و از وقایع تاریخ آن مملکت استنباط میکنیم که ارباب انواع خود را بسیار عزیز و محترم میداشتند. کهنه و خدام ارباب انواع مانند کهنه بابل بسیار مقتدر و متمول بودند، اگرچه راجع به جزئیات آداب پرستش و عبادات ایلامیها خیلی کم اطلاع داریم لیکن ظاهر است که از بسیاری جهات با آداب بابلیها مشابهت کلی داشته است. کتیبه‌های ایلامی مربوط بادعیه و ندورات که خوانده شده معلوم میکند که با ترتیبات بابلیها چندان تفاوت ندارد.

صفحه دعای برنجی شلخاک این شو شیناک راجع بآئین تغسیل که وقت طلوع آفتاب آنرا انجام میدادند معلوم میکند که روحانیون ایلامی از اقتباس و استفاده از بابل مضایقه نداشتند، زیرا چنانکه از اسم آن ظاهر است بکلی از ترتیب بابلیهای سامی اخذ شده است. اوضاع مغشوش تلال شوش مانع شده است از اینکه آثار واضح و قابل اعتماد از اشیاء و ابنیه و غیره راجع به ترتیبات مذهبی ایلام بدست آید لیکن ممکن است این منقصت بواسطه کشف نوشتجات مذهبی ایلام رفع شود و همانطور که از کتیبه‌های عمارات و نوشتجات راجع به ندورات، در باب سلسله‌های سلاطین کشور ایلام معلومات زیاد بدست آمد راجع بمذهب و آداب پرستش آن قوم نیز بهمان وسیله ممکن است اطلاعات بسیار حاصل شود.

شوش پایتخت قدیم

تمام اطلاعاتیکه از تاریخ قدیم ایلام داریم در واقع از برکت حفاریهائی است که در شوش واقع شده است، بنابراین خوب است بیان اجمالی از پایتخت معروف ایلام و اسرار مهمه‌ای که از آن مکشوف شده بنمائیم.

تلال شوش قریب سی میل از کوهستان فاصله دارد و از وضع آنها معلوم است که بسیار قدیم میباشد و در واقع میتوان گفت شوش قدیمترین بلاد معلومه عالم است، سابقا مذکور داشتیم که در ایام سناخرب خط ساحلی زیاده از شصت میل از آن فاصله نداشته و بنابراین در دامنه کوههای بزرگ فقط در حاشیه کم عرضی از جلگه وجود شهر قدیمی ممکن خواهد بود، بواسطه اینکه زمینی که تازه تشکیل شده باشد برای

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰

سکنای جمعیت کثیر لیاقت و استعداد ندارد.

حفاریهای لفتس «۱»

اول کسیکه خرابه‌های شوش را بازدید کرده لفتس «۲» و چرچیل «۳» بودند که در سنه ۱۸۵۰ بآنجا رفتند و پذیرائی خوشی از ایشان بعمل نیامد و بنابراین بعد از آنکه چرچیل اولین نقشه آنخرابه‌ها را برداشت مراجعت کرده به ژنرال ویلیمس «۴» که رئیس نمایندگان انگلیس در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی و آنزمان در خرم‌شهر بود خبر دادند مشار الیه در زمستان بعد شخصا به خرابه‌های مزبور رفت و دستورالعمل حفاری داد و خرابه قصر بزرگی از دوره هخامنشیان بیرون آمد، بعد از آن لفتس برگشت و با مبلغ قلیل پانصد لیره که باو داده شده بود دنباله حفاریرا امتداد داد.

مأموریت دیولافوا و دمرگان

بنابر مسطورات فوق در این کار بزرگ انگلیسیان پیش قدم بودند و اسم لفتس همواره راجع به شوش باشرافت برده خواهد شد اما فرزندان هنرمند فرانسه با تقویت کریمانه دولت خودشان گوی افتخار را بردند که پرده از روی کار یکدوره تاریخی باشوکتی که بکلی فراموش شده بود برداشته و یک دولت معظم دیگر بر دول معظمه مشرق زمین اضافه نمودند.

دولت فرانسه دو هیئت بشوش فرستاده است اولی در تحت ریاست دیولافوا که با همسر دانشمند خود همراه بود در سال ۱۸۸۴ دنباله کار لفتس را گرفته معلوم ساخت که قصر داریوش بواسطه آتش خراب شده و زیاده از یکصد سال بعد از آن اردشیر قصر باشکوهتری بجای آن برپا کرده است.

اقدامات دیولافوا فقط دنباله کار لفتس بود ولی یکنفر فرانسوی دیگر اقدامات هموطنان خود را تکمیل نموده ایلام و تاریخ آنرا در طبقات تحتانی دیگر مکشوف ساخت.

(۱)-Loftus

(۲)- مسافرت‌ها و تفحص‌ها در کلد و سوزیانا. مؤلف

(۳)-Churchill

(۴)-Williams

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱

محلات اربعه شوش

مسافریکه از جلگه مسطح عبور میکند تلال شوش را بسیار مرتفع میپندارد، بنابراین میتوان تصور کرد که زمانیکه عمارات عالی بر روی آن تلال بوده و اطراف آن دریائی از حاصل غله موج میزد و مابین آن، نخلستانها وجود داشت منظر تلال مزبور چقدر باشکوه بوده است ویژه که پشت سر آن منظر رشته‌های متوالیه کوههای باعظمت تیره‌رنگ واقع و منتهی به قله سفید برفی میشده است.

امروز منظر شهر مزبور عبارت از تلال حزن‌انگیزی است که مسافت بعیدی از طرفین ساحل کرخه را گرفته است. رود مذکور از شهر عبور میکرده و فاصله‌ای که امروز مابین شاور ورود کرخه هست زیر ابنیه و عمارت بوده و مقداری از آنها را رودخانه خراب کرده است.

مسیو دمرگان خرابه‌ها را بترتیب تلال مهمه بچهار محله قسمت میکند.

اول- ارگ که در ایام هخامنشیان قلعه بوده است.

دوم- شهر سلطنتی و قصور جانشین‌های داریوش.

سوم- محله دادوستد و معاملات.

چهارم- محله ساحل یمین مجرای فعلی کرخه و این محله سابقا شامل تمام مساحتی بوده است که امروز بین شاور و رود کرخه واقع است.

محله‌ای که ارگ نامیده شده از حیث وسعت از همه کمتر ولی از حیث ارتفاع از همه مهم تر است. چهارصد و پنجاه متر طول و دویست و پنجاه متر عرض آن و سی و هشت متر از جلگه ارتفاع دارد و چون اطرافش سرایشب شده و صعود از آن مشکل است بیش از اندازه ارتفاعش بر جلگه مسلط مینماید و چنین بنظر میرسد که از ایام قبل از تاریخ تا دوره ایرانیها و یونانیها این محله همواره بلا انقطاع مسکون بوده است.

شهر سلطنتی در امتداد هزار و پانصد متر از جنوب شرقی بشمال شرقی ارگ کشیده شده و درّه عریض آنرا از ارگ جدا میکند که اهل محل آنرا بازار خوانده و هیچوقت متصل بآن نبوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲

پادانا «۱» یعنی تختگاه قصر هخامنشی در شمال شرقی واقع و مربعی است که قریب سیصد و پنجاه متر طول دارد. خرابه‌های شوش اگرچه وسیع است لیکن نسبت بخرابه‌های بابل و نینوا که پایتخت‌های عظیمه بوده‌اند کوچک است و ایلام هرچند دولت مستقل مقتدری بوده لیکن هیچوقت مثل دول رقیب خود داعیه فرمانفرمائی دنیای معلوم را نداشته است.

دوره قبل از تاریخ

اکنون میرویم بر سر قدیمترین دوره‌ها که دمرگان تاریخ ایلام را بر طبق آن تقسیم مینماید:

اول از همه دوره قبل از تاریخ است که آن نیز منقسم بدو دوره میشود و در هیچیک از آنها فلز دیده نشده اگرچه این امر دلیل قاطع بر نبودن فلز در آن دوره‌ها نمیشود.

از طبقات اسفل که بیست متر زیر سطح زمین است ظرفهای سفالین خوب درآوردند، در صورتیکه ظروف طبقه فوق آن خشن است و بآن خوبی نیست. آجرهایی هم کشف کرده‌اند شبیه بقطعات حلقه که هم بدترکیب و هم بد پخته شده است. دمرگان ظروف سفالین طبقات قبل از تاریخ را در آنجا با اشیاء نظیر آن که در مصر یافت شده و تاریخ آنها قریب هشت هزار سال قبل از میلاد است مقایسه میکند و معتقد است بر اینکه قطعات مکشوفه در شوش نیز یقینا بهمان قدمت است لیکن کینگ میگوید فقدان ظروف سفالی مشابه با مال مصر در ممالکی که بین این دو کشور واقع است ما را بر آن میدارد که این قیاس را معتبر ندانیم و باین حساب اعتماد نکنیم و سفالهای سلسله قبل از تاریخ مصریان درواقع مشابهت تام بسفالهای شوش ندارد مگر در ظاهر و فاضل مشار الیه در ضمیمه‌ای که برای کتاب خود موسوم به سومر و اکد نوشته از حفاریهای بوسیله پمپلی «۲» نزدیک عشق آباد شده ذکر میکند و میگوید ظروف سفالینی که در دوره‌های قدیمه گمرگان شمالی یا تل انو کشف شده ممکن است واسطه بین تمدن دوره حجری و دوره فلزی ماوراء خزر و ایلام را

بدست بدهد. خود من ظرف سفالین زردرنگی مشابه آن که دارای نقشه هندسی است در یکی از بلوک مجاور دره گز کشف کرده که این نظریه را تأیید مینماید.

Apadana-(۱)

Pumpelly-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳

ظرف نامبرده که عکس آن در این صفحه درج است فعلا در موزه لندن موجود میباشد. اما از ۶- ظرف سفالی متعلق بعهد ماقبل التاریخ (مؤلف آنرا در دره گز پیدا کرده است)

دیفینه‌ای که در ترنگ تپه نزدیکی استراباد «۱» کشف شده بعضی شواهدی دست آمده که قویتر و محکم‌تر میباشد، محل مزبور واقع است در دویست و پنجاه میلی انو «۲» و آراسته بتلالی

(۱) - «خزانه سومریان در استراباد» بقلم پروفیسور م. رستوت‌زیف، در جریده آثار قدیمه مصری، شماره ۶ بخش ۱ ژانویه ۱۹۲۰ «مؤلف»

Anau-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴

است منتهی بر خرابه‌های شهرها و قصبات قدیمه مانند انوی گرگان و در تمام نقاط واقعه مابین آنها هرگونه علائم اینقسم خرابه‌ها موجود میباشد.

این اکتشاف در ۱۸۴۱ بعمل آمده ولی هنوز توجهی که شایسته باشد مبذول نگردیده است و آن مشتمل است بر اشیاء چندی از طلا و ظروفی از سنگ و آلات و اسلحه‌ای از مس و از جمله که خیلی مهم است جامی است زرین که روی آن صورت دو نفر سومری خیلی خوب کنده شده و سروصورت آنها از بیخ تراشیده و خوش و خرم بنظر می‌آیند.

در انو و دره گز چیزی بهتر از ظرفهای زبری نیست که کشف شده است ولی در اینجا یک مخزنی است که چون با ظروف مکشوفه در انو و دره گز منضم شود ثابت مینماید که تمدن ایلام بر یک محوطه وسیعتری از آنچه سابقا تصور میکردند توسعه داشته است.

بیش از این خوض در اینمطلب تا وقتیکه مواد بیشتری بدست نیامده بیهوده بنظر می‌آید و بعقیده من از خرابه‌های بین النهرین بطوریکه در صفحه ۶۳ مذکور گشت و هال و تامپسون مقدار زیادی ظروف سفالی همانندی در اور و اریدو

یافته‌اند عنقریب موادی بدست خواهد آمد. این مواد در منتهای قسمت شمالی یافت میشود و بطور وضوح ظاهر میسازد که رابطه مابین ایلام و ماوراء بحر خزر توسط بین النهرین و شاید مستقیماً شمال وجود داشته است و شکی نیست ظروفي که در العید کشف شده متعلق است بسومریهای اولیه یا جلوتر از آن بچهار هزار سال قبل از میلاد. اما این تاریخ متأخرتر است از تاریخی که مسیو دمرگان و پمپیلی به مکتشفات خود داده‌اند، لیکن تا وقتیکه آثار و مواد کامل در این باب بدست نیامده نمیتوان در این نظریات جازم گردید و عجله اینقدر کفایت است که معلوم شود دوره اولیه‌ای که دمرگان کشف کرده چنان قدیم و کهن است که پدران ما تصور آن را نیز نمیکردند.

دوره عتیق

روی منطقه قبل از تاریخ طبقه‌ای از خاک که تقریباً شش پا ضخامت آن بوده مکشوف فرانسویان گردیده که در آن چیزی نیافتند و از اینرو استنباط کردند که شهر دوره ماقبل تاریخ را قوم عالی‌تری خراب کرده‌اند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵

و قبل از آنکه به بنای شهر جدیدی اقدام نمایند خرابه‌های شهر قدیم را زیر خاک مستور داشته‌اند.

در طبقه بعد که آنرا دوره عتیق مینامیم الواح خشتی دیده شده که خطوط عتیقه بر آن منقوش است و همچنین ظروف تدهین نیز پیدا شده لیکن ظروف سفالین خیلی کم ۷- تصویر برجسته بانوی بافنده که احتمال می‌رود ایلامی باشد که بنقش برجسته بر روی سنگ نموده شده است (اندازه طبیعی ده در ۱۳ سانتیمتر)

است، تقریباً اکثر اسباب و اشیائی که از گچ ساخته شده سوراخ‌سوراخ است و جهت آن اینست که سوخته است و مسیو دمرگان را عقیده اینست که این دوره تقریباً چهار هزار سال قبل از میلاد بوده است.

ایلام در افسانه ژیلگام «۱»

یکی از بزرگترین و جاذب‌ترین افسانه‌های پهلوانی نوع بشر قصه ژیلگام است که ضمناً داستان طوفان را هم شامل می‌باشد.

حکایتی که در توراۀ راجع به طوفان نوح منقول است از آن

Jilgames-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶

اقتباس شده و ژیلگام با نمرود که در سفر پیدایش مذکور است منطبق می‌باشد. در این داستان گفتگوی انقیاد ایلام نیز میشود و اگرچه بی‌اعتباری قدمت و کهنگی در آن قصه‌ها موجود است لیکن شکی نیست در اینکه مأخذ تاریخی داشته و بنابراین کمال اهمیت را دارد.

اولین داستان از حکایات قدیمه مزبور راجع به خومبابا پادشاه ایلام می‌باشد که به بابل حمله‌ور شده و معابد آنرا خراب کرده و پرستش خداوندان بابلی را مبدل بعبادت خداوند ایلامی نموده در این هنگامه امیدی نماند مگر بر ژیلگام و خادم او که خلقت عجیبی بود و ایابانی نام داشت و این دلاوران برای ملاقات سلطان ایلامی عزیمت کردند و از زنی ساحره معلوم داشتند که دشمن در بیشه متبرکی پنهان است پس ترس را بخود راه نداده پیش رفتند تا بدرختهای سرو آزاد رسیدند و لمحہ در مقابل آنها با حال وجدی توقف کردند و ارتفاع و ضخامت آنها را تماشا نمودند و مکانی را که خومبابا در آنجا عادتاً گردش میکرد و با قدمهای سریع صعود و نزول مینمود نیز ملاحظه کردند و دیدند که خیابانها در آنجا ساخته شده و جاده‌ها با کمال دقت و مراقبت ترتیب داده‌اند «۱». باری در وقتیکه پادشاه ایلامی میخواست بعزم گردش بیرون رود دلاوران سابق الذکر او را غافل گرفتار کرده کشتند و مظفر و منصور به بلده محروسه اریخ «۲» مراجعت نمودند.

در این داستان چیزیکه محل ملاحظه میشود اینست که پادشاه ایلام مثل مردمان این دوره تفرجگاه باصفا داشته و در آن گردش مینموده، دیگر تعجب و مسرتی که برای دلاوران در بیشه متبرکه حاصل شده و بعلاوه معلوم میشود که در آن ازمه هم مانند ایام قدیمه ایلامیها بجلگه‌های پست پرنعمت تاخت و تاز میکردند.

اسم یک پادشاه دیگر ایلامی که خومباستیر باشد برده شده لیکن جز اسم چیزی از او مذکور نیست.

(۱) - هویتمان، کتاب کتیبه بابلی نمرود صفحه ۲۴.

(۲) - Erch-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷

یکی از سلاطین قدیم ایلام کودور کوکومل است که اسمش باقی مانده و او خوشبخت تر از خومبابا بوده زیرا که بابلیها را شکست داده و بمملکت ایشان تاخته و انجا را تاراج کرده است. برای این وقایع تفصیلی نقل نشده و تاریخ تخمینی آنرا هم نمیتوان تعیین نمود لیکن شکی نیست که این داستانهای شیرین حاکی از کشمکش بزرگی است که علی الظاهر در آنها سلاطین ایلام در مدت چندین قرن حمله‌ور و متعرض بوده اما بالاخره در مقابل انتظامات عالیه بابل مغلوب و نسبت بآن تابع و منقاد شده‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸

پهلوان (افسانه‌ای) سومری که گاوان را توجه (و از ظرف آب زندگی سیراب) میکنند.

(مهر کاتب سارگن و آن از منت گرفته شده)

فصل پنجم ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ

و به یکدیگر گفتند بیائید خشت‌ها بسازیم و آنها را خوب به‌پزیم و ایشانرا آجری بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۳»

سومریها و سامیها

در فصل سابق مذکور داشتیم که ایلام با همسایگان خود سومر و اکد ارتباط تام داشته است و در این فصل میخواهیم نشوونمای هر سه دولت را ظاهر ساخته باین وسیله بیانی از تمرکز دولت ایلام و روابط آن با بابل بنمائیم.

امروز معلوم شده که در سومر و اکد دو قوم ساکن بودند که هم از حیث نژاد و زبان و هم از حیث صورت و قیافه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. سومریها سروصورت خود را می‌تراشیدند لیکن سامی‌ها ریش و گیسوهای خود را می‌گذاشتند، لباس آنها هم تفاوت داشته، از سومریها عبارت از ردائی بوده که بر دوش چپ میکشیدند و از سامیها قطیفه‌ای که دور بدن می‌پیچیدند و انتهای آنرا روی چپ میانداختند.

یکی از مسائلی که در تحت مباحثه درآمده اینست که آیا سکنه اولیه بابل سومریان بوده‌اند یا سامیها ولی امروز میتوان مسئله را حل شده و سومریها را اقدم دانست هر چند احتمال میرود که نژاد ایلامی که ظروف شبیه ظروف اولیه شوش را ساخته بر سومریها سبقت داشته است لیکن آن اندازه که قرائن و علائم دلالت میکند ظاهرا در اقدم ازمنه که اثری از آن دیده میشود سامیها در شمال کشور سرزمین اکد، در کناره سومریها سکنی داشته و استقرار ایشان در آن نواحی از مدتی مدید بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹

داستان اوانس «۱»

برسوس «۲» کاهن بابلی که چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر کتابی نوشته و روایات قدیمه را با اهتمام زیاد جمع کرده است که راجع به بحث فوق الذکر کمال اهمیت را دارد. مع التأسف کتاب او تماما بما نرسیده ولی در آنجا مذکور است که سکنه قدیم بابل مثل بهائم بدون قانون و شریعت میزیستند.

در آن هنگام مخلوق عجیبی که نصف بدنش ماهی و نصف دیگرش انسان و دارای عقل بود و اوانس «۳» نام داشت از دریا بیرون آمده و تحریر خط و علوم و صنایع و شرایع بمردم آموخت. همچنین شخم کردن و بذر افشاندن و درو کردن

تعلیم نمود. چون ذو حیاتین بود شبانه در آب ناپدید شد، از قرار مذکور اوانس و اخلافش ۲۰۰، ۶۹۱ سال مردم بابل را ارشاد کردند و بعد از این مدت طوفان بزرگ واقع شد.

داستان مزبور را فضلا بر این میگیرند که قوم عالی تری از طرف دریا به بابل وارد شده است و چون بالاخره سامیها غلبه یافته‌اند چنین استنباط میشود که قوم مزبور بوده که از طرف جنوب به بابل رفته‌اند. لیکن کینگ که مطالب این فصل را مخصوصا از کتاب او اقتباس میکنیم بر این عقیده است که داستان بالا فقط دال است بر اینکه قدیمترین مرکز تمدن سومری سواحل خلیج فارس بوده و گمان او اینست که در دوره‌های اقدم از سامیها نفوذ و تأثیر زیادی در سومر دیده نمیشود و سامیها از شمال غربی آمده‌اند نه از جنوب و امروز همین عقیده محل اعتبار است.

در خصوص سومریان و منشاء آنها قدیمترین آثار تمدن آنها تا در این اواخر عبارت بود از آثار متعلقه به تمدن عصر مفرغی. بنابراین چنین تصور میشود که ورود آنها در سواحل فرات ناگهانی بوده و آنها تمدن خود را از جنوب شرقی بحر خزر با خود آوردند چنانکه در آنجا از یک دفينه صور و ظروف سفالینی که از سومریان بدست آمده ما در فصل سابق مذکور داشته‌ایم. ولی اکتشافات امریکائیا در نیپ پور این مسئله بخصوص

Oonnes-(۱)

Berassus-(۲)

(۳)- کلمه اوانس تصور میرود که محرف Ea -رب النوع Abyss- یعنی گرداب یا دریای ژرف باشد.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰

را برای ما روشن ساخته و الواحی که جدیدا انتشار یافته است ده سلسله سلاطین بما نشان میدهد مقدم بر آن سلاطینی که تا این زمان بر ما معلوم بوده‌اند. از این رو ناگزیریم که معلومات سابق خود را در این باب تعدیل نمائیم. چه امروزه میتوانیم ثابت کنیم که تقریبا در دو هزار سال پیش سومریان دارای اخبار و روایات محکمی بوده‌اند، که از آنها لااقل این مطلب ثابت میشود که بابل در ابتدای تاریخ تحت تصرف آنان بوده است.

ما از مستر وولی «۱» کمال تشکر را داریم که اطلاعات ما در این موضوع بوسیله او پیوسته زیاد میشود «۲»

زبان سومر

زبان سومریها که اقدم نوشتجاتیکه در دست داریم بآن زبان است از آن نوع السنه است که تصریفات و اشتقاقات در آن بطریق التصاق مواد بیکدیگر واقع میشود و بنابراین با زبان سامی مابینت تامه دارد. عقیده کینگ اینست که «نژاد ایلام و

نژاد سومر علی الظاهر نه از حیث زبان باهم نسبت دارند و نه از جهت ترکیب بدن» لیکن میگوید «مادام که عناصر اصوات زبان بدرستی معلوم و محقق نشده هراستدلالی از روی قیاسات علم السنه بشود مسلما بی اعتبار است».

مذهب سومر

بیان حال هر قوم هر قدر مختصر هم باشد بدون ذکری از مذهب ناقص خواهد بود. صفت خاصه معابد سومری آنست که «زیگورات» (۳) نامیده شده و عبارت است از مکعبات عظیمی که از خشت خشک شده در آفتاب ساخته اند و مکعبات مزبوره را روی هم انباشته و هر چه بالا میرود کوچکتر میشود تا میرسد به عبادتگاه قدس که از همه کوچکتر و در رأس بنا واقع است، ترتیب معماری این معابد خیلی متعارفی بوده و جز همان شکل که مذکور شد و از اینجهت محل توجه مردم شده و در اذهان بصورت داستان برج بابل باقی مانده چیز دیگری که قابل ملاحظه باشد

Mr. Wooly-(۱)

(۲)- رجوع شود به مقاله مقدماتی مؤلف «مترجم»

Ziggurat-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱

ندارد. این معابد را با خشت که در آفتاب خشک شده ساختند و اگر در بنائی عجله میکردند بسرعت خراب میشد و با معابد سنگی و آهکی مصر که عمر چندین طبقه مردم برای ساختن آنها صرف شده طرف مقایسه نیست.

حال باید دید که سومریها از ارباب انواع خود چه تصویری داشتند. مسئله محل توجه این است که هر چند اکثر خداوندان بزرگ مصدر خیر بودند لیکن جماعتی از ارواح و شیاطین و جن هم داشته اند که بنوع بشر معاند و دائما محتاج بجلوگیری و اسکات بودند. در مصر رویهمرفته ارباب انواع خیر بودند اما در بابل تا یک اندازه مطلب بعکس بود و از تصورات زشت بد که راجع بقوای فوقانی داشتند میبایست موجب وحشت و هراس و بدبختی دائمی شده باشد. بیرحم ترین جمیع ارباب انواع درجه دوم باد جنوب غربی بود که بر انسان و حیوان هر دو میزد و اشجار و خرمنها و مراتع را از جهت غضبی که نسبت بموجودات ذی حیات داشت تخریب میکرد. برای مدافعه با این موجودات هولناک جمعیتی از ارواح و فرشتگان خوش منظر نیز فرض کرده بودند و مجسمه های عظیم از آن فرشتگان در مدخل عمارات میگذاشتند که آنها را از شر شیاطین محفوظ بدارند و این کیفیت یکی از خصایص صنعتی معماری و حجاری بابلی است. ذکر و بیانیکه حزقیل بالاخصاص در تورات وصف آنها را نموده اخلاف مستقیم همان مجسمه ها میباشند (۱).

رب النوعهای بابل در نظر آن طایفه مثل مردها بودند با همان بیرحمی و خشونت و جسارت چنانکه رب النوعها عینا زنانی بودند با شأن و شوکت و هریک از آنها شهری داشتند که مقر فرمانفرمائی ایشان بوده و یک نفر پاتسی (۲) یعنی رئیسی

داشته کاهن مانند که بعنوان نماینده و ترجمان اراده آن رب النوع حکومت مینموده است و سایر ارباب انواع هر قدر هم بزرگ بودند در آن شهر فقط معاون و تابع آن رب النوع مخصوص محسوب میشدند چنانکه در بلاد دیگر این رب النوع نسبت برب النوع اصلی آنجا تابع و تحت الشعاع بود معذکک انو یعنی آسمان و ایا یعنی گرداب و بل یعنی زمین در دوره‌های متأخر

(۱) - کتاب حزقیل نبی باب اول از آیه چهارم. «مؤلف»

Patesi-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲

سه رب النوع بودند که مطلقاً بر سایرین برتری و امتیاز داشتند.

از عالم اخروی تصور حزن‌انگیزی داشتند چه گمان میکردند که در آنجا اگر یکی خوشبختانه محکوم به عذاب و شکنجه مؤبد نشد مبتلا بگرسنگی و تنگ‌دستی است و بنابراین هر کس دعا میکرد که در زمان حیات سلامت مزاج و ثروت و اولاد بسیار داشته باشد و این نعمتها را در ازای عبادت رب النوع خاص آنمکان تقاضا میکرد، لیکن آن رب النوع اگر پرستندگانش در عبادت او قصوری میورزیدند آنها را گرفتار امراض و بلیات گوناگون میساخت. کاهنی که مراسم دفن یکنفر سومری را اداره مینمود هفت ظرف شراب و چهارصد و بیست قرص نان و یکصد و بیست کیل گندم و یک دست لباس و یک بز و یک تختخواب و یک نشیمن مطالبه میکرد.

در معابد خزانها و انبارها و مخزنها و زاغه‌ها برای دواب و مواشی داشتند و در حقیقت ترتیبات را چنان داده بودند که گوئی رب النوع سلطانی از سلاطین روی زمین است ملازمین و خدام کثیر باید داشته باشد.

گذشته از اینکه علما میدانیم که سومریها بسیار کشیش پرست بودند شدت و کثرت بندگی ایشان نسبت بآنان از اینجا ظاهر میشود که رب النوعها از ملاکین بزرگ و بازرگانان معتبر نیز بوده و خدمه ایشان مباشر املاک و تجارت آنها بودند و بنابراین میتوان فرض کرد که این امور انحصار بکهنه داشته است.

تأسیسات قدیمه سومریان

خانه‌های سکنه بابل ظاهراً در ابتدا از نی ساخته میشد که آن هنوز از مواد مهمه آنکشور است. بعد تدریجاً خانه‌های مزبور بکلبه‌های گلی یا خشتی که در آفتاب خشک میکردند مبدل گردید. بزرگترین دوست و همچنین اعدا عدو سومریان قدیم رودخانه بود که منازل خود را در سواحل پست آن بنا مینمودند، چه آن همانطور که از جهت آب فراوان ضروریات و حوائج آنها را رفع مینمود در اوقات طغیان و ازدیاد آب هم اسباب وحشت و مخاطره بوده است. در این

اواخر قدیم‌ترین روایت راجعه بطوفان نوح مکشوف و از احوال آبادیه‌های قدیم سومریان استنباطاتی شده و باین واسطه معرفت ما باحوال آن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳

ازمنه قدیمه زیاد گردیده است. عبارت آن روایت بزبان سومری است و اگرچه لوحه‌ای که بر روی آن نوشته شده زیاده از دو هزار سال پیش از میلاد قدمت ندارد لیکن اصل داستان راجع باوایل طلوع عهد تاریخ است. شخص مهم در این داستان ذیوسدو «۱» نام دارد و او یکنفر سلطان روحانی و یا از رؤسای یکی از آبادیه‌های سومری بوده و قدس و تقوای او باندازه‌ای بود که خداوند او انکی ویرا از وقوع طوفان مطلع ساخت و او کشتی ترتیب داده و جانوران خود را در آن جا داد. کشتی نامبرده که شاید همان «قفه» یا نوعی از قایق (مدور ماهی‌گیری بوده که از چرم یا شمع پوشیده شده و دور آن پوشال است) باری چون بنای باران شد با آنکه هفت روز و هفت شب بارید او و همراهانش بواسطه کشتی نجات یافتند و کشتی بر روی آب میرفت و بالاخره طوفان خاتمه یافت و خورشید ظاهر شد و چون بر کشتی تابید کاهن انکی یک گاو و یک گوسفند قربانی کرد و در آخر اینداستان می‌بینیم که کاهن کهن، انلیل را که رب النوع بزرگ کشور او بود پرستش میکند که اکنون خشمش بر علیه مردم تخفیف یافته و انلیل هم این کاهن را حیوة جاوید میبخشد و روحی باو عطا میکند که مانند روح خداوندان باقی می‌باشد «۲». ذیوسدو کاهن نامبرده همان شخصی است که مردم بابل اوت نپشتیم و عبریان نوح خوانده‌اند و در این داستان نسخه اصلی ظاهر میشود که شخص مهمی که در موقع طوفان محل عنایت خداوند واقع شده سلطانی روحانی بوده که بر یکی از

Ziudsuddu-(۱)

(۲) - رجوع کنید بمقاله ارنوبوبیل در مجله موزه (دانشگاه پن‌سیلوانیا مجلد ۴ شماره ۲ ژون ۱۹۱۳) صفحه ۴۱ و مقاله متون تاریخی و متون تاریخی و دستوری انتشارات موزه دانشگاه پن‌سیلوانیا شعبه بابلی، مجلد ۴ شماره ۱، و مجلد ۵ فیلادلفی ۱۹۱۴ و کتاب ل. و. کینگ عنوان «افسانه‌های بابل و مصر» (سخن‌رانیهای سکویچ در سال ۱۹۱۶). قطعه دیگری در باب افسانه موهوم طوفان را پروفیسور لانگدن از روی کتیبه‌های نیپ‌پور کشف کرده، رجوع کنید بهمان کتاب کینگ صفحه ۱۲۵. نیز رجوع کنید بکتاب لانگدن بنام «منظومه سومری در باب بهشت» چاپ پاریس ۱۹۱۹. در این افسانه آنچه آمده مطابق با مطالبی است که در افسانه‌های توراۃ در باب هبوط آدم وارد شده است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴

آبادیه‌های قدیم سومر فرمانروائی داشته است.

علی‌الظاهر از قدیم الایام مرکز هریک از آبادیه‌های کوچک آنزمان پرستشگاه خداوند محل بوده است و بمرور زمان دهکده‌های محقر مبدل بشهرهائی شده که هریک دولتی مرتب و منظم محسوب و منازعات دائمی آنها منتهی به تفوق و سلطه موقت فاتح میشده است. در این جا قوه و قدرت روحانیون خیلی زیاد و جالب توجه است، چه پاتسی اقدام بجنگ

را بامر خداوند شهر میکند و باراده او مظفر و منصور میگردد و در عهدنامه صلح هم همینطور قید و تصریح میشود، عبارت اخری پاتسی‌ها مردمانی هستند که فقط کارگذاران خداوندان میباشند و قرائنی در دست هست بر اینکه ترتیب فوق‌الذکر به بابل و ایلام راجع است و اما شوش و انشان بلاد دولت‌های قدیم و معاصر و نظیر لگش، ارخ، اور و لارسا بودند و ضمناً از روی قیاس میتوان گفت که طوایف کوهستانی خیلی کمتر از سکنه جلگه در تمدن پیشرفته بودند.

ان‌ناتوم پادشاه لگش ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد

مهمترین شخصیکه در میان سلاطین قدیم سومر و آنها که تاریخشان معلوم شده بنظر میرسد ان‌ناتوم نام دارد که برحسب میراث اجدادی رتبه پاتسی لگش را داشته و بواسطه غلبه بر شهر دولت مجاور خود که او ما «۱» خوانده میشد قدرت و شهرت یافته است.

مطالعه تفصیل لشگر کشیهای او و نتایج آنها خیلی قابل توجه میباشد و مراتب مذکور، در ستون سنگی که بیادگار فتوحات او برپا شده و موسوم به ستون کرکسان میباشد مسطور و قریب چهل و هشت مائه قبل از این نوشته شده و شرح استیلای آن پادشاه را بر کلیه سومر مضبوط ساخته است. تصاویری که بر آن ستون منقوش است ظاهر میسازد که سومریان یکدسته نیزه‌دار محکم بودند و جماعت حامل سپر آنها را محافظت میکردند و باین ترتیب حمله و یورش میکردند. تصویر خود پادشاه جهانگشا نیز ساخته شده که در ارابه نشسته و آنرا جمازان میکشند، چه در آن زمان در بابل اسب معلوم نبوده است. آداب دفن مردگان نیز نقش شده و دیده میشود که جنازه‌ها را بطور طبقات افقی روی هم میگذاشتند و تلی از آن میساختند.

Umma-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۵

ان‌ناتوم در اعمال مملکت‌داری و توسعه منابع ثروت کشور خود نیز کوتاهی نداشته نهرهای عدیده حفر کرده و ظاهراً اینکارها را در سنوات و سالهای اخیر سلطنت «۸»

(۸) - سنک یک پارچه منقوش نرامسین

پادشاه فاتح چنانکه ملاحظه میشود نیزه‌اش را پائین می‌آورد و آن علامت قبولی تسلیم دشمنان عاجز و منکوب است که چشمه‌اشان را بطرف او دوخته‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۶

خویش که بقول خود او قدرتش بشمر رسیده بود انجام داده است.

فتوحات ان ناتوم بر ایلامیها

چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت ان ناتوم فلاحان و کشاورزان سومر و اکد ایلامیها را دشمن طبیعی خود میدانستند و در واقع حکمران آنها هیچوقت از حملات آن کوهستانیهای دلیر مأمون نبودند و این عقیده از اینعبارت استنباط میشود که ان ناتوم در حق ایلام میگوید «کوهستانی که وحشت میآورد» معهذآ آن پادشاه کافی بر دشمن دیرین خود نیز غلبه نموده و این کیفیت را باین عبارت ادا کرده است «سر ایلام بدست ان ناتوم شکست و ایلام بخاک خود رانده شد» منشأ این استعاره و کنایه دبوس بوده که در آن زمان از حربههای خاص و طرف توجه بشمار میرفته است و در جای دیگر نیز ان ناتوم اشاره بشکست فاحش دشمن نموده میگوید «تل هائی از مردگان روی هم ساختم» لیکن باید دانست که تمامی این فتوحات فقط جلوگیری و دفع حمله و لشگرکشی ایلامیها بوده و برحسب ظاهر دشمنرا در خاک خود او تعاقب نموده، عبارت اخری شیوه سومریان تدافع بوده و تعرض نمیکردهاند.

قدیمترین نامه و ایلام

قدیمترین نمونه نامه‌ای که بدست است در بابل یافت شده و راجع به ایلام میباشد و ظاهراً متعلق بسلطنت ان ناتوم ثانی است که از سلاطین آخری لگش بوده است، نویسنده نامه کاهن بزرگ ربّه النوع مسماة به نین مار میباشد و بمخاطب خود اطلاع میدهد که دسته از ایلامیها بخاک لگش تاخت آوردند و من ایشانرا مغلوب ساخته تلفات سنگین بر آنها وارد آوردم و تاریخ این نوشته باید در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد باشد.

ایلام و سلسله کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ قبل از میلاد

همینکه لگش انحطاط یافت سلسله سامی کیش در اکد طلوع نمود. منشو که یکی از سلاطین جنگجوی آن سلسله است بطرف انشان لشگر کشیده پیشرفت خود را نقل میکند و میگوید «نه تنها مردم آنمحل منقاد و مجبور بادای خراج گردیدند بلکه سلطان اسیرانشان به آئین فتح و پیروزی من زینت بخشید».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۷

نیز بروی ظرفی که در نیپ پور یافت شده کتیبه‌ای خواننده شده است که معلوم میسازد که آنظرف از غنایم ایلام میباشد و سلطان جنگجوی دیگری به اوروموش وقتیکه ایلامرا فتح کرده اهدا نموده است.

از این معلوم میشود که بلاد زراعتی سومر بالاخره باینمقام رسیدند که شیوه تهور اختیار نموده و بجلوگیری از تاخت و تازهای ایلام قناعت نکرده تسخیر و انقیاد آنکشور را منظور نظر خود قرار دهند.

دولت اکد ۲۸۰۰ قبل از میلاد

اکنون به اکد یا اکد میپردازیم که قریب دو مائه بعد از مرگ اناتوم نه فقط یک دولت مهمی بوده بلکه تمام دول آن ناحیه را جمع کرده یک دولت معظم واحد تشکیل داده در تحت یک سلسله سلاطین سامی در آورده بود. برای انجام چنین کار بزرگ البته مردی بزرگ لازم است، آنمرد بزرگ ظهور کرد و سارگن نام داشت که بطور فخر و مباهات میگوید «مفاخرم را روی دنیا ریختم» در زمین مغرب (یعنی سوریه) و دریای شرق (یعنی خلیج فارس) حدود دولت آن سلطان را معین مینمود و روایتی هم هست راجع باینکه جزیره دیلمون در خلیج فارس را مسخر نمود و میدانیم که نه تنها ایلام را گرفت بلکه چندین ناحیه از نواحی شمالی زاگرس را نیز گشوده است.

سارگن در عملیات و هنرهای صلح و سلام نیز متمایز بوده است چنانچه قوانین قدیمه و نوشتجات مذهبی و اعمال مجرب را جمع آوری نموده بزبان سامی ترجمه کرده است و تمام آن نوشتجات را در معبد ارخ امانت گذاشتند و هزار و پانصد سال بعد بحکم پادشاه آسوری موسوم به آسوربانیپال آنها را استنساخ نمودند و بهمت دانشمندان این سلطان گنجینه گرانبھائی از دانش و فرهنگ برای استفاده نوع بشر محفوظ مانده است. علاوه بر این سارگن اولین پادشاهی است که در سراسر کشور خود ترتیب صحیحی برای ارتباط و طرق آمدو شد قرار داده و همین امر بتنهائی دلالت بر بزرگی او مینماید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۸

لشگر کشی سارگن به ایلام

سارگن محاربات خود را با ایلام ذکر کرده است و مهمترین آنها آنست که جنگجوی بزرگ یک اندازه از فتوحات خود را بواسطه ویران کردن کشور و معدوم ساختن محصولات و غلات بدست آورده لیکن دلیلی در دست نیست بر اینکه در زمان سارگن یا نرامسین، که او نیز با ایلام جنگ کرده است، دولت اکد آنکشور را بر قلمروی خود ضمیمه و الحاق کرده باشد، اگرچه ممکن است در دوره‌های مختلف خراج از آنها گرفته باشند. از طرف دیگر بطوریکه از کتیبه‌های تاریخی که جدیداً انتشار یافته و ما در فوق بآن اشاره کردیم چنین برمیآید که آوان در عهد سلسله اکد یکی از مهمترین شهرهای ایلام قلمداد شده و از این امر چنین معلوم میشود که آنکشور زمانی هم تحت حکمرانی ایلام بوده است.

تخته سنگ نرامسین

یکی از مهمترین و بهترین غنایم هیئت اکتشافیه دمرگان ستون سنگی نرامسین است که سابقاً راجع بمسئله سیاهان ذکری از آن کرده‌ایم و آن ستون بیادگار فتح لولوبی که ناحیه‌ای است در زاگرس بین بغداد و کرمانشاهان حالیه برپا شده و صورت شاهرا ظاهر میسازد با متحدین او که در کوهستان بر دشمن غلبه یافته‌اند.

از این گذشته در همان ناحیه در دره حلوان حجاریهای مهمه‌ایست که تصویر یکی از سلاطین قدیم سامی را موسوم به انوباننی «۱» و همچنین تصویر ربّه النوع او را که نین‌نی یا ایشتر «۲» نام داشته ظاهر میسازد و فتوحات این دو پادشاه

جنگی یقیناً برای این منظور بوده است که ارتباط بین ایلام و دولت بابل را زیاد کند چنانچه در بعضی الواح ذکری از آن میشود، اگرچه در الواح مذکور عنوان ایلام خراج گذاری است نه دادوستد و بازرگانی لیکن یقیناً بهمین وسایل بازرگانی و معاملات هم توسعه می یافته است. باری از نظر تاریخ بابل دوره سلسله اکد هم از حیث تمدن و هم از جهت صنایع و فنون درخشان ترین دوره های سومر و اکد در تاریخ باستان آنها محسوب میشود،

Anu -banini-(۱)

(۲) - «سومر و اکد: صفحه ۲۵۰ و نیز رجوع شود به «هیئت علمی دمرگان در ایران» جلد ۴ صفحه ۱۶۱ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۹

چه از مجموعه دولت های کوچک و پراکنده یک دولت بزرگ تشکیل شده و اگر مدت مدیدی دوام نکرده لیکن خاطرات آن البته سالهای دراز محرک و مهیج غیرت و همت بابلیها بود که بعدها دولتهای بزرگتر و مقتدرتر را نیز در تحت قدرت خود درآوردند.

دولت گوتی

اواخر سلسله اکد امروز مثل سابق محفوف بظلمت و تاریکی نیست. بیشک اسامی هفت پادشاه آخری آن بدست آمده است، اگرچه کارهای ایشان یا دولت بابل و ایلام که در تحت استیلای آنان بودند بدرستی معلوم نیست، ما امروز میدانیم که بعد از سلسله اکد سلسله دیگری روی کار آمده اند که پایتختشان در جنوب یعنی ارخ بوده و چندان دوامی نداشته است، لیکن مهمترین امریکه اخیراً مکشوف گردیده اینست که در اواخر دوره سلسله سلاطین ارخ تمام آن کشور کاملاً در تحت استیلای دولت سامی گوتی که در مشرق زاب صغیر واقع بوده درآمده است و حملات گوتی منتهی بانقیاد تمام جنوب و شمال بابل گردیده و تقریباً شکی نیست در اینکه ایلام تبعیت آن سلاطین مقتدر را که از دیرگاهی در نواحی کوهستانی حدود غربی آندیار استقرار یافته بودند قبول کرد. استیلای سلاطین سامی گوتی را شجاعت اتوخگال پادشاه ارخ خاتمه داد، چه از بعد از استمداد از ارباب انواع بابل و زیارت پرستشگاههای آنها در ضمن مسافرت خود تیریکان پادشاه گوتی را مغلوب و اسیر نموده و پیشرفت این پادشاه اول نهضت مخالفانه سومری است که در زمان سلسله سوم اور بحد اعلای خود رسید.

گودآ، پاتسی لکش، ۲۵۰۰ قبل از میلاد

چون چندی میگذرد باز می بینیم شهر لکش در تحت پادشاه مقتدری موسوم به گودآ اعتبار و اقتدار یافته و سلطنت پادشاه نامبرده درخشنده ترین دوره تاریخ آن شهرستان قدیم میباشد، اگرچه گودآ انشان را مسخر نموده معهداً بجهانگیری معروف نیست بلکه شهرت و اعتبار او بواسطه عدالت پروری و حمایت و تقویت از ضعفاء و فقراست، در

دوره و زمانیکه این صفات تقریباً معدوم بوده است. آثار و ابنیه گودآ نیز اسباب بقای او شده و مصالح آن ابنیه را از سوریه و عربستان و ایلام آورده و از ایلام مخصوصاً الوار حمل میکرده است

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۰

و نیز مذکور میدارد که برای شرکت کردن در بنای معبد نین ژیرسو «۱» رب النوع لگش که اثر مهم آن پادشاه است ایلامیها از ایلام و شوشیها از شوش میشتافتند.

طلوع سلسله سوم اور

چون در دامنه تاریخ نزول میکنیم بدوره ای میرسیم که دولت اور تقریباً در سنه ۲۴۵۰ پیش از میلاد سلطه و تفوق سومر و اکد را پیدا نموده و حال آنکه قبل از این دول آن ناحیه به حال تفرقه و انحلال میزیستند.

این تجدید اتحاد و شوکت بمباشرت سومریان واقع شده چه می بینیم بعد از آنکه دوره سارگن و نرامسین خطوط سامی معمول شده بود در این دوره باز زبان سومری بکار است.

در زمان دنگی که دومین پادشاه این سلسله است استعمال کمان که تا آنزمان مخصوص سامیها بوده بین سومریها نیز معمول شده «۲» و احتمال میرود که بدینوسیله آن پادشاه استیلای خود را بر ایلام و لولوبی و سایر ممالک شرقی دجله بسط داده باشد، لیکن این فتوحات با اشکال و زحمت زیاد حفظ شد و پادشاه مذکور برای نگاهداری آنها مجبور بود متصل لشکر کشی نماید، چنانکه نه مرتبه به سیمور «۳» و لولوبی تاخت و تاز نموده است.

اداره ایلام بتوسط دنگی

در اینموقع ایلام برای اولین بار تحت اداره دائمی سومر در آمد، در تلو که محل لگش میباشد الواحی یافت شده است که شامل احکام است راجع بدادن خواربار و ملزومات بسرکرده هائیکه از آن شهر عبور میکنند و از اور بمحل مأموریت خود که در ایلام است میروند و در آن الواح صورت لوازم و مایحتاجیکه برای گماشتگان دنگی در هنگام توقفشان در لگش و مسافرتشان به ایلام لازم است فهرست داده شده است و مأموریت عمده گماشتگان نامبرده این بود که برای ابنیه عظیمه پادشاه کارگر بگیرند و مصالح حمل کنند یا نظارت بر خواربار و سایر لوازم نمایند و از عده اماکنیکه مذکور شده ظاهر میشود که قدرت دنگی در ایلام منحصر بچند شهرستان نبوده بلکه بر تمام مملکت استیلا داشته است.

(۱) Ningirsu-

(۲) - و آن امروز معلوم شده که غلط است رجوع شود به مقاله مقدماتی کتاب «مؤلف».

(۳) Simuru-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۱

احتمال کلی می‌رود که شوش حاکم‌نشین آن ناحیه بوده و دنگی معبد شوشیناک را که رب النوع ملی آنکشور بوده ساخته و مرمت کرده است.

راجع باستیلائی آن پادشاه سومری بر ایلام مطلب مهم اینست که یکی از قطعات ایلام را دختر پادشاه سومری اداره مینموده و الواح سابق الذکر اسامی چندین تن از پاتسی‌های ایلام را بدست می‌دهد که هیچکدام از اهل بلد نیستند و همین امر معلوم می‌سازد که چرا متصل اهل محل در طغیان و عصیان بودند و ممکن است که همین مسئله در پیشرفت و ترقی ایلام بسوی ملیت و استقلال و انحطاط سلسله اور دخالتی بسزا داشته باشد.

زوال سلسله سوم اور بواسطه ایلام

انقراض سلسله سلاطین اور بواسطه حمله از طرف ایلامیها واقع شد و آنها آخرین پادشاه آن سلسله را اسیر کرده به انشان بردند. تفصیل اینواقعه بدرستی معلوم نیست لیکن میتوان فرض کرد که چون بر احوال سلسله ضعف طاری شد ایلام از قید تبعیت رهائی یافته و بالاخره پنجه بر روی تعدی کاران زد.

تاراج ارخ بتوسط کودوران خوندی در حدود ۲۲۸۰ قبل از میلاد

با سقوط اور شهرستان ارخ نیز بتوسط یکنفر پادشاه ایلامی بتاراج رفت و اطلاع بر اینواقعه از راهی رسیده که واقعا قابل ملاحظه است. وقتیکه آسور بانپیل در حدود ۶۴۵ قبل از میلاد شوش را گرفت مجسمه رب النوع نانا را که کودوران خوندی هزار و ششصد و سی و پنجسال قبل بغنیمت برده بود دوباره به ارخ برگردانیده بجای خود گذاشت و شرح واقعه را ثبت نمود. این داستان تاریخی شگفت‌آمیز محل اعتماد میتواند باشد و تاریخ جنگ را تخمینا در سنه ۲۲۸۰ قبل از میلاد تعیین میکند و چنانکه کینگ تذر می‌دهد غارت شهر ارخ البته در موقعی واقع نشده که سلسله اور ایلامرا متصرف بودند و بنابراین عقیده او اینست که وقوع واقعه نامبرده محتمل نیست مگر در وقتیکه ایلامیها بنای تاخت‌وتاز را گذاشته و سلسله اور را منقرض ساخته‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۲

سلسله نی سین ۲۳۳۹-۲۱۱۵ قبل از میلاد تقریبا

در باب سلسله نی سین اطلاعات زیادی در دست نیست و همینقدر میدانیم که بعد از زوال سلسله اور مدت دویت و بیست و پنج سال سلطنت کردند «۱» و اطلاع مختصری که داریم از فهرست سلسله نیپور است که اسامی شانزده تن از سلاطین را ذکر میکند و در این دوره برحسب ظاهر غالباً دولت آن سلاطین مشتمل بر سومر و اکد بوده و احتمال می‌رود که یک چند ایلامرا هم داشته‌اند، اگرچه دیده میشود که ریمسین پادشاه ایلامی لارسا، نیسین را در سال ۲۱۱۵ قبل از

میلاد در هفدهمین سال سلطنتش منقرض ساخت و سومریها که بدینسان سیادت خود را از دست دادند دیگر نتوانستند آنرا تجدید نمایند.

تأثیر تمدن سومری

سلسله نیسین هم منقرض شد و نسبت باوضاع قدیم ورق برگشت.

نژاد سومری مقهور گردید و از حیث عامل سیاسی و اعتباراتیکه از این نظر داشتند زود افتادند پس مناسب است که در اینموقع توقفی کرده قبل از آنکه بشرح وقایع و سوانحی شبیه به درام در تاریخ اقوام قدیم ایلام و بابل پردازیم نظری بر کلیه احوال بیندازیم.

تمام مللی که آمده و رفته‌اند باید بتوسط اعمالشان در پیشگاه تاریخ بمعرض امتحان در آیند. قوم سومر در برابر این اختبار ترس و سرافکندگی ندارد. از اعمال مهمه این قوم بزرگ که در طی قرون کثیره باقی مانده است و بمیراث بنوع بشر رسیده یکی اختراع خط میخی است که از فتوحات بزرگ عقلانی دنیای قدیم است و دیگر قوانین و احکامی است که قانون معروف حمورابی مبنی بر آنست و منت آنقوم بر بنی نوع انسان منحصر باین دو امر نیست. مبادی صنعت و علم کلیتا به تمدن آنها منتهی میگردد و هرچه حجابهاییکه از منه قدیمه را مستور داشته از پیش چشم ما برداشته میشود بهتر احساس میکنیم که معلومات طبی و نجومی و صنعتی یونانیها تا چه اندازه مأخوذ از این اقلیم قدیم است.

(۱) - سلسله مزبور عبارت از سامیهای هستند که سومریها را ابتدا برخلاف ایلام شورانده و خود بر مملکت آنها حکمرانی نمودند. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۳

یکی از میراثهای سومر ساعت است که همه‌روز در بغل داریم و صفحه آن نماینده ساعات دوازده گانه با تقسیمات آن به شصت دقیقه و شصت ثانیه است که سومریان وضع کرده‌اند.

فی الحقیقه بسیار دل‌انگیز است که کسی چون باستان‌شناسان همقدم میشود و در گذشته سومر غور کامل میکند، می‌بیند که در الف چهارم بیش از میلاد هیئت‌های اجتماعی مرتبی بوده و تمدنی داشته‌اند که حتی در همان زمان کهن بوده است. بنابراین هیچکس نمیتواند در مقابل این مجاهدینی که بواسطه مجاهدات خستگی ناپذیر و شرح و بیان روشن ایشان ما مردم مائه بیستم به چنین معلومات و اطلاعات نفیسه اساسی نائل میشویم سر تعظیم و تقدیر خم ننموده و این خدمات آنها را بی‌اختیار ستایش ننماید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۴

نوشته انزانی متعلق به شیلخاکین شوشیناک روی یک ظرف لعابی

از کتاب ملاحظات دمرگان گرفته شده است

فصل ششم ایلام و بابل

من شیلخاکین شوشیناک فرزند شوتروک ناخونتا یکنفر قائد دلاور و شجاع برای سعادت و برکت حیات خود و حیات ناخونتا اوتو همسر عزیزم و حیات خانواده‌مان.

طلوع بابل

استیلای نژاد سامی بر سومری‌ها عاقبت به ترقی بابل مسجل گردید. علت پیشرفت و پیروزی سامی‌ها در محاربات طولانی نژادی شاید از قرب و جوارشان به عربستان مهد پرورش نژاد سامی، هجوم عشائر بیباک و جنگجوی زیاد بوده که متصل بدین قصد بیرون می‌آمدند که این نقطه حاصلخیز و شاداب را تصرف نموده مسکن خود قرار دهند.

شکی نیست که عربستان مانند امروز خشک و بیحاصل نبوده که جمعیت زیاد نتواند در آن زندگی کند. ولی ممکن است همان اوقات خشکی باعث این جنگ‌ها و تهاجمات قبایلی شده باشد و یا شهرنشین‌ها بواسطه جدال و قتال یا عارضه طاعون ناتوان شده و یا بطوریکه ظن غالب است قوت و صلابت این قبایل باعث آن شده باشد. بهر حال ترقی بابل یکی از برجسته‌ترین عصر تاریخی را تشکیل می‌دهد. شهرستان نامبرده به تدریج مرکز یک چنین شکوه و جلالی گردید که آوازه قدرت و عظمت و جلال آن تمام دنیای قدیم را پر کرد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۵

نظری به ماقبل

پیش از آنکه روابط ایلام را با سلسله‌های سلاطین قدیم بابل در تحت نظر بگیریم خوب است نظری به ماقبل انداخته اجمالا احاطه‌ای به احوال داخلی ایلام پیدا کنیم، میتوان تصدیق کرد که رویهمرفته ایلام از همسایگان غربی خود عقب‌تر و از حیث تمدن به آن درجه کمال نرسیده و کوهستانی بودن خاک این نظر را تقویت میکند. چه این مسئله باعث صعوبت ارتباط و رفت و آمد میشود و از وسعت اراضی حاصلخیز هم میکاهد، اطلاعات قلیلی هم که در دست داریم مؤید صحت این نظریات است. بطوریکه معلوم میشود ایلامیان منظورشان از مساعی و اقدامات جهانگیری و مملکت‌ستانی نبوده بلکه فقط در خیال تاخت و تاز و غارت و چپاول بوده‌اند و قبل از آنکه استیلای خارجی باعث اتحاد و اتصال قبایل مختلفه متفرقه شود بنظر نمی‌آید که تمام ایلام در تحت اطاعت حکمران واحد درآمده باشد و نیز یقین حاصل نیست بر اینکه چون بلاد جلگه زیر رقبه سلاطین بابل رفت نواحی کوهستان هم مطیع آن شده باشند. مسیو دمرگان را عقیده اینست که ایلامیهای کوهستان هیچوقت استقلال خود را از دست نداده‌اند، در هر صورت طول مدتی که تحت نظر است بقدری زیاد است که طوایف وحشی توانسته‌اند با سکنه جلگه متحد گردیده ملتی تشکیل دهند که رویهمرفته برای بابل و بعدها برای آشور حریف قابلی بشمار میرفت.

اشکال مربوط ساختن سلسله‌های قدیم ایلامی با سلسله‌های سومر

یکی از بزرگترین مشکلات در مربوط ساختن سلسله‌های قدیم ایلام با سلسله‌های بابلی‌ها فقدان نقطه ثابتی است که برای مطابقت تاریخ هردو کشور مشترک باشد. بعضی از خطوطیکه دمرگان بدست آورده سلاطین متوالی چندی نشان میدهد که معابد شوش را ساخته و مرمت کرده‌اند، لیکن تا اواخر سلسله اول بابل تاریخ هیچیک از سلاطین مزبور را نمیتوان تشخیص کرد، بنابراین تا وقتیکه اطلاع صحیح بدست آید فقط باید بفرست اسامی قناعت کرد، هرچند برحسب تقدم و تأخر مرتب است لیکن تا موقع و مقام تاریخی آنها نسبت بتاریخ بابلی‌ها مشخص نشده چندان مورد استفاده نیست.

از سلسله‌های قدیمه مزبور سلسله باشاشوشیناک که سابقا مذکور داشتیم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۶

۹- پوشاک بزرگ سر که از سفال لعابدار (برای زینت پیکر) ساخته شده متعلق بدوره ایلامی است

و زبان نژاد سامیرا در یادداشت‌های مذهب خود بکار برده است بنظر می‌آید که قبل از سلسله اور بوده در صورتیکه سلسله خوتران تپتی گمان می‌رود متأخر باشد و چون اعضاء این خانواده پاتسی شوش نامیده شدند ممکن است که آنها در طی مدت فرمانروائی اور تبعه بابلی‌ها بوده باشند، سلسله متأخر دیگر هم مذکور شده لیکن موقع تاریخی ایشان معین نگردیده است.

یک مقارنه تاریخی حتمی بین ایلام و بابلی‌ها

فقط مسئله‌ای که از حقیقت آن میتوان مطمئن شد اینست که یکنفر کواکانش نام تحت امی زدوگا آخرین سلطان ولی از سلسله اولی بابل در شوش حکومت میکرده است اما گمان می‌رود که آن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۷

پادشاهان شوش که سوکل «۱» خوانده شده‌اند چه مقدم و چه مؤخر، شاهنشاهی سلطان بابل را قبول داشته‌اند و محتمل است که این استیلا و نفوذ مستحکم نبوده جنگها و تاخت و تازهای محلی آنرا شدید و خفیف نموده باشد، چنانکه امروز هم در بسیاری از نقاط آسیا این ترتیب دیده میشود جاریست. یکی از کتیبه‌های متعلق بسطان دیر «۲» که مینویسد «سرهای مردم انشان و ایلامرا شکستم» حکایت از همین احوال مینماید و ظاهرا پادشاه مزبور در دوره سلسله نسیین بوده است.

غلبه ایلام و نتایج آن

بیفایده نیست که بر طبق رأی و عقیده دمرگان نتایج غلبه ایلامرا که یقینا با شدت بلکه یکنوع سبعیت بوده ظاهر کنیم. آری آن تا این اندازه وحشیانه بود که کلیه ساکنین بابلینیا برای حفظ جان خود فرار کردند و بنابراین، نظریات نویسنده

فرانسوی باینواسطه بود که پرستندگان آسور بدره دجله فرار کرده قوم آسوری را تشکیل دادند و همچنین سکنه جنوب کشور که در کنار خلیج فارس و جزائر آن که از آنجمله بحرین بوده است منزل داشتند بسواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فینیقیه را تشکیل دادند که در بحرپیمائی و بازرگانی و استعمار شهرت یافتند (۳) و نیز همین قوه باعث حملات طوائف هیکسوس بمصر گردید و بالاخره علت مهاجرت کلدانیان یعنی ابراهیم از اور شد که بعدها آن طایفه در دنبال هیکسوس ها بمصر رفتند و فرعون راعی ایشانرا بخوبی پذیرفت، اما کینگ در این باب جازم نیست و میگوید دلیل محکمی قائم نیست بر اینکه ایلام مدت مدیدی بر بابلینیا استیلا یافته باشد و عقیده او اینست که بواسطه فتوحات پادشاه ایلام آنکشور از قید تبعیت بابلینیا بیرون رفت و ظاهرا منقسم بچندین دولت مستقل گردید. اما عقیده ما اینست که طغیان ایلامیها خیلی شدید بود و احتمال کلی دارد که اثرات آن در وراء حدود بابل نیز وارد آمده باشد (۴).

(۱) - سوکل بمعنی وزیر یا فرماندار است نه یک امیر مستقل «مؤلف».

Dir-(۲)

(۳) - این روایت امروزه از حلیه اعتبار تاریخی عاریست «مؤلف».

(۴) - وینکلر میگوید ممکن است که سلسله هیکسوس از همان مهاجرین سیل آسای جزیره العرب که اول خاندان بابل را تأسیس نموده اند تشکیل یافته باشد. رجوع شود به صفحه ۶۰ کتاب او موسوم به تاریخ بابل و آشور.

هال آنرا معلول حمله آراین به شمال بین النهرین میداند که مردم رانده سوریه را بمصر سوق داد.

رجوع شود به تاریخ باستان شرق نزدیک صفحه ۲۱۲ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۸

کدر لاعمر پادشاه ایلام

از علائم و نشان های آن ایام مجهول و تیره و آشفته که نسبت نزدیکی را بین ایلام با بابل ضمنا در آنزمان تثبیت میکند شرحی است در فصل چهاردهم سفر پیدایش تورا که ظاهرا یکی از قدیمترین قسمتهای تورا است منقول و نهایت جالب توجه است. در این جا از جنگی که معروف بجنگ سلاطین اربعه با سلاطین خمسه است شرحی ذکر شده و عین عبارت آیه نهم از فصل مزبور اینست «با کدر لاعمر ملک ایلام و تدعال ملک امتهاء و امر افل ملک شنعار و اریوک ملک ثلاثار چهار ملک با پنج» مقصود از امتهاء طایفه گویم یا برابره شمالی بوده که قومی غیرسامی و ساکن آسیای صغیر بوده اند، از اینرو محتمل است که تدعال پادشاه ختی یا قوم هتیت بوده باشد و امرافل همان حمورابی پادشاه سومر و اریوک ثلاثار نماینده سلسله لارسا و این ملوک اربعه ملوک سدوم و گومره و دول دیگر مجاور را مغلوب ساخته و ضمنا لوط را هم برده باشند و او بعدها بواسطه ابراهیم نجات یافت. باید دانست که غیر از این اسمی از کدر لاعمر در

تاریخ نیست، اما نامش بقرار معلوم قدرلگامار میباشد و در این هیچ تردیدی نداریم که یک پادشاه ایلامی بدین نام با حمورابی متحد شده به مغرب حمله برده است، گو منبع و سند منحصر بفرد ما همان روایت عبرانی است.

انحطاط دولت ایلامی

عمر دولت ایلامی کم بود و از سوانح تاریخی آن چیز زیادی در دست نیست. چنین بنظر میآید که دولت نامبرده هر چند در جنگ زبردست بوده است لیکن در اداره کردن کشورهای گشوده خود قابلیت زیادی ظاهر ننموده و هر کشوری را واداشته است که ترتیبات و حکمرانان سابق خود را داشته باشد و خراج سنگین بدهد و بقدریکه میتوان استنباط کرد سوریه مقدم بر هر کشوری از دست ایلام رفته و بعد از آن ولایات مجاور دیگر نیز تدریجا تحصیل آزادی نمودند و آنگاه سلسله نی سین خود ایلامرا در زیر استیلای خویش درآورد و شواهدیکه در دست داریم مبنی بر اسامی سلاطین ایلامی است که دمرگان در کتیبه‌های ابنیه سابق الذکر پیدا کرده است. با اینکه نسبت بسابق معلومات ما ترقی زیاد کرده کلیه احوال آندوره هنوز خیلی مجهول و تاریک است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۹۹

اولین سلسله بابل تقریباً از ۲۲۲۵-۱۹۲۶ قبل از میلاد

طلوع قوت و قدرت سلاطین سامی که در دوره آنها بابل سواد اعظم گردید یکی از بزرگترین واقعات تاریخی شمرده میشود و خوشبختانه معلومات ما نسبت بآنها بمراتب بیشتر است از معلوماتی که نسبت بسلف آنها داریم. کینگ اسامی یازده تن از سلاطین را که سلسله اول را تشکیل داده‌اند ذکر نموده است.

از مساعی جمیله پروفیسور کلی «۱» الواحی کشف شده که یکی از آنها مشتمل است بر فهرست اسامی سلاطین لارسا و طول مدت سلطنت هر کدام و الواح دیگر روابط بین لارسا و نینین را نشان میدهد و ما باین وسیله توانسته‌ایم سلسله‌های مفقوده تاریخی را تا اواسط الف سوم پیش از میلاد بدست آورده و بهم متصل و مربوط سازیم «۲».

قوانین حمورابی

بزرگترین پادشاه این سلسله حمورابی است که ششمین سلطان آنها و از ۲۱۳۳ تا ۲۰۸۱ قبل از میلاد سلطنت کرده است و او پادشاهی بوده است هم مقنن و هم جهانگیر. مهمترین واقعات جنگی سلطنت حمورابی مغلوبیت رمسین پادشاه ایلامی لارسا و تصرف بلاد پایتخت اوست که در سال ۲۰۹۳ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است و این واقعه ثابت میکند که بابل در رقابتهای خود سر سیادت و تسلط با دول همجوار فاتح و مظفر بوده است، حمورابی صاحب قانون معروف است که با اسم خود او موسوم و قدیمترین قانونی میباشد که در دست ماست، اگرچه بعضی قطعات از قوانین سومری نیز که خیلی عالی بوده و یقیناً مأخذ و منشأ قانون حمورابی هم همان است بما رسیده است و چون بخاطر بیاوریم که قانون حمورابی چندین قرن قبل از شریعت حضرت موسی تدوین شده و در نظر بسیاری از فضلا اساس و مأخذ شریعت موسی «۳» میباشد معلوم میشود، دمرگان در کشف تخته

(۲) - تاریخ بابل صفحه ۸۹ «مؤلف»

(۳) - این عقیده که قانون حمورابی مأخذ شریعت موسی بوده است امروزه در خیلی جاها تغییر کرده و از بین رفته است، نکات بس قابل توجهی که در مشابهت آنها باهم استنباط و ذکر شده اند طوری هستند که طبعاً دو قانون جاری بین دو قوم خویشاوند را در فرهنگ و تربیت و تهذیب همانند نشان میدهند در صورتیکه از خصائص بابلی قانون حمورابی نشانی در مجموعه قوانین موسی نیست «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۰

سنگ گرانهاییکه قانون مزبور بر آن منقوش است چه منت بزرگی بر ما دارد. رویهمرفته ۱۰- سرلوحه کتیبه قانون حمورابی

عکس فوق از روی نسخه بدل کتیبه مزبور در موزه بریتانیا برداشته شده و اصل کتیبه در موزه لوور میباشد.

این کتیبه در سه هزار و ششصد سطر بر روی سنگ یک پارچه نقش دار بار تفاع ۸ پا کنده شده است. بالای کتیبه شمش خداوند آفتاب نشسته در حالیکه از شانهایش شعله میبارد و متن قانون را در دست گرفته به حمورابی تسلیم میکند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۱

قانون مزبور از جنبه اخلاقی عالی و نیز از جهت اینکه قانونی است سلطنتی و عرفی و جنبه مذهبی ندارد برجسته و قابل بسی ملاحظه است و از جمله موادی که دارد ترتیبات راجع به قضات و سایر صاحبمنصبان و همچنین راجع بزراعت و مشروب ساختن اراضی و چرانیدن مواشی و بحرپیمائی و خرید و فروش بندگان و روابط آنها با مالکین ایشان و قواعد مزاجت و مجازات ضرب و آزار و احوال نسوان و میراث و سرقت و غیرها میباشند و تا وقتیکه آندولت استقرار داشته قانون مزبور اساس کلیه تمدن بابلی بوده است.

سلسله دوم بابل از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً

امروز معلوم شده که سلسله اول بعد از آنکه بسبب منازعات دائمی با حکمرانانیکه در فهرست اسامی سلاطین بعنوان سلسله دوم مذکور میباشند ضعف و تنزل یافته بود بواسطه هجوم و استیلاهی هتیتها انقراض یافته است. حکمرانان یازده گانه از سلسله اول بر اقصای ناحیه جنوبی بابل که موسوم بکشور دریائی بود فرمانفرمائی میکردند و مؤسس سومری این سلسله که ایلومایلو نام داشته در زمان سمسوایلونا پسر حمورابی دارای استقلال شده است اما بنظر میآید که طوائف هتیت مدت زیادی بابل را نگاه نداشته اند زیرا که بزودی طوائف کسیت ایلامی جای آنها را گرفته اند و ایشان در دوره سلاطین آخری خاندان حمورابی هم شروع بتاخت و تاز در بابل کرده بودند، باری کسیتها در تحت قیادت گنداش یا

گداز طبقه‌ای را تأسیس کردند که سلسله سوم سلاطین بابل در سال ۱۷۶۰ قبل از میلاد محسوب میشدند، سلاطین اولی این سلسله (کسیت) با حکمرانان آخری سلسله دوم معاصر بوده و آنها قسمت جنوبی بابل را هنوز در دست داشته‌اند لیکن ایگامیل که آخرین پادشاه از سلاطین جنوبی است بداشتن آن ناحیه واقعه در کنار خلیج فارس قانع نبوده و به ایلام بخصوص دست‌اندازی نموده است اما اولم‌بوریش پسر پادشاه بورنابورایش منسوب رئیس کسیت او را شکست فاحش داده و از آن بعد طایفه کسیت که ارتباط خود را با ایلام غربی نگاهداشته بودند بلامنازع بر تمام بابل فرمانروائی نمودند. «۱»

(۱) - در خصوص مناسبات سه سلسله اولی بابل باهم و مداخله‌های پی‌درپی هتیت‌ها و ایلامی‌ها در امور بابل رجوع شود به کتاب کینگ موسوم به مطالعات در تاریخ مشرق، باب ۲ فصل ۴ و ۶، ص ۷۶ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۲

سلسله‌های ایلامی معاصر با سلاطین بابل

از احوال داخلی ایلام در دوره سلسله اول بعد از حمورابی و پسرش سمسویلونا که بالاخره پسر کودورمبورگ پادشاه ایلام را مغلوب ساختند چیزی معلوم نیست لیکن آثاری دیده میشود از اینکه دولت مستقلی بوده است و عنصر غالب آن انزانی بنظر میرسد. اشخاص مهم سلاطین این دولت خومین‌نومنا و پسر او میباشند و یقین است که پدر عمر خود را صرف محکم ساختن اساس دولت ایلام نموده و پسر مشغول انتظامات کشور و مرمت معابد خراب شده بوده است و بواسطه این اعمال دین‌پرورانه آجرهای بسیاری که اسم او بر آنها نقش مییابد بدست آمده است.

سلسله کسیت بابل از ۱۹۲۵ تا ۱۱۸۵ پیش از میلاد تقریباً

اکنون بسلسله کسیت میپردازیم که منشأ آن از کوهستان زاگروس در شمال ایلام بوده و قریب شش مائه بر بابل حکومت کرده است.

امروز این عقیده شایع است که طایفه مزبور آریانی بوده و خداوند معتبری که پرستش میکردند سوریاش «۱» یعنی خورشید بوده است و محتمل است آنها جلوداران یا پیش‌قراول طوائف مهاجمی باشند که در فصل هشتم این کتاب به ذکرشان خواهیم پرداخت و چنانکه استنباط میشود تأثیر آن پایتخت بزرگ یعنی بابل کار خود را کرده و اخلاف آنها که بطور مهاجم و فاتح آمده بودند در تحت تمدن عالی رعایای خود درآمده برحسب ظاهر تغییر حال داده بابلی شده بودند.

در زمان سلطنت سلسله کسیت در اواسط مجرای دجله دولت آشور طلوع نمود و صورت عهدنامه‌ای بدست آمده که در مائه پانزدهم قبل از میلاد بین یکی از سلاطین کسیت و پادشاه آشور بسته شده است.

در سال ۱۲۷۵ قبل از میلاد دولت شمالی موقتا بر بابل مسلط شد و باز تقریباً در ۱۱۰۰ قبل از میلاد ثانیاً استیلای موقتی بر آنجا پیدا کرده و لیکن خیلی کم دوام بوده و در هر دو موقع عاقبت این کشمکشها برای لشکریان آشور بسیار بد بوده است. (۲)

با مصریان نیز روابط برقرار بود و مکاتباتی بین سلاطین آندو کشور واقع شده

(۱) - سوریاش همان لفظ Helios - زبان یونانی است، رجوع شود به کتاب هال که ذکر آن در سابق رفته «مؤلف».

(۲) - رجوع شود به فصل هفتم «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۳

که بعضی تاکنون محفوظ مانده در دست است.

وقتیکه قدرت کسیتها مبدل بضعف شد ایلام دارای نفوذ عظیم بوده و بالاخره آن سلسله در آخر کار خود مجبور شد تبعیت ایلام را قبول کند.

در زمان این سلسله بود که در بابل اسب را بطور عموم برای کشیدن ارابه‌ها بکار گرفتند، اگرچه حالا قرائنی داریم بر اینکه در زمان سلسله اول هم وقتیکه کسیتها در میان لشکریان بابل خدمت میکردند اسب تحت عنوان «حمار کوهستان» معلوم بوده است.

اوضاع ایلام

در این مدت مدید اوضاع ایلام بخوبی معلوم نیست، در اواخر دوره سلسله کسیت میخوانیم که خوربتیلا پادشاه ایلام با کوری گلزو پادشاه بابل جنگ کرده و پادشاه ایلام که بیابیل دست‌اندازی کرده بود مغلوب و اسیر شده و ظاهراً شوش هم مسخر گردیده است، چندی بعد کیدین خوتروش پادشاه ایلام بابل را ویران و مسخر کرده و بسیاری از سکنه آنرا باسیری برده است.

شوتروک ناخونتا پادشاه ایلام سال ۱۱۹۰ پیش از میلاد تقریباً

از جمله سلاطین جنگجوی معتبر آن دوره شوتروک ناخونتا بوده که بابل را مسخر نموده و شهرها را غارت کرده و نفایس صنعتی آنها را بشوش حمل نموده است. الحق این عمل موجب امتنان و تشکر است که کاوشهای مسیو دمرگان در شوش این اندازه مثمر ثمر شده و چیزهایی نفیس بدست او آمده که از جمله ستون سنگی نرامسین است که این پادشاه از بابل بشوش برده و عالم عتیقه‌شناس فرانسوی بعد از سه هزار سال آنرا کشف کرده است. مجسمه مردوک را

که رب النوع مهم بابل بوده نیز برای تکمیل فتح و ظفر در آنزمان به ایلام بردند و سی سال باسیری نگاهداشتند و این هجوم و تاخت و تاز از طرف ایلام بالاخره انقراض سلسله کسیت را فراهم ساخت.

جانشین شوتروک ناخونتا، شیلخاکین شوشیناک است که اداره کننده بزرگی بوده و در ساختن ابنیه هم اهتمامی داشته است و مسیو دمرگان از او باید خیلی ممنون باشد زیرا که هر معبدی را که مرمت کرده اسم بانی اولی آن را نیز ذکر نموده است بلکه کتیبه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۴

اولی را که بانی برای ابقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده بزبان سامی عینا نقل کرده و ترجمه انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه اینکه از کتیبه‌های اولی دو نسخه دیگر داریم که بفاصله دو هزار سال نوشته شده و قدمت قوم ایلام را بر ما ظاهر میسازد و اینموقع بهترین دوره‌های صنعت و ادب ایلام بوده و ستونهای سنگی و برنجی و آجرها و کتیبه‌های آن عهد فراوان است.

سلسله پاشه «۱» بابل از ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۳ پیش از میلاد تقریباً

سلسله جدیدی از بابل بر ایلامیها غلبه کرده و مردوک را بیابیل برگردانید و این امر بدستیاری نبوکد نصر اول واقع شد که شخص مهم سلسله پاشه میباشد، این تسمیه از جهت اسم یکی از محلات بابل است و او آخر پادشاهی است که استیلای بابل را تا دریای مدیترانه رسانیده و از انتهای امر او تا اواخر آندوره که در حدود ۱۰۵۳ قبل از میلاد بوده است اطلاعات قابل اعتماد خیلی کم در دست است و احتمال کلی دارد که در تمام اینمدت غلبه و استیلا با ایلامیها بوده است.

صفحات دریائی و سلسله بازی‌ها از سال ۱۰۵۲ تا سال ۱۰۳۲ قبل از میلاد تقریباً

سه نفر پادشاه متعلق به سلسله دوم صفحات دریائی بیست سال سلطنت کردند و سلسله دیگری که آن نیز دارای سه پادشاه است جای ایشانرا گرفت که تقریباً بیست سال فرمانروائی نمود و آن موسوم بسلسله بازی‌ها میباشد و در آن موقع باز ایلامیها در بابل ظاهر میشوند و سلطانی از ایلامیها را بر تخت میبینیم و لیکن زیاده از شش سال سلطنت او دوام نداشته است (از ۱۰۱۱ تا ۱۰۰۶ قبل از میلاد تقریباً).

همین امور دلالت دارد بر اینکه بابل در آنزمان بحال ضعف و ناتوانی افتاده و علت آن هم تاخت و تازهای طوایف بدوی گوتی در زمان سلطنت سلطان غاصب موسوم به ادداپلو ایدینا یکی از جانشین‌های نبوکد نصر اول بوده است، طوایف مزبور هم سومر را خراب کردند و هم آکد را و شهرها را غارت و معابد بزرگ را ویران نمودند و بالتیجه کشور را بحال ضعف و ناتوانی انداخته دولت را متزلزل ساختند،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۵

ادداپلو ایدینا در صدد برآمد که از آشور مددی تحصیل کند و برای این مقصود دختر خود را بزنی پادشاه آشور در آورد و طبیعی است که در چنین موقعی ایلام نیز سعی میکند که از این اوضاع استفاده کند لیکن نتوانست بر آنکشور تسلط دائمی حاصل نماید و تنها پادشاه ایلامی که بر تخت بابل جلوس کرد (ظاهرا اسم بابلی اء-اپلو-اوتسور را اختیار نمود) موفق بر تأسیس سلسله‌ای نگردید و این قضیه که بابل در آن زمان با اینکه بدست آشور و ایلام هردو ضعیف و بیقدرت شده توانسته است نیمه‌استقلالی برای خود حفظ کند میشود آنرا بتهدید و خطرات دائمی حمله و تاخت و تاز قبایل تازه‌نفس نژاد سامی تعلیل نمود.

کلدانان، ۹۷۰ تا ۷۳۲ قبل از میلاد تقریباً

در این موقع که بابل را ایلامیها میچاپیدند و آشوریان هم آنرا مطمحنظر قرار داده بودند قبایلی از مهاجرین سامی نژاد که در تاریخ آنها را کلدانی میخوانند بانجا هجوم بردند و ظهور ایشان آغاز دوره جدید است. اینطایفه از مشرق عربستان آمده و از طرف جنوب وارد بین‌النهرین گردید و بنابراین مدعی ثالثی برای بابل پیدا شد.

جنگهای عدیده‌ای که در این دوره واقع شده نمی‌توانیم شماره کنیم، وینکلر «۱» شرح آنرا داده میگوید اختصاص آن محاربات این بوده است که سلاطین کلدانی با مساعدت ایلام میخواستند تاج و تخت بابل و سیادت آشوریها را هروقت در جاهای دیگر گرفتار نبودند بدست آرند «۲». حاصل اینکه نزاع و هرج و مرج دائمی برقرار بود تا در زمان سلطنت نبونیستر «۳»، از سال ۷۴۷ تا ۷۳۲ قبل از میلاد که بواسطه تأسیس دوره جدید معروف میباشد بابل در تحت حمایت و استیلا دولت جدید آشوری درآمد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۶

کتیبه آشور بانپال

(از کتاب کتیبه‌های میخی آسیای غربی)

«تألیف سر. ح. ث. رالینسون مجلد ۵ صفحه ۶ گرفته شده است».

فصل هفتم امپراطوری آشور و سقوط ایلام

من خاک شهر شوشان و شهر مادکتو و شهرهای دیگر را تماما به آشور کشیدم و در مدت یک ماه و یک روز من سرزمین ایلام را بتمامی عرض و طول آن جاروب کردم. من آن کشور را از عبور حشم و گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی‌نصیب نمودم و به حیوانات درنده و مارها و جانوران کویر و غزال اجاره دادم که آنرا فروگیرند.

«کتیبه آشور بانیپال»

طلوع آشور

ولایت آشور اصلا عبارت بود از اراضی متعلقه بشهری که موسوم باین اسم بوده است و مانند بابل در تحت حکومت پاتسی‌ها بود و آنها نیز مانند حکمرانان بابل کم‌کم سلطان مقتدری گردیدند.

اولین دفعه که از شهر آشور ذکری میشود در نامه‌ایست که در زمان حمورابی نوشته شده، هنگامیکه بظاهر آن بلده هم جزو دولت آن پادشاه بزرگ بوده است. بین

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۷

۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد، مملکت آشور که نائل به استقلال شده و بنای انبساط را گذاشته همواره از جانب شمال بسط یافته است. آشور که نام پایتخت قدیم است «۱» کم‌کم متروک شده ابتدای کلخی که امروز محل نمرود است و بالاخره نینوا مقر حکومت گردید و آن در سر تنها راهی واقع شده که بابل را با مغرب یعنی آشور مربوط و متصل ساخته و همینکه بنای ترقی و انبساط را گذاشته بالطبع ولایات مجاور خود را مسخر نمود، بیان این مطلب در اینجا جالب توجه است که چگونه آشور بچنان مقام رفیعی رسید که اصل سرزمینی را که منشاء دولت از آنجا بود مطیع ساخته و ولایات مجاور را در تحت استیلا و خراج‌گذاری خویش درآورد.

باید دانست که اصول حکومت بابلی‌ها روی طبقه روحانیون و ملوک الطوائفی تأسیس یافته لیکن قدرت آشور متکی بر طبقه فلاحان آزاد بود و این ترتیب منتهی بتشکیل سهمناک‌ترین قشونیکه در مشرق نزدیک دیده شده گردید، چه در واقع آشور مطلقا بسته بقشون خود بود و همینکه فلاحان آزاد کم‌کم از میان رفتند و تمام شدند در صدد برآمدند که لشکریان مزدور اختیار کنند و لیکن این مزدوران تا وقتیکه مزد و غنیمت وافر داشتند خوب می‌جنگیدند اما همینکه دوره احتیاج درمیرسید دولت را رها کرده و تنها می‌گذاشتند.

دولت قدیم آشور

چون کتاب و نویسندگان رسمی آشور بانیپال وقایع مهمه گذشته آشور و بابلیان را در دفاتری معروف بتاریخ معاصر یا اتفاقاتی که در یک عصر رخ داده همه را ضبط کرده‌اند میتوانیم بوسیله آن، تاریخ آشور را از مائه پانزدهم قبل از میلاد بدون اشکال معلوم داریم.

اول واقعه‌ای که ذکر شده معاهده‌ایست بین کارینداشی (۲) پادشاه سلسله کسیت و آشور ریمنی‌ششو پادشاه آشور بسته شده و تقریباً یک دوره بعد نامه‌ایست که یکی از پادشاهان آشور آشور یوبالیت دوم به امنوفیس چهارم فرعون مصر نوشته است و در این نامه اشاره بمراسلاتی میکند که جدش آشور نادین آخی به امنوفیس سوم نوشته

(۱) - و آن عبارتست از) Kala shergat (جدید.

(۲) - Karaindashi

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۸

و این مسئله بسی قابل توجه است. تقریباً در هزار و سیصد سال قبل از میلاد ادادنیراری اول دولت میتانی را که در شمال غربی بود منقرض ساخته و بین النهرین را متصرف شده است، پسرش شلمانزر اول تقریباً در سنه ۱۲۷۰ قبل از میلاد فتوحات پدر خود را امتداد داده و در دوره او پایتخت دوم آشور یعنی کلخی مابین دجله و زاب کبیر ساخته شده و در این دوره میتانی بالاخره منقاد گردیده و دولت بزرگ جنوبی یعنی بابل که آنزمان در تحت فشار و آزار ایلام بود نیز بدست توکولتی نی‌نیبی در سال ۱۲۴۸ قبل از میلاد مسخر شده است (۱)، هرچند مردم بابل بالاخره مهاجمین را راندند و دولت آشور بواسطه اغتشاشهای داخلی قدرت خود را از دست داد و دوباره بمقام اول خود که تبعیت نسبت به بابل بود برگشت.

تقریباً در سال ۱۱۰۰ قبل از میلاد آشور باز تحت سلطنت تیگلات پیلسر اول (۲) دولت مقتدری گردید و آن پادشاه فتوحات خود را تا سرچشمه دجله بسط داده و تصویر او هنوز در آنجا منقوش است و کتیبه‌ای هم دارد که محاربات ثلاثه او را در آن ناحیه نقل میکند. این پادشاه چنانکه در فصل دهم ذکر خواهیم کرد به قسمت غربی فلات ایران هم دست‌اندازی نموده و از جمله کارهایی که کرده مغلوب ساختن هتیت‌هاست و تا دریای مدیترانه رفته و عجب اینکه در ارود (۳) سوار کشتی شده و بحرپیمائی نیز نموده است و در این مسافرت و لشکرکشی با فرعون مصر هدایا ردوبدل کرده و فرعون یک نهنگ باو تعارف داده است، بالاخره پادشاه ذیجاه قشون خود را بجانب بابل برده پایتخت آن کشور را متصرف شد لیکن مانند دوره فتوحات سابقه عاقبت بخت او برگشت و مجدداً کشور آشور در تحت تبعیت درآمد.

مهاجرت آرامیان

واقعه مهمه این دوره هم برای آشور و هم برای بابل مهاجرت طوائف آرامیان بوده که از عربستان خارج شده تقریباً از هزار و سیصد سال قبل از میلاد بنای تاخت و تاز بآن کشور را گذاشته بودند و در این وقت

(۱) - هال، صفحه ۳۷۰ کتاب او که ذکرش در سابق رفته «مؤلف».

(۲) Tiglath -Pileser

(۳) Arvad

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۰۹

از کنار دجله در بین النهرین سرازیر گردیده و اگرچه در بابل کلدانیها که هنوز بطرف شمال در حرکت بودند با ایشان مقابل شدند و همچنین طائفه سوتی که سابقاً جزو معظمی از آن کشور را اشغال و با خود آرامیان از حیث نژاد قرابت داشتند بجلوگیری ایشان پرداختند معهداً از آن بعد طوائف نامبرده اهمیتی پیدا کرده و منشأ آثار گردیدند. آنها ظاهراً در آشور تمام کشور را متصرف شدند و همین هجوم و مهاجرت بود که دولت قدیم آشور را خاتمه داد ولی کیفیت انقراض آندولت بدرستی معلوم نیست و مسئله قابل توجه این است که در ۱۲۰۰ قبل از میلاد آرامیان دمشق و حلب و سایر کشورهای سوریه را جزء متصرفات خود قرار داده تجارت مهمی تشکیل دادند و در ۱۰۰۰ قبل از میلاد الفبائی را که از فینیقیها گرفته بودند در تحریرات خود بکار بردند و تجارت و خط آنها در طول و عرض شرق نزدیک و میانه، تأثیراتی بخشیده و متدرجاً ولی مسلماً خطوط آنها جانشین خطوط میخی گردید.

دولت میانی آشوری از سال ۹۰۰ تا سال ۷۴۵ قبل از میلاد تقریباً

وقتیکه آشور مجدداً قوت یافت ابتدا طوائف آرامیان را مطیع خود کرد و بعد از آن بهر جانب فعالیت جنگی عجیبی ظاهر ساخت و از سرچشمه دجله گرفته تا نهر الکلب واقع در نزدیکی بیروت معرض تاخت و تاز لشکریان آندولت گردیده و حجاریهای آشوری در نهر الکلب موجود است و بنظر مسافرین میرسد.

در این دوره سلطنت ادداد نیراری دوم از سال ۹۱۱ تا ۸۹۰ پیش از میلاد اهمیت مخصوص دارد زیرا که از سال ۸۹۳ پیش از میلاد وقایع مرتباً مضبوط است و بقول مسیو هال تاریخ با سنوات صحیح شروع میشود. بنابراین وقتیکه آن پادشاه از جدّ خود تیگلات پیلسر سوم ذکر میکند میدانیم که نامبرده معاصر سلیمان و شیشاک بوده است. بزرگترین پادشاه جهانگیر این سلسله آشورنات سیرپال است (سال ۸۸۴ تا ۸۶۰ قبل از میلاد) که دولت را بحدود سلطنت تیگلات پیلسر اول رسانید و نام بلند او بواسطه بیرحمی و سببیت که نسبت باسرای جنگی نشان داد لکه دار شد چه تمام آنها را از کوچک و بزرگ و زن و مرد همه را بمیخ چوبی بسته و زنده سوزانیده است. پسر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۰

شلمنزر دوم بتسخیر دمشق که پادشاه آن با اهاب پادشاه اسرائیل متحد بود موفق نگردید لیکن در بابل پیشرفت کرد و بر آنکشور تسلط یافت، تشکیلات قشونی آشور که ویرا دولت فاتح در شرق نزدیک معرفی نمود در پرتو اقدامات این دو پادشاه بود.

در اینوقت ایلام صعب الوصول و جنگجو بود و مصر اگرچه ضعف داشت اما دورافتاده و باینواسطه فقط این دو کشور از حملات مصون بودند و بنابراین آشور دوباره باعلی درجه شوکت و آوازه خود رسید لیکن در این نوبت نیز نتوانست ممالک مفتوحه را نگاهداری کند و علت عمده آنهم طلوع دولت اورارتو یا آرارات بود، حاصل اینکه کشورهای تابعه آشور باز از هم متلاشی شده دارای استقلال گردیدند و دوره مذکور بواسطه انقلاب و شورش خاتمه پیدا نمود.

دولت جدید آشور از سال ۷۴۵ تا ۶۰۶ قبل از میلاد

بالاخره رئیس شورشیان تحت عنوان پول یا تیگلات پیلسر چهارم بر تخت جلوس نمود و در زمان او آشور دولت معظم مقتدر آسیای غربی گردید یعنی از فلات ایران تا دریای مدیترانه در تحت استیلای او درآمد و زیاده از یکصد سال بر این پایه و مقام باقی بود.

جهانگیر مذکور اول دفعه به بابل لشکر کشید و آرامیان و کلدانیان را در آنجا شکست داد و شاهنشاهی بابل را حاصل کرد و نبونتیسیر پادشاه بابل در تحت حمایت آشور درآمد. در طرف شمال هم چندین جنگ با اورارتو نمود و اگرچه نتوانست وان را که پایتخت بود مسخر نماید لیکن ولایات جنوبی آنرا متصرف شد اما چیزیکه بیشتر محل توجه است محاربات غربی اوست، چه بواسطه فتح آخری دمشق در سال ۷۳۲ قبل از میلاد فلسطین از معاونت دولتی که به تنهائی مابین او و آشور حایل بود محروم گردید و پس از یک سلسله جنگهای متوالی بالاخره فاتحانه وارد بابل شده و بعنوان پادشاهی سومر و آکد «دستهای بل (رب النوع) را گرفت».

سارگن دوم از ۷۲۲ تا ۷۰۵ قبل از میلاد

سارگن دوم که بتخت آشور رسید مؤسس سلسله جدیدی محسوب میشود و چنین بنظر میرسد که اسلاف بلاواسطه او با امتیازات کهنه و روحانیون مخالفت کرده بودند باینمعنی که آن طبقه دارای

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۱

املاک بسیار و ضمنا از مالیات معاف بودند و بنابراین فلاحان آزاد از میان رفته و جماعتی از بندگان یا اسرای جنگی جای ایشانرا گرفته بودند. چون سلاطین آشور با این ترتیب مخالفت میکردند کهنه اسباب انقلاب را فراهم آورده سارگن دوم را که دست نشانده خودشان بود بر تخت سلطنت نشاندند و از آن بیعد قوت سلطنت بواسطه قشون مزدور بود و لشکریان آشوری حیثیت قوه ملی را از دست دادند.

جنگ اول بین آشور و ایلام

اول دفعه‌ای که آشور با ایلام درست روبرو شد و جنگ کرد در زمان این سلطان بود، تیگلات پیلسر با طوائف کوهستانی شمال شوش زدو خورد کرده و سایر سلاطین آشور هم با طوایف نیمه‌مستقلی که در بین این دو دولت واقع بودند کشمکش پیدا کرده بودند لیکن تا وقتی که نواحی آرامیان شرقی دجله ملحق بابل نشده و تیگلات پیلسر سوم آنجا را مسخر نموده بود آن دو دولت که لامحاله دیر یا زود میبایست طرح خصومت بریزند مستقیماً و بلاواسطه بیکدیگر تماس پیدا نکرده بودند، پس از یک جانب دولت آشور بود که بالنسبه متمدن و مرتب محسوب میشد و سایر مرزها و کشورها را ضمیمه خود کرده و آنها را تحت اداره خود درمیآورد، از جانب دیگر ایلام بود که مثل اغلب اقوام مستقل منفرد و از میزان و نسبت قوه و قدرت خود با دولت همسایه بیخبر بود و به فیروزی خویش اطمینان داشت، از این گذشته سلاطین ایلام که از قدیم الایام بتاخت و تاراج معتاد بودند از اینکه ترقیات آشور مانع اعمال دیرینه ایشان میشود دلتنگ و متغیر بودند. درین صورت محل تعجب میشود که مابین ایلام و بابل عقد اتحاد بسته شود لیکن عزم و استعداد سارگن را بدرستی نشناخته بودند چه آن پادشاه همین که از مخبرین خود شنید که قشون ایلام از سرحد عبور کرده‌اند مصمم شد پیش قدم شود و هردو دولت هریک را جداگانه مضمحل نماید، پس در حالیکه پادشاه ایلام منتظر اتصال و پیوند بقشون متحدین خویش بود لشکر آشور بدون ترقب ظهور کرد.

فریقین که اول دفعه باهم ملاقات میکردند در اسلحه و آلات جنگی باهم یکسان نبودند. پیادگان ایلامی زره نداشتند لیکن تیراندازان سنگین اسلحه آشوری زره پوشیده

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۲

بودند، ایلامیان در مقابل سپرهای بزرگ آشوریان سپر سبکی بدست داشتند و مغفر کوتاهی بدون جغه و پر کلاه از یکمشت یال یا دم اسب بر سر گذاشته و حرابه ایشان عبارت از کمان و نیزه و دَبوس و خنجر بود، آشوریان سپری بزرگ و کمانی بزرگتر داشتند، ارابه ایلامی نیز سبک‌تر از ارابه آشوری بود و سواران ایشان هم عدداً کمتر بودند بالاخره لشکریان ایلامی بیشتر از طوائف مستقل و نیمه‌مستقل کوهستان اطراف جلگه شوش ترکیب شده و در اینصورت ظاهر است که سپاه نامبرده با وصف شجاعت و دلیری اتحاد و استحکام یا حسن انتظام لشکر آشوری را که تقریباً در تمام شرق نزدیک سیر کرده و فتوحات نموده نمیتوانستند دارا باشند و با اینحال ایلامیها خود را یک حریف دلیر و خطرناکی بقشون آشوری نشان دادند.

ملاقات اول با کمال سختی واقع شد و جمع کثیری بهلاکت رسیدند و هردو طرف مدعی فیروزی بودند لیکن آشوریها مجبور بمراجعت شدند و بنابراین جنگ دوریلو برای آشوریها مغلوبیت محسوب میشد اگرچه شکست ایشان فاحش و بین نبود. پس در آنوقت منازعه و کشمکش متوقف ماند و سارگن دنباله عملیات شگفت‌انگیز و حملات خود را امتداد داده در جریان احوال یک شکست سختی به لشکریان مصر وارد ساخت در صورتیکه سرزمین هتیتها ضمیمه کشور آشور گردید و سلاطین یونانی قبرس نیز هدایا و تحف به نینوا فرستادند. تسخیر ساماریه «۱» و اسیری اسباط عشره بنی اسرائیل نیز در دوره سارگن واقع شده است.

اینک به سلطنت سناخریب پسر و جانشین سارگن میرسیم که بنابر آنچه در فصل سوم مذکور شد بسواحل دریای ایلام دست اندازی کرده است، منظور او حمله بفراریهای کلدانی بود که میخواستند دولت جدیدی تأسیس نمایند و تا یک اندازه هم بمقصود خود رسیده لیکن در حالتیکه لشکریان او مشغول تاراج سواحل دریای ایلام بودند ایلامیها هم تحت فرماندهی کالدوش شمال بابل را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند

(۱)-Samaria

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۳

و حتی پسر پادشاهرا نیز باسیری بردند.

جنگهای سناخریب با ایلام

انقلابی در ایلام واقع شده که کالدوش را در قصر خود محاصره کردند و بقتل رسانیدند. سناخریب بدون تأمل اینواضعه را مغتنم شمرده بقصد استفاده آمد و این اول دفعه‌ای بود که قشون آشوری توانست جلگه پرثروت شوش را عرصه تاخت و تاز خود قرار دهد و پادشاه آشور شرحیکه در نتیجه میگوید از اینقرار است: «سی و چهار دژ و شهرهای بیحسابی که تابع آنها بود من محاصره کرده بیورش گرفتم و سکنه آنها را باسیری بردم و آنها را خراب و مبدل به تلّ خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ باآسمان پهن و وسیع بلند نمودم».

کودوران خوندی که برای جلوس بر تخت خالی ایلام معین شده بود بکوهستان متواری شده در آنجا در تمام مدت این لشکرکشی آشوری ساکت و ناظر جریانات بود و سناخریب بواسطه این اظهار ضعف قوت قلبی یافته عازم شد به مادکتو واقع در کوهستان حمله کند، لیکن برف و بارانهای شدید قشون آشوریرا مجبور بمراجعت بجلگه نمود و از آنجا به نینوا برگشت و کودوران خوندی بسبب مسامحه در جلوگیری از آشوریان مورد نفرت رعایای خود شده در سال ۶۹۲ قبل از میلاد بقتل رسید.

برادر کوچکش اوممان مینانو جانشین او شد و قشون ایلام بزودی بقوت و صلابت قدیم خود عودت نمود و پادشاه بابل چون چنین دید موقع را مقتضی دانست که با ایلام متحد شده دشمنی را که نسبت بهر دو جبر و تعدی میکند از میان بردارند و برای اینکه دولت ایلام بتواند از مردمان فلات ایران لشکری جمع آوری کند خزائن ارباب انواع بابل را خالی کردند و در مدت قلیلی قشون کثیری فراهم نموده در کنار دجله با آشوریان روپرو شدند. این معرکه بسیار شدید و تلفات طرفین زیاد بود، لیکن سردار ایلامی و بسیاری اشخاص که بقول پادشاه آشور خنجرهای طلا بکمر داشتند بقتل رسیدند و عاقبت فریقین هریک بمقر اصلی خود مراجعت نموده هیچیک بظاهر غلبه و برتری بر دیگری نیافتند.

تسخیر و غارت بابل در سال ۶۸۹ قبل از میلاد

در سال ۶۸۹ قبل از میلاد سناخریب دوباره بمیدان شتافته و بطرف بابل رفت و ایلام در این موقع با متحد خویش همراهی نکرد زیرا که پادشاه آن مبتلا بمرض فلج گردیده بود، پس برحسب ظاهر بابل مقاومت طولانی نکرد و همینکه مسخر شد در این نوبت آشوریان مثل دفعه سابق برآفت و مهربانی با آن رفتار نکردند بلکه شهر را باختیار لشکریان بیرحم سپردند و فرمان قتل و غارت دادند و این امر کاملاً اجرا شده و بابل را با خاک یکسان کردند، در ازای طغیانهای متوالی سکنه آن، نهر آبی که بود روی خرابه‌های شهر برگردانیده و هر چه بود بر باد دادند.

اسرهدون از سال ۶۸۱ تا سال ۶۶۹ قبل از میلاد و روابط او با ایلام

این پادشاه جدید اول کاریکه کرد شروع بترمیم بابل نمود و در همین سال خرابی آن تعمیر و دیوار و بروج و دروازه‌های آن باتمام رسیدند. در سال ۶۷۴ قبل از میلاد خومبان کالداس دوم پادشاه ایلام ناگهان به بابل حمله برد و تا سپهر پیش رفته در حالیکه پادشاه آشوری در جای دیگر سرگرم بود و چون پادگان آشوری قوه مقابلی با ایلامیها را در میدان جنگ نداشتند مهاجمین مظفر و منصور به شوش برگشتند. چند روز بعد پادشاه ایلام درگذشت و برادرش موسوم به اورتاکو بجای او بتخت نشست و ارباب انواعیرا که از سپهر آورده بودند برگردانید و در ازای این مهربانی چون ایلام گرفتار قحط و غلا شد اسرهدون از مساعدت و معاونت مضایقه نمود.

فتح مصر در سال ۶۷۰ قبل از میلاد

شاهکار سلطنت اسرهدون فتح مصر بود و اگرچه آن کشور سابقاً هم از آشوریان شکست خورده بود لیکن تا این زمان هیچوقت بلادش مسخر و اراضیش خراب نشده و شاهزاده خانمهایش باسیری نرفته بودند. بعد از این جنگ قدرت آشور بمنتها درجه رسید و تمام دنیای متمدن را بااستثنای ایلام در تحت اقتدار خویش درآورد و چیزی نگذشت که ایلام هم سر تمکین در پیش نهاد.

آشور بانپیال از سال ۶۶۹ تا سال ۶۲۶

چون اسرهدون درگذشت آشور بانپیال جانشین او گردید و برادر او شمش شوموکین پادشاه بابل شد. ابتدا این پادشاه جدید تمام مساعی خود را مصروف فرونشاندن آتش طغیانی نمود که در سال ۶۶۸ قبل از میلاد در مصر تحت تیرهاکه پادشاه ایتوبیان روشن شده بود و او شکست خورده طرف نوبه فرار کرد.

در سال ۶۶۵ قبل از میلاد در حالیکه لشکریان آشور هنوز در مصر بودند ایلامیها موقع را برای استفاده مناسب دانسته ناگهان در تحت ریاست اورتاکو از دجله عبور نموده بنای تاخت و تاز را در آن کشور گذاشتند و چون استحکام بابل زیاده از آن بود که بتوانند آنرا مسخر نمایند بعدادت دیرینه خود غنائم زیاد جمع کرده به شوش مراجعت نمودند لیکن اورتکو در گذشت و مقارن اینحال بعضی بزرگان دیگر نیز از بین رفتند و ایلام مبتلا بهرج و مرج گردید.

برادر اورتاکو که توم مان نام داشت بجای او نشست و در صدد برآمد که بازماندگان برادر خویش را اعدام کند لهذا شصت نفر از شاهزادگان با اتباع ۱۱- یک سنگ سرحدی ناتمام متعلق بدوره کاسیت

(ایتونی تیر خود را می شکند)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۶

کثیر بدربار بانیپال فرار کردند و در آنجا چنانکه انتظار میرفت بخوبی پذیرفته شدند چه باین واسطه ایلام ضعیف و گرفتار جنگ داخلی میگردید و این تدبیر مفید افتاد یعنی همین اختلافات خانوادگی اسباب انحطاط ایلام شد. در این ضمن آشور بانیپال و قشونش مجددا از رود نیل بالا رفتند و بشهر تب رسیده آنرا غارت کردند و دوتا از مسله های جزو آرایش معبد آمن را به نینوا حمل نمودند.

جنگ اول بابل با ایلام

توم مان چون بر تخت ایلام مستقر شد با گمبولا که گذرگاههای دجله را در تحت تصرف داشت متحد گردید و بدینوسیله راه بابل برای او بازگشت و قبل از آنکه از سرحد عبور کند آشور بانیپال را بین جنگ و تسلیم فراریهای ایلام مخیر گردانید، چون تسلیم فراریان برای پادشاه آشور ننگین و بمنزله اذعان ضعف و عجز بود جنگ در گرفت. اگرچه بنابر آنچه از کتیبه ها مستفاد میشود آشور بانیپال چندان رغبتی باین امر نداشت لیکن چون از ارباب انواع استشاره کردند جواب اطمینان بخش رسید و لشکر آشور بطرف سرحدات ایلام روانه گردید.

جنگ توللیز ۶۵۹ قبل از میلاد

این سرعت حرکت غیر مترقب توم مان «۱» را سراسیمه نمود و او قوای خویش را جمع آوری کرده آهسته بطرف توللیز که شهری نزدیک شوش بود عقب کشید و میسر خود را بکارون و میمنه را به بیشه تکیه داده مهبای محاربه قاطع گردید و ضمنا چون تمام عساکرش نرسیده بودند یکی از سرکردگان را که ایتونی نام داشت نزد دشمن برای مذاکرات صلح روانه کرد تا باینوسیله فرصت و مجال پیدا کند، لیکن پادشاه آشوری ملتفت شد که آن حيله است و حکم داد فرستاده را سر بریدند. جنگ در گرفت و مدتی نتیجه معوق بود، عاقبت آشوریها میسر ایلامیان را بکارون راندند تا اینکه رودخانه بواسطه نعل اسب و آدم مسدود گردید و بقیه سپاه شکست خورده در پناه بیشه ها بکوهستان فراری شد. توم مان دلیرانه جنگید و حملات پی در پی برد تا مجروح گردید، پس سوار عرابه شده دست بفرار گذاشت لیکن یکی از چرخهای عرابه بدرخت خرمائی برخورد پادشاه بر زمین افکنده شد، تعاقب کنندگان آشوری نزدیک بودند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۷

و یکنفر از شاهزادگان تبعید شده ایلامی در عالم کینه‌جوئی بر ایشان فرماندهی مینمود، توم‌مان دوباره مجروح شد و از اینکه دشمن را در تحت امر ایلامی دید دلش بدرد آمده به پسر خود فریاد زد که با تیر بزن، آنجوان تیرش بخطا رفت و خود مجروح گردید و بضرب ۱۲- تصویر آخرین تیر توم‌مان (از تخته‌سنگ ایوان نینوا که در موزه لندن است گرفته شده)

دبوس شاهزاده ایلامی از پا درآمد، توم‌مان را هم سر بریدند و سرش را به نینوا فرستادند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۸

وقایع مذکوره در نقوش آشوری تصویر شده و نقوش نامبرده در موزه انگلیس موجود است و معلوم میدارد که تعاقب پادشاه فراری از میان نخلستان انبوهی واقع شده تصاویر را هم خیلی حساس و جاندار ساخته‌اند. باری برحسب عادت آشوریان این فتح بزرگ منتهی شد باینکه لشکریان را بدم شمشیر گذرانیدند و ژنرالها و افسران ارشد را زنده پوست کردند و رؤسای بزرگتر را برای زینت آئین فتح و فیروزی نگاهداشتند.

انقلاب شوش

خبر این مصیبت همان روز به شوش رسید و باعث انقلاب شد. طرفداران شاهزادگان تبعید شده مخالفین خود را بزندان انداختند و با تشریفات و ازدحام باستقبال فاتحین شتافتند و در این موقع خواجه‌کان مقدس پیش‌قدم بودند. خلاصه بر طبق دستور آشور بانپال پسر بزرگ اورتاکو که خوم‌بان ایگاش نام داشت بسلطنت معرفی شد و لشکریان آشوری بعد از اخذ خراج ۱۳- آشور بانپال و ملکه در مجلس جشن (سر توم‌مان در سمت چپ بر یک درخت آویزانست) از نقوش برجسته نینوا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۱۹

به نینوا مراجعت نمودند.

آئین فیروزی آشور

شادی که آشور بانپال بسبب این فیروزی اظهار کرده دلیل بر ترس و وحشتی است که از ایلام داشته است. رؤسای اسرا را زنده پوست کنده و بدن آنها را قطعه‌قطعه نموده بنقاط مختلفه کشور پراکنده کردند. سر توم‌مان را بعد از آنکه در موقع جشن و ضیافت بدرخت آویختند بدروازه نینوا نصب نمودند و اگرچه ایلام هیچوقت آشور را در میدان جنگ

مغلوب نساخته بود لیکن با اسرهدون همسری کرده در بابل مکرر تاخت و تاز نموده و منتها دولتی بود که تا آنزمان آزاد مانده آشور را تهدید میکرد و بنابراین معلوم است که آشور بانیپال باید از مقهور ساختن دشمن دیرینه و خراجگذاری او بسیار شاد باشد و حسن تدبیریکه بخرج داده شاهزادگان تبعید شده ایلامی را تشویق نمود که از نینوا یعنی محل تبعید خود اسباب تولید اختلافات داخلی را در ایلام فراهم آوردند جای تحسین است، لیکن نمیتوان فهمید که در حالتیکه بر حسب ظاهر تسخیر و تصرف شوش در کمال سهولت بوده لشکر آشوری چگونه از دست درازی بآن محل خودداری نموده است.

طغیان بابل

بعد از آنکه بر ایلام چنین شکست وارد آمد و دست نشانده آشوری بتخت ایلام رسید بنظر میآید که تا چندین سال مهمی از آن ناحیه پیش نیامده باشد لیکن آشور بانیپال باندازه ای کبر و نخوت پیدا کرد که برادر خود او از او رنجیده چه بآن برادر فقط بطور نایب السلطنه بابل و حکمران رفتار میکرد که هر وقت اراده داشته باشد میتواند او را بردارد و بنابراین برادر نامبرده برخلاف پادشاه آشور در سال ۶۵۲ تشکیل اتحادی داد و دول تابعه او را داخل در این اتحاد کرد.

خوم بان ایگاش پادشاه ایلام هم که طبعاً بمخالفت پادشاه آشور نبود باین امر مجبور شد چه آشور بانیپال از او تقاضا نمود که مجسمه «نه‌نه» را به اریک برگرداند و حال آنکه اطاعت این امر با حفظ تاج و تخت منافات داشت زیرا که تمام ملت ایلام نسبت بآن بت احترام و علاقه وافر داشتند و بنابراین همینکه سفرای بابلی خوم بان ایگاش را دعوت کردند و خزانه ارباب انواع خود را برای تقدیم حاضر نمودند دعوت را اجابت کرده و

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۰

ملت ایلام نیز از اینجهت خوشوقت گردید.

جنگ دوم با ایلام سال ۶۵۱ قبل از میلاد

جنگ شروع شد و لشکریان فریقین در تمام سال ۶۵۱ پیش از میلاد مراقب یکدیگر بودند و در این نوبت نیز آشور از اختلاف خانواده سلطنتی ایلام استفاده کرده باینمعنی که تام ماریتو برادر خوم بان ایگاش بر ضد او اسباب چینی کرده او را بقتل رسانید و تخت و تاج را تصاحب نمود لیکن برای اینکه معلوم کند که شیوه دولت تغییر نکرده است فوراً لشکر دیگری نیز بمیدان جنگ بر لشکریان قدیم اضافه نمود، اما سلطنتش دوام نکرد و یکی از تبعه مهم ایلام انید بغاش «۱» نام داشت بواسطه او ضاع آشفته کشور قوت قلب یافته نسبت باو عصیان ورزید و پیشرفت حاصل نمود بطوریکه تام ماریتو مجبور شده به باتلاقهای کنار خلیج فارس فرار کند و در آنجا تجهیز کشتی نمود لیکن طوفان کشتی را بساحل برد و تام ماریتو گرفتار شده او را به نینوا فرستادند و آشور بانیپال با او مهربانی کرد و البته جهت این بوده که برای بعدها میخواست است او را آلت مقاصد خود قرار دهد. در هر حال یاغی نامبرده لشکر ایلامی را از میدان جنگ خارج کرد و متحد ایلام یعنی بابل را تنها گذاشت.

بنابر آنچه مذکور شد آشور بانیپال در مقابلی با بابل آزاد گردید و بعد از محاصره طولانی آنرا مسخر کرد و همان رفتاری را که سناخریب در چهل سال قبل با آن شهر کرده بود تجدید نمود و هزارها از سکنه آنرا در پیش گاوهای بزرگ بالدار بقتل رسانید.

جنگ بابل با ایلام

در اینموقع پادشاه آشور بحکم عقل مصمم شد که از اختلافات ایلام استفاده نموده استقلال آن دولت بی آرام را خاتمه بدهد و برای این مقصود چنانکه طبیعی بود تاماریتو را بکار برد. مخصوصا قبل از آنکه بابل مسخر بشود پادشاه آشور از ایلام تقاضا نمود کلدانیها را که در طغیان شرکت کرده بودند تسلیم نماید اما جواب صریحی داده نشده بود بواسطه اینکه مصلحت ایلام در تقویت بابل بود و چون

(۱) - این اسم از روی قرائن و امارات موجوده از اسامی آریانی است، رجوع شود به کتاب هال که ذکر آن در سابق رفته صفحه ۲۰۱.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۱

آشور معظم مسخر گشت که لازم بود برای ایلام از آن جلوگیری کند آشور بانیپال سفرای ایلامی را مرخص کرده برای پادشاه ایلام پیغام داد که اگر آن اشخاص را تسلیم نکنی میآیم و شهرهای تو را خراب میکنم و مردم شوش و مادکتو و خایدالو را باسیری میبرم و ترا از تخت بزمین میاندازم و دیگریرا بجای تو میگذارم و همچنانکه سابقا توممان را از میان برداشتم ترا هم نابود میکنم.

در این میانه بزرگان ایلام اند بگاش را بقتل رسانیدند و خومبان کالداش را بجای او گذاشتند و بنابراین موقع مناسبی برای آشور بانیپال پیدا شد، طرفداری تاماریتو را بهانه کرد و آشوریان ویرا کمک نموده تا اینکه او دوباره داخل شوش گردید و دوباره بر تخت نشست ولی همینکه این امر انجام گرفت او سفاهت کرده در صدد قتل معاونین خود برآمد، آنها از این سوءنیت آگاه شدند و دوباره او را گرفته بزندان انداختند لیکن آشوریان برای اقامت در ایلام عده خود را کافی ندیدند تمام کشور را بغارت داده به نینوا مراجعت نمودند.

تسخیر و غارت شوش ۶۴۵ قبل از میلاد

آشور بانیپال از نتیجه مختصر و ناقص این جنگ راضی نشده تاماریتو خائن را بمطالبه تسلیم کلدانیها و «نه‌نه» ربّه النوع فرستاد اما خومبان کالداش میدانست که تسلیم آنها مورث هلاکت خود اوست بنابراین مقاومت را اولی دانست الا اینکه در این موقع قوه آشوریان زیاد بود و بعد از آنکه چهارده شهر را سوزانیدند شوش را هم بتصرف خود درآوردند. سابق

برین لشکریان آشوری دو نوبت بعنوان مساعدت و کومک بشوش رفته بودند لیکن در این دفعه میتوانستند حقد و کینه خود را ظاهر سازند و حرص غارتگری خویش را بدرجه کمال بموقع آرند چنانکه غنائم فراوان بردند، چه گذشته از خزاینی که سابقاً از سومر و اکد بانجا وارد شده بود طلا و نقره (سیم و زر) معابد بابل که ایلامیها در ازای معاونت بان شهر گرفته بودند نیز بچنگ ایشان افتاد- اماکن متبرکه را بی احترامی کردند. خزاین آنها را چاپیدند، ارباب انواع را با سی و دو مجسمه سلاطین ایلامی که از زر و سیم و برنج و مرم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۲

بود به نینوا فرستادند، بالاخره قبرهای دلاوران قدیم را نبش کرده استخوانهای آنها را به نینوا بردند و در آنجا جشنها گرفتند، شراب خواریها کردند و باعتقاد خودشان باین واسطه چون ارواح آن اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است مذلت و خواری ۱۴- مجسمههای خدایان ایلام که آنها را ربوده به نینوا میبرند از کتاب آثار نینوا تألیف آ، ح، «لایارد» گرفته شده است

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۳

این اوضاع را بهتر درک خواهند کرد. خلاصه برای پر کردن پیمانه تلخی و عذاب ایلام در وقت سقوط او هر شرارت و بیرحمی که ممکن بود انجام دادند و حزقیل نبی در این باب میگوید «در آنجا ایلام و تمام جمعیتش هستند، قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده اند» (۱)».

برگرداندن مجسمه «نه نه» به اریخ

بالاخره آشور بانیپال قادر شد که مقصود خویش را حاصل کرده «نه نه» را بعد از آنکه یک هزار و ششصد و سی و پنجسال در اسیری مانده بود به اریخ برگرداند. آیا در تاریخ هیچ امری نظیر این واقعه دیده میشود؟ لشکر آشوری عاقبت در حال فتح و ظفر مراجعت کردند و ثروت شوش و جمع کثیری از بازماندگان سکنه آن شهر و نواحی اطراف آنرا بردند- خوم بان کالداش چندی فراری بود اما عاقبت مجبور به تسلیم شد و آشور بانیپال منتهای کامیابی خویش را در این قرار داد که آن پادشاه و تام ماریتو را با دو پادشاه مغلوب دیگر بجای اسب به عرابه ای که خود سوار بود بست و آنها را بدین شوکت و جلال بمعابد آشور و ایشتر کشانیدند.

محو شدن ایلام

دولت ایلام منقرض گردید و اگر هم قبایل کوهستانی در آن جا باستقلال ماندند اسم ایلام و دولت او از خاطرها محو شد و غبار افسانه و قصه بر روی آن نشست و مناسب آنست که قبل از رها کردنش یک لحظه نظری بر ماسبق تاریخ آن بیندازیم.

ایلام در اوایل امر دولتی غارت‌گر بود و بهمین حال در تمام مدت باقی ماند و در عین حال یک‌نوع خط و صنایع «۲» و تا یک اندازه تمدن مخصوصی را پرورش داد لیکن نسبت بکشورهای دیگر شیوه تاخت‌وتاز بیشتر داشت تا استیلا و تسلط و اهمی‌امی در اینکه آنها را تحت یک دولت مرتبی درآورد نمود و وقتی هم که خواست فتوحات خود را تحت انتظام درآورد از عهده برنیامد. نسبت بدولت بابل جفاکار بود و بدون ملاحظه و ترحم آنرا میدان تاخت‌وتاز قرار میداد و با اینکه وسایل او نسبت باندولت بی اندازه ناقص تر

(۱) - باب ۳۲، آیه ۲۴ کتاب حزقیل نبی «مؤلف»

(۲) - ایلام در ساختن جواهرآلات و ریختن فلزات از بابلیها خیلی پیش بوده است «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۴

بود اکثر اوقات موفق بدست‌برد و غنیمت آوردن بشوش میگردید. همینکه ولایات مابین ایلام و آشور از میان رفت و ایلام مستقیماً با آشور روبرو شد با وصف برتری انتظامات و تجهیزات قشون و مهمات حربی آشور دلیرانه با او جنگید و اگر نفاق و اختلافات داخلی نبود که در مواقع باریک همواره او را مفلوج میکرد بواسطه شجاعت خود و صعوبت مکان در مقابل قوه و قدرت آشور تا آخر میتوانست ایستادگی کند. بهر حال دولت ایلام باقی نماند و چنان عظمت و اهمی‌تش از خاطرها رفت که استرابو در کتاب جغرافیای خود در باب شهر شوش میگوید کوروش آن شهر را پایتخت قرار داد بواسطه موقع و اهمی‌ت و نیز از اینجهت که آن «هیچوقت از خود اقدام بامر بزرگی ننموده و همیشه تحت اطاعت ملل دیگر بوده است» (۱). چنین است رسم سرای سپنج!

(۱) - استرابو - ۱۵ - ۳ - ۲ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۵

یک سوار مدی از کتاب لوژارد موسوم به «کلت دمیترا» گرفته شده است

فصل هشتم آریانه‌های ایران - اصل و منشاء و روایات آنها

من از میان بلاد، اول سرزمین و کشور خوبی که آفریده‌ام همانا آریانه و یجو (مسکن خاص آریانه‌ها) است.

«وندیداد. ا-»

اختلاف مابین اراضی پست و نواحی مرتفعه ایران

یکی از مطلوب‌ترین مشاهدات شخص مسافر در ایران اینست که اراضی پست را که در بهار بطور موزی گرم میشود ترک گفته باماکن مرتفعه که در آنجا آفتاب موزی نیست و خضارت و طراوت غلبه دارد صعود نماید چه در واقع وارد اقلیم دیگری میشود. تاکنون آنچه بیان کردیم تمدن را در جلگه‌های پست باز نمودیم که انسان در اول امر در آنجا نشوونما کرده و کم‌کم بلاد معظم از قبیل شوش و بابل و نینوا ساخته شده و بالاخره در آنجا تمام شرق نزدیک و مصر قهرا در تحت استیلای یک دولت بزرگ مقتدر سامی نژاد قرار گرفته است.

استیلای آریان در اراضی مرتفعه

چون از آن اراضی پست و تمدن قدیم بالنسبه عالی دور شویم بفلات ایران صعود میکنیم و در آنجا همچنانکه امور طبیعی متفاوت است سکنه هم با آنچه دیده‌ایم تفاوت دارند یعنی چون

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۶

به فلات میرسیم از نواحی که در تحت نفوذ سامی‌ها است خارج شده به سرزمینی وارد میشویم که قوم غالب در آنجا آریانی است اگرچه می‌بینیم که دول متمدن‌تر بابل و آشور بر آنها نیز تأثیرات کلی کرده‌اند. از این بعد مقدرات تاریخ دنیای قدیم همانا کشمکش و نزاعی است مابین نژاد سامی جنوب و نژاد آریان شمال که بالاخره به مظفریت کامل نژادهای شمالی خاتمه یافته است «۱».

مسئله آریان

مسئله نژاد هند و اروپائی که غالباً آنرا مسئله آریان میخوانند (اگرچه لفظ آریان بیشتر راجع بطایفه هند و ایرانی است) در وقتیکه این مسئله مهم هنوز در مرحله اول از تحقیقات بود موضوع مباحثات بسیار شده است. در بدو امر این عقیده شیوع داشت که جماعتها از قوم آریانی از محلی که منشاء آنها بود حرکت کرده و قسمتهای غیرمسکون نیمکره شمالی را مسکون ساخته‌اند. امروز عقائد بسیار تفاوت کرده و میدانیم زمانی را که ما از آن صحبت میداریم در آنزمان دنیا قبلاً بواسطه نژادهای دیگر از نوع بشر مسکون بوده و بنابراین امروز قائلند بر اینکه فقط باید السنه خاندان آریان را مطرح گفتگو قرار داد و شاید که یک تمدن قدیمی آریان نیز قبل از انفصال لغات مختلفه آریانی از لغت اصلیه آن وجود داشته است «۲».

شکی نیست در اینکه ما میتوانیم سربلند باشیم از اینکه از اولاد آن طائفه اصلی آریان هستیم، لیکن منتی را که سومریان و سمیت‌ها و نیز نژاد عجیب سواحل مدیترانه بر ما دارند و نباید آنرا فراموش کنیم اینست که تمدن آنها را آریانهای وحشی اختیار کرده و ترقی دادند و هرچه بیشتر مبادی تمدن ما در تحت مطالعه درمیآید بیشتر ثابت میشود که تمدن ما میراث دوره‌های قبل است که بما رسیده است.

سرزمین اصلی آریان‌ها

از مسائلی که محل اختلاف عظیم واقع شده اینست که طوائف آریان از کجا و از چه مرکزی خارج شده‌اند لیکن قرائن و دلائلی بر کشف حقیقت موجود است، مثلا این قوم یقینا در زمینی ساکن

(۱) - رجوع شود به «ازمنه باستان» تألیف ج، ح، برستید صفحه ۱۷۲ «مؤلف»

(۲) - «نژادهای بشر» تألیف دنیگر، صفحه ۱۳۸ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۷

بوده‌اند که آب و هوای برّی داشته و چنانکه پیداست دو یا سه فصل از فصول اربعه را بیشتر ندیده بودند. از لغت ایشان ظاهر میشود ساکن جلگه بوده و کوه و جنگل نداشته‌اند و فقط بعضی اشجار سخت‌جان از قبیل قان (غان) و بید در آنجا بوده است. ما امروز میدانیم که آریان‌ها از شمال آمدند و چون حرکات طوائف بدوی دامنه وسیع دارد بعضی را عقیده این است که مسکن اصلی آنها باید در بیابانهای وسیع شمال خراسان بوده باشد که برحسب ظاهر در قدیم الایام حاصلخیزتر از امروز بوده و یا در جلگه‌های جنوب روسیه که مجاور و مشابه بیابان سابق الذکر و آب فراوان‌تر است، بعضی دیگر ناحیه جنوب غربی بحر خزر را منشاء اصلی آنطایفه میدانند و در هر صورت مطلب طوری نیست که بتوان رأی قطعی در آن اظهار نمود.

روایات آریانه‌های ایران

آریانه‌های شعبه ایرانی که سروکار ما در اینجا با آنهاست اول از همه متمدن شده و قائل بوحدت خداوند گردیده و بنابراین مورد توجه خاص میباشند. اینطایفه روایاتی داشته‌اند مشعر بر اینکه هجرت ایشان از منزل اصلی بسبب این بوده است که عامل شر محل ایشان را یخ بسته و غیرقابل سکنی نموده بود و شاید که معنی اینحرف این باشد که بواسطه تغییر آب و هوا مجبور به تغییر مکان شده‌اند چنانکه ظاهرا غلبه خشکی طوائف مغول را وادار کرد که بجانب مغرب هجوم ببرند و ضمنا بساط تمدن ممالکیرا که عرصه تاخت و تاز ایشان میشد برچینند.

در داستانهای ویژه «۱» به یک منزل از دست داده آریانم «۲» و یجوا اشاره شده است و چون بواسطه سرما مجبور به مهاجرت از آنجا شده به سغدا و مورو (در زبان یونانی سغدیان و مرژیانا) رفته‌اند که اولی بخارا و دومی مرو و حلبه خوانده میشود، بواسطه ملخ و طوائف دشمن مجبور شدند سغدا را نیز ترک کنند و به باغدی کشور بلند رایت و بعدها بلخ نامیده شده بروند، از بلخ به نیسایا رفته‌اند و این محل را با نیشاپور یکی دانسته‌اند

(۱) - رجوع شود به وندیداد. «مؤلف»

Aryanem Vaejo-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۸

ولی بعقیده من اشتباه است چه ناحیه ناسایانسا که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسب دارد. مراحل آخری این مهاجرت هرویو (هرات) و ویکرتا (کابل) بوده که آنرا زمین بدسایه وصف کرده‌اند و بعدها وقایع نگاران این ولایات را بدو قسمت منقسم نموده‌اند از اینقرار که اروهیتی (اراجوسیه) و هیچومنت (هیلمند) و هپتاهندو (پنجاب) در سمت مشرق. اوروا (طوس) و هرکانا (گرگان)، راگا (ری)، و رنا (گیلان) و پاره ولایات دیگر طرف مغرب می‌باشد و ممکن است که این دسته‌بندی را برای این کرده باشند که تا طوائف آریان‌های هندی و ایرانی را توضیح دهند.

مکان آریانم و یجو را در قسمت شمالی آذربایجان حالیه فرض کرده‌اند اما مسیو دمرگان «۱» نظر صحیحی اظهار میکند و میگوید در صورتیکه آریانم و یجو جزء شمالی قسمتی از آذربایجان بود میبایست طوائف آریان با مردمانیکه ساکن ارمنستان بوده و خط نوشتن میدانستند و بالنسبه متمدن بودند ارتباط پیدا کرده باشند. حقیقت اینست که محل مزبور را به تحقیق نمی‌توان تعیین کرد. هرچند بواسطه اکتشاف توخاریک «۲» که قدیمترین صورت هندواروپائی در سبیریاست قسمت غربی این صحرای وسیع میتواند خوب دعوی کند که شایسته دقت نظر می‌باشد و داستان سابق الذکر بطوریکه بدست ما رسیده طول و تفصیلش چنانست که نمی‌توان آنرا قدیم دانست و ممکن است وقتیکه داستان بصورت حالیه درآمده آذربایجان را آریانم و یجو میپنداشتند و سرمنزل اصلی که در شمال بوده فراموش کرده بودند معذکک فضلائی که در کتاب اوستا دست دارند باین داستان اهمیت زیاد میدهند و شکی نیست در اینکه آن مبنی بر روایات بسیار قدیم بوده است.

ورود طوائف آریان‌ها بایران

عقیده بر اینست که قوم ماد از جنوب روسیه بایران مهاجرت کرده و چون دولت اورارتو یا آرارات را قوی یافتند و نتوانستند بر آن حمله کنند از آن احتراز نموده تدریجا قسمت غربی فلات ایرانرا متصرف شدند.

(۱) - «مطالعات» صفحه ۴۱۵ «مؤلف»

(۲) - Meyer, Geschichte des Alterthums

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۲۹

شعبه دیگر آریانی که پارسیان باشند از بیابان‌های شمال خراسان وارد مشرق ایران شده از ایالت کرمان عبور کرده فارس را مسکن خود قرار دادند، یعنی از نزدیکی زنده‌رود که ظاهرا همانوقت در تصرف طوائف ماد بوده تا خلیج فارس و حدود غربی آنها متصل بحدود طوائفی بوده که در تحت نفوذ ایلامیها بسر میبردند.

سلسله دیگر از آریا یا باکتريا حرکت کرده امتداد جنوب شرقی را اختیار نموده از هندوکش گذشته پنجاب را مسخر نمودند. پشت سر این سه دسته ذکر هیرکانیها را می‌شنویم که ساکن ناحیه استراباد (۱) حالیه بودند و دنبال پارسیها کارمانیان میباشند که ولایت کرمان منسوب بایشان است. دیگر گذرزیان که در ساحل بلوچستان بوده و در انزلیان و اراخوسیان که اولی در نواحی شمالی بلوچستان و دومی در قسمتی از جنوب افغانستان مسکن گرفته بودند و آخر الامر مرژیهای مرو و باختریهای بلخ میباشند.

تاریخ این مهاجرتها

بعضی از کتیبه‌های خط میخی که جدیداً در بوغازک‌ای (۲) که عبارت از تیریای قدیم و پایتخت هتیت‌ها باشد کشف شده مشتمل بر معاهداتی است که مابین هتیت‌ها و متانیان که لاقلاً امرا و سلاطین آنها آریان بوده‌اند بسته شده، از جمله قراردادی است که از طرف خدایان وید- اندرا- و ارونا- نساتیاتونس (اسونیز) واقع شده است و آن نه فقط تصریح میکند که متانیان این خدایانرا احترام مینمودند بلکه معلوم میدارد که در سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد تاریخ عهدنامه مزبور، امتیاز و فرقی بین عناصر آریای ایران و هند وجود نداشته است ضمناً سند نامبرده تمدن هند را میرساند که نهایت قدیم نیست.

عقیده مسیو دمرگان (۳) اینست که هجوم آریانها به باکتريا دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد واقع شده و قوم ماد در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بشمال غربی ایران رفته‌اند و این مسئله که در فصل ششم مذکور داشتیم که قوم کسیت که در

(۱) - گرگان فعلی (مترجم).

(۲) - «مطالعات» صفحه ۳۱۴ «مؤلف».

(۳) - Kyoï.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۰

حدود هزار و نهصد سال قبل از میلاد تأسیس یک سلسله سلاطین نموده و در زمان سلسله اول سلاطین بابل اسم آنها شنیده میشود در تعیین تاریخ این مهاجرت کمک میکند و قبل از آنکه هویت قوم کسیت که احتمال طائفه‌ای بودند از ماد تشخیص شود این مسئله باین تحقیق معلوم نمیشد.

قوم ماد و سکنه قدیم

ظاهر آنست که از سکنه قدیم بعضی مقهور و برخی بکوهستانها رانده شده و جماعتی را هم متعرض نشده و گذاشته‌اند که با مهاجمین مشترکاً زندگی کنند و هرگاه بنظر آوریم که طوائف مدافع باید تلفات بسیار دیده باشند و میدان

تاخت و تاز هم وسیع و کوهستانی بوده معلوم میشود که عقیده فوق معقول‌ترین فرضهاست و تاریخ نشان میدهد که این ترتیب با رفتار اکثر ملل فاتح موافقت دارد. قول هرودوت نیز این رأی را تقویت میکند چه اسامی طوائفی را که باهم مخلوط شده تشکیل یک ملت دادند نقل میکند بوزه، پراتی سینی، استروخات، ارزنتی، بودی، مجوس «۱» بودند، ممکن است چهار طائفه اول از طوائف نامبرده آریان بوده و بودی و مجوس تورانی محسوب میشدند. قوم مجوس را مهاجمین دارای نوعی از کیش و پرستش دیدند که با کیش آریانی مخلوط شده و بعدها تحت توجه و تربیت زردشت ترقی نموده بصورت مذهبی درآمد که امروز باسم خود او موسوم است.

مهاجمین آریانی قومی بدوی و گله‌دار بود، و اسب و مواشی و گوسفند و بز و سگ گله داشته‌اند. مسافرت ایشان با ارباب‌های زیر و ناتراشیده‌ای بوده که چرخ و محور آنها را از یک پارچه چوب نتراشیده خشن میساختند. عروس را باسیری می‌گرفتند و خانواده مبنی بود بر اقتدار تام رئیس خانه یعنی پدر و تعدد زوجات هم معمول می‌داشتند.

طلا و الکتیم یعنی مرکب از طلا و نقره و مفرغ را میشناختند اما صنعت ایشان منحصر ببعضی تزئینات و نقوش و خطوط معدود بوده و خط و نوشتن نمیدانستند، آنها کم کم از بدویت خارج شده استقرار یافتند، زراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند و تا مدت مدیدی اجتماع ایشان عبارت بود از قبائل چندی که از یکدیگر مستقل بودند و چندان

(۱) - هرودوت ۱، ۱۱۰.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۱

اتصال و ارتباطی نداشتند لیکن در مواقع خطر و مهلکه بزودی باهم متحد میشدند.

افسانه‌های آریانی

بعضی محققین گفته‌اند و عقیده صحیحی است که هیچ مذهبی اختراع نمیشود و این حرف درباره زبان نیز صادق است یعنی هر دو امر بر نشوونما و تبدلات تدریجی درست میشود و از آنجا که مذهب مبنی بر عقایدی است که افسانه‌ها و اساطیر اگر بروی آنها قرار نگرفته باشند البته تصرف کلی در آنها داشته و کمال اهمیت را دارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی را معلوم نمائیم و خوشبختانه افسانه‌های آریانی برای اخلاف باقی مانده و ما برای معرفت باحوال مبادی تمدن جدید از آنها استفاده میکنیم.

اولین اطلاعی که بر احوال آریان‌ها داریم بر ما ظاهر میسازد که آنها در مرحله پرستش طبیعت خالص و پاک بوده‌اند. آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات میشوند معبود ایشان بوده و ظلمت «۱» و خشکی را شیاطین ملعون می‌پنداشتند.

در این مذهب شرک، آسمان بر سایر خداوندان مقدم بود و خورشید چشم آسمان و برق پسر آسمان نامیده می‌شده است و میتوان گفت که اکثر مذاهب این افسانه‌ها را دارا بوده و عقاید مزبور عمومیت داشته است لیکن اقوام آریانی مثل سومریان معتقد و مقید بجلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه نبوده‌اند بلکه توقع ایشان آن بود که ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده آنها را مغلوب سازند و ادعیه و قربانی‌هاییکه انسان میکند به غلبه آن مدد تمام میرساند و بنابراین از اوایل امر در نزد این قوم انسان مقام محترمی داشته و نسبت بخدایان چندان تذلل نمیکردند، از برای آنها ادعیه میخواندند، از ایشان استعانت مینمودند، تسبیح و تجلیل میکردند. قربانی را برای ایشان میدادند و بالاتر از همه اینکه مشروب متبرک هوما (۲) را اهدا مینمودند لیکن از این ادعیه و قربانیها معتقد بودند به اینکه بخداوندان برای مجاهده با قوای خشکی و ظلمت مدد میرسانند

(۱) - در خصوص ظلمت، گاتاها و اوستای اخیر تفاوت دارند چه بر طبق گاتاها ظلمت مخلوق اهورامزد میباشد (یسنا ۴۴) «مؤلف».

(۲) - هوما که بعینه همان سومای هندی است گیاهی است کوهستانی اما حقیقت و هویت آن معلوم نیست «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۲

چنانکه حقیقتا خیلی دلچسب است وقتیکه شخص در آن داستانها میخواند که چگونه نسبت به وارونا یعنی خداوند آسمان و همان رب النوعی که یونانیها ویرا اورانوس مینامیدند پرستش میکردند و او را رب الارباب میخواندند و ادعیه برای او تلاوت میکردند و صفاتی معنویه برای او مذکور میداشتند و مخصوصا این محل توجه میشود که می‌بینیم رب النوع مزبور فوق العاده از دروغ متنفرد است و این مسئله بر ایرانیها تأثیر کلی داشته و از کتیبه‌های بیستون و همچنین از بیانات هرودوت این فقره هویدا میشود.

اتر نورانی که با اسم میترا خوانده میشود در معبودیت با آسمان شریک بوده و این هر دو مراقب ضمائر و اعمال مردم بوده و بینائی و دانائی کامل داشته‌اند. همچنین آتش بصورت اصلی خود که برق باشد در منازعه دائمی خداوندان نور با قوای ظلمت دخالت تامه داشته است و ذوق سرشار و طبع شاعرانه قوم آریان در وصف این آثار باشکوه طبیعت مخصوصا خودنمایی میکردند است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۳

قسمتی از منظره شکار ایرانی (تصویر روی یک ظرف گلی در موزه هرمیتاج)

فصل نهم کیش مادیها و پارسیها

آنها (پارسیها) رسم دارند که بر مرتفع ترین کوهها بالا رفته در آنجا برای زؤس رئیس ارباب انواع قربانی میکنند. این نام یعنی نام زؤس را آنها به تمام فضا و دایره سماوی اطلاق میکنند. علاوه بر این برای خورشید، ماه، زمین، آتش، آب، باد، هدایا تقدیم مینمودند، در ابتدا فقط برای همین ها قربانی میکردند. (هرودوت. ۱، ۱۳۱)

ای اهورا، مسئلت میکنم که مرا از حقیقت این آگاه سازی که پیش از روز قیامت مردمان پاداش عمل خود میرسند؟
«سرود زردشت»

اشتراک مذهبی طوایف آریانی ایران و هندوستان

در فصل سابق پرستش آریان نسبت بقوای طبیعت اشاره کردیم در این فصل «۱» باید همان موضوع را شرح و توضیح دهیم. این پرستش طبیعت چنانکه هرودوت گفته است و ما عین آنرا در بالا مذکور داشتیم در نزد اقوام آریانی معمول بوده لیکن ایرانیها در

(۱) - من در مسائل و مندرجات این فصل یعنی فصل حاضر بکتاب زردشت پیغمبر باستان ایران تألیف پرفسور ویلیام جکسون مراجعه کردم، مستر ادوارد در موضوع خدای ایران مقاله محققانه ای که برای درج در دائرة المعارف مذهب و اخلاق هستینگس نوشته بود نمونه اش را برای من فرستاد، در اثنای تجدید نظر بکتاب آئین قدیم زردشت تألیف ژ. ح. مولتون که در مسائل گوناگون و مشکل مدققانه و نیز منصفانه اظهار نظر نموده مراجعه کرده ایم «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۴

دوره متمادی با آریانهای هندوستان اشتراک مذهبی و فرهنگی داشته و دوره مزبور تا نزدیک باوقاتی که اینک ما از آن گفتگو میکنیم امتداد داشته است. آریانهای هندوستان کتاب آسمانی داشتند که آنرا ویداز یا معرفت میخواندند و این عبارت است از مجموعه زاید بر هزار سرود که فاتحین آریانی قدیم و پنجاب آنها را ضبط کرده بودند و چون بدوره قدیم هندوستان که کتاب مذکور ترتیب داده شده رجوع میکنیم می بینیم مانند ایرانیها در مرحله نشوونما بوده اند و همانطور قوای طبیعت را پرستش میکردند.

خدا را هردو طایفه بیک اسم میخواندند و این امر چنانکه ادواردس «۱» اشاره میکند دلیل بر آنست که معبودهای آنها یکسان بوده اند. یکی از اسامی پروردگار آسورا بوده که در سانسکریت آسورا ولی در اوستا اهورا تلفظ میشده و بمعنی خداوند بوده است. اسم دیگر دایوا «۲» بوده که به سانسکریت دواو در اوستا دیوا «۳» میگفتند و این لفظ همان کلمه هند و اروپائی است که بمعنی وجود آسمانی است و کلیه السنه آریانی این کلمه را بمعنی خداوند بکار برده اند بدین طریق که در زبان یونانی تئوس و در لاتینی دئوس و در فرانسه دیو و انگلیسی دیتی گفته اند.

در همان ابتدای دوره ویداز خداوندانی که موسوم به اهورا و دیوا بودند در نزد قبائل آریانی در مقام معبودیت باهم رقابت داشتند مثلا در هندوستان دیواها سمت تقدیم و برتری داشتند و آسوراها در ویدای بعدی بمنزله شیاطین محسوب

میشدند. از طرف دیگر در ایران اهوراها سمت رجحان و برتری داشتند و احساسات مذهبی ایرانیان به اهورا علاقه گرفته و مقامی را که در هندوستان به آسورا میدادند ایرانیها برای دیواها قائل شدند.

افسانه‌های هندی ایرانی یما یا جمشید

بعضی داستانها هم هست که هردو کشور مشترک است «۴» و مهم‌تر از همه ظاهراً قصه یمای دلاور میباشد که اصلاً یکی از اسامی آفتاب در هنگام غروب بوده است و در او نیز چنانکه ماتیو آرنولد «۵» شیرین بیان میکند چنین عقیده داشتند که اول کسی بوده که مردم را دلالت و راهنمایی کرده و اول کسی بوده که بر منزل وسیع مرگ رسیده و بنابراین

(۱) - Edwards.

(۲) - Daiva.

(۳) - Daeva.

(۴) - در فصل دوازدهم این کتاب دوباره اینموضوع مطرح خواهد شد «مؤلف».

(۵) - Matthew Arnold.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۵

طبیعتاً مبدل پادشاه اموات شده است. او دو سگ داشته است تیره‌رنگ و بزرگ‌پوزه و چهارچشم، در هرروز بقوه شامه خود جستجوی اموات میکرده و آنها را برای صاحب خود میآوردند و میتوانیم عادتیرا که در ایران میان گبرها با اسم «سگدیده» معمول بوده است از آثار آن عقاید بدانیم. در اوستا مذکور است که هرکس بمیرد باید سگ زرد چهارچشمی یا سگ سفیدی که گوشهای تیره‌رنگ داشته باشد نزدیک او آورند زیرا که نگاه آن سگ شیطانرا که میخواهد داخل بدن میت شود دور میسازد. امروز هم زردشتیان از قدمت این رسم بی‌خبرند، بر روی سینه هرکس که احتمال مرگ او را میدهند پاره نانی میگذارند، هرگاه سگ آن نان را خورد آدم را مرده میپندارند و بدخمه میبرند و کسانیکه حامل جنازه میباشند در نزد جماعت نجس دائمی محسوب‌اند و زندگی مفلوکی دارند.

زردشت پیغمبر ایران

مؤسس مذهب قدیم ایرانیها زردشت است. در خصوص اسم و نیز شخص او عقایدی اظهار شده که سخت مغایر باهم میباشند حتی اینکه بعضی منکر شده‌اند که زردشت شخص تاریخی باشد یعنی وجود حقیقی داشته باشد و از جمله عقایدیکه در همین اواخر درباره او اظهار میگردند اینست که آن نتیجه افسانه طوفان است که در همه‌جا بوده است و

لیکن در این موضوع نیز مانند مسئله قوم آریانی نسبت بعقاید سابقین پیشرفت عمده حاصل شده اگرچه آنها که اقدمند البته افضلند.

باری امروز باوجود قصه‌ها و افسانه‌هاییکه موجب ابهام و تردید عقائد درباره او میشود معلوم گردید آن مصلح بزرگ یعنی پیغمبر ایران شخصی است تاریخی و حقیقی و تاریکی قدمت وجود او را محل شبهه و تردید نباید قرار بدهد.

اصل اسم زردشت زراتسترا که در لاتین تحریف شده و زراستر گفته‌اند بدرستی حقیقت آن معلوم نیست ولی کلمه استرا همان اشتر است که در زبان امروز فارسی با مختصر تغییری موجود میباشد و این قول که پیغمبر نامبرده از اهل آذربایجان که یونانیها اتروپاتن میخواندند بوده قرین قیاس است که نام مزبور در هر دو صورت متضمن لفظ اذر قدیم یعنی آتش میباشد بدین مناسبت که پیش از ایام زردشت کاهن را آذروان یعنی نگهبان آتش میگفتند. مولد او در ارومیه که در مغرب دریاچه موسوم بهمین نام واقع است

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۶

دانسته‌اند، در ایام جوانی بحال تفکر و انزوا میگذرانیده و در آن اوقات هفت مرتبه رؤیا برای او دست داده وسوس و امتحانات چندی را تحمل نموده بالاخره بعثت ۱۵- تصویر آتشکده در نقش رستم (از کتاب صنعت باستان ایران تألیف مارسیل دیولافوا گرفته شده است)

خود را اظهار داشته و سالهای دراز چندان پیشرفتی حاصل نکرده چنانکه در ده سال اول فقط یکنفر باو گرویده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۷

گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده

پس به زردشت الهام شد که بمشرق ایران مسافرت کند و در کیشمر «۱» در ولایت خراسان با ویستاسب که در شاهنامه فردوسی گشتاسب خوانده شده ملاقات کرد. در دربار این پادشاه ابتدا دو پسر وزیر و بعد ملکه را معتقد ساخت، بین او و دانشمندان مباحثات رسمی بمیان آمد و در آنموقع خواستند بقوه ساحری بر او غلبه کنند زردشت غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت از کتب اوستا میگوید «او بود که حربه و تکیه گاه مذهب زراتوشترا و اهورا شد و آئینی را که در زنجیر بسته و قادر بر حرکت نبود از قید رهانید»

بعد از ایمان آوردن گشتاسب و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت و حملات ایشان بوده است.

جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه‌هاییکه نقل کرده‌اند اعتمادی باشد محاربه قطعی در مغرب بلده حالیه سبزواری روی داده است. «۲»

اما خود زردشت بسن پیری رسیده معزز و محترم می‌بود تا اینکه در مهاجمه دوم تورانیان در بلخ کشته شد و روایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او را گرفته بودند در گذشت.

تاریخ ولادت و وفات زردشت

حاصل آنکه زردشت اهل آذربایجان و شاید از طایفه مجوس بوده اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست. بعضی از مورخین بر آنند که این پیغمبر در هزار سال قبل از میلاد تولد یافته است و اما آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود و ویلیام جکسون هم بر آن رفته است تولدش ۶۴۰ سال قبل از میلاد و وفات او در ۵۸۳ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است.

در دوره اخیر بعد از این تاریخ چیزیکه مهم است و ما قطع داریم اینست که داریوش از جمله پیروان ثابت العقیده مذهب زردشت بوده است.

(۱ و ۲) - رجوع شود به جریده ر، ج، س، شماره ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۸

خلاصه با این اختلافات شدید که دیده شد تصور میرود که برای قطعی شدن این مسئله مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید.

اوستا

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم میشوند باهل کتاب و غیر اهل کتاب یعنی آنها که کتاب آسمانی دارند و آنها که ندارند. زردشتیان میتوانند مدعی شوند که از طبقه اولی میباشند چه دارای کتاب آسمانی اوستا میباشند که کاملاً یا بعضاً بر زردشت نازل شده است. این کتاب مقدس بزبانی نوشته شده است که آنرا عموماً اوستیک مینامند و با زبانیکه سلاطین هخامنشی در کتیبه‌های خود بکار برده تفاوت دارد. چنین گفته‌اند که اوستا بیست و یک کتاب بوده و بخط طلا بر دوازده هزار پوست گاو تحریر شده و بعد از آنکه سلسله هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیز از میان رفته فقط قسمت کوچکی از آن بدست آمده است. بلاش اول سلطان اشکانی که تقریباً در نیمه مائه اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع باحیای آن نموده لیکن انجام این امر را اردشیر مؤسس سلسله ساسانی داد و گمان میرود که برای دو یا سه دوره بعد نیز اضافاتی بر آن شده است.

قدمت زمانی در نظر انسان اهمیت خاصی دارد و چون بخاطر می‌آوریم که مذهب زردشتی مذهبی است که معاصر پرستش بعل و آسور و زئوس بوده و آن مذاهب صدها سال که فراموش شده و مذهب زردشت هنوز باقیست اهتمام و

ولع محققین که عمر خود را صرف تحقیق منشاء و مبادی آن مذهب و کشف حقایق از میان قصص و افسانه‌ها میکنند در نظر ما معقول و بقاعده می‌آید.

قسمتهای موجوده اوستا فقط شامل یک کتاب تمام از کتب اوستا می‌باشد و آن موسوم به ونیداد (بطور اصح ویدوات) یا «شریعت بر ضد دیوان» است.

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتابیست موسوم به یسنایا آداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ است و نسبت این اخیر به اوستا مثل نسبت نوشتجات آباء مذهب عیسوی است باصل کتاب انجیل و آنچه از اوستا موجود است منقسم باقسام اربعه ذیل می‌باشد:

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۳۹

۱- یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرودها می‌باشد که از آن جمله گاتهاست.

۲- ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و با یسنا متفقا به کار میرود.

۳- ونیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات و آداب طهارت و کفاره گناهان را مینماید.

۴- یشت‌ها یا سرودهاییکه در تجلیل فرشته‌هاییکه موکل ایام مختلفه ماه می‌باشند.

قدیمترین قسمتهای اوستا گاتها می‌باشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی زردشت و پیروان بلافصل او باشند و در این گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط او ظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری او را تصدیق نمائیم.

اورمزد خدای مطلق

در ضمن مذاکره افسانه‌های آریانی ذکر از ورونا «۱» (اورانوس) که رب النوع آسمان اقوام آریان قدیم بوده نمودیم، بواسطه تعلیمات زردشت و اثر روحانی آن که میتوان تعریف کرد که قوای طبیعت را صورت معنویت داده ورونا مبدل به اهورا یعنی خداوند شده و متعارفا آنرا اهورامزد یا اورمزد یعنی خداوند دانش کل یا بعبارۀ اخری خداوند مطلق و خالق عالم خوانده‌اند و این امر از یکی از مکالماتیکه اهورامزد با زردشت نموده و مکاشفاتی برای او ظاهر ساخته معلوم میشود. اهورامزد میگوید:-

«من نگاه میدارم آسمانی را که در بالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و بر تمام عالم احاطه دارد و بنظر می‌آید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوار گردیده و اطراف آن دور واقع شده و در جسم یاقوتی خود بر عوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مانند لباسی است ستاره‌نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و مزد «۲» آنرا دربر مینماید»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۰

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذای خیلی اهمیت دارد که تصویرها که از تعلیمات زردشت نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعدها در اذهان غلبه یافته تمیز دهیم، در گاتهای خداوند ذات خیری است که خالق کل و متفرد است، صفاتی را که به اهورامزدا نسبت میدهد مثل راستی و قدرت و نیکوکاری و سلامت و ابدیت دائما طرف مخاطبه واقع شده و مثل این است که مستقل و جدا از اهورامزدا میباشد و لیکن از طرف دیگر غالبا اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند و شخصیت جداگانه ندارند و بنابراین تعلیمات گاتهای البته توحید را باید قائل باشیم.

در قسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است لیکن پرستش تنها متوجه او نیست و صفات سته را که باو نسبت داده میشود وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که زردشت آنها را منسوخ کرده بود دوباره بر سر جای خود آمده و در معبودیت با اهورامزدا و ملائکه او شریک شده اند چنانکه پرستش میترا را میتوان برای آن شاهد مثال آورد.

پرستش انههیتا «۱» که اقتباس از ربه النوع باروری سامی مسماء به ایشتر بوده معمول شده و از اینقرار اصلاحات و توحیدیکه زردشت تعلیم کرده بود تدریجا فراموش گردیده و مجددا طبایع بمذهب شرک گرائیده بود.

مطلبیکه باقی مانده که باید ضمیمه شود اینست که برای سلاطین هخامنشی اهورامزدا خدائی بود قومی و مخصوص بخود آن که در جزو تصاویر نقوش برجسته بیستون بشکل یکنفر دلاور غازی کشیده شده که در یک حلقه دایره مانند ایستاده و دو بال منبسط و گشاده دارد و پای آن چند پر مثل دنبال مرغ است و صورت این خدا که به فروهر تعبیر شده عینا مأخوذ است از خدای آسوریان که اسم آن آسور بوده و بالاخره از مصر گرفته شده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۱

اهریمن یعنی خالق شر

مقارن با اهورامزدا و اصلا معاند او انگره مینیو یا اهریمن یعنی ذات خبیث است که قادر بر ضدیت با اعمال خیریه او میباشد و قدرت کامله اهورامزدا را محدود میسازد و بقول ادواردس اهریمن زمینه تاریکی است که تصور عالی اهورامزدا باید در مقابل آن قرار بگیرد و بعدها وقتیکه ملائکه رحمت را شخصیت دادند در مقابل آنها شیاطین نیز قائل شدند و نزاع

بین قوه خیر و شر در گرفت و هر وقت غلبه با یکطرف بود لیکن باید بخاطر داشت که در نظر زردشت «دروژ» یا دروغ خلاصه جمیع خباثت است چنانکه داریوش نیز همین طور بیان میکند و اهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است.

اصول ثلاثه مذهب زردشتی

در کتاب ونیدیدا در ضمن آداب و تشریفات ظاهری سه اصل عمده بنظر میرسد که اساس و بنیان مذهب است:

۱- زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است.

۲- تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر و شر.

۳- عناصر اربعه هوا و آب و آتش و خاک پاک میباشند و نباید آنها را آلوده نمود.

برای توضیح فقره اول بهتر اینست ظاهر سازیم که موافق تعلیمات مذهب زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است. پیغمبر سؤال میکند و در جواب او بطوریکه بما رسیده است گفته میشود «هرگاه یکی از مؤمنین خانه‌ای دایر میکند و مواشی و زوجه و اولاد نگاه میدارد و هر جا مواشی بخوشی زندگانی میکنند و سگ و زن و فرزند و آتش نشاط دارند ... و هر جا که یکی از مؤمنین بیشتر غله و علوفه و میوه عمل می‌آورد و زمینی را که خشک است آب میدهد یا زمینی را زیاد مرطوب است خشک میسازد» ملاحظه کنید این تعلیمات چقدر سالم و صالح است.

و از چیزهاییکه منع میکند روزه‌داری است باین دلیل که هر کس نخورد قوه کار کردن از روی رشادت و عبادت کردن با قوت قلب ندارد ... دنیا بواسطه خوراک زنده است و از بی‌خوراکی میمیرد». حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه‌داری که امروز در ایران هست و هر سال هزاران اشخاص را بافیونیها ملحق میسازد، بواسطه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۲

اینکه زنها و مردهای بیچاره که مبتلا بگرسنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنند که در مقابل آن سم مهلک خودداری نمیتوانند کرد، گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام روز میخوانند تحمیلی نیست، برعکس فقرا را در رنج و تعب میاندازد و بعقیده من سلامت مزاج زردشتیان عمده بواسطه همین است که اصلا بریاضت و محرومیت نیستند.

دیگر از چیزهاییکه در این مذهب خیلی توصیه بآن شده مزاجت و همچنین تعدد زوجات است و هرودوت نقل میکند که پادشاه هر سال برعیتی که اهل بیئتش از همه بیشتر است جایزه خاص میدهد.

فقره دوم بیان ثنویت مذهب زردشتی است، آنچه خوب است از قبیل گاو و سگ هوشیار و خروس مخلوق اهورامزد میباشد و تکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنهاست و آنچه موجودات موزیه است خلقت اهریمن میباشد مثل سباع و مار و مگس که تخریب و اعدام آنها وظیفه هر مؤمنی است. از جمله وجودهای خبیث مورچه که چون غله زارعا میبرد کشتن آن ثواب است و نیز سوسمار و وزغ از آنجمله میباشد. رعایت جانب مواشی ظاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز

آنها را متبرک می‌شمارند. بیان مقام سگ که از قول اهورامزدا در کتاب اوستا شده حقیقتاً شاعرانه و دلچسب است، میگوید «سگ را بالطبع صاحب لباس و کفش ساخته‌ام، هوشیار و بیدار و تیزدندان و بالفطره مایل است که از دست انسان خوراک بگیرد و مال انسان را محافظت کند ... هر کس که بصدای او بیدار شود نه دزد بیخبر مال او را میبرد، نه گرگ میخورد بلکه گرگ رانده و دریده میشود ... و هیچ خانه از خانه‌های مخلوق اهورا بر روی زمین باقی نمیماند مگر بواسطه آن دو سگی که من خلق کرده‌ام، سگ گله و سگ خانه.»

وقتی که در کرمان بودم مشاهده کردم که پارسیان بتقلید همسایگان مسلمان خود که سگ را نجس میدانند از سگ احتراز میکردند و همواره بایشان خاطر نشان میکردم که رفتارشان بکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است، بلکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگ را با انسان برابر قرار داده چنانکه در این عبارت دیده میشود: «قتل آدم یا سگ» و همچنین در عبارت نامبرده که وصف بهترین طریق زندگانی انسان را میکند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۳

و در آنجا سگ را بر زوجه و اولاد مقدم میدارد.

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب استرضای خاطر شانتکلر رستان (۱) میباشد از این عبارت ظاهر میشود: «مرغیکه آواز خود را در مقابل فجر با قدرت بلند میکند و هر کس یک جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانه صد ستونی داده باشد» و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل بر آن باشد که مرغان خانگی در آنزمان در ایران فراوان نبوده‌اند.

سگ آبی فوق العاده محترم بوده و جزای کشتن آن ده هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبه برای جنایات میباشد و ممکن است اسم جدید آن که سگ ماهی است یادگار دوره مقدس بودن آن باشد.

فقره سوم متضمن متبرک بودن آتش که نیک آیتی است و موجب آنست که مؤید وقتیکه در مقابل آتشکده مشغول اعمال است دهان خود را بپوشاند و نیز موجب قواعدی شده که آب جاری را از ملوث ساختن حفظ کند و آن هنوز در نزد مسلمانان ایران معلوم است اگرچه غالب با آن مخالفت میکنند، دیگر اینکه زردشتیان جنازه میت را بالای برجی میگذازدند تا از پلید ساختن احتراز شود، لیکن چون جمیع امراض از متعلقات قوه شر محسوب میشود غالباً زردشتیانیکه در حال نزع میباشد از مراقبت و سرپرستی اهل خانواده محروم بلکه از لوازم زندگانی بی‌نصیب میشوند و در حقیقت رفتار با مریض و تطهیر نفرت انگیز با بول گاو از جمله قبايح اینمذهب است که از جهات دیگر موجب تحسین و اعجاب میباشد.

تأثیرات تورانیان بر مذهب زردشتی

هر قدر بخواهیم در بیان مذهب زردشت باختصار بکوشیم مسئله تأثیرات تورانیان را بر مذهب آریانی نمیتوان مسکوت بگذاریم.

این مسئله طبیعی بلکه قهری است که چون قوم مهاجمی کشور جدید را در تحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنه اصلیه آنرا نابود کند یا خارج

(۱) - امیل رستان) Emile Rostand (شاعر متأخر معروف فرانسوی تئاتری نوشته است بنام شانکتکلر) Chantecler) که از آن همه مرغان را بصحنه آورده و پهلوان آن تئاتر خروس است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۴

نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان درمیآید. تاریخ طوایف بنی اسرائیل نمونه خوبی از این امر بدست میدهد، در مذهب زردشتی هم اظهر امور احترام عظیمی است که بآتش کرده میشود و یقیناً این مسئله بواسطه اینکه در ولایات غربی بحر خزر اقوام آریانی دیده‌اند که آتش از زمین بیرون میآید و مردم آن نواحی آنرا محترم میدانند و پرستش میکنند در نفوس ایشان اثر کرده است. من هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای را که در بادکوبه از این امر نمودم، در غروب آفتاب بآنمکان رسیدم، برف زمین را مستور داشته معهدا آتش از زمین برمیجست و منظره مؤثر دهشتناکی فراهم ساخته بود که بوصف در نمیآید. بنابراین اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به متبرک بودن آتش را بذهن القا میکند و شخص بی اختیار متوجه میشود که کسانیکه این عناصر را مظهر خالق جهان داشته بودند بر بیحق نبودند و یقین است که بمرور زمان این قدر و منزلت آتش در اذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است که زردشتیان آتش پرست قلم رفته‌اند و این امر تا بامروز دنباله پیدا کرده است چنانکه هنوز هیچ پارسی ایرانی شمع روشن را نمیدمد و اخگر سوزانرا خاموش نمیکند و استعمال دخانیات نیز نزد ایشان ممنوع است.

استعمال برسم

یعنی بسته چوبها و آن محتمل است که از چوبهائیکه تورانیان در وقت اخبار از مغیبات در دست میگرفتند مأخوذ باشد و یقین است که اعتقاد بر مهاجمه دائمی ارواح خبیثه و اذکار و اوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینکه ناخن بریده را با ذکر ادعیه زیر خاک کرده تا نیزه و کارد و کمان و تیرهای با پر عقاب و فلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است که از تورانیان بایرانیان رسیده و مذهب زردشتی را ملوث نموده است. امروز در ایران ناخنهای بریده را با کمال دقت زیر پاشنه در دفن میکنند و معتقدند بر اینکه چون چنین کنند آن ناخنها سدی میشوند و وقتیکه دجال یا مسیح کاذب ظاهر شود اهل آنخانه را از متابعت او باز میدارد و احتمال کلی میرود که این رسم هم از همان اعتقاد قدیمی ناشی شده باشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۵

مغ

عقیده عمومی بر اینست که مغها «۱» قومی غیر آریانی و یحتمل تورانی بوده که اقوام آریانی در وقت تصرف کشور آنها را در جزء خود مستهلک نموده‌اند، در هر حال در ازمنه تاریخی می‌بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان شده و ذبح قربانی و تهیه مایع متبرک موسوم به هوما و بکار بردن دسته برس را حق اختصاصی خود قرار داده‌اند، بعلاوه در تنجیم ید طولاً داشته و بواسطه این علم در موقع ولادت حضرت عیسی اظهار وجود نموده‌اند و بمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و یحتمل بواسطه همین امر تعلیمات پاکیزه زردشت مقرون بخرافات و آداب و رسوم سخت بیمعنی شده است، اگرچه خود زردشت را هم از نژاد مجوس دانسته‌اند ولی بنظر می‌آید که ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت و طیب خاطر قبول نکرده و ظاهراً قبل از دوره ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است.

عقیده بمعاد

اعتقاد بحیوة اخروی که برای مکافات یا مجازات بعد از مرگ داده میشود یکی از عقاید اساسی آریانی است، در گاتها این عقیده صریحاً توضیح نشده لیکن در وندیداد بیان اجمالی گاتها بصراحت نزدیکتر گردیده و برحسب معمول این عقیده بصورت اخبار و اعلام الهی اظهار شده است. در جواب این سؤال که آیا مؤمن و کافر باید «از آبهای جاری و غله و سایر ثروتهای خود مفارقت کنند» اهورا میگوید چنین است و «روح وارد طریقی میشود که زمان آنرا مهیا میسازد و برای سعید و شقی هردو باز است». بعد از آن گفته میشود که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه شب در نزدیک سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و برحسب استحقاق لذت یا زحمت را بمنتهای می‌بیند، چون روز چهارم میشود باد مشکبویی از جنوب میوزد و روح مؤمن در سر پل چینوات «۲» یعنی پل مفارقت که بر قعر جهنم کشیده شده با دختر سفید بازویی که زیباتر از همه چیزهای زیبای دنیاست ملاقات

(۱) - Magus - و آن بعقیده بعضی بمعنای غلام و بنده است، در اوستا این نام فقط در یکمورد بلفظ مرکب استعمال شده است ولی این بعید بنظر می‌آید که افراد یک طایفه مغلوب از طرف غالب بشغل کهانت گماشته شوند، لیکن مولتون در کتاب نفیس g. z. فریزر نظائری برای آن ذکر کرده است «مؤلف».

Chinwat-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۶

میکنند و از او سؤال مینمایند کیستی و جواب میشوند «ای جوان نیک‌پندار، نیک‌گفتار و نیک‌کردار من وجدان تو هستم»، پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور اهورا میرود و در آنجا مانند مهمان بخوشی پذیرفته میشود، اما روح انسان شقی با زن زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد و در مأوای دروغ میافتد و آنجا بنده اهریمن میشود.

در کتاب هرودوت «۱» عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که کمبوجیه چون میشوند که بردیا خروج کرده در کار پیشرفتن است و حال آنکه بعقیده او کشته شده بود پرکراسب «۲» را که مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من نمودی، پرکراسب از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و

میگوید «اگر فی الواقع بنابراین شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظر باش که آستیاگس (۳) پادشاه ماد نیز بیرون آید و با تو جنگ کند و الا اگر امور طبیعت بر وفق جریان سابق است مطمئن باش هرگز از آن ناحیه بتو آسیبی نخواهد رسید» و این عبارت حقیقه شایان تأمل است.

بهشت پارسیان

بعقیده زردشتیان بهشت از اقصای مشرق در جبال هربرزایتی (۴) یعنی کوه مرتفع که در دوره زبان پهلوی البرج و امروز البرز خوانده میشود واقع بوده و کوه مجهول الحال در زمین بالا رفته از ستارگان میگذرد و بقلمرو بی نهایت نور یعنی به بهشت اهورامزدا منزلگاه نعمات میرسد، ام الجبال است و قله آن در شرافت ابدی شناور است، در آنجا شب و سرما و مرض وجود ندارد.

یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقله دماوند در ذهن همه کس تأثیر دارد، مخصوصاً در ذهن کسانی که مثل من در وسط زمستان شکوه و جلوه آفتاب را هنگام غروب در مقابل آن کوه دیده و تماشا کرده باشد چه بعد از آنکه آخرین تابش آفتاب از روی رشته اصلی البرز محو شد و رنگ سفیدی تیره رنگ کوه ظاهر گردید شخص بدنه مخروطی

(۱) - کتاب ۳، بند ۲۶ «مؤلف».

(۲) - Prexaspes.

(۳) - Astyages.

(۴) - Hara - Berezaiti.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۷

دماوند را می بیند که روشنائی قرمز رنگی سراپای آنرا گرفته و تدریجاً این روشنائی بالا میرود تا عاقبت منحصر برأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند و مرگ فضا را میگیرد و من هیچ منظریرا باین زیبایی و تأثیر ندیده‌ام و هروقت از ایران دور میشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم.

تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود

تحقیق اینمسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود و نصاری تأثیر داشته خارج از گنجایش این کتاب میباشد، لیکن قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی با شیطان یکی است و در این هردو مذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنها را بیواسطه براندازد چه اگر میتوانست البته میکرد و نیز پاکیزگی و علو نظریکه در تعلیمات زردشت نسبت به اهورامزدا هست زیاده از آن است که بنی اسرائیل نسبت به یهوه خداوند طایفه خود داشته‌اند و این

عبارت را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده است، «اگر شمشیر درخشنده خود را تیز کنم و دستم محکم بچسبد از دشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه با من بغض دارند سزا خواهم رسانید، تیرهای خود را از خون سیراب میگردانم و شمشیرم گوشت خواهد خورد (۱)»، اما از طرف دیگر وصفی که اشعیا از حقیقت بلند مرتبه ذات احدیت میکند از بهترین بیانیکیه راجع به اهورامزدا شده بالاتر است.

اینک بمسئله مهمتری میرسیم، اگرچه شاید مبالغه باشد هرگاه بگوئیم مسئله بقای روح را ابتدا زردشت تعلیم کرد و بعدها یهود که سارگن دوم پادشاه آشور ایشانرا در بلاد ماد جا داده بود ... آنرا اقتباس و اختیار نموده‌اند لیکن میدانیم که خانواده‌های اشرافی و کاهن مانند یهود که صدوقیان (۲) نماینده ایشان بوده در اوایل تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اند که در تورات چیزیکه مشعر بر وجود ملانکه و ارواح و معاد باشد نیست، بنابراین از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقای روح یکی از مواد اساسی کیش ایشان است و از طرف دیگر یهود را ملاحظه میکنیم که ششصد سال

(۱) - سفر تثنیه باب ۳۲ آیه ۴۱-۴۲ «مؤلف».

(۲) - عضو فرقه‌ای از بنی اسرائیل که جز نص صریح توراۃ بچیز دیگری قائل نبودند (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۸

بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران در خصوص اینمسئله مهم مابین خود اختلاف دارند.

ضیق مکان بمن اجازه نمیدهد که بیش از این راجع بتاثیریکه مذهب زردشت مستقیما و بطور غیرمستقیم بر مذهب یهود میبایست کرده باشد شرح و بسط دهم، اینقدر هست که اگر مذهب پاکیزه زردشت بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تأثیر را داشته است که اعتقاد و پرستش خدای مخصوص بیک طائفه و قبیله را تضعیف نموده تصور یک خدای واحد بزرگی را که بهمه ملل تعلق داشته باشد قوت داده است. این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است و اگر نمونه‌ای از موارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب اشعیا دیده میشود، چنین میگوید «خداوند بیرگزیده خود کورش». در هیچ‌جای تورات ایرانیها دوزخی شمرده نشده و بلکه تا یک اندازه یهود آنرا قومی محسوب میدارند که مذهبشان با مذهب آنها متقارب و از یک جنس است.

خلاصه احوال

مهاجرت قوم آریان و تصرف ایشان را در خاک ایران که وجه تسمیه آن نیز همانست بیان کردیم و دیدیم که در بدو امر بدوی و طبیعت پرست بوده‌اند، پس از آن طلعت با رفعت زردشت بنظر میرسد که بافسانه‌های آنان روحانیت داده و مقام الوهیت را بطوری جلوه گر ساخته که در علو مرتبت و رفعت نزدیک بخداوند اشعیا میباشد و نیز زردشت بوده است که بقای روح را تعلیم کرده و بشارت امیدبخش او از باستان در مجرای زبان جریان کرده مستقیما و غیرمستقیم تا صده بیستم که ما در آن زیست میکنیم رسیده و در عقاید ما تأثیر بخشیده است. موافق تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خیر و شر

انسان در اختیار طرفین آزاد است، ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه دارند، اما باید بداند که عاقبت خیر بر شر غلبه خواهد کرد همچنانکه ابر بارانی خشکیرا مرتفع میسازد، هر طفل زردشتی چون بمرحله‌ای از سنین عمر میرسد که لایق بستن کمر بند مقدس که شعار مذهب زردشتی است میشود از بزرگتران خود تعلیمات مذهبی را میگیرد و کلمات ثلاثه- هوماتا هوختا- هوارشتا- یعنی نیک پنداری و نیک گفتاری و نیک کرداری را تکرار میکند و بعقیده قاصر من مشکل است که کسی بتواند تعلیمات عالی تر از این نوع بشر پیدا کند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۴۹

منظره جنگ پارسیان با سیتها (از جریده ر. آ. س. شماره سوم گرفته شده است)

فصل دهم طلوع ماد و سقوط آشور

و واقع خواهد شد که هر که تو را بیند از تو فرار کرده خواهد گفت «نینوا ویران شده است، کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم» باب سوم آیه ۷ «سفر ناحوم».

وصف ماد

دولت آریانی ماد قبل از پارسیان که با ایشان از یک نژاد بودند طلوع کرد بواسطه اینکه آنان بدولت معظم سامی نژاد آشور نزدیک بودند و تنها راه طبیعی که از بین النهرین بفلات ایران میرود از رشته جبال زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود، چنانکه می بینیم سلاطین آشور بکرات و ظاهرا بسهولت بآن سرزمین لشکرکشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده و خیلی بعید بنظر می آمد که اجتماع بی اساس طوایف چند در ظرف سنواتی معدود مبدل بیک دولت مقتدری گردد.

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس و جلگه‌های حاصلخیز واقع در مشرق رشته مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفه معتبر بود که در تحت قدرت واحده درآمدند.

ابتدا ناحیه اطراف همدان در تحت انتظام درآمد لیکن این مرکز بزودی قلمرو

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۰

خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن بیحز خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و در مشرق آن صحرای لوت بود که جمعیت قلیلی از بدویان در آن منزل داشتند، در مغرب و جنوب بایالات سرحدی آشوری که عبارت از الیبی و خارخار بوده متصل میشد، بعدها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود:

یکی ماد کبیر که امروز عراق (۱) عجم است.

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد.

و سومی ماد راجیانا که ولایات اطراف طهران حالیه باشد.

و در آنموقع برحسب ظاهر حد شمالی آن رود ارس بوده که امروز سرحد ایرانست.

گیلان و یقینا قسمتی از مازندران نیز در تحت سکناى ماد بوده است و حدود شرقی آنرا ابواب خزر دانسته‌اند که چند میل در مشرق ری واقع است و در جنوب تنگه مزبور کویر است، گویا حدود حالیه فارس و پشت کوه تخمینا سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بر رشته زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته و هم از آب مستغنی میساخته است.

حقیقتا این قسمت از فلات ایران از حیث آب و حاصلخیزی بهترین ناحیه آنست و هرچه بلوت نزدیک میشود خشکی و بیحاصلی رو بزایدی میرود.

اسبان نیسا

در اینموقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمیخواهیم توجه مخصوص کنیم زیرا که اینمسئله را در ضمن کلیه ایران تفصیل داده‌ایم ولی درباره اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون در تمام آسیا این اسبها اشتھاری داشته‌اند شمه‌ای از آنها را مذکور میداریم.

مرتع این خیول رشته زاگرس بوده و جنس آنها را که هرودوت و آرین و امیانوس و مارسلینوس توصیف نموده منتسب به نیسا ساخته‌اند. رنگ آنها تیره و خاکستری (۲) و سفید بوده و عموما آنها را از حیث سرعت سیر و تجمل و زیبائی بی نظیر

(۱) - حالیه آنرا ارانگ گویند (مترجم).

(۲) - اسبان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنها را قربانی میکردند. بنا بگفته استرابو

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۱

میدانستند و اهمیت و دخالت عمده‌ای که سواران در جنگهای ماد داشتند بواسطه مالک بودن هزاران از این اسبهای خوب و لوازم آن بوده است.

لشکرکشی تیگلات پیلسر اول در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد تقریبا

تیگلات پیلسر اول از جبال زاگرس بماد و طوایف خویشاوند هجوم برده لیکن در وقایع و حالات او جز یک فهرست ساده از اماکنی که بتصرف در آورده چیز دیگری وجود ندارد. بی شک او در اینزمان لشکر آشور را بتمام جوانب و اطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکرکشی بوده است.

لشکرکشی‌های شلمانسر در سال ۸۴۴ پیش از میلاد

تقریباً سیصد سال بعد از آن شلمانسر دوم به نمری (۱) که امروز کردستان است لشکرکشی نموده و این نکته هم کمال اهمیت را دارد که در آنزمان آنولایات از دیرگاهی در تحت نفوذ بابلیان بوده است.

امیر آنولایات که موسوم باسم سمیتیک (مردوک مدمک) (۲) بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا و خزاین او را فاتحین گرفتار و اسیر کرده و بردند و شلمانسر پادشاهی از نژاد کسیت موسوم به یانزو برای حکومت در آن ناحیه معین نمود.

هفت سال بعد چون یانزو علم طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکرکشی کرده و عاصیانرا غافل گیر نموده آنها را بجنگل راند. پس از آن بجانب پارسوا (۳) که ولایت مجاور شرقی آن ناحیه بود رفت و بیست و هفت نفر امیر را غارت کرد و بالاخره از کنار

اسبان اشکانی از نژاد اسبهای نیسا بودند. اسبان ایران امروز هم احتمال قوی می‌رود که از نژاد همان اسبها باشند. حالیه در ایران یک اسب سفید بهترین اسبها شمرده میشود. پرفسور و. ریجوی (Ridgeway). (اسبان نسا را اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی را که در مرزهای شمال شرق ایران و نیز در ترکستان دیده‌ام بکلی متمایز با اسبهای ایران میباشند «مؤلف».

(۱)-Namri.

(۲)-Marduk Mudammik.

(۳)- و این معلوم نیست که آیا سکنه پرسوا اجداد ایرانیان بوده‌اند یا خیر «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۲

آمادای و خارخار (ناحیه کرمانشاه) عبور کرده عاقبت یانزو را اسیر و گرفتار نموده با تشریفات نصرت خویش به آشور باز گردانید و این لشکرکشی مخصوصاً طرف توجه است بواسطه اینکه ذکر مادای یا مدها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه‌های آشوری دیده میشود و قوم مزبور باینطریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند و راجع باین فقره در سفر پیدایش فصل دهم آیه دوم میخوانیم که «پسران یافت جومر (سیمریان) و ماگوگ (ارمنستان) و مادای (مدیا) و یاوان (یونان) و غیره‌ها.

در زمان سلطنت شمشی اداد چهارم جانشین شلمانسر باز ذکر ماد میشود که مغلوب شده و خراج داده و از اینکه آشوریان مکرر بفلات ایران دست اندازی و بلاد عدیده خراب نموده اند بنظر میرسد که در آنزمان مملکتی آباد و حاصلخیز و پرجمعیت بوده است و کثرت افراد و اسبان و مواشی و اغنام که بغارت برده و عدد آنها را هزاران ذکر کرده اند این نظر را قوت میدهد.

لشکرکشی اداد نیراری سوم در سال ۸۱۰ قبل از میلاد

در سال ۸۱۰ قبل از میلاد اداد نیراری سوم که زن او شاهزاده خانم بابلی مسماء به سمورامات بوده و محتمل است که همان سمیرامیس مذکور در قصص باشد به ماد لشکرکشی نموده است و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان با عزم نموده و دولت آشوری را بسط داده تا آنجا که جزء اعظم جانب غربی فلات ایرانرا نیز شامل شده است.

جنگهای تیگلات پیلسر چهارم سال ۷۴۴ قبل از میلاد

پل یا تیگلات پیلسر چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آشوری مقام بلندی دارد در سال ۷۴۴ قبل از میلاد به ماد دست اندازی نموده مانند اسلاف خود در آنجا طوائف مختلفه غیرمتحدده دید و بنابراین توانست بر ایشان یکی بعد از دیگری حمله برد و نواحیرا که نزدیکتر بوده جزء ایالات آشور قرار داد و پیشرفتیکه در این جنگ نمود از اینجا قیاس میتوان کرد که شصت هزار و پانصد تن اسیر و گله های بسیار از گاو و گوسفند و قاطر و شتر به کاله باز آورد و یکی از سرداران او تا دامنه های بیکنی یعنی دماوند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۳

پیشرفت و آشوریان آنرا انتهای حدود عالم میدانستند و این حرکت هنرمندانه که بنظر غریب میآمد اسباب پیشرفت لشکرکشی سلطان گردیده تمام رؤسای مملکت بملاقات سردار فاتح رفتند و نسبت بقهرمانیکه چنان امر بزرگی را صورت داده بود اظهار فروتنی نمودند.

بعدها در سال ۷۳۷ قبل از میلاد مجددا نواحی ماد عرصه تاخت و تاز شد و تمام هرچه ذیحویه بود بردند و حتی دره های دوردست و کوههای صعب نیز امرا و رعایای آن مملکت را از ابتلای آن دشمن چالاک که همه جا حاضر میشده محفوظ نتوانست کرد و چنین بنظر میآید که بهترین غنائم در نظر ایشان اسرا بوده اند برای اینکه آنها را بساختن ابنیه آشوری و امیداشتند و بکار میگرفتند.

باسیری بردن سارگن دوم بنی اسرائیلرا بماد ۷۲۲ قبل از میلاد

یک دوره که منقضی شد سارگن دوم شهر سامره را مسخر نموده چه اهالی آنجا باستظهار مساعدت مصریان از ادای خراج گزاف آشور ابا نموده بودند و اینواقعه در کتاب ملوک تورات چنین نقل شده است: «در سال نهم هوشع پادشاه

آشور سامره را گرفت و اسرائیل را بآشور باسیری برد و ایشانرا در حلب و حابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد «۱» و باید دانست که حلب همان کاله است که در آنزمان پایتخت بود و حابور خابور است که از فروع فرات میباشد. گوزان در مشرق خابور واقع و شهرهای ماد همان نواحی است که تیگلات پیلسر چهارم آنرا ضمیمه مملکت آشور نموده بود. چند سال بعد همان پادشاه در ضمن جنگی که با طایفه (منای) ساکن آذربایجان در جنوب دریاچه ارومیه «۲» و هم‌نژاد ماد میکرد یکی از رؤسای ایشانرا که دیا، اکو نام داشت اسیر کرد و این اسم بر حسب ظاهر مطابق است با اسم دیوکس که یونانیها ذکر کرده و او را مؤسس سلسله ماد خوانده‌اند. این شخص را برخلاف عادت آشوریان زنده گذاشتند و با اهل خانواده‌اش به حماه «۳» تبعید کردند و نتیجه این جنگ

(۱) - کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷ آیه ۶ «مؤلف».

(۲) - که حالیه رضائیه گویند (مترجم).

(۳) - از قدیمترین شهرهای سوریه (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۴

آتشد که طایفه ماد یکدفعه دیگر نسبت بآشور اظهار تبعیت نمودند و بیست و دو تن از رؤسای ایشان در پای سلطان افتاده سوگند اطاعت یاد نمودند.

لشکر کشی اسرهدون «۱» در سال ۶۷۴ قبل از میلاد

در زمان اسرهدون لشکر کشی آشوریان تا کوه دماوند و صحرای نمک امتداد یافت و در آنولایات سنگ لاجورد فراوان بود و تا آنزمان هیچوقت آشوریان پا بآنجا نگذاشته بودند. مذکور است که پادشاه دو نفر از امراء را گرفته با رعایا و شترهای دو کوهان و اسبهای صحیح النسب ایشان بآشور فرستاد و چون این لشکر کشی نتیجه مساعدی برای آشوریان داشت و پیشرفت کردند پادشاهان دیگر ماد نیز اسرهدون را به نینوا مشایعت کردند و مبالغی لاجورد و اسب بعنوان هدیه برای او برده درخواست کردند که در تحت حمایت او باشند. اسرهدون از بذل این عنایت مضایقه نمود و بنابراین حدود دولت آشوری تا مملکت ماد بلکه خارج آن بسط پیدا کرد. تاریخ صحیح این واقعه را نمیتوان معین نمود لیکن معلوم است که قبل از سال ۶۷۳ پیش از میلاد واقع شده است.

شرح مختصریکه از جنگها و لشکر کشیهای واقعه در نصف غربی فلات ایران در مدت پانصد سال تقریباً دادیم بعقیده ما بسیار مهم است، بواسطه اینکه معلوم میدارد که در هر موقع آشوریان قادر بوده‌اند که بر سکنه هر مملکتی جداگانه حمله ببرند و مابین ارمنستان که آنزمان دولت اورارتو خوانده میشد و در شمال بود و کوهستان ایلام که در جنوب آنست دولت مرتب با اساسی نبوده که محل توجه و اعتبار باشد، علاوه بر این معلوم میشود که نصف غربی فلات ایران تا یک اندازه در تحت نفوذ بابل بوده و وقتیکه آشور قدرت داشته تمام آن ناحیه در تحت قدرت آندولت بوده است، معهدا

میتوان تصور کرد که نواحی دوردست صعب الوصول همه وقت برای طغیان و عصیان بمحض اینکه موقع مقتضی میشد حاضر بودند زیرا خراجی که آشوریان توقع داشتند بار سبکی نبوده است.

(۱) - این اسم در بعضی نوشتجات فارسی (گویا بمتابعت املاء فرانسه) آسور حیدون ضبط شده است ولی ما از زبان انگلیسی متابعت کرده ایم (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۵

باری در اینمدت متمادی در تمام آن مملکت تأثیر اوضاع آشوری باید بیش یا کم نفوذ کرده باشد و بواسطه همین پرورش سخت و شدیدی که قهرا بر ما وارد آمد آنکشور قابل و قادر بر تشکیل دولت مقتدری گردیده است.

روایت مادیها

اما بعقیده خود مادیها تشکیل دولت کم دوام ایشان کار یکنفر مردی بود که نسب عالی نداشته است، در هر حال این طایفه کوهستانی که فقط یکی از قبایل عدیده وحشی کوهستانی بود که اکثر بحال چادرنشینی بسر میبردند و اگر خیلی ترقی داشتند در دهات متفرقه زندگی میکردند در زمانیکه سلطنت سناخریب بطریق مسالمت رو بخاتمه میرفت شروع کرد باینکه در تحت انتظام و ترتیبی درآید که منتهی بشکل یک دولت باعظمتی گردید، اگرچه دوامی پیدا نکرد.

دیوکس مؤسس سلسله سلطنتی ماد

در کتاب هرودوت مذکور است که مؤسس دولت جداگانه ماد دیوکس پسر فرارتس بوده است. او در عدل و داد چنان معروف شد که ابتدا اهل دهکده و بعدها تمام قبیله او برای شنیدن احکام او اجتماع میکردند. چون دیوکس اینقدرت و حیثیت را در خود دید اظهار کرد که من دیگر نمیتوانم تمام اوقات خود را صرف محاکمه و دادرسی همشهریها کنم و از امور شخصی خود بازمانم، بنابراین از قضاوت دست کشید و سپس چنانکه او پیشبینی کرده بود دزدی و غارتگری و همه قسم اغتشاشی شیوع پیدا کرد، اهل ماد آن اوضاع را با احوال سابق مقایسه کردند و بقول هرودوت اظهار داشتند که «اگر ترتیب کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست در اینجا زیست کنیم، باید برای خود پادشاهی معین کنیم تا مراقب امور ما باشد و تا بواسطه اغتشاش و هرج و مرج مجبور بمفارقت از ولایات خود نشویم» (۱).

اکباتان پایتخت ماد

پس بنای انتخاب شد و دیوکس بسطنت تعیین گردید و شاید که از پیش ترتیب آنداده شده بود، او اول کاریکه کرد این بود که یکدسته مستحفظین برای خود اختیار نمود، پس از آن بساختن پایتخت پرداخت و برای

این مقصود شهر همدانرا انتخاب کرد.

این شهر تاریخی اول دفعه با اسم امدانه در کتیبه تیگلات پیلسر اول مذکور است و در کتیبه‌های قدیم ایرانی هگمتان اسم برده شده (یعنی ملتقای طرق عدیده) و یونانیها آنرا اکباتانا خواندند.

همدان در پای کوه الوند «۱» که یونانیها ارن تس میگفتند واقع است و آن رشته کوه سنگی عظیمی است که زیاده از دوازده هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد و نسبت بشهر همدان شش هزار پا مرتفع است و هوای آن اگرچه در زمستان سخت است ولی در تابستان بسیار مطبوع میباشد. مکان این شهر برای پایتخت کمال مناسبتر داشته، از طرف جنوب و جنوب غربی کوه الوند آنرا حفظ میکند و مشرف بر راهی است که بابل و آشور می‌رود و همچنین مشرف بر جلگه‌های مرتفع ایرانست، چون در محلی که چندین راه در آنجا با یکدیگر التقاء میکنند و در اطراف آن جلگه حاصلخیز پرآبی واقع است عجب ندارد که با همه انقلابات شهر همدان همواره مرکز مهمی بوده باشد.

شهر جدید سی هزار تن جمعیت دارد که عده‌ای از آنها یهودی میباشند و بسیار کثیف است. «۲»

تپه مصلی که سابقا پایتخت معروف ماد بر روی آن واقع بوده در مشرق شهر جدید واقع است، هفت حصار متوالی داشته و ترتیب آنها چنان شده بود که هر یک بقدر ارتفاع کنگره‌هایش نسبت بدیگری ارفع بوده است، قصر سلطنتی و خزائن در درون حصار هفتمی که کنگره آن مذّهب بوده جا داشته و سایر دیوارها بالوان دیگر منقش بوده است و مجموع این ترتیب از بابل اخذ شده که در آنجا در برج نمرود شهر برسپیا «۳»

(۱) - باید دانست که الوند همان «ائورنت» اوستا میباشد ولی «ارن تس» یونانیها نزدیکتر با اسم قدیم مادیهاست تا الوند کنونی «مؤلف».

(۲) - اشاره بوضعیت سابق همدان است ولی اخیرا در امور بلدی آنجا هم اصلاحاتی بعمل آمده و شهر بواسطه احداث خیابانهای وسیع و کوچه‌بندیها صورت جدید جالبی بخود گرفته است و در نظافت آنهم مراقبت میشود (مترجم).

(۳) - Borsippa.

هر طبقه برنگی مخصوص و مظهر خورشید و ماه و سیارات بوده است.

از جمله رسومی که دیوکس برقرار کرده و ظاهرا آنرا هم از آشور باید اقتباس کرده باشد این بود که روبرو شدن با سلطانرا ممنوع ساخت و تمام عرایض بتوسط پیغام آوران باید داده شود و این ترتیبات برای این بود که بواسطه دور بودن

پادشاه از انظار در دلها رعب داشته باشد و اگر غیر از این میگردند بیم آن بود که بزرگان مملکت نسبت بسطان عاصی شوند.

شرح فوق منقول از هرودوت است و گمان میرود راست باشد، علاوه برین چنانکه سابقا مذکور داشته‌ایم شخصی موسوم به دیاخ اکو که از رؤسای طبقه منای بوده در سال ۷۱۵ قبل از میلاد به حماه تبعید شده و می‌بینیم دو سال بعد محلی که با همدان مطابق است بیت دیاخ اکو «۱» نامیده میشود و چون موقعیکه برحسب روایات برای آن واقعه معین شده با تاریخ دیاخ اکو خیلی موافقت دارد احتمال کلی میرود که مؤسس واقعی خانواده سلطنتی ماد همان دیوکس بوده است.

زبان ماد

بقول استرابن زبان مادیها زبان پارسیان و آریان و باختریان و و سغدیان «۲» کمال مشابهت را داشته است. متأسفانه هرچه کاوش کرده‌اند کتیبه‌ای بدین زبان بدست نیامده است. در همدان که طالبان گنج زمین را کاوش بسیار کرده‌اند از زبان ماد آثاری کشف نشده «۳»، در اینصورت اینمطلب بیفائده نیست که بگوئیم زبان ماد فقط زبان تکلمی بوده و برای کتابت استعمال نمیشده است چه نظایر این امر مکرر دیده شده، مثلا در افغانستان زبان ملی پشتو و زبان کتابتی فارسی است و ممکن است که زبان کتابت ماد زبان آشوری بوده باشد.

عقیده خ اپرت «۴» این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه‌هائی دیده میشود که بسه زبان منقوش میباشد ولی امروز عموما آنرا زبان شوش میدانند.

(۱) Bit -Dayaukku.

(۲) - ۱۵، ۲، ۸ «مؤلف».

(۳) - در ۱۹۱۳ هیئت فرانسوی مصلی را کردند لیکن چیزیکه قابل توجه باشد بدست نیاورند «مؤلف».

(۴) - Oppert.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۸

دارمستتر معتقد است بر اینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق است، داخل شدن در بحث اینمسائل از گنجایش این کتاب و قوه من خارج است و غرض عمده‌ام از ذکر اینمسائل آنست که بنمایم چگونه نظریات مختلف درینباب اظهار شده است، بی‌شک زبان تکلمی آریان بوده ولی قرابت نزدیکی به زبان پارسیها داشته است «۱».

سناخریب و ماد

چنانکه گفته‌ایم مادیها در زمان سلطنت سناخریب در تحت یک ملت درآمدند و در آنزمان فقط یک لشکرکشی از طرف آشوریان بفلات ایران مذکور است که بجانب الیپی یعنی ناحیه کرمانشاه واقع شده است، بنابراین مادیها تحت سیاست مدبرانه دیوکس مجال و فرصت یافتند که در طریق ترقی مشی نمایند، چه سناخریب بقدری مشغول بابل و ایلام بود که مجال توجه باحوال کوهستانیهای دوردست زاگرس را نداشت و این سلطان مغرور بهیچوجه به مخیله خود راه نمیداد که همین شبانان کوهستانی عنقریب شهر معظم نینوا را غارت خواهند کرد و سبب محو شدن اسم آشور از فهرست ملل دنیا خواهند گردید.

اتساع ماد

دیاکو یا دیوکس پنجاه و سه سال سلطنت کرد و پسرش فراورتیش «۲» که یونانیها فراررتس خواندند در حدود سال ۶۵۵ قبل از میلاد بجای پدر نشست «۳»، در اینموقع گمان ما اینست که دولت ماد هنوز آنقدرت را نداشت که بخیال امتناع آزادی خراج آشوری بیفتد و نیزه اینکه آشور بانپال باوج اقتدار خود رسیده بود. بنظر میآید فراررتس بشیوه پدر خود دولتهای کوچک دیگری را که در زمان دیوکس ملحق به ماد نشده بودند ضمیمه نموده آنگاه مشغول شد باینکه طوایف پارس را که با مادیها قرابت داشتند و محل ایشان ولایات حالیه فارس بوده تحت استیلای خود درآورد.

(۱) - «شکی نیست که زبان مادیها با زبان پارس قدیم تقریباً یکزبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته چنانکه در زمان استرابون پارسیها و مادیها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند» عیناً از ایران قدیم تألیف پیرنیا صفحه ۴۶ گرفته شده است (مترجم).

(۲) - Fravartish.

(۳) - در کتاب «انقراض امپراطوریهها» باستناد روایت غیر موثقی از کتاب کتزیاس عده شاهان ماد دو برابر ذکر شده است «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۵۹

استیلای ماد بر پارسیان

پارسیها نیز محتمل است که مانند ماد از سکنه قدیم بعضی را بیرون کرده برخی را بخود ملحق نموده باشند و در اینموقع چون منقسم بقبائل مستقله چند بودند ظاهراً قادر بر مقاومت صحیح نسبت بمادیها که بالنسبه بایشان تربیت و نظام داشتند نبودند و بنابراین تا اندازه‌ای که بر ما معلوم است بدون منازعات شدید در تحت استیلای ایشان درآمدند. این نکته را لازم است بخاطر داشته باشیم که مادیها اسناد و آثار معتبری از خود نگذاشته و لذا برای تحقیق از تاریخ ایشان باید بکتاب هرودوت اعتماد نمائیم.

سالهای اخیر آشور بانیپال

در زمان سلطنت فراخ ارتس و در سال ۶۴۵ پیش از میلاد آشور بانیپال ضربت مهلکرا بر ایلام وارد آورد و از حالا به اصلاح امور کشور و مملکت داری مشغول گردید و اگر اعتمادی بروایات باشد به تن پروری دور از شرافت پرداخته و چنانکه سابقا ذکر شد کتابخانه گرانبھائی جمع آوری نمود که نه تنها کتب معتبره آن عهد را دارا بود بلکه نسخه هائی از الواح کتابخانه های بابل نیز در آن موجود بوده است و آن شاید بزرگترین آثار صنایع قدیمه موزه لندن باشد اینست ما خود را مدیون او میدانیم، معابدی نیز ساخته یا تعمیر کرده و قصر بزرگ سناخریب را هم که بنیانش بواسطه واقع بودن بر تپه مصنوعی سست شده بود تجدید کرده باعظمت تر و بهتر ساخت.

حمله اول مادها

لیکن این سستی و تهاون بعد از انهمه لشکرکشی و جنگجویی برای کوهستانیهای جنگی البته اسباب جرئت و جسارت میشد بعلاوه مدتی بود که مادها از طرف آشور ضربت و گوشمالی ندیده بودند و محتمل است که بواسطه حمله و استیلا بر پارسیها نیز غرور و قوت قلب پیدا کرده بودند. جهات مزبور بضمیمه جهلی که نسبت بقوای حربی واقعی خود داشتند ظاهرا سبب شد که بسرزمین آشور لشکرکشی کنند لیکن نظام و شجاعت دلاوران آشوری سعی آنانرا بکلی باطل کرد و نتیجه این لشکرکشی فقط مرگ فراخ ارتس و هلاک قسمت عمدہ لشکریان او گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۰

جلوس کیاکسار

در این موقع مشکل هووخ شتر که یونانیها او را کیاکسار خوانده و در نزد ما بهمین اسم معروف است بر تخت سلطنت جلوس نمود و او یکی از اشخاص نادره است که بعرصه دنیا آمده هم در سوق لشگر و هم در اداره کردن کشور مهارت تامه داشته است. چون از روی تجارب تلخ دانسته بود که لشکریانش تا بر طبق ترتیبات صفوف آشوری آشنا نشوند در محاربات موفق نخواهند گردید لذا جنگیان ایلاتی را که تا آن زمان بطور خودسری و استقلال محاربه میکردند بهم زده دسته های مرتب قشون نظامی بجای آنها تشکیل داد. پیاده نظام را با تیر و کمان و شمشیر یا دو نیزه مسلح نمود لیکن در لشکر ماد سواران بیش از آنچه در لشکر آشوری بود اهمیت داشتند و تیر و کمان در دست آنان در گرفتن جان دشمن بیشتر تأثیر میبخشید چه از کودکی بسواری و تیراندازی از پشت اسب معتاد شده و مانند پارتیهای متأخر از تیررس دشمن دور ایستاده و مثل باران تیر میانداختند و بهترین جنگجویانرا عاجز میساختند. کیاکسار در ضمن اینکه قشون خود را تشکیل و تربیت میداد بواسطه مقاومت مبرمانه با آشوریان آنها را آزموده میکرد تا بالاخره بر سرداران آشور بانیپال غلبه کرده ثانیاً بخاک آشور حمله ور گردید.

محاصره اول نینوا

چنین بنظر میرسد که استحکام نینوا زیاده از آن بود که مادیها بتوانند قصد تسخیر آنرا بنمایند معهدا در همان حال که لشکریان ماد اراضی حاصلخیز آشور را پایمال میکردند کیاکسار بمحاصره نینوا پرداخت و احساساتیکه از اقدام این سلطان در مقهور ساختن آشور برای مردم حاصل شد از آنچه در کتاب ناحوم از کتب تورات مذکور است معلوم میشود، کتاب مذکور که حقیقت را با طنطنه مخصوصی بیان میکند و کلمات آتشین او بر همه کس تأثیر میبخشد شروع باین عنوان مینماید «بار نینوا» و بعد از آن میگوید «آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن عرابه‌ها، سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع میباشند و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست و بر لاشهای یکدیگر میافتند.»^(۱)

(۱) - کتاب ناحوم، باب سوم، آیه ۲ و ۳ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۱

تاخت و تاز سیت‌ها

در همانوقت که گمان میرفت آن ملت غارتگر ضربتی را که سزاوار است خواهد چشید جماعتی از سیت‌ها که شاید با آشوریان نیز اتفاق و اتحاد داشتند بر ماد حمله کردند و کیاکسار مجبور شد دست از محاصره نینوا برداشته بدفاع کشور خود پردازد و در این موقع در شمال دریاچه ارومیه مغلوب شده ناچار از قبول شرائط دشمن گردید. سیت‌ها از پیشرفت خود سرمست شده چون از ضعف آشور مطلع بودند و میدانستند که آن دولت در مقابل مادیها که خود بر آنها غلبه یافته عاجز مانده بود در آنسرزمین بنای تاخت و تاز را گذاشتند و بر هر جا تسلط یافتند خرابی کردند و جز قلعه و حصار چیزی تاب مقاومت ایشانرا نداشت. پس چون در آشور غنیمت وافری نیافتند مثل طوفان از آنجا گذشته دیار بديار رفتند تا بدریای مدیترانه رسیدند و ارمیاء پیغمبر باین واقعه اشاره کرده است، در جائیکه در کتاب خود میگوید: «و کمان و نیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستم کیش میباشند که ترحم ندارند، باآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد قوای دختر سیحون صف آرائی خواهند کرد»^(۱). عاقبت کیاکسار بر آن تاراج کنندگان غلبه یافت باینطریق که امیر ایشان را که مادیس نام داشت با سرکردگان معتبر او به ضیافتی دعوت نموده ابتدا آنها را مست نمود، بعد تمام آنها را بقتل رسانید. سیت‌ها چون بواسطه قتل رؤسا ضعیف شدند گرفتار حمله و تعرض مادیها گردیدند و بالاخره بعد از زدو خورد شدید اخراج شدند. در این اثنا آشور بانپبال که آخرین پادشاه بزرگ آشور بود در حدود سال ۶۲۶ قبل از میلاد وفات کرد، اخلافش مردمانی نبودند که بتوانند آنکشور ضعیف شده بیحال را حفظ کنند و از نو قوه و قدرت و اعتبار و شهرتی بآن بدهند.

محاصره دوم نینوا

از علائم متلاشی شدن دولت آشور این بود که نبوپولاس سار که ظاهرا از طرف آشور بانپبال بحکومت بابل برقرار شده بود عنوان سلطنت و جانشینی او را اختیار کرد، لشکری از دهانه‌های فرات و دجله حرکت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۲

کردند، نبوپولاس سار بجای اینکه از ایشان جلوگیری کند بآنها ملحق گردید و برای اینکه پیشرفت و غلبه محقق شود از کیاکسار تقاضا شد که قوای ماد را با ایشان متفق کرده سرداری قوای متحده را در مقابل دشمن مشترک اختیار نماید. پادشاه که خود در صدد تحصیل قدرت و جاه بود این مسئول را در کمال میل اجابت کرد و پادشاه آشور که خراج گذارانش از او سرپیچیده بودند نتوانست در میدان جنگ با دشمن روبرو شود لهذا در نینوا متحصن شده محصور گردید.

سقوط نینوا در سال ۶۰۶ قبل از میلاد تقریباً

سقوط نینوا بطور فجیعی واقع شد و پادشاه تا ممکن بود مقاومت کرد و چون مأیوس گردید برای اینکه بدست دشمن گرفتار نشود خرمنی از آتش فراهم کرده باتفاق اعضاء و اجزاء خانواده اش در آن داخل شد و بشعله آتش سوخت. کتزیاس که روایات او را اکثر بی اعتبار میدانند میگوید قسمتی از حصار شهر را آب دجله خراب کرده و رالینسون فول ناحوم پیغمبر را ذکر میکند که گفته است «درهای رودخانه ها باز خواهد شد و قصر منحل خواهد گردید». باری در حدود سال ۶۰۶ قبل از میلاد نینوا ساقط شد و چنان خراب گردید که اسم آشور هم فراموش شد و تاریخ آن دولت مبدل بقصه گشت و اسامی سارداناپالوس «۱» و سمیرامیس که جز افسانه چیزی نیست مقداری از قدرت و شکوه و اعتبار آشور را در اذهان جلوه گر ساخته و اگر بخواهیم معلوم کنیم که باد فراموشی بچه سرعت بر مملکت و دولت آشوری وزیده از اینجا میتوان دانست که دو یست سال بعد از آن هنگامیکه لشکریان کزنفن از شهرهای ویران کالاه و نینوا عبور میکردند راهنمایان ایشان آن شهرها را لاریساومیس پیلا مینامند و آنها با اینکه بلاد مزبور را تماشا کرده و درباره آنها اعجاب نمودند بهیچوجه تصور نمیکردند که آنها بلاد معظم آشور بوده اند «۲».

(۱) - Sardanapalus

(۲) - رجوع شود به کتاب (Anabases) گزنفون ۳، ۴، ۷. در اینجا شرحیکه نوشته شده این است «در آنجا خرابه های شهر بزرگی بود که آنرا لاریسا مینامیدند و در زمان قدیم مساکن مادیها بود و نیز رجوع شود بفصل ۱۹ این کتاب، خوانندگان برای اطلاعات تازه در زوال آشور میتوانند بمقاله مقدماتی کتاب مراجعه نمایند «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۳

قضاوت تاریخ در باره آشور

اگر بخواهیم ببینیم تاریخ درباره آشور چه حکم میکند اینست که اگرچه بابل و مصر هم در موقع فتح و ظفر بیرحم بودند لیکن از بابل برای نوع بشر قانون و علم نجوم و علوم دیگر میراث مانده و مصر ابنیه و عماراتی بیادگار گذاشته که هنوز هم محل حیرت و عبرت دنیاست. اما آشور فقط بعضی از صنایع زندگانی صلح‌آمیز را اقتباس و اختیار نموده و نمایندگی او تنها باینست که در غارتگری ید طولانی داشته و چون منقرض گردید بکلی داخل در عالم نسیان و فراموشی شد و جز این هم سزاوار نبود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۴

از سکه‌های اولیه لیدیه

فصل یازدهم ماد و بابل و لیدیه

وی بابل باستانی را که عجایبش ورد زبانها بود دوباره از نو ساخته یهودا و تمام خانواده پدرت داود را دو مرتبه به اسارت برد و بیت المقدس را ویران کرد و سرانجام کوروش ایشان را آزادی بخشید «میلتن»

اوضاع دنیای قدیم بعد از سقوط نینوا

هروقت دولت معظمی ساقط میشود روابط کشورهای مجاور آن نسبت بیکدیگر و نسبت بمتصرفات دولت ساقط تغییر پیدا میکند، بنابراین سقوط نینوا موقع مناسبی است برای اینکه نظری باحوال دنیای قدیم بنمائیم.

وضعیت ماد

در اینموقع مقتدرترین و مهمترین دولت بلاشک دولت ماد بود که سیت‌ها را مقهور کرده و فرمانفرمائی ملل متحده‌ای که بر ضد آشور قیام کرده بودند اختیار نموده بود، اتحاد بین ماد و بابل بواسطه ازدواج دختر کیاکسار «۱» با نبوکدنضر پسر نبوپولسر و وارث تاج و تخت بابل نیز استحکام یافت و کیاکسار و جانشین او مادام الحیاء بشرايط معاهده و اتحاد عمل کردند با اینکه بعضی اوقات یقیناً ثروت و غنائم بابل مطمح نظر مادیها بوده است.

(۱) - او همان (هووخ‌شتر) ایرانیهاست که یونانیها ویرا به این اسم نامیده‌اند «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۵

سلطنت جدید بابل

اگر سقوط آشور برای ماد فائده و سود زیاد داشت برای بابل فوائد آن بیشتر بوده است، چه واقعا بسبب انهدام آشور بود که سلطنت جدید بابل تأسیس یافته و قوه و قدرتی حیرت‌انگیز از خود نشان داد که کافی است فی حد ذاته توجه ما را

جلب نماید و اما اهمیت و فایده آندولت برای ما و آن بواسطه معرفت بروایاتی که از نویسندگان روم و یونان و غیره از آتکشور در دسترس ما گذارده شده خیلی زیاد است.

لشکر کشی نخو دوم

نیبولسر در مدت محاربه با آشور اداره امور را به نبوکدنصر واگذار نموده و بعد از سقوط آندولت بر حسب ظاهر با کیاکسار موافقت حاصل نموده بود که ولایات بابل ضمیمه بابل شود. سکنه ولایات نامبرده خودشان قادر بر پایداری نبودند لیکن پای نخو دوم پادشاه مصر نیز در میان بود و پادشاه باعزم در حینی که نینوا محصور بود در سال ۶۰۸ بطرف شمال حرکت کرده فلسطین و سوریه را تصرف نمود و در اینموقع فقط یوشیا پادشاه یهود با وجود اختارات دوستانه با او مخالفت کرد در مگیدو نزدیک کوه کرمل با لشکریان مصری روبرو شده بقتل رسید «۱» و نخو تا فرات پیش رفت و در کار کمیش توقف کرد و این اقصی نقطه سیر او بود و ظاهرا چون از سقوط نینوا مطلع شد نخواست با فاتحین طرف شود بنای مراجعت را گذاشت و در عرض راه از بلاد مهمه خراج گرفت و در آنجا پادگان گذاشت و چون بمصر رسید رعایایش که از تجدید افتخارات جنگی مصر مسرور شده بودند او را تحسین و تمجید کردند در صورتیکه هنری از نخو ظاهر نشده چه از روبرو شدن با قوای بابل احتراز نموده بود، سه سال بعد از آن نبوکد نصر که مشغول استحکام مبانی قدرت خود بود بطرف کار کمیش حرکت کرد و نخو هم در اینموقع برای منازعه حاضر شده حرکت بسمت مقصود نمود.

غلبه نبوکد نصر بر نخو دوم سال ۶۰۴ قبل از میلاد

فریقین در کار کمیش همدیگر را ملاقات کردند و مصریها باوجود شجاعت مزدوران یونانی خودشان شکست خوردند و مغلوبیت آنها در کتاب ارمیاء موضوع کلمات شدیده شده چنانکه در وصف

(۱) - رجوع شود به دوم تواریخ ایام، باب ۳۵، آیه ۲۰ و ۲۴ و نیز دوم پادشاهان، باب ۲۳ آیه ۲۹، باید دانست که یوشیا بنفع آشوری می جنگید. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۶

آن محاربه میگوید: ای اسبان بر آئید و ای عرابه‌ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند.

ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستید و ای لودیان که کمان را میگیرید و انرا میکشید زیرا خداوند یهوه صبابوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد «۱».

باری نبوکد نصر مصریان مغلوب را تعاقب کرده نزدیک مصر رسید، در اینوقت خبر وفات پدر را شنید و از ترس دسائس و فتنه‌هاییکه در پایتخت وقوع یابد با نخو صلح کرد و سوریه و فلسطین را مالک گردید.

حدائق معلقه بابل

پادشاه فاتح از میان بیابان بابل مراجعت کرده و بر تخت سلطنت جلوس نمود و از آن ببعد دوره سلطنت نبوکد نصر مقرون بسعادت و بالنسبه با صلح و سلامت بود. در ظرف سنوآت بعدی در بابل بعلاوه باغهای حیرت انگیزی که بر مکانهای مرتفع احداث کرده بودند و یونانیها آنها را ذکر نموده و باسم حدائق معلقه سمیرامیس معروف است دروازه مجلل و باشکوه اشتر و جاده بزرگی برای حرکت دسته‌ها بوده که از ارک تا معبد اشتر امتداد داشته است.

نبوکد نصر سد بزرگی ساخته که معروف بود بدیوار ماد و آن از دجله بفرات کشیده شده و بدینواسطه تمام اراضی واقعه در شمال بابل را مشروب میساخته است و سد دیگری هم نظیر آن از طرف جنوب شهر را محفوظ میداشته است، درواقع نبوکد نصر پادشاه بزرگی بوده و باید انصاف داد که چیزی در تاریخ دیده نمیشود که تصدیق مسطورات غریب و عجیب کتاب دانیال را راجع به جنون او بنماید بلکه آن صرف یکی از همان افسانه‌های غریبی است که درباره هریک از سلاطین معروف مشرق گفته شده است.

جنگهای کیاکسار

جای تأسف است که از احوال کیاکسار و کارهای نمایان او بعد از سقوط نینوا چیز کمی بدست داریم. ظاهرا ولایات آسیای مقدم را که خیلی باثروت بودند و سهولت مسخر شده بابل واگذار گردیدند و برای خود همان اراضی مرتفعه ایران را که سابقا جزء کشور بود و همچنین ارمنستان

(۱) - کتاب ارمیاء نبی باب ۴۶، آیه ۹ و ۱۰ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۷

که طائفه دیگر آریا تازه آنرا فتح کرده بودند و قسمت علیای دجله و کوهستان کاپادوکیه را در مغرب و نواحی دیگری که هیچوقت حتی در اوقات دزوه اقتدار آشوری هم جزو آندولت نبوده نگاهداشت و نمیدانیم چه علت داشته است که ولایات پرثروت را رها نموده و چیزیکه میتوان حدس زد این است که مادیها که قومی کوهستانی بوده‌اند از حرارت جلگه‌ها که اسباب ضعف و سستی میشود ترسیده تصرف کردن اراضی را که شبیه بکوهستان خودشان باشد ترجیح داده‌اند.

ممالکی که کیاکسار متدرجا مسخر مینمود و قدرت خود را در آنجا مستحکم میکرد در حال اغتشاش بود و بواسطه تاخت و تاز و خرابیهائیکه سیمریها و سیت‌ها در آنجا کرده و قتل و غارت‌های دائمی که در مدت زیاد از یکصد سال بعمل آورده و هیچ نوع حکومت و دولت قابل تحملی تشکیل نداده ولایات نامبرده دوچار ضعف و بیحالی گردیده بودند و درواقع به تمدنیکه بزحمت در آن بلاد داخل شده سکت و لطمه بزرگ وارد آمده بود. کیاکسار اقوام و ملل

مزبوره را متوالیا مطیع و متقاد ساخته همواره بجانب مغرب پیش رفت تا اینکه در ساحل ۱۶- منظره جنگ یونان و سیمریها (سرپوش یک تابوت سنگی در موزه بریتانیا)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۸

یمین رود هالیس با دولت مقتدر و جنگجوی لیدیه رویرو گردید.

دولت لیدیه

مبادی احوال لیدیها از مسائلی است که تحقیقات و تفتیشات اخیره معلومات زیاد در آن باب بدست داده است و انتظار داریم که کاوشهای مأمورین امریکائی در سارد نیز بر آن معلومات بیفزاید. بدوا در سفر پیدایش «۱» تورات گفته شده که این جماعت از نژاد سامی بوده و همین رأی مقبول بود و لیکن امروز عقیده بر اینست که قوم مزبور که محل توجه میباشند از سکنه اصلی آسیای صغیر بوده که نه سامی محسوب میشدند و نه آریان بودند «۲».

ولی باید در نظر داشت که گفته‌های تورات راجع بملل مختلفه و منسوب داشتن آنها به پسران مختلف نوح بیشتر از نظر سیاسی بوده است نه نژادی. از بنی سام خاندان سیاسی بوجود آمده که مرکز آن آشور بود و ما میدانیم که لیدیه جزو متصرفات آشور بانیپال و اهالی مطیع و فرمانبردار وی بودند.

طوائف آریانی بریگ‌ها یا فریگی‌ها که با یونانیها قرابت داشتند از ولایات تراس به آناتولی هجوم بردند و متدرجا در جزو سکنه آنجا که تابع ایشان شده بودند مستهلک گردیدند. تاخت و تازهای مزبور در صده دهم و نهم پیش از میلاد واقع شد و در صده هشتم پادشاه آن ولایت میداس نام داشت و او همانست که در تاریخ میتای موشکی «۳» خوانده میشود در حدود سال ۷۲۰ قبل از میلاد پادشاه مزبور با روزاس پادشاه اورارتو متحد شده بجنگ سارگن دوم سلطان آشور رفت و این جنگ چون واقعه تاریخی است موقع معتبری از تاریخ بر ما ثابت میکند. چون دولت فریژی استقرار یافت طوائف لیدی

(۱)- باب ۱۰، آیه ۲۲- پسران سام- ایلام و آشور و ارفلکشاد و لود و آرام.

(۲)- و این مخصوصا جالب توجه است که نظریات هال را در «تمدن قدیم یونان» که در ۱۹۰۱ چاپ شده است با نظر اخیر او در «تمدن باستان شرق نزدیک» که در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده باهم مقابل و مقایسه کنیم چه او در بالا واحد بودن میدا و میتا را تردید میکند برعکس در کتاب اخیر که آنرا بدون تردید قبول مینماید و بدین ترتیب نشان میدهد که علم و اطلاع ما در این موضوعات پیوسته بسط و توسعه پیدا میکند «مؤلف».

Mita of mushki-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۶۹

در تحت سلسله هراکلید دولت مقتدری تشکیل دادند و فریگی‌ها را نیز مستهلک ساختند و این دولت بود که ابتدا با مادی‌ها روبرو شده و برابری نمودند و بالاخره در مقابل دولت جدید الظهور ایران عاجز و مقهور گردیدند.

سلسله مرمنا

ذکر افسانه‌های عجیب راجع به سلاطین اولیه لیدیه که در کتاب هرودوت مسطور است خارج از گنجایش این کتاب میباشد و ما بیان وقایع دولت را از ژینگ شروع میکنیم که تأسیس سلسله جدیدی نمود و این امر را بواسطه قتل سادیاتس که از سلسله هرقلیها بود و ژینگ عاشق عروس او گردیده انجام داد. هرودوت هم در روایت معروف خود این داستان را نقل کرده و لیکن بطریق افسانه باز نموده است. ژینگ حکمران بزرگی بود و قوت و قدرت لیدیه را بسط داده و مخصوصا سواران جنگی تربیت کرده که در تمام مشرق شهرت یافتند، پس بواسطه همین قدرت خود بعضی از بلاد یونانی ساحلی را مقهور کرده با سایرین معاهده‌ها بست لیکن امری را که بیشتر مطمح نظر داشت دست‌اندازی بخاک کیمریها بود که به فریگیه تهدید میکردند و عاقبت مانند طوفان مخربی بر آن مملکت هجوم آوردند و ژینگ در سال ۶۶۷ قبل از میلاد هیئت سفرائی به نزد آشور بانیپال باستمداد فرستاد و آنها زیاد بنای تملق و خوشامد را گذاشته اظهار کردند که تا آن زمان نام لیدیه در کشور آشور شنیده نشده بود لیکن آشوریان از تولید مشکلات برای خود احتراز داشتند و با آنکه جواب ژینگ را بادب و مهربانی دادند مددی باو نرسانیدند و آن پادشاه چون تنها ماند بدست کیمریهای خوفناک مغلوب و مقتول گردید. پسرش اردیس فراریان لشکر را جمع‌آوری کرده با قوائیکه از یونانیهای ساحل دریا باو رسیده بود متحد شده و آنها سگهای جنگی داشتند که به اسبها و سواران حمله میکردند و کیمریان را منهدم نمودند. کیمریها بخاک مشرق متوجه شدند و در تنگه‌های سیلیسی با تلفات بسیار از آشوریان شکست خوردند، لیدیه که از این بلیه آسوده شد بسرعت تلافی مافات کرده در زمان سلطنت الیاتس سلسله مرمنا باوج قدرت رسیدند چه تمام ولایات را تا رود هالیس مسخر نموده بودند و رود مزبور سرحد شرقی آندولت گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۰

اختراع سکه

تمدن لیدیان خالی از اهمیت نیست، دارای کشور پرنعمتی بودند که معدنیات زیاد داشت و گمان میرود که اختراع ضرب سکه که از ترتیب اوزان و مقادیر بابلی اقتباس شده از مآثر ایشان باشد و یقین است که این اختراع بعد از اختراع خط در آن از منتهی مهم‌ترین پیشرفتهای تمدن میباشد. لیدیان در بازرگانی نیز شهرت داشتند بلکه بنا بقول هرودوت در تجارت خرده‌فروشی مقام اول را حائز بوده‌اند، بازیهای چند نیز اختراع کرده‌اند و در هر حال قوم بالیاقت و باتربیتی بودند و یونانیها همواره آنانرا متجمل میخواندند ولی ضمنا در جنگجویی نیز مقام عالی داشتند و هنگامیکه مادیها کنار رود هالیس رسیدند آنان بذروه قدرت خود رسیده و مسلم بود که این دو دولت متعدی یکوقتی باهم باید دست‌وپنجه نرم کنند.

جنگ بین لیدیه و ماد

علتی که برای وقوع این زدو خورد نقل کرده‌اند خالی از غرابت نیست، گفته‌اند کیاکسار یکدسته از سیت‌ها را بطور شکارچی نگاهداشته و بعضی اعیان‌زادگان را بایشان سپرده بودند، روزی از شکار دست‌خالی مراجعت کردند و پادشاه ایشانرا مورد عتاب و توبیخ قرار داد، آنها هم در مقام تلافی یکی از اعیان‌زادگانرا قطعه‌قطعه کردند، پختند و غذای شاه قرار داده و بنزد آلیات فرار کردند، چون کیاکسار آنها را از آلیات مطالبه نمود امتناع ورزید و نزاع بلند شده، در هر حال این قضیه راست باشد یا دروغ دو دولت مقتدر و زورمندی که باهم روبرو شدند نزاع و جنگ مابین ایشان قهریست، عده مادیها زیادترا اما از مرکز خود دور بودند و لشکریان ایشان حریف سپاهیان سنگین اسلحه یونانی و سواران لیدی نمیشدند.

جنگ کسوف سال ۵۸۵ قبل از میلاد

زدو خورد مدت شش سال بدون هیچ نتیجه قطعی جریان داشت، چون نوبت هفتم محاربه شروع شد کسوف کلی دست داد و طالس حکیم مشهور آن کسوف را پیش‌بینی کرده بود.

باری بعلت کسوف محاربه قطع شد و فریقین از تجدید آن اکراه پیدا کردند. بنای مصالحه شد و بابل در اینموقع حکمیت کرد و رود هالیس سرحد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۱

دولتین گردید و اینمعاهده بواسطه مواصلت استحکام یافت یعنی پادشاه ماد دختر خود را بولیعهد لیدی بمزاجت داد. یکی از نتایج این معاهده این بود که کشور اورارتو در این موقع لشکرکشی پادشاه ضمیمه ماد گردید.

فوت کیاکسار بسال ۵۸۴

سال بعد از وقوع کسوف، کیاکسار که لیاقت او ماد را دولت مقتدری کرده بود وفات یافت و چون بخاطر میآوریم که این پادشاه وقتی بسلطنت رسید که مملکتش مغلوب آشوریان شده و لشکریکه بعد ترتیب داد مقهور طایفه سیت (سکا) گردید و معهدا در عرض چند سال آن سواران وحشی را از پا درآورده و بعلاوه در مقهور ساختن آشور دخالت تامه بلکه اصالت پیدا کرد و دولت معظمی تأسیس نمود البته باید تصدیق کنیم که یکی از رجال بزرگ دنیا بوده است. در ابتدای سلطنت او قدرت تامه در مشرق‌زمین با سامی‌ها و در موقع وفاتش شوکت و قوت نصیب ایرانیها بود و بنابراین کیاکسار در یکی از نهضت‌های بزرگ تاریخی دنیا سمت ریاست و پیشوائی دارد.

آستیاگس پادشاه آخری ماد

ایشتویگو که متعارفا در نزد ما بلفظ یونانی آستیاگس معروف است وارث چنین میراث بزرگی گردید در حالتیکه برحسب ظاهر آینده درخشانی در پیش داشت لیکن باندازه‌ای که از اطلاعات ناقصه ما معلوم میشود این پادشاه فرزند

خلف و لایق آن پدر بزرگوار نبود و اوقات خود را ببطالت و لهو و لعب و هرنوع عیاشی و بوالهوسی مقرون بوحشیگری گذرانیده است.

تجمل و جلال دربار ماد

تفصیلی که از دربار ماد نقل شده و تشریفات مفصله و هزاران خادم و البسه سرخ و ارغوانی درباریان و زنجیرها و گردن‌بند های طلا و تجملات وافره آنها معلوم می‌سازد که ترتیباتی بتقلید دربار آشوریان داده بودند. در هر دو دربار اشتغال عمده شکار بوده است، گاهی اوقات در جلگه و صحرا ترتیب شکار جرگه میدادند و غالبا در باغهای نزدیک پایتخت بزدن حیوانات مشغول میشدند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۲

شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر

سلطنت طولانی آستیاگس تا اواخر کار بدون جنگ و جدال گذشت و همین مسئله شاید لشکریان او را که در راحت و تن آسائی شرکت داشتند از کار انداخت. بعلاوه پادشاه پسر نداشت و این امر هم باعث ضعف مقام او میشد و چنان رغبت و میل مردم به سلطنت او کم شده بود که وقتیکه لشکریان پارسیان در تحت ریاست کوروش بر او حمله بردند رعایای خود او بجای اینکه دور او جمع شوند تسلیم دشمن شدند و بنابراین در سال ۵۵۰ قبل از میلاد کشور ماد بدست قوم پارسی که آریانی و با مادیها از یک نژاد بودند افتاد، در نظر یونانیها دولت ماد منقرض نشده و واقع امر اینست که فقط تغییر داخلی در آن واقع شده بود چنانکه یکصد سال بعد یونانیها محارباتی را که با پارسیان میکردند جنگهای ماد مینامیدند در صورتیکه اشیل «۱» شاعر تراژدی بزرگ خودش را با اسم پارسیان خوانده بود.

سلاطین آخری دولت جدید بابل

قبل از آنکه این فصل را تمام کنیم باید نظری هم بامور بابل بیندازیم. نوکد نصر عمری دراز و باافتخار کرد و در سال ۵۶۱ قبل از میلاد درگذشت، بعد از آن در ظرف شش سال سه پادشاه متوالیا بر بابل سلطنت کردند و بعد از آنها نبونید آمد که آخر از همه بود، این شخص پسر یک نفر تاجر متولی بود که در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بتوسط کهنه به سلطنت منتخب گردید و آلت دست آنها شد. عشق او به آثار عتیقه بوده و بيموقع بدنيا آمد و در آن هنگام که اوضاع مملکت حال خطرناکی داشت لایق سلطنت بابل نبود، اما حفر و کاوشهاییکه در معابد خراب بعمل آورد از حسن اتفاق بر طاق نسیان نمانده بی اندازه قدر و قیمت دارد و چون مقدر بوده است که بابل مقهور دولت جدید ایران شود ظاهرا حسن تصادف بوده است که پادشاه آن کشور شخصی باشد که حس کینه و انتقام در حریر پرزور خود تولید ننماید. باری سقوط بابل بدست کوروش کبیر جزء تاریخ ایرانیان است و در اینجا همین قدر باید بگوئیم در وقتیکه اوضاع جدید پیش می آمد استعداد برای قبول آن فراهم و اسباب آن از هر جهت آماده شده بود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۳

پادشاه هخامنشی مابین دو ابو الهول با علامت اهورامزد (از یک مهری در موزه لوور گرفته شده است)

فصل دوازدهم عصر پهلوانی ایران

بدان هریک از ایام زندگانی تو برگی است در تاریخ تو و بنابراین مواظب باش چیزی که شایسته مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود.

«از اندرزه‌های فریدون»

کیفیت افسانه تاریخ قدیم ایران

طلوع پارسیان که نام خود را بیک کشور عظیمی داده‌اند که با وجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دو هزار و چهارصد سال دوام کرده و در زیاده از نصف اینمدت بر اکثر ملل سمت تقدم داشته از اهم وقایع نوع بشر است، چنانکه در فصول سابقه مذکور داشتیم کشور ایران بواسطه شامل بودن ماد که سکنه آن با پارسیان قرابت نژادی داشتند و همچنین بواسطه شامل بودن ایلام مقر اصلی مؤسس دولت ایران و هنوز از ولایات آن مملکت است میتواند داعیه وجود شش هزار ساله داشته باشد.

در این فصل میخواهیم عصر پهلوانی ایران را بیان کنیم بطوریکه فردوسی در منظومه بزرگ پهلوانی موسوم به شاهنامه نقل نموده و تاریخی که ایرانیان برای اعصار قدیمه مملکت خود دارند و معتقدند همانست، اگرچه روایات منقوله از فردوسی با اینکه بهترین مصادر رجوع کرده اختلاطی از قصه و افسانه است و حتی در دوره‌های مابعد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۴

تاریخ هم از افسانه خالی نیست، این شاعر نه این است که بهترین اطلاعیکه در دست داشته بکار نبرده باشد لیکن «۱» با معلوماتیکه امروز داریم ظاهر میشود که مآخذ او در بسیاری از موارد بکلی بی اعتبار بوده است.

سلسله پیشدادی

تاریخ ایران بطوریکه اهل آن کشور معتقدند به سلسله افسانه‌ای موسوم به پیشدادی شروع میشود. مؤسس این سلسله کیومرث بود که در نزد زردشتیان بمنزله آدم است و او با دو نفر از جانشین‌هایش هوشنگ و تهمورس گمان می‌رود که اساس تمدن ایرانرا گذاشته باشند.

اما معروفترین این سلاطین افسانه‌ای جمشید «۲» بوده است که بنای پرسپلیس که امروز تخت جمشید نامیده میشود و اختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن می‌باشد «۳» باو منسوب است.

اختراع شرابرا هم از او میدانند و واقعه‌ای برای آن نقل میکنند و میگویند مقداری انگور در جایی نگاهداشت و آنها تخمیر شده تصور کرد مودی و مضر است، یکی از زوجات جمشید مبتلا بمرض دردناکی شد و برای رهایی از زحمت زندگی از آن مشروب فاسد نوشید ولی برخلاف انتظار خواب خوش برای او آمد و شفا یافت، از آنروز ایرانیها شراب را سم مطلوب نامیده باوجود منعیکه در قرآن از آن شده است بسیاری از طبقات عالیه قوم مزبور معتاد بشرب آن می‌باشند.

جمشید پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای جور و بیدادی را گذاشت و ادعای الوهیت نمود و چنانکه در یشت ۱۹ مسطور است «۴»

(۱) - در فصل ۴۱ و ۵۴ نیز در اطراف اینموضوع بحث شده است «مؤلف».

(۲) - جزء اول این اسم عینا همان یاما و یایی ماست که شرح آن در فصل نهم گذشت، اما «شید» و آن بمعنای درخشان است ... «مؤلف».

(۳) - ایرانیان دلیل آورده میگویند آنکس که عمارات پرسپلیس و پاسارگاد را ساخته است بایستی از دیوان کار گرفته باشد و چون تنها جمشید و سلیمان بر دیوان مسلط بوده‌اند پس فقط همین‌ها توانستند یک چنین بناهای عظیم الجثه و فوق العاده‌ای بسازند «مؤلف».

(۴) - (یما) و آن بشرح زیر است: پندار و گفتارش را بدروغ و ناراستی آلوده کرد در همانوقت همای بزرگی و جلال از او غایب گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۵

بواسطه این انحراف ضحاک که پادشاه سوریه بود برانگیخته شده تا بر او حمله برد و او با آنکه به سیستان و هندوستان و حتی باقصی بلاد چین فرار کرد بالاخره گرفتار چنگ دشمن خونخوار گردید و بیرحمانه بقتل رسید، یعنی او را بین دو تخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند. ضحاک که جمشید را باین خواری هلاک کرد شخص افسانه‌ایست و اسم او محرف از اژی دهاک یعنی مار اولی می‌باشد و در افسانه‌های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته‌اند که از دوشهای او مارهای صغیر زنده‌ای بیرون آمده که یومیه مغز سر دو نفر آدم غذای آنها بود و این خونخواری ضحاک اسباب انهدام دولت او گردید.

کاوه آهنگر که پسران او را کشته و مغز آنها را غذای ماران ساخته بودند مردم را به طغیان واداشت و فریدون را که از نسل سلاطین بود جستجو کرده رئیس شورشیان قرار داد و بعد از محاربات چندی که چرم پاره «۱» پیش‌بند آهنگر در آن جنگها بطور پرچم بکار میرفت، بالاخره ضحاک گرفتار و در درون دهانه کوه دماوند در بند شد تا بسختی جان داده همانطور که پرومئوس در کوه قفقاز به بند آمد. حقیقتا داستان ضحاک بحکایت پرومئوس کمال شباهت را دارد. فریدون که قدیما تریونا خوانده شده علی‌الظاهر همان تریانا میباشد که در ویدا مذکور است و اعتبار او در آن کتاب به اینست که سر عفریت پرزوری را قطع نموده است.

سه پسر فریدون

بنابر تاریخ افسانه‌ای فریدون سه پسر داشته مغرب را به سلم و مشرق را به تور داده (و بهمین جهت آن ناحیه توران خوانده شده است) و تخت و تاج ایران را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی ایرج واگذار کرد. برادران بزرگتر این ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که به ایران حمله کرده حقوق خود را استیفا نمایند. ایرج نزد برادران رفته اظهار داشت که من حق خود را

(۱) - این چرم که بانواع جواهرات گرانبها زینت یافته بوده پرچم شاهی ایران قرار گرفته و به درفش کاویانی معروف بود «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۶

بر تخت و تاج ایران واگذار میکنم تا در آخر عمر پدر میان ما جنگ خانگی برپا نشود، اما سلم و تور قصد قتل ایرج کردند و استغاثه برادر را برای حفظ جان او گوش ندادند و فردوسی آن کلمات را این قسم ادا نموده است.

پسندی و هم داستانی کنی	که جان داری و جان‌ستانی کنی
میازار موریکه دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوشست

ایرج به قتل رسید و برای اینکه قبح برادر کشی کامل شده سر او را حنوط کرده برای پدر پیر فرستادند و او خود از کینه‌خواهی عاجز بوده چند سال بعد منوچهر پسر ایرج بحد رشد رسیده با سپاه جرّاری بجنگ اعمام خود رفت و هردو را بقتل رسانید.

سام و زال و رودابه

منوچهر جانشین جد خود شد و مستشار معتبر او سام پادشاه سیستان بود و او با پسر خود زال و نواده معروفش رستم که بمنزله هر کول ایرانست دوره افسانه ایرانی را کامل میکند و در آن دوره حتی سلاطین هم در جنب این دلاوران خالی از اهمیت میباشند لیکن هیچیک از این دلاوران در افسانه هند و ایرانی دیده نمیشوند و محتمل است که اصلا خالی از حقیقتی نبوده و در دوره های بعد شاخ و برگهای افسانه‌ای بر آن افزوده و قوه شاعری فردوسی آنها را باین درجه اهمیت

داده باشد. باری نقل شده است که زال در وقت ولادت سفیدمو بود و بدینواسطه سام گمان کرد که این طفل از او نیست و فرزند دیو است لهذا حکم کرد که او را بکوه البرز بردند لیکن سیمرخ که عقابی افسانه‌ایست او را در آنجا پرورانیده و بعد از مدتی سام بواسطه الهامیکه باو شد از رفتار خود پشیمان گردیده پسر را باز آورد و او جنگجوی پرزوری شد و هنگام شکار در پیشه‌های افغانستان به قلعه‌ای رسیده رودابه زیبا دختر مهرباب پادشاه کابل را در آنجا بدید، در نظره اولی طرفین به یکدیگر مایل شدند چنانکه عاشق بوسیله کمند گیسوی معشوقه از برج بالا رفت.

رستم پهلوان

نتیجه این مزاجت ولادت رستم پهلوان بزرگ ایران بود که داستان هنرهای او در جنگ و شکار و اکل و شرب هنوز در اذهان ایرانیان تأثیر عظیم دارد. از جمله چیزهاییکه ارتباط خیلی نزدیکی باین پهلوان دارد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۷

یکی رخش اسب جنگی او میباشد که هیکل و قامت و رشادت و جرئت وی جزو افسانه‌هاست. در یک میلی سیستان خرابه‌هایی است که نشان میدهند و میگویند آن ۱۸- منظره رستم در حال خواب و دفاع رخش از او از یک شاهنامه فارسی کتاب تصاویر مینیاتور ایران، تألیف مارتین در ۱۹۱۲ مجلد ۱ تصویر ۲۳ گرفته شده است

آخور رخش بوده است و شجاعت او مخصوصا در جنگهای بین توران و ایران ظاهر شد و محاربات مزبوره بعد از فوت منوچهر و جلوس پسر نالایقش نوذر شروع شده و زیاده از یک پشت طول کشید. رئیس تورانیان افراسیاب بود و او نوذر را بقتل آورد، مدت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۸

دوازده سال بر ایران سلطنت کرد و این دوره ظلمانی سلطنت پشدادیان را خاتمه میدهد.

سلسله کیانیان

اینک میرسیم باولین سلسله تاریخی یا نیمه تاریخی که معروف به کیانیان است. در سیستان الان خانواده‌ای از بزرگان هست که مدعی انتساب بآن سلسله برجسته میباشد، اگرچه بیشتر احتمال می‌رود که از اعقاب سلسله صفاریان «۱» باشند چنانکه طایفه‌ای در بلوچستان هستند که درباره ایشان هم این احتمال می‌رود و ظاهرا باید با خانواده نامبرده نسبت داشته باشند. در هندوستان هم بعضی خانواده‌های پارسیان همین ادعا را دارند و همه هم آنها را تصدیق میکنند.

اولین پادشاه این سلسله کیقباد است، او از اعقاب منوچهر و در جبال البرز منزوی بود، رستم او را از آن مکان آورده بود و بعد از این موقع دلاور مزبور اولین دفعه با دشمن دیرینه جنگ کرده در محاربه تن‌بتن افراسیاب را مغلوب ساخت و

تحصیل شرف و افتخار بزرگ نمود، لیکن پادشاه تورانی بواسطه گسیختن کمر بندش جان بدر برده فرار کرد و مصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کما فی السابق رود جیحون سرحد دولتین باشد.

کیکاوس و مطابقتش از جهتی با کیاکسار

کیکاوس که جانشین پدر شد برخلاف رای مستشاران بمازندران لشکر کشید و در جنگ بزرگی از دیو سفید شکست خورده و قصه دیو سفید افسانه‌ایست که یقیناً حکایت از قوم سفیدپوست مخصوصی مینماید. باری در این محاربه لشکر ایرانی مبتلا به کوری شدند و دور نیست بتوان این قصه را اشاره به کسوف واقع در حین جنگ کیاکسار با لیدیها دانست چنانکه در فصل سابق مذکور داشتیم و هرگاه چنین باشد میتوان کیقباد را با دیوکس و کیکاوس را با کیاکسار مطابق دانست، اما چون بین آنها شباهت اسمی وجود ندارد نمی‌توان به تعبیر مزبور چندان اعتماد نمود.

سهراب و رستم

افراسیاب مجدداً بایران حمله برد و باز رستم بنجات کشور پرداخت. در این دوره‌ها واقعه معروف حزن‌انگیز جنگ رستم

(۱) - رجوع شود بفصل ۵۱ و نیز به «ده هزار میل» صفحه ۲۲۹ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۷۹

با پرسش واقع شده که در حالیکه او را نمیشناخت بقتل رسانید و این داستان را ماتیو آرنولد بطور مؤثری بنظم آورده و انگلیسها بآن آشنا هستند و چنانکه فردوسی گفته است: «یکی داستانیست پر آب چشم».

سیاوش و کیخسرو

واقعه مهم بعد از آن داستان حکایت سیاوش پسر کیکاوس است که بعد از وقایعی نظیر آنچه برای یوسف با زلیخا واقع شد از نزد پدر رفت و به افراسیاب پناه برد و ابتدا بطور میهمان عزیز پذیرفته شد لیکن چند سال بعد تهمت‌هایی بآن شاهزاده زدند و سبب قتل او شدند ولی پرسش را که طفل بود و کیخسرو نام داشت پنهان کردند و عاقبت آن پسر بایران رفته مالک تخت و تاج شد.

کیخسرو کوروش کبیر نیست

بسیاری از نویسندگان اروپائی و عموم ایرانیهائیکه احوال کوروش کبیر را شنیده‌اند او را با کیخسرو تطبیق میکنند اما نمیتوان تصدیق نمود بدلیل اینکه کیخسرو همان کاواوسرو (۱) میباشد که در افسانه‌های هند و ایرانی مذکور و راجع بدوره قبل از تاریخ میباشد.

باری کیخسرو پس از چشیدن گرم و سردهای زیادی بمدد رستم بر افراسیاب غلبه کرد و بالاخره او را گرفته اسیر نمود و به کینه خون پدرش سیاوش بقتل رسانید و کیخسرو عمری طولانی نموده با شرافت تمام زندگی خود را بسر برد.

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که جانشین کیخسرو شد بعد از چند سال تخت و تاج را به گشتاسب واگذار کرد و او چنانکه سابقا گفته‌ایم پیرو آئین زردشت و حامی او بوده است و باز محارباتی با تورانیها دست داد و در آن اثنا لهراسب و زردشت هردو در بلخ بقتل رسیدند.

اسفندیار

در اینموقع اسفندیار که پدرش گشتاسب او را محبوس نموده بود بمدد پدر آمد و ولایات ازدست‌رفته ایران و همچنین درفش کاویانی را مستخلص نمود، گشتاسب اظهار کرد که می‌خواهم بشیوه پدر رفتار کنم و

(۱) - Kava Husrava.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۰

بنابراین وعده کرد تخت و تاج را پیسر تفویض کند لیکن در این قول خود صادق نبود و چون اسفندیار مطالبه تاج کرد پدر حيله کرد و او را وادار نمود که بجنگ رستم برود و چون آن پهلوان از اطاعت پادشاه سرپیچیده او را دست‌بسته پایتخت بیاورد پس محاربات شجاعانه روی داد و باز پهلوان ایران حریف خود را کشت و این غلبه آخری مهم بود که در عمر خود حاصل نمود و چند سال بعد در چاهیکه برادر خیانتکارش تهیه کرده بود افتاد و زندگانی دلیرانه‌اش را از دست داد.

بهمن یا اردشیر درازدست

جانشین گشتاسب نواده‌اش بهمن بود که در تاریخ باسم اردشیر درازدست معروف است و در السنه فرنگی آرتا کزرسس لوئریمانوس خوانده شده است. بنا بقول فردوسی از خصائص این پادشاه این بود که بتوسط مأمورین مخفی از امور مملکت خود واقف بود و نیز بقول صاحب شاهنامه این پادشاه فتوحات بسیار کرده است. ما تاریخ واقعی آرتا کزرسس لوئریمانوس را در فصل هیجدهم نقل خواهیم کرد.

انتهای عصر پهلوانی

ما وقایع تاریخ قدیم ایرانرا بطوریکه ایرانیها که پهلوانان قبل از اسلام خود را هیچوقت کوچک نمیکنند و عموماً بآن آشنا و معتقدند در اینجا میتوانیم ختم کنیم و واقعا اگر اعتقاد راسخ ایرانیان باین داستانها نبود از این مختصرتر نقل

میکردیم چه از حقیقت تاریخ بهره قلیل دارد و اسم سلاطین بزرگ از قبیل کوروش کبیر و داریوش را بکلی ترک کرده‌اند ولی این داستانها بطوری با تاریخ ملی ایرانیها اختلاط پیدا کرده و در ذهن ایشان جا گرفته که بعد از این هم باز مکرر اشاره بآنها خواهیم نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۱

جدال یکی از پادشاهان ایران با وحشیان (نقش روی یک سنگ یمانی، در موزه بریطانی)

فصل سیزدهم طلوع دولت پارس

دست تقدیر بفرمان آسمانی پارسیان را پشتیبانی مینمود و آنانرا در جنگها و جاده‌های سواره‌نظام رهبری و در تسخیر شهرها یاری میکرد.

«اشیل شاعر»

ترتیبات قدیمه پارسیان

عصر پهلوانی تاریخ ایران چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است اگرچه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که در پرده افسانه‌های غریب و عجیب محجوب گردیده‌اند لیکن در این فصل فقط از اشخاص تاریخی گفتگو خواهیم کرد.

در ضمن وقایع دولت ماد مذکور داشتیم که اکثر سکنه قدیم آن سرزمین جزء ماد مستهلک گردیدند. نسبت به پارسیان نیز ظاهرا همین امر واقع شده و این نظر را مسطورات کتاب هرودوت نیز تأیید میکند در آنجا که اشاره به طوایف پارسیان نموده و میگوید طوایف عمده‌ای که سایرین تابع آنها هستند پاسارگادیه‌ها و مرافی‌ها و ماسپیانه‌ها میباشند و از میان آنها پاسارگادیه‌ها از همه انجند و هخامنشیان که تمام سلاطین پارس از آنها میباشند یکی از شعب این طایفه هستند و طوائف دیگر پرسی از اینقرارند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۲

«پانتالی‌ها- دروزیها- ژرمن‌ها که بزراعت اشتغال دارند و دان‌ها- مردها- درویک‌ها- ساگارتیتها که چادرنشین میباشند.

» ۱ «

عقیده اکثر مورخین بر اینست که طوائف ثلاثه اول آریانیهای هستند که بر آن سرزمین غلبه کرده بودند و هخامنشیان خانواده سلطنتی پاسارگادیه‌ها میباشند و طائفه جداگانه‌اند، اما سایر طوائف گمان میرود که چادرنشین‌ها آریانی نبوده و نسبت ببعضی از آنها معلوم نیست اراضی و محل ایشان کجا بوده، در باب طوائف زراعت پیشه هم معلومات ما بسیار کم است جز اینکه ژرمن‌ها کرمانیها میباشند.

حکومت پارسیان در دست اعضاء هیئت خانواده‌ای از خانواده‌های اصیل و نجیب بوده که در بین آنها هخامنشیان سمت تقدم داشته‌اند و بمرور ایام جزء خانواده سلطنتی قرار گرفته و سایر رؤسا رتبه رعیتی یافتند لیکن امتیازاتی برای ایشان باقی ماند که از جمله حق شرفیابی حضور شاه و طرف مشاوره شدن با او بوده است.

ما در نتیجه سفر دریائی نئارکوس نام بنادر چندی را در خلیج فارس می‌شنویم که از آنجمله بندر هرمز است و نیز در داخله پاسارگادها، استخر (پرسپلیس)، گابا، کرمانا میباشند. گابا احتمال دارد که همان خرابه‌های هخامنشیان باشد که من در مشرق شیراز دیده‌ام، در آنجا نقوش برجسته ساسانیان نیز موجود میباشند، و اما کرمانا من آنرا با خرابه‌های واقعه در دره شمال جیرفت مطابقت داده‌ام و بطور کلی شهرهائی که در آن عصر وجود داشته انگشت شمار بوده‌اند.

طلوع کوروش کبیر بنا بقول هرودوت

شرحی که هرودوت از ظهور کوروش بیان نموده مشهور «۲» و خلاصه آن از اینقرار است که آستیاکس در خواب دید از دخترش ماندانا چنان نهر آبی جاری شد که پایتخت او را مستغرق

(۱) - هرودوت ۱، ۱۲۵. نیز رجوع شود به صفحه ۴۵۸ کتاب) The passing of the Empires (مؤلف).

(۲) - من شرحی را که کتزیاس در این باب نوشته ذکر نکردم برای اینکه نوشتجات او هیچ محل اعتبار نیست و مطابق شرحی که در) The passing of the Empires (مذکور است کوروش فراش قصر سلطنتی بود. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۳

کرده تمام آسیا را فروگرفت، بنابراین پادشاه ماد از تزویج آن دختر بیکی از اعیان مملکت خود خائف شد که مبادا خواب تعبیر یابد، پس او را بیکنفر پارسی از خانواده ۱۹- نمونه ارا به زرین هخامنشی در موزه بریتانی از کتاب «دینه‌های سیحون» گرفته شده است و در شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵

نجیب که مردی آرام و نسبت به طبقات عالیه یا متوسطه ماد از حیث شأن و مقام پست تر بود تزویج نمود، پارسی مزبور که کامبی سیس (کبوجیه) نام داشت ماندانا را بولایت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۴

خود برد و چندی نگذشت که آستیاکس باز خواب دید از بدن دخترش درخت تاکی روئید و بر تمام آسیا سایه انداخت، از این خواب وحشتش زیاد شده دختر را به پایتخت طلبید و چون از او پسری متولد شد به هارپاگوس که از خواص سلطنت و از وفادارترین مردم ماد بود سپرده دستور داد تا او را تلف کرده بخاک سپارد. هارپاگوس که بدلائل چندی نمیخواست خود را آلوده بخون طفل بیگناهی نماید او را بیکی از چوپانهای دولتی سپرد و حکم کرد بسخت‌ترین نقطه کوهستان ببرد تا قهرا هلاک شود، اتفاقاً زوجه چوپان همانوقت طفلی مرده آورده بود و او شوهرش را متقاعد کرد

باینکه آنرا با شاهزاده تبدیل کند و طفل مرده را با اسم نعش کوروش یعنی شاهزاده جدید الولاده به هارپاگوس نمودند تا مطمئن شود که مقصود پادشاه حاصل شده است، اما کوروش را این زن که اسپاکو یعنی ماده سگ نامداشت پرورانیده و بعدها جد آن طفل یعنی پادشاه ماد بواسطه شباهتی که از او با اهل خانواده خود مشاهده کرد او را شناخت و بعد از تحقیقات معلوم کرد که خانواده خود اوست و از زنده ماندن او مسرور گردید.

مصیبت هارپاگوس

اما هارپاگوس گوشمالی بیرحمانه دید باینطریق که آستیاکس پسر هارپاگوس را طلبیده بقتل رسانید و گوشت او را در ضیافت باو خورانید و سر و دست و پای طفل را در سبد گذاشته برای پدرش فرستاد، هارپاگوس در آنوقت خود را مطیع نشان داد، اما چند سال بعد در حالیکه کوروش به فارس نزد پدر و مادر خود رفته بود با او بنای مکاتبه را گذاشت و عاقبت وزیر نامبرده باعث سرنگون شدن سلطنت آستیاکس گردید، باین قسم کوروش را وادار به طغیان نمود، از میان ماد نیز برای او همدست و شریک تراشیده و هنگامیکه آستیاگس برای مقهور کردن عاصیان پارس لشکر فرستاد از روی جهالت آن لشکر را به هارپاگوس سپرد و او لشکر را از مقابله با کوروش منع کرد و بالاخره کینه خود را از جهت قتل پسر کشید.

چنین گمان میرود که این داستان بی اصل و علت جعل آن این بوده که خانواده هارپاگوس در «کاریا» یکی از ایالات جنوب غربی آسیای صغیر حکومت یافتند. بر داستان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۵

مزبور انتقادات چند وارد است یکی اینکه معلوم میشود هرودوت نمیدانسته که کوروش (چنانکه بعد مذکور خواهیم داشت) پادشاه انشان بوده است. داستان زن چوپان هم یقیناً ناشی از همان قصه‌های ایرانی است که پادشاه بزرگ ایشان شیر ماده سگ خورده است نظیر رومولس «۱» و ریموس «۲» که ماده گرگی آنها را پرورش داده است و احتمال دارد که هرودوت نمیدانسته است که در کیش زردشتیان سگ احترام مخصوص دارد و بنابراین ماده سگ محترم افسانه اصلی بواسطه بیخبری مورخ یونانی بدل به زن مسماء به اسپاکو گردیده است لیکن همین اشتباه هم دلیل بر صادق القول بودن هرودوت میباشد و معلوم میسازد که چقدر دقیق و مقید بوده است بر اینکه اخبار را بدرستی و مطابق با اصل نقل نماید و درواقع اگر کتاب ابوالمورخین نبود اطلاعات ما در باب وقایع آن دوره تاریک نواقص بسیار میداشت.

معلومات جدید در باب تاریخ ایران

تا این اواخر داستان فوق عموماً محل تصدیق بود اما مکشوف شدن استوانه‌های نبونید و کوروش بکلی مطلب را تغییر داده و اینک ما با معلومات حاصله از آن اسناد مهمه واقعه را نقل خواهیم نمود. چنین بنظر میرسد که در فارس هم مانند ماد مرد بزرگی پیدا شده قبائل عدیده مختلفی را متحد نموده ملت واحدی تشکیل داده است ولی در اینمورد دوری از دول متمدنه ناحیه دجله و فرات پیشرفت نظم و تمدن را بتأخیر انداخته است.

مؤسس سلطنت پارس هخامنش است که از امرای پاسارگادها بود.

پایتخت او شهری بوده است موسوم بهمین نام که خرابه‌های آن متعلق بزمان کوروش کبیر هنوز باقی است، از خود هخامنش که سلسله‌ای بنام وی خوانده شده کارهائی معلوم نیست لیکن محترم بودن او دلیل بر اینست که او طوائف مختلفی را قبل از آنکه بعرضه تاریخ قدم بگذارند در تحت یک ملت در آورده و پسرش چیش پیش از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی بدست آشور بانیپال استفاده کرده ناحیه موسوم به انشان را که در فصل چهاردهم مذکور داشته‌ایم متصرف شد

(۱)-Romulus.

(۲)-Remus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۶

و عنوان پادشاه کبیر و پادشاه انشان اختیار نمود و چون وفات یافت یکی از پسرهایش مالک انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید.

دو شعبه سلاطین هخامنشی

انقسام فوق باعث شد که سلسله سلطنتی دو شعبه گردید و داریوش در کتیبه بیستون بهمین امر اشاره کرده و آن مدت‌ها اسباب سرگردانی اشخاصیکه در صدد قرائت و کشف معنی کتیبه مذکور بودند شد، چه داریوش در آنجا میگوید «هشت نفر از دودمانم پیش از من پادشاه و من نهمی هستم، ما دو سلسله پادشاه بوده‌ایم» صحت قول داریوش حالا معلوم شده و برای اینکه مطلب روشن شود من شجره نسب خانواده مزبور را در اینجا ضمیمه مینمایم.

(۱) هخامنش تقریباً در سال ۶۵۰ قبل از میلاد

(۲) چیش پیش

شعبه انشان شعبه پارس

۱ (۳) کوروش اول

(۴) کیوجیه اول

(۷) کوروش کبیر

(۸) کبوجیه

(۵) آریا منا (در حدود ۶۰۰ قبل از میلاد)

(۶) آرسام (هستاسب)

(۹) داریوش

مغلوب شدن آستیاگس بدست کوروش

اکنون بنیان تاریخی محاربه کوروش با آستیاگس باندازه‌ای که بر ما معلوم است می‌پردازیم. در جدول سنوات نبینید چنین نوشته شده «او با قشونیکه جمع کرده بود بجانب کوروش پادشاه انشان حرکت کرد اما قشون آستیاگس بر او عصیان کردند و او را گرفته به کوروش تسلیم نمودند، کوروش عازم دار السلطنه اکباتان گردید و طلا و نقره و اسباب و اموال اکباتان را غارت کرد و بولایت انشان برد (۱)». تفصیل واقعه بیان نشده لیکن از روایات مادیها که مورخین یونانی ضبط کرده‌اند معلوم میشود که قبل از مظفریت آخری

(۱) - Light from the East - p. 219.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۷

کوروش سه محاربه واقع شده و تاریخ تسخیر اکباتان سال ۵۵۰ قبل از میلاد بوده است. (۱)

کوروش پادشاه انشان سلطان پارس میشود

یک مسئله مهمی که تاکنون مکشوف نشده اینست که کوروش در چه موقع و بچه وسیله بسلطنت پارس رسیده است، هرگاه بجدول رجوع کنیم می‌بینیم در سال ۵۴۹ قبل از میلاد پادشاه انشان است و در سال ۵۴۶ عنوان پادشاه پارس را دارا است، پس چنین استنباط میشود که رسیدن او بتخت سلطنت بدون کشمکش زیاد واقع شده چه از آن مسائل چیزی ذکر نشده اگرچه مذکور نبودن آنهم دلیل قاطع نیست، بهر حال محتمل است که بعد از مسخر نمودن اکباتان تکلیف قبول تخت و تاج باو کرده باشند زیرا که پادشاهی از خانواده سلطنت خارج نمیشد و در هر صورت میدانیم که هستاسب پدر داریوش هیچوقت سلطنت نکرده با اینکه پسر ارسامس بوده است و ممکن است که صغیر بوده و از بین افتاده باشد، با اینهمه تا معلومات جدید بدست نیاید مطلب مبهم است و چیزی را که میتوان تصدیق نمود این است که کوروش قبل از شروع به دوره فتوحات خود در مغرب بسلطنت ایران رسیده و شهادت کتیبه‌های سابق الذکر محل اعتبار کامل میباشد.

موقع کوروش بعد از رسیدن بسلطنت ماد استحکامی نداشت ولی از خوشبختی او پادشاه بابل در آن موقع نبونید و صلح جو بود و بنابراین کوروش از آنجانب آسوده میزیست لیکن از طرف لیدیه نگرانی داشت چه آلیات که عهدنامه اتحاد را با کیاکسار امضا نموده و بواسطه مواصلات اتحاد را محکم نموده بود در گذشته و کرزوس بجای او نشسته بود و او در میان اهالی مغرب زمین به تمول ضرب المثل است چنانکه مسلمین درباره قارون این عقیده را دارند.

باری آن پادشاه که جلوسش بسلطنت بیمنازع هم نبود دنباله کار آلیات را گرفت و میلتوس و سایر مستعمرات یونانی سواحل آسیای صغیر را تحت قدرت خود درآورده و از طرف مشرق هم محاربات کرد و پیشرفت حاصل نمود و هنوز ده سال از سلطنت او نگذشته

(۱) - کتاب هال که در سابق ذکر آن رفته صفحه ۵۵۲ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۸

بود که موقع دولت لیدیه را در مغرب رود هالیس محکم ساخته و فتوحات مزبور را در همان اوقات بکمال رسانید که کوروش مشغول برطرف ساختن دولت آستیاگس بود.

برحسب قاعده سرنگون شدن دولت ماد بر کرزوس باید خیلی ناگوار بوده باشد زیرا همسایه‌ای که سابق داشت با او متحد و همدست بوده است و اینک میبیند که اوضاع بکلی واژگون گردیده است و بنابراین نظر باینکه در آنوقت سپاه کاردیده و سواران خوب داشت و میتوانست بواسطه مزدوران یونانی بسیار آنها را تقویت کند و ظاهراً بمساعدت بابل و مصر نیز استظهار داشت احتیاط اقتضا میکرد که لشکر به کاپادوکیه کشیده پارسیان را قبل از اینکه استحکام بیابند مضمحل نماید و در غیر اینصورت البته ایرانیان قوت و قدرت خود را تشدید کرده بطوری که صرفه و مصلحت خود میدیدند بدولت لیدیه حمله میکردند. در هر حال بنا بقول هرودوت، کرزوس که عیب بزرگش غرور بود از پیشرفت مقصود خویش اطمینان داشت لیکن برای اینکه عقیده‌اش را سخ بشود در نزد هانتف دلفی مأمور فرستاده سؤال کرد که اگر ار رود هالیس گذر کرده بر پارسیان حمله کند چه نتیجه خواهد شد، هانتف جواب داد اگر کرزوس بر پارسیان حمله ور شود دولت مقتدری را منهدم خواهد نمود و باید تحقیق نماید که مقتدرترین یونانیها کدام طائفه‌اند و با آنها عقد اتحاد ببندد. از این جواب که بنظر مساعد میآمد کرزوس مسرور شده ثانیاً سؤال کرد آیا دولت من دوام خواهد کرد، جواب آمد که «صبر کن تا زمانی که قاطری پادشاه ماد شود آنوقت ای لیدی ظریف به ریگزار هرموس معجلاً فرار کن و از اینکه مانند یک جبان رفتار کنی خجل مباش».

دستور هانتف اول را کرزوس متابعت کرد و سفیری با هدایای وافر برای اسپارتیان فرستاد و آنها تکلیف او را قبول نموده حاضر شدند که لشکر بتقویت قوای او بفرستند، علاوه برین با امازیس پادشاه مصر و نبونید پادشاه بابل که هر دو از مقهور شدن ماد دلتنگ بودند عقد اتحاد بست چه دولت ماد از غارتگری دست برداشته و با لیدیها و بابل هر دو اتحاد و

اتفاق داشت، باری اسباب پیشرفت تدابیر پادشاه لیدیه در ظاهر از هر جهت فراهم شد لیکن همان اوقات مأموری که برای گرفتن مزدوران یونانی فرستاده و مبلغ گزافی باو سپرده بود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۸۹

بفارس فرار کرده سرّ او را فاش کرد و خیالات کرزوس را بر کوروش مکشوف ساخت «۱»

محاربه ایران و لیدیه

نقشه کوروش موافق مطلوب نتیجه داد، چون به کاپادوکیه وارد شد متحدین کرزوس هنوز نرسیده بودند بنابراین باب مذاکرات مفتوح شد و کوروش به پادشاه لیدیه تکلیف کرد که جان او محفوظ و سلطنتش را ابقا نماید بشرط اینکه پیمان تبعیت کوروش را بکند و از اطاعت سرنیپچد.

کرزوس البته این شرایط را نپذیرفت و جنگ در گرفت، اما لیدیها غالب شدند «۲» و متار که جنگ سه ماهه برقرار شد و چون محاصمه تجدید گردید لیدیها در پتیره «۳» بواسطه کثرت نفرات پارسیان مغلوب شدند و کرزوس شبانه بجانب سارد فرار نمود و آبادی های سر راه را خراب کرد تا پیشرفت پارسیان را مانع شود و امیدوار بود که کوروش جرئت نخواهد کرد خطوط ارتباط خود را زیاده طولانی نماید در صورتیکه زمستان در پیش و بابل در حال خصومت در پس بود. اما نبود رفیق خود را رها کرد و بمحض اینکه از طرف کوروش عنوان مصالحه بمیان آمد قبول نمود و ظاهرا ملتفت نشد که استقلال دولت او هم مانند لیدیه در خطر خواهد بود. کوروش چون از بابت پشت سر خود فراغت خاطر پیدا کرد کفایت خود را در حرکت سریع بجانب سارد ظاهر ساخت. کرزوس بهیچ وجه مترقب این حرکت نبود و یقین داشت که سرمای زمستان مانع اعمال جنگی خواهد شد و بنابراین از روی سفاهت قسمتی از سپاهیان خود را مرخص کرده و متفکین خویش را خبر داد که تا بهار در حرکت تأخیر نمایند. معهذا تزلزل بخاطر راه نداده مهیا شد که در جلگه صاف هرموس با سواران خود از دشمن مهاجم جلوگیری نماید. اما کوروش تدبیری را که امروز نزد همه معلوم است بکار

(۱) - دیودور سیکلوس ۹، ۳۲. اما اینرا نمیشود باور کرد که کوروش از انعقاد یک قرارداد باین مهمی بکلی بیخبر بوده است «مؤلف».

(۲) - رجوع شود بکتاب The passing of the Empires - تألیف ماسپرو صفحه ۶۱۸ یادداشت ۳ که در آنجا برای عدم متابعت از شرحی که هرودوت راجع باین جنگ نوشته دلایل موجهی اقامه شده است «مؤلف».

(۳) - Pteria.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۰

برده در مقدم صفوف خود شتران قرار داد و بوی این حیوانات «۱» اسبهای لشکر دشمن را رم داده بسرکشی واداشت. لیدیهای رشید پیاده شده کوشیدند و در مقابل کثرت عدد پارسیان شربت هلاک نوشیدند و بقیه السیف آنها بسارد گریختند.

تسخیر سارد در سال ۵۴۶ قبل از میلاد

کرزوس بواسطه استحکام قلعه و حصار و مساعدت زمستان ممکن بود ایرانیان را معطل کند تا متحدین او جمع شوند لیکن باز بخت همراهی نکرد و از قراریکه هرودوت نقل کرده است کوروش بعد از اینکه چهارده روز شهر را در تحت محاصره داشت جائزه خوبی معین کرد برای کسیکه اول دفعه وارد شهر شود و برحسب اتفاق یکی از پادگان شهر از بالای صخره مرتفعی که بنظر غیرممکن الوصول میآمد بزیر آمده کلاه خود را که افتاده بود برداشت و مراجعت نمود. یکی از لشکریان کوروش که از طائفه مردها بود این واقعه را دید و راهیکه آن شخص پیموده در نظر گرفت تا به اتفاق چند نفر از رفقای خود پادگانرا که باستحکام موقع خود مغرور بودند بغفلت گرفتند و دروازه شهر را برای قشون ایرانی باز کردند و بدینطریق شهر سارد در سال ۵۴۶ «۲» قبل از میلاد مسخر گردید و این جنگ البته اهمیت تمام دارد چه اگر کرزوس سفاهت نکرده و فتح و ظفر نصیب او شده بود مجرای تاریخ عوض شده و اوضاع دنیا بکلی طور دیگر پیش میآمد، باری مغلوبیت او تنها دولت مرتبی را که ممکن بود در شاهنشاهی آسیای غربی با کوروش تنازع نماید از میان برداشت و کوروش را دارای مملکتی کرد که سابق بر آن هیچ دولتی بآن وسعت نرسیده بود.

سرنوشت کرزوس

برحسب ظاهر کرزوس نیز کاری را که پادشاه نینوا در پنجاه سال قبل کرد میخواست بکند و برای اینکه بدست دشمن نیفتد

(۱) - درست در سی سال قبل بخاطرم میاید که یک روز سوار بر یک اسب جوان استرالیائی بودم که ناگهان این حیوان از دیدن شتر و یا احتمال قوی میدهم از بوی وی برای اولین بار هراس برداشته بنای خرخر و سرکشی را گذاشت «مؤلف».

(۲) - در خصوص این تاریخ رجوع شود به Etudes - صفحه ۴۱۲ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۱

در قصر خود توده آتش برپا نموده با اجزای خانواده و نفایس خویش بالای آن رفت، لیکن افسانه یونانیان بطوریکه هرودوت روایت نموده اینست که این قضیه بموجب حکم کوروش واقع شده و در آن موقع پادشاه لیدی بخاطر آورد که سولون حکیم یونانی سابقا باو گفته بود تا عاقبت کار شخصی معلوم نشود نمیتوان او را سعادت مند خواند، پس آهی کشیده سه نوبت اسم سولون را بزبان آورد، کوروش برقت آمده حکم کرد آتش را خاموش کنند لیکن خاموش نمیشد،

اینجا آپولو «۱» پرستنده خود را نجات بخشید و باران و افری فرستاد و آتش را خاموش نمود. گمان می‌رود که حقیقت مطلب این باشد که کرزوس بمیل خاطر خود بالای آتش رفته و پارسیان بموقع رسیده او را نجات دادند و اینکه معروف است که کرزوس تا آخر عمر خود در دربار سلاطین ایران بعزت و احترام سرکرده مؤید این نظر است «۲».

موقع جغرافیائی یونان

موقع جغرافیائی یونان از جانب مشرق برای ترقی و آبادی نهایت مناسبت را داشته است بواسطه اینکه هیچیک از دول اولیه بزرگ آسیا نزدیک بدریا نشده و قوه بحری ترتیب نداده بود. بلاد یونان در کنار بحر اژه واقع و دریای مذکور دارای جزائری بود که بقدری بهم نزدیک بودند که برای کشتی رانان کمتر اتفاق میافتاد که خشکی از نظر ایشان غائب شود. دول معظم هم دور بودند و غیر از دولت مصر هیچکدام قرب جواری نداشتند که محل واهمه شوند، بنابراین یونانیها طبعاً ملاح و تاجر و غارتگر دریائی شده و باینواسطه میتوانستند از تمدن قدیم مصر و بعد از آن بطور غیر مستقیم از ثروت بابل استفاده کنند بدون اینکه ولایت خود را از دست بدهند. از طرف دیگر خصایص طبیعی یونان و شاید همان اطمینان و امنیت

(۱)-Apollo.

(۲)-ی، ادوردس در دائره المعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان «قربانی انسانی» (پارسیان) شرحی در اینخصوص نوشته است، او در اینمقاله باستناد منظومه‌ای که جدیداً از باک کی لایدس (Bacchylides) متولد در ۵۰۷ پیش از میلاد کشف شده و نیز از یک ظرف گلی متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی که در موزه لوور موجود است میگوید کرزوس مخصوصاً مرگرا بر دستگیر شدن بدست دشمن ترجیح داده است و نیز مراجعه شود به (Adonis, Attis, Osiris) تألیف ژ. جی. فریزر صفحه ۸۹ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۲

سبب شد که دول عدیده کوچک تشکیل یافت و مابین آنها رقابت و مناقشه شوم ظهور کرد و بدینواسطه سکنه آن ناحیه هیچوقت ملت معظمی نشده و محل تعجب است که با اینحال جمعیت‌های قلیل یونانی که غالباً قوای خود را مصروف کشمکش و رقابت با یکدیگر مینمودند چنان اعمال بزرگ و افکار عالیه از خود ظاهر ساخته باشند و چنانکه مسیو دمرگان میگوید هرگاه نفاق و اختلافات آنها عایق انبساط و ظهور کامل استعداد و هنرمندی ایشان نشده بود سرنوشت فوق العاده داشتند و مقام عجیبی حائز میشدند.

ترقیات جدیده که در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است

تا چند سال قبل اطلاع ما بر تاریخ یونان از اوایل مائه هفتم قبل از میلاد تجاوز نمیکرد و نوشتجات توسیدیدس «۱» و هرودوت حد معلومات ما بوده نمیتوانستیم از آن قدمی به خارج بگذاریم حتی اینکه همر شاعر که عده قلیلی از محققین

بیانات او را محل توجه قرار میدادند چون از دوره هرودوت فاصله زیادی دارد در بین معلومات حاصله از مسطورات آنها نقص و کسر زیاد بود، حاصل آنکه دایره تاریخ یونان چنان محدود بود که کشفیات مهمه مصر و شرق نزدیک هم گمان میرفت برای یونان فائده نبخشیده و معلوماتی از اینجهت ندهد و بنابراین محل توجه محققین تاریخ یونان نبود، لیکن امروز ترتیب دیگر پیش آمده و میتوانیم دوره هرودوت را بعصر هم مرتبط سازیم و حتی تمدن قبل از زمان هم را هم میتوانیم در نظر بگیریم بلکه تا مبادی آن تمدن پیش برویم، بعبارة آخری امروز تاریخ یونان جزء دایره وسیعی از تحقیقات میباشد که اجزاء آن از یکدیگر جدا نیستند و ارتباط کامل باهم دارند.

هجوم طوائف آریان یونان

اگرچه هنوز مسائل جدیدی هست که محققین تاریخ یونان در آنها متفق نشده‌اند لیکن عموماً تصدیق دارند بر اینکه اقدم سکنه یونان و ممالک ساحل شمالی دریای مدیترانه که ما بر آنها وقوف یافته‌ایم مردمانی بوده‌اند که موهای سیاه داشته‌اند و سامی نژاد بودند نه آریان و بعضی اوقات آنها را پلاسژی (۲) می‌گفتند و آنها مردمی بودند که بر طبق اکتشافات اسکلی من (۳) در

(۱) -Thucydides.

(۲) -Pelasgi.

(۳) -Schliemann.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۳

می‌سینا و اوان در نیسوس تمدن حیرت‌انگیزی ایجاد کرده‌اند و در مواقع مخصوصی که تاریخ آن بدرستی معین نیست طوائف آریانی از شمال آمده بر آنها غلبه کردند و گمان می‌رود که در یونان طوائف جدید الورود با سکنه قدیم اختلاط یافته زبان آریانی را بر آنها تحمیل نمودند ولی شکی نیست در اینکه آنها هم باقی مانده و قسمت مهمی از سکنه آنخاک بودند آریان‌های یونان قسمت مهمی از لغات غیر آریانی را از آنها گرفتند و حقیقت این است که استعداد یونانیان در صنایع و فنون مأخوذ از نژادهای سواحل مدیترانه میباشد (۱).

مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانیها را عقیده بود که مستعمرات ایشان در آسیای صغیر نتیجه استیلای طوائف دریان بوده و این واقعه اهمیت تمام داشته است.

دریانیها از طرف شمال آمده قسمت معظمی از پلوپونس و نقاط دیگر یونان را مسخر نموده و گمان می‌رود که این واقعه که بر تمام یونان تأثیر کلی بخشید تقریباً هزار سال قبل از میلاد واقع شده باشد. نتیجه این واقعه وقوع مهاجرت‌های بسیار

در جزائر و سواحل آسیائی بحر اژه بود و استعمار مهاجرین در ظرف مدت طولانی واقع شده و بعید نیست که حقیقتا تاخت و تازهای طوایف دریان سبب عمده مهاجرتها و مورث نتایج مهمه بوده باشد، در هر حال مستعمرات آسیائی ترقی کلی نموده و اهمیت آنها از کشور اصلی یونان که چندان وسعت و استعدادی نداشت بیشتر شد لیکن موقع آنها استحکامی نداشت و در هر وقت دولت مقتدری در آسیای صغیر ظهور میکرد ممکن بود استقلال آنها در خطر افتد، چنانکه دولت لیدیه همین کیفیت را تولید کرد. دولت مزبور دائما در قصد استقلال یونانیها بود، اما از حسن اتفاق لیدیه با یونانیان اختلاف زیاد نداشتند و هم مذهب بودند و اکتفا میکردند باینکه نسبت بایشان نفوذ و برتری داشته باشند و بهمین مناسبت وقتیکه کرزوس پادشاه لیدیه بود یونانیان باو محبت داشتند و از سقوط دولت او کمال تاسف را حاصل نمودند.

(۱) - کتاب هال، صفحه ۵۳۷ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۴

مقهور شدن یونانیان بدست ایرانیان

بعد از آنکه کرزوس مقهور شد مردم فریژی و میزیها و سایر طوائف آسیا مطیع کوروش گردیدند و آن پادشاه میل داشت مستعمرات یونانرا که در ساحل آسیای صغیر بودند و بعضی از آنها قدرت کلی داشتند نیز در تحت استیلای خود در آورده سلطنت خویش را تکمیل نماید، رفتار یونانیها هم خارج از مال اندیشی بود یعنی از موافقت با کوروش در جنگ با کرزوس غلبه یافت میبایست آنها با فاتح او مقابله نمایند، پس در این حال استیصال از اسپارتیان استمداد کردند اما آنها اهل فداکاری نبودند و اکتفا بفرستادن سفیری نزد کوروش نمودند و از روی نخوت از او تقاضا کردند که متعرض بلاد یونانی نشود و الا مورد خصومت اسپارتیان خواهد شد. آن پادشاه بزرگ که بیش از اسپارتیان ترتیب محاوره را میدانست از این اخطار اظهار امتنان نموده و گفت پرهیزید از اینکه عنقریب بجای دلسوزی بر احوال یونانیها بر مصائب خودتان نوحه گری نمائید. باری بلاد یونان تدریجا مطیع شدند زیرا که ایرانیان از آشوریها فن محاصره بلاد را آموخته «۱» و شورش مردم سارد هم که در آنموقع واقع شد و ایرانیها را مجبور بمحاصره آن بلاد نمود مفید نشد لیکن حس آزادیخواهی یونانیها در بعضی موارد بقدری جدی و شدید بود که سکنه فوسه و تئوس تمکین استیلای ایرانیها را نکرده بهیئت اجتماع از دریا بطرف غرب مهاجرت کردند و یکی از آن جماعت مارسیل و دیگری آبدر را بنا نمودند و این قضیه هم دلیل بر قوت و حسن انتظام و ترتیب سفائن و کشتی رانی آنها میباشد.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس از تسخیر سارد و قبل از تسلیم شدن بلاد یونانی آسیای صغیر کوروش بجانب مشرق شتافت و مدت پنج شش سال یعنی از سال ۵۴۵ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد تقریبا از نظر غائب و مشغول محاربه با طوائف «۲» غیر معلوم بوده است و محتمل است که این محاربات برای فرونشاندن شورشهایی

(۱) - صفحه ۵۵۸ کتاب هال «مؤلف».

(۲) - بر طبق نظریه هو و ویلس این لشکرکشی بعد از گرفتن بابل بوده است «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۵

بوده که در ایالات بحمایت خاندان ماد رویداده بود و چنانچه او توقف خود را در مغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده و دامنه آن بسط و توسعه پیدا مینمود. در هر حال اطلاعات ما از آن دوره زندگانی کوروش اعتبار تاریخی ندارد.

نقل کرده‌اند که ابتدا بر باختر حمله برد و چون اهل آن ولایت دانستند که کوروش دختر آستیاگس را تزویج نموده مصالحه واقع شد و ممکن است این داستان بی‌اصل نباشد. طوائف سکا و قسمت معظم افغانستان نیز مسخر شدند اما اینکه گفته‌اند یکدسته سپاه این پادشاه بزرگ در بیابانهای مکران بهلاکت رسید چندان اعتباری ندارد. اینقدر معلوم است که آن بیابان نیز بر کشور ایران افزوده شده و محتمل است که این نتیجه بعد از یک یا چند محاربه حاصل شده باشد.

تسلیم بابل سال ۵۳۸ قبل از میلاد

بدیهی است که فاتحی مانند کوروش نمیتوانست تحمل کند که دولت بابل زیاد بحال استقلال باقی بماند و در اثبات این منظور او کافی است همینقدر بگوئیم که در سال ۵۴۶ در نتیجه حمله از ایلام بجنوب بابل در ارج حاکم ایرانی که باعث انزجار اهالی بود برقرار گردید هر چند که بی‌دوام و موقتی بوده است. بطوریکه سابقا مذکور داشتیم پادشاه آخری بابل آلت دست کهنه بود و فقط بکشف کتیبه‌های معابد قدیمه و مرمت آنها تعشق داشت و برای این مقصود مالیاتهای گزاف میگرفت. معلوم است که وجود چنین شخصی مانند عدم خواهد بود و اقتدارات واقعی در دست پسرش بلشازار قرار گرفت و چنین بنظر میآید که مردم بابل از اختلافات و تنازعات خسته شده بودند و میدانیم که یهود بواسطه پیش‌گوئیهای انبیای خود مترقب و منتظر سقوط بابل ستمکار بودند و میتوانیم تصور کنیم که هزاران اشخاص دیگر نیز که از ولایات بعیده باسیری آمده و بغربت در آنجا بسر میکردند همین آرزو را داشتند. علاوه بر این بسیاری از کهنه از عمل نبونید که ارباب انواع اور و اوروک و اری‌دو را ببابل آورده بود رنجیده‌خاطر شدند و اماکن مزبوره خارج از محوطه محروسه نبوکد نصر بود و مندرجات استوانه‌ای که منتسب به کوروش است مؤید این عقیده میباشد، چه در آن کتیبه دیده میشود که کوروش

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۶

خود را خادم مرداخ «۱» (مردوک) و مأمور اصلاح خرابکاری‌های نبونید میخواند.

در این باب شرحیکه وارد است چند سطر او را در پائین نقل مینمائیم:

«از اینکه او آنها را (یعنی بتهای اور و غیره را) به شوانا (یعنی بابل) آورده بود، مردوک ... بر تمام ممالک ترحم کرد ... و پادشاه عادل را جستجو نمود موافق دلخواه و او کوروش پادشاه انشان بوده است، او را گرفت و اسم او را خوانده و برای سلطنت تمام عالم طلبید»^(۲).

هرگاه در مقابل کوروش ملت متحدی بود که برای تقویت و نگاهداری پادشاه خود حاضر بودند گمان نمی‌رود که ایرانیان می‌توانستند بدون محاصره طولانی بابل را با آن سه خط حصار و قلعه و آنهمه اسباب و استعداد مسخر نمایند، لیکن اتفاق چنین افتاد که همه اوضاع برای کوروش مساعدت داشت. در هر حال اول کاریکه آن پادشاه کرد این بود که آب دجله و دیاله را در موقعیکه خیلی کم آب بودند از مجرای خودشان برگردانید و باینطریق راهرا برای ورود بحصار باز نمود، پس از آن بطرف شمال حرکت کرد که بقشون بابلی حمله برد. قشون مزبور بواسطه جهل یا خیانت متصدیان در آپیس^(۳) مانده و از بابل دور بود. کوروش این قشون را بسهولت شکست داد. در این ضمن گبریا سسرلشکر او بطرف جنوب حرکت کرده نبونید را از سیپ پار رانده بدون زدو خورد وارد بابل شد و پادشاه چنانکه انتظار میرفت باسانی تسلیم گردید. بنا بر امر اکید کوروش لشکریان ایرانی معابد را حفظ کردند و دست بغارت و چپاول نبردند و چون بالاخره جهانگیر بزرگ وارد شهر شد اهالی او را نجات‌دهنده دانستند و در کتیبه سابق الذکر منقوش است [وقتیکه با آرامی وارد تین تیر (یعنی بابل) شدم با شادی و فریادهای مسرت که در قصر پادشاه بلند بود من مقرر سلطنت را اشغال کردم]. بلشازار

(۱) - Merodach.

(۲) - کتاب Light from the East - تألیف بال) Ball (صفحه ۲۲۴ و نیز شرح قابل توجهی است قریب باین مضمون که در باب ۴۵ کتاب اشعیا نبی مذکور و آن بدینقرار است «خداوند بمسیح خویش یعنی به کوروش میگوید که دست راست او را گرفتم ... من تو را باسمت خوانده‌ام» (مؤلف)

(۳) - Opis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۷

که تسلیم نشده بود گرفتار گبریا س که نائب السلطنه بابل شده بود گردید و بقتل رسید، این پیشرفت آخری کسانیرا که در عالم تردید بودند در خصوص تمکین و اطاعت نسبت به کوروش از تردید بیرون آورد و کمتر وقتی چنین غنیمت بزرگی باین سهولت برای کسی حاصل شد که شهری مثل بابل که از بلاد متبرک محسوب و از خدایان و قوانین آن در تمام دنیای آنزمان قدیمترین و محترمترین قوانین و خداوندان بودند بدون زدو خورد تسلیم مهاجمین یعنی پارسیان شود.

کوروش از آنجا که مدبر و زرنگ بود دستهای بل رب النوع را^(۱) گرفت و این رفتار رعایای جدید او را نهایت مسرور کرد و بعلاوه بتهائیکه نبونید به بابل آورده بود ببلاد خودشان معاودت داد.

اقوال مبتنی بر روایات

هیچ قسمت تاریخی ایران مانند داستان فتح بابل تحریف نشده است. قبل از آنکه کتیبه‌ها مکشوف شود داستانی که هرودوت نقل کرده و کتاب دانیال هم مؤید آنست محل قبول عموم «۲» بود که میگوید کوروش آب فرات را برگردانیده و از مجرای خشک شده وارد شد و در آنموقع مردم بواسطه اینکه مشغول جشن و شادی بودند دروازه‌ها را باز گذاشته به غفلت میگذرانیدند. قتل و غارت شروع شد و در عمارت سلطنتی دستی ظاهر شده روی دیوار عبارتی نوشت و پادشاه را که مست بود مبهوت ساخت و او گرفتار شده بهلاکت رسید و شهر هم طعمه آتش و گرفتار قتل و نهب گردید و پیش گوئی انبیاء نیز وقوع یافت که مهم تر و بالاتر از همه شرحی است که در کتاب اشعیا مذکور است که «قعر جهنم برای تو در جوش و خروش است تا آنکه حین ورودت ترا استقبال نماید و برای تو ارواح جباران زمین را بحرکت آورده و تمام ملوک قبایل را از تختهای خودشان برداشته است، همه ایشان با تو متکلم شده بتو خواهند گفت آیا تو مثل ما ضعیف شده و شبیه ما گردیده‌ای». «۳»

(۱) - از این عمل نتیجه‌ای که گرفته شده اینست که کوروش پیرو زردشت نبوده است و شاید این بهترین تصویری باشد که میتوان درباره کوروش نمود که او پرستنده خدای ملی خویش آهورامزدا بوده است «مؤلف».

(۲) - کتاب سلاطین پنجگانه ۳، ۱۵۳.

(۳) - کتاب اشعیا باب ۱۴ آیه ۹ و ۱۰ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۸

حالا میدانیم که شهر بابل از اصل محصور نشده اما قلعه و حصار ظاهرا تا چند ماهی از خود مقاومت نشان داده و بالاخره با حضور کوروش مورد حمله و هجوم واقع شده فتح گردید و ممکن است از همین جا افسانه‌های فوق ناشی شده باشد.

سالهای اخیر کوروش

لیدیه و بابل سقوط یافته و از دول دنیای قدیم فقط مصر مستقل باقیماند و باقی تماما تحت قدرت کوروش واقع شده بودند.

در اینجا ما میتوانیم بگوئیم که کوروش در این میانه که بانتظام ممالک مفتوحه جدید خود که از جمله شهرهای فینیقیه با جهازات دریائی ذیقیمتی آن اشتغال داشت کاملا بمسئله مصر توجه داشته و مسلما در ضمن تنظیم ممالک که ظاهرا هشت سال طول کشیده او جدا مشغول تهیه انجام آن مقصود بوده است.

اعاده یهود بوطن

فتوت فوق العاده‌ای که کوروش نسبت به یهود ظاهر ساخته ممکن است بواسطه خدماتی باشد که آن جماعت در ضمن جنگ بابل باو نموده بودند یا بواسطه اینکه بین مذهب یهود با عقائد مذهب پارسیان مشابهت کلی مشاهده کرده بود و

همچنین عقیده بعضی اینست که باین وسیله کوروش میخواست است در نزدیکی سرحدات مصر جماعتی از طرفداران باوفا داشته باشد و در واقع بنظر میآید کوروش منظور و داعی مخصوصی در مساعدت با یهود داشته است زیرا که نه تنها به آن جماعت اجازه تجدید بنای اورشلیم و معبد را داد بلکه ظروف طلا و نقره معبد را هم بایشان رد نمود و در حکم محکمی که به یهود عطا کرده و در کتاب عزرا منقول است همه قسم معاونت و مساعدت نیز مبذول داشت و حق اینست که تدبیر او صائب بوده، زیرا جماعت قلیلی از یهود که شوق مراجعت باورشلیم ایشانرا بترک علائق و امور خودشان در بابل وادار کرد در آن ولایت جماعت ضعیفی بوده و مابین طوائف عدیده بدخواه گرفتار بودند و بدون معاونت فرماندار ایرانی نمیتوانستند موقع خود را حفظ کنند، بنابراین گذشته از حسّ حق شناسی منافع و مصالح شخصی ایشان اقتضا میکرد که نسبت بایرانیها هواخواه و وفادار باشند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۱۹۹

وفات کوروش در سال ۵۲۹ قبل از میلاد

محاربات آخری و درگذشتن کوروش در پرده خفا مستور و محتمل است که از طرف مشرق مهاجماتی نظیر آنچه غالباً در آسیای مرکزی روی داده پیش آمده و کوروش مجبور بجلوگیری از آن شده و در آن محاربات در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بقتل رسیده باشد. در این موضوع داستانها و افسانه‌هایی هم نقل شده است که معروفترین آن داستانها آنست که هرودوت نقل کرده مینویسد: «کوروش تومیریس ملکه ماساژیتا را خواستگاری کرد لیکن او بطور تحقیر امتناع نمود و باین واسطه کوروش به کشور او لشکر کشید و جلودار لشکر او را مغلوب کرد، پسر بزرگ او را که ولیعهدش بود گرفتار و او فوراً خود را بقتل رسانید و بعد از آن محاربه شدیدی روی داد و کوروش مغلوب و مقتول گردید. ملکه برای انتقام خون پسرش سر آن دلاور را در خون فروبرده و فریاد کرد «میخواهم ترا از خون سیر کنم». این داستان تا یک اندازه بی اعتبار است بواسطه اینکه جنازه کوروش را به پاسارگاد باز آورده و در مقبره‌ای که در فصل پانزدهم وصف آنرا کرده‌ایم دفن نموده‌اند. بنابراین بروسوس کوروش در ضمن محاربه‌ای با قوم دها «۱» که در پارت بودند بقتل رسیده است.

خصایل کوروش

کوروش که در بدو امر پادشاه ولایت کوچکی بوده و عاقبت شاهنشاه معظم ترین دولتی که تا آنزمان در دنیا دیده نشده بود گردید از اشخاص تاریخی است که بسیار محل توجه و محبوبیت واقع میشود. بطور کلی فتوحات او اسباب اعجاب است، چه می بینیم لیدیه و بابل هر یک در ظرف چند ماه محاربه مسخر میشوند و غلبه او بر کرزوس در واقع یکی از مهمترین هنرهای اوست و سبب آن اولاً اقدام سریعی بود که بموجب آن پادشاه لیدیه را بغفلت گرفت در حالتیکه نیمی از عساکر او غایب بودند و ثانیاً باز او را غافل کرده سارد را مسخر نمود.

ظاهر آنست که زیبایی مردانه و شجاعت و قهرمانیت و فعالیت او در تمام مدت عمرش هویدا بوده و هیچوقت عیاشی و تن‌پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۰

آن بوده‌اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است. اداره‌کننده بودن او محل تردید است چه در آن اوقات این صفت محل توجه نبوده لیکن کاردانی و حزم و مدارا و مهربانی داشته و بدینواسطه قدرت و تسلط او مثل جهانگیران سلف ناگوار و شاق نبوده است، مروت و انسانیت را بحد کمال داشته است. کاساندان «۱» دختر فارنسیس «۲» را که از خانواده هخامنشی بوده تزویج نموده و چون آن درگذشت بر او نوحه و زاری بسیار کرده است، حسن سلوک و رفتار او نیز کامل و از تکبر و نخوت دور بوده و مردم را بخوبی پذیرفته و حال آنکه سلاطین سلف مخصوصا از ملاقات مردم احتراز داشتند و کسی را بخود راه نمیدادند. حسن محاوره او از جوابی که به یونانیها داد ظاهر میشود.

در وقتیکه بدوا از موافقت او در جنگ کرزوس امتناع نمودند و بعد از آنکه سارد مسخر شد نسبت باو اظهار تبعیت نمودند کوروش گفت صیادی برای ماهیان نی میزد تا برقصند آنها حرکتی نکردند پس تور صیادی گرفته آنها را به خاک انداخت آنگاه بنای جست و خیز را گذاشتند، صیاد گفت رقاصی را موقوف کنید چه آنزمان که من میل داشتم نرقصید.

و اینک ما عقیده‌ای را که کزنفون راجع به او در سیروپدی اظهار داشته است در زیر مینگاریم.

«او سطوت و رعب خود را در تمام روی زمین انتشار داد بطوریکه همه را مات و مبهوت ساخت، حتی یکنفر جرئت نداشت که از حکم او سرپیچی کند و نیز توانست دل‌های مردمان و ملل را طوری رو به خود کند که همه میخواستند جز اراده او کسی بر آنها حکومت نکند». البته من با این عقائد کاملا همراه و موافقم اما شرحیکه گویی نو «۳» در تمجید این پادشاه نوشته است من آنرا محمول بر اغراق و غلو میدانم چنانکه گفته:

«او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته، این یک مسیح بود و مردی که درباره‌اش تقدیر مقرر داشته بود باید برتر از دیگران باشد».

مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی و خود ایرانیها همه موافقت دارند بر اینکه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۱

کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است. اهل کشور او او را دوست میداشتند و پدر ۱۹- مقبره کوروش کبیر (از کتاب صنایع قدیم ایران تألیف دیولافوا گرفته شده)

میخواندند و ما هم میتوانیم مباحث کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای چنان صفات عالی و برجسته بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۲

(کتیبه میخی پارسی)

فصل چهاردهم اوج ترقی دولت ایران

منم داریوش پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه سرزمینهای مسکون از تمام نژادها ... پسر ویستاسب (هیستاسب) هخامنشی، پارسی، پسر پارسی و از نژاد آریان.

جلوس کمبوجیه ۵۲۹ قبل از میلاد

کمبوجیه ارشد پسران کوروش و زوجه اش کاساندان بود و چون در زمان سلطنت پدرش متولد شده بلاکلام وارث دولت عظیم پدرش میگردد و در حیات پدر هم بعنوان پادشاهی بابل شریک در سلطنت بود، «۱» اما کوروش تصریح نموده بود که پسر دومش موسوم به بردیا که یونانیها او را سمردیس خوانده اند باید بحکومت خوارزم و پارت و کارمانیا (کرمان) ایالات شرقی مملکت باقی بماند و ایالات مزبور بواسطه کویر لوت از مابقی ولایات جدا شده و باینواسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت از مرکز دورافتاده

(۱) - الواح چندی متعلق به خانواده بزرگ «اجی بی» مصدر امور مالی بابل پیدا شده که کمبوجیه را پادشاه بابل خوانده اند و نیز ویرا فرزند «اجی بی» گفته اند و شاید مراد از فرزند «اجی بی» فقط این باشد که کمبوجیه ساکن «بیت-اجی بی» (Bit -Egibi) بوده است نه از اولاد سرسلسله خانواده اجی بی «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۳

بود، اما در مشرق زمین ترتیبی که کوروش در نظر گرفت تقریباً صورت گرفتنی نبود ویژه با حادت طبع کمبوجیه مسلم بود اگر بردیا نسبت برادر خود طغیان نکند البته دیر یا زود جانش فدای واهمه و سوءظن او خواهد گردید. علاوه بر این چون کمبوجیه میدانست که بردیا در نزد مردم محبوب و محل توجه است و حال آنکه خود او را فقط سلطان میخوانند و جز رعب و هول از او چیزی در دل ندارد این کیفیت هم سوء قصد کمبوجیه را نسبت برادر تشدید نمود، مهابت و

شدت عمل کمبوجیه از این حکایت معلوم میشود که هرودوت نقل کرده که چون بریکزاسب یکی از قضات سبعه معتبر را معلوم کرد که مرتکب ارتشاء شده است حکم داد تا پوست او را بکنند و در مسند او بگسترانند و پسر دادرسی نامبرده که جانشین او بود در وقت قضاوت و دادرسی بر آن پوست جلوس نماید»^(۱)

مرگ بردیا در سال ۵۲۶ قبل از میلاد

در فصل سابق مذکور داشتیم که از روی قرائن معلوم میشود که کوروش چندین سال مشغول تهیه جنگ با مصر بوده است.

بعد از جلوس کمبوجیه بعضی طغیانها و اغتشاشات واقع شد که ناچار توجه و اهتمام پادشاه را بخود جذب نموده و مدت چهار سال گذشت تا کمبوجیه برای جنگ مصر حاضر شد، لیکن کشور وسیعی را رها کردن و برادر محبوب القلوب را در ولایات شرقی گذاشتن خلاف حزم مینمود و میتوان تصور کرد که درباریان او هم ترس و واهمه او را تحریک کرده آتش را دامن زده باشند تا اینکه پادشاه بدسیرت حکم داد در خفیه برادر را بقتل رسانند. اگر این عمل در نزد ما جنایتی عظیم است در آن عصر و زمان اینقدرها قبیح نمینمود و در تاریخ ایران و سایر ممالک مشرق زمین مکرر دیده شده است که سلاطین چون بتخت سلطنت جلوس کردند کلیه منسوبین و اقارب خود را بهلاکت رسانیدند.

جنگ مصر

پادشاه مصر که آمازیس نام داشت مانند سایر سلاطین معاصر از ترقی دولت ایران اندیشناک بود و چون لیدیه و پس از آن

(۱) - هرودوت ۵، ۲۵ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۴

بابل را دید که پس از محاربات مختصر در مقابل قدرت دولت جدید تاب مقاومت نیاورده منهدم شدند اندیشه او شدت یافت، در تمام مدتی که مجال و فرصت باقی بود همواره تهیه قوه مینمود و بواسطه اتحاد با جزائر یونان که مستقل مانده بودند مقام خود را مستحکم کرد چه امیدوار بود کشتی‌های آنها در موقع لزوم با کشتیهای مردم فینیقیه و یونانیهای تابع دولت ایران تکافی کند لیکن بواسطه انقلابات داخلی این معاونت برای او صورت وقوع نیافت بلکه نصیب دشمن شد و چون جنگ در گرفت آمازیس در مقابل پادشاه ایران بدون معاون و همدست ماند.

کبوجیه بالشرک جرای که کوروش تربیت کرده به غزه که قبل از ورود بصحرا آخرین شهر مهم بود رفت و بخت هم با او یاری کرد زیرا که در موقعیکه کمبوجیه در اندیشه بود که از آن ناحیه بی آب چگونه عبور کند که یکی از رؤسای مزدور باو ملحق گردید، فانس امیر هالیکار ناسوز از آمازیس روگردان شده تمام سرکرده‌های بیابانی را وادار کرد که

هزاران شتر جمع آورده مشکهای آب بر آنها حمل کنند و در هرمنزلی از حیث آب رفع احتیاج اردو را بنمایند و آخرین خوشبختی کمبوجیه این بود که آمازیس که مردی رشید و جنگجو و حریف پیروزی بشمار میرفت وفات کرده و در اینموقع باریک پسر بی تجربه اش که پسامتیکوس (۱) سوم نام داشت جای او نشست.

جنگ پلوزیوم سال ۵۲۵ قبل از میلاد

با این حال عجب نیست که مصریان و مزدوران یونانی آنها مغلوب شوند، آنها با کمال شدت محاربه کردند اما قوای ایرانیان که از حیث عده افزون بودند آنانرا مقهور کرده و پسامتیکوس متوحش شده بجای آنکه معابر ترعه را حفظ کند و باین طریق برای فراهم آوردن لشکر دیگری تحصیل مجال نماید جز فکر استخلاص خویش اندیشه دیگر بخود راه نداده فرار کرد و کمبوجیه پس از تسخیر پلوزیوم که این محاربه بنام آن معروف است

Psammetichus-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۵

بجانب ممفیس رفت و آن پایتخت هم بعد از چندی مقاومت تسلیم شده و تسخیر مصر کامل گردید.

این جنگ در سال ۵۲۵ قبل از میلاد (۱) واقع و باعث محو و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید و آن دولت در واقع از حیث قوه حربی از دول واقعه در دره دجله ضعیف تر بود لیکن غالباً اهمیت آن بسیار بوده و علت اهمیتش هم تا یک اندازه بعد مسافت و صعب الوصول بودن آن بود. کمبوجیه چون مصر را بر مستملکات خود افزود مالک کشوری شد که از جمیع دولت‌های ماقبل آن وسیع تر بوده از رود نیل تا سیحون و از دریای سیاه تا خلیج فارس انبساط داشت و کشورهایی را شامل بود از قبیل لیدیه از یکطرف و باختر از طرف دیگر که لشکر آشوریان هیچوقت بحدود آن نزدیک نشده بودند.

انتحار کمبوجیه سال ۵۲۱ قبل از میلاد

کمبوجیه در طفولیت مصروع بود و چهار سال بعد از فتح مصر عدم پیشرفت او در لشکرکشی به نوبه و آمون باز عقل او را مختل نمود. در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبور میکرد خبر باو رسید که یکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده شورش برپا کرده است و او کمال شباهت را به بردیای مقتول داشت و مادران و خواهران بردیا و همچنین عامه مردم از قتل او بیخبر بودند. پس کمبوجیه به قصد جلوگیری از فتنه و فساد پیش آمد، اما گویا در بین راه خبر روگردان شدن اتباع خود را شنیده در عالم یأس و افسردگی خویش را بقتل رسانید. باین واسطه سلسله اولاد ذکور کوروش منقطع گردید. منقول است که کمبوجیه در وقت سوار شدن بر اسب ران خود را مجروح نمود لیکن در کتیبه بیستون کیفیت وفات او را بالصراحه معلوم داشته و از روی اطمینان میتوان قول او را قبول نمود.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۶

گوماتا که یونانیها او را سمردیس کاذب نامیده‌اند

چنین بنظر میرسد که مجوس نامبرده را که گوماتا نام داشته همه کس بجای بردیا قبول کرده بود و این مسئله تعجبی ندارد، چه بعد از کمبوجیه غیر از بردیا کسی نبود که بر تاج و تخت حقی داشته باشد، قتل بردیا هم جز بر معدودی معلوم نبود و ۲۰- دست‌بند طلا متعلق بدوره هخامنشی در موزه بریتانیا (از کتاب دفینه‌های سیحون گرفته شده است) یقین است که شخص دروغی اهتمام تمام نموده که هرکس را که از قتل بردیا خبر داشته یا او را میشناخته پیدا کند و پنهانی بقتل رساند. علاوه بر این برای آنکه در نزد مردم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۷

مقبولیت داشته باشد مالیات «۱» ها را تخفیف داده و مردم را از خدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد، او فرمان داده بود که اهل حرمخانه‌اش با مردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه با یکدیگر نیز مراوده نکنند، لیکن هرکس از اوضاع مشرق اطلاع داشته باشد میدانند که این ترتیب غیرممکن است و نتیجه فقط این شد که برای اعیان و امرای کشور شبهه و سوءظن قوت گرفت که پادشاه جدید نباید از اولاد کوروش بوده و باید غاصب باشد.

چنانکه سابقا مذکور داشته‌ایم در خانواده هخامنشی شعبه دیگری از شاهزادگان بودند و رأس ایشان داریوش پسر هیستاسب محسوب میشد. رؤسای ششگانه معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشته‌اند با او متفق شدند که بوسیله این حق و امتیاز آن مجوس را از تخت سلطنت بردارند.

قتل گوماتا سال ۵۲۱ قبل از میلاد

پس برای انجام این مقصود آنها بدون خدمه و تبعه بدر قلعه حکومتی رفته وارد شدند فوراً گوماتا و خدام او را بقتل رسانیدند و بعد از انجام امر بعجله بیایتخت رفته سر بریده کاذب را به مردم نموده و قتل عام مجوسیان را که در عمل غاصبانه گوماتا مساعدت و تقویت نموده بودند فراهم کردند و شاید که مقصود مجوسیان این بود که مجدداً سلطه و استیلا پیدا کنند، در هر حال داریوش در کینه‌جوئی و تلافی اصرار نکرد و چون شب در رسید قتل عام را موقوف نمود.

راجع بعمل گوماتای غاصب حکایت کرده‌اند که این شخص گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس درباره او سوءظن حاصل شد یکی از زوجات او را که از اعیان‌زادگان بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده بایشان اطلاع دهد. آزن با همه مخاطرات اینکار را انجام داد، بزرگان مملکت دانستند که پادشاه جدید گوش بریده است و بنابراین خدعه نموده است. نیز حکایت کرده‌اند که اشخاصیکه

(۱) - و راجع بیرچیدن اساس خاندانهای بزرگ رجوع شود به The passing of the empires - صفحه ۶۶۱ حاشیه

۳.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۸

بر قتل گوماتا متفق شدند، پس از انجام این مطلب با یکدیگر قرار گذاشتند هر یک از ایشان که اسبش بعد از طلوع آفتاب مقدم بر سایرین شیهه کشید او پادشاه شود، داریوش مهتر زرنگی داشت و تدبیری بکار برد که اسب مخدومش قبل از سایرین شیهه کشیده او را بفرمانفرمائی آسیا رسانید. ظن قوی آنست که داریوش بعد از قتل غاصب نامبرده بعنوان اینکه وارث کمبوجیه است بر تخت نشست. پدرش هیستاسب احتمال می‌رود بعلت پیری درگذشت.

جلوس داریوش ۵۲۱ قبل از میلاد

داعیه داریوش بر سلطنت بلامنازع نبود چه غاصب سابق الذکر بواسطه تخفیف مالیات و معاف کردن از خدمات جنگی بسیاری از مردم را رو بخود کرده و حکام ولایات دوردست نیز بگمان اینکه شاید دولت پارس مانند دولت ماد بحال ضعف و تزلزل افتاده در صدد تحصیل تاج و تخت برای خود برآمده بودند، بنابراین داریوش مجبور شد بسیاری از ولایات کشور خود را بقوه قهریه تصرف کند، بلکه نسبت ببعضی از ولایات مزبور زحمت لشکرکشی و تسخیر را مکرر کشید و چندین بار واقع شد که معدودی از ولایات با جماعت لشکریان فقط بموافقت او باقی مانده و سائرین هم علم مخالفت افراشته بودند.

طغیانهای هشتگانه

اول ولایتی که بعد از معلوم شدن قتل غاصب علم طغیان برافراشته ایلام و بابل بودند. در ایلام رئیس متمردین اترنه «۱» نام داشت و از یکی از خانواده‌های قدیم سلطنتی بود، اما کسی با او همراهی نکرد و گرفتار شد او را نزد داریوش فرستادند و بدست خود بقتلش رسانید. در بابل شخصی موسوم به نیدینتوبل «۲» مدعی شد که من پسر نبونید هستم و خود را ملقب به نبوکد نصر ساخت، داریوش شخصا بمیدان آمد لیکن چون دشمن ناوهای عدیده در دجله داشت و لشکر انبوهی نیز پشت سر بودند ابتدا نتوانست از دجله عبور کند لهذا لشکریان خود را از رودخانه بالا برد و بتدابیر مختلفه دشمن را فریب داده اغفال نمود و سپاهیان خود را از دجله عبور داده بمحل جنگ رسانید و دو نوبت بابلی‌ها را مغلوب ساخت. اما نیدینتوبل

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۰۹

بداخل شهر بابل فرار کرد و حصارى شد و داریوش مجبور بمحاصره شهر گردید.

در این اثنا ولایت ماد گرفتاری آن پادشاه را مغتنم شمرده در صدد برآمد که در تحت پیشوائی یکنفر فراورت نام بمقام اول خود معاودت نماید و فراورت مدعی بود که از نژاد کیاکسار است. در ایلام هم مدعی جدیدی ظهور کرد که مرتیا نام داشت.

داریوش بدون اینکه دست از محاصره بابل بکشد به ماد و ارمنستان لشکر فرستاد و در ارمنستان فتح بزرگی نصیب او شد و لیکن در سگارتیه و هیرکانیا که ولایت حکمرانی پدرش هیستاسپ بود و همچنین در مرژیانه نیز اغتشاشها برپا شد. حتی اینکه در خود پارس هم فتنه سرایت کرد و شخص کاذب جدیدی قائم مقام بردیا گردید. اما شجاعت و حسن تدبیر داریوش در مقابل هرگونه شدت و عسرت کار کرد و بکفایت و عزم شخصی مقصود را حاصل نمود و دانست که اهم نقاط بابل است و چون بعد از قریب دو سال محاصره و فداکاری زوپيروس «۱» که شرح آنرا هرودوت نقل نموده آنشهر معظم را در سال ۵۱۹ مسخر نموده بمقابلی سایر معاندین یکبیک پرداخت. پس افواج لشکر جنگ آزموده خود را شخصا بدفع طاغیان ماد برده فراورت را در ری گرفتار نمود و برای اینکه عبرتی برای متمردين حاصل شود بینی و گوش و زبان او را حکم کرد بریده چشمهایش را در آوردند و باین وضع هولناک یکچند او را زنجیر کرده بر در قصر نگاهداشت و بعد از آن بدار کشید، آنگاه در ارمنستان و فارس بفتوحات نائل گشت ولی باز در بابل مدعی جدیدی ظهور کرد و نزدیک بود لطمه‌ای بتسخیر آن شهر وارد شود الا اینکه پادگان آنجا قوت داشتند و از فتنه تازه جلوگیری کردند و بالاخره سمردیس کاذب ثانيا چون در سال ۵۱۸ قبل از میلاد گرفتار شد این فتنه‌ها خوابید و کشور وسیع ایران دارای امنیت شده ضمنا محقق گردید که داریوش در اداره کردن مردم ید طولائی دارد.

انتظامات داریوش

پس از فراغت از کار طاغیان پادشاه فاتح در صدد برآمد که عمالیکه برخلاف میل او رفتار کرده بودند مجازات نماید و آنها

را که باو مساعدت نموده بودند بنوازد. در حین انقلابات ارواتس «۱» استاندار لیدیه مظنون واقع شد که قصد تحصیل سلطنت مستقله دارد، داریوش محرمانه به پاسبانان او که پارسی بودند فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند و ظاهراً همین تدبیر از وقوع فتنه در آن سرزمین جلوگیری کرد. آنگاه پادشاه شخصا به مصر رفت و بدون تأمل حاکم آن کشور را مقتول ساخت و بواسطه احسان و همه نوع محبت و مهربانی کهنه آن ناحیه را بخود متمایل نمود.

چون ولایات دوردست را باین وسائل امنیت داد مشغول شد باینکه کشورهای عظیمه خود را در تحت اداره و انتظامات واحد درآورد، تیگلات پیلسر سوم پادشاه ۲۲- تصویر داریوش و رؤسای یاغی

شاه (چنانکه دیده میشود) بر دشمنانش ظفر یافته و کسبیکه پشت سر وی ایستاده است از رجال مهم پارس و احتمال می‌رود گبر یاس باشد، صورت بالا نماینده آهورامزد است که پرواز میکند و شاه بستایش او دست راست خود را بلند کرده است

آشور در حفظ مملکت این طریق را اختیار نموده بود که در هرولایت هزاران خانوار

(۱)- Oroites.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۱

از مردم را کوچانیده بکشورهای دوردست میفرستاد و مردم دیگر را از نواحی بعیده بجای آنها آورده متوطن میساخت. مهاجرین جدید که غریب و بیگانه بودند ناچار از فرماندار آشور تمکین مینمودند. این ترتیب را بعد از آن پادشاه نیز معمول می‌داشتند و هرولایتی که جدیداً مفتوح میشد منضم بیکی از ولایات قدیمه میساختند یا اینکه آنرا ولایتی جداگانه قرار داده مالیاتی بدون اساس صحیح بر آن می‌بستند. فقط بابل مستثنی بود و جزء سایر ولایات مستهلک نگردید اما این ترتیب اداره کردن بسیار ناقص بود و حکام باین کیفیت تقریباً مستقل بودند و بقای دولت باین ترتیب فقط در صورتی ممکن بود که مملکت وسعت زیاد نداشته باشد. وقوع طغیانها و انقلاب دائمی معلوم کرد که حفظ تسلط دولت آشور بر ولایات بسیار مشکل و شیوه آن سلاطین در کشورداری غلط بوده است.

تقسیم کشور بچندین استان یا والی‌نشین

داریوش این طریق را قائل شد که برای حفظ قدرت سلطنت تجزیه قوای مقتدرین لازم است و از جمع شدن قدرت در نقطه واحد باید احتراز نمود. او برای ممانعت از اجتماع قوه در دست یکنفر مقرر داشت که در هرولایت یک ساتراپ «۱» یعنی والی یا استاندار و نیز یک سردار و یک دبیر معین شود و این سه نفر افسر از یکدیگر مستقل بوده مستقیماً با مرکز ارتباط داشته باشند. باین ترتیب که قوا تقسیم میشد البته افسران سه گانه با یکدیگر طرفیت و ضدیت پیدا میکردند و احتمال موافقت ایشان برای طغیان و سرکشی بسیار ضعیف بود.

علاوه بر این احتیاطا گاهگاه در اوقات غیر مرتب هیئت تفتیشیه و بازرسی از مردمان بسیار ذی‌شان میفرستاد و جمعیت قشونی قوی همراه ایشان مینمود و قدرت کامل بآنها میداد که بازرسی در امور استاندار و سایر افسران نموده اگر سوء رفتار و خطائی مشاهده مینمودند مجازات بدهند و مرکز را هم مطلع سازند. ممکن است در این ترتیب عیبی بنظر برسد که چون دست استاندار قوی نبوده هرگاه فتنه غیر مترقی بروز میکرد و اقدام فوری لازم میشد برای او مقدور نبود، لیکن عملا مادام که مامورین با کفایت

(۱) - اصطلاح یونانیان است که شهریان یا نگهبان کشور را گویند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۲

و لیاقت بودند طریقی که داریوش اختیار نموده بود حسن نتیجه بخشیده معلوم شد نظر آن پادشاه صائب بوده است که بزرگترین خطر کشور طغیان و سرکشیهاست که حکمرانان در ولایات دوردست مینمودند.

در اوقات مختلف سلطنت داریوش عده ایالت‌نشینها مختلف و از بیست الی بیست و هشت بوده است. پارس که منطقه سلطنتی محسوب میشد جزء آن ایالت‌نشینها بشمار نمیرفت و اهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند، فقط هر وقت پادشاه از آنجا عبور مینمود پیشکشی تقدیم میکردند. بنابراین استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود: یکی آنها که در فلات ایران و جانب مشرق بودند و دیگری آنها که سمت غربی پارس واقع میشدند.

عمده ایالات فلات ایران بشرح زیر بود:

ماد و بعد از آن هیرکانیا یا گرگان، پارت یا خراسان، زرنک یا سیستان، آریه، خورزمیا (خیوه)، باکتریا، سغدیان (بخارا و سمرقند)، گندار (افغانستان غربی) و ولایت طائفه سکا، ساتاژیدیا، اراخوسیا و ولایت ماکا که یحتمل مکران حالیه از آن مأخوذ شده باشد.

اما ولایات جانب غربی عبارت بود از اوواژا «۱» یا ایلام (سوزیان)، پس از آن بابل و کلده و آشورا (آسور قدیم) و عربستان که شامل قسمت عمده سوریه و فلسطین نیز بود و مصر (مشمتمل بر فینیقیه و قبرس و جزائر یونان) و یونا (یا لونیای) (مشمتمل بر لیکیه و کاریه و یونانی‌نشینهای سواحل)، اسپاردا (لیدییه و اراضی غربی رود هالیس) و ارمنستان و کاپا دوکیه «۲».

مالیاتیکه از این ولایات اخذ میشد بعضی نقدی و بعضی هم جنسی بود و عجب در این است که هنوز هم این ترتیب در ایران معمولست. کمترین میزان پرداخت از ولایتی بوده است که در ازمنه جدید بلوچستان خوانده شده و آن اوقات هم مثل این

(۲) - برای دست آوردن اطلاعات بیشتری درینباب یعنی ساتراپیها به «هو، ویلس» صفحه ۴۰۵ رجوع شود.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۳

زمان کم حاصل و فقیر بوده و مالیات آنجا بمیزان صد و هفتاد تالان نقره تخمین شده است. از طرف دیگر مالیات بابل هزار تالان و مالیات مصر هفتصد تالان طلا بوده است و کلیه مالیات نقدی سه میلیون و هفتصد و هشت هزار و دویست و هشتاد پوند بوده است.

داریوش اول پادشاه ایرانی است که ضرب سکه نمود و پول طلای ایرانی که یونانیها آن را داریک و صد و سی حبه وزن داشته و از جهت خلوص و خوش عیار بودن معروف بود بزودی در ازمنه قدیم پول طلای منحصر دنیا شد، پول نقره هم در عهد او سکه میزدند. این مطلب تذکرش خالی از دلچسبی نیست که پوند و شلینگ انگلیسی کاملاً معادل با داریک و سیگلو «۱» داریوش میباشد.

مالیات جنسی نیز گزاف بود چنانکه جنس بابل ثلث خوراک تمام قشون و دربار را تهیه میکرد است، مصر معادل خوراک یک قشون صد و بیست هزار نفری غله میداده است و چون صاحبمنصبان و افسران موجب و حقوق معین و مرتبی نداشتند و یحتمل که برای تحصیل مقام تقدیمی هم میدادند معلوم میشود که تحمیلات ولایات سنگین

(۱) - رجوع شود به «ملاحظات در اطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران» تالیف ج، ف، هیل (ژورنال مطالعات یونانی) شماره ۳۴ سال ۱۹۱۹. «داریک» که یونانیان سکه‌ها را با آن میشناختند از مشتق است. کلمه دریکو در کترات‌های عصر نبونید استعمال شده است لیکن معنای آن مبهم و پیچیده است، لفظ سیگلو همان شکل زبان عبری است. اما واحد مقیاس شاهی اوزان بابلی و پارسی باید دانست که یک تالان معادل است با شصت منه و مساوی است با سه هزار و ششصد شگل و اما برای سنجش فلزات قیمتی یا طلا و نقره، یک منه در عوض شصت فقط پنجاه حساب میشده است و بنابراین مقیاس برای طلا و نقره، یک تالان معادل است با شصت منه و معادل است با سه هزار شگل، «داریک» شگل طلا بوده است. یک تالان طلا وزنش ۳۹۰ هزار گندم بود و تقریباً صدی ۹۶ خالص آن میشده است که معادل با ۳۳۱۳ لیره انگلیسی ۲۲ قیراط بوده است. سکه نقره (سیگلو) در حدود ۱/۲ ۸۶ گندم یعنی نصف یک شگل سکه نقره ویژه بابلی وزن داشت (... و بهای آن هم ۱/۲۰ داریک بود. یک تالان نقره پارسی (۶۰۰۰ سیگلو) و بهای آن ۳۰۰ داریک یا ۳۳۱ لیره انگلیسی بوده است و اینرا هم باید در نظر داشت که تفاوت بهای اجناس و کالاها نسبت بیول در دوره‌های مختلف خواننده را فریب میدهند «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۴

و شاید تحمل ناپذیر بوده است. اما از طرف دیگر موانع و نظارت‌های سابق الذکر در کار بود که ساتراپ را مجبور میکرد از حدود معمولی تجاوز نکند و در حفظ امنیت و ترقی وسائل ارتباط و آمدوشد بکوشد و نیز باید بخاطر داشت که در هر کشور طبقات پست معتاد بودند که بحکمرانان خود مالیات گزاف پردازند. علاوه بر این، ترتیبات مذکوره عایدات مرتبی برای پادشاه مقرر مینمود که ایشان را از تقاضا و اخذ وجوه فوق‌العاده مستغنی میساخت. در هر حال این ترتیب جدید از اوضاع سابق بر آن بمراتب بهتر و سهلتر بود و چنانکه ماسپرو اشعار نموده نقص عمده آن از جهت تأسیسات جنگی بوده است چه داریوش جماعتی مستحفظین خاصه داشت که عبارت بودند از دو هزار سوار و دو هزار تن پیاده و نیزه‌های آنها گویهائی از طلا و نقره داشت و در دنبال آن جماعت ده هزار نفری بودند که جاوید خوانده میشدند و منقسم بده فوج بوده و فوج اول آنان نیزه‌های مزین به گوی‌های طلا بشکل انار داشتند. این جماعت مستحفظین مایه و مرکز قشون شاهنشاهی بودند که لشکریان پارس و ماد و پادگان مراکز مهمه مختلفه بآنها ضمیمه شده سپاه شاهنشاهی را تشکیل میدادند و این غیر از لشکریان خاصه هر محل بود. هرگاه جنگ بزرگی پیش می‌آمده است قشونهای تربیت شده که از حیث زبان و طریقه محاربه و لباس و اسلحه باهم تفاوت داشتند جمع‌آوری مینمودند و همین بی‌ترتیبی قشون بود که بالاخره باعث سقوط دولت پارس گردید.

راه شاهی

داریوش مانند اکثر تاجداران بزرگ اهمیت طرق و سهولت رفت و آمد را درک نموده چنانکه می‌بینیم مابین سارد و شوش راه شاهی ساخته و بوسیله آن راه صاحبمنصبان و کارگذاران دولت با دربار مراوده مینمودند. مساحت این راه تقریباً هزار و پانصد میل بوده و مسافر پیاده آنرا در ظرف سه ماه می‌پیموده است ولی چاپار و قاصدهای سواره سریع السیر در مشرق برای کارهای فوری و فوتی که پیش می‌آمد این مسافت را مدت پانزده روز طی مینمودند. جاده مزبور که چون یحتمل باستانی جاهای باطلاق و لجن‌زار و نیز قسمت تپه و کوه بقیه آن ساخته نشده بلکه طبیعی بوده است از وسط فریگیه عبور کرده در گذر کردن از

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۵

رود هالیس بطرف پتریه «۱» که پایتخت قدیم هیتیت «۲» بوده منحرف شده از آنجا بطرف جنوب و جانب کوه توروس متوجه شده در ساموستا بروود فرات میرسید و در نینوا با دجله تلاقی میکرد و بعد از آنکه مقداری از راه امتداد رودخانه را متابعت مینمود از کشور کس‌سی‌ها عبور کرده بشوش منتهی میشد. تأثیر راه شاهی در توسعه افق ولایاتی که محل عبور این جاده بودند البته شدید بوده و اهمیت آن در نظر یونانیها از اینجا معلوم میشود که در نقشه‌های قدیم جغرافیون یونانی نموده شده و توجه مخصوص بآن کرده‌اند.

اهتمام داریوش در بسط و توسعه کشور

بر فرض اینکه داریوش به کشورهای وسیعه خود قانع بود این نکته را در نظر داشت که مادام که بر وسعت دولت ایران چیزی نیفزوده شهرت و بلندنامی تحصیل نخواهد نمود. از طرف شمال کشور او به حدود طبیعی رسیده بود که تجاوز از

آن‌ها اشکال داشت از قبیل دریای سیاه و جبال عظیمه قفقاز که هنوز مانع عملیات مهندسی راه آهن روسی است و بحر خزر و صحاری آسیای مرکزی، در سمت جنوب هم بیابانهای آفریقا و عربستان و اقیانوس هند بود و بنابراین توسعه کشور از همه طرف ممکن نمیشد و محدود بنقاط مخصوص میگردد.

مقصود داریوش از جنگ با سیت‌ها

مقصود داریوش را از اقدام به جنگ با طوائف سیت یا سکاها نویسنده‌گان مختلف آنرا بطور مختلف نقل کرده‌اند مثلاً گروت (۳) مورخ انگلیسی آنرا لشکرکشی سفیهانه گفته لیکن راولینسن میگوید این جنگ تدبیر خوبی بوده است برای اینکه خطوط ارتباطیه را جهت پیش رفتن بطرف یونان حفظ نماید چه این قفره به عقیده مورخ مزبور همواره مقصود اصلی داریوش بوده است. عقیده ماسپرو نیز تقریباً همینطور است لیکن تصور میکند اطلاع داریوش از بعد مسافت ولایت سیت‌ها از خط حرکت منظور او ناقص بوده است.

هولم شرح این لشکرکشی را باختصار گذرانیده و معتقد است بر اینکه باعث نفوذ و

(۱)-Pteria.

(۲)-Hittite.

(۳)- Grote - تاریخ یونان» جلد سوم صفحه ۱۸۸ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۶

برتری دولت ایران در آسیای (۱) غربی شده است. اما نولدکه را عقیده این است که محرک داریوش طمع و میل بتسخیر مملکت ناشناس بوده است. بعقیده من نظر گروت را باید بکلی کنار گذاشت چه نه اخلاق داریوش اقتضای حرکت سفیهانه داشته و نه طریق و وضع جریان این جنگ چنین دلالتی دارد پس عقیده راولینسن را در تحت نظر گرفته گوئیم تاخت و تازهای هولناک سیت‌ها در ماد و آسیای صغیر یک قرن قبل از آن تاریخ البته باید آوازه آنها را بیش از آنچه درخور لیاقت و استعداد جنگی ایشان بوده منتشر نموده باشد لیکن اگر داریوش نسبت باین طوایف صحرائشین فریبنده اقدام به لشکرکشی کرده فقط از ترس اینکه مبادا وقتیکه عزیمت یونان میکند خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند باید گفت اطلاعات او بسیار ناقص و بی‌مأخذ بوده است یعنی نه از قوه و استعداد آنها خبر داشته نه بعد مسافت محل آنها را از خطوط ارتباطیه خود میدانسته. از طرف دیگر میدانیم که هرچند داریوش مدت دو ماه اراضی جنوب روسیه را طی کرده و معطل شده بود معهداً وقتیکه خبر طغیان و شورش بلاد یونانی طراس را شنید هشتاد هزار تن از لشکریان خود را مجزا کرده بآنجا فرستاد و آنها ضمناً طراس را مسخر نموده مقدونیه را نیز در تحت اطاعت درآوردند. در آخر میگوئیم که داریوش بعد از جنگ سیت‌ها به سارد مراجعت کرده قریب یک سال در آنجا متوقف شد و بعد از آن از آسیای صغیر عزیمت بپایتخت خود نمود. پس با این مقدمات مشکل است که لشکرکشی ولایت سیت‌ها را مقدمه فتح یونان فرض

کنیم چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه مانعی داشت از اینکه شخصا بطرف یونان حرکت کند یا اینکه عده لشکریانی که به طراس فرستاد مضاعف کرده امر بهجوم یونان دهد و در هر صورت چرا در سارد یکسال بیکار میماند در صورتیکه لشکریانش در کمال خوبی بواسطه تصرف طراس و مقدونیه راه نهضت بجانب یونانرا صاف کرده بودند. باری بعد از این مطالعات چنین استنباط میشود که همچنانکه در ذکر تاریخ بنی اسرائیل تناسب

(۱) - ابید جلد اول صفحه ۴۱۷ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۷

از دست داده شده در تاریخ یونان هم راجع باهمیت آن قوم بواسطه کثرت مذاقه و تکرار نظر، راه مبالغه رفته و زیاده روی کرده‌اند.

حال اگر بخواهیم نظر داریوش را معلوم کنیم چون مشکل است قبول نمائیم که آن پادشاه برای خطر موهوم قطع خطوط ارتباطیه به چنین لشکرکشی پرزحمت و پر مخارجی اقدام کند عقیده من این است که منظور نظر داریوش یونان نبوده بلکه میخواست است ولایت طراس را تا رود دانوب مسخر کند و به سیت‌ها که در حدود یکقرن پیش شرق نزدیک را ویران کرده بودند و در نظر ایرانیان دارای اهمیت بوده و معروف بود که طلا در آن مملکت فراوان میباشد حمله ببرد و شاید دلائل و قرائنی هم که امروز بر ما مجهول است داشته بر اینکه آن طایفه باز خیال تاخت و تاز بولایات او دارند و بواسطه این حرکت امیدوار بوده است که از خطر جنبش آنها جلوگیری نماید، بالاخره این نکته را هم میدانیم که در کتیبه نقش رستم ذکر سیت‌های ماوراء دریا شده و ممکن است که حمله بچنین دشمنان دوردست و رفتن به سرخانه آنها موجب رعب و اهمیت و مزید بلندنامی شاهنشاه بزرگ بوده باشد.

ترتیب لشکرکشی در سال ۵۱۲ قبل از میلاد

در ضمن این جنگ داریوش قابلیت خود را در علم جنگ مثل سایر موارد ظاهر نموده قبل از آنکه لشکر عظیم خود را بحرکت آورد به ساتراپ (والی) ولایت کاپادوکیه امر کرد که به سواحل شمالی بحر اسود تاخت و تاز نماید ویژه باین نظر که بعضی اسرا بچنگ آورد. این عملیات مقدماتی در کمال خوبی انجام گرفت و از جمله اسرائی که گرفتار شدند برادر یکی از رؤسای محلی بود که اطلاعات او باید بسیار مفید و قابل توجه بوده باشد، این لشکرکشی بزرگ تقریباً در سال ۵۱۲ قبل از میلاد شروع شد و در نزدیکی قسطنطنیه حالیه از بغاز بوسفور بتوسط پلی عبور نمود و آن پل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته و شهرهای یونانی مجاور آن ناحیه آنرا محافظت مینمودند. از آنجا سپاه عظیم داریوش بهمراهی کشتی‌ها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردند و همه در نزدیکی بحر اسود طی طریق نمودند و ضمناً اهالی طراس را در تحت اطاعت درآوردند، فقط یک

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۸

طایفه از آنها در صدد مقاومت برآمد. در مصب رودخانه جابره بلاد یونانی پل قایقی دیگری نیز ترتیب داده بودند و خود ایشان مأمور محافظت آن گردیدند و داریوش پس از آنکه از پل عبور نمود وارد بیابان مجهول الحالی شد. اگر این لشکرکشی را داریوش مقدمه سوق قشون بیونان قرار داده بود خیلی غریب است که آن پادشاه بزرگ از مسافتی که تا این محل طی نموده و از ملاحظه عظمت رود دانوب ملتفت نشده باشد که حمله سکاها به تنگه داردانل به غایت مستبعد است. بهرحال سیر و حرکت در وراء دانوب نتیجه‌ای که متناسب باشد نداشته است اگرچه گله و رمه‌های بسیار بچنگ آورده باشد. اما سکاها که مانند تمام ایلات صحرائین بسیار سریع الحركه بودند حتی الامکان از خط حرکت داریوش دور ماندند و اگر در جانب مشرق عملیات مهمه در نظر بود البته سفاین را در رود دانوب بیکار نمی گذاشتند.

هرودوت «۱» که با بیان شیرین خود در خصوص این جنگ تفصیل زیاد نوشته نقل میکند که داریوش رسولی نزد پادشاه سیت فرستاده پیغام داد که ای مرد عجیب چرا دائما از مقابل من فرار میکنی؟ و حال اینکه یکی از دو کار برای تو آسان است. اگر خود را قادر بر مقاومت من میدانی باید از بیابان گردی دست برداشته بیائی و کارزار کنی و اگر میدانی که قدرت من بیش از تست باز باید از سیر و حرکت منصرف شده برای خداوندگار خود آب و خاک بیاوری و بخدمت ما بیائی. پادشاه سیت در جواب این پیغام گفت «ای پارسی» شیوه من همین است، هیچوقت از مردم نمی ترسم و از آنها فرار نمیکنم ... آب و خاک هم نمی فرستم ولی بزودی هدایای مناسب تری ارسال خواهم داشت.

پس از آن رسولی نزد داریوش روانه نموده هدایای مزبور را تقدیم داشت و آن عبارت از یک مرغ و یک موش و یک وزغ و پنج تیر بود، چون معنی هدایای نامبرده را از رسول سئوال کردند گفت اگر پارسها عاقل بودند خود این معنی را درک میکردند، پس مجلسی فراهم آوردند و مذاکره کردند و داریوش اظهار عقیده کرد بر اینکه سیت‌ها میخواهند تسلیم شوند و موش علامت خاک و وزغ نشانه آب است. اما گبریا س که پدرزن شاه

(۱) - کتاب ۴، بند ۱۲۶ «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۱۹

بود معنی واقعی معما را درک کرده گفت سیت‌ها میگویند «مگر اینکه پارسها مرغ شوند و بهوا پرواز کنند، یا موش شوند و زیر زمین روند، یا وزغ گردند بدریاچه‌ها پناه جویند و الا از این سرزمین جان بدر نبرده گرفتار تیرهای ما خواهند شد». در هر حال ایرانیها نتوانستند سیت‌ها را بمیدان رزم بکشند و این لشکرکشی داریوش فقط بمنزله گردش واقع شده «۱» و بعد از دو ماه طی طریق که شاید بواسطه حملات متفرقه دشمن و دست‌تنگی از لوازم زندگانی و بیماری تلفات بسیار هم بر ایرانیها وارد شده باشد، لشکریان بجانب رود دانوب مراجعت نمودند. در این محل سیت‌ها سعی کردند که یونانیها را بتخریب پل وادارند و حکمرانان در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده بالاخره این عقیده عاقلانه را حاصل کردند که حفظ مقام خودشان موکول بقوت شاهنشاه ایرانی است و بنابراین در حفظ امانت پایداری نمودند.

الحاق طراس و انقیاد مقدونیه

داریوش دوباره سلامت از رود دانوب عبور نمود، گرچه تا یک اندازه از شهرت و اعتبار او کاسته بود. او در ضمن مراجعت به سارد هشتاد هزار تن سپاه خود را مأمور اروپا کرد و آن جماعت بلاد یونانی طراس را که پرچم طغیان برافراشته بودند مسخر ساخته مقدونیه را نیز باطاعت درآوردند و بنابراین باندک زحمتی حدود کشور ایران را به یونان شمالی متصل ساختند و نتیجه عمده که از این لشکرکشی حاصل شد همانا الحاق ولایت طراس بود.

لشکرکشی به هند در سال ۵۱۲ پیش از میلاد

در سال ۵۱۲ قبل از میلاد پارسیان جهانگیر مانند اسلاف خود یعنی آریانه‌های هندوستان از کنار شرقی فلات ایران بدشت وسیع پنجاب نظر انداخته نواحی وسیعه آن و سند را متصرف گردیدند.

سیلاکس «۲» در یاسالار یونان از رود سیحون نزول نمود و از جزر و مد واهمه نکرده داخل

(۱) - من بعد از نوشتن این موضوع بکتاب «سیتیان و یونانیان» تالیف ی، ح، مین مراجعه کردم و در صفحه ۱۱۶ این کتاب مینویسد که داریوش از نظر حفاظت مرزهای سرحدی خود در دانوب بیش از یک نمایش قوای نظامی بر علیه وحشیان شمالی نتوانست کاری از پیش ببرد. مین پیغامی را هم که مابین سیت‌ها ردوبدل شده است ذکر نموده و آن تقریباً مطابق با شرحی است که ما در بالا مذکور داشته‌ایم.

(۲) - Scylax.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۰

اوقیانوس هند شد و سواحل عربستان و مکران را تحقیقات و بازدید نمود. فتوحات مزبوره یک ساتراپی یعنی ایالت‌نشینی بر کشورهای ایران اضافه کرد و مقدار گزافی طلا باین کشور ورود داد، این لشکرکشی به هند تا این درجه مهم بوده است که آن یکی از دو مبدأ تاریخ در آن کشور گردید: موعظه بودا و لشکرکشی داریوش، ولی باید اقرار کرد که در خصوص این لشکرکشی و این جنگ معلومات زیادی در دست نیست حتی اینکه بعضی اوقات صحت وقوع مسافرت مهم سیلاکس محل تشکیک شده «۱» اما امروز که ما میدانیم آن دولتهای بزرگ قدیم چه ترتیب و انتظامی داشته‌اند میتوانیم باور کنیم که وقایع مهمه آن داستان صحت دارد. اگرچه این امر که سیلاکس دو بیست سال قبل از اسکندر در رود سند و بحر هند کشتی‌رانی نموده تا یک اندازه افتخار اسکندر را در امری که نظیر آن است کم میکند.

خلاصه

اینک سرگذشت دولت پارس را از زمان فتح مصر باز نمودیم که آخرین دولت بزرگی بود که مقهور پارسیان شد و متعقب بدوره انقلاب بزرگی گردید که نتیجه سفاهت کمبوجیه و خدعه با موفقیت گوماتای مجوس بود و بعد از آن ظاهر ساختیم که داریوش دولت ایران را بر مبنای محکم‌تری از آنچه سابق داشت استقرار داد و اساس حکومتها و

ولایات را بر شالوده‌ای ریخت که اگر از هر حیث ممتاز نبوده باز نسبت بترتیب متقدم امتیاز کلی داشته است و مسلم داریم که اگر این پادشاه که مستحق لقب کبیر است ظهور نمی‌نمود آن دولت عظیم مثل دولت ماد بسرعت منحل می‌گردید. بالاخره از اعمال داریوش الحاق پنجاب و سند در مشرق و طراس و مقدونیه در مغرب بود و این فتوحات را ظاهراً بدون اشکال زیاد انجام داد و بنابراین می‌بینیم دولتی مشتمل بر تمام دنیای معلوم آنزمان و مقداری از اراضی که تا آن هنگام مجهول بوده که آن از ریگزار سوزان افریقا تا نواحی سردسیر چین امتداد داشته است تمامی این کشور وسیع و پهناور تحت اطاعت و انقیاد پادشاه بوده و جا دارد که بگوئیم این موقع

(۱) - هرودوت، ۴، ۴۴. سیلاکس در باب تحقیقات خود کتابی نوشته که آن در زمان اسکندر موجود بوده است «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۱

منتهای ترقی ایران و بهترین دوره از جمیع ادوار دول بزرگی که تا آن زمان بوجود آمده بوده است، معدلک عجب در این است که در یونان چند هزار تن مردمان جنگی که بودند مقدر بوده است این جماعت معدود از قدرت مجتمعه آن دولت معظم جلوگیری کند بلکه در موقع خود تلافی دست‌اندازی‌هایی که بخاک آنها شده بود نیز بوجه اکمل بنماید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۲

پادشاه هخامنشی در حال جدال با دو شیر

(مهر استوانه‌ای در موزه بریطانیایی)

فصل پانزدهم احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

بربرها (یعنی بیگانگان) چندین بار بر نیزه‌های یونانیان دست‌یافته و آنها را شکستند چه پارسیان در تهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست‌کمی از یونانیها نداشتند. «هرودوت»

آن ستونهای سنگی سیاه رنگ که روزگاری بفرمان جمشید در استخر ساخته شد تا کاخ او را برپا نگاه بدارند اکنون در میان پلکانهای شکسته پهلوی کوه بر خاک افتاده‌اند. «ماتیو آرنلد»

مردانگی ایرانیان

در اثنای مسافرت‌های خودم در ایران مکرر اتفاق افتاده است که به ابهائی مشتمل برده دوازده سیاه چادر از پشم بز واقع در دره‌های وسیع برخوردارم و اهل آن ابه‌ها که معاش ایشان بسته به گاو و رمه است از قدیم الایام مجبور بوده و هستند که برای تحصیل مرتع و علف‌زار که در آن اراضی کم‌باران دارای علوفه قلیلی است از یک ناحیه بناحیه دیگر نقل مکان نمایند. در فصل زمستان گاهی از اوقات باوجود محفوظ بودن محل اقامت باز گله‌ها و رمه صدمات عظیمه میکشند اما

چون بهار در میرسد این ایلات و عشائر بطرف کوهستان میروند و در تابستان گله‌هاشان را در اماکن مرتفعه میچرانند و چون فصل خزان میرسد باز باراضی زمستانی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۳

خود نزول میکنند و محتمل است که در آنجا هم زراعت داشته باشند. این طوائف صحراگرد فوق العاده نادانند، در خانه که باشند از پله بالا رفتن اسباب وحشت ایشان است لیکن در کوهستان خودشان اشخاص رشید و دلیر میباشند و در صورت لزوم برای تاخت و تاز و زدو خورد یا تیراندازی و شکار گوزن و بز کوهی مستعد و حاضرند و کیفیات زندگانی ایشان را بسیار جسور و متهور و پرطقت ساخته است.

عقل حکم میکند که بسیاری از اهالی ماد و پارس از همین قبیل بوده و تا اندازه‌ای که کیفیات آب و هوا و وضع زندگانی تغییر نیافته هرگاه قیاس کنیم که مردمانی آزاد و جنگی و مردانه مانند چادر نشینهای امروزی بوده‌اند بخطا نرفته‌ایم و یقیناً بعضی از قبائل حالیه از اعقاب همان جماعت میباشند. یونانیان معاصر ایرانیان قدیم هم همین عقیده را درباره احوال ایشان داشته و دیگر یونانیان در محافظت خاک خود در مقابل دولت پارس آوازه و نام جاوید یافته‌اند. پارسیان دلاور و شجاع هم که با وجود بدی حربه و اسلحه در جنگ پلاته نیزه‌های یونانیان را شکسته از جان گذشتند و خواستند راه برای خود باز کنند از نام و افتخار بی‌نصیب نمانند.

عادات و رسوم

مردانگی که بصورت شجاعت و همت ظاهر میشود بهترین پایه و زمینه است برای اینکه شخصی متصف بصفات حسنه دیگر شود و تعلیماتی که ایرانیان بالاخصتصاص می‌یافتند سواری و تیراندازی و راستگویی بود، از استقراض نیز احتراز داشتند.

مهمان‌نواز و کریم و بخشنده و نظر بلند بوده‌اند

راجع بصفه ممدوحه اخیر ما اینرا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم که هرودوت نقل میکند یکنفر یونانی برای حفاظت کشتی خود که بدست دشمن نیفتد آنقدر جنگ میکرد تا اینکه بدنش ریش ریش میشد. پارسیها این شجاعت او را تقدیر میکردند و نگاه میکردند اگر زخمهایش کشنده نیست آنرا شسته و می‌بستند و با او مانند یکنفر پهلوان سلوک میکردند، خرید و فروش را در بازار فرومایگی میدانستند و حتی در این ایام هم ایرانیهای ذیشان راضی بورود در دکان نمیشوند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۴

در مقابل صفات حسنه مزبور معایبی که از ایشان باید ذکر کرد خود گم کردن در اقبال یا ادبار و کبر و غرور بسیار و میل بتجمل و تفنن بود. اگرچه این صفت در تمام ملل ترقی یافته و خوشبخت پیدا میشود. در فراست و سرعت انتقال و حسن محاوره و حاضر جوابی و لطف طبع مقامی عالی داشتند. بنظر میآید که ایرانیان در مصارف مخصوصاً راجع به

خوراک مسرف بودند. هرودوت مینویسد «پارسیها بعد از غذا انواع تنقلات میخوردند» و عجب این است که امروز هم این ملت باستان همین عادت را دارند. در خصوص شکوه و تفصیل ضیافت‌های ایشان در ضمن وضع زندگانی سلاطین اشاره خواهیم کرد.

پارسیان هم مانند یونانیان و سیت‌ها مایل بجام شراب بوده و هرودوت میگوید «هنگام شب پس از صرف شراب در حال مستی مسائل مهمه را تحت مذاکره می‌آورند و سحرگهان اگر سببی برای تغییر رای نمی‌یافتند تصمیم می‌گرفتند». اولاد متعدد داشتن در نزد ایشان علامت سعادت و اقبال بوده و هست و از این حیث از اروپائیان جدید که از ادای وظائف خانواده طفره میزنند عاقل‌تر بوده‌اند و از نمونه‌های معروف کثرت اولاد در ایرانیها فتحعلیشاه است که هنگام وفاتش سه هزار بازمانده داشته و از این جهت در نزد رعایای خود امتیاز فوق‌العاده حاصل نموده است.

قوانین

قوانین مردم ماد و پارس که لا یتغیر بود بنظر می‌آید که فوق‌العاده سخت بوده لیکن یقیناً سختی آن از قوانین دول سابقه بیشتر نبوده است. پادشاه هرچه اراده داشت میتوانست بکند لیکن نمیتوانست حکمی را که داده نسخ نماید. جان و مال رعایا باختیار پادشاه بود ولی سوء استعمال کردن اختیارات بواسطه خوف از مقتول شدن کمتر اتفاق میافتاد.

قوانین جزائی برای قتل و هتک ناموس و این قبیل جنایات بزرگ مجازات اعدام را معین نموده و حق داشته. اما عجب این است که برای جرمهای کوچکتر نیز ظاهراً همان مجازاتهای شدید را مقرر داشته بود ولی در عذر این فقره میتوان گفت در کشور غیرمنظم که زندانهای مرتب ندارد با مردمان بی تربیت غیر از این چاره‌ای نداشتند و نباید حکم قتل

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۵

یا مثله را درباره راهزنان و دزدان و سایر اشرار با اقتضای زمان مورد ملامت قرار دهیم در صورتیکه میدانیم در کشور خودمان بعد از جلوس ملکه و ویکتوریا نیز سرقت گوسفند مجازات قتل را داشت. راست است که خفه کردن آدم در توی خاکستر (۱) و زنده بگور کردن و پوست کندن و مصلوب نمودن در نظر مردم این عصر مجازاتهای فجیع مینماید لیکن در اروپا در قرون وسطی همین قسم جزایهای فجیع میدادند.

موقع زنان

تعدد زوجات در آنزمان تشویق مینمودند و مثل این دوره (۲) طبقات عالی نسوان خود را از انظار مخفی نگاه میداشتند. در مسافرتها برای آنان تخت روانها بکار میبردند که اطراف آنها پرده‌ها مستور میداشت و در کتیبه‌ها و حجاریها هیچ‌وقت تصویر زن دیده نمیشود، اما از طرف دیگر گمان میرود که زنان بدوی در حجاب نبوده و احتمال دارد که احوال آنها بهتر از زنان محجوب شهریان که حتی پدر و برادر خود را اجازه پذیرائی نداشتند بوده است (۳) لیکن چون این ترتیب در کلیه مشرق‌زمین قاعده عمومی بوده پارسیان از این حیث مانند سایر همسایگان خود بوده‌اند معیناً انحطاط دولت عظیمه پارس تا یک اندازه بواسطه دسایس خواجه‌سرایان و زنهای اندرون یعنی حرمخانه بوده چه در آنجا اشتغال

بکار و زحمت اسباب وهن و خفت محسوب میشد و وجهه همت آنان از این بابت بسی پست‌تر از زندهای یونانی بوده زیرا که در یونان هم اگرچه زنها خانه‌نشین بودند لیکن اوقات خود را مصروف رشتن و سایر اعمال خانه‌داری میداشتند و مادام که زنان مشرق‌زمین بیرون نیامده و تمیز بین خوب و بد را نیاموزند امیدی نیست باینکه اولاد ایشان بتوانند با فرزندان پدر و مادرهاییکه هر دو تربیت شده‌اند در یک درجه واقع شوند و این اصل از اصول اساسی مسلم است (۴).

(۱) - مجازات مزبور بدین ترتیب بود که بزهارکار را در حفره‌ای که با خاکستر انباشته شده بود می‌انداختند که در آنجا او آهسته و تدریجاً خفه میشد «مؤلف».

(۲) - یعنی زمان تألیف کتاب و گرنه امروز در میان بانوان ایرانی هم رسم پرده متروک است «مترجم».

(۳) - زنان بدوی که از این قیود آزادند، در لیاقت و فعالیت هیچ قابل مقایسه با زنان شهری نیستند و بهمین جهت فرزندان رشید و باکفایت بار می‌آورند «مؤلف».

(۴) - امروز زنان ایرانی در زندگانی اجتماعی با مردان همقدم شده و تقریباً همان حقوق بآنها داده شده است که زنان ملل راقیه دارا میباشند «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۶

پادشاه و دربار او

در هیچ کشوری زندگانی ملی مانند ایران در اطراف پادشاه مرکزیت ندارد و بنابراین وصف احوال و زندگانی پادشاه ایران بهتر از هر چیز معلوم میدارد که اوضاع ایران بعد از استقرار دولت شاهنشاهی چگونه بوده است. شکی نیست همانطور که مادی‌ها آداب و رسوم خود را از آشوری‌ها و آنها هم از دولتهای اقدام اقتباس کرده‌اند پارسیها هم در آداب و رسوم وارث اقوام و دوره‌های ماقبل خود بوده‌اند و حتی امروز نیز دیده میشود که پادشاه ایران آداب ازمنه قدیمه را متابعت و القاب و اوصاف محتشمانه آن ادوار را اختیار مینماید چنانکه در فصل «۸۱» آن القاب دیده میشود که عنوان فصل قرار گرفته است. سلطان صاحب اختیار مطلق بوده، احکام و قوانین و امتیازات از شخص او ناشی میشده و نسبت خبط و خطا باو ناروا و سعادت و شقاوت تمام اهل کشور تابع اخلاق و طبیعت و لیاقت و کفایت او بوده است، لیکن قدرت او تا یک اندازه محدود نیز میشده یعنی از او توقع داشتند که عادات کشور را رعایت و با بزرگان و اعیان مشاوره کند و احکام خود را نیز نمیتوانسته نسخ نماید.

لباس ارغوانی شاهنشاه پارس همان جامه بلند باوقار مردم ماد بود و بر سر تاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاهنشاه و در حجاری‌های تخت جمشید منقوش است. گوشوار و بازوبند و زنجیر و کمر بند نیز داشته و این جمله از زر ساخته شده و در نقوش حجاری دیده میشود که شاهنشاه با ریش بلند و گیسوی بافته بر تخت پرزینتی قرار گرفته و عصائی در دست دارد که یک سر آن باریک و سر دیگرش منتهی به گوی زر میشود و پشت سر خادمی ایستاده و البته

بادبزی در دست دارد. مقدم درباریان رئیس پاسبانان است که طبیعتاً مقامش از اهم مقامات بوده است، سالاران عمده درباری عبارت از خوانسالار و رئیس در خانه و رئیس خواجگان حرم بودند و سایر معتمدان و اجزای دربار پادشاه عبارت بودند از چشم و گوش سلطنت یعنی خفیه‌نویسان سلطنتی و پیشخدمتان و ساقیان و میرشکاران و قاصدان و عمله طرب و طباخان. از

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۷

قراریکه کتزیاس (۱) نقل میکند یومیه پادشاه تکفل پانزده هزار نفر را مینموده و برای تغذیه این جماعت گاو و گوسفند و بز و شتر و اسب (۲) و خر بکار میبرده و میخوردند، شترمرغ و قاز و همه قسم شکار نیز جزء ماکولات ایشان بوده است. پادشاه تنها غذا میخورد اما بعضی اوقات ملکه و فرزندان محبوب را هم در سر غذای خود راه میداد و این عادت هنوز در ایران جاریست. در وقت خوراک پادشاه بر بالش زرین تکیه میداد و شراب فراوان مینوشید و در ضیافت‌های بزرگ پذیرنده و اداره‌کننده میهمانان بود.

ظروف سیم و زر فراوان نمایش داده میشد چنانکه در انگلستان حالیه نیز معمول میباشد.

اگرچه در آنجا ظروف زر خالص نادر است.

مشغله سلطنتی جنگ و شکار بوده و مادام که این اعمال متروک نشده مردانگی آنان کاملاً محفوظ میماند. در محاربات پادشاه در قلب لشکر جا میگرفت و میبایست شجاعت و دلاوری ظاهر نماید. در موقع شکار مصادف شدن با شیر و گراز با تیر و کمان اگر چه بمدد سگهای شکاری هم بود البته بیش از شکارهای بزرگ امروزی جرئت و قوت قلب لازم داشت. بعدها شکارها را مطابق رسوم آشوریها در «فرادیس» یا باغهای وسیع محصور نگاه میداشتند و یقین است که در این صورت صید بدست آوردن سهل تر از این بوده که شیری را در بیشه خودش عقب کرده آن حیوان سبع را شکار کنند. گورخر نیز همیشه از شکارهای مطلوب بوده و ظاهراً سواران متعدد در سر راه آن حیوان میگماشتند و تدریجاً او را بمعرض صید میآوردند (۳).

در درون قصر و عمارت تفریح پادشاه بازی نرد بود لیکن چون سلاطین تمام امور کشوری را به وزراء خود تفویض مینمودند برحسب قاعده میباید غالباً مبتلا بکسالت و مانند مردمان عیاش این دوره در گذراندن اوقات گرفتار حیرت بوده باشند چنانکه

(۱)- Ctisias.

(۲)- امروز در هیچ‌جای ایران گوشت اسب خورده نمیشود و اما گوشت شتر و آن گاهگاهی مصرف میشود و خود من بعضی اوقات کباب‌های خیلی خوبی از گوشت شتر خورده‌ام «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۸

مذکور است که بعضی مواقع به خراطی یا رنده کردن چوب خود را مشغول میساخته‌اند.

از اشتغالات ادبی هیچ مذکور نیست مگر اینکه در کتاب استرئوریه ذکر از استماع قرائت کتاب تواریخ ملوک فارس و ماد دیده شده و گمان می‌رود که آن پادشاهان برعکس سلاطین آشور و نیز رعایای آنها که هم می‌توانستند بخوانند و هم بنویسند عموماً بی‌سواد بودند و ما در صورتیکه میدانیم آلفرد کبیر پادشاه انگلستان هم خط نداشته بلکه شاید خواندن هم نمی‌توانسته است (۱). بی‌سوادی شاهنشاهان ایران نباید غریب بنظر بیاید حتی در این دوره (۲) هم من در ایران اشخاص ذیشان والامقام دیده‌ام که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و چون مکاتیب را امضاء نموده مهر میکردند بی‌سوادی ایشان بسهولت معلوم نمیشد. بعد از پادشاه برحسب رتبه رؤسای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند معروف بامرای سبعة که حق داشتند در هر موقع بحضور پادشاه پذیرفته شوند مگر در موقعیکه در حرم‌سرا بوده باشد. امرای مزبور تشکیل شورای دائمی داده غالباً مشاغل مهمه را متصدی بودند. بعد از این طبقه امرای جوانتر و اعضای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند. اهل کسب و تجارت نهایت بی‌قدر و خفیف بودند و بنابراین بین امرا و رعایا طبقه متوسط نبود. هر یک از رعایا که بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاک میافتاد و در تمام مدت حضور دستهای خود را باید پنهان کند و این عادت هنوز جاریست.

اما ملبوس و اسلحه پارسیها و آن بطوریکه از بیان مختصر هرودوت مستفاد میشود بشرح زیر میباشد:

کلاه نرمی از نم‌موسوم به تی‌اراس (۳) بر سر می‌گذاشتند و قبای الوان تنگ

(۱) - «بریتیش امپائر» تالیف پرفسور ای، اف، پولارد صفحه ۲۳ «مؤلف».

(۲) - ولی باید دانست که از چندین سال باین طرف ترقیاتی در آموزش همگانی کشور ایران پیدا شده بطوریکه در تمام دهات و قصبات حتی نقاط عشائرنشین گذشته از تاسیس آموزشگاهها برای خردسالان، کلاسهای هم با جدیت تمام برای باسواد کردن کلانسالان تاسیس یافته است و آن اخیراً پیشرفتی بسزا حاصل نموده بقسمی که از میان اشخاص محترم و خانواده شاید امروز کمتر کسی پیدا شود که خواندن و نوشتن را بدانند «مترجم».

(۳) - Tiaras.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۲۹

آستین‌داری دربر میکردند که در آن پولک‌هایی از آهن مثل فلس ماهی ترتیب داده بودند و در پا زیرجامه استعمال مینمودند و بجای سپرهای معمولی سپرهای استعمل میکردند که بشکل سبد ساخته شده بود که زیر آن ترکش آویزان

بوده است. نیزه‌های کوتاه و کمانهای بزرگ و تیرهایی از نی داشتند. گذشته از این طرف راست روی شال کمر کارد یا خنجری هم آویزان میکردند.

در حرمسرا ریاست و اولیت با ملکه بوده و او حق داشت تاج سلطنتی را بر سر گذارد و بسایر زوجات تحکم کند، عایدی و مقرری مهم و اجزا و خدمه مخصوص برای شخص خود داشت و هرزمانیکه ملکه زنی صاحب رشد و باجزیه بود نفوذ و قدرت کلی داشته است چنانکه تاریخ نظایر آنرا نشان میدهد. زوجات پست تر ظاهرا چندان نفوذی نداشتند و صدها از این قبیل زنانی که جزء حرم بودند جز یک شب در بستر سلطنتی شرکت نمیکردند مگر اینکه طرف توجه مخصوص شوند. نفوذ و اهمیت ملکه هم ممکن بود باوجود حیات مادر پادشاه نقصان یابد و ملکه تحت الشعاع او واقع شود و اعمال امستریس (۱) معلوم میدارد که اقتدار وی تا چه درجه بوده است. خواجه‌سرایان در حرمخانه و قصر سلطنتی فراوان بودند و همینکه سلاطین عیاش و ضعیف النفس میشدند اثر مجالست و نفوذ آنان شاهزادگانرا که در تحت پرورش آنها بودند فاسد و دنی الطبع میساخت و این عیب امروز هم مشاهده میشود (۲). مخارج درباری بتفصیلی که مذکور داشتیم البته تحمیل بزرگی بر کشور بود و این حال همیشه دوام داشته است و حتی ناصرالدین اخیر که از سلاطین هوشمند ایران بوده تقریبا پنجاه زن داشته و برای جمیع آنها کم یا بیش مخارج گزاف متحمل میشده است. این بود عادات عمده ایران قدیم و باید گفت که رویهمرفته محسنات آنان بر معایب غلبه داشته و چون مذهب ایشان را که دارای تعلیمات عالییه صحیح بوده در نظر بگیریم

(۱)-Amstris.

(۲)- مقصود زمان تالیف کتاب است ولی در ایران نو بواسطه نبودن رسم پرده در میان بانوان از خواجه‌سرا و حرمخانه فقط اسمی در فرهنگ‌های قدیم باقیمانده است «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۰

می‌بینیم عجب نیست که این آریانه‌های هوشمند دارای چنین دولت عظیم شده و اقوام سامی و تورانی را در تحت تبعیت خود درآورده و حال آنکه تمدن را از آن اقوام اخذ نموده بودند.

زبان ایرانیان قدیم

معلومات ما در این خصوص خیلی زیاده از زمان هاید (۱) است که در سال ۱۷۰۰ کتابی بطبع رسانید و کلیه معلومات آن زمان را در آن کتاب گنجانیده بود. فاضل نامبرده در آن کتاب که موسوم بتاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارتیها و مادیهها است میگوید کتیبه‌های قدیم ایران قابل اعتنا نیست و از روی کمال اطمینان حکم میکند باینکه کتیبه‌های مزبور بزبان ایران قدیم نوشته نشده است لیکن بمساعی گرفتند (۲) و لاسن (۳) و مخصوصا راولینسن (۴) زبان کوروش مکشوف و خوانده شد و لطف مطلب در این است که می‌بینیم بسیاری از الفاظیکه دلاوران عهد قدیم ایران بکار میبردند در نزد

ایرانیان امروز هنوز مستعمل است از قبیل لفظ اسب و شتر و غیرها و در حقیقت زبان آن دوره همان فرس قدیم است و عقیده‌ای که مسیو اپر «۵» در کتاب خود موسوم به «قوم و زبان مادیها» اظهار نموده مبنی بر اینکه خط نوشتن مأخوذ از صور خطوط آشوری میباشد موجه است نظر با اهمیت تأثیر آشوری بر ماد و پارس که سابقا در فصل دهم مذکور داشتیم و همین نظر را در خصوص ترتیبات اجتماعی و قوانین و معماری آن قوم نیز میتوان اظهار داشت.

کتیبه‌های بیستون که به زبان است

برای تکمیل تحقیقات راجعه بزبان هخامنشیان وصف مختصری از کتیبه بزرگ و کوهپاره بیستون یا بهستون مینمائیم. یاقوت کوه مزبور را بهستون ضبط کرده و راولینسن نیز این ضبط را اختیار نموده لیکن ایرانیان امروز آنرا بیستون میخوانند «۶».

(۱)-Hyde.

(۲)-Grotefend.

(۳)-Lassen.

(۴)-Sir Henry Rawlinson.

(۵)-Oppert.

(۶)- من در اینموضوع مدیون «کتیبه داریوش در بیستون» تألیف کینگ و تمپسن هستم. ایشان در حینیکه نسخه کتیبه را برمیداشتند در یک پالکی ضخیم و تراشیده‌ای نشسته بودند که آن جلو صخره در هوا معلق و در حرکت بوده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۱

مسافری که از کرمانشاه بسوی همدان می‌آید رشته کوهی می‌بیند که منقطع و منقسم بقله‌های چند شده چنانکه در ایران این کیفیت مکرر دیده میشود. در پایه و قله آخری که شیب تندی دارد و چهار هزار پا ارتفاع آن میشود یک عده چشمه موجود و باین واسطه منزلگاه خوبی برای کاروانان میباشد و محتمل است که این امر از بدو شروع تاریخ جریان یافته باشد. داریوش این محل را برای تثبیت و مخلد ساختن اعمال خود اختیار نموده و حقیقتا خوب انتخاب کرده است.

اقدام مورخینی که از این کتیبه ذکری کرده دیودور سیکولوس «۱» میباشد که در مائه اول میلادی میزیسته و او میگوید این حجاریها از آثار سیمرامیس «۲» است و تصویر داریوش را با آنکه ریش دارد شمایل ملکه افسانه مانند دانسته است. جهانگردان اروپائی اوائل مائه نوزدهم نیز چندان فراستی در این خصوص ظاهر ننموده‌اند چنانکه گاردان «۳» صور آن

حجاری را حواریون اثنی عشر فرض کرده و سررابت کرپرتر «۴» تصور کرده است که آن تصویر جنگ و غلبه اسرائیل میباشد. افتخار نقل کتیبه‌ها و ترجمه صحیح آنها هر دو از آن راولینسن است. این دانشمند قبل از آنکه آن کتیبه مفصل را که به زبان نوشته شده نقل کند در خواندن خطوط میخی ترقیاتی حاصل نشده بود. هر چند لاسن و دیگران تلفظ صحیح چند حرف از حروف خط میخی پارسی را درک کرده بودند. شخص چون شرح زحمات و مشکلات راولینسن را در نقل کتیبه‌ها از آن کوهپاره که تقریباً تخته‌سنگی عمودی است و بسه زبان ترسیم یافته است میخواند متأثر میشود و چیزیکه اسباب خشنودی است آنستکه بنا بر قول کینگ و تمپسن که کتاب آنها در این موضوع جدیدترین و کاملترین مؤلفات است ترجمه راولینسن هنوز معتبر و صحیح شناخته میشود. کتیبه‌ها که بواسطه صعب الوصول بودن آنها

(۱)–Diodorus Siculus.

(۲)–Semiramis.

(۳)–Journal dun voyage -پاریس، ۱۸۰۹، صفحه ۸۳ «مؤلف»

(۴)– «شرح یک مسافرت شخصی از هند بلندن» چاپ دوم، جلد دوم صفحه ۸۰ و صفحه مقابل: لندن ۱۸۲۷.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۲

بخوبی محفوظ مانده تصویر داریوش را نموده است با دو نفر از بزرگان ملازمان پادشاه که یکی از ایشان گمان میرود گبریا س پدرزن اوست. این مجلس برای این نموده شده که قهر و غلبه پادشاه را بر دشمنان مجسم سازد و شاهنشاه ایستاده پای چپ خود را بر روی گوماتای مجوس محکم ساخته و گوماتا بر پشت خوابیده و دستهای خود را بحال تضرع بلند کرده است. در مقابل پادشاه نه نفر «۱» از قاندین متمردين ایستاده‌اند در حالیکه دستهایشان بسته است و بواسطه بند بیکدیگر متصل میباشند و اسامی هریک از آنها نیز مسطور است. بالای مجلس صورت اهورمزد میباشد که عبارتست از صورت آدمی با ریش و حلقه‌ای از نور که بر او احاطه دارد. داریوش دست راست خود را بعلامت پرستش بطرف آن صورت گسترده است. کتیبه‌های معروف این حجاری که بالسنه ثلاثه پارسی و شوشی و بابلی نوشته شده القاب داریوش و وسعت ممالک او را حکایت میکند. پس از آن قتل بردیا و سمردیس را با کمبوجیه و عصیان سمردیس کاذب یعنی گوماتای مجوس را در زمان غیبت کمبوجیه و مسافرت او به مصر نقل مینماید.

مقتول شدن مدعی کذاب را بدست داریوش نیز فی الجمله مشروحا بیان میکند، پس از آن بتفصیل طغیان‌های متمردين را نسبت به داریوش می‌شمارد و کتیبه منتهی میشود به خطاب بسلاطین آینده که از مردمان کذاب برحذر باشند و اخطار به خوانندگان کتیبه که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند و لعنت بکسانی می‌فرستد که این یادگار شاهنشاهی را منهدم

نمایند. در این مقام میگوید داریوش پادشاه میگوید اگر تو این کتیبه و این حجاریها را ببینی و آنها را خراب کنی و مادام که

(۱) - و صورت آن بطوریکه در گراور کتاب از چپ بر راست نموده شده بدینقرار است:

ا- اترین اول مدعی شوشی ب- نیدینتوبل اول مدعی بابلی، ج- فرورتس مدعی مادی، د- مارتیا مدعی دوم شوشی، ه- سیرنتکما (*) مدعی سگارتی، و- ویازدیت پسد- سمردیس دوم، ز- اراخا مدعی دوم بابلی، ح- فرادا مدعی معجوسی، ط- سکنکا پیشوای سیتها که تصویر او در دورههای بعد اضافه شده است «مؤلف».

Citrantakhma

(*)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۳

سلسله تو باقی است آنرا حفظ نمائی آهورمزد ترا بکشد و نسل تو مقطوع شود و هرچه تو میکنی آهورمزد آن را خراب کند.

۲۲- مقبره مفرغی هخامنشی در شوش که وضع کالبد، جواهرآلات، سبوهای مرمری و ظروف نقره را نشان میدهد.

(از کتاب خاطرات هیئت دمرگان در ایران ۱۹۰۰ مجله ۸ صفحه ۲ گرفته شده است.)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۴

اهمیت این کتیبه سه زبانی فوق العاده است چه آنها هم از جهت معلومات تاریخی گرانها میباشد و هم از جهت مفتاحی که از خط میخی کتیبههای آشور و بابل بدست داده و بدینوسیله توانسته‌ایم کتیبههای مزبور را کاملا کشف و حل نمائیم.

خرابه‌های پاسارگاد

اکنون بماند و مفاخر معماری هخامنشیان متوجه میشویم (۱).

در وقتیکه پارس که یونانیان آنرا پرسیس خوانده‌اند ولایت کوچکی محسوب میشد پایتخت آن مسلم پاسارگاد بوده است و بنابراین شهر مزبور در بیان اجمالی که از خرابه‌های دولت قدیم ایران میخواهیم بنمائیم سمت اقدمیت دارد. در

این بیان فرض کنیم که مسافر چنانکه برای خود من در مسافرت اول واقع شده از سمت شمال بجنوب سیر نماید محل پاسارگاد با محل پایتخت دوم که معظم تر بوده تفاوت دارد زیرا که برای پایتخت اول محل کنارافتاده‌ای در دره کوچکی «۲» اختیار شده و حال آنکه پرسپلیس در جلگه وسیعی واقع بوده است. بعبارت دیگر پاسارگاد پایتخت دولت کوچک ضعیفی بوده و پرسپلیس پایتخت دولت معظمی بشمار میرفته است. اولین خرابه‌ای که در پاسارگاد بنظر میرسد سطحه‌ایست که در قله تل کم ارتفاع مدوری ترتیب داده شده و آنرا تخت سلیمان میگویند زیرا که سلیمان در نظر ایرانیان نیز بهمان اندازه حشمت و مقام دارد که در نزد یهود دارا بوده است. سطحه مزبور متوازی الاضلاعی است که طول آن کلیتا سیصد پا و از قطعات عظیمه سنگ سفید ساخته شده و بدوا سنگها بواسطه بندهای فلزی بیکدیگر متصل بوده و بعدها آن بندها کنده شده است و چون پله و خرابه

(۱) - من در اینموضوع مخصوصا بکتاب معتبر لرد کرزن مراجعه کرده و نیز «تاریخ صنایع» پرو (*) و شی‌پیه جلد ۵ و کتاب خزائن سیحون تالیف خ. ا. م. دالتون از مطالعه من گذشته‌اند. مستر دالتون در انتخاب تصاویر کتاب خویش بمن با کمال مهربانی مساعدت نموده است «مؤلف».

Perrot et Chepiez

(*) -

(۲) - در سال ۱۹۱۷ وقتیکه یک راه عرابه رو بطرف دره پلوار احداث میکردند خرابه‌های یک سد بزرگی (که آنرا در محل «قله جاسک» میگفتند) در نزدیک تنگ کمین کشف گردید. آب مخزن بوسیله نهری پهنای سی یا (موسوم به جوب دختر) بپایتخت قدیم هخامنشی میرفته است و این ظاهر میدارد که اراضی اطراف پاسارگاد جمعیت نسبتاً زیادی را میتوانسته است نگاهداری کند «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۵

عمارتی در آنجا دیده نمیشود باید بقاعده ناتمام مانده باشد. از این محل که بگذریم بیک قطعه سنگ آهکی میرسیم که بر روی آن صورت آدم بال‌داری منقوش است و آن تصویر کوروش کبیر یا فراوشی یعنی فرشته اوست و جهانگردان سابق بر روی آن سنگ این عبارت را «منم کوروش پادشاه هخامنشی» دیده و نقل کرده‌اند لیکن حالا محو شده و در حقیقت تشخیص کلیه این تصویر مشکل است. اندازه تصویر این قهرمان دل‌آور یعنی کوروش فی‌الجمله از قد طبیعی بزرگتر و صورتش نیمرخ نموده شده و نظر بی‌الها و حاشیه جامه‌ای که برای او نموده‌اند هیئت آشوری دارد، لیکن تاج مثلثی که بر سر دارد ظاهراً مصری است، اما چهره او معلوم است که آریانی است و بنابراین میتوان باور کرد که این نقش باولین شاهنشاه آریانی تعلق داشته و در عرض قرون زیاد قیافه آن دل‌آور برای ما محفوظ مانده است.

بالاخره مهمترین آثار پاسارگاد میرسیم و آن مقبره کوروش کبیر است و من وصف این بنا را در جای دیگر باین عبارت نموده‌ام «این مقبره که موضوع مباحثات بسیار شده و یقیناً معمار او یونانی بوده بدواً ستونهایی بر آن احاطه داشته که مسیو دیولافوا طرحی از آن را نموده و در واقع پایه‌های چند ستون هنوز نمودار است.

سالهای متمادی این ساختمان بنام مشهد مادر سلیمان نامیده میشد و اصل مقبره بالای هفت «۱» طبقه از سنگهای آهکی سفیدرنگ واقع است و هر طبقه مرکب از قطعات بزرگ میباشد و طبقات تحتانی بلند و صعود بر آنها مشکل و لیکن طبقات فوقانی کوتاه و سهل است. دیوارها و سقف مقبره هم از سنگهای بزرگ و خوش ترکیب ساخته شده و با آنکه بدویان بندهای آهنین اتصالی سنگها را کنده‌اند هنوز بر سرپا میباشد.

مدخل آن سوراخ تنگی است که برای داخل شدن در آنجا مجبور شدیم چهار دست و پا برویم و آراین مورخ وصف خوبی از مدخل مزبور نموده است. درون آن بواسطه دود سیاه شده، طول آن ده پا و پنج انگشت و عرض هفت پا و شش انگشت و ارتفاعش شش پا و ده انگشت است. درون این اطاق بکلی خالی و جز بعضی الواح و یک کنیه

(۱) - رجوع شود بتصویر شماره ۱۹ مقبره کوروش که در فصل سیزدهم صفحه ۲۰۱ درج شده است «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۶

عربی که بر دیوار منقوش است چیزی ندارد، آراین نقل میکند که روی مقبره این عبارت نوشته شده‌ای مرد منم کوروش پسر کمبوجیه که سلطنت ایران را تأسیس کرده‌ام و پادشاه آسیا بوده‌ام پس از جهت این بنا بر من بخل مکن «۱»، من شخصاً سه مرتبه زیارت این مقبره رفته‌ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری «۲» هم نموده‌ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شک دارم که آیا برای ما طائفه آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دو هزار و چهارصد و چهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد.

پرسپلیس

پاسارگاد در قسمت فوقانی دره پلوار واقع است و رشته کوه مرتفعی آن را از پایتخت بعدی جدا میکند که در تنگنای قشنگی از آن، رود مزبور با سرعت جریان دارد. این تنگنا باز و بسته میشود و در تمام فاصله بین دو پایتخت که چهل میل است کمربندی از کوهستان بنظر میرسد. شهر پرسپلیس در جلگه مرودشت واقع و آن جلگه همیشه حاصلخیز بوده و چون شاهنشاه ایران غالباً در فصل بهار آنجا بسر میبرد محل آن بخوبی انتخاب شده بود. در این محل خرابه‌های متعدد هست که باید شرح بدهیم از جمله حجاریهای معروف سلسله ساسانیان است ولی آنرا در فصل دیگر بیان خواهیم نمود. از خرابه‌های متعلق به پرسپلیس یکی سطحه‌ای وسیع موسوم بتخت جمشید است که هیچیک از آثار و یادگارهای ادوار قدیم شبیه و نظیر آن نمی‌باشد و راجع باین آثار است که خیام میفرماید:

(۱) - رجوع شود به «ده هزار میل» صفحه ۳۲۸ «مؤلف».

(۲) - بر بام مقبره از تخمی که تصادفا در آنجا افتاده و درخت کوچکی روئیده بود که ریشه‌های آن بتخته سنگ‌های بزرگ فشار آورده، درزها و شکافهائی پیدا شده که رطوبت (از باران و شبنم) داخل آنها میشده است. من آن ریشه‌ها را دادم از بیخ کنندند و بعد تمام درزها و شکافها را دادم از سیمان پر کردند.

«مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۷

سطحه پاسارگاد را سابقا نام بردیم که نسبت بتخت جمشید کوچکتر است لیکن چون از دور دیده میشود بنظر باشکوه‌تر می‌آید زیرا که پاسارگاد مابین تپه‌های پست مدور ساخته شده ۲۳- نقوش برجسته و کتیبه در کاخ خشایارشا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۸

و پرسپلیس در دامنه رشته کوه واقع است و نسبت بآن کوهها شکوهی ندارد. طول سطحه هزار و پانصد پا است در صورتیکه سطحه پاسارگاد سیصد پا طول دارد و عرضش نهصد پا میباشد. اعمالی که در آن سطحه شده نظیر سطحه پاسارگاد است یعنی قطعات بزرگ سنگ آهکی را بطور عجیبی بهم متصل ساخته‌اند. ضمنا بنظر میرسد که در ساخت این محل نظر تقلید و اقتباس از سطحه‌های مصنوعی حیرت‌انگیز آشور داشته‌اند و اگر این منظور نبود گمان نمی‌رود که چنین سطحه عظیمی ساخته میشد ولی ایرانیها در تهیه و استفاده از دامنه تپه نسبت به اساتید آشوری خود پیش رفته و بهتر از آنها کار کرده‌اند اگرچه زحمتی که آشوریان در اعمال خود کشیده‌اند بیشتر بود چنانکه مثلا در کیونجیک تخمین شده است که بایست بقاعده بیست هزار تن یومیه در ظرف شش سال زحمت کشیده باشند (۱).

پله‌های پلکان مضاعف آن سطحه اگرچه از قطعه‌های سنگ بسیار بزرگ ساخته شده لیکن چنان کوتاه است که من سواره بسهولت از آن صعود نمودم. چون ببالای سطحه رسیدم در طرف مقابل پلکان رواق حیرت‌انگیز کزرک سس (۲) (خشایارشا) را دیدم با درگاه عظیم آن که مجسمه گاوهای بال‌دار بسبک نقوش آشوری و کیفیت مخصوص آنجا ایستاده‌اند و بالای آنها کتیبه‌ها سه زبان منقوش و از جمله حاوی این عبارتست «منم کزرک سس پادشاه بزرگ، شاهنشاه کشورهای مختلف اللسان، پادشاه دنیای بزرگ، پسر داریوش پادشاه هخامنشی. کزرک سس پادشاه بزرگ میگوید بتوفیق آهورمزد این درگاه را ساختم و روی آن تمام ممالک وصف شده است».

از این دو مجسمه بزرگ که گذشتیم دو ستون می‌بینیم که اصلا چهار ستون بوده و تالار وسیعی را که هنوز موجود است ترتیب میداده است و در مدخل آن رو بکوه یک جفت مجسمه دیگر هست که آنها نیز دائما حراست و پاسبانی کاخ را مینمایند، در اینجا با آنکه دست خرابی بمجسمه رسیده ظاهر است که مجسمه‌ها چهره انسانی

(۱) - کتاب سلطنت‌های پنجگانه راولینسون ۱ - صفحه ۲۱۷ «مؤلف».

(۲) - Xerxes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۳۹

داشته و ریش دراز آنها هنوز بخوبی پیداست.

این رواق باشکوه البته مدخل قصر بزرگی بوده که اهم قصور پرسپلیس و آن نیز بنای کزرک سس یعنی خشایارشا میباشد. پلکان دیگر که باین قصر می‌رود حجاری عالی دارد. دیوار اصلی آن سطحه که تقریبا دوازده پا ارتفاع دارد مزین بسه ردیف از نقوش است. نقوش مزبور در طرف چپ عبارتست از سوارهای مسلح با عراده‌ها و آنها پاسبان پادشاه میباشند که با حشمت و جلال با صدای موزیک پیش می‌آیند. در سمت راست نقوشی است که بین آنها صورت سرو ساخته شده و این صورتهای آن نقوش را منقسم بچند دسته نموده و نقشهای مزبور اقوام مختلف اللسان کشور را ظاهر می‌سازد که از اطراف و اکناف هدایا و خراج می‌آورند. باری چون از این پلکان بالا روند بتالار کزرک سس وارد میشوند. تالار نامبرده دارای هفتاد و دو ستون بوده و آنها منتهی بسرستونهائی میشده‌اند که از دو نیم تنه گاو ساخته شده و زیرگلوئی یا شاه‌تیر سقف بر روی آنها واقع بوده و امروز فقط ده دوازده ستون از آنها برپا میباشد لیکن تالار مزبور که سقف آن از چوب ارز و دارای درهای بزرگ بلند بوده تصویر و طرح کردنش آسان است. مجموع این عمارت عالی تخمینا مربعی «۱» می‌ساخته که صد و پنجاه پا طول ضلع آن بوده است. مشکوک است که این تالار دارای دیوار بوده باشد، بلکه مظنون است که مثل قصر شوش که در کتاب استر «۲» تورات وصف آن شده در پیش عمارت پرده‌ها آویخته و در عقب و جنبین دیوار داشته است و این سبک در ایران بعدا نیز معمول بوده چنانکه تالارهای سلام سلطنتی که در این کتاب وصف آن شده شاهد این مدعاست و اکنون نیز اهم خصایص معماری ایرانی وجود تالارهای بزرگ است که جلوی آن باز و طرفین و عقب آن بسته میباشد.

قصر داریوش نیز اگرچه کوچکتر است دارای اهمیت میباشد و احتمال دارد

(۱) - من در ۱۹۱۶ بعضی از این نقوش و تصاویر برجسته را دیدم که بربر زمین افتاده بودند «مؤلف».

(۲) - شرحیکه در باب اول آیه ۶ استر تورات ذکر شده بقرار زیر است:

پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تخته‌های طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۰

که اطاقهای آن منزلگاه دائمی شاه بوده است لیکن در پشت سطحه تالار باشکوه صد ستون بوده که بزرگترین تمام آن عمارات و چنانکه از اسم آن ظاهر است سقف آن ۲۴- قصر شوش، فریز شیران (در شرح آن بفصل پانزدهم این کتاب تحت عنوان «کاشی کاری مینائی و غیره» رجوع شود).

بر روی صد ستون واقع بوده در یا رواق بزرگی بطرف شمال داشته است. پهلوی رواق مزبور هم مجسمه‌های گاو بزرگ و عظیم الجثه بوده و بتوسط دو دهلیز بزرگ وارد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۱

تالار میشدند. نقوش این تالار زیباترین تمام نقوش آن سطحه است و شاهنشاه را مینماید که بر تخت جلوس نموده و چندین صف از رعایا اطراف او هستند و بالای سر او خداوند طیران مینماید. آنچه این تالار سلام داریوش را از سایر عمارات بیشتر طرف توجه ما قرار میدهد این است که احتمال کلی دارد اسکندر در همین تالار بساط جشن و عیش خود را گسترده باشد و میدانیم که برای کینه‌خواهی «۱» از صدماتیکه از ایرانیان بر یونانی‌ها وارد شده بود آن عمارت را آتش زد و مؤید این عقیده آنست که وقتیکه در آنجا کاوش کرده‌اند طبقه ضخیمی از خاکستر چوب ارز در زیر زمین یافتند

مقابر سنگی

قصور پرسپلیس حکایت از عظمت و قدرت شاهنشاه میکند، اما مقابری که در کوه دیده میشود در نفس تأثیر دیگر مینماید.

مقبره‌های مزبور بیشتر به طرف مغرب واقع و سبک آنها از مصر اقتباس شده است. چون شخص از دور نظر میکند در جلوی کوهپاره عمودی چهار قطعه صلیبی شکل می‌بیند که هر یک منفذ سیاهی دارد و مدخل سنگی آن خراب شده است. در خارج صورت قبرها متشابه و مانند جبهه عمارتی است دارای چهار ستون که فی‌الجمله از عمارت جدا و مدخل آن بین آنها واقع است. بالای آنها سطحه‌ایست و روی آن تختی دو طبقه که هر یک دارای نقوش است بشیوه نقوش تالار صد ستون، پادشاه ایستاده و کمانی بدست چپ گرفته و دست راست را به علامت پرستش بطرف آهورمزد که در بالا پرواز میکند دراز کرده است.

یکی از این قبور که مر آنرا با کمال احترام معاینه کرده‌ام معلوم شده که متعلق به داریوش

(۱) - روح قضیه این است که در قشون‌کشی خشایارشا بیونان و تسخیر شهر آتن ارگ و معبد آنجا را پارسوها غارت

کرده سوزانیدند و همین را اسکندر دستاویز کرده گفته است که آتش زدن بزرگ آتن را میخواهد انتقام بکشد که آن بامر خشایارشا صورت گرفته بود ولی باید دید که محرک اصلی این پادشاه در دست زدن باینکار چه بوده است. در اینجا یکی از نویسندگان معاصر که قلمش خالی از هر نوع آرایش است چقدر خوب میگوید که «خشایارشا هم میخواست انتقام سوزانیدن سارد و جنگل مقدس انرا بکشد» نویسنده فاضل اضافه میکند که «شکی نیست که خشایارشا و هم اسکندر هردو بد کردند و نتایج اعمال هردو برای اعقابشان گران تمام شد ولی کی بایرانیها آتش زدن محلی را آموخت خود پارسیهای قدیم میگفتند که این درس را از یونانیها گرفته‌اند «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۲

است. در فضای داخلی که مساحتش ۶۰ پا در ۹ پا میشود نه گور (نه برای جنازه) درست شده است. این دخمه‌های عمیق با سنگهای چندی که از کوه بریده‌اند پوشیده شده است. این گورها قاعدتا باید مال خانواده و کسان داریوش باشد. آثار نامبرده هنوز باقی و بحال خرابی و ویرانی است «۱».

زیر مقبره‌ها نقوش حجاری‌های ساسانی است که در جای خود شرح آنرا خواهیم داد. در مقابل آنها بنائی است که یقیناً تقلیدی از مقبره لیبی مییابد. بالاخره چند خرابه دیگر هم هست که بی‌شبهه آتشکده بوده و پهلوی یکدیگر واقع شده‌اند و از خود سنگ کوه آنها را تراشیده بودند و محتمل است که اقدام آثاری بوده باشد که از آن کیش باستانی مانده است.

در سفر اول خودم با آنکه شرحی که لرد کرزن در کتاب معتبر خود از این خرابه‌ها داده بدقت خوانده بودم معهدا از آنها سر در نمی‌آوردم تا اینکه چند سال بعد توانستم دو سه روز در آن نقطه توقف کنم و در آن موقع بر خوردم باینکه سیاحت آن آثار عتیقه یکی از توفیقات بزرگ عمر من است.

کاشی کاری مینائی و غیره

اینک به ذکر کاشیهای زیبایی که دیولافوا در قصر ارتاکزر کسس منمن یعنی اردشیر دوم در شوش از زیر خاک درآورده است میردازیم. اهم کشفیات دیولافوا عبارتست از دو حاشیه بسیار قشنگ یکی موسوم بحاشیه تیراندازان که زیباترین نمونه‌ایست از کاشی کاری ملون مینائی و آن پنج پا ارتفاع دارد و تصویر یک سلسله سپاهیان تقریباً باندازه طبیعی انسان بطور برجسته بر روی آن منقوش است. بشره مردها مختلف و از سفید تا سیاه همه مراتب را دارا میباشند. نیزه‌های آنها که منتهی به دگمه‌های طلا میشود دلالت دارد بر اینکه از طبقه سپاهیان جاوید میباشند و این جماعت در نظر دنیای متمدن آنروز مظهر جلال و

(۱) - و این اشاره بوضعیت سابق آنهاست ولی اخیراً در سلطنت اعلیحضرت شاه سابق برای حفاظت آثار و ابنیه باستان کشور اداره مخصوصی در مرکز و نیز ولایات بویژه در شیراز و اصفهان تحت نظر فرهنگ تاسیس شده در حفاظت و نگهداری آثار مزبور از طرف مأمورین رسمی مراقبت کامل بعمل می‌آید «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۳

تجمل و حشمت و قدرت شاهنشاهان بوده‌اند. دیگری موسوم به حاشیه شیران است و آن نیز الوان و تصویر شیرها را مینماید که با دهان گشاده در حال حمله میباشند و این هردو حاشیه را من در پاریس دیده و اگرچه در همان حال اعجاب کردم اما تصور میکنم وقتی که به جبهه عمارت پادشاه هخامنشی نصب بوده و در آن آسمان صاف و شفاف جلوه و نمایش داشته است تأثیر و شکوه آنها طرف نسبت با حالت حالیه نبوده است.

معلوم نیست که این کاشیهای مشتمل بر نقوش حیوانات را باید صنعت ایرانی دانست یا منسوب به بابلی‌ها نمود، لیکن نسبت به صنعت نقاری و حکاکی نمیتوان انکار کرد که در آن زمان به مرتبه عالی رسیده و آن هنر ایرانی بوده است و چون استعمال مهر و خاتم در ایران متروک نشده این صنعت خوشبختانه هنوز در آن کشور باقی است و در سرلوحه بعضی از فصول این کتاب نمونه‌هایی از این هنر ظاهر ساخته‌ایم.

کارهای زرگری هخامنشی

در دوره پیش خوشبختانه اتفاق افتاد قسمتی از کناره‌های رود سیحون فروریخته اشیائی مکشوف شدند که امروز به دفائن یا خزائن سیحون «۱» معروف میباشد. این اشیاء به هند حمل شده و از آنجا بالاخره بموزه انگلستان رسیدند و ما برای توضیح و تشریح موضوع فوق چهارتای از آن اشیاء را در اینجا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم:

از جمله یکی ارابه زرین ایرانی قدیم است که نهایت درجه قابل ملاحظه است، نه فقط از این جهت که نمونه‌ای از شاهکار زرگری آن دوره محسوب میشود بلکه از این حیث هم که آن شکل ارابه‌ای را که در ایران باستان معمول بوده بما نشان میدهد که از سایر آثار و یادگارها این نکته مفهوم نمیشود. دیگر یک دستبند طلا است که آنهم بسی قابل توجه است چه میرساند که در آن زمان این هنر به درجه عالی رسیده بوده است.

میناکاری در آن بکار برده شده اما نه با مینا بلکه با سنگ‌های آبی رنگ یا بطوریکه معلوم میشود با سنگ‌های لاجورد فام صورت می‌گرفته است. قسمت سوم عبارت از صفحه مدور کوچکی است از نقره که احتمال میرود قبه سپر باشد که آن بواسطه سه ورقه نازکی

(۱) - «خزائن سیحون» تالیف خ. ا. ام. دالتون که از کمک ملاحظت آمیز او من بسیار ممنونم «مؤلف».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۴

از طلا روی نقوش برجسته نشانده شده است. گلمیخی است در وسط که بواسطه پنج سوراخ سفته شده است حاشیه‌های اطراف آن زیبا و جالب دقت نظر است. سه نفر سوار نموده شده که دارند گوزن، بز کوهی، خرگوشی را شکار میکنند. قطر آن ۳/۸ انگشت میباشد. بالاخره ۲۵- گراور ظروف مفرغی خینمان

(در فصل ۱۹ کتاب در یک صفحه‌ای) یک کوزه زرین خیلی خوشنمائی است که از مزایای آن یکی این است که دسته آن بشکل کله شیر مییاشد که مخصوص زرگران هخامنشیان است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۵

آلات و ادوات مفرغی خینمان

چند سال قبل هنگامی که در کرمان اقامت داشتم یکی از دوستان ایرانی من بمن اطلاع داد که در ضمن حفر زمین یک عده آلات و حربه‌های مفرغی یافته و مرا بدیدن آنها دعوت «۱» نمود. این اکتشاف در ناحیه‌ای واقع شده که موسوم به خینمان و در مغرب کرمان قرار دارد و هیچوقت در آنجا کاوش نشده بود. اشیاء مکشوفه عبارت بود از دو سر تبر برنجی و ظروف و سنجاقها و سرنیزه‌ها و دو آلت دیگر که مصرف آن هنوز مجهول است. نیز کوزه‌های بزرگ دارای غبار زردرنگی یافته و قبل از رسیدن من دور ریخته ولی دو کوزه کوچک را نگاه داشته بودند. آنچه بیشتر طرف توجه میشد آن دو سر تبر بود که یقیناً اسباب زینت و تشریفات بوده و برای جنگ ساخته نشده بود. ظروف عبارت بود از یک چراغ کوچک و یک ظرف کوچکی شبیه بآنچه ایرانیها هنوز برای شراب بکار میبرند. کانون گرینول «۲» رساله‌ای «۳» در خصوص این اشیاء مکشوفه نگاشته و من آنرا در سال ۱۹۰۶ در محضر مجمع موسوم به «مجمع آسیائی لندن» قرائت نمودم و اشیاء را بموزه انگلیس تقدیم کردم.

سرهرکولرید «۴» و علمای دیگر که در آن آثار عتیقه بصیرت دارند آنها را ملاحظه نمودند و هیچکدام نتوانستند بدرستی تشخیص دهند که این اشیاء متعلق به چه عهدی بوده و یک علت آن این بود که اولین اشیائی از این قبیل بوده است که در فلات ایران مکشوف شده و نظیر و شبیهی نداشته که با آن مقابله بتوان کرد. بعدها تبر مفرغ دیگری که آن هم برای تجمل و تشریفات و از آثار باختری و دارای نقوش غریب بود بموزه انگلیس آوردند، روی آن تصویر خرس و ببر و بز کوهی منقوش بود و سرهرکولرید احتمال کلی دارد که نمونه‌ای از مصنوعات باختری ایام اسکندر کبیر بوده باشد بنابراین

(۱) - کتاب «ده هزار میل» صفحه ۴۴۱ «مؤلف».

(۲) - Canon Green Well

(۳) - رجوع شود به Notes on a collection - از انتشارات مؤسسه رویال انتروپ و نیز مقاله سرهرکولرید را در مجله Archaeologia - شماره ۵۸، صفحه ۱ ملاحظه کنید «مؤلف».

(۴) - Man - سال ۱۴، شماره ۲ فوریه ۱۹۱۴ «مؤلف».

Sir Hercules Read-

اگرچه من نمیخواهم تشخیص زمانی برای اشیاء مکشوفه خودم بکنم معهدا مناسب دانستم که در این فصل ذکری از آنها بنمایم.

خلاصه

در خاتمه این شرح مختصر که از خرابه‌های مهمه دوره هخامنشی دادم چون مکرر آن خرابه‌ها را شخصا سیاحت نموده‌ام احساسات خود را هم بطور خلاصه می‌خواهم اظهار بدارم و آن اینست که ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل، آشور، مصر و یونان البته اقتباسات زیاد نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است و حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم در قصرهای بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای مرتبه اولیه نیستند و قصور مزبور هرچند برای حشمت و جلال شاهنشاه ساخته شده لیکن وقتیکه درباریان و سپاهیان در آن جمع میشدند البته در نظر مردمان نکته‌سنج و دقیق و هنرشناس آتن نیز رونق و شکوه تمام داشته «۱» حتی خرابه تخت جمشید با صورت فعلی آن توجه ما را بطرف خود جلب نموده و ناگزیریم که بنظر تعجب و حیرت بآن نگاه کنیم.

(۱) - در اینجا میتوان قول پرو و شیلز را تصدیق کرد که میگویند اگرچه هنر و صنعت ایرانی نسبت بسایر ملل قدیمه متأخر است لیکن اصول و کیفیت آن نتیجه ذوق و سلیقه صحیح اصلی مشرق‌زمینی است و خلاصه‌ای از محسنات هنرمندی مردم مشرق را جامع می‌باشد «مترجم».

سکه داریک

فصل شانزدهم ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

ایشان نخستین یونانی‌هایی بودند که جرئت کردند بلباس مخصوص مادیها اقبال کنند و مردم را بوضع آنها ملبس سازند، تا این زمان شنیدن نام ماد برای یونانیها موجب بیم و هراس بود. «هرودوت ۶، ۱۱۲»

نتایج مخاطرات

حمله ب خاک یونان از طرف سپاهیان شاهنشاهی ایران که صدها هزار بودند و بالاخره دفع شدن آنها از وقایع تاریخی است که از حیث اهمیت و عظمت مزیدی بر آن متصور نیست و در حقیقت این واقعه اولین اقدامی بود از طرف مشرق‌زمین منتظم برای تسخیر مغرب‌زمین که از حیث انتظام آن مقام را نداشت. در اواخر آن دوره محاربات نه تنها یونان دست‌اندازی کرد بلکه بواسطه نفوذ ایران کارتاژ هم حمله شدیدی به مستعمرات یونانی جزیره سیسیل برد.

از حسن اتفاق برای مصلحت نوع بشر این هردو حمله عقیم ماند و نتیجه نرسید»^۱

(۱) - باید دانست که معلومات ما در خصوص جنگهای ایران بر علیه یونان بطور کلی از منابع یونان گرفته شده است. هرودوت شکی نیست که تا اندازه‌ای استفاده از منابع ایرانی کرده، لیکن نقطه نظر در همه جا یونانی است. اسناد و منابعی که در این فصل و فصل آتی به آنها مراجعه کرده‌ام عبارتند از: هرودوت ماکان، تفسیر هرودوت اثر هووویل، جنگ بزرگ ایران تألیف گرندی (Grundy)، تاریخ یونان اثر بوری (Bury). نهفته نماند که کتابهای نامبرده به فرهنگ ما در این باب خدمتی بسزا نموده و معلومات ما را در اینخصوص بسی ترقی و توسعه داده‌اند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۸

رعایای یونانی ایران

ایرانیان بواسطه مسخر نمودن بلاد و جزایر یونانی آسیای صغیر و الحاق ولایت طراس و مقدونیه بر ثلث تمام نژاد یونانی تسلط پیدا کرده بودند، اما یونانیها بواسطه تربیت و ورزش و نیز استعداد آنها قوه حربی مهمی داشتند. نیروی دریائی ایشان هم بهمان اهمیت نیروی دریائی فینیقیه بود و بوسیله همان نیروی دریائی بازرگانی را از فینیقیه گرفته بودند، علاوه بر این آزادی خود را فوق العاده دوست میداشتند و کلیه احوال و صفات آن قوم آنان را دارای قوت و قدرت ساخته که تسلط بر آنها سهل نبود و یقین است که هیچیک از سلاطین اولیه ایران بحقیقت احوال یونانیها که با سایر اقوامی که در تحت اطاعت ایرانیها درآمده مابینت کامل داشتند پی نبرده و نمیدانستند بچه طریق باید آنها را نگاهداری نمایند. گذشته از این چون یونانیها در اقصای حدود دولت ایران واقع بودند گمان نمیرود که چندان محل توجه و اعتنا گردیده باشند.

روابط بین یونان و آسیای صغیر

تبدیل یافتن پادشاه لیدی در سارد بساتراپ (والی) مسامحه کار ایرانی روابط یونان را با آسیای صغیر از حیث تجارت و مسافرت و مواصلت چندان تغییری نداده بود. اشخاصیکه از آسیای صغیر فرار میکردند باز در یونان مأمون و آسوده میشدند، چنانکه در عهد کرزوس هم همین ترتیب بود و نیز سلاطین مخلوع یونان غالباً بهم میهنان آسیائی خود و همچنین حکام ایرانی آسیای صغیر متوسل شده از ایشان استمداد مینمودند. این کیفیت که پیغام دولت اسپارت برای کوروش بدان اشعار داشت در نظر دولت عظیمی مثل دولت ایران همواره تحمل ناپذیرتر شده بالاخره منتهی بطغیان یونانیها گردید. از طرف دیگر از جانب یونان هم غالباً دعوتهای تطمیع آمیز بایرانیها میرسید بالطبع ساتراپ جاه طلب شاهنشاه را اغوا میکرد که سعی در توسعه نفوذ بلکه ازدیاد خاک و قلمرو ولینعمت خود بنماید و محتمل است که اگر خود داریوش هم باین خیال نبود ساتراپهای سارد از چندین سال بخیال توسعه خاک دولت خود بودند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۴۹

اوضاع یونان

قبل از آنکه بذکر وقایع موصله بلشکرکشی یونان پردازیم لازم است که توجهی باوضع خود یونانیها بنمائیم. از چندین سال شهر آتن که منظور نظر حمله کنندگان و کلید تمام یونان بود گرفتار نفاق و اختلافات شده هیپ پیاس (۱) جبار که از خانواده پیزیسترات (۲) بود و اسپارتهای او را در سال ۵۱۰ قبل از میلاد اخراج کردند به سیگیوم واقع در ناحیه ترووا پناهنده شد و آنجا از والی ایرانی سارد استمداد نموده با تمام وسائل بر علیه آتن بنای دسیسه کاری را گذاشت.

بعد از آنکه جباری و استبداد سرنگون شد کلیستن (۳) که از خانواده نجیب آلکمیونید (۴) بود اساس حکومت آتن را بر حکومت ملی گذاشت و این مسئله باعث کینه و عداوت جماعت اشراف شد و آنها اسپارت را دولت معتبر یونان دانسته باو متوسل شدند.

اسپارت مسئول ایشان را اجابت کرده لشکر فرستاد و کلیستن مجبور شد که در مقابل قوه قهریه تسلیم شود. آتنیها از این قضیه غضبناک شده بر ضد اسپارتهای که جزو مستحفظین آتن بودند قیام کردند و آنها هم رفقای آتنی خود را تسلیم کرده از آتیک (۵) مهاجرت نمودند، لیکن بزودی از متحدینی که در پلوپونس داشتند کمک گرفته با مزید قوه مراجعت کردند.

مردم آتن از ناچاری نمایندگانی نزد ساتراپ سارد فرستادند. استاندار ایرانی در ازای مساعدت خود تقاضا نمود که آتنیها آب و خاک ارسال دارند و تبعیت دولت ایران را قبول کنند، سفرای آتن این شرائط را پذیرفتند، لیکن چون بشهر خود مراجعت نمودند در سال ۵۰۸ قبل از میلاد مردم آتن اعمال و اقوال ایشان را انکار و نکول کردند. ضمنا حمله کنندگان پلوپونسی آتیک را بغارت دادند تا وقتیکه کرنٹ (۶) از رفقای خود کناره گرفت و عقد اتحاد منحل گردید. در سال ۵۰۶ قبل از میلاد باز آتنیها سفرا بسارد روانه نمودند و از آرتافرن (۷) ساتراپ تمنا کردند که از تقویت هیپ پیاس دست بردارد. در جواب بخشونت بایشان گفته شد که باید هیپ پیاس را بوطن بازگردانید، از این فقره هم امتناع ورزیدند و لشکرکشی ایران بیونان تقریبا محقق شد، زیرا که امید موافقت

(۱)–Hippias.

(۲)–Pisistratus.

(۳)–Cleisthenes.

(۴)–Alcmaeonid.

(۵)–Attica.

(۶)–Corinth.

(۷)–Artaphernes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۰

طرفداران خانواده پزیسترات (۱) طمع ساتراپ ایرانی را در توسعه خاک تقویت میکرد و ظاهرا در این موقع جاسوسان فرستاده شدند که قلاع و بنادر و استعداد جنگی یونان را تحقیق کرده خبر بدهند. واقعه ناکسوس (۲) که اینک ذکر خواهیم کرد قسمتی از نقشه تسخیر جزایر چندی در دریای اژه بود تا برای لشکرکشی که منظور داشتند مرکز دریائی قرار دهند.

طغیان یونانیان از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ قبل از میلاد

شک نیست در اینکه سبب مستقیم حرکت قوای پارس بر علیه یونان طغیان یونانیهای آسیای صغیر و محرک آن جاه طلبی دو نفر از جباران یونانی بوده است که مهمترین آنها هیستیه (۳) فرماندار مilet بوده که حفظ و حراست پل دانوب را برعهده داشته داریوش در ازای این خدمت شهری از بلاد طراس را باو بخشیده بود و چون برای آن شهر دژ و استحکامات ترتیب داد مورد سوءظن نماینده شاهنشاه گردیده بشوش احضار و توقیف شد، اگرچه با احترام با او رفتار میکردند. فرماندار مilet در آنوقت اریستاگر داماد هیستیه بود، او غلامی نزد داماد خود فرستاد و چون آنجا رسید گفت باید در خلوت سر مرا تراشید تا مقصود معلوم شود. چون سرش را تراشیدند دیدند بر پوست سرش عباراتی نقش (خال کوبی) شده مشعر بر ترغیب و تحریک یونانیها بطغیان نسبت بدولت ایران و این پیغام با این حسن تدبیر بموقع رسید. چه همان اوقات اریستاگر ساتراپ ایران را وادار کرده بود که بناکسوس حمله ببرد و بواسطه خیانتی که در این امر بظهور رسید ایرانیها موفقیت نیافتند. اریستاگر همواره مترقب بود که معزول شود بلکه مقتول گردد. البته در هریک از بلاد یونانی آسیا جماعتی کم یا زیاد وجود داشتند که طرفدار ترک اطاعت ایران بودند و چون اریستاگر از جباری کناره گرفت شهر مilet زود بدست اهالی شهر افتاد و جباران دیگر که از ناکسوس مراجعت نموده و در کشتی بودند گرفتار ایشان شدند. اریستاگر باسپارت رفته برای مقاومت با پارسیها استمداد نمود ولی ثمری نبخشید، لیکن آتنیها بیست کشتی و مردمان ارتیریا پنج کشتی بکمک فرستادند و طغیان بواسطه این مساعدت مختصری قوت قلب یافته در سال ۴۹۸ حمله

(۱)-Pisistratidae.

(۲)-Naxos.

(۳)-Histiaeus of Miletus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۱

ناگهانی بسارد بردند و آن شهر را متصرف شدند، لیکن بر دژ معتبر آن دست نیافتند و چون نتوانستند شهر را نگاه دارند ناچار آنرا تخلیه نمودند و در نزدیکی افسوس (۱) گرفتار سپاهیان ایران شده ظاهرا مغلوب گردیدند، باینواسطه آتنیها یونانیهای آسیا را بحال خود رها نمودند و این عمل اهل آتن که بدوا بیست فروند کشتی فرستاده در حرکت آزادی طلبی

ابناء نوع خود شریک شدند و بعد آنها را تنها گذاشتند هم از شرافتمندی دور بود و هم با مصلحت و مآل اندیشی منافات داشت.

استیلا یافتن یونانیها بر سارد تمام آسیای صغیر انعکاس بخشید و بلاد یونانی را بطغیان واداشت. از آنطرف داریوش چنان غضبناک شد که بنابر روایات منقوله فرمان داد همیشه اوقات در موقع غذا یکنفر از بندگان باو یادآور کند و فریاد نماید که «اعلیحضرتا آنتیان را بیاد آر» لیکن طغیان یونانیان بنظر مصلحت و بملاحظه قوه و استعداد بکلی بیموقع بوده چه پارسها تماما در داخله اقدام مینمودند و هرشهر یا ناحیه‌ای را که میل داشتند جداگانه مورد حمله قرار داده و سایرین را وامیگذاشتند تا نوبت بآنها برسد.

اما در عین حال شورشیان بعضی پیشرفتها کردند و مخصوصا در کاریه که در آنجا دسته قشونی از ایران را منهدم ساختند.

جنگ لاد و سقوط ملیت در سال ۴۹۴ قبل از میلاد

زدو خورد قطعی در دریا واقع شد. یکدسته کشتی مرکب از ۳۵۳ فروند از یونان مجتمع گردید، لیکن ۶۰۰ فروند ناو «۲» فینیقی و قبرس که در تحت فرمان پارسیان بودند بر آنها حمله بردند. ناوهای سامیان از میدان جنگ روگردان شده ناوهای لسبی‌ها نیز پیروی ایشانرا نمودند و ایرانیان در جنگ لاد «۳» مظفر گردیدند و میلت که پیشوای بلاد شورشی و اهم شهرهای یونان بود بتسخیر ایرانیان درآمد. مردهای آن تقریبا تمامشان بقتل رسیدند و زنها و کودکان باسیری به آمپ «۴» واقع در دهانه دجله رفتند

(۱)-Ethesus.

(۲)- ناو- کشتی جنگی بمعنی اعم است «مترجم».

(۳)- بنام جزیره‌ای مقابل میلت خوانده شده است «مؤلف».

(۴)-Ampe.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۲

و باین قسم شورش خوابید. نتیجه مستقیم آن این بود که ربه اطاعت ایران را محکمتر از سابق بر ربه یونانیهای آسیای صغیر قرار داد و این نفاق و بی کفایتی و خیانتکاری یونانیان به داریوش و مستشاران او حق داد که معتقد شوند تسخیر یونان چندان اشکالی نخواهد داشت لیکن از آنطرف این طغیان بآتنی‌ها فرصت و مجال داد که تهیه نیروی دریائی نمایند که بواسطه آن در جنگ بزرگی که در پیش داشتند یونان را از خطر رهائی دهند. بعلاوه طراس و مقدونیه بواسطه خارج شدن ایرانیها از آن ولایات استفاده کرده مجددا تحصیل آزادی نمودند.

بعد از حصول مقصود در رفع فتنه یونانیهای آسیا داریوش مصمم شد طراس و مقدونیه را دوباره مسخر کند و شاید عزم سیاست آتن و ارتریا را نیز داشت. پس برای لشکر ایران دو راه در پیش بود: یکی مستقیم تر یعنی از دریای اژه و در بین راه تا آتن که فاصله اش از بنادر آسیای صغیر دویست میل میشد جزائر بسیار پراکنده و یقینا بر راه دیگر ترجیح داشت، لیکن مادام که ناوهای یونان مقهور نشده انتقال لشکر عظیم از سوار و پیاده و ذخیره و تجهیزات و غیره از راه دریا خطرناک بود. از طرف دیگر راه خشکی اگرچه طول و پیچ و خم زیاد داشت لیکن سابق برین از آن راه رفته بودند و آنرا میشناختند. گذشته از اینکه ایرانیهای آن زمان هم مثل امروز نسبت بدریا بیگانه بودند و قوای شاهنشاه را هم در خشکی از آفت و آسیب دور میداشتند، پس بملاحظات مزبور راه خشکی را اختیار نمودند. اول اقدامی که کردند این بود که مردونیه خواهرزاده داریوش را بطراس فرستادند و او تسلط ایران را بر آنجا دوباره مستقر نمود و الکساندر پادشاه مقدونیه را مجبور کرد تعهداتی را که پدرش آمینتاس نسبت به داریوش نموده تجدید نماید. بعد از آن مردونیه «۱» عازم یونان بود لیکن طوفان دریا یک نیمه از ناوهای را که وسیله حمل لوازم لشکری بود منهدم ساخت و پیش روی مردونیه غیرممکن شد. برحسب شیوه تغییرناپذیر داریوش که هیچ کسرا دایما

(۱)-Mardonius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۳

بفرماندهی باقی نمیگذاشت مردونیه در سال ۴۹۲ قبل از میلاد احضار شد و دنباله ۲۶- ظرف سفالین مربوط بشورای جنگی

تصویر بالا منظره شورای جنگ داریوش را نشان میدهد که بر روی یک ظرف سفالین منقوش گردیده است. صورتهای این تصویر قرمز رنگ و زمینه آن سفید و زرد است. در صف بالا، هلاس رب النوع را نشان میدهد که در وسط زوس و اتنا دو رب النوع ایستاده است. طرف راست تصویر آسیا بر روی مذبحی نشسته (بدن آن مانند بدن افرودیت «۱» رب النوع) با دی سپشن «۲» (که مراد مکر و حيله است) صحبت میدارد. در طرف چپ ارتیمس «۳» رب النوع بر یک آهوئی سوار و یک تازی بکنار دارد. آپللو رب النوع قوئی بر روی زانو دارد و نزدیک او و کتوری بالهای خود را گسترده است.

در صف دوم داریوش بر تخت نشسته و یکنفر مرد پارسی با او در حال تعجب صحبت میکند و پشت سر داریوش یکنفر سرباز ایرانی با شمشیر و نیزه ایستاده است. در این صف پنج نفر دیگر که بظاهر دو نفر آنها یونانی میباشند مشاهده میشود. در صف پائین خزانه دار شاه پهلوی میزی نشسته است.

پنج تن از شاهزادگان در این رج دیده میشوند که سه تن از آنها ظاهرا چیزی درخواست مینمایند. روی لوحه یا جعبه ای که خزانه دار در دست دارد نوشته شده «چهارصد تالان» و بر دور میز او نیز پیکره های پول نقش گردیده.

(۱) Aphrodite.

(۲) Deception.

(۳) Artemis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۴

عملیات به داتیس و آرتافرن محول گردید و آرتافرن پسر ساتراپ لیدیّه بود.

لشکرکشی برای گوشمالی آتن و ارتریا سال ۴۹۰ پیش از میلاد

چون عملیات مردونیه برای گوشمالی آتن و ارتریا نتیجه نداد بنابراین شد که در سال ۴۹۰ قبل از میلاد نهضت دیگری برای مقصود بشود. نقشه عمل این بود که هیپ پیاس مستبد و قاهر را مجددا بر آتن مسلط نمایند و البته او حاضر میشد که رؤسای مخالفین ایران را بقتل برساند و انتقام شاهنشاه را از ارتریا بکشد. لیکن انهدام ناوهای جنگی ایرانی در مقابل دماغه کوه آتس سبب شد که از آن راه احتراز جویند. چون مردم شهر اژین و بعضی جزائر دیگر تسلیم ایرانیان شدند رای بر این قرار گرفت که ناوهای شاهنشاهی راه مستقیم دریا را اختیار نمایند، پس جلگه آلیانی را که در ولایت کلیکیه بود برای محل اجتماع نیرو قرار دادند و آنها سوار کشتی شده بطرف یونیه روانه شدند و سامس را میعادگاه عمومی معین کردند.

نیروی دریائی که عبارت از ششصد فروند ناو جنگی بود ابتدا از دریای ایکاری عبور کرده بناکسوس رفتند و سکنه آنجا را ببندگی گرفتند و بعد از این پیشرفت ابتدائی متوجه دلوس گردیدند و بواسطه معبدیکه در آن جزیره بود متعرض آن نشدند. پس از آن بجای اینکه بمقتضای مصلحت جنگی مستقیما متوجه آتیک شوند بسواحل اوییا «۱» رفتند.

انهدام ارتریا

چون کشتی‌ها بنزدیک خشکی رسیدند در نهر بین اوییا و اتیک داخل شدند و جمعی از سپاهیان را پیاده کرده ارتری را محاصره نمودند و آن محل بواسطه خیانت بتصرف ایرانیان درآمد و بسبب شرکتی که اهالی آنجا در طغیان یونانیهای آسیا و حمله بسارد نموده بودند آنرا آتش زدند. بسیاری از سکنه بتلال فرار کردند و آنها که گرفتار گردیدند بولایت دوردست ایلام تبعید شدند.

ظاهرا مردم آتن هم در این موقع اقدامی برای دستگیری از آن بلده بدبخت نکردند و اهالی آن شهر تمام زهر انتقام ایرانیان را نوشیدند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۵

جنگ ماراتن ۴۹۰ قبل از میلاد

قائدین سپاه ایران عوض اینکه آتن را منظور نظر اصلی قرار دهند اوقات عزیز و تمام قوه خود را بمصرف امر جزئی رسانیدند و دشمن اصلی را غضبناک و متحد ساختند. در این ضمن هیپ پیاس بایرانیها ملحق شده رأی داد که خوبست باطرف خلیج ماراتن روند و آن در اتیک و تقریباً در بیست میلی شمال شرقی آتن واقع است، این رأی هم صائب بود زیرا که خلیج مزبور برای توقف سفاین (ناوها) بسیار مناسب و نزدیک اگر و پول یعنی ارگ آتن نیز بود و هیپ پیاس امید داشت که طرفدارانش بتوانند ارگ را متصرف شوند و محل نامبرده این مزیت را هم داشت که برای حرکات سواران بی مناسب نبود. اما اتفاقاً در اینموقع هیچکس بطرفداری هیپ پیاس در آتن قیام نکرد و نه هزار تن سپاهیان آتنی که قبل از جنگ یک هزار تن از مردم پلاته نیز بایشان ملحق شده بودند بدون مزاحم و معارض بحرکت آمدند و برای کارزار حاضر شده باستقبال مهاجمین رفته در محل مناسبی در اراضی ناهموار از ناحیه‌ای که راه بدرون خشکی داشت قرار گرفتند و منتظر رسیدن کمک از اسپارت شدند، لیکن اسپارتیان بعدر غیرموجه که ما برای اقدام بجنگ باید منتظر نیمه ماه قمری شویم در آمدن تأخیر کردند. در حقیقت سفاهت اسپارتیان در این موقع باریک بی نظیر بود و محتمل است که تربیت ناقص آن جماعت ایشان را از حسن تناسب و درک مناسبات محروم نموده بوده است.

فریقین چندین روز روبروی یکدیگر قرار گرفتند و بنابروایت هرودوت نظر بکثرت شماره پارسیان که ظاهراً بین چهل و پنجاه هزار تن بودند یونانیان بکنکاش در آمدند که آیا جایز است حال تعرض اختیار کنند یا باید منتظر حمله دشمن شوند.

رؤسای سپاه ده نفر بودند و بطور تساوی دو دسته شدند، یعنی پنج نفر موافق و پنج نفر مخالف گردیدند. اما میلیتاد که ایرانیها را خوب میشناخت رئیس کل و سایر همکاران را متقاعد کرد که اقدام بتعرض اهمیت تامه دارد و ظاهر آنست که فرماندهی را هم باو واگذار کرده بودند تا نقشه خود را بموقع اجرا بگذارد، طرح جنگی او این بود که

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۶

جناحین را قوت داده و برای اینکه کثرت عدد ایرانیها سبب احاطه آنها نشود قلب را هم بسط زیاد بدهد.

حمله در زیر دره ودانا با کمال سرعت وقوع یافت و فاصله بین دو اردو که درست یک میل بود در ظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد. ایرانیها از اینکه جماعتی از یونانیان بدون تقویت سواران بر صف لشکر ایران حمله میبرند هم تعجب کردند و هم واقعه را خفیف شمردند، لیکن قبل از آنکه آنها از تعجب بخود آیند یونانیان بایشان رسیده بودند و محاربه طولانی نشد. پارسیان و طوائف ساکا که در قلب بودند خوب مقاومت کردند و بلکه غلبه یافتند، لیکن آتنیها در

جناحین غالب شدند و بعد رو بقلب کردند و تلفات بسیار بر لشکریان شاهنشاه وارد آوردند که شش هزار تن تخمین شده و از یونانیها بیش از دویست نفر کشته نشده بود. لشکریان پارس فراری گردیدند «۱» و یونانیها آنها را تا کشتی‌های خودشان تعاقب نمودند و بقول بایرون شاعر انگلیسی کوه بالای سرو، دریا و دشت زیر پا و مرگ در پیش و ویرانی در پس آنها بود.

باری سواران و قسمتی از سایر سپاهیان قبلا بکشتی نشستند و از ناوهای جنگی آنها فقط هفت فروند از دست رفته بود. داتیس «۲» که در وقت تهیه حرکت بطرف فالرون ممکن بود گرفتار شود آن شب در مقابل ساحل لنگر انداخت و آنتی‌های هوشیار و مراقب ملتفت شدند که بالای کوه پنتیلیکوس سپری بطور علامت و نشانی برای دشمن نمودار شد. چون صبح در رسید کشتی‌ها بطرف جنوب رفته از دماغه سونیون گذشتند و عازم فالرون شدند. اما همینکه آنجا رسیدند دیدند لشکر فاتح قبل از ایشان در آنجا صف کشیده و بنابراین جرأت نکردند با آنها مقابلی کنند. رویهمرفته تلفات

(۱) - باید دانست که راجع بجنگ ماراتن روایاتی که نقل شده از منابع یونانیهاست و شما میدانید وقتیکه واقعه یک جنگ را دشمن بخواهد گزارش بدهد نوعا تا بتواند مطالب را بنفع خود تمام کرده حتی اگر حریف مقابل پیشرفتی هم کرده باشد آنرا شکست جلوه خواهد داد و روی این اصل می‌گوئیم راجع بشکست و فرار ایرانیان در این جنگ تفصیلی که ذکر شده در آن (چنانکه خود مؤلف محترم هم در پائین اشاره میکند) گزافه گوئی شده و نمیتوان بآن اعتماد نمود «مترجم».

(۲) - Datis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۷

پارسیها زیاده از عشر قشون ایشان نبوده و اگر در ماراتن هم لطمه خورده بودند نمیبایست دل شکسته و مأیوس شوند. لیکن سردار ایشان جبن بخرج داده عازم آسیای صغیر شد و بدنامی ابدی برای پارس فراهم کرد.

اگر چه ممکن است در تفصیل جنگ ماراتن بطوریکه بما رسیده است مبالغه و اغراق هم گفته باشند، لیکن در هر حال کمتر جنگی در دنیا چنین اثر معنوی داشته است، چه تا آن زمان قوه پارسیان را قابل مقاومت نمیدانستند و یونانیها همواره در مقابلی با آنها عاقبت مغلوب شده بودند. بنابراین آنتی‌ها در حالیکه مردم اسپارت ناجوانمردی کرده و از مساعدت بایشان مضایقه نموده بودند حق اینست که در مقابل قشونی که چهار پنج برابر عدد ایشان بود منتهای شجاعت و رشادت را ظاهر ساختند که عقب نشستند و ایستادگی کردند و امروز هم بعد از دو هزار سال شخص چون در کتاب هرودوت کیفیت مهاجمه یونانی‌ها را بر لشکر نصرت اثر دشمن میخواند متأثر میشود.

فی‌الواقع شور و شوق آنها در تاریخ جنگ بی‌نظیر بوده و باید گفت منتهای استیصال آنها را غالب ساخته و معلوم شد که آنتی‌ها بتنهائی و بدون معاونت غیري جز مردم پلاته با جنگجویان شاهنشاه در میدان معرکه نبرد نموده و رعبی بدل ایشان انداخته‌اند که با وجود کثرت عدد هم جرأت مقابلی با آنها را ننمایند. نتیجه جنگ ماراتن چنانکه بعد از چندین

قرن ملاحظه مینمائیم این بود، لیکن در نظر داریوش این واقعه خیلی مختصر و یک عدم پیشرفت ناقابلی مینمود که موجب تغییر خطمشی و سیاست او نمیبایست بشود.

شورش مصر سال ۴۸۶ پیش از میلاد

احتمال میرود که شورش مصر یکی از اولین نتایج جنگ ماراتن بوده باشد. در عهد داریوش آن کشور قدیم ترقی کرده و بواسطه افتتاح راه آمدوشد با ایران بازرگانیش توسعه بسیار یافته بود.

علاوه بر این داریوش نهر بین رود نیل و خلیج سوئز را تمام کرده یا دوباره افتتاح نموده بود و بازرگانی با داخله افریقا را تشویق میکرد. لیکن خراجهای جنگی گزاف تحمیل مینمود، در صورتیکه باعتبارات دولت ایران لطمه سختی خورده و بنابراین در

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۸

سال ۴۸۶ قبل از میلاد شخصی موسوم به خیش «۱» بر ضد داریوش قیام کرد و مدعی شد که از خانواده پسامتیکوس «۲» است و باین واسطه فتنه مهمی برخاست و مدعی بسلطنت رسید.

وفات داریوش سال ۴۸۵ پیش از میلاد

داریوش که تا آخر عمر بزرگ منشی و بلندهمتی باقی بود در صدد برآمد که در آن واحد بخواباند فتنه مصر و تهیه مهاجمه سنگین تری بیونان اقدام نماید و واقعا اگر این شاهنشاه پنج سال دیگر عمر کرده بود کار یونان زار بود لیکن در سال ۴۸۵ قبل از میلاد در سال سی و ششم سلطنت خود در گذشت.

خصایل داریوش

حقیقت این است که کشور ایران سعادت مند بود که در یک عصر دو سلطان بزرگ داشته است. کوروش کبیر جهانگیر و مؤسس دولت ایران بود و داریوش که او نیز مستحق لقب کبیر است دائما با دشمنان و حریفهای مبرم در زدوخورد بوده و از این بالاتر آنکه کفایت و علم تنظیم و اداره داشته است. خصایل شخصی او بسیار عالی بود، فراست و هوش و مروت و انصافی بکمال داشته چنانکه اعدا عدو او یعنی یونانیان نام او را با احترام میبرده اند.

بزرگان ایران که دست تعدی ایشان بواسطه این پادشاه بسته شده بود او را از روی تحقیر خرده فروش مینامیدند، لیکن این تحقیر در واقع تجلیل او محسوب میشود و یقین است که اگر قوه اداره کردن و کفایت او در لشکر کشی نبود دولت عظیم پارس چندین قرن دوام نمیکرد و تا عهد داریوش سوم یعنی آن پادشاه جانی که از اسکندر کبیر شکست خورد امتداد نمی یافت. عده سلاطین بزرگی که در ایران سلطنت کرده اند کم نیست، لیکن چون اوضاع و کیفیات زمان را در تحت نظر

در آوریم تصدیق میکنیم که داریوش یکی از بزرگترین آن پادشاهان بوده و در میان بزرگان تاریخی قوم آریانی در اعلی مراتب واقع است.

(۱)-Khabbisha.

(۲)-Psammetichus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۵۹

نبرد یونانیان با پارسیان (فریز، اقتباس از معبد آتنانیک در آتن)

فصل هفدهم دفع پارسیها از یونان

پادشاهی بر فراز صخره‌ای که بر سالامیس دریازاد مینگرد نشسته بود هزاران ناو پائین آن صخره لنگر انداخته و انبوه مردمان در جنب و جوش بودند و این همه از آن او بود. وی سحرگاه ایشان را بشمرد ولی وقتی که خورشید غروب کرد آنان کجا بودند؟ «بایرن»

جلوس خشایارشا سال ۴۸۵ قبل از میلاد

داریوش بر حسب عادت پارسیان زوجات متعدده داشت که از جمله آنها دختر گبریاست بوده و گبریاست یکی از رفقای داریوش بود که در توطئه و حمله بر گوماتای غاصب با او شرکت کرده بود. از این زن سه فرزند داشت که ارشد آنها مدتی وارث تخت و تاج محسوب میشد و آرتابازان «۱» نام داشت، لیکن زوجه دیگر بنام اتوسا «۲» که دختر کوروش بود سمت تقدم یافته در مزاج شاهنشاه پیر چنان نفوذ یافت که چون هنگام مرگ در رسید پسر آن زن را که خشایارشا نام داشت و یونانیها کزرکسس خوانده‌اند جانشین خود قرار داد و بلامنازع بر تخت سلطنت جلوس کرد. این پادشاه جدید که در کتاب استرتورات بنام اخشوروش مذکور شده بحسن صورت و تناسب اندام معروف، لیکن راحت طلب

(۱)-Artabazanes.

(۲)-Atossa.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۰

و ضعیف النفس بود و بسهولت تابع رأی مستشاران میشد، شهوت پرست و طالب جاه و جلال ولی بی قید بنام بلند و افتخار بود و ظاهرا معایب نامبرده در وجود آن شاهنشاه باعث نجات یونان گردید. از ابتدا عدم پیشرفت پارسیها را در

یونان امری غیرمهم مینداشت، اما مردونیه اصرار کرد که تحمل این امر اسباب کسر اعتبارات دولت پارس خواهد بود و بقدری در این نظر پافشاری نمود که شاه هم با او موافق شد و لشکرکشی بزرگ مقرر گردید.

دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ قبل از میلاد

بدوا خشایارشا متوجه مصر شد که فتنه آن محل را بخواباند و با آنکه خبیش مدت دو سال کمال اهتمام را در تهیه وسایل مقاومت نموده بود مصریان مقهور گردیده و مدعی ناپدید شد، اما طرفداران او سخت مجازات دیدند و دلتا بغارت رفت. برادر پادشاه که هخامنش نام داشت والی آنجا تعیین شد و کشور مصر مانند سابق استقرار یافت، امرای موروثی و کهنه ولایت در اختیارات و تملک اموال خود باقی ماندند و از این جهت متعرض ایشان نشدند.

طغیان بابل در سال ۴۸۳ قبل از میلاد

مصر تنها برای خشایارشا اسباب زحمت نبود، بلکه در بابل هم فتنه‌ای برپا شده اگرچه آن دوام نکرد باین معنی که شخص مجهولی موسوم به شماشرب (۱) مدعی سلطنت شد و علم طغیان برافراشت. لیکن ایرانیان چند ماه بابل را محاصره کرده بالاخره آنرا متصرف شدند، در اینموقع شهر و معابد همه را غارت کردند و اهل بلد را باسیری بردند. خشایارشا از رب النوع موسوم به بل مردوک نیز واهمه نکرد و خزائن آنرا هم بیغما داد. از آن ببعد بابل دیگر سر بلند نکرد و تجارت و مذهب و نفوذ و اعتباراتش تدریجا محو شد لیکن آن بلد معظم کار خود را کرده بود و حقیقتا چون درست تأمل میکنیم که چه اندازه تمدن جدید ما مدیون بابل است از زیادی مرهونیت خود متعجب میشویم.

(۱)-Shamasherib.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۱

تشکیل قشون بزرگ ایران و عده آن

در سال ۴۸۱ پیش از میلاد تدارکات بزرگترین لشکرکشی که در دنیا واقع شده باتمام رسید و در پائیز آن سال دستجات مختلفه آن قشون در ولایات کاپادوکیه جمع شده بطرف لیدییه رفتند.

خشایارشا زمستان را در آنجا بسر برده قوائی که در تحت فرمان داشت و آن از اطراف و اکناف کشورهای وسیعه پارس فراهم شده بودند چنان رعب در دلها انداخته بودند که هرچند البته بیشمار بوده لیکن درباره آن اغراق و مبالغه را بحد افسانه رسانیده‌اند، بهترین تشریحی که از عناصر مختلفه این قشون شده آنست که هرودوت نقل کرده و او نه تنها حسن بیان بخرج داده بلکه برای مورخین و همچنین اشخاصیکه در استقصای شماره نژادها و قبایل انسانی میکوشند میزان خوبی فراهم کرده است. باری مقدم بر همه طوایف پارسیان و مادیها بودند که نیزه و کمان و شمشیر داشتند، بعد از آن کیس‌سی‌ها و هیرکانیان (گرگانی‌ها) را ذکر میکند که حربه آنها نیز مانند پارسیان بوده است پس از آن آسوریان که

مغفرهای مفرغی داشتند، باختریها، آریانیها، پارتیها و طوایف مجاوره آنان که نیزه و زوبین داشتند، سپس طایفه ساکا که جنگجویان معتبر بودند و کلاه دراز عجیب و تبرهای جنگی داشتند، بعد از آن هندیها با قباهای پنبه، حبشیان افریقا با ابدان منقش مسلح بکمانهای دراز و تیرهاییکه نوک آنها منتهی بسنگ میشد، حبشی‌های آسیا که احتمال میرود بومیان جنوب ایران و مکران بوده‌اند و مغفرهای عجیبی داشتند که آنرا از کله اسب میساختند و همچنین طوایف دیگر حتی مردمان جزائر دوردست خلیج فارس. بر هر جماعتی یکنفر پارسی گماشته بودند، کلیه سپاه را اجمالا منقسم به گروهان و افواج و رسدها و دسته‌ها نموده بودند. فرمانروائی کل پیادگان را به مردونیه (ماردونیوس) واگذار کرده بودند، لیکن سپاه جاوید فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران بیشتر پارسیها و مادیها بودند و تقریباً هشت هزار تن ساگارتیان که مردم شمال ایران و کمندانداز بودند ضمیمه ایشان شده، طوائفی که سوار عراده شده و با این حال محاربه مینمودند نیز جزء سواران محسوب میشدند. از طایفه کیس‌سی‌ها نیز جزء آنها بودند، هندیان سوار عراده شده گورخر عراده خود می‌بستند و وجود ایشان در جنگ

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۲

نباید چندان مفید فایده بوده باشد. از باختریان و کاسپیان و لیبیان که بر عراده سوار میشدند نیز داخل سواران بوده بعلاوه جماعتی از عرب داشتند که سوار بر شتران جمازه بودند.

نیروی دریائی عبارت بود از هزار و دویست ناو که فینیقیان و مصریان و یونانیان رعیت ایران آنها را فراهم ساخته بودند. در هرناوی چند نفر پارسی یا مردم طایفه ساکا بودند که بطور ملوان (ملاح) سپاهی بفرماندهان ایرانی معاونت مینمودند. ناوهای حمل و نقل عبارت از سه هزار فروند بودند.

بنابر روایت هرودوت ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ معروف بقشون کبیر شده از اینقرار است:

نخست پیادگان ۱،۷۰۰،۰۰۰ تن

دوم سواران ۱۰۰،۰۰۰ تن

سوم ملوانان و سپاهیان دریائی ۵۱۰،۰۰۰ تن

مجموع ۲،۳۱۰،۰۰۰ تن

قوای امدادی و ملازمان و خدمتگزاران این عده را از پنج میلیون تجاوز میدهد و البته این مقدار را نمیتوان باور نمود، اما چون ایرانیها ظاهراً بکثرت عدد و عظمت کشور اهمیت میدادند شاید بتوانیم قبول کنیم که نیروی خشکی و دریائی بانضمام تبعه و خدمتگذاران بیک میلیون رسیده باشد. از این یک میلیون پس از موضوع کردن عملجات کشتی‌ها دویست هزار مردان جنگی بیرون خواهد آمد. همچنین اتباع و پیروان در یک قشون شرقی زیاد میباشد، چنانچه از دستجاتی که در خطوط ارتباطی جا گرفته و نیز بیماران و معلولین و غیره را بخواهیم از عده فوق خارج کنیم آنوقت

شماره قشون پارسی که در دریا و بالاخره در خشکی با یونانیان روبرو شده‌اند زیاد نخواهد بود، لیکن اینقدر مسلم است که تا آن زمان لشکرکشی باین عظمت واقع نشده بود و این مسئله بهترین تصدیقی است که از شجاعت و لیاقت یونانیها میشود، اما باید دانست که ضعف لشکر ایران بواسطه همین کثرت عدد بود زیرا که چنین سپاه عظیم را نمیتوان برای عملیات و حرکات

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۳

طولانی بکار برد، چون خواربار رسانیدن بآنها بسی صعب است و همچنین دور کردن آنها از دریا و ناوها جز در ظرف چند روز در یک وقت ممکن نمیشد.

اوضاع جنگی یونان

در این حمله نیز مانند حمله سابق آتن منظور عمده بود و مقرر شد ضربت شدید و حمله اصلی بر شهر نامبرده وارد شود. از طرف دیگر پارسیها در کمال سهولت میتوانستند قوای دفاعیه تنگه کرنه یا خطوط دیگر را محصور کنند، مگر اینکه از طرف دریا مقاومت ببینند. بنابراین سرنوشت اسپارت هم بالاخره معلق بامر آتن میشد، اگرچه اسپارتی‌های نادان و متحدین ایشان که مأمور دفاع تنگه بودند این مسئله را بخوبی درک نمیکردند. خلاصه بواسطه مساعی تمیستوکل «۱» آتنی‌ها در ظرف ده سال اخیر نیروی دریائی خود را فوق العاده ترقی و توسعه داده هم سفائن و ناوهای تازه ساخته و هم تکیه گاه محکم پیرئوس را ایجاد نموده بودند، بنابراین میتوانستند در وقت ورود و مهاجمه دشمن سکنه ولایات را بجزائر مجاور انتقال دهند و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند و در ایتالیا میهن جدیدی برای خود تهیه کنند. واقعا تمیستوکل بهمین خیال هم افتاده بود.

دیگر از اقداماتیکه کردند این بود که سعی نمودند در اینکه تمام مناقشات داخلی را مرتفع ساخته هیئت اتحادیه عظیمی در مقابل مهاجمین تشکیل دهند. ابتدا با ارگوس «۲» داخل مذاکره شدند. لیکن چون مردم آن محل تقاضا داشتند که دولت ایشان از حیث حقوق فرماندهی با اسپارت در یکمرتبه قرار داده شود این مذاکرات ب نتیجه منتهی ماند.

ارگوس با آنکه رفتارش موجب نگرانی زیاد بود علنا با پارسیها موافقت نکرد. با گلن «۳» جبار سیراکوز نیز مذاکرات بعمل آوردند و بنابر گفته هرودوت او اصرار داشت که در مقابل کمکی که میکند سپهسالار و یا امیر قوای خشکی و یا دریائی یونان بشود، لیکن با وجود کثرت عده سربازان و ناوهای که در اختیار خود داشت معذکک سفرای یونان از قبول این پیشنهاد او امتناع ورزیده حتی آنرا قابل توجه ندانستند. اما احتمال دارد که او بواسطه اینکه جزیره سیسیل در تحت تهدید حملات کارتاژیها بود نمیتوانست

(۱) Themistocles.

(۲) Argos.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۴

یونانیها معاونتی نمایند. بالجمله مردم کریت و جزیره کورسیرا (کرفو «۱») هم در دفاع از این خطر مشترک مساعدتی نمودند.

حرکت قشون عظیم

حرکت قشون عظیم از سارد چنانکه هرودوت حکایت کرده است منظره آن باید شگفت آمیز بوده باشد. در فواصل دستجات فقط سپاهیان زده جا گرفته و مابقی اجتماعات بی ترتیب مردمان مسلح بودند و بدون نظم پیش میرفتند. لیکن همینقدر که چنین جمعیتی را بخوبی راه برده و خوراک بآنها میرساندند معلوم میدارد که دولت ایران تنظیمات عالیه داشته است. قوه آن دولت از حیثیات دیگر نیز کم نبود چه علاوه بر اینکه دو پل محکم از قایق بر تنگه داردانل بستند بر رود استریمن «۲» نیز پل زده و از میان دماغه آتس نهری بریده بودند و این در آن فاصله بعیده از مرکز دولت کار کوچکی نبود. از این گذشته در منازل مختلفه مخزنهای مهمه خواربار فراهم کرده فقط مسئلهای که ممکن بود اسباب اشکال و زحمت شود تهیه آب برای چنین لشکر عظیمی بود.

عبور از تنگه داردانل خود کار بزرگی بود. دو پلی که در آنجا از قایق بسته و باین واسطه آنجا را معبر قرار داده بودند از طنابهای خیلی محکم ساخته شده بودند.

عبور لشکریان در تحت نظر شاهنشاه واقع شد و او بر روی تختی از مرمر که بالای تلی نزدیک ایدوس «۳» زده بودند جلوس نموده در طلوع آفتاب از جام زرین شراب نثار دریا کرد و برای فیروزی و تسخیر اروپا دعا خواند. آنگاه جام طلا و قدحی از طلا و یک شمشیر پارسی بطور هدیه بدریا انداخت و سپاه جاوید با تاجهای گلی بر سر مقدم صفوف واقع شده پا بر روی پل گذاشتند و زیر پای آنها شاخههای مورد افشاندن بودند.

خلاصه لشکر عظیم (بیشتر) در زیر تهدید شلاق دسته دسته بخاک اروپا قدم گذاشتند و در دشت دوریسکوس «۴» سپاهیان را شماره نمودند. از آنجا به اکانتوس رفتند و آنجا موقتا منقسم بسه دسته شدند تا مجددا در ترم «۵» بهم متصل شوند.

چون مردم تسالی از یونانیها برای محافظت معبر کوه الیمپوس «۶» استمداد نموده

(۱)- Corfu.

(۲)- Strymon.

. Abidos-(۳)

. Doriscus-(۴)

. Therma-(۵)

. Olympus-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۵

بودند آنها بدوا ده هزار تن به تمپه فرستادند لیکن بگفته هرودوت آنان ملاحظه کردند که دشمن آنها را میتواند در آنجا محصور نماید بنابراین عقب نشستند و چون اهل تسالی در مقابل خشایارشا خود را تنها دیدند مجبور بمسالمت و موافقت گردیدند. پس قشون پارس بلامانع از مقدونیه و تسالی عبور کرده و بدون اینکه زدوخوردی بشود اکثر ولایات شمالی و مرکزی یونان منقاد ایران شدند و فقط تسپیا «۱» و پلاته «۲» شرافتمندانه مستثنی ماندند.

مدافعه در ترموپیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

چنانکه مذکور داشتیم اسپارته‌ها مأمور محافظت تنگه کروت بودند و میل داشتند آتینان ولایت آتیک «۳» را در مقابل دشمن رها نموده بجنوب روند. آتنی‌ها این عقیده را رد کردند و حق هم داشتند و بالاخره پس از عقب‌نشینی تمپه قرارداد ابلهانه‌ای که اساسا ناشی از اسپارته‌ها بود منتهی شد باینکه یک قوه هفت هزار نفری در تحت ریاست لئونیداس «۴» بفرستند تا معبر تنگ ترموپیل را حفظ نماید. این معبر موقع مستحکمی از یونان و واقع مابین کوه و دریا بود. در ساحل یمین قریب سیصد فروند کشتی یونانی که در مقابل دماغه آرته میزیوم در اوبیه «۵» موضع گرفته بودند آنرا محافظت مینمودند. هرگاه یونانیها باین نقطه مدد میفرستادند و با تمام قوای یونان آن موضع را حفظ میکردند محتمل است که قدرت خشایارشا بقوه حربی درهم شکسته میشد، چنانکه برای برننوس «۶» و لشگر گول در سال ۲۷۹ قبل از میلاد اتفاق افتاد. باری در اینموقع شیوه عملیات تدریجی بکار بردند و ضرر دیدند. دسته معتبری از قشون بهلاکت رسیده و پیشرفت دشمن را هم چندان تأخیر نینداخت. لیکن تأثیر اخلاقی که از ابراز شجاعت یونانیها در آن هنگام در سپاهیان ایرانی میبایست حاصل شده باشد مهم بوده سوءتدبیر یونانیها بهیچوجه از نام نیک ابدی لئونیداس و دلاوران همراه او نمیکاهد بلکه بر آن میافزاید.

Thespia-(۱)

Plataea-(۲)

attica-(۳)

Leonidas-(۴)

Euboea-(۵)

Brennus-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۶

خشایارشا از ترم با قشون بیشمار خود پیش رفت، لیکن چون خبر رسید که دشمن معبر را گرفته است متوقف شده دسته‌ای برای تحقیق امر فرستاد. خط ساحلی امروز خیلی پیش رفته اما در سال ۴۸۰ قبل از میلاد زبانه باریکی از خاک فقط به پهنای صد پا در پای کوه بود، قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده که از همه نقاط تنگتر بود. جماعتی که برای تحصیل اطلاع رفته بودند خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش و شانه کردن گیسوان دراز خود میباشند مثل اینکه میخواهند بچشن و مهمانی بروند. خشایارشا چهار روز توقف کرد، ظاهرا بانتظار اینکه کشتیهای پارسی از معبر اریپوس عبور کنند و بالاخره به مادیها و کیسی‌سی‌ها و پس از آن سپاه جاوید امر داد حمله برند. لیکن نیزه‌های کوتاه و اسلحه ناقص آنها با وجود جرئت و جلادتی که بخرج دادند بر یونانیها که اسلحه کامل تری داشتند اثری نبخشید و صدها از ایشان بهلاکت رسیدند. روز بعد محاربه تجدید شد و نتیجه مثل روز قبل بود. خشایارشا دلتنگ شد تا اینکه بخت با پارسیها یاری کرد و یکنفر از یونانیهای خائن راهی از میان کوه بایشان نشان داد. پس سپاه جاوید را از آن راه روانه کردند و دسته قشون فوسیان که برای محافظت آن راه گماشته شده بودند نیز در ادای وظیفه کوتاهی نموده مقاومتی ظاهر نکردند و راه را رها کرده عقب رفتند. خبر این واقعه هایل به سایر دستجات قشون رسید و همه جا خالی کردند مگر اسپارته‌ها که سیصد تن بودند و تسپیان و مردم تب که این دسته اخیر (بنابقول هرودوت) بزور سرنیزه نگاهداشته شدند. خلاصه این جماعت دلیر منتظر محصور شدن نشستند و بطرف پارسیان پیش رفتند و بدون ملاحظه کثرت عده دشمن بمحاربه پرداختند تا تماما جان خود را باختند و نام ابدی حاصل نمودند.

زدوخوردهای دریائی در آرتی میزیوم

در این ضمن در دریا خیلی وقایع اتفاق افتاد. ناوهای پارسی بعد از حرکت لشکریان دوازده روز در ترم توقف کردند، بواسطه اینکه بین بندر و خلیج پاکازیان لنگرگاهی نبود، پس از آن ده فروند کشتی تندرو پیش انداخته راه افتادند. ناوهای مقدم به سه فروند

Euripus-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۷

ناو یونانی برخوردارند که در مقابل مصب رود پنیوس «۱» مشغول تفحص و پاسداری بودند.

دو فروند از آن ناوها منهدم شده و ناوهای مهاجمین بسلامت بساحل مگنزی رسیدند، لیکن چون عده آنها زیاد بود ناچار در هشت صف بخطوط موازیه با ساحل قرار گرفتند و در حالیکه باین ترتیب لنگر انداخته بودند طوفان ناگهانی برخاسته ۴۰۰ فروند از این ناوها را درهم شکست و بعد از آنکه طوفان تخفیف یافت ناوهای باقیمانده ایران بطرف افتا «۲» که در مقابل آرتی میزیوم و در اصل خاک یونان واقع بود متوجه شدند.

پارسی‌ها بی‌تدبیر نبودند و تصور مغلوبیت هم برای خود نمیکردند، بنابراین ۲۰۰ فروند از ناوهای جنگی خود را جدا کرده فرستادند که جزیره اوبه را دور زده از بغازی که آن جزیره را از اصل خشکی جدا میکند بالا روند.

یونانیها از این فقره مطلع شده در تحت فرماندهی دریاسالار اسپارتی بنام اوری‌بیاد «۳» به اصل سفاین جنگی و ناوهای ایران حمله بردند، و سی فروند از آنها را دستگیر نمودند، لیکن نتیجه مبارزه قطعی نبود. شب روز بعد هم باز هوا بحال یونانیها مساعدت کرده طوفان کلیه کشتی‌ها و ناوهای را که باطراف اوبه فرستاده شده بود درهم شکست یکدسته از ناوهای آتن که پنجاه و سه فروند بود ظاهراً مستحفظ بغاز کالسیس «۴» بودند این خبر خوش را برای یونانیها بردند، ضمناً از طرف خشایارشا همواره بکشتیهای جنگی پارسیان امر میرسید که ناوهای یونان را شکافته بقشون متصل شوند. بنابراین در تمام خطوط زدوخورد شدیدی در گرفت، یونانیها در شرف مغلوبیت بودند و نصف ناوهای آنها خراب شد. در این اثنا خبر رسید که لشکر ایران از ترموپیل عبور کرد، یونانیها برسیدن این خبر ایستادگی را مصلحت ندیده شبانه فرار کردند. اگر پارسیها آنها را تعاقب نموده بودند بسیاری از کشتیهای صدمه‌خورده آنان را دستگیر می‌نمودند، لیکن پارسیها با آنکه باید بفراست دریافته باشند از فرار شبانه یونانیها بی‌خبر ماندند. آنها با فرصت تمام از کنار ساحل اوبه رفتند در حالیکه آتنی‌ها مؤخره آنها را تشکیل میدادند.

Peneius-(۱)

Aphetae-(۲)

Eurybiades-(۳)

Chalcis-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۸

پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن

تا اینجا برای پارسیها بد پیش نیامده بود. از سخت‌ترین معابر گذشته، ناوهای یونانی هم بعد از دو محاربه عقب نشستند و راه یونان مرکزی بی‌مانع و منازع برای مهاجمین باز شد.

پس خشایارشا به فوسیسی «۱» رفته و آنرا بغارت داد، آنگاه قشون عظیم متوجه آتیک گردید. آتینان چون در ترموپیل امید موفقیت داشتند آتن را تخلیه نکرده بودند، ولی این کار را در اینموقع بعجله صورت دادند، زنها و کودکانرا به ترزن «۲» و اژین «۳» و سالامیس «۴» فرستادند، بعضی اشخاص هم بقول هاتف دلف که حرف مجمل و مبهمی زده و گفته بود آتن باید بحصارهای چوبی خود اطمینان کند اعتماد کرده در اکروپل مانده بعد از مدافعه شدید مغلوب و مقتول گردیدند و عاقبت آتن بدست مهاجمین افتاد و آنها بتلافی حریق سارد آنرا آتش زدند. شاهنشاه بعد از آنکه آتیک را بدلخواه خراب و آتن را مسخر نمود البته مطمئن بود که موقع نصرت و ظفر آخری بزودی خواهد رسید لیکن مقدمات قیاس غلط بود و نتیجه صحیح نداد.

جنگ سالامیس سال ۴۸۰ قبل از میلاد

تمیستوکل که در افناع اسپارتیان و تصرف در مزاج ایشان کمال لیاقت و هنرمندی را ظاهر ساخت ناوهای یونان را وادار کرد که پس از رها کردن آرتی میزیوم به سالامیس بروند تا اینکه ایشان بتوانند خانواده‌های خود را نجات بدهند. در جزیره نامبرده آخرین امداد بایشان رسیده شماره آنها به قریب چهارصد فرزند بالغ گردید که درواقع نجات یونان موکول بکثرت عده ناوها بود لکن باز عده ناوهای دشمن بر آنها فزونی داشت.

مسخر شدن آتن و پیشرفت ناوهای ایران بطرف فالرون «۵» خیلی اسباب تشویش شده دستجات پلوپونسی اصرار کردند که باید کشتی‌ها بطرف کرنهت بروند و در این باب ملاحظه حال آتینان را نکردند که خانواده‌های ایشان در نتیجه آن بمعرض دستگیری خواهند افتاد. عذر ایشان هم این بود که میگفتند اگر در سالامیس مغلوب شدیم دیگر امید نجات از دست پارسیان باقی نمی‌ماند، لیکن در تنگه کرنهت قوای یونانیان اسباب

Phocis-(۱)

Troizen-(۲)

Aegina-(۳)

Salamis-(۴)

Phaleron-(۵)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۶۹

قدرت و محافظت خواهد بود. این دلیل طوری در اذهان محکم مینمود که تمیستوکل بعجز افتاده بود لیکن در شورای جنگی که در تحت ریاست اوری بیاد منعقد شد شخصیت او باز ظفر یافته نظریات خود را پیش برد و ثابت نمود که فقط احتمال نجات یونانیان این است که در آبهای تنک محاربه کنند و در کرنهت یقینا کثرت عدد ناوهای جنگی ایرانیها

اسباب غلبه ایشان خواهد گردید. در یاسالار کرنتی خواست با تمیستوکل معارضه کند باین بهانه که چون آتینان وطن خود را از دست داده‌اند حق اظهار عقیده ندارند. در پاسخ این دلیل تمیستوکل گفت در این صورت آتینها به ایتالیا رفته وطن جدیدی برای خود تهیه خواهند کرد و دیگر داعی نخواهند داشت که در جنگ با سایر یونانیها شرکت کنند. در این حیص و بیص که ممکن بود بعضی دستجات از جنگ رو گردان شوند تمیستوکل نسبت برفقای خود حیل و دسیسه بکار برده تدبیری کرد و یونان را نجات داد باین معنی که قاصدی نزد خشایارشا فرستاد و پیغام داد که یونانیها در شرف عقب‌نشینی هستند و موقع آن رسیده که بکلی آنها را مضمحل نماید، خشایارشا چون از یونانیها خیانت کاری مکرر دیده بود این حرف را باور کرد و دسته کشتی مصری خود را که دویست فروند بود فرستاد تا معبر غربی بین سالامیس و مگار «۱» را مسدود نمایند. پس از آن اصل ناوهای خویش را از فالرون حرکت داد و آنها در اطراف جزیره پستالیا در سه صف قرار گرفتند و آن جزیره را هم قشون پارسی متصرف شدند.

خشایارشا گمان میکرد نصرت و ظفر مسلم شده و عمده منظور او ممانعت از فرار یونانیان بود.

ارستید که اخیرا از تبعید مراجعت کرده بود خبر حرکات ناوهای پارسیان را برای یونانیان آورد و بر ایشان ظاهر شد که یا باید جنگ کرده غالب شوند و یا مضمحل کردند و بخوبی دانستند که جان خود و خانواده‌شان در گرو است. مزیتی که بر پارسیان داشتند اتحاد قومیت بود و اینکه محاربه باید در مجاری تنک واقع شود نیز برای آنها اسباب مساعدی محسوب میشد. از آن طرف کشتی‌های پارسی دستجات مختلف بودند و

Megara-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۰

اگرچه ابتدا در لجه دریا موضع داشتند لیکن تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که بتناسب عده کثیر آنها وسعت نداشت و مجبور بودند بطور ستون مقابل دشمن بروند در صورتیکه یونانیان بطور صف ایستاده بودند. اما رعایای شاهنشاه هم جبن و ضعف قلب ظاهر نمودند و در پیش نظر ولینعمت پرسطوت خود کمال رشادت را ظاهر ساختند.

ابتدای این جنگ دریائی معروف برای پارسیها مساعد بود. همینکه طلوعه صبح ظاهر شد یونانیها از کثرت عده دشمن واهمه کرده ناوهای خود را تقریبا بساحل بردند، اما غفلتا جرئت و جسارتی که از یأس و استیصال دست میدهد ایشان را بدلاوری واداشت و بطرف دشمن حمله‌ور شدند. ناوهای فینیقی شاهنشاه که بین پستالیا و خاک یونان حرکت میکردند با آتینان و اژینی‌ها روبرو شدند و یونانیهای یونی «۱» که بین پستالیا و سالامیس در حرکت بودند با کشتیهای پلوپونسی مقابل گردیدند. جنگ در کمال سختی در گرفت، در این تنگنا کثرت عده ناوهای پارسی برای ایشان بیشتر ضرر بخشید، اگر چه در مسیره غالب بودند ولی در میمنه بالاخره مغلوب گردیدند و باتفاق آرا افتخار فتح و ظفر راجع بشجاعت و زرنگی آتینها و اژینی‌ها بود. بالاخره پارسیان در تمام صفوف عاجز شده به فالرن عقب‌نشینی نمودند و دویست فروند ناو

ایشان خراب شده یک‌کعبه هم با عمل‌جات دستگیر گردیدند. از یونانیها چهل ناو خراب شد، لیکن دشمن را تعاقب نمودند.

این جنگ دریائی بزرگ که یکی از محاربات قطعی دنیا است باین طریق خاتمه یافت و من در این باب با گرنندی هم عقیده‌ام که نتیجه این واقعه قطعی‌تر از اثر جنگ ماراتن بود در صورتیکه آنرا هم کریزی «۲» مورخ از محاربات قطعیه می‌شمارد. در این جنگ اشیل شاعر در یکی از سفاین جنگی بوده و در محاربه شرکت داشته است در منظومه معروف خود که بعنوان پارسیان است شرح آن را بنظم آورده و آن (چنانکه در زیر از نظر خوانندگان میگذرد) قابل مطالعه است.

«در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ایستادگی کرد و هنگامیکه جابر

(۱) - مراد یونانیان آسیای صغیر است (مترجم)

(۲) - Creasy

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۱

ناوگان عظیم ما تنگ شد دوست از کمک رساندن بدوست عاجز ماند. منقارهای مفرغی متحدین بر ناوهای ما لطمه‌ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد. ناوهای هلنی (یونانی) با زبردستی برگشتند و با اهرمها بر ما ضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند. دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد. زیرا در سرتاسر سطح آب بواسطه پاره‌های ناوها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده و سواحل و صخره‌ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود، هرزورقی بی‌انتظام میگریخت و هیچیک از زورقها یا واحدهای ناوگان سپاه بربر «۱» ما از این قاعده مستثنی نبود. ایشان با پاره‌های پاروها و تخته شکسته‌های تیز مانند مردان بر ماهیهای (تونی) یا گروه ماهیهای صید شده، ضربه میزدند.

ناله‌ها و شیون‌های درهم و برهم شورابه‌های آن دریا را تا مسافت زیادی پوشیده بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را از نظرها مستور کرد.»

یونانیان ملتفت اهمیت پیشرفت و غلبه خود نبودند و شب را در سلامیس به تهیه اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند، لیکن چون آفتاب برآمد دیدند از سفاین پارسای اثری نیست و یونان از هلاکت نجات یافته است.

مراجعت خشایارشا

در آخر محاربه خشایارشا بعجله شورای جنگ را تشکیل نمود و در آنجا مردونیه رأی داد که پادشاه بسارد مراجعت کند و تکمیل تسخیر یونان را باو واگذار نموده ۳۰۰ هزار تن لشکر برای اجرای این مقصود باو بدهد. شاهنشاه بی‌لیاقت هم شرافت و حیثیت ایران را ملحوظ نداشته این رأی را قبول نمود و به فراغت خاطر از آتیک حرکت کرد، ضمناً چون در

دوم ماه اکتبر سال ۴۸۰ قبل از میلاد کسوفی واقع شد اسپارتیها هم این واقعه را بهانه قرار دادند که از جای خود در تنگه کروت حرکت نکنند.

خشایارشا بعد از آنکه توفقی در تسالی نمود عقب‌نشینی خود را امتداد داده و چندین هزار از لشکریانش در عرض راه از گرسنگی و امراض تلف شدند. چون بتنگه داردانل رسید پل را طوفان خراب کرده بود، لهذا سفینه‌ای پیدا کرده خود بسلامت بساحل

(۱) - و آن بمعنی خارجی و بیگانه است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۲

آسیا رفت و از قراری که نقل کرده‌اند چندین هزار نفر دیگر از سپاهیان گرسنه او نیز در آنجا از گرسنگی بهلاکت رسیدند. یونانیها کشتی‌های ایران را دنبال کردند، لیکن نتیجه نگرفتند. چون به اندروس رسیدند شورای جنگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند، تمستوکل اصرار داشت که باید بطرف شمال رفت و پل تنگه داردانل را خراب کرد.

اوری بیاد چنانکه مترقب بود سخت مخالفت نمود، آن آتنی مزور چون دید حرف او پیش نمی‌رود از آن استفاده کرده آدمش را نزد خشایارشا فرستاد و او را از قضیه مطلع ساخت. بواسطه این قبیل اعمال افتخار بزرگ خود را لکه‌دار نمود.

مهاجمه کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

وقعه دیگر از وقایع این دوره مهمه در سیسیل واقع شد.

اهالی کارتاژ قوای مهمی برای حمله به سیسیل و ضربت وارد آوردن بر یونان تهیه دیدند و شاید دیپلوماسی پارس هم در این کار عامل بوده باطنا ایشان را باین عمل ترغیب کرده باشد.

خلاصه بعد از اینکه سواران و عراده‌های آنها بواسطه طوفان تلف شده و از دست رفت به پانورمو (۱) رسیدند. سردار ایشان که هامیلکار (۲) نام داشت از آن بندر کنار ساحل را گرفته به هیمرا (۳) که منظور نظر او بود رفت و آنجا را محاصره نمود. ژلون جبار سیراکوس بعجله بمدد ترون (۴) پادشاه هیمرا آمد و پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار همراه آورد. کارتاژیان سواران سیراکوس را با خود بغلط متحد فرض کردند و در مقابل ایشان بدفاع پرداختند، باین واسطه اردوی بحری آنها تخریب و هامیلکار مقتول شد. پس از آن ژلون بر کارتاژیهای دل‌شکسته حمله برد و آنها مقاومتی ننموده تماما کشته یا دستگیر شدند و جنگ هیمرا هم یکی از جنگ‌های قطعیه یونانیها محسوب گردید.

جنگهای مردونیه

پرده سوم یعنی پرده آخر کشمکش طولانی دلیرانه بین لشکر بیشمار آسیا و یونانیهای شجاع وطن پرست بلند شد. خشایارشا هنگامیکه در تسالی توقف داشت زبده قشون خود را که بواسطه آن ایرانیان بلندهمت میخواستند

Panormus-(۱)

Hamilcar-(۲)

Himera-(۳)

Theron-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۳

یونان را بر مستملکات شاهنشاه اضافه کنند به مردونیه سپرد. بنابراین سردار نامبرده از مزاحمت دستجات بی لجام ویژه از زحمت شخص شاه و درباریان او مستخلص شد، چه اینها قوه و قدرت حربی را اضافه نمیکردند ولی نگاهداری و خواربار رسانیدن بایشان بر اشکال کار میافزود، گذشته از اینکه تقریباً مسلم شده است که هروقت دربار در اعمال نظامی مداخله نماید البته مصیبت و بدبختی نتیجه آن میشود.

مردونیه در امر یونانیها مجرب شده بود و قبل از اینکه حرکتی بکند بدوا از هاتفهای مختلف استشاره نمود، بعلاوه بتوسط اسکندر پادشاه مقدونیه با آنتیان بنای مذاکرات را گذاشت و تکلیف شرافتمندانه اتحاد با شاهنشاه را بایشان نمود، اسپارتیان چون این امر را دانستند سفرا بنزد آنتیان فرستادند و عهد و پیمان کردند و با اینکه دولت اسپارت تا آنوقت شرکت مهمی در کار نکرده بود و آنتیان صدمات کلی خورده بودند معهداً سفرا را قبول کردند و در جواب شاهنشاه گفتند تا خورشید در مدار آسمانی خود باقی است ما با خشایارشا متحد نخواهیم شد. مردونیه چون دید آنتیان از سایر یونانیها جدا نمیشوند از تسالی متوجه جنوب شد و مجدداً ده ماه بعد از نوبت اول آتن را اشغال نمود و آنتیان دست تنها مانده و متحدین مددی بایشان نرسانیدند، خانوادههای خود را به سلامیس فرستادند و در آنجا محفوظ ماندند، در این موقع باز مردونیه با آنتیان و همچنین مردم ارگیوس «۱» داخل مذاکره شد اما ثمری نبخشید، از آنطرف اسپارتیان باستحکام تنگه کرنه میپرداختند و عقل علیل ایشان وافی نبود باینکه لزوم شرکت در عمل را احساس نمایند و در حقیقت در تقاعد خود بقدری مداومت نمودند که نزدیک بود پیمان حوصله و طاقت آنتیان لبریز شود، بالاخره بعد از وفات کلتومبروتوس «۲» و جلوس پوزانیاس «۳» بنای فعالیت را گذاشتند و لشکر پلوپونس مأمور بحرکت شد و معجلاً بطرف شمال بملاقات دشمن شتافت. مردونیه آنچه از آتن باقی مانده بود خراب کرده به بئوتیه «۴» رفت که در آنجا از متحدینی که داشت باو کمک شده بعلاوه برای حرکات و گردش سواران نیز مناسب تر از دشت پرتلال آتیک بود.

لشکر یونان

Argives-(۱)

Cleombrotus-(۲)

Pousanias-(۳)

Boeotia-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۴

که سوار نبودند دنبال رفتند و ابتدا در دامنه‌های کوه کی‌ته‌رن «۱» قرار گرفتند چه در آنجا کمتر از جلگه در معرض حملات سواران پارسی بودند.

مردونیه تمام سواران خود را در تحت ماسیس تیوس «۲» برای خسته کردن یونانیها فرستاد و آنها بشیوه ایرانیها حملات متوالیه برده تلفات زیاد وارد آوردند و بالاخره اسب ماسیس تیوس مجروح شده او را بزمین انداخت. یونانیها فوراً شتافته سردار افتاده را بقتل رسانیدند و هرچند سواران پارسی برای دربردن نعش او حمله بسیار شدید بردند لیکن موفق نشدند و با تلفات زیاد با کمال افسردگی باردوی خود مراجعت نمودند.

جنگ پلاته در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

لشگر یونان از این پیشرفت خود مغرور شده و از جهت فراوانی تهیه آب نیز اطمینان پیدا کرده از تحت حفاظت تلال درآمده موضعی اختیار کردند که یسار آن بر یکی از شعب رود آسپ «۳» تکیه داشت و یمین وی نزدیک چشمه گارگافی بود و اصل رود آسپ بین یونانیها و ایرانیها کشیده میشد. در این حال سواران ایرانی بهتر میتوانستند کار کنند و موقع جدید یونانیها دو معبری را که خطوط ارتباطیه آنها مابین آن دو معبر واقع میشد حفظ نمیکرد و بنابراین یک قافله مرکب از پانصد حیوان بارکش با رانندگان و شاید همراهان آنها گرفتار پارسیها شده قطعه‌قطعه شدند.

مردونیه میل داشت بیک جنک قطعی کار را تمام کند و شاید که علت اشتیاق او باتمام کار تنگی خواربار بوده باشد. نقشه او این بود که سواران خویش را بکار انداخته یونانیها را بدست و پا بیندازد و تا اندازه هم موفق شد. سوارانش که تیرانداز بودند و نمیتوانستند از نزدیک محاربه کنند بواسطه انداختن تیر و زوبین لشکریان یونانی را خسته نمودند، چشمه گارگافی را که مشرب تمام قشون یونان بود خراب و پر کردند و این مطالب را که هرودوت نقل میکند دلالت دارد بر اینکه اوضاع برای پارسیها خیلی مساعد بوده است. یونانیها مقام تعرضی را رها نموده مصمم شدند شبانه عقب نشسته
موقع

Kithaeron-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۵

بهتری نزدیک پلاته اختیار نمایند و این امر مشکل ترین اعمال جنگی بود و بخوشی صورت نگرفت باین معنی که یکی از سرداران اسپارتی چندین ساعت از عقب نشینی امتناع ورزید و قلب لشکر که از دستجات کوچک تشکیل شده بود از جناحین جدا شد و بنابراین چون روز برآمد قسمت های عمده قشون اسپارتی و آتنی بقدری از هم فاصله داشتند که نمیتوانستند بیکدیگر معاونت نمایند و اسپارتهای بدشمن نزدیکتر بودند و سایر متحدین بهیچوجه دیده نمیشدند.

۲۷- سرباز سنگین اسلحه یونانی و پارسی حامل پرچم که افتاده است. از یک کاسه گلی در موزه لور (اقتباس از نقاشی دور) Doures))

مردونیه بقاعده باید فتح را مسلم دانسته باشد زیرا که تقریباً دو بیست هزار تن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۶

ایرانی و پنجاه هزار تن یونانی داشت و در برابر او بیش از صد هزار تن یونانی نبود «۱» و آنها هم لاقلاً سه دسته منقسم شده و بیکدیگر نمیتوانستند مدد نمایند پس بشوق تمام سواران را بحمله نسبت باسپارتیان واداشت و سپاهیان جاوید را هم دنبال ایشان انداخت.

اسپارتیان که ساعت را نحس میدانستند تیرباران دشمن را تحمل کرده دست درنیاوردند تا موقعیکه معلوم شد نحوست گذشته است آنگاه با دشمن دست به گریبان شدند.

پارسی ها شجاعت فوق العاده ظاهر نمودند اما حربه و اسلحه شان کافی نبود و تمام مساعی که بکار بردند بیفائده ماند و عاقبت مردونیه رشید هم که بر سپاه جاوید فرماندهی میکرد کشته شد و هزاران از سپاهیان مزبور نیز در اطراف جنازه او بقتل رسیدند.

کشته شدن سردار که غالباً در محاربات آسیائی اسباب پریشانی لشکر میشود در این موقع نیز همین اثر را بخشید و قشون پارس با اغتشاش تمام باردوی خود متحصن شده ضمناً آتنیان که بمدد اسپارتیان میآمدند گرفتار لشکریان یونانی مردونیه شدند لیکن این جماعت باستثنای بیوتی ها در امر محاربه اهمی ظاهر نمودند و چون آنها عقب کشیدند آتنیها برای یورش باردوی ایرانی پیش رفتند بواسطه اینکه آنها مهندسین یونان محسوب میشدند و اسپارتی ها منتظر ورود ایشان بودند.

کشتاری که در اردوی ایران واقع شد فوق العاده بوده آسیائی‌های دل‌باخته چندان مقاومتی نکردند و از قراریکه هرودوت نقل کرده فقط سه هزار نفر از ایشان جان بدر بردند، لیکن تصدیق میکنید که یکدسته چهل هزار نفری بسرداری ارته‌باز که مخالف نظریات مردونیه بود و عقیده داشت که باید صبر کرد و با تأنی پیش رفت با نظم و ترتیب کامل عقب‌نشینی کردند و با یونانیها بهیچوجه طرف نشدند، از این گذشته گمان نمی‌رود که پیادگان یونانی توانسته باشند قوه مهم سواره پارسی را گرفتار کنند.

خلاصه شجاعت اسپارتیها فیروزی یونان را قطعی و کامل ساخت. لشکریان یونانی در میدان وسیع و اوضاع غیرمساعد گرفتار شده و فقط دو دسته از سه دسته حاضر بودند، آنها هم بیکدیگر نمیتوانستند قوه برسانند. معهدا با وجود کثرت عدد طرف

(۱) - باید در نظر داشت که در تعداد قشون از دو طرف مبالغه شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۷

مقابل و نواقصی که در کار خودشان بود نظام و اسلحه یونانی اسباب نصرت و ظفر کامل ایشان گردید.

جنگ میکال در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

مقارن وقوع آن محاربه مهم و شاید در همان روز ناوهای پارسی که در مقابل سامس توقف داشتند گرفتار یونانیها شده منهدم گردیدند. پارسی‌ها برای اینکه با فاتحین سالامیس روبرو نشوند ناوهای خود را بدمآغه میکال که در اصل خشکی واقع است کشیدند و در آنجا شصت هزار نفر از سپاهیان آنها را تقویت میکردند و مکان مستحکمی داشتند. اما دلاوران یونانی دست از شکار خود برنمیداشتند و دشمن را بساحل تعاقب کرده یک فتح درخشان دیگر نیز نمودند و تمام ناوها را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس را بر یونانیهای جزائر درهم شکست. طغیان زبانه کشید و مانند شعله‌ای منتشر شد. آتنی‌ها که صاحب اختیاری دریا را دارا شده بودند طاغیان را مدد کردند تا اینکه یونانی‌های اروپا و جزائر همه آزاد شدند و قادر گردیدند که به برادران آسیائی خود برای تحصیل آزادی کمک نمایند.

تسخیر سس‌س سال ۴۷۸ قبل از میلاد

واقعه‌ای که در این جنگ حیرت‌انگیز خاتم عمل بود تسخیر سس‌س «۱» است که چون در جانب اروپائی تنگه داردانل واقع بود برای شاهنشاه محل خوبی بجهت پیاده کردن قشون محسوب میشد. چون رئیس اسپارتی‌ها لزوم و اهمیت تسخیر این محل را نمی‌فهمید با دستجات خود بولایت خویش مراجعت نمود و تسخیر آن قلعه مهم فقط باهتمام و پافشاری آتنی‌ها واقع شد. پیادگان پارس فرار کردند لیکن آنها را تعقیب نموده گرفتار ساختند و تسخیر سس‌س جنگ بزرگ را ختم کرد و بنابراین آخرین واقعه آن رستاخیز بزرگ محسوب میشود.

این محاربات عظیمه که قوم آریائی بزرگ آسیائی با ابناء نوع دور افتاده اروپائی خود نمودند قابل این هست که تجدیدنظری در

Sestos-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۸

آن بنمائیم. اول مسئله‌ای که باید در نظر بگیریم اینست که یونانیها بچه سبب غالب شدند. گذشته از خصائل تعجب‌انگیزی که آنها داشتند یکی از مزایای ایشان این بود که در اراضی ناهمواری جنگ می‌کردند که بآن مأنوس و آشنا بودند و با تربیت و هیئت ایشان مناسبت داشت. در صورتیکه پارسیان معتاد بدشتهای وسیع و هموار آسیا بودند که در آنجا قشون پیاده هرگاه در تحت تقویت سواران نباشد البته در مقابل دشمن سواره عاجز میشود. علاوه بر این تفاوت اسلحه کمال مدخلیت را داشت. یونانیها تربیت شده بودند باینکه حربه سنگین را بسهولت حمل کنند و بکار برند، در حالیکه ایرانیها چندان اهمی در امر اسلحه نکرده و کمیت لشکر را بیش از کیفیت اهمیت داده بودند. بالاخره هرچند لشکر پارسی کاملاً در تحت تربیت و اداره صحیح بود لیکن دوری یونان از مرکز و منشأ اصلی ایرانیها برای یونانیها خیلی مفید و مؤثر واقع شد. اهمیت جنگی این محاربات را ممکن است مبالغه کرده باشند زیرا که هرگاه خشایارشا فاتح هم میشد ولایت دوری را چون یونان نمیتوانست زمان درازی نگاه بدارد و این عقیده گرندی صحیح است که «نجات یونان بواسطه وقوع این جنگ بود نه نتیجه آن».

بعبارت دیگر بواسطه مهاجمه پارسیها و یونان بغض و عداوتی در یونانیها تولید شد که تمدن یونان را مانع گردید از اینکه در تحت نفوذ مشرق‌زمین رفته و مستحیل گردد.

بسیاری از نویسندگان تصور کرده‌اند که دولت پارس بواسطه طرد شدن پارسیها از یونان بحال انحطاط افتاد و شکی نیست که باقی‌ماندگان قشون کبیر با کفاف کشور پراکنده شدند و داستان شکست پارس را منتشر نموده‌اند.

لیکن می‌بینیم بعد از این جنگ نیز مدت ۱۵۰ سال دولت پارس در عرصه دنیا یکه‌تاز است، این امر را دلیل می‌گیریم بر اینکه دوران پارسیها بسر نرسیده و در حقیقت یونان که منقسم به دول کوچک بود و غالباً باهم مناقشه داشتند بعد از فتوحات ماراتن و سالامیس و پلانه نیز مرد میدان و صاحب اختیارات آسیا محسوب نمیشد. بردن این گوی از آن میدان موقوف بود باینکه مقدونیه طلوع کند و در یونان تقدم و تسلط یابد و جهانگیر بزرگی بظهور آورد که شاید بتوان او را بزرگترین هنرمند جنگی عالم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۷۹

محسوب داشت. و قبل از اینکه این دلاور بمیدان آید یونانیها فقط در حاشیه آسیای صغیر کار میکردند و سکنه درونی باز مطیع اوامر والی سارد بودند.

اما اگر نویسندگان تاریخ یونان در قوت و اهمیت ضربت وارده بر ایران بواسطه دفع شدن از یونان مبالغه کرده اند شکی نیست در اینکه فتوحات یونانیها برای یونان و تمدن جدید اهمیت فوق العاده داشته است. کوروش بعد از مغلوب شدن کرزوس با کمال آسانی یونانیهای سواحل آسیای صغیر و جزائر مجاور آنرا منقاد نمود، داریوش پس از جنگ با سکاها (طوایف سیت) قشونی فرستاده حدود یونان شمالی را نیز در تحت اطاعت او در آورده بود. پس از آن چون لشکرکشی بزرگ شروع شد اکثر یونانیهای شمال و مرکز یونان سر تسلیم پیش آوردند و فقط دلاوران آتیک و پلوپونس باقی ماندند. اگرچه در پلوپونس هم مردم آرگوس طرفدار پارس بودند. آتیک نیز زیر پای دشمن افتاد و شهر آتن دو مرتبه گرفتار خرابی شد. در این حال فتوحات یونانیها یک مرتبه یونان و تقریباً تمام مستعمرات اروپائی و آسیائی او را مستخلص نمود. جزائر و بسیاری از بلاد آسیائی نیز آزاد شدند، در حقیقت بواسطه ضعف نفس خشایارشا که در بقیه سلطنت خالی از افتخار خود بهیچوجه اهتمامی در امر یونان ننمود آنها از حال تدافع خارج شده مقام تعرض اختیار کردند و اینحال را تا وقتیکه اسکندر پایتخت ایران را آتش زد و صاحب اختیار آسیا شد ادامه دادند. اما از این گذشته اگر نظر بکلیه عالم کنیم باید بگوئیم وقایع ماراتن و سالامیس و پلاته نه تنها غلبه یونان بلکه فیروزی نوع بشر و پیشرفت یک آمال و مقصود «۱» عالی تری بوده است و حتی امروز هم

(۱) - روح قضیه اینست که مردمان اروپا از حیث تمدن خودشان را مدیون یونان میدانند چه علوم و ادبیات و صنایع یونانی بود که بروم رفت و از آنجا باروپا سرایت کرد معلوم است که با این مقدمه اروپائیها حسباتی رقیق نسبت بیونانیهای قدیم میپوروند و اکثر عقیده دارند که اگر ایرانیها در این جنگها بهره مند میشدند اساس تمدن یونانی و بالتبع رومی و اروپائی متزلزل میگشت. تعجب در این است که نلدکه عالم آلمانی هم دارای همین عقیده است ولی باید دانست که دولت های آسیائی برخلاف دول اروپا هیچوقت متعرض تمدن ملت مغلوب و عوائد و رسوم آنها نبوده اند و صفحات تاریخ هم گواه بر این مدعاست

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۰

نمیتوانیم کاملاً تقدیر کنیم که مرهونیت ما نسبت بان دلاوران جسور که اعمال و محاربات ایشان نسبت بگذشتگان و آیندگان خودشان کم نظیر بوده بچه اندازه است.

چنانکه ماسپرو دانشمند بزرگ فرانسوی در این خصوص میگوید اگر ایرانیها بهره مند میشدند تمدن یونانی از میان نمیرفت زیرا این تمدن در تحت سلطه خارجی هم برتری خود را حفظ مینمود. نقل از ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۱

شکل عقاب هخامنشی (اقتباس از یک نشان بزرگ طلا در موزه بریتانیایی)

فصل هجدهم احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

در ایام اخشورش (این امور واقع شد)، این همان اخشورش است که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد.

«کتاب استر توراۀ باب اول آیه اول»

خشایارشا بعد از مراجعت از یونان

برای این دوره مأخذ موثق ما هرودوت است و چون کتاب معتبر او بواقعۀ تسخیر سس تس ختم میشود تا مدتی تاریخ ایران برای ما تا یک اندازه مجمل بود زیرا که هرچند در نوشتجات توسیدید «۱» از وقایع مهمه راجعه بایران اشارتی هست لیکن تفصیل داده نشده است. باری خشایارشا بعد از عقب نشینی و هن آور خود زیاده از یکسال در سارد توقف نمود و ظاهراً برای لشکرکشی جدیدی که یونان را مقهور کند طرح میریخت لیکن نتیجه‌ای از او ظاهر نشد، ضمناً پادشاه شهوت پرست عاشق زوجه برادر خود ماسیس تس «۲» شد اما چون آن زن با او موافقت نکرد مهر خود را بر دختر او انداخت و برای رسیدن بمقصود نامشروع خویش سعی شد که آن دختر را بزوجیت پسر خود داریوش در آورد. ملکه آمستریس «۳» را حسد بجنش آمد و مادر دختر

(۱)-Thucydides.

(۲)-Masistes.

(۳)-Amestris.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۲

را بچنگ آورده او را تحت شکنجه و آزار قرار داد و ناقص کرد و این عمل بیرحمانه ماسیس تس را که در باختر بود وادار بطغیان نمود لیکن گرفتار شد و بقتل رسید. پس از آن خشایارشا از سارد بشوش آمد و مدت چندین سال دیگر خبری از او نداریم.

تاخت و تازهای یونانیها در آسیای صغیر و جنک اوریمدن، ۴۶۶ پیش از میلاد

همینکه شاهنشاه بمرکز دولت خود بازگشت حملات یونانیان در نظر ایرانیان البته خالی از اهمیت می‌نمود و یونانیها هم چون از مرکز خود فاصله زیاد داشتند نمی‌توانستند بقلب دشمن ضربتی وارد آورند، از آنطرف مداومت در محاربات برای آتن کمال اهمیت را داشت، بواسطه اتحاد دلس «۱» که بموجب آن آتن قوای متحدین را تشکیل و اداره میکرد نیروی دریائی درست شده و در سال ۴۶۶ قبل از میلاد پس از دوازده سال محاربات دائمی مساعی یونان در تحت پیشوائی حیات‌بخش سیمن پسر میلیاد «۲» منتهی بیک فتح باشکوهی در اوریمدن واقع در خلیج پامفیلیه «۳» گردید و در آنجا یونانیان مانند واقعه میکال قشون پیاده کرده و یکدسته از لشکریان پارسی را که متحصن بودند مغلوب ساختند و کشتی‌های ایشان را هم منهدم نمودند. این فتح مکمل شد باینکه هشتاد فروند کشتی یا ناو فینیقی که بمدد پارسیها میآمدند نیز گرفتار گردیدند و میتوان قبول کرد که بحریمایان آسیائی بعد از این خسارت‌های فاحش هیچوقت با نیروی دریائی یونانی راضی بمقابله نمی‌شدند مگر اینکه از حیث جمعیت و برتری قوه اطمینان کامل حاصل مینمودند.

قتل خشایارشا، ۴۶۶ قبل از میلاد

ظاهرا این است که بی‌کفایتی و فساد اخلاق خشایارشا مکافات خود را همراه آورد و بعد از بیست سال سلطنت مصیبت آور بدست ارتابانوس «۴» (اردوان) رئیس پاسبانان خود بقتل رسید.

خصال خشایارشا

خشایارشا را چنانکه سابقا گفته‌ایم عموما با اخشورش مذکور در توراۀ تطبیق میکنند و چندان نمیتوان از او خوب گفت و یا

(۱)-Delos.

(۲)-Miltiades.

(۳)-Pamphylia.

(۴)-Artabanus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۳

تعریف کرد چه وقتیکه سلطنت رسید مقتدرترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود، علاوه لشکری عظیم و وسایل و قوای بی‌نهایتی در دسترس داشت و با وجود این میراث باشکوه همینکه در دریا یک لطمه‌ای از یونانیها خورد ترسید و بجای اینکه جنگ را مداومت دهد تا لکه مغلوبیت را از خود محو کند از یونان آشفته باسیا فرار کرد و آنجا بقیه سلطنت خود را بعیاشی و هوسرانی بسر برده زمام امور را بخواجه‌سرایان واگذار نمود.

جلوس ارتاکسرک سس اول (اردشیر دراز دست) در ۴۶۵ قبل از میلاد

بنابروایتی که محتمل الصدق است رئیس خواجه‌سرایان با آرتابانوس همدست بوده و قاتل بعد از قتل ارباب خود ارتاکسرک سس را که آن زمان طفلی بیش نبود برانگیخته برادر بزرگش داریوش را متهم بقتل نموده و حکم اعدام او را گرفته فوراً مجری داشت. باری ارتاکسرک سس اول (یعنی اردشیر) که در تاریخ معروف به درازدست «۱» میباشد با این وضع شیرانه بر تخت جلوس نمود و مدت هفت ماه در حقیقت اردوان سلطنت میکرد حتی اینکه در بعضی تواریخ اسم او هم جزء سلاطین مذکور شده لیکن دوران او کوتاه بود باین معنی که بقتل ولینعمت و ولینعمت‌زاده خود قناعت نکرده در صدد قتل پادشاه جوان نیز برآمد لیکن در این مورد موفق نشد بلکه خود را بر سر اینکار گذاشت و انتقام گیرنده او مگابیز «۲» نام داشت و او مقدر بود در مدت سلطنت طولانی اردشیر اول نقش مهمی را بازی کند.

طغیان هیستاسپ (و یشتاسپ) در سال ۴۶۲ قبل از میلاد

باوجود این حوادث داخلی، کشور ایران انقلابی پیدا نکرد و برادر بزرگتر پادشاه جوان در باختر یعنی یکی از ولایات دور دست پرچم خودسری برافراشت. سپاهیان دولتی بر او حمله بردند و اردشیر شخصا بر ایشان فرماندهی نمود و در دو محاربه

(۱) - نلدکه درازدست را کنایه از بسط ید و قدرت دانسته ولی آنچه قرین بقیاس معلوم میشود این است که آن بغرابت بدنی مربوط میباشد و گواه بر این معنی شرحی است در یشت ۱۷ (یت یشت) ذکر شده که آن بدینقرار است. تو نغزی ای زردشت و تو خوب آفریده‌ای سپنتمان با پاهای خوب بازوان بلند، بتن تو فر داده شده (و) بروان تو سعادت جاودانی (مؤلف).

(۲) - Megabyzus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۴

برادر را در حدود سال ۴۶۲ قبل از میلاد مغلوب نمود و شکست‌های مزبور یقیناً کار او را خراب و جمعیتش را پریشان کرد زیرا که از آن ببعد اسمی از او برده نمیشود.

شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد

سابقاً مذکور داشتیم که بعد از طغیان آخری مصر باز شاهزادگان آن کشور از قدرت محروم نگردیدند و بنابراین وقتیکه ولایت لیبیا در تحت امارت ایناروس پسر پسامتیک بنای عصیان را گذاشت آن شاهزاده توانست قوای مهمی فراهم کند و ناحیه دلتا طرفدار او شد. اما در دره نیل که پادگان پارسی تمام مواضع مهمه را در دست داشتند تعرضی نکردند و آنچه میتوان حدس زد این است که هخامنش که سمت نیابت سلطنت داشت بواسطه معاونتی که آنتیان بمصریان نمودند

نتوانست این فتنه را بخواباند. در این موقع آتن بمنت‌های عظمت خود رسیده بود و یک بنای مهمی برسم یادگار که برای قسمتی از اهالی شهر برپا شده هنوز موجود می‌باشد و آن اسامی ۱۶۸ تن از دلاوران آتنی را در بردارد که تمام آنها در جنگ ۴۵۹ پیش از میلاد کشته شده‌اند و این سال همان سالی است که کشتی‌های یونانی بمصر رفته و دلاوران مزبور در قبرس، مصر، فینیقیه، هالیس (در شبه جزیره آرگو «۱»)، اژنه «۲» و مگارا «۳» بقتل رسیده‌اند. باز جنگ دریائی دیگری هم که جنگ سکریفالیا «۴» می‌باشد در همان سال واقع شد و یقیناً قومی که تاریخش دارای یک چنین یادداشت شرافتمندانه‌ای باشد خیلی کم است.

در این موقع آتینان دویست فرزند کشتی تیری رم بمصر روانه کردند و آن دارای یک قوه بزرگی بود که هم در خشکی می‌توانست جنگ کند و هم در دریا. متحدین در پاپرمیس «۵» واقع در دلتا با سپاه پارس روبرو شدند و نتیجه این شد که هخامنش بقتل رسید و لشکریانش هلاک شدند. در این ضمن یک‌دسته از آتینان اتفاقاً بناوهای فینیقی برخوردند و پنجاه فرزند از آنها را غرق یا گرفتار نمودند. پس از این فتوحات آتینان مغرور شده به ممفیس حمله بردند و بزودی آنرا مسخر ساختند، اما پارسیها قلعه آن شهر را که معروف بحصار سفید بود نگهداشتند و مهاجمین را دفع نمودند و آنها مجبور

(۱)-Argive.

(۲)-Aegina.

(۳)-Megara.

(۴)-Kekryphalea.

(۵)-Papremis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۵

شدند از روی قاعده بمحاصره قلعه بیردازند.

در سال بعد یعنی سال ۴۵۶ قبل از میلاد لشکری ایرانی بعد از سیصد هزار تن پیشینیانی سیصد فرزند ناو فینیقی تحت ریاست و فرمان مگابیز «۱» که سردار قابلی بود بمیدان آمدند، متحدین از محاصره دژ سفید دست برداشته بمقابله دشمن پرداختند، لیکن مصریان چنانکه اکثر اوقات در میدان جنگ مغلوب شده‌اند در این موقع نیز شکست خوردند و مدعی سلطنت یعنی ایناروس مجروح و گرفتار شد. دستجات یونانی عقب نشسته بجزیره پروسوپیس «۲» که نزدیک بود پناهنده شدند و مدت یکسال و نیم که ابتدای آن از اول ۴۵۵ قبل از میلاد بود در برابر حملات پارسیها پایداری نمودند.

در این احوال لشکریان ایرانی مشغول برگردانیدن آب یکی از شعبه‌های نیل شدند. یک روز یونانیان ناوهای خود را در خشکی دیده و از ناچاری آنها را آتش زدند و در موقع حمله ایرانیها بیشترشان بقتل رسیدند. مابقی که نزدیک بشش‌هزار

تن بودند با شرایط آبرومندی تسلیم شدند و برای اینکه قرارداد بتصدیق شاهنشاه برسد آن جماعت را بشوش بردند. در این میانه پنجاه فروند کشتی و ناو یونانی بيموقع بكمك متحدین خود آمده در یکی از دهانه‌های نیل وارد و گرفتار فینیقیان شدند و بتلافی شکست‌های سابق نصف آن کشتی‌ها را غرق کردند.

مغلوبیت یونانیها شورش مصر را خاتمه داد، لیکن جماعتی از میهن پرستان مصر بیاتلاقها پناه برده در زدو خورد ولی نامنظم باقی ماندند و یکی از بازماندگان خانواده آمازیس را که آمیخته نام داشت بسلطنت برداشتند. خلاصه چون از نظر نظامی باین جنگ بنگریم معلوم میشود که جمعیت‌های عظیم یونانی هم بالضروره در مقابل ایرانیها فاتح و غالب نبوده‌اند، اگر اردشیر اول مردی باعزم بود باز مستعمرات آسیائی یونان در تحت تبعیت ایران میرفت و استقلال یونان مسلما متزلزل میگردد.

صلح کالیاس سال ۴۴۹ قبل از میلاد تقریباً

بعد از ضربت شدیدی که در مصر بقدرت آتن وارد آمد پارسیها قصد تجدید تسخیر قبرس نمودند. آتشیان نیز در صدد مخالفت

(۱)-Megabyzus.

(۲)-Prosopis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۶

برآمدند و در سال ۴۴۹ قبل از میلاد بعد از آنکه یک قرارداد صحیحی برای مدت پنج سال با اسپارتیها بستند، سیمون را که سردار کل متحدین بود با دویست فروند کشتی فرستادند، اما آن سردار قابل قبل از آنکه پیشرفت حسابی بکند در گذشت و ناوها ظاهراً بواسطه کمی آذوقه و خواربار مجبور شدند دست از محاصره کی تیون که در قبرس واقع ۲۸- قپه سپر نقره در موزه بریتانیائی (اقتباس از «دفاين سیحون»)

نقش بالا صفحه نقره است که ظاهراً قپه سپر بوده است و آن بواسطه سه ورقه نازکی از زر روی نقوش برجسته نشانده شده و گلمیخی است در وسط که بواسطه پنج سوراخ سفته شده است. دور صفحه یک حاشیه زنجیره دار نقش شده و در اطراف صفحه سه نفر سوار بشکار خرگوش، گوزن و غزال مشغولند.

بود بردارند. چون از مقابل سالامیس که در همان جزیره بود میگذشتند گرفتار سیصد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۷

فروند ناو فینیقی شدند که مشغول پیاده کردن قشون بودند و مانند دفعات پیش یونانیها کشتی‌های جنگی دشمن را شکست داده یکصد فروند از آنها را گرفتار کردند و مابقی را غرق نمودند و در خشکی هم بر سپاهیان طرف مقابل غالب آمدند.

آنتیان این پیشرفت بزرگ را مغتنم دانستند، برای اینکه با شاهنشاه صلح کنند پس کالیاس «۱» که از رجال سیاسی مهم بود بشوش رفت و قراردادی بسته شد که بموجب آن اردشیر اول استقلال تمام یونانیهای که جزو اتحاد دلوس بودند تصدیق نمود و قبول کرد که کشتیهای جنگی در دریاها یونان سیر ندهد و فقط کشتی بازرگانی حرکت کند، از آن طرف یونانی‌ها هم در نوبه خود صرفنظر کردند از اینکه بقیه یونانیها را از تحت اطاعت ایران در آورند. آنچه بر ایشان خیلی ناگوار بود این بود که دعاوی خود را بر جزیره قبرس نیز اسقاط نمودند «۲». در انعقاد این قرارداد صلح، یونانیها حزم و احتیاط بخرج دادند، چه برای حفظ اقتدار آتن مجبور بودند از سکنه آتیک همواره لشکر بگیرند و جمعیت آن ناحیه در شرف انهدام بود. از این گذشته جزیره قبرس از آتیک دور و به فینیقیه نزدیک بود و کشمکش برای آن جزیره مناسبت نداشت. بواسطه مصالحه آتن از خطر تعرض ایران محفوظ شد تا وقتی که قوه تعرض آن دولت محو و این خطر بکلی مرتفع گردید.

مقایسه ایران و یونان با اسپانیا و انگلستان

اگر نظری بادوار و ازمنه افکنده بجای ایران اسپانیا را که از بعضی جهات طبیعی با آن مشابهت دارد بگذاریم و انگلستان را بجای یونان قرار دهیم می‌بینیم دولت مقتدری که شامل ممالک عذیده پرنعمت اروپا بود و ثروت دنیای جدید را نیز بخود جلب مینمود بر کشوری که نسبتاً بهمان حقارت یونان بود، هر چند جمعیت زیادتر داشت حمله

(۱) - Callias.

(۲) - هلم (۲- ص ۱۷۶) انعقاد چنین پیمان صلحی را انکار نموده است و دلایل چندی هم برای آن اقامه میکند و ممکن است بگوئیم عهد صلحی که رسمیت داشته باشد بسته نشده است مگر اینکه حکمی را که متضمن این مواد بود شاه مهر کرده و بدان وسیله آبروی خود را حفظ نموده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۸

برد. در این موقع نیز مانند دوره قدیم قدرت فوق‌العاده دولت معظم در دریا بواسطه شجاعت و مهارت دریائی اجداد ما درهم شکسته شد. اگرچه مانند جنگ با ایران بعد از انهدام کشتی‌های اسپانیا معروف به ارماده «۱» کبیر جنگهای بسیار دیگر نیز واقع شد و نتایج مختلف بخشید، بالاخره حال مدافعه بدل بحال تعرض گردید و ملوانان انگلیسی در سال ۱۵۸۸ میلادی مانند آنتیان بعد از واقعه سالامیس برای حمله‌ور شدن بدشمنان خود با وجود زیادی عده طرف مقابل حاضر بودند.

گزارشها و حالات مگابیز نسبت بایران در زمان یکی از بی کفایت‌ترین سلاطین آن کشور معلومات زیادی بدست میدهد.

سردار مزبور برای تسلیم بقیه قوای یونانی در مصر شرائط آبرومندانهای قرار داد و عهد کرده بود قصد جان ایناروس را نماید، اما ملکه امستریس در کار بود و مدت پنج سال دائما مزاحمت میکرد، تا اینکه بخونخواهی هخامنش، ایناروس بدار کشیده شد و قریب پنجاه نفر یونانی را هم سر بریدند که آن زن دیوسیرت را راضی نمایند. این فقره در نظر مگابیز بی آبرویی و وهن بزرگی بود. بنابراین بیرق طغیان برافراشت و دو دسته قشون را که بمدافعه او روانه کردند پی در پی مغلوب کرد. بنابراین از سر تقصیرش گذشتند و باز در دربار پذیرفته شد. پس بمشارکت در شکار شیر دعوتش نمودند و در آن هنگام او بین شاه با شکارش واقع شده و بواسطه این بی ادبی محکوم بقتل گردید ولی مجازات او را تخفیف دادند و بسواحل خلیج تبعیدش نمودند. مدت پنج سال در آن نواحی خشک بسر برد و بهانه مرض برص را پیش کشیده و بایران مراجعت کرد.

کسی در صدد مخالفت او برنیامد و عاقبت باز تقصیرش عفو شده نزد شهنشاه آمد و جزء مستشاران مؤتمن شاهنشاه بود و عمری طولانی کرد.

دوره اغتشاش، سال ۴۲۵ قبل از میلاد

اردشیر با وجود بی کفایتی و نفوذ بد مادرش چندین سال باسایش سلطنت کرد. در این دوره آتئیان با اسپارتیان برای حفظ وجود خود در جنگ و جدال بودند و نمیتوانستند بنقاط دور

(۱)-Armada.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۸۹

نظر بیاندازند. چون در سال ۴۲۵ اردشیر وفات کرد پسرش خشایارشا دوم جانشین وی شد. لیکن او بزودی در حال مستی بدست برادرش سغدیانس بقتل رسید. سغدیانس ۲۹- کاخ داریوش (دیولافوا، صنایع قدیم ایران)

نیز بنوبه خود مورد حمله اخس گردید و او پسر دیگر اردشیر و شوهر پریزاتیس دختر اردشیر بود. امرای ایرانی دور بیرق اخس جمع شدند و اگرچه با سغدیانس گفتگو

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۰

کرده بودند که او را در سلطنت شریک کنند لیکن بطور خدعه با او رفتار کرده و بطریق آن روز ایران او را در خاکستر خفه کردند.

پادشاهی داریوش نتوس ۴۴۲-۴۰۴ قبل از میلاد

اخس پس از هلاک برادر بنام داریوش دوم بسلطنت رسید «۱».

مستشاران معتبر او پریزاتیس و سه نفر از خواجه‌سرایان بودند بنابراین عجیب نیست که در دوره او طغیان‌ها و سرکشی‌های زیاد واقع شده باشد. اولین طغیانی که واقع شد از طرف برادرش آرسی‌تس بود و آرتی‌فیوس پسر مگابیز نیز باو ملحق گردید و بمدد مزدوران یونانی دو نوبت فاتح شد. اینوقت اخلاق یونانیها از طلای وافر پادشاه بزرگ فاسد شده از آن بعد بهترین حربه ایران پول بود. عاصیان از روی سفاهت بعهد و پیمان اعتماد کرده تسلیم شدند. لیکن آنوقت دیگر در ایران سیاستمدارها قیدی پیمان خود نداشتند و لذا آنها نیز مانند سغدیانوس بواسطه خاکستر خفه شدند. معهدا یکنفر بیرق طغیان و خودسری برافراشت و او پی‌سوت‌نس والی لیدیه بود. لیکن مزدوران یونانی او در مقابل زر مسکوک داریوش پایداری نکرده از او سرپیچیدند و او نیز مجبور بتسلیم و دارای سرنوشت سایر طاغیان گردید. چون گرفتاری او بحسن تدبیر تیسافرن واقع شد این شخص بجای او استاندار لیدیه گردید و چندین سال هنرمندی خود را در تدابیر و دسایس بکار برد، بطوری که با یونانیها در سیاست امور یونان نفوذ تام و تمامی پیدا کرد.

تیسافرن و اتحاد با اسپارت ۴۱۲ قبل میلاد

در این موقع بود که لشکرکشی آتنیان بسیسیل مانند لشکرکشی کارتاژیان در موقع جنگ سالامیس و پلاته نتیجه وخیم بخشید.

تیسافرن که مردی هوشیار بود فوراً بخیال استفاده افتاد و با اسپارت عهدی بست که دو دولتین ایران و اسپارت با آتن بمحاربه پردازند. بنابراین ترتیب سابق که دو دولت معتبر یونانی اختلافات داخلی

(۱) - چون مادر شاه زن غیرعقدی بود بدینجهت او را نتوس میگفتند که بمعنی حرامزاده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۱

خود را کنار میگذاشتند و برای مقابله با ایران متفق میشدند از بین رفته ترتیب دیگری مشاهده میشود که اسپارت و بعدها آتن و تب با ایران متحد میشوند که با رقیبان داخلی مجادله کنند. تیسافرن نقش خود را با کمال لیاقت و زبردستی بازی کرد باین معنی که در معاونت بمتحد خود باندازه‌ای کوشش نمیکرد که حقیقتاً یکی از طرفین غلبه کلی بر دیگری یافته موازنه قوا بهم بخورد. باین واسطه نفوذ ایران را بسیار بسط داده و آن را بدون مخارج و زحمت زیاد در آسیای صغیر محکم نمود. اما ضعف قوه حربیه پارس نیز از این زمان شروع میشود یعنی راحت‌طلبی پادشاه و آسایش و خوشگذرانی

طولانی پارسها را از قوت و قدرت انداخت بطوریکه غالباً از یونانیان بطور مزدور داخل قشون خود میکردند و فرماندهان یونانی را در خشکی و دریا دخالت کلی در کار میدادند و همین فقره برای ایرانیان نتایج وخیم بخشید.

داستان تری تخم

فساد دربار پارس و انحراف آن از رویه مرضیه کوروش و داریوش اول در زمان سلطنت داریوش دوم که پادشاه بیقابلیتی بود بواسطه داستان تری تخم «۱» بخوبی ظاهر میشود. این شخص داماد شاهنشاه بود ولی عاشق ناخواهری خود که رکسانه نام داشت شده در صدد توطئه و دسیسه بر ضد پدرزن خود برآمد تا از دست زوجه خویش آزاد شود. همدستان او برای اینکه او را از انجام امر مطمئن کنند همه قسم خوردند که آمستریس را در کیسه کرده شمشیرهای خود را در کیسه فروبرند. اما این دسیسه پیشرفت نکرد و تری تخم بقتل رسید و پریزات یا پروشات بهانه برای اجرای بیرحمی و قساوت قلب خود پیدا کرده اول رکسانه را قطعه قطعه نمود، آنگاه تمام منسوبان تری تخم را که از جمله مادر و خواهر او بودند زنده بگور کرد. این بود وضع دربار پارس در دوره یک پادشاه فاسد.

(۱)-Terituchmes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۲

دو سیکلی نقره متعلق به صیدا روی سکه زورق جنگی ترسیم شده و پشت آن تصویر پادشاه بزرگ است که در ارابه قرار دارد و یک نفر هم همراه اوست

فصل نوزدهم انحطاط دولت پارس

(کوروش کوچک) باقرار و اعتراف تمام اشخاصی که با او مراد داشته از تمام پارسیهائی که بعد از کوروش قدیم (کوروش بزرگ) بدینا آمدند بیش از همه قلب شاهی داشت و بیش از همه لایق سلطنت بود. گزنفون

کوروش کوچک

هیچیک از جنگهای آسیا باندازه لشکرکشی کوروش کوچک محل توجه واقع نشده و علت عمده آن هم هنرنمائیهای قشون یونانی بود که در تحت اختیار آن شاهزاده و فرمان گزنفون خدمت میکرد، لیکن مردانگی و کفایت و کاردانی آن حادثه جوی بزرگ که با بیهنری و تن پروری سلاطین آنوقت ایران ضدیت تامه ظاهر میسازد خیلی محل نظر است و اثر آن برای خواننده تاریخ بمنزله نسیم خنکی است که بمسافری در منطقه حاره بوزد.

کوروش کوچک پسر دویم داریوش بود، چه پسر اول ارساسس (ارشک) نام داشت که بعدها بنام ارتاکسرس دویم (اردشیر دوم) بسلطنت رسید. تولد ارشک در زمانی واقع شده که پدرش والی هیرکانیا بود و هنگامیکه کوروش بدینا

آمد پدر بر تخت سلطنت جا داشت. بعلاوه کوروش محبوب مادرش بود و بواسطه نفوذ او نایب السلطنه آسیای صغیر شده دارای اختیارات تامه بود و تقریباً مستقل محسوب میشد و معلوم بود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۳

که در ایام غیبت او از دربار، مادرش برای رسیدن او بسلطنت کار خواهد کرد.

روابط کوروش با اسپارت

این فرمانفرمای جوان از بدو امر مصمم بود که موقع خود را مستحکم سازد و مزایای مهمه سپاهیان یونانی را درک کرده عازم بود بر اینکه از موقع خود استفاده نموده لشکر جراری جمع آوری و مرتب کند. پس از آنکه اوضاع را بخوبی تحت مطالعه آورد بر این عقیده شد که اتحاد با اسپارت برای مقاصد او مفیدتر تواند بود تا با دولت بحری مانند آتن. بنابراین با اسپارتیان بنای خصوصیت را گذاشت و برئیس زیرک ایشان موسوم به لیزاندر «۱» مدد مالی رسانید چنانکه قادر بر غلبه در جنگ مهم آگوس «۲» پوتامی در سال ۴۰۵ قبل از میلاد گردید.

تیسافرن که موقعش ضعیف شده و دانسته بود که کوروش در صدد طغیان است شاهنشاه را بموقع از این قضیه آگاه کرد و بنابراین آن جوان جاه طلب بشوش احضار شد که رفتار خویش را معلوم سازد، لیکن چون بشوش رسید پدرش در سال ۴۰۴ قبل از میلاد در گذشت.

جلوس اردشیر من مون (تیزهوش) ۴۰۴ قبل از میلاد

با وجود نفوذ پریزاتیس ارساسس یا ارشک و ارث تاج و تخت سلطنت شد و بعنوان اردشیر دوم ملقب به من مون یعنی تیزهوش بر تخت جلوس کرد و در پاسارگاد «۳» تاجگذاری نمود.

از قرار مذکور کوروش مصمم بود برادر را در موقع تشریفات تاجگذاری در معبد بقتل رساند، لیکن تیسافرن مطلع شده برادر بدنیت را گرفتار کرد.

پادشاه در حال غضب فوراً حکم بقتل او داد، لیکن مادرشان بازوهای خود را سپر او کرده و بالاخره معافیت او را حاصل نمود. اردشیر از نادانی نجابت و بزرگواری ایرانی را ظاهر ساخته برادر جاه طلب را اجازه داد که بآسیای صغیر مراجعت نماید، چنانکه مترقب بود او در آنجا بنای تهیه محاربه برای تحصیل تخت و تاج را گذاشت. سردار

(۱) -Lysander

(۲) -Aegospotami

(۳) - رجوع شود بشرح زندگانی اردشیر بقلم پلوتارک که در آنجا شرح جالب توجهی در اینخصوص ذکر شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۴

یونانی کوروش که کلنارکوس نام داشت و از اهالی اسپارت و مردی باعزم و مجرب بود بسرعت لشکر عظیمی از مزدوران یونانی فراهم ساخت. کوروش از اسپارت نیز استمداد کرد، اگرچه آن دولت معاونت آشکار نمود لیکن هفتصد تن از سپاهیان خود را بخدمت او گماشت. بالاخره سپاه کوروش از سیزده هزار یونانی و یکصد هزار آسیائی مرکب گردید و در سال ۴۰۱ قبل از میلاد آن حادثه جوی بزرگ از مرکز خود بعزم تسخیر آسیا حرکت کرد.

لشکرکشی کوروش ببابل

کوروش همینکه از سارد راه افتاد و برای اینکه مقصود خود را از همه کس غیر از مستشاران خود پنهان دارد چنین وانمود کرد که قصد مطیع ساختن قوم پی سی دیان را دارد. لهذا از فریگیه یا می سیه «۱» عبور کرده در بین راه با اپیاکس «۲» زوجه سی یی نه زیس ملاقات نمود و او مبلغ گزافی پول بوی داد. پس نیم دایره وسیعی پیموده بدربندهای معروف سیلیسی رفت، که بنا بقول کزنفون «بسیار صعب و ناهموار بود و اگر کسی در صدد ممانعت برمی آمد البته عبور از آن دربندها غیر ممکن میشد.» «۳» چون باین نقطه رسید قتل جبال را گرفته بودند، لیکن سی یی نه زیس ورود لشکریان منون «۴» سردار تسالی کوروش را بهانه قرار داده شبانه لشکریان خود را از آنجا برداشت و سپاه کوروش بدون زدو خورد به طرسوس رسید.

در این موقع کوروش از جهت لشکریان یونانی خود گرفتار مشکلات گردید.

کزنفون که بعدها در همین لشکرکشی اهمیت کلی پیدا کرده نقل میکند که آنها از پیش رفتن امتناع داشتند و بروی کلنارکوس رئیس خود نیز ایستادند تا بالاخره خواهی نخواهی بتطیع ازدیاد موجب و جیره راضی شدند پیش بروند. کوروش اینوقت

(۱) - Mysia

(۲) - Epyaxa

(۳) - به «اناباسیز» ترجمه ویلر ۱، ۲، ۲۱ رجوع کنید. در کتاب داوید فریزر موسوم به The short cut to India - صفحه ۷۱ این «دربندها» بطور وضوح شرح داده شده است (مؤلف).

(۴) - Menon

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۵

چنین عنوان کرد که منظور نظرش درهم شکستن قشون آبروکوماس (۱) والی سوریه میباشد و چنین تصور میرفت که ساتراپ نامبرده از عبور نهر فرات ممانعت نماید، پس بسرعت از دربندهای سوریه که بمنزله ترموپیل آسیا بود عبور کرده همواره با سفاین ارتباط خود را محفوظ داشت و مهیا بود که هر وقت قوه دفاعیه ظاهر شود پشت سر او لشکر پیاده کند. اما آبروکوماس قصد ممانعت برادر شاهنشاه را نکرد و او از خاک حاصلخیز سوریه عبور نموده به تاپساکوس که کنار نهر فرات است رسید. آنجا او مطلع گردید که آبروکوماس آنچه کشتی بوده آتش زده و عقب رفته است.

در تاپساکوس یونانیان بالاخره ملتفت شدند که با شاهنشاه طرفیت پیدا کرده اند بدون اینکه امید عقب نشینی هم از میدان جنگ داشته باشند و باز اینجا هم اختلافات سخت در پیش آمد و سپاهیان از سر کرده خود که ایشانرا اغفال کرده رنجیده خاطر گردیدند. لیکن مجددا آنها را تطمیع کرده اضافه مواجب دادند و راضی کردند. آنها فقط بعشق پول مهبیای تحمل مخاطرات شدند، کوروش هم بجهت حصول مقصود همه نوع خسارتی را متحمل گردید.

اتفاقا در آن موقع آب فرات بسیار کم و نازل بود، بطوریکه مهاجمین توانستند از آب عبور کنند و بسرعت پیش روند، آنها روزی بیست میل راه پیمودند و در هیچ جا از دشمن آثاری ندیده و نشیدند. از قراریکه گزنفون نقل کرده مقصود از این عجله و شتاب این بود که بشاهنشاه مجال داده نشود که تمام قوای خود را فراهم کند.

جنگ کوناکسا ۴۰۱ قبل از میلاد

چون بولایت حاصلخیز بابل رسیدند بعضی سواران سبک اسلحه دیدند، اما چون حرکشان را بطرف جنوب ادامه دادند اثری از قشون ایران ظاهر نشد. پس از آنکه سه روز بطور صف جنگی پیش رفتند بظاهر مخبرین کوروش خبر صحیحی باو نرسانیدند و بنابراین کوروش معتقد شد که اردشیر بابل را ترک گفته و باراضی مرتفعه ایران رفته است. اما این اشتباه بود چه روز چهارم ناگهان سواری در رسید و خبر داد که لشکر بزرگ شاهنشاه

Abrocomas-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۶

در ظرف چند ساعت ظاهر خواهد شد. بنابراین اطلاع کوروش مجال پیدا کرد که صفوف جنگ را ترتیب دهد. سپاهیان یونانی را تحت فرمان کلنارکوس در طرف راست یعنی بجانب فرات جا داد و خود بر طبق عادت تغییرناپذیر پارسیان در میانه جا گرفته و ششصد نفر سوار سنگین اسلحه را حافظ خود قرار داد و جزء عمده سواران را در چپ و در تحت فرمان آریائوس وادار نمود.

لشکر جرار اردشیر که ظاهراً قریب یک کرور بود بر کوروش احاطه داشت، لیکن او دانست که هرگاه قلب دشمن را که شاهنشاه در آنجا دارد بشکنند مقصود حاصل میشود بنابراین به کلنار کوس امر داد که یونانیها را متوجه قلب دشمن نماید.

کلنار کوس بوظیفه خود عمل نمود و مجملاً جواب داد که مراقب خواهیم بود که آنچه باید بشود انجام پذیرد، اما از ترس اینکه هردو جناحش خالی شود از نزدیکی فرات دور نرفت.

شروع بجنگ باین طریق شد که یونانیها بطرف عراده‌های مسلح که در مقابل آنها بود و از آن انتظارات زیاد داشتند حمله بردند. نتیجه آن فوق‌العاده بود، چه راننده‌ها و تمام صف رو برگردانیده فرار کردند و یونانیها دو سه میل آنها را تعاقب نمودند. کوروش شکست چپ لشکر ایران را ملاحظه کرد اما دانست که تا قلب شکسته نشده نتیجه قطعی نخواهد بود و چون سردار قابلی بود تهور و شتاب بخود راه نداده صبر کرد تا قلب لشکر ایران آهنگ پشت سر یونانیها نمودند. آنگاه حرکت ششصد تن سواران شجاع خود را بجانب شش هزار تن کادوسیان شاهنشاه متوجه نموده سرکرده قوه طرف مقابل را بدست خود هلاک کرد و معرکه گرم شده و راه کوروش بمحلی که اردشیر در آنجا داشت باز گردید. کوروش در جوش جنگ و شدت غضب و عداوت فریاد کرد دشمن را میبینم، پس نیزه گرفته بسینه برادر کوبید، چنانکه جوشن او را سوراخ کرده ویرا از اسب غلطانید و صاحب‌اختیاری آسیا باید در پیش نظرش مجسم شده باشد. لیکن ناگهان زویننی نزدیک چشم او فرورفت و در آن هنگامه بهلاکت رسید. اردشیر زخم خفیفی برداشته بود، چون خبر قتل برادر را شنید بطرف قشون آسیائی حمله برد و آنها چون دانستند که

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۷

کوروش کشته شده بطرف شمال عقب رفتند.

تیسافرن در منتهای چپ صف پارسی بود و بر یونانیهای که اسلحه سبک داشتند حمله برد. اما تلفاتی وارد نیاورد، باردوگاه ایشان نیز مهاجمه کرد لیکن دفع شد. درین ضمن کل آرخ چون شنید اردوگاهش در خطر است از تعاقب برگشت نمود و برای احتراز از خطر که مبادا این قوه از پهلو حمله کند پشت یونانیانرا برودخانه داده ثانیاً حمله برد.

پارسیها یاد از شجاعت اجداد خود نکرده و جبن بخرج دادند و از مقابله با یونانیها تن زدند. بنابراین یونانیان بعد از تعاقب دشمن جیان خود با فیروزی باردو مراجعت نمودند.

هرچند درواقع جنگ بمغلوبیت ختم شده و علت عمده آنهم سوء فرماندهی کلنار کوس بوده است.

این واقعه معروف بجنگ کوناکسا میباشد و نتیجه آن فوق‌العاده بود زیرا که یونانیها اینوقت دانستند که میتوانند (از اینوقت) سپاه پارس را مانند گله گوسفند در پیش خود برانند. اگرچه تا چندین سال در صدد استفاده از این مزیت و برتری خود برنیامدند لیکن معین است که اسکندر کبیر اساس خیالات خود را از تجربه بروی این واقعه اخذ نموده است (۱). اما باید دانست برای ایران کشته شدن کوروش جوان بدبختی بزرگی بود، چه آن جوانمرد بواسطه لیاقت و مردانگی

و تجربه‌ای که داشت شاهنشاه کاملی میشد که ممکن بود دولت ایران را بمقامیکه در زمان کوروش کبیر و داریوش اول داشت برگرداند و یقین است که روح تازه بایران بخشیده و با معرفتی که باحوال یونانیها داشت میتوانست دول یونانیرا بیکدیگر مشغول کند البته بمحو استقلال یونان موفق میشد، لیکن مشیت خداوند دیگر بوده است.

بازگشت ده هزار نفری

کمترا واقعه از وقایع تاریخ مانند بازگشت ده هزار نفری مورد اعجاب و تحسین است. صبح روز بعد از جنگ یونانیها در
صد

(۱) - از همین جا باید تصدیق نمود که این جنگ برای دولت هخامنشی بسیار مضر و زیان‌آور بود زیرا آن بقول یکی از نویسندگان معاصر نشان داد که سپاه بزرگ ایران فاقد اهمیت جنگی است و این باعث جرأت و جسارت یونانیان شده نتایج میثومی در آتیه بار آورد و بنابراین عمل کوروش نسبت بایران جنایت و خیانتی بزرگ بود (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۸

حرکت برای اتصال به کوروش بودند که خبردار شدند کوروش کشته شده و لشکریان او گریخته‌اند. کلنارکوس یا کل آرخ تزلزل خاطر بخود راه نداده تکلیف سلطنت را به آریه‌ئوس «۱» نمودند لیکن مشار الیه بعنوان اینکه امرای پارسی زیر بار نخواهند رفت مقتضی ندانست این تکلیف را قبول کند.

بعد از آن منادی از طرف تیسافرن ندا کرد که یونانیها اسلحه خود را تسلیم کنند و برای اینکه ترتیبی درباره ایشان داده شود در حضرت شاهنشاهی حضور یابند.

یونانیان از این عنوان متغیر شدند، لیکن چون در اوضاع حاضر خود مشاوره کردند و از امتناع آریه‌ئوس مستحضر شدند پیشروی را خلاف مصلحت دانسته شبانه شروع بعقب‌نشینی کردند و بنقطه‌ای رسیدند که روز قبل از جنگ آنجا بودند و در آنجا بسپاهیان آریه‌ئوس ملحق شدند، پس بمشاوره پرداخته و سردار ایرانی معلوم نمود که حاجت خواربار موجب آنست که در مراجعت از راهی که برای آمدن پیموده‌اند صرف نظر نمایند و راه طولانی تری بطرف شمال اختیار کنند. او اظهار کرد که هرگاه دو سه روز در حرکت شتاب نمایند از خطر مجاورت شاهنشاه که لشکر بزرگ او ناچار باید آهسته حرکت کند آسوده خواهند شد و با سپاه کم هم آن پادشاه جرأت نخواهد کرد بر ایشان حمله نماید.

بنابراین صبح روز بعد قوای متحده بطرف شمال حرکت کردند و عجب اینکه بقشون شاهنشاه برخوردند. پارسیها بیش از یونانیان متوحش شدند لیکن آنها هم تمام شب را در تزلزل خاطر بودند. روز بعد با تیسافرن بمذاکره متارکه جنگ پرداختند، بعد از مباحثات زیاد قرار بر این شد که یونانیها را اجازه بدهند که بدون مزاحمت بمیهن خود مراجعه نمایند. بالاخره آنها حرکت نمودند و آریه‌ئوس هم با پادشاه مصالحه نموده باتفاق قوای تیسافرن با یونان همراه شدند تا بدجله رسیدند و از دجله بوسیله پلی که مرکب از ۳۷ کشتی بود گذشتند.

چون چهار منزل دیگر طی نمودند به ایس که محل آن بخوبی معلوم است آمده

(۱) -Ariaeus

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۲۹۹

و از آنجا به زاب صغیر رسیدند. در این نقطه تیسافرن کلنار کوس (کل آرخ) و سایر سرکردگانرا فریفته بملاقاتی دعوت نمود و از راه خدعه آنانرا گرفتار و دستگیر کرد. این بلیه ۳۰- تصویر سرتبرهای مفرغی و غیره از خینمان در شرح اشیاء فوق رجوع شود بصفحه ۲۴۵

عظمی هم یونانیها را بتسلیم و تمکین نیاورد، در صورتیکه مصیبتی از آن بالاتر نبوده و هرجماعت دیگری البته برای تسلیم حاضر میشدند. خلاصه رئیس دسته اسپارتی را فرمانده خود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۰

قرار دادند و کزنفون را هم معاون او معین کردند و باز راه افتاده بنای حرکت را گذاشتند در حالیکه لشکریان ایرانی خصومت خود را ظاهر نموده بودند. بهر حال این جمعیت کم از بلاد قدیمه آشور عبور کردند و تیسافرن چندین بار بمزاحمت ایشان پرداخت ولی حملات او ضعیف بود و چندان از روی حدت و حرارت واقع نمیشد و در هر مورد لشکریانش برای احتراز از زدو خورد با یونانیها عقب می‌نشستند و از آنها فاصله میگرفتند.

بالاخره از دست لشکریان ایران خلاص شدند لیکن در کوههای کردوک یا کرد و در اراضی مرتفعه ارمنستان صدماتی بیش از پیش دیدند. اگرچه یونانیها چون در محاربه در تپه و ماهور ید طولائی داشتند حملات ایلات وحشی کوهستانی را بخوبی دفع میکردند و خواربار هم تحصیل مینمودند. لیکن مشکلات و موانع طبیعی از قبیل برف و سرمای شدید زیاد بود و کم بودن تلفات ایشان هم بر قوه تحمل و طاقت آنها و هم بر مهارت و زبردستی کزنفون دلالت دارد. باری از طرف مغرب دریاچه وان پیش رفته و از رشته کوه آسیای صغیر عبور نمودند. بالاخره سعادت یاری کرد و بجائی رسیدند که دریا نمایان شد و پس از انجام کاری که هیچوقت فوق آن واقع نشده بود به تراپزوس که امروز طرابوزان خوانده میشود وارد شدند.

از وقتیکه من طرابوزان را برای دفعه اول دیدم تابحال زیاده از بیست سال است لیکن فراموش نمیکنم اهترازی را که برای من دست داد هنگامیکه آن معبر را از دور بمن نشان دادند که یونانیها از آنجا دریا را دیده فریاد شادی برآوردند. همچنین وقتیکه کامپوس «۱» را سیاحت کردم که اردوگاه آن دلاوران بوده است در وقتیکه بعد از صدمات بی‌پایان و شجاعت و رشادت درخشان بااستراحت پرداختند.

ایران و یونان بعد از واقعه کوناکسا

نتیجه طبیعی مغلوبیت کوروش کوچک این بود که اتحاد ایران با اسپارت بواسطه معاونتی که بمدعی سلطنت نموده بود بهم خورد ولی اسپارت بعد از تجربه‌ای که بواسطه واقعه کوناکسا حاصل شده در

(۱) - Campos

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۱

صدد اعتذار از شاه برنیامد. بلکه قشون ده هزار نفری را وادار کرد باینکه یونانیهای آسیا را در مقابل تیسافرن و فارنا باز «۱» ساتراپ‌های ایرانی محافظت نمایند. این دو نفر همچنان با یکدیگر رقابت داشتند که هر یک حاضر بودند برای اینکه حریف را از میدان در کنند هر نوع مخارجی را برای مساعدت یونانیان تحمل نمایند. باز معلوم شد پول ایران در مزاج یونان کمال تأثیر را باید داشته باشد. حقیقتاً بنظر می‌آید که نه فقط مستعمرات یونان بلکه کلیه آسیای صغیر در آنوقت میتوانستند از تحت حکومت ایران بیرون آیند اما طلاهای ایران کار خود را کرد و آگزیلایس «۲» که در محاربات کمال هنرمندی را ظاهر ساخت و در کنار رود پاکتول فتح‌نمایی کرد که آن باعث شد تیسافرن بقتل رسد به یونان احضار شد. برای اینکه اتحادی را که بین تب و آرگس و کرت و آتن بر ضد اسپارت منعقد شده بهم بزند. اتحاد مذکور نتیجه سیاست ایران و بپول ایران «۳» تشکیل یافته بود. در این موقع نوبت بآتن رسید که با ایران همدست شود و کنن «۴» که بعد از واقعه آگس پتامی «۵» بقبرس فرار کرده و بتوسط فارنا باز بخدمت پادشاه ایران درآمده بود نیروی دریائی اسپارتی را در کنیدوس در سال ۳۹۴ قبل از میلاد درهم شکست و باین جهت بطور غیرمستقیم سبب تجدید تسلط آتن در دریا گردید. در نتیجه این غلبه یکدسته کشتی ایرانی بفرماندهی فارنا باز و دریاسالار آتنی او بغارت و خرابی کرانه‌های پلوپونس پرداخت. دیوارهای طویل آتن در تحت حمایت او و بوسیله پول ایران دوباره ساخته شد و تغییر کلی اوضاع از اینجا ظاهر میشود که شهر تب که چندی پیش اعدا عدو آتن بود در این موقع با سایر دول یونانی بآتن مساعدت نمود.

مصالحه انتالسیداس سال ۳۸۷ قبل از میلاد

باین طریق نایب السلطنه ایرانی بحسن تدبیر یعنی برانگیختن دول ضعیف یونان بر ضد اسپارت باز میزان تعادل را در یونان برقرار کرد و حیثیات دولت پارس بواسطه نمایش قدرت دریائی

(۱) - Pharnabazus

(۲) - Agesilaus

(۳) - آگزیلایس در حین حرکت حرف قشنگی زد و گفت مرا با هزار تن تیرانداز از آسیا بیرون میکنند و آن اشاره است به داریک که در آن بطوریکه در بالای فصل ۱۶ دیده میشود صورت تیراندازی منقوش است.

(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۲

شاهنشاه در دریای پلوپونس اعاده شد. چه تا آنوقت ناوگان پارسی داخل آن آبها نشده بودند. بالاخره اسپارت تقاضای صلح نمود و مذاکرات تا چندین سال طول کشید و تا یک اندازه علت آن اظهار مناعت از طرف ایران بود. عاقبت پس از آنکه سفیر اسپارت که انتالسیداس نام داشت مدتی در شوش متوقف بود بالاخره مصالحه واقع شده ولی نه باین طریق که عهدنامه بسته شود بلکه بموجب فرمانی از شاهنشاه که مقرر فرمود تمام خاک آسیای صغیر و جزائر قبرس و کلازومن (۱) متعلق بدولت ایران است، لیکن ایالات یونان مستقل میباشند، باستثنای لم‌نس، ایمبروس و ایسکیروس که متعلق به آتن خواهند بود. این مصالحه که طرف قبول دول مهمه یونان واقع شد برای ایران خیلی نافع بود چه متصرفات سابقه او را اعاده میکرد و مداخله یونان را در آتیه نسبت بآسیای صغیر ممنوع میداشت. حاصل اینکه معاهده کالیاس (۲) امضاء گردید و بر اعتبارات شاهنشاه بسی افزوده گشت و از زحمت دائمی محافظت آسیای صغیر آسوده شد.

برای یونان این مصالحه بطور کلی موجب خفت بود اما بجهت اسپارت خصوصاً نافع محسوب میشد چه تمام خاک خود را حفظ کرد و در میان دول یونان سمت برتری و مزیت حاصل نمود، تا وقتیکه پیمانانه ظلم و جور او لبریز شد و در جنگ لوکترا (۳) در ۳۷۱ قبل از میلاد بواسطه مداخله دولت تب بمجازات کامل رسید و امر او بخفت و خواری منتهی گردید.

محاربات مصر

ضعیف شدن حکومت مرکزی بالطبع بر اوضاع مصر انعکاس بخشید، چه اعقاب سلاطین آن کشور دارای قوه و قدرت بودند و در ۴۰۵ قبل از میلاد آمیرته (۴) ثانی که نواده اولی بود در دلتا باز علم طغیان برافراشت و جمع کثیری بهواداری او برخاستند. چون در میان سپاهیان که در جنگ کوناکسا جزء لشکر ایران بوده‌اند اسامی مصریان بسیار دیده میشود میتوان استنباط کرد که آمیرته فقط بر یک قسمت از مصر تسلط یافته لیکن در مدت قلیل شش سال حکومتی که او داشته بطوری سلطنتش حقیقت یافته بود که وقایع‌نگاران مدارس مذهبی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۳

مصر هم او را جزء دفتر اسامی فراعنه ثبت کرده‌اند. چون در گذشت نفوروت «۱» نامی (یونانیها او را نه‌فهریت «۲») گفته‌اند) بنام خانواده مندسیان تأسیس سلطنتی نموده کار ۳۱- یک کوزه زرین هخامنشی در موزه بریتانیایی (اقتباس از دفاین سیحون) و در شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵.

های او را تکمیل کرد و بتحصول آزادی مصر موفق شد. این سلسله از روی حسن تدبیر راه رفتند و پپول و لشکر هر گونه طغیان و فتنه‌ای را که ممکن بود بروز کند و دولت

Naifaaurut-(۱)

Nepherites-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۴

ایران را مشغول بدارد تأیید می‌نمودند. با قبرس و کاریه حتی یونان با بعد مسافت عقد اتحاد بستند، ضمناً تدارکات جنگی نیز میدیدند و سرداران یونانی بسیار اجیر کردند، مجرب‌ترین فرماندهان را جلب نمودند زیرا که مصریان نیز مانند پارسیان ملتفت شده بودند که نظام و مهارت یونانیان از ایشان برتر است.

از اتفاقات نیکو برای مصر این بود که بعد از واقعه کوناکسا و از اثرات آن واقعه اکثر قبایل جنگی آسیای صغیر طغیان کردند. جزیره قبرس نیز زیر فرمان او اگوراس «۱» با تقویت یونان و مصر، مرکزی بجهت مخاصمه با ایران گردید و بیک معنی از ضمائم سلطنت مصر محسوب شد. هاکور یا آکوریس «۲» جانشین نیفوریتس در بین ۳۹۰ و ۳۸۶ یکی از حملات ایران را که جزئیاتش بر ما معلوم نیست دفع نموده بود و پس از آن پپول و غله پادشاه قبرس را نیز کمک نمود. آتن هم سپاه مهمی بسرداری کبرياس «۳» که از فرماندهان معتبر بود بآن خاک فرستاد. او اگوراس چنان خود را با قوه و قدرت دید که دست‌اندازی بقطعه اصلی نمود و شهر صور را بتصرف خود درآورد.

اوضاع و احوال روزبروز برای مصر بهبودی مییافت، لیکن معاهده انتالسیداس ناگهان وضع را منقلب کرد و اولین صدمه بقبرس وارد آمد یعنی اردشیر قوه عظیمی فراهم کرده در مقدمه حمله بمصر بتسخیر آن جزیره مشغول شد. او اگوراس مدت ده سال ارتش شاه را مشغول داشت و باینواسطه خدمت بزرگی بمصر کرد و بالاخره با شرایط خوب با اردشیر مصالحه نمود. یعنی اجازه گرفت سالامیس را نگاه بدارد و عنوان پادشاهی هم داشته باشد. خلاصه باین واسطه شاهنشاه از پرداختن بمصر فراغت حاصل کرد و مدت سه سال در «عکا» تهیه فراوان دید و آن محل را تکیه‌گاه خود قرار داد.

در این موقع سلطان مصر نختورهب «۴» بود و آنچه توانست بواسطه اجیر کردن یونانیان و ساختن قلاع با آن مهارتی که مصریان در این کار همیشه داشتند در جلوگیری از بلیه‌ای که در پیش بود کوشش کرد. کبریاس سردار یونانی را بفرماندهی قشون خود اختیار نمود و کلیه دلتا را مبدل بیک اردوگاه محکمی ساخت.

Evagoras-(۱)

Achorise-(۲)

Chabrias-(۳)

Nekhthorheb-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۵

در ۳۷۴ قبل از میلاد تدارکات اردشیر تمام و عبارت بود از دویست هزار قشون آسیائی و بیست هزار یونانی و سیصد فرزند ناو. فارنا باز بر این هیئت فرمانروائی میکرد.

نفوذ شاه چنان قوت یافته بود که یونانیها کبریاس را از خدمت پادشاه مصر بازخواستند و ایفیکرات «۱» را که معتبرترین سردار آتنی بود بخدمت ایران درآوردند.

قلاع پلوزیوم بسیار مستحکم و طغیان آب نیل نیز مانع عملیات بود بنابراین پارسها از حمله بآن ناحیه صرف نظر کردند و بنابراین ایفیکرات قشونی در خفیه در دهانه شعبه مندسی رود نیل پیاده نمودند. مصریان از قلعه خود حمله بخارج کردند و چون مراجعت نمودند سپاهیان ایرانی هم با ایشان داخل قلعه شدند و بواسطه این اقدام اولین خط دفاع مصریان شکسته شد. اگر بحرف ایفیکرات گوش داده و به ممفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند احتمال کلی داشت که مصر را مسخر میساختند. لیکن فارنا باز پیر و از اقدامات خطرناک گریزان بود. بنابراین فعالیتی بخرج نداد و باین واسطه مصریان دوباره تعرض اختیار کردند. ایفیکرات رنجیده خاطر شده بیونان مراجعت کرد و چون رود نیل شروع بطغیان نمود پارسها عقب نشستند و مصر مستخلص شد.

لشکرکشی بطرف کادوسیان

در این اوقات طایفه کادوسیان عاصی شده بودند و اردشیر با لشکر عظیم شخصا بدفع ایشان پرداخت. لیکن مسکن طایفه نامبرده ناحیه‌ای بود که امروز گیلان خوانده میشود و بواسطه جنگلهای انبوه و جبال صعب و رودهای متعددی که دارد وصول بآن ناحیه بسیار مشکل است.

کادوسیان ترتیب جنگ گریز را اختیار کردند و کار خواربار را بر پارسیها سخت نمودند لیکن میان رؤسای ایشان اختلاف انداختند و کار بمصالحه کشید. لشکر ایران سالها بازگشت نمود اما کاری از پیش نبرده بود.

اواخر ایام سلطنت اردشیر ممنون

با آنکه لشکرکشی ایران بجانب مصر بکلی بیحاصل شد معهدا یونانیها بواسطه رقابت با یکدیگر دوباره در سال ۳۷۲ انتالسیداس را بشوش فرستادند تا حکم جدیدی از شاه صادر

(۱)-Iphicratis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۶

نماید که خصومت‌های موجوده در یونان را خاتمه دهد. در ۳۶۷ قبل از میلاد مردم تب بخدمت شاه رفتند و سال بعد از آتن رسولان دیگری بحضور او رسیدند زیرا که هرچند آن شاهنشاه مردی ضعیف بود لیکن یونانیها چنان پست شده بودند که همه او را بحکمیت قبول میکردند.

یونانیها اردشیر را خیلی اهمیت میدادند، اما در داخله کشور ایران در اواخر سلطنت او برعکس بود و ساتراپ‌های ایرانی از ترس اینکه از تقرب درگاه دور شوند یا از هوای جاه‌طلبی همواره عصیان میکردند. تاخو فرعون جدید مصر این اوضاع منقلب را مغتنم شمرده بسوریه دست‌اندازی نمود، اما در غیاب او انقلابی در داخله مصر واقع شد و اگزیراس که ظاهرا با مصر مودتی نداشته بانقلاب مدد رسانید و تاخو مجبور شد بشوش فرار کند. مدت چندین سال اغتشاشات داخلی کشور مصر را از کار انداخت، یکوقت بنظر می‌آمد که شیرازه دولت پارس از هم گسیخته لیکن بخت آن کشور هنوز نخواستار و اختلافات دشمنان اردشیر که با یکدیگر جنگ و جدال داشتند و همچنین خیانت و رشوه‌خواری آنان موقع را حفظ نموده مانع خرابی کلی گردید.

اردشیر پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ قبل از میلاد در کبرسن وفات نمود. بنظر میرسد که مردی کریم و ملایم و همیشه برای عفو مقصرین حاضر بود لیکن پریزاتیس که زنی خطرناک بود کاملاً بر او تسلط داشت و پس از مسموم ساختن زوجه‌اش مسماء به استاتیرا با آنکه شاه کمال علاقه را بآن زن داشت باز از نفوذ او کاسته نشد.

باید دانست که بواسطه نفوذ این زن و رأی فاسد او بود که پسر ضعیف النفس وی دختر خود آتس سا را تزویج نمود و این امر بعدها عواقب وخیم ظاهر ساخت. از مسائل قابل ذکر اینکه اردشیر برای اناهیتره النوع تناسل مجسمه‌ای ترتیب داد و باین واسطه تغییر یا توسعه‌ای در کیش ملی پدید آورد که از افکار سامیهای بابل راجع به ربه النوع

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۷

طبیعت در آن راه یافته بود. از این مهمتر آنکه این پادشاه پرستش میترا را تجدید نموده و می‌بینیم پس از آنکه این رب النوع مدتی در دوره گاتها و کتیبه‌های هخامنشی ۳۲- خرابه یک معبد اناهیتا در کنگاور ساختمان‌های عمارت در طرف چپ جدید است.

متروک مانده تدریجا ظاهر شده و مقام او از خداوند صلح مبدل برب النوع جنگ میشود.

بقول مولتن منشاء ثنویه هرچه میخواهد باشد این رب النوع نیز در خط رسیدن بمقام

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۸

عالی مذهب میترا «۱» بوده است.

جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ قبل از میلاد

شاهنشاه پیر صدها زن در اندرون خود داشته و ظاهرا متجاوز از صد پسر پیدا کرده است لیکن بیشتر آنها قبل از پدر درگذشتند و از آن جمله فقط سه پسر استاتیرا که داریوش و آریاسپ و اخس نام داشتند از زن عقدی و قابل جلوس بر تخت محسوب میشدند. چند سال قبل از وفات شاهنشاه داریوش بولایتعهد معین شد. اما اخس که در دسیسه کاری زبردست و فرزند لایق پریزاتیس بود آن پسر را وادار بقتل پدر نمود. باین عنوان که پادشاه در خیال آنست که ولایتعهد را از او سلب نماید. داریوش فریب خورده در صدد اقدام بر آمد و امرش مکشوف شده بقتل رسید. برادر دیگر موسوم به آریاسپ را نیز اخس فریب داد باینکه تو متهم بهمدستی داریوش شده‌ای و مانند او نیز بقتل خواهی رسید لهذا آن شاهزاده بدبخت برای اینکه گرفتار این مصیبت نشود بدست خود انتحار نمود. با این دسایس و خیانتها اخس بولایتعهد رسید و آتس سا نیز باو مدد کرد، و اخس وعده تزویج او را داده بود. این مصائب خانوادگی اجل اردشیر را نزدیک ساخت. چون او درگذشت اخس بسطنت رسید و اردشیر سوم خوانده شد.

در اول سلطنت خود تمام شاهزادگان را بقتل رسانید و حتی گفته‌اند شاهزاده خانمها را هم باقی نگذاشت.

تسخیر صیدا و انقیاد مصر سال ۳۴۲ قبل از میلاد

تخت پادشاه جدید بر پایه‌های استواری قرار نداشت، موفق نشدن پدرش بتسخیر مصر آن کشور را مرکزی برای مخالفت با ایران ساخته بود. هروقت استانداران یا دولتهای دست‌نشانده می‌خواستند خود را از قید تبعیت ایران آزاد کنند از مصر بایشان مدد میرسید. بر اخس ظاهر شد که تا مصر را دوباره مسخر نسازد سایر طاغیان را

(۱) - آئین قدیم زردشت صفحه ۱۳۸. کتیبه‌ای در کاخ اردشیر ممنون در شوش پیدا شده که بشرح زیر است:

با توفیق اهورامزدا، انه‌تا و میترا من این کاخ را بنا نمودم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۰۹

نخواهد توانست بجای خود بنشاند. اقدام اولی که برای این کار کرد بکلی بی ثمر شد و قشون نکتانبو (۱) در تحت فرماندهان یونانی قوای ایران را شکست فاحش دادند.

هیچوقت مصر باین اندازه قوت نیافته بود حتی قوت قلب و شجاعت سپاهیانش نیز خوب بوده است. در نتیجه این شکست ایران سوریه و آسیای صغیر و قبرس طغیان کردند، بلکه فینیقیان نیز در تحت ریاست تن نس (۲) پادشاه صیدا قیام نموده قصر سلطنتی لبنان و انبارهای خواربار را که برای جنگ مصر فراهم شده بود آتش زدند. سردار آنتی اخس در قبرس موفق شد اما در آسیای صغیر ساتراپ فریگیه که عصیان کرده بود به تقویت آتن و تب مقاومت نمود، تن نس در سوریه پیشرفتی کرد که نکتانبو را وادار نمود از او تقویت کند و چهار هزار تن از مزدوران یونانی را بمدد او فرستاد.

اما اخس مانند پدر مردی ضعیف النفس نبود، مجددا لشکری عظیم فراهم کرده شخصا بطرف صیدا رفت. تن نس بامید اینکه بواسطه دیوارهای مرتفع و خندق های سه گانه شهر محفوظ خواهد ماند اهل شهر را رها کرد و مزدوران یونانی که از مصر آمده بودند به پول ایران فریفته شدند و اهالی صیدا باینواسطه از مدافعه منصرف گردیدند. نمایندگان ایشان که پانصد نفر بودند بفرمان شاهنشاه خونخوار بقتل رسیدند، بقیه مردم هم مصمم شدند خود و خانواده ها و خانه های خویش را بقربانی بدهند و این تصمیم را اجرا کردند. چون اخس وارد شهر شد جز تلی از خاک و مخروبه چیزی ندید و آنرا بمبلغ گزاف بکاوش کنندگان و جویندگان گنج بفروخت، بمحض اینکه شهر صیدا مسخر شد تن نس هم بقتل رسید و سایر بلاد فینیقیه نیز منقاد شدند.

لشکر ایران که در صیدا چندان معطل نشدند راه قدیم را پیش گرفته بجانب جنوب متوجه گردیدند. چون پلوزیوم رسیدند بواسطه نهرهای مخصوص آب را برگردانیدند و سدها کشیدند. لیکن مصریان در عقب حصارى که در تحت تهدید بود حصار دیگر بر پا نمودند و مانند سابق مهاجمه پارسها پیشرفت نکرد و بنظر میآید که طغیان آنها لشکریان ایران را درهم شکند اما یکی از سرداران یونانی که در خدمت ایران بود جسارت بخرج

(۱) - Nectanebo.

(۲) - Tennes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۰

داده از یکی از نهرها بالا رفت و پشت سر مصریان را گرفت و چون بر او حمله بردند حملات را دفع نمود. نکتانبو چون دید خطوط ارتباطیه او متزلزل شد بطرف ممفیس عقب کشید. پادگان پلوزیوم و سایر مراکز مهم بعقیده اینکه تنها مانده اند تسلیم شدند بنابراین مصر دوباره در سال ۳۴۲ قبل از میلاد بدست ایران افتاد. اخس با کمال بیرحمی و ظلم با آن کشور رفتار نمود و سوء تدبیر کامبیس (۱) را پیروی نموده گاو آپیس (۲) را کشت و گوشت او را در ضیافتی به شکرانه

تسخیر دیوار سفید بمهمانان خورائید. معابد را غارت کرده شهرها را خراب نمود و هزارها از مصریان را بقتل رسانید و پس از آنکه نام پارسی را اینطور اسباب رعب و وحشت نمود به بابل مراجعت کرد.

قتل اردشیر سال ۳۲۸ قبل از میلاد

مظفر و منصور شدن پارسیان در جنگ مصر موجب امنیت و آرامش قسمت غربی کشور شد، آرتاباز که چندین سال در حال طغیان بود به مقدونیه فرار کرد، سلاطین و امرای دیگر سر تسلیم پیش آوردند. دول رقیب یونان نیز نسبت پادشاه متملق شدند و در اطاعت او امر او تعجیل کردند و چشم بیول او دوختند. معهذاً اوضاع ولایات نسبت بزمان داریوش تفاوت کلی کرده بود. ولایات بحر خزر که غیرممکن الوصول بودند به استقلال خود باقی ماندند، پنجاب بکلی از تبعیت ایران بیرون رفت، در جاهای دیگر هم استحکام نظارت و مراقبت که برای نگاهداری چنین کشور عظیم لازم بود سستی یافته بود. لیکن اخس قدرت و قابلیت داشت و بحسن تدبیر باگواس (۳) که از خواجهسرایان بود اداره حکومت ترقی کرد. ضمناً مراقب ترقیات دولت جدید الظهور مقدونیه نیز بودند و از آن جلوگیری مینمودند. اما تزویر و دسیسه، حسن اداره آن رجل سیاسی را عقیم میکرد بطوریکه عاقبت در سال ۳۳۸ خود را مجبور دید ولینعمت خویش را بقتل رساند و اگر چنین نمیکرد خود بهلاکت میرفت. اکثر فرزندان شاه هم مقتول شدند و جوانتر از همه که آرسس یا ارشک نام داشت به سلطنت برداشت لیکن آن جوانهم چون آثار خودسری بروز داد بفرمان خواجه بیرحم شربت فنا نوشید.

(۱)-Cambyses

(۲)-Apis

(۳)-Bagoas

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۱

جلوس داریوش کدمان ۳۳۶ قبل از میلاد

خواجه مزبور شخص نامعلومی را بنام کدمان که ظاهراً از نژاد هخامنشیان بوده اختیار کرد و او بعنوان داریوش سوم بر تخت جلوس نمود. چون این پادشاه آخرین شخص از یک سلسله معظم میباشد مورد توجه و محبت است. در اوقات محاربه کادوسیان در جنگ تن بتن شخص عظیم الجثه را بقتل رسانیده بشجاعت و رشادت معروف شده و در عوض این خدمت حکومت ارمنستان باو مفوض شد. بنظر میآید که نسبت باسلاف نزدیک خود کریم و صالح بوده و اگر او در موقع عادی بود بخوبی میتواندست کشورداری نماید.

از بدبختی او دولت جدیدی در مغرب طلوع کرده و بزرگترین دلاور جنگجوی عالم در آن دولت زمام امور را بدست گرفت. داریوش با تمام وسائل و اسبابی که در قدرت دولت ایران بود در مقابل مهاجمه شرربار اسکندر کبیر نتوانست برابری نماید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۲

سکه فیلیپ مقدونی

فصل بیستم طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر

ما با چه عجایب آدمی ناگزیر بنبرد شده ایم! این کسیست که برای بچنگ آوردن نیرو و گشادن کشور یک چشمش را از دست داد و شانه او بضر دبوس شکسته یکدست و یکپای وی از سوزش سرما سیاه گشت. بخت از وی هرچه خواست بی مضایقه پیش وی نهاد مگر در نامجوئی و افتخار کامروا گردد.

«دیموستن خطیب یونانی در وصف فیلیپ مقدونی»

جغرافیای مقدونیه

برای کسانی که مثل من معتقدند بر این که جغرافیا بر تاریخ تأثیر شدید دارد این مسئله قابل توجه است که طبیعت چون پلپونس و یونان مرکزی را منقسم بقطعات جداگانه‌ای از خاک نموده و چندان وسائل ارتباطیه از خشکی برای آن قرار نداده، یونان را مانع شده است از اینکه مقر یک ملت واحد باشد، بلکه آنرا مجموعه‌ای از دول کوچک ساخته که بالاخص برای امر معاش خود متوجه بدریا باشند. لیکن چون بنقشه نظر اندازیم مشاهده خواهیم کرد که حال مقدونیه غیر از این است چه آن کشور دارای دره وسیع و اردار «۱» میباشد که پر نعمت و عبور از آن آسان و منتهی بدلتای بسیار حاصلخیزی است که از آبهای خود آن دره و رودهای دیگر ساخته شده است. مزایای مزبور امروز بواسطه موقع سالونیک «۲» ظاهر میشود که بندر مهم اینقسمت از اروپا میباشد و در نقطه‌ای واقع است که وسیله ارتباط آن با داخله از مجرای

(۱) - Wardar.

(۲) - سالونیک در ۳۱۵ قبل از میلاد در محل ترمه (Therma) قدیم بنا شده و بنام تیسسی لونیکا ناخواهری اسکندر کبیر و زن کاسندر موسوم بوده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۳

واردار بسیار خوب است و میتواند ثروت فلاحی آن ناحیه را بخود جلب نماید. حاصل اینکه مقدونیه آنچه را که دول دیگر یونان فاقد بودند یعنی کیفیت طبیعی و وسعت و حاصلخیزی خاکی که لازمه پروردن سکنه زیاد است دارا بود و آن کشور جانشین یونان شد تقریباً بهمان دلیل که پرتقال در دایره سیاحت بحری و استعمار جانشین و نیز وژنوا و سایر جمهوری‌های کوچک گردید.

سکنه مقدونیه

گمان می‌رود مقدونی‌ها از دو نژاد بودند: یکی که عنصر غالب بود یونانی و بعقیده «۱» یونانیها بیشتر از مهاجرین ارگس بود و طایفه قدیم تر آریانی بودند، ولی یونانیها آنها را بربر یعنی بیگانه و وحشی میخواندند و از جلگه حاصلخیز بکوهستان صعب میراندند. بمرور زمان این دو طائفه باهم مخلوط شدند اما این اختلاط کامل نبود.

بطور کلی خصائص برجسته آن قوم شجاعت و مردانگی بود. هر مردی که دشمنی را نکشته و باین واسطه شجاعت خود را ظاهر نمی‌نموده می‌بایست بندی بکمر ببندد و حق نداشت با مردان دیگر سر میز بنشیند، مگر اینکه بدست خود گرازی کشته باشد.

اسکندر که یکنفر مقدونی کامل محسوب است شکار را از بهترین وسائل تربیت برای جنگ میدانست و آنرا بر اعمال ورزش و زورخانه ترجیح میداد و شکی نیست که حق با او بوده است. در مقابل این صفات حسنه مفسادی که داشتند عادت غریب آنها بشرب خمر بوده است که باعث وقوع فجایع اسفناک میگرددید، چنانکه در شرح حالات اسکندر مشهود خواهد شد. تعدد زوجات نیز شایع و نتایج آن که عداوتهای خانوادگی و قتل اقارب است حاصل بود.

مردم مقدونیه بواسطه جدا بودن از ملل دیگر و حالت روستائی که داشتند نسبت به آنتیان مجرب تربیت شده البته پست تر بودند، اما وحشی محسوب نمیشدند. فیلیپ و اسکندر هر دو بقدری مفتون صنعت و ادب بودند که مقدونیه سبب انتشار تربیت و

(۱) - من بمرهونیت خودم نسبت بکتاب نفیس پروفیسور د. ج. هوکارت موسوم به «فیلیپ و اسکندر مقدونی» اعتراف دارم (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۴

تمدن یونانی در آسیا گردید. نیز همانطور که کیفیت جغرافیائی یونان بر مردم آن اثر کرده باعث تشکیل دول متعدده علیحده‌ای در آن خاک گردید که سکنه آن دارای استقلال نفس و بعلاوه فطرتاً دریانورد بودند، در مقدونیه وسعت خاک و بعد مسافت آن از دریا و خوبی وسائل ارتباطیه و زیادی نعمت و ثروت سبب شد که ملت واحدی از کشاورز و گله‌دار و شبان در تحت اداره یکنفر پادشاه در آنجا تشکیل یافت و صحیح گفته‌اند که وقتیکه مقدونیه شروع بعملیات بزرگ خود نمود از حیث اوضاع سیاسی کیفیت یونان را در اعصاری که هم‌ر و صف آنرا نموده داشته است.

وقایع تاریخ قدیم مقدونیه عبارتست از مساعی حکمرانان جلگه‌ها که نسبتاً متمدن و یحتمل یونانی الاصل بودند برای اینکه قبایل کوهستانی را مطیع کنند و در تحت تربیت و انتظام در آورند. حقیقت این است که از احوال آن کشور خبری نداریم تا زمانیکه ایرانیها پس از جنگ سیستان (سکاها) آمین تاس «۱» را در تحت اطاعت خود در آوردند که در آن زمان او چنانکه در فصل چهاردهم مذکور داشتیم پادشاه آن ولایت بود.

هرودوت در کتاب خود نقل میکند که اولین سفرای پارسی که به دربار آمین تاس رفتند در ضیافتی که بخاطر ایشان داده شده بود پادشاه اصرار میکردند که مخدرات خود را حاضر کند. پسر پادشاه که اسکندر نام داشت از این بی حرمتی غضبناک شد. چون ایرانیها مست شدند در عوض زنها جوان‌هائی مسلح بخنجر حاضر کردند و آنها پارسیهای جسور را با ملازمان ایشان بهلاکت رسانیدند. بعد برای جلوگیری از مفاصدی که قتل اشخاص برای آن کشور تولید میکرد لازم بود تدابیر و چرب‌زبانیهائی بسیار بکار برده شود ولی آن بدست وارث آمین تاس (اسکندر) با موفقیت انجام گرفت. توضیح اینکه چون هیئتی از طرف پادشاه ایران برای تحقیق فرستاده شد او خواهر خود را برئیس آن هیئت بمزاجت داد. همینکه لشکر کشی بزرگ پارس شروع شد اسکندر که جانشین پدر شده بود به پارسیها ملحق گردید اگرچه بقدر امکان از

Amyntas-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۵

محبت بیونانیها هم مضایقه نمیکرد.

پردیکاس «۱» که از سنه ۴۵۵ تا ۴۱۳ قبل از میلاد سلطنت کرد در ضمن تاریخ جنگهای پلوپونس اسمش مذکور و بکفایت و تدبیر شناخته شد، و جانشین او که آرشلائوس «۲» نام داشته در اداره کردن ماهر بوده و قشون خوبی تربیت داده است. نیز شعرا و هنروران یونان را در دربار خود دعوت کرده و از آنها نوازش مینمود که از جمله اوری پیدس «۳» آگاتون «۴»، زیوکر «۵» بودند. بعد از آن دوره هرج و مرجی بنظر میرسد که طولانی است و معلوماتی چندان از آن دوره در دست نیست و اینقدر هست که کشتارهای عدیده در آن زمان واقع شده و بالاخره چون برادر فیلیپ نیز کشته شد فیلیپ در سال ۳۵۹ قبل از میلاد بسطنت مقدونیه رسید.

حسن اداره فیلیپ از سال ۳۵۹ تا ۳۳۶ قبل از میلاد

کفایت فوق العاده فیلیپ از اینجا ظاهر میشود که در عرض سنوات معدوده مقدونیه را از حالت یک دولت ضعیف که دائماً در تحت تهدید همسایگان خود بوده بیرون آورده دولت مقتدری ساخت که در تمام یونان سمت تقدم و تسلط داشت. این پادشاه در ایام جوانی مدت سه سال بطور گروگان در تب که آن زمان دولت نظامی مهم یونان بود بسر برده

تجاریبی که در آن مدت در ضمن معاشرت با اپامینونداس «۶» حاصل کرده مادام العمر فراموش ننموده بود. لیاقت او تنها در اداره کردن کشور نبود بلکه قشونی از پیاده ترتیب داد موسوم به فالانژ «۷» که هرچند در جناحین محتاج بمحافظت بود لیکن خود بخوبی میتوانست نسبت بهر نوع لشکریان دیگر در آن عصر حمله‌ور شود. از این گذشته قشون سواره خود را نیز ترقی داده بطوریکه مقاومت با آن غیرممکن بود. در محاصره قلاع فنون مؤثری تعلیم کرد و نیروی دریائی هم ایجاد نمود. این مرد فوق العاده

(۱)-Perdiccas.

(۲)-Archelaus.

(۳)-Euripides.

(۴)-Agathon.

(۵)-Zeuxis.

(۶)-Epaminondas.

(۷)- فالانژ از ستونی بضخامت یا بعمق شانزده ترکیب یافته که اسلحه آن نیز نیزه‌ای بطول شانزده پا بود و بدین ترتیب میتوانست صف پنجمی صف اولی را حمایت کند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۶

این مسئله اساسی را هم که «به زر میتوان لشکر آراستن» از نظر دور نداشت.

چنانکه از استخراج معادن طلا و نقره مقدونیه دولت فراوانی که پیشرفت خیالات بلند او بر آن مبنی بود تهیه نمود. بعضی از دول یونان مخصوصاً تب و آتن با قدرت فیلیپ مخالف بودند و محرک ضدیت آتنیان بیشتر فصاحت و بلاغت دیموستن بود و خطابه‌های معروف آن خطیب بزرگ که بر ضد فیلیپ انشاد کرده موسوم به فیلیپیک میباشد هنوز در مدارس اروپا موضوع درس و بحث است و معلوم میسازد که آن گوینده بلیغ با کمال علو مقامی که در بیان و سخن سرائی داشت از اوضاع روزگار و تناسب دول بیخبر بود و ندانست آتنیان تربیت شده راحت طلب با وجود اتحاد با دولت جنگی تب باز حریف فیلیپ که مردی سربازمنش و اهل زحمت و تعب است نمیشوند و از عهده او برنمی‌آیند، در جنگ هائی که این سردار بزرگ بآن اقدام نمود چنان فتح و فیروزی حاصل کرد که اسباب تعجب است. با قبایل ایلیریّه محاربه کرد و آنها را قتل عام نمود. با آمفی پولیس «۱» جنگ کرد و آنرا مسخر ساخت، با تسالی کارزار کرده و آنرا متصرف شد، با فوسیان طرف شد و آنها را مغلوب ساخته است، پس از آن ولایت تراس را تا پروپونتیس «۲» یعنی دریای مرمره را مسخر کرد، اگرچه نتوانست پرینتوس «۳» را متصرف شود و آن شهری بود بسیار مستحکم و در مغرب بیزانس

واقع بود. خلاصه تمام یونان بر ضد او قیام کردند بعلاوه شاهنشاه ایران طرفیت داشت و چون فیلیپ مشاهده کرد که نیت او در مسلط شدن بر داردائل انجام نمیگیرد متوجه تسخیر یونان گردید.

جنگ خرونه ۳۳۸ قبل از میلاد

دولتین تب و آتن باهم متحد شده در خرونه «۴» با فیلیپ روبرو شدند و روز حساب برای ایشان رسید و این اولین دفعه‌ای بود که یک قشون جنگی ملی با لشکر طرز قدیم (چریک) و مزدور مقابل میشد، جنگ خیلی سخت بود اما فیلیپ کاملاً فاتح گردید و اسباب فتح و ظفر را هم عاقبت اسکندر جوان فراهم کرد که سواران سنگین اسلحه را بمهاجمه بطرف میمنه دشمن که لشکریان تب در آنجا بودند واداشت، تلفات متحدین کمرشکن بود چه

(۱)-Amphipolis.

(۲)-Propontis.

(۳)-Perinthus.

(۴)-Chaeronea.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۷

از آتینان به تنهایی سه هزار تن مقتول یا اسیر شدند و از مردم تب هم اگر زیادتر نبود کمتر نمیشد. سلطان فاتح با تب بکمال سختی رفتار کرد، نه فقط ریاست او را از بلاد بئوسیان مرتفع ساخت بلکه استقلال را از خود او نیز سلب کرد و جماعتی از تبعید شدگان را با یک عده از پادگان مقدونی در آنجا بگماشت، اما با آتن که آن نیز بحال ناتوانی افتاده بود بخوشی معامله کرد، اهالی آن شهر را آزاد نمود و با آن شهر عقد اتحاد بست و آنرا محل افتخار نامید، آنگاه بجانب پلوپونس «۱» روانه شد و در آنجا تنها دولت اسپارت با او مقاومت نمود و بنابراین خاک آن دولت منحصر بناحیه اصلی او یعنی لاکونیا «۲» گردید.

انتخاب فیلیپ بسرداری کل یونان ۳۳۷ قبل از میلاد

یک سال بعد از جنگ خرونه در تنگه کرنه «۳» مجمعی از تمام نمایندگان دول یونان بغیر از اسپارت منعقد گردید و در آن مجمع فیلیپ بیان کرد که میخواهم یک اتحاد جدیدی از یونانیان تشکیل دهم بطوری که تمام دول دارای استقلال خود باشند و با ریاست من برای محاربه ایران متفق شوند تا صدمات غیرقابل تحملی را که از ناحیه آن دولت مهاجم بر ایشان وارد شده تلافی نمایند. دول یونان نسبت بشاهنشاه که در این وقت چندان محل خوف و وحشت نبود عداوت مخصوصی نداشتند، لیکن در انتخاب فیلیپ بسرداری کل مجبور و شاید هم که خوشوقت بودند از اینکه آن پادشاه قوای خود را مصروف جنگ آسیا کند و از یونان دور سازد. یقین است که عداوت یونانیان نسبت به فیلیپ ظاهر نبود،

اما فیلیپ گویا این مسئله را میدانست، آنچه منظور او بود سرداری کل یونان بود و چون این مقصود حاصل شد مقضی المرام بمقدونیه مراجعت کرده بنای تهیه مهاجمه بدولت ایران را گذاشت.

المیاس

اولین زوجه فیلیپ، المیاس «۴» دختر اسیری از اپیرو «۵» زنی بدیع الجمال بود، لیکن تندخو و گاهی اوقات اعمال بیرحمانه خوفناک از او صادر میشد معهدا زن بزرگی بوده و چون مادر اسکندر است در تاریخ کمال اعتبار

(۱) Peloponnesus.

(۲) Laconia.

(۳) Corinth.

(۴) Olympias.

(۵) Epirote.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۸

را دارد. اسکندر پسر یگانه این زن بود و در کار آن پسر اهتمام فوق العاده میکرد.

تدریجا فیلیپ از زوجه خود بیزار شد. چون از یونان مراجعت کرد یکی از زنان هم وطن خود را تزویج نمود. در جشن سرور و عروسی عم عروس که آتالوس نام داشت اسکندر را توهین و در پاکزادی او تشکیک نمود. شاهزاده جوان پیاله خود را بصورت آتالوس زد، فیلیپ در حال مستی بر وی پسر شمشیر کشید و او پدر را استهزا کرده با مادر خود از دربار دور شد و این مشاجره مرتفع گردید. اما چون اسکندر خواست دختر ساتراپ کاریه را بزنی بگیرد باز مناقشه بمیان آمد، فیلیپ نهایت غضبناک شده این مواصلت را بهم زد و چهار نفر از رفقای اسکندر را که گمان میکرد بر ضد او کار میکنند تبعید نمود.

دو نفر از آنها هارپالوس «۱» و بطلمیوس بودند، بطلمیوس بعدها در تاریخ اهمیت تام یافته و بسطنت رسیده است.

قتل فیلیپ ۳۳۶ قبل از میلاد

اوضاع سیاسی باعلی درجه خوبی بوده فیلیپ بتهیه جنگ بزرگ میرداخت که در سال ۳۳۶ قبل از میلاد بدست یکنفر پوزانیاس «۲» نام بقتل رسید. علت آن این بود که آتالوس نامبرده او را توهین کرده و فیلیپ از جبران هتک شرف او امتناع ورزیده بود، در مقدونیه قتل نفس شایع بود و هرچند اسکندر متهم پیدرکشی گردید ولی گمان نمیرود که دست

تحریک در این کار داشته باشد. از طرف دیگر ممکن است المپاس بواسطه بیوفائی شوهر کینه در دل گرفته و تصور کرده باشد که اگر ضربتی وارد نیابد شاید ولیعهدی پسرش مورد مخاطره شود.

خلاصه فیلیپ که نقشه تسخیر آسیا را کشیده حربه فتح و فیروزی را تیز ساخته بود در جوانی درگذشت و اگر زنده مانده بود محتمل است که در تاریخ هم او بعنوان فاتح آسیا مذکور میشد. اما اگرچه بخت با او همراهی نکرد و از معاصرین وی هم چیزی تراوش نکرده، لیکن همین امر که او اول کسی است که یک دولت اروپائی بمعنی جدید

(۱)-Harpalus.

(۲)-Pausanias.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۱۹

تأسیس نموده یعنی یک ملت مسلح با منظور و آمال واحد تشکیل داده «۱» دلیل بر بزرگی قدر اوست و نمیتوان آنرا از نظر دور داشت. چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند حق این است که رویهمرفته اروپا مردی چون پسر آمینتاس نیابده بود تا وقتی که نواده آمینتاس بعرصه رسید.

شهرت فوق‌العاده اسکندر کبیر

اگر بگوئیم اسکندر کبیر از معروفترین مردان دنیاست چندان بخطا نرفته‌ایم حتی اینکه امروز هم در تمام آسیا تا حدود چین نام او مشهور و مذکور است. شخص مسافر در مشرق‌زمین همه جا این مطلب را مشاهده میکند و محض نمونه من دو مثال از دو کشور که چند صد میل از یکدیگر فاصله دارند می‌آورم.

اولا خواننده را دعوت میکنم که بکشمیر با من همراهی کرده سلاسل کوههای عظیمه هیمالیا را طی کند و به گلگیت و از آنجا به هونزه بیاید که یقیناً اقصی بلاد عالم است و تا چند سال قبل هیچ جهانگرد اروپائی با آنجا قدم نگذارده بود. در این دره دوردست راجه کوچکی حکمرانی دارد و او مدعی است که از اعقاب اسکندر میباشد.

این ادعای او را نمیتوان بکلی واهی شمرد چه بنا بقول مارکوپولو «۲» پادشاه بدخشان هم این ادعا را داشته است و میتوان تصور کرد که این هردو ادعا مبنی است بر روایات ناشیه از سلطنت یونانی باختری که هنوز آثار آن در آن ممالک کوهستانی باقی است. «۳»

از هونزه تا ساحل مکران مسافتی بعید است. در آنجا در سال ۱۸۹۷ یکنفر صاحب‌منصب تلگرافخانه هنگام مراقبت سیمی که در طول آن ساحل بیحاصل کشیده شده بود بدست قبایل وحشی کاروان «۴» مقتول شد و حال آنکه حیات انگلیسیها در آن ناحیه تا آن زمان بسیار محترم بود و سبب عمده قتل آن انگلیسی این بود که قبایل مزبور شنیده

(۱) - رجوع شود بکتاب «فیلیپ و اسکندر مقدونی» صفحه ۳ (مؤلف).

(۲) Marco Polo

(۳) - رجوع شود بکتاب Yule's Marco Polo - جلد اول صفحه ۱۵۷ (مؤلف).

(۴) - رجوع شود بکتاب «ده هزار میل» فصل ۲۴ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۰

بودند که عثمانیان هم کیش ایشان یونانیان، ملت اسکندر ذو القرنین «۱» را مغلوب ساختند آنها چنین تصور میکردند که این مغلوبیت و شکست یک ضربت خیلی سخت بقدرت و حیثیت تمام ملل اروپا وارد ساخته است بنابراین سرگذشت مقتدرترین فرزند اروپا کمال اهمیت را دارد و برای من شخصا اهمیت آن بسیار است، بواسطه اینکه مدت چندین سال بیافتن طرقي که آن مرد بزرگ در ایران طی نموده اشتغال داشته‌ام. لا محاله در یک قسمت از آن طرق من اولین اروپائی بوده‌ام که ردپای آن دلاور نامی را تعقیب و دنبال کرده منازلی را که او طی نموده است پیدا کرده‌ام.

افسانه‌های اسکندر

در اینجا لازم است اشاره کنم باینکه درباره دلاور مقدونی افسانه‌های بسیار گفته شده است. در این باب بقدری مبالغه کرده‌اند که شخصی که از مشرق زمین بنام اسکندر شناخته میشود تقریباً بکلی افسانه ایست. باید دانست که بسیاری از افسانه‌های راجع به اسکندر از طرف یونانیها اشاعه شده و مبدأ آنرا میتوان بمائه دوم میلادی رسانید. بنابر این روایات اسکندر پسر یکی از پادشاهان مصر بوده است. اما از نظر ایرانی چون ملاحظه کنیم مهمترین کتابی که از اسکندر گفتگو میکند منظومه معروف فردوسی است، آن شاعر بزرگ در شاهنامه اسکندر را از خانواده سلطنتی ایران بیان و قلمداد میکند که دارا یعنی داریوش دختری از فیلقوس روم (یعنی فیلیپ یونانی) را تزویج کرده بعد او را مطلقه ساخت از وی اسکندر بوجود آمد داریوش کدمان پسر دوم دارا و از زوجه دوم بوده، بنابراین پادشاه مقدونی برادر صلبی پادشاه ایران میشود. جنگ‌هاییکه او در آسیا کرده است برای این بوده که تاج و تخت موروثی خود را از اقربای خویش بستاند. در اینجا من این مطلب را میخواهم اضافه کنم که غالب ایرانیان این افسانه تاریخی را با جوش و حرارتی قبول نموده و از آن اظهار شغف و خوشوقتی مینمایند در صورتیکه هیچ

(۱) - «صاحب دو شاخ» لقب مزبور اشاره است باینکه او را پسر آممن (ژوپیتر) خیال کرده‌اند چه آممن بطوریکه در

نقوش و تصاویر نموده شده است شاخی مانند شاخ قوچ در هریک از صد غین او وجود دارد (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۱

منطقی برای آن نیست، ولی این افسانه‌های خیالی باید اسباب مسرت و خوشوقتی اروپائیها و آسیائیها هردو باشد زیرا که آن در ادبیات مذهبی و غیرمذهبی هردو مورد اتفاق واقع شده و از جمله در قرآن هم بآن اشاره شده است.

دوره جوانی و جلوس اسکندر

این مسئله محل اتفاق است که مواهب درخشانی را که طبیعت به اسکندر عطا نموده بود حتی در اوان طفولیت از وی ظاهر و هویدا بوده است، از جمله در غیاب فیلیپ پدرش از ایلچیهای ایران پذیرائی که بعمل آورد پلوتارک (۱) حکایت آنرا نقل کرده مینویسد که در این مجلس اسکندر بدرجه از خود ابراز لیاقت داد که اسباب تعجب ایرانیان شده و دیدند که فیلیپ با آنهمه شهرت خود در برابر خیالات بلند و دوراندیش اسکندر ابداء قابل ذکر نیست. حکایت معروف دیگری که ذکر میکنند اینست که وقتیکه بوسیفالس (۲) را برای فروش آوردند فیلیپ به بهانه اینکه شرور و غیرقابل سواری است از خریدن آن ابا نمود و در اینموقع اسکندر حاضر بود اظهار داشت که آن اسب غیر از اینکه از سایه خودش میرمد عیب دیگری ندارد، این بگفت و آن حیوان را رو بآفتاب نگهداشت و سبک‌سارانه جستن کرده بر پشت آن حیوان قرار گرفت و بکلی آنرا رام و مطیع خود نمود، اینجا فیلیپ از کثرت خوشحالی فریاد کرد هان فرزند دلبندم اسکندر تو سلطنتی را که درخور مقام و استعداد تو باشد انتظار داشته باش چه مقدونیه برای تو بسی کوچک و ابداء گنجایش تو را نخواهد داشت. اینها یک سلسله حکایات است که راجع به اسکندر گفته شد و اینکه از نظر حقیقت و واقع‌نگاری در اطراف وی سخن میرانیم و میگوئیم که یکی از خوشبختی‌های بزرگ این مرد این بوده است که زیر دست معلمی مثل ارسطو تعلیم و تربیت یافته است و او در تعلیم علم و ادب حرارت و جوشی که در اسکندر پدید آورد خستگی‌ناپذیر حتی در تمام دوره حیاتش فتوری در آن روی نداد، بعلاوه او در قسمت مهم زندگانی خود از محیط نامطلوب دربار دور بوده و تمام اوقاتش بمطالعه و شکار و تفریح مستغرق و پیوسته سرگرم ورزش بدنی و روحی بوده است.

(۱)-Plutarck.

(۲)-Bucephalus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۲

میدان جنگ پرنو (۱) اول میدانی بود که این شاهزاده جوان بآموختن تجارب جنگی پرداخته است، در سن شانزده سالگی در غیاب فیلیپ به نیابت سلطنت منسوب گردید لشکری بر علیه شورشیان میدی (۲) فراهم آورده بر آنها غلبه کرد، در جنگ خرونه چنانکه در فوق مذکور داشتیم یکی از جناحین لشکر تحت فرمان او بود و میگویند که او اول کسی بوده است که بدسته مشهور مقدس حمله برده و صفوف آنها را از هم شکافت و ازین رو وقتیکه بجای پدر بر تخت بنشست نه فقط در فنون جنگی و نیز در اداره امور تجارب قابل توجه داشت، بلکه از لحاظ اینکه مادرش المپاس از نظر

فیلیپ افتاده بود یقین داشته است که باید چند سالی برای تخت و تاج مشغول جنگ باشد و بالتیجه سنش از بیست تجاوز نکرده بود که یک سروکله سالخورده بروی شانه‌های جوانش مشاهده میشد.

شناختن یونان اسکندر را بسطنت

طبیعی است که تا آنوقت قابلیت و لیاقت اسکندر در نظر طوایف داخلی و نیز دشمنان خارجی معلوم نبوده است، ولی طولی نکشید که درس عبرت بآنها در این باب داده شد.

بعد از قتل معمولی یک عده از اقارب و خویشان خود که آنها احتمال میرود که به واسطه نفوذ و تحریک المپاس بوقوع رسیده باشد اسکندر بسوی ترموپیل عزیمت نمود، در اینجا انتخاب او بسرداری کل قشون بر علیه دولت ایران از طرف کلیه ایالات یونان باستانی اسپارت که مانند همیشه بیطرف مانده بود و چندان هم مهم نبود تصدیق گردید. این پادشاه جوان پس از آنکه این قضیه مطابق دلخواه او خاتمه یافت توجه خود را بطرف دشمنان شمالی معطوف داشته و بعد از یکسال از جلوسش لشکرش را بطرف ممالک بالکان سوق داد. معروف است که در جریان این جنگ او در یک تنگه خیلی سخت در نتیجه ابراز لیاقت و تدبیر فوق‌العاده‌ای خطر عظیمی را از قشون خود دفع نمود و اجمال آن اینست که اهالی (بقله کوه پناه برده) ارابه‌های زیادی که در آنجا جمع کرده بودند از بالا بزیر پرتاب کردند (تا سپاهیان مقدونی در زیر آن خرد شوند)

(۱)-Perinthus.

(۲)-Maedi.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۳

اسکندر ملتفت شده فوراً سپاهیان خود دستور داد صفوف خودشان را بگشایند و یا بخوابند و نشان را با سپرها بپوشانند و بالاخره از همین راه غیر مترقبه‌ای که پیدا شد کلیه ارابه‌ها رد شده و صدمه باحدی نرسید. مقصود اصلی وی عبور از رود دانوب بود که با نهایت شجاعت قشونش را بدون خطر از جلوی چشم دشمن عبور داد و از این عملیات دلاورانه تمام طوایف مجاور را از لیاقت و مهارت جنگی خود مستحضر و آگاه ساخت.

بعد بطرف ایلیریه «۱» عزیمت نمود و در آخر بمقدونیه مراجعت کرد، در آنوقت رسولانی (با تحف و هدایا) از طرف پادشاهان خود بنزد اسکندر آمده خواستار صلح و روابط دوستانه شدند.

انهدام تب

جنگ دیگر اسکندر از جنگ‌هایست که نه تنها از حیث لیاقت و شجاعتی که از خود ابراز نموده اهمیت داشته است بلکه مسئله‌ای هم بر او مسلم گردید که نمیتواند بر یونانیان اعتماد نماید، توضیح آنکه خبر بیونان رسید که اسکندر فوت

نموده، قبل از تحقیق صحت و سقم این خبر مردم تب عموماً با آتنیان و سایر یونانیان جمع شده اهل سارد هم بآنها کمک مالی داده یکدفعه شورش کرده و پادگان مقدونیه را محاصره نمودند، دسته دیگر یونانی که بودند ابراز همدردی نموده و دیموستن «۲» حرکت کرده تا هر قدر بتواند اسلحه و مهمات جنگی فراهم کند ولی قبل از آنکه بتواند متحدینی برای خود تهیه کند و یا از جایی کمکی بآنها برسد اسکندر با قشون فاتح خود وارد بوئیتی «۳» گردید، او در ابتدا شرایط سهل و ملایمی برای صلح پیشنهاد نمود ولی شورشیان احمقانه رد نمودند، این بود لشکر مقدونیه با پادگانی که بودند در کادمیا «۴» (قلعه تب) به لشکریان تب حمله بردند شش هزار تن مقتول و سی هزار تن بلکه عملاً تمام مردان سکنه را اسیر گرفتند، صدمه و خسارتی که باهل تب رسید نظیر همان صدمه و خسارتی بوده است که آنها در زمان اقتدار خود بسایر شهرهای بوئیتیا وارد کرده بودند، شهر را باستانی معابد و عمارت پیندار «۵» باقی را با خاک یکسان نمودند و سکنه را تمام اسیر و استقلال را از تب سلب کردند،

Illyria-(۱)

Demosthens-(۲)

Boeotia-(۳)

Cadmea-(۴)

.Pindar-(۵)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۴

اسکندر در تمام این موارد نفس خود را ضبط کرده و بطرزی عاقلانه ملایمت را از دست نداد، او در این جنگ درس عبرتی داد که مثل صاعقه آوازه اش در تمام یونان پیچید و بدینوسیله بنیان سلطنت خود را مستحکم ساخت و در عین حال از هر گونه تعدیات و اجحافات که سبب تهییج احساسات یونانیان باشد خودداری نمود، این جنگها برای یک پادشاه جوان که تازه بر تخت نشسته است مهم و ضروری بوده است، خاصه برای او که در نظر داشت از مملکت خود بخارج حرکت نماید اثرات خوبی هم بخشید، زیرا از جمله در تمام این مدت مدید که از اروپا دور بوده است نائب السلطنه او توانست با تمام انقلابات داخلی مقاومت کرده و هیچوقت محتاج نشد که از قشون آسیا کمکی برای او فرستاده شود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۵

قسمتی از منظر شکار پارسیان اقتباس از یک ظرف سفالین در موزه هرمیتاج.

فصل بیست و یکم جنگهای گرانک و ایسوس

ای سروران محتشم، اسکندر پادشاه در همه روی زمین مثل و مانند نداشت، تنی پیلوار و بصلابت فولاد داشت، سپاهش بیشمار و در خوبی و پهلوانی سمر بود، در هنگام جنگ و رامش و باده‌گساری از اندرزه‌های ارسطو بهره برمیگرفت و از تربیت این استاد بآنجا رسید که همه مردان دور و نزدیک را شیفته خود ساخت.

از داستان کهنه اسکندر

ویر، ۱، صفحه ۱۲۶

اوضاع قبل از جنگ بزرگ

قبل از بیان بزرگترین جنگهای تاریخی اجازه می‌خواهم برای لحظه‌ای قلم را با اوضاع قبل از جنگ و عوامل مهمه‌ای که در کار بودند معطوف داریم. ما در ابواب گذشته مناسبات و روابط دولت ایران را با یونان مرتباً مذکور داشتیم و با مراجعه بآن ظاهر میشود که دولت پارس در آن وقت بی‌اندازه فرتوت و در شرف انحطاط و انقراض بوده است. اما اسکندر در اینموقع یک قوه قاهره جوانی بنظر می‌آمد. بعلاوه اسکندر طرفدار و مروج یک تمدن عالیت‌تری از تمدن پارس بوده است که در آنجا اطاعت کورکورانه نسبت بشاه سد عظیمی در جلو ترقیات بوده و بهیچوجه با حریت فکر و آزادی اهالی یونان قابل تطبیق و مقایسه نبود. اما راجع بوضعیت نظامی اولاً این مطلب دور از حقیقت است که بگوئیم اسکندر که مانند سایر سرکردگان و ژنرال‌های بزرگ دنیا یکنفر محصل لایق بود کلیه موانع

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۶

مشکلاتی را که در جلو میدید اهمیتی بآن نمیداد و یا وقتی بآن نمیگذارد. هرچند موقع مواجه شدن با دشمن مسئله غرور جوانی و هوای کشورستانی و امیداشت که خود را با بزرگترین مشکلات و مخاطرات مواجه نماید. از طرف دیگر اگر بگوئیم که ضعف و انحطاط دولت ایران تا این حد بود که یکنفر حادثه‌جوی متهور و جسور میتواند است آنرا باسانی از پای درآورد و طعمه خود سازد بنظر من راه خطا پیموده‌ایم زیرا اولاً داریوش کدمان که فرمانش در داخله کشور نافذ و لازم الاجرا شمرده میشد شخصی بود مجرب و کارآزموده بعلاوه در شجاعت و دلاوری شهرتی بسزا حاصل کرده بود، مسلماً نسبت به بسیاری از اسلافش لایق و کافی تر هم بوده است. دیگر این را هم باید در نظر داشت مهماتی که آنوقت تحت اختیار ساتراپ‌های آسیای صغیر بود بهمان اندازه بود که اسکندر حاضر داشت، از جمله همان مزدوران یونانی بودند که در مقابل قشون مقدونیه با کمال جلادت جنگ میکردند، نه مزدوران تنها بلکه از نظر نظامی تمام یونانیان ساکن آسیای صغیر مسلماً پشت‌پشت هم داده در مقابل لشکر مقدونیه تا آخرین لحظه مقاومت میکردند و پافشاری مینمودند. ولی بطوریکه ذیلاً معلوم خواهد شد فوت مهمن (۱) فرمانده شاهنشاه در اینموقع خوشبختی فوق العاده‌ای بوده که بمهاجمین رو نمود، نیروی دریائی ایران همچنانکه در محاصره ملتو (۲) کاملاً بثبوت پیوست بدرجه کمال بوده و بدینجهت عبور از بغاز داردانل هم نهایت درجه صعب و مشکل بوده است ولی باز از حسن اقبال پادشاه مقدونیه در آنموقع تمام تنگه‌ها از یادگان فینیقیها خالی بوده است.

علاوه تا بعد از فتح فینیقیه اسکندر در این میانه دائما نگران بود که مبدا از ایران لشکر مهمی بیوان فرستاده شود و بواسطه عداوت یونانیان با طمع و حرص آنان پپول دولت ایران هر وقت باشد موقع را طوری بحرانی کند که یکنفر قاند و سردار عادی در اینصورت جرئت نکند که تمام قشون خود را بطرف آسیا حرکت دهد در حالی که مثل آنان دشمنی از عقب و نیروی دریائی مثل دولت ایران از جلو مراقب باشند،

(۱)-Memnon

(۲)-Meletus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۲۷

اما پارسیها چنین خیال میکردند و شاید این خیال آنها درست هم بوده است که حمله اسکندر یکنفر جوان گمنامی بایران از حمله آزیلوس «۱» یکنفر کهنه سرباز بالاتر نخواهد بود، پارسیها با خود میگفتند پارمنو و آتالوس دو نفر از سواران فیلیپ با ده هزار تن در ۳۳۶ قبل از میلاد حمله با آسیای صغیر آورده و در ابتدا هم فتح نمودند لیکن وقتیکه ممنون وارد جنگ شده و در مقابل ایستاد لشکر مقدونیه تاب مقاومت نیاورده و بالاخره رو بهزیمت نهاده و بعد از شنیدن خبر قتل سردار خود بطرف اروپا مراجعت کرد، خلاصه هر گاه از هوش و عقل فوق العاده اسکندر قطع نظر کنیم موقع قشون مقدونیه بیش از این اجازه نمیداد که فقط قسمتی از همان ایالات ساحلی آسیای صغیر را فتح نموده بتصرف خود دریاورند و بفاصله‌های زیاد و تصادفاتی که پیش می‌آمد خسته شده از میان میرفتند و این فقط از تدبیر و عقل اسکندر بود که اسلحه و آلاتی که از زیر دست فیلیپ بیرون آمده بود همانها را بکار برده تا خود را مالک آسیا قرار داد.

حرکت قشون در ۳۳۴ قبل از میلاد

در موسم بهار ۳۳۴ قبل از میلاد اسکندر با قشون مهم خود از مقدونیه حرکت نمود و بطرف آسیا روانه گردید و شاید این مسئله در ظاهر خیلی اسباب تعجب بود که برای چنین مقصد مهمی جماعت قشونی که تهیه شده غیر کافی میباشد، چه عده آن رویهمرفته از سی و پنج هزار تجاوز نمیکرد که پنجهزار آن سواره و الباقی پیاده بودند و از مجموع آن تقریباً یک نصف آن مقدونی بود، تسالی‌ها و قبایل مجاور قسمت مهم این قشون را تشکیل داده بودند لیکن معدودی از یونانیان در صفوف قشون خدمت میکردند اگرچه دستجاتی از پلوپونسی‌ها و سایر متحدین یونان نیز ذکر شده است که داخل در این قشون بوده اند، اما از طرف دیگر قشون مزبور طوری تعلیم و تربیت یافته بود که با قشون نظامی و نیز با عشایر کوهستانی هردو میتوانستند بخوبی جنگ کنند، روحیات این قشون بواسطه فتوحات پی‌درپی و همچنین اعتمادش بر صاحبمنصبان خود خیلی عالی و قوی

(۱)-Agesilaus.

بود و دیگر تعلیمات جنگی و اسلحه و مهمات آنان بدرجه عالی بود که تا آنوقت نظیر آن در دنیا دیده نشده بود، اما راجع بقلت این عده نظر اسکندر این بود که در هرفتنی میتواند نفرات جدیدی داخل در قشون نموده و از اینراه تلفاتی را که از راه بیماری یا قتل دست میدهد جبران نماید، گذشته از این قبل از اینکه یک کشور دولتمندی را فتح کند از عهده پرداخت بودجه یک قشون مهم زیاد برنمیآید چنانکه میدانیم بودجه قشونی او خیلی سبک بوده حتی بطوریکه از خودش نقل شده است وسایل این جنک را در ابتدا بیشتر از راه استقراض فراهم آورده است.

خط سیر قشون تا هلس پونت (داردائل) معلوم و این همان راهی بود که چندی قبل از این قشون مقدونیه آنرا پیموده بودند، بقدریکه ممکن بود در حرکت و سیر تسریع نمودند و محتمل است که میخواستند از هرگونه اطلاعی که در این باب به ایرانیان میرسد جلوگیری شده باشد و بیشتر از همه باید برای سالم ماندن یکصد و شصت قایق جنگی و وسائل نقلیه اضطراب داشته باشند که بدون آن ممکن نبود بتوانند بطرف آسیا عبور کنند، روز بیستم به سستوز^(۱) رسیدند و چون ابیدوز^(۲) طرف مقابل ساحل را قشون مقدونیه بعد از آخرین جنک در دست داشته‌اند این بود بدون درنگ سوار کشتی شده بطرف آسیا روانه شدند و بدون هیچگونه تصادمی هم در خشکی پیاده شدند. این مطلب را خوب میتوان تصور نمود که پادشاه مقدونیه در اینجا برای زئوس^(۳) و آتن و نیز برای هراقله اجداد خیالی خود با چه شوق و شعفی قربانی کرده است.

جنگ گرانیک ۳۳۴ قبل از میلاد

اسکندر بطور قطع مطلع شد که برای جنک با او سپاه زیادی جمع‌آوری شده است، این بود اول بزیارت قبر اشیل (پهلوان داستانی یونانیا) در دشت الیوم^(۴) رفته پس از آن بلافاصله طرف ساحل شمالی ابیدوز روانه گردید و در گرانیک ساحل رودی که آب آن نزدیک سیزیکوس^(۵) از شهرهای مهم آنزمان بدریای مرمره میریزد جنک بزرگی واقع شد و این اولین جنگی بود که روی داد. از آریان چنین مسطور است که ممن‌ن سرکرده قوای مهم مزدور یونانی

(۱) - Sestos.

(۲) - Abydos.

(۳) - Zeus.

(۴) - Elium.

(۵) - Cyzicus.

در اینجا بسرداران ایران پیشنهاد نمود که باید عقب نشست، شهر و دهات را آتش زد (و آنچه خواربار در سر راه اسکندر است باید معدوم کرد) ولی ایرانیان که آنوقت مست باده کبر و غرور بودند آنرا رد نمودند و الحق در هیچ جنگی هم ایرانیان بقدر اینجا از خود غیرت و مردانگی بروز ندادند و اگر همین طور دارای انتظامات خوب هم بودند اسکندر نمیتوانست بر آنها غلبه کند. قشون ایران در سمت راست رودخانه قرار گرفته بودند که عبور از آن خیلی مشکل بوده است، اگرچه پایاب بود ولی سوراخ و گودیهای زیاد داشت، علاوه کناره‌های آنهم خیلی بلند و مرتفع بوده است، تمام سواره‌نظام را که عده آن بالغ بر بیست هزار تن بود در میدان جنگ حاضر نمودند و مزدوران یونانی را که بالغ بر بیست هزار تن میشدند بطور ذخیره نگاهداشتند. ایرانیان یقین داشتند که فتح با آنها خواهد بود و بواسطه غرور حاضر نشدند که پیاده‌نظام را در میدان جنگ حاضر کنند و شاید در باطن آنها را پست و حقیر می‌شمردند، اما از طرف مقدونیها و آنها تمام قوای نظامی و اسلحه جنگی که داشتند بکار انداختند، اولاً پیاده نظام سنگینی که بود بدو قسمت تقسیم شد و با یک عده سواره‌نظام تسالی‌ها تحت فرمان پارمینو در جناح چپ قرار گرفتند و اما اسکندر سواره‌نظام عالی و مهم خود را در جناح راست جمع نموده و بغرض تهدید خط آنرا از خط قشون ایران خارج ساخت و از اینراه دشمن را واداشت که او هم بر طول یسار مرکزش افزوده و آنرا بالا ببرد و همین جا فرمان داد که حمله ببرند ولی مراقب بود که اتصالش از مرکز بریده نشود، ابتدا پیشرفت با ایرانیان بود، اینان زوینهای خود را بطرف چابک‌سواران پرتاب میکردند که پائین آنها از وسط رودخانه بعلی رخم عده زیاد تقلا و کشمکش میکردند، ولی یکدفعه سواره‌نظام سنگین اسلحه بمدد آنها برخاسته و نائره قتال بشدت مشتعل گردید و بین ایرانیان با زوین‌هائی که داشتند و مقدونیها با نیزه‌های بلند آنها زدو خورد غریبی در گرفت. در این بین نیزه اسکندر شکست، فوراً حربه تازه باو رسانیدند و در همین میانه چشمش به میترادات (۱) (مهرداد) داماد داریوش افتاد، صورتش را نشانه نمود و او را

(۱)-Mithradatis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۰

روی خاک انداخت، در این هنگام ضربتی روی کلاه خود او وارد آمد ولی با کمال فرزی ضربتی بحریف زده کارش را تمام کرد و اینجا باز به اسکندر حمله شد و در اینمرتبه کلیتوس (۱) از وی دفع نمود، در این اثنا آثار فتح در سپاهیان مقدونیه ظاهر شده و بنای گرفتن کنار رودخانه را گذاشتند. آنها ایرانیان را که زوین‌های آنان نسبت به نیزه‌های خودشان کوتاه و قابل مقاومت نبود از جلو راندند و بالاخره ایرانیان مرکز را خالی کرده و آن بچنگ لشکر مقدونیه افتاد و همین جنگ را خاتمه داد. سواره‌نظام پارس شکست خورده بنای فرار را گذارد و بیچاره مزدوران یونانی را در مقابل حمله دشمن بدون آنکه از پشت سر کمکی داشته باشند باقی گزاردند. اسکندر غدقن کرد که فراریان را عقب نکنند بلکه مهم صفوف از هم ریخته را بانجام رسانند، این بود که از هرطرف سواره و پیاده بیونانیان حمله بردند و آنها با کمال شجاعت جنگیدند و معدلک خیلی زود از هم پاشیده فقط دو هزار نفر اسیر افتادند.

تسلیم شدن سارد ۳۳۴ قبل از میلاد

بعد از جنگ فوق از ایران قشون منظمی در آسیای صغیر باقی نماند و سارد با حاکم جبان و نامردی که داشته است تسلیم گردید و این یک اقبال دیگری بود که به اسکندر رو نمود زیرا که محل مزبور دیوارش را سه رجه بالا برده و بقسمی مستحکم بود که بکلی خارج از دسترس معلوم میشد و از اینرو پادگان آن میتوانستند حملات تدافعی اختیار کرده خود را محفوظ دارند و تسلیم دشمن نشوند و تصرف آن بر شأن و جلال اهل مقدونیه افزوده علاوه بر ثبوت مهارت جنگی و لیاقت نظامی آنها مهمات زیادی هم که فوق العاده گرانبها بود بدست آنها افتاد. اسکندر پس از فتح لیدیه با حسن مراقبتی به انتظام و اداره امور کشوری آن مشغول شده و از این ثابت نمود که مقصود اصلی وی این است که کشورهای مفتوحه برای او باقی و برقرار ماند. ساتراپ (والی) بواسطه ضعف دربار سه شغل مهمی را که در ابتدا هریک از دیگری مجزا و بشخص مستقلی داده میشد باهم توأم و همه را خود شخصا بعهده داشته است. توضیح اینکه او علاوه

(۱) - Clitus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۱

بر حکومت کشوری امارت لشکر و ریاست کل دفتری و مالی را هم دارا بوده است.

اسکندر شغل نظارت در امور مالی و امور نظامی هریک را از دیگری مجزا نموده با اختیارات تامه بدست یکنفر کاردانی سپرد که مربوط بدیگری نبوده است. وی این انتظام را در هریک از ایالات شاهنشاهی که بتصرف درمیآورد معمول و مجری میداشت.

محاربه کاریه، لیکیه پامفلیه، پی سیدیه و فریگیه

اسکندر پس از فتح سارد عازم شد که پیش از حرکت بطرف مشرق محض تحکیم کار خویش اول متصرفات یونان را در ساحل آسیای صغیر بتصرف خود درآورد. چنانکه افس «۱» قبول اطاعت نموده و اسکندر در آنجا بجای حکومت شخصی حکومت ملی تشکیل داد. اما می‌لت «۲» بنای مقاومت را گذارد و پادگانی که در آنجا بوده بواسطه نزدیک بودن کشتی‌های جنگی ایران تشجیع شده حاضر شدند که جنگ کنند. نیروی دریائی ایران اگرچه انتظامش در آن موقع خوب نبود ولی اهمیت زیاد داشت. فرمانده آنها ناوهای مقدونیه را گذارد که پیش بروند ولی از طرف ساحل جلو آنها را بستند.

خیلی کوشش نمودند که نیروی دریائی مقدونیه را داخل جنگ کنند، حتی پارمینو هم رای داد که دعوت آنها را اجابت نموده مصاف دهند، ولی اسکندر محض رعایت حزم و احتیاط از این اقدام جلوگیری کرده حاضر نشد که خود را بمخاطره بیندازد.

او در آخر نیروی دریائی خود را یکی بواسطه مصارف زیاد و دیگر دون نیروی دریائی ایران بود منحل ساخته و همه را از خدمت مرخص نمود.

خلاصه می‌لت پس از محاصره مختصر با حمله بتصرف اسکندر درآمد. نسبت بیاشدگان و مزدوران یونانی که سالم مانده بودند خیلی خوب سلوک نمود. مخصوصا مزدوران یونانی را داخل در قشون کرده سپس بقصد هالیکارناس (۳) افتاد. اینجا که مرکز نظامی ممن بود قلعه‌ای بسیار مستحکم و پادگان زیادی هم داشت و بدینجهت تصرف آن فوق العاده مهم و موقوف بود بر کوشش زیاد. بالاخره خندق قلعه را امر کرد پر

Ephesus-(۱)

Miletus-(۲)

. Halicarnassus-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۲

کرده و دسته قشونی را که برای محاصره قلاع تربیت شده بود حاضر ساخت. پادگان یکدفعه یورش آورده ولی غیر از تلفات و خسارت زیاد نتیجه گرفته نشد، آخر الامر ممن مجبور شده شهر را آتش زد و با سپاهیان خود عقب نشسته بدو دژ محکم دیگری پناهنده گردید. اسکندر که در این جنگ تلفات زیادی داده بود در صدد تسخیر آن دو دژ برنیامد. آنها همینطور باقی ماندند تا سال بعد انتیپاتر (۱) آنجا را بتصرف درآورد.

اسکندر از هالیکارناس دسته‌ای از قشون خود را که تازه داماد شده بودند مرخص نمود.

بشرط اینکه در بهار آینده مراجعت نموده سر خدمت حاضر باشند. در عوض بقدر امکان بر نفرات جدید الورود افزود. نیز یکعه از سپاه جدید الورود را به طرف پلوپونس اعزام داشت، سپس خط سیرش را راست بطرف ساحل ادامه داد و برای اینکه نیروی دریائی ایران را از میان ببرد شهرهای چندی را که متعلق به لیکیه و پامفلیه بودند فتح نموده تحت اطاعت خود درآورد. این بلاشک از مسائلی شمرده میشد که فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

پس از این قشون از سمت شمال روانه شده تا عبورش بحدود پیسیدیه افتاد، در اینجا دچار حملات سخت عشائر کوهستانی گردید. ولی آن حملات را با تلفات زیاد از خود دفع نمود. سپس داخل فریگیه شده و آنجا را تصرف نمود و تحت انتظام درآورد. در گور دیوم پایتخت سلاطین فریگی نظامیان تازه داماد و قشون جدید الورود فوق الذکر مراجعت نموده به اصل قشون که عده آن بالغ بر چهار هزار تن بوده ملحق گردیدند. واقعا اگر آنها نرسیده بودند تلفاتی که در این میانه از جنگ و نیز از بیماری وارد شده بود و نیز پادگانی که لازم بود تهیه شود جبران و تدارک آن خیلی مشکل بود.

ظاهرا غرض اصلی اسکندر که طرف ساحل را تحت قوای معظم ایران باقی گذارده و خود بطرف آسیای صغیر پیش رفت این بوده است که خود را بجاده بزرگی که منتهی بداخل ایران میشد برساند. ولی شکی نیست که خبری که از پیش داده شده

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۳

بود که سیادت آسیا از آن کسی خواهد بود که گره ارابه گردیوس «۱» اولین پادشاه زمین را باز نماید او را بکلی ر بوده بود. امثال اینگونه خیالات که در دماغ وی مؤثر بود ویرا بطرف گردیوم جلب کرد و بند مزبور را قطع نمود. پس از اندکی هوا بهم خورد و آسمان امضاء و قبولی خود را هم با رعد و برق به معرض ظهور و بروز رسانید (یعنی صدای رعد و برق بلند شد).

فوت ممنن ۳۳۳ قبل از میلاد

در این بین ممنن که در تعقیب نقشه خود که جنگ را بمقدونیه ببرد و میدان محاربه را در آن حدود تشکیل دهد چپوس «۲» را تصرف کرده و سپس توجه خود را بسمت میتیلن «۳» معطوف داشت.

در این اثنا که مشغول عملیات بود مریض شده و در همان مرض از دنیا برفت. این حادثه واقعا بآمال شاهنشاهی ایران لطمه خیلی بزرگی وارد ساخت. پس از فوت او یکدسته قشون پارسی به سیکلادس «۴» فرستاده شد، ولی شکست خورد و این همان بواسطه نبودن کمکی از طرف دولت ایران بوده است که در ۳۳۲ قبل از میلاد در اسپارت علم طغیان برافراشته شده ابا نتوانستند کاری از پیش ببرند ولی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد انتیپاتر نائب السلطنه در میگالوپولی طغیان مزبور را فرونشاند.

جنگ ایسوس - نوامبر ۳۳۳ قبل از میلاد

مرحله دوم جنگ اسکندر از وقتی شروع میشود که از گردیوم برای مصاف دادن با شاهنشاه حرکت میکنند. آری تا اینجا شمشیرهایی که از روی آنها گذشته تمام آن متعلق بساتراپها (ولایت) و دور از مرکز بوده است. اینک که دارد پیش میرود و بخوبی میداند که باید با قوای متحده ایران مقابل شود عبورش از طریق کاپادوکیه بوده است. در تمام راه هیچگونه اتفاقی هم نیفتاد. ولی پس از یک حرکت تندی و قتیکه بدربندهای مشهور رسید مانند کوروش کوچک دید که آنها را محکم گرفته اند. اسکندر مهیا شد که شب بمستحفظین که استحکام آنها غیرقابل تسخیر بود حمله ببرد بدین امید که از اینراه هراس و وحشتی در آنها تولید نماید. این امیدیکه داشت صورت نگرفت. لیکن از این حرکت و اقدام

بیش

. Mytilen-(۳)

. Cyclodis-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۴

از آنچه منظور بود برای او حاصل گردید، باینمعی که مستحفظین پس از اطلاع از جلو آمدن خصم محل خود را خالی کرده و با کمال عجله رو بهزیمت نهادند. اسکندر وقتیکه آن محل را مشاهده کرد که طوری بنا شده است که میشود با جمعیت کمی راه را بر دشمن مسدود «۱» ساخت از حسن طالع خود بسی تعجب نموده خوشحال گردید. بالاخره داخل کلیکیه «۲» شده و پس از شتابی که در حرکت بعمل آمد تاروسوس «۳» را بتصرف درآورد.

در اینجا او در آب سیدنوس «۴» که خنک بود آب تنی کرد و بدین سبب بمرضی سخت خطرناکی مبتلا شده ناچار متوقف گردید ولی بزودی بهبودی حاصل نمود. آنوقت پارمینو «۵» را اعزام داشت که دروازه‌های سوریه را که قبلاً نسبت به کوروش کوچک از آن اشاره بعمل آمده تصرف نماید. بعد خودش از پشت سر به تائی راه می‌پیمود و هر قدر که پیش میرفت موقع خود را مستحکم میساخت. در وسط راه شنید که داریوش سمت شرقی دروازه در دو منزلی منتظر او می‌باشد. پس خود را برای جنگ آماده ساخته و با کمال اطمینان باستقبال دشمن شتافت.

در این اثنا شاهنشاه از تأخیر کردن سپاه مقدونیه چنین نتیجه گرفت که باید اسکندر از جنگ منصرف شده باشد. این بود حرکت کرده از همان زنجیره کوههایی که بود عبور کرده و از تنگه معروف بدر بند آمان گذشت، اینجا دفعه معلوم شد که او پشت سر اسکندر واقع شده است لذا بطرف ایسوس پیشرفت. بیمارانی که از قشون مقدونیه عقب مانده بودند اسیر گشته و همه را بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر که از دربندهای سوریه گذشته بود بدوا گذارش این امر باو رسید آنرا تصدیق ننمود. ولی اکنون که صدق آن آشکار گردید تمام سرداران و افسران خود را جمع کرده بآنها چنین گفت: اینک خداوند بی‌پرده در این جنگ با شما همراهی کرده داریوش را مجبور ساخته که با قشون انبوه خود سرزمین تنگی را بین دریا و جبال

(۱) - تا اواسط مائه نوزدهم که انفجاری درین صخره‌ها رخ داد بارهای شتران را بواسطه تنگی گردنه با دست میبردند (مؤلف).

Cilicia-(۲)

. Tarsus-(۳)

. Cyd nus-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۵

لشکرگاه قرار دهد، محلی که در دست است برای حرکت افراد قشون وسعت و گنجایش دارد و کاملاً میتواند عملیات کنند. برخلاف محلی که دست ایرانیان است بواسطه تنگی جا از عده زیاد خود ابدان نمیتوانند استفاده کنند بلکه تماماً ضایع خواهد شد، نیز سفر جنگی و کارهای نمایان ده هزار نفر یونانی را که همه میدانند بیاد آنها آورد.

جنگ ایسوس که از جنگهای قطعی دنیا شمرده میشود در نزدیک شهری بنام مزبور در دشتی روی داد که عرض آن کمتر از دو میل بوده است. دشت مزبور بتپه‌هایی در شمال شرقی و بخلیج اسکندرون در جنوب غربی واقع شده، رودخانه کوچکی هم که آب آن بدریا میریخت در واقع حافظ ایرانیان بوده است، سپاه عظیم ایران که از دستجات و طوایف مختلفه تشکیل یافته بود بالغ بر ششصد هزار تن میشد. از میانه آنها سی هزار مزدور یونانی بوده که مساوی با تمام لشکری بود که اسکندر با خود داشت. «۱» شصت هزار نفر کارداس «۲» جماعتی که نمیتوان هویت آنها را معلوم داشت در جناح چپ ایستاده، مزدوران یونانی تحت سواره‌نظام در جناح راست قرار گرفته بودند.

بیست هزار تن اطراف تپه‌ها را محکم گرفته و اگر سردار آنها کفایت نظامی از خود بروز میداد بخوبی ممکن بود قشون مقدونیه را از عقب تهدید نماید. بقیه لشکر ایران بمنظور معاونت و تقویت یکطرف صف کشیده و ابدان داخل در جنگ نشد. خود داریوش بر طبق رسم تغییرناپذیر در قلب لشکر قرار گرفت.

اما اسکندر در برگشت از دربندهای سوریه لشکر خود را فوراً باندازه گنجایش میدان صف آرائی نمود، باین معنی سواره‌نظام سنگین خود را تحت فرمان خودس در جناح راست قرار داد و دستجات منظم فالانژها را تحت پارمینو با بقیه پیاده نظام در جناح چپ نگاه داشت. در اینجا اسکندر دید که سواره‌نظام پارس در جناح

(۱) - هولم، ۳، ۲۳۹، عرض دشت مزبور را سه میل معین کرده است، لیکن کالیستن که همراه اسکندر بود آنرا چهارده استاد یا عبارت دیگر زیاده از یک میل و نیم دانسته است. هرچند در مسافت آن اختلاف است ولی ظن قوی آنست در آنوقت دشت نامبرده از دو میل کمتر بوده است (مؤلف).

(۲)-Cardaces.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۶

راست میدان جنگ قرار گرفته‌اند برای تعدیل این وضعیت سواره‌نظام تسالی را در مقابل برای حفاظت دستجات منظم فالانژها تعیین نمود. در قسمت عقب ۳۴- جدال اسکندر در ایوس اسکندر به (داریوش کودمان) حمله میبرد.

(از خاتم کاری که در پومپه کشف شده و حالیه در موزه ملی ناپل است.)

نگرانی که داشت وقتیکه حالت غفلت و کاهلی دستجات ایرانی را دید که از خطوط

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۷

جنگی خارج بودند بزودی این نگرانی او مرتفع گردید. بطوریکه آریان نقل کرده است او نخست مردانش را آرام داده سپس فرمان داد که آهسته بطرف ساحل رودخانه که سپاه ایران در آنجا با کمال خونسردی منتظر حمله بود پیش بروند، نظیر کوناکسا قشون پارس نتوانست در مقابل حمله یونان پایداری کند و مثل گوسفند رو بهزیمت نهاد، ولی مزدوران یونانی استقامت ورزیده و محکم ایستادند.

چون صفوف فالانژ بواسطه عبور از رودخانه بهم خورد جنگ مغلوبه شده و جدالی سخت در گرفت. عاملی که جنگ را خاتمه داد همانا وحشت و خوفی بود که بر داریوش غالب شد، باین معنی وقتی که طغیان و شدت نایره جنگ بطرف او زور آور گردید یکدفعه دست پاچه شده و رو بفرار نهاد و حتی برای سبک کردن ارابه خود سپرش را بدور انداخت.

در خاتم کاری منظره جنگ، اسکندر، شکل سر برهنه طرف چپ بطوریکه نشان داده شده به داریوش حمله میبرد و در این بین نیزه‌اش بیکنفر ایرانی اصابت کرده است.

در مقابل، صورت پادشاه هخامنشی که بنظر میرسد آثار وحشت و خوف از وی نمایان- است و ارابه‌چی اسبهای ارابه را دارد با شلاق میزند. در وسط خاتم کاری مزبور دیده میشود که یکنفر پارسی از اسب پیاده شده و اسبش را به داریوش تقدیم میکند. نقل میکنند که این پادشاه جبون امر داد مادیانها را که کره‌های آنها در عقب جا گذارده شده بودند در طول جاده با کمال سرعت برانند و در آخر برای آنکه جان خود را محفوظ دارد ارابه را گذاشت و سوار بر اسب گردید. در این بین قشون فاتح جناح راست مقدونیه بکمک پارمینو بطرف چپ شتافت. در اینجا مزدوران شجاع یونانی مانند جنگ گرانیک که همقطاران پارسی، آنها را تنها گذاشتند شرافتمندانه جنگیدند، ولی بی‌فائده، مگر اینکه کمک کرده جان شاهنشاه نالایق را از خطر محفوظ داشتند. چه اسکندر او را تعاقب نکرد مگر وقتی که دید جنگ را برده و فتح نصیب وی شده است. تلفات قشون ایران در جنگ و آنهاییکه در حال وحشت و سراسیمگی باطراف و تپه‌ها پراکنده شدند مینویسند که بالغ بر صد هزار تن بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۸

سراپرده داریوش که مادر و زن و دو دخترش در آن بودند از جمله غنائمی بوده که نصیب فاتح مقدونی گردید، ولی او با اسیران خودش به احترام و نزاکت و ادب رفتار نموده و علو همت خود را از اینراه بثبوت رسانید. معادل یک میلیون لیره غنیمت بدست آوردند، ولی خزانه عمده که با قشون بوده است پارمینو آنرا بعد در دمشق تصرف کرد.

نتایج حاصله از جنگ ایسوس حیرت آور و خیلی غریب بوده است و آن فقط این نبود که مقدونیه‌ها لشکری را که متجاوز از ده برابر عده آنها بود شکست دادند بلکه این نکته هم بر آنها مکشوف گردید که سپاه ایران اگرچه از حیث عده زیاد هم باشد نمیتواند در مقابل آنها در میدان جنگ ثبات و استقامت ورزد.

فی الواقع وقتی که شاهنشاه با حال وحشت از جلو اسکندر فرار کرده ایالات غربی امپراطوری عظیم خود را واگذارد که بدون اینکه حمایتی از آنها بشود مقاومت کنند و یا به مهاجم تسلیم گردند ورق کشورستانی آسیائی برگشت. در خاتمه بیان میگوئیم که ایسوس در ردیف یکی از جنگهای قطعی دنیا میباشد.

محاصره و تصرف صور ۳۳۲ قبل از میلاد

اسکندر پس از فتح ایسوس بطرف فینیقیه که هدف منظور بعدی وی بود پیشرفت. شهرهای آن مانند آرادوس «۱»، آرواد «۲» حزقیل و نیز صیدا که از خسارات تاراج اخوس «۳» تا یک اندازه بیرون آمده بود و شهرهای دیگر قبول اطاعت نمودند. مقصود اسکندر از فتح فینیقیه همانا انهدام نیروی دریائی ایران بوده است و در نتیجه خواست خطری را که برای او از عقب تصور میرفت جلوگیری کرده باشد. از جمله میخواست که آنجا را مرکز تشکیلات اساسی جدیدی قرار دهد تا از آن بتواند عملیاتی که در نظر داشته است بپردازد. چنانکه همین سبب گردید که قبرس که آن نیز از حیث نیروی دریائی مرکز مهمی شمرده میشد تسلیم شود و بتصرف فاتحین درآید و آن از جمله اماکنی بود که فتح آن مقدمتا برای الحاق مصر لازم و ضروری شمرده میشد.

صور آنوقت یکی از شهرهای بزرگ فینیقیه بود، خرابی و انهدام صیدا سبب ازدیاد ثروت و قدرت وی گردید بطوریکه آن قابل بسی توجه بوده است. این «شهر تاج‌بخش»

(۱)-Aradus.

(۲)-Arvad of Ezekeil.

(۳)-Achus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۳۹

اشعیا در یک جزیره‌ای واقع شده که فاصله آن بخشکی نیم میل بوده است. برای دفاع از دشمن دارای برج و بارویی بس محکم و مرتفع بود. لذا اهالی اعتماد بقوای خود نموده و همانطور که با ایران عمل کرده و فاتح هم شدند اینجا نیز فرمانداران آن جمع شده گرچه بدوا قبول اطاعت نمودند ولی بعد سر از اطاعت باززده حاضر نشدند که اسکندر را با قشونش اجازه بدخول شهر دهند. توضیح اینکه اسکندر بصوریهها گفت که میخواهد برای ملکارت، هراکل «۱» صور قربانی کند که آن از هراکلی که در یونان پرستش میشد قهرمانی علیحده بوده است، صوریهها به اسکندر جواب دادند بیک نفر یونانی یا مقدونی اجازه نخواهند داد بشهرستان داخل شود. اسکندر از این جواب در خشم شده تصمیم گرفت که از خشکی پلی بنا کند و بدان وسیله شهری را که دست یافتن بآن ناممکن شمرده میشد تصرف نماید. علاوه بر این بنای پل هم در مقابل یک دشمن خطرناک و از جان گذشته کاری بس صعب و مشکل بوده است.

بالجمله شروع بکار کردند و بواسطه عملجات بیشماری که بکار انداختند ابتدا پیشرفت قابلی هم نمودند. ولی وقتیکه بجاهای عمیق دریا که در دسترس قایقهای جنگی صور بود رسیدند کارگران متصل مورد حمله واقع شده و از کار بازماندند. برای جلوگیری از این صدمات و حفاظت کارگران امر کرد و برجی سوار بر ماشین آلات در (منتھالیه) پل برپا کردند. معذک صوریها بنای مقاومت را گذاشته برجها را با آنچه بود بوسیله یک کشتی پر از مواد محترقه با کمک قایقهای جنگی که دارای چهار صف پاروزن بوده بر باد دادند «۲». اسکندر امر کرد دوباره پل را از نو بنا کنند. ایندفعه عرض آن را بیشتر گرفتند

(۱)-Heracle.

(۲)- و شرح آنرا چنین نوشته‌اند که صوریها دماغه کشتی بزرگی را پر از ماسه و سنگ‌ریزه کردند و کشتی مزبور را پس از اینکه با قیر اندودند از مواد محترقه پر کردند. بعد از آن آنرا بدم بادهای تند دادند، بادهای کشتی را با سرعتی حیرت‌آور بطرف پل برده و چنان بخاک زد که دماغه کشتی در خاک فرورفت، در این حین صوریهای که در کشتی بودند مواد محترقه کشتی را آتش زده بیرون جستند و در قایق‌هایی که قبلاً تهیه شده بود جا گرفته بافکندن مشعل‌های افروخته بطرف پل و مقدونیه‌ها شروع کردند، کشتی قیرآلود همینکه آتش گرفت بادهای این آتش را در اطراف پراکند. طولی نکشید که از این آتش‌ها شعله‌هایی تمام پل و اطراف را فراگرفت، برجهای چوبین مقدونیه و هرچه سوختنی بود طعمه آتش گردید «مترجم».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۰

و برجهای زیادی هم ساخته روی آن سوار نمودند. در این بین مردم صیدا و فینیقی‌های دیگر با هشتاد کشتی از بحریه ایران جدا شده با اسکندر داخل در قرارداد شدند. چیزی نگذشت که ملوک قبرس هم با یکصد و بیست کشتی بآنها ملحق شده بطرف مقدونیه رفتند.

این قضیه باعث ضعف نیروی دریائی صوری‌ها گردید، بالاخره اسکندر با نیروی دریائی خود جدا بمحاصره شهر پرداخت.

آلات و ادوات محاصره که آنرا روی پل جدید سوار کرده بودند نتوانست بحصار مستحکم شهر آسیبی برساند. اینجا باید گفت که از ساختن پل جدید برای منظوری که بود چندان فائده‌ای حاصل نشد. ولی بعد از این آلات و ادوات را بکشتیهای خود سوار کرده بآن قسمت حصار که چندان محکم نبود حمله برد. در آخر فرمان یورش عمومی داده شد. اسکندر از سوراخی که با کشتیهای دارای ماشین آلات جنگی در دیوار پیدا شده بود داخل صور گردید. پس از گرفتن برجهای چندی روی حصار بشهر وارد شد. قشون مقدونیه بواسطه مقاومت سخت اهالی و کشتن عده‌ای از همقطاران آنها را روی دیوارهای شهر بکلی از خود خارج شده شروع بقتل عام نمودند. زنان و کودکان در کارتاژ (که قبلاً بآنجا فرستاده شده بودند) سالم ماندند. لیکن از مردان صور هشت هزار تن مقتول و سی هزار تن را اسیر کرده برده‌وار

فروختند. بدین طریق صور که «بازرگانان وی شرفای جهان بوده‌اند»^۱ (طعمه حریق شده) از آن جز خرابه‌هایی باقی نماند.

الحاق مصر ۳۳۲-۳۳۱ قبل از میلاد

باید دانست برای حمله بمصر سقوط صور اولین قدمی بود که برداشته شد. چنانکه اسکندر پس از صور عازم غزه گردید.

اهالی باوجود تهدید سختی که اخیرا شده بود بنای مقاومت را گذاردند. بواسطه اینکه شهر و دژ آن در یک زمین خیلی مرتفعی قرار گرفته بود امر شد خاکریزی در ۲۵۰ پا ارتفاع و ۱۲۰ پا عرض دورادور شهر بنا کردند آنوقت با نقب‌ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کرده و بعد از سه حمله غیرمظفرانه فتح نصیب وی گردید، پادگان قلعه آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند. مصر پس

(۱) - اشعیا، ۲۳، ۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۱

از این بدون کشمکش بدست فاتح مقدونی درآمد. نائب السلطنه پارس چون دید که دیگر مقاومت نتیجه ندارد تسلیم گردید. اسکندر مانند کوروش بزرگ خدایان و معابد مصریان را فوق العاده احترام نموده و نسبت بسکنه با کمال محبت رفتار کرد. از جمله شهر اسکندریه را بنیان نهاد که آن از عالیترین شهرهایی است که او طرح آنها را ریخته و چون مسائل خیالی در دماغش فوق العاده مؤثر بوده اخیرا بزیارت واحه اسرار آمیز آمون^۱ رفت. اینجا بطوریکه از منابع رسمی مستفاد میشود او به پسر آمون شناخته شده بود. پس از انتظام امور مصر و تعیین ولات مصری که بنام او حکومت کنند دوباره بصور آمد، در آنجا او نیروی دریائی را معاینه و بازرسی کرده برای پیشروی بمرکز امپراطوری ایران بلافاصله مشغول تهیه گردید.

(۱) - Ammon.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۲

سکه نقره متعلق به صیدا در حدود ۳۸۴-۴۰۰ قبل از میلاد

فصل بیست و دوم خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

تو شهر ویرا مینگری و باختر را مشاهده میکنی، برج و باروی اکباتانه رفعت و استحکامی ویژه خویش دارد، آنجا یکصد دروازه هکاتم پلیس پیش روی تو گشاده است، و از آن دور شهر شوش را خواهی دید که بر کنار رود خوهرس پس بنا شده و در این رود آبی گوارا که شایسته جام شاهان است در جریان میباشد.

«بهشت باز یافته میلتن»

جنگ آریل ۳۳۱ قبل از میلاد

چون اسکندر از صور بیرون آمد طرف مشرق بقصد تاپساکوس واقع در ساحل فرات روانه گردید. درست همان راهی که کوروش کوچک سابقا پیموده بود. در آنجا دو پلی از قایق یافت که بدستور او ساخته بودند. نیروی مختصر پارس مرکب از سه هزار تن که در اینجا مأمور بودند از عبور او جلوگیری کنند بواسطه نرسیدن کمک از جنگ احتراز جسته عقب نشستند. واقعا منظره جنگ فوق العاده حیرت آور است که چطور شد داریوش با داشتن سواره نظام زبده زیاد برای جلوگیری از لشکریان یونانی کوششی بعمل نیاورده و حرکت آنها را که اسلحه‌شان سنگین و عده سواران سبک اسلحه هم خیلی کم بوده مختل نساخته است. در این جلگه‌های صاف و وسیع (با چابک سوارانی که

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۳

بجنگ و گریز معتاد بودند) بایستی قشون مقدونیه متصل مورد حمله واقع بشود، همچنانکه در چند قرن بعد پارتی‌ها (در این جلگه‌ها) همین کار را کردند یعنی به رومیان حملات مظفرانه کرده و غرور آنها را درهم شکستند.

بالجمله پس از عبور از فرات اسکندر از وسط ناحیه حاصلخیز بین النهرین پیش رفته تا اینکه از کاریه گذشته بدجله رسید، در اینجا هم داریوش در نتیجه غرور اهماال کرده اهمتایی در جلوگیری از او نمود. اگرچه بواسطه تندی آب دجله نتوانست بدون صعوبت و اشکال زیاد از آن عبور کند. اسکندر پس از این از ساحل دست چپ بطرف آسور قدیم که در آن وقت آثوریا مینامیدند گذشته در گوگمل نزدیک خرابه‌های نینوا بفاصله تقریبا هفتاد میل از اریل که این جنگ بهمان نام خوانده شده داریوش را دریافت که در آن صحرای وسیع و هموار که مخصوصا آنرا برای حرکت سواره نظام و اربابها که نهایت درجه طرف اعتماد او بودند انتخاب کرده و بانتظاری وی میباشد.

آری داریوش بتجربه فهمیده بود که روبرو شدن با مقدونیها در صحرای تنک و ناهموار که سپاهیان او نتوانند عملیات کنند بی حاصل است. عده قشون او که از نقاط مختلفه کشور تهیه شده بقولی متجاوز از یک میلیون بود. جماعتی هم از قشون اجیر یونانی با او بودند ولی شماره آنها مانند ایسوس مختصر بود. دیگر پانزده زنجیر فیل هم در خط جنگ حاضر و صف بسته بودند و این اول دفعه‌ایست که در یک جنگ بزرگ تاریخی فیل دیده می‌شود.

مقدونیها که یگانه حریف زبردست آنها در ایسوس یونانیهای اجیر بودند بایستی حس کرده باشند که اعتماد آنها به رشادت و دلاوری خود و عملیات و ورزش‌های طولانی جنگی و نیز راهنمایی سردار خودشان است و این اعتماد هم بواسطه حرکات و عملیات آرام و بادقت اسکندر توضیح و نشان داده شد که پس از تحصیل اطلاعات صحیح از

وضعیت شاهنشاه چهار روز بقشون خود استراحت داده و اردوی خودش را مستحکم نموده باروبنه سنگین و بیمارانرا در آن جای داد و عده‌ای را هم برای حفاظت آنها گماشت. او بدینطریق موضعی را تدارک کرد که قشونش بتواند به آزادی عملیات کند و در هنگام ضرورت عقب‌نشینی نماید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۴

این دو لشکر قریب هفده میل از هم فاصله داشته و یکرشته تلال و تپه‌های پستی در اینمیان حایل و آنها را از هم جدا میکرد. او وقتیکه از این تپه‌ها گذشته سپاه عظیم ایران را جلو خود دید فوراً شورای جنگی آراست تا در این باب مشورت کند که آیا باید فوراً شروع بجنگ کرد یا نه. پارمنیو که رأیش محل اعتماد بود چنان مصلحت دانست که قبلاً اطلاعات مقدماتی صحیحی از میدان جنگ در مورد گودالها یا کمین‌گاهها تحصیل کرده و از انتظامات و ترتیبات دشمن نیز تحقیقاتی بعمل آرند. بالاخره اردو زده شد و اسکندر ظاهراً بی هیچ مانع و رادعی از طرف دشمن تمامی میدان را کاملاً رسیدگی و تحقیق نمود. پارمنیو از لحاظ کثرت لشکر ایران بعلاوه رأی داد که شیخون بزنند: اسکندر این رأی او را نپسندید و گفت: ظفر را بدزدی بدست نیارم.

لشکر ایران که تمام شب را زیر اسلحه بودند بامر داریوش به ترتیب جنگی در آمده خود در قلب قرار گرفت و یکدسته از اقارب شاه و سواران ممتاز یا جاوید ویرا حمایت و حراست میکردند و دو دسته از قشون اجیر یونانی تقسیم و هریک در یکطرف شاهنشاه جا گرفته و قراولان سواره سلطنتی با فیله‌ها و پنجاه ارابه در جلو جا داشتند، جناحین راست و چپ از دستجات مختلف از سواره و پیاده ترکیب یافته و باید صفوف آنها از هرطرف تا فاصله زیادی کشیده شده باشد. لشکر مقدونیه که بالغ بر چهل هزار تن پیاده‌نظام و هفت هزار سواره‌نظام بود بوضع همیشگی صف بسته، پارمنیو «۱» در رأس فالانژ در جناح چپ جا گرفت و دسته نیرومندی از سواره‌نظام تسالی ویرا حمایت میکردند. خود اسکندر در رأس جناح راست که از سواران عالی مقدونی ترکیب یافته قرار گرفت.

نظر به برتری فوق‌العاده لشکر ایران از حیث عده نیروئی هم بطور احتیاط تشکیل و مامور حفاظت قسمت عقب گردید. او قشونش تا اینقدر خوب ورزیده شده و تا این حد بطرف دشمن بچشم حقارت مینگریست که با کمال جرأت و جسارت قشون دست راست خود را بحمله جناح چپ ایرانی که تقریباً روبرو شدن با قسمت اعظم دریای لشکر بود فرمان داد و با اینکه داریوش میتوانست از موقع استفاده نموده و فرمان حمله عمومی بدهد ولی برای این که اختلالی در نظم و ترتیب سپاه عظیم

Parmenio-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۵

و جسیم وی روی ندهد مجبور شد همه لشکر را بکار نیندازد. بالاخره داریوش وقتیکه میدان جنگ را که نظم و ترتیب آن با کمال دقت داده شده بود گذاشته داخل زمین‌های ناهموار گردید دید که از ارابه‌ها کاری ساخته نخواهد شد و لذا

قشون سواره جناح چپ خود را فرمان حمله داد. این حمله در اول ظفرمندانه بود، جنگ سواره نظام که متعاقب آن رویداد بی نهایت سخت و شدید بود تا اینکه نظم و ترتیب دوباره برقرار و دستجات منظم یونانی صفوف دشمن را بهم پیچیدند، در این مورد ارابه‌هایی را که حامل داسهای بزرگ و خیلی هم موجب امیدواری بودند (هرچند در کوناکسا معلوم گردید که مقابله آنها با قشون ورزیده و دارای تعلیمات نظامی بیفایده است) فرمان حمله داده لیکن این حمله ظاهراً بواسطه نرسیدن کمک مؤثری از طرف سوار یا پیاده نظام سبک اسلحه کاملاً بی نتیجه ماند، زیرا که پیاده نظام سبک اسلحه یونانی زوبین‌هایشان را با قوت تمام بطرف آنها پرتاب کرده جلو آنها را بریدند و ارابه‌چپها را بزیر انداختند و فالانژها و قتیکه مجبور میشدند ناچار صفوف خود را گشوده تا ارابه‌ها بگذرند و بعد از عقب عده‌ای را با مستحفظین و مهترهای آنها را با ضربتها خراب کردند، حمله به جناح چپ قشون ایران و بعد عده‌ای هم که بمدد آنها فرستاده شد باعث گردید که شکاف بزرگی در صف نزدیک داریوش پیدا شد و از همین طرف اسکندر بسرکردگی سواران رفیق که قسمتی از فالانژها آنها را تقویت میکردند حمله برد، جنگی تن‌بتن در اینجا آغاز که آن منتهی بفرار مضطربانه داریوش گردید، در صورتیکه هنوز جریان جنگ بیک میزان باقی بوده و نتیجه آن معلوم نبوده است او خائفاً از میدان فرار نمود.

میدان جنگ بقدری وسیع بود که این خبر دفعتاً انتشار نیافت، پارمنیو در میان ازدحام و هجوم دشمن گیر کرده و چنان در فشار بود که کسی نزد اسکندر فرستاده ویرا به کمک طلبید «۱» و او هم با جمعیت خود بکمک وی شتافت، بین راه بدستجات سواره

(۱) - شاید این پیغام را پارمنیو برای این داده که از تعاقب بازش دارد تا اینکه فتح تمام بشود، چه غفلت از این احتیاط بود که یونانیهای کوناکسا را بتهلکه انداخت (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۶

نظام پارتی، هندی، پارسی برخورد که بحال فرار بودند، کوشش مایوسانه فراریان مزبور برای اینکه از وسط راهی باز کنند سبب گردید که عده زیادی از مقدونیها تلف شدند ولی وقتیکه اسکندر به محل اجتماع لشکر رسید دید که پارمنیو با کمک سواران تسالی بر جناح راست دشمن غلبه کرده و همه در کار فرارند، بنابراین مجدداً بدنبال داریوش شتافت و در همان شب بزاب بزرگ رسید و از آنجا چند ساعتی برای استراحت لشکر و اسبان با احتیاط توقف نمود، روز دیگر باز مشغول تعاقب شده تا به آربلا «۱» که آربیل کنونی باشد رسید و آن هفتاد میل از میدان جنگ فاصله داشت، چون نتوانست به داریوش دست یابد علاوه لشکر و اسبان هم از کار افتاده بودند از تعاقب پادشاه مغلوب دست کشیده داریوش را گذارد که بدون هیچ مزاحمتی به اکباتان بازگردد.

نتیجه جنگ آربیل

اگرچه میدان جنگ با نظر پادشاه بزرگ انتخاب شده و تقریباً تمام قوای مملکت را بحمايت خود در آنجا حاضر ساخته بود، از نظر نظامی از پیش معلوم بوده است، مگر اینکه بگوئیم در جنگ تن‌بتن ممکن بود آسیبی به اسکندر برسد و اگر این اتفاق می‌افتاد البته کار خاتمه پیدا کرده و مجرای تاریخ عوض میشد، در هر حال از آن بعد در داریوش دیگر امیدی برای مقاومت مسلحانه باقی نماند و کرسی امپراطوری، مخصوصاً شوش و بابل بزرگ با تمام ثروت هنگفت و ذخائر آنها باختیار فاتح درآمد و داریوش مثل یکنفر فراری جز اینکه در حواشی مملکت خود بجنگ و گریز اقدام کند چاره دیگری نداشت و (افسوس) اینهم برای آخرین سلطان هخامنشی بر اثر خیانت رذلانه و پستی که نسبت باو نمودند ممکن نشد صورت گیرد. کریسی «۲» در شرحی که راجع باین جنگ نوشته است از قول ناپلئون چنین میگوید: نام بلندی که اسکندر برای قرنهای زیاد و در میان ملل مختلفه حاصل نموده است او شایسته این نام بلند میباشد اما اگر در آریل شکست می‌خورد چه میکرد در صورتیکه فرات و دجله و بیابان قفر در عقب واقع شده و قلعه و استحکامی هم که محل پناه و گریزگاهی باشد در این میانه نبوده و نهصد فرسنگ هم تا مقدونیه مسافت داشته است، مسلماً جواب آنست

(۱)-Arbela.

(۲)-Creasy.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۷

که اسکندر همان کار را میکر که گزنفون «۱» کرد.

تصرف بابل و شوش

فاتح مقدونی از آربلا بطرف بابل راند و در آنجا از طرف حکومت و کهنه و سایر طبقات مردم از وی پذیرائی شد، چه احتراماتی را که او در مصر نسبت بخدایان آنجا بعمل آورده بود شنیده و جلب شده بودند، اسکندر نظیر کوروش کبیر، دستهای بعل را گرفت و حکم کرد معبدی را که اردشیر خراب کرده بود تعمیر کنند، بابلیها از این کار راضی و مسرور و از آن بعد دولتخواه او شدند.

از بابل اسکندر در مدت بیست روز بشوش درآمد، یونانیها شوش را مرکز پادشاه بزرگ میدانستند و در آنجا اسکیلوس «۲» پرده بازی پرسا «۳» را بمعرض نمایش گذارد. در آن شهر پنجاه هزار تالان یا شانزده میلیون و پانصد و پنجاه هزار پوند «۴» با اشیاء نفیس دیگر که قیمت آنها از حساب بیرون بود بدست آمد که از جمله دو مجسمه هارمودیوس «۵» و اریستوگی تون «۶» بوده که از مفرغ ساخته بودند، اسکندر آنها را بآتن عودت داد که بعد از چند سال آریان آنها را در آنجا مشاهده نموده است.

تصرف پرس پلیس و پاسارگاد

اسکندر در شوش فتح خود را با شکوه جلال تمام نمایش داد، قربانیها و مشعل دوانیها (۷) و نیز جنگهای ژیمناستیکایی بعمل آمد، جشن مزبور مصادف شد با رسیدن پانزده هزار نفرات تازه که بکمکش آمده بودند و نظر با احتیاج مبرمی که بوجود آنها بوده است بخوبی پذیرفته شدند، چه از عده قوا آنچه در این جنگها بواسطه قتل و ناخوشی تقلیل یافته بودند نفراتی بجای آنها لازم بود گذاشته شود، علاوه برای مراکزی که جدیداً مفتوح شده و اهمیت نظامی داشته است لازم بود

(۱)-Xenphon.

(۲)-Aeschylus.

(۳)-Persau.

(۴)- در صورتیکه تالان نقره مراد باشد مقدار آن همان است که در بالا ذکر شد و الا اگر تالان طلا باشد مبلغ آن معادل یکصد و سی و دو میلیون و چهارصد هزار لیره انگلیسی میشود (مؤلف).

(۵)-Harmodius.

(۶)-Aristogeiton.

(۷)- یکنوع مسابقه‌ای بود بین دوشیزگان بدینطریق که شمع‌هایی دست هر کدام میدادند و او با یک پا میدوید در صورتیکه شمع خود را روشن نگاهداشته و شمع همگنان خود را خاموش میکرد علامت بردن بود (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۸

پادگان بگذارند، او بعد از این مصمم گشت که بفلات ایران و خانه مقدس پارسیان داخل شده و بتمام دنیا نشان بدهد که دولت آنها زوال یافته است.

بالجمله از کارون عبور نموده از اهواز حالیه براهی که دو پایتخت را بهم وصل مینمود یعنی راه بهبهان که آنزمان معمول بود و حالیه ظاهراً بواسطه خرابی هر دو پایتخت کمتر عبور میشود عزیمت نمود، جماعت او کسبان که در تپه‌های سخت ناهموار آنجا ساکن بودند و همیشه از رعایای غیرجنگی پادشاه بزرگ که از آن راه عبور میکردند باج راه میگرفتند از لشکریان اسکندر نیز مطالبه باج راه کردند. اسکندر جواب داد که در سرگردنه‌های خود حاضر شده بگیرند، پس از آن از راهی غیرمعمول بهمان فرزی و شتابی که همیشه در عملیات و کارهای خود مینمود ناگهان بسر دهکده‌های آنها فرود آمد و ایلات غافلگیر شده باطراف متفرق شدند و در این هنگام کراتروس (۱) با قوای خود مکانهای مرتفعه آنها را که بتنگه محل عبور افراز داشت بتصرف در آورد، سپاهسانی که بهمراه اسکندر بودند دفعه دوم هجوم برده قبلا تنگه را گرفتند، اینجا قبایل او کسبان بدون هیچگونه مقاومتی ناچار بتسلیم شدند.

پارمینو با قسمت اعظم لشکر و باروبنه از راهی که راه ارابهرو خوانده میشد (یعنی از راه رامهرمز و بهبهان کنونی) بطرف پارس فرستاده شد و این راه غیر از قسمتی که بواسطه عبور و مرور قوافل یا عابرین پوشیده شده باقی بهمان حال است که پیش از دو هزار سال بوده یعنی بحال طبیعی باقی میبشد و خود اسکندر با سرعتی که معتاد بود از کوهستانها بطرف دروازه پارس راند که در آنجا نائب السلطنه پارس دیواری در جلو تنگه کشیده و با چهل هزار سپاه برای مدافعه حاضر شده بود، عملیات جنگی ترموپیل در اینجا تجدید گردید، مقدونیه از راهی که از میان تپه‌ها میگذشت قبل از طلوع صبح بانطرف تنگه ناگهان بر سر پارسیان ریخته و بانک شپور آنها کراتروس را که در جلو تنگه منتظر بود خبردار ساخت و پارسیها از دو طرف محصور شده کشتاری هولناک در گرفت و باید دانست که این تنها مقاومت منظمی بود که از ایرانیان بعمل آمد.

(۱) Craterus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۴۹

اسکندر بعد از این فتح بطرف بند امیر راند و در آنجا امر بساختن پل نمود و از آن گذشته باستخر پایتخت پادشاهان بزرگ درآمد و در آنجا یکصد و بیست هزار تالان معادل با بیست و هشت میلیون و دویست و نود هزار پوند با غنائم بیشمار دیگر بدست آورد. بطوریکه پلوتارک مینویسد ده هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزائن لازم بود، خوانندگان نباید این رقم کثیر را بنظر تعجب نگریسته و آنرا حمل بر اغراق کنند، چنانچه شما بخاطر بیاورید که از تمام بلاد آسیا طبقه بعد طبقه منالغ خطیر هنگفتی پادشاه بزرگ میرسیده است البته رفع این تعجب خواهد گردید و نیز میدانیم که بعد از انتشار ثروت بی پایان چه رواجی در تجارت دنیای متمدن پیدا شده است، بالجمله پاسارگاد نیز بتصرف درآمد.

قصور عالیه پرس پلیس طعمه حریق گردید و بقتل عام سکنه فرمان دادند، آریان می نویسد که این عمل تلافی خطاهائی بود که پارسیان در یونان ویژه در آتن مرتکب شده بودند و این بعید نیست همینطور باشد که مورخ مزبور گفته است، زیرا که میدانیم عده زیادی از اسرای یونانی در استخر حضور فاتح آمده و ناله‌های آنها برای انتقام طبعاً لشکریان را باینکار واداشته است.

شرحیکه پلوتارک در اینباب نوشته دریدن «۱» شاعر معروف انگلیسی همانرا گرفته بنظم درآورده و چنین سروده است تیموتیوس «۲» فریاد میکند. انتقام، انتقام. ارواح انتقام را به بین که برخاسته، مشاهده کن مارهایی را که پرورش داده اند چطور از میان گیسوهای خود صغیر میزنند و جرقه‌هایی که از چشمان آنها برق میزند. اینان اشباح یونانیانی هستند که در جنگ کشته شده‌اند و ابدان آنها بدون دفن و کفن در صحرا افتاده. بکش انتقامی که درخور این مردمان رشید است. بین مشعلها را که چگونه بیلا میاندازند، چگونه مساکن پارسی و معابد درخشان خدایان مخالف ایشان را نشان میکنند، شاهزادگان با سرور خشم‌آمیز تحسین گفتند، پادشاه برای انهدام مشعله بدست گرفت، تائیس «۳» رهنمائی کرد و او را بمطلوب وی رسانید مانند هلن «۴» دیگر تروی «۵» دیگر را آتش زد».

(۱) Dryden.

(۲) Timotheus.

(۳) Tais.

(۴) Helen.

(۵) Troy.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۰

تصرف اکباتان ۳۳۰ پیش از میلاد

اسکندر اکنون صاحب بابل و شوش و استخر گردیده و فقط اکباتان پایتخت تابستانی باقیمانده است، او بر طبق عادت خود بعجله و شتاب بطرف ماد روانه شد، در بین راه شنید که داریوش مشغول تدارک جنگ سیم است، اما وقتیکه نزدیک اکباتان رسید معلوم شد که پادشاه ایران بطرف دروازه کسپین (در بند خزر) گریخته که قبلا خانواده و باروبنه سنگین خود را بانجا فرستاده بوده است، پس در آنجا توقف کرده سپاهیان خود را دوباره منظم ساخت، سواران تسالی و بعضی متحدین یونانی را که میخواست بوطن خود برگرداند با نعامت خود مشعوف و ممنون ساخت، آریان مینویسد که بسیاری از آنها در عوض مراجعت بوطن مایل شدند که تا هرجا شده با اسکندر همراه باشند، قشونش اینوقت تماما از نظامیانی تشکیل یافته بود که شغل نظام را وسیله زندگانی خود قرار داده و غیر از قائد خود دیگری را نمی شناختند. او خزانه خطیر خود را که بقول دیودور یکصد و هشتاد هزار تالان یا چهل میلیون طلای خالص بود در اکباتان گذارد و شش هزار قشون مقدونی را مستحفظ آنجا قرار داد و بدین ترتیب محل مزبور یک مرکز قشونی بسیار مهم ایالاتی که تازه مفتوح ساخته بود گردید که حقیقتا هم این انتخاب از نظر موقع مرکزی و مسافت بالنسبه عادلانه آن از بابل، شوش و استخر خوب انتخابی بوده است. پارمینو را با دسته خودش بسمت شمال از ناحیه سخت کادوسیا روانه نمود و دستور داد که در هیرکانیا باو ملحق شود و او هم این عمل را که لزوم آن معلوم نیست بخوبی انجام داد.

تعاقب داریوش و مرگ او ۳۳۰ قبل از میلاد

این ترتیبات وقتی که باتمام رسید اسکندر با قشونی زده و نیرومند به تعاقب داریوش بیچاره شتافت و امید داشت که او را در راگا «۱» یعنی سرزمین ری که خرابه‌های آن در چند میلی جنوب طهران واقع است بدست بیاورد. او مدت پنج روز در ری قشونش را راحتی داد و بعد در امتداد راهی که امروز راه پست طهران و مشهد است بسمت مشرق رهسپار شد، این راه تماما از دامنه‌های جنوبی سرایشیب یک زنجیره کوهی میگذرد که در آنزمان به تاروس «۲» معروف

(۱) - از اکباتان (همدان فعلی) تاراگا یعنی ری دوست میل است «مؤلف».

(۲) - Taurus .

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۱

بوده است و بندرت اتفاق میافتد صحرای کبیر ایران که تقریباً سرتاسر آن متصل ۳۴- دربندهای خزر اقتباس از کتاب «سفر از ترکیه بایران» تألیف (همردهل)

بکوه است نمایان نباشد و آن در تمام ادوار خط سیر راه بزرگی بود که اکباتان و باختر را بهم وصل مینموده است، او منزل اول به دربندهای خزر «۱» رسید، روز دوم از آنجا گذشته و شنید که بسوس والی باختر و برازانت «۲» والی اراکوسیا و نیز

(۱) - کرزن در کتاب خود موسوم به «ایران» محل مزبور را دقیقاً زیر نظر گرفته و بتفصیل در آن صحبت داشته است. ویلیام جکسون که در این مسئله اطلاعات مخصوص دارد با نتیجه تحقیق کرزن که گردنه سردره گردنه ایست که آریان ذکر کرده است موافق مییابد (مؤلف).

(۲) - Barsaentes .

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۲

نبرزن «۱» فرمانده لشکر سواره پادشاه آواره و فراری را محبوس ساخته‌اند و این خبر باعث گردید که در حرکت بیشتر شتاب نماید، چنانکه بعد از پیمودن دو منزل خیلی طولانی با قشون خسته خود بجائی رسید که باو خبر دادند تمام ایرانیان اینعمل جنایت کارانه بسوس را تصویب کرده مگر سپاهیان اجیر یونانی باوفا که چون نتوانستند از این جنایت جلوگیری کنند ناچار از آنها جدا شده بطرف کوهستان رفته‌اند. در روز پنجم این حرکت پرمشقت اسکندر بقریه‌ای رسید که مطلع شد ایرانیها شب قبل در آنجا منزل داشته‌اند و چون فهمید که راه نزدیک‌تری از آنجا بمنزل بعد هست لذا بعضی از صاحب‌منصبان خود را برداشته با پانصد سوار زبده عصر همان روز حرکت نمود و پس از طی پنجاه میل راه قبل از طلوع صبح بایرانیها رسید، مقاومتی بعمل نیامد، بسوس چون اسکندر را متعاقب خود دید فرمان داد که داریوش را کشته فرار نمودند، اسکندر ارابه‌ای را که جسد داریوش در آن تازه از زخمها بی‌جان شده بود یافته که بدون راننده در حرکت بود و دوره حیات آخرین پادشاه یک سلسله باعظمتی که زیاده از دوست سال بر آسیا فرمانروائی میکردند بدین بدبختی سپری گردید.

محلّی که در آنجا اسکندر به داریوش رسید عین آن بدرستی معلوم نیست ولی افسانه‌های ایرانی آن محل را در نزدیکی دامغان نشان میدهند که بحقیقت نزدیک میباشد.

این محل در مشرق ری در حدود دویست میل فاصله و یا شش منزل خیلی سنگین واقع است که مطابق آنچه آریان ذکر کرده حد وسط پنج منزل (اول) هرمنزلی سی میل و منزل آخرین که در پیمودن آن کوشش زیادی بعمل آمده پنجاه میل بوده است و البته در گرمای تابستان ایران حتی اسکندر نمیتوانسته است بیش از این از عهده برآید، علاوه در شرحی هم که از آریان ذکر شده تقریباً اشاره‌ایست بمحل مزبور چه او مینویسد وقتیکه ارابه‌ها و باروبنه سنگین به هیرکانیا فرستاده شد آنها از زنجیره جبال البرز از شاهراهی که طولانی‌تر بوده است عبور نمودند. حالیه تنها راهی که از میان این کوهها میگذرد راهی است که از شاهرود به گرگان میرود و اگر اسکندر، داریوش را

(۱) Nabarzanes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۳

در شاهرود گیر آورده باشد با این حرف درست درنمی‌آید و نمیتوان اینرا با بیان مزبور تطبیق داد و گذشته ازین شاهرود در پنجاه میلی مشرق دامغان یا دویست و پنجاه میلی مشرق ری واقع است، پس دلایلی که در دست است تماماً محلی را نشان میدهد که نزدیک دامغان میباشد. بهر حال مرگ داریوش بدست رعایای خائن خودش خوشبختی دیگری برای اسکندر بوده است، چه این قضیه نه تنها باعث این شد جنگ و گریزهای سرحدی که ممکن بود رفته رفته کسب اهمیت کند از بین رفت، بلکه نفرت و شامت این عمل هم بر بسوس افتاد نه اسکندر، در خاتمه این فاتح موافق جوانمردی خود جسد داریوش را با تشریفات لازمه شاهانه در استخر امر کرد دفن نمودند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۴

ابو الهول مدال طلا اقتباس از موزه بریتانیا

فصل بیست و سوم حد کشورگشائی

این مرد را بر دیگر کشورگشایان روزگار هرگز نمیتوان برابر ساخت، چرا که پشت جهانی از هیبت نام وی میلرزید و شمس القلاده انجمن مردان نامدار و آزادگان گیتی بشمار میرفت.

«شاسر در داستان کشیش»

تسخیر هیرکانیا، پارت، اریا (هرات)

میراث امپراطوری ایران اکنون به اسکندر اختصاص یافته و او میتواند تسخیر کشورهای شرقی مجاور را بدیگران محول نماید لیکن چون هوای کشورگشائی و جاه طلبی بر وجودش غالب بود و عطشی که برای فرمانفرمائی و بسط نفوذ در سراسر جهان داشت و موفقیت‌های شگفت‌انگیز وی مخصوصاً آنرا تیزتر کرده و مرگ داریوش هم تخفیفی باین عطش او نداده بود لهذا از نزدیکی دامغان لشکر مقدونیه را بسمت شمال سوق داد تا در کوهستان بقبایل تپوری حمله

ببرد. شاید همین اسم باشد که در لفظ طبرستان که نامیست که مازندران کنونی در قرون وسطی بدان معروف بود ضبط شده است. مقصود اسکندر هیرکانیا بود ولی او قشونش را بسه قسمت تقسیم نمود تا هراندازه دست یافت دامنه فتوحات را توسعه داده و دیگر نگذارد قبایل کوهستانی باهم متحد شده از

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۵

سمتی بوی حمله‌ور شوند و خودش شخصا راه بسیار سخت ولی کوتاه‌تری را اختیار نموده بطرف آبشار خزر راند. عده‌ای از رجال فوق العاده ممتاز پارس که در رکاب داریوش بودند با والی (استاندار) هیرکانیا و پارت بنزد وی آمدند. در (زادراکرت) پایتخت هیرکانیا که محتمل است محل استراباد (گرگان)، و یا قریب بآن باشد این سه قسمت قشون بهم ملحق گردیدند. در این هنگام جمعی دیگر از نجبا و اشراف پارس باتفاق والی تپورستان و هزار و پانصد تن قشون اجیر یونانی بنزد او آمده اطاعت خودشان را عرضه نمودند.

زمان توقف قشون در هیرکانی مردها یا ماردها که در مغرب تپوری وزیر دماوند ساکن بودند بنای هجوم و حمله را گذارده ولی باسانی جلوگیری و مغلوب شده و در تحت حکومت نائب السلطنه تپوری که دوباره بمقام خود منصوب شده بود قرار گرفتند.

اسکندر در (زادراکرت) بعد از مراجعت از جنگ ماردها قربانی کرد و جنگ ژیمناستیکی پیا نمود، آنگاه در مسطورات آریان میخوانیم که «بعد از این نمایش بطرف پارت حرکت کرده و از اینجا بحدود اریا و سوسیا شهری از نواحی آنجا داخل گردید.» عموماً تصور میکنند که اسکندر از سمت جنوبی البرز گذشته و در شاهرود داخل جاده تهران و مشهد شده است ولی این تصور چنانکه غالباً اتفاق میافتد گویا ناشی از نارسائی اطلاع باین ناحیه بوده و بعد طرف قبول نویسنده بعد از نویسنده دیگر شده بدون اینکه تحقیقی بعمل آرند، ولی با عدم دسترسی باطلاعات صحیحه اقرب بعقل آن است که فاتح بزرگ مقدونی بدره حاصلخیز گرگان که استرآباد در آنجا واقع است رفته و ازین دره دو راه خارج میشود یکی دره (نوده) که بواسطه کوهستان به پورسیان و ناردین میگذرد و دیگر به تنگه گرگان میرسد و این دو راه هر دو از چمن معروف قالبش یا گالپوش عبور میکند، چنانکه در افسانه‌ها نیز مشهور است اسکندر در آنجا اردو زده لشکریان خود را راحت داد. راهی که از آن داخل دره کشف رود میشود و شامل سوسیا یا طوس و مشهد کنونی است باینجهت تعیین شده که در آنجا در دیوار جبال شکافی واقع است که برای عبور لشکر یا ارابه‌های حمل و نقل مناسب میباشد. نگارنده در سنه ۱۹۰۸ از این راه عبور کرده و شکی از اینکه اسکندر از این راه گذشته است برای من باقی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۶

نماند «۱». ساتی بارزان والی اریا در سوسیا بنزد وی آمده عرض اطاعت نمود، در اینجا به اسکندر خبر رسید که بسوس باسم اردشیر لقب پادشاه بزرگ بخود گرفته است لذا مصمم گشت او را دنبال کند. او از اریا که در شمال غربی افغانستان واقع است و حکومت آنرا به نائب السلطنه سابقش واگذار نموده بود عبور کرده بطرف بلخ راند و در آنجا شنید که ساتی بارزان با بسوس همدست شده و علم طغیان برافراشته نماینده مقدونیه و ملتزمین و همراهان او را بقتل رسانیده‌اند و

مردم را پایتختی که آراته کوانا «۲» خوانده میشد جمع کرده‌اند، اسکندر مثل همیشه در حرکت شتاب نموده بطوریکه هفتاد میل مسافت را در روز پیمود و بالاخره آتش فتنه را خاموش نمود، محل آراته کوانا بدرستی معلوم نیست ولی محتمل است که آن در هری رود باشد و این احتمال از آنجا قوت پیدا میکند که اسکندر در همان حدود اسکندریه‌ای بنا نموده است که آن بنا بعقیده عموم در جنب هرات حالیه بود. نه اینکه هرات جای تازه‌ای بوده است برعکس رباعی در این باب گفته شده که مضمونش اینست:

لهراسب بنای هرات را گذاشت، گشتاسپ آنرا بالا برد، بعد از او بهمن ابنیه آنرا ساخت، اسکندر رومی کار را بکمال رسانید.

الحاق سیستان و عزیمت به هیلمند

این طغیان و سرکشی نقشه جنگ اسکندر را تغییر داده بجای حرکت از طرف مشرق ببلخ مصمم گشت که از طرف جنوب به بارسنت «۳» والی درنگیانا یا زرنگیانا «۴» که در هلاک داریوش دخالت داشته است حمله ببرد، اسکندر می‌توسید که بارسنت خط ارتباط او را که با فتوحات حیرت‌انگیز خود باز گذاشته بود قطع نموده باوجود مسافت بعیده و از جهت برانداختن خانواده‌ای که از قدیم استقرار یافته بود مملکت دچار هرج و مرج گردد.

(۱) - بیان این موضوع بتفصیل منجر باطناب میشود و جای آن در این کتاب نیست، هرچند من برای تحقیق این امر بخصوص دو بار بآنجا سفر کرده‌ام. (مؤلف)

(۲) - Artacoana.

(۳) - Barsaentes.

(۴) - این اسامی استعمال یونانیها و از زرنج (حالیه به نادعلی معروف است) گرفته شده است که هنوز این اسم در زره یکی از گودیهای بسیار بزرگ محفوظ میباشد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۷

پایتخت این ایالت در آنوقت (فراه) و در کنار رودخانه‌ای بوده است که بهمین اسم خوانده میشد و آن هنوز خالی از اهمیت نبوده است ولی مرکز جمعیت ایالتی بایستی همیشه در مصب هیلمند بوده باشد، این رودخانه مجرای خود را باختلاف اوقات تغییر داده و تا از روی علم آثار عتیقه (که قریباً بآنجا خواهد رسید) چیزی در این باب بدست نیاید نمیتوان درست تشخیص داد مصبی که محل اجتماع مردم بود آنوقت در کدام نقطه بوده است، سرهنری ماک ماهون «۱» که اقوالش محل وثوق میباشد از بعضی منابع چنین استنباط کرده که آن مصب (تراکان) است و خرابه‌های رامرود را پایتخت آری اسپا «۲» معین نموده که مقدونیه‌ها بعد از (درانگیانا) بآنجا رفته‌اند. مینویسند که کوروش این طایفه را در ازای

کمکی که باو نموده بودند بلقب باافتخار آورگت یا خیر خواند و اسکندر نیز آنها را عزت نموده بر وسعت اراضی آنها افزود.

این آخرین نقطه جنوب است که اسکندر در مشرق ایران بآنجا رسید، قسمت بزرگی از لوت سیستان را از ایالت کرمانیا یا کرمان جدا میکند که در مراجعت از هندوستان از آن عبور نمود، اکنون اسکندر بطرف مشرق رانده و از آراکوسیا^(۳) که ناحیه ایست در وسط هیلمند گذشت و محتمل است که در محل جیریشک کنونی از رودخانه گذشته بشاهراهی که از زمان خیلی قدیم معمول بوده به ارقنداب رسیده و در آنجا اسکندریه دیگری بنا نمود که قندهار امروز است. از آنجا تقریباً بطرف شمال برگشته از جاده‌ای که همیشه راه متداول عمومی بوده به کابل رسید. همین راه ولی از سمت مقابل آن پس از زیاده از دو هزار سال لگدکوب لشکر اروپائی دیگر یعنی قوای انگلیس در تحت اقتدار لرد روبرت^(۴) گردید.

(۱) - مراجعه شود به «بازدید و اکتشافات جدید در سیستان» در مجله انجمن جغرافیائی سلطنتی شماره سپتامبر ۱۹۰۶. ت در تذکره خود راجع به سیستان در قسمت (۱) صفحه ۸ طایفه ده را با اورگت‌ها یکی دانسته است، کتاب مزبور مشتمل بر بکرشته اطلاعات گرانبھائی است که خودش مستقلاً جمع آوری کرده است «مؤلف».

(۲) - Ariaspae.

(۳) - Arachosia.

(۴) - Roberts.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۸

گذشتن از هندوکش و الحاق باختر ۳۲۸ قبل از میلاد

در شمال کابل نزدیک بیک رشته جبال عمده آسیا که اسکندر از آنجا عبور نموده به هیرکانیا رفت نزدیک قریه چاریکار شهر دیگری بنا نمود، زیرا که این نقطه بواسطه اتصال سه رشته راه که از تنگه‌های مختلف باختر میگذشتند دارای اهمیت زیاد بود.

این شهر را اسکندریه کاکازوم^(۱) نامیده و یکعده مقدونیه‌ها را در آنجا نشانده پادگان قرار داد که حالت آنها بسیار غم‌انگیز است زیرا که امیدی برای آنها بدیدار میهن باقی نماند تا وقتی که اسکندر در گذشت بیست هزار پیاده و سه هزار سواره نظام از آنان که پادگان آسیا بودند شروع بمراجعت بمیهن خود نمودند ولی آنها را بتصور اینکه جزو فراریان هستند بفرمان پردیکاس نائب السلطنه بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر ظاهراً از تنگه پنجشیر از کوه هندوکش گذشت، تنگه مزبور اگرچه طولانی ولی سهل العبورتر از تنگه‌های دیگر است و ارتفاعش یازده هزار و ششصد پاست در صورتیکه ارتفاع تنگه کوشان چهارده هزار و سیصد پا میشود، لشکریان

مبتلا بسرما و تنگی آذوقه شدند، مینویسند که در کوهستان آنجا جز درخت سقز یا پسته کوهی و نیز سیلفیوم (یونجه) یا اسافتیدا یکنوع گیاه بدبو دیگر چیزی نمیروید، مقدونیهها بدون تصادمی بجائی فرود آمدند که حالیه افغان ترکستان خوانده میشود و بلخ بزرگ که بواسطه قدمت و ارتباطش با زردشت طرف احترام ایرانیان بوده است با شهر اورنس شهری مجهول الهویه بدست فاتح افتاد، فتح بلخ مخصوصا قابل توجه است زیرا بعلاوه شهرتیکه آن بعدها حاصل نمود وام البلاد خوانده شده آخرین شهر بزرگی بود از مملکت ایران که اینک بالتمام الحاق گردید.

دستگیری بسوس

پس از تسخیر و فتح بلخ سواران باختری بسوس ویرا تنها گذاشته و او فرارا بطرف سیحون راند، با آنکه آن نواحی خراب و ویران بود اسکندر او را تعاقب نموده از جیحون گذشت و محلی را که از رود گذشته محتمل است که کیلیف «۲» باشد، عبور او با کلکهای بوده که با پوست ساخته و با کاه انباشته

(۱) -Caucasum) این رشته کوه که حالیه به هندوکش معروف است در آنوقت به کوههای قفقاز هند معروف بوده است «مؤلف».

(۲) -Kilif.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۵۹

بودند و آن پنج روز بطول انجامید و در امکان توسعه عملیات لشکر مقدونی از طرف اسکندر در ساحل طرف راست سیحون که حالیه اثری از آن نیست کاملاً مشکوک میباشد. بالاخره بسوس بواسطه غدر و خیانت سپیتامن «۱» فرمانده سواران سغدی گرفتار گردیده و در اکباتان بدار مجازات آویخته شد.

پیشرفتن اسکندر بطرف جیحون یا سرداریا

در اینوقت اسکندر از طرف شمال بمرکند که سمرقند و پایتخت آینده امیر تیمور است عزیمت نموده و با لشکریان خود در آنجا راحت نمود و در حدود شرقی امپراطوری پارس به جیحون که امروزه به سرداریا معروف است پیش رفت و در آنجا اسکندریه اسکات یا منتها را بنیان نهاد که عبارت از خجند حالیه است، برای اینکه از وسعت امپراطوری ایران و مسافتی را که مقدونیهها طی نمودند تذکری داده باشم مینویسم که خجند در طول پنجاه درجه یا تقریباً در سه هزار و پانصد میل در مشرق یونان واقع است و بر یک اروپائی که در قرن بیستم زندگی میکند اینمعنی در آنروزی که وسایل ارتباطیه عصر حاضر نبوده بدرستی معلوم نمیشود مگر اینکه در ایران مسافرت نموده بفهمد که در آنجا حد معمول مسافت در یکروز پانزده میل یک منزل عادلانه کاروان است یا نود الی صد میل در هفته است که لنگ و توقف در منازل هم در آن داخل میباشد.

هنگامی که اسکندر سرگرم این امور بود خبر رسید که سپیتامن که قبول اطاعت کرده بود طغیان نموده است و لذا با همان جدیت و پشتکار همیشگی خود از سیحون عبور کرده جماعت سیت یا سکاها را که در ساحل راست برای کمک بیایان اجتماع نموده بودند مغلوب و متفرق ساخت. در این بین لشکری را که او برای گشودن حصار و تسخیر سمرقند فرستاده بود سپیتامن بکمک گروه زیادی از سکاها که از طرف صحرا رسیده بودند در دره پولی تی مت (زرافشان کنونی) معدوم کرد، اسکندر فوراً حرکت نمود، اما وقتی بآنجا رسید که کار گذشته بود، ناچار بکفن و دفن کشتگان پرداخت، ولی بانتقام این

(۱) Spitamenes

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۰

کار از قتل و غارت و خرابی آن دره حاصلخیز چیزی فروگذار نکرد. او از آنجا به زاریاسپ (۱) رفت و چله زمستان ۲۸- ۳۲۹ را با لشکریان خود در آنجا گذرانید و سپاه عظیمی از یونان در اینجا بمدد او رسید که در این حیص و بیص رسیدن سپاه مزبور خیلی بموقع و غنیمت بوده است.

تسخیر کوه سغدیه‌ها

لشکر مقدونیه پس از ایام راحت دوباره از سیحون گذشت.

اسکندر خودش بطرف مرکند روانه شد. چهار ستون از لشکریان برای تسخیر آنجا مأمور شده و این کار را آنها بدون اشکال بانجام رسانیدند، وقتیکه این عملیات در جریان بود سپیتامن از مخالفین شدید اسکندر حمله ور شده و تازاریاسپ پیش آمد ولی کراتروس ویرا تعقیب نموده و فرارش داد. لیکن در حمله دوم شکست خورده و سکاها در آخر سر او را بعنوان هدیه صلح برای اسکندر فرستادند، پس باختر و سغدیان هردو مطیع شدند.

این جنک تأثیری مخصوص در تسخیر کوه سغدیان بخشید، چه پادگان آنجا مقدونیه‌ها را مورد طعن و سرزنش قرار داده و بلاف و گزاف میگفتند که فقط مردمان بالدار میتوانند این قلعه را بگیرند. اینجا اسکندر برای کسانی که اول از آن کوه بالا بروند پاداش بزرگ قرار داد و دسته‌ای از قشون اینکار را که محال بنظر می‌آمد از عهده آن برآمده و با طناب و قلاب بالا رفتند، وقتیکه آنها بقله کوه رسیدند و از بالا بطرف دژ نگاه کردند فوراً پادگان آن تسلیم شده سر باطاعت درآوردند، در میان اسرائی که در آنجا یافتند یکی رکسانای قشنگ دختر رئیس باختریها بود که اسکندر او را بعد تزویج نمود، زمستان

(۱) - سر، ت. هیلدیک (*) (رجوع شود به «درنده‌های هند» صفحه ۹۰) محل مزبور را با قندراب یکی دانسته لیکن چون

آنجا کوهستان است مشکل بتوان قبول نمود که اسکندر آنرا اقامتگاه زمستانی قرار داده باشد بعلاوه ما میدانیم که سپیتامن با قسمتی از سواران سکائی به زاریاسپ هجوم برده و اگر از قیاس امروزی کار گرفته شود معنی ندارد که آنها خودشان را در آن کوهستانها گرفتار کرده باشند. احتمال قوی می‌رود که زاریاسپ صحرای باز و قریب برود سیحون بود و ممکن است آن محل را با بلخ تطبیق و یا یکی دانست «مؤلف»

Sir T. Holdich

(*)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۱

۳۲۸-۳۲۷ قبل از میلاد «۱» را در نوتوکا مابین سمرقند و بخارا که محل با خضارت و طراوتی است و ظاهرا کارشی حالیه میباشد بسر بردند. زیرا که غیر از آنجا محل با خضارت دیگری در کوهستان جنوب سمرقند یافت نمیشود و در بهار آتیه اسکندر فتوحات خود را در آن صفحه بواسطه تسخیر پاریتاک یا طوایف کوهستانی بدخشان تکمیل نمود.

حمله به هند ۳۲۷ قبل از میلاد

فتوحات مشرق ایران و انتظام امور آن سامان تقریباً در مدت دو سال بانجام رسید و بالاخره در تابستان ۳۲۷ قبل از میلاد مقتضیات حمله بهند از هرجهت فراهم شد زیرا همچنانکه در حدود ۱۹۰۰ سال بعد هندوستان جالب نظر پرتقال و هلند و انگلیس و فرانسه گردید، در آنزمان هم مطمح نظر اسکندر شده با لشکر مقاومت ناپذیر خود عازم تسخیر آنجا گردید و با یک صد و بیست هزار لشکر قوی پنجه مجدداً از هندو کش عبور کرده به نیکه «۲» که بعقیده سرتوماس «۳» - هولدیگ «۴» کابل حالیه است رسید و در آنجا تاکسیل پادشاه اظهار اطاعت نمود، قسمت عمدۀ لشکر را بهمراه هفس تیون «۵» بشمال تنگه خیبر «۶» فرستاد و آن با خطوط سیر اسکندر طرف شمال پیشاور تطبیق شده و خود با لشکری زده بطوایفی که در طرف جنوب سلسله جبال مسکن داشتند با حفظ خطوط ارتباطیه خود که همیشه آنرا در نظر داشت حمله برد و همه را مغلوب ساخت، گرفتن ارنس دوم در این جنگ تولید اختلاف زیادی در میان نویسندگان نموده است که محل آن در کجاست و بزعم هولدیگ از عهده حل این مبحث نتوانسته‌اند برآیند. سپاهیان مقدونیه چندین شهر را محاصره نمودند

(۱) - هوگارت در ضمیمه خودش بکتاب «فیلیپ و اسکندر مقدونی» صریحاً مینویسد که اسکندر قسمت قشون کشیها و عملیات جنگی از زمان فوت داریوش تا رسیدن بهندو کش را در حدود چهارده ماه انجام داده است و من بدون تردید با این عقیده همراهم (مؤلف).

Nicaia-(۲)

. Sir Thomas Holdich-(۳)

(۴)- مراجعه شود به «دربندهای هند» فصل ۴ و ۵ که در آن از راههائیکه اسکندر اتخاذ کرده بحث شده است. کتاب «هند باستان» تألیف ماک کریندل نیز در این مرحله وارد شده است و این کتابها هر دو مفید و ذی‌قیمت میباشند (مؤلف).

. Hephaestion-(۵)

(۶)- به مقاله مقدماتی رجوع شود (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۲

و هر چند تلفات آنها چندان سنگین نبود ولی خسارات و زحمات‌شان نسبت بنتایج حاصله موافقت و مناسبت نداشت، خاصه اینکه خود اسکندر بواسطه مزراق از شانه و بواسطه تیر از پا مجروح گردید و شاید این خبر که هر کول پهلوان داستانی یونان قادر بر تسخیر ارن نبوده است جهه عمده این جنک باشد و در هر صورت اثرات اخلاقی و معنوی این جنک بایستی زیاد باشد.

۳۵- اسکندر در حال جدال (نقش برجسته بروی جعبه سنگی که در صیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

نیسا، شهری که دیونیسوس «۱» آنرا بنا نمود

واقع غریب این جنک ورود بشهری است که نیسا نامیده شده و اهالی آن مدعی بودند که از نسل دیونیسوس میباشند و شاهد بر این مدعا اینکه گیاه عشقه فقط در حول وحوش شهر آنها میروید و در جای دیگر یافت نمیشود. اسکندر از شنیدن این افسانه خشنود شد،

. Dionysus-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۳

چه این مسئله باعث تحریک مقدونیهها گردید که با افعال این خدا همچشمی نمایند و بنابراین با نیسائیهها بمهربانی رفتار نموده و بافتخار دیونیسوس لشکریان از پیچکهای زیادی که در آنجا یافته بودند تاج‌هائی ساخته بر سر گزاردند و سرودهائی خوانده از اسامی مختلفه وی استمداد کردند.

عبور از رود سند

در این هنگام هفس تیون از اتک برود سند رسیده در جائیکه پهنایش قریب یکصد متر میشد قبل از ملحق شدن اسکندر به قسمت عمده لشکر پلی از قایق بر روی آن بنا نمود، تاکسیل «۱» نیز پیشکشی زیادی از نقد و فیل و گاو و گوسفند با هفتصد سوار فرستاده بود و در عین حال پایتخت خود تا کزیلا را که بزرگترین شهر پنجاب بود و خرابه‌های آن در وسط راه بین اتک و راول- پندی است تسلیم کرد و اسکندر برای شناختن اهمیت این موقع به قربانیا و جنگهای نمایشی اقدام نموده و برای گذشتن از رود سند منتظر رسیدن ساعت سعد گردید، پس به تاکزیلا وارد شده با نمایشات دوستانه در آنجا پذیرفته شد و در عوض این پذیرائی بر وسعت آن کشور افزود.

جنگ با پروس ۳۲۶ قبل از میلاد

یکعهده سپاه مقدونی در تاکزیلا ساخلو (پادگان) گذارده شده و قشون همیشه فاتح او بطرف هیداسپ که امروزه به جلوم معروف است روانه شد که در آنجا پروس یکنفر پادشاه مقتدر لشکر عظیمی جمع کرده و با فیلهای بسیار محکم و قوی خود را مجهز ساخته بود، مقدونیا وقتیکه کنار رودخانه رسیدند اردوی پروس را در طرف مقابل رودخانه مشاهده نمودند.

موقع خیلی مهم و باریک بود چه اولاً رود جلوم در طغیان و عبور از آن ممکن نبود. علاوه به اسبهای اسکندر اعتماد نبود که با فیلهای روبرو شوند، اما هوش و استعداد اسکندر در تصادفات با مشکلات بیشتر قدرت نمائی مینمود، او از پراکنده کردن سپاهیان و فرستادن آنها متصل بجاهای مختلف بدین خیال که گذارهایی پیدا کنند ولی برای اغفال هندیها وانمود که میخواهند خواربار جمع کنند پروس را خاطر جمع ساخته و بالاخره از محلی

(۱)- Taxiles.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۴

که هفده میل بالای اردوی دشمن و جزیره پر از درختان برومند بود از رودخانه عبور نمود، هنگامیکه مشغول تدارک عبور بودند طوفان شدیدی از باد و باران در کار بود ولی قبل از طلوع صبح موقوف شد، سپاهیان در طراده‌ها نشسته بعد از گذشتن از جزیره بطرف ساحل مقابل رانده و فوراً جاسوسان این خبر وحشت اثر را به پروس متهور رساندند.

چون مقدونیا بخشکی رسیدند ملتفت شدند که بعد از همه این زحمتهای هنوز ساحل رودخانه نیست بلکه آن خشکی جزیره دیگری است که در آن حرکت میکنند و باید از رودخانه دیگر که جریانش تندتر و آبش تا سینه میرسیده بگذرند، در آنجا اسکندر به پسر پروس برخورد که نیروئی مرکب از دو هزار سوار و چندین ارابه با خود داشت، زدو خورد شدیدی در گرفت و بالاخره هندیان فرار نموده و سردارشان هم مقتول گردید.

در این هنگام پروس سپاه مختصری با چند فیل برای احاطه و محاصره آن عده از سپاهیان مقدونی که در اردو باقیمانده بودند باقی گذارده و صفوف جنک را با عده لشکریان خود در نزدیکی چیلیانوالا بیاراست و این همان محلی است که

در ۱۸۴۹ لشکر انگلیس با سیک‌های دلاور و رشید برابر شده که شاید بسیاری از آنها از نسل لشکریان پروس بودند و چون بهیبت فیله‌ها و وحشت و رعبی که از آنها ظاهر میشد اطمینان داشت دویست زنجیر از آنها را در صد قدم فاصله جلو قشون نگاهداشت و سی هزار پیاده‌نظام در عقب آنها گذارده و سواره‌نظام و اراده‌ها را در جناحین قرار داد، اسکندر سپاهیان خود را بواسطه طی کردن راه دراز در شدت باران و عبور از رود جلوم خسته دیده آنها را امر بااستراحت نمود و ضمناً در صدد تحقیق از وضع قشون دشمن برآمد.

چون دید که فیلان تمام صف جلو را گرفته‌اند مصمم گشت که از جلو حمله ننماید بلکه سواره‌نظام عالی خود را بکار انداخته اساساً از جناح چپ پروس حمله‌ور گردد.

سنوس دستور داشت که با دسته خودش از سمت راست «۱» یونانیها دور زده همینکه

(۱) - پلوتارک که قولش در مسائل جنگی چندان معتبر نیست میرساند که سنوس بجناح راست هندیان حمله‌ور گردید (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۵

دید اسکندر با سواره‌نظام دشمن در گیرودار است سعی کند که پشت هندیها را بگیرد و آنها را در هراس اندازد، بفرماندهان فالانتر دستور داد که تا سواره‌نظام حمله خود را بانجام نرساند از جای خود پیش نروند، سواره‌نظام هند چون دید که خطر از طرف عقب متوجه آنان شده است در تدارک فرستادن دسته‌ای از قشون برای مقابله با آن خطر برآمده که در اینموقع اسکندر حمله نموده و آنها را از جلو رانده ناچار بعقب فیله‌ها پناه بردند، در این هنگام صفوف فالانتر پیش رانده و بواسطه فیله‌ها که در میان‌شان ریخته و آنها را زیر پا خرد می‌کردند موقع مهم و هولناکی پیش آمد، سواران هند بحمله دوم مبادرت نمودند ولی مقدونیهای منظم که اطلاعات تعبیه الجیشی آنان بیشتر بود موفق شده همه آنها را تا فیله‌ها عقب نشانند و چنان ایشان را تعاقب نمودند که با فیله‌ها مخلوط گشته آنها را از همه طرف محصور و در فشار انداختند و در این گیرودار هندیان بفرمان نگاهداشتن فیله‌ها قادر نشده بواسطه زخمهائی که بآنها رسیده بود بدون آنکه فرقی بین دوست و دشمن بگذارند بهر دو حمله می‌بردند، خودی و بیگانه را زیر پا می‌گرفتند، ولی مقدونیها (چون فضائی زیادت برایشان داشتند) در وقت حمله آنها میتوانستند خود را عقب کشیده میدان را خالی کنند برخلاف هندیها چون در میان فیله‌ها گیر کرده و بآنها متصل و چسبیده بودند لذا تلفاتشان خیلی سنگین شد و بالاخره چون فیله‌ها در حمله مطیع نشدند مقدونیها نزدیک رانده لشکر هند را درهم شکستند، در این هنگام کراتروس «۱» از رود جلوم گذشته وارد میدان جنگ گردید و نظر باینکه لشکریانش تازه نفس بودند فراریان را تعاقب نموده شکستی فاحش بآنها دادند.

پروس که بر فیلی ضحیم سوار بود و تا لشکریانش فرار نکرده بودند مردانه در میدان جنگ میکوشید رو بگریز نهاد ولی او را گرفته نزد اسکندر آوردند، اسکندر از او پرسید چگونه میخواهی با تو رفتار کنم در جواب با کمال مناعت گفت:

چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند اسکندر گفت این بجای خودش ولی بگوئید برای شما چه میتوانم بکنم. گفت: در آنچه گفتم همه چیز هست.

(۱)-Craterus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۶

اسکندر در این جنگ در منتهای عظمت و بزرگی بود و در تمام عملیات هیچ خطائی ننمود و این اول دفعه‌ای بود که لشکریانش پس از طی مسافت طولانی در شب طوفانی و مشقت عبور از رود جلوم با عده زیادی از فیلهای جنگی مواجه گردیدند.

این فتح قطعی بود و بالاتر از همه رفتاری بود که نسبت بدشمن مغلوب ظاهر ساخت.

کوئنتوس کورتیوس «۱» کلمات ذیل را از قول اسکندر بیان میکند: بالاخره خطری مشاهده میکنم که با جرئت من برابری مینماید و نبردی است که حالا با حیوانات وحشی و از عناصر غیرعادی بعمل میآید. این کلمات مختصر بیانی است جامع از این جنگ مشهور و اهمیت آنرا از نظر ما میگذراند.

پایان فتوحات

مقدونیها با وجود فتح درخشانی که کرده بودند از مقاومت سختی که هندیان از خود بروز داده و نیز از تلفات این جنگ که نسبتاً سنگین «۲» بود افسرده شده و دلسرد گردیدند و معذک اسکندر بعد از بنای نیکه در محل میدان جنگ بیادگار فتح و نیز بنای بوسفالی در نقطه عبور از رودخانه بیادگار اسب جنگی معروف خود که مدت کمی بعد از جنگ مرد لشکر را بدون هیچ اندیشه از بارندگیهای خیلی سخت آن موسم حرکت داد و از آسنس (چناب) و نیز هیدراتس (روی «۳») بترتیب عبور نموده در هرطرف نواحی حاصلخیزی که بودند مفتوح ساخت تا اینکه لشکر بساحل راست هیفاز (بیز «۴») رسیده و در آنجا اردو زد.

مقدونیها وقتیکه شنیدند که در سمت مشرق آن مملکت پادشاهانی هستند بسیار مقتدر که از فیلان جنگی و شماره لشکر بر پروس تقدم دارند اجتماعاتی تشکیل داده و نطقهائی کردند که خلاصه آنها این بود که بقدر کفایت در این سفر پیش رفته‌اند و از طول طریق و جنگهای بی‌نهایت همگی خسته شده و شائق بمراجعت بوطن و متمتع شدن از ثمرات زحمتهای خودشان میباشند و اما نطق عالی اسکندر در این مقام این

(۱)-Quintus Curtius.

(۲)- آریان عده تلفات را در حدود سه هزار نوشته ولی دیودور بیک هزار تن تخمین کرده است (مؤلف).

. Ravie-(۳)

. Bias-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۷

بوده است که: مقصود از زحمت خود زحمت است بشرطیکه آن زحمت برای انجام مرام و مقصود عالی و درخشان باشد: نطق مزبور که منویات او را ظاهر میساخت بآنها تأثیر نمود و سنوس که از سرداران درجه دوم بود جوابی معقولانه داده اظهار داشت که از برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود. از لشکریانی که از یونان حرکت نمودند قلیلی باقیمانده‌اند و اگر اسکندر میخواهد تمام عالم را مسخر سازد اول باید بیونان مراجعت کرده فتوحات خود را در آنجا نمایش داده و مجدداً لشکری برای اینکار تجهیز کند.

اسکندر از شنیدن این حقائق تلخ در خشم شده مجلس را متفرق ساخت و بامید اینکه لشکریان از این خیال منصرف بشوند تا سه روز عزلت اختیار نموده بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیله قربانها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور بآنطرف (هیفاز) صلاح است یا نه. جواب مساعد نبود، بزرگترین سرباز دنیا با مقدونیهها موافقت نموده و مغلوب متابعان خود گردید و لذا فرمان مراجعت «۱» صادر نموده و آن با نمایشات مسرت‌انگیز پذیرفته شد، امر شد بشکرانه فتوحات و نیز بیادگار زحماتی که کشیده شده است دوازده محراب برای خدایان بنا کنند و پس از اداء مراسم جشنی که معمول بود لشکریان شروع ببرگشت به روی «۲» نموده که احتمال می‌رود از نزدیکی لاهور گذشته و بوزیرآباد که کنار چناب است آمدند و این همان جایی است که حالیه نقطه اتصال خط آهن معمولی می‌باشد.

پس اسکندر بطرف هیداسپ پیش رفت و در آنجا توقف نموده امر کرد کشتیهائی برای حمل هشت هزار تن بسازند و پس از آنکه حاضر شدند، آنها را برای انجام مسافرتی که اهمیت آن در تمام مسافرت‌های قدیم بیشتر است بآب انداختند. در اینجا لازم است این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری از این راهها را که نویسندگان یونان نوشته‌اند تاکنون هیچ اروپائی دیگر نه پیموده است لیکن از بیاناتی که در این خصوص بما رسیده ویژه از بیانات قابل وثوق آریان می‌توانیم این راهها را تشخیص داده بشناسیم.

(۱) - در کتاب (ده هزار میل) فصل ۱۴ بحرکت اسکندر از هند بشوش تخصیص داده شده است (مؤلف).

. Ravi-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۸

مدال اسکندر کبیر اقتباس از خزینه طرسوس در «کابینه دوفرانس»

فصل بیست و چهارم مرک اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

او به هیرکاینها ازدواج و به اراکوسیهها کشاورزی آموخت، سغدیهها را واداشت که پدر و مادرشان را یاری کنند نه اینکه مقتول سازند و نیز پارسیها را بر این داشت که محارمشان را محترم دارند نه آنکه با آنان زناشویی کنند «۱» و ندروس «۲» حکیم کسی است که به سکاها تعلیم داد که مردگانشان را دفن کنند نه اینکه آنها را طعمه خودشان سازند (پلوتارک راجع به اسکندر کبیر).

رفتن به اقیانوس هند

حرکت اسکندر را بطرف اوقیانوس هند عقب‌نشینی اسم گذاردن محققا درست نیست، چه او رود جیحون را بطیب خاطر حد شمالی فتوحات قرار داد و بعد در هند لشکریانش حد جنوبی را پنجاب معین کردند و او مانند یکنفر فاتح از حدود جلوم برود سند سرازیر شده صحرای خشک جدروسیا «۳» را پیموده پس از تصرف و تمشیت بلاد متصرفه خود بنواحی جنوب شرقی ایران رسید و مسافرتی را بانجام رسانید که اگر بنقشه رجوع کنیم خواهیم دانست که مابین مصر و پنجاب مرکز مهمی باقی نماند که صدای پای جنگ آوران او را نشنیده و یا نیرو

(۱) - در مقدونیه و اهالی آن نیز ازدواج محارم شیوع داشته است (مترجم).

(۲) - Wondrous.

(۳) - Gedrosia.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۶۹

و توانائی آنها را نفهمیده باشد.

کشتیهای مرتب و با عظمت او در موسم پائیز ۳۲۶ قبل از میلاد از رود جلوم شروع بمسافرتی کردند که طول خط آن فقط در دریا نهصد میل بوده و قریب بیکسال بایستی طول بکشد تا بانجام برسد. نه آرخ که در میان بحرپیمایان عالم درجه اول را حائز بوده است و مقدر شده بود که این شهرت پایدار را بنام خود بریاید بریاست این سفاین مقرر و بدقت تمام منازل و توقف گاهها را معین نموده در حالتیکه دستجات سپاهیان نیز از دو طرف رود در خشکی با او راه می‌پیمودند، پس برود چناب داخل شده و آن بدون خطر از غرقاب و گردابها نبود، اسکندر که همیشه تشنه تحصیل نام و افتخار بود از کشتی بیرون آمده شکستی فاحش بجماعت مالیان وارد ساخت و در هنگام حمله و هجوم بشهر عمده آنها که ملتان حالیه است فقط با سه نفر از سربازان مخصوص خودش بسنگر آنها داخل شد و مقدونیهها بکمک او رسیده و پرا از شدت جراحت قریب بمرک یافتند. در اینجا میتوان تصور نمود که از خبر مرگ او چه وحشت و اضطرابی رویداده و نیز بعد از نجات از مرگ و مراجعتش باردو و سواره خود را بلشکریان نمودن و بآنها اظهار مهربانی کردن چه مسرتی حاصل شده است.

او از پاتاله منتهی الیه مصب سند کراتروس را با سه دسته از سپاهیان و بیماران و فیله‌ها مرخص کرده و دستور داد که از طریق رنج و سیستان بایران برود و خودش رو به محیط سرازیر شده و با وجود طوفان سخت و شدید و موجهای مشوش و آسیب و شکستی که به کشتیها وارد آورد بی‌خطر پیش رفت و وارد محیط گردید. او در آنجا برای پوسیدن «۱» رب النوع قربانیه‌ها گذرانید و پس از تقدیم شراب و انداختن ساغر بشکرانه در دریا از رب النوع درخواست نمود که نثار کوس «۲» را در سفرش ظفرمند گرداند.

حرکت از رود سند به شوش در ۳۲۵ قبل از میلاد

اینکه اسکندر تمامی طول مکران کنونی را خط سیر خود قرار داده با اطلاعاتی که مسلما از مخاطرات این راه داشت برای این بوده که به نیروی دریائی خود که برای تکمیل این سفر

(۱)-Poseidon

(۲)-Nearchus

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۰

تاریخی تکیه‌اش بآن بود در موقع ضرورت خواربار برساند و دیگر شنیده بود که فقط سمیرامیس «۱» (ملکه داستانی آسور) و کوروش تقریبا با تلف کردن تمام قشونشان از صحرای جدروسیا جان بدر بردند و از نظر جاه‌طلبی خواست چیزی بر افتخارات خود افزوده و کاری بیش از سمیرامیس و کوروش کرده باشد. او از آرایبوس «۲» که پورالی «۳» حالیه است بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههایی جهت تحصیل آب برای استعمال سفاین بکنند، سپس بولایت اوری تیان طرف غرب تاخته و بعد از آن داخل جدروسیا شده تا چند منزل از سواحل دریا جدا نگردید ولی بشدتی دچار تنگی خواربار شد که لشکریان خوارباری را که برای سفاین ذخیره کرده بودند خوردند و در این منازل بود که سوداگران فینیقی که با اردو بودند مقدار زیادی مرّمکی و سنبل هندی بدست آوردند.

قریب یکصد میل از آرایبوس دور شده کوه راس مالان قشون را مجبور ساخت تا رودخانه هینگول بداخله صحرا رانده و این رشته کوه مابین آنها و دریا بکلی حائل گردید، در این جاست که حالت لشکر بمنتها درجه سختی رسید و بنا بقول آریان «حرارت آفتاب و فقدان آب بسیاری از لشکریان را تلف نمود ... زیرا باراضی شن‌زاری برمیخوردند که مانند گل سست و نرم بوده و چنانکه شخصی در لجن یا در ماسه و برف فرو میرود در آنها فرومیرفتند و بهمین مثابه از حرارت هوا و عطش هم در شکنجه بودند». نگارنده در اکتبر ۱۸۹۳ سفری از چابهار تا سواحل مکران به جه و پاهرا در صحرا نموده هیچ سفری بر من باین اندازه سخت نگذشت و از آن صدق قول آریان بر من ظاهر گردید. براستی وضع مکران بقدری سخت است که بقول استرابو اگر قشون بواسطه خرما و کلم خرما از این مهلکه جان بدر نمیبردند یک تن باقی نمی‌ماند که خبر سایرین را بما برساند.

اسکندر در نزدیکی پاسنی مجدداً بکنار دریا رسید و بواسطه کندن چاهها در ساحل آب خوردن بدست آورد و به گوادر آمد، از این بندر راهیست طبیعی که از

(۱)-Semiramis.

(۲)-Arabius.

(۳)-Purali.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۱

کنار رودخانه بدرون مملکت میرفته است و چون محقق گردید که ادامه راه از کنار دریا سبب اتلاف قشون خواهد بود اسکندر از همین راه بوادی حاصلخیزی که پورا در آن واقع است رسید و سپاهیان سختی کشیده و از پا درافتاده او توانستند در آنجا راحت کنند.

پورا «۱» که بلوچها آنرا امروز پاهرا و ایرانیها فهرج میخوانند در دره حاصلخیز بلوچستان ایران واقع است. خرابه‌های دو دژ خیلی کهنه در حوالی آن موجود است و از آثار چنین بدست می‌آید که این محل از قدیم بوده است، آریان میگوید که در مدت شصت روز از ارا «۲» به پورا رسیدند و چون از روی نقشه این مساحت ششصد میل است بهر جهت مدت مسافرت با این مسافت مطابقت مینماید، بعلاوه چون سپاهیان در رسیدن باولین ناحیه حاصلخیز طبعاً بتجدید قوا پرداخته لهذا از دره رودخانه بمپور تجاوز ننموده و بطور اطمینان میگوئیم که وسط زمستان را در بلوچستان بسر برده‌اند.

اسکندر در آنجا مجدداً با استانداران و فرمانداران ایرانی خود روابط حاصل نموده است. از پورا همه جا کنار رودخانه را گرفته پیش رفت تا بجائی که آب آن به هالیل رود در هامون یا دریاچه معروف به جازموریان داخل میگردد.

من در سال ۱۸۹۴ هنگامیکه جاهای پای اسکندر را تعقیب میکردم این قسمت را که او در سفر مهم خود پیموده کشف نمودم، در وادی هالیل رود که محتمل است رودبار حالیه باشد یک اردوگاه ثابتی تشکیل گردید و در طرف بالای این وادی من در سال ۱۹۰۰ یک عطردان مرمری مال یونان که برای عطریات و روغن آلات برای تدهین استعمال میشده است و چهارصد سال قبل از میلاد تاریخ آن میشود پیدا کردم و آن اکنون یکی از ذخائر گرانبهای من میباشد و ممکن است تعلق به اسکندر داشته باشد.

در اردوگاه ثابت مزبور اسکندریه‌ای بنا نموده که قاعدتاً بایستی گولاشکرد حالیه باشد و در آنجا نثار کوس که از طول سفر و مشقت راه با چهره واژگون و لباس مندرس بنزد اسکندر رسید، در اول وهله که اسکندر وضع پریشان او را دید همچو خیال

(۱)- برای تعیین و تشخیص پورا رجوع شود به «ده هزار میل» صفحه ۱۷۲ (مؤلف)

(۲)- Ora.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۲

کرد که سفاین (ناوگان) او تلف شده ولی بعد از شنیدن خبر سلامتی آنها میتوان تصور نمود که از این خبر چه مسرتی دست داده و با چه حرارت و جوشی قربانیا شده و عطایا و انعاماتی تقسیم گردیده است.

در وادی هالیل رود کراتروس بعد از طی طریق از هیلمند و عبور از لوت با ۳۶- یک آب انبار در لوت

احمال و اثقال و فیلهها باردوی اسکندر پیوست و با اوضاع مساعد و تدارکات فوق العاده بدون اینکه از هیچ طرف مخالفت و نزاعی انتظار برود اردوی اسکندر شروع بحرکت نمود، نثار کوس بطرف ناوگان رفته و آنها را سالما باهواز رسانید در حالتیکه هفس تیون از ساحل در طول سیر ناوها همه جا با او همراه و مربوط بود. اسکندر با قشونی زبده و سبک اسلحه از خط سیرجان و باثونات «۱» به پاسارگاد آمده در آنجا چون مقبره سیروس را شکافته دید و بطوریکه مینویسند او از این جسارت خیلی محزون گردید. لشکر عظیم در اهواز بهم پیوسته از کارون بواسطه پل عبور نموده بشوش رسید و در اینجا این مسافرت بزرگ

(۱)- Baon at.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۳

تاریخی با شادیهای ظفرمندان و تزویج و ازدواج بین بزرگان مقدونی و ایران بانتهای رسید.

مسافرت به بابل

پس از چندی اسکندر که همیشه از بیکاری ملول میشد بکشتی نشسته از کارون سرازیر شد و داخل خلیج فارس گردید، سواحل پست را گرفته بمصب دجله رسید. او این رود بزرگ را سیر کرده تا به اپیس که بالای بغداد کنونی است وارد شده و بعد از چندین ماه در تابستان ۱۳۲۴ این مسافرت بانجام رسید.

در اپیس اظهار داشت که قصد دارد بسیاری از کهنه سربازان معمر خود را با پاداشی که درخور آنهاست مرخص کند و باوطنشان بفرستد و این امر باعث خشم سپاهیان گردید و حس رقابت آنان را بحرکت آورد چه همچو فهمیدند که هزاران مشرقزمینی تعلیم دیده اند که تا مناصب و مقاماتشان را اشغال کنند و خود اسکندر را نیز خیال کردند که تغییر وضع داده خداوند توانای جنک یک قوم آزاد مبدل بیک پادشاه مطلق العنان و مستبد شرقی گردد و هزاران ملازم و

خدمتگزار دورش را گرفته باشند و لذا سربازان جنک آزموده خودشان را مورد خفت پنداشته همگی باهم متفق شدند و فریاد کردند که پادشاه تمامی ما را مرخص کند و بطور استهزاء باو راهنمایی میکردند که جنک را خودش با پدرش آمن ادامه دهد. این رفتار فتنه‌انگیز اسکندر را متغیر ساخت و حکم کرد سردسته‌های فتنه را فوراً گرفته سیاست کردند و خود نطقی در برابر سپاهیان نمود و با جوش و حرارتی بآنها خاطرنشان کرد که چگونه کشور خود را از فقر و استیصال خلاصی بخشیده بثروت رسانیده است. پس بقصر خودش مراجعت نموده قراولان و پاسبانان خود را از ایرانیان قرار داد، خدم و حشم را از آنها معین و مقامات و مناصب عالی را نیز به ایرانیان واگذار نمود و این امر بر یونانیان خیلی ناگوار گردیده ناچار از در مسکنت و جزاعت درآمده با گریه و زاری پوزش خواستند، بالاخره در یک جشن بزرگی این قضیه اصلاح شد.

پس اسکندر باراضی مرتفعه ماد مسافرت نموده به کره‌های اسبان مشهور به نیسائی که در آنجا داشت رسیدگی کرده و از غفلتی که درباره آنها شده بود دید

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۴

نقصان فاحشی در آنها راه یافته است. مرگ رفیقش هفس تیون در اکباتان نیز باعث صدمه و ملال خاطر او گردیده و تخفیف آنرا جز اشتغال بامری شایسته چاره ندید لذا بتدارک جنک با طائفه کوسی که در قتل جبال لرستان مسکن داشتند پرداخت، با وجود سرما و جنک و گریز دشمن این آخرین جنک هم مانند سایر جنگها قرین ظفر گردید و برسم وحشیان برای راحتی روح هفس تیون قربانی زیادی از کوسیان کرد.

پس فاتح بزرگ بطرف بابل حرکت نموده و در بین راه بساختن ناوگانی در هیرکانیا برای سیاحت و تفحص و اکتشاف بحر خزر امر نمود. زیرا که در آنزمان یقین ۳۷- تصویر شکار اسکندر (نقش برجسته بروی جعبه سنگی که در صیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

نداشتند که بحر خزر محصور به خشکی است و از رود ولگا نیز اطلاعی نداشتند. سفرا از هرجانب مثل کارتاژ، لیبیا، اتیوپیا، حبشه، ایتالیا، گل برای عرض اطاعت و تهنیت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۵

بخدمت آمدند. این فروتنی‌ها و احترامات مبسوط زیاد بایستی بر کبر و غرور این سرباز بزرگ افزوده باشد، باری وقتیکه خواست داخل بابل شود کهنه معبد بل یا بعل از او خواهش کردند که وارد شهر نشود، ولی این اندرز آنان در وجود او ابدا مؤثر واقع نشد و بالاخره او ظفرمندانه پایتخت قدیم آسیا داخل گردید.

مرگ اسکندر کبیر ۳۲۳ قبل از میلاد

اسکندر باین امپراطوری معظم و وسیعی که داشت اکتفا ننموده بخیال حمله به عربستان افتاد و برای این مقصود فوراً شروع بتحصیل اطلاع مقدماتی و امر بساختن کشتیهای محکمی نموده و بدست مردمان فینیقی آنها را مهیا و مجهز ساخت. سفری بطرف سفلاهی فرات کرده و شروع بنیای یک دار التعمیر کشتی در بابل نمود. در بین تهیه و تدارک ناگهان به تیبی مبتلا گردیده که ظاهراً از اثر باطلاق و مردابهای فرات بوده است و با وجود داشتن تب از دادن دستورات و اوامر لازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی ننمود، ولی بالاخره مرض شدت کرده و از زبان افتاد. او پس از اظهار ملاحظت با سربازان دل شکسته خود که صف بسته از جلوی وی گذشتند در ریعان شهاب یعنی در سی و دو سالگی و اوج شهرت و آخرین درجه عظمت از این جهان در گذشت.

تحقیق و موشکافی در اصطلاح یونانی و یونانیت

چون دانستن تأثیر فتوحات یونان در امپراطوری ایران خالی از اهمیت نیست لذا قلم را بطرف آن معطوف داشته میگوئیم که لازم است برای حصول این مقصود قدری در اطراف هیلینیزم (تقلید آداب یا زبان یونانی) که بر مشرق تحمیل شد غور نمائیم.

بوان «۱» فصلی روشن و مشبعی باین موضوع تخصیص «۲» داده از جمله مینویسد که کار عمده عصر تاریخی یونان همانا متحد ساختن آزادی و مدنیت بوده است و این کاملاً صحیح و درست میباشد. همچنانکه در حالات قوم سومر و آکد اشاره شد سکنه بابل بیشتر بر اثر اوضاع طبیعی آزادی بآن معنی که یونانیان از این لفظ اراده میکردند دارا نبودند چه دول قدیم هر کدام نه فقط روی استعباد و غلامی قرار داشتند بلکه

(۱)- Bevan.

(۲)- «خاندان سلوکی» فصل اول (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۶

مراقب بودند که رعایای آزاد آنها هم بهر حکمی که از آنها صادر میشود بدون چون و چرا تن در داده اطاعت نمایند. اما از این طرف در یونان اوضاع طبیعی همیشه مولد آزادی بود ولی اشتیاق شدید آنها با آزادی مانع بود که آنها در نتیجه اتحاد و اتفاق خود را یک دولت بزرگ نیرومندی ظاهر سازند و حتی تا آخر تاریخ یونان چنین اتحادی که چندی طول کشیده باشد وجود نداشته است.

باید دانست که مقدونیه را جزو یونان نمیتوان بشمار آورد زیرا که آن از چند طائفه کوهستانی تشکیل یافته بود که در زیر فرمان سلطانی مستبد بودند، لیکن سلطان مزبور کاملاً در تحت تأثیر تعلیمات یونان بوده است. همینطور اسکندر فانوس کش هیلینیزم و جانشین و سلاله اسلافی است که همه در دل و زبان یونانی بودند. ولی مانند سلاطین مستبد او و دیگران با روح یونانیت که در بعضی صفات و خیالات مخالف با استبداد بوده است همیشه در جدال بودند، زندگی

یکنفر یونانی در زیر نفوذ این حس است که وظائف خود را نسبت بشهری که در آن ساکن است ادا نموده و خود را عضوی از آن بدانند. این است آنچه او را دوستدار آزادی و هویت و جوهر سعی و کوشش قرار داده که بواسطه این صفات گرانبها بر آسیائیها تفوق داشته است. ولی همین یونانیها بواسطه فقدان خصائل و صفات دیگر از مشارکت و توحید مساعی دائمی که برای تشکیل و تحکیم ملل متحده یونان کمال ضرورت را داشت محروم بودند. سلاطین مقدونیه مستبد بودند و بنابراین بنظر یونانیها ظالم مینمودند، معذک سلاطین مزبور در مذاق و مسلک یونانی بودند و برای کسب شهرت بآتن نگاه میکردند و نسبت بهم میهنان خود رفتارشان غیر از رفتاری بوده است که با رعایای آسیائی میکردند.

مقایسه بین یونانی و امپراتوری بریتانیا

در این جا خالی از مناسبت نیست که یونانیان را تشبیه بخودمان (انگلیسی‌ها) و امپراطوری آنها را تشبیه بامپراطوری بریتانیای کبیر نمائیم. اینمطلب مسلم است که کارگذاران و مدیران بریتانیای کبیر اکثر از آموزشگاههای عمومی استخدام میشوند، که در ورزش بدنی و تربیت عقلی و فکری از بعد از انحطاط یونان بیش از همه نماینده روحیات یونانیان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۷

میباشند و بر روحیه و فکر یونانی تفوق جسته‌اند. این تربیت در یک سوسپته و اجتماعی که از بیشتر نقاط نظر نمونه جمهوری می‌باشد موجب پاره‌ای خصائل و صفات و نیز پدید آورنده یک نوع افکار و خیالاتی است که هیچیک از سایر نژادهای اروپائی نمی‌تواند با آن رقابت و همسری نماید. همه این صفات را در اثر تربیت درست که توسط ارسطو که استاد و معلم اسکندر بود بوی دستور داده می‌شد و او هم موبمو آنها را بمورد اجرا درمیآورد. اسکندر کبیر در نقاطی که دارای اهمیت نظامی بوده قلاعی می‌ساخت و پادگان‌هایی در هر جا گذاشت که می‌توانستند هر کدام زندگانی خودشان را مطابق شرایط تازه محیط ادامه دهند و از اداره کارهای محوله و وظائف مرجوعه کاملاً برمیآمدند.

در خاتمه باید بگویم مقدونی‌ها با انگلیسی‌ها فرقی ندارند چون هر دو از نژاد و طوائف بی‌تربیت صحرائی تشکیل یافته و اکنون در تأسیس سلطنت و تشکیل دولت همان بازی را میکند که طوائف و قبائل وحشی مقدونی در زیر دست پادشاه مشهور و نامی خود نمودند.

نتایج و ثمرات یونانیت یا اصطلاح یونانی

پس از بیان خصائل و صفات یونانی و تشریح یونانیت حال بخوبی می‌توان این را تصور کرد که با ترتیبات معمولی و وضع قوانین برای ملل مغلوبه توسط یک مشت یونانی وحشی ملل مغلوبه چه وضع و حالی داشتند ملل مغلوبه تحت حکومت سرداران یونانی برای برقراری نظامات یونانی و تسلط کامل بر ملل مغلوبه هر کس که به رفتار آنها اعتراضی می‌کرد بنام اشرار و قطاع‌الطریق آنها را از قید حیات آزاد میکردند.

در ضمن ما می‌دانیم که سرداران یونانی پس از مرگ پادشاه و رئیس خود رقابت‌های وحشیانه و بلندپللی‌هایی از آنها بروز کرد. آری مقدونی‌ها بواسطه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۸

جنگهای متوالی این میراث درخشنده خود را ضایع ساختند و معذک روحی که گفتیم باقی ماند اگرچه جنگها بکلی تمام نشد ولی سپاهیان مشغول، کم و میدان وسیع بود و باید تصدیق کنیم که مثل هندوستان در زمان شورش در نواحی و بلدانی که دور از میدانهای جنگ بودند وضع امور با آرامی رو بترقی بود.

مسئله دیگر که ذکر آن خالی از اهمیت نیست مسئله انتشار یافتن ذخائر و گنجینه‌های هخامنشی است. گو که آن در وهله اول بین سرکردگان و تابعین مقدونی تقسیم شده در یونان بمصرف بنای معابد و فواید عامه رسید ولی اساسا افتتاح این خزائن و گنج‌خانه آسیا تجارت را در دنیای آنروز بکثرت رواج داد و چون راههای عبور بمشرق برای هرنوع مرآوده و معامله باز شد بخوبی میتوان فهمید که چرخ امور تجارت و بازرگانی و معاملات کاملاً بحرکت درآمده و آن بطور فوق‌التصوری بسط و توسعه پیدا نمود.

مطلب دیگری که قابل ملاحظه است اینکه در افسانه‌های ایرانی اسکندر بزرگ را مخرب دیانت زرتشت قلم داده‌اند در صورتیکه آن بکلی بیحقیقت است. استرابو «۱» مینویسد که او مردم را از این رسم وحشیانه که اشخاص را در حین مرگ بسگان مقدس عرضه میداشتند منع نمود و شاید بواسطه برانداختن اینگونه امور زشت بوده که او را برعکس آنچه درواقع بوده است نمایش داده‌اند. اینرا هم باید بخاطر داشت که اینگونه افسانه‌ها درباره او از طرف رؤسای مذهب و بالاخره از منابعی که عناد داشتند بما رسیده است.

کارها و خصائل اسکندر بزرگ

باید دانست که اسکندر هم از حیث کار و هم از حیث صفات و خصائل در بالاترین نقطه مدنیت یونان قرار گرفته است. اما کارهای او همانا بردن قوای یک کشور فقیر ولی دلیری مثل مقدونیه که همیشه در معرض تهدید کشورهای یونان و طوائف حول وحوش بود بطرف دنیای معلوم در حالتی که بهر جا رسید آنجا را فتح نمود و منظم ساخت و مدنیت را در آنجا انتشار داد. او بواسطه اجرای عدالت و بناء شهرها در نقاطی که اهمیت نظامی داشت و

(۱) - استرابو ۱۱، ۵۱۷ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۷۹

سکونت دادن یونانیان را در این شهرها و ابراز عقل و کفایتی حیرت‌انگیز بل جاذب و جالب کشورهای مفتوحه خویش را حفظ مینمود و این کارهای مهم و معظمی که او در ظرف یازده سال انجام داد اثرات نیک آنها در بسیاری از جاها تا

چندین قرن بر جای بود. بطوریکه آریان میگوید که پس از مرگ او از یونان تا رود سند تمام کشورهای بابل و آریانه و تورانیان که در زیر اقتدار سلاطین یونانی باقی ماندند روح یونانیت در آنها نفوذ داشت. نیز از کارهای این شخص فوق العاده شکستن سد مابین مشرق و مغرب بود و هرگاه موفق میشد که تمام یونان را در تحت تأثیر نظریات عالی خود جلب نماید نتایجی بزرگتر از آنچه بود حاصل میشد. ولی حتی آتن از حسادت خود دست نمیکشید و اسپارت از عداوت خود چیزی فرو گزار نمیکرد. اما خود این عوامل بر درجه لیاقت و کاردانی اسکندر افزوده و راستی هرگاه موقعیت عصر و دوره کوتاه سلطنت و سایر عوامل خارجی زمان این پادشاه را رویهم در نظر بگیریم خواهیم دید اینگونه عملیات و موفقیتها در میان سلاطین هرگز نظیر نداشته است.

آریان و پلوتارک در کتابهای خود با کمال بیطرفی نسبت باین پادشاه قضاوت نموده و حتی از ذکر خبطها و معایب او اغماض و چشم پوشی روا نداشته بلکه نواقص اخلاقی او را نیز مانند محاسنش از پرده بیرون ریخته اند و هر خواننده بخوبی تشخیص خواهد داد که شرح حال او در اینجا بتفصیل و از روی واقع و بیطرفی نوشته شده است. در مکران اسکندر یک جرعه آب گرانها را در حضور سربازان خود بر خاک ریخت. نظیر این واقعه و اثرات آن در مورد هیچیک از فاتحین بزرگ دیده نشده و کمتر موردی است در تاریخ که سیرت اخلاقی سلاطین بدین دقت و صراحت تشریح شده باشد، اسکندر زنانرا محترم میشمرد و دانشرا دوست میداشت و در شهادت و جوانمردی سرآمد عصر و ورد هرانجمن میبود، حریص بود اما بشهرت تنها، راستی شاید هرگاه او را هم در مقابل دادگاهی محاکمه میکردند میتوان فرض کنیم او نیز مانند لرد کلایو سردار معروف انگلیسی میگفت: «بخدا!!! آقای دادستان! همین لحظه هم من از سکون و آرامش خود در شگفتم». غریزه سکون و متانت و خویشتن داری و مخصوصا طرز سلوک او نسبت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۰

بدیگران بی نظیر و از صفات برازنده او بشمار است. اسکندر نه تنها در سربازی نظیر نداشت بلکه در سیاستمداری نیز بسیار زبردست و نقشه ها و تدابیرش پیوسته بموفقیت منجر میگردد. این مرد شیفته تحقیق و تفحص بود. تمام رشته های دانش را دوست میداشت و تا آخرین نفس این غریزه در او باقی بود.

در خاتمه بیان حالات این مرد که شاید مشهورترین مردانی باشد که تاکنون قدم بدین عالم نهاده این جمله را از مورخ بزرگ او آریان در زیر نقل مینمائیم:

«بعقیده من در آنزمان هیچ نژادی از نژادهای انسانی و هیچ شهری حتی هیچیک از افراد انسانی باقی نماند مگر آنکه نام و شهرت اسکندر در وی رسوخ و نفوذ داشته است و بنابراین یک چنین قهرمان عدیم النظیری بنظرم بدون دخالت خدایان از مادر زائیده نشده است»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۱

سیلکوس نیکاتور (اقتباس از یک سکه فیلتروس پرگاموم ۲۸۱-۲۶۳ قبل از میلاد در موزه بریتانیا)

فصل بیست و پنجم جدال و جنگ بین جانشینان

در میان آنهاییکه بعد از اسکندر وارث تاج و تخت وی شدند سلوکس بزرگترین پادشاهان زمان خود گردید، دارای افکار و خیالات فاتحانه بوده و وسعت قلمروش از تمامی آنان فزونی داشته است. (آریان)

مسئله وراثت و جانشینی

مرگ ناگهانی و برخلاف انتظار اسکندر کبیر و نبودن پسر بالغی از او چنان تولید اختلاف و نزاع و جنگ سر جانشینی و سلطنت نمود که دنیای معلوم را تا دو نسل متشنج و گرفتار ساخت. رکسانه از اسکندر حامله بود و انتظار داشت وارثی برای اسکندر بزاید. از طرف دیگر استاتیرا دختر داریوش اخیرا بازدواج اسکندر درآمده بود و پسر سه ساله غیرمشروعی بنام هراکلس از برسین زن بیوه ممنن داشت. از مدعیان تاج و تخت یکی برادر نامشروع او آریده- فیلیپ ناقص العقل بود. المپیاس مادر اسکندر هم مورد ملاحظه و بنظر اهمیت و احترام دیده میشد و همینطور خواهرش کلئوپاتر که بیوه و ملکه اپیروس بود، سینان «۱» دختر فیلیپ و نیز دختر او اوریدیس که بعد بزنی آریده فیلیپ درآمد از کسانی بودند که در همین ردیف بشمار میآمدند.

جنگ اول بر سر جانشینی تقریباً از هنگامی شروع شد که جسد اسکندر هنوز

(۱)-Cynane.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۲

سرد نشده بود، پردیکاس که اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت فیلیپ تا آخر حیات اسکندر دارای مشاغل عمده ولی مردی خودخواه و بیرحم و دنی الطبع بود در شورائی که از سرداران و رجال مملکت منعقد شده و تصمیم گرفته بودند که تا پیدا شدن یکنفر وارث برای اسکندر مملکت را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید، از طرف دیگر رؤسای سربازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقه پائین که بیغرض و دولتخواه بودند آریده- فیلیپ را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریک و خطرناک بود ولی در اینمیان اتفاق بر این کردند که مراسم پاک کردن (برای مجازات محرکین) اجرا گردد و آن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته «۱» روده‌های آنرا در دشتی بدو طرف میانداختند و بعد تمام نظامیان از سواره و پیاده حاضر میشدند از مابین آن دو حصه عبور کرده و بدینوسیله مراسم پاک کردن بعمل میآمد، بالاخره همین کار را کردند و بجنگی که بظاهر بهانه و ساختگی بود مشغول شدند. پیاده از یکطرف و سواره نظام و فیلان از طرف دیگر بیکدیگر حمله بردند، در نتیجه پیاده نظام مغلوب و موقع چنان خطرناک گردید که نزدیک شد کار از جنگ ساختگی و صوری بواقعی کشیده و آن صورت حقیقت پیدا کند، بالاخره رؤسای پیاده نظام که طرفدار آریده- فیلیپ بودند و نزدیک بود پامال پیلان گردند ناچار تسلیم شدند و قرار شد که آریده- فیلیپ تا وقتیکه طفل اسکندر بحد بلوغ نرسیده پادشاه و پردیکاس نائب السلطنه مملکت باشند و هریک از سرداران هم بمملکتی مأمور شدند

و محققا قصدی نداشتند جز اینکه بعد از ورود بمحل مأموریت خویش راه خودسری پیش گرفته بیرق استقلال برافرازند و خود را پادشاه بدانند و باین جهت این اشخاص در تاریخ با اسم (دیادوچی «۲») یا خلفای اسکندر نام برده شده‌اند.

در این گیرودار رکسانه، استاتیرا دختر داریوش را فریب داده بابل برد و او را در آنجا بقتل رسانید و بعد از مدت کمی بواسطه پسری که از او بوجود آمد و او را اسکندر نامیدند موقع خود را مستحکم ساخت.

(۱) - «خرافات در عهد عتیق» تألیف سرژ. ج. فریزر ۱-۹۰۸ «مؤلف».

.Diadochi-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۳

مرگ پردیکاس ۳۲۱ قبل از میلاد

منازعاتی که برای منافع شخصی در جریان بود بسرعت منجر بجنگ عمومی گردید، پردیکاس پس از دسایس بسیار موقع خویش را بواسطه تزویج کلئوپاترا تثبیت و تحکیم نموده و توجه المپاس ذی نفوذ را از اینراه بطرف خود جلب کرد، این تغییرات آنتی گون «۱» حکمران فریگیه را چنان بهراس انداخت که بنزد آنتی پاتر فرار نمود که در سال قبل جماعتی از یونانیان را که پرچم طغیان برافراشته بودند در جنگ معروف به لامیان مغلوب ساخته بود، در اینوقت پردیکاس عزم کرد که بطلمیوس را از میان بردارد و بتصور اینکه سر از فرمان خواهد پیچید او را از مصر احضار کرد و بطلمیوس که خیلی زیرک و بافطانت بود فوراً اطاعت نموده و بمرکز قشونی حضور بهم‌رسانید و بهمین جهت این محکمه عالی او را از عصیان و نافرمانی تبرئه نموده اجازه مراجعت بمقر حکمرانی خود داد، پردیکاس که خود را در این مقدمه مغلوب دید با لشکر بجانب مصر راند، سه دفعه سعی کرد که از نیل عبور کند عاجز گشت، بالاخره مقدونیها بر ضد او برخاسته و بدست صاحبمنصبان خویش بقتل رسید، کار با بطلمیوس بصلح انجامید و لشکریان برگشته بقوای آنتی پاتر پیوستند.

طلوع سلوکس

یکی از سردسته‌های شورش که مقدر بود بسلطنت برسد سلوکس «۲» بود، این شخص یکی از مقربان اسکندر بود که بواسطه زورمندی و ابراز رشادت و جرأت با وجود جوانی در تمام جنگهای هندوستان مصدر خدمات بزرگ گردیده و فرماندهی هیپاس پیتهای شاهی یا پیاده‌نظام متوسط (که از حیث اسلحه مقام وسطی را بین سپاهیان سبک و سنگین اسلحه دارا بود «۳») باو واگذار شد، در جشنهاییکه در شوش از طرف اسکندر برای زواج مقدونیها با بانوان ایرانی برپا گردید دختر اسپیتامن «۴» که در باختر بهمراهی اکسیارت با اسکندر در مقام مخالفت برآمد و اسمش اپاما بود قسمت سلوکس گردیده و بمزاجت وی در آمد و بنابراین سلسله معروف سلوکها

(۱)- Antigouns.

(۲)- Seleucus.

(۳)- از سربازان نامبرده وقتی استفاده میشد که فالانژ بکار برده نمیشده است و اینها اسلحه‌شان نسبتاً سبک تر بوده است (مؤلف).

(۴)- Spitamenes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۴

که سلوکس مؤسس و بانی آن میباشد از نژاد ایرانی و مقدونی ممزوج است.

پس از مرگ اسکندر در زمان نایب السلطنگی پردیکاس سلوکس فرمانده سواران موسوم برفقا گردیده در مصر صاحب‌منصبان بتحریک و اغوای او بخیمه نایب السلطنه هجوم بردند.

چون پیاده‌نظام مقدونی را در این انقلابات دخالت نداده بودند وی بر ضد آنتی‌پاتر برخاسته و دو لشکر بمخالفت برابر هم ایستادند، وقتی که آنتی‌پاتر خواست آنانرا بنصیحت و دلالت آرام کند سنگها بطرف او پرتاب نموده و اگر آنتی‌گون و سلوکس مداخله نمینمودند کار بر او دشوار میشد ولی آنها مداخله کرده هنگامه را خوابانندند، در تقسیم ثانوی ایالات (درواقع امر تقسیم دولت اسکندر بین سرداران او بود) سلوکس در ازای این خدمت در آزرمان حکمران بابل گردیده و فوراً در مقام بسط قدرت و توسعه حوزه حکمرانی خود برآمد.

جنگ برای تحصیل تفوق و اقتدار

بعد از تقسیم ثانوی ایالات تا مدت بیست سال بواسطه جنگهای دائمی که باعث تجزیه و تفریق مملکت شدند وقایعی پیچیده و درهم بوقوع پیوسته که اینک ما آنها را بطور اختصار در پائین ذکر مینمائیم: پی‌تون والی ماد و پوکستاس والی پارس هردو از صاحب‌منصبان خیلی بزرگ و معتمد اسکندر بودند لیکن اولی یعنی پی‌تون بقدری جاه‌طلب و کم‌صبر بود که بمحض اینکه در مقام خود استقرار یافت بطرف پارت حمله‌ور گشته و در نتیجه والی آنجا رو بهزیمت نهاد و اینعمل باعث شد که پوکستاس (۱) نیز موقعی بدست آورده لشکری از خود و حکمرانان مجاور فراهم نموده بماد تاخت و پی‌تون را از آنجا خارج ساخت و او مجبوراً برای طلب امداد ببابل رفت.

انتی‌گون و اومن (۲)

در همین اوان انتی‌گون با اومن نایب پادشاه اخیر که در آن وقت تنها نماینده خانواده اسکندر در آسیا بود شروع بجنگ نموده و در ۳۲۰ قبل از میلاد او را مجبور ساخت که در یکی از دژهای کاپادوکیه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۵

پناهنده گردد. سال بعد آنتی پاتر باوفا رحلت نمود و چون مقام نیابت سلطنت خود را به کاساندر پسرش تفویض نکرده بلکه بیکی از همقطاران خویش موسوم به پولیس پرخون واگذار نمود این شخص یعنی پولیس پرخون برای اینکه خود را از شر کاساندر حفظ کند به المپیاس پیوست و جدا بطرفداری از ادعای او پرداخت و این سبب شد که او من قوت گرفته توانست یک چندی در منازعات و محارباتی که بر سر سلطنت جریان داشت ابراز لیاقت کند، سرداری سوارانی که همه دارای سپرهای نقره بودند و محافظت ذخائر و خزائن سلطنتی باو تفویض گردید و از اینجا رونقی هم در امر خاندان سلطنتی پیدا شد ولی در سال ۳۱۸ قبل از میلاد نیروی دریائی او در بیزانس از آنتی گون و کاساندر شکستی فاحش خورد: او من سرداری بود قابل و باکفایت، او فوراً از خشکی بسوی ولاه و استانداری که به پی تون حمله ور شده بودند رفته آنها را باطاعت و کمک خویش دعوت نمود، زمستان ۳۱۸ و ۳۱۷ قبل از میلاد را در بین النهرین بسر برد و در بهار که عازم شوش بود در سی میلی بابل اردو زده توقف نمود، سلوکس سعی کرد که بسواران او دارای سپرهای نقره صدمه و آسیبی برساند اما نتوانست و بالاخره او من در شوش بسایر ولات پیوست.

در اینمیان آنتی گون با لشکر سلوکس که برای اجرای مقصودی که داشتند باهم توحید مساعی نموده بودند بشوش رفته و آنجا را مسخر کرد ولی هنگامیکه میخواست از کارون عبور نماید او من با او روبرو شده ویرا شکست داد، رودخانه را پر از اجساد کشتگان نموده و چهار هزار نفر اسیر گرفت، در جنگی که در دفعه دوم رویداد سواران دارای سپر نقره که عده شان بالغ بر شصت تن بود همه را از جلو رانده اما احوال و ائقال خود را از دست دادند، آنها در اینوقت مرتکب یک کار ننگینی شدند که در تاریخ جنگ کمتر نظیر آن دیده شده است. توضیح آنکه سردار غیر مغلوب خودشان او من را بدست خود گرفته تسلیم آنتی گون نمودند و او هم با وجود توبیخها و ملامتهای نثار کوس او را بقتل رسانید، نثار کوس کسی است که نام بلند و ارجمندش را در تمام مقامات حفظ نموده و نظیر او در میان سرداران خیلی کم بوده است. تاریخ جنایت مزبور در سال ۳۱۶ قبل از میلاد میباشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۶

تفوق آنتی گون بعد از مرگ او من ۳۱۶ قبل از میلاد

آنتی گون، او من را که مستحق کشتن میدانست دوستانه در مجلس مشاوره دعوت کرده و مقتول ساخت. پوکستاس نیز بطور اسرارآمیز معزول گردید و پس از ضبط خزائن اکباتان و شوش که بهای آن بچندین میلیون لیره بالغ میشد با فتح و ظفر بطرف بابل حرکت نمود و مصمم بود که برای تکمیل فتوحات خویش سلوکس مهمان دار خود را هم از میان بردارد ولی سلوکس بمصر گریخت و بطلمیوس بحمايت او برخاست، در اینوقت آنتی گون بر تمام حریفان خود تفوق

یافته و چون ناوگان او کامل و موقع خود را چنان محکم کرده بود که اگر همه دشمنان او متفق میشدند مشکل بود که بتوانند با او مقاومت کنند ولی بطوریکه معلوم میشود او بدین خیال افتاد که آنها را یکی بعد از دیگری از میان بردارد.

انهدام خانواده اسکندر کبیر

عداوت وحشیانه و حسادت المپاس و اوریدیس «۱» که نمونه‌ای از وحشیگری و بیرحمی فرئند گند «۲» و برون هیلد «۳» بود سبب عمده انهدام خانواده اسکندر کبیر گردید و در عین حال اخلاق جانشینان اسکندر بصورت خیلی بدی نمودار بود، زیرا باستانی آنتی پاتر که باین خانواده وفادار ماند هیچیک از سردارانی که اسکندر از آنها ذیحق بود در حفظ تاج و تخت برای وارث بیچاره او هیچ کمک و اقدامی نمودند، کاساندر «۴» که مورد توجه پدرش واقع نشده بود با آنتی گون متحد شده و در نتیجه جنگ بحری در بسفر اقتدارش بجائی رسید که یونان را فتح کرده و آنرا از دست پولیس پرخون نایب السلطنه منتزع ساخت، پس اولین مصیبت خانواده اسکندر شروع گردید. المپاس از اپیروس ناگهان بمقدونیه آمده در صدد گرفتاری آریده- فیلیپ و زوجه دسیسه کارش اوریدیس برآمد و با بیرحمی وحشیانه آنها را شکنجه نموده و بالاخره بقتل رسانید، باینطور که فیلیپ را تیرباران کرده و درباره اوریدیس لطفا اجازه داد که خودش را از حلق بیاویزد، پس از آن این ملکه پیر صدها نفر از بستگان خانواده آنتی پاتر را گرفتار کرده و نسبت بهمه با کمال قساوت و بیرحمی رفتار نمود ولی مراجعت کاساندر این جریان را بهم زده و انقلابی در آن ایجاد نمود باینمعنی المپاس

(۱)-Eurydice.

(۲)-Fredegond.

(۳)-Brunhild.

(۴)-Cassander.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۷

در پیدنا محصور گردیده و بسزای جنایات بسیاری که کرده بود سنگسار شد.

پس از این اسکندر جوان و مادرش رکسانه بچنگ کاساندر افتاد و چون با یکی از دخترهای فیلیپ ازدواج کرده و بآرزوی سلطنت بود این پادشاه جوان و مادرش را چند سال در حبس نگاهداشته و پس از اینکه دید زمزمه‌هایی در میان مردم بلند است در سال ۳۱۱ پیش از میلاد پسر اسکندر کبیر را بطور شرم آوری بقتل رسانید و این واقعه در تاریخ یکی از واقعاتی است که بینهایت رقت‌انگیز میباشد، او کلئوپاترای بیوه ملکه اپیروس و نیز هراکلس پسر غیرمشروع اسکندر را مقتول ساخته و بالاخره بقسمی این خانواده را ریشه کن نمود که غاصبین سلطنت خاطر جمع شدند که دیگر کسی باقی نمانده است که دعوی کند از خانواده سلطنت و وارث تاج و تخت میباشد.

جنگ غزه ۳۱۲ قبل از میلاد

چنانکه ببازیگران عمده این صحنه بازی نظر بیفکنیم می‌بینیم که در سال ۳۱۲ قبل از میلاد یا هشت سال بعد از مرگ اسکندر چهار نفر از اهل مقدونیا باقتدار خود باقیمانده و بقیه مانند پردیکاس و بومن و پوکستاس و کراتروس ازین صحنه ناپدید گردیده و سلوکس نیز بهزیمت رفته بود، توضیح آنکه آنتی‌گون از دریای مدیترانه تا باختر را بتصرف در آورده و بطلمیوس مصر را محکم بچنگ گرفته، کاساندر در یونان و مقدونیه مشغول سلطنت و لیزیماک «۱» در تراس و آسیای صغیر دولتی برای خود تشکیل داده بود.

نظر باینکه آنتی‌گون از باقی قویتر بوده و تعادل و توازن قوه بهم خورده بود لذا آن سه حکمران که بالنسبه ضعیف‌تر بودند باهم اتحاد کردند که بمرور از قوه او بکاهند تا در سال ۳۰۱ جنگی قاطع در حوالی اپسوس «۲» رویداد و اولین ضربه شدید از دست بطلمیوس باو رسید که بهمراهی سلوکس بشام رفته شکستی فاحش در آنجا به دمتریوس پسر لایق و کافی آنتی‌گون وارد آورد و این شکست تدبیر و نقشه آنتی‌گون را برای حمله باروپا واژگون ساخت.

(۱) -Lysimachus.

(۲) -Ipsus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۸

سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند ۳۱۲ قبل از میلاد

از جرئت و جلاذتی که سلوکس در آنجا از خود نشان داد معلوم میشود که اثرات شکستی که خورده بود در وجود او خیلی مهم و زیاد بوده است که تنها با هزار سوار برای تصرف ولایتی که از دست داده بود حرکت نمود، واقعا در سلوکس یک رشته قهرمانیهای دیده میشود که ارباب بزرگ وی اسکندر را بیاد ما می‌آورد، در حالیکه قشون مختصر او از جنگ شانه خالی کرده و میخواستند ویرا تنها گذاشته متفرق بشوند، از انتشار یک خبر غیبی که نوید سلطنت باو داده بود و نیز بوسیله نطقی که مثل نطقهای اسکندر مؤثر و آتشین بود آنها را نگاه داشته و با عده‌ای از سربازان مقدونی که باو ملحق شده بودند از کرخه گذشته به بین‌النهرین رسید و بعد بامید اینکه از طرف دوستانش مددی باو میرسد بسوی بابل راند، از قضا این امید که خیالی بیش نبود مقرون بحقیقت گردیده نه تنها اهالی بابل بلکه صاحب‌منصبان مقدونی نیز او را با شوق و شغف پذیرفتند و با رفع تمام موانع مظفر و منصور در اول اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد مجددا بیابل داخل شد و تاریخ خاندان سلوکی هم بعقیده جمهور از این روز شروع میشود.

چون سلوکس میدانست که طرفداران آنتیگون باو حمله‌ور خواهند شد بدون تأمل به تهیه نیرو پرداخت و طولی نکشید که نیکانوز «۱» والی ماد با هفده هزار مرد مسلح بجنگ وی روانه گردید و سلوکس هم به تعجیل با قشونی که پنج یک

قشون دشمن بود باستقبال او شتافت، در این میدان شکست سختی بدشمن داده و خود والی را که بطرف ماد میگریخت تعاقب نموده بالاخره بقتل رسانید.

حمله دمتریوس بابل ۳۱۱ قبل از میلاد

پس از جنگ غزه آنتی گون که میدانست دشمن عمده او بطلمیوس است مهبای تسخیر مصر گردید، ولی برای تلافی این شکستی که به نیکانور وارد شده بود اول پسر خود دمتریوس را با نوزده هزار لشکر زبده روانه بابل نموده و باو تاکید نمود که پس از انجام کار آنجا بعجله خود را باردوی مصر برساند، در بابل کسی با قشون وی مقاومت ننمود زیرا پاتروکل که

(۱)-Nicanor.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۸۹

در غیاب سلوکس فرمانده بود قشون مختصری که در بابل داشت بنقطه دوری فرستاده که از آسیب مصون ماند و خود او فقط مراقب حرکات دمتریوس بود و مشار الیه چون مانعی در جلو خود ندید فقط بغارت بابل که درواقع برخلاف منافع پدرش بود اکتفا نمود و بدون اینکه یک اثر باقی از خود در آنجا بگذارد مراجعت نمود (۱).

تشکیل دولت سلوکی از سال ۳۱۱ تا سال ۳۰۲ قبل از میلاد

بعد از مراجعت دمتریوس از بابل سلوکس با فتح و ظفرمندی از ماد بآنجا برگشت و چون یقین داشت که آنتی گون بواسطه اشتغال بمهام دیگر نمیتواند متعرض بابل شده و آسیبی بدانجا برساند لذا در صدد تسخیر ممالک شرقی ایران و افزودن آنها بمتصرفات خویش برآمد. در سال ۳۰۲ پیش از میلاد بعد از نه سال جنگهای فاتحانه حدود مملکت خود را از یکطرف تا رود سیحون و از طرف دیگر تا پنجاب امتداد داد، در هندوستان با چاندارا گوپتا فاتح مشهور که در تاریخ معروف به سانداراگوت و جد اعلاهی اسوکای مشهور است تلافی نمود. در آغاز امر خود را مهبیا نمود که با او داخل جنگ شود ولی پس از اندکی تأمل بر او معلوم شد که سود این جنگ با ضرری که ممکن است از آن حاصل شود نمیآرزد لذا بنا را بر صلح گذارده تمام متصرفات یونانی را در هند تا جبال هندوکش باو واگذاشته و در عوض پانصد زنجیر فیل جنگی و مبلغی هنگفت پول نقد بگرفت و پس از امضاء معاهده صلح دختر خود را نیز پبادشاه هند ازدواج نمود و این معاهده از طرفین برآستی رعایت شد.

در ظرف این اوقات سلوکس قلمرو وسیع خود را به هفتاد و دو حکومت تقسیم نمود و با این ترتیب مانع شد از اینکه کسی از اتباع او بتواند سر بطغیان برآورد یا بیش از اندازه مقتدر گردد. او پس از این پایتخت خود را از بابل بسلوکیه انتقال داد و آن شهری بود که خود او در ساحل دجله بنا نموده و چهل میل تا بابل مسافت داشت. ظاهراً مقصودش از این

تغییر پایتخت این بود که یونانیت و زبان و آداب یونانی را که در برابر روایات و اجتماعات بابلی‌ها در آنجا رو بضعف بود در سلوکیه رواج داده تقویت نماید.

(۱)-Patrocles

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۰

آنتیگون و بطلمیوس

در این میانه جنگ در مغرب با بهره‌مندیهای مختلف ادامه داشت.

دمتریوس بتسخیر قبرس مشغول بود که ناگاه بحریه‌ای در تحت فرمان خود بطلمیوس در آنجا پدیدار گردید و در جنگی که واقع شد مصریان کاملاً شکست خوردند و علاوه بر ناوگانی که غرق شدند چهل کشتی جنگی و هشت هزار مرد و غنائم بسیار بچنگ حریف درآمد. در تعقیب این فتح آنتیگون بمصر تاخت ولی شکست خورد. مانند پردیکاس در جزیره ردم نیز که دمتریوس از تسخیر آن عاجز گشته بود دچار یأس گردید، چه بطلمیوس با پول و لشکر باینجا مدد زیاد کرده و آن جزیره را در مدافعه کامیاب گردانید

جنگ افسوس ۳۰۱ قبل از میلاد

در سالهای آخر در حالیکه آنتیگون «۱» فقط بنگاهداری متصرفات خویش میپرداخت در ۳۰۲ قبل از میلاد لشکریان لیزیماک و کاساندر متفقاً با آسیای صغیر درآمدند. دمتریوس که در یونان مشغول فتوحات بود بعرضه جنگ طلبیده شد. اما این جنگ بواسطه وجود سلوکس خاتمه یافت، چه در آخر سال ۳۰۲ قبل از میلاد او با بیست هزار پیاده و دوازده هزار سوار و چهارصد و هشتاد زنجیر فیل و یکصد ارابه جنگی مسلح بکاپادوکیه وارد شده و در بهار ۳۰۱ پیش از میلاد در افسوس واقع در ولایت فریگیه، کنار شاهراه مابین سارد و شوش بقشون لیزیماک پیوسته و بمیدان جنگ درآمد. در ابتدای امر دمتریوس بقشون سواره که در زیر فرمان آنتیوخوس «۲» پسر سلوکس بود حمله برد و ویرا شکست کامل داده منهزم ساخت ولی بهمان قسم که در این اواخر برای پرنس روپرت «۳» اتفاق افتاد تا مسافت دوری مشغول تعاقب قشون شکسته گردید. در این اثناء سلوکس فیلان جنگی را بکار انداخته و پیروزی حاصل نمود و تکمیل فتح بواسطه کشته شدن آنتیگون دلاور در عرصه جنگ بوده است که تا نفس واپسین در انتظار مراجعت فرزند رشید خود بود. این فتح باعلا درجه دارای اهمیت بوده است زیرا با وجود اینکه دمتریوس متصرف قسمتی از یونان و کلیکیه و

(۱)-Antigonus.

(۲)-Antiochus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۱

قبرس و صور و صیدا بود و سفاین جنگی گاهی در تحت فرمان داشت سوریه بدست سلوکس افتاد و آسیای صغیر از آن لیزیماک گردید.

پس از این وقایع سلوکس در میان سلاطین همان مقام را پیدا کرد که آنتیگون قبل از او دارا بود. بنابراین برای تعادل قوه بطلمیوس و لیزیماک بر ضد او اتفاق کردند و شاید از همین جهت بود که سلوکس مجددا در صدد تغییر پایتخت خویش از مرکز کشور بساحل نهر اورنت برآمده و شهر انطاکیه را با شکوه و جلالی بنیان نهاد که اهمیت و اعتبار آینده آنرا خبر میداد.

حالات دمتریوس پولیورستس «۱» پس از جنگ اپسوس

ما قسمتی از کارهای خیلی بزرگ دمتریوس را که لقب معروفتر او پولیورستس (گزیده شهرها) میباشد ذکر نموده ایم. پلوتارک ویرا تشبیه به آنتونی کرده و در وجه مشابهت بین آنها شرحی که نگاشته بشرح زیر است: «یک رشته بهره‌مندیهای بزرگ و تباهیهای مدهش، منافع عمده و خسارات هنگفت نصیب هردو گردیده و بالاخره مجبور بکناره‌گیری شدند ولی بعد دفعه سلطنت خود را بدست آوردند.» پس از جنگ اپسوس تا چند سال هیچکس در علو مقام پبای او نمیرسید و چون دخالت در تمام وقایع مهمه دارد لذا مختصری از حالات او را لزوما در اینجا مذکور میداریم:

پس از آنکه سلوکس کارش بالا گرفته نفوذ و اقتداری حاصل کرد که آنتیگون قبل از این دارا بود بطلمیوس و لیزیماک هردو خود را بطوریکه اشاره شد مجبور بمخالفت او دیدند، او فتح باب موافقتی با دمتریوس نمود. استراتونیس دخترش را که نوه آنتی‌پاتر بود برای خویش خواستگاری نمود.

دمتریوس از این معنی خوشحال گردیده با دخترش بسوریه آمد و هردو پادشاه مدت دو ماه در کمال موافقت و یک جهتی باهم بسر بردند. تا آنکه سلوکس بدین خیال افتاد کلیکیه را از او بخرد و صور و صیدا را نیز از وی تقاضا نمود زیرا بواسطه اقامتش در انطاکیه تصاحب آنها برای وی اهمیت زیاد داشت. ولی دمتریوس در

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۲

عوض جواب این تقاضا بر عده قشون مستحفظ نواحی مزبور افزود و بسوی مغرب برگشت.

در ۲۶۷ قبل از میلاد کاساندر از این جهان درگذشت و یک سال بعد پسرش فیلیپ نیز بپدر ملحق گردید و سلطنت مقدونیه بدو پسر دیگرش رسید و هر دو باهم سلطنت میکردند ولی باز فطرت وحشیانه مقدونی در آنتیپاتر بروز نموده مادر خود را بقتل رسانید.

دمتریوس موقع را مناسب دیده سلطنت مقدونیه را در ۲۹۳ قبل از میلاد تصاحب نمود و چیزی نگذشت که بتدارک جنگ آسیا افتاد. لیزیماک و بطلمیوس از این قصد آگاه شده پیرهوس «۱» پادشاه ایروس را محرک شدند که باتفاق لیزیماک به مقدونیه حمله نمایند. این جا سلوکس از موقع استفاده نموده کلیکیه را بتصرف خود درآورد.

اهالی مقدونیه دمتریوس را برای افراط در عیش و عشرت حقیر و پست شمرده پیرهوس را که سربازی دلیر و همدوش اسکندر میدانستند بسلطنت برگزیدند و در نتیجه دمتریوس بهزیمت رفت. پلوتارک این بیت را که سوفوکل «۲» بدهان مناس «۳» انداخته است درباره او میسراید و مضمون آن این است:

افسوس که طالعی در من یافت میشود که با عرابه سریع السیر خدایان گردش میکند.

پس از چندی که آفتاب طالعش در کسوف بود این پادشاه آواره و سرگردان قشونی جمع نموده در آسیای صغیر شهر سارد را مسخر نمود. آگاتوکل «۴» پسر لیزیماک در این هنگام در میدان نبرد ظاهر گردید و هرچند کاری از پیش نبرد اما لشکر دمتریوس از تنگی خواربار و علیق دچار زحمت و مشقت شده و بالاخره در معبر لیکوس بسیاری تلف گردیدند و بعد از راهی که سابقا اسکندر طی کرده بود به طرسوس رسید و از آنجا با داماد خود طرح موافقت و دوستی ریخت. سلوکس اول عزم کرد که جوانمردانه او را بپذیرد.

ولی پاتروکل «۵» بر او مدلل داشت که پذیرائی و توقف چنین شخصی جاه طلب و بی آرام

(۱)-Pyrrhus

(۲)-Sophocles

(۳)-Menelaus

(۴)-Agathocles

(۵)-Patrocles

در حدود کشور او خطرناک است و لذا از این خیال منصرف و با سپاهی آماده در کلیکیه باستقبال وی شتافت. دمتریوس که راه را بر خود مسدود دید مردانه بجنگ در آمد و چندین لشکر سلوکس را شکست داد تا بواسطه مرض ناگهانی از کار افتاده و بستری شد و بسیاری از لشکریانش او را ترک گفتند. این مرد بزودی از بیماری خلاص شده با سپاهی قلیل که در وفاداری خود باقیمانده بودند با کمال رشادت بسوریه حمله ور گردید. سلوکس همه جا بدنبال او شتافته تا بسپاه مختصر او رسید و یک دفعه بر سر آنها فرود آمد.

اسیر شدن و مردن او

دمتریوس کوشید که خود را بساحل دریا برساند اما نتوانست و بالاخره به سلوکس تسلیم شد. در ابتدا او را با احترام شاهانه پذیرفت و از وی پذیرائی نمود ولی بعد او را بقلعه اپاما واقعه در کنار اورنت «۱» فرستاد که در آنجا محترماً محبوس باشد. پس از دو سال از افراط در شرب ازین جهان درگذشت.

شکست و مرگ لیزیماک ۲۸۱ قبل از میلاد

اسارت دمتریوس فوق العاده بر قدرت و اعتبار سلوکس افزود و بر اثر وقایع دیگری که در آنوقت وقوع یافت بر دو حریف خود که هنوز خیلی خطرناک بودند استیلا یافت. توضیح اینکه بطلمیوس بواسطه کبر سن سلطنت را پیسر کوچکتر خویش معروف به فیلا دلفوس «۲» و از بطن برنیس «۳» بود و خواهر

.Orontes-(۱)

(۲)- من برای روشن ساختن این نسبها و قرابتها که درهم و پیچیده است جدول زیر را ضمیمه میکنم که آن از کتاب ممالک اسکندر تألیف پروفیسور ژ. پ. مهافی اقتباس شده است:

.Berenice-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۴

صلیبی و بطنی خود را در حباله نکاح داشت و اگذار نمود. لیکن پسر بزرگش بطلمیوس کرائونوس «۱» از این عمل رنجیده خاطر شد بدربار لیزیماک روی آورده و در آنجا بمهربانی پذیرفته شد، ولی در باطن بر ضد آگاتوکل شوهرخواهرش سعایت نموده و بنای اسباب چینی را گذاشت و در نزد پدر ویرا متهم ساخته و بکشتن داد، بعد از آنجا بدربار سلوکس شتافت. چیزی نگذشت که بیگناهی آگاتوکل مکشوف و باعث نفرت مردم از لیریماک گردید، سلوکس موقع را معتم شمرده بر او حمله کرد و چون رعایای لیزیماک همه از او متنفر و بیزار بودند نتیجه این جنگ که میدانش در آسیای صغیر بود درست معلوم نیست در جنگ دیگر که در کوروس واقع شد و نقطه اش بدرستی معلوم نیست لیریماک کشته شد و ازینرو آنچه از دست پردیکاس و آنتیگون رفته بود نصیب سلوکس گردید. چون او نیز بسن

پیری رسیده کشور وسیعه خود را بپسرش وا گذاشته عزم کرد بقیه عمرش را در مقدونیه وطن عزیز خویش بسر برده و بسطنت آنجا قناعت نماید.

کشته شدن سلوکس نیکاتور ۲۸۱ قبل از میلاد

لیکن تقدیر برخلاف میل و آرزوی او بود، چه وقتی که بمقدونیه رهسپار شده و از تنگه داردانل عبور نمود در حالیکه بشنیدن حکایات یکی از معابد قدیمه مشغول بود بطلمیوس کرائونوس ضربتی باو زده و کارش را تمام کرد و سلوکس نیکاتور یا فاتح که اعظم جانشینان اسکندر بود روز عمرش بدینطریق بآخر رسید و مرگ او یکفصل از تاریخ را بانتهای رسانید.

(۱)-Kerounus

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۵

سکه نقره سلوکس سوم، سوتر (کرائونوس)

فصل بیست و ششم دولت اسالکه تا ظهور پارتیها

لشکر آماده کارزار گردیده، کوس و نای رزم بغرش درآمد، آنها فیلاترا بین فالانژها تقسیم نمودند، برای هر فیلی یک هزار تن مقرر گردید که زره بر تن راست کرده و خود برنجی بر سر داشتند بقیه سواران را بین دو جناح لشکر برای هراساندن دشمن و خدمت به فالانژها نگاه داشتند.

وقتیکه آفتاب بر سپرهای برنجی و طلائی لشکر تابیده لمعان آن کوههای اطراف را روشن ساخته و مثل شعله آتش میدرخشید.

«لشکر سلوکی، اقتباس از مگابیز»

جلوس آنتیوخوس (سوتر) ۲۸۱ قبل از میلاد

این اقدام شنیع کرائونوس بنیان خاندان سلوکی را متزلزل ساخته و از شکست سپاه بری و بحری وی چنین بنظر میآمد که دولت جوان سلوکی واژگون خواهد شد و گویا مسافت های زیاد یعنی وسعت کشور و نیز نبودن وسائل ارتباطیه و راههای خوب فرصتی به آنتیوخوس داد که توانست از این بلیه خود را نجات دهد. بعلاوه این را هم باید بخاطر داشت که او جوانی خام و بی تجربه نبود بلکه از اشخاصی بود کارآموده و در فنون جنگی و نیز اداره کشور مهارت و لیاقتی بسزا داشت. او در شروع امر تمام همش را باستحکام مقام خود در سوریه مصروف داشت. در این هنگام برادر زنش نیز آنتیگون گناتا پسر دمتریوس بکمک وی برخاسته و بسرعت تمام به کرائونوس

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۶

حمله برد. اگرچه گمان می‌رود که این حمله برای حفظ مقدونیه بود ولی بهر حال شکستی سخت باو یعنی کراتونوس وارد آمده و یونان وسطی گریخت.

هجوم گالی‌ها و مرک کراتونوس ۲۸۰ قبل از میلاد

قدرتی را که کراتونوس از راه جنایت بدست آورده بود مقدر نشده بود که آن تا چندی برای وی باقی بماند بلکه بسرعت زوال پیدا نمود چه در هجوم خطرناک گالی‌ها یا باصطلاح یونانیان گالاتیان که تمام نواحی و اطراف را ویران کرده و بر باد داده بودند. کراتونوس در ۲۸۰ قبل از میلاد مغلوب و کشته شد و در حقیقت بسزای عمل خود رسید. در همین سال مقدونیه نیز معرض تاخت و تاز این جماعت وحشی واقع شده که تنها بکشتن و تاراج و سوختن اکتفا نمی‌کردند بلکه اطفال یونانیان را نیز می‌خوردند. آنها در بهار بعد، از تنگه ترموپیل گذشته و شروع به خرابی یونان نمودند ولی در نزدیکی دلفی شکست خورده و یونان از خطر جست.

آسیای صغیر تا درجه‌ای از آسیب حملات آنها محفوظ مانده بود ولی اتحاد شمالی (اتحادی که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر تشکیل داده بودند) مانند بی‌تانیه و دولت مقتدر هرقلیه ائتلاف منحوسی با آنها کرده قسمت زیادی ازین وحشی‌ها را بکمک خود طلبیدند. بعد از این آسیای صغیر هم عرضا و طولاً میدان قتل و غارت و حریق واقع گردید و بالاخره نواحی فریگیه را اشغال کردند.

شکست گالی‌ها از آنتیوخوس اول

آنتیوخوس اول بواسطه این ظفری که بر گالی‌ها یافت ملقب به سوتر یعنی منجی گردید. لوسیان راجع باین جنگ می‌گوید که جماعت گالی‌ها دارای چهل هزار سوار و نیز ارابه‌های جنگی بسیار بودند. هنگامیکه شروع بحمله نمودند فیلهای آنتیوخوس بجلو صف آمده و بمحض نمایان شدن آنها اسبهای دشمن رمیده برگشتند و هر ج و مرج غریبی در لشکر آنها افتاد و از این راه فتوحی کامل نصیب مقدونیه گردید. بعد از آن آنتیوخوس جشن‌های بزرگی گرفت و صورت فیلی را بیادگار این فتح ساختند. باری گالی‌ها یکچندی که از این میگذرد دیده میشود جزء سپاهیان اجیر داخل در قشون مخالف شده برای

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۷

آنها جنگ میکنند ولی بعد بمرور زمان توطن اختیار کرده نسبتاً تربیت شده تمدن پیدا کردند، اگرچه بسیاری از آنها تا سالیان دراز براهزنی و گرفتن باج بزور از عاجز و مسافر میپرداختند.

تقسیم کشورهای اسکندر بعد از هجوم گالی‌ها

فتنه طائفه سلت دوره معاصرین اسکندر کبیر را خاتمه داده و پس از آن بر خرابه‌های دولت اسکندر سه دولت بزرگ باقی مانده با کشورهای کوچک چندی که در حول و حوش آن سه دولت بزرگ بطور استقلال میزیستند. اما از میان این سه دولت بزرگ مهم‌تر از همه از حیث وسعت خاک و جمعیت و منابع ثروت دولت سلوکی بوده است. این خاندان بواسطه خویشی و قرابتی که با خانواده سلاطین مقدونیه داشتند کارشان بالا گرفته و قدرتی بسزا حاصل نمودند زیرا بطوریکه ذکر شد سلوکس نیکاتور استراتونیس خواهر آنتیگون گوناتا را ازدواج نمود و بعد پسری که از زن دیگر داشت و جانشین او میگردید بآن زن عاشق شد و پدر برای اینکه پسرش را از خود راضی بدارد اقدام بامری شنیع نموده آن زن را طلاق گفته باو وا گذاشت و نیز یکی از دختران سلوکس که از زن اولش بود به دای خود شوهر کرد. از این وصلت نیز بر استحکام مبانی اتحاد این دو خانواده افزود. دیگر دولت مقدونیه که آن از همه کوچکتر و کمشروتر بود، این دولت بواسطه حیثیت و عنوان و نیز مردان جنگجویی که داشت مادر ممالک محسوب میشد ولی ضعیف‌تر از دو دولت دیگر باقیمانده بود و دولت دیگر مصر بود که بواسطه کثرت محصول و اتصال ایالات و نواحی آن بهم و نیز موقع منیع و نیروی دریائی و رواج بازرگانی استیلا و قدرتی بسزا داشت. جزیره قبرس جزء وی بوده و نیز بر اتحادیه جزائر سیکلاد قیومت و نظارت داشت و آنوقتیکه با خاندان سلوکی بنای خصومت را گذاشت قوای مخصوص خود را ظاهر ساخته توانست بسیاری از بنادر و سواحل آسیای صغیر یونان را در زیر نفوذ خود درآورد و آن در عین حال مشابهتی بآن تن داشت که غیر از جزائر و نقاط ساحلی قوای خود را برای استملاک یا استعمار جاهای دیگر بکار نمی‌برد. خاندان سلوکس و بطلمیوس بواسطه ازدواج آپاما دختر سلوکس به ماگا نابرداری بطلمیوس دوم بهم متحد شده بودند. این سه دولت مهم لشکر ملی از خود نداشتند بلکه تکیه گاهشان بلشکریان مزدور یونانی بود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۸

و بدینجهت فوق العاده مقید بودند که در یونان شهرتی بسزا داشته باشند و این اعتماد بلشکر اجنبی و نداشتن قوای ملی قهرا باعث دسیسه و اسباب چینی گردیده و عاقبت ضعف و انحطاط هر سه دولت مزبور را فراهم آورد.

چند کشور دیگر که نسبت بسه کشور نامبرده واقع در درجه دوم بوده در نواحی کوهستان یا جاهائی که دسترسی بآن مشکل بود وجود داشت مانند اتروپاتان در مشرق که آذربایجان حالیه است و متصل بآن طرف غرب، ارمنستان که بطور کلی سلطنتی مستقل بود. دیگر کاپادوکیه واقع در قلب آسیای صغیر که یک خاندان ایرانی در آنجا سلطنت مینمود. پنتوس «۱» در طرف شمال که در سالهای اخیر شهرتی بسزا حاصل کرده بود، پی‌تی‌نیا که در تحت حمایت غارتگران گالی میزیست. پرکاموس حکومت تازه‌ای که یکی از سرداران لیزیماک موسوم به فیله تاروس آنرا تأسیس کرده بود. در اروپا نیز ایالت تراس است که دست طایفه سلت بود، همچنین اتحادیه اتولیان و بعضی از ایالات یونان که آنوقت نسبتاً کم‌ثروت و ضعیف ولی برای اتفاق و کمک و همراهی مفید بودند، باز در اروپا پیروس در زیر سلطنت پیروس که داخل در همین شمار است. خلاصه یک رشته کشورها و ایالاتی از همین قبیل که همه باهم مربوط بودند از اتروپاتان تا یونان امتداد داشت که در میدان سیاست طرف توجه و اهمیت بودند.

مرگ آنتیوخوس سوتر ۲۶۲ قبل از میلاد

سالهای اخیر آنتیوخوس مبهم و تاریک است و از وقایع عمده آن ایام یکی جنگ قاطع او با مصر میباشد که در سال ۲۷۴ شروع شد. بطلمیوس بحسب ظاهر در ترویج یونانیت سعی بلیغ میکرد و در دو سال اول ظفر با او بود ولی پس از مداخله آنتی گون مصریها در کوس (۲) شکست خوردند. زندگانی آنتیوخوس تا آخر عمر صرف زدوخورد هائی شده که برای نگاهداری کشورهای وسیعه خود میکرده و این مهمی بود بس خطیر و مشکل چه محل اقامت واقعی او در آسیای صغیر از مرکز کشمکش و کشورش دور و مابین سوریه و ایران بیابانهای کویر فاصله بود. پس از نوزده سال جنگهای پی در پی

(۱)-Pontus.

(۲)-Cos.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۳۹۹

که گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده در سن کهولت بشرافت از این جهان رخت بر بست. او یکی از سلاطین کافی و لایق خاندان سلوکی بشمار میرود. سلطنت او و نیز سلطنت بطلمیوس در مصر عصر طلائی یونان بوده است. در سایه تشویق و معارف پروری او بود که بروسوس (۱) تاریخ بابل را مدون نمود و آن تاریخی بوده که بخط میخی نوشته شده ولی افسوس که امروز بیش از چند قطعه از آن در دست نیست و بزعم دکتر ماهافی ترجمه اول اسفار پنجگانه تورات هم بزبان یونانی که تا یهودیان ساکن مصر از آن منتفع گردند در این زمان شده است.

آنتیوخوس تتوس ۲۶۲-۲۴۶ قبل از میلاد

سلطنت آنتیوخوس دوم که اهالی میلت او را ملقب بخدا کرده بودند تا چند سال عبارتست از یکرشته جنگهای متوالی خونینی با مصر که عاقبت نه تنها بصلح بلکه بمصاهرت و خویشی منتهی گردید، چه آنتیوخوس پادشاه سلوکی برنیس (۲) دختر بطلمیوس پادشاه مصر را از روی مواد صلح بحاله نکاح درآورد و زوجه اول خود لاودیس (۳) را با اینکه سالها زن او بود و از وی اولاد داشت طلاق گفته و از خود دور ساخت ولی لاودیس با تحریکاتی چند مجدداً اسباب ازدواج خود را فراهم ساخت و در سال ۲۶۴ ق. م. شوهر خود را بزهر هلاک نمود. درباره این پادشاه مینویسند که بسیار شهوت پرست و متلف بوده است و این احتمال میرود که مقرون بحقیقت باشد.

قیام باختر در ۲۵۶ قبل از میلاد و پارت در ۲۵۰ قبل از میلاد

در دوره این سلطنت، باختر با سغد و مرو متحد شده در تحت قیادت حکمران دیودوت یونانی قیام نموده و عاقبت موفق شدند باینکه سلاطین سلوکی تا مدتی آن نواحیرا بحال خود واگذاشته و دیودوت بفراغت بتحکیم مبانی دولت خود پرداخت، پس از چند سالی که از این واقعه گذشت پارت نیز قیام نموده و بالاخره موفق بتحصیل استقلال گردید. سلاطین سلوکی نمیدانستند که این ابر کمی که از حدود شمالی برخاسته است مقدر شده که تمام افق مرکزی آسیا را احاطه نماید. آذربایجان

(۱) Brossus.

(۲) Berenice.

(۳) Laodice.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۰

را نیز در زیر حکومت حکمران ایرانی خود کارش بالا گرفته و اقتدارش رو بفزونی نهاد و چنانکه می بینیم این رشته کشورهایی که در درجه دوم بودند بدون هیچ مزاحم و معارضی از باختر تا یونان همه خودسر و مستقل گردیدند.

جنگ سوم سوریه و حمله بسوریه و ایران ۲۴۵ قبل از میلاد

مرگ آنتیوخوس دوم منتج بجنگ هولناک داخلی گردید که لاودیس و برنیس «۱» دو زن وی مسبب واقعی آن بودند. نفوذ و اقتدار لاودیس که پسرش سلوکس اینوقت تقریباً برشد و کمال رسیده بود طبعاً زیادتر بود لیکن اگر حریفش می توانست از موقع استفاده کند مصر بحمايت وی برمیخاست و با دشمنش جنگ میکرد. باری لاودیس بحریفش حمله برده اول ضربتی که بوی زد اشخاصی را گماشت که طفل صغیرش را دزدیدند. مادر طفل جرأت و جلادت بخرج داده قسمتی از قصر سلطنتی را که دارای استحکامات بود متصرف شده در آنجا اقامت گزید، ولی از نادانی اهمیت موقع را از دست داده و بسوگند لاودیس اعتماد نموده عاقبت مقتول گردید.

در این اثنا بطلمیوس فیلادلف بمرد و پسرش بطلمیوس سوم که ملقب به اورگت «۲» یعنی منعم بود بجای پدر بر تخت نشست و با مهارتی که در فنون حربی داشت بسرعت لشکری نیرومند فراهم کرده شروع بجنگی نمود که معروف بجنگ سوم سوریه میباشد. منابع اطلاعات ما در این جنگ کتیبه سنگی است که در سواکین «۳» کنونی بدست آمده و آنرا یکنفر راهب مصری موسوم به کسماس اندی کپلست «۴» نقر نموده است.

مضمون کتیبه فوق العاده مهم و آن بقرار زیر است: «او (یعنی بطلمیوس) با پیاده و سواره نظام و نیز نیروی دریائی و فیلان اتیوپی «۵» و فیلهای تروگ لودی تیگ «۶» که خود و پدرش در این حدود دستگیر کرده و برای جنگ مجهز کرده بودند بطرف آسیا راند و بعد از اینکه خود را مالک تمام نواحی اینطرف فرات قرار داد ... از شط مزبور عبور کرده «۷» بعد از تسخیر بین النهرین و شوش و پارس و ماد و تمام آنچه از بلوکات و نواحی تا باختر

(۱) Berenice.

(۲) Euergetes.

(۳)- Suakin.

(۴)- Cosmas Indicopleustes.

(۵)- مراد مرزهای جنوب مصر است که سیاهان مسکن دارند «مترجم».

(۶)- Trogloditic (مراد سواحل بحر احمر است «مؤلف».

(۷)- رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحه ۲۱۱ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۱

باقیمانده بود ... او از راه کانال لشکر فرستاد «۱» کتیبه در اینجا شکسته شده ولی از منابع دیگر میفهمیم که بطلمیوس بواسطه حوادثی که در مصر رویداد مجبور بمراجعت گردید، هرچند برای اتمام امور، سپاهی عقب سر خود گذاشت ولی اینجنگ و عملیات سپاه بیشتر بیغماگری و تاراج شبیه است تا بیک فتح باقی و پایدار. جنگهای دریائی او نیز فاتحانه و بسیاری از بنادر و سرزمینهای واقعه در سواحل را اشغال کرد ولی مثل جنگهای سابق نتیجه (قاطعیت) نداشت.

منظره دوم این جنگ داخلی آنست که سلکوس دوم که از وضع و رفتارش چندان اطلاعی در دست نیست پس از آنکه ناوگان وی در فلسطین از طوفان منهدم گردیدند در این حمله بطلمیوس او کاملاً مغلوب شد.

جنگ انسیرا در حدود ۲۳۵ قبل از میلاد

در اینموقع بحرانی سلکوس برادر خود آنتیوخوس هیراکس «۲» را بمدد طلبید، از شنیدن این خبر و حرکت لشکر از طرف شمال بطلمیوس خاتمه بکار داده و عهد صلحی برای ده سال با سلکوس بست و حال آنکه آنتی گون یا بظن غالب ملکه مادرش مایل بمدد کردن به سلکوس نبودند، بلکه بواسطه ادعائی که بتمام مملکت داشته جنگ داخلی هولناکی آغاز شد، در اول غلبه با سلکوس بود ولی وقتیکه مهرداد پادشاه پنت یا «پنطوس» بمدد آنتی گون برخاست و لشکر خود را با لشکر گالیها بمیدان جنگ درآورد قوت سلکوس در برابر آنها ضعیف شده در انسیرا ولایت فریگیه در سال «۳» ۲۳۵ شکستی فاحش از این لشکر مزدور خوفناک به سلکوس وارد آمد و بقرار مذکور بیست هزار تن از لشکر او تلف گردیدند و خبر مرگ خودش نیز شایع شد ولی بزودی معلوم شد که بطرف کلیکیه فرار کرده و از آنجا بجمع آوری باقیمانده لشکر شکست خورده خود پرداخت.

ولایت شمالی توروس «۴» بطور قطع از سلکوس دویم منتزع گردید و بواسطه

(۱)- رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحه ۲۱۱ (مؤلف).

(۲) - Antiochus Hierax.

(۳) - مراجعه شود به (هولم) جلد ۴ صفحه ۴۴۲ حاشیه ۱ (مؤلف).

(۴) - Taurus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۲

این انتزاع آنتیوخوس هیراکس نیز از حفظ کشور خود نومید شد، زیرا طایفه گالیها که قوه و قدرت خود را خوب حس کرده بودند راحتش نمیگذاشتند و بالاخره مقامش را متزلزل ساختند، عاقبت صلحی مابین دو برادر واقع شده و سلکوس توانست که توجه خود را بامور پارتیها و باختر معطوف دارد.

۳۸- منظره بهار در البرز

جنگ سلکوس دوم با پارتیها

جنگ سلکوس دوم در شمال کشور آشفته خویش متعلق بتاریخ پارتیها است و در فصل آتیه ذکر خواهد شد. در اینجا ما همینقدر مینویسیم که سلکوس ملقب به کالینیکوس یعنی فاتح

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۳

درخشان که بظاهر این لقب چندان برای او برآورنده نبوده است آرشک را در پارت شکست داده بطرف بیابانهای کویر شمالی هزیمتش داد، بعد او بسرعت مراجعت کرد ولی سلکوس بسوریه برگشت چه بهمان اندازه که از طرف پارتیها ترسان بود از مشکلات و مخاطرات ایالات مغربی خود نیز اضطراب داشت و باید دانست که در حالات او بیش از این چیزی نوشته نشده است. این مرد چند سال بعد در سال ۲۲۷-۲۲۶ پیش از میلاد بعد از سلطنتی آمیخته با عدم بهره‌مندی و نومیدی از اسب خود بزمین خورد و مرد.

آتالوس پادشاه پرگام و آنتیوخوس هیراکس

بعد از طلوع آتالوس پرگام که جلوسش در سال ۲۴۱-۲۴۰ قبل از میلاد بود مقدرات خاندان سلکوس در تحت نفوذ او واقع شد، این مرد در سالهای اول سلطنت خویش خدمتی بزرگ بعالم یونانیت نمود، چه بواسطه فتوحات پی‌درپی و اضمحلال گالی‌ها و راندن آنها از سواحل بطرف جبال یونان را از شرفته آنها نجات داد و در نتیجه اینکار نفوذ او در آسیای صغیر بسط و توسعه یافت و بمتصرفات آنتیوخوس هیراکس تجاوز نمود که کارش در این زمان بقدری مشکل شد که نگهداری سارد هم برای او سخت بود، اگر چه از وقایع این ایام اطلاع کامل مشکل است پیدا کرد ولی چنین مستفاد میشود که چون آنتیوخوس هیراکس خود را در مقابل حریف عاجز و زبون دید بخیال تسخیر سوریه افتاد و بدوا حمله به بین‌النهرین برد و در آنجا سلکوس شکست خورده به کاپادوکیه گریخت و در سال ۲۲۹-۲۲۸ قبل از میلاد

پنجه‌پنجه آتالوس افکند و در چهار جنگ متوالی شکست خورده عاقبت در ۲۲۸-۲۲۷ یکسال قبل از مرگ برادرش در یکی از جنگها بدست طایفه گالی کشته شد و آسیای صغیر کاملاً در اختیار آتالوس واقع گردید. زیرا که مرگ سلکوس کالی‌نی کوس «۱» از هراقدامی برای اتحاد و پیوند دادن ممالک وسیع ولی آشفته خاندان سلکوس جلوگیری نمود و همچنانکه هولم «۲» میگوید اوضاع داخله آسیا در آنزمان شبیه بود بوضع خاک جرمین در ایام جنگ سی ساله.

(۱)-Selucuc Callinicus.

(۲)-Holm.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۴

سلکوس سوم ۲۲۶-۳۲۲ قبل از میلاد

باری که بر دوش وارث تخت و تاج سلکوس معروف به سلکوس سوتر گذاشته شده بود باید دانست که آن خیلی سنگین و طاقت فرسا بوده است. اما بطوریکه معلوم میشود او در مقابل مشکلات جرئت و فعالیتی از خود بروز داد و در حقیقت تمام ایام سلطنتش که خیلی کوتاه بود برای حفظ میراث خود در جنگیدن با آتالوس صرف گردید که نتیجه آن درست معلوم نیست و عاقبت در سال ۲۲۳ قبل از میلاد کشته شد.

اختتام یک عصر بزرگ

نظر بتغییرات عمده‌ای که در سال ۲۲۱ قبل از میلاد در اوضاع تاریخ عالم رویداد پولی‌بیوس «۱» مورخ این سال را سال آغاز تاریخ خود قرار داده است. چه بطلمیوس اورگت سلطان مصر و کلومن «۲» پادشاه اسپارت و آنتی‌گن‌دزن پادشاه مقدونی که از سلاطین معظم بودند از این عالم بنوبت رخت بر بسته و تخت سلطنت خود را بجوانی کم تجربه واگذاشتند که باستانی آنتیوخوس که کسب شهرتی نموده ولی عاقبت پستی و مذلت از میان رفت هیچیک از آنها لیاقتی از خود بروز ندادند، ما البته موقعی بدست خواهیم آورد که وقایع سلطنت این پادشاه اخیر الذکر را با پارتیها مربوط و متصل سازیم. چه تغییرات واقعه در ایران از این تاریخ شروع شده و در همین زمان بود که پارتیها طلوع کرده پس از مختصر فتوحاتی که در ابتدا نموده بسرعت باوج ترقی رسیده تمام ایران را تحت نفوذ خود درآوردند، در مغرب هم یکدوره تازه‌ای در این زمان شروع گردید باینمعنی که دولت روم پس از گرفتن تمام متصرفاتی را که یونان در سواحل ایتالی داشت و نیز بعد از ضمیمه کردن قسمت اعظم از جزیره سیسیل بیهانه خسارتی که از دزدان دریائی ایلیرییه بیازرگانان رومی وارد شده بیونان و به کورسیرا «۳» قدم میگذازد، اگر آنتی‌گون‌دزن بعد از شکست دادن کلومن زنده مانده بود و در صدد استحکام آنچه را که بتصرف درآورده بود برمیآمد، یونان متحد میتوانست در مقابل روم که اول طلوع قدرتش بود سدی برپا نموده و میدان تجاوزات او را محدود نماید ولی تقدیر برخلاف این بود

(۱) Polybius.

(۲) Cleomenes.

(۳) Corcyra.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۵

ایران در تحت حکومت مقدونیه

قبل از اتمام وقایع این ایام مناسب اینست که شمه‌ای از اوضاع ایران در تحت سلطنت اسکندر و جانشینان او بیان نمائیم، اگر حالات ایرانیان را بطوریکه هرودوت ذکر کرده است با حالات مقدونیه مقایسه نمائیم در وضع و ترتیب زندگانی و تعیشتات هر دو مشابهتی محسوس بنظر میرسد، چه این هر دو ملت مایل بشکار و اسبان و سگان شکاری را دوست میداشتند و مانند یکدیگر بعیش و عشرت معتاد بودند و مخصوصا در میان نجبای این دو قوم عشق بجنگ و تحصیل غنیمت و غارت بحد کمال بود، عقاید عالی مذهب ایرانی مانند راستگوئی و سایر مزایای اخلاقی پسند یونانیان بود و بهمین ملاحظه اسکندر ایشان را قومی سزاوار احترام و شایسته تزویج و ازدواج دانست و در این باب بسبب تزویج رکسانه و تخصیص دادن او را بمادری فرزند وارث خود سرمشقی یونانیان داد. استاتیرا دختر داریوش را تزویج نمود و این هر دو بانو مشرقی را زوجه قانونی خود قرار داد، سلکوس هم که مدتها سلطنت ایران در خاندان او برقرار بود اپاما دختر سپتامن را بنکاح خود در آورده و سلاطین آن خاندان از نسل همین زن بوده‌اند و این اختلاط و امتزاج نژاد بالضروره باعث تأثیراتی قوی در وضع خانواده سلکوس گردیده که مناسب تر آنست که آنرا یونانی ایرانی بخوانیم نه یونانی خالص و بنابراین هیچ جای تعجب نیست از اینکه ولایه و استانداران پارس و ماد ایرانی باشند و همچنین لشکریانی که محل وثوق آنها بوده از ایرانی بسیج شده باشند، اگرچه از جزئیات امور چیزی در دست نیست. ولی در این مسئله هم کمتر شک داریم که اسکندر کبیر تا اندازه‌ای مصالح خود را در این میدانست که کلیه نجباء و خواص ایران را از طرز اوضاع خودشان شاکر و راضی نگهدارد و بهمین جهت بود که امتزاج و ازدواج را در میان آنها شایع نمود و اگر غیر این بود بایستی اخبار و روایات زیادی از سرکشیها و طغیانهای آنها در دست داشته باشیم و حال آنکه برخلاف خیلی کم از این مقوله شنیده میشود.

فتوحات یونان در اوضاع رعایا و طبقات پست ایرانیان چندان تأثیری ننمود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۶

مگر انهائیکه بمیدانهای جنگ نزدیک یا با شهرهای یونانی نشین مجاور بودند، ظن غالب اینست که آزادی در میان ایلات و عشایر دائر و ظلم در میان سکنه دهات و بلوکات جاری بوده است، بتجربه بر من معلوم گردیده است که کوهنشینان سیار بواسطه سختی جا و مکان و عدم دسترسی حکومت بآنها از آزادی برخوردار و متمتعند برخلاف

کسانی که در قرا و دهها ساکنند که همیشه در معرض ظلم و تعدی واقع میشوند، چه در آسیا ظلم نشانه قدرت است و در حقیقت در اروپا هم تا این اواخر جریان امور بهمین منوال بوده و ظلم و تعدی عمومیت داشته است.

این مسئله بر ما پوشیده است و نمیدانیم که یونانیت ایرانیان تا چه حد و چه اندازه بوده است، از مسطورات نویسندگان یونانی چنین مستفاد میشود که چندین شهر یونان‌نشین در مغرب ایران که از آنجمله اروپوس «۱» و هراکله هر دو در یک موضع‌های سوق الجیشی نزدیک ری بنا شده چنانکه پولویوس «۲» میگوید «اسکندر مصمم گشت که سدی در جلوی تعرض وحشیها بنا کند و بر اثر آن سرزمین ماد پر از شهرهای یونانی‌نشین گردید «۳» احتمال میرود که یکرشته شهرها یا دژهای یونانی بین ماد و باختر وجود داشته است و ما میدانیم که اسکندر مستعمره‌نشین‌های زیادی در آن نواحی خیلی دور قرار داده و بعد رفتاری که با آنها هنگام مراجعت باوطان خودشان شد چقدر سخت و بیرحمانه بوده است. در پرسیس «۴» که تا حدی در کنار باقیمانده می‌شنویم شهری بود موسوم بانطاکیه و نیز در کارمانیا که عبارت از کرمان کنونی است اسکندریه‌ای بنا شده بود که همچنانکه ذکر شده همان گولاشکرد ده کوچکی است در شمال شرقی بندر عباس و من مخصوصا آنرا دیده‌ام، در سیستان محل پایتخت بدست اسکندر بنام پروفتاسیا «۵» جزء کولونی و مستعمره‌نشین یونانی قرار گرفت و بالاتر از آن در طرف شمال نیز اسکندریه‌ای در کنار هری‌رود بنا نمود و در همین ناحیه نسبتاً حاصلخیز دو شهر یونانی دیگر هم تحت توجهات بعضی از خاندان سلوکی بنا گردید، در خاتمه

(۱)-Europos.

(۲)-Polybius.

(۳)-پولی بیوس ۱۰-۲۷-۳ (مؤلف).

(۴)-Persis.

(۵)-Prophthasia.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۷

میگوئیم که هیکاتم پی‌لوس پایتخت پارتیها و نیز اومنیه واقع در هیرکانیا را هم باید در همین ردیف بشمار آورد.

شهرهای یونانی در امپراطوری ایران

در نتیجه بیانات بالا اینک ما برای لحظه‌ای قلم را بیان وضعیت شهرهای یونان معطوف میداریم. اگر ما نفوس مقدونیه و یونان را که از حیث عده در اقلیت تامه بودند با جنگهای خونین و هولناک آنها را که دائما بآن اشتغال داشتند در نظر بگیریم اینمطلب صاف و روشن میشود که چنانچه ایشان در حفظ افکار و خیالات و سایر خصایص و ممیزات ملیه خود ثابت و استوار نبودند یقینا در میان هر قومی که ساکن بودند پس از یکی دو نسل مستحیل شده از بین میرفتند. چنانکه

سرنوشت آنها عاقبت تا درجه‌ای همین بود: یعنی بالاخره در اقوام مغلوبه مستحیل گردیدند، همین مخاطره در میان انگلیسیان ساکن هندوستان نیز محسوس میشود چه بتجربه محقق شده است که اطفال انگلیسی که در هند تربیت میشوند در رتبه پست تر از اطفالی هستند که در انگلستان تربیت میشوند، چون یونانیان نمی‌توانسته اطفال خود را برای تربیت یونان بفرستند ناچار بایستی بشهر- هائی بفرستند که در آداب و رسوم حتی المقدور یونانی باشند و در آنجا تربیت گیرند اگرچه آن شهرها در کنار دجله یا در فلات ایران باشد بنابراین خصایص و ممیزات ملیه خود را بسرعت از دست داده و بتدریج طبیعت ثانوی پستی بر خود می‌گرفتند، چه زیست و تربیت آنها در میان اشخاصی بود که یونانیان آنها را بنظر چاکری و خادمی نگاه میکردند که از ارتکاب بهیچ عملی پروا نداشتند و از این جهت یونانیان هلاس باین یونانیان بنظر تحقیر مینگریستند و همچنانکه تربیت یافتگان انگلستان بتربیت شدگان هندوستان مینگرند.

پوسیدونیوس^(۱) که از اهل اپامه است ۵۱-۱۳۵ پیش از میلاد در شرح زندگانی کوچ‌نشینان یونانی و راه یافتن فساد در صفات مردانگی آنها بواسطه لهو و لعب چنین بیان میکند- سکنه این شهرها بواسطه خصب و فراوانی نعمت از سختی و تلاش معیشت

(۱)-Posidonius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۸

آسوده و فارغ بوده زندگانی آنها عبارت بود از تکرار جشنها و تشکیل مجالس انس و الفت، بسر بردن در مهمانخانه‌های عمومی و گذراندن اوقات خود را در خوردن غذاهای لذیذ و شرابهای گوارا و بالاخره نواختن آلات طرب در سرتاسر شهر از مشاغل عادی بود.^(۱)

وقتیکه حالات باشندگان شهرهای سوریه که وسائل ارتباط و مراوده و آمیزش آنها با یونان محفوظ بوده است این باشد که گفتیم آنوقت حالت شهرستانهائی را که با یونان آمیزش و مراوده مرتبی نداشتند خوب میتوان فهمید که سکنه آنها تا چه اندازه از طبیعت اولیه خود سقوط کرده و از بلندی بپستی گرائیده بودند، اما راجع بدوام و بقاء یونانیت اینمطلب قابل ملاحظه است که باخترا را پس از آنکه پارتیها از اصل امپراطوری جدا ساختند یعنی از آنجا صرف نظر نمودند این ناحیه تا چندین طبقه مرکز علم و تمدن یونان بوده است.

(۱)-Posidonius a P. Athen. V. 210 f. and X 11 527 e.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۰۹

اولین سکه نقره پارت با تصویر ارشک اول یا تیرداد اول

فصل بیست و هفتم قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

پارت یک قطعه وسیع و پهناوری نیست و بدینجهت برای تأدیه نمودن باج و خراج تحت سلطنت ایران ضمیمه هیرکانیا شده است و پس از این ...

و آن گذشته از اینکه مساحت زیادی ندارد جنگل و کوهستانی است و چیزی در آن بعمل نمیآید (استرابو ۱۱-۹-۱)

پارت اصلی

باید دانست که پارت میهن یکقوم دلاور و رشیدی است که چندین قرن دنیای معلوم را مابین خود و دولت روم قسمت کرده بود و آن بطوریکه بر نگارنده معلوم است قسمتی از خراسان و استراباد کنونی میباشد که من آنحدود را مکرر سیاحت و گردش کرده‌ام. حدود این قطعه را بطور قطع نمیتوان تعیین کرد ولی آنچه محقق بنظر میآید اینست که حد (مرز) غربی آن هیرکانیا قسمتی از مازندران کنونی و یک قسمت از استراباد بوده است و تحقیقا قسمت سفلاهی دره گرگان و اترک جزو هیرکانیا و قسمت علیای آن متعلق به پارت میباشد. در دامنه‌های جنوبی توروس اراضی پارت حتی در دوره‌های قدیم معلوم میشود که بیش از دامنه شمالی آن کوهستان بسمت مغرب امتداد داشته است، شک نیست که پایتخت آن در حوالی دامغان بوده است که در قرون وسطی بنام قومس خوانده میشد و این همان اسم تاریخی کومیس است که از روی مسطورات بطلمیوس «۱» آنقسمت از پارت است که متصل به هیرکانیا

(۱) - بطلمیوس ۶-۵-۱ و نیز رجوع شود به استرابو کتاب ۱۱، بند ۹ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۰

میباشد. این ناحیه از طرف مشرق محدود است به رود تجن که در یکقسمت از مسیر خود مرز ایران امروز را معین میکند، حد شمالی کویر بوده است که در آنوقت خوارزم میگفتند و این همان قراقرم امروزه است و بالتیجه وسعت ناحیه مزبور از رود تجن از طرف مشرق تا آخرین نقطه مغرب آن بطول پانصد میل است ولی عرضش در هیچ جا با طول آن موافق نیست. در داخل این حدود دره گرگان و اترک بسیار حاصلخیز است.

کشف رود از رودهای خراسان نیز دره پرمحصولی را مشروب میسازد. نیشابور و ترشیز در صورتیکه دومی را جزو پارت بدانیم هر دو از نواحی حاصلخیز پارت محسوب خواهد شد و امروز جنگل آن از تنگه گرگان شروع شده تمام نواحی بحر خزر را فراگرفته است ولی از دامنه‌های شمالی رشته جبال البرز تجاوز نمی‌نماید و بغیر از محل نامبرده در هیچ نقطه‌ای از این امکانه که نسبتا حاصل خیز است جنگلی وجود ندارد. احتمال میرود که در دوره‌های باستان در دامنه جنوبی آن کوهستان درختان عرعر یا سرو کوهی میروئیده است ولی یقینا از دوره ما بعد التاریخ درختان انبوهی که بآن اسم جنگل بتوان گذاشت در آن موضع وجود نداشته است و خبری هم که دلیل بر این مطلب باشد در دست نیست و مسطورات مورخین مشعر بر این است که سرزمین بسیار زرخیز هیرکانیا با ولایات نسبتا خشک فلات ایران فرق و تفاوتی محسوس و آشکار داشته‌اند.

گاردنر «۱» در شروع کتاب خود راجع بتاریخ پارت چنین مینویسد. - در میان تواریخ کمتر تاریخی است بقدر تاریخ پارتیها این گفته قدیم بآن صدق کند که «تاریخ عبارتست از علم بیک رشته افسانه». این سخن بی شبهه درست و راست است. در هرجا که تماس با سوریه یا روم پیدا میکند و مخصوصا در آنجائی که صحبت از جنگ و جدال است اطلاعات جامعی از پارت بدست میآید لیکن در سایر مواقع

(۱) - منابع عمده این دوره که تا اندازه‌ای غامض و بسیاری از سندها و تاریخ وقایع آن روی حدس و تقریب قرار گرفته بشرح زیر است. «ششمین سلطنت شرقی» تألیف راولینسون ۱۸۷۳. «مسکوکات پارتیها» تألیف پ، گاردنر ۱۸۷۷. «کاتالوگ اشیاء موزه بریتانیا» تألیف رت، ۱۹۰۳. کتاب علامه فن گوتشمید موسوم به (Geschichte Iran und sein Nachbarlander). مقاله تحت عنوان «پارت» در دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۱

فقط اشاراتی است که تصادفا شده و یا شهادت مسکوکاتی است که طرف توجه واقع شوند.

تنها تاریخ پادشاهان اولیه این خاندان منحصر است بهمان نوشته‌های ژوستن که گذشته از اختصار در مطالبش نیز اختلاف است و راجع به پادشاهان آخری اشکانی نیز ما تاریخی مسلسل و مرتب در دست نداریم مگر قلیلی آنهم متفرق و نامرتب. از مسطورات مورخین ایران و عرب هم مطالبی که ارزش تاریخی داشته باشد بدست نمیآید و متأسفانه مسکوکات هم تا انقضای قرن اول مسیحی که تقریباً اواسط سلطنت پارتیها است دارای تاریخ نیستند ولی بواسطه صورتی که از اول بر روی سکه‌ها بوده و تاریخی که اخیراً در آنها رسم شده در استناد تاریخی اهمیت و ارزش زیاد پیدا میشود. ویژه در فقدان منقورات سنگی یا کتیبه‌ها که برای مقاصد مورخین سودمند و سرمایه اطلاعات تواند بود و باید دانست که مسئله تاریخ ازمنه در پادشاهان اولیه پارتیها باعث تولید مشکلات بسیار است.

خاندان اشکانی

اصل خاندان اشکانی را از روی تحقیق نمیتوان تعیین نمود چه اقوال مورخین روم و یونان در اینخصوص باهم اختلاف زیاد دارند و لیکن آنچه محقق شده اینست که دودمان اشکانی که بمخالفت و طغیان برخاستند اصلاً بومی نبوده بلکه از خارج بدین سرزمین آمده بودند. در کتیبه‌های بیستون داریوش از پارتیهای بومی و ارکانا یا هیرکانیا اسم برده و آنها بهمان اندازه از نژاد آریا محسوب بوده که همجواری آنها بوده‌اند. مهاجمین مذکور از طوائف تورانی سمت شمال موسوم به پارنی از طوایف صحرانشین معروف به داعه یا داهه «۱» میباشند و مسکن ایشان در مشرق بحر خزر در جائی بوده است که ترکمان یموت کنونی اقامت دارند و مخصوصاً در میدان آربل «۲» در جناح چپ لشکر مشغول جنگ بوده‌اند. در واحه آخال سمت شمال رود اتک در قرن دهم میلادی بلکه خیلی پیش از آن، ناحیه باسم دهستان وجود

داشته و در آن شهری موسوم بهمین اسم که بعقیده ایرانیها در اعصار پهلوانی، کیقباد بانی آن بوده است امروز هم بهمین نام مشهور میباشد. بعلاوه هنگامی که من کنجکاوی در این مسائل

(۱)-Dahae.

(۲)- کتاب انابسر ۳، ۱۱. طائفه داهه بطوریکه در فصل سوم ذکر شده از طوائف عمدۀ ایران میباشد (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۲

مینمودم مطلع شدم که در میان جماعت دز «۱» که شعبه‌ای از طایفه یموت میباشد روایتی مشهور است که آنها از نژاد سلاطین هستند و بهمین لحاظ تراکمه یموت آنها را بنظر احترام نگریسته و انجب طایفه می‌شمارند و شهر کله‌ماران را که الحال خرابه‌اش موجود و ذکری از آن خواهد آمد بزمان استعلا و استقلال آنان نسبت میدهند. من همیتقدر میدانم که این اسامی مشتق و مستخرج ازدها میباشد و بیش از این هم لازم نمیدانم در این مسئله سخن گویم.

اشک یا ارشک بزرک که مؤسس نامعلوم این سلسله است ظاهراً در آساک «۲» که مکانی است در ناحیه استابن مسکن داشته و چنین بنظر می‌آید که ناحیه نامبرده و آحه آخال حالیه باشد، هرچند گوتشمید «۳» مورخ آنرا قوچان میدانند و لفظ آساک را در تلفظ و ترکیب با لفظ اشکانی که ایرانیان این سلسله را بدین نام میخوانند مشابهت نیست و آن با اسم محلی که بقلم نگارنده در این ناحیه و نیز تا جنوب طبس «۴» یادداشت شده هنوز باقی میباشد. از طرف دیگر ممکن است که اشکانی اسم اصلی این سلسله باشد اما نام ارزاسس که این سلسله در مغرب بدین نام معروف شده‌اند گمان نمیرود که نام شخص باشد بلکه آنرا بدین قصد بخود گرفته‌اند که سلسله تورانی را به سلسله هخامنشی منسوب سازند. باید بخاطر داشته باشیم که نام اردشیر دوم (منمن) ارزاسس بوده است. اینجاست که صریحاً گفته شده خاندان ارزاسس «۵» از نسل اردشیر میباشد. این را هم باید گفت که ارزاسس هخامنشی زمانی که پدرش ساتراپ هیرکانیا و یحتمل پارت هم بوده متولد شده است که این نیز مؤید نظریه مزبور تواند شد.

(۱)-Daz.

(۲)- کتاب «خاندان سلوکی» ۱، ۲۸۵ (مؤلف).

(۳)-Gutschmid.

(۴)- «مسافرت پنجم به ایران» جریده R. C. S. شماره نوامبر و دسامبر ۱۹۰۶ و مطابق اقوال مورخین ایرانی مؤسس خاندان اشکانی اشک از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده است (مؤلف).

(۵)- سینسل(Syncell) صفحه ۵۳۹ ... (مؤلف).

پیدایش خاندان اشکانی ۳۴۹-۲۴۸ قبل از میلاد

پارتیها سال پیدایش خاندان خودشان را چنان معین کرده‌اند که مطابق با سال ۲۴۹-۲۴۸ قبل از میلاد میباشند. سال مزبور باید یادگار یک فتحی باشد که ارزاسس یعنی اشک اول نموده است ولی این نه یک مطلب مسلمی است و نه اهمیتی دارد.

حالات اشک اول ۲۴۹-۲۴۷ قبل از میلاد

اشک اول که با برادر خود تیرداد در آساک یا اسعاک مسکن داشت بتلافی حرکت زشتی که حاکم یونانی آن محل نسبت برادر کوچکتر کرده بود بآن حاکم حمله برده او را بقتل رسانید.

کشتن این حاکم که اسمش باختلاف فریکلس «۱» یا اقاتوگلس ذکر شده است مقارن بود با وقتیکه باختریها و مارجیها و سعدیها سر بطغیان برآورده و خود را از قید تبعیت حکومت مرکزی خارج ساخته بودند، از برای شخص رشیدی مثل اشک که رئیس طائفه یا عبارت دیگر رئیس دسته‌ای از راهزنان «۲» بشمار میرفت موقع مناسب بود که بخیال خودسری افتاده و نواحی حول وحوش خود را ضبط نموده و عزم کشورگیری نماید.

جزئیات حوادث آن اوان بر ما درست معلوم نیست ولی اشخاص عمده‌ای که در این صفحه آسیا خودنمایی کرده و موجد شورش و انقلاب گردیدند یکی دیودوتوس استاندار (والی) باختر و دیگر آندراگراس استاندار پارت و نیز رئیس قبائل و ایلاتی که تازه در آستابن استیلا یافته و ظاهرا به پارت حمله برد. اشک اول گویا در سال ۲۴۷ قبل از میلاد در یکی از جنگها کشته شده جای خود را خالی گذاشت و اگرچه هویتش مجهول و صورتی است نامعلوم ولی مؤسس سلسله‌ای بزرگ گردید.

هیکاتم پیلس پایتخت

تعیین پایتخت پارتیها محل اشکال است. راولینسون که از کتب روم و یونان اطلاع داشته محل آنرا در حوالی شهر جاجرم «۳»

(۱)- Pherecles.

(۲)- ژوسین (کتاب ۴۱ بند ۵) مینویسد «یکنفر ارشک نام که هویت او نامعلوم لیکن جرئت و شجاعتش معلوم و مسلم است در این عصر قیام نمود، او از راهزنی معاش میکرد ولی میان یکنفر رئیس قبیله صحرا نشین و یکنفر راهزن فرق مختصری است که اتفاقا ژوستن ملتفت آن نشده است (مؤلف).

(۳) - به نقشه متعلق بکتاب «ششمین سلطنت شرقی» رجوع شود (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۴

تشخیص داده است. از طرف دیگر آپلودروس ارتمیتا (۱) آنرا در هزار و دویست و شصت استاد یا یکصد و چهل و چهار میلی مشرق در بندهای خزر دانسته است. پولی بیوس (۲) نیز در ضمن وقایع جنک آنتیوخوس کبیر با ارشک سوم مینویسد که او هکاتم پیلس (یعنی شهر صد دروازه) را گرفته و بعد بطرف کوهستان تاگی رانده و به هیرکانیا فرود آمد. اینوقت تاگی یاتاک دژی بوده است معروف در رشته کوههای البرز، پناهگاه اخیر سپهد طبرستان، و در آنزمان دژ نامبرده را از بناهای باستان میدانسته‌اند و دلایل دیگری از طرف شندلر (۳) و ویلیام جکسون ذکر شده است و محل هکاتم پیلس را میتوان حالیه با همان شهر قدیم قومیس تطبیق کرد که در هشت میلی جنوب دامغان کنونی و در حدود شانزده میلی از تاک است. اما اینکه پارتیها پایتخت خودشان را در آخرین نقطه مغربی قلمرو خود قرار داده امریست عجیب و همین است که گاهی مرا با شتبه میاندازد و احتمال دارد که انتخاب این نقطه باین ملاحظه باشد که دشمن بزرگ خودشان را پادشاه سلوکی میدانسته یا اینکه انجا شهر یونانی نشین بوده است.

تسخیر هیرکانیا بدست اشک دوم ۲۴۷-۲۱۴

تیرداد که محتمل است اشک یا ارشک دوم باشد در پارت جانشین برادر خود گردید و گویا اول پادشاه پارتی است که سکه‌هایی از او در دست داریم.

تیرداد از روی حقیقت بانی و مؤسس این سلسله است و دعوی او در این افتخار مقرون با ساسی است محکم، طالع باو مدد داده در اندک زمانی پس از جلوس وی سلکوس کاللی نیکوس در برابر بطلمیوس اورگت که به ممالک شرقی او تاخته بود مستأصل گردید و اگرچه بطلمیوس از بابل تجاوز نموده بود ولی مدعی بود که سپاهیان تمام مملکت سلکوس را تا بلخ گرفته‌اند و هرچند اشغال آن شهر موقتی بود ولی ضربتی سخت به خاندان سلکوس وارد آورد، چه جنگهای داخلی که برای او پیش آمد مانع شد که بتواند قوای خود را بدفع مخاطرات و حملات خارجی مصروف دارد و شکست

(۱) - Apollodorus of Artemita.

(۲) - Polybius.

(۳) - Schindler.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۵

او در انیسیرا احتمال باعث صدمه بزرگی برای او شده باشد، بهر حال این سوانح و پیش آمدها سبب خوشبختی تیرداد گردیده و بلا مانع هیرکانیا را ضمیمه متصرفات خود گردانید.

اشک دوم و سلکوس دوم

سلکوس دوم که در حوادث و انقلابات جرئی سزاوار تحسین داشت با برادر خود صلح کرده و بدین عزم که ممالک از دست رفته خود را در مشرق دوباره بتصرف در آورد با لشکر بسیار بطرف ماد روانه گردید، راجع باین جنگ و تفصیل کشمکشها و تصادفات مربوطه شرحی ذکر شده ولی آنچه مسلم میباشد اینست که تیرداد در اول وهله از میدان فرار کرده بنواحی مابین سیحون و جیحون رفت و قبایل اسپاسیاکا از او پذیرائی نموده و باز مراجعت کرد و معلوم نیست که جنگ قاطعی با سلوکوس نموده باشد ولی خلاصه این است که این پادشاه بدبخت بی نیل بمرام بممالک مغربی خود مراجعت کرد و پارتیها مجددا در قلمرو خود مستقر شدند و بیادگار این فتوحی که ادعا میکردند عیدی گرفتند که تا چند نسل در میان ایشان برقرار بود و این نزدیک بعقل است که تیرداد شکستی به لشکر سلکوس وارد کرده اما آن شکست آنقدر سخت نبود که به اصل هیئت سپاه صدمه‌ای وارد سازد.

دارا پایتخت جدید پارتیها

تیرداد پس از شکست و کناره گیری کاللی نیکوس بقیه سنوات عمرش را در ترتیب و تمشیت ایالات مفتوحه خود صرف کرد و شهرهای پارت را مستحکم نمود و محلی را برای پایتخت جدیدی انتخاب و آنرا در ناحیه آپاورتن یا آپاوارتا «۱» بنا نمود. این شهر را از هر طرف کوههائی دارای شیب‌های تند در احاطه داشت و نیز دارای جلگه حاصلخیزی از اطراف بوده و جنگلی انبوه با نه‌های جاری و اراضی با ثروت و شکارگاههای بسیار بآن نزدیک بوده است، تیرداد اسم آنرا دارا نهاد و داریوم هم خوانده شده است، محل این شهر هنوز معین نیست ولی

(۱) - برنهوفر (Brunnhofer) (اپاورتا را همان بوارد) Bavard) دانسته است و اگر چنین باشد میتوان آن را حمل بکلات نادری نمود، زیرا که آن نزدیک ایبورد دو شاخ کنونی میباشد، لیکن من تصور نمیکنم که پارتیها قلمرویشان آنوقت در طرف مشرق آنقدر وسعت پیدا نموده که پایتخت خودشان را در این ناحیه قرار داده باشند بعلاوه در این ناحیه جنگل درستی هم وجود نداشته است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۶

ظن قوی اینست که در دره گرگان بوده، چه بنظر من مزایای مذکوره از قبیل جنگل و آب و غیره غیر از آنجا در جاهای دیگر وجود ندارد، نگارنده در اثنای مسافرت ۱۹۱۲ در آن صفحات بکوهی مرتفع برخوردیم که شکلا شبیه بجبل الطارق و اسمش کله‌ماران است، این کوه بفاصله پنجاه میل از مشرق استرآباد در دره گرگان واقع و خرابه‌های بسیار در آن دیده میشود که کاشف از محل مزبور است. باری پس از چندی دارا برای پایتخت مناسب واقع نگردیده و شاید بواسطه کمی

آب بوده است، چنانکه در ایام مسافرت من نیز همینطور واقع شد. یعنی آب کم بود و لذا به هیکاتم پیلس برگشته و تا قرن اول میلادی آنجا پای تخت بود.

اوایل حالات آنتیوخوس بزرگ ۲۲۳-۲۱۳ قبل از میلاد

آنتیوخوس سوم که جوانی بود بسن هیجده برخلاف انتظار بتخت سلطنت سلوکی جلوس نمود. اکائوس پسر عم مقتدر او در اینموقع نسبت با اظهار اطاعت و دولت خواهی نمود و هنگام ورودش از بابل بسوریه مقدونیهائی که در آنجا بودند مقدم او را بخوبی پذیرفتند. او پیاداش این نیکی آخه اوس را نایب السلطنه آسیای صغیر با اختیارات تامه برقرار نمود، مولون «۱» استاندار ماد و برادرش الکساندر حکمران پریس را در ماورای مشرق دجله اقتدار تامه داد.

بدبختانه این پادشاه جوان در اینموقع زیر نفوذ هرمیاس «۲» وزیر که مردی بود حسود و رشوت خوار واقع گردید و بهمین جهت حکمران ماد و پریس در ۲۲۱ قبل از میلاد ظاهرا برای حفظ خود ولی در حقیقت بواسطه موفقیت دیودوت و ارشک در مشرق پرچم سرکشی بلند کردند، اپی جنس «۳» که سرداری بود باکفایت به آنتیوخوس اصرار کرد که خود شخصا بجنگ یاغیان حرکت کند. ولی هیرمیاس باین دلیل که پادشاه باید در مقابل پادشاه به جنگ رود او را از این عزیمت مانع آمد و لشکری تحت فرماندهی سرداری نالایق بدین جنگ فرستاد که تلفات زیادی داد و مغلوب شد. این سانحه سبب انتباه آنتیوخوس گردید. او قبلا برای جنگ با مصریان حرکت کرده ولی نتوانست از تنگه مابین لبنان و ماورای لبنان حرکت کند و بالاخره حاضر شد که شخصا زمام امور را

(۱)-Cuslan.

(۲)-Kemias.

(۳)-Epigenes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۷

بدست گرفته و با موانع و مشکلات مقاومت نماید، اپی جنس در نتیجه یک توطئه بقتل رسید، معهدا حضور رئیس خاندان سلکوس سبب گردید که سپاهیان که در مقام ترمرد و طغیان بودند باطاعت و دولت خواهی برگشتند و بدین جهت مولون و بعضی از همدستان او خود را کشتند.

آنتیوخوس به سلوکیه که در کنار دجله بود پیش رفت و نیت هیرمیاس این بود که قساوت و بیرحمی و حرص و طمع خود را در آنجا بکمال رساند، برعکس پادشاه بترحم و ملایمت با آنها رفتار نموده هیرمیاس را از سخت گیری و اذیت جلوگیری کرد و از سلوکیه حرکت کرده از جبال زاگرس گذشت و به آذربایجان آمد، حکمران آنجا که ایرانی بود سر باطاعت فرود آورده و تکالیف او را پذیره شد.

در این اثناء هیرمیس که برای قتل ارباب خود مشغول توطئه و سازش بود بدست اعوان پادشاه بقتل رسید. آنتیوخوس از تحریکات مضره او خلاص شده بسمت مغرب برگشت که از چاره آخه اوس که با او در مقام مخالفت و در صدد بردن مملکت بود برآید و چون لشکریان بحال اطاعت و فرمانبرداری باقی بودند آخه اوس مجبور شد که مقاصد خائانه خود را که تا بحال آشکار میکرد ترک نماید.

در این هنگام آنتیوخوس فراغتی حاصل نمود که حمله به سل سوریه (۱) ببرد و اولین قدمی که در اینراه برداشت تسخیر بندر سلوکیه بود. این بندر بیش از ۱۲ میل از انطاکیه فاصله نداشت و ارتباط آن از طریق دریا برقرار میگشت، پول که گره گشا و مفتاح جمیع امور است دروازه های این بندر طبیعی ضروری را گشوده و تیودوت اتولیان که در سال ۲۲۱ آنتیوخوس را محروم نموده بنادر صور و عکا را بتصرف بطلمیوس سلطان مصر داد، آنتیوخوس آنوقت امیدوار بود که ناحیه سل سوریه که زیاد بآن علاقمند بود بزودی بتصرف وی خواهد درآمد تا دو سال میدان جنگ دایر و در تمام اینمدت غلبه با او بود، اما در سال ۲۱۷ قبل از میلاد مصریان تدارک کاملی با قشون اجیر یونانی دیده و بطلمیوس از راه صحرا بسمت شمال رهسپار شده در رافیه که آخر حد شمالی صحرا بود با آنتیوخوس روبرو گشت، جنگی سخت وقوع یافت، فیلهای

(۱) - Goel - syria

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۸

هندی آنتیوخوس فیلهای افریقائی بطلمیوس را عقب رانند، در این گیرودار آنتیوخوس حمله بجناح چپ سپاه مصری برده و بر آنها فاتح آمد و تا چند میل آنها را تعاقب نمود ولی از طرف دیگر کار بعکس این واقع گردید یعنی بواسطه حمله جناح راست مصری شکست بر جناح چپ لشکر آنتیوخوس وارد آمده و از میدان فرار نمودند.

بطلمیوس بهمین اندازه ظفر قانع شده زود با حریف خود صلح نمود و برای آنتیوخوس که اعتباراتش را از دست داده بود فراغتی حاصل شد که با آخه اوس بی مسلک برابر گردد.

در ۲۱۶ آنتیوخوس از توروس (۱) عبور نمود، اگرچه جزئیات آن بما نرسیده ولی ظاهرا ظفر با او بود، چه دو سال بعد از این تاریخ می بینیم که آخه اوس را در سارد بمحاصره انداخت و بالاخره با غدر و خیانتی که تفصیل آن از بسیاری داستانهای مدهش دهشت آور و وحشت انگیزتر است آخه اوس را شبانه در خیمه شاهی با زنجیر بسته و بیرحمانه بقتل رسانیدند. این جنگ سبب استقرار سلطنت خاندان سلوکی در مرکز آسیای صغیر و اتفاق با اتالوس گردیده و مجال به آنتیوخوس داد که بتواند لشکرش را بسمت شرق سوق دهد.

اشک سوم و آنتیوخوس کبیر ۲۰۹ قبل از میلاد

اکنون قلم را بطرف پارتیها معطوف داشته مینویسیم که اشک سوم مانند پدرش از مشکلات خاندان سلوکی و جنگهای آنها با اکائوس استفاده نموده در مقام بسط نفوذ و اقتدار پارت برآمد.

بدوا بنواحی ماردیا (مرو) تاخته و پس از آن از دروازه‌های معروف خزر گذشته، در طرف غربی آن ماد را جیانا باری و سایر شهرهای عمده را گرفته و بالاخره اکباتان پایتخت ماد علیا را بتصرف در آورد و ظن قوی آنست که تا گردنه زاگروس پیشرفته و در آنجا از او بطور مؤثری جلوگیری شد، آنتیوخوس پس از مرگ آخه‌اوس بدوا بامرستان حمله برد و پس از غارت آنجا در سال ۲۰۹ قبل از میلاد به ماد تاخته و

(۱)-Taurus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۱۹

اکباتان را که از جانب پارتیها پادگان و مستحفظی نداشته است متصرف گردید، این پایتخت استیاژا از چیزهای گران‌بهایی که داشت و هنوز بدان میبald یکی قصر کهن مجلی بود دارای ستونهایی از چوب که بطور معجزه‌آسایی از حریق نجات یافته بود هر چند بعد از مرگ اسکندر از ظرفهای طلا و نقره آن چیزی برجا نمانده و همه را دستبرد کرده بودند و همچنین معبدی بود با اسم معبد اناهیتا که تا آنوقت از تپاول ایام و دستبرد اجانب محفوظ مانده و دارای اشیاء نفیسه و ذخائری گران‌بها بود، آنتیوخوس «۱» که در آنموقع در نهایت احتیاج بود چهار هزار تالان از آنجا بغنیمت ربوده و رفع احتیاج خود را از تاراج معبد نمود.

در اینوقت اشک سوم ماد را خالی گذاشته و ناپدید گردید و برای اینکه از تعاقب او عاجز شوند احتیاطا سعی نمود که قنوات واقعه در عرض راه را آگنده یا مسموم کرده و از تشنگی دشمن را مستأصل نماید، ولی آنتیوخوس باو مجال نداد تا این خیال خود را بانجام برساند، چه با سواره‌نظام حرکت کرده خیلی زود جلو رفت و نگذاشت که آب‌ها را آلوده کند و بالاخره از دروازه‌های خزر گذشته هیکاتم پیلس را ضبط نمود، چه پارتیها در قوه خود ندیدند که آنجا را حفظ نمایند، پس از چندی توقف در هیکاتم پیلس و راحت دادن بلشکر آنتیوخوس احتمال میرود از راهی که اسکندر کبیر رفته بود حرکت کرده و با وجود استحکامات و موانعی که پارتیها در کوههای توروس ایجاد کرده بودند، او سپاه خود را از آن کوهها گذرانیده به هیرکانیا داخل گردید و در عرض این مسافرت اشک بمناسبت محل از جنگ وگریز و تاختن و عقب نشستن کوتاهی نکرده تا اینکه از این راه حریف قوی را خسته و عاجز نموده و حاضرش ساخت که صلح کند و با خود او را متحد سازد.

عزیمت آنتیوخوس به باختر و کرمان و پنجاب ۲۰۸-۲۰۴

پس از رفع غائله پارتیها آنتیوخوس عزیمت به باختر نمود، حکمران آنجا یکنفر یونانی موسوم به اوتی دموس «۲» که قبل از این خانواده دیودوت را منقرض ساخته و خود بجای آنها

(۱)-Astyages.

(۲)-Euthydemus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۰

نشسته بود در کنار رود تجن جنگ را آماده گردانید، آنتیوخوس در یک جنگ سواره رشادتی از خود بروز داده و شکستی بلشکر مخالف وارد ساخته که پپای تخت گریخته و در آنجا محصور شدند، پس از مدتی محاصره که نتیجه‌ای حاصل نشد، بالاخره مزاجتی در میانه واقع و کار بصلح ختم گردید، پس آنتیوخوس باز هم از راهی که اسکندر پیموده بود از کوهستان هندوکش عبور نموده از دره کابل باسکندریه اپود کوکازم «۱» رسیده و از تنگه خیر گذشت و داخل پنجاب گردید، جانشین اسو که یعنی پادشاه آنجا صلح را بمبلغی نقد و یک عده فیل از او بخريد و پادشاه سلوکی پس از قدری تاخت و تاز در آنحدود دنباله رود سند را گرفته بسیستان آمد و از آنجا از همان راهی که یکصد سال قبل کراتروس «۲» طی کرده بود از لوت گذشته به نرماسیر وارد شد، زمستان را در کرمان و شاید در همان محلی که اسکندر توقف نموده بود بسر برد و بعد سفری به گرا «۳» (القطیف کنونی) کنار خلیج فارس و سلوکیه کنار دجله نمود و از این، مسافرت جنگی طولانی خود را خاتمه داد، او در این سفر بر بسط اعتبار و نفوذ خاندان خویش افزوده و مصالح و منافع آنرا تعدیل و تأمین نمود.

نخستین ارتباط بین ایران و روم

در تاریخ ایران از ارتباطات اولیه بین یونان و روم صحبت داشتن اگرچه مختصر هم باشد ممکن است چنین بنظر بیاید که ما از موضوع بکلی دور رفته‌ایم، لیکن مقدر بوده است که دولت اخیر الذکر در تاریخ امپراطوری ایران نفوذی بسزا پیدا کرده تا این حد که اگر از بیان موضوع فوق بکلی صرفنظر نمائیم ممکن نیست مسائل مهمه متراکمه را بهم مربوط ساخت.

این مسئله مسلم است که اگر از روم مستقیماً سفیری بحضور اسکندر کبیر فرستاده نشده باشد، از سایر کشورهای ایتالیا سفرائی در بابل بدربار آن پادشاه حضور بهم رسانیده‌اند و یحتمل که خیال ضمیمه نمودن ایتالیا و کار تاج بکشورهای مفتوحه در ضمیر آن فاتح بزرگ بوده است، در جنگهایی که مابین جانشینان اسکندر برای

(۱)-Apud Caucasum.

(۲)-Craterus.

(۳)-Gerrha.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۱

سلطنت واقع شده روم خیلی کم ذی نفع بوده و دخالتی نداشته است و اول رابطه‌ای که بین او و یونان حاصل شد معاهده‌ای بود تجارتي که در سال ۳۰۶ قبل از میلاد با ایالت رودس «۱» که آنوقت در اوج اقتدار بود بسته شد و این یکسال قبل از محاصره مشهور دمتریوس پولیورستس «۲» واقع گردید.

اولین لشکری که از یونان در میدان رزم با روم حاضر شده و سواره‌نظام فالانژ با افواج روم مقابل گردید بسرداری پیرهوس یگانه سرباز آن عصر بود و بدین ترتیب روابط مستقیم آغاز گردید که بقول ممسن «۳» و چقدر هم خوب گفته: تمام ترقیات بعدی قدیم و یک قسمت از تمدن جدید روی آن تمهید یافته است. در سال ۲۸۰ پیرهوس بایتالیا حمله‌ور گردید، هیبت و خوف فیلان او اسبان و سربازان روم را از پیش راند و دو دفعه بر آنها یعنی رومیان شکست وارد آورد ولی از بسیاری تلفات این فتح و ظفر برای او خیلی گران تمام شد، در سال ۲۷۵ بعد از جنگی بیحاصل در سیسیلی باز بایطالی برگشت ولی ایندفعه افواج رشید روم بر او فائق آمده و عقاب را باشیانه خود راندند.

جنگ اول مقدونیا ۲۱۵-۲۰۵

بعد از اتمام جنگ پیرهوس دولت روم بواسطه اشتغال بکارهای ایتالی و جنگ اول پونیک «۴» نتوانست به مهم یونان پردازد، معهدا پس از اتمام قسمتی از آن جنگ بزرگ که در مدت جریان آن یونانیهای ایتالی و سیسیلی اقتدار روم را دیده و در زیر فرمان وی درآمد بودند، مجلس سنا مصمم گردید که موقع جدید خود را بیونان بشناساند، برای این منظور اول قدمی که برداشت تعاقب دزدان دریائی ایلیریه بود که در نتیجه این عملیات کورسیرا و اپولونیا و دیرراکیوم موافقت و همراهی خود را با روم بطور تابعیت پذیرفتند و این امر در سال ۲۲۹ قبل از میلاد واقع شد و تعرض دومین در سال ۲۱۹ یکسال قبل از شروع بجنگ قطعی نتیجه کار تاج اتفاق افتاد که مدت بیست سال دولت روم برای حفظ خود بآن مشغول بود.

(۱)-Rhodes.

(۲)-Demetrius Poliorcetes.

(۳)-Mommsen.

(۴)- مراد جنگ‌های سه گانه روم با قرطاجنه میباشد (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۲

موقع برای حمله دیگر بروم از طرف یونان خیلی باریک و سخت بود، هنگامی که خبر شکست فاحش روم در تراسمن «۱» در سال ۲۱۷ قبل از میلاد به فیلیپ «۲» پنجم مقدونیا رسید، در صدد برآمد که هنی‌بال «۳» را مدد نماید و بظاهر تا

مدتی برای او ممکن بود که اتحادی از یونانیان تشکیل داده و اقدام بکار کند ولی این پادشاه بمفاد این مثل «کسی که پدر را کشت باید پسر را نیز بکشد» همتی که اینکار را بکند در او نبود، در کارها تسامح داشت و آنچه در اول وهله توانست بکند این بود که قراردادی با هنی‌بال بست و حقیقت اینست که او از خوف اقتدار بحری روم جرئت نکرد که از دریای ادریاتیک عبور نماید، در عوض بمتصرفات روم در اپیروس حمله برد آنها را با کمال دودلی.

البته ممکن نبود که دولت روم این عملیات را دیده آرام بماند و لذا در اپیروس لشکری از کشتی پیاده نموده و مقدونیه را مورد حمله و هجوم قرار داد. بعلاوه از روی تدبیر موفق گردید اتحادی از اتولیانها و حکومت کوچک یونان بر ضد مقدونیه تشکیل دهد، تراسی‌ها و ایلیریها و اتالوس زیرک پادشاه پرگاموس نیز ملحق باتحادیه مزبور گردیدند، معذک فتح در آخر نصیب فیلیپ گردید، لیکن بواسطه خسته شدن از جنگ با روم صلح نمود بدین شرط که طرفین آنچه قبل از جنگ داشتند در دست آنها باقی ماند که این جا نقطه برگشت تاریخ بوده باین معنی که اگر فیلیپ در اینموقع رشد و لیاقت بخرج داده لشکر ورزیده خود را بسرعت از طرف دریا بایتالیا داخل میکرد، کار دولت روم را که دم واپسینش بود میتوانست بجائی برساند که دیگر نتواند تجدید حیات کند، چه بعد از شکست هاسدروبال «۴» در متاروس «۵» که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد اتفاق افتاد روم در نهایت ضعف و خستگی بود، اما فیلیپ عوض اینکار باظهار خصومت زبانی اکتفا کرده و دستی از آستین بیرون نیاورد و از این تکاهل نه تنها رقم فنای خود را امضا کرد بلکه تمام عالم یونانیت را با مقدرات شوم خود شریک ساخت.

تاراج مصر بدست فیلیپ پنجم و آنتیوخوس بزرگ

اندک زمانی بعد از مصالحه خلاف مصلحت با روم فیلیپ پنجم با آنتیوخوس متفق گردیده و قرار گذاشتند که مستملکات

(۱) - Trasymenes.

(۲) - او پسر دمتریوس خو بصورت و پدر پرسیوس بود (مؤلف).

(۳) - Hannibal.

(۴) - Hasdrubal.

(۵) - Metarus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۳

خارجی مصر را مابین خود تقسیم کنند و بدین قصد حمله بمتصرفات تراس و جزایر متعلقه بخاندان بطلمیوس برده ولی پرگاموس و رودس باهم متحد شده او را بعقب راندند.

در جنگ اول دریائی ظفر با آنها بود، ولی تلفات از هر طرف سنگین لیکن در جنگ دوم فتح نصیب فیلیپ گردید و بهره‌آه او با توسعه بمستملکات و افزایش حوزه اقتدار خود در موسم پائیز ۲۰۱ قبل از میلاد به مقدونیا مراجعت نمود و در سال بعد فتوحات خود را بواسطه گرفتن سواحل تراس کامل کرد.

آنتیوخوس هم در نوبه خود مانند رفیقش در کار فعال بود، انتقام شکست در رافیه «۱» و طمع الحاق سل سوریه بمتصرفات خود خاطرش را آسوده نمیگذاشت و بظاهر در ۱۹۹ قبل از میلاد این خیال را از قوه بفعل آورده ولی وقایع آن بتفصیل ضبط نشده است و بعد از این قضایا بقلمرو و پراگاموس تاخته و چون مستحفظ و پادگانی در آنجا نبود دست بتاراج گشود چه اتالوس پادشاه آنجا در آنوقت باتفاق سپاه روم بجنگ فیلیپ رفته بود و بدینواسطه از طرف دولت روم بوی اعتراض شد و او هم از آنجا خارج گشت، مقارن این حال سپاه مصر به سل سوریه حمله برد و قوای را که از طرف آنتیوخوس در آنجا پادگان بودند بیرون کرد، آنتیوخوس بخلاصی آنجا شتافت و در نزدیکی سرچشمه رود اردن فتوحی قاطع نمود، این کشمکش عاقبت منجر باین شد که آنتیوخوس از خیال مصر افتاده و تسخیر فلسطین را در نظر گرفت ولی لشکر او در این جنگ مغلوب و در صیدا محصور و بالاخره تسلیم شدند و این جنگ با محاصره غزه خاتمه پیدا نمود که در آنجا اهالی فلسطین حیثیت و شرافت خاندان «۲» منوان «۳» را کاملاً رعایت نموده و دفاعی کردند که در تاریخ جنگ مشهور مییابد و معدلک آنتیوخوس آن محل را در آخر بغلبه گرفت.

(۱)- Raphia.

(۲)- تاریخ قدیم شرق نزدیک صفحه ۷۲ (مؤلف).

(۳)- Minoan.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۴

جنگ دوم مقدونیا ۲۰۰-۱۹۷ قبل از میلاد

در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وضع روم نسبت به پنج سال قبل تغییر کلی نمود زیرا در جنگ دوم پونیک «۱» بواسطه شکست فاحشی که در ۲۰۲ قبل از میلاد در زاما به هنی‌بال داد مظفریتی کامل حاصل نمود و جمهوری روم فراغتی پیدا کرده توانست که عطف نظری بمشرق نماید و ببارۀ اخری از طریق مقدونیا وسعتی بقلمرو خود بدهد.

بعد از مراجعت پیرهوس از ایتالیا مجلس سنا قرارداد مودتی با بطلمیوس فیلادلفوس بسته و رعایت آنرا بعدها همیشه مدنظر میداشت و بر طبق آن عمل مینمود تا آنکه بطلمیوس ایپیفان که بعد از پدر بر تخت شاهی مصر نشسته بود بواسطه صغر سن تحت الحمایگی روم را قبول نموده و بدینوسیله روابط و مناسبات حسنه بین روم و مصر در آنوقت بحد کمال رسید و روم رسماً حامی مصر شد، قراردادی که دولت روم تقریباً در سال ۲۰۵ با فیلیپ بسته بود قراردادی موقت و موقوف بصلاح وقت بود و رعایت آنرا تا موقعی لازم میدانست که خطرات جنگ پونیک رفع شود، اگرچه اقدام بجنگ

در اینموقع برخلاف میل عموم بود چه جنگ دوم پونیک تمام ملت را خسته و مایل بصلح نموده بود، معذک دولت روم دو فوج قشون در برندیزی «۲» از کشتی پیاده کرد و آغاز خصومت نمود، فیلیپ تا مدتی خود را در مقابل قوای روم نگاهداشته و ایستادگی نمود، بطوریکه لشکر روم از تنگی خواربار و اشکالات دیگر در عسرت و زحمت افتادند ولی سخت ترین جنگی که بوقوع رسید همانا جنک قاطع میدان سینوسیفالا «۳» نزدیک تپه‌های تمپ «۴» در سال ۱۹۷ قبل از میلاد بوده است که عملیات و اقدامات لشکر مقدونیا بی ثمر ماند و سیزده هزار تن هم بقتل رسید، پس صلحی که شرایط آن چندان سنگین نبود بعمل آمد و سبب این صلح هم تنها این نبود که فیلیپ میتوانست آنها را تا چندی با جنگ و گریز دچار زحمت نماید بلکه علت عمده‌اش این بود

(۱) - جنگهای سه گانه روم با قرطاجنه مراد است (مترجم).

. Brindisi-(۲)

Cynoscephalae-(۳)

. Tempe-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۵

که آنتیوخوس کبیر که تا آنوقت از جنگ برکنار بود برای دخول بمیدان جنگ آماده میگردد.

آنتیوخوس کبیر و دولت روم ۲۰۰-۱۹۱ قبل از میلاد

اولین ارتباط رسمی بین آنتیوخوس و دولت روم ارتباطی بوده است که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد پدیدار گردید، در سال مزبور سفارتی از روم که حامل آخرین پیشنهاد قطعی (اولتیماتوم) بود بنزد فیلیپ پادشاه مقدونیه فرستاده شد و آنسفارت مأمور بود که دربار آنتیوخوس و بطلمیوس را نیز دیدار کند، در دربار اول مسئله قاطعی صورت نگرفت ولی در دربار دوم بطوریکه فوقا اشاره شد سلطان صغیر مصر در تحت حمایت روم قرار گرفت، اگر آنتیوخوس مردی بزرگ بود در اخراج افواج روم به فیلیپ امداد و همراهی مینمود ولی بعوض اینکار هیئت سفارت برای تهنیت بروم فرستاد و در سال ۱۹۷ که اساس سلطنت فیلیپ در شرف انهدام بود برای تأمین و تحکیم مقام خود در آسیای صغیر بآنجا عزیمت نمود در حالیکه حریف برای تاج و تخت او مشغول جنگ بود.

نتیجه جنگ سینوسیفالا برخلاف میل آنتیوخوس نبود، چه از روی نادانی خیال میکرد که نه تنها آسیای صغیر را دوباره متصرف میشود بلکه سلطنت مقدونیا را نیز تصاحب میکند و نظر به حقیقتی که برای آن خوابهای پریشان خود تصور میکرد اقداماتی برای تجدید اقتدار خود در شهرهای واقعه در اطراف تنگه داردانل و اونیای «۱» شمالی مینمود. یکی از این شهرها معروف به (لامپ ساکوس «۲») واقعه در طرف آسیا نزدیک ابیدوس «۳» بدست آویز اینکه با ماسیلیا «۴»

وابسته است بدولت روم متوسل شده و برای تأیید این امر از ماسیلیا نیز سفارتی بدربار روم رفته توجه مجلس سنا را باین مسئله جلب نمود. بعلاوه اهالی ماسیلیا که با طایفه گول ساکن دره رن قرابت نژادی داشته باقوام خود که در آسیای صغیر سکنی داشتند یعنی جماعت گالی‌ها نوشتند که به لامپ ساکوس اعانت و همراهی کنند.

(۱)- Ionia.

(۲)- Lampsacus.

(۳)- Abydos.

(۴)- Massilia.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۶

در بهار ۱۹۶ پیش از میلاد آنتیوخوس داخل اروپا گردید و شهر لیسیماکیا را که سابقاً فیلیپ به تراسیها واگذاشته و آن خراب شده بود دوباره ساخته و پسر خود را بسمت نیابت سلطنت در آن ناحیه برقرار نمود. فلامی نینوس «۱» سردار رومی و کمیسیونری مرکب از ده نفر که قبلاً آزادی یونان را اعلام کرده بودند در اینموقع آزادی یونانیان آسیا را نیز اعلان نموده و به آنتیوخوس تکلیف کردند که تمام شهرهائی را که از فیلیپ و بطلمیوس گرفته واگذار و تخلیه کند، بالاخره دخول آنتیوخوس باروپا باعث عداوت و خصومتی سخت گردید، فیلیپ نیز بواسطه این حرکت که از دوست قدیمی او سرزد و نتایجش بیشتر بخود او بر میگشت طبعاً هنگام خصومت و دشمنی با روم دوست جدید خود اتفاق نموده و بدو پیوست. اینوقت سفارتی از روم حامل پیام اعتراضیه بنزد آنتیوخوس فرستاده شد، پادشاه سلوکی از این بهانه تراشیها متحیر گردید، در این اثنا خبری شایع شد که فرعون پادشاه جوان فوت شد، از این خبر هر دو دسته بجانب مصر شتافتند ولی آنتیوخوس در بین راه فهمید که این خبر اصلی ندارد، علاوه سفاین او هم که بواسطه طوفان شکسته بود بطرف انطاکیه مراجعت نمود، مقارن این احوال هنی‌بال بحضور وی آمده بی‌ساخته اظهار اطاعت نمود و گفت که هرخدمتی باو ارجاع شود حاضر است انجام دهد و اگر این پادشاه موافق هدایات اینمرد نامی و معجرب و کارآزموده کارتاژ عمل مینمود شاید در کارهایش رونقی پیدا شده و جریان امور بهتر از آنچه بود میشد.

در سال ۱۹۴ پیش از میلاد فتح کامل تراس بدست آنتیوخوس انجام گرفت و در همان سال رومیها در دوره درخشان خودشان برای یکمرتبه تحت تأثیر عواطف و احساسات رفته تمام پادگان خود را از یونان برداشتند، غافل از اینکه ایالات کوچک زیاد یونان فوراً پناهنده بدولت دیگر خواهند شد. در این اوان هنی‌بال نقشه‌ای کشید که بر طبق آن خودش بسرکردگی سپاه بار دیگر حمله بایتالیا برده و کارتاژ هم علم طغیان برافراشته و آنتیوخوس نیز قرار بود بیونان بتازد لیکن آنتیوخوس نتوانست

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۲۷

درک کند که مواجه با چنین خطری محتاج پیش‌بینیهای کامل و تدارکات و بسیج کافیت.

او تا اندازه‌ای بی‌جهت و بدون مقصودی از کار پهلو خالی کرده و سررشته را بدست حریف داد و معلوم نیست که برای مقابل شدن با آن قوه خطرناکی که باو نزدیک میشد تهیه لشکر قابلی هم دیده باشد، بهر حال بعد از اینکه شنید که جماعت اتولی‌ها دمتریاس (۱) را که شهر عمدۀ ماگنسیا (۲) بود محاصره کرده‌اند و با وجودیکه موقع از دست‌رفته و وقت دیر شده بود یکدفعه مصمم شد با همان مقدار لشکری که حاضر داشت و آن بیش از یازده هزار نفر نبود بیونان برود، در حقیقت برای ارباب آسیا این لشکر خیلی کم و مختصر بود و امدادی هم تا بهار ممکن نبود برسد.

ما لازم نمیدانیم که تفصیل توطئه و دسایس ایالات مختلفه یونان را که تأثیرشان در این جنگ خیلی کم بود در اینجا بیان نمائیم. در بهار ۱۹۱ قبل از میلاد لشکر روم بجنگهای تعرضی اقدام نموده بهمراهی فیلیپ عازم تسالی گردید، آنتیوخوس که امدادی بقدر کفایت و یا هیچ باو نرسیده بود خود را به شالسی در اوپیا عقب کشید و بالاخره به ترموپیل معروف دنیا مقام گزید، این محل در آن ایام مثل ایام لئونیداس مستحکمتر از آن بود که بحمله و یورش کسی بتواند بر آن غالب آید، ولی دسته‌ای از لشکریان روم که در صعود بکوه و کوه‌پیمائی ماهر بودند از محلی که در حفاظت آن رعایتی نشده بود عبور کرده از عقب، اردوی آنتیوخوس را بمخاطره انداخت و سپاهش را متفرق ساختند، این شکست قاطع بود و آنتیوخوس بعجله با جمعی به افسوس (۳) گریخته و متحدین خود را در یونان بمقدرات خودشان واگذاشت و اینطور بافتضاح جنگ اول با روم بانتها رسید.

جنگ ماگنسیا ۱۹۰ قبل از میلاد

بطوریکه معلوم میشود آنتیوخوس بعد از مراجعت با آسیا چنین تصور میکرد که هرچند قبلا در حفظ مدافعه یونان کوتاهی نموده ولی حالا که وقت دارد و اسباب برای او فراهم است میتواند دوباره سعی و کوشش نموده شاهد مقصود را بدست بیاورد لیکن هنی‌بال که سابقا بهدایات او آنتیوخوس وقعی نمی‌نهاد و اکنون آنچه میگوید پذیرفته میشود باو خاطر نشان

کرد که رومیهای حریص تا در خاک خودش با او مقابل نشوند آسوده نخواهند نشست، بنابراین بهتر اینست به حفظ تاج و تخت خود کوشیده و هراقدامی که میخواهد بکند لازم است در این زمینه بکند، از طرف دیگر رومیان نسبت باین جنگ یکی بواسطه دوری از قلب دولت خود و دیگر سختیهای مسافرت در خشکی و نیز عبور از تراس با بودن دژهای آنتیوخوس که راه را سد نموده بودند بدبین بوده و از آن خوف و بیم داشتند و قطع نظر از حملات کوهستانیهای تراس در سستوس (۱) و ابیدوس (۲) دو دژ محکم تنگه داردانل قوائی مرتب و حاضر و آماده بودند و بالاتر از همه مسئله خواربار بود که بقدری مشکل مینمود که بالاخره رومیان چاره کار را منحصر ببحریه دیده و برای جنگ آتیه بتهییه اینکار افتادند.

رومیان فرصت را غنیمت دانسته و ابدا وقت را بهدر ندادند چه قبل از این که آنتیوخوس بتواند خود را در مقابل دشمن کاملاً مجهز سازد خبر ورود کشتیهای روم به دلوس (۳) شایع گردید. ولایات جزائر دریای اژه گرچه مغلوب آنتیوخوس نشده بودند لیکن از خوف خطر نسبت به آزادی خود بالاخره با مهاجمین همدست شدند و مهمتر از همه پیوستن جزیره رودس بروم و اتحاد محکم پرگاموس با آنها بود و این سبب شد که موقعیت روم چنان مستحکم و قوی گردید که چپوس (۴) با قرب آن به افسوس مرکز حواربار و سایر ذخائر جنگی منتخب گردید، بواسطه این اتحادهای و اتفاقاتی که گفتیم مابین آنتیوخوس و مستملکات او در تراس از خشکی قطع روابط گردید و روابط دریائی نیز موقوف به نیروی دریائی او بود که بدون آن کشور در تهدید و استقلال آن در مخاطره بوده است، در یاسالار پولیکزنیداس (۵) در نظر گرفت که قبل از اینکه کشتیهای متحدین بهم اتصال پیدا کنند بکشتیهای روم حمله ببرد لیکن موفق بانجام این منظور نگردید.

در یاسالار روم که در سابق از مقابلی با نیروی دریائی آنتیوخوس دوری مینمود حالا بعد از اتصال با ناوگان پرگامن حاضر شده که با حریف روبرو گردد، همانطوری که در حرب یونان گفته شد در این میدان آنتیوخوس از تهیه قوای کافی غفلت ورزیده و لذا

(۱) - Sestos.

(۲) - Abydos.

(۳) - Delos.

(۴) - Chios.

(۵) - Polyxenidas.

ناوگان رومی که شماره آنها بصد و پنج فروند میرسید نیروی دریائی آنتیوخوس را مرکب از هفتاد کشتی کوچکتر آنها با زحمات زیاد جمع آوری شده بودند شکست داد و بهر حال تفوق دریائی بفاتحین اختصاص یافت.

آنتیوخوس بمخاطراتی که در جلو داشت کاملاً پی برده با تمام مساعی در مدت زمستان بتبیه قوا پرداخته و در ماگنسیا واقعه در دره هرموس «۱» مابین دریا و سارد لشکری فراهم آورد. هر چند در جنگ قبل به نیروی دریائی او شکست وارد آمده ولی ناوگان او تمام منهدم نشده بودند و از اینرو امیدوار بود که با فراهم کردن کشتیهای تازه در بندرگاه افسوس میتواند در موسم بهار جنگ را از سر گیرد و لذا هنی بال را ببندر صور و شهرهای فینیقیه فرستاد تا نیروی دریائی از هرجهه مکملی در آن حدود تهیه نماید ولی او این اقدامات را باید از اول کرده باشد که نکرد.

چون موسم بهار رسید دریا سالار روم بسمت شمال رانده سیستوس «۲» را مسخر نمود و پس از آن ایدوس را محاصره کرد، در اثناء محاصره که کار بر محصورین خیلی سخت شده بود خبر رسید که کشتیهای رهودی بر اثر حيله پولیکزنیداس منهدم گردید و لذا محاصره موقوف گردید، از این ببعده کشتیهای روم هم خود را منحصر بمراقبت در عملیات دشمن نموده در صورتیکه آنتیوخوس بخرابی نواحی پرگاموس پرداخت، در این اثناء سپاه روم مرکب از سیزده هزار پیاده و پانصد سوار از طرف مقدونیا نزدیک میشدند و از طرف دیگر هنی بال نیز قرار بود که در آنموقع با ناوگان فینیقی وارد بشود.

دسته‌ای از ناوگان تازه رودس بجلو ناوگان فینیقیه و مقابلی با آنها فرستاده شد و در آن طرف دهنه اوریمدن در محلی موسوم به ساید «۳» که چندین سال قبل از آن ناوگان یونان بر ناوگان فینیقیه و لشکر ایران فتحی نمایان حاصل کرده بودند. اینک باز ناوگان یونان شکستی فاحش به ناوگان مکمل و عالی فینیقی وارد ساختند. پولکیزنیداس با وجود نرسیدن کمک با آنچه کوشش بود برای بدست آوردن شاهد فتح بعمل آورد، ولی با اینکه عده لشکرش فزونتر از لشکر طرف مقابل بود عملجات کشتیهای او که از اهل سوریه بودند

(۱) - Hermus.

(۲) - Sestas.

(۳) - Side.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۰

جرت نکردند که با رومیها مواجه گردند و از اینرو سیادت بحری که بدون آن ورود قشون باسیا غیرممکن بوده بالاخره نصیب جمهوری روم گردید.

آنتیوخوس فوراً تمام قوای خود را که در متصرفات خارج از مملکت بطور پادگان گذاشته بود احضار نموده و بقدری در اینکار عجله و شتاب نمود که انبارهای خواربار و ذخایری که در لزیماکیا «۱» فراهم کرده بود ترک گفته و بدشمن واگذاشت و بعلاوه خواستار صلح گردید، بدین شرط که از متصرفات خود در اروپا دست کشیده و نصف خسارت جنگ را هم بدهد، رومیان این پیشنهاد را رد کرده تمام خسارات جنگ را مطالبه نموده و دیگر علاوه بر تخلیه متصرفات اروپا تخلیه قسمتی از آسیای صغیر واقع در شمال رود توروس را هم تقاضا نمودند، قبول این شرایط برای آنتیوخوس که هنوز مغلوب نشده محال بوده است و لذا جنگ شروع شده و دولشکر در ماگنسیا برابر یکدیگر صف آرایی نمودند، فرماندهی جناح راست را خود آنتیوخوس برعهده داشت، او سواره نظام روم را که مختصر و ضعیف بود از پیش رانده و غافل از قسمت عمده قشون دشمن بتعاقب سواران مزبور پرداخت نظیر آنچه در رافیا کرده بود، اینجا جناح چپ او بواسطه عقب کشیدن ارابه های جنگی بطرف سواره نظام برهم خورد و صفوف پیاده نظام را از ترتیب انداخته جلو سواران فالانژ را بگرفت و شکست بر آنها وارد آمد و این شکست بعینه مثل شکست داریوش کودمان در مقابل اسکندر بود و آنتیوخوس بهمان حالی که پادشاه سابق ایران از آربل فرار کرد از مقاومت و پافشاری مأیوس شده راه فرار را پیش گرفت.

صلح اپامه ۱۸۸ قبل از میلاد

عاقبت شرائطی که صلح بر آن قرار گرفت همان شرائطی بود که قبل از جنگ تقاضا شده بود، توضیح اینکه آنتیوخوس از متصرفات خویش در اروپا چشم پوشیده و قسمت آسیای صغیر واقع در شمال رود توروس و مغرب هالیس را تخلیه نمود و خسارت هم بر پانزده هزار تالان اوبوئیک «۲» یا سه میلیون و ششصد هزار لیره مقرر گردید که پردازد و بیست نفر هم که خود رومیها آنها را انتخاب

(۱)-Lysimachia.

(۲)-Euboic.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۱

نمودند بعنوان گروگان داده شد و تسلیم هنی بال و تواس «۱» و رئیس اتحادیه اتولی ها و جمعی دیگر مطالبه شدند، هرچند هنی بال به کورت «۲» فرار کرده و عاقبت مجبور شد که زندگانی پرافتخار و در عین حال آمیخته به حرمان و ناکامی خود را بمسموم کردن خویش خاتمه دهد.

صلح اپامه نتایج بعیده ای دربر داشت چه آن نشان داد که دولتی که بتواند با روم مقابلی کند بلاتردید وجود ندارد، ممالک سلوکی نسبتاً محدود و ضعیف شده ولی دولتی گردید که قلمرو آن بهم متصل و محکم و استوار بوده است، پرگاموس حریف آنها که بیشتر ولایات تخلیه شده بوی واگذار شد دولتی بزرگ گردید و چون برای آنتیوخوس دیگر در مغرب امیدی باقی نماند در صدد جنگی در مشرق افتاد و از سوریه بیرون آمد که دیگر بانجا برنگشت.

او در سال ۱۸۷ قبل از میلاد در مسافرتی که برای تاراج معبد بل واقع در کوهستان الیمیا مینمود بقتل رسید، شریکه در کتاب دانیال راجع بمرگ او مسطور است بقرار ذیل میباشد: «پس بسوی قلعه سرزمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد و افتاده ناپدید خواهد شد.» (۳)

دولت پارت تا زمان سلطنت مهرداد اول ۲۰۹-۱۷۰ قبل از میلاد

اینک ما قلم را بطرف پارت معطوف داشته و میگوئیم که بعد از حرکت آنتیوخوس، ارشک باصلاحات داخله خود که از جنگ فرسوده شده بود و ترمیم خسارات وارده پرداخت و جانشین او یعنی پسرش فری یاپت (۴) نیز بهمین و تیره عمل نموده و از عمران و آبادی مملکت غفلت نوزید، چنانکه در سال ۱۸۱ قبل از میلاد فرهاد اول بر تخت سلطنت جلوس نمود که کاملاً از خسارت و صدمات جنگی بیرون آمده بود و او ماردی را که در زیر دماوند واقع است بمتصرفات خود افزوده و شهر شاراکس را در طرف غربی

(۱)- Thoas.

(۲)- Crete.

(۳)- دانیال، ۱۱، ۱۹ (مؤلف).

(۴)- Phriapatius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۲

دروازه‌های خزر و اراضی مادراجیانا بنا نمود ولی باید دانست که توسعه پارت و ترقی آن از درجه ایالت بکشور و مملکت در زمان سلطنت مهرداد برادر و جانشین وی بوده است و بالاخره او این گوی افتخار را ربود.

دولت باختر ۲۰۵-۱۷۰ قبل از میلاد

برای فهم وقایعی که مربوط بتاریخ ایران است در اینجا لازم میدانیم ذکر بر سیل اجمال از دولت باختر نمایم، این دولت از سمت جنوب بجنال هندو کش و از سمت شمال بوادی جیحون اتصال داشته است، او تیدموس (۱) پادشاه آنجا و جانشین مقتدر او دمتریوس از هندو کش عبور نموده در نتیجه یک رشته جنگهایی که نمودند افغانستان شرقی و قسمتی از پنجاب را بمتصرفات خود افزودند. بعلاوه روابط بازرگانی را نیز از هر طرف وسعت و بسط دادند، ولی این ترقی چندان دوام نمود زیرا که برای دمتریوس مدعی داخلی پیدا شده و مقهور وی گردید و این کشور کوچک که بواسطه جنگهای دوردست در مضیقه و فشار واقع شده بود جنگهای داخلی نیز مزید بر علت شده و بالاخره رو بضعف و انحطاط نهاد.

این مطلب از نظر دولت پارت دارای اهمیت فوق العاده بوده است که فعالیت مهاجمانه باختر عوض توجه بمغرب بطرف هند متوجه شده است، دولت یونانی باختر در آخر این دوره‌ای که تحت دقت نظر است در یک وضعیتی بود که بغیر اینکه از حدود متصرفات اصلی خود دفاع کند و یک چندی نیز متصرفات جدیدش را نگاهدارد از عهده کاری برنمی‌آید (یعنی از حال تعرض بکلی افتاده بود).

خلاصه:

در این فصل (فصلی که بآخر رسید) صحبت ما از کشورهای بود که از هم بکلی دور بودند. ملاحظه کنید دولت و کشور پارت در مشرق نسبت بروم واقع در غرب بدرجاتی بسیار فاصله داشته است، مابین این دو سرزمین که رو بترقی و تعالی میرفتند یونان بود که هیچگاه در مقابل خطری مشترک حاضر باتحاد و اتفاق نبوده است و همین نقص هم باعث بربادی وی گردید. آسیای صغیر نیز در اینوقت منقسم به ایالات و دولت‌هایی میشد که همه در درجه دوم بودند و مهمتر از همه در

(۱) Euthydemus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۳

این میانه پرگاموس بوده لیکن اتحادیه رودس که ریاست جامعه شهرهای آزاد واقعه در ساحل دریا با وی بود بواسطه داشتن نیروی دریائی دارای اهمیتی بسزا بوده است و موافق طبیعت و ساختمان روحی یونانی این دو کشور همیشه باهم در مقام مخالفت و مخاصمت بوده گاهی این بروم متصل میشد و گاهی آن و باز ممالک دیگری بودند از قبیل بی تی نیه و پنت «۱» و کاپادوکیه و نیز ایالاتی که در تصرف طائفه غلاطی‌ها و سایر طوائف وحشی باقی بودند. البته در سوریه هنوز اطاعت و دولت خواهی نسبت بخاندان سلوکی برقرار بوده اما یونانیها و مقدونیهای آنجا مثل هم یکنواخت انحطاط پیدا کرده هیچیک را آن قوه و استعداد نبود که با افواج روم برابری کند و بالاخره دولت مصر بود که دولتی بود قبلا تحت الحمایه و نقشی را که میتوانست بازی کند در درجه دوم بوده است، حتی هیچ امری را بی معاونت و همدستی روم اقدام نمیکرد. غرض دولت روم در نتیجه جنگ ماگنسیا در مغرب فرمانفرمای مطلق شده و یک دایره‌ای هم از دول درجه دوم در اطراف او تشکیل یافته که هیچیک را نیروی مخالفت با او نبوده بلکه هر کدام را جمهوری روم میتوانست لدی الاقتضاء در خود تحلیل ببرد.

از طرف دیگر در مشرق خاندان اشک یا ارشاک طلوع نموده با ترقی حیرت‌انگیزی در مدنیت یونانی اساس حکومت خود را در پارت و هیرکانیا تأسیس و تحکیم نمود و بعد در مقام توسعه و ازدیاد حوزه اقتدار خود برآمده بالاخره حدود قلمرو خود را با حدود قلمرو روم متصل ساخت، بطوریکه بعدا معلوم خواهد شد این دو دولت نظامی و جنگی در سرزمینی که مناسب با سواران سبک اسلحه است پنجه بپنجه هم افکنده و در نتیجه سلطنت آسیائی در تمام موارد در جای خود ثابت و استوار مانده حیثیت و مقام خود را کاملا محفوظ میدارد لیکن هر دو دولت مزبور از مناسبات و ارتباط

باهم استفاده نموده و آن، مظاهر و مناظر مشرقی و مغربی آنها را توسعه و بسط داده راه اعتلاء و ارتقاء را برای هردو مهیا و آماده ساخت.

(۱)-Pontus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۴

سکه سیم زمان مهرداد اول

فصل بیست و هشتم توسعه پارت و انحطاط خاندان سلوکی

آنتیوخوس معروف به ایفان با لشکری جرار بر سر یهود تاخته و شهرشان را بغلبه و زور گرفت و گروه زیادی را که طرفدار بطلمیوس بودند از دم شمشیر گذرانید و لشکرش را فرمان داد که آنها را بدون هیچ ترحم یا امتیازی غارت کنند. خودش معبد را بکلی خراب و ویران نمود.

چون اسیر خشم و غضب بود یهودان را بترک شریعت و آئین آبائی خود و موقوف داشتن ختنه و نیز قربانی کردن خوک در مذبح مجبور ساخت.

(یوزفوس ۱، محاربه یهود)

خاندان سلوکی - ۱۸۸-۱۷۵ قبل از میلاد

مرگ آنتیوخوس سوم بدوره جنگ‌های متوالیه‌ای که منتهی بشکست قطعی گردید خاتمه داد و شاید صلاح این خاندان هم در همین بود که این پادشاه مغلوب و مسلوب الاعتبار اینطور بسرعت از نظرها غائب گردد، چه صلح و آرامش بمنتهای درجه ضرورت رسیده بود و آنهم ممکن نبود صورت گیرد مگر تحت نظر یک پادشاه جدیدی که نکته‌ای را که گفتیم حقا درک کرده و ضرورت برگرداندن اوضاع را بحالت اول کاملاً حس کرده باشد.

نتیجه جنگ ماگنسیا گذشته از انتزاع آسیای صغیر در ارمنستان هم انعکاس بخشیده و آن از قید رقیت خاندان سلوکی خود را آزاد نمود و ولایاتی هم که قسمتی از ایران کنونی را تشکیل میدهند شاید پیروی از آنها نموده سر از اطاعت پادشاهان «۱»

(۱)-Josephus

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۵

سلوکی برتافتند، چه آنها تا اینوقت از قید تبعیت آزاد نشده بودند. از طرف دیگر بدست آوردن دو ولایت مهم زرخیز یعنی سل سوریه و کلیکیه این نقصان بزرک و کسر فاحش را جبران نموده و از آنوقت دولت سلوکی بطور صحیح اطلاق بر همان دولت سوریه و شام میشده است.

سلکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر (۱) که بسریر شاهی نشست مجبور بود که غرامت جنگ با روم را در چنین وقتی که شتون و اعتبارات این سلسله بدرجه صفر رسیده بود از رعایای خود مأخوذ دارد. مدت چهارده سال در صلح و سلم که وضعیت عصر و پیش آمد وقت آنرا ایجاب کرده بود سلطنت نمود ولی خالی از شکوه و جلال و عاقبت در ۱۷۶-۱۷۵ بدست نخست وزیر خود بقتل رسید.

جلوس آنتیوخوس ایفان ۱۷۵ قبل از میلاد

پس از آن برادر آنتیوخوس چهارم تاج شاهی بر سر نهاد، او مدتی بعنوان گروگان در روم اقامت داشته است. بسیار مسرف و دارای صفات متضاد بود، این است مورخین در خصایل او اختلاف کرده اند، بعضی او را نابغه و بعضی دیگر دیوانه دانسته اند و در هر حال او اقساط غرامت جنگ را در سر موعده بدولت روم میپرداخت و از همراهی با دشمنان این جمهوری بزرک اجتناب میورزید و ارتش مصر را که در صدد استرداد سل سوریه برآمده بود رانده و از این جنگ که در جریان آن اسکندریه در محاصره بود غنیمتی زیاد بچنگ آورد. بجنگی تازه مبادرت نموده و غالباً باید در آنوقت بتصرف تمام مصر موفق شده باشد.

جنگ پیدنه، ۱۶۸ قبل از میلاد

در این اثناء دولت روم بجنگی مشغول گردید که آن عموماً معروف بجنگ سوم مقدونیا میباشد، فیلیپ پنجم تدارکات جنگی وافر و کینه و دشمنی زوال ناپذیری نسبت بدولت غربی برای پسر خود پرسوس (۲) بمیراث گذاشت. مشار الیه در صدد برآمد که اتحادی از یونان بر ضد دولت «برابره» تشکیل دهد ولی از عهده اینکار برنیامد و البته انتظاری هم غیر از این نبوده است، تا در سال ۱۷۱ قبل از میلاد لیژیونهای رومی دوباره در اراضی یونان

(۱)-Philopator.

(۲)-Perseus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۶

از ناوگان پیاده شده و بجنگ پادشاه مقدونی که هیچکس با او متحد نبود پرداختند.

پیشرفت جنگ تا مدت دو سال با پرسوس بود و اگر او در این جنگ اموال و خزائن خود را آزادانه مصرف میکرد ممکن بود شکست فاحشی بر روم وارد سازد و لیکن اینمرد نه سیاستمدار بود و نه سرباز چنانکه در میدان پیدنه وقتیکه

قشون دشمن را فالانژ مقدونیا از جلو راند اگر در این حین یک حمله‌ای از طرف قسمت عمده سواره نظام بعمل می‌آمد جنک آنروز قاطع میشد ولی سربازان رومی موقع بدست آورده نظام فالانژ را که پرسوس از رساندن مدد بوی کوتاهی کرده بود برهم زده و مغلوب نمود و به کفاره این جبن و بی‌کفایتی پرسوس اسیر شده در کوچه‌های شهر روم او را برای نمایش دادن فتح گردانیدند. پولی‌بیوس «۱» تاریخ استقلال دولت روم را از این جنک گرفته است زیرا باستانی مجاهدت و کوشش مایوسانه‌ای که از طرف مهرداد پادشاه پنت «۲» بعمل آمد این آخرین جنگی بود که از طرف دولتهائی که مدعی جمهوری روم بودند بوقوع پیوست.

تخلیه مصر از طرف آنتیوخوس، ۱۶۸ قبل از میلاد

روم در اینوقت فرصتی بدست آورده لشکری جرار بمصر روانه نمود و نیز سفیری بدون درنک نزد آنتیوخوس فرستاد. از قراریکه پولی‌بیوس مینویسد وقتیکه سفیر مزبور بنزد پادشاه رسید ورقه‌ای دست وی داد مشتمل بر تصمیم رسمی مجلس سنا که باید او مصر را تخلیه نماید و بعد سفیر نامبرده دایره‌ای روی ریک بدور خود کشیده و گفت قبل از اینکه من پا را از این دایره بیرون نهم باید جواب مرا بدهی، آنتیوخوس را جرئت امتناع نبود، فوراً مصر را تخلیه نموده و بکشور خود برگشت و برای اینکه امر را مشتبه نماید و مرحمی بزخم خود گذاشته باشد جشنی که مرسوم ایام فتح و نصرت است با دبدبه و شکوهی خارج از بیان برپا نمود.

جنگهای آنتیوخوس در مشرق و مرک او ۱۶۵-۱۶۴

آنتیوخوس دانست که دیگر نمیتواند در مغرب سیاست تعرضانه و تهاجمانه خود را ادامه دهد این بود مصمم گشت که کشورهای

(۱)-Polybius.

(۲)-Pontus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۷

از دست‌رفته خود را در مشرق استرداد نماید و عمده محرک او در این اقدام اضطرار و احتیاجی بود که بواسطه اسرافهای بیهوده باو دست داده و چیزی در خزانه باقی نمانده بود. او اقتدا پیدر خود نموده بدوا بارمنستان حمله برد و خیلی زود آن کشور را باطاعت و انقیاد خود در آورد و شک نیست که خراجی هم از آنجا بگرفت و پس از آن بسوی ماد رانده ولی از رفتار و عملیات او در آنجا اطلاعی در دست نداریم و ظاهراً مواجه با ضدیت و مخالفتی نگردید و نام اکباتان بافتخار او به ایفانیا «۱» تجدید شد. در لرستان بی‌پروا از نصیب آنتیوخوس کبیر در صدد برآمد که معابد آنجا را از نفایس اموالی که از موقوفات و ندورات جمع شده بود خالی سازد لیکن طوائف وحشی کوهستانی ویرا مجبور بفرار نموده از اراضی خود بیرون کردند. او بطوریکه در کتاب مکابیز «۲» ذکر شده بعد از این فرار خجالت‌آور چیزی نگذشت که دیوانه شد و

در تابا (۳) که محلی است در پرسیس (۴) در زمستان ۱۶۵-۱۶۴ در گذشت و سلطنت او با وجود فتوحاتی که کرده بود مملکت را دچار ضعف و مسکنت نمود.

آنتیوخوس ایفان و یهودان

رفتار آنتیوخوس ایفان با یهود و اذیت و آزاری که بآنها رسانیده چون از مسائل ضمنی است قاعدتا نباید در اینجا بآن اهمیت داد لیکن بواسطه همین تعقیب‌ها و ظلم و ستم اوست که نامش معروف شده است و بنابراین نمیتوان اینموضوع را مسکوت عنه گذاشت. (۵) کولونی محقر و مهاجرنشین کوچکی که از یهود بدست نحما احداث شده بود موقع خود را در فلسطین حفظ نموده و از آنزمان تا اینوقت که زاید بر دو قرن میشد امور خود را تحت نظر کاهنی بزرگ اداره مینمود ولی آتش نزاع و جدال بر سر سل سوریه آنجا را هم فرا گرفته و بالاخره محل مزبور را داخل در قلمرو سلسله سلوکی نموده و یکی از مستملکات آنها محسوب گردید.

(۱)-Apephanea.

(۲)-Maccabees.

(۳)-Tabae.

(۴)-Persis.

(۵)- و آن در فصل ۲۵ بتوسط بوان ذکر شده است و نیز رجوع شود بکتاب یوزفوس و کتاب مکابیز (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۸

در ایام فتوحات اسکندر کبیر که جمعی از اسرای یهود را بهیرکانیا فرستاده شهرهای سوریه اعم از کنعان و فلسطین و فینیقیه چه بواسطه مسکن گزیدن یونانیان در آن شهرستانها و چه بواسطه سرایت آداب و رسوم قوم غالب بیشتر آنها در زبان و عادات و اخلاق بیونانیت تبدیل یافته بودند و مطابق مسطورات یوزفوس و دو کتاب مکابیز اهالی اورشلیم نیز بیونانیت گرویده بودند و در ثبوت آن همینقدر کافی است که بر اثر تقاضای هیئتی از نمایندگان یهود ورزش خانه‌ای که مرسوم یونانیان بود بهمان سبک و اسلوب در اورشلیم نیز بنا نمودند، مگر اهالی آنجا در این مسئله دو فرقه شدند، یکفرقه این عمل را مقبول شمرده جوانان خود را ورزش‌های یونانی و برهنه شدن در آنجا مجاز نمودند و فرقه دیگر بر ضد این اساس بوده مطابق اخبار و روایاتی که از قدیم در دست داشتند آنها ممنوع میدانستند.

آنتیوخوس که غیر از اخذ خراج بچیز دیگر توجه نداشت احتمال قوی میرود که یهودیان را در اداره و سوء اداره محل محقر آنها مجاز و مختار ساخته ولی بعد مجبور شده خودش مستقیما امور آنها را تحت نظر بگیرد و شخصا دخالت نماید زیرا در غیبت آنتیوخوس در مصر یهودیان بطرف بطلمیوس میل نموده و بر آنتیوخوس طغیان نمودند و عاقبت پس از

مصر باورشلیم رفته و مطابق نوشته یوزفوس که ما آن را تحت عنوان فصل جاری مذکور داشتیم نه تنها معبد را توهین و تاراج نمود بلکه داخل قدس الاقداس «۱» نیز گردید و بدین نیز اکتفا نکرده مصمم گشت که اورشلیم را مجبور بقبول یونانیت کند. برای اجرای این منظور آئین ختنه را منسوخ کرده و در صحن معبد قدیم یهود معبد دیگری برای اجرای آداب و مراسم یونانی بنا نمود و خوک را در آنجا قربانی کرد. این اقدامات و عملیات او یهودیان را بهیجان آورده در تحت ریاست یهودامگابیوس بنای زدوخورد را گذاشتند و فتوحاتی درخشان نمودند ولی بعد از مرگ آنتیوخوس بآنها آزادی کامل داده شد و اجازه دادند که آداب و رسوم مذهبی را موافق شریعت یهود بجای آرند و نیز عفو عمومی بآنها داده شد.

(۱) - قسمت داخلی معبد اورشلیم بود که فقط کاهن بزرگ یهود آنهم سالی یکروز در آنجا حق ورود داشت (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۳۹

دمتریوس منجی ۱۶۲-۱۵۰

پس از مرگ آنتیوخوس اپیفان پسرش که طفلی بود نه ساله در تحت سرپرستی لی زیاس «۱» نامی بر تخت نشست. بی کفایتی و فساد اخلاق سرپرست نامبرده هرج و مرجی در کشور تولید کرده تا کار بجائی رسید که نماینده سیاسی روم را در ۱۶۳-۱۶۲ قبل از میلاد بقتل رسانیدند. دمتریوس پسر سلکوس چهارم که بطور گروگان در روم میزیست موقع را مناسب دیده در تریپولی واقع در فینیقیه از کشتی پیاده شده و عموم رعایا و لشکریان مقدمش را پذیرفته در سال ۱۶۲ قبل از میلاد سریر سلطنت را اشغال کرد.

تیمارکوس میلسی والی ماد که در روم معروف بود فوراً بدانصوب شتافته از مجلس سنا تقاضا نمود که ویرا بسمت پادشاهی ماد بشناسد، در نتیجه این تقاضا که بلاشک رشوت زیادی هم ضمیمه آن شده بود فرمانی از مجلس نامبرده صادر شد که خلاصه اش اینست که تا جائیکه تماس و ارتباط بروم دارد تیمارکوس پادشاه است. بدست آویز این فرمان ظاهراً حمله بسوریه برد ولی همچنانکه برای مولون «۲» پیش آمد کرد نفوذ خاندان سلطنت سبب گردید که لشکریان از دور او پراکنده شده و بهمان بدبختی که در یکصد و شصت سال قبل از میلاد بسلف او روی آورد مبتلا گردید.

دمتریوس در وقت ورود ببابل و پذیرائی او در آنجا بلقب سوتر یعنی نجات دهنده ملقب گردید و در تاریخ نیز بهمین لقب معروف است و در همان سال ابلاغ رسمیت و شناسائی مقام خود را از دولت روم بدست آورد و علی الظاهر آتیه درخشانی داشت، لیکن اسکندرنامی که ادعای فرزندی آنتیوخوس اپیفان را میکرد رقیب او شد و بکمک مصر و حمایت روم بجنگ این نوباوه شجاع خاندان سلکوس شتافت. اخلاق حمیده او کافی بود که در نزد اهالی سوریه که در اخلاق منحط شده و بدرجه پستی رسیده بودند منفور گردد چنانکه در جنگ اول دمتریوس غالب آمده ولی در جنگ دوم مغلوب شد و تا آخرین نفس در میدان جنگ پایداری نمود تا کشته شد و تقریباً این آخرین پادشاه معتبر خاندان معروفی است که رو بزوال میرفت.

(۱) Lysias.

(۲) Molon.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۰

فتوحات مهرداد اول پادشاه پارت ۱۷۰-۱۳۸ قبل از میلاد

اینک ما خامه را بطرف پارت معطوف داشته مینویسیم که مهرداد اول بموجب وصیت برادرش که در مدت حیات خویش فیلادلفوس را لقب اختیار کرده بود بر سریر شاهی جلوس نمود.

این پادشاه تازه موافق صورت سکه‌ای که در اول این فصل در بالای آن با سیمای شدید و قاهر و قیافه موقر و سنگین دیده میشود افعالش نیز با صورت وی تطابق داشت بطوریکه سابقا ذکر شد سلاطین یونانی باختر بواسطه اشتغال بفتوحات ماورای جبال هندو کش در قلمرو اصلی خود ضعیف شده بودند. مهرداد موقع را مغتنم دانسته دو ناحیه از متصرفات آنها را که در سرحد واقع شده بودند گرفته بقلمرو خود ضمیمه کرد و چون او کراتید «۱» سلطان باختر همش مصروف بخارج بود بطوریکه بایست اهمی در استرداد بلاد ازدست رفته خود ننمود، تا وقتیکه آنتیوخوس اپیفان حیات داشت مهرداد کمال احتیاط را بعمل آورد که ضدیت و خصومت او را بطرف خود متوجه نسازد لیکن پس از مرگ تیمارکوس ناگهان بر ماد تاخته و با جنگی خونین آن سرزمین را مسخر نمود. در این اثناء بواسطه شورش که در هیرکانیا برپا شده بود بسمت شمال عطف عنان نموده آن شورش را فرونشاند، پس از آن از مرکز جدید خود به الیمه «۲» برگشته و آنجا را بقهر و غلبه گرفت و کلیه پارس و بابل را که از همراهی و کمک از مغرب قطع امید کرده بودند در حیطه اقتدار خود درآورد و بالاخره در اندک مدتی پارتیها مملکتی تأسیس کردند که از باختر تا فرات و از دریای خزر تا خلیج فارس وسعت داشت، مهرداد که داریوش سلسله اشکانی محسوب میشود بعد از این تا چند سال بدون اینکه بخیرالفتوحات تازه‌ای بیفتد در صدد انتظام و تمشیت قلمرو خود برآمد.

در این اثنا پسر او کراتید پادشاه باختر پدر خود را کشت و اراپه‌اش را روی جسد مرده او رانده و از دفنش ممانعت نمود لیکن این پادشاه جدید مورد حمله و هجوم تورانیها و نیز زرانگیها و هندیها قرار گرفت و در همین اوان یعنی در حدود سال

(۱) Eucratidas.

(۲) Alyma.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۱

یکصد و پنجاه قبل از میلاد مهرداد هم بباختر حمله کرده در صورتیکه او بکلی از مقاومت عاجز بوده است.

دمتریوس پادشاه سوریه که وقایع جنگ او بعدها ذکر خواهد شد بقشون باختر ملحق گردید ولی شکست خوردن و اسیر شدن او آخرین امید کمک از سوریه را قطع نمود و باختر خسته و وامانده از سمت شمال شرقی مورد هجوم طایفه سکا واقع شده در حالیکه ایالات مغربی او ضمیمه قلمرو پارتیها گردید و سکنه از مساکن اصلی خود رانده شدند، معذلتک دولتی بنام باختر هند در دامنه‌های جنوبی هندوکش تشکیل یافته و تا پنجاه سال هم دوام نمود ولی بعد بواسطه حمله و هجوم طوایف وحشی صحرا نورد از میان رفت.

خاندان سلکوس ۱۵۰-۱۴۰

با مراجعه بتاریخ خاندان سلکوس دیده میشود که اسکندر مدعی ملقب به بالاس «۱» در تحت نفوذ بطلمیوس فیلومتور «۲» سلطان مصر چهار پنج سال در سوریه سلطنت نمود، کلئوپاتر دختر نامبرده را بحباله نکاح خود در آورد ولی مدتی نگذشت که تغییری در اوضاع روی داده دمتریوس دوم معروف به نیکاتور «۳» پسر سوتر که جوانی چهارده ساله بود بروی کار آمد و با او جنگیده و مغلوبش نمود. اسکندر فرار کرده پس از یک شکستی که از فیلومتور خورد بقتل رسید و کلئوپاتر را پادشاه جدید بزنی گرفت. سوریه بواسطه کشته شدن فیلومتور در جنگ از تبعیت مصر خارج گشت و باز مدعی دیگر پیدا شد و او آنتیوخوس ششم موسوم به دیومپوس «۴» پسر اسکندر بالاس بود که از کلئوپاتر بوجود آمده بود.

دیودوتوس «۵» نام که نژادی پست داشت از او حمایت میکرد. اهالی انطاکیه حاضر شدند که مقدم پسر اسکندر بالاس را بپذیرند و تا چندی دو پادشاه در سوریه سلطنت میکردند، آنتیوخوس در انطاکیه و ایالات شمالی و دمتریوس در نواحی جنوبی. دیودوتوس که اسم تریفون «۶» بخود نهاد در ۱۴۳-۱۴۲ آنتیوخوس جوان را کشت و تاج و تخت را

(۱)-Balas.

(۲)-Philometor.

(۳)-Nicator.

(۴)-Diompus.

(۵)-Diodots.

(۶)-Tryqhon.

غصب کرد. یهود از این تجزیه سلطنت استفاده کرده به ازدیاد قوه و تحکیم موقع خود پرداختند تا اینکه یهودیه که حکومت‌نشین مختصری بود مطابق نوشته یوزفوس ترقی کرده مرکز سلطنت قرار گرفت.

تقریباً در یکصد و چهل قبل از میلاد دمتریوس که آنوقت در بیست سالگی بود عازم حمله بممالک شرق گردید. اگرچه رقیبی مثل تریفون در داخل داشت و بر دشمن خانگی هنوز فائق نیامده بود و البته بعد از حرکت او رقیب مزبور بلامعارض میماند ولی او امید داشت که از این سفر جنگی با خزینه پرو یکعده سربازان مجرب و کار آزموده مراجعت خواهد نمود.

مهرداد اول و دمتریوس دوم

دمتریوس وقتیکه اقدام باین جنگ شگفت‌آمیز نمود بین - النهرین هنوز در تصرف وی بود و بابل را که سابقاً یعنی در سال ۱۴۴ قبل از میلاد در تصرف داشت و بعد از آن تاریخ پارتیها گرفته جزو قلمرو خود کرده بودند ولی چندان توجهی در نگاهداری آن ننموده و بالاخره بجای خود باقیمانده بود، یونانیانی که در این محل سکنی داشتند بمناسبت نژاد و جنسیت همیشه طالب و طرفدار خاندان سلکوس بوده و از دولت پارت که دولتی تازه بود راضی و خوشنود نبودند و لذا در این موقع از هرطرف هجوم آوردند و دور دمتریوس را گرفتند و او در چند جنگ هم بکمک آنها بر پارتیها غالب آمده و فتح نمود. باختریان هم بواسطه اینکه پارتیها را بخود مشغول کرده بودند اینهم باعث تقویت و پیشرفت کار او بوده است.

مهرداد که حریف را پرزور دید یعنی دید که قوای متحدین چندین برابر قوای او هستند بجنگ و گریز و بالاخره بحیله‌های جنگی متوسل گردید. او پیشنهاد صلح نمود و آن مورد قبول هم واقع گردید ولی هنگامیکه مذاکرات صلح در جریان بود ناگهان بر دشمن تاخته لشکرش را مغلوب و خود دمتریوس را دستگیر ساخت و اول کاری که با او کرد این بود که ویرا برای نمایش دادن فتح و ارائه و اشاعه اسارت و مقهوریت او شهر بشهر گردانید و بعد او را در هیرکانیا (گرگان) منزل داد و با او چنان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۳

رفتار کرد که با پادشاهی کنند ولی او پس از چندی فرار کرده و در زمان سلطنت فرهاد دوم باز گرفتار شد و به هیرکانیا مراجعتش دادند و جانشین مهرداد برای اینکه باو بفهماند که حرکات او حرکات طفلانه است مهره‌ای که بازیچه اطفال بود برای او به تحفه فرستاد و مع التعجب این وقعه را شاسر (۱) شاعر در قصه پاردونیر (۲) چنین بنظم کشیده است.

«دمتریوس پادشاه را تماشا کن که بطوریکه نوشته‌اند پادشاه پارت یک جفت مهره طلا از روی استهزا برای او فرستاد زیرا که او خود را از پیش بخطر انداخته و شهرت و شوکت خود را بزیر پاشنه خود بی قدر و قیمت نموده بود».

مرگ مهرداد اول ۱۳۸ قبل از میلاد

آخرین کار مهرداد این بود که الیمه را دوباره فتح نمود و پس از آن در ۱۳۸ این پادشاه بزرگ پارت در سن پیری با افتخارات زیاد از اینجهان در گذشت.

آنتیوخوس هفتم ملقب به سی‌ده ۱۳۸-۱۳۹ قبل از میلاد

خبر بدبختیهای دمتریوس وقتیکه بسوریه رسید تریفون کارش قوت گرفته ولی چندان دوامی ننمود چه آنتیوخوس معروف به سی‌ده که در پامفیلیه بندر صیدا ساکن بود بادعای تاج و تخت برادرش که خود را وارث او میدانست برآمد و عاقبت بسطنت آنجا و وصال کلثوپا تر که تزویجش هر چند وقت بچند وقت تجدید میشد نایل گردید، در این جا باز نفوذ خانواده سلوکی اثر خود را ظاهر نموده و همدستان تریفون در سلوکیه که بفاصله دوازده میل از انطاکیه واقع شده بود او را ترک گفته و بحریفش پیوستند و او مجبور شد که خود را هلاک سازد و بدینوسیله از شکنجه و قطع اعضاء که سابقا در اینگونه مواقع بعمل می‌آمد محفوظ ماند.

آنتیوخوس سی‌ده و فرهاد دوم ۱۲۹-۱۳۰

پادشاه جدید در قدم اول هم خود را بر این مصروف داشت که توهینات و سوء رفتارهای سابق را پایمال کرده دوباره نفوذ و اقتدار خود را بر یهود و سایر رعایای خویش تثبیت نماید.

(۱)-Chaucer.

(۲)-Pardoneres.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۴

در ۱۳۰ قبل از میلاد که دولتش نضج و قوامی گرفت مهیا گردید که با فرهاد پسر و جانشین مهرداد دست‌وپنجه نرم کند و بدینمنظور لشکری زیاد فراهم آورد که دستجات یهود هم تحت سرکردگی ژان هیرکانوس (۱) نوه مکابی (۲) اول در آن داخل بودند. عده همراهان و اعضاء و اجزاء این اردو همچو معلوم میشود که از حد افزون بوده است و همین کثرت عده و زیادتی جمعیت هم ظن قوی می‌رود که سبب شکست وی گردید. در بین -النهرین مانند برادرش مورد پذیرائی گرم اهالی واقع گردید و جمع کثیری زیر پرچم او در این جا جمع شدند. در سه جنگ بر دشمن غالب آمده بعلاوه بابل و ماد را نیز در تحت استیلای خود درآورد. پارتیها در جلو او به دژها و استحکاماتی که در میهن خود داشتند عقب نشستند و چنین معلوم میشود که با جد بزرگش آنتیوخوس و مثل او در نصیبه‌ای که داشت شریک بوده نایل بفتوحات نمایان خواهد گردید لیکن در اثناء زمستان و هنگام شدت سرما قشونش منحل شده و شهرهای اطراف پراکنده گردید و هر قسمتی در یک جا سکنی گزید. اهالی این شهرها از سوء رفتار ایشان و شاید بیشتر از زیادتی جمعیت این اردو (که مردم مجبور بودند خواربار آنها را بدهند) بستوه آمده حتی نفرتی در آنها تولید شده (و طبعاً طرفدار اشکانیها گردیدند). مخصوصا یکی از سرداران او از تعدیات و تحمیلات زیاد بر مردم و گرفتن عوارض ناروا نام خود را ننگین و بدی

معروف ساخت. پادشاه پارت در اینموقع از در صلح داخل شده اما شرایط آن از طرف فاتح غالب چنان سنگین بود که قابل قبول نبود چه از جمله این شرایط یکی این بود که فرهاد فقط بایالت پارت قناعت نموده از باقی ممالکی که از سلوکی ها گرفته دست بر دارد و دیگر مبلغی بعنوان باج و خراج پردازد و نیز دمتریوس محبوس را تسلیم دارد.

فرهاد در این جا آخرین تدبیرش را بکار برد، یعنی دمتریوس را که برای چنین روزی در حبس نگاهداشته بود آزاد کرده با یک عده سوار بسوریه روانه داشت که برای آنتیوخوس در آنجا مشکلاتی فراهم کند لیکن از خطائی که بعد از حریفش سرزد معلوم شد که اینکار چندان ضرورتی نداشت زیرا بر اثر تحریکاتی که شده بود

(۱)-John Hyrcanus.

(۲)-Maccabee.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۵

شهرهای ماد سر بطغیان برآوردند، اهالی این بلاد حمله به پادگانهای خود برده و همه را بقتل رسانیدند. فرهاد موقع را مغتنم دانسته با لشکریان خود بکمک آنها به اکباتان شتافت و در بین راه نزدیکی همدان به آنتیوخوس برخورد و باو که موقعش از حیث عده خوب نبود حمله برد. این آخرین مرد جنگی خاندان سلوکی جراحی برداشته و شکست خورد و بعد برای خوف از اسارت خود را از بالای کوه پرت کرده زندگانی پر مشقت خود را خاتمه داد. پادشاه اشکانی بقیه قشون عظیم دشمن را اسیر کرده و بعد با شدت غضب به سلوکیه راند و سکنه را بشدیدترین وضعی سیاست و مجازات کرد.

زوال خاندان سلکوس

لیکن مذکور بالا شرحی بود که فقط برای آگاهی خوانندگان ذکر شد و حقیقت امر این است که مرگ آنتیوخوس سی ده باقتدارات وسیعه خاندان سلوکی خاتمه داد. از آن تاریخ بیعد قوه مختصری هم که برای آنها باقیمانده بود صرف منازعات داخلی گردید. چنانکه چند سال بعد از این تاریخ که دولت روم در مقام توسعه کشور و بسط فتوحات خود برآمد جنگهای او با پادشاه پنت و ارمنستان بود و الا از نسلهای سلکوس که رو بانحطاط و زوال گذارده بودند هیچ اسمی نیست.

مقام خاندان سلوکی در تاریخ

خاندان سلوکی که در تاریخ ایران و حتی در یک صحنه وسیعتری مقام بس مهم و درخشانی را دارا میباشد مقتضی است قبل از اینکه ما این سلسله را ترک کنیم لحظه ای مکث کرده نقشی را که آنها بازی کرده اند تحت مطالعه بیاوریم.

بوان «۱» میگوید در سلطنت جانشینان اسکندر سه عقیده متمایز وجود داشته است یکی عقیده شرقی و دیگر مقدونی و عقیده سوم مال یونان بوده است و اما عقیده مربوط بشرق و آن عبارت بود از اینکه پادشاه را هیچوقت نمیتوان مسئول دانست و آنچه میکند مشروع و حق است و باید دانست که این عقیده حتی در حیات اسکندر شروع بانتشار کرده بود ولی در این شک نیست که آن دو عقیده دیگر یعنی یونانی و مقدونی با آن تصادم داشته است.

(۱) - خاندان «سلوکی» فصل سی و دوم (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۶

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق‌زمین فرق و تفاوت دارند و این ادعا تا یک اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان در رفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که بتحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که باید آنها را در اینقسمت نقطه مقابل دانست فرق میگذاشتند.

در مقدونیا سلطان را وجودی عالیشان میدانستند و جنبه خداوندگاری باو میدادند لیکن در جریان عمل از این رتبه و مقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظارت اشراف درجه اول کشور و قوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت بعوض اشراف مملکت با درباریان و مخصوصا با آنهایی بوده است که مورد توجه و طرف علاقه شخص پادشاه بودند و اما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین یک پادشاه باید دانست که آن بر سبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه آنتیوخوس بزرگ بهمدستی و کمک قشون بسلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکیها دو جنبه داشت چه آن نسبت برعایا و افراد مشرقی سلطنتی بود استبدادی لیکن این استبداد بواسطه قشونی که اصلا بومی و درواقع قشون ملی بود تعدیل مییافت و از سورت آن میکاست، از این گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و یا رویه و خطمشی آنها در تحت تأثیر زبان و افکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابراین مهمترین چیزهایی که خاندان سلوکی از خود بمیراث گذاشته این است که چراغ مدنیت و عقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تا اینحد که پرتو آن در پارتیههای خشن نیز ظاهر و نمایان گردید، از این بالاتر مشرق ادنی که قسمت مهم و عمده آسیاست بر اثر اشاعت و انتشار تمدن یونان در آنجا از غلبه و هجوم طوایف وحشی محفوظ ماند.

هرچند این خاندان در آخر از کارافتاده ناتوان شدند و این وحشیها کار خود را کردند، اما روم بجای آنها نشسته تا چندین قرن طوایف صحرائشین آسیای مرکزی و ریگستان عرب را بجای خود نشانده و از حملات آنها جلوگیری نمود تا اینکه روم بیزانس هم رو به انحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سپر انداخت و از بین رفت.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۷

چهار در خمی نقره ارداول

من انتقام خودم را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم، مرک فقط اجرای نقشه مرا ناتمام گذارد. من دشمن رومی‌ها و استبداد آنها هستم و یوغ افتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم. من جرئت دارم که مباحث کنم زیرا در میان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه‌جویان رومی‌ها بوده‌ام. هیچکس مانند من فتح را برای آنان گران تمام نکرد. هیچکس مانند من تاریخ رومی‌ها را پر از مصیبت و بدبختی نکرد «راسین (۱)»، مهرداد»

خطر طوایف صحرائورد

پوشیده نماناد که تا عصر حاضر منابع و مدارکی که تاریخ ایران را با چین مربوط سازد در دست نبود، لیکن امروزه بمساعدت و زحمات بعضی از ارباب این فن که شایسته نام بلند ارجمند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم در مبادی و چگونگی مهاجرت این طوایف وحشی بیابان‌گرد که اثراتی در تاریخ عالم گذاشته‌اند تحقیقاتی بعمل آوریم.

در سال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن با طلوع سلسله اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو (۲) که چندین هزار سال (۳) سلطنت

(۱)- Racin.

(۲)- Chou.

(۳)- منابع عمده نگارنده در اینموضوع بشرح زیر است: «یکهزار سال تاتار» تالیف ی، ح، پارکر. «قلب آسیا» تألیف ف، ح، سکرین و سر دنیسون‌رس. «دلایل جغرافیائی تاریخی بر شخصیت هون- نوهون» اثر کالمن نماتی Kalman Nemati. -مجله آسیائی سه ماهه» شماره آوریل ۱۹۱۰. در خصوص طائفه سکا رجوع شود به «سکستان» بقلم دکتر ف، و، توماس. «جریده ر: آ، س» شماره ژانویه ۱۹۰۶ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۸

داشتند گردید، سپس این کشور پهناور بچندین ایالت تقسیم شد که همیشه باهم بزود خورد اشتغال داشتند لیکن پس از چندی که از این میانه گذشت شخصی شجاع و نامدار موسوم به تسین «۱» از میان برخاسته و بالاخره اقتدارات مرکزی را تجدید نمود. بزعم جمهور او همان شخصی است که بانی دیوار چین گردید و سدی در مقابل تهاجمات و حملات طوایف وحشی صحراگرد بنا نمود و از این راه در طریق نهضت و مهاجرت آنها تغییراتی حاصل گشت.

در دو قرن قبل از میلاد چین برای دفعه اول یک دولت معظم جهانگیری گردید و در همان اوان طوایفی که در تاریخ چین معروف بودند به هون‌نو «۲» یا هونها با طوایف صحرائشین مجاور موسوم به یوئه‌چی جنگیده و آنها را بسمت مغرب تا رودخانه ایلی «۳» راندند. در این جا آنها بطوایفی برخوردند قوی و نیرومند و چون دیدند که نمیتوانند بر ایشان ظفر

یابند لذا بطرف جنوب رانده شده و در حدود طایفه سکا فرود آمدند، طایفه اخیر الذکر در سال ۱۶۳ قبل از میلاد از اراضی خود مهاجرت کرده در سواحل رود تاریم «۴» مسکن گزیدند. سکاها به نوبه خود به سرداریه هجوم برده دولت یونانی باخت را منحل و تارومار کردند. مهاجرت و حرکت طوایف یوئه چی سبب گردید که طوایف وحشی دیگری که از پشت سر بآنها فشار آمده و رانده میشدند مانند امواج دریا پی در پی بممالک جنوبی که نسبتاً متمدن بودند هجوم برده تا اراضی تازه ای بدست آورده و در آنجاها سکنی گزینند.

گرچه این مهاجرت ها و تهاجمات خوش بختانه در یکوقت صورت نمیگرفته بلکه بمرور زمان واقع میشد اما در تولید خطر غیرقابل تدارک همه باهم شریک بودند، چه هر ناحیه ای را که تارومار کرده در آنجا جایگیر میشدند ناحیه دیگر دچار همان فتنه و بلیه میگردد و بهمین ترتیب تمام عالم تمدن از این نهضت و جنبش در معرض مخاطره هتی ها یا طوایف وحشی صحراگرد بودند که از خصایص آنها این بود که پیران قبیله خود را کشته و از گوشت آنها تغذی مینمودند و نیز زنان در میانشان

(۱)-Tsin.

(۲)-Hiung -Nu.

(۳)-Ili.

(۴)-Tarim.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۴۹

مشترک بودند و دیگر در همه عادات و آداب بخشونت و وحشیگری رفتار مینمودند و البته استیلا و غلبه چنین قومی بلیه و تهلکه بزرگی برای نوع بشر بوده است. بنابعقیده بعضی حتی امروز هم جنس زردپوستان موجب خوف و وحشت میباشند و لیکن ژاپون که از ممالک عمده تورانی است داخل کمیتی «۱» ملل گردیده و چین هم برای نیل بدین سرمنزل مقصود کوشش میکند، بنابراین ما اینرا بمشکل میتوانیم بفهمیم که در آنروز شکست خوردن بدست آنها عبارت بود از مرگ، آری مرگ زن و مرد و کودک ولی بعد از شکنجه های بسیار و یا یک زندگانی که مرگ بمراتب بر آن ترجیح داشته است.

فتوحات طوایف صحرائشین در پارت

در همین زمان پر خوف و خطر بود که فرهاد دوم پس از فاتح شدن در مقابل قوای سلوکی برای تسخیر سوریه خود را معطل نکرده بدون درنگ برای دفاع از مملکت خویش بیارت شتافت.

او بسیاری از لشکریان آنتیوخوس را که اسیر کرده بود داخل قشون نمود. وقایع این جنگ را مورخین بتفصیل ذکر کرده‌اند و بظاهر معلوم میشود که آن تا چند سال هم طول کشیده است ولی در آخر پارتیها بواسطه قصور یونانیانی که در لشکر پارت بودند و نیز مرگ پادشاه شکست خوردند. جانشین فرهاد کارهای ویرا دنبال کرد و جنگ را ادامه داد، لیکن او هم نتوانست از عهده این طایفه خونخوار برآید و عاقبت در جنگ کشته شد.

مهرداد دوم ۱۲۴-۸۸ قبل از میلاد

بعد از این شکست دوم چنین بنظر می‌آمد که پارتیها در شرف زوال و اضمحلال میباشند لیکن در این میانه مهرداد دوم که پادشاهی خوش‌بخت یا سرداری لایقتر بود بر سریر شاهی نشست.

او از عملیات و اقدامات خود تغییری در اوضاع پدید آورد و در جنگ با طوایف وحشی چنان درس عبرتی بآنها داد که اراضی پارت را بکلی ترک گفته با قوای خود بجستجوی سرزمینی افتادند که بتوانند با سکنه و قوای آنجا مقاومت کنند و عاقبت

(۱)-Comity.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۰

بر سر کشوری که امروز افغانستان خوانده میشود ریختند. مهرداد حقیقه تا این درجه موفقیت حاصل نمود که ولایت چندی را در طرف مشرق گرفته ضمیمه کرد. از سکه هائی که در دست است ثابت میشود که در خلال آن ایام شاهزادگانی دارای اسامی و القاب اشکانی در نزدیکی جبال هیمالیا سلطنت داشته‌اند. باری مهرداد بعد از تمشیت و انتظام امور ولایات تازه خود بمغرب امپراطوری خویش متوجه گردید، چه هیمروز «۱» نایب-السلطنه بابل در مقام خودسری و طغیان برآمده ولی قوت و قدرت سلطان پارت با قشون جرّاری که آماده داشت بیش از این بود که کسی بتواند با او مقابلی کند و لذا هیمروز باسانی مقهور و مغلوب گردید.

پارت و ارمنستان

ما در ضمن جنگ‌های کشورگشایان آشور شرحی از ارمنستان و پایتخت آن وان ذکر نموده و گفتیم که طوایف نری «۲» و ارارتو و نیز من‌نای «۳» در آنجا سکنی داشتند، لیکن در سده هفتم پیش از میلاد ارمنی‌ها که از نژاد آریا میباشند بظاهر از سمت مغرب وارد این سرزمین شدند. هرودوت «۴» وقتیکه دسته سپاه آنها را در جزو لشکر عظیم خشایارشا ذکر میکند آنان را از مهاجرین فریژی قلمداد کرده است. در کتیبه‌های بیستون در میان ولایات امپراطوری ایران ارمنستان (ارمینا) هم ذکر شده است و در تاریخ بعدی ما ارمنستان را گاهگاهی می‌شنویم ولی رویهمرفته حائز اهمیت خاصی نیست، اینمطلب قابل ملاحظه است که ارامنه خودشان را باسم «هایکا» مینامند که آن لفظ جمع و مفردش «های» نام پهلوان داستانی آنها میباشد، زمانیکه مهرداد اول در مقام توسعه قلمرو خود برآمد ارمنستان که مجبور باطاعت و

فرمانبرداری آنتیوخوس اپیفان بود دوباره طوق تابعیت خاندان سلوکی را دور انداخت و این امر بظاهر معلوم میشود که بکمک و دستیاری پارت صورت گرفته است، چه سلطان جدید آن که از ۱۵۰ تا ۱۲۸ قبل از میلاد سلطنت کرده یکنفر اشکانی موسوم به وال ارساسیس «۵» بوده است. فرزند او که با پنت جنگ کرده است

(۱)-Himerus.

(۲)-Nairie.

(۳)-Mannai.

(۴)- هرودوت ۷، ۷۳. (مؤلف)

(۵)- Val -Arsaces.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۱

تا ۱۱۳ قبل از میلاد سلطنت داشته و بعد ارتاکسیاس «۱» جانشین وی گردید که او همان ارتاوسدس «۲» ژوستن مورخ می باشد. قریب بیکصد سال قبل از میلاد مهرداد بدین کشور حمله برده است، هرچند شرح این جنگ بما نرسیده ولی از اشارات استرابو چنین مفهوم میشود که تیگران فرزند بزرگ پادشاه ارمنستان چند سالی برسم گروگان در پارت میزیست و از این بطور وضوح معلوم میگردد که دولت پارت فاتح بوده است، لیکن ارتاوسدس مدتی بسطنت باقی بوده و بعد از او ارمنستان تا مدت بیست سال تحت سلطنت تیگران بوده و حدود آن در اینمیانہ توسعه یافته از خلیج ایسوس و دریای مغرب تا بحر خزر امتداد داشته است. ما در شرح حالات پادشاهان پارت مسئله ارمنستان را که در درجه اول اهمیت است مرتبا ذکر خواهیم نمود.

توسعه روم ۱۹۰-۱۳۹ قبل از میلاد

هنگامیکه آنتیوخوس کبیر از افواج روم در ماگنسیا «۳» شکست خورد بنظر چنین می آمد که استقلال دول آسیای صغیر و سوریه بایستی خاتمه یابد لیکن دولت روم عقب نشسته و تا یک پشت سیاست عدم مداخله را تعقیب مینمود و شاید آن مبنی بود بر یک سیاست عاقلانه ای که باو القا شده بود. دولت های مختلف مزبور در اینمدت بدون هیچ مداخله مسلحانه از طرف مغرب بحال خود بوده و آنچه میلشان بود مطابق آن عمل میکردند. در سال ۱۶۸ قبل از میلاد بواسطه جنگ پیدنه و تصرف مقدونیه وضعیت بکلی تغییر پیدا کرد، چنانکه تخلیه مصر از طرف آنتیوخوس اپیفان بر اثر حکم موجز و شدید اللحنی که باو شده بود شاهدهی است بر این مدعا. چند سال بعد از این (۱۵۱-۱۴۵ قبل از میلاد) یکنفر مدعی در مقدونیه پیدا شد و اکائی ها نیز پرچم مخالفت برافراشتند و این حوادث و پیش آمدها منجر بتاراج کرنٹ «۴» و دخول یونان در تحت تبعیت حکمران (فرماندار) رومی مقدونیا گردید، هرچند دولت روم در ابتدا دخالتی مستقیم در اداره

(۱)- Artaxias.

(۲)- Artavasdes.

(۳)- این اسم در بعضی نوشتجات فارسی «مگنزی» نیز ضبط شده است (مترجم).

(۴)- Corenth.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۲

آن کشور نمود. در سال ۱۴۶ قبل از میلاد کارتاژ بدست سی پیو (۱) سردار روم سقوط یافته و او بعد از تصرف آنجا شهر را چنان خراب کرد که با خاک آنرا یکسان نمود.

باز قضیه دیگری پیش آمد که آن شاید در اثر یعنی اثر مستقیم از همه مهمتر بود و بالاخره توجه دائمی روم را بطرف مشرق جلب نمود و آن چنانست که پادشاهان پرگام همیشه از متحدین ثابت جمهوری روم بودند، اگرچه خدمات او منس (۲) پادشاه آنجا در جنگ پیدنه (۳) نسبت بدولت روم بلاعوض مانده و پاداش آن داده نشده بود معذکک جانشین او اتالوس که در وقت مردن وارثی نداشت در ۱۳۳ قبل از میلاد کشورش را در وصیت خود بروم واگذاشت. این وصیت مورد قبول واقع شده پسری که از او منس باقیمانده و در مقام ادعا برآمده بود مغلوب گردید و دولت روم کشور نامبرده را بتصرف درآورد باینمعنی قسمتی از آن که جزء تراس بود بمقدونیا که آنوقت ولایتی متعلق به روم بود ملحق شد و نواحی و بخش های مشرقی آن به مهرداد پنت (۴) که او نیز از متحدین روم بود واگذار شده و آن قسمتی که بیشتر از همه ذیقیمت و گران بها بود باسم «آسیا» (۵) ولایت رومی گردید. این تقسیم در سال ۱۲۹ قبل از میلاد بترتیب بالا بانجام رسید. دولت روم در اینوقت وضعیتی پیدا کرد که بکلی مغایر با وضعیت او در اواخر قرن دوم بود چنانکه از این تاریخ ببعد طریقه و مسلکی را که دنبال میکرد نظیر بریتانیای کبیر آن طریقه و مسلک نتیجه مستقیم یک نقشه مهاجمه و تجاوز کارانه ای نبود که با تأمل و فکر یا اراده و اختیار کشیده شده باشد بلکه پیش آمد و اوضاع وقت ویرا بر آن مسلک مجبور ساخت.

تشکیل سلطنت مهرداد ششم پادشاه پنت ۱۹۰-۱۲۰ قبل از میلاد

مهرداد پنت که از طرف پدر به پادشاهان هخامنش و از طرف مادر بسلاطین سلوکی میرسد دایه ای مثل او در عرصه تاریخ خیلی کم میشود پیدا کرد، در کودکی بواسطه قتل پدر یتیم مانده

(۱)- Scipio.

(۲)- Eumenes.

(۳)-Pydna.

(۴)- اینکه من این اسم را به سبکی که در نوشتجات قدیم روم بوده استعمال میکنم برای این است که تا از مهرداد همنام خود پادشاه پارت فرق پیدا کند (مؤلف).

(۵)- این لفظ در کتب عهد جدید در همین معنی استعمال شده است. رجوع شود به اعمال رسولان باب ۱۶ آیه ۶- (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۳

در محیطی حتی محیط خانواده‌اش که پر از فساد اخلاق یعنی غدر و خیانت بود پرورش یافته و این طرز پرورش اخلاق او را صلب و سخت و از راستی منحرف ساخته بود و نیز بر اثر آواره گردی و سرگردانی که در زندگی خود بآن معتاد شده ساختمان بدنی وی محکم و قوی بوده است. خصایص عقلی وی او را برای درک صنایع و ادبیات یونان قابل و مستعد کرده و بقدر کفایت از آنها بهره‌مند گشته بود. در عدم صداقت و قساوت قلب کمتر پادشاهی نظیر او یافت میشده ولی در جدیت و فعالیت و نیز دخول در مشکلات و کفایت و قابلیت باعث تعجب همه بوده است. شروع سلطنتش در سرزمینی مثل پنت شده که دوردست و بی‌اهمیت بوده است، چه آن شامل نواحی جنوب دریای سیاه بود که از سینوپ «۱» و طرابوزان تا حوالی باطوم حالیه وسعت داشته است، لیکن چندی نگذشت که دارای امپراطوری معظم و قوی مشتمل بر مینگرلیا «۲» و ایمری‌تیا «۳» در مشرق دریای سیاه و سواحل شمالی آن گردید. پیش آمد و اوضاع هم آنوقت با این جوان فاتح مساعدت نمود، چه شهرهای یونان در آن زمان باندازه‌ای ضعیف و ناتوان شده بودند که با اقوام غارتگری که آنها را تهدید نموده «۴» و از هیچگونه تعدی و تحمیلات نامشروع فروگذار نمیکردند تاب مقاومت نداشتند و در نتیجه این اوضاع ناگوار از مهرداد استمداد نموده و رودش را برای خود مانند یک نجات دهنده گرامی شمردند. از اینجا کشوری بنام بوسپوروس «۵» برای او تشکیل یافت که نه تنها از حیث نقد و جنس نافع و سودبخش بود بلکه انواع فوائد و منافع دیگری که بتصور آید از آنجا بدست میامد. او فتوحات خود را تا این جا خاتمه نداده ارمنستان کوچک را هم بقلمرو خویش افزود. با تیکران که آنوقت بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته بود طرح اتحاد و دوستی ریخته قراردادی بست و دخترش کلثوپاترا را نیز بنکاح او درآورد، اگرچه جزئیات این قرارداد بر ما معلوم نیست، لیکن بظاهر باید

(۱)-Sinope.

(۲)-Mingrelia.

(۳)-Imeritia.

(۴) - مومسن (کتاب ۴ فصل ۸) کتیبه‌ای را در الیا (Olbia) واقع در نزدیکی دهنه دنپیر ذکر میکند که در آن کتیبه شرحی از زمان معاصر راجع بمظالم و اذیت و آزار دائمی طایفه سیت یا تورانیها ذکر شده است (مؤلف).

(۵) - Bosphorus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۴

که آن مشتمل بر تعاون و همراهی بهم و نیز تعیین حدود کشورگشائی و قلمرو همدیگر بوده است. اکنون دیده میشود که مهرداد پادشاه پنت که یکی از متفقین روم بود بواسطه عقد قرارداد مزبور با ارمنستان متحد شده حدود استیلا و نفوذ خود را در مقابل پارتی‌ها رسانیده است بجائی که باید آنرا باصطلاح امروز منطقه نفوذ آنها یعنی پارتیها خواند.

تاکنون بمنافع دولت روم مستقیماً مداخله‌ای نشده بود ولی بر اشخاص خبیر و بصیر باید معلوم شده باشد که ایجاد این دولت جدید با مراتب و کیفیاتی که ذکر شد برای امنیت مشرق بفال نیک شمرده نمیشد، خاصه وقتیکه پافلاگونه و کاپادوکیه هم جزو قلمرو مهرداد درآمدند. اینجا مجلس سنای روم مجبور بعملیات گردیده در سال ۱۰۲ قبل از میلاد کلیکیه را دولت روم بیهانه اینکه اهالی آن جزء دزدان دریائی درآمده بودند در تحت اقتدار خود در آورده بفرماندار آنجا لوسیوسولا «۱» دستور داد که مداخله در امود کاپادوکیه نماید. مهرداد در اینموقع جرئت نکرد که از عملیات نماینده روم جلوگیری نماید، سولا بسرعت از وسط این کشور گذشته و آنجا را محل تاخت و تاز قشون خود قرار داد. این اولین موقعی بود که لشکر روم بساحل فرات یعنی بیک جایی رسید که مقدر بود در آینده سرحد مشرقی آن امپراطوری و نمایشگاه عملیاتی بس بزرگ گردد. لیکن این نهضت سولا نتیجه دائمی نداشت چه پس از مراجعت او تیگران پادشاه ارمنستان نماینده روم را از آن سرزمین خارج کرد و پافلاگونه نیز که قبلاً تخلیه و واگذار شده بود تحت تصرف درآمد. پس از وصول این خبر سنای روم افسر رومی دیگری را بسمت سفارت و نمایندگی بآنجا روانه نمود و در سال ۹۰ قبل از میلاد مهرداد مجدداً آنجا را وا گذاشت.

ابتدای روابط مابین پارت و روم ۹۲ قبل از میلاد

در این شکی نیست که مهرداد دوم پادشاه اشکانی جدا مراقب ترقی و بزرگ شدن ارمنستان بوده و رفتارش را با نظر دقت می‌نگریست چه تیگران پادشاه آنجا بحمایت مهرداد اشکانی بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته و در حقیقت تخت و تاج

(۱) - Luciusulla.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۵

خود را مرهون مساعی وی میدانسته و پاداش نیکی‌هایش قسمتی از نواحی ارمنستان را طبق معاهده‌ای باو واگذار کرده بود ولی پس از آمدن روی کار نه تنها آنچه داده بود پس گرفت بلکه بحدود پارتیها دست‌اندازی نموده صفحاتی را که جزء دولت پارت می‌شناختند غارت کرد. عاقبت پس از اینکه سولا بنمایندگی روم بساحل فرات رسید سفیری از طرف دولت پارت برای بستن یک قرارداد تدافعی و تهاجمی بنزد وی فرستاده شد، این ملاقات متضمن فال بد بود چه سولا سفیر روم بواسطه نفوذی که داشت مقام محترم را بین پادشاه کاپادوکیه و اروباز «۱» سفیر ایران اشغال میکرده و لذا اروباز پس از مراجعت بپارت بجرم اینکه احترام دولت متبوعه خود را منظور نداشته است محکوم شده و نقد حیاتش را از کف داد. باری سولا از انعقاد چنین قراردادی شانه خالی کرد و شاید در این باب اختیاری هم نداشته است و در هرصورت این موضوع بحال وقفه افتاد، هرچند این مطلب قابل تذکار است که این دو دولتی که مقدر شده بود سالیان دراز برای منافع شرق و غرب دست‌و‌گریبان باشند در بادی امر باهم به منظور دوستی فتح باب مراوده نموده بنای اتحاد و یگانگی را گذاشته‌اند.

نخستین ارتباط چین با ایران ۱۲۰-۸۸ قبل از میلاد

واقعا دانستن این مطلب خیلی دلچسب است که مهرداد دوم نه اول پادشاه ایرانی است که باب ارتباط و مناسبات با جمهوری بزرگ غرب را باز نموده بلکه اولین سفیر چین را نیز که بدیدار ایران آمده بود در دربار خویش پذیرفته است «۲»

علمای چین باهم اتفاق دارند که تا یکصد و چهل قبل از میلاد اطلاعی در چین از اوضاع غرب نبوده است، ولی در دوره خاندان هان هیئتی به اطراف و جوانب اعزام شده، از جمله چند تن هم به سرزمین پارت که به اصطلاح آنها «آن سیه» «۳» گفته

(۱)-Orobazos.

(۲) «اطلاع چینی‌ها از ایران باستان» بقلم ی. ح. پارکر (مجله آسیائی سه ماهه ژانویه ۱۹۰۳). «ارتباط چین با آسیای غربی و مرکزی در قرن دوم میلادی» (شانگهای ۱۸۸۰) تألیف ت. و. کینگ سمیل. «چین و شرق رومی» تألیف دکتر ف. هرت. (مؤلف).

(۳)-An -Sih.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۶

میشد سفر کرده و بدانجا ورود کرده‌اند. کینگ سمیل «۱» اول کسی است که معلوم داشته لفظ «آن سیه» زبان چینی محرف کلمه ارزاسس «۲» می‌باشد. شرحیکه نمایندگان چین راجع به پارت گذارش میدهند مشعر است که در آن سرزمین برنج و گندم و موکشت میکنند، دورادور شهرها دیوار کشیده شده است، آن کشور بسیار بزرگ و پهناور

است، بعلاوه اشاره بسکه‌های نقره پارتی میکنند که رواج داشته و بر آنها شکل پادشاه معاصر منقوش بوده است و نیز مینویسند که نوشته‌ها و یادداشتهای ادبی آنها عبارتست از علائم و نشانه‌هایی که از پهلوی به پهلوی «۳» روی پوست می‌گذارند. این بیان بظاهر اشاره است به پارچمنت «۴» (بزبان انگلیسی پوستی است که روی آن کتابت میکردند) که بطوریکه از نام آن برمیآید کاغذ مزبور از شرق نزدیک اروپا رفته است چه آن مصحف «پرگامنا» «۵» ی لاتینی است که اختراع و محل ساخت آن در پرگاموس بوده که یکی از شهرهای آسیای صغیر است. در این گزارش از امپراطوری روم که در آنزمان از حوزه اطلاعات آنها خارج بود ذکری نشده است. سپس در این مشروح از «آب باریک» اسم برده شده است که آن بطوریکه کینگ سمیل معلوم میدارد نقل یک دریای محصور بخشکی در حوضه تاریخ بوده است که دریاچه لب «۶» قسمت باقیمانده آن میباشد و احتمال میرود که این مأمورین سیاسی خبری از دریاچه هامون که در سیستان است شنیده ولی در گزارش خودشان حکایت را بیک محل تازه و خیلی دوری احاله داده‌اند، چنانکه از این قبیل اشتباه عادت جهانگردان شرق و غرب هر دو بود میکردند.

و نیز ذکر شده که سفرای مزبور در برگشت، پیشکشی‌هایی برای پیشکش کردن به هان با خود آوردند که از آنجمله «تخم مرغهای مرغان بزرگ و شعبده‌بازهای ماهر لی کین «۷»» بوده است، مراد از این تخم مرغها تخم شترمرغ است که از صحرای عربستان می‌آوردند. اگر چه کینگ سمیل اظهار میکند که در آن ایام شترمرغ در بیابان لوت وجود داشته است

(۱) -Klmgsmill.

(۲) - که بفارسی ما او را اشک مینامیم - (مترجم).

(۳) - چون خط چینی از بالا به پائین یعنی عمودی است معمولاً باید این کتابت بطور افقی نظر این مسافر دقیق النظر را جلب کرده باشد (مؤلف).

(۴) -Parchment.

(۵) -Pergamena.

(۶) -Lop.

(۷) -LiKien.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۷

و لفظ «لی کین» هم محتمل است که از کلمه هیرکانیا تصحیف شده باشد. نمایندگان سیاسی بالا که روابط بین ایران و چین را روشن ساخته‌اند پارکر مینویسد که تاریخ آن بین ۱۲۰-۸۸ پیش از میلاد بوده است.

یک عصر تاریک در تاریخ پارتیها ۸۸-۶۶ قبل از میلاد

این قضیه که دولت پارت خواستار اتحاد با روم شده است خود گواهی است بر صدق این مدعا که قوای ارمنستان بوسیله کمک و همراهی پادشاه پنت بقدری بوده (که دولت نامبرده) نمی توانسته است با آن روبرو شود. هرچند ما اکنون وارد زمانی میشویم که وقایع تاریخی آن مبهم و تاریک است، اما میدانیم که تیگران (پادشاه ارمنستان) بدین پایه قوت داشته است که پارت را شکست داده و ولایاتی را که جزو دولت آن پادشاه اشکانی که در حدود ۸۸ قبل از میلاد مرده و همچنین جانشین او شناخته میشد گرفته و بقلمر و خود افزوده است و نیز میخوانیم که او از جنگ پنت استفاده کرده مخصوصاً قسمت علیای بین النهرین و ماد آذربایجان را از پارت انتزاع کرده ضمیمه نموده است و همچنین در سمت مغرب صفحاتی را که واگذار بسلوکی ها بوده بتصرف در آورده است.

این جنگها بین ۸۵ قبل از میلاد و ۷۴ قبل از میلاد رویداده و چنانکه گفته شد ارمنستان که یک ایالت کوچکی بود بتدریج بسط پیدا کرده یک مملکت معظم و پهناوری گردید. تیگران وقتی که روی سکه‌های خودش لقب شاهان قدیم آسیا «شاه شاهان» را بزبان یونانی ترسیم کرد او فقط امری را که انجام یافته یا شرح واقعه‌ای را که بوقوع پیوسته درج نمود.

برای تا مدت بیست سال یعنی از سال ۸۸ قبل از میلاد تا ۶۹ قبل از میلاد پارتیها در دوره سیناتروس «۱» و دیگر پادشاهان نقش درجه دوم یا تابعیت را بازی کرده در جنگ‌های مابین روم و پنت و ارمنستان بیطرفی خود را بدشواری حفظ نمودند، لیکن در

. Sinatruces-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۸

سال ۶۶ قبل از میلاد که پمپی «۱» بجای لو کولوس «۲» سرداری سپاه روم در آسیا منصوب شد انقلابی در جریان امور رویداده وضعی دیگر در کارها پدیدار گردید.

مهرداد ششم و روم ۸۹-۶۶ قبل از میلاد

این پادشاه پنت که مکرر تسلیم روم گردیده در وجود خود قوتی حس کرد که پنجه به پنجه دولت غربی یعنی روم بیفکند.

چون لشکری بقدر کفایت تحت اختیار نمایندگان رومی در آسیا نبود مهرداد به پر کاموس هجوم برده و بنای تاخت و تاز را گذاشت، او خویشان را منجی وانمود کرد و تا پنج سال از مالیات و حقوق دیوانی معافشان داشت. از طرف دیگر تمام

مردم ایتالیائی را که در حوزه آسیا ساکن بودند و شماره آنها به هشتاد هزار تن «۳» میرسید ناگهان قتل عام کرد. نیروی دریائی او دلوس «۴» و پیرائوس را ضبط کرد. آتن تبعیت او را اختیار نموده و بیشتر شهرهای یونان هم اقتدا با او کردند.

سولا با سی هزار لشکر در اپیروس «۵» پیاده شد و بطرف آتن پیشرفت، او قصد کرد به پیرائوس بالا برود ولی موفق نشد، ناچار بنا را بر محاصره گذاشته و از اینکار هم چندان نتیجه‌ای نگرفت. آتن در سال ۸۶ قبل از میلاد تصرف شده ولی پیرائوس مفتوح نگردید مگر بعد از حرکت نیروی دریائی مهرداد که برای ملحق شدن به لشکر پنت به ترموپیل پیشرفت. سولا که در این هنگام پانزده هزار نفر در زیر فرمان داشت مهرداد را با یکصد هزار سپاه در کارونیه ملاقات کرد و این همان محلی است که فیلیپ پادشاه مقدونیه قوای متحده آتن و بوتیه «۶» را در آن محل شکست داده بود. جنگی سخت و مأیوسانه در گرفت و عاقبت ترتیب و انتظام غرب بر عده و شماره شرق غالب شد و شکست فلاکت‌باری بسپاه مهرداد وارد آمده و جنگ خاتمه یافت. سپس بنا بر صلح گذارده شده، بیست هزار تالان بعنوان غرامت جنگ و هفتاد فروند کشتی جنگی به سولا

(۱)-Pompey.

(۲)-Luculus.

(۳)- این عده زیاد صحت این تفسیر سنکا (Seneca) را به ثبوت میرساند که رومی هرکجا را فتح مینمود آنجا را آباد میکرد (مؤلف).

(۴)-Delos.

(۵)-Piraeus.

(۶)-Boeotia.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۵۹

سردار روم تسلیم گردید. این جنگ که عموماً معروف بجنگ اول مهرداد میباشد بدین طریق خاتمه یافت.

جنگ دوم مهرداد چندان اهمیتی نداشت ولی جنگ سوم مفصل و طولانی بود.

مهرداد که از اوضاع و احوال روم خوب اطلاع بهم رسانید و از مرگ سولا و فتوحات سرتوریوس «۱» در اسپانیا که با او بنای اتحاد و دوستی را گذاشته قراردادی در ۷۵ قبل از میلاد بسته بود آگاهی یافت و نیز از فتنه و آشوب روم یعنی جنگ خسته‌کننده بر علیه غلامان و شمشیربازان که در زیر فرمان سپارتاکوس «۲» جمع شده بودند مستحضر گردید موقع را (بالتیجه) مساعد دیده در سال ۷۴ قبل از میلاد اقدام بجنگ نمود.

او حمله به بی‌تی‌نیه برد که پادشاه آن به اتالید «۳» اخیر پادشاه پرکاموس تأسی جسته قلمرو خود را در وصیت بارت جمهوری روم گذاشته بود. در ابتدا غلبه و پیشرفت باز با مهرداد بوده است. لیکن وقتی که لوکولوس سردار روم بمیدان آمد سپاه پنت را که بمحاصره کی‌زیکوس «۴» مشغول بود محصور نمود، شکستی سخت بر آنها وارد آمده (رومیان قسمتی را کشته یا اسیر کردند) و معدودی که جان بدر بردند به لامپ ساکوس «۵» گریختند. در اینموقع نیروی دریائی مهرداد نیز از طوفان خراب و از کار افتاد. در طول سال ۷۳ قبل از میلاد و سال بعد لوکولوس در پنت بعملیات جنگی پرداخته تا آنکه مهرداد ناچار شده به ارمنستان پناهنده گردید.

تیگران پادشاه ارمنستان در این میانه غرور و نخوتی بخرج داد که آن منجر به استیصال و سقوط او گردید، توضیح اینکه در مقابل تقاضای سردار روم از تسلیم کردن مهرداد پدرزن خود ابا و امتناع نمود و هنگامیکه لیژیونهای روم در سال ۶۹ داخل ارمنستان شدند او از روی حقارت میگفت «این رومیها اگر بعنوان سفارت آمده‌اند خیلی زیاد و اگر برای جنگ آمده باشند خیلی کمند» ولی پس از آراستن صفوف و اشتغال بجنگ سپاهش مانند کاه از جلو رومیها پراکنده شده و بسمت مشرق فرار کرد.

در سال بعد نیز با تهیه تازه وارد جنگ گردید که دوباره شکست یافت و اگر قشون

(۱) Sertoriws-

(۲) Spartacus-

(۳) attalid-

(۴) Cyzicus-

(۵) Lampsacus-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۰

روم از پیشرفتن در کوهستان و دخول در ناحیه آزارات امتناع نکرده بود لوکولوس فتح ارمنستان را تکمیل نموده بود ولی از اینجهت از آنجا بطرف جنوب که اراضی بالنسبه صاف و مسطح بود رانده و نصیبین را مسخر ساخت. در فصل بهار سال ۶۷ قبل از میلاد لوکولوس به پنت که مهرداد دوباره در آنجا ظاهر شده بود مراجعت کرد و از اینجا بار دیگر قصد ارمنستان نمود ولی سپاهیانش باز عصیان نمودند. پس لوکولوس از انجام امری که در نظر گرفته بود یعنی فتح ارمنستان مأیوس گردید زیرا که آن تا یک اندازه بعد مسافت و تا یک اندازه هم کوهستانی بودن مواضع و میدانهای جنگ بینهایت مشکل مینمود.

عملیات پمپی در مشرق ۶۷-۶۳ قبل از میلاد

پمپی از بزرگترین مردانی است که روم از خود بوجود آورده است، اعمال اینمرد در مشرق کفایت فوق العاده او را ثابت مینماید. وی قبلا در افریقا و اسپانیا خود را بطور درخشان مشهور و برجسته کرد و بعد بموقع وارد ایتالیا گردید تا دربر بادی شمشیربازان سپارتاکوس سهم عمده‌ای بگیرد. در افتخار مقهور ساختن آنها که کار خطیری بود با کراسوس شرکت نمود و بنابراین او قبل از مأموریت بمشرق زمین در نظر هم‌میهنان خویش مقامی بلند و ارجمند داشته است.

آغاز جنگهای او در مشرق هنگامی بود که از طرف دولت روم با اختیارات تام و تمام مأمور باستیصال دزدان دریائی کیلیکیه گردید که غارتگری آنها نه تنها در دریا خطرناک بود بلکه زندگی و آزادی ساکنین کشورهای مجاور را نیز مانند کورسره‌های «۱» قرون وسطی تهدید مینمود. او در علم لشکرکشی دریائی بوسیله انتظام و ترتیبی که داد کفایت و فراست غربی از خود ظاهر ساخته و آبهای ایتالیا را از وجود این دزدان هیبت‌ناک صاف و پاک نمود و اکتفا باینهم نکرده آنان را تعاقب کرد و مجموع کشتی‌های آنها را در آبهای خودشان محو و نابود ساخت که این خود کاری بس قابل ملاحظه بوده است.

در این هنگام پمپی مأمور بخرامه دادن جنگ مهرداد گردید، او بفوریت حرکت

(۱)-Corsoirs.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۱

کرد و زمانی که بخشکی رسید و خواست زمام امور را بدست گرفته وارد عمل گردد پنت باز در تصرف مهرداد بود. لوکولوس هنوز در کوهستانهای هالیس علیا بسر میرد ۳۹- قلعه وان

و گلابریو جانشین وی تاکنون اقدامی در انجام مأموریت خود ننموده بود و عملیات جنگی در نمایشگاه جنگ بحال وقفه و همینطور سه لژیون در کیلیکیه بیکار بوده و در حقیقت غیر از وجود یک عنصر جدید و یک قائد فعال انتظاری در کار نبوده است.

این رومی بزرگ جدید و پشت کار غربی ظاهر ساخته و روح تازه‌ای در جنگ دمید و شهرت نام او سبب شد که بسیاری از سربازان کارآزموده که دست از جنگ

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۲

کشیده یا از خدمت منفصل شده بودند مجددا در زیر بیرق او جمع شده و داوطلبانه بخدمت مشغول گردیدند. در بهار سال ۶۶ قبل از میلاد او حرکت کرده ریاست و قیادت دستجات قشون را که با لوکولوس بود خود بعهده گرفته و شروع بعملیات جنگی نمود، هرچند لژیون‌های کیلیکیه هنوز به قشون عمده ملحق نشده بودند. مهرداد که از روبرو شدن با پمپی اجتناب داشت بنای عقب‌نشینی و جنگ‌گریز را گذاشت تا آنجا که رومیان از تعاقب لشکر سبک‌سیر او منصرف شدند

و بتسخیر و الحاق کشور پرداختند. مهرداد در این گیرودار کاری که توانست کرد این بود که از اطراف راه ارتباط پمپی را قطع کرده و او را بمحاصره انداخته مجبور بحركات تدافعی نمود، ولی وقتی که لژیون‌های کلیکیه رسیدند او لشکرگاه پنت را با قوای زیاد محصور نموده راه ارتباط و گریز را از اطراف بر محصورین بست. مهرداد بعد از متجاوز از یکماه که دچار مضمیقه خواربار بود یک شب از محاصره بیرون جسته و بطرف مشرق فرار نمود لیکن در دل شب مورد حمله افواج روم گردیده بکلی شکست خورد و سپاهیان‌ش تارومار شدند، ولی او با عده‌ای که باقیمانده بود بسرعت از سواحل فرات بالا رفته خواست بآرمستان پناهنده شود لیکن تیگران در اینموقع نه تنها از پذیرفتن او امتناع ورزید بلکه جائزه‌ای هم برای سر او مقرر داشت و لذا مهرداد ناچار بطرف زاویه شرقی دریای سیاه فرار کرد. پمپی تا رود فازیس «۱» او را تعاقب کرد. عاقبت مهرداد به یوسفور سمیری رسید که پسرش که بر ضد وی قیام کرده بود در آنجا بوده است و چون در این نقطه هم محل امنی برای خود نیافت بکشتن خویش مبادرت نموده و بحیات خود خاتمه داد.

باری پمپی از تعاقب او صرف نظر کرد ولی او باینقدر یعنی هزیمت دادن مهرداد از کشور خویش قناعت ننمود بلکه به ارتاکزاتا «۲» پایتخت آرمستان که وصل به ایروان فعلی است راند. تیگران پادشاه آنجا را با پسرش که بدین نام خوانده میشد بنزد خود طلبید و شرایط صلح را بآنها تلقین نمود. مبلغ شش هزار تالان یا یک میلیون و چهارصد هزار لیره بگرفت، بعلاوه مبلغی هم انعام بنام لشکریان دریافت داشت. تیگران از ممالک

(۱)- Phasis.

(۲)- Artaxata.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۳

متصرفه خود بضمیمه کلیکیه و فونسیه «۱» و مخصوصا سوریه دست بردار شده و همه را وا گذاشت و در حقیقت مستملکات و قلمروهای وی بدولت و کشور اصلی تقلیل یافته و او پادشاه تابع روم گردید. لیکن تیگران جوان از روی نادانی از این فرمانروائی یعنی حکمرانی در یک ولایت استنکاف نمود و بدین جرم محبوس شده و با زوجه‌اش اسباب رونق و شکوه جشن پیروزی فاتح گردید.

کمترافسری تا آنوقت بخوش اقبالی پمپی در این جنگ بوده است. در مورد مهرداد شما ملاحظه کنید ضربت‌های مهلکی که لوکولوس بآن پادشاه وارد ساخت فقط ترمرد و عصیان لشکر اینمرد را از نیل به افتخار فتح قطعی بازداشت، برخلاف پمپی که فقط با یک جنگ توانست او را رانده و تقریبا مانند یکنفر فراری از آسیا خارج سازد و دیگر در آرمستان بدون هیچ جنگ و خونریزی و تا یک اندازه باید گفت در نتیجه خوف و رعبی که از لوکولوس به تیگران دست داده بود شرایط صلح را باو دیکته کرد. او بدین وسیله نه فقط بعضی ثروت خیزترین و از نظر سوق الجیشی مهمترین ولایات شرق نزدیک را ضمیمه کرد بلکه مبالغ هنگفتی هم نقد دریافت داشت که توانست انعاماتی به لشکریان

خود بدهد و همه را از خود راضی و خوشنود دارد. باید دانست که پمپی برای این خوش اقبالی شایستگی هم داشت، او یک بهادر کشوری یا دربار «۲» نبود و از اینرو هم فتح و ظفر به پشت کار و مردی او ضعف و فتوری وارد نیاورد.

بعد از مطیع ساختن تیگران بوادی غور «۳» یا قور شتافته و طوائف آلبانی را مقهور ساخت، از محل قشنگ خوشنمائی که امروز معبر خط آهنی است که باطوم را به باد کوبه وصل میسازد گذشته بدره فازیس داخل گردید و از آنجا بطرف دریای سیاه فرود آمده ناوگان خود را دیدار و معاینه نمود. غرض از طی این مسافت، نزدیک

(۱)-Phoenicia.

(۲) - مقصود از بها در دربار بهادریست که روی مراحم و الطاف شاه و دربار این لقب باو اعطاء شده باشد نه روی لیاقت نظامی و هنرهای جنگی. (مترجم)

(۳)-Kur.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۴

شدن به پادشاه پیر یعنی مهرداد بود و پس از آنکه دانست نمیتواند باو برسد و نیز یقین کرد که از این ببعد برای پنت از ناحیه او خطر و آسیبی نخواهد بود بوادی غور برگشته و آنجا را تحت اطاعت درآورد و بنا بگفته پلوتارک مورخ مقصود عمده پمپی از این مسافرت رسیدن بسواحل بحر خزر بود و تا سه منزل هم بدریا مانده طی طریق نمود ولی از آنجا بواسطه کثرت مارهای زهردار مجبور به مراجعت گردید. بهرحال پمپی داخل نواحی و نقاطی گردید که اسکندر کبیر بدانجاها قدم نهاده بود. پس از مراجعت از این نواحی به ارمنستان صغیر رفته و در آنجا از پادشاهان ماد و سوزیانا نامه هائی بوی رسید.

پمپی و فرهاد سوم پادشاه پارت

پمپی از اینرو که یکنفر دیپلومات قابلی بود بعد از ورود به آسیا با دربار فرهاد سوم فرزند سناتروک «۱» وارد مذاکره شد که اگر فرهاد در جنگ با ارمنستان با وی همراهی کرد ولایت کردون و ادیابن «۲» را که تیگران گرفته بود بدولت پارت برگرداند. این شرط مورد قبول واقع شده و اتفاقاً فرزند ارشد تیگران با جمعی از پیروان و طرفداران خود آنوقت در دربار پارت بود برای فرهاد سوم ایفاء و اجرای آنچه را که قول داده بود مشکل نبود و لذا با سپاه نیرومندی به همراهی شاهزاده فراری به ارمنستان هجوم برده و تیگران را از پایتخت وی ارتاکرا تا به کوهستان راند و بعد بتصور اینکه جنگ را بانتها رسانیده اتمام محاصره ارتاکراتا را بعهدده شاهزاده ارمنی گذاشته و خود به پارت برگشت، لیکن بعد از حرکت پادشاه پارت تیگران یکدفعه بر سر لشکری که حصار داده بودند فرود آمده و همه را از آن کشور بیرون کرد، بعد از این واقعه پمپی بطوریکه در بالا ذکر شد در این صحن نمایش ظاهر شده و شرایط صلح را املاء کرد. فرهاد که ادیابن را

قبلا مسترد داشته بود به اشغال کردون پرداخت، لیکن افرانیوس (۳) نماینده پمپی پارتیها را بیرون کرده و آن ولایت مورد نزاع را به ارمنستان وا گذاشت.

این عهدشکنی که کار پستی بود و نیز امتناع اهانت آمیز پمپی از اینکه فرهاد را

(۱)-Sinatruces.

(۲)-Adiabens.

(۳)-Afranius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۵

«شاهنشاه» خطاب کند در صورتیکه همه آنها قبول داشته و استعمال میکردند تولید حس نفرت و عداوتی نسبت برومیها کرد که باندک مدتی ثمری تلخ بار آورد. احتمال دارد که پمپی با لژیونهای فاتح خود بخيال حمله بیارت افتاد ولی در آخر ملتفت شد که مخاطره آن زیاد است سیاستش را تغییر داده مسائلی را که مابین پارت و ارمنستان محل اختلاف بود بحکمیت مراجعه داده و عدهای را هم حکم تعیین کرده و آنها مسائل مورد نزاع بین پارت و ارمنستان را تسویه نمودند.

هلاک مهرداد ششم بدست خود ۶۳ پیش از میلاد

مهرداد نظیر خویشاوندش آنتیوخوس اپیفان که یکنوع جنون بر او غالب بود در اینموقع وارد آخرین مرحله عمر طولانی خود شده بود و معدلک مشغول تدارک لشکر تازه‌ای بود تا بایطالیا حمله ببرد که اینوقت از تمام طبقات قشون برخلاف این نقشه عجیب و متهورانه با هم متحد شده و پسرش فرناک هم در رأس آنها قرار گرفته بنای شورش را گذاشتند.

این گرگ پیر که از مشاهده این اوضاع امید خود را از هرطرف مقطوع دید کاسه زهر را اول بزنان و دختران خود داده و در آخر خود نیز از آن نوشید و باینطریق هیبتناک مهرداد پادشاه پنت در ۶۳ قبل از میلاد هلاک شد و با مرگ او بزرگترین دشمنی که میتوانست در مشرق مقابل دولت مقتدر روم پافشاری کند از میان رفت. بنابراین پلوتارک تمامی لشکریان «پمپی» از شنیدن این خبر جشنی بپا کردند که گوئی با مرگ مهرداد تنها، چندین هزار دشمن آنها بدرود حیات گفته‌اند.

نتایج جنگهای پمپی

جنگهای پمپی و نتایج حاصله از این جنگها را میتوان بشرح زیر خلاصه کرده و چنین گفت: او خاک پنت را سراسر مفتوح ساخت و قسمتی را ضمیمه کرد که با بی‌تی‌نیه مجاور متفق روم گردید، ارمنستان و نیز بسفور سیمیری را دولت

دست‌نشانده قرار داد. مردمان البانی و ایبری دره غور را مسخر ساخت. اگرچه پارت را تحقیر و اهانت نمود اما نتوانست ویرا مطیع و رام کند. او در رفتارش با این دولت شرقی نشان داد که در سیاست‌مداری و دوران‌دیشی خیلی عقب می‌باشد. در سوریه از شناختن امرای خاندان سلوکی که حکومت‌های کوچک داشتند امتناع نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۶

عناصر مختلفیه ماجراجو و شورش طلب را سرکوبی کرد و هریک را بجای خود نشانید. آخرین مقاومتی که از آنها بظهور رسید از طرف یهودیان بود. روم اینوقت با پارت مواجه گردید، لیکن تقاضای فرهاد که باید فرات مرز رسمی دو دولت باشد نه صراحتاً تصدیق شد و نه قابل توجه قرار گرفت. بعلاوه پمپی نامه‌ها و پیغاماتی از ایالات، از قبیل سوزیانا که مثل پرزیس مستقل بود و ماد که مسلماً از ایالات تابعه پارت بشمار می‌آمد دریافت داشته و با آنها داخل روابط گردید. خلاصه ترتیباتی که داده شد بمنظور انجام یک اقدام نهائی نبود بلکه منظور از آن انجام یک پیشرفتی بود و جریان حوادث بعدی مدلل داشت که روح قضیه از همین قرار بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۷

چهار درهمی نقره ارد اول

فصل سی‌ام پارت و روم- اولین آزمایش قدرت

پارتیها مثل اینکه حکمفرمائی دنیا را با رومی‌ها تقسیم کرده بودند و اکنون خودشان فرمانروای مشرق‌زمینند ... در سه مرتبه مورد حمله رومیها واقع شدند و با آنکه این حملات توسط معروفترین سرداران رومی و در بهترین موقع عظمت و جلال آنان صورت گرفت معذکک پارتیها نه تنها از رومیها دست کمی نداشتند بلکه بر آنان نیز غالب آمدند. «ژوستن کتاب ۴۱ بند ۱»

امور داخلی پارت ۵۷-۵۵ قبل از میلاد

هنوز از مراجعت پمپی دو سال نگذشته بود که فرهاد بدست دو پسر خود بقتل رسید. مهرداد فرزند بزرگتر بر تخت نشست ولی بواسطه ظلم و بیرحمی از تخت بزیرش آوردند و ارد پسر کوچک «شاهنشا» شده و پادشاه مخلوع را به حکمرانی کشور ماد فرستاد. اما او از این انتخاب ناراضی بوده سر بطغیان برآورد و پس از مدتی جنگ و جدال شکست خورد و به سوریه فرار نمود و به گابینیوس «۱» فرمانفرمای رومی سوریه پناهنده شد. او وجود این شاهزاده را برای مقاصد خود در مشرق مغتنم دانسته مقدمش را گرامی داشت. لیکن هنگامیکه مشغول بسیج و لشکرکشی بود یک پیش‌آمد خوبی برای او کرد که طبعاً از این سفر جنگی منصرف گردید، توضیح اینکه مبلغ دو میلیون و پانصد هزار لیره باو تقدیم نمودند که بامور داخلی مصر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۸

مداخله کند و این پیش آمد سبب گردید که مهرداد بحال خود گذاشته شد و چون اهالی سلوکیه و بابل متمایل باو بودند بابل رفت ولی عاقبت ارد ویرا در آنجا محصور و اسیر نموده بقتل رسانید.

تعیین کراسوس به حکمرانی سوریه، ۵۵ قبل از میلاد

باید دانست که مارکوس لیسینیوس کراسوس «۱» یکی از معروفترین مردان روم در آنزمان بشمار آمده ولی بین او با پمپی یا قیصر در سیرت و صفات فرق کلی وجود داشت، اینمرد منصب و مقامش را اساسا بوسیله پول و نقدینه‌هایی بدست آورده که همه آنها را از راههای پست و ناشایست تحصیل کرده بود. پلوتارک مورخ میگوید که حتی کسانی که زیاد لایقش میدانستند درباره وی چنین میگفتند که او در همه جا مردیست شجاع جز در میدان جنگ. باری در ۵۵ قبل از میلاد کراسوس بحکومت سوریه منصوب گردید و چون از شهرت رقبای خود حسد میبرد در اینموقع شروع بلاف و گزاف نموده و میگفت که قشون خود را تا باختر و هند پیش برده به اقیانوس مشرق خواهد رسانید. او در اول زمستان از بندر برندیزی حرکت کرده چندین کشتی او در طوفان تلف گردید، پس از آن از وسط مقدونیا و تراس پیش رفته باسیای صغیر درآمد. وقتیکه بانطاکیه میرفت در بین راه دیوتاروس «۲» پادشاه سالخورده را ملاقات کرده که یک شهر تازه‌ای بنیان مینهاد. کراسوس بکنایه و مزاح باو گفت «خیلی از روز گذشته که شروع بکار ساختمان کرده‌اید» «۳»، او در جواب گفت «شما هم در این صبح خیلی زود شروع بجنگ با پارت نموده‌اید»

کراسوس از فرات گذشته این جا موفقیت و ظفری نصیب وی شده استاندار (والی) پارت را شکست داد، لیکن عوض اینکه او را تعاقب کند و بابل را که آنوقت

(۳) - چون پادشاه نامبرده پیر شده بود کراسوس خواسته بشوخی بگوید در این آخر عمری دارید چه میکنید و چون سن کراسوس هم در آنوقت بالغ بر شصت سال بود لذا فوراً در جواب گفت شما هم اول صبح شروع بجنگ با پارت نموده‌اید (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۶۹

در تصرف مهرداد بود مسخر سازد بسوریه مراجعت کرد و فصل پائیز و زمستان ۵۴ قبل از میلاد را در آنجا بسر برده از تاراج معابد و اخذ باج و خراج خزانه خود را مملو و گرانبار نمود.

طرح حمله به پارت ۵۳ پیش از میلاد

در بهار ۵۳ قبل از میلاد کراسوس عازم جنگی گردید که از مدتی ورد زبانش بوده و از آن صحبت میکرد. ارتاوسدس پادشاه ارمنستان بدوا ویرا ملاقات کرد و قول داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده بکمک او بفرستد ولی ضمنا نصیحت داد و گفت خط حرکت را از خاک ارمنستان که دوست شما است قرار دهید که آن چون کوهستان است برای عملیات پیاده نظام رومی مساعد میباشد برخلاف سواران پارتی که آزادی عملیات نخواهند داشت، لیکن کراسوس گوش باینحرف نداد و جلگه‌های بین النهرین را بواسطه شناسائی و بلدیتی که از سابق نسبت بآن داشت و دیگر عده‌ای از رومیها را در آنحدود پادگان گذاشته بود اختیار نمود و بالاخره سپاهیان را از همین راه بحرکت درآورد.

ارد کاملاً متوجه باین امر بود که کشورش در معرض هجوم و مخاطره دشمن است ولی چون از وضع اخلاق کراسوس اطلاع کامل داشت چندان خائف نبود.

او در بهار همین سال هییتی بسفارت نزد کراسوس فرستاد که این پیغام خشم آور را باو برساند که «اگر این جنگ از طرف مردمان روم بوده (و آنها خواسته‌اند با پادشاه پارت بجنگند) البته او (پادشاه) اعلان جنگ میداد و هیچ ترس و بیمی از بدترین عواقب آن نداشت ولی اگر کراسوس فقط برای منافع شخصی خود میخواهد بخاک او تجاوز کند حاضر است بسفاهت او رحم آورده اسرای رومی را آزاد کرده بتزد او بفرستد». کراسوس گفت جواب این پیغام را در سلوکیه خواهم داد. از این سخن سفیر پارت خندیده دست خود را بطرف او دراز نموده گفت اگر از کف دست من ممکن است مو بروید شما هم رنگ سلوکیه را خواهید دید.

بالاخره کراسوس دست باینکار خطیر زده از فرات عبور نمود و با هفت لژیون (فوج رومی) و در حدود چهار هزار تن سواره و همانقدر هم سپاهیان سبک اسلحه از

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۰

سنگ‌انداز و کماندار که رویهمرفته عده آنها به چهل و دو هزار تن میرسید بدون هیچ معارض و تصادمی وارد زگما «۱» گردید و چنین ظاهر میشود که مقصودش این بود که از سواحل دست چپ فرات راه پیموده تا بنقطه مقابل سلوکیه که در جائیکه دو رودخانه بین النهرین بهم متصل میشوند برسد ولی نفوذ یک شیخ عرب موسوم به آریام‌نس و دسیسه و تحریک او سبب گردید که او از این خیال خویش منصرف شده نقشه حرکت خود را تغییر داد. این عرب مکار که در خفیه با ارد همراه و همدست بود به کراسوس گفت که قسمت عمده قشون پارت بمشرق گریخته و تعاقب آنها هیچ ممکن نیست صورت گیرد مگر از راهی که نزدیکتر باشد و با وجود رأیهای عاقلانه‌ای که به کراسوس داده شد که حزم و احتیاط را از دست ندهد ولی او نپذیرفته و بطمع اینکه زودتر به قشون پارت رسیده و از غارت و تاراج دشمن خود را

بهره‌مند سازد بحرف شیخ عرب خط سیرش را برگردانیده پشت بر فرات کرد و از صحرای باز بین النهرین بجانب مشرق رهسپار گردید.

ترتیب و انتظامات جنگی ارد

ارد انتظاماتی که برای این جنگ داد بدینگونه بود که شخصا با تمام نیروی پیاده پارت به ارمنستان رفت تا ارتاوسدس پادشاه آنجا را از موافقت با رومیان مانع گردد و نگذارد که قشون سواره ارمنستان بمدد آنها فرستاده شود زیرا میدانست که سواره‌نظام رومیان بقدر کفایت نیست. او بعد از ورود بارمنستان نه تنها به این مقصد نایل گردید بلکه معاهده و داد و اتفاقی هم با ارتاوسدس منعقد ساخت که آن بوسیله ازدواج محکم و استوار گردید، آنوقت مقابلی با کراسوس را بعهد سورنا «۲» سپهسالار لشکر پارت وا گذاشته تمام قشون سواره پارت را که در جنگ کوهستان عاجز و برعکس در جنگ جلگه و صحرا ماهر و زبردست بودند تحت فرمان او بمیدان جنگ روانه داشت.

این مرد یعنی سورنا که فوق العاده باعث حیرت رومیها گردید و ظاهرا نقشه هر دو جنگ را خود ترتیب داده بود دارای خصایل نیکو ولی در هوس رانی مفرط و

(۱) - Zeugma.

(۲) - Surena.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۱

بعیش و عشرت معتاد مخصوصا در سفرها هزار شتر باروبنه خاصه او را حمل مینمودند و دویست ارابه زنان و رامشگران و خدمه‌ای را که وسایل و اسباب عیش و آرامش او بودند حرکت میدادند و معهدا در هنگام کارزار و مقابله با حوادث به فعالیت و پشت کار و نیز کفایت و رشادت مسلم بود. این سردار لایق پس از اتمام این جنگ و تحصیل این فتح بزرگ، ارد بدرجه‌ای از نام و شهرت وی خائف گردید که به پادشاه این خدمت او را بقتل رسانید.

در مقایسه مابین قشون پارت و روم

باید دانست که قشون سواره پارت بر دو قسم بود سبک اسلحه و سنگین اسلحه، اما قسم اول و آن بجلاذت و هنرمندی مشهور و حتی در اشعار هوراس «۱» موضوع ستایش و تعریف است، آری اسبان آنها سریع - السیر و جهنده و اسلحه آنها منحصر به تیر و کمان و از اوان کودکی آنها را بتیراندازی در شدت تاخت هنگام رفتن بجلو و یا برگشتن بعقب «۲» تربیت کرده بودند و از اینرو در جنگ‌ها بارهای شتر از تیرهای نازک با آنها حمل میکردند و وقتیکه استعمال آنها لازم میشد ویژه در موقعی که با پیاده‌نظام رومی مقابل میشدند بواسطه مهارت در تیراندازی بطور قیقاچ گاهی بحمله و گاهی بگریز فوق العاده خطرناک بودند و اما قشون سنگین اسلحه و آن بکلی برخلاف این بود چه اسلحه آنها شبیه به اسلحه

سرکردگان فرنگ در قرون وسطی بود. اسبهای آنها حامل بر گستوان و خود سواران در زره و چهار آینه مستور و اسلحه عمده آنها نیزه‌های ضخیم و در میدان جنگ بصف حرکت می‌کردند چنانچه قشون حریف مانند آنها مسلح نبود مسلماً مقهور میشد.

پیاده‌نظام روم که شهرت داشت و قسمت عمده قشون هم مرکب از آنها بود برای جنگ نزدیک و دست‌بدست تعلیم یافته بودند و شاهکار آنها پرتاب کردن زوبین بود و پس از آن با صفوفی که تنگ بهم چسبیده بودند دست بشمشیر می‌آختند ولی باید دانست

(۱)-Horace

(۲)- ایرانیان روی اسب در حال تاخت با کمال دقت و مهارت تیر می‌اندازند. تیراندازی آنها در این حال از عقب طوریست که سواره‌نظام اروپائی را بحیرت می‌اندازد اما شک نیست که با استعمال زین اروپائی اینکار از آنها ساخته نیست (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۲

که در مقابل دشمن سواره حمله‌های آنها انقدر فائده‌بخش نبود، گذشته از این زوبین‌های آنها بمسافت تیرهای پارتی که بر تیرهای تیراندازان رومی مزیت داشت نمیرسید. اما سواره نظام رومی و آن هرچند از حیث تعلیمات نظامی و نیز از حیث اسلحه ممتاز بود ولی در این جنگ حریف سواران پارتی نبوده است و بعلاوه چنانکه مذکور داشتیم عده‌شان هم در اینمورد نسبت بسواران پارت کم بود.

جنگ کاره یا حران ۵۳ قبل از میلاد

بعد از گذشتن از فرات کراسوس سه چهار منزل پیش رفته تا اینکه برودخانه بلیک «۱» رسید. این نقطه بمسافت سی میل از کرهه (کاره) واقع شده و محل نامبرده همان شهر حران است که در کتاب مقدس ذکری از آن بعمل آمده است. در این جا رومیان ناگهان بقشون پارت برخورد و اریام‌نس که از روی نوشتجات پاورتارک، سورنا را در خفیه از حرکات و مقاصد قشون روم باخبر میساخت و برای منفعت خودش جلاً برای استیصال رومیان کمر بسته بود بیک بهانه‌ای از اردوی کراسوس خارج شده ملحق بقشون پارت گردید. سردار روم که باطلاعات ناقص خویش اعتماد داشت عوض اینکه قشون خسته و تشنه خود را امر باستراحت نماید بیدرننگ آنها را بمیدان جنگ سوق داده و همچو خیال کرد که باسانی میتواند بر حریف غالب آید.

اما سورنا شماره قشونش را از دشمن پنهان داشته علاوه هیمنه و شکوه اسلحه آنها را هم بواسطه پوشاندن در پوستها و رداها ظاهر نمینمود که در آنزمان این مسئله از نظر تاثیرات اخلاقی و روحی مهم شمرده میشد، ولی همینکه بقشون روم

نزدیک شدند اول طلبهای مخصوصی که در جنگ برای تحریص سپاهیان داشتند کوفته و از صدای مهیب و ناهنجار آنها (که شبیه به نعره جانوران درنده بود) رعب و هراسی در دلها انداختند.

سپس پوستها و روپوشها را از سلاحهای خود کنده و کلاهخودها و جوشنهای رخشان مثل شعله آتش بجلوه درآمدند، دستجاتی هم که در پستیهای زمین پنهان شده بودند بمیدان تاخته و خودشان را بدشمن نمودار کردند. موافق نوشتجات پلوتارک

.Belik-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۳

پارتیها در اول خواستند که با سواران سنگین اسلحه خودشان به گروهان مربع رومیان حمله ببرند ولی دفعه از این قصد منصرف شده از روی بصیرت شیوه جنگی مخصوص خود را عازم شدند بکار ببرند، باینمعنی که پس از حمله اول عقبنشینی و گریز را بهانه کردند و باطراف پراکنده شدند و گروهان مربع روم را احاطه کردند و بعد آنها «تدابیر حربی پارتی» را که بعدها بدان معروف بودند ظاهر ساخته یکدفعه بنای حمله را نهادند و رومیان را که تنگ بهم چسبیده بودند با تیرهای کشنده خود بشدت تیرباران کردند، لژیونهای رومی حمله بردند اما آن در اینمورد سودی نداشت چه سواران پارت بدان سرعت که حمله می آوردند فرار میکردند.

کراسوس که حال را بدینمواال دید به پسر خود پوبلیوس «۱» فرمان داد که جلو حملات سواران پارت را بگیرد و نگذارد قشون را بکلی محاصره کنند، پوبلیوس که از کشور گول «۲» باو ملحق شده و در آنجا او زیر دست قیصر خدمت کرده امتیازاتی در علم جنگ حاصل کرده بود با هزار و سیصد سوار و نیز جمعی تیرانداز و یکدسته پانصد نفری از پیاده نظام برای تقویت سواران بقشون پارت حمله کرد. سواران سبک اسلحه پارتی گویا برای بدام انداختن او از جلو در رفته و رو بفرار نهادند. این جوان رشید که خود را فاتح تصور مینمود دشمن را تعاقب کرد و پیاده نظام هم ویرا حمایت مینمود. لیکن پارتیها یکدفعه بعقب برگشته و بوضع مهیبی رو بدشمن نهادند، خاک و غبار زیادی برانگیخته بحدی که فضا را تیره نموده بود که تگرک تیر بر رومیها باریدن گرفت، سواران سنگین اسلحه هم بعد بمدد رسیده از همه طرف آنان را محاصره کردند. در این رستاخیز با وجود رشادت حیرت انگیز سواران گول پوبلیوس که پیاده شده زیر سواران پارتی خزیده شکم اسبها را با شمشیر میدریدند و حتی نیزهها را از دست آنان گرفته و از اسب بزیرشان میکشیدند معهدا تمامی این سپاه رومی که در عده از دشمن خیلی کمتر بود مغلوب و معدوم گردید و پوبلیوس نیز بزخم تیر از پا درآمده و بعد بسلاحدارش امر کرد با زخم دیگر کارش را تمام کند.

کراسوس مصمم گشته بود که فرمان پیشرفت و حمله عمومی بدهد که در این هنگام

.Publius-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۴

سر پسرش را بالای نیزه مشاهده نمود و از مصیبتی که باو وارد شده بود باخبر گردید.

پارتیها از این بهره‌مندی تشجیع شده بر کوشش و جد و جهدشان افزودند و سواران سنگین اسلحه را هم بکار انداختند و با تمام قوا با دشمن گلاویز شدند. آنها تا غروب آفتاب بدون هیچ وقفه سرگرم بیکار بودند و غروب آفتاب مطابق عادات خود به اردوی خویش که دور از میدان جنگ بود برگشتند ولی آواز دادند پیش از اینکه ما وظیفه‌ای را که بعهده داریم بدستگیر کردن کراسوس کاملاً بانجام برسانیم یک شب باو مهلت میدهیم تا در مرک پسرش سوگواری کند.

بطوریکه پلوتارک مینویسد کراسوس بالمره مایوس بود و لذا او کتاویوس و کاسیوس «۱» که از معاونین و نائبان او بودند فرمان عقب‌نشینی شبانه دادند و امید داشتند بدینوسیله از چنگ دشمن نجات خواهند یافت. پارتیها از این عزیمت دشمن باخبر بودند ولی تجاهل کرده رومیان فرسوده و مایوس را بحال خود گذاشتند که بدون هیچ مانعی این قصد فرارشان را بموقع اجرا بگذارند ولی چون صبح شد بفراغت باردوی رومیان ریخته زخمیهائی را که در اردو گذارده بودند از وجع و درد خلاصشان کرده تمامی آنها را کشتند و بعد بلافاصله عقب سپاه شکست خورده روانه شدند که آنوقت در کاره و دژ آنجا محفوظ در امن بودند.

رومیان چنان خود را باخته بودند که عوض اینکه در دژ نامبرده که جای مستحکمی بود مکث کنند و خود را از تکان و تزلزل و اضطراب بیرون آرند شب بعد هم امر بکوچ و فرار داده شد، اما این جا نظام و ترتیب دسته‌جات بهم خورده هر دسته‌ای بیکطرف هزیمت نمود. در اینمیان کراسوس با یکدسته از قشون بر اثر خیانت راهنما و بلدی که داشت بیک تپه‌های کوچک و پستی رسیده بود که قشون پارت بسروقت وی رسیده و باو سخت حمله بردند. او کتاویوس در اینموقع با نیروی خود برای نجات وی شتافته و سپاهیان کمی روی تپه مسلط بر قشون پارت پایداری نموده و در نتیجه پارتی‌ها را عقب راندند.

سورنا برای تکمیل ظفر و بهره‌مندی خویش در اینجا بحیله دست برد. او دم از

(۱)- او بعد از قتل قیصر پیشوای روم گردید (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۵

وداد و دوستی زده و از آشتی صحبت داشت و گفت حاضر است با روم صلح کند و تمامی سپاه ویرا بگذارد آزادانه باوطان خودشان برگردند، اما کراسوس باین سخن اعتمادی نداشت و از قبول آن امتناع مینمود لیکن سربازان و افسران سرکش و متمرد فشار آورده بالاخره ویرا مجبور کردند که تسلیم شود و اینمرد نیز با حس جرئت و شهامتی که در نهاد

فرزندان اصلی روم بوده است از روی شرافت بقبول آن تن در داده بنزد سورنا رفت و او کراسوس را بطور خیلی دوستانه پذیرفت و باو گفت عهدنامه‌ای مابین این دو دولت موجود و بقوت خود باقی است ولی شما رومیان عهدی که می‌بندید شرایطش را زود فراموش نکنید. مقصود سورنا از این سخن خلاف عهدی بود که قبل از این از پمپی بظهور رسیده بود. باری او سخنش را ادامه داده و گفت بنابراین بهتر آنست که بکنار رودخانه (فرات) رفته و در آنجا عهدنامه را امضاء کنید. کراسوس هم با این نظر موافقت نمود و امر کرد یکی از اسبان سواری خودش را برای او بیاورند، لیکن سردار پارت مجال نداد و گفت اینک اسبی با پراق طلا حاضر است و در تحت اختیار شما گذارده میشود و خواهی نخواهی او را بر اسب نشانده و بسرعت راه انداخته بردند.

نایب کراسوس ملتفت این غدر و حيله شده برای خلاصی و نجات او دست بشمشیر کرده و بیکی حمله برد، این جا زدو خورد شروع گردید و کراسوس در این هنگامه و جنگ تن‌به‌تن مقتول گشت.

دستجات قشون روم بعد از مرگ سردار خودشان بحال هرج و مرج افتاده پراکنده شدند و در راه و بیراه شکار عربها گردیدند و فقط قلیلی از آنها جان بدر بردند، چنانکه از چهل هزار تن سپاه روم یک نیمه در این جنگ تلف شده و ده هزار از فرات گذشتند و ده هزار نفر دیگر اسیر گردیده در مرجاننا (مرو کنونی) آنها را سکونت دادند و این رومیها با بومیان آمیزش کرده اختلاط و امتزاج پیدا نمودند، واقعا اگر از آثار این گروه انبوه رومی که در این واحه تاریخی سکنی داشتند یک روز مکشوف گردد بی‌نهایت مهم و دلچسب خواهد بود.

پلوتارک شرحی در زندگانی این رومی بدبخت نوشته و بذکر منظره دربار پارت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۶

و نمایی که هنگام وارد کردن سر او داده میشد شرحش را خاتمه میدهد. در اوقات عروسی پاکاروس پسر ارد با خواهر ارتاوسدس مجالس جشن و ضیافتی که منعقد میشده در یکی از این مجالس بازیگران و آکتورها باک کای اورپید «۱» (یکنوع درام) را نمایش میدادند و مدعوین و تماشاچیان از آن کیف میکردند که در این هنگام سر کراسوس را در میان آنها انداختند. این جا پلوتارک مینویسد که پارتیها از دیدن آن غرق شعف و شادی گردیدند... ژازن «۲» آکتور یونانی سر کراسوس را بدست گرفته با حال هیجانی پر از شور و شعف بیتی از ابیات درام مزبور را مناسب حال خواند که آن بشرح زیر است- «ما امروز شکار قوی پنجه و باقوتی را صید کردیم و یک نخجیر عالی و نجیبی را از کوهستانها بدینجا آوردیم». از این مناسب‌خوانی تمامی اهل مجلس لذت بردند.

حمله پارتیها به سوریه ۵۱-۵۰ قبل از میلاد

جنگهایی که در طول قرن‌های زیاد بین مشرق و مغرب روی داده از میان آنها جنگ کاره یا حران بیشک دارای اهمیت زیاد میباشد چه آن اعتبارات از دست‌رفته دولت مشرقی را برگردانید و اقتدار نماینده معظم دولت مغربی را ضعیف نمود ولی باید دانست نتایجی که از این جنگ حاصل شد از چندین حیث بقدر اهمیت آن یا آنقدریکه پیش‌بینی میشد نبوده

است و سبب آنهم این بود که اولاً قشون پارت جز در جنگ جلگه و دشت باز مهارت و هیبتی نداشت و ثانیاً سپهسالاریرا که منتهای کفایت و لیاقت را از خود بروز داده بود بی جهت از میان برداشتند.

کاسیوس ریاست باقیمانده قشون کراسوس را خود بعهده گرفت، سوریه اینوقت سر بعصیان و شورش برداشته بود لیکن دولت پارت قریب دو سال رومیان را واگذاشت که نتوانستند در این مدت شکستی که خورده بودند آنرا جبران و تلافی کنند زیرا که پارت در این مدت بدینقدر قناعت مینمود که فقط دستجات چندی که براه زنان و یغماگران همانند بودند بسروقت آنها میفرستاد و از طرف دیگر دولت مرکزی روم هم بواسطه جنگ خطرناک داخلی نمیتوانست در این موقع کمک بحکومت سوریه نموده نیروی کمکی

(۱) - Becchae of Euripides.

(۲) - Jason

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۷

اعزام دارد معذک حکمران نامبرده در دفاع از شهرها و جلوگیری از کلیه حملات و تعرضات لیاقت و کفایت قابل تحسینی از خود ابراز داشت.

بالاخره در سال ۵۱ پیش از میلاد حمله‌ای که این مدت مایه خوف و اضطراب بود بوقوع رسید و لشکری با سازوبرگ مرکب از سواران سبک اسلحه تحت فرمان پاکاروس به سوریه تاختن آورد ولی در محاصره و گشودن شهرهایی که دارای مستحکومات بود نتوانستند کاری از پیش ببرند. کاسیوس اگرچه مجبور شد که انطاکیه را پناهگاه خود سازد ولی گاهگاهی از جنگهای تعرضی کوتاهی نمیکرد و در مقابل قشون پارت عملیاتی شبیه بطرز جنگی آنها مینمود یعنی حمله میبرد و بعد از میدان میگریخت و پارتیها را به تعاقب خود وامیداشت و در کمین گاههایی که قبل از وقت تهیه دیده بود بطرف آنها برگشته انتقام میکشید و با وصف احوال پاکاروس از جنگ خسته نشد و از رود فرات که گذشته بود برنگشت و در تهیه آن بود که پس از گذشتن زمستان جنگ را از سر گیرد لیکن او این نقشه خود را تغییر داده و بجای اینکه دوباره بسوریه حمله ببرد ویرا اغوا کردند که بر ضد پدر توطئه و سازش کند اما پیش از اینکه این سازش صورت عمل بخود بگیرد ارد از قضیه خبردار شده و پسر خائنش را بدربار احضار نمود.

در تابستان ۵۰ قبل از میلاد قشون پارت از فرات بعقب برگشت و بدینگونه نخستین جنگ و زور آزمائی با دولت مغربی خاتمه یافت که بطور بدی دچار خفت و پستی گردیده نتوانسته بود خسارت و زیان وارده بر حیثیات و اعتباراتش را جبران و تلافی کند، برعکس دولت پارت که از فوائد و منافع سرشار مادی و معنوی برخوردار و دارای سلطنتی در درجه اول بوده است که متصرفات مشرقی دولت روم را در معرض مخاطره میداشت.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۸

فصل سی و یکم دومین آزمایش قدرت

اکنون تو ای پارت تیرانداز ضربت خوردی. اینک روزگار منت گذارده مرا منتقم خون مارکوس کراسوس قرار داد، جنازه پسر شاه را پیشاپیش لشکر ما ببر ای ارد پاکروس تو در عوض مارکوس کراسوس هدف گردید.

«شکسپیر در درام انتونی و کلئوپاترا»

جنگ داخلی بین سزار و پمپی (۱) ۱، ۴۹-۴۸ قبل از میلاد

پس از ختم جنگ اول پارت و روم چندی نگذشت که جنگ بزرگ داخلی بین قیصر (سزار) و پمپی شروع گردید. زاید است گفته شود که اثرات جنگ مزبور در اقصای پارت نیز انعکاس یافت، پمپی که مبنای اقتدارش از اول در مشرق زمین استحکام یافته بود در ۴۹ قبل از میلاد و یا در سال بعد با ارد فتح باب ارتباط نموده و عجب این است که پادشاه پارت با وجود خصومت و عداوتی که قبلا با پمپی داشت از قبول روابط با او استنکاف نورزید و چون مأمور سیاسی روم از ارد پرسید که در جنگ داخلی که تهدید میکند با چه شرطی نیرو بمدد پمپی خواهد فرستاد در پاسخ گفت باین شرط که سوریه در عوض باو واگذار بشود. پمپی از این مطلب ابا نمود و ارد نیز فرستاده او هیروس را توقیف کرد.

(۱) - این اسم (پامپی) نیز ضبط شده است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۷۹

نتیجه جنگی که مابین این دو سردار رومی رویداد این بود که پمپی در سال ۴۸ قبل از میلاد در فارسال بکلی مغلوب گردید و پس از مغلوب شدن ابتدا خیال کرد که بدربار پارت پناه ببرد ولی بقراریکه نوشته اند چون شنید که میان قیصر و انطاکیه موافقتی حاصل شده است از این خیال منصرف گردید ولی بنا بر مسطورات پلوتارک دوستان پمپی با این نظر او یعنی پناهنده شدن به ارد مخالفت کرده گفتند که اینکار برای او ویژه برای زنش کرنلیا «۱» خیلی خطرناک است و لذا به پادشاه مصر که در اوان طفولیت بود پناه برده و در آنجا بدست وزیران سلطان بطور خیانت و غدر مقتول گردید.

قیصر و شرق نزدیک در ۴۷ قبل از میلاد

قیصر (سزار) یکسال بعد از فتح مهم خود بسوریه و آسیای صغیر رفت که در ضمن آتش فتنه فارناسیز «۲» پسر مهرداد پادشاه بسفور را که در مقام استرداد تمام خاک پنت برآمده بود فرو بنشاند، چه کوششهای فارناسیز در بدو امر فاتحانه و سپاهیان محلی روم شکست خورده بودند، قیصر فقط یک لژیون بمدد سپاهیان مغلوب برده و در دوم ماه اوت ۴۷ قبل میلاد در زیلا «۳» مورد حمله سخت و متهورانه فارناسیز واقع گردید لیکن پس از جبران و تلافی شکست وارده از حمله

مزبور بدشمن حمله برده و سربازان روم فاتح در آمدند و فارناسیز رو بهزیمت نهاد. برادر نامشروعش ویرا تعاقب نمود و بعد در نتیجه حمایت روم بسطنت بسفور نایل گشت و شاید این فتح زیلا که شهرت تاریخی دارد بواسطه بیان موجزی باشد که راجع بآن فقط در سه کلمه از طرف قیصر بمجلس سنای روم اعلام شده است که «آدمم، دیدم، فتح کردم». نظر باینکه وجود قیصر در اینموقع برای کارهای مهمتری در مغرب لازم و ضروری بود احتمال نمیرود که بفکر خونخواهی کراسوس افتاده باشد ولی در سه سال بعد از این تاریخ که فتوحات و پیروزیهای خود را در تمام قلمرو روم بیپایان رسانیده بود برای اینکه شهرتی بر شهرت‌های سابق خود بیفزاید در صدد جنگ با حریف مشرقی یعنی دولت پارت برآمد و هواخواهان سزار که همیشه در مجلس سنا میل و اراده او را تأیید میکردند چنین انتشار دادند

(۱)-Cornelia.

(۲)-Pharnaces.

(۳)-Zela.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۰

که در کتاب سی‌ییل «۱» درج است که روم وقتی بر پارت غلبه خواهد کرد که آن کشور بفرمان یک پادشاه بوده باشد. باری از مجلس سنای مطیع فرمان لازم در این باب صادر شد و لژیونها (افواج) فراهم و حتی بحرکت درآمده روانه مشرق گردیدند که قضا کار خود را کرد یعنی در روز پانزدهم ماه مارس ۴۴ قبل از میلاد خنجر آزادیخواهان، پارت را از یک مخاطره‌ای که شاید در تمام دوران تاریخ وی بزرگترین خطر بشمار می‌آمد خلاصی بخشید، چه قیصر با مهارت زیادی که در جنگ و بصیرتی که در سیاست داشت و نیز تجاربی که از جنگ‌های اولیه روم اندوخته بود یقیناً آن مملکت را متصرف و ارد را مقهور و همان معامله را با او میکرد که اسکندر کبیر با داریوش کرد.

سوابق حالات مارک انطونی «۲»

باید دانست که عملیات هیچیک از نامداران روم در آنزمان در شرق نزدیک بقدر عملیات مارک انطونی دارای اهمیت نیست و بنابراین لازم است که مختصری از سوابق حالات او را مذکور داریم. در فصل گذشته اشاره باینمطلب شد که گابی نیوس «۳» حکمران رومی در سوریه مبلغ هنگفتی تعارف گرفته بکشور مصر حمله برد، مارکوس آنتیوخوس «۴» نوه وکیل مدافع معروف و فرزند ژولیه «۵» یکی از اعضاء خانواده سزار در این جنگ فرمانده کل قوا بود. او قبلاً بواسطه دستگیر کردن اریستوبولس «۶» سردار یهودان شورش طلب و پسر او که کار مهم خطیری بود رشادت و مهارتی ابراز داشته و شهرتی بسزا حاصل کرد.

در جنگ بر ضد مصر که رئیس قسمت سواره‌نظام بود عملیاتش باعث پیشرفت سپاه روم گردید و در گرفتن پلوزیوم که مفتاح کلید آنکشور محسوب میشد و قشون پادگان آن از شجعان یهود بودند او فوق العاده اظهار شایستگی نمود و نیز در

جنگ آخرین، او شجاعت غریبی از خود بروز داده و پس از اینکه سلطنت مصر باز به بطلمیوس واگذار گردید این پادشاه که در حال غضب بود برای اینکه بمردم بفهماند که دوباره به تخت و تاج رسیده است خواست از جماعتی که با او سابقا ضدیت کرده بودند انتقام کشیده و قتل عام کند ولی مارک آنطونی در این امر با او مخالفت نموده و کوشش کرد که این مقصود

(۱)-Sibyl.

(۲)-Mark Antony.

(۳)-Gabihius.

(۴)-Marcos Antiochus.

(۵)-Julia.

(۶)-Aristobols.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۱

بعمل نیاید و از اینرو در مراجعت از مصر نام نیکی از خود در حسن نیت و لیاقت و کفایت بیادگار گذاشت.

قبل از جنگ داخلی، او بهواخواهان قیصر (سزار) که در سنا مدافع ملت بودند امداد مینمود و در جریان محاربات، او در میدان فارسال فرمانده جناح چپ بوده و خدمت‌های شایانی به قیصر کرد. اینمرد بعد از قتل ولینعمت خویش تمام نوشتجات و اسناد و نیز وجوه نقد او را خود تصاحب نموده و تا وقتی که او کتاوین بعنوان وارث حقیقی سزار بروی کار نیامده بود رئیس و جانشین آن خانواده بوده است، زمانیکه این دو باهم بنای نزاع و جدال را گذاشتند او کتاوین بر انطونی غالب آمده و او را بطرف کوهستان الب راند، لیکن چیزی نگذشت که او با هیفده لیژیون که تحت فرمان خود جمع کرده بود برگشته و بالاخره او کتاوین را مجبور بصلح کرد. پس هردو سردار باهم متحد شده برای جنگ با بروتوس (۱) و کاسیوس (۲) بمقدونیا حرکت کردند. در ۴۲ قبل از میلاد پیروزی که در جنگ فیلیپی نصیب آنها شد قسمت عمده آن مرهون عملیات انطونی بوده است، چه او کتاوین تا ایندرجه علیل بود که با تخت روان او را حرکت میدادند.

بعد از این فتح انطونی بسمت مشرق حرکت کرد و چنان خراج سنگینی بمشرفیها تحمیل کرد که وقتی بطور اغراق باو گفتند که آسیا دویست هزار طالان برای خدمات شما حاضر کرده است، او هم بدون پروا گفت «اگر این مبلغ را نداده‌اند از متصدیان آن مطالبه کنید و اگر داده‌اند و مصرف شده است پس ما خراب و ورشکست خواهیم بود». کثرت اسراف و تبذیر و افراط در خودنمایی و نیز غرور و بی‌پروائی او حدی برای فشار و سخت‌گیری اهالی بلاد مشرق باقی نگذاشت و چیزی که کسر داشت همانا وجود کلئوپاتر (۳) ملکه مصر بود که او نیز در اینموقع با کشتی به سیدنوس بر

انطونی وارد شده و آن عرصه را جلوگاه حسن خود قرار داد و ترجمه شعری که شکسپیر در اینباب گفته بشرح زیر است: «کشتی که کلتوپاتر در آن نشسته بود مانند سریری درخشان در میان آب افروخته، سکان کشتی از طلا و شراع آن ارغوانی بود» و از اینوقت

(۱)- Brutus.

(۲)- Cassius.

(۳)- Cleopatre.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۲

بعد انطونی بالمره در زیر نفوذ و فرمان این زن که در حسن و زیبایی و دانش بینظیر بود واقع شده میل و اراده‌اش بر وجود انطونی حکمفرما بوده است.

حمله پارت تحت فرمان پاکروس و لاینوس ۴۰-۳۹ قبل از میلاد

تعجب در این است که در میدان فیلیپی یکدسته قشون پارت هم پیکار میکرده است. ارد که از میان آب گل آلود ماهی میجست در ابتدا یک دسته کوچکی از نیروی خود را به کمک کاسیلیوس باسوس «۱» فرستاد که یکی از طرفداران پمپی بوده و بعد قصد کرد سلطنت مستقلی تشکیل دهد. در سال ۴۳ قبل از میلاد باسوس به کاسیوس ملحق شده و قسمت قشون پارتی را هم با خود آورد و این افسر لایق که در دربار پارت معروف بود موقع را غنیمت دانسته برای ایجاد روابط و مناسبات حسنه قشون نامبرده را با تحف و هدایای گران بها بنزد ارد برگردانید. در پاداش آن یک عده از سواره نظام در جنگ فیلیپی بکمک او فرستاده شد و این اول دفعه‌ای است که قشون پارت در اروپا دیده میشود.

شکست بروتوس و کاسیوس - که بنا بخوازش خودش بدست یکی از غلامان پارتی وی کشته شد باسانی میتواندست که بین فاتحین و پادشاه پارت مشکلاتی تولید نماید، اما ارد بواسطه ضعفی که از جنگهای همیشگی داخلی عارض امپراطوری روم شده بود خود را از او قویتر میدانست و مصمم بود که از موقع استفاده کند. در اینزمان دولت پارت یک ژنرال رومی را که نامش کنتوس لاینوس «۲» بود تحت اختیار خود داشت. سردار نامبرده سابقا از طرف بروتوس و کاسیوس بسفارت بدربار ارد آمده و بعد نظر بخوفی که داشته است دیگر به میهن خود برنگشت بلکه در دربار پارت مشغول خدمت شده بود و هرچند از سرداران نامی نبود و لیکن خدماتش به پارتیها ذقیمت و قابل تقدیر بود.

ارد که فرزند خود پاکروس را از تقصیری که داشت عفو نموده بود در بهار سال چهارم قبل از میلاد که تقریبا ده سال بعد از جنگ اول بود او را باتفاق لاینوس

(۱) Caecilius Bassus.

(۲) Quintus Labianus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۳

با لشکر زیادی بسوریه روانه نمود و آنها از فرات گذشتند و انطونی که برای پیشوائی قشون روم بایستی در اینموقع حضور داشته باشد برای حفظ منافع خودش بر علیه او کتاوین و ویرا بمغرب طلبیدند و بنابراین سوریه را بیکی از سرکردگان نالایق خویش موسوم به دیسیدیوس ساکسا (۱) واگذاشته خود بروم رفت. پارتیها در وهله اول آنچه در جلو آنها بود همه را جاروب کردند. آنها پس از شکست دادن دیسیدیوس ساکسا اپاما و انطاکیه هر دو را مجبور بتسلیم نمودند. آنوقت این دو سردار از یکدیگر جدا شده پاکروس بطرف جنوب و لاینوس از رود تاروس عبور نمود. پاکروس تمام خاک سوریه را باستثنای بندر صور مسخر ساخت و بفلسطین رفت، در آنجا دو نفر یکی هیرکانوس (۲) و دیگری انتی گونوس (۳) عمو و برادرزاده که رقیب هم بودند بر سر سلطنت منازعه داشتند.

انتی گونوس هزار طالان که معادل دویست و چهل هزار لیره باشد با پانصد زن یهودی به پاکروس تعارف داد و سلطنت او را تصاحب کرده و تا سه سال هم سلطنتش دوام نمود. لاینوس نیز در جنگهای خود فاتح گردیده و دیسیدیوس را در جنگ دوم بقتل رسانید و پس از آن بجنوب آسیای صغیر تاخته و بفتوحاتی که کرده بود مغرور گشته خود را امپراطور نامیده و سکه بنام و صورت خود زد.

صلح بر اندیزیوم، ۴۰ قبل از میلاد

در این میانه انطونی در ایتالی موفقیت حاصل نموده و بواسطه صلح بر اندیزیوم تقسیم ثالثی در قلمرو روم بعمل آمد، بدین معنی که متصرفات افریقائی روم به لاپیدوس (۴) واگذار گردید ولایات شرقی هم که سرحد آن سکودرا (سقوتری کنونی) تعیین شده بود به انطونی داده شد، خلاصه انطونی و او کتاوین باتفاق هم وارد روم شده و از طرف اهالی بمناسبت صلحی که مابین این دو سردار واقع شده بود استقبال شایانی بعمل آمده و عموم اظهار مسرت و شادمانی نمودند و بعد برای استحکام مبانی این صلح او کتاویه خواهر او کتاوین که بلیاقت و کمال آراسته بود به نکاح انطونی درآمد.

(۱) Decidius Saxa.

(۲) Hyrcanus.

(۳) Antigonus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۴

فتوحات و نتیدیوس ۳۹ قبل از میلاد

در موسم پائیز ۳۹ قبل از میلاد انطونی برای ادامه جنگ در آسیا از روم حرکت نموده و چون در راه بیونان رسید پبلیوس و نتیدیوس «۱» یکی از صاحب منصبان خود را بجنگ لایدنوس روانه داشت. افسر نامبرده به لایدنوس هنگامیکه عده کافی حاضر نداشت حمله برده و او هم که غافلگیر شده بود ناچار به کلیکیه عقب نشست، شرح واقعه را به پاکروس خبر داد و او نیز از قشون سواره عده زیادی بکمک وی فرستاد که در تحت اختیار وی باشند. ولی عده مزبور مستقلانه بنای عملیات را گذاشته ناگهان به نتیدیوس حمله برده و شکست خورد. در نتیجه این حرکت لاینوس مستأصل مانده ابتدا دستگیر شده سپس مقتول گردید. پاکروس از این پیش آمد شوم مضطرب گشته به نواحی شمال سوریه عقب کشید. در این جا و نتیدیوس بهمین قدر که سوریه را از چنگ دشمن خارج ساخت اکتفا کرده از روی عقل و احتیاط به تعاقب او دیگر نپرداخت.

شکست و مرگ پاکروس در ۳۸ قبل از میلاد

این شاهزاده پارتی نتوانست کشور مفتوح خود را در تصرف حریف ببیند لذا پس از موسم زمستان از فرات عبور نمود. و نتیدیوس در ابتدا به عملیات تدافعی پرداخته اردوی خود را در بالای تپه‌ای قرار داده و خندق دور آن کند و اطراف آنرا مستحکم نمود. سپاهیان پارت بدوا تحریک شده دلیرانه بآن تپه حمله بردند و بالا رفتند ولی ناگهان دروازه‌های اطراف اردو باز و افواج رومی بیرون ریخته با قشون پارت درآویختند و آنها را به عقب رانده مرد و مرکب را از بالا بزیر غلطانیده و دست از تعاقب آنها نکشیدند، ولی سواران پارتی در مقابل پا فشرده هنگامه جنگ سخت و عاقبت پاکروس کشته شد و جنگ خاتمه یافت، سپاهیان پارتی بطرف پل قانقی فرات فرار کردند که از آنجا بگذرند، ولی راه را بر آنها گرفتند و از این قشون فقط یکدسته جان در برد که از طرف شمال به کاماژن «۲» گریخته بود.

(۱)-Publius Ventidius.

(۲)-Cammagene.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۵

نتایج این جنگ بظاهر گمنام در درجه اول اهمیت بوده‌اند چه تا آنوقت پارتیها سرایالات آسیائی روم با آن دولت مهبیای جنگ بوده و چندین بار هم بآن نواحی هجوم برده و تا اندازه‌ای هم راتق و فاتق بوده‌اند اما بعد از این جنگ از حمله و

هجوم دست کشیده از آن پس بحفظ مرزهای خود قناعت مینمودند، فقط ارمنستان که در منطقه نفوذ آنها واقع شده مستثنی بوده است.

مرگ ارد- ۳۷ قبل از میلاد تقریباً

مرگ پاکروس صدمه بسیار سختی به ارد وارد آورد. این پادشاه پیر بعد از این دست از سلطنت کشیده و پسر بزرگش فرهاد چهارم را بجای خود بر تخت نشاند. سکه پادشاه نامبرده اول سکه‌ایست که دارای تاریخ است. او اول کاری که کرد این بود که برادرانش را بقتل رسانید. پدرش وقتیکه این خبر را شنید او را سخت ملامت کرده در نتیجه ویرا نیز به فرزندانش ملحق ساخت، بدین طریق سلطنت باشکوه و طولانی این پادشاه که شهرت پارت را بجائی رسانید که شنیدن اسمش اهالی روم را بخوف و وحشت میانداخت با آخر رسید، این مرد شاید در عداد رجال بزرگ نبوده است و غلبه قاهرانه‌اش بر کراسوس مرهون کفایت و لیاقت سورنا سپهسالار پارت بود. معهذاً چون عظمت و قدرت کشور خود را پایه‌ای رسانید که با روم همدوش و در یک ردیف قرار گرفت سزاوار تعریف و تمجید است.

عزیمت انطونی «۱» بجنگ پارت، ۳۶ قبل از میلاد

فرهاد چهارم پس از کشتن پدر و برادران خود شروع بسلطنتی مخوف و دهشتناک نموده و بسیاری از اعظم و رجال دربار از او رمیده و ترک وطن گفتند و بهر طرفی که میتوانستند فرار کردند، از جمله شخصی موسوم به مونه‌زس از سرکردگان نامی و معروف پاکروس بود. این شخص بنزد انطونی رفته و او را آگاه کرد که برای حمله پارت موقع مناسب است.

فرهاد از این قضیه مضطرب گشته مونه‌زس «۲» را استمالت نمود و بنزد خویش طلبید.

Antony-(۱)

Monaeses-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۶

انطونی نیز باو اجازه مراجعت داده ضمناً دستور داد که به فرهاد حالی کند که مقصود او از این جنگ استرداد بیرقهای است که از قشون روم گرفته شده است و نیز رهائی اسرائی است که تاکنون زنده و باقی هستند، ولی او از این اظهار فقط میخواست است که دربار پارت را اغفال کرده باشد چه انطونی از فتوحاتی که بدست و نتیدیوس شده بود حسد برده برای یک جنگی که شهرتش را فوق شهرت او قرار دهد انتظار وقت میکشید، بنابراین در خفیه مشغول تهیه گردید و بزودی موفق شده شانزده یا هیجده فوج جنگ آزموده که عده آنها به شصت هزار تن میرسید حاضر ساخت. بعلاوه ده هزار سوار گالی و ایبری و سی هزار سپاه ذخیره و رویهمرفته لشکری مهیب و جرار ترتیب داد. ارتاوسدس پادشاه

ارمنستان نیز قراردادی در خفیه با او بست و بر طبق آن ملتزم گردید که شش هزار سوار و هفت هزار پیاده در میدان جنگ بکمک او حاضر سازد، با اینکه لازم بود که قبل از اینکه پارت وقت بدهد که بتکمیل قوای حربی خود پردازد بوی حمله ببرد بر اثر عشق و علاقه مفرط او به کلوپاتر نتوانست میدان رزم را بر مجلس بزم ترجیح دهد. بالاخره وقت عزیزش را صرف صحبت او کرده و تا نیمه تابستان ۳۶ قبل از میلاد از جای خود حرکت ننمود. نتیجه این شد که وقتیکه با قشون خود که عده آن بالغ بر یکصد هزار نفر بود خواست از فرات بگذرد قشون پارت سواحل فرات را چنان محکم نگاهداشته بود که برای آنطونی عبور از فرات ممکن نشد. لذا از سمت شمال بارمنستان رفته و در آنجا پذیرائی گرمی از او بعمل آمد.

ارتاوسدس باو پیشنهاد کرد که چون عمده قشون پارت اینوقت در ساحل فرات جمع هستند بهتر این است که نقشه جنگ را تغییر داده از ارمنستان به ماد آذربایجان حمله برده و پراسپا (۱)»

(۱) Praaspa) و این همان خرابه‌های موسوم به «تخت سلیمان» میباشد که واقع در یکصد میلی ارومیه است. راولینسون باستباه رفته میگوید که اکباتان قدیم در آنمحل بنا شده بود (رجوع شود به فصل دهم کتاب حاضر) و نیز رجوع شود بکتاب «ایران گذشته و حال» تألیف ویلیام جکسون فصل ۱۱ و سترابو کتاب ۱۱ و فصل ۱۳ که در آنجا «ورا» Vera مصحف «بیر» Bir که بمعنای دژ آمد با پراسپا یکی شناخته شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۷

پایتخت آنجا را بتصرف درآورد، چه حکمران آنجا از متفقین پارت است و از اینجهت یک کار بزرگی از پیش برده خواهد شد. انطونی با این پیشنهاد موافقت نموده و چنین معلوم میشود که نمدانست قشون پارت در آنجا حاضر خواهد بود. پس او قشون خود را دو قسمت نموده قسمتی که مشتمل بر باروبنه و ماشین آلات محاصره بود بعقب گذاشت و خود با قسمت دیگر بتعجیل پیش رانده و بسوی پراسپا شتافت، مقصود او این بود که بی‌خبر بآن شهر حمله برده و آنرا بتصرف بیاورد، ولی وقتی که بآنجا رسید دید رسیدن بمقصودی که در نظر گرفته بود ناممکن و بالاخره احتیاج به ماشین آلات محاصره پیدا کرده مجبور شد که بانتظار رسیدن آنها بنشیند.

در این میانه پارتی‌ها همانطور که انتظار میرفت دنبال قشون انطونی را گرفته و چون بلای ناگهانی بر سر استاتیانوس که ستون دوم تحت حفاظت و فرمان او گذاشته شده و از عقب حامل آلات و ادوات محاصره بود ریخته و کاملاً فاتح درآمدند چه در همان وهله اول او را با هزار نفر رومی کشتند و تمام ماشین آلات و اسباب محاصره‌ای که با او بود همه را تصاحب نمودند. معلوم است این حادثه غیر مترقبه یک ضربت خیلی سختی بوده که بر آنطونی وارد و باعث اندوه تمام رومیان گردید. ولی رستاخیز وقتی شد که پادشاه ارمنستان متحد او هم خلاف عهد کرده با قشون خود از او جدا گردید و بدنال کار خودش رفت. بالجمله تمام سعی و کوشش او در تسخیر آن دژ مستحکم طبیعی بهدر رفت. خواربار رو به کمی گذاشت. قشون پارت بعبادت مألوف خود بجنگ و گریز پرداخت. چندانکه آنطونی تلاش کرده که با دشمن در میدان جنگ روبرو شود ممکن نشد. موسم پاییز هم در رسید و روزانه موقع خطرناکتر میشد. پس برای این که حیثیت و

آبروی خود را بظاهر حفظ کرده باشد به پارتیها پیغام داد که اگر بیرق‌هایی را که از کراسوس گرفته‌اند مسترد دارند و اسرای رومی را رها کنند محاصره را ترک خواهد گفت. در جواب این اظهار غیر از سخریه و استهزا چیزی نشنید. بالاخره مصمم گشت که کوچ کرده مراجعت نماید، این مراجعت از دو راه ممکن بود صورت گیرد، یکی از این دو راه راهی که طرف مشرق دریاچه رضائیه بوده است که آب آن قابل

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۸

آشامیدن نیست ولی اراضی اطراف آن جلگه و هموار است، دیگر راهی است که از سمت مشرق از میان کوهستان میگذرد. چون آنطونی شنید که قشون پارت راه جلگه را گرفته است از روی مصلحت راه کوهستانی که از حوالی تبریز عبور میکند انتخاب نمود. تا دو روز بدون اینکه با هیچگونه مقاومتی برخورد کند حرکت نمود ولی روز سیم دسته‌ای از سپاهیان پارت نمودار شده اطراف این قشون فراری را گرفتند، رومیان در شکست کراسوس بتجربه فهمیده بودند که چاره تاکتیک یا تدابیر حربی سواران پارت که میزنند و میگریزند فقط و فقط بکار انداختن دسته فلاخن‌اندازان است که گلوله سربی را بطرف آنها پرتاب کنند. این بود که دست باین کار زدند و بعد حملات سواران گول هم بموقع توی کارآمده بالاخره دفع شد دشمن را از آنها نمود. ولی صبح روز بعد بار دیگر بسروقت آنها آمده و آنچه توانستند کردند. خلاصه تا نوزده روز متوالی رومیان مورد تهدید حملات فلاکت‌بار پارتی‌ها بوده و هرروز جمعی از قشون روم تلف میشد، بعلاوه تنگی خواربار و نبودن آب و شدت سرما هم بر فلاکت و مصیبت آنها افزوده و بهلاکت و تباهی آنها کمک میکرد.

در یک جنگی که در حوالی تبریز واقع شد هشت هزار از قشون روم مقتول و مجروح شدند و عاقبت بحال فلاکت و درماندگی به رود ارس رسیده پس از عبور از آن از صدمات قشون پارت خلاصی یافتند زیرا که فرهاد بیش از این ایشان را دنبال نکرد و بهمین قدر اکتفا نمود که آنها را از قلمرو خود خارج ساخت، ولی مصیبت قشون روم هنوز بآخر نرسیده بود چه قبل از آنکه بمقر زمستانی خود برسند هشت هزار نفر دیگر در این میانه رهسپار دیار عدم گردیدند.

باید دانست که آنطونی در این عقب‌نشینی در جریان احوال از بروز همدردی و مردانگی و سایر صفات محموده روحیه قشون را بطرف خود جلب نموده، در حس اطاعت و فرمانبرداری آنها نمیگذاشت اندک خللی وارد آید. پلوتارک مینویسد که او در جریان این احوال عقب‌نشینی ده هزار تن ورد زبان او بوده، متصل میگفت «اه! «عقب‌نشینی ده هزار نفر» آری او حیات دلیران یونانی را یاد مینمود که با وجود مشکلات

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۸۹

و سختی‌هایی که در این قسمت از آسیا داشته و بمخاطراتی که بیش از مخاطرات او گرفتار بوده‌اند معه‌ذا خودشان را به مأمّن نجات رسانیده بودند.

محتمل است آنتونی بخیال ادامه جنگ بوده است. ولی برگشت بنزد کلئوپاتر و ملاقات آن دلبر رعنا دیگر مجالی باو نداد که به اجرای این منظور پردازد. در موسم زمستان پادشاه ماد که در تقسیم غنائم رومی سهمی بطور دلخواه نبرده بود جرئت کرده زبان بشکایت و ملامت کردن و ایراد گشود. چون از خشونت مزاج و سببیت طبع فرهاد آگاه بود خود را مورد تهدید دیده ناچار بنای طغیان را گذاشت، او رسولی به اسکندریه نزد آنتونی فرستاد و باو وعده همه نوع همراهی داد. سردار روم که خیلی مایل بکشیدن انتقام از پادشاه ارمنستان بود این اظهار موافقت را غنیمت دانسته و پیشنهادی که کرده بود با کمال میل پذیرفت. بالاخره در سال ۳۴ قبل از میلاد بغتۀ به ارمنستان تاخته و با حیلۀهای جنگی ارتاواسدس را گرفتار کرد. پس از آن به نهب و غارت پرداخته و در هرجا قشونی پادگان گذاشته بمصر معاودت نمود. او در سال ۲۳ قبل از میلاد بار دیگر بدین حدود خود را ظاهر ساخته و به رود ارس رسید، او قراردادی با پادشاه ماد بسته و بر طبق آن قسمتی از ارمنستان را بر قلمرو وی افزود، دسته‌ای از پیاده‌نظام روم را هم تحت اختیار او گذاشت. اما برای اینکه مقام خود را در مقابل اکتاویوس محفوظ دارد ناچار موضوع پارت و پارتیها را از نظر انداخته تمام قوای خود را متوجه روم ساخت. ظن قوی آن است که فرهاد در اینموقع که بحال خود گذاشته شده بود برای انتقام از پادشاه ماد فرصتی بدست آورده آن دست‌نشانده عاصی را مقهور نموده و محبوس ساخته است، سپس به اتفاق ارتاگریاس پسر ارتاواسدس به ارمنستان تاخته و بلادی را که در تحت محافظت قشون روم بود ولی از جانی بدانها کمک نمیرسید از تصرف آنان خارج ساخت، لشکریانی را که پادگان آن نواحی بودند همه را اسیر نمود. در اندک زمانی ارمنستان بحال سابق خود برگشته و از تبعیت روم خارج گردید، معلوم است که بواسطه این جنگها و پیشرفت‌ها اعتبار دولت پارت بیش از پیش رو بفزونی نهاد، زیرا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۰

قشون استاتیانوس را مقهور و نابود نمود و مارک آنتونی را با تلفات بسیار سنگین از قلمرو خود خارج کرده بطوریکه او دیگر جرئت نکرد که از سرحد پارت قدمی جلوتر بگذارد و نیز ارمنستان را جزء منطقه نفوذ خود قرار داد.

فرهاد چهارم و تیرداد ۳۰-۳۳ ق. م

پس از این فتوحات، سببیت طبع و شقاوت فرهاد رو به فزونی نهاده و بحدی او را خطرناک جلوه داد که در سال ۳۳ قبل از میلاد اهالی پارت تحت قیادت یکی از نجبای کشور موسوم به تیرداد شورش کردند. فرهاد ناچار بنزد طوائف آسیای وسطی رفته و تیرداد بجای او بر تخت نشست ولی پس از سه سال فرهاد با سپاهی که از آن طوائف تدارک کرده بود مراجعت کرد، تیرداد در مقابل او تاب مقاومت نیاورده بالاخره مغلوب شده پسر کوچکتر فرهاد را با خود برداشته به اوکتاوین که آنوقت در سوریه بود ملتجی گردید. پسر فرهاد بطور گروگان پذیرفته شد. تیرداد هم تحت حمایت قرار گرفت لیکن سیاست محافظت کارانه آنوقت روم اقتضا نکرد که از فرات تجاوز نموده به حدود پارت قدم بگذارد.

پس دادن بیرقهای روم ۲۰ قبل از میلاد

مدت هفت سال که از این تاریخ گذشت یعنی در سال ۲۳ قبل از میلاد فرهاد باب روابط و مناسبات با دولت روم را مفتوح ساخته تسلیم تیرداد مدعی خود و رهائی پسرش را خواستار گردید.

او کتاوین که آنوقت امپراطور آگوستس خوانده میشد از تسلیم تیرداد ابا نمود ولی مراجعت پسرش را بدون اینکه فدیهای بخواهد پذیرفت، لیکن در عوض بیرقهای روم را تقاضا نمود. فرهاد با مسرت تمام به پسرش رسید، ولی در پس دادن بیرقهای روم موافقتی نشان نداد. پس از سه سال که از این قضیه گذشت و امپراطور بار دیگر بطرف کشور های شرقی خود سفر نمود فرهاد از عاقبت این استنکاف خود در پس دادن بیرقها بیمناک شده و بالاخره تمام آنها را بنزد امپراطور فرستاد. این قضیه اثر حیرت‌انگیزی در روم بخشید. چنانکه در تمام روم شادیها کردند و جشنها گرفتند. قیصر ابهت و جلالش در سرتاسر مملکت بالا گرفت نویسندگان آنروز این واقعه را با آب‌وتاب زیاد نوشتند، تعریف‌ها از او کردند و مدح و ثنا گفتند. از جمله هوراس شاعر معروف رومی در

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۱

ضمن شاهکارهایی که از خود باقی گذاشته لیاقت قیصر را در اینمورد سروده است «۱».

پایان دومین آزمایش قدرت

جنگهای مارک آنطونی بمنازعات و محاربات مابین دولت پارت و روم، بازیگر عمده شرق و غرب، صورت دیگری داد. بواسطه اینکه فرهاد بیرقهای روم را پس داد یکی از دواعی عمده حملات خصمانه روم بر علیه همسایه قوی و زبردست خود مرتفع گردید. آگوستس که از روی عقل از جنگ‌های خارجی اجتناب داشت سیاست دولت را بر این قرار داد که قلمروش را زیاده بر آنچه دارد نباید وسعت بدهد. از اینطرف فرهاد هم متوجه باین نکته شد که دوستی با روم برای او بغایت مفید و سودمند است، لذا فرزندانش را وقتیکه بزرگ شدند بدربار آگوستس فرستاد. هرچند علت عمده اینکار در باطن این بود که از شر رقابت آنها خود را محفوظ دارد، ولی بظاهر چنین وانمود کرد که آنها را بطور گروگان بدربار روم میفرستد.

بالجمله یک روح آرام مسرت‌بخشی آنزمان در مناسبات این دو دولت حکمفرما بوده- است، نظیر همان روحی که پیش از جنگ در امپراطوری بریتانیای کبیر وجود داشت و تاخت‌وتازها و تجاوزات خصمانه‌ای که بخاک یکدیگر میکردند تا مدت یکصد سال بین دو دولت همسایه موقوف شد.

Tua, Caesar, aetas fruges et agris rettulit uberes, et signa nostro restituit Iovi derepta
Parthorum superbis postibus, et vacuum duellis Ianum Quirini clausit et ordinem
rectum evaganti frena licentiae iniecit emovitque culpas et veteres revocavit artes

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۲

حجاریهای پارسی در کاخ عمدہ الحضره

فصل سی و دوم تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

یک مردمان یا (بیک اندازه) یک اردوگاهی بدون سابقه و لاحقہ، بدون مذهب، فنون، سیاست و طرز اداره خاص بخود مدت پانصد سال قیومت شرق را بعهدہ داشته و آسیا را از قشون روم حفظ نمودند «گاردنر- در خصوص پارسیها»

تشکیلات دولت پارت (اشکانی)

تاریخ پارت از نظر وسیع تری همان تاریخ ایران و آسیای وسطی است که در تحت سلطه و تفوق ارساسیان (اشکانیان) بوده.

این طایفه صحرانورد طوائف و اقوام مختلفه‌ای را که بزیر فرمان خود در آوردند نه در عمران و آبادی قدمی برداشتند و نه در بهم پیوستن آن طوائف و اقوام مغلوبه در یک ملت بذل مساعی نمودند. کلیه قلمرو آنها از شهر صد دروازه دو قسمت شده، قسمت علیا مشتمل بر یازده استان و بخش سفلی دارای هفت استان بوده است. بطور کلی میتوان گفت که پارسی‌ها هریالت و پایتختی را که میگرفتند مادامیکه میدیدند که احکامشان نافذ و معجری و خراج پرداخته میشود بهمین اکتفا کرده در امور داخلی آن ایالت مداخله نمیکردند و سکنه را در هر رشته‌ای که بودند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۳

بحال خودشان وامیگذاشتند. آنها وقتیکه یک کشور را فتح میکردند یا دوباره آنرا بسطان آنجا وامیگذاشتند که مانند یک پادشاه دست نشانده حکومت مینمود و یا یکنفر والی از طرف خود موسوم به (ویتاکسا) برای اداره آن میگماشتند. مثلا ماد آذربایجان، خوزستان، فارس، آدیابن هرکدام سلطانی از خود داشتند، برعکس کشور بابل که یکنفر ساتراپ در آنجا حکومت مینموده است. بقول جی بن «۱» وضع حکومت پارت خیلی شبیه بوضع حکومت اروپا در قرون وسطی بود، اما شهرهای یونانی نشین و آنها بطوریکه سابقا ذکر شده است زیاد و در سرتاسر مملکت پراکنده بودند و غالبا آباد هم بوده‌اند با آنها بطریق غیر معمول رفتار میشده است. این شهرها دارای حکومت بلدی بوده و از روی حقوق و امتیازاتی که از قدیم دارا بودند عملا خودمختاری داشتند (یعنی هر کدام جمعیتی بودند مستقل و دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت)، مثلا شهر سلوکیه که طرفدار خانواده سلکوس و دارای یک کرور نفوس و بلوک آباد و حاصلخیز از هر طرف ویرا احاطه کرده بود مقام شهر آزاد را دارا بوده است. فقط خراجی معین بخزانہ پارت میدادند، جماعات یهود هم استقلال داخلی داشتند، هرچند که آن بیای استقلال یونانیان نمیرسیده است. حتی بعضی شهرهاشان نظیر مال یونانیان مقام شهر آزاد را دارا بوده است، هر وقت جنگی با دولت غربی پیش می‌آمد این دولت‌های نیمه مستقل شهرهای یونانی چنانکه

از پیش هم اشاره شده است باعث ضعف دولت پارت بلکه وجودشان خالی از خطر نبود، اما از طرف دیگر احتمال می‌رود که همان نفوذ یونانیت باعث بقای این سلطنت گردید. چنانکه از عنوان «فیل هلن» یعنی محب یونان که در سکه‌های بسیاری از شاهان پارت استعمال می‌شده است می‌شود پی‌برد که این اتصال و پیوستگی تا چه اندازه سودمند بوده است.

وضع شاه

اعضاء خانواده و منسوبین سلطنت رتبه و مقام خود را بقدری بالا برده بودند که بقول آمیانوس مارسیلینوس «آزردن نژاد ارساس را هر کسی گناه کبیره شمرده و از آن اجتناب مینمود»، نظر بهمین تعظیم و

(۱) Gibbon- رجوع شود بکتاب «انحطاط و سقوط» جلد اول صفحه ۳۲۹ چاپ اسمیت (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۴

احترامی که از خاندان ارساس بعمل می‌آمد هیچوقت مدعی که خون آن نژاد در عروقتش نبود برای تخت و تاج پیدا نمی‌شد. در عین حال دو مجلس شوری برای جلوگیری از عملیات (خودسرانه) پادشاه بزرگ بطور توارث وجود داشت. یکی از آنها شورای خانوادگی که مرکب بود از اعضاء ذکور خاندان سلطنتی که بحد بلوغ و رشد رسیده بودند. دیگر مجلس سنا که از نجای سالخورده و کار آزموده و نیز مشایخ و بزرگان روحانی تشکیل می‌یافت، نظیر مجلس اعیان امروز انگلیس، به انضمام خانواده سلطنت هفت خانواده دیگر برسم دوره هخامنشیان در کشور وجود داشتند. پادشاه باید از خاندان اشکانی انتخاب شده و این انتخاب را هم دو مجلس نامبرده که مجلس مغستان یا مهستان از آن تشکیل می‌یافت باید تصدیق نماید (توضیح اینکه هر دو مجلس وقتیکه باهم منعقد می‌گردید آنرا مغستان مینامیدند) حق گذاشتن تاج بر سر سلطان پس از انتخاب تعلق به سورنا داشت که منصب سپهسالاری به توارث با او بود، از اینجا میتوان دانست که اداره آرتش دولت اشکانی نهایت ابهت و اهمیت را دارا بوده است. اکابر و بزرگان روحانی معروف به «ماجی» یا «صوفی» بودند. این جماعت چون نماینده مذهب رسمی کشور و دارای تعلیمات عالی بودند مانند کشیشان قرون وسطی در اروپا و علمای حالیه ایران مرغوب‌ترین املاک و اراضی را مالک بوده و علاوه بر حقوق و امتیازات مخصوصی که داشتند تشکیل حکومت مقتدره رؤسای روحانی هم به دست آنها بوده است. در اینجا ما این را ناچاریم اضافه کنیم که نزدیکی پادشاه برای همه کس میسر نمیشد و لذا اشخاص دور و بیگانه ناگزیر بودند تمثال پادشاه را که از زر ساخته شده و در شهرهای عمده گذاشته بودند تعظیم کنند. برای سلطان تاجی از جواهر و تختی از طلا بود که از پادشاهان هخامنشی باقیمانده بود.

ارتش

بظاهر چنین معلوم میشود که در دولت پارت غیر از گارد سلطنتی سپاه دائمی وجود نداشت، مانند دوره هخامنشی هر وقت جنگی روی میداد به سلاطین دست‌نشانده و استانداران امریه‌ای صادر میشد که هر کدام

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۵

لشکری از حوزه حکمرانی خود فراهم نموده در یک روز مخصوص در محل معینی حاضر شوند. هزینه این لشکرکشی تماما بعهده خود آنها بوده است.

قشون پیاده، مثل ایران امروز چندان محل اعتنا نبوده است، بر طبق آنچه در قضیه کراسوس مذکور داشتیم قشون کارآمد و جنگی پارتیها همان سواران سبک اسلحه و سنگین اسلحه بوده و ما بهترین تاکتیک سپاهیان پارت و نیز ضعف آنها را در موفق نشدن بتعاقب رومیان در شب در آنجا یعنی در جنگ با کراسوس نشان دادیم.

در جنگ با آنطونی معلوم است که فرهاد پادشاه پارت کوشش داشت که لشکر دشمن را قبل از رسیدن زمستان از خاک خود خارج کند، چه میدانست که نمیتواند قشونش را تا آنوقت یعنی تا یکمدت طولانی تحت السلاح نگاه دارد و این نیز یک ضعف دیگر آنها را که ضعف شدیدی است ظاهر میدارد. پارتیها از فنون حربی که از مدتی قبل از اسکندر کبیر در یونان معمول بود بکلی محروم و بی بهره بوده اند. ماشین آلات و ادوات محاصره و قلعه گیری هم نداشتند با اینکه بسهولت میتوانستند بوسیله رعایای یونانی خود این آلات و ادوات را تهیه نمایند. حتی وقتیکه ماشین آلات محاصره رومیان را که خیلی عالی هم بوده از آنطونی گرفتند قدر آنها را ندانسته و همه را خراب کردند.

هرگونه عملیاتی راجع به کشتی رانی در نزد این قوم یعنی پارتیها که فقط به سواری و اسب دوانی علاقه مخصوصی داشتند مجهول بود با اینکه هیرکانی ناحیه ای است که در سواحل دریای خزر واقع است. ما در سابق در یک مورد نسبت به پارسیها هم همین نظریه را اظهار داشته ایم.

دربار

مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی که در اختلاف فصول از شوش به پرسپلیس و از آنجا به اکباتان حرکت مینمودند دربار پارت نیز زمستان را در بین النهرین و تابستان را در ماد و پارت بسر میبرد. پایتخت زمستانی شهر تیسفون بود که در ساحل یسار دجله مقابل سلوکیه و چندین میل پائین بغداد بنا شده بود. اکباتان پایتخت وسطی و هکاتم پیلس هم مرز هیرکانیا (شاید سترابو «۱» اشتباهها

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۶

انرا با هیرکانیا یکی دانسته است) پایتخت سوم آنها شمرده میشد. ری نیز که سر راه ماد علیا و پارت یا هیرکانیا واقع می‌باشد غالباً اقامتگاه آنها و شاید دارای کاخهای شاهی نیز بوده است. از جمله کاخی هم در بابل داشته‌اند که از آن فقط از نوشتجات فیلس تراتوس شرحی بما رسیده است. نامبرده چنین میگوید: «سقف کاخ از الواح مفرغ زینت یافته که بغایت شفاف و درخشان بودند. در این ساختمان اتاقهایی مخصوص زنان و اتاقهایی مخصوص مردان و سالونها و ایوانهایی وجود داشت که تمام دیوارهای آن یا با خشت‌های جواهرنشان زر و سیم اندود و یا تصاویر و نقوش ساخته شده از زر ناب مزین بوده است.

موضوعات تصاویر و نقوش نامبرده را از افسانه‌های یونان منجمله اندرومیده «۱» و ارفیوس «۲» که مکرر بمعرض نمایش گذاشته شده بود گرفته بودند... تسخیر شهر آتنه و جنگ ترموپیل و کانالی را که در کوه اتس «۳» حفر شده بود در اینجا شما مشاهده مینمودید... یکی از اتاقهای مخصوص مردان سقفی داشت گنبدی مانند آسمان که تمامی آن از یاقوت‌های نیلی ترکیب یافته بود که از همه احجار کریمه نیلی تر میباشد و آن در رنگ شباهت تام و تمامی با آسمان داشته است.

برخلاف انتظار از شرح زندگانی روزانه شاه اطلاعی در دست نداریم، هوس‌رانی و خوشگذرانی سورنا را که بر کراسوس غلبه یافت ما در نوشتجات پلوتارک در بالا ملاحظه نمودیم. پادشاه ملبس بلباس اهالی ماد بود، موی سر را از وسط دو شقه میساخته و چهره را با آب و رنگ زینت میداده است، ده هزار سوار خاصه بانضمام امرا و افسران و خواص سلطنت در سفرها با پادشاه حرکت میکردند. باروبنه و لوازم مسافرت مفصل و باعظمت بود. از این قرائن و امارات استنباط میشود که وضع زندگانی با تجمل و جلالی بیش از آنچه ذکر شد میگذشت.

وضع زنان

موافق آئین تعدد زوجات که در مشرق‌زمین مرسوم است زنان در تحت تحکم و زیردستی بوده‌اند. مانند پادشاهان هخامنشی سلطان یک زن عمده که ملکه شناخته میشود و عده کثیری هم متعه یا مترس و کنیزان که اغلب آنها یونانی بودند داشته است. جدائی زنان از مردان یعنی حرم‌سرا و رسم حرم که در

(۱)-Andromeda.

(۲)-Orpheus.

(۳)-Athos.

مشرق رواج داشته در میان آنها نیز بوده است. اما خواجه‌سرایان برعکس ایام هخامنشی دارای نفوذ و قدرتی نبوده‌اند. بغیر از موزا کنیز ایتالیائی هیچیک از ملکه‌های پارت مانند ملکه‌های سلاطین هخامنشی اقتدار و استیلا نداشتند. حقیقت این است که پارتیها مردی خودشان را بدرجه معتابهی محفوظ داشتند و آنها غالباً برای این بوده است که آنها هیچوقت رسوم و عادات صحرائشینی خود را از دست ندادند.

زندگانی پارتیها

از زندگانی پارتیها اطلاعی که داریم نسبتاً خیلی کم و مختصر است، ولی از همین مختصر هم میشود تصویر آنرا بخاطر آورد.

در این شکی نیست که کار عمده و باشرف نزد آنها اول از همه اشتغال بجنگ و جدال و پس از آن اشتغال بصید و شکار بوده است. ما در سابق شرحی راجع بشکار که اقسام آن در آن زمان زیاد بوده است مذکور داشتیم و هرچند بیان مزبور راجع به قرق‌گاهها بوده است ولی از آن میتوانیم یقین حاصل کنیم که پارتیها مانند پارسیها و مقدونی‌ها شغل شکار را همیشه در مدنظر داشته و علاقه خاصی بآن داشتند. این گفته ژوستن را خوب میتوان فهمید که میگوید قسمت عمده مواد غذایی آنها از گوشت شکار بوده است، به شرب شراب نیز معتاد بوده‌اند که از خرما ساخته میشد و آنرا همچنانکه در همه‌جا معمول است در مجالس و جشن و سرور علناً مینوشیدند، آلات موسیقی آنها عبارت بود از فلوت یا نی‌لیک و نیز طبل یا دهل. در ضیافتها و اعیاد اغلب مجالسشان برقص خاتمه پیدا مینمود مانند سایر اقوام صحرائشین در ایام بدویت خوراکشان ساده و محدود بوده است، ولی پس از رسیدن بدولت و نعمت معلوم است تغییر عادت داده همه نوع گوشتی حتی گوشت خوک و اقسام بقولات و سبزی‌آلات میخوردند. نان آنها از خمیر ورآمده و بسیار سبک و متخلخل بوده بطوریکه خوبی آن در روم هم شهرت داشته است.

لباس

لباس پارتیها مانند پارسیها قبائی بود بلند و گشاد که در آن زمان معمول مردمان ماد بوده و شلواری فراخ که میان جماعت پتان الان هم مرسوم است. بجای کلاه چیزی بشکل نوار بر گرد سر می‌بستند که از دو طرف منتهی بدو رشته دراز میشد و یا «تیار» تاجی مخصوص پادشاهان هخامنشی بر سر میگذاشتند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۸

موهای ریش و سر را پیچانده مجعد مینمودند، ولی این رسم باختلاف اوقات تغییر میکرد.

هنگام جنگ سلاح آنها کلاهخودی بود از فولاد صیقلی شده، یراق اسبها بسیار با ثروت و قیمتی و دهنه و گل میخهای زرین معمول بوده است. اسلحه عمده ملی کمانی بود پرقوت و شمشیری هم حمایل میکردند، بستن قمه در میان تمام طبقات بدون تخلف معمول بود. حربه عمده سواران سنگین اسلحه نیزه بوده است.

لباس اشک اول بطوریکه در مسکوکات دیده شده و گاردنر آنرا ذکر مینماید بدین قرار بود: «خودی مخروطی شکل شبیه بخودهای آشوریاها بر سر داشته که دنباله یا آویزه زره از اطراف آن برای حفظ گوش و گردن آویخته بوده است و نیمتاجی یونانی بر آن بسته گوشواره‌ها بگوش آویخته و گردن‌بندی ساده در گردن داشت، زرهی در بر مشتمل بر پولک‌ها و یا حلقه‌ها که بازوها را تا بند دست و پاها را تا قوزک میپوشانیده است و روی آن عبا یا جبه نظامی پوشیده کفشها را با بند بساق یا میبست» اما پادشاهان بعد از اشک این لباس را متروک و فقط بجامه نرم و عبائی بر روی آن اکتفا میکردند.

قوانین و رسوم

از قوانین پارتیها چندان اطلاعی در دست نیست و معدلک میتوانیم تصویری از آن بخاطر بیاوریم. بنای قوانین آنها بر خشونت و سختی و شدت بوده و در مجازات و تنبیه رعایت تعادل و تناسب با گناه را نمی‌نمودند ولی آنها در این مسئله منفرد نبودند، رسوم اصلی آنها همان رسوم بدویت و صحرائشینی و تا اندازه‌ای هم پابند عادات و رسوم پارسیان بودند و غالباً تمدن یونانی در آنها رسوخ داشته است.

استعمال تاج یونانی و نیز القاب یونانی که معمول آن عصر بوده نفوذ یونانیت را در آنها نشان میدهد، تقویم آنها اگرچه از روی تاریخ ارساس (اشک) بوده ولی تاریخ سلوکی هم در میان آنها معمول و شایع بوده است «۱» صفات شخصی آنها عالی، با اسرا مهربان، در اقوال خود ثابت و در رعایت عهد ساعی بوده‌اند و آنچه در نوشتجات هوراس بر خلاف

(۱) - یک لوحه بابلی در موزه بریطانی (شماره ۳۳۰۰۹، اطاق متعلقه ببابل، قفسه ج، شماره ۴۴۳) موجود میباشد که رسید وجوه متفرقه‌ای از نقره در آن ثبت شده است. تاریخی که در اینجا ذکر شده عبارتست از:

۱۵۴ اشکانی مطابق با ۲۱۸ سلوکی و ۴۹ قبل از میلاد (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۴۹۹

محاسن آنها نوشته شده بی‌اصل و گویا منشأ آنها غالباً از روی افسانه‌هاست،

مذهب

مذهب پارتیها مانند رسومشان ترکیبی بوده و آن از سه منبع مختلف گرفته شده ظاهراً در اوایل امر که بدولت و اقبال رسیدند معتقد بمذهبی نبودند مگر پرستش اشک که او را بانی و مؤسس سلطنت خود میدانستند ولی باین پرستش اجدادی تنها اکتفا نکرده بعضی از عقاید و اصول زردشتی دوره هخامنشی را نیز مانند مبارزه دائمی بین اورمزد خالق خیر و دروغ و شر قبول نمودند، بافتاب هنگام طلوع نماز کرده و آنرا بنام قدیم میترا پرستش مینمودند و همینطور ماه را نیز میپرستیدند، به بعضی خدایان دیگر نیز که گویا آنها را عوامل و کارکنان اورمزد تصور کرده و محافظت پادشاهان و

خانواده‌های آنان را مربوط بآنها میدانستند، درست مانند وجودهای مجرد دوره هخامنشی معتقد بودند. سواد مردم پارت زیادتر همان هیاکل اجدادشان را که گرانبهاترین اندوخته هر خانواده اعم از عالی و دانی بوده است میپرستیدند، به سحر و افسون که از خصائص مذهب بابلیان بود اعتقاد کامل داشتند.

مغها در اول بغایت محترم شمرده میشدند، پاکی و قدوسیت آتش و نیز عدم تدفین اموات را تعلیم میدادند، در مجلس اعیان پارتی یا مهستان عضویت داشتند ولی بعد این اهمیت و احترام از آنها کاسته و در آخر نفوذشان قریب به صفر گردید و آن تا یک اندازه از اینجا ناشی شد که پارتیها نسبت بمذاهب یونان و یهود تساهل و تسامح روا داشته مخالفتی در ترویج آنها نمیکردند و اخیراً مسیحیت «۱» هم در آن کشور راه یافته و بنای انتشار را گذاشت و چنین معلوم میشود که سلاطین اسرهون «۲» از همان اوایل مسیحیت بآن مذهب گرویده‌اند و این مخصوصاً بثبوت رسیده است که در سال ۱۹۸ میلادی در ادیسا پایتخت اسرهون که در آنوقت مرکز کلیسای شرقی بود شورائی برای تعیین تاریخ عید قیامت مسیح منعقد بود، برخلاف آنچه از ضعف و انحطاط مذهب ملی در آنعصر نوشته شده است ما میدانیم که ولگاش «۳» اول یکی از پادشاهان پارت آنچه از

(۱) - مذکور در کتاب «کلیسای آشوری» تألیف دکتر و، آ، و گرام (مؤلف).

(۲) - Osrhone.

(۳) - Volgases.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۰

کتاب اوستا باقیمانده بود جمع آوری نموده وی و جانشینانش عشق و علاقه خاصی بمذهب زردشت نشان میدادند.

در نوشتجات فیلوستراتوس «۱» که از سال ۱۷۲ تا ۲۴۴ میلادی میزیست در وصف بابل که قسمتی از آن نقل شده است ما میخوانیم که هیاکل زرین خدایانی را که میپرستیدند اطراف گنبد نصب مینمودند و مانند ستارگان آسمان میدرخشیدند و این در همان اطاقی بود که شاه برای داوری و حکمرانی می‌نشست و نیز چهارچرخ افسونی زرین بود که از سقف آویخته و با صورت نمسیس «۲» رب النوع پادشاه را تحذیر مینمودند که خود را از سایر مخلوق برتر نشمارد، این چرخها زبان خدایان خوانده میشده و بدست مغهائی نصب میشدند که در کاخ شاهی رفت و آمد و یا تقریبشان بپادشاه زیاد بوده است «۳».

بالاخره از این مسئله که در سکه‌های ازمنه اخیره صورت پلاس «۴»، ارتمیس «۵»، زئوس «۶» و شاید هم اپالو دیده میشود منقوش است ثابت میگردد که زمانی هم بر پارتیها گذشته است که به بعضی از ارباب انواع یونانیها رسماً معترف و معتقد بوده‌اند.

ادبیات

پارتیها ادبیاتی از خود دارا نبودند و همین مبرهن میدارد که آنها تا چه اندازه از صنایع و فنون زمان صلح دور بوده‌اند.

ممکن است بعد از تصرف شهرهای یونانی‌نشین ادبیات یونانی را فراگرفته باشند و البته اینمعنی در مظاهر و مناظر آنها اثری بخشیده همانطور به میلیونها سکنه اروپای فعلی تأثیر نموده است، این قول پلوتارک که در پارت انواع بازیهای یونان رواج داشت قابل بسی توجه است و اینمطلب محقق است که تعلیم زبان یونان در پارت وسعتی بسزا داشته

(۱) Philostratus.

(۲) Nemses.

(۳) -

Philostratus, vit. Apoll. Tyan. 1. 25) quoted from the Sixth Oriental Monarchy, P. 417

.)

(۴) Pallas.

(۵) Artemis.

(۶) Zeus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۱

و کلیه تحریرات و مکاتباتشان درین زبان بود (۱).

معماری و پیشه و هنر

فرگوسن (۲) در کتاب معروف خود راجع به «تاریخ معماری» مینویسد که معماری شرقی از فتوحات اسکندر کبیر تا زمان طلوع ساسانیان ساده و خالی از هرگونه ترکیب بوده است، این نظریه بطور کلی درست و متین است، لیکن در هاترا (الحضره) واقع مابین دجله و فرات بفاصله چند میل در مغرب بلاد آشور خرابه‌هایی هنوز موجود است که آنها را منسوب به پارتی خالص میدانند. برای اینکه شهر مزبور تا اوائل قرن دوم بعد از میلاد موقع مهمی را دارا نبوده و آمیانوس - مارسلینوس (۳) در سال ۳۶۳ میلادی مینویسد «هاترا از مدت متمادی است که ویران و متروک مانده است».

شهر نامبرده محاط به دیواری مدور و ضخیم بوده و بواسطه برج و بارویی که در فواصل معینی بنا شده بودند استحکام یافته و با خندقی عمیق و پهن که شهر را در احاطه داشت حفظ و حراست میشده است. محیط شهر متجاوز از سه میل بود. در وسط آن آثار کاخ سلطنتی موجود میباشد. ساختمان عمده آن عبارتست از هفت طالار که باندازه‌های مختلف از نود پا در چهل و از سی پا در بیست متوازی یکدیگر قرار گرفته‌اند، طالارهای نامبرده تماما مسقف ضربی میباشند. ارتفاع آنها مختلف و نیز روشنائی آنها از دهنه و هلال‌هائی بوده است که بسمت مشرق باز میشده است. میس گرترو دبل «۴» مینویسد «طالار بزرگ که آن در قسمت داخل، کار باین نداریم که اندازه‌اش چیست، بواسطه ستون یا پایه تکه و پاره نشده (یعنی در وسط آن ستون و پایه‌ای نیست) یکی از بناهای شاهانه و مجلل و عالی بشمار آمده تا اینحد که هیچ نقشه و طرح مربوطه به معماری را نمیشود بر آن برتری داد. این طاق بزرگ مجلل توجه معماران ساسانی و

(۱) - دو سند بزبان یونان باستان مورخه سال ۲۲۵ سلوکی (۸۸ قبل از میلاد) و ۲۹۵ (۲۱-۲۲ قبل از میلاد) بترتیب و مربوط به نقل و انتقال یک تاکستان که جدیداً در ماد غربی کشف شده است برای اینموضوع نهایت درجه مهم و قابل توجه میباشد. رجوع شود بمقاله) Ellis H. Munns (در جریده «مطالعات زبان یونان» شماره ۳۴، صفحه ۶۹، ۱۹۱۴، بخش دوم (مؤلف).

(۲) - Fergusson.

(۳) - Ammianus Marcellinus.

(۴) - Miss Gertrude Bell.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۲

نیز معماران اولیه اسلام را جلب نموده و یقیناً در دماغ آنها نفوذ داشته است. حقیقت آن است که مزایا و طرز و شیوه آن معماری‌ها هنوز هم حکمفرما میباشد! سر در ۴۰- کاخ سلطنتی در الحضره، قسمت جلو ایوان شمالی یا تالار بزرگ اقتباس از کتاب «الحضره» تألیف آندره دانشمند آلمانی «نشریات علمی انجمن شرقی آلمان» شماره ۹ سال ۱۹۰۸

مشرقی با یک رشته نیم‌ستون‌های چسبیده به دیوار زینت یافته و حجاری‌هائی روی طاقهای مدخل ایوان‌ها بعمل آمده که عبارت از کله‌های آدمی یا تصاویر و اشکال نسوان بوده است.

عقب این ایوان‌ها ساختمانی بود مربعی که از یکی از ایوان‌های بزرگ بدانجا داخل میشدند و آن محاط بیک دالان دارای سقف ضربی بوده است. ساختمان مزبور چنین بنظر می‌آید که برای عبادت ساخته شده و جزو پرستش‌خانه شمرده میشد. بالای در مدخل آن با مقرنس کاری بسیار زیبا آرایش یافته و اندرون بنا ساده و خالی از «۱»

(۱) - «کاخ و مسجد در اخیدر» و اگر شائق بهترین و آخرین تألیفی باشید که در باب الحضرة انتشار یافته رجوع کنید به «هاترا» بقلم آندره از انتشارات علمی انجمن شرقی آلمان شماره ۹، ۱۹۰۸ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۳

آرایش بوده و روشنی آن فقط از یک در تحصیل میشده است.

علاوه بر ساختمانهایی که در بالا ذکر شده در نقاط چندی در بین النهرین هم مانند نیفر «۱» و شرقاً «۲» کاخهایی از پارتیها کشف شده‌اند. در کوه بی ستون معروف حجاری از پارتیها موجود میباشد که بر حسب دستور گوتارزس «۳» صورت گرفته است. حتی نام او بخط یونانی در بالای تخته سنگی که محل حجاری است خوانده میشود و آن مشتمل بر دو لوحه است: لوحه طرف چپ که قسمت اعظم آن حالیه ضایع و محو شده دارای چند تصویر ایستاده‌ای که سه تایی آنها هنوز پدیدار میباشد. اما لوحه طرف راست و آن بهتر محفوظ مانده و مشتمل بر سه تصویر سواره ولی به نسبت کوچکتر و خردتر میباشد.

سواری که در وسط دیده میشود تصویر گوتارزس است که برقیب خود مهرداد حمله برده ویرا سرنگون نموده است و رب النوع بالدار فتح تاجی بر سر او میگذارد. صورت افتاده مهرداد و اسب او در لوحه طرف چپ نزدیک سوار سومی یکنفر «۴» از حامیان گوتارزس است که بتاخت با نیزه‌ای که همراه دارد بیاری او میآید. این حجاری‌ها در مقابل حجاری ساسانیان بنظر چیزی نمیآیند لیکن در ترقی و تکامل تاریخی صنایع مشرق زمین اهمیتی بسزا دارند.

مسکوکات

ما با اشاره مختصر به مسکوکات «۵» پارتیها فهرست ناقص کارهای صنعتی و فنی آنها را در اینجا خاتمه میدهم. اولاً در سلطنت آنها سکه‌های طلا وجود نداشته است، اما دراهم و آن تماماً دارای صورت ارشک میباشد در حالتیکه بطرف راست نشسته و کمانی که زه آنرا کشیده بدست گرفته است. در مسکوکات دوره‌های اولیه، مؤسس و بانی این سلطنت روی دوش اپولو «۶» نشسته، برعکس در سکه‌های اخیر به پشت تکیه بتخت نموده است. استعمال و ترسیم سنگ مخروطی دلفی «۷»

(۱)-Niffer.

(۲)-Cherkat.

(۳)-Gotarzes.

(۴)- به «حجاریها و کتیبه بیستون» تألیف کینگ و تامپسون مراجعه کنید (مؤلف).

(۵) - بفرست مجموعه اشیاء موزه بریتانیا تألیف و، روت مراجعه کنید (مؤلف).

(۶) - Apollo.

(۷) - Delphi.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۴

واضح است که از سکه‌های پادشاهان سلوکی گرفته شده است که در آنها آپولو با کمانی در دست در «مرکز عالم» قرار دارد. نوشته و خطوط روی سکه‌ها یونانی است مگر ۴۱- کاخ سلطنتی الحضره، دیوار جنوبی ایوان جنوب یا دالان بزرگ اقتباس از کتاب «الحضره» تألیف آندره دانشمند آلمانی نشریات علمی انجمن شرقی آلمان شماره ۹ سال ۱۹۰۸ سکه‌های ولگاش پنجم و ارتبان (اردوان پنجم) و نیز ارتاواسدس (۲۰۸-۲۲۸ میلادی) که بخط یونانی و پهلوی هردو میباشد. در مسکوکات اولیه اشکانیان «ارشک

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۵

شاه» نمایان میباشد، لیکن فرهاد اول لقب «پادشاه بزرگ» اختیار میکند. مهرداد اول خود را «شاهنشاه» میخواند و سلاطین بعدی تازه القابی بالاتر از آن انتخاب میکنند.

در طرف دیگر سکه صورت پادشاه معاصر منقوش میباشد. گاردنر مینویسد که مسکوکات پارتیها دو قسم بوده است: اول مسکوکات نقره چهار درخمی با یکعده مسکوکات معینی از مس، دوم سکه یک درخمی نقره و ابول (۱) و مسکوکاتی از مس در همان حدود و چنین معلوم میشود که سکه‌های قسمت اول در بلاد یونانی نشین و قسمت دوم در مراکزی که مستقیماً تحت حکمرانان پارتی بودند ضرب میشده است.

(۱) - Abol. پول قدیم یونان در حدود چهل دینار است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۶

چهار درخمی فرهاد و موزا

فصل سی و سوم نزاع و جدال بر سر ارمنستان

از نامه‌ای که اردلان پادشاه اشکانی باو (تی‌بریوس) نوشته و از کشتارها و ضعف نفس و فسق و فجور و پدرکشی او را توبیخ و سرزنش نموده و تحریکش کرده بود که خودکشی کند و نفرتی را که مردم حقا از او داشتند بدینوسیله جبران نماید حال تغیر و خشمی بوی دست داد که در همه عمرش چنین حالی بوی دست نداده بود.

مسئله ارمنستان

اگر اختلاف نظری بین پارت و روم سر ارمنستان روی نداده بود احتمال داشت که روابط دوستانه بین آن دو دولت مدتها دوام پیدا کند، اگوست (۲) بعد از برگشت انطونی قراری را که از طرف پارتیها داده شده بود قبول نموده و بر طبق آن ارتاکزیا (۳) پادشاه بلامعارض ارمنستان گردید. اما پس از مرگ او در سال ۲۰ قبل از میلاد تی بریوس (۴) بفرمان امپراطور به ارمنستان رفته تیگران برادر ارتاکزیا را بجای وی منصوب داشت. او نیز تا سال ۶ قبل از میلاد سلطنت کرده و درگذشت. اهالی ارمنستان اینوقت پسر و دختر او را بسلطنت برگزیدند، این اقدام خودسرانه و کاشف از استقلال باعث رنجش خاطر اگوست گردیده لشکری بدانجا فرستاد و شخصی را که امپراطور نامزد کرده بود بجای وارث حقیقی بر سریر سلطنت ارمنستان

(۱)-Seutonius.

(۲)-Augustus.

(۳)-Artaxia.

(۴)-Tiberius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۷

برقرار نمود و چیزی نگذشت که شورشی در ارمنستان برپا شد. فرهاد پادشاه پارت که بانتظار چنین روزی بود به حمایت شخص دیگری موسوم به تیگران که برای سلطنت قبولی عامه داشت قیام و اقدام نمود. اگوست هرچند پیر و کهن سال بود معذک مصمم گشت که نفوذ روم را در ارمنستان تثبیت کند و لذا پس از تأمل زیاد که انجام این امر مهم را بکدام یک از سرداران خود محول دارد کایوس (۱) نوه و پسرخوانده خویش را با اختیارات تمام بطرف مشرق روانه داشت.

قتل فرهاد چهارم ۲ قبل از میلاد و معاهده با روم ۱ بعد از میلاد

از قرائن و امارات همچو بنظر میرسید که مجددا بین این دو دولت قدرت آزمائی بعمل آید یعنی جنگ درگیرد که بواسطه قتل فرهاد بدست پسرش فرهاد کوچک فرزند ایام پیری او از کنیز ایتالیائی موزا (۲) نام اوضاع بکلی تغییر نمود.

این شاهزاده پدرکش بر تخت نشست، اگرچه اگوست در ابتدا از شناختن او بسلطنت ابا نمود ولی عاقبت قرار بر این شد که در یکی از جزایر فرات از کایوس ملاقاتی بعمل آرد، این ملاقات و مصاحبه تاریخی یک سال بعد از میلاد واقع شد و فرهاد کوچک که اساس شاهی او مخصوصا محکم و استوار نبود متعهد گردید که از آن ببعد بهیچوجه مداخله در

امور ارمنستان ننماید و روی شرط مزبور که بر طبق آن صادقانه عمل شده قراردادى منعقد گردید و بمناسبت آن جشن‌های مجلل و باشکوهی بپا گردید.

فرهاد کوچک، ونن، اردوان سوم

فرهاد کوچک در نزد رعایای خودش منفور بود و قسمتی از این نفرت بواسطه احترامات رسمی زیادی بود که از مادرش بعمل می‌آورد و حتی صورت مادر را در مسکوکات ترسیم نموده بود، لذا چیزی نگذشت که او را کشتند و بعد جانشین او ارد را نیز که از خاندان اشک بود باو ملحق ساختند، پس مجلس مغستان از دولت روم درخواست کرد که ونن پسر بزرگ فرهاد را که در روم میزیست به پارت روانه دارد و او فرستاده شد. در بدو ورود مقدمش را گرامی داشتند، اما عادت و خوی خارجی وی و نیز همراهان بیگانه‌ای که از روم

(۱) - Caus.

(۲) - Musa.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۸

با او آمده و مناصب و مشاغل عالی را اشغال کرده بودند، بعلاوه بی‌میلی او بشکار و افراط در عیش و طرب عدم رضایت در مردم ایجاد کرده بالاخره در مقام عصیان و شورش برآمدند، اردوان حکمران ماد آذربایجان را که از نسل اشک بود بسلطنت دعوت کردند. وی نیز این دعوت را اجابت نمود. اگرچه مجاهدت و کوشش او در اول بی‌ثمر (۱) مانده ولی در ثانی موفق گردیده ونن را بخارج کشور راند. پادشاه مغلوب بارمنستان گریخت و چون تخت سلطنت آنجا خالی بود در ۱۶ میلادی اهالی او را بسلطنت برگزیدند، اردوان بجنگ با او مبادرت نمود، ونن تاب مقاومت نیاورده ناچار ارمنستان را ترک گفته بسوریه فرار کرد و در آنجا در پناه روم قرار گرفت.

روم، پارت، ارمنستان ۱۸-۳۵ میلادی

دولت روم اینوقت برای نمودن نفوذ و اقتدار خود بامور ارمنستان باز بنای مداخله را گذاشته ژرمانیکوس (۲) برادرزاده تیبریوس را به مأموریت و سفارت فوق العاده بمشرق روانه داشت، او در ۱۸ میلادی بحوزه مأموریت خویش وارد شده و لدی الورود با لشکر زیادی به آرتاکستا پایتخت ارمنستان شتافت و یکنفر شاهزاده بیگانه ولی مورد قبول ارامنه را انتخاب کرده ویرا بنام ارتاکزیا بسلطنت آنجا اعلام نمود، ژرمانیکوس بعد از آن بطرف سوریه حرکت کرد. در آنجا سفرای پارت بنزد وی رفتند، از جمله اظهار داشتند که پادشاه متبوعشان حاضر است با او در کنار فرات ملاقات کند نظیر ملاقاتی که فرهاد کوچک با کایوس نمود (یعنی پادشاه پارت مایل است که عهد مودتی که در آن زمان بین پارت و روم منعقد شده بود تجدید نماید) ولی این تقاضا پذیرفته نشد.

اردوان در طی سالهای بعد بقدری در کارهای عدیده خود پیشرفت حاصل نمود که در سال ۳۴ میلادی که ارتاکریا فوت شد به ارمنستان رفته و پسر بزرگ خود را معروف به ارشک بر سریر شاهی نشاند و در همانوقت هم سفیری که سفارتش

(۱) - اینمطلب قابل تذکار است که ونن این قاعده و رسم جاری را که در مسکوکات نباید اسم شخص پادشاه ذکر شود نقض نمود، چنانکه روی سکه‌های او مذکور است «ونن شاه که اردوان را مغلوب ساخت» و این کار او یعنی استعمال مسکوکات بجای اعلامیه سیاسی سرمشق خوبی برای دیگران گردید (مؤلف).

(۲) - Germanicus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۰۹

مهیج و خشم آور بود بدربار روم فرستاد. تی‌بریوس در پاسخ آن یکی از فرزندان فرهاد چهارم را که هنوز زنده و در روم بسر میبرد بسوریه روانه نمود، چه یقین داشت که بمحض رسیدن او بسوریه عده زیادی از سران پارت بدورش جمع شده و او را بسطنت خواهند برداشت ولی این توطئه بواسطه فوت شاهزاده بی‌نتیجه ماند و شاید در همین موقع که در اوج اقتدار بود نامه مشهوری را که عنوان فصل قرار گرفته به تی‌بریوس قیصر نوشته است. او در این نامه به منزوی مظلوم و تیره جزیره کاپری «۱» شدیداً توصیه میکند که خوبست موافق میل تبعه خودش بخودکشی اقدام کند، تی‌بریوس از مضمون نامه در خشم فرورفته نه فقط مدعی تخت و تاج دیگری که آن تیرداد برادرزاده شاهزاده متوفی بود در مقابل او فرستاد بلکه مردمان ایبری و سایر طوائف مجاور را نیز بر ضد او قیام داد. فرس من «۲» پادشاه ایبری از این مدد و همراهی تقویت شده اسباب قتل ارشک را فراهم آورد و بعد به ارمنستان تاخت و پایتخت آنجا را بتصرف درآورد. اردوان پسر دیگرش ارد را بجنگ این مدعی فرستاد و پس از جدال سختی نیروی پارت مغلوب و مقهور گردید.

تغییر وضعیات اردوان سوم ۳۶-۳۷ میلادی

اردوان در سال بعد یعنی ۳۶ میلادی بشخصه عازم میدان جنگ ارمنستان گردید، پس از آن حکمران رومی سوریه موسوم به وی‌تلیوس «۳» بطرف فرات پیش رفت و این سبب شد که اردوان از ارمنستان عقب نشست ولی بطریق وهن آوری که سران کشور با کمک روم بر ضد وی سازش و دسته‌بندی نموده مجبورش ساختند که بطرف بیابان‌های هیرکانیا فرار کند، او در آنجا اوقات خود را بشکار و انتظار مصروف میداشت، چنانکه خودش میگوید «منتظرم تا اینکه پارتیها درباره یک پادشاه غائب منصفانه قضاوت کرده از کرده خودشان پشیمان شوند، گرچه آنها نسبت به پادشاه حاضر هم زیاد وفادار باقی نخواهند ماند» «۴».

(۱) - Capri.

(۲) -Pharasmanes.

(۳) -Vitellius.

(۴) -تاسی توس، انالز(Annales) (، ۶، ۳۶) مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۰

و این همانطور که او گفته بود صورت وقوع پیدا نمود، توضیح اینکه تیرداد بموافقت زعمای کشور با تجلیل و احترام به تیسفون وارد شده مطابق آئین کشور بدست سورنا دیهیم سلطنت بر سر گذاشت و چون امر خود را تمام شده می پنداشت توجهی بکار حریف خود ننمود، طولی نکشید که بطوریکه اردوان پیش بینی کرده بود جمعی که از ترتیبات جدید پادشاه تازه ناراحت بودند بدور او جمع شده موقعی که تیرداد انتظار حمله او را نداشت بر سر او تاخته و بدون معارضی دوباره مالک تخت و تاج پارت گردید.

صلح با روم، ۳۷ میلادی

تی برویوس قیصر در اینوقت تمایل به صلح پیدا کرده و بر اثر آن وی تلیوس حکمران سوریه در سال ۳۷ میلادی در یکی از جزائر فرات با اردوان ملاقات نموده پیمانی بسته شد که شرائط آن مطابق بود با آنچه بین فرهادک با کایوس صورت گرفته بود، در اینجا باز ارمنستان از منطقه نفوذ پارت خارج گردید. گذشته از این اردوان یکی از فرزندان خود را بدربار قیصر فرستاد که رومیان او را بچشم گروگان میدیدند، گو خود پسر با پدرش اینطور تصور نمیکردند.

پس از این معاهده نجبا و سران کشور جمع شده اردوان را بار دیگر از کشور خارج کردند ولی او بار دیگر مراجعت نمود و پس از مدت کمی ایام حیاتش سپری شده درگذشت. در سلطنت او قتل عام هولناک یهود بوقوع پیوست، تقریباً شبیه بقتل عام ارامنه که در زمان ما واقع شد «۱» در سال ۵۰ میلادی سلوکیه بنای طغیان و شورش را گذاشت و آن تا هفت سال دوام نمود. اردوان پس از سلطنت طولانی و سی سال حوادث و انقلابات در حدود ۴۰ میلادی درگذشت.

وردان و گودرز ۴۰-۵۱ میلادی

تاریخ پارت پس از مرگ اردوان مملو از منازعات داخلی است. دو پسر او با یکدیگر در مقام منازعه برآمده و هر وقت هم فتح و پیروزی نصیب یکی بوده است، بالاخره وردان که ممدوح تاسی توس میباشد بمکر و خدعه کشته شد. گودرز پس از قتل او در سال ۴۶ میلادی

(۱) -گویا مراد همان کشتار هولناکی است که از ارامنه در اواخر جنگ ۱۹۱۴ بدست ترکیه جدید صورت وقوع پیدا

نمود (مترجم).

خود تنها بنای حکمرانی را گذاشت. پس از سه سال مجلس مغستان از او تنگ آمده سفیری بروم فرستاد و از کلودیوس «۱» قیصر درخواست کرد که مهرداد پسر ون را که در روم میزیست روانه دارد، این درخواست مورد قبول واقع شده بار دیگر یکنفر مدعی تاج و تخت پارت از روم از فرات عبور کرد. جمعی از نجبا و سران پارتی باو ملحق شدند. ولی با این حال گودرز در آخر بر او غالب آمد. برای آئین پیروزی او همچنانکه در فصل سی و دوم اشاره نمودیم نقش برجسته کوه بیستون تشکیل یافته است.

کشمکش و جنگ بر سر ارمنستان

پس از مرگ گودرز دوباره با روم سر ارمنستان نزاع سختی در گرفت، جانشین او ون دوم چند ماهی بیشتر سلطنت نکرد، پس از بلاش «۲» اول پسر بزرگ وی که از زن غیرعقدی یونانی بود از بدو سلطنت بخیال تسخیر ارمنستان بوده و میخواست سلطنت آنجا را برادر خود تیرداد ببخشد. سلطنت این کشور بدبخت هنوز با مهرداد برادر فرس من پادشاه ایبری (گرجستان) بود، ولی نامبرده پسری داشت بنام رادامیست «۳» که بسیار جاه طلب بود.

پدر برای آنکه این غریزه پسرش را جای دیگر بکار زده باشد ویرا دلالت نمود که عموی خود را بقتل رسانده تاج و تخت را تصاحب نماید. نقشه زشت و قبیحی که برای اینکار کشیده شد با موفقیت انجام گرفت، بلاش پادشاه پارت که وضع ارمنستان را مغشوش دید پس از جلوس بر تخت در سال ۵۱ میلادی بدون درنگ بآنجا حمله برده قوای حریف را بکلی تارومار کرد، ولی بعد بواسطه بیماری واگیرداری که در آن سرزمین متعاقب قحطی شیوع یافت مجبور گردید که آن کشور را ترک گوید.

این جا رادامیست به محل خود برگشت و تا سه سال هم در سکون و آرامش بود.

پادشاه پارت مدتی گرفتار مهم ادیابن بوده و پادشاه آنجا که دست نشانده وی

(۱) - Claudius.

(۲) - بلاش مخفف ولگاش است و رومیها ولگاش را ول گزس ضبط کرده اند (مترجم).

(۳) - Rhadamistus.

بود بمنازعه و مناقشه میپرداخت. او در صدد حمله بآنجا بود که خبر رسید داهیها و بدویهای دیگر بخاک او هجوم آورده اند، ناچار شد که بجنگ مهاجمین و دفاع از کشور خود پردازد، بعد از دفع این فتنه عزت سلطان ادیابن در گذشته

و با برادرش منوبازوس (۱) هم که بجای وی نشسته بود بلاش جنگ و نزاعی نداشت. لذا با تمام قوا متوجه تسخیر ارمنستان گردید. رادامیست بار دیگر مورد حمله واقع شد و دوباره فرار نموده و سلطنت ارمنستان به تیرداد واگذار گردید.

بلاش و نرو ۵۵-۶۳

در این هنگام که نرو (۲) با لقب قیصر بتازگی بر تخت نشسته بود اخبار این محاربات در روم موجب پریشانی و تشویش خاطرها شده و تصمیم قطعی گرفته شد که برای اعاده نفوذ و اقتدار روم در ارمنستان جدا مشغول عملیات شوند. حقیقت این است اگر دولت روم اقدامات بلاش را بنظر لاقیدی مینگریست هر آئینه لطمه بزرگی بسیادت روم وارد میشد.

در ۵۵ میلادی لژیونهای روم تحت فرمان کربولو (۳) که بهترین سرداران روز بود مهیا شدند که بمیدان جنگ بروند. بلاش بواسطه شورش که پسرش وردان بر ضد او در کشور برپا کرده بود خود را آنوقت ضعیف دیده موقتا مصلحت ندانست که با رومیان مقابلی کند، لذا به تکالیف آنها تن در داده حتی برای اطمینان خاطر آنها گروگان نیز بروم فرستاد، ولی سه سال بعد که پسرش را مقهور ساخته و میتوانست با کربولو مقابلی کند فوراً اعلام کرد که ارمنستان باید جزو پارت شناخته شود. این اعلام در واقع اعلان جنگ بود. کربولو بیدرنگ حرکت نموده و به ارمنستان که بدبختانه از چندین قرن میدان مبارزه شرق نزدیک بوده است داخل گردید، بلاش در اینموقع باز به شورش دیگری در هیرکانیا دچار گردید. ناچار هم خود را بدانطرف معطوف داشت. هرچند تیرداد که از جانب او سلطان ارمنستان بود لژیونهای روم را با قوائی که داشت استقبال نموده و تا مدتی با آنها مشغول زدوخورد بود، عاقبت در ۵۸ میلادی آرتاکساتا پایتخت و نیز دو سال بعد

(۱)- Monobazus.

(۲)- Nero.

(۳)- Corbulo.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۳

از آن شهر تیگرانوسرتا (۱) را از دست داده مجبور بعقب نشینی و فرار گردید. دولت روم ارمنستان را بیکی از شاهزادگان کاپادوکیه موسوم به تیگران بخشیده و نقاط جزء آنرا به پادشاهان مجاور که در این جنگ با سپاهیان روم همراهی کرده بودند عوض داد.

چون بلاش گرفتار و دستش بسته بود تا این هنگام جنگی بین روم و پارت اتفاق نیفتاد ولی او اکنون که فرصتی بدست آورده است اعلام نمود که مجهز شده دعاوی پارتیها را صورت عمل بدهد، بالاخره در مزوپوتامیا (بین النهرین) با

حریف وارد پیکار گردید، ولی باز مایل به بستن قرارداد گردید و بالاخره موافقت حاصل شد که سپاهیان پارت و روم هر دو ارمنستان را تخلیه کنند تا با دربار روم داخل مذاکره شده قراردادی در باب ارمنستان بدهد ولی سفرا و نمایندگان پارت بدون اخذ نتیجه قطعی مراجعت کردند. در این میانه قیصر یکی از افسران مورد علاقه خود را که لوسیوس پتوس «۲» نام داشت به شرق برای همکاری با کربولو روانه نمود و او وارد گردید. این سردار معتقد بود که بایستی سیاست دفع الوقت و کندی را کنار گذاشته و با حرارت و جدیت بیشتری جنگ کرد و ارمنستان را با شمشیر جزء قلمرو روم قرار داد.

در فصل پائیز که مدت متار که جنگ تمام شد کربولو از فرات در مقابل نیروی بیشمار پارت عبور نموده در نزدیک ساحل چپ رود موقع محکمی گرفته و حکم داد رومیان خندقهایی دور اردوی خودشان کنند. پتوس از سمت کاپادوکیه به ارمنستان تاخته و آنجا را بدون هیچ ضدیت و مقاومتی غارت نمود. او بهمین اکتفا کرده جنگ را تمام شده پنداشت، از اینرو در موسم پائیز بمقر زمستانی عقب کشیده دو لژیون خود را به محلی بین تاروس و فرات فرستاده و یک لژیون دیگر را در پنت گذاشت و بعضی افسران و افراد قشون را نیز رخصت انصراف داد. بلاش موقع را غنیمت دانسته غفله باردوی روم حمله برد. از خوشبختی او پتوس نه فقط استعداد برای مقابله نداشت بلکه کم دل و بی جرئت هم بود. این مرد عوض اینکه انتظار ورود کربولو را بکشد که با نیروی خود به امداد وی میشتافت دست و پای خود را گم کرده بقبول مواد پیشنهادی دشمن تن

(۱) - Tigranocerta .

(۲) - Lucius Paetus .

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۴

در داده و حاضر شد تمام دژها و استحکامات رومیان را تسلیم نموده و ارمنستان را نیز از قوای رومی خالی کند تا با روم وارد مذاکره شده قرارداد تازه ای بسته شود و پس از آن لژیون ها با حال فضاحت به فرات عقب نشستند که در آنجا به کربولو و نیروی امدادی تصادف کردند.

بار دیگر حس مردانگی و شهامت باستانی رومیان بحرکت آمده سفرای پارت را بی اینکه پیشنهادهای آنها را بپذیرند برگرداندند. کربولو با اختیارات تام و تمام مأمور شد که جنگ را تعقیب کند. او بطرف ارمنستان حرکت نمود. ولی در آنجا باز مذاکره صلح بمیان آمد. بالاخره قراردادی بدین شرط بسته شد که تیرداد بروم رفته و تاج سلطنت ارمنستان را از دست قیصر دریافت نماید. این قرارداد در سال ۶۳ میلادی بسته شد. هر دو طرف آنرا امضا کردند ولی تیرداد (در رفتن بروم مسامحه کرده) تا در سال ۶۶ میلادی بآنجا رسید.

نصب تیرداد به سلطنت بدست نو ۶۶ میلادی

تیرداد با شوکت و ابهت تمام و موقبی مرکب از سه هزار سوار پارتی از راه خشکی رهسپار روم گردید. هزینه این سفر با روم بود که روزانه در حدود شش هزار پوند تا مدت نه ماه طول ایام مسافرت از خزانه دولت پرداخته میشد، مراسم تاج‌بخشی و تشریفات لازمه با شکوهی هرچه تمامتر بعمل آمد. تیرداد با پیروزی و شادی به ارمنستان برگشت، امور کشورش را طبق آئین پارت دوباره مرتب ساخت، چنانکه راولینسون (۱) مینویسد قبول شدن یکنفر پادشاه اشکانی در ارمنستان از طرف روم از تاج‌بخشی نرو امپراطور که جز نامی بیش نبود بمراتب مهمتر و مزایای آن بیشتر میباشد.

بهرحال صلح مابین این دو دولت بزرگ تا پنجاه سال دوام نمود، بطوری که جریان امور نشان میدهد روم حاضر و آماده بود که با حریف زورمند خود موافقت نماید. همین‌طور دولت پارت هم در نوبه خود از تحریک حس عداوت و دشمنی حریف غربی خود احتراز مینمود.

(۱)-Rawlinson.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۵

دوره تاریک در تاریخ پارت ۶۶-۱۰۸

پس از انعقاد عهد مودت بین دو دولت بزرگ تاریخ پارت بقدری تاریک است که حتی اسامی پادشاهان آن بدرستی معلوم نیست مگر بواسطه وقایعی چند که پرتوی از آنها به این ظلمت افکنده میشود، در ۶۹ میلادی و سپاسیان (۱) والی فلسطین مصمم گشت امپراطوری روم را تصاحب کند، بلاش باو پیغام داد که حاضر است چهل هزار سوار پارتی با اختیار او بگذارد، ولی چون سردارهای او قبلا در ایتالیا پیشرفت کامل کرده بودند این تکلیف او را با اظهار امتنان رد نمود، یاز بلاش در ۷۱ میلادی به یادگار فتوحات تیتوس در یهود تاجی از زر برای او فرستاد.

در ۷۵ میلادی آلان‌ها به همدستی اهالی هیرکانیا به کشور پارت تاخته ماد و ارمنستان را غارت کردند، بلاش از امپراطور روم درخواست کرد که نیروئی بمدد او بفرستد ولی و سپاسیان از پذیرفتن آن خودداری نمود. آلان‌ها پس از غارت و خرابی کشور با غنائم فراوان به امکانه خود برگشتند، در سال ۷۷ میلادی بلاش بسطنت پر از حوادث و انقلاب خود که رویهمرفته کامیاب بود خاتمه داده زندگی را بدرود گفت، هرچند بواسطه فتنه طائفه آلانی و عصیان هیرکانی در آخر عمر دچار ورشکستگی و ناکامیابی گردید.

پس از او پاکروس (۲) جانشین وی بر تخت نشست، در سلطنت او فتنه و آشوب خیلی زیاد بود، چنین معلوم میشود که کشور در میان سه چهار سلطان تقسیم شده و هر یک در منطقه‌ای دعوی شاهنشاهی داشته است. پاکروس بقرار معلوم در سال ۱۰۵ میلادی در گذشت، اسروئس (۳) (خسرو) بجای او پادشاه شد، در سلطنت سراسر آشفته او صلح طولانی با روم به انتها رسید.

(۱)-Vespasian.

(۲)-Pacorus.

(۳)-Osroes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۶

سکه سیم اردوان پنجم

فصل سی و چهارم انحطاط و سقوط پارت

تراژان یکمرد نامجو و جاه‌طلبی بود، مادامیکه بشر مخربین و تباه‌کنندگان را بیش از بانیان خیر و ولینعمت‌های خود تمجید و تحسین میکند بزرگترین عیب نامجویان و مردان بزرگ همانا شهوت آنان برای تحصیل افتخار نظامی خواهد بود. گین، کتاب «انحطاط و سقوط»

اوج امپراطوری روم

گین مورخ شهیر در آغاز کتاب ذی‌قیمت خود مینویسد که روم در دوره نروا «۱»، تراژان «۲»، هادریان «۳» و دو نفر آنتونینس «۴» نام زیاده از هشتاد سال مسعود و خوش‌بخت بوده است ولی پس از مرگ مارکو آنتونینوس «۵» رو به تنزل و انحطاط نهاد، بنابراین در بیان تاریخ این عصر باید این نکته را در نظر داشت که دولت پارت مقابل با یک رومی است که در اوج قدرت و لیاقت بوده در صورتیکه خود پارت بطرف انحطاط و زوال میرفته است.

تراژان و ارمنستان ۱۱۴-۱۱۵ میلادی

جای بسی تعجب است که همیشه ارمنستان سبب تولید نزاع و جنک بین پارت و روم بوده است. بعد از فوت تیرداد در حدود ۱۰۰ میلادی پاکروس پادشاه اشکانی یکی از پسرهای خود را بنام اکسیدار «۶» بدون مراجعه به قیصر یا اجازه او بسلطنت ارمنستان منصوب نمود

(۱)-Nerua.

(۲)-Trajan.

(۳)-Hadrian.

(۴)-Antonines.

(۵)-Marcus Antoninus.

(۶)-Exedares.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۷

و این نسبت به حقی که دولت روم در این مسئله داشت یکنوع تعدی بوده و بآن لطمه وارد میساخت. از بداقبالی پارت کشور روم در اینوقت تحت فرمانفرمائی تراژان یکنفر سرباز نامی بوده است. او از سال ۱۰۱ تا ۱۰۷ میلادی به گرفتن داکیه «۱» اشتغال داشت و آن ناحیه‌ای است در شمال رود دانوب و تقریباً شامل رومانیای کنونی بود.

در سال ۱۱۴ میلادی این امپراطور بواسطه تدرّب در این جنک دارای قوای نظامی کافی و مکمل گردیده و لژیونهای جنک آزموده در زیر فرمان حاضر کرد. بعد مصمم جنگی در مشرق گردید که از وقایع مهم تاریخی است.

خسرو که از سال ۱۰۶ تا ۱۲۹ بر تخت ایران جالس بود هیئتی به سفارت با هدایا و تحف به نزد تراژان فرستاد. آنها در آتن ویرا ملاقات کرده گفتند «پادشاه پارت به ملاحظه میل قیصر و جلب نظر او اکسیدار را از سلطنت ارمنستان برداشته و میخواهد پارتامازیریس «۲» را با تصویب امپراطور بجای او نشانده و دیهیم سلطنت را از دست او دریافت کند».

هرگاه تراژان واقعا مایل بر این بود که این قضیه بطور سابق فیصل یابد بایستی در اینموقع اظهار مساعدت نموده و پیشنهاد سفرا را قبول نماید. لیکن چون در سر هدای کشورگیری داشت و میخواست به اسکندر کبیر تماس پیدا کند لذا از پذیرفتن هدایا امتناع نموده در جواب گفت که پس از رسیدن به سوریه آنچه مقتضی شد بعمل خواهد آمد و این اخبار به وقوع جنک بوده است.

تراژان به انطاکیه رسیده در آنجا استعداد حربی و لشکری خود را از همه جهت مکمل نموده و هم در اینجا بعضی سلاطین تابعه و فرستادگان آنها را بحضور خود پذیرفت.

در اینمیان از پارتامازیریس پادشاه تازه ارمنستان نامه‌ای باو رسید. چون در این نامه او خود را پادشاه خوانده بود پاسخی بآن نامه داده نشد. مجددا نامه‌ای بدون اختیار لقب بلکه بطور متعارف نوشت. به مکاتبه دومی اجازه جواب داده شد. ولی

(۱)-Dacia.

(۲)-Parthamasiris.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۸

ضمنا باو فهمانده شد که اگر خودش بخدمت قیصر برود تاج سلطنت را مانند پدرش از دست وی دریافت خواهد نمود.

در بهار ۱۱۵ میلادی تراژان بطرف فرات رفت. از آنجا به ارمنستان عزیمت نموده منتظر ورود پارتامازیریس گردید. این شاهزاده جوان با موکبی مختصر به قیصر وارد شده و موافق ترتیبی که از پیش داده شده بود تاج سلطنت را از سر خود برداشته پبای قیصر نهاد و مترصد بود که تراژان آنرا بردارد و باو مسترد سازد، ولی قیصر نه تنها شاهزاده پارتی را از تاج محروم کرد بلکه پس از مراجعت او پستی نهاد خود را ظاهر ساخته جمعی را بعقبش فرستاد و او را بقتل رسانیدند. مردم روم بسبب این رفتار خیانت‌آمیز او را به غدر و خدعه شناختند.

فتح بین‌النهرین ۱۱۵-۱۱۶

تراژان پس از خلاصی از سلطان ارمنستان به مقصودی که داشت نایل آمده ارمنستان کبیر و صغیر را داخل در قلمرو روم نمود. فرستادگان طوائف مجاور را به نزد خود پذیرفته قدرت و عظمت روم را بآنها ظاهر ساخت، او از ارمنستان به نصیبین آمده آبگار (۱) در اینجا اطاعت خود را پیشنهاد کرد. چون بهر طرف رو آورد فاتح شد بین‌النهرین را نیز داخل قلمرو دیگر روم ساخت. فصل زمستان را در انطاکیه بسر برد که آن در ایام توقف وی بواسطه زلزله شدید ویران شده نفوس بیشماری تلف گردیدند. در بهار ۱۱۶ به بین‌النهرین برگشت و قطعات کشتیهائی ساخته (که باسانی حمل میشدند) و بعد آن قطعات را بهم متصل نموده در دجله بآب انداخت. بعد به آدیابن حمله برد. چون از طرف خسرو کمکی نرسید در دفاع آن کوششی بعمل نیامد و آن تسخیر شده جزو قلمرو روم گردید.

آنوقت تراژان عوض اینکه بطرف پائین دجله برود از آن عبور کرده شهر هاترا (الحضره) را بتصرف آورد. سپس از فرات بطرف بابل رفت، در اینجا باز مقاومتی از هیچ‌طرف نشد، لذا در مدتی قلیل سلوکیه و تیسفون را پشت سر هم گرفت. بالاخره تمام نواحی و اراضی که از این دو رودخانه تاریخی مشروب میشدند بتصرف وی درآمدند.

(۱)-Abgarus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۱۹

تراژان بطوری خود را کامیاب دید که بطرف پائین دجله حرکت نموده و خود را تا خلیج فارس رسانید که هیچوقت پرچم روم در آنجا برافراشته نشده بود.

عقب‌نشینی تراژان ۱۱۶ میلادی

خسرو نمیخواست باسانی تسلیم گردد و شاید انتظاری هم غیر از این نبوده است. هرچند از روبرو شدن بالشکر روم احتراز مینمود ولی سعی بلیغ داشت که اهالی کشور را تهییج نموده بر ضد رومیان بشوراند. یکدفعه تراژان خبردار شد که در هریک از مراکز و نقاط متصرفی مهم اهالی سر به طغیان و عصیان برداشته خطوط ارتباطیه او را تهدید مینمایند. او

دانست که از عهده نگاهداری بلاد متصرفی خود برنمیآید، لذا برای حفظ تفوق و سیادت روم یکی از شاهزادگان اشکانی را به سلطنت پارت برگزیده و خود شروع به عقب‌نشینی نمود در اینمیان تنها ایالتی که در مقابل او جدا پایداری نمود الحضره بوده است. تراژان هرچه کرد نتوانست آنجا را باطاعت آورده و اهالی را که آشوب کرده بودند سرکوبی کند. وی در اینجا دچار انواع بلیات شده تا اینکه مجبور به عقب‌نشینی و مراجعت گردید.

سال بعد خسرو به تیسفون آمده رومیان را از آنجا بیرون کرد، ولی آدیابن و بین‌النهرین و ارمنستان در تبعیت روم باقی ماندند و شاهنشاه نتوانست حمله به آن نواحی ببرد. بنابراین حاصل جنگهای تراژان این شد که ولایات نامبرده ضمیمه روم گردیدند.

تخلیه ارمنستان و بین‌النهرین بواسطه هادریان ۱۱۷ میلادی

از خوشبختی پارتیها در سال ۱۱۷ میلادی تراژان درگذشت، هادریان جانشین او عقیده‌اش بر این بود که مرزهای روم بهمان قرار باشد که اگوست قیصر تعیین کرده بود. بنابراین فرمان داد که سپاهیان روم سه ایالت مزبور را تخلیه نموده و از فرات عقب بنشینند. در سال ۱۲۲ قیصر روم و شاهنشاه پارت در یکی از نقاط مرزی همدیگر را ملاقات کردند. چون سیاست روم با پارت کاملاً مساعد و وحدت‌نظر بین آنها حکمفرما بود ارتباط بین دولتین در اینوقت بسیار صمیمانه بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۰

هجوم و غارت طایفه آلانی ۱۳۳ میلادی

پس از این وقایع وضعیت داخلی پارت تا چندین سال آرام و مردم در امن و آرامش بودند. مهمترین حادثه‌ای که رخ داد حمله و هجوم آلان‌ها بوده است که بتحریک فرس من «۱» سلطان ایبری از دربندهای قفقاز که در دست او بود به پارت ریخته و یک قسمت از آنها نیز به کاپادوکیه شتافتند، ولی در اینجا بدست آریان مورخ معروف رانده شدند. از طرف دیگر پادشاه پارت دست به یک سیاست مضرری زده با پرداخت مبلغی نقد آنها را از خود راضی ساخته این فتنه را دفع نمود.

او در حقیقت در این عمل ضعف خود را ظاهر ساخت.

حمله بلاش سوم بسوریه ۱۶۱ میلادی

در سال مزبور زمانی که مارکوس اورلیوس «۲» امپراطور روم شد سلطنت پارت با بلاش سوم بوده است که چهارده سال قبل از این بر تخت جلوس نموده بود، او بار دیگر مصمم گشت که همینکه موقع مناسبی بدستش آمد با روم وارد پیکار گردد. همانطور که اغلب در گذشته اتفاق میافتاد اولین ضربه جنگ بر ارمنستان وارد آمده و آن مورد حمله قرار گرفت.

پادشاه آنجا که در تحت حمایت روم میزیست معزول و اخراج شده و تیگران نامی که از خاندان سلطنت سابق بود بجای او برقرار گردید.

الیوس سوریانوس «۳» که اصلا از نژاد گول بود فوراً با یک لژیون به مقابله شتافته وارد کارزار گردید تیراندازان پارت لشکر او را بکلی نابود کرده و پارتیها بار دیگر از فرات گذشته به سوریه حمله ور شدند.

جنگهای اویدیوس «۴» کاسیوس ۱۶۳، ۱۶۵ میلادی

هنوز پائیز ۱۶۲ میلادی تمام نشده بود که لشکریان روم آماده میدان جنگ گردیدند. حکمران سوریه ابتدا به جنگ تدافعی پرداخت ولی طولی نکشید که شروع به جنگ تعرضی نمود. در ۱۶۳ در یک جنگ سختی نزدیک اوروپوس «۵» پارتیها را شکست داده و به حالت هرج و مرجی آنها را به اینطرف فرات عقب نشانند، در ارمنستان نیز که اهالی با رومیان موافق بودند استاتیوس پریسکوس «۶» بدون اینکه مقاومتی بشود ارتاکساتا را گرفته و خراب کرد.

(۱) -Pharas manes.

(۲) -Marcus Aurelius.

(۳) -Aelius Severianus.

(۴) -Avidius Csaius.

(۵) -Evropus.

(۶) -Staius Priscus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۱

سوهاموس «۱» پادشاه سابق را که به روم گریخته بود باز دعوت کرده و بر تخت نشانند و بار دیگر امور ارمنستان بوضع سابق خود برگشت. کاسیوس به اینقدر اکتفا نکرده در تقلید از کارهای تراژان و اینکه در جاه طلبی با او همسری کرده باشد داخل قلمرو پارت گردید، او به بابل رفت و در عرض راه فتح دیگری نمود. سلوکیه را که دژ یونانی شرقی بود و همچنین تیسفون را گرفته غارت و ویران نمود. از آنجا از همان راه تاریخی به سرزمین ماد رانده و از این پیشرفت بر تراژان از کارهایی که کرده بود تفوق پیدا نمود. در اینوقت طاعون هولناکی شیوع یافت و آن باعث عقب نشینی سپاهیان روم گردید. اما بین النهرین غربی که نصیب کرسی آن بوده در تصرف روم باقیماند. بالاخره این جنگ به جهانیان معلوم داشت که دولت پارت از حالا همپایه امپراتوری روم نیست.

بلاش سوم با حال ناکامی در سال ۱۹۱ از دنیا رفت. بلاش چهارم جانشین او بر تخت نشست. دولت روم پس از مرگ پرتی ناکس «۳» گرفتار جنک داخلی شده و مدعیانی چند از هر طرف سربلند نموده کشور را دچار تجزیه و تقسیم نمودند. لژیون‌های رومی که در سوریه بودند پسنوس نیگر «۴» را امپراتور شناختند، بلاش در ابتدا معلوم میشود که سفیری به نزد او فرستاده در ضمن تبریک و تهنیت اظهار داشت که اگر لازم باشد قشونی از پارت بمدد او به فرستد، سلاطین دست‌نشانده او نیز از وی پیروی نموده همین درخواست را نمودند، لیکن وقتی خبر رسید که سوروس را در روم به امپراطوری شناخته‌اند بلاش مردد شده در اجرای وعده خود از روی احتیاط تعلل روا داشت و در عین حال یک سیاست دو پهلوئی را تعقیب نموده به سلطان دست‌نشانده هاترا اجازه داد که لشکری از تیراندازان زبده خود را به مدد مدعی شامی بفرستد. در سال ۱۹۴ بین‌النهرین غربی از جنک داخلی روم استفاده کرده پرچم طغیان برافراشت و دستجات روم را که در آن نواحی بودند نابود ساخت، هرچند نصیبین که پادگان خیلی قوی و نیرومند داشت از سقوط محفوظ ماند.

سوروس که از مدعیان بسیار لایق برای امپراطوری روم بود نیگر را شکست داده

(۱)-Sohaemus.

(۲)-Severus.

(۳)-Pertinaxe.

(۴)-Pescinnus Niger.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۲

بیدرنک از فرات عبور کرده نصیبین را که در محاصره بود نجات داد. حتی برای اعاده سیادت و تفوق روم قشونی بجانب دجله فرستاد و آدیابن را تحت اطاعت در آورد، بلاش در امداد این ایالت تابعه خود جنبشی نمود، لیکن پس از عزیمت سوروس در سال ۱۹۶ او در آن محل ظاهر شده پادگان روم را از آدیابن رانده و بیرون کرد. در بین‌النهرین فقط نصیبین در تصرف باقیماند.

در این میانه سوروس رقیب دیگرش را که الینوس «۱» نام داشت و دارای اهمیت بود در جنک بزرگی نزدیک لیون «۲» حالیه شکست داد، در سال ۱۹۷ به سوریه برگشت و حاضر شد با پارتی‌ها حسابش را پاک کند. ارمنستان اظهار اطاعت نموده عهد صلحی بین دولتین منعقد گردید. آبگار پادشاه ادسا واقع در خسرون نه فقط به اردوی روم پیوست بلکه برای اثبات صداقت و وفاداری خود گروگان هم داد.

سوروس به مانند تراژان برای حمل مهمات و خواربار کشتیهائی ساخته و آنها را به فرات انداخت. بوسیله یک نهر قدیم که هردو شط را به هم وصل مینمود از فرات داخل دجله گردیده غفله به پارتیها حمله برد و شهر سلوکیه را گرفت.

بلاش برای دفاع از تیسفون لازمه کوشش را بعمل آورد لیکن شکست خورد. برای بار دوم در ظرف چند سالی رومیان به پایتخت پارت داخل شده و آنها را به باد یغما و غارت دادند، در اینجا فاتح باز بواسطه تنگی خواربار مجبور به عقب‌نشینی گردید، او نیز مانند تراژان جلو دیوارهای محکم و پادگان دلیر و جسور قلعه هاترا (الحضره) پاهایش به سنگ خورده نتوانست کاری از پیش ببرد اگرچه در سوراخ اولی که به دیوار شهر پدید آوردند بنظر میآید که اگر به دژ یورش میبردند شهر را میگرفتند، ولی امپراطور به خیال اینکه سپاهیان اگر آنجا را به قهر و غلبه بگیرند حق غارت و چپاول خواهند داشت و نمی‌خواست خزائن معبد آفتاب که در آن شهر بود به چنگ آنها افتد، بلکه آرزو داشت تمام آنها مخصوص خود او باشد لهذا وقتی که شکاف به دیوار افتاد لشکریان را مانع از یورش گردید. قدری به انتظار ماند که شاید اهالی شهر تسلیم شوند و آن خزائن هنگفت برای او محفوظ بماند، ولی

(۱)-Allinus.

(۲)-Lyon.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۳

خبری از آنها نشد، بلکه در همان گیرودار سوراخ و شکاف وارده را مرمت نمودند و از اینجا امید امپراطور به یأس مبدل گردید، شهر مزبور در مدت قلیلی دو امپراطور با عظمت را از گشودن خود مأیوس و نومید ساخت. جریان اخیر این جنک گواه دیگری است بر ضعف و انحطاط دولت پارت چه در حین عقب‌نشینی قشون روم پارتیها خوب میتوانستند همه نوع آسیب و اذیت و آزار به آنها برسانند، ولی هیچ اقدامی از طرف آنها نشد و در محاصره هاترا نیز جنبشی نکردند و مساعدتی نسبت به محصورین از آنها به بروز و ظهور نرسید. باید دانست که نتایج و فوائد مادی این جنک که برای روم اهمیت داشت این بود که ولایت آدیابن بر متصرفات روم اضافه شده و از آن تاریخ به بعد مترع نگردید، چه دولت پارت برای استرداد متصرفات از دست‌رفته خود هیچ اقدام اساسی ننمود و کوششی از خود نشان نداد و معلوم بود که دارد بانقضاض میرود.

اردوان و بلاش آخرین پادشاه پارت ۲۰۹-۲۲۶ میلادی

پس از مرگ بلاش چهارم در سال ۲۰۹-۲۰۸ مابین دو پسر او اردوان و بلاش کار به جنک و نزاع کشید، چون قوای هردو برادر باهم مساوی بوده پس از فتح ابتدائی بلاش، هردوی آنها باهم صلح کرده و کشور را در میان خود تقسیم نمودند. ایالات مغربی به اردوان واگذار شده و بابل را برادر دیگر تصاحب نمود. تفصیل این جنک داخلی درست بر ما معلوم نیست. ولی بطوریکه مینویسند کاراکالا «۱» که پس از پدرش سوروس در سال ۲۱۱ میلادی بر تخت نشست سال

بعد به مجلس سنا تبریک گفت که پارت دشمن دولت روم بواسطه نزاع و جنگ داخلی در سر تاج و تخت تجزیه شده است.

خدعه و خیانت کاراکالا ۲۱۶ میلادی

در سال ۲۱۵ کاراکالا که بلاش را در ابتدا به سلطنت شناخته بود با اردوان فتح باب ارتباط نموده سفرائی با هدایائی ثمین و گرانبها به نزد او فرستاد و تقاضای تزویج یکی از شاهزاده خانمهای پارتی را نمود و مخصوصاً اظهار داشت که اتحاد روم و پارت که امروز دنیای معلوم در زیر فرمان آنهاست باعث ازدیاد قوت و تکثیر ثروت هر دو خواهد بود.

(۱)-Caracalla.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۴

اردوان آگاه بود که کاراکالا با چه حيله و خدعه‌ای پادشاه ادسا را گرفتار ساخته و نیز از خیانت او نسبت به پادشاه ارمنستان هم خوب اطلاع داشت، لذا به احتیاط اینکه مبادا با او هم چنین رفتاری در نظر داشته باشد جوابی با نزاکت ولی طفره‌آمیز داده و با معاذیر و بهانه‌هایی که اهالی مشرق در آن ماهرند او را از سر باز نمود، ولی مجدداً سفیری از کاراکالا آمده تقاضای پیش را تجدید نموده و او را از صداقت و صمیمیت امپراطور در این زمینه مطمئن کرده و باین وصلت راضی ساخت. پس اردوان نامه‌ای بامپراطور نوشته و او را دعوت کرد که خود آمده عروسیش را ببرد. امپراطور روم با خیانت و غدر منفوری بمحل موعود حاضر شده و بخت به میزبان خود حمله‌ور گردید.

هرچند اردوان بزحمت از این ورطه نجات یافته فرار کرد ولی قشون و سرکردگانی که در آنجا حضور داشتند او همه را از دم شمشیر گذرانده و دهات و شهرها را به باد غارت داد اما شامت این غدر و خیانت گریبان گیر وی شده و طولی نکشید یعنی در سال ۲۱۷ در نزدیکی کاره او را کشتند.

آخرین جنگ مابین پارت و روم ۲۱۷

اردوان پس از فرار از مجلس عروسی بجهت این خیانتی که میخواست او را شکار کند به تهیه سپاه و ترتیب مهمات جنگ پرداخته و بطرف اردوی رومیها حرکت کرد، اما وقتی که بمرز رسید شنید که کاراکالا مرده و در همین اثنا سفرای جانشین او ماکرینوس «۱» بر او وارد شده و تقاضای عهد صلح نمودند. اردوان شرط عمده عهد صلح را استرداد بین النهرین و ادای مبلغی غرامت و تاوان قرار داد. چون شرائط سنگین بود هر دو لشکر در نصیبین شروع بجنگ نمودند. رومیها از تیرهای زهرآلود سواران پارتی و نیزه‌های سربازان زره‌پوش شترسوار آسیب کلی دیده از میدان جنگ عقب نشستند و برای اینکه از تعقیب دشمن محفوظ باشند گلوله‌های خاردار در عقب خود ریختند. روز دوم نیز بجنگ پرداخته و نتیجه قطعی حاصل نشد، ولی روز سوم رومیان شکست خورده و به اردوی خود فرار کردند. اینوقت طرفین از جنگ خسته و از بسیاری کشتار دل‌شکسته شده بصلح گرائیدند،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۵

رومیها بدادن مبلغی که معادل یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره بود صلح را خریدند، هر چند این مبلغ ظاهراً بعنوان هدیه و تعارف داده شد و هر چند بعضی ایالات تابعه پارت بتصرف رومیان باقیماند لیکن طومار جنگهای طولانی بین دو دولت به مظفریت پارت خاتمه یافت.

انقراض دولت پارت ۲۲۶ میلادی

اردوان در اینوقت به اوج عظمت و اقتدار خود باقی بود و گمان نمیرفت که خاندان او نزدیک بانقراض است. اما در حدود دویست و بیست میلادی ارتاگزرسیس که نزد هم میهنانش با اسم اردشیر معروفست و پادشاه دست‌نشانده پارس بود پرچم خودسری و طغیان برافراشته پس از سه جنگ بزرگ عاقبت اردوان را در صحرای هرمز واقع در چند میلی شرق اهواز کاملاً شکست داده و بقتل رسانید. اگرچه بعد از مرگش ارتاواسدس بجای وی نشست و مسکوکاتی هم با اسم او موجود است و احتمال دارد که این مرد پسر او بوده لیکن سلطنت سلسله پارت در جنگ تاریخی هرمز بانتهای رسید.

ارتباط چین و ایران ۲۵-۲۲۰

در فصل ۲۹ شرحی بطور اختصار از روابط نخستین بین چین و ایران مذکور داشته‌ایم و مطلبی که در اینجا لازم است آنرا بنظر خوانندگان برسانیم اینست که تقریباً پس از گذشتن یک قرن از آن تاریخ باز سفارتی از چین «بمغرب» فرستاده شده است و از گذارشهایی که در تاریخ هان اخیر داده شده چنین برمیآید که روم یا بعبارت روشن‌تری متصرفات مشرقی روم مورد علاقه دولت چین واقع شده در سال ۹۷ میلادی پن چائو «۱» سردار معروف چین یکی از افسران خود را قان‌نینگ «۲» پارت و روم روانه نمود، اینمرد که شخص لایقی بود از راه هیکاتم پیلس (شهر صد دروازه) و همدان بابل مسافرت کرده است و علاوه در نظر

(۱) - در اوقات توقف کاشغر بمن اطلاع دادند که یادگاری از پن چائو (PanChao) در آنجا هنوز باقی میباشد و

بقراریکه نقل میکردند شهر مزبور در یکموقع محاصره شده و پادگان‌های آن از رودخانه محروم و دچار بی‌آبی گردیدند. در این هنگام پن چائو از حضرت موسی تقلید نموده زمین را کند و چشمه آبی جاری گردید که آن هنوز معروف به «چشمه پن چائو» میباشد (مؤلف).

داشت که از راه آب به خلیج فارس رفته از آنجا داخل اوقیانوس هند و بحر احمر شده از آلالا که واقع در رأس خلیج عقبه است به پترا و سوریه برود ولی وقتیکه مطلع شد که این مسافرت برای او دو سال طول خواهد کشید روی حزم و احتیاط از این خیال خویش منصرف گردید و چنین بنظر میآید ناخدایانی که قانینگ برای این مسافرت بآنها مراجعه کرده بود مایل نبودند که این شخص چینی از اسرار تجارت سودمندی که در آنزمان در میانشان جاری بود اطلاع حاصل کند.

و اما اطلاعات و حقایقی که بوسیله سفراء بعدی گزارش داده شده و آن بشرح زیر است «آنها (اهالی تاتسین یا روم)» (۱) تجارتشان با آنسیه «۲» (پارت) و تین چو «۳» (هند) از میان دریا یک برده سود میکنند ... پادشاه تاتسین (روم) همیشه آرزومند بوده که با چین ارتباط داشته باشد لیکن آنسیه (پارتیها) مانعند و میخواهند دادوستد کالاهای ابریشمی چین با خود آنها باشد از اینرو او دچار اشکال بوده و نتوانسته با ما ارتباط پیدا کند مگر در سال نهم امپراطوری هوان «۴» (۱۶۶ میلادی) که در آنوقت آنتون (آنتونینوس «۵») پادشاه تاتسین (روم) از ماورای جیهنان «۶» (راه هند و چین) سفارتی با هدایای گرانبهای چندی از قبیل عاج و شاخ کرگدن و لاک پشت فرستاد. از قراریکه پارکر مینویسد این هیئت که بنام سفارت خوانده شده و حامل محصولات «تنگه‌ها» بوده‌اند بظاهر بازرگانی جهانگرد و دریانورد از اهل روم بودند نه هیئتی که بعنوان سفارت از طرف امپراطوری روم فرستاده شده باشد، در هرصورت این مطالب اگرچه جزئی است لیکن اطلاع بر آنها بسیار سودمند است، زیرا که آن لاقل نشان میدهد که موقع مرکزی کشور پارت همچنانکه در طی تاریخ ذکر شده نه تنها آنرا محط نظر مغرب قرار داده بلکه شرق دور نیز ولی قدری کمتر بآن نظر داشته و میخواسته است راهی برای تجارت پیدا کند. در خاتمه اینرا هم نباید نهفته گذاشت که این ارتباط رسمی در هر مورد از روی صلح و سلم و پیشقدم هم چین بوده است.

(۱)-Tasin-Ta.

(۲)-Sih-An.

(۳)-Chu-Tien.

(۴)-Hwan.

(۵)-Antoninus.

(۶)-Jihnan.

چون تاثیر ایران در اروپا بنظر میآید که بیشتر بواسطه پرستش میترا یا میثرا «۱» بوده است بنابراین مناسب میدانیم که شرحی در اینموضوع بر سبیل اختصار مذکور داریم. میترا (مهر) یکی از قدیمترین خدایان آریانه‌هاست. در سرودهای ویدا در استعانت و استمداد تالی آهورامزدا قرار داده شده و در اوستا مقام واسطه را بین آهورامزدا و اهریمن حائز و یکی از بزرگترین ایزدها میباشد که برای انهدام شرور و بدیها و حکمرانی بر جهان بواسطه خدای مطلق آفریده شده است. او خدای نور است و چون نور و حرارت با هم توأم هستند لهذا خدای افزایش، برومندی و برخورداری نیز هست. از تکامل و ترقی بیشتری که مخصوصا در سلطنت اردشیر دراز دست حاصل شده معلوم میشود که او را حامی سلاطین و رب الجنود و خدای فتح و پیروزی نیز میدانسته‌اند. ماه هفتم سال و روز شانزدهم از هرماه برای میترا مقدس و روز عبادت شمرده شده و در ترکیب اسامی پادشاهان مانند میتراوات (مهرداد) و سلاطین دیگر اسم میترا دیده میشود.

چون دولت ایران شروع به توسعه و ترقی نمود مراکزی برای پرستش میترا در بابل و سایر بلدان استقرار یافت. در بابل این خدا را با شاماش «۲» خدای خورشید یکی میدانستند و پرستش میترا را رسوم دیگری بود. پس از تجزیه و تقسیم کشورهای اسکندری سلسله‌هائی در پنت، کاپادوکیه، ارمنستان و کماژن برقرار گردیدند که هر کدام خود را از نژاد پادشاهان هخامنشی می‌شمردند و بر اثر آن خدایان سابق ایران را پرستش مینمودند.

باید دانست که پرستش مزبور در خارج آسیا تا مدت‌های متمادی بر مردم مجهول بوده است. یونانیان ابتدا بآن عطف توجه نینمودند و همین سبب بود که آن به کندی پیش میرفت، معذکک این همان مجسمه‌سازان یونان بودند که نقوش برجسته معروف

(۱) - من بکتاب مهم «رموز میترا» تالیف Cumont) مراجعه کرده‌ام و نیز شرحی که در دائرة المعارف بریتانی راجع به میترا مذکور است از نظرم گذشته. در فصول ۸-۹-۳۲ کتاب هم صحبت از میترا شده است (مؤلف).

(۲) - Shamash.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۸

میترا را نمایش داده و او را با هلیوس «۱» یعنی آفتاب یکی میدانستند.

چنین بنظر میآید که مهرپرستی در روم بواسطه دزدان دریائی که پمپی «۲» در سیلیسی آنها را اسیر و دستگیر نموده بروم برد معروف گردید و آن مانند دیانت مسیح در اوایل امر میان جمعی از طبقات پست بودند رواج پیدا نمود ولی در اواخر قرن اول میلادی مخصوصا در میان سپاهیان و بازرگانان و غلامان به سرعت انتشار یافت.

از اواخر قرن دوم، امپراطوران روم در ترویج این مذهب سعی مینمودند. زیرا که آن این عقیده را که پادشاهان دارای جنبه الهی و شایسته ستایشند تأیید میکرد، دیو کلسین «۳»، گالریوس «۴»، لیسینیوس «۵» امپراطوران روم این خدا را حامی و سرپرست دولت روم میدانستند. در اوان فرمانفرمائی آنها پرستش میترا به پایه‌ای رواج پیدا نمود که معبد هائی

برای میترا در تمام کشور ژرمن (آلمان) تا یورک «۶» و چستر «۷» برپا گردید. اما اعتلای مسیحیت باعث انحطاط آن شده و در زمان قسطنطین لطمه بزرگی بر این مذهب ایرانی وارد آمد. هرچند در امپراطوری ژولین «۸» به اهمیت و اعتبار اولی خود عود نمود ولی در ایام تیودوسیوس کبیر «۹» در ۳۹۴ بکلی در اروپا متروک گردیده و خاتمه یافت.

اما افسانه‌های مربوط باین خدای مقتدر چه بوده اینک قلم را بطرف آن معطوف میداریم. میترا بطور خارق العاده‌ای از تخته‌سنگی تولد یافته و بمحض پدید آمدن بر تمام مخلوقات غلبه کرد. نامی‌ترین کار او این بود که با گاو مقدس اورمزد برخورد و ویرا مقهور و قربانی کرد. مرگ این حیوان باعث حیات زمین گردید. در مجسمه‌های میترا قتل گاو را بدست او چنین نموده‌اند که سگی بر او (گاو) پریده و در افکندن او کوشش مینماید، ماری که نشانه زمین است بواسطه خوردن خون این شکار، برومند و بارور میگردد.

اما راجع برموز و اسرار این مذهب باید دانست که در آن هفت درجه یا مقام

(۱)- Helios.

(۲)- رجوع شود بفصل ۲۹ کتاب (مولف).

(۳)- Diocletian.

(۴)- Galerius.

(۵)- Licinius.

(۶)- York.

(۷)- Chester.

(۸)- Julian.

(۹)- Theodosius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۲۹

مطابق هفت سیاره وجود دارد. مجاهدات و ریاضاتی که برای طی این درجات معین شده گذشته از اینکه مدت‌های زیادی وقت لازم دارد پرخوف و خطر هم هست، برای سلاک ۴۲- تصویر میترا و قتل گاو نر بدست او (اصل در واتیکان است)

یعنی کسانی که میخواهند داخل در مبادی این اسرار بشوند سوگندی با آداب مخصوص لازم است یاد کنند. جماعت نسوان از این امتیاز بکلی محروم میباشند، از آداب و رسوم مخصوص این مذهب همانا عشاء ربانی است با آب و نان و احتمال شراب هم در آن بوده است.

مذهب میترا نوع بشر را بمراسم و آداب باطنی و سری دعوت مینماید. علاوه به یک زندگانی بهتری پس از مرگ آنها را امیدوار میسازد. مانند اصول تعلیمات زردشت راستی و پردلی و پاکی برای مجاهده دائمی با قوای اهریمنی و بدی از لوازم این مذهب میباشد. میترا قهرمان خوبی بوده و پیروان او عاقبت به فتح و غلبه او مطمئن بوده‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۰

در اواخر قرن سوم میلادی مهرپرستی دین خالص ایرانی با مسیحیت که اصلا از دیانت یهود برخاسته بود ولی از مبادی و اصول ایرانی که محتمل است سابقا بواسطه یهود اخذ شده باشد خالی نبود برابر هم و در یک ردیف قرار داشتند، لیکن نظر به بعضی جهات که عمده آن محرومیت زنان بوده است از امتیازات آن مذهب و نیز روا داشتن شرک در طریقه توحید و بعضی رسوم وحشیانه‌ای که در آن داخل شده بود، مذهب میترا در مقابل حملات مسیحیت مغلوب شده و پس از یک منازعات سخت و کشمکش مایوسانه‌ای معدوم گردید، چه بواسطه اشتراک این دو مذهب باهم در بسیاری از تعالیم انهدام آن ممکن نبود که باسانی صورت گیرد. یکی از یادگارهای مذهب میترا که هنوز هم در میان مسیحیان باقیمانده روز ولادت حضرت مسیح میباشد که آن در اصل روز پیدایش میترا بوده است.

خلاصه

سلسله پارت (یا خاندان اشکانی) نمیتواند در این معنی ادعای بزرگی کند و بگوید در انعامات گران‌بهایی که ما امروز از آنها متمتعیم سهمی داشته و چیزی بجهان بخشیده است، برعکس در دوره‌های تاریخی نیست سلسله‌ای که تا این اندازه فاقد آثار بوده یا کمتر ارث برای اعقاب گذاشته باشد، لیکن در مردی و مردانگی الحق خاندان مزبور همه نوع قابل تحسین و تمجید میباشد، برای اینکه در مدت قریب به پانصد سال سلطنت در یک خاندانی بوده است که فقط چند تن از آنها سست‌وزن طبیعت و یا تحت نفوذ خواجه‌سرایان بوده‌اند که گبین مورخ شهیر آنان را جزو حشرات موذی شرق بشمار آورده است و از اینرو پادشاهان پارت را با بعضی از پادشاهان بزرگ اخیر هخامنش و نیز با بعضی امپراطوران روم بخوبی میتوان همپایه دانست، بواسطه نبودن تشکیلات و فقدان تعلیم و تربیت که خود نقص بزرگ پارتیها بود امور کشور بر پایه محکم و ثابتی برقرار نبود و از اینرو آنها را بترکان عثمانی تشبیه کرده‌اند که در رشادت و شجاعت کامل برعکس در فنون متعلقه بصلح و آرامش ناقص میباشند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۱

اردشیر اول

فصل سی و پنجم طلوع سلسله ساسانی

بدستور گفت آزرمان اردوان

که این غرم با وی چرا شد روان

چنین داد پاسخ که این فر اوست

به شاهی ز نیک‌اختری پر اوست

(فردوسی)

نسبت شاهان ساسانی

سلاطین ساسانی شکوه و جلال سلطنت هخامنشی را تجدید نموده و یک فصل برجسته و درخشانی را بر تاریخ ایران افزودند.

ایرانیان این سلسله را نه فقط برای عظمت و اقتدارشان بلکه از این جهت هم که ایران را که یکی از ایالات شاه شاهان اشکانی را تشکیل میداد استقلال تام بخشیدند تجلیل و احترام مینمایند. مورخین اروپائی دوره ساسانی را بدینواسطه مهم میدانند که وقایع تاریخی ایران در این دوره بجای افسانه صورت تاریخی بخود میگیرد، هرچند این جا هم میتوان گفت که اصل و منشاء این خاندان پشت پرده افسانه‌های قدیم مخفی و مستور است.

مرگ رستم که در فصل دوازدهم سمت ذکر یافت باید آنرا خاتمه عصر پهلوانی ایران دانست. اسفندیار که رستم او را در آخرین پیکار مهم خود بقتل رسانید پسری از خود گذاشت که نامش بهمن بوده است، وی بعینه همان اردشیر است که در تاریخ به اردشیر دراز دست معروف میباشد و بدینطریق این پادشاه اخیر هخامنشی در تاریخ چنانکه مورخین ایران نوشته‌اند از پادشاهان بزرگ تاریخی محسوب میشود و سلسله

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۲

ساسانی خود را از نسل همین پادشاه شمرده و نسب خود را باو منتهی مینمودند. چنانکه بر طبق افسانه مندرجه در حماسه رزمی فردوسی بهمن خواهر خود هما را تزویج کرده و دارا از او پس از مرگ پدر بوجود آمد، ساسان برادرش بواسطه پیدا شدن دارا وارث تخت و تاج از سلطنت مایوس و به یکی از کوه‌های ترکستان منزوی شده بشغل شبانی مشغول گردید. این مرد همان ساسان است که سلسله ساسانی از او بظهور رسیده است.

چنانکه در فصل بیست و هفتم مذکور داشتیم راجع بسلسله پارتیها که باشکانیان معروف و مورخین ایران آنها را کلیتا «ملوک الطوائف» مینامند در شاهنامه که حماسه ملی است تجاهل و بی‌اعتنائی شده در شرح احوال یک سلسله‌ای که چندین قرن در ایران سلطنت داشتند بایات چندی اکتفا شده است. اما از طرف دیگر قصه اسکندر که ما آنرا در فصل بیستم مذکور داشتیم تا ایندرجه در مشرق قبولی عام پیدا نموده است که وقتی در حماسه رزمی ایران یعنی شاهنامه دیده میشود که میگوید دارا دختر فیلیپ مقدونی را تزویج نموده و از وی اسکندر بوجود آمده است هیچ تعجیبی از آن برای خواننده پیدا نمیشود.

باری این افسانه‌ها از جمله یک مسئله مبهم و نامعلومی را که از نظر ما میگذراند این است که پادشاه اخیر هخامنشی همان پادشاهی است که ساسانی‌ها خود را از نسل برادر وی میدانستند، ولی باید بخاطر داشت که پارتیها هم نظیر ساسانیان خود را از نسل سلاطین هخامنشی قرار میدادند، هرچند نویسندگان ایران بملاحظه تنفر از ملوک الطوائفی اشکانی هیچوقت دعوی مزبور را تصدیق نمی نمودند. اما افسانه اسکندر در ایران باید دانست که آن از منابع خارجی پدید آمده است و این مطابق تعبیر مسعودی یکی از اسرار سیاسی و مذهبی است که مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از میلاد با آنکه فاصله‌اش با ظهور ساسانیان پانصد و چهل و نه سال بوده مورخ ایرانی از مقدار آن کاسته فاصله آنرا دوپست و شصت و شش سال نوشته است. از اینجا خوب میتوان پایه اطلاعات ایرانیان را در تاریخ بدست آورد و نیز میتوان فهمید که وارثین

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۳

مفاخر کوروش و داریوش چقدر عظمت و جلال تاریخی عدیم النظیر نیاکان خود را فراموش کرده و از نظر داده‌اند «۱».

ظهور اردشیر

پیدایش سلسله سلاطین باستان مخصوصاً در مشرق‌زمین همیشه با پاره‌ای حکایات عجیبه و افسانه‌های غریبه توأم بوده است، بنابراین چگونه میشود اردشیر یا اردشیر درازدست از آن مستثنی باشد، آری ظهور اردشیر مشحون است بیک سلسله حکایاتی فریبنده که از آن اینقدر میتوان مسلم داشت که اردشیر پسر پاکمانند جد اعلائی مقتدر خود کوروش پادشاهی بود تابع و دست‌نشانده، تا آنکه موقع مناسبی بدست آورده برادران خود را مقتول ساخت و شاهنشاهی پارتیها را از بیخ برانداخت. لیکن نویسندگان پهلوی این حکایت را به سادگی خود باقی نگذارده شاخ‌وبرگ‌هایی به آن افزودند. چنانکه مطابق کارنامک که ذکر آن در فصل ۴۱ بیاید و طبق بیان فردوسی معلوم میشود که ایران تحت سلطه و اقتدار

(۱) - طبری و مسعودی دو نفر از مورخین عرب دوره ساسانیان را نوشته‌اند. ابو جعفر محمد طبری از میانه مائه نهم تا دهم میلادی میزیست. او در کتاب قطور خود معروف به تواریخ ایام یا تاریخ انبیا و سلاطین، تاریخ بشر را از آغاز خلقت تا نهصد و پانزده میلادی را برشته تحریر درآورده است، پروفیسور زوتنبرگ فرانسوی این کتاب را از نسخه فارسی بفرانسه ترجمه و طبع و نشر نموده است. ابو الحسن علی مسعودی که قدری بعدتر میزیست کتاب مروج الذهب خود را در ۹۴۷ میلادی به اتمام رسانیده است و آن بقلم باربیرد و مینارد بفرانسه ترجمه شده است. این دو کتاب بسیار مفید و ذقیمتند. دوره ساسانیان شاهنامه فردوسی نیز جنبه تاریخی دارد.

از کتاب‌های عمده اروپائی که در این باب نوشته شده عبارت است از الف - هفتمین دولت بزرگ شرقی تألیف ج، رالینسون.

ب .

تألیف پروفیسور نولدکے .

ج- ترجمہ آمانوس مارسیلنوس بقلم Yonge -، از کتاب اخیر الذکر بدبختانه سیزده فصل اول آن مفقود و از بین رفته است.

از مسکوکات و مخصوصا از «کلکسیون سکه‌های ساسانی» (*) اثر درن معلومات و اطلاعات زیادی برای ما حاصل شده است (مؤلف).

Dorn's Collection des monnaies Sassanides(*)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۴

اردوان که رومیان او را «آرتابانوس» مینامیدند به دویست و چهل ایالت هریک تحت سلطانی تقسیم میشد، از آنجمله شخصی بنام پاپک که پادشاهی فارس با او بود و در اصطخر میزیست اولاد نداشت. شبی او ساسان شبان خود را در خواب دید که از بالای سرش آفتاب طلوع نموده تمام روی زمین را روشن ساخت. شب دیگر در خواب دید که او بر فیل سفیدی سوار است و مردم باو تعظیم و تکریم مینمایند. در شب سوم چنین دید که آتش مقدس از خانه ساسان مشتعل شده بدرجه‌ای که تمام دنیا را ضیاء و روشنی داد. او از این خوابهای عجیب خود متحیر شده حکما و دانشمندان را احضار کرده تعبیر خوابهای خود را از آنها خواست. در جواب متفقا گفتند که سلطنت ایران به ساسان یا پسرش منتقل خواهد گردید، پاپک بعد از استماع و اطلاع بر این امر ساسان را طلبیده او را از آتیه درخشان وی مستحضر ساخت. سپس امر کرد لباس های فاخر باو پوشانیده و دخترش را بوی کابین بست و اردشیر از او بوجود آمد.

یک حکایت شیرین دیگری که در این باب نقل شده این است که وقتی اردشیر بحد بلوغ رسید از پایتخت اردوان که در سرزمین ری واقع بود بطرف فارس گریخت، او دوشیزه‌ای خوبصورت و با فطانت و هوشی را که ندیم اردوان بود و اخیرا بخود اردشیر علاقه پیدا کرده بود با خود برد، اردوان پس از اطلاع از امر غضبناک شده بتعاقب آنها شتافت تا آنکه بدهی رسید که فراریان از همانجا عبور کرده بودند، در اینجا باو خبر دادند که آنها سواره مانند باد گذشتند و از عقب‌شان قوچ بزرگی هم حرکت مینمود. روز دوم کاروانی که میگذشت به اردوان خبر داد که آن قوچ را دیدند کنار یکی از آن سواران نشسته بود. اردوان که این خبر را شنید دانست که آن قوچ عبارت از شکوه و جلال سلطنت است و لذا نومید شده از تعقیب اردشیر منصرف گردید.

چو شب تیره گشت اندر آمد بری

بیامد دو رخساره هم رنگ نی

(فردوسی)

اگر چه مطالبیرا که مذکور داشتیم صرف حکایت بوده، ولی همین حکایات چون بما حالی میکند چگونه ساسانیها حقوق آسمانی خود را بدست آوردند ذیقیمت و قابل

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۵

اهمیت میباشد، بدیهی است که رعایای آنها این حق مشروع را طوری استقبال مینمودند که هیچ غاصبی که در رگهای او این خون مقدس جریان نداشت نمیتوانست در مقابل آن کامیابی حاصل کند.

اردوان و اردشیر

تفصیل نزاع و جنگ اردشیر دست نشانده با اردوان شاهنشاه متبوع خود در دست نیست، ولی یک حکایت نزدیک به عقلی که از نویسندگان ایران بما رسیده معلوم میشود که اردشیر پیش از آنکه کارش با اردوان بقتال و جدال بکشد رخصت یافت که ایالت سرحدی کرمان را بقلمرو خود ضمیمه نماید.

ممکن است در اینجا گفته شود که قلعه بزرگ کرمان موسوم بقلعه اردشیر و افسانه مشهور «کرم» مربوط به ایالت مزبور باشد.

بالجمله اردوان در آخر خشمگین و تهییج شده بفارس حمله برد و با اردشیر بنای پیکار را گذاشت. اردشیر در یک میدان هولناکی اردوان را شکست داد، در صورتیکه تلفات طرفین در این جنگ خیلی سنگین بوده ولی در میدان دیگر او باسانی و بدون دادن تلفات زیاد نایل بفتح و ظفر گردید، برعکس تلفات و خسارت پارتیها بغایت سخت و سنگین بوده است.

جنگ هرمز

آخرین جنگ اردشیر با اردوان در صحرای هرمز سمت شرقی اهواز رویداد، در این جنگ پارتیها شکست کامل خورده و خود اردوان هم بقتل رسید. بطوریکه یکی از مورخین ایران مینویسد یکنفر از دلاوران پارس با شاهنشاه پارتیها تنبتن مشغول نبرد گردید، در اثناء نبرد حيله کرده رو بفرار نهاد و بعد عنان بر گردانده تیری بطرف اردوان پرتاب کرد که بقلب وی کارگر گردید، این جنگ آخرین جنگی است که اساس یک خاندان مجلل و باشکوهی را استوار ساخت که چهارصد سال در یک ملت مغرور و متکبری سلطنت نمود، تا وقتیکه ستاره اقبال محمد (ص) از افق ریگستان عرب طلوع کرده دنیا را زیروزبر نمود.

جنگهای مشرقی اردشیر

مطابق بیان طبری پس از تسخیر نواحی سرحدی خراسان، مرو، بلخ و خیوه ملوک کوشان و توران و مکران سفرای خود را

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۶

به دربار اردشیر فرستاده و پیشنهاد اطاعت نمودند. اما حمله این پادشاه ساسانی به هند باید دانست که آن بطور عموم مسلم نیست، لیکن از بیان اسمیت «۱» ظاهر «۲» میشود که آمدن سفرای مذکور ناشی از این جا بوده است که اردشیر به هند حمله برده بود، چنانکه از تاریخ فرشته برمیآید او به هند حمله ور شده و تا نزدیک سرهند رسید، لیکن پادشاه آنجا درهای شاهوار، طلا، جواهرات، فیلهها بنزد اردشیر برسم باج و خراج فرستاد و از این راه اردشیر را واداشت که بایران مراجعت نماید. در ثبوت این مطلب جدیداً سکه‌ای از برنج بدست آمده که در یکطرف آن علامت پادشاه اخیر کوشان و طرف دیگر مانند سکه‌های خود اردشیر صورت آتشکده ترسیم یافته است و البته این یکدلیل روشنی است که بانی خاندان ساسانی فقط بایران و چند ایالت مجاور آن قناعت نکرده بلکه برای اینکه قدم‌بقدم از اجداد بزرگ خود پادشاهان هخامنشی پیروی کرده باشد بهندوستان حمله برده و از پنجاب باج و خراج گرفته است.

اردشیر و سوروس اسکندر «۳» ۲۳۲-۲۲۹ میلادی

اردشیر پایه سلطنت خود را تا اینحد محکم ساخت و اقتدارش را رسانید بجائی که یقین کرد میتواند ضرب‌شستی به امپراطور روم نشان دهد. لذا در سال ۲۲۸ میلادی از فرات عبور کرد.

اردشیر از این نظر که بر مثل اردوانی که لشکر عظیم روم را مجبور ساخت که بیک صلح غیر شرافتمندانه‌ای تن دردهد غالب آمد امید واثق داشت که بر امپراطور روم فاتق آمده سپاهیان تازه شکست‌خورده ویرا مغلوب خواهد ساخت. گذشته از هوای کشورهای و تحویل نام محتمل است پیش‌آمد و وضعیات هم ویرا مجبور ساخته باشد که خود را وارث تاج و تخت هخامنشی اعلام نموده و متصرفات سابق نیاکان خود را مطالبه کند.

سوروس که بجای قیصر نشسته جوانی بود صاحب عزم و اراده، بعلاوه فطانت

(۱) Vincent Smith.

(۲) - «حمله اردشیر بابکان به پنجاب» ف، ر، آ، س شماره آپریل ۱۹۲۰ (مؤلف).

(۳) Severus Alexander.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۷

و هوش غریبی هم دارا بود. او وقتیکه از بسیج ایرانیان باخبر شد با اهمیت موقع پی برده دانست که جمع آوری سپاه مدتی وقت لازم دارد و لذا نامه‌ای بنزد اردشیر فرستاد و او را در این نامه نصیحت نمود که بحفظ و اداره ممالک مفتوحه خود مصروف شده کاری نکند که موجب انقلاب و آشوب آسیا گردد. بعلاوه نوشت که اینکار برای او خالی از خطر نخواهد بود که فقط به استظهار یک امید واهی وارد در جنگی بزرگ گردد که بر او معلوم خواهد داشت که مصاف با روم غیر از مصاف با عشائر وحشی مانند عشائر خودش میباشد و این را هم اضافه نمود که لازم است او فتوحات اگوست تراژان، سپتیمیوس سوروس «۱» را بخاطر آورده و از آن تنبه حاصل کند.

اردشیر در جواب این نامه هیئت مخصوصی مرکب از چهارصد تن ایرانی را که از حیث قامت و صورت و لباس‌های فاخر و اسلحه و یراق اسب و سایر اسباب تجمل ممتاز بودند برگزیده بسفارت نزد امپراطور فرستاد. سفرای مزبور پیغام پادشاه خود را با طرز جسورانه و بی‌باکانه‌ای که موجب اشتعال غضب بود تبلیغ نمودند و از امپراطور جدا خواستند که باید شام و باقی متصرفات خود را در آسیا تخلیه نموده و ایرانیان را بحال خود واگذارد که کشورهای موروثی خودشان را در دست داشته باشند و امپراطور روم بهمان قسمت اروپا که بلامعارض است قناعت نماید. نمایندگان ایران در این پیغام بدرجه‌ای جسارت و بی‌نزاکتی بخرج دادند که با اینکه سفیر نوعاً محترم شمرده شده و مسئولیتی متوجه وی نمیگردد معذلتک امپراطور حکم کرد که آنها را گرفته مانند اسرای جنگ توقیف نمودند و خود در این بین بتهیه وسائل جنگی که وقوع آن نزدیک بود مشغول گردید.

چنانکه در پائیز سال ۲۳۱ میلادی نیروی مهیبی در انطاکیه جمع نمود، در اینجا رومیان نقشه‌ای که بخاطرشان رسید این بود که لشکر را بسه قسمت تقسیم کردند.

یک قسمت آن که مخصوص شمال بود فرستاده شد که بهمراهی خسرو پادشاه ارمنستان بماد آتروپاتن حمله ببرد. بقسمت جنوبی امر شد که ایران بخصوص یا چنانکه قویاً محتمل است سوزیانا را تهدید نماید و اما قسمت سوم دستور داشت که در رکاب امپراطور بمنظور

(۱) - Septimius Severus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۸

حمله بقلب کشور مشغول عملیات باشد. این نقشه غیر عملی جنگ که لشکر را بسه قسمت جداگانه تقسیم نمودن که هیچیک نتواند موقع لزوم کمک قابل بدیگری بدهد در واقع مقدمه برای شکست و مغلوبیت بوده است، بالجمله لشکر شمالی که به ماد آتروپاتن حمله بردند بواسطه نبودن قوای ماد کامیابی حاصل نمودند ولی در برگشت خسارت خیلی سخت دیده و کاری هم که مهم باشد از پیش نبردند. اما اردشیر لشکر خود را عاقلانه جمع کرده به لشکر جنوب که تنها بود حمله برد و همه را نابود ساخت. سوروس از این حادثه بخوف و هراس افتاده فرمان عقب‌نشینی عمومی داد. در اینجا ممکن است این خیال پیدا شود که پس از این فتح قاعده باید اردشیر به شام حمله برده باشد لیکن چون در حقیقت

مقصود ایرانیان در این جنگ تصرف ارمنستان بود لذا اردشیر با کمال حزم و احتیاط بهمین فتح قناعت نموده و ظاهراً در سال ۲۳۲ میلادی عهد صلحی فیما بین منعقد گردید. در خاتمه باید دانست که ارمنستان در سلطنت ساسانیان همان سرنوشت را پیدا نمود که در دوره اشکانیان دارا بوده است یعنی ما به النزاع دو امپراطوری روم و ایران واقع شده بود

جنگ اردشیر با ارمنستان

پس از عقب‌نشینی رومیان ارمنستان با منابع و قوای شخصی برای مقابله با لشکر ایران باقی ماند و این سلطنت کوهستانی بجنگ برخاست باستظهار اینکه اغلب لشکر ایران سواره بودند، راستی خسرو پادشاه ارمنستان بقدری خوب از عهده دفاع برآمد که اردشیر از فتح آن مأیوس گردید، او قول داد که هر کس این دشمنش را از میان بردارد این دومین مقر سلطنت یعنی ارمنستان از آن او باشد. در اینجا یکی از نجای ایران که خون ارساسی (اشکانی) در رگهای او جاری بود این خدمت را بعهده گرفته و حاضر شد که خسرو را بقتل برساند، وی برای جلب اطمینان طرف مقابل خود را مانند یکنفر فراری که در تلاش مأمون و پناهگاهی است از اردو بیرون رفت، اردشیر هم برای تثبیت این امر جمعی را برای دستگیری او از عقب روانه نمود. اینمرد بالاخره موفق شده خسرو را بقتل رسانید، ولی در هنگام فرار از ارتاکساتادر رود ارس غرق شد و اردشیر بدون دادن بهائی بمقصود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۳۹

خود نائل گردید. او خیلی زود این کشور را اشغال کرده ضمیمه ایران نمود. ولی طفل شیرخواری که خسرو داشت موفق نشد بدست بیاورد. بلکه کسانش در خفیه ویرا سالما بیرون بردند. این فتح آخرین فتح نظامی مؤسس خاندان ساسانی بوده است.

اردشیر یا زنده‌کننده دیانت زردشت

ما در فصل سی و دوم کتاب گفتیم که پارتیها بدوا اصول دیانت زردشت را اختیار نموده ولی بعد آنرا از نظر داده تعلیمات وارده این مذهب را بتدریج از میان بردند. چه مذهب آنها بیشتر پرستش ماه و آفتاب و تماثل سلف بوده است. باضافه یک رشته طلسمات و اورادی که از مذاهب سامی گرفته بودند. در نتیجه آتشکده‌ها رو بویرانی نهاد و در بسیاری اماکن آتش مقدس خاموش گردید، بالاخره چیزی نگذشت که نفوذ مغها بکلی از میان رفت، اردشیر در صدد برآمد که حقوق و احترامات مغها را بحالت اول برگرداند و لذا فرمانی صادر کرد که علمای دیانت و مبلغین احکام مذهبی که جامعه ملتند از نزدیکان خاص پادشاه محسوب و از هر جهت مورد توجه مخصوص شاهانه میباشند. او نه فقط دهات و اراضی زیادی بآنها برسم انعام داد بلکه عشریه‌ای هم برای آنها برقرار نمود.

در نتیجه این اقدامات تمام تماثل و صورت‌ها منهدم شده و پرستش ماه و آفتاب همه از میان رفت و تمام افراد ملت به پیروی تعلیمات آئین قدیم زردشت پرداختند.

این پادشاه برای تأمین وحدت ملی مجلسی از مغها تشکیل داده و از میان آنها هفت نفر که در تقوی و پاکدامنی بالاتر از همه بودند انتخاب گردیدند. این هفت نفر از بین خود یکنفر مؤبد جوانی را بنام آرداویرف «۱» که در پارسائی مقام شهرت را حائز بود بنمایندگی خود تعیین کردند، بر طبق حکایتی که از نویسندگان ایرانی بما رسیده است نماینده مذکور پس از انجام وضو و آداب و مراسم تطهیر معجونی که مال خواب بود استعمال کرده و بر اثر آن بخواب رفت و در تحت مراقبت شاه و هفت نفر از بزرگان کشور تا هفت روز خوابش طول کشید. وی پس از انقضای مدت مزبور از خواب بیدار شده بلافاصله آهورمزدا را املا کرده یکنفر نویسنده آنرا برشته تحریر و تدوین درآورد.

(۱) -Arda -viraf.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۰

این نوشته‌ها بعد از این برای علمای مذهب مأخذ اصلی قرار گرفت.

این جوش مذهبی اردشیر و مؤبدها (چنانکه بقیاس هم نزدیک است) هیچوقت نمیگذاشت که بسایر مذاهب آزادی داده و یا بطور تساهل مذهبی با آنها رفتار کنند بلکه بنای صدمه و آزار را با آنها گذاردند. خاصه از دیانت مسیح که دیدند عرض وجود نموده است بنای جلوگیری را گذاشتند، مخصوصا از وقتیکه سلطنت روم شرقی دیانت مسیح را اختیار نمود از آنوقت این مذهب در ایران طرف بی‌میلی و نفرت مردم واقع گردید.

کارهای بزرگ و خصال اردشیر

راجع بانظامات اردشیر مطالب چندی که بما رسیده چنین مینماید که او دائما در این صدد بود آن سلاطین جزو را که استقلال نیمرسی آنها برای اقتدار پادشاه بزرگ خطر داشت از میان بردارد. او مرام و منظورش تشکیل ملتی بود که نقطه اتکاء آن بمذهب و مقامات مذهبی باشد. رویه او در انتظام امور بیشتر مشابه به رویه داریوش بود و هیچ نمیشود او را با پارتیها طرف نسبت قرار داد، او لشکر حاضر خدمتی ترتیب داده و آنرا تحت فرمان سران و افسرانی قرار داد که هر یک مستقل و از والیان و استانداران کشور جدا بوده است. این کلمات از اوست که میگوید «ملک حاصل نشود مگر به لشکر و لشکر فراهم نگردد مگر بزر، زر بدست نیاید مگر بزراعت و آبادی و زراعت و آبادی بدون عدل و داد صورت نخواهد گرفت».

واقعا چقدر خوب بود که جانشینان او همیشه این کلمات را آویزه گوش کرده و بر طبق آن عمل مینمودند.

اردشیر از سلاطین عاقل و سائس و مدبری بود که همیشه در فکر رفاه و آسایش رعایای خود بوده و باین نکته کاملا توجه داشت که اساس انتظام امور عدل و انصاف است. او همیشه کوشش داشت که قواعد و اصول خود را بموقع اجرا بگذارد.

راجع بوصایای این پادشاه پسرش شاپور در هنگام موت بیانی که فردوسی میکند میتوان آنرا بمواتیق و پیمان‌های سیاسی تعبیر نمود. از جمله به شاپور خطاب

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۱

کرده چنین میگوید. «بدان که ملک و دین باهم توأم میباشند و هریک را باید نگهبان دیگری دانست. انتظام امور کشور باید طوری باشد که کسانی را که خدای متعال زیر سرپرستی من و تو قرار داده است از ما راضی شده و دعای خیر آنان را بطرف خود جلب نمائیم».

این بود خلاصه از کلمات برجسته و حکایاتی که از این بانی خاندان ساسانی بیادگار مانده است. اگر هم صفت شجاعت و دلاوری وی تا حدی پشت ابرهای ضخیمی مستور مانده باشد معذک این را با یقین کامل میتوان تصدیق نمود که اردشیر پسر پاپک در پرستشگاه شهرت و نام مقام ارجمند و بلندی را حائز میباشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۲

کتیبه بزبان پهلوی در نقش رجب

فصل سی و ششم شاپور اول اسیرکننده والرین

این پیکر مزده پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران آسمانی نژاد از ایزدان پسر مزده پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی نژاد پور ساسان پاپک پادشاه «ترجمه کتیبه پهلوی نقش رجب»

جلوس شاپور اول ۲۴۰ میلادی

شاپور «۱» یا بقول نویسندگان مغرب ساپر اول در سال ۲۴۰ میلادی بجای پدر والامقامش بر تخت نشست. مطابق عقیده نویسندگان ایران مادرش دختر اردوان بود. او بعد از آنکه بنکاح اردشیر در آمد قصد کرد که بتلافی خون پدرشوهش اردشیر را مسموم سازد، گو موفق بانجام این امر نشد ولی در نتیجه این سوء قصد اردشیر حکم کرد ویرا بقتل برسانند و چون او به شاپور حامل بود وزیر اردشیر جانش را از خطر رهانیده با پسری که از او متولد شد در یک محل مخفی نگاهداری نمود. روزی اردشیر از نداشتن فرزندی که جانشین او گردد. اظهار دلتنگی نمود ولی بعد که شنید پسری از او موجود میباشد بغایت خوشحال گردید. او برای آزمایش اینکه پسر از نسل پادشاه است امر کرد وی با عده‌ای از هم‌بازیهایش در حضور شاه چوگان‌بازی کنند که در این بازی اردشیر شهرتی بسزا داشت، چنانکه گوئی جلو پادشاه عمدا انداخته شد و شاپور جرئت نموده

(۱) - معنای این اسم «پسر شاه است».

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۳

بتنهائی برای ربون آن گو سبقت کرد و از همین جا پدر شاد شده فهمید که او پسر اردشیر است.

با توجه باینمطلب که مدت سلطنت اردشیر بعد از واقعه قتل اردوان چهارده سال بوده است بمشکل میتوان این حکایت را تصدیق نمود چه از حکایت مزبور معلوم میشود که سن شاپور در اینوقت که بر تخت نشست سیزده سال بوده است. از طرف دیگر حکایتی که احساسات و خاطرات مردانه و دلیرانه مؤسس یک خاندان بزرگ را بما نشان میدهد خطاست که آن حکایت را از نظر بیندازیم.

شورش ارمنستان و هاترا (الحضر)، ۲۴۰ میلادی

خبر فوت اردشیر که به ارمنستان و هاترا رسید هر دو یکدفعه بنای شورش را گذاشتند، نائره شورش ارمنستان به آسانی جلوگیری شده و فرونشانده شد و اما هاترا چون شاپور از حصار آن مطلع بود که استحکامش بحدی است که تراژان و سیویروس نتوانستند بر آن دست یابند لذا بمحاصره آنجا با قاعده کوشش نمود بلکه در صدد افتاد که حیلہ‌ای بکار برد. اتفاقا پادشاه یاغی دختری داشت که حاضر شد قلعه را تسلیم شاپور کند مشروط بر اینکه او را برای خود تزویج کند، شاپور هم قبول نمود چنانکه هاترا را بدست دغا و غدر و خیانت پیشه این دختر فتح نمود اما او عهد خود را شکست و آندختر نابکار را بدست میر غضب داده اعدامش کرد.

اولین میدان جنگ در مقابل روم، ۲۴۴-۲۴۱ میلادی

شاپور بعد از استقرار سلطنت خویش و تثبیت مرزهای مملکت عازم گردید که از اوضاع پریشان روم که بمنتهای درجه رسیده بود استفاده کند. توضیح اینکه سوروس اسکندر حریف اردشیر در خفیه بقتل رسیده و تراسیان ماکسی مین «۱» که هیکل مهیبی داشت مدت سه سال با لقب امپراطور از همان اردوگاه خویش حکمرانی کرده و بقدری هم خشونت و سختی از خود بروز داد که تمام مملکت از وی نفرت کرده و بالاخره او هم در نوبه خودش بقتل رسید و از آنوقت اغتشاش و هرج و مرج در سرتاسر

(۱) Thracian Maximin.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۴

کشور حکمفرما گردید. هنگامیکه شاپور با لشکر خود حمله برد امپراطور روم جوانی بود موسوم به گوردین «۱» سوم. اول مقصود ایرانیان فتح قلعه نصیبین بود که بآن نائل آمدند و مطابق بیان خود ایرانیها دیوارهای آن فروریخت مثل دیوار جریکو «۲» که در کتاب یوشع مذکور است، ممکن است این حادثه بر اثر وقوع زلزله رویداده باشد. او بعد از این

کامیابی مهم آنچه بود همه را از جلو برداشته تا بدریای مدیترانه رسید حتی انطاکیه را هم قبضه نمود. لیکن این تصرف مانند تصرف پارتیها دائمی و یا تشکیلاتی در کار باشد نبوده بلکه بیشتر همان تاخت و تاز و قتل و غارت بوده است.

یک چندی که از این قضیه گذشت لشکر روم اسما تحت امپراطور جوان در این صحنه عرض وجود نموده و لشکر شاپور شکست خورده دوباره از فرات گذشت.

لژیونهای روم آنان را تعاقب نموده نصیبین را بعد از شکست سخت دیگری که در رساینه «۳» بین آن قلعه محکم و کاره به قشون ایران وارد ساختند «۴» دوباره بتصرف خود در آوردند.

لشکر تعاقب کننده روم از دجله هم گذشته بتهدید تیسفون پرداخت مگر نتوانست بهره مندیهائی که حاصل کرده بود باتمام برساند، چه کشته شدن امپراطور جوان سبب اخراج لشکر روم گردید و فیلیپ غاصب سریعا با شاپور داخل مذاکره صلح شده و با شرایط و موادی موافق دلخواه پادشاه ایران عهد صلح انجام گرفته و در سال ۲۴۴ میلادی مشرق را تخلیه نمود.

جنگ دوم - مرحله اول ۲۶۰-۲۵۸ م.

شاپور قبل از انقضای چهارده سال از حمله اولی دوباره بخاک روم حمله برد، در این جا تاریخ ایران پیچیده و تاریک است و چنین معلوم میشود که در ناحیه دوردست بلخ جنگهائی رویداده سلاطین انسامان استقلال خود را موفقانه حفظ نموده اند و آن سلاطین پس از چندی مخصوصا قراردادی با روم بسته اند.

شاپور نظیر جنگ اول او بر ضد دولت غربی بنای تاخت و تاز را گذارده آنچه

(۱)- Gordian.

(۲)- Gricho.

(۳)- Resaina.

(۴)- رجوع شود به آمیانوس مارسلینوس ۲۳، ۵، ۱۷ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۵

مقاومت و ضدیت بود همه را از جلو برداشت. مردم انطاکیه که همگی بله و ولع مشغول و از این حادثه بیخبر بودند ناگهان چشم باز کرده خودشان را در چنگال دشمن گرفتار دیدند.

اسارت والرین ۲۶۰ میلادی

بالاخره لشکر روم مثل سابق ولی اینوقت تحت فرمان والرین امپراطور معمر برای خلاصی انطاکیه برخاسته و دوباره آنرا پس گرفته شاپور را از انطاکیه خارج ساخت، لیکن در این جا دست خیانتی در کار بود، توضیح اینکه مکریانوس «۱» کوتوال (حاکم) که در حقیقت فرمانده قوا بود بخیال تاج و تخت افتاده برای اجرای اینمنظور او نقشه کشیده در نزدیک ادیس لشکریان روم را طوری در محاصره انداخت که شاپور آنها را از خلاصی بکلی ۴۳- تصویر شاپور کبیر و والرین مایوس ساخت و حتی یک کوشش مایوسانه آنها که خواستند صفوف دشمن را شکافته فرار کنند با تلفات زیاد دفع گردید. در این اثناء قحطی هم پیدا شد. والرین بعد

. Macrianus-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۶

از کوشش زیاد که بتواند از خطر رهایی یابد تمام بی نتیجه مانده در یک مجلس مذاکره یا مشاوره‌ای درست مثل کراسوس دستگیر گردید، هرچند که نسبت بسلف خود بمراتب بدبخت تر بود چه او با حال ننگ و رسوائی تا مدتی زنده باقیماند و شاید کمتر حادثه‌ای در تاریخ پیدا میشود که اثر روحی آن از اثر روحی اسارت یک امپراطور روم بدست پادشاهی از یک خاندان جدید بیشتر باشد و باید این تأثیر در آنوقت عالمگیر شده و مسلماً خبر آن فوراً مثل صاعقه در تمام اروپا و آسیا پیچیده و همه را مات و مبهوت ساخته است.

این وقعه بزرگ و مهم در پرس پلیس و شاپور روی سنگی بطور یادگار منقور و کنده شده است و آن یقیناً تا انقراض خاندان ساسانی همواره ورد زبان خاص و عام بوده و هیچوقت از خاطرها محو نمیشده است.

گذشته از همه در مذلت و بدبختی این امپراطور هم چیزها نوشته‌اند، وقایع‌نگارانی که از همه باینعصر نزدیکتر میباشند مینویسند که او بحال اسارت باقیماند تا اینکه پیر شد و در اینمدت با او بمانند یک برده رفتار میشد و از اینجا هم میتوان بآن پی برد که در آثار حجاری و نقوش برجسته زنجیر بر بازوهای او آشکار و نمایان میباشند.

نویسندگان که بعدتر آمده مینویسند که او را در حالتیکه لباس شاهانه در بر و زنجیر بر گردن داشت برای تماشای عموم حاضر میساختند و انگشت‌نمای عامه بوده است لیکن بیانی که زیادتر مشکوک و در عین حال ممکن است راست باشد بیان لکتنتیوس «۱» از نویسندگان ۳۱۲ میلادیست که مینویسد این پیرمرد بیچاره مثل چهارپایه سواری بفاتح بیمروت خود خدمت میکرده است و دیگر بعد از مردن پوست بدنش را کنده برای اینکه یادگاری از فتح مزبور باشد نگاهداشتند «۲».

. Lactantius-(۱)

(۲)- نظر به عداوتی که آنوقت روسای روحانی و پیشوایان مذهب مسیح به ایرانیان داشتند نسبت‌هائی که به شاپور داده شده است ناشی از تعصب و بعضی از محققین جدید که از آنجمله یوستی میباشند صحت آنرا انکار کرده‌اند (مترجم)

مرحله دوم جنگ ۲۶۰ میلادی

مکریانوس پس از انجام نقشه خائنه خود قبای ارغوانی را زیب پیکر نموده و خود را امپراتور لقب داد و بعد بقصد گالیه‌نوس «۱» پسر والرین حرکت کرد تا با او در سر امپراطوری مشغول پیکار گردد. شاپور اینجا برای اینکه رقیبی بروی کار آورده بر مشکلات روم بیفزاید و نیز قدرت و سطوتش را بسط داده باشد نقش تازه‌ای بازی کرده یکنفر سیریادیس «۲» نامی را از اهل انطاکیه که در اردوی خودش پناهنده بود به خلعت امپراطوری مخلع ساخته و لقب قیصر باو داد. اینمرد صورتش در نقش برجسته سابق الذکر سومین صورتی است که مابین صورت شاپور و والرین منقوش می‌باشد.

باری شاپور بعد از نصب سیریادیس بامپراطوری روم بار دیگر از فرات گذشت و انطاکیه را قبضه کرد، از تنگه‌های توروس گذشته و درواقع تمام آسیای صغیر در آنوقت تحت اختیار وی بوده است. او قیساریه مازکا «۳» را که بزرگترین شهر کاپادوکیه بود تسخیر کرد، لیکن باز برای تشکیلات و اداره و انتظام متصرفات خویش هیچ اقدامی نمود و شاید آن بواسطه فقدان لشکر ثابت و نیروی دائمی بوده است.

خلاصه او با کمال جلادت و قساوت فقط بقتل و غارت پرداخت و پس از اینکه آتش آز و حرصش در تخریب و انهدام فرونشست آنوقت بدون هیچ فشاری بلکه بمیل خاطر از کاپادوکیه که ممکن بود انرا با سوریه ضمیمه امپراطوری خود کند مراجعت کرده بطرف فرات روانه گردید در حالتیکه پشت سر خود وادیه‌ها و صحراهایی باقی گذارد که مملو از اجساد کشتگان بوده و نیز هزاران مرد و زن و کودک با خود به اسارت برد.

شاپور و اذینه پادشاه پالمیر یا تدمر ۲۶۳-۲۶۰

تدمر که در صحرائی درست مابین فرات و دمشق واقع شده و فاصله آن از هریک از دو طرف تقریباً یکصد و سی میل می‌باشد یکی از بلاد معروف بوده است و آن بدست هادریان «۴» بمنظور دژ سرحدی روم و دیگر باز شدن یک راه غربی بین سوریه و عراق بنا شده بود. در این زمان که شاپور در آن نواحی مشغول تاخت و

(۱)- Gallienus.

(۲)- Cyriadis.

(۳)- Mazaca.

(۴)- Hadrian.

تاز بود تدمر از حیث موقع بازرگانی شهرتی بسزا داشته و آن بدست یک پادشاه نیم رسمی موسوم به اذینه اداره میشده است.

اینمرد باهمیت موقع پی برده نامه‌ای به شاپور نوشته و آنرا با یک کاروان شتر حامل تحف و هدایای قیمتی بنزد پادشاه ساسانی فرستاد. شاپور که نامه را خواند از لحن آن که استقلال امیر نامبرده را مینمود در غضب شده حکم کرد تمامی هدایا و تحف را در نهر فرات ریختند و بعد گفت این اذینه کیست و از کدام سرزمین است که جرئت کرده چنین نامه‌ای به پیشگاه خداوندگار خود بنگارد. حال اگر خواهان تخفیفی در عقوبت خود میباشد بایستی دست بسته به بارگاه ما شتافته و سجده کنان از حضرت ما پوزش بخواهد ولی باید دانست که شاپور از این کبریائی و غرور خودش نتیجه‌ای که نبرد زیان هم دید، چه اذینه از موقع خویش که در پناه صحاری خشک لم یزرع واقع شده بود استفاده کرده هنگامی که شاپور با غنائم فراوان جنک بطرف مشرق برمیکشت عده کثیری از سواران جنگی صحرائین را جمع کرده راه عبور را قطع نموده بر لشکر ایران حمله برد. این هجوم و حمله ناگهانی سبب گردید که نه تنها مقدار مهمی از غنائم بلکه بعضی از بانوان شاه نیز بچنک دشمن افتاد. این شکست ناگهانی بدرجه‌ای لشکر ایران را مضطرب ساخت که هنگام عبور از فرات که یقین کردند از چنک اعراب صحرائی رهائی یافته‌اند حاضر بودند با نهایت میل تمام نقودی که با خود داشتند تسلیم اهالی شهر ادس کنند تا بگذارند سالما از آنجا خارج گردند.

اذینه را نمیتوان در عداد یکنفر مهاجم و غارتگر بشمار آورد. بلکه بطوریکه معلوم میشود وی از اشخاص بزرگ نامی بود. چه پس از اخراج ایرانیان در سال دویست و شصت و سه میلادی به بین النهرین حمله برد و شاپور را در یک جنک شکست داده شهر مداین را محاصره نمود.

دوره مختصر و کوتاه این شخص بزرگ فوق العاده درخشان بوده است. زیرا سوریه و بین النهرین و سایر ایالاتی را که شاپور تصرف کرده و بعد تخلیه نموده بود او همه را گرفته و در تصرف نگاه داشت. بعلاوه با گالینو امپراطور روم چنان عاقلانه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۴۹

رفتار نمود که طرف اعتماد وی قرار گرفت. مجلس سنای روم او را به لقب اعلیحضرتی مفتخر ساخته و مقام ویرا به رسمیت شناخت و خلاصه پیش از اینکه دوره حیات این مرد بواسطه قتل سپری گردد تدمر تحت مراقبت و جدیت وی یکدولت مقتدر و زبر دستی گردید که آن خصم ایران و دوست متفق روم بوده است.

زنوبیا

زن بیوه قشنگ او زنوبیا که خون بطالسه در رگهای وی فوران داشت و در شمار یکی از زنان بزرگ عالم می‌آید سلطنت خود را در تمام بلاد مفتوحه تثبیت و برقرار نمود، حتی کشور مصر را به تدمر الحاق کرد. دوره چند ساله کوتاه حکومت او و کارهایی که کرد حیرت‌انگیز بوده است. اگر وی تبوغ اورلین «۱» را تصدیق کرده و سر تسلیم فرود می‌آورد ممکن

بود سلطنت خود را حفظ نماید، ولی حاضر نشد که خود را مطیع جلوه دهد و تسلیم شود، لذا شیرازه سلطنتش از هم پاشیده و خودش هم در زنجیر طلا مقید گردید. زنوبیای مغرور آئین فیروزی روم را زیبایی بخشید. بالاخره استقلال نیم‌رسمی تدمر از میان رفته بار دیگر مرزهای امپراطوری ایران با مرزهای روم بهم اتصال پیدا نمود.

کارهای شاپور در موقع صلح

شاپور در سال‌های اخیر سلطنت خویش مخصوصاً به عمران و آبادی کشور توجه نموده به ترویج صنایع و فنون میکوشید.

از جمله کارهای بسیار عمده و بزرگ او خوشبختانه یکی بنای سد شوشتر است. در چندین سال قبل خود من آنرا دیده‌ام (۲). اگرچه آن متأسفانه خراب شده محتاج به مرمت است معذک‌کن هنوز موقع طغیان کارون خدمت کرده و دفاع مینماید اما ترتیب ساختن سد مزبور و آن این بوده که تمام آب رودخانه را به شعبه‌ای که از آن خارج کرده بودند برگردانیده‌اند و آن معروف به آب گرگر است که هنوز موجود میباشد. کف رودخانه را با سنگهای خیلی محکم فرش نموده‌اند. خود سد از سنگهای بزرگ سماقی که تمامشان را بهم پیوند داده‌اند ترکیب یافته است که با چشمه‌ها و دریچه

(۱) Aurelian.

(۲) - رجوع شود به کتاب «ده هزار میل» صفحه ۲۵۲ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۰

های مربوطه برای انجام آبیاری اراضی مجاور بغایت مناسب بنا شده است.

مسافت طول پلی که روی سد قرار گرفته مجموعاً ۵۷۰ یارد (۱) میباشد، چنین معلوم میشود که شاپور در اینکار از اسرای رومی خود استفاده کرده و بدست آنها آنرا انجام داده است، از جمله غرائب امر که دیدنی است اینکه بند قیصر که دستگیری و اسارت والرین را بیاد ما می‌آورد هنوز باین نام خوانده میشود.

در نزدیکی کازرون که نیمه راه بین بوشهر و شیراز است خرابه‌های مهم شاپور واقع است که آنرا در ابتدا بیشاپور یا کار خوب شاپور مینامیدند. در دو طرف یکی از رودخانه‌های کمیاب ایران در دهانه دربند قلعه خرابه‌ای که معروف به «دن‌بولا» واقع شده در متنها درجه استحکام بوده است. اگر یک سلسله نقوش برجسته با عظمت و شکوه و نیز مجسمه عظیم النظیر شاپور نبودند هرآینه استفاده از این خرابه‌ها بسیار مشکل بود و نمیتوانستیم این ساختمان‌ها را در این خرابه‌ها مشخص و معلوم داریم، چنانکه در این اواخر اکتشافاتی که در این باب شده مدرک و منبع آن مجسمه شاپور بوده است و آن واقعا قابل دیدن است (۲).

همچنین نیشابور که وقتی از شهرهای معروف خراسان بوده از بناهای شاپور اول میباشد، هرچند که شاپور دوم دوباره آنرا بنا کرده است. خود من در ۱۹۰۹ دو نقطه باستانی را که حالیه تقریباً صاف و محو گردیده کشف کردم و عقیده اهل محل بر این بود که آنها را خاندان ساسانی پشت سرهم بنا کرده‌اند و اگر آن درست و صحیح باشد این اکتشاف خیلی دلچسب و قابل توجه خواهد بود و در هر صورت محل مزبور شایسته آنست که توجه باستان‌شناسان را در آینده بطرف خود جلب نماید (۳).

مانیها

در میان مذاهب مشرق که در نوع انسان تأثیری بسزا بخشیده است مذهب مانی (۴) را هم یکی از آنها باید شمرد. پاره‌ای از

(۱) - واحد طول معادل ۱۴ گره. یک یارد مساوی با سه پا میباشد (مترجم).

(۲) - رجوع شود به «ده هزار میل» ۳۱۷ و نیز رجوع شود به «ممالک شرقی خلفا» صفحه ۲۶۲ (مؤلف).

(۳) - به مجله «انجمن جغرافیائی همایونی» شماره اپریل ۱۹۱۱ رجوع کنید (مؤلف).

(۴) - بهترین بیانی که در این باب شده شرحی است که در تاریخ ادبیات ایران تألیف برون صفحه ۱۵۴ درج میباشد. نیز رجوع شود به دائرة المعارف بریتانی و الاثار البیرونی (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۱

شرح حالات و تعالیم دینی این مرد بزرگ زائیده آئین میترا (مهرپرستی) بوده است و آن تا چندین قرن نه فقط در مشرق بلکه در مغرب زمین نیز انتشار تام داشته است، بنابه روایت البیرونی، مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی متولد گردید. وی از یک پاناقص و لنگ بوده است، در هنگام تاجگذاری شاپور شروع به دعوت کرد، تا چند سالی هم در دربار پادشاه ساسانی مقام مهمی را حائز بوده است، ولی پس از آن طرف بی‌میلی پادشاه واقع شده از ایران تبعید گردید، مطابق عقیده البیرونی، مانی در ایام آوارگی کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت نمود. پس از مرگ شاپور در سال ۲۷۲ به ایران بازگشت. هرگز جانشین شاپور ورودش را گرامی شمرد، مانی در اینموقع اجازه یافت که تعالیم مذهب خود را آزادانه منتشر سازد. وی بیشتر بین مسیحیان بین‌النهرین به نشر اصول و تعالیم مذهب خود میپرداخت. به فاصله کمی پیروان زیادی دور خود جمع کرد. موفقیت او در یک مدت کمی ثابت میکند که آئین میترا مردم را قبلاً برای قبول این مذهب مستعد و آماده ساخته بود. از سوءطالع این پیغمبر حامی و سرپرستش بیش از یکسال سلطنت نکرد و پس از او بهرام اول حکم داد مانی را دستگیر کردند و گفت «این شخص چون مردم را به ویران کردن جهان دعوت مینماید لازم است ما قبلاً خودش را ویران یعنی اعدام نمائیم». چنانکه البیرونی مینویسد مانی را بحکم بهرام اول مقتول و پوست بدنش را از گاه انباشته بدروازه جندی‌شاپور که بنام دروازه مانی مشهور است آویختند (۱).

اصول تعلیمات مانی چه بوده است؟ برون در یک عبارت جامعی اینمطلب را خلاصه میکند و میگوید آئینی را که او تبلیغ نموده همان آئین زردشتی میباشد که با مسیحیت آمیخته شده است، چنانچه در عبارت تناقض نباشد آئین او را تقریباً میتوان چنین تعریف کرد که آن یکرشته زهد و ریاضتی است که به آئین زردشتی پیوند شده است.

چه مذهب زردشت چنانکه در فصل نهم ذکر شده اساساً یک مذهب طبیعی و اجتماعی بوده است. مذهب مزبور مخصوصاً از روزه ممانعت میکند و پیروانش را ترغیب مینماید

(۱) - بکتاب نامبرده صفحه ۱۹۱ رجوع کنید، جندی شاپور در نزدیک کازرون است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۲

که «برومند و بارور باشند». آری او پیروان خود را بتزویج و کثرت توالد و تناسل ترغیب و از هرگونه ریاضتی برخلاف طبیعت جلوگیری میکند برعکس مانی که میگوید برای رستن از جهان مادی و پلید بایستی آخرین درجه وسایل را بکار برد و بالتجیه تزویج و تکثیر نسل انسانی را جزو شرور و اعمال پلید شمرده است و بهرام چنانکه در بالا گفتیم بهمین قسمت از تعالیم او ایراد داشته است. این دو آئین هر دویشان قائل بدو اصل میباشند، در اینجا برون شرحیکه ذکر نموده ما آنرا در زیر بنظر خوانندگان میرسانیم «در مذهب زردشتی آفرینش خیر و شر، کشور اهورامزدا و آن دیگر کشور اهریمن، هر کدام قسمت معنوی و نیز مادی را دربر دارد ... از طرف دیگر مطابق نظریه مانی اختلاط نور و ظلمت که سبب بنیان جهان مادی و عنصری است در اصل پلید و نتیجه فعالیت قوای شر و پلیدی میباشد ... عالم بتمامه فروخواهد ریخت و آخرین حریق و اشتعال رهائی نور و حل و تصفیه قطعی آنرا از ظلمت فناپذیر و غیرقابل استخلاص مسجل خواهد ساخت».

مانی رسالت زردشت، بودا و مسیح را تصدیق نموده است، ولی در خصوص مسیح بیان خاصی دارد و میگوید مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشت و شخص مصلوب بنام مسیح یکی از مخالفین وی «پسر بیوه زن» بوده است، اینمسئله قابل ذکر و جالب توجه است که پیمبر اسلام نیز راجع به مسیح همین نظریه مانی را تعقیب و اتخاذ نموده است. (۱)

بالجمله فرقه مزبور با اعدام پیغمبر خویش از بین نرفته بلکه سالیان خیلی دراز در عالم منتشر بوده است. آری مانویها با پاپ و رئیس روحانی خاص بخودشان ابتدا در بابل و بعدها در سمرقند با همان جنبه بدینی که اساس شریعت و آئینشان بر آن مبتنی بود قرنهای دوام نموده و ترقیات و پیشرفت‌های ادبی و صنعتی و فنی از هر حیث داشته‌اند. حتی پس از ظهور اسلام آئین مانی اهمیت خود را از دست نداده در آسیای مرکزی تا نواحی تبت اشاعت و انتشار داشته است. در قسمت اروپا آئین مانی

(۱) - سوره ۴ آیه ۱۵۶ «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (مؤلف).

تا جنوب فرانسه جلو رفته بود. در ۱۲۰۹ سیمون دو مونفرت «۱» بنام دفاع از مسیحیت بر علیه آلبی‌زن «۲» که متهم به تبعیت از مانی بود بنای جنگ و جدال را گذارد. سن اگوست «۳» قبل از قبول آئین مسیح چندین سال «۴» پیرو مانی بوده است.

فوت شاپور اول ۲۷۱ بعد از میلاد

بیشک این یکی از خوشبختی‌های خاندان ساسانی بوده است که برای ریختن شالوده یک امپراطوری جدید و استحکام و تشدید مبانی آن، دو پادشاه بزرگ مقتدری پشت سرهم آمدند. اردشیر و شاپور را میتوان به کوروش و داریوش تشبیه کرد، هر چند که این دو پادشاه هخامنشی در پاره‌ای خصائل و صفات بالاتر و کامل‌العیارتر از آن دو پادشاه ساسانی بودند. شاپور مانند داریوش گو اینکه سرباز جنگجوی فاتحی بوده است بیشتر خود را یکنفر مدیر و اصلاح‌کننده نشان داد، چنانکه عملیات مهم و نمایان او در شوشتر و آثار حجاری و نقوش برجسته و نیز ابنیه عظیمه و شهرهائی را که در عصر خویش بنا نموده است این مطلب را مدلل میدارند. بنا به عقیده ایرانیان شاپور دارای و جاهت و صباحت‌منظر بوده و نقوش برجسته موجوده هم این عقیده را تأیید میکند. بعلاوه راجع بسخاوت و جوانمردی او نیز روایاتی ذکر شده است، از اینرو این پادشاه که در سال ۲۷۱ میلادی وفات یافته است باید مرگش موجب تأثر و سوگواری عموم رعایای وی گردیده باشد.

هرمز و بهرام اول ۲۷۱-۲۷۵ میلادی

قاعدتا در بدو تأسیس هرخاندانی مؤسس آن سلسله حتما شخص غیر عادی و فوق‌العاده خواهد بود و اخلاف وی نیز تا دو سه پشت دارای همان روح مردانگی و علو همت میباشند ولی سلطنت ساسانی بالعکس پس از آن دو پادشاه مقتدر عظیم الشان بدست پادشاهان نسبتا ضعیف و

(۱) Simon de Monfort.

(۲) Albigenses. (و شرح آن بطور خلاصه این است که کاتولیک‌ها تشکیل اردوئی داده بتحریک پاپ در سال ۱۲۰۹-۱۲۲۹ املاک این طایفه را تاراج کرده و در ۱۶۴۵ با سقوط قلعه آنها در مونت سکور این فرقه مضمحل گردید (مترجم).

(۳) Saint Augustine.

(۴) - بطوریکه نوشته‌اند او بعد از نه سال از دین مانی برگشت و کستایی بر ضد آن دین نوشت (مترجم).

سستی افتاد. جانشین شاپور اول هرمز گردید که فرمانفرمای خراسان بوده است ولی پس از یکسال سلطنت درگذشت و جانشین وی برادرش وره‌ران «۱» یا بهرام اول بوده که از ۲۷۲ تا ۲۷۵ میلادی سلطنت نموده است. بهرام ظاهراً سلطان بی‌کفایتی بوده است.

چنانکه در موقعیکه اورلیان امپراطور روم به زنوبیا حمله کرد بجای اینکه کلیه قوای خود را بدفع رومیها اعزام دارد و کشور تدمر را که مانند سدی بین ایران و روم واقع شده بود از خطر نجات دهد بالعکس سیاست مهلک نیمه‌اقدام را در پیش گرفته فقط قسمت مختصری از قشون خود را بدان سمت فرستاد. کشور تدمر در نتیجه این غفلت و سوء سیاست بدست رومیها افتاد و تا این اندازه نیز قناعت ننموده به تصور عدم رضایت روم برای جلوگیری از خصومت و دشمنی وی سفیری با تحف و هدایائی نفیس و گرانبها بدربار روم فرستاد، از جمله جبه ارغوانی رنگ بود که در بافت و ساخت آن بقدری مهارت بکار رفته و بدرجه‌ای ثروتمند و عالی بود که جبه ارغوانی امپراطور روم در مقابل آن عادی و معمولی بنظر می‌آمد.

در سال ۲۷۵ اورلیان پس از جشن پیروزی وی موقع را برای قشون کشی بایران مناسب دیده و بالاخره نیروی امپراطوری بحرکت درآمد. او مردمان آلان را واداشت که از سمت شمال داخل خاک ایران گردند و خود بطرف بیزانس رهسپار گردید. در اینجا او حکم قتل عده‌ای از مأمورین و سران عالیرتبه را صادر نمود، ولی حکم مزبور قبل از اجراء توسط یک نفر از منشیان خاص بسمع محکومین رسیده و آنان نیز برای نجات خودشان اورلیان را بقتل رسانیدند. این واقعه یکی از خوش‌بختیهای شاهان ساسانی بود، چه اگر اورلیان بقتل نمیرسید محتمل است که آنچه را فتح میکرد ضمیمه امپراطوری خود مینمود. بهر حال بهرام نیز در همان سال مانند اورلیان درگذشت.

سلطنت و لشکر کشی بهرام دوم ۲۷۵-۲۸۲

خوشبختانه وقایع سلطنت بهرام دوم که بجای پدر بر تخت نشست کاملاً توسط مورخین ایران و قسمتی هم بواسطه آثار حجاری و نقوش برجسته ضبط شده و باقیمانده است. او در بدو امر بطوریکه

(۱)-Varahran.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۵

مینویسند چنان حجاری و سفاکی نمود که توطئه‌ای برای قتل او چیده شده ولی مؤبد مؤبدان وسط افتاده بالاخره آتش فتنه را فرونشاند. بهرام نیز در مقابل به خطایای خویش معترف گردیده تا پایان عمر بعدل و داد رفتار کرد. این پادشاه با سکاهاى سیستان جنگیده و آنان را تحت اطاعت درآورد، همینطور در ولایات دوردست مشرق مشغول پیشرفت بود که ناگهان ولایات غربی مملکت معرض خطر سخت واقع شده ناچار توجه خود را بدان طرف معطوف داشت.

حمله و جنگ کاروس ۲۸۳ میلادی

نیروی نظامی روم که اورلیان روح تازه و باعظمتی بآن بخشیده بود اساسا خسارت و آسیبی ندیده بود که اینوقت یعنی هشت سال بعد کاروس مصمم گشت که نقشه سوق الجیشی آن سرباز بزرگ را خود بعهده بگیرد. او قوای خود را که بهر نوع مشقت و سختی در جنگ با سامارتها و اراضی بی آب و علف تربیت کرده بود بمرز ایران سوق داد و در آنجا بر بالای تپه‌ای اردو زده ثروت خیزی جلگه‌ها را که تا جنوب شرقی کشیده شده بود بآنها نشان داد که در صورت ظفر همه را متصرف خواهند شد. پادشاه ایران که نیروی وی صدها میل از مرز دورافتاده بود مصلحت در مذاکره صلح دانسته هیئتی بسفارت بنزد امپراطور فرستاد. این سفرا در عوض اینکه بیارگاه امپراطوری رهنمائی شوند که با شکوه و جلالی بر تخت نشسته افسران ارشد اطرافش را گرفته باشند بحضور پیرمردی معرفی شدند که بر زمین نشسته غذائی مرکب از یک قطعه گوشت خوک نمک‌سوز خشک شده و چند دانه نخود سفت جلو او گذاشته شده و داشت آنرا با کمال اشتها میخورد و این همان کاروس بود که فقط به جبهه ارغوانی که بر تن داشته میشد ویرا بجا آورد و شناخت که امپراطور است، کاروس بدون اینکه فرصتی برای تعارفات معموله باقی بگذارد کلاه خود را که برای پوشانیدن سر بی موی خویش بر سر میگذاشت از سر برداشته قسم یاد کرد که هرگاه شاهنشاه ایران تسلیم نشود او سریعا ایران را مانند سر خودش صاف و از اشجار عاری و برهنه خواهد نمود ... اتفاقا کاروس آنچه گفته بود بعمل آورد. آری او تمام مقاومت‌ها را درهم شکست و اراضی بین النهرین را بتصرف

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۶

در آورد و تا نزدیک تیسفون رسید ولی دوره پیشروی او زود بانتهای رسید، چه ناگهان رعدوبرق شدید و سختی در لشکرگاه ظاهر شده و بلافاصله امپراطور را در خیمه‌اش مرده یافتند. معلوم نیست که او در نتیجه این قدرت‌نمایی خدا یعنی در اثر رعد و برق هلاک شد و یا از بیماری جان سپرده و یا آنکه همراهانش بوی خیانت کرده او را کشتند؟ ولی عقیده عموم بر این بوده که برق باو اصابت کرده و بر اثر آن ویرا مورد غضب و خشم خدایان میدانستند. بواسطه همین فال بد محنت آور لژیونها و افواج رومی بهول و اضطراب افتاده و با غریو و غوغا عقب نشستند و این دفعه نیز ایران از این خوش اقبالی که بطور فوق العاده رو نموده بود نجات یافت.

تصرف ارمنستان توسط تیرداد ۲۸۶ میلادی

در مبارزه طولانی بین امپراطوری روم و ایران غالبا ارمنستان سبب تولید نزاع و جنگ بوده است. اگرچه این سرزمین زیاده از یک پشت جزو متصرفات ایران بشمار میرفت لیکن در جریان اینمدت اهالی کوهستانی مغرور آن بفرمانفرمائی سلسله ساسانی بهیچوجه تن درنمیدادند و این تا یک اندازه بواسطه عدم بردباری و تعصبی بوده که نسبت بمذهب ملی آنها ابراز میشده است و یک شاهد مثال آن که زننده و تعجب آور است اینکه در یک هنگام مجسمه مقدس ماه و آفتاب را که چهار قرن قبل بدست وال آرسازیس «۱» نصب شده بود درهم شکسته و آن هیجان و انقلاب عظیمی در ارمنستان پدید آورد. در ۲۸۶ میلادی دیو کلثین «۲» که در سال قبل به امپراطوری انتخاب شده بود مصمم گشت که عملیات نظامی کاروس را ادامه دهد. وی در قدم اول شخصی را موسوم به تیرداد پسر خسرو که بدستور اردشیر کشته شده بود بسطنت ارمنستان برگزید. این مدعی تاج و تخت اجداد اشکانی خود قیافه عالی و باشکوهی داشت علاوه بطوریکه

مکرر در خدمت دولت روم نشان داده بود فوق العاده شجاع و دلیر بوده است. وی بمحض اینکه با یکدسته قشون رومی بمرز ارمنستان نزدیک شد تمامی ملت بیاری او برخاسته و مقدمش را گرامی

(۱) - رجوع شود به فصل ۲۹ (مؤلف).

(۲) - Diocletian.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۷

شمردند و بالاخره پادگان ایران اخراج شده و این مرد یعنی تیرداد نه فقط بر سلطنت ارمنستان دست یافت بلکه بمرز ایران با معافیت از سزا تاخت و تاز کرد.

جنگ نرسی با روم ۲۹۶-۲۹۷ میلادی

بهرام در سال ۲۸۲ درگذشت و جانشین او بهرام سوم فقط چهار ماه سلطنت نمود. اینوقت مابین دو برادر که ظاهرا فرزندان کوچکتر شاپور اول بودند نزاع و جدال درگرفت، بالاخره نرسی بر هرمز فایق آمده و او را از صحنه ناپدید ساخت. در سال ۲۹۶ میلادی یعنی سه سال بعد از جلوس خویش نرسی به ارمنستان حمله کرد و تیرداد را از آنجا براند و نامبرده فرار کرده ملتجی بروم گردید، دیوکلئین که آنوقت در اوج عظمت و قدرت بود بجنگ گرائیده به گالریوس «۱» امر کرد که از دانوب گذشته نیروی سوریه را بقصد ایران حرکت دهد، از طرف دیگر نرسی نیز بین النهرین که از ایالات روم بود تاخت برد و در دشت باز بین النهرین که برای سواران سبک اسلحه مساعد بوده تلافی دو لشکر رویداد. در دو جنگ اول نتیجه قطعی حاصل نشد ولی در جنگ سوم نزدیک کاره تاریخی رومیها کاملا شکست خورده بکلی تارومار شدند، فقط مشتی از فراریان از آنجمله گالریوس و تیرداد خودشان را بفراواته بصعوبت جان بدر بردند.

شکست نرسی و واگذاری پنج ولایت ایران بروم ۲۹۷

در زمستان سال بعد دیوکلئین گالریوس را بفرماندهی لژیونهای الیریان کسبیل داشت که شکست سال بعد را تلافی نماید. اینمرد از شکست سابق خود تجربه آموخته از جلگه و دشت باز اجتناب نموده در عوض از اراضی کوهستانی ارمنستان پیشرفت و با یک شیخون و حمله ناگهانی باردوی ایران فاتح گردید، نرسی با زخمی که برداشته بود فرار کرد ولی چون قشونش تقریبا تارومار شده بعلاوه خانواده اش و نیز عده زیادی از نجبای بزرگ ایران بدست رومیها اسیر شده بودند مجبور بتقاضای صلح گردید.

سفیر او (که بنزد گالریوس برای خواهش صلح آمده بود) سعی میکرد برای

(۱) - در امپراطوری روم اینوقت دو امپراطور فرمانروائی میکردند و دو قیصر تحت فرمان آنها بوده که یکی از آن دو همین گالریوس است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۸

آقای خودش شرایط بهتری تحصیل نماید، (وی تشبیه لطیفی بکار برده) اظهار داشت که ایران و روم بمنزله دو چشم یک بدن میباشند که بایستی مشترکاً همدیگر را زینت و آرایش دهند. گالریوس «۱» از جا دررفته طرز رفتار با والرین را تذکار نمود و سفیر ایران را مأیوسانه مرخص کرد و همینقدر گفت که شرایط صلح معین گردیده و آن در موقع خود بنظر آقای وی خواهد رسید. بالاخره سفیر روم بنزد شاه ایران آمده و شرایط زیر را پیشنهاد کرد. الف- واگذاری پنج ولایت مأورای دجله بروم. ب- دجله بجای فرات باید مرز آن دو مملکت باشد. ج- افزایش خاک ارمنستان تا دژ زنتا واقع در ماد ۵۴- خرابه‌های یک میدان عمومی از روی نقاشی آب‌رنگ و گرام اقتباس شده است

(آذربایجان). د- ایبری «۲» باید تحت الحمايه روم قرار گیرد. ه- برای معاملات بازرگانی که بین ایران و روم واقع میشود نصیبین یگانه محل خواهد بود.

(۱)- Calerius.

(۲) - مراد گرجستان است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۵۹

بند اخیر بنا برخواستش نرسی حذف گردیده است و بنابراین ما فقط با چهار ماده دیگر سروکار داشته و اینک میرویم از آنها سخن میرانیم. اولاً ولایات واگذاری بروم کدام بوده تا اندازه‌ای محل تردید است، لیکن قسمت جنوبی دجله مرز ایران و روم قرار گرفت در صورتیکه قسمت فوقانی آن هر دو طرف رود در تصرف روم درآمد و همین خود اهمیت منفعی را که دولت غربی در اینجا حاصل نموده بما مدلل میدارد. قسمت واگذاری تا دژ زنتا هم مبهم و تاریک میباشد چه این محل معلوم نیست کدام و در کجا واقع شده بود و از بند چهارم مقصود و منظوری که بوده اینکه ایبری که پادشاه آن سراسر دربندهای زنجیره جبال قفقاز را در تصرف داشت زیر نفوذ و استیلای روم قرار گیرد.

این جنگ و جدال با روم که نرسی خود آتش آنرا روشن کرده بود عاقبت مصیبت و بلا بار آورد، زیرا ولایاتی را که روم اکنون بطور دائم اشغال کرده اولاً خود این ولایت پر قیمت بوده و دیگر از حیث موقع اهمیت زیاد داشته‌اند چه تصرف آنها بدست دولت مخالف، تیسفون را از طرف جنوب و نیز ماد را از سمت مشرق تهدید مینموده است و نیز ارمنستان از تبعیت ایران بکلی خارج گردید. این پادشاه ناکام و بدطالع در ۳۰۱ میلادی وقتیکه پیشرفت دولت روم را به

پایه‌ای مشاهده نمود که در دوره هیجیک از اسلاف او اعم از اشکانی و ساسانی بدان پایه نبوده است چشم از تاج و تخت پوشیده و از سلطنت کناره گرفت.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۰

(شاپور بزرگ)

فصل سی و هفتم شاپور بزرگ

در سپیده دم تمامی صحرا، تا هر جا که چشم کار میکرد از برق اسلحه میدرخشید، سواران غرق سلاح جلگه‌ها و تپه‌ها را پر کرده بودند، شاپور بر اسب خویش نشسته پیشاپیش تمامی لشکر میرفت و ببالا از همه درمیگذشت، چیزی بشکل قوچ که از زر ساخته و جواهر نشانده بودند بجای تاج بر سر داشت، کوبه عظیمی از طبقات مختلفه ارباب مناصب از هر ملت و قومی که در دنبال او بودند بیشتر بر جلال و عظمت وی میافزود.

(امیانوس مارسلینوس ۱۹-۱)

پیدایش شاپور دوم ۳۰۹ میلادی

پدر شاپور بزرگ هرمز دوم بود که از ۳۰۱ تا ۳۰۹ میلادی سلطنت کرده است، او مینویسند که شوق وافر به بنای عمارات داشته و نیز عدالتخانه‌ای برای فقرا و بینوایان تأسیس کرده بود که اگر از طرف توانگران ستمی بآنها بشود بانجا شکایت کنند. بعد از مرگ وی، هرمز وارث طبیعی او بوده لیکن نجبای مملکت که او را بواسطه علاقه‌اش بفرهنگ یونان بد داشتند از انتخاب او بسلطنت ابا نموده در مقابل طفلی را که هنوز در شکم مادر و جنین بود که آن عبارت از شاپور دوم باشد پادشاه و صاحب تاج و تخت برگزیدند و حتی پیش از اینکه متولد بشود مراسم تاجگذاری پس از اعلام مؤبد موبدان که جنین

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۱

مزبور پسر است باشکوه تمام بعمل آمد. این پادشاه بطور فوق العاده مدت هفتاد سال تمام سلطنت کرده و معاصر با ده امپراطور روم بوده است که اول آنها گالریوس و آخر آنها والن سی‌نین میباشد.

اوایل سن و محاربات اولیه ۳۰۹-۳۳۷ میلادی

سلطنت طولانی شاپور به دوره‌هایی چند تقسیم میشود که قسمت اول آن عبارت از ۲۸ سال پیش از جنگهای او با روم بوده و ایران در جریان این مدت طولانی تا وقتیکه این پادشاه جوان زمام امور را در شانزده سالگی مستقلا بدست گرفت رویه دفاعی داشته و بر اثر آن مورد تهاجم اقوام و طوایف مجاور بوده است و مخصوصا اعراب ساکن بحرین که در آنزمان شامل الحساء و القطیف و نواحی مجاور بود بیشتر بایران دست‌اندازی نموده و تاخت و تازها کرده‌اند. حتی تیسفون

در نتیجه یک تهاجم ناگهانی از طرف بین‌النهرین مسخر گردیده است، لیکن وقتی که این پادشاه تازه بروی کار آمده و زمام دولت را بدست گرفت رویه جدی و تعرضی اختیار کرده و تقریباً بعد از لشکرکشی سناخریب این اول دفعه است که یک قشون‌کشی دریائی دیده میشود که در خلیج فارس بعمل آمده که فرماندهی آن در آنموقع با خود پادشاه بوده است، وی در این قشون‌کشی کاملاً فاتح درآمده اسرای عرب را برای انتقام کشیدن از تهاجمات و تاخت‌وتازهای آنان امر کرد کتف‌شان را سوراخ کنند و ریسمانی از آن بگذرانند و این رفتار بیرحمانه لقب ذو‌الاکتاف را برای وی تحصیل نمود.

اولین جنگ با روم ۳۳۷-۳۵۰ میلادی

روابط بین ایران و امپراطوری روم از چندین سال باینطرف خوب نبود. هرگز در ۳۲۳ میلادی از زندان گریخته به قسطنطین پناه برده بود و او مقدم این شاهزاده فراری را گرامی شمرده وی را با آغوش باز پذیرفت. بعلاوه از وقتی که دیانت حضرت مسیح در دوره این امپراطور دیانت رسمی امپراطوری روم گردیده و او حمایت از مسیحیان را جزو تکالیف

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۲

خود میدانست «۱» شاید شاپور ملتفت این نکته شده که اگر زود مبادرت بجنگ نکند هر آینه دچار اغتشاش و انقلاب داخلی خواهد گردید، بهره‌مندیهایی او در جنگ و جوانی این پادشاه نیز ویرا بیک رویه حادثه‌جوئی ترغیب میکرد. از طرف دیگر مصاف دادن بابانی قسطنطنیه که بهترین سرباز عصر خود بود کار آسانی بنظر نمی‌آمد و بظاهر شاپور درینباب مردد بوده لیکن از خوش‌اقبالی او این امپراطور بزرگ در همان اوان یعنی ۴۵- خوشاب قلعه- یک دژ خرابه رومی در کردستان

سال ۳۳۷ میلادی در اثناء مسافرتش بمرز شرقی امپراطوری روم در گذشت و شاپور از چنگال حریف مقتدری خلاصی یافت.

(۱)- قسطنطین در یک نامه‌ای که به شاپور نوشته از جمله چنین مینویسد «پس شما خوب میتوانید تصور کنید که من چقدر خوشحالم که میشنوم ایران یعنی بهترین ناحیه آن مملکت از این طبقه مردم که این نامه را من بخاطر آنها بشما مینویسم زینت و آرایش یافته است- مقصودم مسیحیان هستند- موضوعی است که نهایت درجه طرف توجه و مورد علاقه من میباشد». Eusebius, Vita Constantini Magni. iv. 9. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۳

قسطنطین امپراطوری روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرده بود، شاپور در نتیجه بجای امپراطور عظیم روم اکنون مواجه با یک پادشاهی شده که گذشته از منازعات احتمالی داخلی منابع ثروت و قدرتش هم از خود بمراتب کمتر بوده است،

حوادث و تصادفات دیگر هم تماما اینوقت مساعد بحال شاپور بوده‌اند، از جمله تیرداد پادشاه ارمنستان که وقتی مسیحیان را عذاب و شکنجه میکرد سپس مسیحی متعصبی گردیده و بواسطه اینکه برعایای خود در قبولی اینمذهب جدید اعمال جبر و زور مینمود همه آنها از وی متنفر بودند. وی در ۳۱۴ میلادی مرد و جانشینانش نالایق و ضعیف درآمد و در نتیجه بی حالی آنها این مملکت که نرسی انرا واگذار نموده مجددا بدست آمده بود، گذشته از همه بعد از مرگ قسطنطین لژیونها و افواج روم عصیان نموده بنای شورش را گذاشتند.

و بالتلیجه شاپور موقع را مناسب دیده در ۳۳۷ میلادی با دستجاتی از سواران سبک اسلحه خود از سرحد (مرز) عبور کرد و در همانوقت بت پرستان ارمنستان را بشورش بر ضد رومیان تحریک نموده و اعراب را هم واداشت که بخاک روم حمله ببرند.

کنستانتیوس که هنگام جلوس بر تخت بیست ساله بود بمقابله با شاپور بمرز شرقی شتافت، ولی در اینجا دریافت که قوای وی در شماره و مهمات از دشمن کمتر و ضعیف تر است.

با اینحال شاپور در ابتدا بهمان تاخت و تاز اکتفا کرده و از اینراه دشمن فرصت یافت که بر شماره نیروی خود افزوده و نظم و ترتیبی بسایر کارهای خود بدهد، چنانکه دستجات روم در ارمنستان غالب آمده و این سال بیش از انتظار مساعد بحال کنستانتیوس خاتمه یافت.

در سال ۳۳۸ شاپور نصیبین را که مرکز عمده روم در بین النهرین محسوب میشد محاصره کرد ولی مدت محاصره دو ماه طول کشید و بنا بروایت تنودور (اگر قابل قبول باشد) بر اثر دعای یوحنا اسقف اعظم آنشهر، انواع حشرات از قبیل پشه و مگس بر محاصرین استیلا یافت و شاپور مجبور به عقب نشینی گردید، سپس جنگ ولی جنگ و گریز بدون پیشرفت قابلی ادامه یافت. شاپور حمله باطراف و حول وحوش

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۴

شهر برده و قشون روم را در دشت شکست داده ولی از عهده تسخیر دژها و استحکامات عدیده رومیان برنیامد. او در ۳۴۱ میلادی بدین شرط با ارمنستان قرارداد موّدد بست که ارزاس (اشک) پسر تیرانوس را که ویرا دستگیر و کور کرده بود بر تخت جای دهد و اینکار وضع را بیشتر مساعد کرده او در ۳۴۶ بار دیگر برای تسخیر نصیبین مجاهدت و کوشش نموده ولی باز موفقیتی حاصل نشد.

دو سال بعد شاپور با لشکر عظیمی به بین النهرین حمله کرد و در نزدیکی سینگا را که سنجار حالیه باشد با قشون کنستانتیوس روبرو گردید. امپراطور روم در ابتدا رویه دفاعی اختیار کرده با نیروی خود تکیه به تلال و تپه‌های مجاور داد و شاپور پس از اینکه لشکر گاه خود را از همه جهت مستحکم ساخت قدم بمیدان گذارد و دشمن را بجنک طلبید. رومیان نیز قبول نموده آماده پیکار شدند. اینجا لژیونهای رومی بر دشمن فایق آمده حتی به اردوی ایران هجوم بردند و دست به قتل و غارت گشودند، اما رومیان بعد از این فتحی که نصیب آنها شد غفلت و بی احتیاطی نمودند که شاپور با

سواران سبک اسلحه غفلتا بر سر آنها تاخته و بالاخره فتح شایانی حاصل نمود که آن منتهی بقتل عام رومیان گردید. سربازان رومی پیش از آنکه معدوم شوند یکی از فرزندان پادشاه بزرگ را که بچنگ آنها افتاده بود در تحت شکنجه و عذاب از پای درآوردند و با وصف احوال جنگ سنجار چون کنستانتیوس دستگیر نشد فتح قطعی نبود و جنگ تا سال ۳۵۰ ادامه داشت که شاپور برای بار سوم یعنی آخرین دفعه با تمام قوا متوجه تسخیر نصیبین گردید. کنستانتیوس اینوقت باروپا رفته و شاید قسمتی از قشون را هم با خود برده بود. شاپور با عده از سربازان هندی و پیلان جنگی بمحاصره دژ بزرگ پرداخت و امر داد در اطراف شهر زمینی را حفر کرده دریاچه مصنوعی ترتیب دادند و بعد کشتیهای جنگی در آب انداختند. محصورین در شهر شجاعانه دفاع نمودند تا اینکه بواسطه فشار آب در بنیان قلعه آنجا شکافی پدیدار شد و همانوقت شاپور سواره نظام خود را با فیل هائی که حامل هودجهای جنگی بودند فوری امر بحمله نمود ولی از این حمله نتیجه بدست نیامد چه اسبها و پیلان همانطور که انتظار میرفت بگل فرورفتند و اهالی نصیبین مردانه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۵

و با کمال رشادت دفاع نموده و دیوار تازه و محکمی در مقابل آن شکاف بنا نهادند. شاپور با دادن بیست هزار تن تلفات از محاصره نصیبین مأیوسانه مراجعت کرد و برای دفاع از حمله تورانیها بسمت شمال امپراطوری خویش شتافت، کنستانتیوس نیز گرفتار اغتشاشات داخلی گشته در نتیجه تا مدت هشت سال جنگ ایران و روم متار که شد.

تعقیب و آزار سخت مسیحیان

در این جای هیچ تردید نیست که رسمی شدن آئین مسیح در امپراطوری روم بدست قسطنطین اساسا سبب گردید که شاپور نسبت به کلیسای مشرق بدبین شود و به مسیحان اظهار عداوت نماید. مخصوصا سیاست بی رویه امپراطور مزبور در حفظ و حراست منافع پیروان این مذهب بیشتر سبب تحریک شده و این عداوت را زیاد نمود. مسلمان پادشاه بزرگ و ارکان دولت او در این عملیات شدیداً متغیر شده تصور پاره‌های نقشه‌ها و توطئه‌های سیاسی در پشت این پرده نموده‌اند. نظیر موضوع منافع اروپا در مسیحیان ساکن ترکیه قبل از جنگ بین‌المللی که موجب سخط شدید دولت ترکیه گردید. باید دانست که در اینقسمت حق با شاپور بوده است زیرا که او میدانست مسیحیان در باطن با امپراطوری روم همراه و همواره پیروزی آندولت را از دل خواهانند و در نتیجه نسبت بسلطنت و دولت او بی‌علاقه و مخالف میباشند و بالاخره مذهب در آن ایام مثل امروز در مشرق ایجاد گرداب هائلی در میان افراد نژاد واحد نموده و سبب افتراق بین اهالی یک مملکت گردید. نقطه نظر ایرانی در اینخصوص یا نوع اعتراض به مسیحیان چه بوده شرحیکه ذیلا بنظر خوانندگان میرسد این مطلب را بخوبی آشکار میسازد.

«مسیحیان تعلیمات مقدس ما را از بین میبرند و مردم را از ستایش آفتاب و آتش بازداشته بخدای واحد دعوت میکنند، آب را بواسطه غسل تعمید آلوده بکثافت مینمایند، از ازدواج و توالد خودداری دارند و از جنگ در رکاب شاهنشاه اجتناب مینمایند، در ذبح و کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها هیچ باک ندارند، اجساد مرده - گان را در زمین دفن میکنند و آفرینش مار و حیوانات گزنده را بخدای خیر محض نسبت

میدهند، ملازمان پادشاه را تحقیر نموده و به بسیاری از آنها سحر و جادو میآموزند» (۱).

اولین حکمی که بر علیه مسیحیان از دربار ایران صادر شد این بود که آنها برای کمک به هزینه جنگ در عوض خدمت شخصی باید دو برابر مالیات پردازند. مارشیمون (۲) کاتولیک که مأمور جمع آوری وجوه مزبور بود از نظر اینکه گرفتن مالیات مضاعف احجاف به فقر است و نمیتواند از عهده پرداخت آن برآیند و دیگر وظیفه یکنفر کشیش جمع آوری مالیات نیست حماقت کرده در اجرای امریه مزبور تعلل نموده زندانی گردید و در روز جمعه مقدس یعنی ایام شهادت مسیح در سال ۳۳۹ با پنج اسقف دیگر و صد نفر راهب در شهر شوش پایتخت قدیم ایلام اعدام گردیدند و پس از این واقعه تا مدت چهل سال تمام مسیحیان دستخوش قتل عام و آسیب و آزار بودند و کنائس بسیاری منهدم و ویران شد و عده کثیری از راهبین و راهبات بجرم تخطی از تعالیم مقدسه زردشت مورد شکنجه و اذیت و آزار سخت و شدید قرار گرفتند، مخصوصا از بعد از حمله ژولین امپراطور روم بایران و استرداد نصیبین با پنج ولایت دیگر بتوسط ژوین این تعقیب و شکنجه و آزار شدت پیدا نمود. خلاصه تا پایان سلطنت طولانی شاپور مسیحیان بدبخت ایران قرار و آرام نداشتند.

محاربات شرقی شاپور ۳۵۷-۳۵۰ میلادی

از محاربات شرقی شاپور که از سال ۳۵۰ تا ۳۵۷ امتداد داشت اطلاعات ما محدود و از تفصیل و جزئیات آن بیخبریم. ما اینقدر میدانیم که از جمله این مهاجمین طایفه خونیت معروف به هیاطله و ظاهرا ازونی یا اوزیون بوده‌اند، طائفه گلانی که شاید گیلان با اسم آنان موسوم شده باشد در بین طوایف مهاجم بالا نیز ذکر شده است و چنین معلوم میشود که شاپور

(۱) - (351, ii, Bedj, Shima - Akib) (نقل از کتاب «کلیسای آشوری» تألیف دکتر د، آ، و گرام، من بکتاب معتبر او مکرر مراجعه کرده‌ام و نیز کتاب «گهواره بشر» تألیف نویسنده فوق و مسیوی، ت، آ، و گرام که کتاب نفیسی است از مطالعه ما گذشته است (مؤلف).

(۲) - (Mar shimun) اینمرد اسقف بزرگ کلیسای روم بود (مترجم).

رویه‌مرفته فاتح درآمده و از این جنگها بر اعتبار و اقتدارش افزوده است، چه وقتیکه جنگ با روم دوباره شروع شده دسته‌ای از هونها برای جنگ با روم در قشون ایران بوده‌اند و اینها همان هیاطله هستند که اخیرا موجب خرابی و بدبختی اهالی مغرب زمین گردیده صدمه و آسیب زیادی بر آنها وارد کرده‌اند.

شاپور پس از شکست رومیها هنگامیکه بسمت شمال شرقی مملکت خویش بمنظور مطیع ساختن طوایف وحشی حرکت میکرد ارمنستان را تحت نفوذ خود تصور نموده و جزء مستملکات خود میدانست ولی ارزاس پادشاه آنجا که از عزیمت شاپور مطلع گردید موقع را برای خلاصی از قید تابعیت ایران مناسب دانسته فوری بدربار قسطنطنیه سفیر مخصوصی روانه کرد و تمنای عقد معاهده و مزاجت با خاندان امپراطوری روم را نمود. کنستانتیوس مسئول پادشاه ارمنستانرا بحسن قبول پذیرفت و اولمپیا (۱) دختر سرداری را برای آن پادشاه انتخاب نمود که آن با کمال افتخار مورد قبول واقع شده و بانوی مشار الیها ملکه ارمنستان گردید سپس قراردادی بسته (۲) شد و ارمنستان مجددا تحت نفوذ روم درآمد.

جنگ دوم با روم تا مرگ کنستانتیوس ۳۶۱-۳۵۹ میلادی

موقعیکه شاپور با طوایف وحشی شرق ایران مشغول جنگ بود از مغرب باو خبر رسید که امپراطور روم میل دارد متار که جنگ بین روم و ایران را تبدیل به عهد صلح دائمی نماید.

البته این خبر از افسران سرحدی دولت روم نشر کرد و همانها تمایل کنستانتیوس را برای صلح اشاعت داده بودند و این سبب شد که شاپور تصور کرد که امپراطور شخصا در مقام تقاضای صلح برآمده است و مؤید این نظر هم نامه‌ای است که در آنموقع او به کنستانتیوس نوشته و آن تاکنون محفوظ مانده است. نامه مزبور

Olympias-(۱)

(۲)- باید دانست که تاریخ این قرارداد و ازدواج مسلما نباید پیش از ۳۵۱ میلادی باشد چه اولمپیا نامزد کانستین برادر امپراطور بود که در ۳۵۰ میلادی درگذشت و چون وقوع این امر در سالی بود که شاپور بطرف مشرق حرکت نموده بنظرم که تاریخ صحیح آن سال ۳۵۲ میلادی بوده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۸

بشرح زیر است: «شاپور شاه شاهان برادر آفتاب و ماه به برادر خود کنستانتیوس قیصر روم درود میفرستد ... علما و نویسندگان ممالک خود شما همگی گواهند و میدانند که نواحی مقدونیه و سواحل رود استریمون در تصرف اجداد من بوده است و اگر بخواهم که همه این نواحی را بمن مسترد دارید زیاده‌روی نکرده‌ام لیکن چون مسالمت جوئی و شیوه اعتدال را دوست دارم لهذا باین اکتفا کرده ارمنستان و بین النهرین تنها را که بطور ثقلب و حیل از جد من گرفته شده از شما میخواهم که بمن پس داده شود ... و ضمنا اخطار میکنم که اگر سفیر من بیجواب برگردد پس از انقضای زمستان با تمام قوای خود بدانسمت متوجه شده و با شما در جنگ خواهم بود.» از مندرجات فوق چنین مفهوم میشود که وقوع جنگ حتمی بوده است و سفیری که بعد از طرف کنستانتیوس بدربار ایران فرستاده شده قادر بر جلوگیری از جنگ نبوده است، بهرحال یکنفر رومی که پناهنده بدولت ایران بود به شاپور پیشنهاد کرد که بجای حمله و محاصره دژهای بین النهرین و تضييع وقت و مال بهتر آنست که بسوریه بلادفاع و ثروتمند حمله نماید و آنحدود را به حیطة تصرف دریاورد و شاپور نیز پیشنهاد مزبور را پذیرفته بر طبق آن عمل نمود. امیانوس مارسلینوس مورخ مشهور که خود نیز در

جنگ حضور داشت شرح واقعه را بطور وضوح بیان میکند که چگونه او برای تحصیل اطلاعات مقدماتی از قشون دشمن فرستاده شده و از بالای یک تپه بلند مرتفعی صحرای بزرگ وسیعی را نگاه کرده و دیده که تمامی صحرا پر از انبوه (مردمان و عساکر بیشمار ایران) بوده است. او شاپور و نیز گرمیاتس «۱» سلطان مشهور خیونت یا هون‌ها را دیده و شناخته است. مشارالیه بعد از معاینه و دقت کامل در وضع قشون و تحصیل اطلاعات لازمه از طریق دجله بعجله مراجعت میکند که تا سردارش را مستحضر سازد.

شاپور خط سیر خود را مستقیماً بطرف مغرب و فرات ادامه داده و هیچ بفرکر محاصره نصیبین نیفتاد بلکه نقطه نظرش حمله بسوریه بوده است ولی دید که رود فرات

(۱) - Grumbiatis

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۶۹

بواسطه طغیان بهاری غیرقابل عبور می‌باشد و لذا نقشه‌اش را تغییر داده بالاخره بسمت شمال شرقی، آنطرف مونس ماسیوس «۱» متوجه گردید و در نزدیک آمد یا دیار بکر حالیه فتحی نموده ولی بعد، از مقصود اصلی خود منصرف شده در صدد محاصره و تصرف دژ مهم آنجا برآمد. آمد دارای مستحکمات عالی طبیعی واقع در ساحل راست دجله بود و بالغ بر هشت هزار تن هم نیرو داشت. شاپور در ابتدا امید داشت که سکنه شهر را با القاء رعب و هراس به اطاعت بیاورد ولی از آن نتیجه‌ای نگرفت و بعد کوشش نمود که با حمله و یورش آن قلعه مستحکم را بگیرد، اینهم بیشمر و منتهی بمرگ پسر پادشاه هیاطله گردید، این‌جا ناچار شهر را با قاعده حصار داده و بعملیات محاصره پرداخت و پس از دفاع دلیرانه‌ای از طرف محصورین که مورخ رومی در آن شرکت داشت اتفاق افتاد یکی از ستونهای داخلی محصورین خراب شده توده‌های خاک و مصالح آن، خندق را پر کرده راهی از خارج بداخل پیدا شد و لشکریان ایران فوراً آنجا را بتصرف درآوردند، در این‌جا مجاهدات و کوشش‌های پادگان‌ها بهدر رفته دیگر نتوانستند از دشمن جلوگیری کنند. شاپور به قهر و غلبه وارد شهر گردید و بواسطه تلفات زیادی که داده بود از جا دررفته حکم قتل عام داد، افسران رومی که دستگیر شدند مصلوب و یا باسیری و بردگی دچار گردیدند. شاپور بعد از گرفتن آمد برای اینکه زمستان در پیش بود مراجعت نمود.

در بهار آینده او دژ سنجار را باسانی تصرف کرد و از محاصره نصیبین صرف‌نظر نموده بطرف شمال رفت، او بیزابد را حصار داده و به تصرف درآورد، نظیر دیار بکر آنجا هم پایداری سختی از خود نشان داده ولی نتیجه جز تسلیم و دستخوش قتل عام شدن چیز دیگری نبود، شاپور خط سیرش را ادامه داده متوجه ویرتا «۲» گردید و آن دژ را مدتی محاصره کرد. محل و موقع این دژ امروزه کاملاً معلوم نیست ولی مطابق بیان بعضی نویسندگان بایستی که در منتهی الیه بین النهرین باشد. هرچند که او در آخر بدون موفقیت و کامیابی از جلو دیوار آن عقب کشید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۰

در جریان اینمدت کنستانتیوس از خوف پسر عم خود ژولین رقیب داخلی وی که در میان افراد قشون خود مقام ارجمندی را حائز شده و اصرار داشتند ویرا به رتبه «اگوست» بردارند نمیتوانست خود را زیاد در جنگ با ایران مشغول سازد و لذا حرکتش بطئی و خیلی به تانی پیش میرفت، او بعد از یک پیشرفت بدون شتاب از وسط آسیای صغیر، پادشاه ارمنستان را دعوت نموده بوسیله انعامات زیاد سعی کرد که او را نسبت بروم باوفا نگاهدارد. او آنوقت مصمم گشت که بیزابد را دوباره بگیرد ولی بعد از حملات نومیدانه چندی شکست خورده برگشت و این آخرین عملیات جنگی کنستانتیوس بود، چه در پایان سال آتی یعنی در ۳۶۱ میلادی همان سالی که شاپور در عبور از دجله خودداری کرد این امپراطور بعد از چهل سال فرمانروائی درگذشت.

بسیج ژولین، ۳۶۳ میلادی

ژولین بجای عم خود جلوس نموده و یکی از جنگ‌های فوق العاده شبیه به درام در اینزمان بین ایران و روم رویداد. این امپراطور جدید قبلا در جنگ با گالها فوق العاده از خود ابراز لیاقت نموده فقط مرگ کنستانتیوس آن مملکت را از آتش جنگ داخلی محفوظ داشت. (یعنی اگر نامبرده وفات نمی نمود ژولین در حیاتش مقام ویرا اشغال میکرد)

باری این امپراطور سربازمنش و فاضل دانشمند همینکه بر تخت نشست هوای همچشمی با تراژان بر سرش جایگیر شده مصمم گردید که بمشرق حمله ور گردد. او مرکز فرماندهی خود را به انطاکیه انتقال داده با فعالیت و جدیت فوق العاده به تهیه و تدارک جنگ پرداخت. هیئت سفارت از طرف شاپور بدربار وی اعزام گردید ولی به هیئت مزبور بیدرنگ و بنابر بعضی اقوال با خشونت و تندى جواب رد داده شد. شاپور از سفرای خود دریافت که امپراطور مصمم برای جنگ شده و باید مهیای حملات سخت و شدید او باشد.

ژولین کبر و غرورش به پایه‌ای بود که در رفتار با متحدینی که داشت ابدای رعایت اصل و جاهت عمومی یا عقل و سیاست را نمینمود. مثلا مشایخ و رؤسای ساراسن یعنی اعراب صحرانورد با تمام دستجات خود از مؤتلفین و متحدین او بوده‌اند لیکن بدین

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۱

بهانه آمیخته به تفرعن و غرور که «یکنفر پادشاه جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا» از دادن انعامات و عطایائی که آنها برحسب معمول از دولت روم دریافت میداشتند امتناع ورزید و این جای تعجب نیست که آنها هم در جریان لشکرکشی

و جنگ بر علیه ایران کناره‌گیری کرده نه فقط رومیان از کمک یکدسته قبایل جنگجو که همیشه بآنها احتیاج داشتند محروم ماندند بلکه خسارات و تلفات زیادی هم از این قبایل بر آنها وارد گردید. نیز رفتار متکبرانه‌اش (۱) با ارساس پادشاه ارمنستان حقیقه بر خلاف سیاست بوده است، چه او و رعایای وی که مسیحی بودند طبعاً مایل نبودند که به ژولین (۲) مرتد کمک و همراهی کنند، از این گذشته صلاح پادشاه ارمنستان در این بوده که بیطرف بماند و بهر طرف که فاتح درآمد خوشامد گوید، چنانکه یکدسته از سپاه ارمنستان تحت فرمان پروکوپوس (۳) و سباستیان (۴) ملحق برومیا شده یکی از نواحی دوردست ماد حمله بردند. لیکن دسته مزبور بیخبر و بدون هیچ اختطاری اردو را ترک گفته به میهن خود شتافتند و بیشتر موجب آشفتگی و تشویش خاطر سرداران رومی گردیدند.

بالجمله سپاه معظمی بالغ بر یکصد هزار تن مردان جنگی در اول مارس ۳۶۳ میلادی بقصد ایران از انطاکیه حرکت کرد و بسرعت تمام متوجه طرف فرات گردید و بالاخره از رود نامبرده گذشته فقط خط سیر خود را بطرف کاره (حران) ادامه دادند و در آنجا چندی توقف نمودند. ژولین نقشه‌ها و خط سیر نظامی خود را مخفی و مستور میداشت، هر چند ساختمان ناوگان در فرات باید نشان داده باشد که خط حرکت او دره شط نامبرده خواهد بود. در این جا او سپاه خود را دو قسمت کرده قسمتی را مأمور کرد که به ارمنستان رفته با کمک و همکاری ارساس (اشک) پادشاه آنجا ولایات

(۱) - ظاهراً در سال ۳۶۳ میلادی نامه‌ای به ارساس نوشته خواهش نموده است که لشکری را برای جنگ آماده کرده منتظر فرمان باشد. سیاق عبارت و مضمون نامه طوری متکبرانه و مغرورانه بود که موجب رنجش او گردید (مترجم).

(۲) - این امپراتور مخالف با آئین مسیح و در پی انهدام آن بود (مترجم).

(۳) - Procopius.

(۴) - Sebastian.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۲

مرزی ایران را غارت کنند و پس از غارت آنحدود دوباره در جلو تیسفون به سپاه عمده روم ملحق گردند.

خود ژولین مصمم گشت از طریق شط فرات حرکت کند، هر چند برای فریب دادن دشمن امر بجمع آوری خواربار در نواحی دجله صادر نمود. چنانچه مطابق روایت امیانوس مارسیلونوس و بدلالت او با سپاه روم بطرف جنوب فرات مرافقت نمائیم مناظر شور آور و مهیجی از نظر گذشته یکهزار و یکصد فروند کشتی در اینجا بنظر میرسد که ضمیمه نیروی امپراتور گردیده و قبایل ساراسن که بزعم مورخ رومی نه دوستی با آنها و نه دشمنی هیچیک مطلوب نیست برای اظهار اطاعت و قبولی خدمت بنزد امپراتور آمدند. باری او از کالینکوس نزدیک ملتقای بلیک با فرات به ملتقای آن با خابور رفت و سپاه عظیم روم از آن رود بزرگ بمرز امپراطوری در سر سزیوم دژ مهم معتبری که دیوکلئین بنا نهاده بود رسید.

بعد از عبور از خابور بوسیله پلی از قایق قرار شد احتیاطات نظامی را کاملاً رعایت نموده و دستجات قشون باهم و باقاعده حرکت کنند. توضیح اینکه بدسته سواره‌نظام امر شد که زیر فرمان آریین تئوس «۱» و نیز هرمز یکنفر مدعی ساسانی (بطور قراول) طرف مشرق پیش بروند، چند دسته سپاه نیزه‌دار هم تماس و ارتباط با ناوگان را حفظ میکردند و بقیه نیرو را در وسط جا داده با نظم و ترتیب قابل توجهی حرکت میکردند که تا دشمن را از عده خود بخوف و هراس اندازند. ژولین برخلاف تراژان نتوانست قسمت عمده شهرهائی را که در پشت سر گذاشت بتصرف در بیاورد و یا اکثریت اهالی را مطیع سازد بلکه مجبور گردید که آنها را بحال خودشان یعنی عدم اطاعت باقی بگذارد، آری یک مانع بزرگ پیشرفت کار او این بوده که فن استحکامات و قلعه‌بندی که پارتیها از آن بیخبر بودند مورد دقت نظر و استفاده ساسانیان واقع بوده و در آن مهارتی بسزا داشته‌اند. چنانکه در قضیه سیروس جوان ملاحظه شد برای ژولین هم که خط سیر او را میپیمود هیچگونه تعرض و مصادمتی از طرف نیروی نظامی رخ نداد تا آنکه از

(۱)- Arinthaesus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۳

جلگه‌های وسیع بین النهرین گذشته وارد سرزمین حاصلخیز بابل گردید. در این نقاط هم از طرف سالار سپاه ایران جنگ و جدالی واقع نشد. فقط طوایف و دستجات دوردست با رومیها بطور جنگ و گریز تصادم مینموده و به آنها آزار و آسیب می‌رسانیدند.

ژولین خط سیرش را یکنواخت در کنار فرات امتداد داده تا به پریسابور یا بعبارت روشتر فیروز شاپور رسید که شهری دارای استحکامات بسیار مهم و واقع در یک جزیره مصنوعی بوده است. او مصمم برای تسخیر آنشهر گردید، بزودی حصار آن از هم ریخته و شهر بتصرف وی درآمد، لیکن خود قلعه و ارگ که دارای استحکام طبیعی قابل ملاحظه‌ای بود در مقابل حمله ناگهانی و هجوم دشمن کاملاً پایداری نمود، هرچند که امپراطور شخصاً بیکی از دروازه‌های آن حمله کرد. ژولین که مانند بسیاری از ژنرالهای بزرگ دارای معلومات و اطلاعات قابلی بود در اینجا ب فکر یک برجی متحرک عالی از اختراعات دمتریوس پولیورستیز «۱» افتاد و فوراً بساختن آن فرمان داد. برج نامبرده چنان مردمان قلعه را بوحشت انداخت که با شرایط چندی حاضر بصلح گردیده و تسلیم گشتند.

لشکر بعد از این موفقیت بطرف پائین رودخانه متوجه شده تا به «نهر پادشاهی» که فرات را به دجله وصل مینمود رسید. در اینجا سیلاب‌های مصنوعی و نیز تعرض اتصالی دشمن پیشروی آنها را در طول نهر نامبرده بتأخیر انداخت ولی هرطور بود از اینجا هم پیشرفته تا به دژ دیگری معروف به «ماهوزملکا» رسیدند و آنرا بوسیله نقب زدن تسخیر کردند. بعد از آن سپاه روم بجلو حرکت کرده تا بدجله نزدیک گشته مقابل تیسفون رسید که قصبه‌ای بود مجزای از سلوسی متصل بآن که آنوقت خرابه بوده است.

در اینجا چیزیکه ژولین را بو حشت انداخت این بود که او دریافت که «نهر پادشاهی» زیر کشه بدجله می پیوندد و چون بی نهایت مایل بود با سپاهیکه گمان میکرد به پائین

(۱) Demetrius Poliorcetes.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۴

دجله می رود مربوط و متصل باشد و فهمید که نخواهد توانست ناوگان خود را بطرف بالا و برخلاف جریان تند آب بکشاند، موقع سخت و مشکل بوده است ولی معلومات و اطلاعات اینمرد در اینمورد نیز بار آور شده و این اشکال را رفع نمود. توضیح اینکه او از سابق در اوضاع آنحدود مطالعات زیاد نموده میدانسته است که نهری از بالای کشه خارج گشته بدجله میریخته است و لذا در مقام تحقیق و استفسار برآمده و در نتیجه شعبه نامبرده را که آنوقت مدروس و متروک بوده است کشف و دوباره آنرا دایر و افتتاح نمود و کشتیهای خود را در آن انداخته از بالای کشه وارد دجله ساخت.

در اینجا سپاه ایران نمایان شد و معلوم گردید که در کنار دجله آماده جدال و پیکار هستند زیرا که صفوف بهم چسبیده سربازان جنگی با سزوبرگ تمام دیده میشدند که در یمن و یسار قرار گرفته و پیلان عظیم الجثه عقب سر آنها در حرکت میباشند (که از مشاهده آنها رومیان در خوف و هراس افتادند).

ژولین بجای اینکه از نقشه‌ای که اسکندر در مقابل پروس بکار برد پیروی و استفاده کند مصمم گشت که در هنگام شب حمله به برد. اگرچه دسته اول قشون از تیرهای آتشین دشمن که آن موجب حریق ناوگان گردید آسیب زیاد دیدند ولی عاقبت رومیان موفق شده خود را بساحل رسانیدند و در طرف یسار شط موضع محکمی گرفتند و هنگام طلوع صبح حمله بردند و ایرانیان پس از دوازده ساعت پایداری به تیسفون پناه بردند و رومیها آنها را تا دروازه‌های شهر تعاقب نمودند. غنائم این جنگ خیلی زیاد بود و مبالغ هنگفتی سیم و زر و اشیاء گرانبهای دیگر بدست آنها افتاد.

عقب‌نشینی و مرگ ژولین ۳۶۳ میلادی

ژولین بعد از شکست دادن پادگان ایران در تیسفون با یک سوم از سپاه خودش و پس از انتقال بقیه نیرو در آنطرف دجله چنین تصور میرفت که بلافاصله تیسفون را که دارای مزایا و استحکامات طبیعی موقعی نبود محاصره خواهد نمود و این مسئله که این دلیرترین دلاوران دنیا ابداء دست باینکار نزد قابل ملاحظه و فهمیدن آن بنظر مشکل می‌آید، درست است که او از نیروی امدادی که در کنار دجله انتظار آنرا میکشید مأیوس بود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۵

معدلک یک نیروی مرکب از شصت هزار سرباز جنگ‌دیده رومی که بواسطه موفقیت و کامیابی ترغیب و تشجیع شده و نیز آوردن آلات و ادوات محاصره بوسیله کشتیها تماما می‌رساند که ژولین در نظر گرفته عملیات کند یعنی تیسفون را حصار داده بگیرد، و در نتیجه شاپور را وادار بیک جنگ قطعی نماید. ممکن است گفته شود که چون ژولین قلاع و مستحکمات نواحی فرات را زیاده از اندازه‌ای که انتظار داشت مستحکم و استوار دید چنین پنداشت که استحکام و صلابت تیسفون بیش از آنست که بتواند آنرا با محاصره بگیرد و بعبارت دیگر سلسله ساسانی که در فنون و طرز اداره از اشکانیان بمراتب شایسته‌تر بودند در بناء قلعه و فن قلعه‌بندی مهارتی بسزا داشته‌اند و از اینرو تیسفون را غیرقابل تسخیر قرار داده بودند و این یک نظری است که آمیانوس مورخ آنرا تأیید نموده است.

اما با فرض اینکه محاصره تیسفون غیرعملی بود باز هم جای تعجب است که چرا ژولین کوشش نکرد قشون شاپور را در میدان بمبارزه مجبور سازد، چنانکه اگر بجای او اسکندر بود با همه قلت وسایل و اسباب دست باینکار میزد. واضح است که اگر ژولین آن قشون را بمیدان کشیده و شکست میداد شهر تیسفون با احتمال قوی خودبخود تسلیم میشد در اینموضوع هر قدر بیشتر غور میشود روشن تر میگردد که برای انجام یک چنین عملی که در حقیقت از مسائل عادی فن جنگ بشمار می‌آید ژولین نقشه‌ای نیاندیشیده بود، چه نظر بعجله و شتابی که در اتمام کار و دیگر مسافت بالنسبه کمی که به تیسفون داشت تصور نمیکرد مجال بیابد پیش از آنکه بشهر برسد با قشون شاپور روبرو شود و در میدان بمبارزه پردازد و این حقیقت هم بر او مسلم بود که یگانه راه پیروزی دست یافتن بر آن قشون می‌باشد.

لیکن اقدامات و عملیات ژولین بکلی بی اساس و برخلاف منطقی بوده است زیرا بعد از آنکه مصمم گشت که تنها تیسفون را ترک گوید بجای اینکه با شاپور دست و پنجه نرم کند به دست پاچگی کشتیهای خود را آتش زده سوزانید و این خود سبب تجری و جسارت دشمن گردید و بعد هم بطرف کردستان عقب‌نشینی کرد، شما ملاحظه کنید

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۶

این عملیات او با عملیات اسکندر چقدر باهم تفاوت دارد! گیون بنا بعقیده‌ای که بعضی از نویسندگان اظهار داشته‌اند مینویسد که شاپور پیش از عقب‌نشینی امپراطور تقاضای صلح نمود ولی باین تقاضا با کبر و غرور جواب منفی داده شد. راولنسیون میگوید که آمیانوس مورخ هیچ ذکری در اینباب یعنی اعزام نماینده برای این منظور ننموده است، لیکن احتمال دارد پیشنهاداتی در اینخصوص بطور غیررسمی شده باشد که تا به بهانه اظهار صلح دشمن را بیازمایند و راجع به استعداد و عده او و نیز روحیه سپاه روم اطلاعات سودمندی بدست آورند و نیز ممکن است که ژولین تقاضای نمایندگان را رد کرده باشد نظیر شارل دوازدهم که بعینه در یک چنین موقع سخت و مشکلی همین کار را کرد. آری این دو سردار از آنچه در سلف بالاترشان یعنی اسکندر گفته شد خیالی بودند و در کارها یک سلیقه بسیار عجیب و غریبی داشته‌اند.

باری این عقب‌نشینی خطرناک در ۱۶ ژوئن گرمترین فصول سال شروع گردید و هنوز قشون مسافتی طی نکرده بود که غبار غلیظی از افق جنوبی نمایان گردید.

بعضی‌ها تصور کردند که دسته از قبایل ساراسن یا رمه از گورخران در حرکت میباشند ولی بر ژولین ظاهر بود که پادشاه بزرگ در تعاقب وی بحرکت آمده است. نه فقط امر حرکت رومیان از دستبرد و اذیت و آزار دشمن مختل گردید بلکه طولی نکشید که جنگ بین آنها درگرفت، گرچه فتح با قشون روم بوده است. اما مسئله خواربار و علیق اسبان مشکل شده و رومیان از این حیث به مضیقه افتادند ژولین با ساراسن‌ها رفتار خلاف سیاستی که نموده بود باید او از این کار خود سخت نادم و پشیمان شده باشد، چه آنها جزو سواران سبک اسلحه ایرانی در یک مسافتی قرار گرفته و خواربار برای قشون تهیه میکردند، لژیونهای رومی چون به تانی حرکت میکردند نمیتوانستند غله و علیق را که بدست دشمن از جلو طعمه حریق میشد حفظ کنند و لذا چند روزی که از حرکت از تیسفون گذشت مبتلا بقحطی گردیدند.

روز ۲۶ ژوئن بود که در طرف شمال نزدیک سامره بیمان و بدون دیده بان حرکت میکردند که ناگهان به ژولین که در جلو بود خبر دادند پس قراول قشون

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۷

مورد حمله واقع شده و او را بعجله به کمک طلبیدند. وی باستخلاص قسمت مزبور شتافت ولی برسیدن بعقب قشون دوباره بجلو که از دشمن آسیب دیده بود احضار شد.

این جا جناح راست مورد حمله سخت واقع گردید و امپراطور از کثرت عجله و شتاب فرصت نکرد کاملاً مسلح شود و ناچار بدون چار آینه برای تحریر و تشجیع افواج خود بجنگ شتافته و مردانه پیکار میکرد و در حینی که علائم فیروزی داشت ظاهر میشد که یکدفعه زوینی از دشمن بطرف او پرتاب شده و ضربت مهلکی بر پهلو راستش وارد آمد و با همان حال جراحت ویرا به اردو برگردانیدند. این خیر هیجانی در لشکریان او تولید کرده با تمام قوا مستعد و آماده شدند که انتقام خون او را بکشند و لذا پی درپی بایرانیان حمله برده و با دادن تلفات زیاد آنان را عقب راندند. در این اثناء ژولین کوشید که سوار بر اسب شود لیکن دید نمیتواند ناچار تن بمرگ داده و بدین ترتیب او دلیرانه در میدان جنگ درگذشت و از عمرش اینوقت بیش از سی و یک سال نگذشته بود. امیانوس مینویسد که «ژولین حقیقه مظهر شجاعت و دلآوری بوده- است» تاثیری که او بر دشمنان رشید و جوانمرد خود بخشیده است از اینجا میتوان آنرا خوب فهمید که صورت او در نقاشیهای ایرانی بشکل شیری نموده شده است که از دهان وی آتش شراره میزند و صورت مزبور در نزد ایرانیان کنایه از شجاعت بوده و هست.

رد شدن پنج ولایت و نصیبین به شاپور ۳۶۳ میلادی

پس از مرگ ژولین، ژوین یکی از افسران معروف بجای نامبرده به امپراطوری برگزیده شد، وی در همان روز انتخابش یک جنگ دیگری با ایرانیان نمود که منتها درجه حرارت و حدت را از خود بروز داده و بعد با سپاه خویش بطرف سامره حرکت کرد. رومیان چهار روز دیگر کنار دجله راه پیمودند ولی حمله و هجوم دشمن بقدری سخت و هولناک بود که در اینمدت فقط هیجده میل توانستند طی مسافت کنند. سپاهیان روم اینوقت بدرجه مرعوب گردیدند که برای

اینکه از چنگ ایرانیان خلاص شده پس از چند روز طی مسافت اجباری خودشان را در آنطرف دجله بمرز روم برسانند جدا و با فریاد و فغان درخواست

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۸

کردند که بآنها اجازه داده شود که از دجله بطور شنا عبور کنند. ژوین از بیم اینکه مبادا شورشی برپا شود ناچار بتقاضای آنها تن درداد. او بدوا بیک دسته پانصد نفری از گالها ۴۶- حصار دیار بکر

و سامارتینها که معروف به شناگری بودند اجازه این کار را داد و آن با موفقیت هم صورت گرفت یعنی سالما از دجله عبور نمودند ولی سایر دستجات که در شناگری عاجز بودند مکث کردند و بعجله تخته پاره‌ها و مشکهائی فراهم کرده زورقهائی ترتیب دادند و بدینوسیله از آب عبور کردند.

شاپور که قشونش از حملات بسربازان کارکشته رومی سخت فرسوده شده بودند فقط باین قناعت کرده که از راه جلوگیری از خواربار بر حریف پیروزی حاصل کند، آری چون وضعیت او اجازه حمله جدید نمیداد لذا باب مذاکرات صلح را با رومیها مفتوح ساخت و آن از طرف آنان که بستوه آمده بودند حسن استقبال شد. شرایط صلح

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۷۹

برای رومیها بسیار سنگین و غیرشرافتمندانه بود، زیرا که آن تمام آنچه را که دیوکلشین بدست آورده بود از چنگ رومیان بدر برد، چه بموجب این عهد صلح، اول- پنج ولایت آنطرف دجله که نرسی آنها را تسلیم داشته بود تماما مسترد گردید. دوم- نصیبین و سنگارا (سنجار) یکی از دژهای قسمت شرقی بین النهرین بایران برگشت. سوم- ارمنستان از منطقه نفوذ رومیان خارج گردید.

و یک رشته جنگهای طولانی بدین ترتیب بافتخار ایران بدست شاپور خاتمه یافت و در مقابل این خدمات حقا ملقب بکبیر گردید و اوست که ایران را باوج عظمت و رفعت رسانید که از زمان جهان گشائی اسکندر دارای چنان مقامی نبوده است. البته تسلیم پنج ولایت برای رومیها افتضاح آور بود، اما ضربت سخت جبران ناپذیر همانا تخلیه و تسلیم نصیبین بوده است که تقریبا از مدت دو قرن باینطرف مرکز اقتدار روم و در حقیقت حصار مملکت شمرده میشد، بعلاوه جماعت کثیری از اروپائیان در آنجا سکنی داشتند که مجبور بر ترک علاقه بوده و بایستی از آنجا حرکت کنند.

سیاست ایران و روم در ارمنستان و ایبری

بظاهر چنین تصور میرفت که شاپور بعد از فتح درخشان خود و امضاء عهدنامه صلح بدست ژوین، در ارمنستان دارای همه نوع اقتدار و نفوذ خواهد بود ولی اینطور پیش نیامد، توضیح اینکه دوره سلطنت ژوین بیش از چند ماهی دوام ننمود و جانشین وی والنسی نین «۱» مملکت را بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم نموده قسمت شرقی را برادر خویش والن «۲»

واگذار کرده و بدین لحاظ وضع تغییر نمود. عهدنامه بالا آشکارا رد نشد لیکن امپراطوری که با شاپور عهد صلح بسته بود اکنون مرده و خانواده جدیدی بروی کار آمده است.

شاپور که شایق بود ارمنستان را باسرع وقت تحت نفوذ خود بیاورد بیچاره ارزاس (اشک) را فریب داده بدربار خویش دعوت کرده و در همانجا او را فوراً از دو چشم محروم ساخت ولی زنجیرهای دست او از نقره ساخته شده که آن علامت احترام بوده است.

(۱)-Valentinian.

(۲)-Valens.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۰

شاپور بعد از این موفقیت که بطور غدر آنرا حاصل کرده بود بارمنستان هجوم برده و تنها دژ ارتوژراسا (۱) که زوجه رومی اشک با خزاین و اموالش بآن دژ پناهنده شده بود با شاپور بنای مقاومت را گذاشت. او در جریان احوال به ایبری مجاور ارمنستان نیز حمله برد و سورماسس (۲) را که از جانب دولت روم در آنجا سلطنت میکرد بیرون کرده و اسپاکورس (۳) نام پسر عم سلطان مخلوع را بجای او بر تخت سلطنت وادی غور جای داد. شاپور اینوقت بایران برگشت ولی برای تکمیل کشورگشائی خود نیروئی پشت سر گذاشت.

چنانچه روم نسبت بعهدنامه ژوین وفادار میماند شاید تغییرات جدیدی در وضعیات حاصل نمیشد ولی پارا پسر ارساس که بمرز گریخته بود به ارمنستان برای پیشوائی دستجات ملی برگشت و از طرف دولت روم هم از وی تقویت و همراهی شد و این قضیه سبب گردید که شاپور باز بمیدان جنگ شتافت، ارتوژراسا با تمام خزائن ارساس بتصرف درآمد و پارا مجبور بصلح شده رسماً تبعیت و فرمانبرداری شاپور را بگردن گرفت.

در ۳۷۰ میلادی روم علناً در امور داخلی ایبری مداخله نمود و دوک (۴) ترنتیوس مأمور گردید که با دوازده لژیون بایبری رفته سورماسیس را دوباره بر تخت بنشاند. دوک مشار الیه بانکشور تاخته و تا ساحل رود غور را بدون اشکال بتصرف در آورد و در آنجا با اسپاکورس پادشاه دست نشانده شاپور مواجه گردید و بالاخره قرار بصلح انجامیده قراردادی فیما بین بسته شد که بموجب آن کشور مزبور بین دو پسر عم تقسیم گردید و این قرار و تصفیه چون بدون مراجعه بدربار ایران صورت گرفته بود شاپور وقتیکه مطلع شد متغیر گردید، سفرای وی از روم بدون اخذ نتیجه برگشته و بنابراین جنگ باز تغییرناپذیر گردید.

(۱)-Artogerassa.

(۲)-Sauromaces.

(۴)-Duke Terentius. (از القابی که بیشتر در اینزمان رواج داشت «لقب دوک» و «کنت» بود و مخصوصا «دوک» از آن یکی دیگر زیاده‌تر مهم و مورد توجه بوده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۱

در بهار ۳۷۱ پادشاه ایران از سرحد عبور کرده در نقطه موسوم به وگابانته «۱» برومیان حمله برد. در ابتدا رومیان برای احتراز از نقض عهد و رعایت مواد عهدنامه رویه تدافعی پیش گرفته از مبادرت بحمله خودداری مینمودند لیکن بعد بایرانیان حمله برده و آنها را عقب نشانند و خلاصه تا چندین سال این نزاع و جنگ بدون هیچ نتیجه قطعی دوام داشت.

شرح حال اسف آور پارا را امیانوس بتفصیل نوشته است و از آن معلوم میشود که او بتوسط دوک ترنتیوس به بهانه تجدید عهد صلح بدربار روم دعوت شد. پارا از این دعوت حس خدعه نموده فهمید که میخواهند او را از سلطنت خلع کنند و لذا رو بفرار نهاد. اگرچه دنبالش کردند ولی سالما بسواحل فرات رسید. او بوسیله پشته‌های تیر و الوار که با کمال عجله و شتاب آنها را فراهم نموده از شط عبور کرد ولی بعد ملتفت شد که قشون روم هردو راه ارمنستان را بسته‌اند و لذا از راهی که یک نفر راهگذر اتفاقی ویرا رهنمائی نمود به جنگل گریخت. صاحبمنصبان رومی که نتوانستند او را بچنگ بیاورند رسماً بروم گزارش دادند که پارا بوسیله سحر و جادو از انظار غایب گردیده است. والن بیعقل آنرا بدون تحقیق قبول نموده بقتل پارا مصمم گشت در صورتیکه اینمرد علاقه و ودادش را تا آخر با رومیان قطع نکرده بود. بالاخره یکی از مامورین رومی آن شاهزاده بدبخت را حسب الامر در یک مجلس ضیافتی بقتل رسانید.

انعقاد عهد صلح بین روم و ایران ۳۷۶ میلادی

قرارداد متار که جنگ بین ایران و روم بسته شد اما این قرارداد بعد از چندی نقض شده دوباره بین آنها جنگ در گرفت تا کار بعقد صلح انجامید. اگرچه شرایط این عهدنامه بر ما درست معلوم نیست ولی گویا دولتین متعهدین متعهد شده‌اند که ارمنستان و ایبری را بحال خود واگذارند تا بطور استقلال حکمرانی کنند و چون دو کشور نامبرده مذهباً

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۲

مغایر «۱» و مخالف با ایران بوده‌اند پس این عهد صلح در نتیجه هردوی آنها را وامیگذارد که با روم دوست و با ایران دشمن باشند.

و این آخرین جنگی بود که شاپور بر علیه روم نمود چه بعد از این او پس از یکدوره سلطنت بطور فوق العاده طولانی و در عین حال پیروز و کامیاب در سن کهولت با کمال شرافت و ابهت از اینجهان درگذشت.

از خصایص و صفات مختصه او خیلی کم بر ما معلوم است و همینقدر می دانیم که از شهر یاران مقتدر و توانا بود، ترکیب عالی باشکوه و شهامت و شجاعتی بسزا داشت.

مردمش نسبت باو صمیمی و فداکار بودند. جنگ ممتد و طولانی با روم را با وضع و ترتیبی که ادامه داده نشان میدهد که او نه تنها در فنون جنگی کامل بود بلکه یک روح ثابت تزلزل ناپذیری که بسیاری از افراد این سلسله آنرا فاقد بودند در او وجود داشته است.

بعلاوه جنگهای او بر ضد هیاطله تا آنقدریکه بر ما معلوم میباشد خود گواه صادقی است که او در امور نظامی و نیز در دیپلوماسی هر دو مهارت داشت. ظاهراً او کتیبه و نقوشی از خود باقی نگذاشته است، لیکن شهرهای زیادی بنا نموده از جمله ساختمان مجدد نیشاپور تصور میرود که بدستور او بوده است.

ما از بیان فوق چنین نتیجه میگیریم که شاپور در برقراری عهد صلح مزبور ایرانرا باوج رفعت و عظمت رسانیده قویترین دشمنان آنمملکت یعنی دولت روم را بر جای خود نشانیده و ضربت مهلکی بحیثیت و اعتبار وی وارد آورد. بعلاوه دشمن مقتدری که مرزهای شرقی را تهدید نماید. باقی نماند ما این بیان امیانوس مارسلینوس را که عقیده یکنفر بیگانه معاصر را دربر دارد در اینجا بمناسبت نقل کرده و این فصل را ختم میکنیم.

مورخ نامبرده راجع بجنگ شاپور بر علیه قسطنطین چنین مینویسد- «اقبال شرق، صور

(۱)- مقصود این است که ارمنستان و ایری هر دو مسیحی و با روم هم‌مذهب بوده‌اند و از اینرو با ایران که آتش زردشتی داشت معلوم است دشمن بودند (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۳

خطر عظیم را دمید، چه پادشاه ایران که از کمک و یاری طوایف وحشی هولناک که اخیراً آنان را زیر اطاعت درآورده بود تقویت یافته و او که بیش از همه به بسط نفوذ و توسعه قلمرو خود حرص داشت مشغول تهیه نفرات، مهمات و خواربار گردید. عقل شیطانی را با عقول مستشاران انسانی خود درآمیخته از هر کاهن و غیب‌گوئی راجع به آتیه استمداد و استشاره نمود» (۱)

(۱) - ۳۸، ۴ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۴

یک مهر یاقوت رمانی واره‌ران یا بهرام چهارم

ترجمه مضمون مهر بهرام چهارم «واره ران، پادشاه کرمان پسر پرستنده اورمزد، شاپور مقدس، شاه شاهان ایران و غیر ایران، آسمانی نژاد از جانب خدا»

فصل سی و هشتم جنگ با هیاطله (هونهای سفید)

اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین را خواهی پوشانید، تو و جمیع افواجت و قومهای بسیار همراه تو میباشند و تو از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد، تو و قومهای بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب‌سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر میباشند.

(کتاب حزقیال نبی باب ۳۸ آیه ۹-۱۵)

اردشیر دوم، ۳۷۹-۳۸۳ میلادی و شاپور سوم ۳۸۳-۳۸۸

چنانکه اکثر پس از یک دوره سلطنت طولانی با شکوه و جلال اتفاق افتاده است جانشینان اولیه شاپور کبیر ضعیف و سست و آرام طلب درآمدند. از اردشیر دوم غیر از اینکه مالیات‌ها را بخشیده و بدینجهت ملقب به نیکوکار شده چیز دیگری معلوم نیست. او مدت چهار سال از ۳۷۹ تا ۳۸۳ پادشاهی نموده و در سال اخیر از سلطنت خلع گردیده

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۵

است. جانشین اردشیر دوم برادرزاده‌اش شاپور سوم در سال دوم جلوسش قراردادی با دولت روم بسته و نیز بسرکوبی طایفه‌ای از اعراب موسوم به «ایاد»^۱ لشکر کشید و در طاق بستان نزدیک کرمانشاه تصویر خودش و شاپور کبیر را حجاری کرده است که آن تا با امروز باقی میبماند. وفات وی در سال ۳۸۸ م بوده است.

تجزیه ارمنستان ۳۸۴ میلادی

رومیان بعد از قتل پارا آنهم بدان ذلت و خواری که سابقا ذکر شد یکی از شاهزادگان اشکانی موسوم به ورازتاد را بسلطنت ارمنستان نامزد کرده ولی اختیارات واقعی را بیکی از نجبای ارمنستان موسوم به موشگ واگذار نمودند. ورازتاد موشک را بواسطه سوءظنی که از او حاصل کرده بود در یک مجلس ضیافتی بقتل رسانید. این قضیه سبب تهییج برادر موشک که مانوئل نام داشت گردیده بر ضد ورازتاد قیام کرد و تاج و تخت را بنام عیال بیوه و دو پسر پارا تصاحب نمود. او چون خود را بالاخره مجبور بکشمکش با روم میدانست بدوا سفیری بنزد اردشیر فرستاد و حاضر شد بدربار ایران خراج فرستاده و تبعیت آندولت را قبول نماید. شرایط معاهده با عجله و شتاب تمام انجام گرفت و یکنفر والی (استاندار) با ده هزار قشون به ارمنستان اعزام گردید که بمعیت مانوئل در آنجا حکمرانی نماید.

این حکمرانی دو نفری که غیرممکن و نشدنی است ناگهان بدست مانوئل خاتمه پیدا نمود، توضیح اینکه باو خبر رسید که میخواهند ویرا دستگیر کنند و لذا بر پادگان‌های ایران حمله برده و تمام آنها را نابود ساخت. اینمرد تا وقتیکه حیات داشت بر جای خود ثابت و مستقل مانده و پس از مرگ او در سال ۳۸۳ میلادی دولتین ایران و روم نزدیک بود باز بر سر ارمنستان داخل جنگ شوند، اما چون روم از ضربت سخت زلزله آوری که از گوت‌ها در جنگ ادرنه در سال ۳۷۸ خورده بود هنوز سر بلند نکرده بود و از اینطرف در ایران سلاطینی که سلطنت میکردند تماما دم از صلح زده رزمجو و جنگی نبودند و لذا در ۳۸۴ م عهد صلحی بین دولتین بسته شد که بموجب آن قسمت اعظم شرقی آن ضمیمه دولت ایران شده و قسمت غربی آن متعلق بروم گردید. در

(۱) - مسعودی، مروج الذهب جلد دوم ۱۸۹ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۶

این دو قسمت نمایندگانی از خاندان قدیم اشکانی حکمرانی مینمودند ولی استقلال ملی ارمنستان بکلی معدوم گردید، چنانکه استقلال ملی لهستان در سالهای اخیر بهمان ترتیب و به همان دلیل معدوم گردیده است. آری، اشراف متمرد و گردنکش در هر دو جا مصالح مملکت خود را نسبت بمنافع و ترقیات شخصی بیشتر قربانی مناقشات جزئی و عداوت‌های شخصی نموده و نتیجه در مورد آن کشور باستان این شد که دولت ارمنستان محو و نابود شده و مسئله ارمنی آغاز گردید

بهرام چهارم ۳۸۸-۳۹۹ میلادی

بعد از مرگ شاپور سوم بهرام جانشین وی گردید. از مضمون امضاء و سجل این پادشاه که محفوظ مانده و آن سر صفحه فصل جاری را تشکیل میدهد چنین معلوم میشود که او قبلا پادشاه کرمان بوده است. در زمان سلطنت او خسرو والی (استاندار) ارمنستان ایران از اینکه حکومت ولایات رومی هم واگذار بوی گردید باستظهار کمک تنودوسیوس از تابعیت ایران بنای سرپیچی و یاغیگری را گزارد، ولی آن امپراطور عاقل برای احتراز از جنگ خسرو را بسر نوشت خودش باقی گذاشت و مساعدتی باو نمود و بالاخره نامبرده دستگیر شده در قلعه و دژ فراموشی زندان دولتی محبوس گردید و برادر وی بهرام شاپور بجای او استاندار ارمنستان شد و از وقایع سلطنت بهرام چهارم چیز دیگری ذکر نشده است تا در یک شورش بدست یکی از سربازانش مقتول گردید.

یزدگرد گنه کار ۳۹۹-۴۲۰ میلادی

یزدگرد اول بجای بهرام بر تخت نشست. او ظاهرا شخص ملایم و صلح‌خواهی بود، ولی اگر رزمجوئی و سلحشوری اسلافش در وی وجود داشت موقع برای جنگ کاملا مناسب و مقتضی بوده است، چه دولت روم در این اوقات گرفتار جنگهای داخلی و تهاجمات برابره بود. توطئه و دسته‌بندی و یاغیگری و طغیان، تاراج روم بدست آلریک «۱» در ۴۱۰ میلادی بکلی آندولت را از پا درافکنده بود. واقعا فتح سوریه و آسیای صغیر در آنوقت خیلی آسان و یزدگرد با احتمال قوی میتوانست تمام ولایات متصرفی سلاطین هخامنشی را پس بگیرد، ولی روابط ایران و روم بسیار

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۷

صمیمانه بوده چنانکه آركاديوس «۱» امپراطور روم شرقی در هنگام وفات پسر كوچك خود تئودوسيوس را به يزدگرد سپرد و پادشاه ایران هم این وصیت او را قبول نموده خواجه دانشمندی را به تربیت و سرپرستی تئودوسيوس برگماشت و تا آخر سلطنت وی ذکری از جنگ وجدال با دولت روم شرقی در میان نبود.

رویه یزدگرد نسبت به مسیحیان

جامعه مسیحی که از شکنجه و عذاب مدت متمادی و سخت و بیرحمانه شاپور کبیر متلاشی و تقریباً نابود شده بود پس از مرگ او بتدریج رو به بهبودی و اصلاح نهاد. ما انتخاب یکنفر جاثلیق سلوکیه را می‌شنویم که در زمان شاپور سوم بعمل آمده ولی این فقط در سلطنت یزدگرد اول بود که وضعیت مسیحیان رسماً اصلاح شده و بنای پیشرفت را گذاشتند. ماروتا اسقف بین النهرین در همین اوان با عده‌ای از نمایندگان دولت روم بدربار ایران فرستاده شد که جلوس تئودوسیوس دوم را به یزدگرد سرپرست وی اعلام دارد. اسقف نامبرده یزدگرد را از بیماری شفا داده و توجه شاهنشاه را از اینراه بطرف خود جلب و در وجود او نفوذی بسزا حاصل نمود. این ملاطفت شاهانه بزودی بار آور شده و در سال ۴۰۹ میلادی فرمان رسمی مبنی بر آزادی کامل مسیحیان در آداب مذهبی و اجازه تجدید ساختمان کلیساهای خودشان صادر گردید. اهمیت فرمان مزبور نسبت بکلیسای روم شرقی باندازه اهمیتی میباشد که حکم مشهور میلان «۲» نسبت بکلیسای غرب دارا بوده است.

این فرمان رتبه و مقامی که باین فرقه رسماً اعطا کرد همانست که امروز در ترکیه شناخته شده است که بعنوان یک ملت واحد تشکیل هیئت جامعه مسیحیون داده و امور جاریه

(۲) - حکم میلان همان حکمی است که در فرمانفرمائی قسطنطین در شهر میلان صادر شده است. این امپراطور مذهب مسیح را در عوض مذهب قدیم روم قرار داده اعلان کرد که هر کس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد و آداب آنرا بآزادی بجا بیاورد، چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی که بدان مایل - است ممنوع داشت. تفصیل آن رجوع شود بتاریخ قدیم روم تألیف ذکاء الملک (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۸۸

آنان با دولت توسط یکنفر رئیس یا پیشوای مذهبی صورت میگیرد که از طرف آندولت معین میشود.

متعاقب صدور این فرمان، مجمع معروف سلوکیه بسال ۴۱۰ میلادی منعقد گردید که در آنجا با احکام و عقاید و اصول مجمع نیقیه «۱» موافقت شده و همه آنها تصویب گردیدند.

بنا بعقیده ویگرام «۲» در مجمع نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی برای مبارزه با اصول عقاید آریوس «۳» منعقد گردید از ایران «۴» نماینده حاضر نشده بود. کشیش مشار الیه قائل شده بود که «اب و ابن» در یک عرض نیستند بلکه بین آنها فرق و تفاوت است، زیرا که «اب» از ازل موجود برخلاف «ابن» که حادث و مخلوق اراده «اب» بوده است، بعبارت دیگر پسر در سرشت مشابه با پدر بوده اما در یک عرض و دارای یک حقیقت نیستند و این دو تعبیر در زبان یونانی بدو کلمه‌ای ادا شده است که فقط بوسیله حرف واحد) Iota (اختلاف کلی باهم پیدا میکنند ولی این تفاوت و اختلاف بزرگ ناشی از یکحرف تفرقه بین مسیحیان انداخته و دنیای مسیحیت را بهم زده دچار آشوب و اضطراب نمود. در مجمع نیقیه اتاناسیوس «۵» که زبده انجمن بود اختیار این اصل را

(۱) -Nicaea) باید دانست که مجمع نیقیه اول مجمع عمومی بود که برای رفع اختلاف بین کشیشان در باب حقیقت وجود حضرت عیسی بامر قسطنطین در شهر نیقیه منعقد گردید و دوپست و پنجاه نفر از خلفای مسیحیان در آنجا حاضر شدند و کشیشهای درجه پست تر هم همراه ایشان بودند. بالاخره در این مجمع پس از مباحثات رای آریوس را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند و آن مبنی بر این بود که حقیقت اب و ابن یکی و در یک عرض میباشند و قسطنطین این رای را حتمی و برای عموم مسیحیان واجب القبول دانسته آریوس و اتباع او را تبعید کرد و کتب او را سوزانید. اقتباس از تاریخ مختصر دولت قدیم روم تألیف ذکاء الملک (مترجم).

Wigram-(۲)

Arius-(۳)

(۴) - «کلیسای آشوری» صفحه ۷۵، جمس اسقف نصیین رئیس مجمع مزبور بود، لیکن نصیین آنوقت جزو امپراطوری روم شمرده میشد. «یکنفر یحیی نام ایران ذکر شده»، ولی ممکن است که لفظ پرشیا غلط خوانده کلمه پرهه) Perha (باشد (مترجم).

(۵) - اتاناسیوس یا سنت اتاناز اسقف اسکندریه یکی از برجسته‌ترین مدافع مذهب مسیح بشمار میاید، اینمرد بزرگترین دشمن آریوسها بود. در شورای نیقیه که اصل تثلیث تصدیق و عقیده آریوس تکذیب شد اولین مقام را حائز گردید و باین مناسبت پنج دفعه بامر امپراطورهای آریوس تبعید گشت (مترجم).

که «پسر با پدر هردو از یک گوهر میباشند» تحکیم و استوار نمود و مجمع کسانی را که از قبول این امر امتناع ورزیده لعنت کرد و بکفر و الحاد محکوم ساخت. بعقیده ویگرام ایران از این بحث و جدال آراین «۱» نه فقط آسودگی خاطر داشت بلکه از آن بی اطلاع هم بوده و این از نظر وضع متزلزل و مخاطره آمیز وی بسیار هم خوب و مساعد بوده است.

یزدگرد شاید در این زمان بفکر غسل تعمید افتاده و حتی بر این شد که مغ ها را تنبیه و سیاست کند و آنها نیز بر ضد وی برخاسته چنانکه در تاریخ ایران مذکور است ویرا ائیم و گنه کار خواندند، ولی پس از چندی منتقل گردید که این عمل او دور از حزم و احتیاط بوده لذا دوباره بآئین خود برگشته به انهدام فرقه مسیحی حکم داد و در نتیجه تا مدت پنجسال تمام مسیحیان مورد تعاقب سخت و شکنجه و عذاب دولت ایران بودند.

افسانه عجیب مرک یزدگرد

از حالات این پادشاه که یکی از کارهای او بناء شهر یزد میباشد اطلاعات ما خیلی کم است. وفات وی چنانکه فردوسی حکایت میکند در نزدیکی دریاچه سوار یاسو محل صید سمور آبی قریب بشهر نیشاپور رویداده که اکنون معروف بچشمه سبز و بطور افسانه در قلب کوههای نیشاپور واقع است و بر طبق این حکایت اسب سفیدی دارای دست و پای ریز و کفل گرد شبیه بگورخر از دریاچه نامبرده بیرون آمد و شاه بگرفتن آن فرمان داد ولی هیچکس موفق باینکار نگردید، آخر الامر خود شاه زینی برداشته بنزدیک اسب رفت و او آرام گرفته ابد شرارتی از وی بروز نکرد، حتی شاه وقتیکه زین بر پشت وی نهاد و تنگش را محکم بست این جانور مهیب و شریر هیچ تکان نخورد بلکه محکم بر جای خود ایستاده بود ولی همینکه بعقب وی رفت یکدفعه او بجنبش آمده مانند رعد بنای غرش را گذاشت و با هردو پا و سمهائی که مثل سنگ سخت بود چنان بشاه نواخت که سرش با تاج کیانی بخاک افتاد و اسب بعد

(۱) - مراد آریوس اسکندریه بوده است که در ۳۳۶ میلادی درگذشت. وی منکر الوهیت مسیح بوده است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۰

از این بدریاچه رفته اثری از او معلوم نشد.

جانیشینی بهرام گور بقهر و غلبه ۴۲۰ م

بعد از مرگ یزدگرد اول بزرگان ایران در نظر داشتند که هر دو فرزند او بهرام و شاپور را از سلطنت ایران محروم بدارند. بهرام را برای اینکه در میان اعراب صحرا نشوونما یافته بود قابل سلطنت نمیدانستند و دیگریرا ببهانه اینکه ارمنستان را رها کرده بفکر تاج و تخت افتاده است شایسته اینمقام نمیدیدند، ولی بهرام که دارای شخصیت و مردی بود نیروئی از اعراب بر بزرگان و نجبای کشور فایق آمده و آنان را بدون خوف از جنگ داخلی مطیع و رام نمود. بنابر افسانه های ایران، بهرام تاج را مابین دو شیر ژیان نهاده و بمدعی خودش خسرو که پسر عم وی و از طرف نجبای مملکت انتخاب شده بود پیشنهاد کرد که هرکس تاج را از بین این دو حیوان درنده ربود سلطنت از آن او باشد خسرو امتناع

نموده و بهرام با جرئت و جسارتی که در تمام دوره حیاتش مشهود بود برای تصرف آن کوشش نموده و بالاخره مظفر و کامیاب گردید.

لشکرکشی بر ضد روم ۴۲۰-۴۲۱ میلادی

این پادشاه جدید شکنجه و عذاب مسیحیان را که پدرش یزدگرد در سالهای اخیر سلطنت خویش بنا نهاده بود با حرارت جوش ادامه داده و در اینقسمت رفتار او بقدری بیرحمانه و سخت و شدید بود که جمع کثیری از مسیحیان ایران فرارا از مرز خارج شده تحت حمایت و حراست روم قرار گرفتند و این قضیه بهرام را بغضب آورده تسلیم رعایای خود را از دولت روم تقاضا نمود و پس از امتناع آندولت اعلان جنگ داد.

اینجا رومیها پیشدستی کرده جلوتر از حریف بجنگ شتافتند، آنها از دجله گذشته ارز روم یکی از ولایات استردادای شاپور کبیر را مورد تاخت و تاز و قتل و خرابی قرار دادند. رئیس آنها اردابوریوس «۱» از نسل آلان به بین النهرین رو آورده نصیبین را محاصره کرد. هرچند بهرام با سپاه عظیمی بخلاصی آنجا شتافت و رومیان

Ardaburius-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۱

عقب نشستند. موسی خورن «۱» (نویسنده ارمنی) ذکر میکند که بهرام خود بشخصه مدت سی روز تئودوزیوپولیس (ارزروم حالیه) را که از ولایات ارمنستان روم بود در محاصره داشته است و مطابق بیان نویسنده بالا ایرانیان از مدافعات سخت اسقف شهر و مجاهدات شدید او صدمه و آسیب دیده دست از محاصره کشیدند، این مرد نه فقط مدافعی را تقویت و تشجیع نموده بلکه منجنیق بزرگی تعبیه کرد و یکنفر از شاهزادگان جنگی ایران را بقتل رسانید.

بهرام با سردار رومی قرار گذاشت که هرکدام پهلوانی از خود بمیدان بفرستد تا تن بتن باهم نبرد کنند (و پهلوان هرطرف که کشته شد آنطرف مغلوب شناخته شود) از طرف رومیها یکنفر گوت موسوم به آریوبندوس «۲» انتخاب شده و نامبرده بر حریف ایرانی خود فایق آمده و او را بقتل رسانید و بهرام نیز قرارداد مزبور را پذیرفته عقب نشست. در این اثناء اردابوریوس در بین النهرین تمامی سپاه ایران را که گرفتار دامی کرده بود نابود ساخت. اعراب متفق ایرانیان نیز تلفات و خسارات زیادی دیدند و بالتیجه بهرام حاضر برای صلح گردید و فرستاده رومی را بحضور پذیرفت. در اینموقع نیروی جاوید یا فوج روئین تن مغرور به التماس اجازه خواستند که برای آخرین بار برومیان حمله ببرند و امید داشتند که در اثناء مذاکره صلح رومیان را از پای درآورند، چنانچه در ابتدا موفقیتی هم حاصل نمودند اما بزودی سپاهیان تازه نفسی بکمک نیروی روم رسیده سپاه جاوید را تا آخرین تن نابود ساختند.

صلح با روم ۴۲۲ میلادی

شرایط این عهد صلح که در ۴۲۲ میلادی انعقاد یافت در دست نیست ولی تصور می‌رود که نه تنها به مسیحیان در پناهنده شدن بروم اجازه داده شد بلکه بهرام هم موافقت کرد که از شکنجه و عذاب مسیحیان دست بردارد.

از طرف دیگر زردشتیان نیز از اذیت و آزار رومیان ایمن گردیدند. گیبون راجع باین جنگ مینویسد که اسقف آمد تمام ظروف (طلا و نقره) کلیساهای حوزه خودش را آب کرده

(۱) - چون امیانوس مارسیلونوس کتاب ذیقمت خود را تا سال ۳۷۸ میلادی سال جنگ ادرنه، ختم کرده ناچار در بیان وقایع ایندوره از منابعی استفاده شده که اعتبار آنها در درجه پائین است (مؤلف).

(۲) - Areobindus.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۲

فروخت و از پول آن هفت هزار تن اسیر ایرانی را خرید و بنزد بهرام فرستاد. ممکن است این کار خیر و اقدام شرافتمندانه یک نفر مسیحی حقیقی مؤثر واقع شده و شاهنشاه ایران را راغب کرده است که از شکنجه و عذاب مسیحیان خودداری کند و این رویه را موقوف دارد که آن همانقدر که بیرحمانه بود خلاف مصلحت و سیاست هم بوده است.

اعلان استقلال کلیسای شرقی ۴۲۴ میلادی

این تعاقب و اذیت و آزارها یک نتیجه مهم دربر داشته و سبب گردید که پیشوایان کلیسای شرقی فهمیدند که بهترین طریق برای آنها اینست که از کلیسای روم غربی جدا شوند. بالاخره در سال ۴۲۴ میلادی مجمع دادیشوع «۱» منعقد گردید و از جاثلیق، دادیشوع تقاضا شد که با لقب بطریق تاج خلافت مسیح را بر سر نهاده خود را از کلیسای روم غربی مجزی بداند و مقرر شد که در آتیه از وی کاملاً و بدون مراجعه به بطریک‌های غرب اطاعت و فرمانبرداری شود و این سیاست نتایجی بس سودمند بخشید، چه از این تاریخ به بعد کمتر از اذیت و آزار مسیحیان چیزی شنیده میشود.

تبدیل ارمنستان ایران به والی نشین ۴۲۸ میلادی

در همین سال که قرارداد با روم بسته شد بهرام که شکست او در جلو تئودوزیوپولیس موقعیت ویرا در ارمنستان ایران ضعیف و متزلزل ساخته بود ناگزیر شد مسئول اهالی را اجابت کند، لذا یکی از پسرهای بهرام شاپور را بسلطنت ارمنستان ایران تعیین کرد، ولی اشراف و رجال گردنکش کشور باز خوشنود نشدند و بنای شکایت را گذاشتند تا بعد از شش سال کشمکش و منازعات داخلی التماس کردند که یکنفر ساتراپ یا استاندار ایرانی برای آنجا تعیین گردد. این خواهش آنها پذیرفته شد و استقلال محدودی هم که ارمنستان ایران داشت بدین ترتیب بدست لیدرهای خودش خاتمه پیدا کرد، تذکر اینمطلب خالی از اهمیت نیست که اسحق خلیفه ارمنستان با این عمل انتحار سیاسی که آن یک ملت مسیحی را تحت سلطه و بندگی یک ملت زردشتی آورد جدا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۳

مخالفت کرده و برای جلوگیری آن بسیار کوشش کرد.

ظهور هیاطله

چنانکه در سابق ذکر شد «۱» یوئه‌چی‌ها سکه‌ها را در ۱۶۳ قبل از میلاد از مسکن مألوف خودشان واقع در حوزه تاریخ محروم و بیرون کردند. در ۱۲۰ قبل از میلاد سکه‌ها را مردمان یوئه‌چی از باختر راندند و آنها در آنجا مسکن گزیده و آن تا چندین پشت مرکز آنان باقیماند. در ۳۰ قبل از میلاد یکی از طوایف یوئه‌چی موسوم بکویشانگک طوایف دیگر را مطیع کرده دولتی تشکیل داد و این طایفه نزد رومیها معروف بکوشان می‌باشد، آنتونی هیئت‌ی بسفارت بنزد این طایفه فرستاد و رؤسای کوشان در زمان فرمانفرمائی او گوست بروم رفته‌اند.

کوشان بتدریج رو بانحطاط نهاده و بجای وی نژاد دیگری بروی کارآمد که نزد چینها موسوم به یتا و رومیها ویرا افتالیت یا هونهای سفید خواندند و اما نزد ایرانیها معروف به هیتل یا هیاطله می‌باشد. اسامی سه‌گانه بالا (چینی، رومی، ایرانی) از قرار معلوم از کلمه یتالیت «۲» مأخوذ می‌باشد که بمعنی رئیس است. بهر حال این واردین جدید یعنی هیاطله با یوئه‌چی‌ها هرچند قرابت نژادی داشتند اما از آنهائیکه بیرون‌شان کرده بودند بکلی مغایر و ممتاز بوده‌اند، باری این طایفه قوی و زورمند در ۴۲۵ میلادی از جیحون عبور کرده بخاک ایران بنای تاخت‌وتاز را گذاشتند و بنابقول مورخین ایران هجوم آنها سبب اضطراب عظیمی در ایران گردید.

لشکرکشی بهرام گور بر ضد هونهای سفید

بهرام بظاهر چنین مینماید که از خبر هجوم هیاطله دست و پایش را گم کرده است، چه بجای اینکه بجمع‌آوری کلیه قوای مملکت پردازد بقصد شکار بطرف آذربایجان روانه شده اعتنائی به مستدعیات یا توییخات وزرا و اعیان دربار خود ننمود، لیکن بمحض اینکه داخل زنجیره جبال البرز گردید (و باصطلاح رد گم کرد) او حرکت خود را فوق العاده سریع و تند نمود، قوای فراهم کرده و رو بمرز شرقی آورد. حرکات یا توجه و انتهاضش را کاملا

(۱) - در فصل ۲۹ کتاب.

(۲) - Ye -tai -li -to.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۴

مخفی داشته بطوریکه احدی از مقصدش اطلاع حاصل نکرد. او طرح شیخونی ریخت و در تاریکی غفلهٔ بدشمن حمله کرد و در اینقسمت او نقشی را بکار برد که آن بیک اندازه مشابه با نقش جدعون «۱» بوده است که برای غلبه بر مدیانی‌ها به شکستن کوزه و سبوها مبادرت کرد. بهرام نیز انبان‌ها را پر از سنگریزه نموده بگردن اسبان آویخت، او کاملاً دشمن را غافلگیر کرد که نتوانست دست و پای خود را جمع کند و اسبها نیز بکلی وحشت کرده بنای رمیدن و فرار را نهادند. خلاصه خان و بسیاری از سران و افسران او را کشته و زوجه معتبر خان را دستگیر کرده غنائمی فراوان بدست آورد.

برای تکمیل فتوحات خویش بهرام هیاطله را تا آنطرف جیحون راند و بار دیگر شکست‌شان داده مجبور ساخت که تقاضای صلح نمایند، در صحت واقعی این لشکرکشی بهرام هیچ‌جای شبهه و تردید نیست چه ولایات شرقی ایران بعد از این تا اواخر سلطنت طولانی این پادشاه کاملاً امن بوده است و در عین حال ایران تا چندین نسل معرض خطر حمله و هجوم این صحرائشینان وحشی بوده و آن، خیال فرمانروایان این کشور را بخود مشغول میداشته است.

حکایت لشکرکشی بهرام را بهند که میگویند پادشاه هند سند و مکران را در عوض خدمات او بر علیه دشمن مشترک تقدیم کرده است نمیشود معتبر دانست اما اصل قضیه را من تصور میکنم که تا اندازه‌ای متکی بمدارک تاریخی باشد و در هرصورت این مطلب در ایران انتشار دارد که بهرام بطوریکه فردوسی هم نقل میکند دوازده هزار لوری با خود از هندوستان بایران آورد که تا وسایل و اسباب رقص و آواز را برای ملت او آماده کنند و بنابعقیده جمعی کولیاها از نسل آنها میباشند.

بهرام گور شکارچی ماهر و زبردست

احساسات یا مهر و علاقه‌ای که از طرف ایرانیان نسبت به بهرام هنوز ابراز میشود از اینجهت است که او همیشه و در تمامی اوقات نمونه یک شکارچی مقتدر باقیمانده و آن تا این پایه است

(۱) - خوانندگان اگر از تفصیل آن بخواهند مطلع شوند به «سفر داوران» توراۃ باب ۶ و ۷ مراجعه کنند.

(مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۵

که او به «گور» تنها جانوری که شکارش مورد علاقه وی بود مکنی شده و آن همیشه با اسمش بطور غیرقابل انفکاک همراه است. او در آخر کار در نزدیکی اسوپاس، جنوب غربی آباده در تعاقب حیوان نامبرده در یک ریگ روان یا باتلاقی نقد حیاتش را از کف داد.

چنانکه عمر خیام در اینباب گفته است.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

۴۷- ظرف نقره بهرام گور

کارها و خصال بهرام گور

سلطنت و حکم‌فرمائی این پادشاه بزرگ را میتوان چنین خلاصه کرد و گفت که او جنگ غیرموفقانه با روم را با شرایط آبرومندی خاتمه داد. قانون عدل‌وداد را بدون تبعیض مجری داشت. زراعت و کشاورزی، دانش و ادب، پیشه و هنر را ترویج نمود. عشق به شکار و تفریح هیچوقت او را از انجام وظیفه باز نداشت و هنگام وفاتش در ۴۴۰ میلادی ایران در اوج قدرت و عظمت بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۶

یزدگرد دوم و لشکر کشی او بر ضد روم و هیاطله

جانشین بهرام گور پسرش یزدگرد دوم بود که در ۴۴۰ میلادی بتخت نشست، او بعد از جلوس، ظاهراً بواسطه بعضی تجاوزات مأمورین سرحدی روم باندولت اعلان جنگ داد.

تنودوسیوس «۱» امپراطور فوق العاده مایل بکناره گیری از جنگ بوده و نماینده‌اش در دربار ایران موفق شده قراردادی بست که بموجب آن هیچیک از دولتین در نزدیکی مرز مشترک دژ یا استحکاماتی بنا نکنند و شرایط دیگری نیز بوده که از جمله یکی اینکه دولت روم مبلغی سالانه بدولت ایران تأدیه کند و دولت اخیر در مقابل در بند قفقازیه، نقطه‌ای که برآمدگیهای کوه قفقاز بدریای خزر کشیده شده است پادکان قوی نگاهدارد. یزدگرد بعد از این بمرزهای شرقی خود متوجه شده و از ۴۴۳ تا ۴۵۱ میلادی جنگ‌هایی با هیاطله کرده که در ظرف اینمدت ظاهراً دو مرتبه هم از آنها شکست خورده است.

شکنجه و عذاب اهالی ارمنستان و بین‌النهرین بامر یزدگرد

مؤیدان چنانکه انتظار میرفت پیوسته اصرار میورزیدند که باید ارمنستان از دیانت مسیح صرفنظر نموده بکیش قدیمی خود برگردد. در این جای تردید نیست که برای مصالح مملکت هم این امر که یک کشور کوهستانی نسبت بروم مسیحی لاینقطع بنظر مودت و دوستی نگاه کند مضر و زیانبخش بود و لذا اینطور تصمیم گرفته شد که ارمنستان را از راه سلم و آشتی و مهر و محبت بطرف ایران جلب و دوست صمیمی وی نمایند، برای اجرای اینمنظور مهنررسی وزیر یزدگرد با اختیارات و دستورات مخصوص بدانجا فرستاده شد ولی او بطور کلی در مأموریتی که داشت بهره‌مندی نیافت، پس از آن نیرو بکار برده شد و ارمنستان در آخر کار بدو دسته مخالف منحل گردید و نتیجه این شد که پس از چندین سال نزاع و جنگ در ۴۵۵ یا ۴۵۶ دسته مسیحی مغلوب و خلیفه یوسف شهید شد و بقیه جنگی‌های مسیحی از ارمنستان بروم فرار کردند.

شکنجه و عذاب مسیحیان شیوع یافته و تا بین النهرین دامنه آن امتداد پیدا نمود. ما

(۱) Theodosius.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۷

میدانیم که یحیی مطران با هزاران مسیحی در کرکه واقع در مغرب حلوان کشته شدند و کرکه امروز موسوم بکرکوت میباشد. ذکر اینمطلب خالی از فایده تاریخی نیست که هنوز همه ساله عده‌ای از مسیحیان در کلیسای محقر واقع در تپه کوچک خارج شهر برای یادآوری کردن از این شهدای مسیحی که این محل بخون آنها رنگین شده است احتفال مینمایند.

غصب سلطنت توسط هرمز در سال ۴۵۷ و برانداختن او بدست فیروز در ۴۵۹ م

یزدگرد دوم در سال ۴۵۷ میلادی درگذشت. پسر کوچکش هرمز در غیاب برادر بزرگتر خود که حاکم سیستان بود تاج و تخت را تصاحب نمود و فیروز که از این قضیه آگاه شد فرار کرده بهون‌های سفید پناه برد و آنها هم ویرانیک پذیرفته با لشکری مجهزش کردند که بمدد آن او هرمز را شکست داده و دستگیر نمود، پس از این فتح بسمت البانی ولایات واقعه در مغرب دریای خزر رهسپار شد و آن ولایات را که استفاده از جنگ داخلی نموده شورش کرده بود دوباره بتصرف درآورد. این پادشاه بر اثر حسن کفایت و لیاقت ذاتی در اداره و تمشیت امور معروف بوده است. از جمله مینویسند که در زمان پادشاهی او کشور ایران از رود جیحون تا دجله چندین سال دچار قحط و غلا گردید و آفت مجاعه و گرسنگی سرتاسر ایران را تهدید بمرگ نمود، ولی این پادشاه لایق از تمام جوانب و اطراف خواربار ایران وارد نموده و در نتیجه این اقدامات اهالی از خطر جانی محفوظ مانده و کسی از گرسنگی نمرد.

اولین مصاف فیروز با هون‌های سفید

عمده آشفتگی و تشویش خاطر فیروز چنانکه در حالات اسلاف او دیده شده محاربات با هون‌های سفید بوده است. او در جنگهای نخستین کاری از پیش نبرد و لذا از در مسالمت درآمده عهد صلحی منعقد ساخت که یک شرط آن این بود که یکی از دختران خود را به خوشنواز (لقب فارسی سلطان هیاطله) ازدواج کند. فیروز دشمن مهیب خود را جاهلانیه تحقیر و اهانت کرده کنیزکی را بجای بنات سلطنتی برای او فرستاد و این شیادی وقتیکه کشف شد موجب تنفر و خشم و غضب زاید الوصفی گردید. خوشنواز برای تلافی کردن از این

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۸

اهانتی که باو شده بود از فیروز درخواست کرد که چون جنگی با طوایف همسایه برای او پیش آمده است افسران چندی برای اداره و دادن دستور باو بدهد. شاهنشاه ایران سیصد تن از افسران و سرداران خود را بخدمت خوشنواز فرستاد و او

هم کلیه آنان را پس از ورود گرفته عده‌ای را بقتل رسانید و بعد بقیه آنان را دست و پا و گوش بریده بنزد فیروز فرستاد و پیغام داد که سزای پادشاه ایران در مقابل جسارت و اهانت بخاندان سلطنتی هیاطله همین بود که بسرداران و صاحبمنصبان او رسید.

بعد از وقوع این قضیه دوباره جنگ در گرفت و فیروز اردوگاه خود را شهر گرگان قرار داد. من خودم در نزدیکی این بلد خرابه‌های دیواری را که از شمال رودخانه گرگان به سمت بحر خزر ممتد است دیده‌ام. بعقیده راولینسن «۱» این دیوار حصاری بوده که فیروز برای مدافعه از هیاطله ساخته است. حالا این دیوار به سد اسکندر یا قزل‌الانگ (دیوار قرمز) معروف است. از این نقطه فیروز بکشور دشمن حمله برد ولی چنان منهزم و مجبور بفرار شد که سر از پا نشناخته و سراسیمه بدره سراسیب و پر درختی پناهنده گشت. هیاطله پس از آنکه پادشاه ایران با تمام قوا در دره پناهنده گردید ویرا محاصره نمودند فیروز از موقعیت خطرناک خود خبردار شده پیشنهاد صلح نمود.

شرایط سهل و ملایمی از طرف هیاطله اظهار گردید. قرارداد صلح بسته شد مشروط بر اینکه آن اولاد دائمی باشد و دیگر فیروز بایستی برای اقرار به آقائی پادشاه هیاطله سجده کند «۲». فیروز مجبورا تن بقضا داده این شرط را هم پذیرفت لیکن او بدستور مؤبدان هنگام طلوع آفتاب بطرف مشرق سجده کرد که برای پرستش ایزد ایران سجده کرده باشد نه برای مخلوق فانی.

شورش ارمنستان ۴۸۳-۴۸۱ م

مأمورین رسمی ایران با بومیهای از دین برگشته بقدری در زردشتی کردن ارمنستان اصرار ورزیدند که بالاخره آنکشور آماده انقلاب گردید. اتفاق افتاد فیروز بدست طایفه کوشان که آنوقت

(۱)- جریده ر، ج، س، شماره ژانویه سال ۱۹۱۱ (مؤلف).

(۲)- بنا بگفته طبری، فیروز در یک بیابانی بدام افتاد و بدینطریق تقریبا تمام لشکریان خود را از دست داد (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۵۹۹

در ولایات ساحلی بحر خزر سکنی داشتند شکست خورد و این، موقع مناسبی به ارامنه داده شروع بشورش و بلوا نمودند. ارتاگزاتا را تسخیر کرده و سهاگ نام از خانواده نجیب با گراتید را بشاهی برداشتند. در سال آتی دو دسته از قوای ایران بر علیه ارمنستان و ایبری هردو بعملیات پرداختند. پادشاه ایبری ظاهرا با پادشاه ارمنستان در شورش بر ضد ایران موافقت کرده بود لیکن در آخر با او غدر نموده و سبب شد که ایرانیان قشون ارمنستان را مغلوب نموده و پادشاه آنها کشته شد. و اهان رئیس کل قوای ارمنستان فرار کرده و تا مدتی متواری بود ولی مرگ فیروز وضعیت را تغییر داده و مجددا آئین مسیح در قلمرو ارمنستان حکمفرما شد.

شکست فیروز از هون‌های سفید و مرگ او ۴۸۳ م

فیروز از اهانتی که باو از طرف خوشنواز شده بود سخت در رنج بوده و دائما در صدد بود که این کسر را جبران و این لک را از خود پاک کند. چون اینمطلب در عهدنامه ذکر شده بوده که نباید او هیچوقت با نیروی خود از ستونی که معین شده تجاوز کند و لذا برای رفع این محذور و اینکه نقض عهد نکرده باشد امر داد که ستون را از جای کنده همه جا پیشاپیش سپاه حرکت دهند و او با نیروی عظیمی که از جمله پانصد فیل جنگی نیز بوده بطرف مشرق روانه شده به بلخ رفت که در آنجا هون‌ها منتظر وی بوده‌اند.

سپاهیان ایران وقتیکه بدشمن نزدیک شدند از آنها تقاضا شد که نقض عهد نکنند و از عواقب آن حذر کرده با آنها داخل جنگ نشوند و این بنا بقول طبری سبب شد که نیمی از سپاهیان فیروز از وی جدا شده و او با بقیه سپاه خود حمله برد و در خندقی که در سر راه لشکر کنده و روی آنرا با چوب و نی پوشانیده بودند افتاده همگی و از آنجمله خود فیروز تلف گردیدند و بدین ترتیب دوره سلطنت طولانی این پادشاه که در میان هم‌میهنانش بشجاعت معروف است بعد از یک سلسله شکست و مغلوبیتهائی خاتمه یافت.

ایران خراج گذار هون‌های سفید ۴۸۵-۴۸۳ میلادی

بعد از فیروز برادرش ولگاش که یونانیها او را بلاس مینامند بر تخت نشست، وی بدوا برفع غائله هیاطله پرداخت و فرماندار سیستان را مأمور کرد که با خوشنواز عهد صلحی منعقد سازد،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۰

نامبرده برای اینکه در مذاکره صلح کامیاب گردد قوای زیادی جمع‌آوری کرده و بالاخره فرزوی و مهارتی که از خود در تیراندازی نشان داد پادشاه هیاطله را حیران و مشوش ساخته آنوقت وارد مذاکره صلح گردید و در این مذاکره تا این اندازه موفقیت حاصل نمود که خوشنواز حاضر شد اسرا را با غنائم فراوانی که از سپاه ایران گرفته بود رد کند مشروط بر اینکه پادشاه ایران سالیانه مبلغی خراج بدهد و از قرار معلوم این خراج تا مدت دو سال هم پرداخت میشد.

قرارداد با ارمنستان

ولگاش (بلاش) که جدا طرفدار صلح بود توجه خود را بعد از این بطرف ارمنستان معطوف داشت. واهان (سردار ارمنه) برای انعقاد قرارداد صلحی بین ایران و ارمنستان شرایطی پیشنهاد نمود که از آنجمله - آتشکده‌هایی که در ارمنستان بنا شده تماما خراب شود. ارمنه در پیروی دین مسیح مطلقا آزاد باشند و نیز فرمانی دائر بر آزادی در مسائل مذهبی بوده است. بلاش پیش از اینکه این پیشنهادات بامضای او برسد گرفتار جنگ داخلی گردید، توضیح اینکه زارن یکی از پسرهای فیروز بدعوی تخت و تاج برخاسته و بنای انقلاب و آشوب را گذاشت.

واهان با یکدسته از قشون جرار سواره ارمنستان بیاری پادشاه شتافت و در نتیجه حریف شکست خورده مغلوب گردید. اینجا بلاش بواسطه کمکی که از واهان باو شده بود قرارداد مزبور را امضاء کرد و چیزی نگذشت که واهان حکمران ارمنستان گردید و ارمنستان و ایبری در آنوقت برای نخستین بار از دولت ایران راضی و با وی باطنا همراه شدند.

مباحثات بین مسیحیان ایران در اصول عقاید

در اثنای سلطنت فیروز مسئله بحث و جدال در ذات یا حقیقت خدا بار دیگر دنیای مسیحیت را متزلزل ساخته و کلیسای ایران هم در این مباحثات طرفیت پیدا نمود. من این مباحثات و منازعاتی را که در مسائل مربوطه به الهیات شده نمیخواهم بتفصیل مذکور دارم، لیکن از نظر اهمیت سیاسی آن‌ها لازم دانسته شرحی بر سبیل اختصار در اینجا بنظر خوانندگان برسانم.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۱

در مجمع نیقیه اینموضوع مطرح بحث شده و آن بالاخره بدق و لعن یا انهدام مذهب آیین خاتمه پیدا نمود ولی در صده پنجم میلادی نزاع مزبور تجدید شده و دنیای مسیحیت در اصول عقاید بدو قسمت زیر منقسم گردید: آیا عیسی دارای دو طبیعت بوده یا یک طبیعت؟ و عبارت دیگر آیا جنبه خدائی و بشری عیسی مطلقاً از یکدیگر منفصل بوده است و یا وحدت داشت؟ و دیگر آیا مریم مادر خدا بود و یا فقط مادر عیسی جنس بشر؟. نستوریوس «۱» که در ۴۲۸ میلادی در قسطنطنیه بطریق بود قائل شد که مریم مادر عیسی بوده است نه مادر خدا و اینکه دو حقیقت و دو شخص در اینجا وجود داشته، سیریل «۲» اسقف اسکندریه در مجمع سوم کلیسا که آن در ۴۳۱ در ایفسوس «۳» منعقد گردید نفوذ پیدا کرده این اصل را با دوازده ایراد رد کرد و پیروان آنرا محکوم ساخت. در اینجا کشیشان او بمخالفین خود حمله برده و مجمع مزبور را بدرجه‌ای از اعتبار انداختند که آن معروف بمجمع راهزنان گردید.

در مجمع چهارم این کلیسا که در ۴۵۱ در شالسدون «۴» منعقد گردید اصل یا عقیده «یک شخص دارای دو طبیعت» و نیز تفوق مقرر خلافت پاپ در این مجمع قطعی و مسلم گردید، اما در امپراطوری روم شرقی افکار و احساسات عمومی کلیه متمایل به «حقیقت واحده» بوده است. این مذهب وحدت تا مدتی در کلیسای بیزانس رواج داشت و این همان عقیده و اصلی است که کلیسای ایران با آن تماس پیدا نمود.

زمانیکه اباس «۵» اسقف بامر مجمع راهزنان تبعید گردید یکنفر برصوما «۶» نام از اهل ادسا را نیز با او اخراج کردند. اسقف نامبرده وقتیکه در مجمع شالسدون تیرئه شده و بمحل خویش برگشت برصوما هم با او مراجعت نمود. بعد از مرگ اسقف نامبرده در ۴۵۷ میلادی برصوما به میهن خود ایران برگشت و اسقف نصیبین گردید. او دارای استعداد زیاد ولی قدوسیت کمی بود. وقتی که بطریق در طی نامه خودش بیکگی از

(۱) - ساختمان روحی نستوریوس را از اولین نطقی که جلو تئودوسیوس امپراطور کرده میتوان فهمید چه بوده است او چنین میگوید تو اهل بدعت و ضلال را از بیخ‌وبین برکن من ایرانیان را با شما از میان خواهم برداشت (مؤلف).

(۲)- Cyril .

(۳)- Ephesuse .

(۴)- Chalcedon .

(۵)- Abas .

(۶)- Bar -Suma .

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۲

اسقفان روم این عبارت را درج کرد که «خداوند ما را گرفتار دولتی کرده که ملعون است» برصوما که نامه بدستش افتاده بود آنرا به فیروز رسانید و بالاخره نویسنده را گیر انداخته و سبب شد که او بقتل رسید.

از اینوقت برصوما نهایت اقتدار را در کلیسا پیدا نمود. وی با قوای سلطنتی عازم سفر شد تا این اصل را که «مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگر داشته» برقرار کند. «۱» ممکن است فیروز پی باین نکته برده که استقرار این عقیده در ایران سبب میشود که کلیسای ایران از کلیسای قائل به طبیعت «۲» واحده مسیح جدا شده تفرقه بین آنها پیدا خواهد شد و لذا برصوما را تقویت و تشویق میکرد. چنانکه مشار الیه آزادانه اعمال جبر و زور مینمود. از طرف دیگر معلوم میشود که اصول او عموماً مورد پسند اهالی بوده و بحسن قبول آنرا تلقی مینمودند زیرا که میدیدند با قبولی آن از کلیسای قسطنطنیه جدا شده و در نتیجه از دشمنی و زجر و آزار دولت ایران ایمن و آسوده خواهند زیست و همینطور هم واقع شد.

یک قانون مهم دیگری که او آورد این بود که اجازه داد کشیشان ازدواج کنند و افکار و خیالاتی که راجع به رهبانیت و مجرد بین فرقه کشیشان رواج داشت همه را از میان برد. در اینجا ممکن است گفته شود که نفوذ عقاید و خیالات عاقلانه و معتدلانه زردشتی هم ولو این نفوذ مادی بود در این مسئله یعنی در الغاء رسم مجرد تاثیر داشته است. امروزه این رسم خلاف منطق در کلیسای آشوریها شایع میباشد و نسطوری- های ساکن بین بغداد و رضائیه که باسم فوق خوانده میشوند معتقدند که کشیش ممکن است ازدواج کند برخلاف اسقفها که از زناشوئی اکیدا ممنوع میباشند.

یک کار مهم دیگری که بدست برصوما صورت گرفت این بود که در ۴۸۹ میلادی وقتیکه زنو «۳» امپراطور مدرسه ادسا مرکز تعلیمات مذهب نسطوری را بست اینمرد

(۱) - مقصود این است که او تمام کلیساها را دیده و آنها را نسطوری گرداند (مترجم).

(۲) - معنای آن این است که کلمه خدا کاملاً در رحم مریم با جنبه بشری متحد گردیده فقط یک شخصیت از آن پیدا شد (مترجم).

Zeno-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۳

فورا مدرسه نامبرده را در نصیبین دائر ساخت و این همانطور که ویگرام مینویسد خدمت بسیار عالی و مهمی بود که او انجام داد، چه اعراب که بوسیله آنها در قرون وسطی علم و ادب در اروپا شایع گردید از نسطوریها تعلیم گرفته و علوم آنها از همین سرچشمه آب میگرفته است و بدینجهت برصوما یک حق بسیار بزرگی بر ما دارد.

در خاتمه این بیان مختصر میگوئیم که ارمنستان در مجمع و اغار شاپات «۱» (پایتخت قدیم که حالیه آنرا اکمیادزن «۲» گویند) که آن در ۴۹۱ منعقد گردید رسماً از مجمع شالسدون قطع رابطه کرده و در نتیجه آن، موافقت خودش را ظاهراً با عقیده باینکه حضرت عیسی دارای طبیعت واحده بود اعلام داشت لیکن در حقیقت از اعتراف به تفوق بطریق قسطنطنیه امتناع ورزیده و خود را از این قید آزاد ساخت و این اعلام، ارمنستان را سوا کرده چنانکه تا با امروز هم از هر کلیسای دیگری علیحده و جدا میباشد.

(۱) - Vagharshapat.

(۲) - Echmiadzin.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۴

قباد

فصل سی و نهم مغلوب شدن هونهای سفید

بعد از گذشتن از بیابان و باتلاق و نزار، آنها (هونها) داخل جبال شده پس از پانزده روز طی طریق بسرحد ماد رسیدند ... آنها در جلگه به آرتش ایران برخوردند، این جا از بارش تیر هوا تیره شده ناچار از جلو نفرات دشمن عقب کشیدند. «گیبون، انحطاط و سقوط»

جلوس قباد ۴۸۷ میلادی

قباد (که اصل آن کواد بوده است) بعد از کوشش های بی ثمر به هونهای سفید پناه برده و از طرف خوشنواز نیک پذیرفته شد، لیکن بعد از سه سال از تاریخ ورودش نیروئی آماده و حاضر شد که او را در اثبات دعوی خودش کمک کند و

چنین معلوم میشود که این تغییری که در سیاست رویداده برای این بوده که بلاش از پرداخت خراج سالانه تخلف نموده است. اتفاقاً در این مورد هیچگونه انقلاب یا جنگ داخلی پیش نیامد، چه آن پادشاه در ۴۸۷ میلادی موقع مناسبی درگذشت و یا بقولی کور شده و از لیاقت سلطنت افتاد و بالاخره قباد شاهنشاه شناخته شد.

لشکرکشی بر علیه قوم خزر

اولین کار بزرگ سلطنت طولانی قباد همانا لشکرکشی بر علیه خزرها و حشیانی بوده است که از راه قفقاز بدشت کورپاکورا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۵

تاخت و تاز میگردند. این طایفه که عبارت از اتراک باشند تأثیرش در تاریخ ایران تا این اندازه است که دریای کاسپین را هنوز ایرانیها خزر «۱» میخوانند، بالجمله قباد این قوم را باسانی و در همان حمله اول شکست داده جمع کثیری را مقتول و غنائم زیادی هم بدست آورد.

ظهور مزدک

درست در همین زمان بود که مزدک که از اهل اصطخر و یا بقول طبری از مردم نیشاپور بود کیش و آئین تازه‌ای آورده هزاران نفوس را داخل آئین خویش نمود. آئین مزبور عبارت از اصول کمونیزم یا مذهب اشتراکی بوده است. بر طبق این اصول تمام مردم یکسان آفریده شده و همه حق دارند مساوات خود را در دنیا برقرار داشته و از آن برخوردار باشند (یعنی از نعمتهای این جهان بالسویه بهره گیرند) و بنابراین مال و زن هر یک بایستی مشترک بین همه باشد، وی علاوه در قسمت روحانیت و ترقیات معنوی تعلیمات سختی آورده که از آن جمله زهد و پارسائی، اشتغال با و اذکار، پرهیز از غذای حیوانی و محترم شمردن حیات حیوانات میباشد. او در اشاعت و انتشار عقاید و اصول خود نیرنگی بکار برد، توضیح اینکه در زیر آتشکده حفره یا زیرزمینی بنا کرده و در آنجا تا بالای آتشکده لوله‌ای قرار داد و بدستکاری یکنفر از معتمدین خودش (که در زیر زمین نشانده بود) مدعی شد که من با این عنصر مقدس (آتش) مکالمه میکنم و با او صحبت میدارم، چنانکه در حضور پادشاه این حيله را با کمال موفقیت انجام داده و در نتیجه قباد جلب شده در سلک مریدان او درآمد. پیروان این مذهب کارشان بر اثر همراهی پادشاه و ترویجی که از آن مینمود بدرجه‌ای بالا گرفت که حتی ارمنستان مسیحی از اذیت و آزار آنها بستوه آمده نزدیک بود سر بطغیان برداشته و از دست ایران برود

خلع قباد و حبس او ۴۹۸-۵۰۱ میلادی

این پادشاه در نتیجه گرویدن بعقاید و اصول مزدک طرف بی میلی و بغض اهالی واقع شده تا اینحد که بزرگان و سرکردگان آرتش بهمراهی رئیس مؤبدان بر علیه او گرد آمده و بالاخره او را از سلطنت

(۱) - بکتاب حاضر، فصل دوم «بحر خزر» رجوع شود (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۶

خلع کرده برادرش جاماسپ را بر تخت نشانند. با وجودیکه خشم مردم باندازه‌ای بود که قتل او را خواستار بودند معهذا این برادر از روی مهربانی راضی بقتل او نشده بالاخره مردم را از این خیال منصرف ساخته ویرا در قلعه مشهور فراموشی زندانی کرد.

سلطنت ثانوی قباد ۵۰۱-۵۳۱

معدلک او بدستیاری زنش که بقولی ویرا در جامه‌های خود پنهان کرده از زندان فرار کرد و بنزد هیاطله رفت و در آنجا از وی پذیرائی بعمل آمده بکمک و تقویت پادشاه آنجا بایران برگشت، چون جاماسپ مقاومتی نکرد دوباره بر تخت بنشست. رعایای متمرّد و سرکش دوباره سر اطاعت فرود آوردند، ولی این دفعه با مزدک رسماً همراهی نمود، هرچند باصول این مذهب هنوز علاقمند بوده و از پیروان او شمرده میشود.

جنگ اول او با روم (بیزانس) ۵۰۳-۵۰۵

در سلطنت قباد صلح هشتاد ساله با روم خاتمه پیدا نموده و یک سلسله جنگ‌های متوالی خونینی آغاز گردید. این جنگ‌ها از قوای طرفین کاسته و هر دو رو بضعف نهادند و آن، راه را برای فتوحات عرب باز کرد.

یکی از مواد صلحی که در ۴۲۲ بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم (تئودوز) امپراطور بیزانس انعقاد یافت و ما آنرا در فصل سابق مذکور داشتیم این بود که دولت روم سالیانه مبلغی بدولت ایران برای نگاهداشتن پادگان قوی در دربند به پردازد و سخن اینجاست که آن در تمام مدت صلح پرداخت نشده بود و قباد که بجهت انعام متفقین یا دوستان هیاطله خود احتیاج مبرمی به پول داشت لذا اقساط عقب افتاده را مطالبه کرد و اناستاس امپراطور متعذر شد که ایران چون در موقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق را از میان برده است و بر اثر این جواب جنگ بین دولتین اعلان گردید.

در این جا ابتدا ارمنستان روم هدف واقع شده و سپاه ایران ناگهان بانجا حمله برده و موفقیت کامل هم حاصل نمود. ارزروم چون غافلگیر شده بود تقریباً بلافاصله تسلیم گردید. قباد اینمملکت را بحال خرابی انداخته بطرف آمد (دیاربکر) روانه شد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۷

این محل بواسطه محاصره آن بدست شاپور معروف بوده است، دژ بزرگ آنجا نیز بعد از هشت روز محاصره گرفته شد، گو این مقصود با دادن پنجاه هزار تلفات حاصل ۴۸- جام نقره ساسانی

گردید و پشت سر این کامیابی‌ها یکدسته از سپاهیان روم از حمله قباد نابود گردید ولی بدبختانه در این اثناء خبر رسید که هیاطله بشمال شرق ایران هجوم بردند، ناچار پادشاه بزرگ بمحض شنیدن اینخبر قسمت اعظم قوای خود را برداشته در ۵۰۳ بطرف خراسان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۸

حرکت نمود، رومیان که از این قضیه آگاه شدند قوی‌دل گردیده از دجله عبور کردند و دیار بکر (آمد) و نصیبین هردو را محاصره نمودند. درین هنگام سفیری از طرف قباد رسید و تکلیف صلح نمود. رومیان که گرفتن آمد را مشکل خیال میکردند ولی بیخبر از اینکه خواربار تمام شده و آرتش ایران بمضیقه افتاده است، پیشنهاد صلح را بمسرت قبول نمودند و خلاصه اینکه یکهزار پوند «۱» طلا دادند و در عوض جاهای از دست‌رفته را بازپس گرفتند. عهدنامه صلح در ۵۰۵ تنظیم شده و طرفین متعهد شدند که تا مدت هفت سال آنرا محترم شمرده بخاک یکدیگر دست‌اندازی نکنند.

آخرین جنگ با هیاطله ۵۰۳-۵۱۳ میلادی

جنگ بر علیه هیاطله تا مدت ده سال طول کشید و راجع به آن همینقدر میدانیم که قباد کاملاً پیشرفت کرده اما از تفصیل و جزئیات آن چیزی در دست نیست و از آنوقت این صحرانوردان وحشی و خطرناک در سیاست ایران اهمیتی که سابق داشتند آن اهمیت را بکلی از دست داده و نفوذشان بکلی خاتمه پیدا نمود چنانکه بعد از این (مثلاً در دوره نوشیروان) هروقت نامی از آنها برده میشود البته مهاجم نیستند بلکه مورد هجوم و حمله شاهنشاه واقع شده‌اند. خلاصه خطر هون‌های سفید که سالها ایران را تهدید مینمود آن خطر از میان رفت.

قتل عام مزدکیان ۵۲۳

عده مزدکیان از زمان جلوس قباد روزانه در ازدیاد بود، ولی بعد این خیال برای آنها پیدا شد که ممکن است بعد از قباد مورد تهدید واقع شده و جاننشین او امر به قلع و قمع آنها کند موقع خود را متزلزل و مخاطره‌آمیز می‌پنداشتند و توطئه‌ای کردند که پادشاه را که آنوقت پیر بود مجبور کنند از سلطنت استعفا داده و آنرا بیکی از پسرهایش فتاسارساس واگذار نماید، چه او آئین مزدک را قبول نموده و قول داده بود که بعد از رسیدن بسطنت آنرا مذهب رسمی مملکت کند. قباد که از این دسیسه و سازش آگاه شد ابتدا روی خوش نشان داده حاضر شد که از سلطنت کناره گیرد ولی بعد آنها

(۱) - هزار لیبرای طلا بود و لیبر در حدود ۶۵ مثقال کنونی وزن داشت (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۰۹

را اغفال کرده تمام سران و بزرگان‌شان را در مجلس جشنی دعوت نمود تا با حضور همه تاج و تخت را به فتاسارساس واگذار کند و پس از جمع شدن حکم کرد تمام آنها را از دم شمشیر گذرانیدند.

قباد بعد از فراغت از جنگ با هیاطله و نیز آسوده شدن از آشوب و انقلاب داخلی توانست توجه خود را بروابط و مناسبات با روم معطوف دارد. در این اثناء مواجهه با انقلاب و آشوب ایبری شده ناچار از خیالی که داشت منصرف گردید و اما فتنه و آشوب ایبری و آن از اینجا ناشی شد که او ابلهانه رویه تساهل مذهبی پیشینیان خود را از دست داده به گورجنس «۱» پادشاه ایبری فشار آورد که مذهب مسیح را ترک گفته دیانت زردشتی را قبول نماید گورجنس بروم ملتجی شده تقاضا نمود که در اینباب باو کمک کند، امپراطور هم وعده همراهی داده ولی درواقع بآن عمل ننمود و در نتیجه گورجنس (گورگین) به لازیکا گریخت، همان محلی که مقدر بود بعد از کمی نمایشگاه جنگ بین این دو دولت بزرگ واقع گردد.

جنگ دوم با روم (بیزانس) ۵۲۴-۵۳۱

در ظرف جنگ ده ساله ایران با هونهای سفید رومیان فرصت را غنیمت دانسته بمرزهای مملکت ایران بنای دست‌اندازی را گذاشتند و در دارا یا داراس در کناره جنوبی مون‌مازیوس در یک منزلی نصیبین دژ بسیار معظم و محکمی بنا نمودند. قباد از این نقض عهد بتوسط هیئت اعزامی بدربار دولت روم اعتراض نمود ولی از اناستازیوس «۲» نتیجه رضایت بخشی در اینباب حاصل نشد، امپراطور اخیر الذکر در ۵۱۸ میلادی در گذشت. و ژوستن «۳»، کاپیتان گازد، بجای وی بر تخت نشست و او سیاست خصومت آمیز روم را تعقیب نمود، این امپراطور بر ضد دولت ایران با یکی از سلاطین هونهای ساکن شمال قفقاز عقد اتحاد بست و کمی بعد از این تبعیت شاهزاده لازیکا را که تحت الحمایه دولت ایران بود قبول نمود (در این جا باید روابط دوستانه تاریک شده باشد) اما جنگ فوراً شروع نشد، حتی در سال ۵۲۰ میلادی قباد به ژوستن تکلیف کرد که خسرو را به فرزندى قبول

(۱)-Curgenes.

(۲)-Anastasius.

(۳)-Justin.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۰

کند، اگرچه خسرو پسر بزرگ وی نبود اما مقدر بود که بجای او بر تخت نشسته بنام نوشیروان که در تمام دنیا مقام شهرت را حائز است سلطنت نماید.

ظن غالب این است که قباد بدین فکر افتاد که همانطور که تئودوسیوس (تئودوز) از سرپرستی و حمایت یزدگرد فایده برد پسر محبوبش هم از همراهی قیصر بهره‌مند گردد (یعنی اگر اشخاصی بخواهند که مانع سلطنت او بشوند دولت روم بحمايت وی برخیزد) و سلطنت او بیشتر مورد توجه و قبولی عامه واقع گردد ولی با همه این احوال ژوستین آنرا رد نمود.

۴۹- یک خرابه در دارا

بالاخره وقتیکه ایبری محل تاخت و تاز واقع شد و سپاه ایران به لازیکا حمله برد رومیان در ۵۲۶ داخل ارمنستان ایران شدند. در این جنگ بلیزاریوس «۱» معروف فرمانده بود. او در اینجا شکست خورده همچنانکه در بین النهرین هم رومیان نتوانستند

.Belisarius-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۱

نایل به افتخاری گردند. در سال بعد، از هیچ طرف دست بکار مهمی زده نشد و در ۵۲۸ رومیان تحت فرماندهی بلیزاریوس دوباره شکست خوردند. ژوستینی «۱» چنین تصور کرد قوائی که تحت فرمان بلیزاریوس بودند بغایت ضعیف و کاری از آنها ساخته نیست و لذا او را بسررداری مشرق تعیین و با سپاه قوی و نیرومندی مرکب از ۲۵ هزار تن که قسمت زیاد آن از مردمان ماساژت بود مجهز ساخت. سردار ایران (فیروز مهران) بدارا شتافت، واقعا چقدر دلچسب است که بعد از قرنهای زیادی که از آن تاریخ گذشته است از مکاتبات و پیغاماتی که بین این دو سردار ردوبدل شده استحضاری حاصل کنیم طرفین هر دو رو به آسمان کرده و از خدا خواستند که حق را مظفر و منصور بدارد و فیروز با نخوت و غرور تمام در آخرین نامه خود بسردار رومی نوشت: «لازم است فردا اسباب حمام و ناشتای مرا در داخل حصار دارا «۲» حاضر سازی (که بعد از گرفتن شهر و صرف ناشتا میخوام حمام بروم)».

بالجمله سردار رومی بعملیات دفاعی پرداخته سپاهش را در محلیکه از پیش بدقت تعیین کرده بود بترتیب قرار داد بطوریکه قسمت جلو آن از خندق عمیقی محفوظ بود. فیروز که عده سپاهش دو برابر سپاه بلیزاریوس بود بدوا فرمان داد که دشمن را تیرباران کنند. این جا بارش تیر یکباره بر سر رومیان باریدن گرفت. واقعا هم آرتش ایران در تیراندازی ماهر و زبردست بوده است، اما همچو معلوم میشود که بقدر کفایت تیر نبود و لذا جنگ تن به تن شروع گردید، در این هنگام جناح چپ رومی دچار اختلال گردید، لیکن بواسطه حمله سواره نظام ماساژت از خطر محفوظ ماند، بعد از این بلافاصله دسته‌های جاویدان صفوف لژیون‌ها را در جناح راست رومیان درهم پیچیده و آنرا متزلزل ساختند، چه فیروز اصلا از همین طرف فرمان حمله داده بود و چنین بنظر میرسد که فتح با ایرانیان است ولی باز سواران ماساژت حمله آور شدند و آنها ستون طویل ایران را که رومیان را عقب نشانده بود شکافته و دو قسمت کردند و همین جا

.Joustinian-(۱)

(۲) - رجوع شود به «هفتمین دولت» صفحه ۳۶۹. در آنجا تمام نامه مذکور است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۲

این جنگ هولناک خاتمه پیدا کرده و فتح نصیب رومیان گردید. تلفات ایرانیان خیلی زیاد بود، بلیزاریوس بهمین اندازه که فاتح در آمده اکتفا کرد و از دنبال کردن فراریان صرف نظر نمود.

این جنگ اهمیت فراوان دارد، چه آن نشان میدهد که لژیون‌های روم چگونه نسبت به پیش ضعیف شده و چطور لشکریان ایران در فنون جنگی پیشرفت کرده‌اند و الحق در هیچیک از جنگهای سابق، ایرانیان در جنگ تن به تن بدین نظم و ترتیب و اطاعت نظامی پیکار نکرده‌اند و اگر ماساژت‌های تازه نفس نمیشدند، رومیان با همه اینکه موقع جنگی آنها خوب بود و وضع آن بحال قشون کاملاً مناسب داشت باز شکست میدیدند، البته این ممکن است که اگر این میدان مثل جنگ کاره با تیراندازان سواره تنظیم یافته بود، بدون اینکه بهم نزدیک شده و بجنگ تن به تن منتهی بشود رومیان شکست میخوردند و اینرا هم باید در نظر داشت که عده سپاه ایران دوبرابر عده رومیان بوده است.

رومیان در ارمنستان نیز لشکر ایران را شکست دادند. در آنوقت قباد بقدری پیر بود که نمیتوانست خود شخصا فرماندهی قشون را بعهده گرفته در میدان جنگ حاضر شود، معلوم است که از این پیش آمد ناگوار تا چه اندازه باو سخت گذشته است.

سال ۵۲۹ اهمیتی که دارد فقط از اینجاست که ساراسن‌های وحشی یعنی اعراب صحرانورد تحت قیادت منذر پادشاه «۱» حیره بشام هجوم برده تا انطاکیه را به باد تاراج دادند و چهارصد راهبه را او برای رب النوع العزی (ستاره زهره) بوضع خونین و دهشتناکی قربانی نمود و این واقعه باید در آزمان یک وحشت و اضطراب فوق العاده‌ای در دنیای مسیحیت ایجاد کرده باشد.

در سال ۵۳۱ دولت ایران بعذر اینکه مذاکرات صلح با روم بی نتیجه مانده با اعراب ساراسن تحت منذر برای حمله بشام اتحاد کرد و بالاخره متحدین بشام حمله

(۱) - رجوع کنید بکتاب «تاریخ ادبی اعراب» تألیف آ. نیکلسون صفحه ۳۸ که در آنجا شرح قضیه و قیام این دولت نگارش یافته است و نیز رجوع شود بفصل‌های ۴۲ و ۴۴ کتاب حاضر (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۳

بردند، بلیزاریوس سردار رومی که مراقب بود پس از اطلاع بلافاصله با قوای خود با عجله هر چه تمامتر حرکت کرد و بالاخره کاری کرد که بین قوای ایران و شهر انطاکیه که هدف منظور بود حایل شد و بنابراین لشکریان ایران از گرفتن انطاکیه که منظور اصلی آنها بود نومید شده عازم مراجعت شدند. بلیزاریوس که قوای وی از سواران ایزری، لیکانی و

عرب ترکیب یافته بودند مایل شد که متعرض آنها نشود و بگذارد که برگردند ولی لشکریان وی بنای مخالفت را گذارده جدا ایستادند که دشمن را تعاقب کنند و نتیجه این شد که در نزدیکی کالینکوس جنگ شروع شده و آن تقریباً بشکست رومیان تمام شد، توضیح اینکه سواران ایزری و لیکانی بحال هراس و دستپاچگی میدان را خالی گذاشته فرار کردند و میمنه سپاه رومیان بواسطه فرار آنها مختل گردید، اینجا بلزاریوس با تدابیر حربی پشت بدشمن نمود و از فرات رو برگردانید در حالتیکه با پشت سر می جنگید. او بهمین طور روز را شب کرد و در تاریکی هنگامیکه ایرانی‌ها کنار کشیدند قشون خود را در قاتی نشانیده از نهر عبور داد و این آخرین میدان جنگ مزبور بوده است. خبر فوت قباد سبب گردید که قشون ایران بخاک ایران برگشت.

اهمیت سلطنت قباد

چنانچه چند سال سلطنت غاصبانه جاماسب بحساب سلطنت قباد آورده شود این پادشاه مدت چهل سال سلطنت کرده است. ممکن است که او یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله خود بشمار نیاید اما در این شک نیست که در امور لشکری مقام بلند ارجمندی را دارا بوده است، ظن غالب این است که خلع او بیشتر برای تصمیمی بود که در تجدید عظمت و اقتدار دولت ایران داشت. پیشرفت او در دفعه ثانی ثابت میکند که علاوه بر مسائل لشکری در سیاست هم یدی بسزا داشته است، اگر به همه تفصیل و جزئیات ده سالی را که او در جنگ با هیاطله، همان قبایل وحشی که قشون ایران را شکست داده و فیروز را بقتل رسانیدند و نیز ایران را خراج گذار خود ساختند دسترسی پیدا کنیم احتمال دارد که سابقه قباد و شرح حال او زیاده از آنقدریکه هست درخشان و قابل ستایش و احترام باشد. بنابقول طبری او زیاده از هر پادشاهی شهر بنا نموده است که از آنجمله شهر کازرون معروف واقع بین بوشهر و شیراز میباشد که از شاهپور

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۴

چندان فاصله ندارد و دیگر گنجه از بلاد قفقاز که از بناهای قباد است و حالیه آنرا الیزابت پول «۱» مینامند. در هنگام مرگش با وجود شکستی که در میدان آخر خورده بود ایران در منتها درجه عظمت و اقتدار بود. برای اخلافش قشونی باقی گذاشت که در جنگهای با روم و هیاطله ورزیده شده و در فنون حربی کار کشته و مجرب و ماهر بودند.

ارتباط بین چین و ایران در دوره ساسانیان

چینیان از انقراض اشکانی «۲» و طلوع سلسله ساسانی بیخبر بودند ولی این اولین دفعه است که می بینیم در یادداشت‌های آن‌ها از دولتی موسوم به پوسز «۳» یعنی ایران اسم برده شده است. ما در فصل سی و چهارم کتاب شرحی راجع بتاریخ چین ذکر نمودیم و اینک دنباله همان بیان را که ناتمام مانده بود گرفته می‌گوئیم که تزلزل و انحطاط یک سلسله سبب شد که روابط و مناسبات بین چین و ایران زیاده از دوپست سال قطع شده تا در قرن پنجم در دوره سلاطین توباوئی «۴» که در شمال چین از ۳۸۶ تا ۵۸۴ سلطنت کرده‌اند نماینده سیاسی بایران فرستاده شده است، پادشاه ایران هم در مقابل هیئتی را با چند زنجیر فیل تربیت شده بعنوان هدیه بدربار چین فرستاده است. هیئت مزبور از طرف خوتان توقیف شده ولی بعد، از توقیف خارج شده‌اند و رویهمرفته در حدود ده سفارت در اینمیان یعنی مابین ۴۵۵ و ۵۳۱ میلادی ردوبدل

شده است. شرحی که نمایندگان چینی راجع بایران ذکر کرده‌اند قابل بسی توجه و شایسته ذکر می‌باشد و اینک ما عین آنرا در زیر نقل می‌کنیم:- پایتخت دولت پوسز یعنی ایران در سوه‌لی «۵» (تیسفون) واقع است ... و آن دارای صد هزار خانوار می‌باشد. این سرزمین نسبتاً مسطح و هموار است، محصولات طبیعی آن عبارتست از:- طلا و نقره، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیاء زجاجی، آبگینه‌آلات، بلور، الماس، مس، شنجراف، جیوه یا زیبق. منجمه از کالاهای آن حریر گلدار، گلدوزی یا ملیله‌دوزی، پنبه، فرش قالی، پرده قلاب‌دوزی می‌باشند ...

(۱)- Elizabetpol.

(۲)- تذکار اینمطلب خالی از اهمیت نیست که در مائه پنجم ایالات و دولت‌های خرد چندی در رود سیحون سفلی وجود داشته که آنها را آنسه یا پارت مینامیدند (مؤلف).

(۳)- Posz.

(۴)- Toba wei.

(۵)- Sohli.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۵

آب و هوای آن خیلی گرم است. خانواده‌ها در منازلشان یخ نگاه میدارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار رملی تشکیل یافته است. برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده‌اند. غلات و حبوبات پنجگانه آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طیور و سایر حیوانات قشنگ و خوب می‌باشند ... اسبان عالی‌نژاد، الاغهای درشت و بزرک و نیز شتر بکثرت در این کشور تربیت میشوند ... همچنین فیلان سفید و شیر و تخم مرغهای بزرک پیدا میشوند. مرغی است در آنجا بشکل شتر «۱» ولی دارای دو بال که در امتداد یک خطی میتواند پرواز کند اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو می‌خورد و نیز میتواند آتش بلع کند».

در این یادداشت ذکری از جلوس پادشاه بر تختی از طلا بشکل شیر با تاج مجلل و باشکوه خود بعمل آمده و نیز شرحی راجع بلباس ملی آنزمان و رسم و آئین جلوس و تاجگذاری بیان شده است و حتی از عناوین و القاب درباری هم اسم برده شده است که از آنجمله «موهوتان» است که مراد از آن بلاشک مؤبد می‌باشد و دیگر سپهد یا فرمانده کل که بلفظ «سیه‌پویوه» ذکر شده است. راجع به ازدواج برادر و خواهر ذکری بطور خاص بعمل آمده و مینویسد که آن مذموم می‌باشد و نیز در خصوص دفن نکردن جسد مرده بلکه انرا در منظر و مرئی گذاشتن و همچنین در نجاست حاملین جنائز بدخمه که آن حتی امروز در میان زردشتیان معمول می‌باشد بیانی بعمل آمده است.

گذشته از گزارشهای عمومی گران‌بهای فوق که نتیجه مشاهدات چینیان است گزارش دیگری است از یک عده نمایندگان مخصوص که ما آنرا ذیلا نقل میکنیم: - در دوره سلطنت شنگوئی «۲» (۵۲۰-۵۱۸) پادشاه ایران نامه‌ای با تحف و هدایا به‌مراه هیئتی بدربار چین فرستاده که آن بشرح زیر است: - فرزند مملکت پهناور آسمانی زائیده آسمان است. ما امید داریم جانی که آفتاب طلوع میکند برای همیشه متعلق به فرزند

(۱) - دانستن اینمطلب خالی از فایده نیست که در ایران کنونی هم حیوان مزبور که از مشاهده آن و نیز دیدن تخم آن فرستادگان چینی متعجب شده‌اند بهمین نام خوانده میشود (مؤلف).

(۲) - Shenkwei (قباد چنانکه در بالا ذکر شده از ۴۸۷ تا ۵۳۱ بر تخت سلطنت ایران جالس بوده است.

او معروف به کواد یا کوات نیز بوده است که خیلی شبیه بلفظ مزبور چینی میباشد (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۶

آسمان در زمین باشد. پادشاه مملکت ایران کوه‌تو (کوباد) از راه تمکین هزار و ده هزار احترام و کرنش میکند» دربار چین این اظهارات را بخوبی تلقی کرده و از آنزمان بعد آنها غالبا هدایا و تحفی بدربار چین میفرستند و مخصوصا در سال دوم (۵۵۵ م) پادشاه آنها «۱» دوباره هیئتی را با امتعه و اشیاء محلی بدربار چین فرستاد.

این گزارشهای جالب و جاذب چنانکه ملاحظه میشود چندان نیازی بشرح و بیان ندارند و خوانندگان کتاب هر قدر (چنانکه صفحات کتاب نشان میدهد) بیشتر آنها را مطالعه کنند همانقدر صحت و حقیقت آنها در نظر ظاهر و آشکار میگردد.

واقعا در تاریخ چیزی از این دلچسب‌تر نیست که راجع بیک ملت و یا یک مملکت مطالبیکه از منابع مختلف و در عین حال مشابه هم نقل شده یکدفعه دیده شود که آن مطالب از یک منبع بتمام معنا جداگانه‌ای هم تصدیق و تایید گردیده است.

(۱) - در این زمان انوشیروان عادل بر سریر شاهی جالس بوده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۷

نوشیروان عادل

فصل چهلم نوشیروان عادل

غلامی که میتوان او را خرید و فروخت آزادتر از یک آدم لئیم است، چه اولی ممکن است آزاد گردد برخلاف دومی که هیچوقت نه! (از گفته‌های اخلاقی نوشیروان)

جلوس بلامعارض نوشیروان ۵۳۱ میلادی

بنابگفته پاره‌ای مورخین هنگامیکه قباد فرار کرده بنزد هیاطله میرفت در نیشاپور دختر دهقانی را گرفته انوشیروان یا نوشیروان از وی پیدا شد. این پادشاه که نویسندگان اروپا او را خسرو و اعراب کسری مینامند حقا یکی از بزرگترین و نامی‌ترین پادشاه سلسله ساسانی می‌باشد.

او خیلی طرف مهر و علاقه پدرش قباد بود و بیش از همه فرزندان او را دوست میداشت، چه تولد او در نیشاپور با مرگ ولاگاس یعنی بلاش اول و برطرف شدن جنگ خانگی تصادف کرده و این تصادف را او بفال نیک گرفته و طالع ویرا میمون دانست.

کازس (کیوس) پسر ارشد قباد چون سلطنت را حق خود میدانست بعد از مرگ پدر خود را پادشاه اعلام نمود، لیکن مه‌بود «۱» وزیر اعظم وصیت‌نامه قباد را که با اسم نوشیروان بود بیرون آورد و به استناد آن او خود را شاهنشاه خواند. گرچه یک دسته قوی وجود داشت که طرفدار سلطنت زامس پسر دوم قباد بوده لیکن بواسطه

(۱)-Mehbud.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۸

نقصی که داشت یعنی یک چشمش کور بود مطابق رسوم مشرق‌زمین قابل سلطنت نبوده است و لذا پیروان او تدبیر اندیشیده پسرش را بسلطنت برداشته و پدر را قرار دادند که نایب السلطنه او باشد. نوشیروان از این توطئه واقف گردیده قبل از فوت وقت تمام برادران خود با اولاد ذکور آنها را با کمال بیرحمی بقتل رسانید، فقط پسر زامس که نامش قباد بود از این مهلکه جان دربرده و فرار کرد.

اعدام مزدک و قتل عام پیروان او

او سیاست بیرحمانه‌ای را که درباره برادرانش اتخاذ کرده بود درباره مزدک هم که از قتل عام سابق جان دربرده بود عین آن سیاست را مجری داشت، توضیح اینکه مزدک با یکصد هزار از پیروانش را رهسپار دیار نیستی ساخته و از این اقدام هولناک او، فرقه مزبور بکلی محو و نابود گردید.

چند قرن بعد از آن، نظام الملک در کتاب خود مینویسد که اسمعیلیان از نسل مزدک میباشند. بهر حال مسعودی میگوید این پادشاه بعد از قتل عام مزدکیان به نوشیروان یعنی پادشاه جدید ملقب گردید، لیکن چیزیکه نزدیک بعقل میباشد این است که آن از «نوشک ربان» یعنی روح جاوید گرفته شده است.

صلح با روم ۵۳۳ میلادی

تعجب در این است که نوشیروان با اشتهاارات زیادش در فتوحات و کارهای نمایان لشکری معذک بعد از استقرار بر تخت سلطنت مایل شد با بیزانس صلح کند و محتمل است که او خاطرش هنوز از انقلاب و آشوب داخلی آسوده نبود و اوضاع را مقتضی خصومت و جنگ با روم نمیدانست. از آنطرف ژوستینیان هم میخواست از بابت جنگ مشرق آزاد شده تمام قوای خود را بطرف ایتالیا و افریقا اعزام دارد و به تسخیر آن قطعات به پردازد و بنابراین طرفین حاضر بصلح شده و مواد آن به سهولت تنظیم و بالاخره جنگی که در مدت سی سال دوام داشت روی شرایط زیر ختم گردید.

(۱) روم متعهد است که مبلغ یازده هزار «۱» پوند طلا برای حفاظت دربند و سایر دژهای قفقاز بدولت ایران به پردازد و دولت نامبرده هم باید در این نقاط پادگان

(۱) - معادل پنج کرور تومان پول حالیه ماست (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۱۹

قوی نگاهدارد. (۲) روم میتواند دارا را در تصرف نگاهدارد اما نباید آنجا را مرکز لشکری خود در بین النهرین قرار دهد (۳) هر قدر از ولایت لازیکا که در تصرف طرفین بود از این ببعدهم بهمان حال باقی خواهد بود. (۴) روم و ایران همیشه باهم متحد خواهند بود.

پیشرفت‌های روم در افریقا و ایتالیا ۵۳۹-۵۳۳ میلادی

ژوستینیان بعد از صلح مزبور از زدوخوردهای مشرق فراغت حاصل کرده با تمام قوا متوجه تسخیر شمال افریقا و ایتالیا گردید و بتوسط سردار نامی خود بلیزاریوس پیشرفتهای نمایانی در آن نواحی حاصل نمود و این فتوحات و پیشرفتهای او در مدت شش سال بعد از صلح بر اقتدارات وی افزوده و سپاهیانش در طول اینمدت کار آزموده و ورزیده جنگ شده و آن تا اینحد خطرناک بنظر میآمده که خسرو که در ابتدا بسهمی از غنائم قناعت میکرد حالا از اینجهت که مبادا او با قوای متحده خود تحت فرمان بلیزاریوس ایران را مورد تهدید قرار دهد به تشویش و اضطراب افتاد، علاوه محرک خارجی هم در اینخصوص پیدا شده بر نگرانی وی افزود، توضیح اینکه در سال ۵۳۹ از طرف گوت‌های شرقی ایتالیا و نیز از طرف ارمنستان سفرائی بدربار انوشیروان آمدند و آنها اهمیت موقع را خاطر نشان نموده اظهار داشتند که لازم است او در این هنگام که بلیزاریوس در ایتالی مشغول است فوراً بروم اعلان جنگ بدهد و الا کار از دست خواهد شد. نمایندگان مزبور با دلایل قوی و قابل توجهی نظر خسرو را جلب نموده برای نقض عهد فشار آوردند تا آنکه نوشیروان برای بهم زدن صلح موسوم بصلح دائمی تصمیم گرفت.

گرفتن انطاکیه و غارت آن بدست نوشیروان ۵۴۰ میلادی

این حمله نوشیروان ناگهانی بوده و روم در مقابل رویهمرفته آماده نبوده است. شاهنشاه بعوض اینکه قوه‌اش را در حمله به دژ سرحدی بین النهرین ضایع کند از فرات قسمت سفلی سیر سیزیوم دژ مرزی که سابقا در بیان جنگ ژولین بآن اشاره شد گذشت و برای اینکه زهر چشمی از سایر شهرهای سوریه گرفته باشد با سکنه شهر اولی که اشغال گردید با کمال بیرحمی رفتار نمود و بعد بطرف انطاکیه ثروتمند تاخت، بلاد عرض راه را بیاد غارت داد و از آنها خون‌بها خواست. شهر انطاکیه تقریبا در ده سال قبل از این بر اثر زلزله

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۰

های متوالی خراب و بکلی زیرورو شده بود، دژها و استحکامات شهر صورت بدی بخود گرفته و بحال خرابی افتاده بود، حتی پادگان کافی برای دفاع نداشت و نتیجه این وضعیت آن شد که این پایتخت سوریه با تمام خزائن و نفایس گران‌بهایی که داشت شکار رام پادشاه ساسانی گردید و او هم در تعقیب همان سیاست قهر و غلبه تمام مساکن و عماراتی را که صاحبان آنها خون‌بها نداده بودند خراب کرده آری سلاطین ساسانی هم اغلب مانند پارتیها در فتوحات خود چندان در قید تصرف دائمی و مملکتداری نبوده بلکه منظورشان بیشتر غارت و خراب کردن بوده است، پادشاه بزرگ پس از رسیدن بمنظور اساسی خود وارد مذاکره صلح گردید و راضی شد با شرایط زیر قشون خود را عودت بدهد. اول اینکه دولت روم مبلغ پنجهزار پوند «۱» طلا بابت خسارت جنگ بدولت ایران دادنی باشد. دوم- بابت هزینه حفاظت دربند و سایر دژها مبلغ پانصد پوند طلا سالیانه بدولت ایران بپردازد.

او تصویب معاهده بالا را معلق گذاشته سپس از موقع استفاده کرده به سلوسی بندر انطاکیه درآمد و در آنجا در آب آبی‌رنک دریای مدیترانه استحمام کرده به تقلید عادات پوسیده فاتحین آشوری بناء مذبح نمود و قربانی برای آفتاب کرد و در مراجعت از آنجا از اپامه و دارا و سایر شهرهای عرض راه تقدیمی‌ها یا نعل‌بها خواست و همه را هم وصول نمود ولی ظاهرا خبر تصویب عهدنامه در ادسا باو رسید.

بر اثر نقض بعضی از مواد عهدنامه ژوستی نین که از فتوحات درخشان بلیزاریوس اکنون موقعیت وی تغییر کرده و اقتداری بسزا حاصل نموده بود عهدنامه جدید را بکلی برهم زده و بار مسئولیت آنرا هم بدوش نوشیروان گذاشت، شاهنشاه که از این عملیات خودش فایده کم برده بود در زمستان بعد بساختن شهری نظیر انطاکیه در نزدیکی تیسفون مشغول گردید و مطابق بیان طبری این شهر بدل تا اینحد مشابه با اصل بود که اسرای انطاکیه بدون زحمت خانه‌های جدید خود را یافته و داخل آن میشدند.

(۱) - و آن معادل سیصد و بیست و پنجهزار مثقال طلا است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۱

شرحی در سابق راجع به لازیکا گفته شد و این همان کلشیش «۱» قدیم است که در سال ۵۲۲ به تبعیت روم درآمده و بعد بتدریج قلعه معتبریرا که نام آن پترا بود رومیان گرفته و بالاخره دادو ستد و بازرگانی را در آنجا انحصاری کردند که از اینراه صدمه زیادی به اهالی وارد گردید.

لازیکا در بدو امر یعنی در آغاز تابعیت طبق قراردادی که شده بود نه خراجی بروم میداد و نه پادگان رومی قبول میکرد ولی در آخر رومیان بنای تعدی و احجاف را گذاشتند تا اینکه پادشاه آنجا ناچار شده در ۵۴۰ بدربار ایران ملتجی گردید و از آندولت کمک خواست. نوشیروان در اینباب تأمل و فکر زیاد نمود و چون تحت الحمایگی لازیکا در آنوقت چندان طرف میل ایران نبود بدوا حسن استقبالی نکرد و چنین خیال میکرد بعهدہ گرفتن حمایت لازیکا یک بار سنگینی است بر دوش او ولی بعد بدینخیال افتاد که چون مالک آن ناحیه گردد میتواند کشتیهای بزرک و مهم جنگی بدریا انداخته متصرفات بیزانس را مورد حمله قرار دهد و تجارت آن حدود را بدست خود بگیرد و روی این نظر، او حاضر شد بار حمایت پادشاه لازیکا را بدوش بگیرد و به بهانه اینکه قبایل هون به ایبری حمله برده‌اند و دفع آنها را از وی خواسته‌اند فوراً و بدون فوت وقت عازم آن دیار گردید و پیش از رسیدن قشون امدادی روم پترا را محاصره کرده و بتصرف درآورد و درنتیجه لازیکا جزو ایالات شاهنشاهی ایران قرار گرفته و خاک ایران بدریای سیاه متصل گردید ولی لازیکا بزودی ملتفت شد که بار اطاعت و تمکین از پادشاه بزرک سنگین تر از بار اطاعت و تمکین از دولت روم میباشد مخصوصاً وقی که باشندگان آنجا داخل دیانت مسیح شدند این سنگینی بیشتر محسوس گردید.

نوشیروان از تملک آنکشور بدون یک تغییرات اساسی یأس حاصل نموده تصمیم گرفت که تمامی سکنه را بیرون کرده و جای آنها را از رعایای خودش پر کند. او برای اجرای اینمنظور عجیب بدینخیال افتاد که گوبازس پادشاه لازیکا را بقتل برساند

. Colchis-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۲

ولی موفق نشد چه پادشاه نامبرده از این نقشه باخبر شده فوراً به ژوستی نین ملتجی شده و از وی کمک طلبید و او هم حمایت ویرا بگردن گرفته و بالتیجه در ۵۴۹ میلادی اعلان جنگ داده شد و آن تا مدت هشت سال هم دوام نمود. پترا بدست رومیان محاصره شد و قسمت اعظم پادگان آن معدوم گردید، آری عده پادگان شهر بقدری تقلیل یافت که نقبی که در یکمورد خواسته بودند بدیوار شهر وارد کنند اگر دوباره اینکار را میکردند هرآئینه موفق بگرفتن شهر میشدند، لیکن ژنرال رومی آنها بتأخیر انداخت و در این امید بود که از ژوستی نین قول بگیرد که (در صورت تصرف پترا) جائزه مخصوصی باو داده شود که ناگهان سپاه امدادی ایران بالغ بر سی هزار نفر وارد شده و تمامی محاصرین را منهزم ساختند و چون آن محل قابل برای نگاهداشتن قشون زیاد نبود لذا فقط پنجهزار تن ایرانی برای کمک به پادگان آنجا گذاشته شد و عده مزبور هم بدست قوای متحده روم و لازیکا تماماً با تلفات زیاد منهزم و متفرق گردیدند.

در سال بعد جنگ قاطعی رویداد، توضیح اینکه بسردار قشون ایران تیری اصابت کرده از پای درآمد و بالنتیجه رومیها کاملاً فاتح درآمدند، پترا دوباره محاصره شد و پادگان‌های شجاع ایرانی بعد از ابراز دلآوری شایان تقریباً تمام آنها یا مقتول و یا مجروح گردیدند. دژ معظم آنجا سقوط کرده بدست رومیها افتاد. ولی این وضع باز تغییر پیدا نمود، چه عده خیلی زیادی از ایران با چندین زنجیر فیل در این معرکه ظاهر شده و لازیکا بجز نواحی چندی که دست رومیان بوده بقیه بدست قوای ایران افتاد. این بود جریان امور در سال ۵۵۱ میلادی که آن منجر بانعقاد عهد صلح گردید، لیکن لازیکا و نیز منطقه ساراسن‌ها هر دو از این قرارداد صلح خارج بوده و از اینرو عهدنامه مزبور برای آسایش خاطر گوبازس پادشاه لازیکا و رعایای او تأثیری نداشته است.

در سال ۵۵۲ میلادی نصرت و ظفر نصیب ایرانیان بوده است و اگر از موقع استفاده میکردند یقیناً رومیان را از آن حدود خارج میساختند، توضیح اینکه گوبازس

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۳

بنزد ژوستینیان از ژنرال‌های رومی شکایت نمود و آنها هم برای دفاع از خودشان ویرا متهم بغدر و خیانت ساختند و در نتیجه بآنها اجازه رسید که ویرا دستگیر کنند.

گوبازس بنای تعرض و مقاومت را گذاشته و بالاخره مقتول گردید و این سبب شد که مردمان لازیکا دوباره از روم برگشته بایران تمایل پیدا نمودند، لیکن چون از طرف ایرانیان در آنموقع همراهیهای لازم نشد لذا در ۵۵۵ میلادی با روم داخل مذاکره شده و با وی متحد گردیدند مشروط بر اینکه دولت روم قاتلین گوبازس را سیاست کند و دیگر تراتس «۱» برادر گوبازس بجای او پادشاه باشد.

سردار ایرانی با قوای زیاد ولی خیلی دیر در میدان جنگ ظاهر شده و در فازیس «۲» دهنه رودخانه موسوم بهمین اسم برومیان حمله کرد و ایرانیان که از رومی‌ها در شماره زیادتر بودند نزدیک بود حصار چوبی بی‌بنیان را خراب کرده بر دشمن غالب آیند، ولی ژنرال رومی حيله‌ای بکار برده شهرت داد که لشکری از بیزانس بکمک وی قریباً وارد میشود، سردار ایرانی برای جلوگیری از لشکر خیالی مزبور سپاه خود را بدو قسمت منقسم کرده و همین باعث گردید که شکست خورده و از آن ناحیه رانده شد. نوشیروان از این پیش آمده‌های سخت ناگوار دانست که برای جنگ با روم از راه دریا خیالی که کرده بود بکلی بی‌اساس بوده و اینکه لازیکا فاصله‌اش بیش از اینهاست که بتواند آنرا تملک کند. بعلاوه او گرفتار زدوخوردهای دیگری در مشرق بوده میخواست است خاطرش از این رهگذر یعنی از جنگ با روم فارغ و آسوده باشد.

دومین صلح با روم ۵۶۲ میلادی

در سال ۵۵۷ میلادی قرارداد متارکه جنگ برای مدت پنج سال بسته شد و آن بالاخره بعقد صلحی منجر شد که در ۵۶۲ میلادی بشرح زیر منعقد گردید: برای خارج شدن از لازیکا و چشم‌پوشی از تمام دعاوی بر آن ناحیه سالی سی هزار

سکه طلا شرط شد که دولت روم به نوشیروان بدهد و اما شرایط دیگر صلح مزبور و آن این بود که: مسیحیان از هر گونه تعقیب و اذیت و آزار باید مصون باشند ولی دیگران را هم نباید بدین خود

(۱)-Tzathes.

(۲)-Phasis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۴

دعوت کنند. دارا نباید مرکز قشونی شرق باشد. ایران باید حفاظت در بند را خود بعهده بگیرد. این معاهده تا مدت پنجاه سال بقوت خود باقی خواهد بود.

معاهده بالا رویهمرفته برای هر دو دولت متعاهد مطلوب و خوب بود، راست است که روم متعهد شده مبلغی سالیانه به پردازد اما در عوض لازیکا را هم که در تصرف دولت ایران بود پس گرفته است و همینطور سایر مواد آن معقول و صاف و روشن- است و مینماید که هر دو طرف از جنگ خسته و فرسوده شده‌اند. بیشک این امر محقق بود که غرور ملی ایرانی مبلغی را که روم متعهد شده به پردازد باج و خراج خواهد وانمود کرد، چنانکه طبری همین را بما خبر میدهد و میگوید روم بایران باج و خراج میداده است، لیکن دولت مقتدر غربی معلوم نیست خیال کرده باشد که از این راه لطمه فاحشی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد آمد چه میدید که در قبال پرداخت این مبلغ ایالتی را که هم از حیث ثروت خیزی و هم از حیث سوق الجیشی مقام اهمیت را دارا میباشد مالک میشود.

ظهور ترکان

ترکان که چینی‌ها آنها را توچویه «۱» مینامند خودشان را از نسل اسنایکی «۲» از قبایل هوینگ‌نو «۳» یعنی هون‌ها «۴» میدانند. در ۴۳۳ میلادی بر اثر فشار و اذیت و آزار امپراطور توبا سوم هفتصد خانوارشان بمرز- های طایفه جون‌جون «۵» مهاجرت کردند و آنها نام خودشان (ترک) را از کوهی بشکل کلاه خود اخذ کردند که آن هنوز در بعضی السنه ترک «در کو «۶» نامیده میشود. حرفه آنها در میان طایفه جوجون آهنگری بود، لیکن بتدریج کارشان بالا گرفته تا این اندازه قوی شدند که رئیس آنها تومن یکی از شاهزاده خانمهای قبیله بزرگ آنجا را خواست بزنی بگیرد و این درخواست او رد شده و در جنگی که بعدا رویداد طایفه جون‌جون بطوری شکست خورد که دیگر نامی از او باقی نماند.

(۱)-Tuchueh.

(۲)-Assena.

(۳)-Huingnu.

(۴) - رجوع شود بکتاب «یکهزار سال تاناریان» تألیف پارکر (BK .iv) و نیز رجوع شود به «قلب آسیا» صفحه ۲۹ (مؤلف).

(۵) - Gwen Gwen.

(۶) - Durko.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۵

در اواسط قرن ششم ترکان در تاریخ ایران اول بار عرض وجود نمودند. در این زمان آنها بدو قسمت منقسم گردیدند، یکی ترکان قسمت شرقی که نواحی شمال یعنی از مغولستان تا کوههای اورال را در تصرف داشتند و دیگر ترکان قسمت غرب که از جبال آل تای تا سرداریا را اشغال کرده بودند. تومن خاقان اول در ۵۳۳ میلادی درگذشت و پسرش کولو «۱» بجای وی بر تخت نشست، مدت سلطنت او خیلی کوتاه بود و مقان خان «۲» برادر او بوده است که در ۵۵۴ با نوشیروان مناسبت و ارتباط پیدا میکند.

مطیع کردن هیاطله

اینمطلب که نوشیروان توجه خود را بطرف هیاطله معطوف داشته است ظاهر میدارد که او مانند ژوستینی نین بعد از پیمان اولی توانسته از متارکه جنگ و پیمان صلح بعدی استفاده کرده مبادرت بیک سلسله جنگهایی کند که آن آوازه و شهرتش را باوج کمال رسانیده است. لیکن از تفصیل این جنگها و شرح وقایع آنها با قید سینه بی اطلاعیم فقط سطور چندی بطور کلی میتوان در اطراف آن نگاشت.

هیاطله که بدست قباد شکست دیده و از میان رفته بودند اکنون نوشیروان با خاقان ترک متحد شده بخاک آنها هجوم میبرد، لشکر ایران کاملاً فتح نموده و پادشاه هیاطله مقتول و خاکش بین نوشیروان و متفقین او تقسیم گردید و تا جائیکه معلوم میشود جیحون برای بار دیگر مرز ایران شناخته شده و ایران طبق این قرارداد بلخ تاریخی را دوباره بدست میآورد. انوشیروان برای تحکیم مبانی عهد صلح دختر خاقان ترک را بزنی گرفت و پسری که بعد از خودش بر تخت نشسته از همین زن بوده است.

جنگ بر علیه طائفه خزر

یکی از جنگهای او که اهمیت آن کمتر از جنگ با هیاطله میباشد جنگ با طائفه خزر بوده است، این طائفه که در زمان قباد شکست دیده بودند دوباره مورد حمله نوشیروان واقع شده و سرزمین آنها بیاد تاراج رفت و هزاران تن از این قبایل وحشی طعمه شمشیر گردیدند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۶

جنگ عربستان ۵۷۶

تقریباً در آغاز قرن ششم میلادی حبشی‌ها که مسیحی بودند بعربستان حمله بردند و یمن را بتصرف درآورده و آنرا جزء حبشه کردند. اساس تصرف و استیلای این فاتحین در آن دیار بدست ابرهه یک سرباز جنگی معروف تقویت و تحکیم یافته حتی چندین کلیسا در صنعا بنیان نهادند، این فتوحات و پیشرفتهای حبشی‌ها در عربستان طبعاً موجب خوشوقتی دولت روم بوده برعکس خاطر انوشیروان را بالطبع مشوش میساخته است و او که تشنه فتوحات جدید بود تصمیم گرفت که ناگهان بآن ناحیه حمله برده حبشی‌ها را از آنحدود خارج سازد- در همین اوان اتفاق افتاد که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم حمیر بدربار شاهنشاه ایران پناهنده شده و به کسری مکرر فشار آورد که مهاجمین را از یمن خارج ساخته ویرا مالک تاج و تخت اجدادی خود سازد. کسری کشتیهای خود را با یک عده قشون از خلیج فارس حرکت داد و آنها از کناره‌های ساحل غربی عربستان طی طریق نموده سالما وارد عدن شدند. اعراب حمیر که باخبر شدند بحمايت شاهزاده خود بر علیه حبشی‌ها برخاسته و به مسروق آخرین عضو خاندان ابرهه حمله برده شکستش دادند و شاهزاده حمیری تحت عنوان نایب السلطنه انوشیروان بر تخت نشست. واقعا وقتیکه می‌بینیم که از اوبولا تا عدن دو هزار میل فاصله دارد این لشکرکشی قابل بسی ملاحظه می‌باشد.

مطابق شرحی که طبری نوشته است نوشیروان لشکری بطرف هند روانه داشت و در نتیجه قطعات چندی از آنکشور را گرفت ولی این لشکرکشی مسلم نیست و ممکن است جنگی در آنصفحات پیش آمده و قشونی بدانحدود فرستاده باشد.

جنگ با تراک

محتمل است که ترکان بعد از گرفتن ولایات ماوراء النهر هیاطله بر اقتدارشان افزوده تا اینحد که برای ایران عامل خطر شناخته شدند و در هر صورت اینمطلب مسلم است که در سال ۵۶۷ دیزابل (۱) یا زیل زیبلوس (۲) سفیری بدربار انوشیروان فرستاد تا پیمان اتحادی فیما بین منعقد سازد،

(۱)-Dizabul.

(۲)-Silzibulos.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۷

او از این پیش آمد بغایت مشوش شده در صدد افتاد که سفر را مسموم سازد و وانمود کند که آنها از عوارض طبیعی بیمار شده مردند! لیکن وقتیکه دیزابل از این جسارت و تخطی آگاه شد غضبناک گردیده هیئتی بدربار ژوستن (۱)

فرستاد و در نتیجه قرارداد مودتی فیما بین بسته شده برای استحکام روابط دوستی سفیری هم از جانب دولت روم در ۵۶۹ میلادی بدربار خان رفت. در این اثنا ترکان بخاک ایران حمله ور شدند لیکن بعد از رسیدن لشکر ایران فوراً رو بهزیمت نهادند. دیزابل وقتیکه دید نتوانست با قوای خود کاری از پیش ببرد دوباره سفیری بدربار روم فرستاد (۵۷۱ میلادی) و از ژوستن درخواست نمود که عهد صلح با ایران بهم بزند و با اتراک متحد گردد و حال آنکه از مدت آن فقط نه سال گذشته بود.

جنگ سوم با روم ۵۷۹-۵۷۲ میلادی

با کمال تعجب ژوستن از معاهده با ایران چشم پوشیده و عهد صلح را نقض کرد، گوئی همان موجباتی که نوشیروان را واداشت که بعد از عهد صلح اول او با روم حمله بشام ببرد ژوستن هم تقریباً روی همان موجبات این عهد صلح را نقض نمود. بعبارت دیگر او از قوه و اقتدار حریف سخت نگران شده و ترسید که آن تعادل و توازن را بهم بزند، علاوه بر این پادشاه بزرگ آنوقت سنش بالغ بر هفتاد سال بود و ژوستن چنین گمان میکرد که او پیر و ضعیف شده نمیتواند کاری از پیش ببرد، لیکن این شیر پیر هنوز قوی و خطرناک بوده چنانکه بمجرد احساس خطر شخصاً فرماندهی قوا را بعهد گرفته با سپاه عظیمی افواج روم را که نصیبین را محاصره کرده بودند شکست داده و تا دارا آنان را تعاقب نمود و آن شهر را هم محاصره کرد و در همان هنگام یکدسته قشون طیار «۲» مرکب از شش هزار سوار زبده حمله بسوریه برده و اطراف انطاکیه را آتش زده شهر ایاما را خراب کرد و بعد از بربادی تمام آن نواحی برگشته جلودار را به نوشیروان ملحق گردید.

(۱)-Justin.

(۲)- مقصود از طیار سواره نظام سبک اسلحه است که بسرعت از جایی بجایی حرکت میکند (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۸

او برای این دژ بزرگ آلات و ادوات محاصره بکار برده بعلاوه آب شهر را برگردانید و در حدود ۵۷۳ میلادی دژ نامبرده ناگزیر به تسلیم گردید. بر اثر این شکست، ژوستن دیگر نتوانست سلطنت کند ناچار استعفا داده و جای خود را به کنت تیبریوس «۱» داد و این امپراطور جدید چاره را در این دید که برای مدت یکسال با نوشیروان قرارداد متارکه جنگ به بندد. او این متارکه جنگ را روی اضطرار بمبلغ چهل و پنجهزار سکه طلا خرید و در اینمدت به جمع آوری سربازان تازه نفس و تجهیز قوای زیاد از حدود رن و دانوب و نواحی سرحدی مشغول گردید، ولی پس از انقضای مدت مزبور هم او باز جرئت نکرد که بجنگ مبادرت کند و لذا مدت متارکه جنگ را برای سه سال تمدید نمود و در مقابل متعهد شد سالی سی هزار سکه طلا به پردازد، ولی ضمناً شرط شد که ارمنستان از این حکم مستثنی باشد.

پس از انعقاد این قرارداد جزوی فوراً ناحیه کوهستانی مورد حمله واقع شد و نوشیروان بزودی ارمنستان ایران را مطیع ساخته و بعد به ارمنستان روم حمله کرد، لیکن در اینجا بتوسط کورس نام یکنفر سردار سکائی که در خدمت دولت روم

بود جلوگیری شده پس قراول یا ساقه لشکر ایران شکست یافته بنه و اردو بتصرف دشمن درآمد ولی پس از مدت کمی شاهنشاه این شکست را جبران نموده شبانه به اردوی رومیان حمله برد و پس از آن برای گذراندن زمستان به ایران برگشت. سردار رومی از غیبت او استفاده کرده به ارمنستان ایران حمله کرد. در سال ۵۷۶ م یک دسته از لشکریان روم شکست خیلی سختی دید و در سال بعد حادثه جنگی مهمی رخ نداد. در سال ۵۷۸ میلادی هریک از قوای طرفین بدون هیچ رادع و مانعی (در خاک دیگری) بنای تاخت و تاز را گذاشته دست بتاراج گشودند.

میریس (۲) سردار رومی جانشین امپراتور شده بعد از تاراج ارمنستان ایران به بین النهرین شرقی رانده سنجار را گرفت. او به تمام آنحدود تاخته بعلاوه دسته‌ای را مأمور کرد که بکردستان هجوم ببرند. نوشیروان سالخورده اینوقت برای گذراندن

(۱)-Count Tiberius.

(۲)-Maurice.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۲۹

تابستان بکوهستانهای آنجا رفته بود و از بالای کوههای مرتفع تاخت و تازها و خراب کاریهای آنان را مشاهده نموده با شتاب تمام خود را به تیسفون رسانید و کمی بعد از این از اینجهان درگذشت.

جامعه مسیحی در سلطنت نوشیروان

ما در فصل سی و هشتم کتاب دیدیم که چگونه کلیسای ایران بواسطه قائل شدن به «دو طبیعت» در مسیح از امپراطوری مجاور که تا هرجا که مربوط به نیمه شرقی وی بود طرفدار طبیعت واحده مسیح بوده است جدا گردید، اما در دوره ژوستن بعقیده دیوفیزی (۱) تیزم یعنی اعتقاد باینکه مسیح دارای دو طبیعت است برگشت شده برای برقراری صلح و آشتی بین روم شرقی با روم همین عقیده در تمام قلمرو روم شرقی اشاعت یافت و شاید همین باعث شد که مسیحیان در ایران دوباره مورد شکنجه و عذاب واقع شده باشند لیکن خوشبختی که بکلیسا رو نمود این بود که مارابا (۲) کبیر یکنفر زردشتی که داخل در دین مسیح شده بود بطریق شد. اگرچه نوشیروان وقتیکه نوشی زاد پسر مسیحی او پرچم مخالفت برافراشت مارابا را تهدید نمود که چشمانش را درآورده و در یک گود ماسه‌ای او را زندانی کند ولی این بطریق دلیر جرئت کرده بحضور نوشیروان آمد و این پادشاه هرچند سخت بود اما بزور عدل و انصاف آراسته بوده است، بطریق مشار الیه را نوازش فرموده و از او درگذشت.

فعالیت کلیسای ایرانی یا نسطوری در آنزمان واقعا حیرت‌انگیز بوده است.

چنانکه در سال ۵۴۰ م در نتیجه خدمات و مساعی کلیسای نامبرده در هرات و سمرقند تأسیس حوزه اسقفی گردید و نیز برای انتشار دیانت مسیح در چین قدمهای وسیعی برداشته شد. مبلغین اعزامی که مقدر بود موفقیت‌های شایانی حاصل کنند تا این اندازه مقید به آداب و رسوم ایرانی بودند که تمام کلیساهای نسطوری که در این حدود تأسیس نموده نام آنها را «معابد ایرانی» گذاشته بودند و همین کارهای مهم و نمایان مذهبی بوده است که افسانه (پرستر جان) «۳» از آنها پیدا شد.

(۱)-Deophysitism.

(۲)-Maraba.

(۳)-Prester John.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۰

مساعی و کوشش‌هایی هم که در هند برای تبلیغات مذهبی بعمل آمد قابل بسی توجه بوده که نتایج آن حتی امروز هم ظاهر و آشکار می‌باشد «۱». آورده‌اند که در اثناء قرن ششم یکنفر اسقف ایرانی موسوم به ایون «۲» بلندن رفت و در آنجا به تبلیغ مذهب مسیح پرداخت، چنانکه در ۱۰۰۱ میلادی یکنفر کاشتکار در هنتنگدون شائر «۳» جسد او را بطور معجز آسایی کشف کرده و کلیسائی هم بیادگار آنمرد مقدس ساخته شد که نامش کلیسای سن ایوی «۴» بنام خود او بوده است و بنظر نگارنده این اول ارتباطی است که بین ایران و انگلستان پیدا شده است و دیگر در همان زمان یکنفر معروف به هرمزداز «عطیه الهی» پاپ انتخاب شده و جای تردید نیست که این اولین وسیله ارتباط بین ایران و اروپا را فراهم ساخته است.

خصایل نوشیروان و کارهای او

انوشیروان عادل در تاریخ ایران تا آنجائیکه بر ایرانیان معلوم است بیشک بزرگترین پادشاه ایران بشمار می‌آید و این از آنجاست که آنها بطوریکه در سابق اشاره شده است از کارهای کوروش کبیر و داریوش یا سایر شاهان مملکتشان قبل از سلسله ساسانی بیخبر می‌باشند.

صفات او هویدا است که آمیخته با قدرت و عدالت هردو بود و این در مشرق زمین مطلوب و پسندیده است. در آنجا مردم رفت و مهربانی پادشاه خودشان را که آمیخته با کفایت و قدرت نباشد تحقیر می‌کنند. اما کارهای او که در فصل آتی به تفصیل ذکر خواهد شد از جمله یکی ترتیب مالیاتی است ارضی در نقد که از روی دقت درجه‌بندی شده و با اینصورت تمام اراضی مزروع را مرتباً هر سال اندازه گرفته و محصولات را تخمین می‌کردند و دیگر ارتش ثابت منظم و با حقوق معین تشکیل داده سوءاستفاده و تجاوزاتی که بود حتی بنام اشخاصی جیره و حقوق می‌گرفتند که اصلاً وجود نداشتند از تمامی اینها جلوگیری کرد، سوءاستفاده‌های مزبور هنوز در ایران جریان دارد منتها کمتر است.

(۱) - «طلوع جغرافیای جدید» جلد اول صفحات ۲۱۱-۲۲۳ (مؤلف).

(۲) - Ivon.

(۳) - Huntingdonshire.

(۴) - «کلمات و مواضع» تالیف Isaac Taylor (صفحه ۲۳۱) (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۱

در فلاح و کشاورزی هم قدمهای وسیعی برداشته از جمله برای آباد کردن اراضی بائر کشاورزان را بدادن بذر، افزار و حیوانات لازم تشویق مینمود و این عمل مخصوصا در تمام مدت سلطنت او جریان داشت.

۵۰- انوشیروان و بزرگمهر (از روی یک مینیاتور ایران، در موزه بریتانیا)

او فهمید که ایران محتاج به تکثیر نفوس است اصرار داشت که باید هر مرد و زنی ازدواج و نیز کار کند، کاهلی و گدائی هر دو در دوره این پادشاه با حرارت و شوق

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۲

جزو جرائم مستوجب تنبیه و سیاست شمرده میشدند.

باهمیت وسایل ارتباط پی برده و دید که بواسطه غفلت از آن یک امپراطوری بدین معظمی رو بضعف و خرابی نهاده است و لذا به امنیت طرق و شوارع پرداخت، مسافرین و جهانگردان را تشویق کرد که بایران سفر کنند، از واردین و میهمانانش پذیرائی گرم نموده و همه نوع نوازش و محبت درباره آنها مرعی میداشت که از آنجمله هفت نفر از حکمای فلاطونی جدید یونان بودند که ژوستینیون آنها را تبعید کرده بود. بنابعد برون آمدن این حکما بایران از اینجا حائز اهمیت میباشد که مسلک تصوف یا طریقه سلوک و عرفانی که بعدها در ایران میان ایرانیان پیدا شده از همین سرچشمه آب گرفته است.

این پادشاه با کثرت مشاغل و توجه بمسائل و امور زیاد از فرا گرفتن علم و دانش هم غفلت نمیورزید. او حکمت ارسطو و افلاطون را در یک ترجمه فارسی که بامر او صورت گرفته بود خواند، در جندی شاپور دانشگاهی تأسیس کرد که در آنجا علم طب بطور خاص تدریس میشد، در صورتیکه از تعلیم حکمت و فلسفه و سایر فنون ادبی هم غفلت نمیشده است. فرامین یا نصایح و کلمات اردشیر بابکان در سلطنت او دوباره شایع شده و جزء آئین و دستور عالی کشور اعلام گردید.

یک «خودای نامک» یعنی کتاب شاهان مشتمل بر تاریخ مشهور و افسانه‌های ایران نیز تدوین گردید و این همان کتابی است که فردوسی اساس حماسه رزمی معروف خود را بر آن قرار داده است. حتی از هند که در آن زمان اقصی بلاد شمرده میشد کتب و آثار پیل پای «۱»، پیشقدم ادبی حکایات اسوپ «۲» آورده شد و همچنین بازی شطرنج «۳» و نیل از آن سرزمین دوردست وارد ایران گردیدند و اینرا هم باید یادآور

(۱) Pilray- (مراد از آثار و کتب پیل پای ظاهرًا کلیله و دمنه است (مترجم)).

(۲) Aesop- (اسوپ نویسنده حکایاتی است مشهور که تا این زمان بنام او باقی مانده و معروف است که او اول غلام بوده و بعد از آزاد شدن کی زوس پادشاه لیدیه از او بسیار قدردانی نمود (مترجم)).

(۳) - اسم این بازی هندی «چاترانگاه» یا چهار درجه بود ولی ایرانیان وقتیکه آنرا انتخاب کردند اسمش را بغلط شطرنج گذاشتند و لفظ «شاه» از طرف فرزندان وفادار ایران بان الحاق و متصل گردید و اما کلمه Chess -، در زبان انگلیسی باید دانست که آن از Echecs (فرانسه گرفته شده است (مؤلف)).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۳

شد که دو نفر از زهاد متهور یا مخاطره جوی ایران کرم ابریشم (تخم نوغان) را از ختن «۱» که دوردست‌ترین بلاد بود آوردند. حقیقه در اینعصر ایران مرکز تبادل افکار بین شرق و غرب بوده است.

قصص و حکایاتی که از این پادشاه نقل شده زیاد است، از آنجمله مسعودی مینویسد عظمت و شکوه کاخ کسری به سفیر امپراطور روم نموده شد و آن مورد تحسین واقع گردید ولی او وقتیکه ملاحظه نمود که شکل مربع عمارت در جلو بی قاعده و نامنتظم است تعجب نمود و سبب آنرا جو یا شد، اطلاع دادند پیرزنی زمین متصل آنرا مالک بود که بهیچ قیمتی حاضر بفروش نشد و کسری هم نخواست آنرا بزور بگیرد. سفیر فریاد کرد! این نامنتظمی و نقص بمراتب زیاتر از مربعی میباشد که بتمام معنی کامل است.

از حکم و امثال نوشیروان که در دسترس ما گذاشته شده بسیار و از آنجمله است که «گران‌بهاترین اندوخته آدمی برای هنگام حاجت احسانی است که بشخص کریم نموده باشد» در جای دیگر چنین میگوید «ایام نعمت و خوشی بیک چشم برهم زدن میگذرد برخلاف روزهای رنج و محنت که ماهها طول میکشد تا سپری گردد».

ما فتوحات درخشان این پادشاه را در سابق ذکر نمودیم و چنانچه سایر کارها و اصلاحات مهم کشوری او را ضمیمه کنیم این جا عدل و داد و لیاقت و استعدادش در حسن ترتیب و انضباط، وسعت نظر و بلندی فکر او در تساهل مذهبی و بالاخره فطانت و هوش یا عقل و درایت وی یک شخصیت فوق العاده‌ای را در نظر ما مجسم میسازد، چنانکه فرزندان واقعی ایران هم همین عقیده را که مبنی بر حقیقت است درباره او دارند.

چون شرح احوال نوشیروان تمام نخواهد بود مگر اینکه از وزیر معروفش بزرگمهر هم ذکری شده باشد لذا خاطر خوانندگان را بشرح زیر معطوف میدارد. اینمرد برجسته ابتدا توجه شاهانه را بطرف خود جلب نموده برای آموزش و پرورش فرزندش هرمز تعیین گردید. اگرچه هرمز در بدو امر صدمه‌ای به احساسات این استاد وارد آورده ویرا از خودش رنجانید، ولی بعد پوزش خواسته همه نوع محبت و احترام باو مینمود. بزرگمهر زود کارش بالا گرفته بمنصب

(۱)-Khotan.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۴

وزارت رسید و بسیاری از اصلاحات نوشیروان را میتوان بحسن کفایت و کاردانی او منسوب داشت.

در یکی از حکایات مشهور مشرق‌زمین نقل شده است که یکوقت مجمعی از حکما با حضور کسری منعقد و این سؤال مطرح گردید که بزرگترین بدبختی کدام است؟ یکنفر حکیم یونانی گفت که آن بنظرم پیری و کودنی است که با فقر و استیصال جمع شده باشد، دانشمند هندی گفت، امراض جسم است که به آلام روحی اضافه شده باشد. بزرگمهر گفت من خیال میکنم که بدترین مصائب و بدبختی برای آدمی آنست که بهیند عمرش قریب باتمام است و کار نیکی نکرده باشد. این جواب مورد پسند واقع شده و نظر حکمای خارجه را بطرف این مهین دستور جلب نمود. او در دوره نوشیروان و نیز در دوره جانشینان وی نفوذی بسزا داشته مگر خسروپرویز که بعقیده عموم او را بجرم مسیحی شدن بقتل رسانید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۵

«پادشاه دشمنی را که بر زمین افتاده لگدمال میکند»

فصل چهل و یکم تشکیلات، زبان و معماری در دوره سلسله ساسانی

«مجسمه‌ایست عظیم که مینماید مال یک آدمی است پرشور و میگویند که آن مجسمه سامپسون است و در اطراف آن مجسمه‌های زیادی هستند که لباسشان طرز و ترکیب لباس فرانسه است و دیگر گوشه‌های آنها خیلی دراز میباشند و این مجسمه‌ها تماما نیمه‌برجسته است»

«ژوسفا باربرو در باب مجسمه‌سازی ساسانیان روی تخته‌سنگ»

اداره دولت ساسانی

در اصطلاحات و نظم نوین نوشیروان و اصول و مبانی آن شرح مبسوطی که طبری «۱» نوشته و مسعودی هم آنرا تثبیت و تأیید نموده است بسیار دلچسب و شیرین می‌باشد و چون این سیستم و طریقه همواره مورد توجه شاهان بعد بوده و بر طبق آن عمل مینمودند حتی خلفای اسلام هم همانرا سرمشق خود قرار داده‌اند لازم میدانم که آنرا بطور تفصیل مذکور دارم.

نوشیروان پس از جلوس بر تخت دریافت و دید که تعدی و احجاف، جور و بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش و ناامنی، تعصب مذهبی و بالاخره جنجه و جنایت

(۱) - جلد دوم صفحات ۲۳۲ - ۲۲۲. من بکتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف سرآرتور کریستن سن نیز مراجعه نموده‌ام (مولف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۶

سراسر کشور را فرا گرفته است و لذا با یک اراده آهنین تصمیم گرفت که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظم نوین برقرار نماید. اول قدمی که برداشت کشور را به چهار ایالت (استان) بزرگ تقسیم نمود که آن بشرح زیر است الف- شرق مشتمل بر خراسان و کرمان ب- غرب که عبارت بود از عراق و بین النهرین. پ- شمال متضمن ارمنستان و آذربایجان. ت- جنوب شامل فارس و خوزستان.

این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیاد بچهار والی و استاندار تا یک اندازه خطرناک بنظر می‌آید، لیکن بر اثر نفوذ شاه و جدیت و فعالیت شخص او و نیز بوسیله جاسوسان و کارآگاهان که در تمام مملکت متفرق بودند از هر سوءاستفاده و خطری که متصور بود جلوگیری میشد.

مالیات ارضی

اصلاحات مالی و آئین جدید او در اخذ مالیات بمراتب مهمتر از حوزه‌بندی مزبور بوده است، چه شاید از زمان هخامنشیها رسم بر این جاری بود که دولت قسمتی از محصول را که آن روی حاصلخیزی زمین تعیین میشد دریافت میداشت و میزانش هم از یک دهم تا یک نیم بوده است و این طریقه مالیات که بواسطه اجحافات و تحمیلات مأمورین طاقت فرسا شده نه تنها زارع را از کار دلسرد میکرد و نمیکذاشت که بر مقدار محصول خود و درآمدش بیفزاید بلکه سبب اتلاف و خرابی هم بوده است چه تا جمع کنندگان مالیات یا تحصیلداران مقدار سهمی دولت را معلوم و مفروز نمیکردند «۱» زارع نمیتوانست محصولش را بردارد و یا میوه و سردرختی‌ها را جمع کند، نوشیروان مالیاتی با کمال بصیرت و فراست وضع نمود مرکب از نقد و جنس هر دو ولی بدینطریق که اول اراضی را حکم داد مساحت کردند و بعد از هر جریبی یکدرهم نقد با مقدار معین و معلومی جنس مقرر داشت گرفته شود و این میزان که فقط برای اراضی مزروع بود هیچوقت زیاد نمیشد و در نتیجه زارع آزاد بود و میتوانست

(۱) - طبری در جلد دوم صفحه ۱۵۲ کتابش حکایتی نقل کرده که قابل توجه است و آن بشرح زیر می باشد قباد یک روز طفلی را دید که خوشه انگوری از یک درخت انگور چید. مادر طفل که اینرا دید ویرا کتک زده و خوشه را از دستش گرفت و بدرخت بست. قباد از زن جهت پرسید در پاسخ گفت چون سهمیه پادشاه هنوز جمع و مفروز نشده جرئت نمیکنند دست بدرخت بزنند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۷

برای فائده خودش کار کند و محصولش را هر قدر بخواهد بسط و توسعه بدهد و مخصوصا مطمئن بود که آنچه کشت میکند محصولش را خود خواهد برداشت، بطوریکه مینویسند هر سال تمام اراضی مزروع را درست بازدید و معاینه میکردند تا بفهمند کجا آباد شده و کجا نشده است و اینکار چون احتیاج با جزاء و کارمندان زیاد دارد مشکل است آنرا باور کرد ولی اینقدر مسلم است که در این قسمت پیشرفت قابل ملاحظه ای شده و وضعیت کشاورزان نسبت به پیش بر مراتب بهتر و رضایت بخش تر بوده است. علاوه بر مالیات ارضی مالیاتی بر درختان میوه دار وضع نمود و نیز مالیات بر مستغلات و مالیات سرانه هم بوده است. مالیات های فوق الذکر در سه قسط، در هر چهار ماهی یک قسط پرداخت میشد و برای جلوگیری از تعدی و اجحاف مأمورین به مخها اختیار داده شد که در اعمال آنها نظارت کنند.

پیشرفت در آبیاری و وسایل ارتباط

علاوه بر اصلاحات اساسی بالا نوشیروان در ترقی و توسعه وسایل آبیاری همواره کوشش مینمود، او در ساخت سدها و بندها و سایر وسایل آبیاری که در آنوقت مثل امروز قسمت اعظم محصولات کشاورزی نتیجه مستقیم آن بود بذل مساعی نموده و قدمهای وسیعی برداشت، برای ازدیاد نفوس مملکت ازدواج را مخصوصا در میان فقرا و تهیدستان ترویج نمود و نیز قسمتی از اسرای خارجه را در جاهای مختلف کشور جا داد. همچنین در باب وسایل ارتباطیه از هر نوع اهتمام داشته اهمیتی بسزا بآن میداد، جاده های عمده تجارتمی محفوظ و در تعمیر پل ها و نگاهداری راهها نهایت مراقبت و اهتمام بعمل میآمده است.

اروپائینی که امروز بایران سفر میکنند چیزی در نظر آنها زنده تر از این نیست که می بینند موضوع جاده ها و پل ها بکلی در طاق نسیان گذاشته شده و ابدا توجهی بآنها نمیشود و این موجب حزن و ملال است که دیده شود باشندگان کشور باین وضع قانع و راضی میباشند «۱». اما در دادگستری، اگرچه نوشیروان در هنگام ضرورت بیرحم

(۱) - اشاره بوضعیت سابق راههای کشور است ولی خوانندگان کتاب میدانند که از بیست سال و اندی باین طرف این وضعیت بکلی تغییر کرده در ساختمان طرق و احداث راههای متعدد در ایران انقلاب حیرت انگیزی رویداده است، من در پاورقی صفحه ۳۶ کتاب حاضر شرحی بر سبیل اجمال در اینباب نوشته ام و تکرار آنرا زاید میدانم (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۸

و سخت‌دل بود، شاید این اول دفعه‌ایست در تاریخ ایران که شدت و سختی با رافت و رحم هردو بهم آمیخته شده است و ویژه در مورد جوان.

ممکن است ایراد شود که این اصلاحات تماما نتیجه مستقیم فعالیت و مراقبت دائمی شخص اول مملکت و نفوذ و اقتدار شخص او بوده است و آن تا یک اندازه صحیح هم هست، معذکک اینرا هم نمیتوان انکار کرد که یک رجل نامی و مخصوصا اگر موفق شده که مدتهای زیادی بر سریر حکومت باقیماند با شخصیت خودش اثری در اصلاحات باقی خواهد گذاشت که نه فقط رعایا و زارعین از برکت آن تا یک نسل در رفاه بوده زیر بار ظلم و بی‌حسابی نمیروند بلکه کارمندان و متصدیان امور مالی هم باید نسبت به ایام پیش از اصلاحات جاریه در تمام کشور بیشتر کارآمد و قابل و کمتر حریص و متعدی باشند.

آرتش

بزرگترین تباین و اختلاف بین پارتیها و سلسله ساسانی اختلاف و تباینی است که در ترکیب قوای نظامی آنها وجود دارد. در سلطنت پارتیها سواران سبک اسلحه جز تیر سلاح عمده دیگری نداشتند و اما سواران سنگین اسلحه باید دانست شماره آنها خیلی کم بوده و بندرت هم نقش مهمی در جنگ بازی کرده‌اند و راجع به پیاده‌نظام هم همانطور که در ایران حالیه دیده میشود قسمت مزبور خیلی کم مورد توجه و اطمینان بوده است.

لیکن در دوره ساسانیان اساسا فتح یا شکست منوط و مربوط به سواره‌نظام عالی بوده است. این سواران مانند سرداران قرون وسطای اروپا دارای اسلحه سنگین بودند، سواران زبده را از متفقیین نسبتاً پست مثل ساراسن‌ها فراهم می‌کردند. سرباز سواره ایرانی بطوریکه در نقوش برجسته مشاهده می‌شود کلاه خود بر سر گذاشته و زره و جوشن بر تن راست کرده است و دیگر یک سپر مدوری بر پشت آویزان است. اینها اسلحه دفاعی بوده و اما اسلحه تعرضی و آن از یک نیزه سنگین و شمشیر و گرز تشکیل می‌یافت.

اعضاء و جوارح اسبان را هم بقدری از صفحات آهن می‌پوشانیدند که اسبان جنگی همانند اسبهای عرابه‌ای که در نقوش برجسته دیده می‌شوند برای اینکار لازم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۳۹

داشت همچنانکه برای سرداران قرون وسطای اروپا اسبی شبیه بآن بوده است که امروز در لندن نژاد آنرا می‌بینیم که گاری آب‌جوفروشی را میکشد. تیراندازان مثل کمانداران قرون وسطی قسمت مهم پیاده‌نظام را تشکیل میدادند. آنها از پشت سپرهای مشبکی با نهایت تندی و فرزی و نیز مهارت و استادی تیر انداخته و دشمن را بستوه می‌آوردند. این سپرهای مشبکی را هخامنشی‌ها از آشوری‌ها گرفته و تا زمان ساسانیان در آرتش ایران رواج داشته است.

بقیه پیاده‌نظام پشت سر تیراندازان برای تقویت و حمایت آنها مقام داشته و اسلحه تعرضی آنها نیزه و شمشیر بوده است ولی اسلحه دفاعی آنقدر نداشتند، این دسته قشون چنانکه عملیات جنگی نشان میدهد با لژیون‌های رومی بخوبی جنگیده

و از عهده سربازان رومی هم آورد و حریف خود درست برمیآمدند، برخلاف سپاه پیاده پارتیها که تقریباً همیشه از جنگ تن به تن اجتناب میکردند.

و این بطوریکه در فصل بیست و دوم ذکر شد، در اربیل بود که فیلها نخستین بار در یک جنگ رسمی معروف عرض اندام نموده‌اند و اما چه نقشی بازی کرده‌اند ذکر از آن بعمل نیامده است، از آنوقت به بعد اهمیت فراوانی بآنها در جنگ داده میشد، گرچه پارتیها از این قسمت غافل بوده و اهمیتی باین حیوان نمی‌دادند، حتی در لازیکا که از مرکز خیلی دور افتاده بود سپاهیان ساسانی فیلان جنگی با خود برده بودند. این فیلها چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد در جنگ بر علیه اعراب نقش خوبی بازی کرده و خدمت نمایانی کردند.

از جمله تفوق و برتری شاهنشاهی ساسانی نسبت بسلسله پیش این بوده است که در فنون محاصره و گشودن قلاع و شهرها مهارت داشته و از تمام آلات و ادوات محاصره استفاده میکردند. پادشاهان ساسانی، مخصوصاً در دوره‌های اخیر هرقله مهمی را که مورد حمله قرار میگرفت تسخیر نموده برخلاف پارتیها که عملاً از عهده تسخیر یک شهر دارای برج و بارو برنمیآمدند. طریقه معمول در محاصره این بود که بوسیله گودالهائی که میکندند تحت حفاظت سپرهای مشبکی پیش رفته تا به خندق شهر میرسیدند و بعد آنرا با خاک و خاشاک پر میکردند، آنوقت با گرز و دَبوس یا سایر ادوات بدیوار

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۰

میزدند تا منفذی پیدا میشده سپس حمله بشهر میبردند، یا اینکه برجهای متحرکی نزدیک دیوار بنا میکردند و با منجنیق‌های سوار بر آن دشمن را از استحکامات خود میراندند، ما هیچ دلیل نداریم که بگوئیم ساسانیان در فن محاصره شهرها بر رومیان که ابتدا استاد آنها بودند برتری داشته‌اند، لیکن نسبت به پارتیها ابدا جای تردید نیست که آنها در تمام قسمت‌های مربوطه بفن حرب بمراتب جلوتر بوده‌اند.

در قشون نوشیروان بکسانی حقوق داده میشد که کارآمد و درست مسلح و آماده کار باشد و یا اگر جزو سواره‌نظام بودند از اسلحه و اسباب سواری آنها چیزی کم نباشد.

چنانکه در این باب نقل شده که شاهنشاه یکی را با اختیارات تام برای پرداخت حقوق تعیین نمود و نامبرده تمام افراد قشون را در میدانی سان دیده اما در پرداخت وجه تعلل نمود تا آنکه خود نوشیروان هم برای دریافت حقوق خود حضور پیدا کند، بالاخره شاهنشاه نیز در حالیکه سلاح زیب تن کرده سواره وارد میدان گردید. در اینجا او مورد بازرسی کامل واقع شد و در نتیجه معلوم گردید دو زه کمان یدکی را که جزو اسلحه سواره‌نظام بود با خود ندارد و لذا اشاره شد که برگردد و آنرا با خود بیاورد. این پادشاه نامی هم حسن اطاعت نشان داده بقصر برگشت و آن دو زه کمان را برداشته بدانمحل عودت نمود و پس از بازدید و سان قشون چهار هزار و یکصد درهم یا یکصد و دوازده پوند که عالیت‌ترین حقوق یعنی حقوق درجه سپهسالاری آنروز بود دریافت داشت.

از این بیان ثابت میشود که نوشیروان در تشکیل آرتش ثابت مرتب برخلاف روش تحمیلی ملوک الطوائف رویه اردشیر را برگزیده است.

شاه و دربار

عظمت و شکوه دربار شاهان ساسانی و تجملات آن حیرت‌انگیز بود بطوریکه در تاریخ عالم نظیر آن در هیچیک از خاندانهای سلطنتی دیده نشده است.

نقل میکنند دیوکلسین در طرز لباس و نیز در رسوم و آداب درباری از پادشاهان ساسانی تقلید مینموده است. نقوش برجسته صورت صحیح واقعی اسلحه عالی جنگی، زربفتهای پر ثروت، زین و یراقهای مجلل و باشکوه را که بامر شاهنشاه وانمود شده برای ما محفوظ داشته و در دسترس ما گذاشته‌اند. محیط شاه یعنی اطاق تختگاه بزرگ او نمونه کامل از حشمت و

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۱

جلال بوده است و از جمله نفایس آن یکی قالی زربفتی معروف به «فردوس شاهی» یا بهارستان کسری میباشد. طول این فرش هفتاد و عرض آن شصت ارش بود. شرحیکه میور «۱» درینباب نوشته ما آنرا در زیر از نظر خوانندگان میگذرانیم. این فرش باغی را نمایش میداد که خاکش از طلا و زمین آن از نقره و چمن آن زمرد و جویبارش از لؤلؤ و مروارید بوده است و نیز اشجار و اثمار و گلها و ریاحین آن تماما از خرده‌های درخشان الماس و یاقوت و سایر جواهرات نفیسه گران‌بها تشکیل یافته بود. این فرش عدیم‌الظنیر و تخت بزرگ زرین که هرپایه آن از یک قطعه یاقوت تشکیل یافته بود و نیز تاج شاهی بی‌بها که بواسطه حجم و سنگینی زیاد آنرا بر سقف آویزان کرده بودند واقعا هر بیننده‌ای را مات و مبهوت میساخت.

آئین دربار نیز شاهانه و فوق‌العاده مجلل و عالی بود. اولاً پادشاه دور از سایرین که در اینمیان پرده‌ای هم حایل بود بر تخت می‌نشست. این جا حتی از بزرگترین رجال درباری تا وقتیکه بطور خاصی اجازت نمی‌یافت نمیتوانست نزدیک برود. مسعودی مینویسد دربار از سه طبقه بزرگ تشکیل می‌یافت. اول صاحبمنصبان ارشد و شاهزادگان بزرگ نامی در سمت راست تخت بفاصله سی پا دور از پرده شاه میایستادند و بعد استانداران و فرمانداران و نیز پادشاهان دست‌نشانده بهمین فاصله پشت سر صف میکشیدند و در آخر بازیگران و نوازندگان و سازندگان بودند که طبقه سوم را تشکیل میدادند گارد. شاهی ظن قوی آنست که در سمت چپ تخت میایستادند. وقتیکه شاه یکی از رعایا اجازه حضور میداد او با دستمالی دهان خود را می‌بست تا از دم او «مقام مقدس شاهانه» آلوده و پلید نشود، او وقتیکه از پرده داخل میشد فوراً بروی خاک میافتاد و همینطور افتاده بود تا آنکه اجازه می‌یافت بلند شود.

وضع زنان از بعضی جهات خوب و پسندیده بود چه یک چنین قانونی که آنها را منزوی کند در کار نبود بلکه آزادی داشته‌اند. عده زنان خسرو پرویز در میان شاهان ساسانی از همه زیاده‌تر بوده است، چنانکه طبری مینویسد عده زنانی که او در حباله

Muir-(۱).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۲

خود داشت دوازده هزار نفر بودند و معذکک عشق و علاقه و خاص او به شیرین بوده است.

بطوریکه از زمان هخامنشی‌ها معمول بود هر یک از پادشاهان یک زن معتبر داشت که عموماً شاهدخت (شاهزاده) بود، هر چند این رسم استثنای پذیر هم بوده است، این عده زنان او معمولاً باید بسیاری از سلاطین ضعیف را از پا در انداخته و تحمیل زیادی بر مالیه مملکت بوده است.

عمده مشغولیت و تفریح شاهان ساسانی شکار بوده است و برای اینکار ترتیبی که معمول بود اینکه در قورق گاهها (فرا دیس یا باغهای بزرگ سلطنتی) جانوران شکاری زیاد جمع میکردند و یا در یک محل شکار خیز حیوانات شکاری را از جلو رانده بسمت محوطه‌ای که پرچین یا طنابی بدور آن کشیده بودند میبردند. قوش‌بازی هم از قدیم معروف و متداول بوده حتی از میان افسران دربار ساسانی یکی هم قوشچی‌بازی بوده است.

بازی چوگان نیز در میان پادشاهان ساسانی معمول بود. چنانکه سابقاً در تاریخ پهلوی مذکور داشتیم اردشیر مؤسس این سلسله بدربار اردوان دعوت شده و یکروز با پسران پادشاه بشکار و میدان چوگان‌بازی میرود و آن بنظر اول دفعه‌ای است که دیده میشود در تاریخ ذکری از چوگان‌بازی بمیان آمده است و نیز شاپور اول، علاقه‌ای که باین بازی داشت ما آنرا در سابق ذکر نمودیم.

از میان پادشاهان اخیر نه تنها خسرو پرویز بلکه شیرین و بانوهای او معروف است در ساعات تفریح چوگان‌بازی میکردند چنانکه نظامی در اینخصوص سروده است:

چو در بازیگه میدان رسیدند	پر پرویان ز شادی می‌پریدند
روان شد هر مهی چون آفتابی	پدید آمد ز هر کبکی عقابی
گهی خورشید بردی گوی و گه ماه	گهی شیرین گرو دادی و گه شاه

و اما بازیهای توی خانگی و آن شطرنج بود که در بالا ذکر شد. نوا و موسیقی بطوریکه حجاریها و نقوش برجسته نشان میدهند مقام بسیار شایسته و ارجمندی را دارا بوده است و حتی در شکار گاهها ارکستر و دسته مغنی همراه بوده و شاه در اثنای تاخت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۳

وتاز از شنیدن نعمات و الحان دلپذیر روحش تقویت می‌یافت و اینکه در شهرهای بزرگ ایران هنوز معمول است که هنگام طلوع و غروب آفتاب ساز میزنند تاریخ آن اگر بقهقرا برویم ظن قوی اینست که منتهی بدوره ساسانیان «۱» میشود.

۵۱- کاخ ساسانی در فیروزآباد

زبان پهلوی

این مسئله که زبان رسمی دوره ساسانیان چه بود تا یک اندازه

(۱)- افتخار عوالم شیعه صفحات ۸۷-۸۶ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۴

مبهم و تاریک است. کتب و رسائل زیادی که حجم آنها طبق نظریه وست «۱» و تخمینی که کرده باندازه حجم تورات میباشد در پهلوی بما رسیده است و باید دانست که این لفظ یعنی کلمه پهلوی بیشتر در خط است نه لغت و زبان ولی عموماً بدین رفته‌اند که زبان رسمی ایرانیان در دوره ساسانیان پهلوی بوده است. تاریخ اولیه استعمال این زبان و تکلم بآن تا چهارصد سال پیش از میلاد است و آخرین کتابی هم که در آن نوشته شده متعلق بقرن نهم میلادی میباشد، لیکن در اثناء نیمه آخری حیات آن، استعمال پهلوی محدود و منحصر به نقل از کتابهایی بوده که پیش باین زبان نوشته شده بودند. یکی از چیزهای شگفت‌آوری که در این زبان وجود دارد آنست که آنچه خوانده میشود کاملاً غیر از آنچه است که نوشته شده است. مثلاً بجای عنوان پادشاه «شاه شاهان» بزبان آرامی «ملکان ملکا» نوشته شده در صورتیکه آن «شاه شاهان» خوانده شده است و یک مثال دیگر که عمومی است «لاهما» برای نان نوشته ولی نان خوانده میشود و مانند آن و این رسم و طرز تحریر برای مردمی که خط کتابت آنها از علائم و رموز تشکیل یافته و یا مجموعه این حروف را دائماً بجای علامت و نشان می‌گرفتند یک امر عادی بوده است چنانکه پروفیسور برون تحقیقاً نشان داده علم سیاقی که امروز در تمام ایران متداول است که در حساب بکار می‌برند مخفف یا مصحف اشکال نامهای عربی است که برای شماره‌های مختلف استعمال میشوند.

من در فصل نهم کتاب شرحی از اوستا بطور مختصر مذکور داشتم و گفتم که آن بزبان ویژه موسوم به اوستائی نوشته شده و تا طلوع سلسله ساسانی مهجور و در طاق فراموشی گذارده شده بود ولی در این زمان و بتوسط اردشیر کتاب مزبور دقیقاً جمع‌آوری شده و مدون گردید. این کتاب بواسطه رواج یافتن مطالعه کتابهای مقدس زردشت دوباره در پهلوی شرح شده و بر حجمش افزود، در فرنگستان تقریباً تا زمان

(۱) - «مقدار، زبان، و عصر ادبیات پهلوی» تألیف فاضل مشار الیه. برون در تاریخ ادبیات ایران شرحی بطور اختصار در اینباب نوشته و من خودم را مدیون کتابهای پروفیسور نامبرده میدانم (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۵

اخیر کتب مقدس زردشت را زند اوستا مینامیدند ولی اکنون بر همه مبرهن گردیده که زند شرح بر متن باستان بزبان پهلوی است و اما پازند و آن عبارتست از شرح بر شرح.

ممکن است سؤال شود که بین فارسی امروز با پهلوی نسبت و ارتباطی که هست چیست؟

در جواب میگوئیم که پهلوی زبان مهجور و متروک ایرانی میباشد، چه پیش از ورود زبان عرب بآن تکلم مینمودند. اگر برای تحصیل کرده‌های امروز ایرانی زبان مزبور گفته شود در صورتیکه (هوزوارش) آنرا بردارند تا اندازه‌ای قابل فهم میباشد.

کتیبه‌های پهلوی روی تخته‌سنگ

کتیبه‌هایی که از پهلوی در احجار منقور است و قسمت زیاد آنها حل شده مشتمل بر مطالب مهم تاریخی میباشد و از آنجمله «نقش رجب (۱)» است که تاریخ آن متعلق بزمان اردشیر میباشد.

این کتیبه بدو لهجه پهلوی نوشته شده است و ترجمه‌ای هم از یونانی ضمیمه آن میباشد در پایان قرن هیجدهم میلادی د. ساسی برای ترجمه آن بکمک یونانی کوشش مظفرانه نموده لیکن با همه این موفقیت‌های درخشان و مساعی و کوشش‌های خیلی سختی که در اینباب تاکنون شده هنوز برای روشن کردن این یادداشت‌های تاریخی خیلی چیزها باقیمانده که حل نشده است.

ادبیات پهلوی

وست «۲» کتب و نوشتجات پهلوی را بسه قسمت زیر تقسیم کرده است. الف- تراجم و تفاسیر متن اوستا در پهلوی. ب- کتابهای پهلوی راجع بامور مذهبی. پ- کتب و رسائل غیرمذهبی. اما قسمت اول و آن مشتمل است بر بیست و هفت کتاب یا رساله ولی بطوریکه وست خاطر نشان میکند آنها را نمیتوان نمونه خوب ادبیات پهلوی دانست زیرا مترجمین پارسی بواسطه اوستا پابند بوده‌اند که لغات و الفاظ آنرا همانطور که بوده مرتب و مدون نمایند و اما قسمت دوم و آن پنجاه و پنج کتاب و رساله است و حاوی پانصد هزار لغت یا واژه میباشد. در این

(۱) - و آن عنوان فصل ۳۶ کتاب قرار داده شده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۶

قسمت، ادبیات ذیقیمت زیادی موجود و در دسترس ما گذاشته شده که از آنجمله است دینکرت یعنی سنن و اعمال مذهبی و نیز بوندهشن یا اساس دهنده که دارای اهمیتی بسزا میباشند. وست کتابهای دیگری را هم ذکر نموده بعلاوه امثال، تفاسیر و روایات زیادی را نیز اسم برده است.

و اما قسمت اخیر و آن فقط یازده کتاب و رساله است که قدیمتر از همه یات کار زریران میباشد و آن رمانی است در پهلوی که در پانصد سال بعد از میلاد نوشته شده است.

این داستان چنانکه برون مینویسد بتمام داستانهای رزمی ملی مربوط میباشد، گو که آن یک حکایت بیش نیست لیکن عناصر و مواد اصلی وی همانست که در طبری و شاهنامه موجود میباشد و این قضیه بسیار مهم و قابل دقت نظر است و از این کتاب هم نفیس تر کارنامک پهلوی ارت خشیر پاپکان میباشد که نولد که آنرا بآلمانی ترجمه نموده است.

کتاب نامبرده در ششصد سال بعد از میلاد نوشته شده است و از مقابله آن با شاهنامه معلوم میشود که فردوسی در متابعت از اسناد و مآخذ ساسانی خود تا چه اندازه دقیق و مواظب بوده است. کتابهای دیگر شامل رسایل و مقالاتی هستند در عجایب سیستان و بازی شطرنج و اما در موضوع شعر و شاعری ابداء چیزی از ساسانیان بما نرسیده است.

نمونه معماری ساسانی

از آثار معماری و فنون پارتیها چون چیز قابلی در دست نیست نمیتوان سبک معماری سلسله نامبرده را وصف نمود چه بوده است. البته شاهان ساسانی آثار و یادگارهای مجلل و باشکوهی را از معماری هخامنشیان خیلی بهتر از وضعی که امروز از آنها بنظر میرسد بمیراث برده اند و اما از آنجا که کرسی حکومت ایران در ایران اصلی نبوده بلکه در دره دجله و فرات واقع شده و تیسفون که از پارتیها بطور میراث بآنها رسیده پایتخت واقعی بوده است لذا ایشان برای احتیاجات خودشان در معماری از هاترا یعنی الحضر و تیسفون نمونه گرفتند.

خصایص عمده معماری ساسانی

قدیمترین ابنیه ساسانی همگی تقریباً روی نقشه واحدی بنا شده اند که نهایت درجه بسیط و ساده است. من در نظر گرفته ام بعضی از این کاخها را که شهری بسزا دارند ذیلا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۷

بطور خیلی مختصر تشریح و توصیف نمایم.

کاخهای مزبور که در شکل، مربع مستطیل میباشند عموماً در طول شرقی و غربی ساخته شده و مدخل بنا یعنی سرسرا یا طاق بلند عالی درست در وسط واقع است بطوریکه آن یک خاصه برجسته کاخ میباشد و این طرز حتی در ابنیه مذهبی و مسکونی فعلی ایران هم دیده میشود و دیگر از خصایص و ممیزات، تعداد اطاقهای مربعی شکل است که مطوق و گنبدی و هر کدام بدیگری راه داشته یعنی تودرتو بوده است. حیاط و صحنی نظیر ایران کنونی یک خاصه ثابت و تغییرناپذیر شمرده میشود است. کاخهای دو اشکوبه در هیچ جا دیده نمیشود. تزئینات بنا عبارتست از طاق نماها، مقرنس کاری ها، ستون های مربع یا نیم ستونها همچنانکه در هاترا (الحضر) بود و اما زینت های داخل کاخ و آن گچ کاری و رنگ آمیزی و نقاشی بوده است.

کاخ فیروزآباد

در جنوب شرقی شیراز سر دوراهی که بسمت بوشهر می رود کاخ جور و حالیه معروف به فیروزآباد واقع است و آن از باستانی ترین کاخهای ساسانی شمرده شده و تاریخ ساختمان بطوریکه نوشته اند از قرن سوم میلادی است. طرح و زمینه بنا مستطیل میباشد و آن سیصد و بیست پا درازی دارد و هفتاد پا پهنا. مدخل کاخ فقط یکی است و آن عبارت از یک طاق هلالی قشنگی بوده که از آنجا داخل یک تالار گنبدشکلی میشده که نود پا درازی و چهل و سه پا پهنا داشته است، در هر یک از دو طرف این منظر عالی تالارهای کوچکتری قرینه هم وجود داشت، پشت سر این اطاقهای عمده و اساسی سه اطاق مربعی پوشیده از گنبد های بیضی شکل بودند، گنبد های مزبور بعقیده بعضی قدیمترین نمونه گنبد «۱» ایران میباشد، این آپارتمانها با راهرو در و مدخل های آراسته و نیز پنجره های مصنوعی آنها به اطاقهایی راه داشته است که بطرف یک صحنی در حدود نود پای مربع باز میشدند و گرداگرد آن اطاقهایی باندازه های مختلف بنا شده بودند.

(۱) - «تاریخ و ترقی و تکامل تدریجی گنبد در ایران» تألیف ک، آ. ث کرسول (Cresswell) (مجله ر، آ، س شماره جولای ۱۹۱۴). عقیده نویسندگان امروز عموماً برخلاف سابق بر اینست که کاخ فیروزآباد قدیمتر از سروستان است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۸

تزئینات بیرونی که عبارتست از هلالهای بلند و تنگ و نیم ستونهایی بشکل نی به مجموع این ساختمان معظم صورتی که داده است ساده و بطور قطع بی پیرایه میباشد، هر چند تناسب آن برای یک دژ محکم و معظم بیشتر از یک عمارت مسکونی است.

منجمله کاخ سروستان واقع در نزدیکی فیروزآباد است، گو که آن قدری بعدتر بنا شده لیکن قرابت نزدیکی باین کاخ قدیم دارد.

طاق کسری

طاق معروف کسری «۱» که منظره آن بطوریکه در فصل چهل و دوم ذکر خواهد شد اعراب را مات و مبهوت ساخته بود بدبختانه امروز جز پاره‌های یک تالار مسقف طاقی به پهنای ۲۵ متر و ۸۰ سانتیمتر چیزی از آن باقی نمانده است، شاهنشاه ساسانی معمولاً در این اطاق بر تخت زرین خویش نشسته بر عیایش خود را نشان میداد. تالار مزبور حتی در دوره‌های بربادی خود ستایش هریک از طبقات مسافری را که بدجله و از آنجا به بغداد سفر میکردند جلب مینموده است. تزئین و آرایشی که بسر در یا جلو عمارت داده شده است بواسطه ستونها و هره‌ها عمارت را بچندین قسمت منقسم نموده و نتیجه‌ای که از آن حاصل شده بطوریکه از گراور کتاب معلوم میگردد بی‌نهایت جاذب و فریبنده است. چون از این کاخ مجلل جز یک خرابه چیزی باقی نمانده لذا نمیتوان راجع به شیوه و طرز آن اظهار عقیده نموده زمینه و طرح بنا را که از شاهکارهای معماری عصر نوشیروان است معلوم داشت ولی در این شکی نیست که آن از روی نقشه کاخهای فوق‌الذکر بنا شده است. خاقانی خرابه این کاخ را برای موعظت و عبرت موضوع قرار داده قصیده‌ای گفته که چند بیت آن این است.

ایوان مداین «۲» را آئینه عبرت دان

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

(۱) - این کاخ، ایوان یا طاق کسری هر دو نامیده شده است و این دو اسم در معنا یکی و فرقی باهم ندارند ولی اصطلاح اولی قدیمتر میباشد.

(۲) - مداین یعنی شهرها اسمی است که اعراب به تیسفون میدادند چه بناء آن مطابق روایات از بهم زدن هفت شهر و هفت قصبه صورت گرفته است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۴۹

از دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

یک ره زره دجله منزل بمداین کن
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
تا سلسله ایوان بشکست مداین را

کاخ خسرو در قصر شیرین

کاخ فیروزآباد و سروستان نسبتاً کوچک و در بناء آنها منظور این نبود که جمع کثیری از خدمتگذاران و چاکران را در آنها منزل داده باشند ولی اکنون قلم را بطرف کاخی معطوف میداریم که اساساً با آنها تفاوت و فرق دارد و آن

عبارتست از «عمارت الخسرو» یا کاخ خسرو در قصر شیرین که در سمت غربی دامنه‌های زاگروس واقع و تاریخش هم از آغاز سده هفتم میلادیست. کاخ نامبرده در پارکی که محیط آن شش هزار متر می‌باشد بنا شده است، در بعضی جاها دیوارش هنوز نمودار است و آن شش متر و نیم ارتفاع دارد، در این نزهتگاه وسیع امروزه بجز ریشه‌های درختان خرما و انار چیز دیگری دیده نمی‌شود، لیکن نویسندگان عرب شرح قشنگی این باغ و شماره جانوران نادر و کمیابی را که در آن آزاد می‌گشتند به تفصیل نوشته‌اند.

این کاخ مجلل که شعاع بر که آب مصنوعی جلو آن چشمها را خیره مینمود در طول شرقی و غربی بنا شده و دارای ۳۴۲ متر طول و از عریض‌ترین نقطه ۱۸۷ متر عرض بوده است. در سمت شرقی عمارت پله‌کانی دو ردیف بود که منتهی بایوانی میشد که ۹۹ متر پهنا داشته است. این ایوان بر اطاقهای مسقف طاقی چندی قرار داشته که سه اطاق آن مدخل یک دهلیز طولی را تشکیل میدادند و اطاقهای متعدد دیگری هم باین دهلیز راه داشته‌اند. مدخل اصلی عمارت از همان پله‌کان فوق و از وسط ایوان بیک سرازیری میگذشت که با ۲۴ ستون آرایش یافته بود و از آنجا به آپارتمان شاهنشاه داخل میشدند. اول تالار بزرگ و وسیع این کاخ بسه راهرو تقسیم شده و منتهی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۰

باطاق مربعی میشده است و بعد از آنجا باطاقهای دیگری داخل میشدند و ایوان مسقفی ۵۲- تزئینات کاخ ماشیتا (اقتباس از کتاب «هفتمین دولت بزرگ شرقی»)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۱

نیز در مرکز حیاط قصر دیده میشد. اطاقهای پادشاه (نظیر آنچه در تخت جمشید است) دارای سقف چوبی برخلاف اطاقهای دیگر که عموماً طاقی بودند. مصالح و موادی که در این ساختمان بکار رفته از سنگهای آهکی کاخهای هخامنشی پست‌تر می‌باشد که در آن صفحات این مواد زیاده‌تر بوده است. ستونها از آجر تراش و با گچ اندود شده و در اینقسمت هم با مواد کاخهای مجلل هخامنشی تفاوت کلی دارد.

کاخ ماشیتا

و آن در آغاز سده هفتم میلادی بدست خسرو پرویز بنا شده و نسبت به «عمارت خسرو» وسعتش کمتر است، تزئینات این کاخ از حیث قشنگی و تناسب الحق حیرت‌انگیز و نمیتوان نظیر آنرا در سایر جاهای ایران پیدا کرد. سنگهای سختی که بچندین مثلث تقسیم شده و در هر قسمتی گل و بته منقوش و بعد در تمام اطراف آن شاخ‌وبرگ و حیوانات و میوه‌جات نقر کرده‌اند که از میانه آنها بسیاری از حیوانات نمودار است و میتوان آنها را تمیز داد و شناخت.

در شاهنشاهی ایران هیچوقت چنین تزئیناتی که نمونه جمال و نفاست و ظرافت باشد دیده نشده و این بدست مسرفانه خسرو پرویز سبکسر در محلی که چقدر از ایران مسافت داشته صورت گرفته است، ولی مقدر نبود او بیش از چند سالی از آن متمتع شود.

مشهورتر و عالیترین شاهکار فنی شاهان ساسانی نقوش برجسته در نقش رستم و یا بطوریکه نامیده شده‌اند «صورت رستم» میباشند که نمونه‌های دیگری و مثل آن جالب توجه در شاپور و سایر جاها موجود میباشد. من در فصل پانزدهم شرحی راجع بمقابر و دخمه‌های پادشاهان مقتدر هخامنشی که در تخته‌سنگ‌ها بریده‌اند مذکور داشتم و در زیر همین‌ها است که شاهان ساسانی شرح فتوحات و مفاخر و پیروزیهای خودشان را با کمال اهتمام نقر کرده‌اند. قبل از توصیف این تصاویر که یکنفر وقتیکه نزدیک میرسد میبند آنها را که با یک ابهت و عظمتی روی تخته‌سنگ‌هایی که سرایش گذارده شده قرار دارند.

خالی از دلچسپی نیست که تذکر داده شود که حقیقت آنها مثل حجاریهای بیستون از سالیان دراز مکتوم بوده و فقط از یکصد سال است که پرده از روی این راز برداشته

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۲

شده است. ایرانیان قرن‌ها بود صورت مبارز منقور دارای ریش بلند را متعلق به رستم پهلوان نامی خود دانسته و چیزی غیر از این در مخیله آنها خطور نمیکرد و این اشتباه ۵۳- طاق بستان در کرمانشاه

در اسم «صورت رستم» هنوز دوام دارد چه در باب نقوش برجسته دیده میشود همین اسم از تمام طبقات بطور ثابت استعمال میشود. شکی نیست که مسافرین و جهانگردان اروپائی هم در نوشتجات خود راجع باینموضوع بخطا رفته بیاناتی که در این باب نموده‌اند از حلیه صحت و حقیقت عاریست، از میانه آنها (فقط) ژوسفا باربرو «۱» از اهل و نیز که در قرن پانزدهم بایران سفر کرده است بیانی که در اینخصوص نموده قابل بسی توجه میباشد و این همان بیان جالب و جاذبی است که ما آنرا عنوان فصل جاری قرار داده‌ایم.

حتی نیبور «۲» که در آخر قرن ۱۸ میزیست تشخیص ایرانیان را که آن متعلق به رستم است اعتراف نموده و بالاخره تا نیمه قرن ۱۹ این عقیده غلط یعنی انتساب نصف

(۱)- Josefa Barbaro

(۲)- Niebuhr

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۳

این حجاریها به پارتیها رواج داشته است و فقط در این اواخر عقیده مزبور متروک و منسوخ گردید.

تعداد نقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست که چهارمین یا دسته میانی آن فوق العاده مهم و قابل توجه می باشد چه آن اسارت و دستگیری والرین امپراطور روم را در نظر ما مجسم میدارد که بزرگترین افتخار جنگی خاندان ساسانی بشمار می آید.

کرزن شرحی محققانه درین باب نوشته که بهتر این میدانم عین آنرا در زیر از نظر خوانندگان بگذرانم: این سطح دارای سی و پنج و نیم پا طول و شانزده پا عرض آن میشود و اما ارتفاعش از زمین تا به پای صورتهای مزبور و آن در حدود ۴ پا می باشد. صورت میانی که اندازه قامت آن بزرگتر از قامت انسانی می باشد صورت شاپور است که بر اسبی سوار و دو نفر رومی مقابل وی ایستاده اظهار اطاعت و انقیاد مینمایند و آنها یکی قیصر اسیر و دیگر سربادس «۱» و یا میریادس «۲» یکنفر فراری و پناهنده انطاکی است که شرح حالش بدرستی معلوم نیست و در اینجا او را فاتح بقصد تحقیر و استهزاء بلباس ارغوانی «۳» ملبس نموده است. پادشاه ساسانی با موهای زیاد دسته کرده ای است که روی شانهاش ریخته و نیز تاج گلی بر سر گذاشته است که بر بالای آن چیز مدوری بشکل گلوله قرار دارد.

ریش بلند و انبوه وی از زیر ذقن بسته و گره زده شده است و گردن بندی از جواهر بگردن افکنده است. از قفای او در هوا و نیز از غلاف شمشیر و دم مفتولی اسب جنگی وی سر بند یا موی بند خاصی معلق و آویزان است. اعضا از کمر به پائین در شلوار پهن و فراخی که در آن زمان متداول بوده مستور و پوشیده است. دست چپش به قبضه شمشیر طویلی وصل است و دست راست را بطرف سریادس دراز کرده و مینماید که میخواهد سدارس «۴» یا حلقه معاهده را بدست او بدهد، سریادس هم در این حال ایستاده دستهایش را بطرف شاه دراز کرده است. شامیان بلباس رومیان ملبس میباشند و همچنین

Cyriadis-(۱)

Myriadis-(۲)

(۳)- لباس مزبور مخصوص امپراطوری روم بوده است (مترجم).

Cydaris-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۴

قیصر که در جلوی وی روی یکرانو افتاده دستهایش بطرف شاه دراز است و صورتش مخصوصا مینماید که از شاه طلب ترحم میکند. والرین نیز تاج گلی بر سر نهاده و این دو اسیر هر دو حلقه آهنی به پای آنها است.

سه تا از صفحه های دیگر جنگجوی سواره باجرتتی را نشان میدهد. مجلس هفتم و آن سپردن حلقه معاهده یا واگذاری مقام سلطنت است به اردشیر پاپکان بدست هورمزد رب النوع و این نقش که تصور میکنند قدیمترین حجاری ایران می باشد قدری خشن و ناهنجار است و نیز صورت اسبهای خدا و شاه که یکدست را بلند کرده و سرهاشان بهم متصل

است نسبت بسواران خودشان بکلی بی تناسب می باشد. صورت جانب راست ناظر، صورت خدا و رب النوع است که عصای سلطنتی را بدست اردشیر می سپارد، مؤسس سلسله ساسانی یکنفر دشمن را که روی زمین خوابیده است دارد لگدمال میکند و آن محتمل است اردوان آخرین پادشاه پارتیها باشد.

مجلس شکار خسرو پرویز

اینک ما قلم را بطرف طاق بستان معروف واقعه در نزدیک کرمانشاه که یادگار خسرو پرویز است معطوف می داریم، این بنای یادگاری مرکب می باشد از دو طاق عمیق که در سطح کوه بریده شده است، اکثر ارتفاع آن سی پا و عمق بیست و دو پا می باشد، روی سطح صخره سنگ وسط طاق بشکل هلالی قرار دارد و در پشت بغل های طاق دو فرشته بال دار فتح حجاری شده اند که آن تصور میرود بدست صنعت گران یونانی صورت گرفته است. همچنین تزئینات اطراف غار هم بنظر میرسد که از هنروران یونانی باشد. اشکال قسمت داخلی دیواره بدو قسمت منقسم میشود. قسمت بالا و قسمت پائین. در قسمت بالا خسرو پرویز است که تاج گلی از دست دو نفر از حامیان خود میگیرد و اما در طرف پائین باز شکل شاه دیده میشود که بر شبدیز سوار می باشد. در طرفین طاق از دو رقم اشکال و نقوش تزئین یافته که در یکی شکار آهو است و در دیگر شکار گراز. در شکارگاه آهو چنین مینماید که شکار را بوسیله فیلان بطرف محوطه ای که دور آن توری کشیده شده است میرانند. صورت شاه در چندین جای این سطحه خوب ظاهر و آشکار است که در یک جا وارد میشود و جای

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۵

دیگر دارد شکار میکند و یا بطرف شهر بر میگردد. این ورزش تفنی که تصویر آن نموده شده ظن قوی میرود در یکی از «فرادیس» یکی از باغهای سلطنتی بعمل آمده است و مؤید بر مصنوعی بودن محل مزبور هم حضور یک عده نوازنده می باشد. در شکارگاه گراز هم فیلان چندی دیده میشوند که شکارها را بطرف یک محوطه بی مخرجی میرند و پادشاه گرازهای جنگلی را از میان قایقی که در آن نشسته است تیر میزند. در این جا دوباره دیده میشود که جانوران شکاری را به محوطه دیگر جمع میکنند و دسته سازندگان باز دیده میشوند که در میان قایق نشسته مشغول نواختن می باشند، در یک گوشه خوکهای افتاده بنظر میرسند که امعاء و احشاء آنها را بیرون آورده بر پشت فیلها میاندازند (که بسرای سلطنت حمل کنند) و رویهمرفته این نقوش و اشکال قابل بسی توجه می باشند و شایسته این است که در اطراف آنها زیاد غور شود.

زرگری ساسانیان یا کارهای آنها در نقره آلات

ما از این هنر جالب و جاذب آنها بوسیله سه پارچه ظرف که گراور آنها درج کتاب است میتوانیم اطلاع پیدا کنیم. در ظرف اول صورت بهرام گور منقور است که شیری را با شمشیر دارد میکشد و در ظرف دوم صورت شاپور دوم است که بشکار آهو مشغول می باشد و این سلاطین را از پوشاک سرشان که در هر کدام بوضع مخصوصی جداگانه است خوب

میتوان شناخت و اما ظرف سوم و آن یک منظر عالی و باشکوهی از شکار شیر، گراز و قوچ کوهی را در کمال وضوح از نظر ما میگذراند.

هنر مزبور مطابق اصول فنی نهایت درجه مهم میباشد چه اشکال و نقوش آن با ظرف، یک پارچه نیستند بلکه هر یک جداگانه ساخته شده و بعد با ظرف جوش داده‌اند.

مجسمه شاپور اول

تنها مجسمه معروفی از ایران که امروزه موجود است مجسمه واقعه در غاری نزدیک شاپور میباشد و آن متأسفانه بدست جنایت کارانه آنهایی که مخالف با این نقوش و آثارند بحال بدی افتاده است، صورت مزبور ابتدا روی یک تخته سنگ جداگانه‌ای کنده شده و بعد بسقف غار آنرا وصل کرده‌اند.

هنگام دخول در غار چشم ناظر به پایه مجسمه‌ای میافتد که چهار پا ارتفاع دارد و آن در

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۶

صخره‌ای که حالیه موجود است بریده شده و صورت پاهای با یک قسم کفش دم‌پائی هنوز در آن باقی میباشد. این مجسمه در پشت سر بیک وضع خیلی اسفناکی افتاده ولی میتوان تشخیص داد که تصویر شاپور اول است که مخصوصاً در شهری که خود آنرا بنا نموده حکمرانی میکند.

۵۴- جام نقره ساسانی (متعلق بقرن چهارم میلادی)

اظهار نظر در معماری و هنرهای زیبای ساسانی

ما از بیان مختصر فوق با تصاویر ضمیمه بهترین فنون ساسانی را معلوم داشتیم و اکنون چیزیکه باقیمانده این است که از مشاهده این آثار نظری که بطور کلی پیدا میشود خلاصه آنرا مذکور داریم. این بناها و کاخها بما خاطر نشان میکنند که در بناء آنها منظوری که بود حفاظت شخص شاه و نیز استتار وی از انظار عمومی بوده است و با این قیود بمعمار امر میشده است که طالار وسیعی بنا کند که شاه در آن طالار بتواند بوسیله پردها از انظار مستور بماند ولی طالاری که برای وزرا و نجبا و نیز

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۷

پاسداران و چاکران یا خدمتگذاران که عده آنها به هزارها میرسید گنجایش و جای کافی داشته باشد و با وجودیکه اقتضای هوای ایران آنست که جلو عمارت باز باشد بناء چنین طالاری خود بتنهائی نهایت مهارت و عظمت فنی معماری انصر را از نظر ما میگذراند، چنانکه پس از یکهزار سال مطابق همان نقشه در مشهد مسجد عالی ساخته شده که تا امروز در ایران مورد توجه و استفاده است.

همینطور حجاران و هنروران ساسانی مانند معماران کاخهای آنها از آثار پیشینیان خود استفاده نموده ولی صنعت و هنر خود را چندین برابر ترقی دادند. نقوش برجسته خاصه نقش شاپور اول دارای شکوه و جلال و عظمت بسیار است. اگر چه اسبهای که آرام ایستاده حجاری شده‌اند بنظر نتراشیده و زمخت می‌آیند، ولی بر صفحه‌هایی که اسبان در حال تکاپو میباشند روحی در آنها دمیده شده زنده و حساس بنظر می‌آیند. نقوش برجسته شکار گاهها مظهر فعالیت و زنده‌دلی است و در تمام این حجاریها اسلحه و لوازم و آلات جنگ و یراق اسبها با اسلوب کامل فنی و سلیقه عالی حجاری شده‌اند. شاید گفته شود که در نقوش عهد ساسانی چنانکه در تخت جمشید دیده میشود تنوع کمتر است ولی چون اصول معماری اشکانیان و فنون آنها خیلی مبتدل و پست بوده و هنرهای زیبای آن دوره در تمام شرق نزدیک انحطاط یافته صورت بدی بخود گرفته بود لهذا این پیشرفتی که بر اثر نهضت ملی و جوش وطنی در فنون سلسله ساسانی حاصل شده است و کاخهای با عظمت و شکوه و حجاریهای نفیسه‌ای که بوجود آورده و بالاخره بسط و توسعه‌ای که در صنایع و فنون بشر دادند قابل بسی توصیف و تمجید میباشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۸

شکل سکه خسرو پرویز

فصل چهل و دوم خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل)

سحرگاهان، بانوی زمانه پسری زرین سر و زردمو زائید- این ماه بطالع سعد بجهان آمد، فرشتگان از آسمان فریاد زدند «خداوند یاور او باد» در دو هفته خسرو مانند بدر، ماه تمام زیبا شد، یکسال پس از آن گیسوی او مانند شب قدر گردید و قد سروش بالا کشید، مرغ چمنزارش نواخوانی آغاز کرد، روی غنچه دهان او شبنم نشست و لاله از رشک گونه‌های او خونین دل گشت. «تولد خسرو پرویز»

«ترجمه آهی، اثر گیب، تاریخ شعر و ادب عثمانی جلد دوم صفحه ۳۱۱»

ادامه جنگ با روم از طرف هرمز داس چهارم

هورمزد که نویسندگان غرب ویرا هرمرداس چهارم میخوانند پسر نوشیروان از دختر خان ترکان بوده است، او بدون هیچ معارض و مخالفی بر تخت جلوس نمود. ابتدا وعده داد که پیروی از پدر و التبارش کرده با عدل و داد رفتار نماید ولی طولی نکشید که خصایل و صفاتش بکلی تغییر کرد و بنای جور و ستم را گذاشت. این پادشاه جدید پیشنهاد صلح امپراطور روم را دایر بر درخواست معاوضه ولایت ارزانن «۱» و افومن «۲» دژ محکم آنرا با دارا که همیشه محط نظر امپراطوران روم بود رد کرده و جنگ با روم را که جریان آن غیر قاطع و خسته کننده بود ادامه داد. مریس «۳» که هنوز مقام فرماندهی داشت بعد از رد شدن پیشنهاد صلح بخاک ایران حمله ور شد، او در تابستان ۵۷۹ میلادی نیروی خود را

(۲)-Aphuman.

(۳)-Maurice.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۵۹

از دجله عبور داده بدون اینکه با نیروی منظمی مواجه گردد اراضی ایران را مورد تاخت و تاز قرار داد و تمامی حاصل‌ها را ویران کرده خسارات زیادی از اینراه وارد آورد. او در سال ۵۸۰ میلادی چند فروند کشتی جمع‌آوری نموده به خیال تعقیب سیاست ژولین و مخصوصاً بدین خیال که اعراب ساراسن را که تابع ایران بودند رو بخود کرده بطرف سرسبز یوم رفت ولی این قبایل صحرانورد غدر و خیانت خود را ثابت نموده رئیس آنها آدرمان «۱» با قوای زیادی کالینیکوس «۲» را تهدید نمود و این سبب شد که سردار رومی از خیالات بلند خویش صرف‌نظر کرد، او وقتیکه دید خطوط ارتباطیه‌اش در تهدید است ناچار نیروی خود را بر علیه آدرمان بکار انداخته و او را کاملاً شکست داد. در سال ۵۸۱ میلادی مریس بیک دسته سپاه ایران که به کونستانتیا «۳» حمله برده بود شکست سختی داد ولی بجای اینکه بهره‌مندیهای خود را تعقیب و تکمیل کند (بطمع جانشینی امپراتور) با شتاب تمام به قسطنطنیه رفت و تیریوس امپراتور که به بیماری مهلکی مبتلا و بحال مرگ بود تاج و تخت را بوی برگذار کرده در گذشت.

بعد از حرکت مریس از منطقه جنگ ایرانیان بنای پیش‌رفت را گذاشته فتح و غلبه در همه‌جا با آنها بوده است، مگر در یکموقع که بدست فیلیپیکوس «۴» برادر زن مریس شکست دیدند. هراکلیوس (هرقل) پدر امپراتور آینده که بهمین نام خوانده میشود در این گیرودار ظاهر گردید، ولی نظر باینکه قسمتی از نیرو زیر فرمان او بود نه تمام نیرو لذا نتوانست کار مهمی از پیش ببرد، در سال ۵۸۸ میلادی شورش سختی در سپاه روم روی داد ولی با این حال یک دسته از قشون ایرانی را بالاخره نزدیک مارتی روپولیس «۵» شکست دادند و این همان دسته‌ایست که لشکر روم را که داخل ولایت ارزانن شده بود از پا در آورده متفرق ساخت. در سال بعد دژ مهمی که بود بدست خیانت کارانه خود رومیان سقوط یافته و فیلیپیکوس برای استرداد آن کوشش کرد، ولی شکست خورده و بعد هم بمركز احضار گردید. کمنتی یولوس «۶» بجای وی منصوب و هراکلیوس هم نایب او بوده است. این فرمانده جدید مصمم گشت

(۱)-Adarman.

(۲)-Callinicus.

(۳)-Constantia.

(۴)-Philippicus.

(۵)-Martyropolis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۰

به مزوپوتامیا (بین النهرین) حمله برد. او در یک جنگی قریب به نصیبین شکست خورده مجبور بفرار گردید. اما هراکلیوس وضعیت قشون را بحال اول برگردانید و فتح نمایانی در آخر نصیب او شد، باین معنی که سردار ایرانی مقتول و اردوی او بدست رومیان افتاد.

هجوم ترکان بایران و شکست آنها تقریباً در ۵۸۸ میلادی

جنگ در مزوپوتامیا سالها بطور غیرقاطع طول کشیده که در این میانه ایران مورد تهدید حملات ترکان واقع گردید. آری ترکان که دیدند هرمزداس از یکطرف به زدوخورد با روم مشغول و از طرف دیگر مورد بی میلی رعایا واقع شده موقع را مناسب دانسته بایران حمله ور شدند، لیکن هرمزداس یکی از سرداران خود را موسوم به بهرام چوبین که سرداری لایق و دلیر بود مأمور دفع آنها نمود. او هم با یک عده از مردان مجرب و کار آزموده که سنشان کمتر از چهل سال نبود به مبارزه ترکان شتافت و در یک محاربه ترکان را سرکوب نموده حتی خود خان هم در آن محاربه بقتل رسید. جنگ دیگری هم بعد از این واقع شده که ترکان در آن جنگ کوشش مایوسانه نموده معذک مغلوب شدند و پسر خان هم اسیر گردید. غنائمی که در این جنگ نصیب ایرانیان گردید افزون از شمار است حتی بنابر قول میرخوند «۱» دویست و پنجاه هزار شتر برای حمل آنها لازم بوده است. طبری که با لحن مسرت آمیزی این حکایت را نقل کرده- است میگوید ببینید چگونه پیلان و شیران جنگی خان بزرگ و قتیکه ایشان را تیرباران کردند ناچار رو بفرار گذاشتند و بعد که پوشیده از آتش شدند (یعنی نفت اندازان آتش در آنها زدند ایشان روی باز پس نهاده و خود را به لشکرگاه اندرافکنند). سپس راجع به غنائم، مورخ نامبرده طریق اعتدال را پیموده مینویسد غنائم این جنگ از طلا و نقره و سایر جواهرات قیمتی بار دویست و پنجاه و شش شتر بوده است «۲»

(۱)- از مورخین مائه پانزدهم میلادی است.

(۲)- جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۲۶۲.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۱

جنگ لازیکا ۵۸۹ میلادی

پس از شکست ترکان هرمز بلافاصله سردار فاتح خود را مأمور ساخت که به لازیکا حمله برد که در آنوقت بلاد دفاع و خالی از پادگان بوده است، ولی بعد از این قضیه از طرف روم قشونی باسرع وقت به کمک آنجا رفته و بهرام در جنگی که رویداد شکست خورد. این پادشاه که از سردار خودش بواسطه فتوحات پی درپی او از روی حماقت و دیوانگی حسد

ورزیده و بغض او را در دل داشت حال که او شکست خورده موقع را برای کینه‌جوئی مغتنم دانسته نه فقط او را از فرماندهی محروم ساخت بلکه ویرا توهین نموده و از آبرو و اعتباری که داشت انداخت. باینمعنی که یک چرخ پنبه‌ریسی و مثنی پنبه با یکدست لباس زنانه برای این سردار فرستاد.

عصیان بهرام چوبین و قتل هرمز

لشکریان بهرام بواسطه این توهین و بی‌احترامی که به سردارشان شده بود بنای طغیان را گذاشتند و ملحق به ارتش مزوپوتامیا شده بطرف تیسفون پایتخت روانه گردیدند.

هرمز قوایی بدفع آنها فرستاد و قوای مزبور هم طوق اطاعت این پادشاه ستمکار را از گردن خارج ساخته ملحق به سپاهیان یاغی بهرام شدند. در این هنگام بواسطه یک انقلابی که در خود دربار روی داد کار هرمز تمام شده و مردم همگی از اطرافش پراکنده شدند. بالاخره او بدست بوستام و بندوز دو برادرزن خود کور شده و بعد بقتل رسید.

سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ میلادی

خسرو دوم پسر بزرگ او که در تاریخ ایران به خسرو پرویز نامیده میشود بر سریر شاهی نشست. وی آخرین پادشاه معروف ساسانی است و این خیلی مستبعد بنظر می‌آمد که او بیش از چند ماهی نخواهد توانست بر تخت باقی ماند.

شکست و فرار خسرو بطرف مزوپوتامیا

خسرو پس از جلوس بر تخت نامه‌ای به بهرام چوبین نوشت و در آن نامه اظهار داشت که چون هرمز در گذشته است جهتی برای این استنکاف شما از قبول اطاعت متصور نیست. چنانچه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۲

آن سردار نامی اطاعت نماید ویرا شخص اول دولت خواهد نمود.

این سردار یاغی جوابی نهایت درجه سخت و وهن آور به خسرو نوشت. او به پادشاه خود امر داد تاج از سر بردارید و بعد نزد من آئید تا شما را حاکم ولایتی کنم، خسرو به علی‌رغم این جواب تند و جسارت‌آمیز باز نامه‌ای به بهرام نوشت که شاید بتواند ویرا جلب کند، ولی فائده‌ای نبخشید و لذا قوای زیادی جمع‌آوری نموده و بطرف این سپاه یاغی روانه گردید. در آنجا هم هر قدر کوشش کرد که به وعده عفو و گذشت بهرام را جلب کند نتوانست، در این میانه یک شب بهرام شبیخونی باو زده در نتیجه خسرو مجبور بفرار گردید. چون نمی‌توانست تیسفون پایتخت را نگاه دارد و یا از آن دفاع نماید ناچار راه فرات را پیش گرفت، بهرام چهار هزار سوار از عقب سر او فرستاد، لیکن خال او بندوز حيله کرده خود را بجای پادشاه بزرگ قلمداد، سواران او را گرفته به تیسفون بردند. در نتیجه خسرو از خطر جسته به رهنمائی یک نفر

از رؤسای عرب بنام ایاس سالما به سرسزیوم رسید. در آنجا میزبانان رومی با کمال احترام از وی پذیرائی نموده و قرار شد در هیراپولس اقامت گزینند تا از طرف امپراطور دستور مقتضی برسد.

برگشت خسرو با سپاه روم و سلطنت ثانی او ۵۹۱ میلادی

مریس امپراطور تا مدتی در این باب با امنای دولت مذاکره کرده راجع به سیاستی که باید در این خصوص اتخاذ کند تبادل نظر نمود، بالاخره رأی مقتضی گرفته شده بشاهزاده مخلوع فراری نوشته شد که امپراطور او را بفرزندی قبول نموده قوائی برای شکست بهرام و جلوس بر تخت تحت اختیار وی خواهد گذاشت، ولی در مقابل قرار شد ارمنستان ایران و نیز قلعه دارا و مارتیروپولیس بروم برگذار گردد.

بهرام در این اثناء تاج و تخت را تصرف نموده و بر سریر شاهی استقرار یافته بود، لیکن وقتیکه معلوم گردید که از طرف امپراطور روم به خسرو وعده همراهی شده مقامش بواسطه توطئه‌ها و شورش‌ها متزلزل گردید. بالجمله در بهار ۵۹۱ میلادی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۳

خسرو بطرف دجله راند و پیش از اینکه از نهر بگذرد یکدسته از قوای او به ریزاسیوس سردار بهرام را غفله و بطور غریبی دستگیر کرده بنزد وی آوردند و بعد از نهر عبور کرد. بینی و گوشهای اسیر بدبخت را دفعه قطع نموده و بعد در یک مجلس ضیافت بزرگی ویرا حاضر کردند تا شاه و سایر مهمانان او را بازیچه کرده و مسخره و ریشخند کنند و آنگاه بطوریکه تیوفیلاکتوس بما خیر می‌دهد او را بقتل رسانیدند.

القصه او از دجله روانه شد و مقارن این اوقات آرتش آذربایجان که بتوسط دو خال او فراهم شده بود به سپاه وی ملحق گردید با اینکه بهرام قاعده باید با تمام قوا از اتصال آنها جلوگیری کرده باشد. بعلاوه یکدسته سپاه روم تیسفون و سلوکیه هر دو را بتصرف درآوردند و این البته یک ضربه خلیلی سختی بوده است که بر حریف وارد آمد، بالاخره جنگ بین فریقین شروع گردید. در جنگ اول قلب سپاه بهرام بواسطه رومیان بهم خورده و لذا مجبور شد به پناه تلال و تپه‌ها عقب بنشیند، پادشاه بزرگ وی را تعاقب نمود، ولی بهرام از پشت تپه‌ها حملات دشمن را با تلفات زیاد دفع کرده مگر وقتیکه شب شد او بطرف جبال کردستان عقب کشید و از این عمل ضعف خود را به ثبوت رسانید. بالاخره در نزدیک قلعه مشهور کانزاکا یا شیز موضع گرفته و همان جا را مأمن قرار داد. بطوریکه سابقا مذکور داشتیم اینجا همان محلی است که آنطونی آنرا محاصره نمود.

خسرو بتعاقب دشمن روانه شد و بالاخره جنگ دیگری بین او با بهرام روی داد.

این جنگ که بزرگتر از جنگ اولی بود وقتی بوقوع پیوست که چندین زنجیر فیل بکمک بهرام فرستاده شده علاوه بر عده قوای وی هم افزوده شده بود. جنگ خیلی سخت و هولناک بود، اما نتیجه آن قطعی و بهرام بطور قطع شکست خورد. توضیح اینکه بهرام ابتدا بجناح راست رومیان حمله برد (و آن قسمت از قشون شروع بعقب‌نشینی نمود) ولی

نارسیس سردار هوشمند و لایق آنها یک‌دفعه بکمک شتافته قشون را از عقب‌نشینی جلوگیری نمود. بعد او همانطوریکه در جنگ اول هم کرده بود به قلب لشکر بهرام حمله

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۴

برده سپاه متمرّد و یاغی را از هم پاشید. بهرام «۱» خودش فرار کرد، از همان راهی که داریوش سوم از جلو اسکندر کبیر فرار کرده بود. بالاخره به ترکان پناهنده گردید.

از این طرف خسرو فاتح با حشمت و جلال بطرف تیسفون پایتخت روانه شد. در آنجا متحدین خود را به عطایا و انعامات شاهانه نوازش فرموده مرخص نمود و دوباره بر تخت موروثی که حالا با این فتوحاتی که کرده حق طلق او بود جلوس کرد. با این حال هنوز مقامش خالی از خطر نبود، چنانکه حس کرد که مورد بی‌میلی رعایای خود می‌باشد، تا این‌حد که ناچار از مریس امپراطور خواهش کرد یک دسته سپاه رومی مرکب از هزار نفر برای گارد مخصوص او اعزام دارد. خسرو (چون مظنون بقتل پدر بود) در این صدد افتاد که تمام آنهایی را که در قتل پدرش شرکت داشتند مجازات کند تا مگر از این راه نظر مردم را بطرف خود جلب و مقام خود را تحکیم نموده باشد.

او در این اقدام حتی از دو خال خودش که تا چه اندازه مرهون خدمات آنها بوده است نگذشت، بعلاوه یک خوش‌بختی دیگری در این میانه باو رو نمود و آن این بود تدبیری که برای قتل بهرام اندیشیده بود در آن کامیابی حاصل نموده آن سردار خطرناک را که بازگشت او بایران با قوای ترک در هر موقع احتمال میرفت معدوم ساخت.

جنگ با روم ۶۰۳ میلادی

در مدت سلطنت مریس مناسبات بین دربار قسطنطنیه با تیسفون خیلی روشن و مخصوصاً روابط دوستانه بین آنها برقرار بوده است. در سال ۶۰۲ میلادی وقتیکه مریس به قتل رسید خسرو تصمیم گرفت که به خونخواهی دوست و همدست محسن خودش برخاسته از آنهاییکه در قتل او شرکت داشتند انتقام بکشد. این خدمتی را که او بعهدہ گرفت وسائل تسهیل آن فراهم شد، باین معنی که نارسس فرمانده قشون رومی که خسرو تخت و تاج خود را مرهون خدمات او میدانست از شناسائی فکاس امپراطور جدید سر برتافته

(۱) - یک حکایت شیرینی که در اینجا نقل شده این است که بهرام در اثناء فرار به پیره‌زنی که ویرا نمی‌شناخته است برخورد و او راجع بوضعیت صحبت میکند، پیره‌زن میگوید کسیکه از خاندان سلطنت نیست بسلطنت برخیزد کاملاً احمق است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۵

و بر ضد او لشکر کشیده به ادسا رفت «۱» و در آنجا موضع گرفت. باری سپاهیان ایران در هر جا فاتح شده و در ۶۰۵ میلادی پادشاه بزرگ دارا را پس از نه ماه محاصره تسخیر نمود. پس از این فتح نمایان آمد و سایر دژهای مزوپوتامیا تماما بتصرف ایران درآمدند.

در ۶۰۷ میلادی نیروی ایران حران، ادسا و سایر استحکامات قسمت غربی بین النهرین را گرفت و بالاخره از فرات گذشته هیراپولیس و برهوا «۲» حلب امروزه و سایر شهرها را در حیطه تصرف در آورد. در همان اوان دسته دیگری از قوای ایران بعد از حمله بارمنستان به نواحی مجاور کاپادوکیه داخل شده حتی فریزی، گالائی و بی‌تی‌نی که سالیان دراز بود از صدمات جنگ محفوظ مانده مورد حمله و محل تاخت و تاز قشون ایران قرار گرفتند. این مهاجمین دامنه این حمله و تاخت و تاز را تا این اندازه توسعه داده و تا این حد به قسطنطنیه نزدیک شدند که اهالی شهر برای اولین بار دهات واقعه در ساحل مقابل را مشاهده میکردند که مهاجمین آتش زده و شراره آن بلند است.

جنگ ذوقار در ۶۱۰ میلادی تقریباً

مقارن این اوقات یعنی بین ۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی بقول نولدکه و سال ۶۱۱ بنا بر گفتار میور «۳» یک جنگ مختصری واقع شد که در آنوقت چندان مهم و قابل توجه بنظر نمی‌آمده ولی در ازمنه بعد بواسطه نتایج و اثرات مهمه‌ای که از آن به ظهور رسیده است اهمیتی بسزا حاصل نموده رویهمرفته آنرا دارای نتایج خیلی مهمه میدانند. اجمال اینمقال آنست که نعمان ملک حیره در حاشیه شرقی صحرائی که وادی فرات را از بیت المقدس جدا میکند در آنعصر حکومت میکرد. اتفاقاً یک دشمن خطرناکی که میدانسته اعراب راضی نمیشوند دختر زیبایی دارد. اینجا آتش شوق شاه مشتعل شده خواست او را بزنی گرفته جزء حرم و زنان زیادی که داشت قرار دهد، لیکن امیر عرب از قبول آن استنکاف ورزید و شاهنشاه

(۱) - هر چند اتفاق افتاد که او را فریب داده به قسطنطنیه بردند و در آنجا در بازار، زنده در آتش انداخته سوزاندند (مؤلف).

(۲) - Berhaoa.

(۳) - Muir.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۶

از این استنکاف او در خشم شده قوای بسرداری ایاس رئیس قبیله طی برای دستگیری او فرستاد.

ایاس کسی است که به خسرو هنگام فرارش بطرف روم کمک و خدمت کرده بود. بالجمله نعمان وقتیکه از قضیه آگاه شد بنزد قبیله شیبانی رفته تمام دارائی خود را برئیس آن قبیله هانی نام سپرد و خود برای عذرخواهی بخدمت خسرو آمد ولی خسرو عذرش را نپذیرفت و او را بقتل رسانید.

بعد از این وقعه برئیس قبیله شیبانی حکم شد دارائی نعمان را تسلیم کند، ولی او از قبول آن سر برتافت و لذا نیروئی مرکب از چهل هزار تن عرب و ایرانی برای سرکوبی قبیله مزبور و اجراء امریه پادشاه بزرگ اعزام گردید و پس از کشمکش‌ها و حملات چندی دسته عرب که در سپاه ایران بود فرار کرده و ایرانیان شکستی سخت خوردند و تماما نابود شدند. طبری مورخ شهیر چنین مینویسد: «این اول دفعه‌ای بود که اعراب از ایرانیان انتقام کشیدند» اما باید دانست که این بیان طبری درخور نتایج بسیار مهم این جنگ که در زمان پیغمبر اسلام واقع شده نیست، چه اگر در جنگ ذوقار فتح با ایران شده بود هرآینه مشکلات اعراب در هجوم بایران بمراتب بیشتر بوده و ارتقاء اسلام شاید دوچار وقفه میشده است.

جلوس هرقل ۶۱۰ میلادی

امپراطوری بیزانس در این اثناء به بحرانهای شدید و سخت برخورد و دوره هرج و مرج شروع گردید، فکاس (۱) که یکنفر صاحبمنصب درجه پست بود بریاست لشکر دانوب بر ضد قسطنطنیه انتخاب گردید.

در سال ۶۰۲ میلادی انقلابی در این شهر رویداد که منتهی به خلع مریس گردید. فکاس بامپراطوری برگزیده شد ولی بعد معلوم گردید که در مقاومت با مشکلات سیاسی آنموقع بکلی عاجز و نمیتواند از عهده مهام امور برآید. او باج و خراج زیادی به آوارها (۲) داده و در برابر مسائل مربوطه بایران هم ابدا مقاومتی از خود نشان نداد و رویهمرفته یک آدم نالایقی درآمد و این وضعیت تا مدت هشت سال دوام نمود تا اینکه در سال ۶۱۰ میلادی هرقل پسر حاکم افریقا که در برابر فکاس ابراز شخصیت و

(۱)-Phocas.

(۲)-Avars.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۷

لیاقت نموده بود از طرف مردم برای ریاست در انقلابی که بر ضد فکاس غاصب کرده بودند دعوت شد. او هم با کشتیهای جنگی چندی از افریقا حرکت کرده و بدون تصادمی وارد قسطنطنیه گردید و بالاخره خود را امپراطور اعلام نمود، وی پس از جلوس بر تخت وقتیکه تیرگی اوضاع سیاسی را دید بلافاصله بداره و انتظام امور پرداخت.

غارت انطاکیه و گرفتن اورشلیم بتوسط پرویز ۶۱۱ میلادی

در سال ۶۱۱ میلادی خسرو پرویز از اوضاع آشفته و پریشان روم استفاده نموده دوباره به سوریه حمله برد. پس از شکست دادن قوای ضعیف روم انطاکیه و اپاما را غارت نموده و در سال بعد برای بار دوم به کاپادوکیه حمله ور شد. در سال ۶۱۴ میلادی خسرو دمشق را گرفت. سردارش در سال بعد یک جنک تباه کننده‌ای بر علیه جماعت مسیحی از این مرکز تبلیغ نمود و در نتیجه ۲۶ هزار تن یهود باو پیوسته اورشلیم را پس از محاصره، تصرف و تاراج نمودند. از جمله صلیب مقدس که آنرا صلیب حقیقی می‌گفتند و متبرک‌تر و مقدس‌ترین ذخائر مسیحیان روی زمین بود به تیسفون حمل شد.

در کاغذی که این فاتح مغرور به هرقل نوشته مضمون آن که خیلی شبیه به احضاریه یا امریه‌های معروف سناخریب می‌باشد بشرح زیر است: «از طرف خسرو بزرگترین خدایان و مالک تمام روی زمین به هرقل غلام پست و بی‌حس خودش، شما می‌گوئید که ما بخدای (۱) خود وثوق و اطمینان داریم. (که بما کمک میکند) خیلی خوب، پس چرا آن خدای شما نتوانست اورشلیم را از دست من خلاص کند ... بیخود خودتان را باین عقیده واهی که به مسیح دارید فریب ندهید و حال آنکه او حتی نتوانست خود را از چنگ یهودیان خلاصی بخشد بلکه او را به دار زده و بعد بدنش را با میخ کوبیده و باین وضع فجیع مقتولش ساختند.

حدود فتوحات ایران بدینقدر که گفته شد محدود نبوده بلکه در سال ۶۱۶ میلادی شاهین براز سردار ایرانی از ریگستان عبور کرده بفرسطنیه حمله برد و اسکندریه مرکز

(۱) - مراد حضرت مسیح است (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۸

مهم بازرگانی مصر را بدون هیچ تعرض و تصادمی گرفت. قشون ایران تقریباً پس از نهصد سال بار دیگر وادی نیل را اشغال نمود. این فتح باید اثر غریبی در دنیای آن روز کرده باشد.

سقوط کالسدون ۶۱۷ میلادی

از طرف شمال هم دسته‌ای از لشکریان ایران از کاپادوکیه روانه شده به کالسدون حمله بردند که در ساحل بی‌تی‌نی مقابل قسطنطنیه واقع بود. هرقل ملاقاتی از شاهین براز سردار ایرانی نمود و بصلاح‌دید او سفرائی برای درخواست صلح به دربار خسرو فرستاد، ولی خسرو نه فقط حکم کرد سفرای مزبور را حبس نمودند بلکه سردار خود را برای اینکه هرقل را مغلوبا به پایتخت او حاضر نکرده است به مرک تهدید نمود. در سال ۶۱۷ میلادی کالسدون بتصرف ایرانیان درآمده و با این فتح دولت ایران تمام متصرفات دولت هخامنشی را دوباره مالک گردید، بعبارة اخری امپراطوری ایران بهمان وسعتی که در دوره هخامنشی داشت رسید. لیکن در خصوص اداره و انتظام این کشور های مفتوحه بدرستی معلوم نیست و نمیتوان دانست که آن چه بوده است. احتمال می‌رود که غیر از اخذ مالیات و گرفتن حقوق دیوانی منظور دیگری

نبوده است. اما از طرف دیگر در ماشیتا «۱» واقعه در موآب «۲» دیده میشود که بساختن کاخ و عمارت پرداخته اند و از این معلوم میشود که منظور تصرف دائمی و نگاهداری بلاد مفتوحه بوده است.

اوضاع یاس آور امپراطوری روم

از بیان فوق خوب میتوان فهمید که اساس امپراطوری بیزانس در مقابل قوت و زور شاهنشاه بکلی متلاشی شده و از هم پاشید، زیرا که آن منحصر شده بود به شهر قسطنطنیه با بنادر چندی در آسیا و باقیمانده یونان و ایتالیا و افریقا. با این تیرگی اوضاع و مناظر هولناک آوارها هم به تراس هجوم برده و از طرف خشکی پایتخت را مورد تهدید قرار دادند. موقع تا اینقدر باریک و یأس آور بود که هرقل تصمیم گرفت به قرطاجنه فرار کند. او قبلا

(۱)- Mashita.

(۲)- Moabe.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۶۹

خزینه خود را از دریا روانه کرده و خودش هم عازم حرکت بود که قصدش فاش و بر ملا گردید. اینجا اهالی تماما بمخالفت برخاسته جدا مانع حرکت امپراطور گردیدند. خلیفه هم با آنها همراه شده و بالاخره هرقل مجبور گردید که در کلیسای ایاصوفیه قسم یاد کند که با هر نوع بلیه و مصیبتی که بر سرش وارد آید تحمل کرده پایتخت را رها نکند! از اینطرف مسئله غارت رفتن صلیب حقیقی و نامه (وهن آور) خسرو به هرقل مردم را بهیجان آورده و سبب تحریک احساسات مذهبی آنها گردید و چنین خیال کردند که گذشته از کشور، دنیای مسیحیت و دیانت مسیح در معرض خطر واقع شده- است لذا کلیسا اجازه داد تمام ظروف و اوانی طلا و نقره آنرا ذوب کرده سکه کنند و بمصارف جنگ برسانند. حتی خیرات غله و جنس بدون هیچ مخالفتی در قسطنطنیه منسوخ گردید، یعنی قرار شد تمام آنها را به آرتش تخصیص داده و برای جنگ ذخیره کنند.

جنگ‌های معروف هرقل ۶۲۲-۶۲۷ میلادی

جنگ‌هایی که باعث شهرت و نام آوری هرقل گردیده بقدری شبیه به درام میباشند که کمتر جنگی مثل آن میتوان در تاریخ پیدا نمود. راست است این امپراطوری همچو معلوم میشد که در شرف زوال و اضمحلال است، اما هنوز یک وسیله بسیار مهم و گران‌بهایی برای نجات آن وجود داشت و آن عبارت از تسلط بر دریا و داشتن نیروی دریائی بوده است.

در اثبات تفوق و برتری نیروی دریائی کافی است همینقدر گفته شود که این امپراطور مایوس در ۶۲۲ میلادی قسطنطنیه را در حالیکه دشمن در یک میلی آن تمرکز داشته است سالما رها کرده و با ناوگان امپراطوری برای نجات اروپا از تسلط و حکمفرمائی ایران روانه گردید.

غلبه بر شهربراز ۶۲۲ میلادی

با وجود بدی هوا و انقلاب جوی امپراطور به سرعت از هلس پونت (داردانل) گذشته و از دریای اژه عبور کرده به خلیج ایسوس رسید که بواسطه فتح اسکندر کبیر معروف میباشد.

در این جا امپراطور همانطور که انتظار میرفت مواجه با قشون شهربراز سردار

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۰

ایرانی که مأمور حمله بود گردید. ولی در یک جنگی که بین او با سردار نامبرده نزدیک سرحد ارمنستان واقع شد فتح نصیب وی گردید. این اولین فتحی میباشد که پس از مرگ مریس تا این هنگام نصیب رومیان شده است و فتح مزبور این جنک اول را خاتمه داد و بعد امپراطور به نتایج حاصله آن اکتفا کرده برای گذراندن زمستان بقسطنطنیه رفت.

فرار پادشاه بزرگ ۶۲۳ میلادی

هرقل در سال دیگر باز در سایه نیروی دریائی در لازیکا پیاده شده و با دستجات زیادی از متحدین خودش که از جمله آنها قبائل خزر بودند بارمنستان حمله برد. خسرو که احتمال میداد غافلگیر شده است با چهل هزار تن قشون در کانزاکا «۱» یاشیز موضع گرفت و به دو دسته قشون خویش فرمان داد که برای حمله بامپراطور باو ملحق شوند. لیکن هرقل بر سرداران ایران که فاصله آنها خیلی زیاد بود پیشی گرفته قبل از رسیدن آنها با عجله و شتابی فوق العاده بطرف کانزاکا رانده یکدفعه در مقابل اردوی خسرو قرار گرفت.

پادشاه بزرگ از جنک احتراز جسته و آن محل را تخلیه نمود و سپاهش هم متفرق گردید.

او خودش را از آنجا نجات داده بزنجیره جبال زاگرس رو آورد و آن حدود را محل جولان خود قرار داد. موسم پائیز که رسید امپراطور بطرف آلبانی برگشت که زمستان را در آنجا در دره قور بسر ببرد. این بهره‌مندها در آنزمان باید بر حیثیت و اعتبار روم بسی افزوده باشد، چه هرقل تمام قصبات و دهات و شهرهای عرض راه را که از آنجمله ارومیه (رضائیه کنونی) مولد زردشت بود همه را خراب و ویران ساخت. حتی آتش مقدس را که باید همیشه روشن باشد خاموش نمود.

غافلگیر شدن شهر براز ۶۲۴ میلادی

شاهنشاه در سال ۶۲۴ میلادی حالت دفاعی بخود گرفته لشکری به آلبانی فرستاد که جنگ امپراطور را در ناحیه دوردست متوقف سازد و نگذارد که نزدیک بیاید، ولی این نیرو چون کافی نبود نتوانست کاری از پیش ببرد. هرقل دوباره از جنوب بداخل ارمنستان پیش رفت. سه دسته قشون ایرانی ولی جدا از هم باو نزدیک شده و سپاه قلیل ویرا تهدید

(۱)-Canzaca.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۱

مینمودند. لیکن او قبل از اینکه آنها بهم ملحق شوند حيله کرده چنین وانمود کرد که با کمال بی نظمی فرار میکند. و بدینوسیله دو اردو را با خود روبرو نموده و هر دو را باسانی عقب نشانید. بعد باردوی سوم حمله برده شکست فاحشی بوی وارد آورد. او مخصوصا در این جنگ شهربراز را غافلگیر کرده تمامی قشون او را نابود ساخته و اردوی ویرا بتصرف آورد. زمستان را نیز در سالبان (۱) بسر برد و آن بطوریکه نشان داده شده «وان» کنونی میباشد.

شکست شهر براز در ساراس ۶۲۵ میلادی

در سال بعد یا در جنگ چهارم هرقل با سپاه خود از ولایت ارزان گذشته بلاد مارتی روپولیس (۲) و آمد را تسخیر نموده و بعد از سمت غرب بفرات راند و در آنجا حریف دیرین خود شهر براز را دید که مهیای کارزار شده و راه عقب نشستن را بر او مسدود ساخته است. لیکن امپراطور تمام نیروی خود را از نهر فرات از گذاری که یافته عبور داد و به کلیکیه رفت که در آنجا بدریا و خاک روم نزدیک تر بوده است. شهر براز ویرا تعاقب کرده و جنگ سختی ولی غیرقاطع در ساحل رود ساراس روی داد. وقتیکه شب شد سردار ایران عقب نشست ولی در شجاعت و استقامت امپراطور شرحی است منقول از خود شهربراز که ما آنرا در زیر مینویسیم: «آیا امپراطور را می بینی چگونه در میدان جنگ یک تنه با کمال جلادت مقابل انبوه دشمن ایستاده پیکار میکند؟ آیا می بینی او را که چگونه مانند سندان در جای خود استوار و از ضرباتی که باو میرسد هیچ پروا نمیکند (۳)؟» حقیقتا یک ستایش قابل ملاحظه ای است که از دهان یک دشمن رشید و دلاوری ر بوده شده است.

هرقل در زمستان آن سال در کاپادوکیه بسر برد.

محاصره قسطنطنیه و شکست شاهین براز ۶۲۶ میلادی

در سال بعد خسرو از این شکست های پی در پی سخت بوحشت افتاده ناچار بیک اقدامات مهمتری دست زد، او عقد اتحادی با خان آوارها بسته و بعد دو اردو تشکیل داد که یکی از آنها مراقب

(۱)-Salban.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۲

عملیات خود هرقل باشد و آن دیگر به معیت آوارها بقسطنطنیه حمله برده و آنجا را تصرف کنند. هرقل که شاید نمیتوانست در مقابل این جمعیت زیاد ایستادگی کند دو اردو ترتیب داد. یکی برای دفاع از شهر و دیگر تحت فرماندهی برادرش تئودور که به اول قشون بری ایران حمله ببرد و خود شخصا بطرف لازیکا حرکت نمود. او بتفلیس حمله کرد ولی کاری از پیش نبرد.

خلاصه در غیبت او تئودور با کمک انقلاب هوا و آمدن طوفان تگرگ که آن در مقابل صورت سپاهیان ایران بود شاهین براز فاتح کالسدون را شکست داد. سردار مشار الیه هم پس از این شکست از بیم خشم پادشاه بزرگ خود را باخته در گذشت.

در جریان این احوال آوارها به قسطنطنیه حمله و هجوم بردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و ناچار برگشتند، نیروی دریائی از سپاه ایران جلوگیری نمود و نگذاشت که در این محاصره و حمله بآوارها کمک کنند لذا مانند یکنفر تماشاچی ضعیف و ناتوانی فقط ناظر جریانات بودند.

بغارت رفتن دستگرد و فرار خسرو پرویز ۶۲۷ میلادی

هرقل چون اوضاع را کاملا مساعد دید لذا در پائیز ۶۲۷ میلادی بقصد حمله بدستگرد روانه شد، محل مزبور اقامتگاه پادشاه بزرگ و در هفتاد میلی شمال تیسفون واقع بود. او پس از ورود بزاب کبیر انتظار کشید تا قشون ایران که در کازاکا بود برسد، چه خوف این داشت که خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند. در ۱۲ دسامبر جنگ بزرگی در نینواروی داد. اگرچه سردار ایران بقتل رسید ولی سربازان او شکست نخوردند بلکه بسنگرهای خود (بمسافت کمی) عقب نشستند که در آنجا نیروی امدادی بآنها پیوست. هرقل بنای فشار و حمله را گذاشت. خود خسرو گرچه در محلی اقامت گزیده که بواسطه یک نهر عمیقی موسوم به براز رود واقعه در نزدیکی دستگرد محفوظ بوده است. معهدا وقتیکه دید دشمن بزرگ او دارد پیش میآید خود را باخته و این بدنامی دائمی را بر خود هموار ساخته پایتختش را رها کرد و فرار نمود. سپاهیان او در کنار نهروان جمع شدند و هرقل وقتیکه مطلع شد که عمق نهر خیلی زیاد، علاوه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۳

قوای زیادی جمع آوری شده است و گذشته از همه دو یست زنجیر فیل هم در میدان حاضر کرده اند مصمم گشت که از محاصره تیسفون صرف نظر کند و بهمان بهره مندی- هائیکه نصیب او شده بود اکتفا نماید، او بالاخره بطرف شمال روانه

شده و در ماه مارس به کانزاکا رسید که از این معلوم میشود سپاه او اینوقت برای جنگ و حرکت در زمستان خوب ورزیده شده بود.

خلع و قتل خسرو پرویز ۶۲۸ میلادی

این جین و بزدلی خسرو یعنی فرار او از میدان جنگ و نیز بغارت رفتن پایتخت لطمه بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد ساخت. بعلاوه از توهینی که بجزایه شاهین کرده بود اشراف و نجبا را از خود متنفر ساخته و همه را از دور خود پراکنده نمود. با وصف این احوال هنوز کوشش میکرد که شهربراز را هم مقتول سازد و نیز سایر سران لشکر خود را بجرم عدم موفقیت در جنگ بحبس فرستاد و ظن قوی آنست که آنها را بقتل رسانید.

در این اوضاع و احوال تمام وسائل و اسباب برای عصیان و طغیان بکمال رسید چنانکه هیئت زبردستی بسرکردگی فرمانده پادگان تیسفون که عده‌ای از نجبا هم جزو آنها بود خسرو بدبخت را گرفته در محلی موسوم به «خانه تاریکی» توقیف نمودند که خوراکش در آنجا منحصر بآب و نان خالی بوده است. علاوه دشنام‌های سختی باو داده و توهینات زیادی بوی وارد آوردند. حتی بسیاری از فرزندان او را که از آنجمله است مرداس شاه پسر محبوبش که او را برای جانشینی خود برگزیده بود همه را جلو چشم او بقتل رسانیدند، بعد خودش را هم بفرزندانش ملحق کردند.

خصال خسرو پرویز

خسرو پرویز در ادبیات و صنایع نفیسه ایران بزرگترین پادشاه بنظر میرسد. شکوه و جلال و خزائن و اموال و عشق او بزوجه قشنگ مسیحی خویش و بالاخره علاقه خاصش به اسب سیاه خود شب‌دیز در همه جا معروف و شعرا در این باب داستانها گفته یا سروده‌اند. نیز هیچیک از سلاطین ساسانی بقدر او فتوحات نمایان نکرده و اگر در این پادشاه کفایت و لیاقت اداره و انتظام وجود داشت هرآینه ممکن بود امپراطوری وی باندازه امپراطوری اجدادش

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۴

هخامنشیان توسعه پیدا کند، دیگر از بدبختیهای او این بود که یکنفر سرباز زرننگ و نیز جدی و فعال مانند هرقل در زمان او بر تخت روم جالس بوده است.

طبری شرحی راجع بخزائن و گنج‌ها و تجملات او نوشته، از جمله میگوید «او دارای تختی بود از یک پارچه طلا که بر چهار پایه از یاقوت قرار داشته است» نیز عده شتران و اسبان و چهارپایان او را مینویسد که بالغ بر پنجاه هزار بوده است، هزار زنجیر پیل، دوازده هزار زن و نیز چندین مئقال «۱» زرمشت افشار داشت که چون موم نرم و نقش‌پذیر بود «۲» دستاری بود که شاه دست را با آن پاک میکرد و هروقت میخواستند آنرا صاف و تمیز کنند در آتش میانداختند.

خصائل و صفات او کاملاً باهم تضاد داشته است. بواسطه فتوحات نمایانی که در بدو امر در جنگ نصیب وی گردید اخلاقش رو بفساد نهاد. با اینکه این فتوحات بشخص خودش ارتباطی نداشته بلکه مرهون کفایت و لیاقت سرداران وی

بوده است. او در اوان جوانی جهان و ترسو نبود. فقط در یک زمانی تحت تأثیر دیانت مسیح بود، اما در این شکی نیست که او در تمام عمرش شیفته و فریفته شیرین بوده است. بالاخره در دوره پیری ضعیف النفس، ستمگر و جورپیشه و کینه جو شده و بمحض اینکه اقتدار و نفوذش از بین رفت خودش هم سقوط کرده رو به زوال نهاد.

ترقی مذهب مسیح در دوره پادشاهان اخیر ساسانی

وقتی که ما وضعیت کلیسای ایران را در آن عصر تحت نظر میگیریم می بینیم که هرگز جانشین نوشیروان عادل همان سیاست و خطمشی آزادانه پدرش را تعقیب نموده به رعایای مسیحی خود آزادی میدهد و از اذیت و آزار آنها اجتناب میکند، چنانکه مینویسد مغان باو فشار آوردند که مسیحیان را تعقیب نموده و آزار کنند در جواب گفت چنانکه تخت ما بر چهار پایه قرار دارد نه دو پایه همچنان حکومت ما بر یهودیان و مسیحیان و زردشتیان نیز استوار میگردد.

(۱) - بقولی وزن آن دو بیست مثقال بود (مترجم).

(۲) - در مجله انجمن آسیائی همایونی، شماره اکتوبر ۱۹۱۰ صفحه ۱۱۳۶ شرحی راجع باین گنج عظیم النظیر ذکر شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۵

خسرو پرویز که چندی در میان رومیان سرحدی بسر برده بود بیش از همه اسلاف خویش با مسیحیان مساعد بوده است و یک قسمت آنهم بواسطه نفوذ کاملی بود که شیرین در وجود او داشت، چنانکه او (شیرین) کلیساها و خانقاههای زیادی بنا نموده است. نوشتجاتی در دست میباشد که مینماید این شاهنشاه تا چه اندازه به اوراد و اذکار مشایخ و اولیای مسیحی «۱» معتقد بوده است. در این شکی نیست که در یکی از جنگهای اولیه خلیفه سالخورده سبر یشوع «۲» مجبور بود با قشون همراه باشد تا از دعای وی فتح و ظفر نصیب او گردد، در عین حال به شهربراز اجازه داده شد که یک جنگ تباہ کننده ای بر علیه مسیحیان تبلیغ نماید. بعدها هم وقتی که هرقل فتوحات نمایانی حاصل نمود خسرو حکم کرد خزائن و اموال تمام کلیساها را ضبط کنند و دیگر عقیده نسطوریان را که بدعت شمرده میشد امر شد در همه جا قبول نمایند. ویگرام «۳» در اینجا چنین مینویسد. هر چند برصوما نسطوری بوده است معذکک یشوع یاب «۴» «بطریق» در ملاقات با مریس امپراطور وقتیکه عقاید خود را اظهار داشت تمام آن مورد قبول واقع شده و جزء ارتدوکس بشمار آمد. فاضل مشار الیه معتقد است که قضیه محکوم شدن تئودور «۵» موب سوس تیا بود که سبب شده کلیسای آشوری یا سوریه از کلیسای روم جدا گردید.

(۱) - از جمله در کتاب «هفتمین دولت شرقی» صفحه ۴۹۷ نامه ای بطور نمونه درج است. «کتاب حکام» تألیف اسقف مارگا که بدست والیز بوج (Wallis Budge) طبع و نشر شده است راجع بکلیسای نسطوری از ۵۹۵ تا ۸۵۰ میلادی

حاوی اطلاعات مهمه‌ای میباشد. در جلد دوم فصل سی و پنجم ثابت میکند که توطئه و سازشی که بر علیه خسرو پرویز شد باعث آن شمطا) shamta) یکنفر اسقف مسیحی بوده است (مؤلف).

(۲) Sabr -Ishu .

(۳) - «کلیسای آشوری» صفحه ۲۲۰ (مؤلف).

(۴) Ishu yabh .

(۵) Theodore of Mopsuestia .

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۶

سکه یزدگرد سوم

فصل چهل و سوم سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب

نماینده عرب حضور یزدگرد سوم چنین میگوید: «آنچه راجع بوضع سابق اعراب گفته شد راست و درست است. خوراک آنها سوسمار زنده بود، دخترهایشان را زنده‌بگور میکردند، شاید بعضی از لاشه مردارها میهمانی میکردند و خون میآشامیدند ... آری این وضع سابق آنها بود. اما خداوند به فضل خودش پیغمبری از میان ما مبعوث کرد و بدست او کتاب مقدسی فرستاد که دین حق را بما تعلیم میدهد».

سلطنت قباد دوم و صلح او با روم ۶۲۸ میلادی

قباد دوم خود را پس از خلع پدر پادشاه اعلام نموده و بر تخت نشست. نخستین اقدام او همانا صلح با هرقل است. وی نامه‌ای که در این باب به امپراطور نوشته با مضمون جوابیه او هر دو محفوظ مانده و از دیدن آن معلوم میشود که این دو پادشاه تا چه اندازه پی بمضرت این جنگ‌ها برده و فهمیده‌اند که آن موجب خرابی و زوال دولت و ملت آنها میباشد. حتی هرقل منظورش از تمام این جنگ‌های برق‌آسا فقط دفاع بوده است. و الا خودش هم از جنگ خسته و فرسوده شده کاملاً حاضر بود که نظریه قباد را استقبال نماید. خلاصه محاربات سخت و حشتناک ۲۶ سال به صلح خاتمه یافته

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۷

و عهد صلح بدین شرط بسته شد که اولاً طرفین آنچه خاک و اسیر از همدیگر گرفته‌اند پس بدهند.

از جمله شرایط یکی تسلیم کردن صلیب حقیقی بوده است. رد کردن صلیب در تاریخ ۶۲۹ میلادی باعث شد که در روم شرقی جشنها گرفتند. خود هرقل به بیت المقدس رفته در میان هلله و شادی آنرا برده در مزار مقدس گذاشت. در همین

اوان یک دسته از اعراب داخله عربستان به دسته از اعراب هرقل که در سمت شرقی رودخانه جردن مسکن داشتند حمله بردند. محتمل است این واقعه در آنوقت چندان مهم بنظر نمیآمد، اما یک پیش آمد یا فال خیلی میثومی بود، چه آن اول حمله ایست که اسلام به مسیحیت فاتح ولی خسته و فرسوده نموده است.

کشتن تمام برادران خود و مرگ او ۶۲۹ میلادی

قباد دوم پس از این باصلاحات داخلی پرداخته عوارضی را که خسرو پرویز از مردم میگرفته است موقوف داشت. نیز زندانیان را آزاد کرد و نسبت به آنهاییکه ظلم و ستم شده بود تا آنجا که میتوانست مهربانی نمود، ولی این کارهای نیک و رأفت و مهربانی که از خود بروز داد چون ممکن است حمل به نیک نفسی او بشود لذا لازم میدانیم این حقیقت را هم اظهار داریم که او تمام برادرانش را بقتل رسانید، خودش هم پس از چند ماهی از مرض طاعونی که آنوقت در حدود شرق نزدیک شیوع یافته بود درگذشت.

غصب سلطنت از طرف شهر براز و مرگ او ۶۲۹ میلادی

ارتاگزرسیس (اردشیر) که طفل هفت ساله بود خود را پادشاه بزرگ اعلام نمود. شاهنشاهی ایران که بواسطه جنگ های طولانی با روم فرسوده و از کارافتاده و اینک با یگانه وارث نابالغی که بر تخت است با مرگ دست بگریبان شده بآخرین دقایق حیاتش نزدیک میشد. شهربراز که در زمان قباد از اطاعت او سرپیچی کرده کشورهای مفتوحه را برومیان مسترد نداشت و منتظر انتهاز فرصت بود حال موقع را مناسب دانسته در صدد تصاحب تاج و تخت برآمد. او با هرقل برای اینکه ویرا با خود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۸

همراه کند قراردادی بست که بموجب آن مصر و شام و آسیای مرکزی را (که تا آن وقت آنها را تخلیه نکرده بود) بروم مسترد دارد. بعلاوه مبلغی هم سالانه به پردازد.

هرقل تا اینحد با سردار مزبور موافقت نمود که وصلت هائی نیز با او کرد. «۱» با این ترتیب هرکسی پیش خود چنین خیال میکرد که شهربراز یک خاندان جدیدی تأسیس خواهد کرد، ولی کلماتی که آن پیرزن به بهرام چوبین گفته بود باز مصداق پیدا کرد. اگر چه قتل این پادشاه صغیر خیلی زود و باسانی صورت گرفت ولی شهربراز هم بیش از دو ماهی نتوانست بر تخت باقی بماند. مشارالیه بدست سربازان خودش بقتل رسیده و بعد نعش او را در میان کوجهای تیسفون گردانیدند و ندا کردند هرکس که از خاندان شاهی نباشد و بر تخت ایران نشیند بسرنوشت شهربراز و عقوبتی که او شد مبتلا خواهد گردید.

در دوره کوتاه سلطنت او دو وقعه مهم رویداد. اولاً کشورهائی که وعده کرده بود تخلیه کند به هرقل رد گردیدند و دیگر خزرها لشکر ایران را شکست داده بر ارمنستان استیلا یافتند.

دوره هرج و مرج ۶۳۴-۶۲۹ میلادی

پس از این دو دختر از خسرو پرویز بر تخت نشستند ولی هر دو زود از نظر غائب گردیدند. بعینه مانند قبل از سقوط سلسله هخامنشی هرج و مرج شیوع یافته مدعیانی از اطراف پشت سر هم برای سلطنت پیدا شدند و تقریباً بلافاصله هم محو و نابود میشدند. من اسامی ایشان را در پاورقی کتاب از نظر خوانندگان میگذرانم (۲).

جلوس یزدگرد سوم ۶۳۴ میلادی

یزدگرد سوم از تخمه خاندان ساسان و مطابق بیان طبری پسر شهریار از زن حبشی و نوه خسرو پرویز بود که بطور گمنامی در حدود اصطخر میزیست، بالاخره بر تخت امپراطوری

(۱) - دختر خود شهربراز را برای پسرش بزنی گرفت و نوه اش را به نکاح ولیعهد در آورد (مترجم).

(۲) - و آنها بدینقرارند: پوراندخت دختر خسرو پرویز. بعد از او گشناسپده بر تخت نشست، پس از وی آذرمیدخت خواهر پوراندخت شاه شد. آنوقت خسرو سوم روی کار آمد، بعد خورازاد- خسرو- فیروز، فرخزاد، خسرو و هرمز یا هرمز داس پنجم به پادشاهی رسیدند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۷۹

آشفته قرار گرفت. گوئی او مانند داریوش کدمان بدبخت که از چندین جهت باو شباهت دارد (از دیوان قضا) محکوم بود که نظاره کند و به بیند یک خاندان عالی شأنی که خود آخرین پادشاه وی میباشد دارد بانقراض میروند.

لشکرکشی خالد بر علیه نواحی غربی امپراطوری ایران ۱۲-۱۳ هجری (۶۳۳-۶۳۴) (۱)

این لشکرکشی از طرف یک دولت تازه ایست که دفعتاً در عربستان تشکیل یافته و بالاخره آن دولت طومار شاهنشاهی ایران را در نبشت. ما راجع بظهور اسلام و عملیات و اقداماتی که منجر به حمله عراق و شام شده شرحی بطور مبسوط در فصول آتی مذکور خواهیم داشت. در این جا مقصود ما همین قدر است که در خصوص لشکرکشیهایی که اعراب در بدو امر بر علیه نواحی سرحدی غرب شاهنشاهی ایران نموده و آن منتهی بسقوط و انحلال شاهنشاهی مزبور گردید شرحی بطور اختصار مذکور داریم.

خالد سرلشکر عرب که از سرداران نامی و در جنگجویی معروف بود با لشکری که تقریباً تمام آن از اعراب بدوی صحراگرد تشکیل یافته بود بطرف شمال که از کناره های خلیج فارس چندان دور نبود روانه شده به ناحیه سرحدی پادشاه بزرگ حمله کرد. او ابتدا به هرمزان حاکم آن حدود چنین پیشنهاد کرد. «دیانت اسلام را قبول نما تا ما برادر شده از هراذیت و آزاری در امان باشی، ورنه باید تو و مردمت جزیه بدهید. اگر این را هم ابا کنی بر ما هیچ ایرادی

نیست، بلکه خودت را باید ملامت کنی، اینک مردمی که برای جنگ با تو مهیا شده‌اند همانقدر که تو حیات را دوست داری آنها بمرگ علاقمند میباشند.»

منزل سرحدی کشور ایران موسوم به حفیر چند میل در عقب کویت کنونی واقع بود که اولین جنگ در این نقطه واقع شد. در این جا نهر آبی که بود در تصرف ایرانیان بوده است. خالد ندا در داد که از میان ما دو فریق هر کدام شجاع‌تر است چشمه‌های

(۱) - در خصوص سینه‌های مربوطه به اسلام، سال هجری در اول داده شده و بعد سال مسیحی را بین الهالین مذکور داشته‌ایم (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۰

آب از آن وی خواهد بود. این بگفت و فوراً شروع بحمله کرد. او با هر مز به جنگ مرد و مرد (مبارزه دو سردار) مشغول شد. این عرب متهور و جسور عوض اینکه کمین کند دفعتاً حمله برده با ضرب خنجر کار حریش را ساخت. مسلمانان بدشمن که بواسطه کشته شدن سردار دل‌سرد شده بود حمله بردند و همه را منهزم ساختند. غنائمی که در اینجا بدست مسلمانها آمد خیلی زیاد و از آنجمله فیلی بوده است که آنرا مخصوصاً بمدینه فرستادند. این فتح که باسانی حاصل شد معروف به «جنگ زنجیر» یا «ذات السلاسل» میباشند. چه بعضی از سپاهیان ایران برای جلوگیری از فرار زنجیر شده بودند. ولی بعد بواسطه رسیدن قوای امدادی ایران، فاتحین سخت مورد تعقیب واقع شده و در شعبه (کانال) دجله جنگ سختی بین آنها در گرفت. مخصوصاً مسلمانان در یکموقع در خطر واقع شده مجبور گردیدند که عوض حمله بدفاع بپردازند. لیکن در این میانه عده زیادی بکمک آنها رسیده و در نتیجه فتح دیگری نصیب آنان شد. خالد که بزرگترین قائد و سردار لشکر بشمار میرفت در این جنگ بر اثر ابراز شجاعت و دلاوری غنائم فراوانی بدست آورد. باز در والاجا (۱) نزدیک مصب دجله و فرات جنگی بین آنها با لشکر ایران که مرکب از عرب و ایرانی بودند روی داد. فتح برای بار سوم نصیب مسلمین گردید ولی بعد از یک جنگ مأیوسانه‌ای.

مدت یک ماه که از این قضیه گذشت خالد یک جنگی کرد که از تمام جنگهای قبل سخت‌تر و هولناک‌تر بوده است. توضیح اینکه او بسمت شمال طرف بالای فرات پیش رفته و در ایس واقع بین ابله و حیره مورد حمله لشکر ایران که مرکب از عرب و ایرانی بودند واقع گردید. بدو اعراب از طرف ایرانیان حمله بردند ولی رئیس آنان بدست خالد کشته شد، سپس ایرانیان حمله‌ور شدند چون فتح تا مدتی بنوبت از طرفی نصیب طرف دیگر میشد خالد از این پافشاری ایرانیها در خشم شده قسم یاد کرد که از خون دشمن نهر قرمزی جاری کند. بالاخره مسلمانان فاتح درآمده و سردار عرب برای ایفای قسم وحشیانه خود تمام اسرا را جمع کرده و همه را مانند گوسفند قصابی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۱

ذبح نمود، تا اینکه که گندم سپاه فاتح از نهری آسیا میشد که آب آن از خون قرمز بوده است.

خالد پیشرفت خود را بطرف تنگه غربی فرات ادامه داده ناگهان به امغیشبا حمله برد.

پس از آن آب زیادی با خود حمل کرده حیره را محاصره نمود. اهالی با استحکاماتی که این شهر دارا بود حاضر بصلح شدند. اعراب هم مواد و شرائط سهلی بآنها پیشنهاد کرده بالاخره آن شهر را بدین طریق تحت اطاعت آوردند. این قسمت لشکرکشی اعراب بتصرف انبار و عین تمار واقع در شمال منتهی گردید.

لیکن فاتح عرب که مقدر بود قرار نگیرد شنید ایاس که از راه دما در وسط صحرا با وی تشریک مساعی نموده و مشغول خدمت بود در خطر افتاده ویرا بکمک طلبیده است لذا خود را فوراً به ایاس رسانیده بمحض ورود با قوای وی حمله به قبائل دشمن برده و آنها را با تلفات زیاد شکست داد، اعراب قلعه دما را بتصرف آورده و تمام پادگان آنجا را از دم شمشیر گذرانیدند.

خالد در مراجعت به حیره با فتح و فیروزی از عین تمار به اعراب قبیله تغلب و ایرانیها هردو حمله برده و همه آنها را مغلوب ساخت. بعد ساحل فرات را گرفته بالا رفت و در فیراض شهر سرحدی روم نیز فتحی کرده در آنجا برای روزه رمضان لشکر خود را استراحت داد، ورود او در آنجا پادگان رومی را بوحشت و اضطراب انداخت. آنها برای جلوگیری از این خطر عمومی و مشترک به لشکر ایرانی ملحق شدند و این قوای متحده از کنار فرات پیش رفته حمله به خالد بردند، ولی سردار عرب در اینجا نیز بیک فتح قطعی دست یافته و هزاران تن از دشمن را از دم شمشیر گذرانید. تاریخ این جنگ ۱۲ هجری (۶۳۴) و آخرین جنگ خالد در حدود ایران بوده است، زیرا که او کمی بعد از این مأمور شد فرماندهی لشکر را به مثنی واگذار کرده و با نصف عده خود به کمک مجاهدین یرموک که در زحمت و فشار بودند بشتابد. این سرباز بزرگ امر خلیفه را اطاعت نموده هرچند از این جهت که تسخیر شاهنشاهی ایران از دست وی خارج و به دیگران واگذار گردیده ناراضی بود، لیکن چون وعده داده شده که بعد از فتح سوریه دوباره به ایران مراجعت خواهد نمود ترغیب شده لشکر خود را با مثنی تقسیم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۲

کرده همکاران و دوستانش را که دیگر بعدها به فرماندهی آنها نایل نگردید و داع نموده از راه نافور یا صحرا بطرف دما حرکت کرد.

جنگ های مثنی ۱۳-۱۴ هجری (۶۳۴-۶۳۵)

عده سپاه مثنی اینوقت بالغ بر نه هزار تن بود. معلوم است این عده در مقابل لشکر عظیم ایران قابل مقاومت نبوده و ضعف خلیفه را در علم نظام و لشکرکشی بخوبی نشان میداد، لیکن چون خالد قبلاً تمامی زنان و اطفال و نیز بیماران را مراجعت

داده بود فرمانده عرب آزاد بوده می توانست بدون هیچ نگرانی با تمام عده خود به جنگ پردازد و چون قبلا از مدتی خبر ورود لشکر ایرانی را شنیده بود لذا حیره را رها کرده و از ساحل فرات گذشته تقریبا در حدود بابل قدیم با کمال جرئت و جلادت منتظر حمله دشمن گشت و بالاخره جنگ شروع گردید. در راس لشکر ایران فیلی بود که اسبان اعراب از او میزدند و لذا ویرا محاصره نموده و از پا در انداختند. اینوقت مسلمانان یکدفعه حمله خیلی سختی برده و شیرازه لشکر ایران را از هم دریدند و تا دروازه های پایتخت آنها را راندند. مثنی در این میانه ملتفت شد که بدون قوای امدادی حتی موقع خود را هم نمیتواند حفظ کند یکنفر را ناچار به مدینه فرستاده و موقع را کاملا به ابو بکر توضیح داد. خلیفه که آنوقت در بستر بیماری و بحال مرک بود به عمر دستور داد که لشکری به اسرع وقت فراهم کرده به سرحد ایران اعزام دارد.

مسئولیت این خدمت را بدو کسی بعهدہ نمی گرفت مگر ابو عبیده از اهل طایف که از کلمات محرک و مهیج مثنی ترغیب شده حاضر بحرکت گردید و بالاخره با هزار نفر سپاه تازه نفس از مدینه خارج شد.

در این میانه به مثنی خبر دادند که سپاه جراری از دشمن با یک عده قوای امدادی بطرف حیره پیش میروند، بنابراین او تمام آن ناحیه را گذاشته بصحرا سر راه مدینه عقب نشست و در آنجا منتظر ورود ابو عبیده گشت، چنانکه پس از ورود سردار مزبور این دو لشکر بهم پیوسته و به دو دسته قشون ایران یکی بعد از دیگری حمله بردند بدون اینکه با مقاومت سختی مواجه گردند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۳

رستم فرماندار ایرانی خراسان که با اختیارات تامه در تیسفون مأمور جنگ شده بود به عجله تمام لشکر تازه نفسی فراهم آورده تحت سرداری بهمن جادویه بدان حدود فرستاد. این لشکر بطرف نقطه نزدیکی بابل روانه شدند که در آنجا اعراب موفق شده بوسیله پلی از قایق از فرات گذشتند. در این جنگ بهمن سی زنجیر فیل داشت. فیلهای مزبور باعث وحشت اسبهای مسلمانان گردیده بطوری که هیچ قدم به جلو برنمیداشتند بنابراین اعراب مجبور شده پیاده جنگ کنند. در اینجا ابو عبیده بیک فیل سفید زخمی وارد کرد و آن جانور هم ویرا زیر پای خود گرفته کارش را تمام نمود. بعد هریک از افسران عرب که به میدان آمدند کشته شدند. اعراب در ابتدا بنای شکست خوردن را گذاشتند. در اینمیانه یکی از سربازان با یک وضع دلیرانه ندا درداد که این لشکر یا باید فتح کند و یا تا آخرین نفر کشته شود. این بگفت و قائق اولی که بود طنابش را بریده و آنرا میان آب رها کرد. این کار او همه را مات و مبهوت ساخت.

مثنی که عمده بواسطه بدوی بودن و نداشتن نسب عالی پس از آمدن ابو عبیده از کارافتاده بود اکنون که ابو عبیده کشته شده بجای وی به میدان جنگ شتافته و به فرماندهی لشکر پرداخت. این سردار کوشش کرد که ایرانیان را معطل نگاهدارد تا پل را دوباره بجای خود برقرار نماید، ولی او در این کوشش که خودش هم در اثناء آن زخم برداشت چندان موفقیتی حاصل نکرد، چه تلفات مسلمانان بالغ بر چهار هزار تن بوده، در صورتیکه دو هزار تن هم بطرف مدینه فرار کردند. بالجمله پس از این جنگ که معروف به جنگ پل است او فقط توانست سه هزار تن جمع آوری کند. اگر

بهمن آنها را تعقیب کرده بود هرآینه همه را از میان بر میداشت، ولی از خوش‌بختی اعراب انتشار یافت که در تیسفون شورش‌پیای شده و لذا سردار ایرانی با سپاه خود بعجله مراجعت پایتخت نمود. مثنی که ابتدا مأیوس نبود با بقیه عده خود سالما مراجعت کرده به الیس (۱) رفت.

عمر خبر این بلیه را با عظمت روح تلقی نموده حتی به خلیفه اول قوت نفس داد و مشغول جمع‌آوری سپاه گردید. قوای امدادی به زودی رهسپار میدان جنگ

(۱)-Allis.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۴

شدند. در این اثنا خود مثنی هم از میان قبایل دوست عده‌ای جمع‌آوری کرد، وقتیکه نیروی تازه از مدینه رسید بار دیگر به میدان جنگ شتافت و در نزدیکی کوفه طرف راست ساحل غربی شعبه فرات که در آنوقت بویب (۱) می‌نامیدند با دشمن مصاف داد.

ایرانیان که به فتح اولی مغرور بودند بدون هیچ اندیشه‌ای از پل گذشته در سه ستون بزرگ با فیل‌ها بطرف مسلمانان پیش رفتند و نائره جدال و قتال مشتعل گردید. بدوا همچو معلوم میشد که فتح با حمله‌کنندگان یعنی ایرانیان است، ولی مثنی که در میان متحدین خود یکنفر سرکرده مسیحی بود، حمله برده قلب لشکر ایران را مختل ساخت و همین هم جنگ را خاتمه داد. ایرانیان شکست سختی خورده تقریبا تمامشان یا کشته شدند و یا در آب غرق گردیدند. تلفات مسلمانان هم خیلی زیاد و سنگین بوده است اما تصور میکردند که فتح مزبور باندازه تلفات وارده ارزش دارد، چه در نتیجه همین تلفات زیاد غنائم وافری بچنگ آوردند و نیز مهماتی بدستشان آمد که از آنها برای جنگ‌های بعد بسیار استفاده نمودند مثنی بواسطه زخم کاری که در جنگ پل برداشته بود پس از چند ماهی در گذشت و مسلمانان یکی از بزرگترین سردارشان را از دست دادند.

جمع‌آوری سپاه عظیم برای جنگ با ایران ۱۴ هجری (۶۳۵)

تصرف دمشق در ۱۴ هجری (۶۳۵) و شکست لشکر روم شرقی در یرموک و نیز مغلوب شدن آنها در وادی اردن موقع سیاسی و نظامی را بکلی تغییر داد. چه توقف قشون مسلمانان در سوریه از آنوقت به بعد لزومی نداشت و خلافت اسلامی میتواند این سربازان کارآموده فاتح را برای تسخیر شاهنشاهی ایران اعزام دارد، علاوه اوامر و احکامی از مقام خلافت بنام قبایل و دستجات مختلفه صادر شده که تحت سلاح رفته و حاضر برای جنگ گردند.

گذشته از همه تکلیف به جهاد و انتشار امریه آن ایجاد حرارت و جوش نموده جماعت زیادی از تمام نقاط و زوایای عربستان بعجله و شتاب زیر سلاح رفته حاضر برای خدمت شدند. بالاخره سپاه عظیمی جمع‌آوری شده و سعد و قاص به سرداری آن انتخاب گردید.

او معروف است اول کسی است که در اسلام خون ریخته، علاوه در تیراندازی یدی بسزا

(۱) Bowaybe-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۵

داشت، این امیر تازه یکی بواسطه خصایل و اوصاف جنگی و دیگر نسبتش به پیغمبر (خواهر زاده مادر پیغمبر بود) نفوذ زیاد داشت. عمر هم به او مساعدت کرده سی هزار تن مردان جنگی را تحت فرمان او قرار داد که از میان آنها یک هزار و چهارصد تن جزو صحابه پیغمبر بودند.

سعد پندی را که مثنی در هنگام مرگ داده بود بکار بسته صحرای عربستان را پشت سر خود قرار داد. زنان و اطفال را هم در اودزیب (۱) گذاشته خود با لشکرش بقادسیه معروف شتافت، یک دشتی که از طرف غرب محدود بخندق شاپور بود که در آنزمان یک نهر آب جاری بوده است و اما از طرف مشرق و آن به شعبه غربی فرات منتهی میشده است، سعد این محل را نزدیک به پلی از قایق اردوگاه خود قرار داد و در همانجا انتظار کشیده تا اینکه دشمن بر سرش تاخت آورده و در میدانی که خودش انتخاب کرده بود با وی روبرو شد.

هیئت اعزامی به نزد یزدگرد ۱۴ هجری (۶۳۵)

در این موقع عمر هیئتی مرکب از بیست تن از بزرگان عرب را به دربار یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند.

در ورود به تیسفون مردم این هیئت را دیده آنها را بواسطه لباسشان استهزاء مینمودند. مخصوصا کمانشان را به آلت پشم‌ریسی تشبیه میکردند، ولی بدن لاغر و خشکیده و در عین حال متهور و جسور و خاصه لحن نظامی آنها نظر یزدگرد را که در آنوقت از سقوط شام هم باخبر شده بود جلب کرده آنان را به احترام پذیرفت و پرسید که مقصودتان از رسالتی که دارید چیست؟ آنها بتوسط یک نفر مترجم اظهار داشتند که باید اسلام را قبول کنید و یا جزیه بدهید، پادشاه در جواب مانند فرزند حقیقی ایران با کمال حقارت به آنها نگرسته اشاره به فقر و فاقه و بدبختی آنها کرده گفت شما همان مردمی نیستید که سوسمار میخوردید و اطفال خود را زنده بگور می کردید. نمایندگان عرب با لحن ساده‌ای تصدیق نموده گفتند که وضع آنها در سابق همینطور بود ولی حالیه آن وضع بکلی تغییر کرده است، آری ما فقیر و گرسنه بودیم لیکن خدا خواسته است که غنی و سیر شویم و حالا که تو شمشیر را اختیار

(۱) odzayb-

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۶

کردی پس حکم بین ما و تو همان خواهد بود. واقعا برای یک نفر نقاش ماهر چه موضوع دلچسب و قابل توجه‌ایست!

بالجمله یزدگرد از اینکه این اعراب صحراگرد نسبت باو احترامی را که لازم بود بجا نیاوردند و نیز از مضمون پیغام در خشم شده از این جهت که آنها قاصد بودند مرخصشان کرد و الا همه را بقتل میرسانید.

جنگ قادسیه ۱۴ هجری (۶۳۶)

در سال بعد کوشش فوق العاده‌ای از طرف یزدگرد پادشاه بخت برگشته بعمل آمده لشکری بالغ بر یکصد و بیست هزار تن جمع آوری نمود و سرداری این لشکر را به رستم واگذاشت. این سردار از فرات عبور کرده داخل «سواد» شده دنبال لشکریان عرب افتاد. جنگ قادسیه که مانند جنگ ایسوس در عداد جنگهای قطعی دنیا بشمار می‌آید چهار روز متوالی دوام داشت. در روز اول اسبهای عرب از فیلان که آنها را جلو نگاهداشته بودند فرار کردند، چنین بنظر می‌آمد که فتح با لشکر ایران است، اما بعد که دسته‌ای از تیراندازان به فیلها حمله بردند سواران عرب از خطر جسته و ایرانیان را عقب نشانند، در روز دوم لشکر امدادی عرب از سوریه وارد شد. ابتدا جنگ چندان شدتی نداشت و طرفین بجنگ و گریز می‌پرداختند، ولی اخیرا اعراب سواره‌نظام ایران را شکست دادند. این روز جنگ بنفع مسلمانان خاتمه یافت، آری در این روز پیشرفت با مسلمانان بود که تلفات آنها پنج یک تلفات ایرانیان بوده است باین معنی که تلفاتشان دو هزار تن در صورتیکه تلفات ایرانیان بالغ بر ده هزار نفر میشد.

در روز سوم برای بار دیگر فیلها در خط جنگ ظاهر شدند، ولی قعقاع بن عمرو رئیس نیروی امدادی که از شام آمده بود چشم فیل بزرگ سفیدی را با نیزه کور کرد.

دیگری با فیل دیگر نظیر آنرا معمول داشت، یعنی دو چشم ویرا در آورد، بالاخره فیلها برگشته در لشکر ایران باعث اختلال شدند، اعراب بواسطه رسیدن قوای عمده‌ای از شام قویدل شده وقتیکه شب شد روحیه مسلمانان بهتر از روحیه لشکر ایران بود، واقعا در آنها تا اینقدر روح اعتماد بود که دو تن از سردارانشان هر کدام جداگانه با

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۷

عده مختصری در تاریکی شب به لشکر ایران حمله بردند و جنگ در تمام شب جریان داشته است. این شب را لیلۃ الهیریر مینامند، چه صداهائی شبیه به صدای شغال و سگ از طرفین فضا را پر کرده بود. در روز چهارم یعنی روز آخر جنگ اعراب قلب لشکر ایران را متزلزل ساختند، در این هنگام باد سختی بنای وزیدن را گذاشت که رمل و شن زیاد را به سر و روی سپاه ایران میریخت، برعکس اعراب که پشت به طوفان باد داشتند چندان صدمه ندیدند، رستم سردار ایران وقتیکه خود را در معرض خطر دید بدون آنکه به حیثیت و شئون یا رتبه بلند سرداری خود اهمیت بدهد میان بعضی باروبنه و قاطرها پناه برد تا خود را از خطر این طوفان حفظ کند، در این گیرودار یکی از بارها سخت بزمین افتاده رستم را مجروح ساخت، او مضطرب شده خود را توی نهر انداخت که شاید بواسطه شنا جانی از میان دشمن بدر ببرد، لیکن هلال بن علقمه پشت ۵۵- طاق کسری در مداین

سر میان آب جسته و ویرا گرفته بیرون آورد و بقتل رسانید، او بر تختش نشسته فریاد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۸

کرد «به خدای کعبه که من رستم را کشتم» این واقعه لشکریان ایران را بهراس انداخته دل‌های خود را باختند و بالاخره خود را میان نهر انداخته هزاران نفر در آب غرق شدند.

فتحی که در این جنگ نصیب اعراب شد قطعی بود و آن در روح اخلاقی و حس شجاعت و شهامت ایرانی نه فقط از حیث تلفات زیاد تأثیر بخشیده بلکه از این جهت هم که درفش کویانی بیرق مشهور ایران در آنجا بدست دشمن افتاد صدمه زیادی به روحیه ایرانی وارد ساخت. مینویسند عربی که آنرا بدست آورده بود بهشتصد پوند فروخت. در صورتیکه قیمت اصلی جواهرات آن سی هزار پوند بوده است.

تصرف مدائن ۱۶ هجری (۶۳۷)

پس از فتح قادسیه مطابق امریه عمر، سعد لشکر خود را برای مدت دو ماه استراحت داد. بعد او وارد حیره شده و سپس از فرات نزدیک برج بزرگ بابل گذشته و بتدریج تمام آن نواحی را از دشمن صاف و پاک نمود، تا اینکه خود را بکنار دجله رسانید. در این جا پس از همه این عملیات بالاخره مستعد پیشرفتن بمدائن گردید. در این میانه او حمله نیروی اعزامی از طرف ملکه مادر شاه را دفع نموده و قهرمان آن در جنگ مرد و مرد مقتول گردید.

وی با سپاه عرب کنار دجله توقف کرد. اعراب نگاه خیره‌شان از آنطرف بطاق کسری افتاد. این فرزندان وحشی صحرا به پایه‌های حیرت‌انگیز آن که آوازه‌اش را دورادور شنیده بودند به هیبت نگریسته یکدفعه از حلقوم هزاران از این اعراب صحرانورد صدای تکبیر بلند شده همگی با آواز بلند گفتند «الله اکبر» و چنین خیال کردند منزل مقصودی که خداوند بآنها توسط پیغمبرش وعده داده بود همین است که حالا بآن رسیده‌اند. باید دانست که ناحیه غربی این شهر یعنی سلوکیه قدیم و طرف راست ساحلی رودخانه استحکاماتی که داشت محکمتر از آن بوده که آلات محاصره عرب بتواند از عهده آن برآید، ولی این ناحیه در اثناء محاصره یکدفعه بتصرف و اطاعت اعراب درآمد. یزدگرد در صدد برآمد قراردادی با مسلمانان به‌بندد که بموجب آن تمام آنچه در ساحل غربی دجله است بآنها واگذار گردد بشرط آنکه متعرض بقیه قلمرو او نشوند. ولی این پیشنهاد بطور استهزاء رد گردید. وضعیت پادشاه بزرگ هنوز یأس آور نشده و وسائل دفاع را بکلی فاقد نبود،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۸۹

چه دجله که آب آن خیلی تند است بین او با اعراب فاصله بود و اعراب که در کشتی‌رانی بی‌بهره بودند یزدگرد می‌توانست حملات آنها را بی‌ثمر گذاشته موقع عبور از آب مدت‌ها آنها را معطل نگاهدارد، ولی همینکه مطلع شد که مسلمانان بدجله نزدیک شده‌اند از تیسفون خارج گردید. سعد جائی را که چندان تند و عمیق نبود پیدا کرده با لشکریان خویش بی‌باکانه از رود گذشت، در ساحل دست چپ عملاً دفاعی بعمل نیامد. ایرانیان که فقط بخیال فرار بودند پایتخت

قشنگ و مجلل و باشکوه خود را بدست دشمن واگذار کردند، دشمنی که هنوز تحقیرشان نموده و میگفتند آنها سوسمارخور هستند.

جشنی که در پایتخت شاهنشاه برای فتح گرفته شده مانند آنچه در خرطوم در ۱۲ قرن بعد واقع شد باید دانست که آن در پایان یک رشته جنگهایی بوده است بس حیرت انگیز. میور در اینجا مینویسد شرحیکه راجع به فرعون که در بحر احمر غرق شده برای موعظت و عبرت در قرآن مسطور است و نیز این آیات فوق العاده مناسب مقام میباشد «چه بسیار واگذارند از بوستانها و چشمهها و کشتزارها و مکانات و منازل نیکو و زیبا و نعمت یا چیزهای قشنگ و مطبوعی که در آن شادان بودند، همچنین ما آنرا بگروه دیگر بمیراث دادیم» (۱).

در این جا غنائمی بدست اعراب آمد که هیچوقت در مخیله آنها خطور نکرده و از دیدن قصور و عمارات مجلل و باشکوه و بساتین و باغهای عالی مات و مبهوت گردیدند. اموال و غنیمتهائی که بدست آوردند حتی از تشخیص آنها عاجز و نمیتوانستند بفهمند که چیست. اکثر آنها طلا را برای اولین بار در اینجا دیدند و ایشان آن را نمی شناختند. کافور را مشک می پنداشتند. این غنائم باندازه ای بود که وقتیکه آنرا میان مجاهدین عرب تقسیم کردند بهر یک از ایشان پانصد پوند رسید، در صورتیکه عده این مجاهدین بالغ بر شصت هزار تن بود. باید دانست که این مبلغ برای اکثر آنها یک مبلغ زیاد هنگفتی بوده و بایستی آنها را ثروتمند کرده باشد. بی شک تخت طلا و سایر اشیاء نفیسه حیرت انگیزی که در خزانه تیسفون بود که از آن جمله اسبی بود که

(۱) - سوره دخان آیه ۲۵ تا ۲۸ و اصل آیات این است «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْونٍ، وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ، وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ، كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ» (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۰

تماما از طلای خالص از موضوعاتی است که نویسندگان عرب از شرح و وصف آنها خسته نمیشوند.

جنگ جولای ۱۶ هجری (۶۳۷)

سعد مایل بود که لشکر شکست خورده ایران را بطرف حلوان تعقیب نماید و آن قلعه بسیار محکمی در گردنه های جبال زاگرس بوده است، لیکن عمر با حزم و احتیاط سیاستمدارانهای او را از پیشرفتن منع نموده و دستور داد که تابستان را در مداین بگذرانند. فاتحین پس از این دستور فرصت یافته به تشدید مبانی قدرت و نفوذ خود و ضمنا تمتع از لذائذ نعمت های این پایتخت تاریخی پرداختند، تا اینکه موسم پائیز رسید و خبر دادند لشکر زیادی از ایران گرد آمده که طلایه آن در جولای جا گرفته است، دژی که معروف بود غیر قابل تسخیر میباشد. لذا هاشم بن عتبّه و قعقاع با دوازده هزار تن بدانجا فرستاده شد و جنگ سختی بین فریقین در گرفت، حتی در اثناء آن بهر دو طرف کمک رسید. ایرانیان در میدانی خارج قلعه پس از یک جنگ مأیوسانه باز شکست خورده و فتح نصیب اعراب گردید.

یزدگرد که هیچوقت او را کسی در خطوط جنگی ندید بطرف ری گریخت. قعقاع حلوان را گرفت و آنرا مرکز پادگان اسلامی قرار داد. غنائم وافری در اینجا بدست اعراب آمد، از جمله یکصد هزار اسب ممتاز از چراگاه ماد گرفتند که مسلماً از نسل اسبهای مشهور نیسی هخامنشی بودند.

الحاق بین النهرین و تصرف ابله ۱۶ هجری (۶۳۷)

سعد که پس از این میل داشت یزدگرد را تعقیب کند نامه‌ای به عمر نوشته و از وی در این باب دستور خواست، عمر که یقیناً آنوقت هوای جهانگیری در سر نداشت شرحی که در جواب نوشته بدینقرار است. «من آرزو مندم که میان بین النهرین و کشورهای آنطرف جبال سدی باشد که نه ایرانیان بتوانند از آن بگذرند و نه اعراب، جلگه عراق (۱) برای احتیاجات ما کافی است.» بنابراین سعد به تسخیر شهرهای بین النهرین پرداخت. در این قسمت او تا اینحد موفقیت حاصل نمود که در قلیل مدتی تمام این کشور زرخیز را تحت نفوذ

(۱) - اعراب دره‌های دجله و فرات تا بالای بین النهرین را عراق عرب مینامیدند. در شمال شرقی آن، ولایت مجاور زمین کوهستانی ایران را ابتدا جبال میگفتند، اما نام اخیر «عراق عجم» یعنی عراق ایرانیها باید دانست که تاریخ آن از قرن دوازدهم میلادیست. کوفه و بصره در یک وقت به «عراقین» معروف بودند. (مولف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۱

اسلام در آورد و نیز از سمت جنوب یعنی طرف خلیج فارس دسته دیگری از اعراب بسرکردگی عتبه بندر ابله را بتصرف در آورد و آن مرکز بازرگانی با هند و به بصره که بعداً جانشین وی گردید نزدیک بوده است.

بناء کوفه و بصره ۱۷ هجری (۶۳۸)

پس از تصرف ابله اعراب روی خرابه‌های آن، محلی برای توقف سپاهیان خود بنا نمودند که بتدریج ترقی کرده تا اینکه شهر گردید، لیکن چون آب و هوای آنجا بقدری بد بود که قابل تحمل نبوده است لذا به تلاش محل تازه‌ای افتادند. بالاخره بصره را بجای آن اختیار نمودند که بفاصله ده میل در شمال غربی شهر تازه واقع و محل ابله را اشغال مینموده است.

باید دانست که هیچیک از شهرهای مسلمین بااستثنای بغداد مانند لنگرگاه بصره منظره دلفریبی که مخصوص مشرق است ندارد. اینجا همان محلی است که میلتون اشاره میکند سندیاد ملاح سفر دریائی مشهور خود را از آنجا آغاز نهاده است.

امروزه شعب و رودخانه‌های کوچک اینجا جالب و جاذب و امور بازرگانی آن در کمال رونق است، لیکن هوای آن هم گرم و هم ناسالم است من یکی از تابستانها را در آنجا گذرانیده‌ام ولی هیچ خوشم نمی‌آید که آنرا بخاطر بیاورم. بالجمله عمر وقتیکه گونه‌های زرد اعراب مداین را دید متوحش شده دستور داد کوفه را نیز بنا نمودند.

انتخاب آنهم از این جا بوده که بصحرا اتصال داشت، همان صحرائی که قسمت مهم مردی و شجاعت و جسارت آنها مرهون آن بوده است. بعد از بناء این شهرها حیره که فاصله آن با کوفه چند میلی بیش نبود و نیز مدائن رو بانحطاط نهادند. میور در اینجا چنین مینویسد «این دو محل نوآباد با سکنه عرب خالص خود ترقی نموده شهرهائی شدند دارای یکصد و پنجاه هزار تن نفوس و نفوذشان در ادبیات و الهیات اسلام از تمام ممالک اسلامی فزونی پیدا نمود».

در تمام این جنگ‌ها که در یک مورد منتهی به بناء این دو شهر گردید چیزیکه فوق‌العاده از مهاجمین عرب تعجب آور میباشد این است که آنها نه فقط فتح میکردند بلکه با یک مرام و نظام ثابتی با تمام خانواده‌های خود در کشورهای مفتوحه مسکن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۲

میگزیدند. چنانکه خود من در ایران به قبائل عدیده‌ای از اعراب برخورد کرده‌ام که حتی از تاریخ ورود خود بایران اطلاع داشتند و نیز در صحبت با آنها معلوم بود که از ترک گفتن میهن اصلی خود عربستان هیچ تأثیری هم ندارند.

لشکرکشی از بحرین و شکست

یکی از لشکرکشی‌های مسلمین که بشکست منتهی گردید لشکرکشی از بحرین بوده است. توضیح اینکه علاء حاکم بحرین از راه دریا حمله بفارس برد. این عرب حادثه‌جو ناوگانش را بدون محافظ و نگهبان گذاشته با نیروی خود در داخله کشور تا مسافت زیادی با بهره‌مندی پیش رفت، ولی در آخر با دشمن گلاویز شده و شکست خورد، با اینحال توانست قاصدی بمدینه نزد عمر اعزام دارد و در نتیجه عتبه با دوازده هزار تن به کمک او شتافت. قوای امدادی با لشکر علاء پیوسته دشمن را عقب راندند. معذک مجبور شده به طرف بصره برگشتند.

فتح خوزستان و تصرف شوشتر ۱۹ هجری (۶۴۰)

هرمزبان حاکم خوزستان از این پیشرفت ایرانیان بر علیه علاء و مسلمین بحرین تشجیع شده در این صدد افتاد که اعراب را از اهواز بیرون کند و این سبب شد که عتبه تصمیم گرفت که پیش برود. او هرمزان را از خط کارون عقب رانده و اعراب اهواز را پس گرفتند و با وصف احوال هرمزان را گذاشتند که در آخر با او پرداخته کار او را خاتمه بدهند، چنانکه در سال ۱۹ هجری (۶۴۰) در رام‌هرمز محل فتح بزرگ اردشیر، اعراب او را مستأصل ساختند و او ناچار بشوشتر کرسی این ایالت فرار نمود، محل مزبور پس از هیجده ماه محاصره سقوط یافته بدست اعراب افتاد، هرمزان به مدینه نزد عمر فرستاده شد تا آنچه او مقتضی میدانند درباره وی بعمل بیاورد، این ایرانی زرننگ و باهوش پس از ورود بر خلیفه اظهار عطش نموده آب خواست، جام آبی بدست او دادند، لیکن او حیل کرده در خوردن آب به بهانه اینکه مبادا دفعتا او را با خنجر بقتل برسانند درنگ نمود، خلیفه گفت ترسید تا این آب را نیاشامیدید حیات شما محفوظ و از خطر ایمن خواهید بود، این جا هرمزان آب جام را بر زمین ریخت، عمر، هر چند زرننگ تر بود، قولش را حفظ کرد. هرمزان نیز داخل در دین اسلام گردید و از خطر نجات یافته حقوقی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۳

هم برای معاش او معین گردید. مطلب قابل ملاحظه این است که او در دفاع خودش در خصوص مخالفت با اعراب اظهار داشت که از طرف پادشاه بزرگ دستور داشته و ناچار بود بر طبق آن عمل نماید و این بالاخره بر عمر مسلم داشت که باید جنگ با ایرانرا پایان برساند.

۵۶- قلعه نهاوند

جنگ نهاوند ۲۱ هجری (۶۴۲)

در ۲۰ هجری (۶۴۱) یزدگرد باز کوشش کرده و لشکر فراوانی جمع آوری نموده با دستجاتی از هریک از ولایات شاهنشاهی که مطیع و مسخر نشده بودند بجنگ اعراب فرستاد. خلیفه اینجا مقتضی دانست که جنگ دفاعی را اختیار کند، او نعمان را از خوزستان طلبیده و فرماندهی لشکر را با تمام اختیارات باو واگذار کرد، عده لشکری که با او بود بالغ بر سی هزار تن بوده است، نیروی خوزستان بطور غیرمستقیم باو کمک نموده یعنی بطرف پرسپولیس پیش رفتند. مسلمانان از راه حلوان حرکت کرده، در این اثناء خبر رسید که لشکر ایران مشتمل بر یکصد و پنجاه هزار تن تحت سرداری فیروزان فرمانده سابق میدان قادسیه در نهاوند پنجاه میلی جنوب همدان اردو زده اند. سردار عرب فوراً بقصد حمله بدان سمت شتافت.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۴

لشکر ایران با وجود عده زیاد جنگ دفاعی را پیش گرفته از پشت سنگرها پیکار میکردند. در صحرا فقط زدوخوردهای کوچکی روی میداد و آنها امیدوار بودند اعراب را از این راه خسته کنند، بدین جهت جنگ طول کشید و خواروبار سپاه عرب نزدیک به اتمام بود. در این حال نعمان حيله بکار برده عقب نشست و چنین وانمود کرد که خبر فوت خلیفه رسیده است. این تدبیر نتیجه خوبی بخشید، چه فیروزان فریب خورده به تعقیب دشمن پرداخت. همینکه سپاهیان ایران بجائی رسیدند که منظور نعمان بود مسلمانان برگشته و جنگ شروع گردید. اعراب چنان سخت حمله ور شدند که بالاخره ایرانیان تاب مقاومت نیاورده مهیای فرار گردیدند. در این هنگام که موقع ظفر بود نعمان کشته شد، ولی کشته شدن او تغییری در وضع جنگ روی نداد. بلکه سپاهیان او بیشتر بهیجان آمده بر کوشش خودشان افزودند. ایرانیان و از آنجمله فیروزان در معابر تنگ کوه گرفتار آمده تماماً بقتل رسیدند. مینویسند زیاده از یکصد هزار تن از سپاه ایران در این میدان نابود شدند.

نتیجه این جنگ آخر که میتوان آنرا بجنگ آربل تشبیه کرد (مانند جنگهای زنجیر و قادسیه که در ردیف جنگهای گرانیک و ایسوس واقع شده اند) از پیش معلوم و ظاهر و آشکار بوده است، لیکن اعراب آنرا فتح الفتوح نامیده اند.

تسخیر ولایات ایران

در تسخیر ولایات مختلفه ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند) طبری شرحی مفصل و مبسوط نوشته و ضمناً نشان میدهد که هریک از این ولایات و ایالات خود به تنهایی قوایی جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه از طرف پادشاه بزرگ فراری کمکی بآنها بشود. اعراب پس از فتح نهاوند بر حسب دستور عمر بطرف اصفهان حرکت کردند. این شهر مهم پس از جنگی که در آن جنگ سردار سالخورده ایرانی کشته شد بتصرف اعراب درآمد. در سال بعد لشکر عرب بطرف کرمان روانه شده فتوحی در سرحد این ایالت نمودند. آنها تا جلگه حاصلخیز جیرفت سمت جنوب شرقی و نیز از طرف شمال تا ولایت قهستان و شهر طبس پیشرفته بعلاوه دسته دیگری به سیستان حمله بردند. ز رنج پایتخت آن را فتح نکردند، ولی وقتی که

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۵

مسلمانان این ایالت را اشغال نمودند خود پایتخت تسلیم گردید. بالاخره مسلمین مکران خشک لم یزرع را مورد حمله شکست ناپذیر خود قرار داده و حدود فتوحات شرقی بر حسب امریه عمر تا همین جا محدود گردید.

اما در شمال شرقی حاکم ری لشکری از گرگان، طبرستان و قومس جمع کرد، لیکن بواسطه خیانتی که در کار بود شکست خورد. لشکریان عرب بعد از این از همان جاده‌ای که پادشاه بزرگ هخامنشی یعنی داریوش کدمان از جلو اسکندر فرار کرده بود بطرف مشرق روانه شدند. آنها از البرز گذشته بطرف گرگان رفتند. حاکم آنجا قبول اطاعت نمود. دو ستون دیگر از سپاه عرب بطرف آذربایجان حرکت کرده و در شمال تا قلعه مشهور دربند خود را رسانیدند و تمامی این ایالت مهم و زرخیز سر تسلیم خم نموده تحت اطاعت و انقیاد درآمد. فتح خراسان بظاهر آخر از همه تحت نظر گرفته شد.

فقط طبرستان در نتیجه جنگل‌های انبوه و مسدود استقلال خود را تحت نظر سلاطین و شاهزادگان موروثی معروف به سپهبد تا سال ۷۶۰ میلادی حفظ نمود (۱).

سامیها در امپراطوری‌های بابل و آشور نفوذ پیدا نموده دولت‌هایی بجای آنها تشکیل دادند، تا اینکه آریانه‌های ماد و پارس ایشان را از میان برده و خود بجای آنها قرار گرفتند. اینان هم به نوبه خود پس از پانصد سال سقوط یافته تحت حکومت و فرمانروایی قومی از تورانیان درآمدند، تا در قرن سوم میلادی دوباره آریان‌ها عرض وجود نموده بر اریکه سلطنت و فرمانفرمائی قرار گرفتند. آری یکی از خاندانهای عالی آریا یعنی ساسانیان در حدود چهارصد سال حکومت و سیادت نموده و آخرین درجه عظمت و جلال را دارا بودند، تا اینکه امپراطوری روم را واژگون ساختند، ولی بعد (بحکم طبیعت) رو به ضعف و انحطاط نهاده بتدریج شکسته و فروتوت شدند و آن تا یک اندازه هم بواسطه احساسات سخت و شدیدی بوده است که اجازه نمی‌داد یکنفر سردار کافی و لایقی بر تخت قرار گیرد.

(۱) - رجوع شود به «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار که برون آنرا طبع و نشر نموده است و نیز مراجعه شود به «یادداشت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۶

آری ایران پس از یک دوره جنگ‌های خانه برانداز و صدمات و لطمات شدید و سخت فرسوده شده در میدان قادسیه ولی پس از یک جنگ دلیرانه و ابراز شهامت و شجاعت سقوط کرده و زمام حکومت و فرمانفرمائی پس از دوازده قرن از سقوط نینوا دوباره بدست سامی‌ها افتاد.

مرک یزدگرد سوم ۳۱ هجری (۶۵۲)

یزدگرد یک عضو جبان و بزدل یک خاندان سلحشور جنگی از ری باصفهان و از آنجا بکرمان گریخته و سپس از آنجا هم بطرف بلخ فرار نمود. او از فغفور چین و خاقان ترک کمک طلبید. اما فغفور چین تقاضای ویرا رد کرده حاضر نشد. یاری کند، ولی خاقان مسئول ویرا مورد توجه قرار داده مایل شد باو کمک بدهد، مگر بعد بواسطه عدم رضایت از رفتار ش امتناع ورزیده. بالاخره او دوره زندگانی ننگین خود را در کلبه یک آسیابانی در نزدیکی مرو خاتمه داد. باین معنی که آسیابان مزبور او را به طمع لباس فاخر و جواهری که همراه داشت بقتل رسانید. بنابر روایتی یک نفر اسقف مسیحی جسد او را گرفته دفن کرد و آرامگاهی هم بالای قبرش بنا نمود. خاطره این پادشاه بکلی از دلها محو نشده بطوریکه پارسیان (زردشتیها) هنوز با نهایت صمیمیت و وفاداری هر سال در ۱۲ سپتامبر بمناسبت جلوس او بر تخت جشن گرفته و سنه عالم شاهی مخصوصا از همین تاریخ شروع میشود. او از طرف زردشتیان آخرین پادشاه ساسانی شناخته شده است.

چنانکه دیده شد آخرین پادشاه نالایق خاندان عظیم الشان ساسانی پس از ده سال از جنک نهایند بطور شرم‌آوری رهسپار دیار فنا گردید، نمیتوان هم او را (از روی قانون) بتقصیر بزرگ یا خیانت مهمی متهم داشت، لیکن چون فقدان مردی و شجاعت و شهامت در سلاطین استبدادی مفسد و معایش بیش از معایب و مفسد هرجنایت و تقصیری است لذا باید گفت که یزدگرد سوم مانند داریوش کدمان که باهم شباهت زیادی دارند در پیشگاه تاریخ محکوم و حقا هم محکوم میباشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۷

سوره فاتحه

فصل چهل و چهارم شرح احوال (حضرت) محمد در مکه

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان و صاحب روز جزاست خدایا ترا میپرستیم و از تو کمک میجوئیم، ما را براه راست هدایت کن. راه آنها که نعمشان دادی. نه آنها که غضب شدگانند و نه آنها که گمراهانند.

اگرچه ما در فصل سابق راجع به نتایج حاصله از ظهور اسلام شرحی بطور اجمال مذکور داشتیم ولی نظر باهمیت فوق‌العاده اینموضوع و تأثیرات مهمه‌ای که در ایران بخشیده مقتضی است که آنرا مسلسلا از ابتداء بیان نمائیم (۱).

(۱) - کتابهایی که درینباب از نظر ما گذشته و ما از آنها استفاده کرده‌ایم عبارتند از «خلافت و نیز حیات محمد» تألیف سر ویلیام میور (Geschichte der Chalifen) (در چهار جلد) تألیف دکتر گستاو ویل (Gustav Weil) - تاریخ علمی اعراب» تألیف وه، آ، نیکلسن (Nicholson) - «عربستان مهد اسلام» تألیف، م، زومر (Zwemer) (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۸

شبه‌جزیره عربستان که مساحت آن چهار برابر فرانسه است دارای یک فلات مرکزی است موسوم به نجد که یک نصف این شبه‌جزیره را تشکیل داده و حد وسط ارتفاع آن سه هزار پا می‌باشد. گرداگرد آن از هر سمت خصوصا در حصه جنوبی، ریگستان خشک واقع است، در ماورای این صحاری چول زنجیره کوههایی کشیده شده‌اند که قسمت غالب آنها پست و برهنه یعنی عقیم و نازا می‌باشد، ولی در نواحی عمان طرف شرق و در قطعه یمن سمت غرب ارتفاع این جبال نسبتاً زیاد میشود.

پشت سر خط ساحلی عربستان سدی از کوه ناشکسته کشیده شده و آن از بحر احمر تا تنگه باب‌المنذب امتداد دارد و از آنجا هم بطرف مشرق و شمال شرقی تا رأس الحد جلو رفته و بهمین طریق خلیج فارس را دور می‌زند. این مسافت رویهمرفته بالغ بر چهار هزار میل می‌باشد، در تمام این حدود مشکل است بتوان یک لنگرگاه یا بندر طبیعی مناسبی پیدا نمود و از این رو دست یافتن بر این شبه‌جزیره از هر سو مشکل می‌باشد و چون اهالی باین نکته متوجه بوده لذا سرزمین خودشان را جزیره العرب نامیده‌اند.

وسائل ارتباطیه داخلی عربستان نیز خراب است، زیرا صحرای بزرگ عربستان که آنرا ربع الخالی (سرزمین خشک و برهنه) مینامند از دیرباز کشور را بدو قسمت تقسیم و نقطه شمال را از جنوب مجزی نموده است، شاید در نتیجه وجود همین سد طبیعی باشد که می‌بینیم در یکی از دوره‌های اولیه چادر نشین‌های وحشی شمالی به لسان عربی تکلم نموده برخلاف سکنه یمن و حمیر جنوبی بسیار متمدن به زبانی تکلم می‌نمودند که شش قرن پیش از میلاد متروک و زبان عربی تفوق پیدا کرده است.

در جغرافیای طبیعی ایران ما این نکته را خاطر نشان نمودیم که بین رود سند و شط العرب رودخانه مهمی که بدریا متصل باشد وجود ندارد، ایران مملکتی است دارای بیابان و صحرای بدون رودخانه و مقدار بارندگی آن در شمال شاید کمتر

از ده انگشت و در جنوب بالغ بر پنج انگشت می‌باشد، اما عربستان باید گفت که از این حیث نسبت با ایران از بخشش‌های طبیعت خیلی کم سهم برده است، البته در ایران

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۶۹۹

هم صحاری بزرگی است که قسمت معظم کشور را تشکیل می‌دهد و نیز رودخانه‌ای در این حدود یافت نمی‌شود، معه‌ذا عربستان هم از حیث صحاری و هم از حیث احتیاج به آب چنانکه در جغرافیا و قتیکه آنرا اسم می‌بریم می‌گوئیم که آن خیلی در طرف شدت واقع شده است، ولی باید دانست که از آثار شهرهای قدیمی که در این صحاری بدست آمده و همچنین از قرائن و امارات دیگری مستفاد می‌شود که عربستان تقریباً در دو هزار سال پیش بقدر امروز خشک و چول نبوده است.

اهمیت مکه

باید دانست که رونق و شکوه عربستان بیشتر در تجارت با شرق بوده است تا محصولات داخلی خود، حتی در زمانهای خیلی قدیم در حدود صده دهم قبل از میلاد ادویه‌جات، طاوس و میمون هندوستان از راه دریا بسواحل عمان حمل شده و از حضرموت ایالت واقع مقابل هند بسمت مارب مرکز حکومت سبا راه کاروان‌رو وجود داشته و از آنجا از طریق مکه و پترا بغزه عبور و مرور مینمودند، از مراجعه به نقشه بخوبی معلوم می‌شود که مکه بواسطه واقع شدن آن تقریباً بین راه حضرموت و پترا از این خط تجارته تا چقدر استفاده نموده و مرکز آمدورفت بازرگانان و عبور و مرور قوافل و جمعیت زیاد واقع شده بود، چنانکه در کتاب خرقیل نبی راجع به تجارت و ثروت صور شرحی که ذکر شده بشرح زیر می‌باشد «۱» «عرب و همه سروران قیدار بازار گانان دست تو بودند با بره‌ها و قوچها و بزها با تو دادوستد میکردند تجار شبا و رعمه سوداگران تو بودند، بهترین همه ادویه‌جات و هرگونه سنگ گرانها و طلا بعوض بضاعت تو میدادند، حران و کنه و عدن و تجار شبا و آشور و کلمد سوداگران تو بودند»

بیان مزبور از یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که در پانصد و نود و نه قبل از میلاد بحکم بخت النصر بطور اسارت در آنحدود بسر میبرد و وسعت و اهمیت این تجارت را بخوبی ظاهر می‌سازد، نکته‌ای که در اینجا قابل توجه می‌باشد این است که عدن خرقیل که امروز جزء مستملکات بریتانیای کبیر است زیاده از دو هزار سال قبل

(۱) - باب ۲۷ آیه ۲۱ و ۲۳.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۰

هم بهمین نام خوانده می‌شد، شاید بازرگانی دریائی هند که در قرن اول میلادی از باب المندب به بحر احمر شروع گردیده بالنتیجه راه کاروان‌رو بتدریج متروک و شهرهائی که در سابق آباد بودند رو بخرابی نهادند،

آئین مذهبی که در مکه رواج داشت بعقیده میور نویسنده بزرگ ما باید آنرا از یمن سراغ گرفت، ناحیه‌ای که سکنه اولیه آن با احتمال قوی بومی و متوطن بوده‌اند. آنها مذهب صابئین را با خود آوردند، مذهب مزبور عبارتست از اعتقاد بخدای یگانه و پرستش اجرام سماوی. اعقاب این طایفه که غالب آنها در حدود بصره و محمره سکنی دارند جهانگردان آنها را بطور غلط نصارای تابع یحیی میدانند، در صورتیکه این طایفه خود را «ماندیان (۱)» مینامند، در میان آنها غسل تعمید و رسم وضو جاری میباشد، کتاب مذهبی آنها زبور و ستاره (۲) شمال را مقدس می‌شمارند، ادوین آرنولد (۳) در طی بیان خود راجع بمذهب صابئین بشرح زیر مینویسد:

«اسلام در صحرائی تولد یافت که مادرش صابئی و یهود بمنزله پدر و دایه آن نصرانی بوده است» و حقیقت هم همین است که او اشاره نموده است، اعراب جاهلیت بنام کواکب سبعة دارای هفت معبد بودند و رب النوع‌هایی را می‌پرستیدند که در قرآن اسم سه‌تای آنها ذکر شده است. اول لات که از بت‌های بزرگ مکه بوده. دوم العزی (۴) که به ستاره زهره اختصاص داشته است، سوم منوه سنگی بود که آنرا مقدس می‌شمرند، بعلاوه اصنام دیگری را بعدد ایام سال در کعبه جمع کرده که هرروزی یکی از آنها تخصیص داشت که پرستش مینمودند.

(۱)-Mahdean.

(۲)- رجوع شود بفصل بیست و هشتم و کتاب «عربستان مهد مذهب اسلام» تألیف زومیر. اعراب آنها را نظر برسم وضوئی که دارند مغتسله نامیده‌اند ..

(۳)-Edwin Arnold.

(۴)- و این بافتخار همین الهه بود که منذر پادشاه حیره بطوریکه در فصل ۳۹ ذکر شد چهارصد راهبه را قربانی نموده. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۱

کعبه

در مکه مرکزی که برای پرستش معین شده بود اسم آن کعبه (۱) بوده است. در گوشه شرقی آن سنگ سیاهی مایل بسرخ نصب نموده و چنین معتقد بودند که آن از آسمان فرستاده شده است، سنگ مزبور بشکل نیمدائره و خیلی کوچک یعنی شش انگشت در هشت انگشت میباشد، زائرین ۵۷- تصویر کعبه

که هفت مرتبه خانه را طواف مینمودند در هر دفعه این سنگ را هم با کمال احترام می‌بوسیدند، در حج صغیر (حج افرادی) لازم بود بین صفا و مروه هفت مرتبه سعی بعمل

(۱) - و آن بمعنای مکعب است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۲

آرند و در حج کبیر (تمتع) موظف بودند عرفات را که کوه کوچکی است سمت شرقی مکه درک نموده و در وادی منابر علیه شیطان رمی حجره نمایند. در خاتمه این اعمال حیواناتی را که بنام قربانی آورده بودند میکشند، اما این مناسک را به ابراهیم نسبت دادن و از آثار او شمردن چنانکه معروف هم همین است غیر از استیلای نوشتجات یهود و اینکه از طرف آنها این امر اشاعت یافته باشد منشاء و مدرک دیگری برای آن نیست و همچنین از پاشنه پای اسمعیل که بزمین خورده و چاه زمزم پیدا شده است از جمله شهرتهائی است که هنوز برای آن مدرک صحیحی در دست نیست. در هر صورت مردم بناء خانه کعبه و وضع آن مناسک و اعمال را از آن ابراهیم و اسحق می دانند.

اجداد پیغمبر

چون مسئله نسب در میان عرب اولین درجه اهمیت را دارا می باشد لهذا لازم است که راجع به قبیله و آباء و اجداد (حضرت) محمد شرحی بر سیل اجمال ذکر نمایم. در اواسط قرن پنجم میلادی قصی یکنفر از زعمای قریش «۱» حکومت مکه را دارا شده و او تمام افراد قبیله خود را در این شهر جمع نمود.

قصی علاوه بر سرداری در ایام جنگ و قضاوت در ایام صلح که بر حسب رسوم و عوائد آن عصر دارا بود کلیدداری خانه کعبه و سقایت حاج نیز باو محول بوده است. پس از فوت قصی و نیز فوت پسر ارشد بین وارث نزاع سختی در گرفت. آنهائیکه از طبقه اکبر اولاد بودند حاضر نشدند که از اختیارات فوق سهمی هم به طبقه کوچکتر داده باشند. این نزاع و کشمکش بین آنها رسید بجائی که نزدیک بود به قتال و جدال بکشد. حامیان اولاد کبار دستهای خود را میان کاسه خون غوطه داده جلو اصنام مشغول استعانه شدند.

هاشم هم که از طرف صغار ولایت داشت بحلف و قسم مبادرت نموده با وقایع دیگری که رویداده بالاخره قرار بر این شد که کلیدداری خانه کعبه و سرداری ایام جنک با اولاد کبار و

(۱) - بعضیها قریش را مشتق از لفظی دانسته اند که معنای آن «شتر بسیار اصیل می باشد». و این اگر صحیح باشد مع التعجب نام زردشت هم بطوریکه احتمال داده اند تقریباً همین معنا را دارد و این توافق واقعا یک توافق غریبی است، رجوع شود بفصل نهم کتاب حاضر (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۳

سقایت حاج و اطعام در ایام حج بصغار برگذار شود.

چندی که از این میانه گذشت هاشم در نتیجه جوانمردی و بذل و بخشش مقام بلند ارجمندی پیدا کرده و محسود امیه برادرزاده خویش واقع گردید، نامبرده بنای رقابت با هاشم را گذاشت. بالاخره امیه عمش را نزد کاهنی که شغلش قضاوت در لیاقت شخصی و شایستگی‌های ذاتی بود بمنافره طلبید و هاشم روی عقاید عشیره‌ای ناچار تن بدین منافره داده ولی شرط کرد که هر کدام که محکوم شد علاوه بر دادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم از مکه مهاجرت نماید. قرارداد مزبور بر له هاشم تمام شد و امیه بعد از دادن ۵۰ شتر که تماما نحر شده صرف ضیافت گردید بطرف شام حرکت نمود. این واقعه بسیار مهم است چه رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه از اینجا آغاز شده و آن ثمرات محنت‌آوری دربر داشت. در سال ۵۰۰ میلادی هاشم که در سن رشد و کمال بود در مدینه از یک خانواده عالی‌دختری را بنکاح خود درآورد و از وی فرزندی موسوم به شیبه بوجود آمد. هاشم در ۵۱۰ میلادی درگذشت و تمام اختیارات او به برادرش المطلب برگزار گردید. وی مطابق رسوم خاندانی با پیشانی گشاده بادامه ضیافت و مهمانداری پرداخت.

شیبه چند سالی در مدینه توقف نمود و اخیرا عمش او را برداشته با خود بمکه آورد. در اینجا اشتباها او را در ابتدا بنخیال اینکه غلام است عبد المطلب مینامیدند و این لقب از برای او در تمام دوره زندگانی باقی ماند، در یک دعوی خانوادگی مربوط به مسئله مالی بالاخره نزاع مزبور در نتیجه ورود هشتاد نفر از اقارب طرف مادر او بمکه، بر له او خاتمه یافت. وقتیکه المطلب فوت کرد شیبه با اختیارت تمام جانشین او شد و چون یک پسر بیش نداشت نفوذش در یک زمان کم بود، ولی اخیرا بخت با او مساعدت کرده محل چاه مقدس زمزم را کشف و آن در ازمنه قدیم بهمان وضعی که دیده شده موجود بوده است. چاه مزبور از وقتیکه بدست وی افتاد بواسطه اینکه امر سقایت مکه خشک با او بود کارش بالا گرفت و بعد بواسطه پیدا شدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت. او یک نذر خیلی غریبی کرد و آن این بود که اگر ده پسر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۴

بوی عطا شد یکی از آنها را در نتیجه این حسن اقبال قربانی کند، وقتیکه این عده بکمال رسید قرعه انداخته شد و آن با اسم عبد الله پسر کوچک افتاد، هنگامیکه پدر آماده گردید که بعهدش وفا نموده فرزندش را قربانی کند مردم جمع شده و او را وادار کردند که بین عبد الله و ده شتر قرعه انداخته تا مگر شتران خونبهای عبد الله واقع شوند، نه بار قرعه انداخته شد و در هر بار بنام عبد الله افتاد، ولی دفعه دهم که انداختند و آن بنام شترها اصابت کرد، تمام شتران را که بالغ بر صد نفر بود نحر نموده و همه آنها صرف ضیافت اهل مکه گردید و بدین طریق عبد الله از کشته شدن محفوظ ماند، چون سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خود دختری را که اسمش آمنه بود برای وی تزویج نمود، او پس ازدواج بعزم تجارت با قافله‌ای به شام مسافرت کرد، در مراجعت از این سفر در مدینه فوت کرد، در بیستم ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه‌اش آمنه محمد متولد گردید.

اوضاع سیاسی عربستان پیش از ولادت پیغمبر و نیز پس از ولادت

در میان روابط خارجی قبیله قریش رابطه‌ای که نقل شده قراردادی می‌باشد که هاشم با امیر غسانی یکی از شیوخ نصرانی عرب که پایتخت او بستره سمت شرقی اردن بود بسته است و نیز ذکر شده که هاشم از دولت امپراطوری فرمانی تحصیل کرده بود باینکه قریش آزادند بشام مسافرت کنند، ولی احتمال قوی می‌رود که فرمان مذکور امضائی که داشت امضاء نماینده محلی امپراطور بوده است.

ما در فصل چهارم این مطلب را ذکر نمودیم که پادشاه حبشه که پایتخت وی آنوقت اقصم کناره بحر احمر بود به یمن حمله برده و آنرا تصرف نمود. در ۵۷۰ میلادی یعنی سال ولادت پیغمبر ابرهه «۱» نایب السلطنه قابل حبشه بر علیه مکه حرکت کرد و ظاهر امر هم این بود که هتک و بی احترامی که بکلیسای واقعه در صنعا شده انتقام بکشد ولی احتمال دارد که روی موجبات سیاسی قصد کرده بود کعبه را منهدم سازد، ابرهه ضدیت‌ها و جلوگیری‌هایی که در خط سیرش بعمل

(۱) - ابرهه به زبان حبشه محرف ابرام یا ابراهیم می‌باشد و کتیبه‌ای که با مر او کنده شده اخیرا پیدا شده است رجوع شود بدائرة المعارف اسلامی (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۵

آمد همه را دفع نمود، تا اینکه بطائف رسید که در سه منزلی مکه سمت شرق واقع است و از اینجا او یک عده سپاه مهاجم و غارتگر خود را مقدمتا روانه نمود که آنها حیواناتی را که بغارت گرفتند از جمله دو یست نفر شتر عبدالمطلب بوده است، وی با قوای عمده خود که در اینمیان یک عده از فیلان مهیب جنگی هم بود پشت سر حرکت نمود و در خارج شهر مکه اردو زد، به اهل مکه که از این پیش آمد متحیر و مضطرب بودند پیغام داد که غرضش صدمه و آزار به آنها نیست بلکه مقصود وی فقط انهدام کعبه است. عبدالمطلب خود را به اردوی دشمن رسانیده و ابرهه را ملاقات نمود، در نتیجه او حاضر شد که شتران عبدالمطلب را رد کند، لیکن از تصمیمش حاضر نشد برگردد.

در این روایت چنین ذکر شده که عبدالمطلب نزد ابرهه فقط از شتران خود سؤال نمود و از کعبه اسمی نبرد. اظهار حقارت آمیز ابرهه را هم جواب سخت داده و گفت که کعبه بمساعدت نوع انسانی ابداء احتیاج ندارد، چنانکه روزی که برای این اقدام مقرر شده بود فیلان از حرکت بازمانده و قدمی بجلو برنداشتند. این ناکامی که برای ابرهه و لشکرش رویداد تفصیل آن در قرآن چنین ذکر شده است - «آیا ندیدی پروردگار تو با سپاه فیل چه کرد؟ آیا حیلہ جنگی ایشان را باطل و بی ثمر نگردانید؟ و او فرستاد بر علیه ایشان جوقه جوقه مرغان کوچکی را که می‌انداختند روی آنها سنگریزه‌هایی از گل پس گردانید ایشان را مانند کاه خرد شده «۱» مضمون آیات فوق بیان روشن و واضحی است از بیماری معروف به آبله که آنرا در عربی سنگریزه هم مینامند و این مطابق با تاریخ هم هست. لشکر حبشه رو بهزیمت نهادند و خود ابرهه در صنعا بهمین مرض منحوس درگذشت. این خبر که کعبه از امداد آسمانی محفوظ ماند در همه‌جا انتشار پیدا نمود، بدیهی است که علاوه بر اینکه بر احترامات کعبه افزود مقام و مرتبت قبیله قریش هم بدرجه بس عالی رسید.

(۱) - سوره ۱۰۵ و اصل آیات این است - «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ، (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۶

پس از فوت ابرهه پسرش یقضم بجای پدر از طرف مسروق به نیابت سلطنت منصوب گردید و آن چهار سال طول کشید، در زمان پادشاهی مسروق بوده است که نیروئی از طرف انوشیروان اعزام و در نتیجه حبشی‌ها از میان برداشته شده و سلاطین ۵۸- حضرت محمد و حجر الاسود

قدیم دوباره روی کار آمده تحت حمایت شاهنشاهی ایران بر تخت سلطنت قرار گرفتند.

طبری که راوی این خبر است مینویسد وقتی که صائف بر تخت پادشاهی قرار گرفت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۷

عبد المطلب ویرا ملاقات کرد، او معروف است که در ۵۷۸ میلادی درگذشت و بنابراین تاریخ این لشکرکشی باید بین ۵۷۴ و ۵۷۸ میلادی بوده باشد.

ایام کودکی و دوره جوانی تا سن کمال محمد

حضرت محمد وضعش در اوآن کودکی امیدبخش نبود چه او لا پدرش که از دنیا رفته بود تمام تر که او عبارت بود از یک دختر کنیز و پنج شتر و چند گوسفند و یک خانه، ولی در عین حال اقربا و خویشان مقتدری داشت. مطابق رسم آن زمان او را بیک زن صحرائشینی از قبیله بنی سعد که اسمش حلیمه بود سپردند. وی در میان فرزندان آزاد بادیه بسر برده تا اینکه سنش به شش سال رسید، او در هوای بادیه پرورش یافته و در یک محیط خیلی آزادی روحیاتش تشکیل یافت. اگرچه بطوریکه مینویسند مانند مرض صرع حالت غشی در او وجود داشت. علاوه لغتی که بنی سعد بدان تکلم مینمودند فصیح ترین لغات عرب بوده است. چنانکه خود پیغمبر در سالهای اخیر بطور مباهات میفرمود «منم عرب حقیقی در میان شما چه خودم از نسل قریش و لغت من لغت بنی سعد میباشد.»

بدیهی است که تربیت او در میان یک چنین قبیله‌ای که فصیح ترین لغات را دارا باشد خود یک بخشش بزرگی بود که باو عطا گردید. این هم کاشف از حقیقت و وفا و حق شناسی محمد است که هیچوقت مادر رضاعی خود را از نظر نداده و نهایت محبت و بزرگواری را درباره شخص او و خانواده اش مبذول میداشت.

خلاصه وقتیکه سنش به شش سال رسید او را برداشته بمدینه آوردند. چنانکه چهل و هفت سال بعد از این که بمدینه هجرت نمود بخوبی توانست خانه‌ای را که در آن سکنی داشت تشخیص داده و جزئیات زندگانی آنوقت را بخاطر بیاورد. پس از مدت کمی آمنه طفلش را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی او در بین راه وفات یافت.

این یتیم بعد از این در دامن جدش عبد المطلب تربیت مییافت تا اینکه به هشت سالگی رسیده عبد المطلب هم فوت کرد. نفوذ و اقتداری که بنی هاشم دارا بودند پس از فوت عبد المطلب لطمه زیادی بدان رسید و آن بهمین حال باقی بود تا وقتی که پیغمبر مکه را فتح کرد. پس از عبد المطلب تربیت محمد بعموی وی ابو طالب برگذار گردید. او

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۸

آخرین درجه محبت و مهربانی را درباره وی مبذول میداشت و از اینجا هم معلوم میشود که این طفل از همان اوان کودکی دارای خصائص و صفاتی بس جالب و جاذب بوده است.

او وقتی که بدوازده سالگی رسید تحت سرپرستی عمش ابو طالب با کاروانی بشام مسافرت نمود. این سفر بعالم تجربه و بصیرت و بینائی وی در امور خدمت نمایانی کرد.

در مسابقه شعری بازار عکاظ سمت شرقی مکه که سالانه تشکیل مییافت فکر جوان و روشن او از شنیدن اشعار شعراء قبایل بسی متأثر شد، بعلاوه کلمات خطباء یهود و نصاری را هم در مواقع مختلف استماع مینمود. تقریباً در جریان همین مسابقه شعری یکنفر رئیس قبیله هوازن به دست رقیبی که حلیف قریش بوده بقتل رسید. این عمل باعث اشتعال نائره جدال و جنگ قبائلی گردید. خلاصه چندین زدوخورد سخت نومیدانه‌ای بین آنها روی داد که در یکی از آنها محمد حضور داشت، ولی تفوق و امتیازی در امور جنگی از خود در این معرکه بظهور نرسانید. از این گذشته در شرح حالات او دیده نشده است که او هیچوقت در رزم و جنگ ممیزاتی از خود نشان داده باشد. گذشته از این جنگهای موسوم به حرب الفجار او در جوانی به شبانی که از مشاغل پست است اشتغال داشت چنانکه خودش در سالهای اخیر چنین میفرماید «حقیقتاً هیچ پیغمبری در دنیا پیدا نشده مگر اینکه شغل او در یکموقع شبانی بوده است».

او در مکه از وقتی که به لقب «الامین» ملقب گردید باید و جاهت و اهمیتی در میان مردم پیدا کرده باشد. اگر شغل شبانی محمد مبنی بر فقر ابو طالب نباشد میتوان گفت که او این شغل را برای کمک بعالم استغراق و مراقبه خودش اختیار نموده است، لیکن وقتی که مراحل عمرش به بیست و پنج سال رسید احتیاجات حاضر و ادا داشت که نظارت خدیجه را که از زنان بیوه و مالدار قریش بود قبول نموده با کاروان خدیجه به شام سفر نماید. در بوسترا او مال التجاره خود را بطور دلخواه مبادله نمود. در مراجعت از این سفر محبت همین جوان در قلب خدیجه جای گرفته و پس از تحصیل اجازه از پدرش ولی با تدبیر و حيله بنکاح محمد درآمد. این تزویج بسیار میمون اتفاق افتاد و محمد با او در کمال خوشی بسر برد. هرچند دو پسری که از او داشت هردوی آنها

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۰۹

فوت کردند. بطوریکه معلوم میشود در جریان این احوال که او کماکان به انتظام امور خدیجه میپرداخت همیشه این خانم از محامد صفات شوهرش تمجید نموده و چنین وانمود میکرد که او یکنفر آدم عادی نیست. مدتی که از این میانه گذشت و سن حضرت بالغ بر سی و پنج سال گردید قریش کعبه را از نو تعمیر نمودند. هریک از طوائف چهارگانه

قریش تعمیر یک دیوار را بعهده گرفت. وقتیکه بناء دیوار را چهار یا پنج قدم از زمین بالا بردند و بنا شد حجر الاسود را دوباره در محل خود یعنی زاویه سمت مشرق نصب کنند، در اینجا روی این مسئله که کدام یک باید باین افتخار نائل آمده و سنگ مزبور را در محل خود بگذارد نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیک بود کار بجدا و قتال بکشد تا آنکه یکی از معمرین شهر قضیه را بدین طریق حل نمود که اول کسی که باینجا آمد قضیه را از او خواسته و هر چه او قضاوت کرد همگی قبول نمایند.

اتفاقا محمد اولین کسی بود که گذارش بدانجا افتاد، لذا شرح قضیه را باو گفتند، در جواب عباى خود را پهن کرده و سنگ را میان عبا گذاشت و هریک از رؤسای طوائف چهار گانه را دستور داد که یک گوشه آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند و بدین طریق سنگ را وارد معبد تازه نموده و در آنجا محمد سنگ را با دستش به محل خود نصب نمود.

شاید در قلب وی این خیال پیدا شده باشد که این رسیدن او بموقع به اشاره غیبی بوده است.

ما در فصل چهل و دوم مذکور داشتیم که بین ۶۰۴ و ۶۱۱ میلادی جنگ ذوقار واقع گردید. محمد که اینگونه مسائل و امور را با علاقه خاصی استقبال مینمود وقتیکه شنید عرب در این جنگ فاتح شد مینویسند که یک دفعه فریاد کرده و فرمود «الیوم انتصفت العرب من العجم و بی نصر او» باید دانست که راجع باین دوره آنحضرت چیز قابلی ذکر نشده است. او از تمام خیالات و مشاغل دنیوی خود را آزاد ساخته و فقط به چند نفر از خویشان و دوستان صمیمی خود میپرداخت، از این رو توانست خود را بیک سلسله تفکرات و اذکار و اوراد سرگرم ساخته و به اینگونه امور اوقاتش را مستغرق دارد. مسطور است که او مانند سایر پیغمبران غالباً بکوهها و بیابانها رفته عزلت میگیرد و بحالت مراقبه بسر میبرد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۰

نزول وحی بوسیله جبرئیل

میور در کتاب خود مراحل و مقدماتی را که منتهی باین شد که محمد خود را پیغمبر اعلام کند با قلم خیلی عالی بیان نموده و مطابق بیان او حضرت در میان کوه حرا نشسته و یا حرکت میکرد و مسلماً اینوقت بحالت استغراق بوده است که ناگهان صورتی بر وی ظاهر گردید. این تازه وارد آسمانی بی پرده و بطور آشکار و نظاره کنان آمد مقابل وی ایستاد و این همان جبرئیل پیغام آور خدا بود که اینوقت از آسمان و مقام «قاب قوسین او ادنی» ظاهر شده و از جانب آقای خود فرمان قابل یادداشت ذیل را آورده «بخوان ای محمد بنام پروردگارت اینکه آفرید اشیا را، آفرید آدمی را از خون بسته، بخوان پروردگارت را که گرامیتر است، آنکه آموخت آدمیرا بخط، آموخت آدمیرا آنچه نمیدانست» (۱)»

۵۹- ظاهر شدن فرشته به پیغمبر (از روی مینیاتور مارتن جزو نقاشیهای ایران)

(۱) - سوره ۹۶ آیه ۱ تا ۵ و اصل آیات این است «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (مترجم).

بین ۶۱۳ و ۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهارم زندگانی پیغمبر بود که اعلام نمود او یکنفر پیغمبری است صاحب وحی و الهام که از جانب خدا بر عرب مبعوث گردیده است. پیروان او هرچند خیلی کم ولی بصحت عمل و زهد و تقوی معروف بوده‌اند. در میان آنها یکی پسر عمش علی بن ابوطالب و دیگری خدیجه زوجه‌اش و زید پسرخوانده وی بود. مهمتر از همه ابو بکر بود که یکی از قریش و صاحب ثروت، علاوه از حیث صفات و سجایای شخصی مقام بلندی را دارا بوده است. اشخاص دیگری هم که بعدا ایمان آوردند عبارت هستند از: سعد، عثمان و عبد الرحمن و مخصوصا عبد الرحمن چهار نفر دیگر را با خودش داخل در اسلام نمود، تا بعد از سه یا چهار سال که از تاریخ بعثت گذشت و او هم در اینمیان مرتبا بدعوت و تبلیغ میپرداخت یکعده پیروانی بالغ بر چهل نفر اطرافش گردآمدند که همگی دارای ایمان قلبی بوده و مقدرات خود را بدست وی سپرده بودند، اما هموطنانش که او را از ابتدای طفولیت دیده و می‌شناختند چندان اعتنائی بکلمات او نکرده و مطالبش را بنظر حقارت تلقی میکردند، البته انتظاری هم غیر از این نبوده است، ولی در آخر بملاحظه تماسی که بکعبه داشتند این حس بی‌اعتنائی مبدل بعداوت و خصومت علنی گردید و بالاخره شروع به تعقیب پیغمبر نمودند. همین تعقیب سبب گردید که مردم به تعلیمات پیغمبر که در تحت حفاظت عمویش ابو طالب بود بیشتر اقبال کنند. اگرچه پیروان آن حضرت که حافظ و نگهبانی نداشتند بعضی را زندانی و دسته را میان آفتاب سوزان نگاه داشته و با بقیه بغایت بدرفتاری می‌کردند.

جلای وطن موقتی بطرف حبشه ۶۱۵ میلادی

شکنجه و آزار پیروان پیغمبر بدرجه‌ای سخت شده و منظره آن بحدی هولناک گردید که بآنها اجازه داده شد که به حبشه هجرت نموده در نزد پادشاه حبشه که نصرانی بود پناهگاهی موقتا تحصیل کنند. این بود که در تاریخ فوق هیئتی مرکب از یازده تن به بندر شبیه نزدیک جده فرار نموده و از آنجا سالما وارد افریقا شدند. این ملاقات تاریخی که

که با نجاشی شده ابن هشام «۱» تفصیل آنرا ذکر نموده است و آن صورت اصلی قابل توجه اوایل اسلام را در نظر ما مجسم مینماید. در جواب سئوال نجاشی که چرا پناهندگان با اینکه از میهن خود آواره شده‌اند بدین نصاری داخل میشوند لیدر مسلمانان چنین میگوید: «ای پادشاه ما جماعتی بودیم وحشی و بت‌ها را میپرستیدیم، مردار و میت را میخوریم، هرگونه اعمال قبیحه را مرتکب میشدیم، حتی با محارم خود عمل شنیع میکردیم، همسایه را اذیت و آزار میرسانیدیم، اقویا نسبت به ضعفا ظلم و ستم روا میداشتند، این اعمال در میان ما شایع بود تا اینکه خداوند پیغمبری از میان ما بر ما مبعوث ساخت که حسب و نسب و امانت و دیانت و صدق و وفا و پاکدامنی او کاملا بر ما معلوم می‌باشد. او ما را بطرف خدا دعوت میکند که به یگانگی وی معتقد شده و او را پرستش نمائیم. سنگ‌ها و بت‌ها را که ما و پدران ما از سالیان دراز می‌پرستیدیم دور بیندازیم.

او بما تعلیم میدهد که در گفتار راستی را شعار خود قرار داده و در ایفای به عهد و قول ثابت باشیم، محارم را محترم شماریم و حقوق همسایه را ادا کنیم. از ملامتی و مناهی دوری جوئیم. خون کسی را نریزیم، از کارهای ناشایست و مکر و فریب و حيله و خوردن مال یتیم اکیدا ما را منع نموده است، از نسبت شنیع بزنان محصنه جلوگیری نموده، ما را به پرستش خدای یگانه تعلیم داده به اینکه برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم. زکوة مال و روزه رمضان را بر ما واجب کرده است.» احتمال دارد نجاشی پس از شنیدن این حقایق به گریه افتاده و فریاد کرده باشد که «این تعلیمات در حقیقت با تعلیماتی که موسی آورده دو شعاعی است که منتهی به یک چراغ میشود.»

(۱) - ابن هشام اولین تاریخچه زندگانی پیغمبر را در ۸۲۸ میلادی نوشته است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۳

آیه‌ای از قرآن

فصل چهل و پنجم هجرت بمدینه و استحکام دین اسلام

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا و دشمن خودتان را دوستان، میفرستید بسوی ایشان بدوستی و بتحقیق کافر شدند بآنچه آمد شما را از حق، بیرون میکنند رسول را و نیز شما را که ایمان میآورید بخدا پروردگارتان.

«ترجمه آیات بالا»

هجرت یا جلای وطن بمدینه ۶۲۲ میلادی

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت و نتوانست در امر رسالت پیشرفتی حاصل کند، بلکه متصل بر انکار قومش میافزود. کینه و بغض قریش بدرجه‌ای کسب اهمیت نمود که تا مدت دو یا سه سال بنی هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند.

از حوادث بزرگی که برای پیغمبر در اینمیان رخ داد یکی این بود که علاوه بر فوت خدیجه صمیمی‌ترین زنان او، ابو طالب هم از این جهان درگذشت. اگرچه ابو طالب تا آخر حیات بدین سابق باقی بود ولی با این حال مساعدت و همراهیهای خستگی ناپذیری دربار پیغمبر قوی‌ترین شاهدی است بر فضیلت و علو مقام او.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۴

یک‌چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف رفت تا اهالی آنجا را به اسلام دعوت نماید، ولی اینجا هم غیر از صدمه و اذیت و آزار نتیجه دیگری عائد نشد، او از شهر خارج گردید ولی جمعی از اجامر و اوباش او را تعاقب نموده ناچار بمکه مراجعت کرد در حالیکه درهای امید از همه طرف بروی خود بسته میدید، لیکن چون تقدیر یک روزهای

درخشنده‌تری برای او ذخیره کرده بود جماعتی که بقصد حج از مدینه بمکه آمده بودند تعالیم وی بدرجه‌ای در آنها مؤثر گردید که جمع کثیری از سکنه عرب مدینه بوی گرویده و بدین جدید ایمان آوردند. یهودیان که قسمت عمده سکنه این شهر را تشکیل میدادند از این پیش آمد مبهوت بودند چه میدیدند شرک و بت پرستی یکدفعه رو بزوال نهاده و توحید بجای آن قرار میگیرد.

اخیرا هیئتی مرکب از هفتاد نفر از مشایخ شهر در نزدیکی مکه جلسه مخفیانه تشکیل داده و از پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه را که در آن غیر از عداوت و بغض چیزی مشهود نیست ترک گفته بمدینه سراسر مودت عزیمت نماید. یاران پیغمبر بعد از وعده‌خواهی مزبور بدسته‌های کوچکی منقسم و هریک جداگانه بطرف مدینه روانه شدند. در آخر خود پیغمبر با ابو بکر صدیق بطور مخفی حرکت کرده و در غاری که در سمت جنوب مکه بود پنهان شدند و چند روزی هم در آنجا بودند، بالاخره در روز ۲۰ ژوئن سال ۶۲۲ میلادی که سن پیغمبر آنوقت به پنجاه و پنج بالغ بود این مسافرت مشهور تاریخی شروع گردید. همین روز است که مسلمانان آنرا مبدأ تاریخ سال خود قرار داده‌اند.

این حرف که هر پیغمبر مادامیکه در وطن و میان عشیره و قبیله خود مییابد نمیتواند مقامی برای خود احراز نموده نفوذ کلی حاصل کند یک حقیقتی است که هر کس آنرا تصدیق مینماید. اگر آنحضرت در مقابل صدمات وارده از عرب و حملات آنها بوسیله مهاجرت بمدینه قوه‌ای برای خود تشکیل ن میداد و از این راه خود را قوی و مقتدر نمیساخت مسلما اسلام با وفات پیغمبر آن خاتمه پیدا نموده و حالت حاضر بهمان حالت سابقه‌ای که در قرون وسطی بود باقی بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۵

بناء اولین مسجد در مدینه

پیغمبر با کمال احترام و شوق و شغف وارد مدینه گردید، جمعی از سران شهر که حضور داشتند هر کدام پیغمبر را بخانه خود دعوت مینمودند. چون نمیخواست هیچ‌یک از قبائل را درینباب بر دیگری مقدم نموده باشد لذا با یک لحن جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجا که خوابید در همانجا ورود خواهم کرد. مردم همه نگران بودند که یکدفعه دیدند این حیوان طرف شرقی شهر مقابل یک خانه بزرگی که درب آن باز بود ایستاد و روی زمین خوابید. پیغمبر زمین آنجا را خریده و از سنگ و خشت و چوب بشکل چهار دیوار مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند معین شد که بیت المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بشرح زیر مقرر گردید «الله اکبر! الله اکبر! اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان محمدا رسول الله - حی علی الصلوٰه، حی علی الفلاح، الله اکبر، الله اکبر». و واقعا در نظر یکنفر مسافری که در آنوقت از اروپا وارد می شد عجیب تر از این چیزی نبود که میدید آخر شب (وقت سحر) هنگامیکه در بستر خواب آرمیده است دفعه‌ای از آهنگ قشنگ اعلان نماز از خواب جستن کرده می نشست.

مخالفت با یهود

با وجود پذیرائی یهود از پیغمبر در موقع ورود و مساعدت‌های پی‌درپی آنها درباره بستگان وی علاوه بر اینکه حس رقابت‌های داخلی یهود را یکدفعه تحریک نمود باب مخالفت و عداوت قبائل سه‌گانه یهود را نسبت بدین جدید مفتوح ساخت و آن، وقتی آشکار گردید که بغتة امر نمود که مسلمانها به متابعت وی بیت المقدس را که قبله بود ترک گفته و نماز را طرف مکه بجای آرند.

این مسئله یعنی منسوخ شدن قبله یک ضربت سیاسی بود که از طرف پیغمبر بر یهود وارد آمد، چه آن علاوه بر بروز یک حس عدم رضایت پیغمبر نسبت به یهود بالضرورة تمایلات ملت عرب را هم بطرف او جلب کرد، چه در آئین جدید هم رجحان و مزیت اولیه مکه محفوظ و برقرار ماند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۶

جنگ بدر سال ۲ هجری (۶۲۳) و اخراج بنی قینقاع

شش ماه که از ورود پیغمبر و یارانش بمدینه گذشت مهاجرین که تمشیتی بکارهای خود داده و استقراری پیدا نمودند خانواده و فامیل خودشان را از مکه خواستند که بطرف مدینه حرکت نمایند.

قریش با اینکه ممکن بود آنها را بطور گروگان نگاه دارند معذک با آنها اجازه عزیمت دادند. در این اوان کاروان‌های تجارتی قریش با شام از طرف آنحضرت مورد حمله واقع گردید، لیکن در اول موفقیتی حاصل نشد و بی‌نتیجه ماند، هرچند در سال دوم هجری کاروان کوچکی را در راه بین طایف و مکه دستگیر نموده و یک نفر از قبیله قریش هم بقتل رسید و این اولین موفقیت و ظفیری بود که نصیب پیغمبر گردید.

ولی چیزی نگذشت که بیک فتح بزرگتری نائل گردید، چنانکه تمام مورخین اسلامی بواسطه نتایج زیادی که از این فتح نصیب اسلام گردیده خود این سال را در تاریخ اسلامی سالی تازه قرار میدهند و شرح آن بطور اجمال این است که خبر رسید قافله ثروتمندی از قریش از شام بیرون آمده و بمکه میرود. پیغمبر بقصد اینکه جلو قافله را بگیرد با سیصد تن بطرف بدر شتافت. از طرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوای که داشتند بزم قتال از مکه بیرون آمدند. اما کاروان و آن بواسطه منحرف شدن از جاده اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش با نهصد تن جمعیت در آن حوالی اردو زده‌اند. باید دانست که قریش پس از شنیدن این خبر که کاروان سالم مانده است چندان مایل بجنگ با عشیره و هم‌قبیله‌های خود نبودند. لیکن پیغمبر در اینجا متوجه این نکته شد که یا باید فتح کند و یا این لکه بدنامی را که پشت کردن بدشمن باشد بر خود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که بدشمن حمله‌ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود بجنگ هم‌آورد یا مردومرد شروع شده، در این قسمت مسلمانان کاملاً کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوبه شد مجاهدین اسلام دشمن را از جلو راندند و بالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس از دادن چهل و نه تن تلفات رو بفرار نهادند؛ در صورتیکه عده مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نینمود. در میان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۷

مقتولین یک‌کعبه از دشمنهای بزرگ پیغمبر هم داخل بوده است و از میان اسیران آنهاست که مورد عداوت شدید مسلمین بودند همه را با کمال خونسردی سر بریدند. و باقیمانده را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع کارسازی فدیه از آنها بخوبی نگاهداری نمودند.

اما غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر یک پنجم آنرا بخودش تخصیص داده بقیه را میان مجاهدین بالسویه تقسیم نمود، باید دانست که فتح بدر در اسلام از مسائل حیاتی بوده است. زیرا اگر پیغمبر بطور هزیمت بمدینه رو می‌آورد احتمال قوی میرفت که دشمنان او بر وی فائق آمده و شخص او را از پا درمی‌آوردند، چون او این فتح را در مقابل قوائی حاصل نموده بود که عده آنها سه برابر قوای خودش بود لذا خود را جلو پیروانش بحق ثابت نمود و فتح مزبور را مبنی بر تأیید آسمانی و نصرت الهی جلوه داده، چنانکه در سوره هشتم قرآن بشرح زیر خبر میدهد «فلن تقتلوهم و لکن الله قتلهم»

پس از واقعه بدر محمد در خود چنین قوه و استعدادی مشاهده نمود که با قبیله بنی قینقاع یکی از قبائل ثلاثه یهود که در مدینه مسکن داشتند وارد میدان کارزار شود، نظر باینکه دو قبیله دیگر به هم کیشان خود در این جنگ ابداً همراهی نمودند قبیله مزبور در نتیجه نرسیدن خواربار و مهمات جنگ مجبور به تسلیم گردیدند. نظریه پیغمبر در ابتدای امر این بود که تمام آنها را از دم شمشیر بگذارند، لیکن در آخر قرار بر این شد که ایشان تمام مایملک خود را گذاشته جلای وطن نمایند. چون تمام آنها زرگر و اسلحه‌ساز یعنی اهل حرفت بودند لهذا پس از حرکت چیزی از قبیل اراضی و نخیلات برای مسلمانها از خود باقی نگذاشتند.

واقعه احد سال سوم هجری (۶۲۵) و اخراج بنی نضیر

همینطور که پیغمبر با قدم خیلی سریع جلو میرفت ناگهان دچار حادثه بزرگی گردید و اجمال آن این است که قریش بقصد انتقام و تلافی شکست غزوه بدر با یک جوش و حرارت فوق‌التصوری با سه هزار نفر جمعیت با سازوبرگ در صحرای احد خارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار تن تجاوز نمی‌نمود صف کشیده مستعد قتال گردیدند. اگرچه اینجا هم مانند غزوه بدر در مبارزه تن‌به‌تن فتح با مسلمین بود،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۸

لیکن در جنگ مغلوبه مردان نامی قریش بروز شجاعت داده و بر مسلمانان غالب آمدند و خود آنحضرت جراحت برداشت. اگر پیش‌بینی پیغمبر نبود که از پشت سر جمعی را بدهنه تنگ کوهی مقرر فرمود که مسلمانان را از هجوم سواره لشکر کفار محافظت نمایند احتمال قوی میرفت که مصائب و بلاهای بحدی باشد که هیچ قابل تدارک و جبران نباشد.

بهر صورت پیغمبر هفتاد و چهار تن از مردان جنگی خود را در این میدان از دست داده به حیثیت وی هم صدمه محسوسی وارد آمد. با وجود این بوسیله نطق‌های بلیغ و آتشین، پیروان خود را جمع کرده بآنها خاطر نشان نمود که این بلیه امتحانی است که لازم بود از آنها بعمل آید. بالاخره توانست برای سال بعد جمعیتی فراهم کرده قبیله دیگر یهود موسوم به بنی نضیر را از مدینه اخراج نماید، از اخراج قبیله مزبور که تماما فلاحت‌پیشه بودند اراضی و نخیلات زیادی باقی ماند که پیغمبر آنها را بین رؤسای انصار تقسیم کرد و بهریک از آنها حصه قابل‌ی عطا نمود.

محاصره مدینه و قتل عام بنی قریظه ۵ هجری (۶۲۷)

پس از دو سال از واقعه احد قریش با جمعیت انبوهی مرکب از ده هزار تن بطرف مدینه روانه شدند، نظر بکثرت و اهمیت قوای دشمن کسی نمیتوانست خیال کند که میشود با آنها مصاف داد، این بود برحسب تدبیر سلمان فارسی مقرر گردید در اطراف مدینه خندقی حفر کنند و بدین وسیله شهر را از مخاطره هجوم دشمن محفوظ دارند.

نقشه مزبور که خارج از تصور عرب بود مهاجمین قریش را مات و مبهوت ساخت و پس از چند حمله ولی بی نتیجه قوای خود را برداشته مراجعت نمودند، وقتیکه خاطر پیغمبر از طرف قریش ایمن گردید آنوقت بنی قریظه سومین قبیله یهود را که ساکن مدینه و با مهاجمین همدست بودند حکم داد قتل عام نمایند. غنائمی که یاران پیغمبر از این راه بدست آوردند قابل بسی اهمیت بوده است. هزیمت قریش در این جا شکست فاحش احد را جبران نمود و دیگر بواسطه خالی شدن مدینه از قبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودند کار پیغمبر بالا گرفته و بر شوکت و جلال وی بسی افزود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۱۹

صلح حدیبیه ۶ هجری (۶۲۸)

یکی از اقدامات مهم پیغمبر اینکه بقصد حج بطرف مکه حرکت نمود و این در سال ششم هجرت واقع شد. اگرچه قریش پیغمبر و یارانش را اجازه ورود بمکه ندادند ولی اخیرا عهد و پیمانی معروف بصلح حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که در سال بعد آنها مجاز میباشند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائده این عهدنامه این بود که آن اولین عهدنامه‌ای است بین مسلمانان با قریش که در آن حقوق طرفین بطور تساوی منظور گردیده بود.

اعزام نماینده به دربار سلاطین ۷ هجری (۶۲۸)

در شرح احوال پیغمبر چیزیکه زیادت‌تر از همه مهم و جالب توجه میباشد مراسلاتی است که بعنوان ملوک اطراف یعنی هرقل، کسری، حکومت یمن، مصر و پادشاه حبشه ارسال داشته است.

نامه‌ای را که با اسم کسری شاهنشاه ایران فرستاده بشرح زیر است «بنام خدای بخشنده مهربان. از طرف محمد رسول خدا به پرویز پسر هرمز و بعد من تعریف میکنم خدا را بتو که نیست خدائی غیر از او، ای خسرو متدین باسلام شو مصون و محفوظ خواهی بود و الا مهیای کارزار با خدا و رسول باش و نخواهی آنها را عاجز یافت و السلام» (۱) مطابق روایت،

شاهنشاه ایران نامه را از هم دریده و جواب نداد. وقتیکه این خبر به پیغمبر رسید ویرا نفرین نموده و گفت «مزق کتابی مزق الله ملکه (یا) اللهم مزق ملکه».

فتح خیبر ۷ هجری (۶۲۸)

فتح خیبر ناحیه حاصلخیز پر ثروتی واقع در صد میلی شمال مدینه که یهود در آن مسکن داشتند دومین فتح نمایان پیغمبر حربی بوده است. در این جنگ پس از اینکه علی که آنوقت بمصاهرت پیغمبر نایل گردیده و فاطمه دختر پیغمبر را بنکاح خود در آورده بود مرحب یکی از ابطال یهود را با شمشیر دو حصه نمود وحشت و هراسی بر یهود مستولی شده که دیگر نتوانستند در مقابل مسلمانان مقاومت نمایند. مهارت فنی ایرانیان و ذوق سرشار آنان چنانکه در گراور مندرجه کتاب ملاحظه میشود این واقعه را بحدی رنگ آمیزی

(۱) - بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الی ابرویز بن هرمز اما بعد فانی احمد الیک الله لا اله الا هو یا خسرو اسلم تسلّم او ائذن بحرب من الله و رسوله و لم یعجزهما و السلام.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۰

نموده که آنرا جالب توجه عامه قرار داده است. تصرف خیبر بر منابع ثروت اسلام افزود.

غنائی که بدست آمد بسی قابل توجه بوده است، بعلاوه چون این نقطه آخرین مرکزی بوده است که یهود در قرب و جوار مدینه داشته و مسلمانها آنرا هم تصرف کردند این بود از آنوقت ببعده دیگر نام و نشانی از یهود باقی نمانده خیال مسلمانها از این رهگذر بکلی فارغ و آسوده شد.

انجام وظائف حج ۷ هجری ۶۲۹

در تاریخ زندگانی پیغمبر از چیزهاییکه خیلی مهم و فوق العاده بنظر میآید همانا اعمال حجی است که در تاریخ فوق بجا آورده - است، چنانکه مطابق عهد و پیمانی که در این باب بسته شده بود قریش شهر مکه را برای سه روز خالی نموده پیغمبر با دو هزار نفر وارد گردید.

سه مرتبه خانه کعبه را طواف کردند، سعی صفا و مروه را بحالت سواری بعمل آورده و شترهائی را که بعنوان قربانی از مدینه آورده بودند همه را نحر نمودند. در روز پسین اذان یعنی بانگ نماز گفته شد و مطابق همان ترتیبی که در مدینه معمول بود با جمعیت خود مشغول نماز گردید. در صورتیکه قریش در این هنگام بالای کوهی مشرف به کعبه ایستاده و از روی تحقیر این منظره غریب را تماشا میکردند. حج مذکور بر ابهت و جلال پیغمبر افزوده و چیزی نگذشت که خالد بن ولید افسر بزرگ با چند نفر از اشخاص مهم اسلام را قبول نموده و ملحق به پیغمبر گردیدند.

جنگ موته ۸ هجری ۶۲۹

دائرة قشون کشی و تهاجمات از مدینه، اکنون تا بحدود شام بسط پیدا نمود. قدمهای سریع و فعالیت پیغمبر هراس و بیمی در اطراف تولید کرد که یک عده از سپاه امپراطوری مرکب از رومی و اعراب محل که در جناحین آن واقع شده بودند با یک عده مرکب از سه هزار نفر از قوای عمده او در موته نزدیک بحر المیت وارد میدان کارزار گردیدند. زید که سمت سرداری داشت با آنها تیکه قائم مقام وی بودند پشت سرهم بقتل رسیدند، فقط استعداد و هوش زیاد خالد لشکر را از تفرقه و شکست کلی محفوظ نگاهداشت. ولی تلفات و خساراتی که در این جنگ به مسلمانان وارد شد خیلی سنگین بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۱

فتح مکه ۸ هجری (۶۳۰)

سطوت و جلال پیغمبر بجائی رسیده بود که شکست غزوه موته چندان سکنه‌ای بآن وارد نساخت، چنانکه چند ماهی که از این قضیه گذشت بسررداری ده هزار تن جمعیت ناگهان بمکه حمله برد و در واقع فتح آنرا سرلوحه فتوحات و افتخارات گذشته خود قرار داد، از طرف اهل مکه هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد و او هم کمال فتوت را درباره آنها مرعی داشته در نتیجه عده کثیری از آنان اسلام آوردند. پیغمبر پس از انهدام تمام اصنامی که در خانه کعبه جمع بود بت‌های خصوصی را هم حکم کرد که هر کجا یافت شود همه را شکسته بر باد دهند. حکم مزبور بدون هیچ تصادمی صورت اجرا پیدا نمود، بالاخره بدون ریختن خون این شهر مقدس با مقام روحانیت و سیادت که در عربستان مخصوص آن بود بتصرف مسلمانان درآمد، این فتح زمانی به اوج کمال رسید که فتح قبیله هوازن هم که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند بآن منضم گردید.

آخرین لشکرکشی پیغمبر ۹ هجری (۶۳۰)

غزوه تبوک آخرین غزوه‌ای است که پیغمبر شخصا در آن حضور داشته است و اجمال آن این است که آنحضرت شنید لشکر زیادی از طرف هرقل امپراطور برای محاربه با وی فراهم شده است، لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن مردان کاری که ده هزار نفر آن سواره بودند با شهامت و جدیت فوق العاده برای مصاف دادن با لشکر هرقل طرف تبوک که سمت شرقی خلیج عقبه واقع است حرکت نمود. لیکن بعد از ورود به آنجا معلوم گردید که این خبر بی‌اصل بوده است ولی برای اینکه از این بسیج نتیجه گرفته باشد در این صدد برآمد که نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را تحکیم نماید. این بود امیر نصرانی ایله «۱» واقع در راس خلیج عقبه را امر به اطاعت نمود. او هم ناچار بقبول شده و بر طبق پیمانی که بسته شد مقرر گردید که بعنوان جزیه مبلغی سالانه تقدیم نماید، دیگر دومه الجندل را بدست خالد فتح کرده و امیر آن که نصرانی بود اسلام را قبول نمود و بعد از این حسن نتیجه و کامیابیها، پیغمبر به مدینه مراجعت کرد، در حالیکه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۲

بر عظمت و اقتدار وی بسی افزوده شده بود، چنانکه طائف آخرین شهری که خواست با قوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت گردید، در حقیقت نفوذ و اقتدار آنحضرت این وقت باوج کمال رسیده بود.

آخرین احکام پیغمبر

در آخر سال نهم هجرت (۶۳۱) پیغمبر سوره براهه را با زبان علی در مکه اعلام و انتشار داده و مقرر داشت جماعت مشرکین تا چهار ماه به آنها مهلت داده شود که در این میانه اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود و بحال شرک باقی بمانند البته سخت تعقیب خواهند شد. اما یهود و نصاری که اهل کتابند شرایط سهل تری درباره آنها منظور و قرار بر این شد که اگر با کمال حقارت جزیه بدهند البته آزاد و از هرگونه تعقیب یا تحمیلی معاف خواهند بود.

پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت‌هائی ترتیب داده و آنها را باطراف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم در همه جا احکام این پیغمبر نافذ الحکم را گردن نهاده و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند.

سفر حجّه الوداع ۱۰ هجری (۶۳۲)

در این سال که سن آن بزرگوار به شصت و سه سال بالغ و آخرین درجه ابهت و جلال را دارا بود عازم گردید بقصد حجّه الوداع مکه را زیارت نماید و این در حقیقت مهری بود که پای تمام کامیابی‌های او خورد، چه هرکس که تا اینجا با وی بود و دید که او مرام و مقصود مقدسی را که در نظر داشت کاملاً انجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و تجلیل و توقیر خودداری نماید. او آخرین کلامش در وداع با اهل مکه که با یک حرارت و جوش مخصوصی آنرا به آواز بلند ادا کرد این بود که گفت:

«خدایا گواه باش که من امر رسالت را به‌انجام رسانیده و در اداء وظیفه‌ای که بعهده داشتم دقیقه‌ای را فروگذار نکردم»

رحلت پیغمبر ۱۱ هجری (۶۳۲)

او پس از مراجعت بمدینه چیزی نگذشت که مبتلا به تب شده و تا چند روز سخت در بستر خوابید. یکروز صبح ابو بکر در مسجد نماز جماعت می‌کرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب از دیدن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۳

وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ از نماز آنها را موعظه نمود و این آخرین وعظی بود که از آن حضرت شنیده شد، چه بعد از این چیزی نگذشت که دار فانی را وداع نمود.

سیرت و اخلاق

هر کسی حالات و خصائل (حضرت) محمد را بی طرفانه مطالعه کند تصدیق میکند که او به شهامت و شجاعت اخلاقی، محبت و اخلاص و سادگی و بی‌آلایشی متصف بود. بعلاوه در سعی و عمل خستگی‌ناپذیر و در عقل و تدبیر داهیه بوده است. مویر در این باب خوب قضاوت نموده بین دوره اول تیره‌بختی با سالهای اخیر فتح و فیروزی و قدرت و نفوذ او فرق گذاشته است. چه مطابق بیان او وقتیکه پیغمبر حکمفرما یا پادشاه عربستان شده و گرفتار مهم امور کشور گردید در خصائل و صفاتش نظر دنیوی بر نظر روحانی غلبه یافت و چاره هم غیر از این نبوده است. حتی مواردی نسبت بیرحمی و غدر باو داده شده. اما باید دانست که در قضاوت حالات این شخص خارق العاده نباید عصر حاضر را میزان قرار داد، بلکه دوره و دنیائی را باید در نظر گرفت که قساوت و بیرحمی در آن عصر و دوره متداول و از امور عادی بوده است. وی نظیر سلیمان که باو شباهتی بسزا داشت در اواخر عمر بزن عشق و علاقه مفرطی پیدا کرده بود، ولی در این امر هم اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید رسوم و عادات همان عصر را مقیاس قرار دهیم. این مطلب مسلم است اشخاصی مانند ابو بکر و عمر که دارای صفات برجسته بودند هیچوقت از او چیزی ندیدند که از ارادت و محبت آنها ذره‌ای کاسته شود. او تا آخر عمر شیمه تواضع و فروتنی و شفقت و محبت را از دست نداد. با غنی و فقیر هردو یکسان به حسن ادب رفتار مینمود. با اینکه او هرگونه مقام بلندی را میتوانست ادعا کند معذکک از میان تمام معالی القاب و درجات همیشه خود را باین معرفی مینمود و میفرمود او فقط یک پیغمبر عادی است که برای انذار مردم مبعوث گردیده است. اما از لفظ اسلام معنائی که در نظر عرب جلوه‌گر بود میتوان از روایت زیر آنرا کشف نمود «روزی جبرئیل بصورت یکنفر عرب نزد پیغمبر حاضر شده ندا درداد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۴

یا رسول الله حقیقت اسلام چیست؟ پیغمبر جواب داد که اسلام اقرار به خدای یگانه و تصدیق باینکه من فرستنده او میباشم، سپس پیا داشتن نماز و اداء زکوة و گرفتن روزه رمضان و بجا آوردن حج».

این تعلیمات تأثیرات مهمه در عرب بخشیده و درهای هرگونه برکت و نعمت را بروی ایشان باز نمود و آن توحید خالص را بآنها که مشرک و بت پرست بودند تعلیم داده و دیگر اخوت و اتحادی بین آنان ایجاد نمود. اسلام رسم دخترکشی را از میان عرب برداشت. حقوق زن را حفظ نموده و غلامان را بسی مورد توجه قرار داد. استعمال شراب را بکلی منع و جلوگیری کرده است. یکی از اشخاص بیطرف بمن چنین گفت که اسلام در هندوستان ملیونها نفوس را تربیت کرد و آنانرا صاحب مناعت نفس و سایر معالی صفات نموده است، تا اینحد که بنظر حیرت‌انگیز میآید و این همانست که ما قبلا تذکر دادیم که اسلام خدمت نمایانی باعرب نموده و ابواب نعمت را بروی آنها گشوده است. همچنین اثری که در مغولها بخشید از این کمتر نبوده است، چه وحشیگری و قساوت و شقاوتی که در اول داشتند با رحم و انصافی که پس از دخول در اسلام پیدا شد هیچ باهم طرف مقایسه نیستند. غازان یک قسمت مهم از معالی صفاتش از قبیل عدالت و انصاف و رعایت حال زبردستان بلاشک از برکت اسلام بوده است. در افریقا وقتیکه یکنفر حبشی بدین اسلام داخل میشود از توحش و بربریت بیرون آمده داخل مرحله آدمیت میشود. چنانچه بهمان وضع افریقائی خود باقی بماند لباسش بهتر، اطوار و رفتارش پسندیده‌تر و بالاخره یک انسان خیلی نظیف و آراسته بنظر میآید،

ولی از طرف دیگر وقتیکه یکنفر از همان حبشی‌ها بدین مسیحی داخل میشود بسا اوقات او نمیتواند تمدن پیچیده ما را فراگیرد، اگر اتفاقاً بخواهد از تمدن پیچیده ما تقلید کند جز یک تقلید مضحکی چیز دیگر نخواهد بود. این بیان ما تا حدی به ملل آسیائی هم صدق میکند، اما باندازه خیلی کم زیر اسامی‌ها و آریانی‌ها هر کدام از تمدن قدیم خودشان آغاز میکنند.

اگر همانطور است که من معتقد میباشم که مذهب برای انسان ایجاد شده نه

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۵

انسان در طول تاریخ، مکتب‌ها و اندیشه‌های فراوانی در سینه زمان انباشته کرده است.

تنها اندیشه‌ای که از آغاز فعالیت فکری اولین انسان بنام (آدم) تا دوره رستاخیز جهانی پیامبر ما (خاتم) با آمدن و رفتن یکصد و بیست و چهار هزار نبی و رسول «۱» در برابر طاغوت، جهل و خرافات و اندیشه خدایپرستی و توحید بوده است که آنان تبلیغ می‌کرده‌اند، کمتر در یک زمان زندگی می‌کردند باهم فاصله هزار سال و تا ده هزار سال داشته‌اند و بیشتر در طول زمان بوده‌اند با این وصف همه انسان‌ها را به یک مقصد، دعوت می‌نمودند، و از یک سرچشمه، فیض می‌گرفتند، و آن (وحی) بود، همه یک پارچه از سوی خدای بزرگ آمده‌اند و به آن‌ها (وحی) می‌شد و گاهی دست به کارهایی می‌زدند که دیگران از انجام آن عاجز بوده‌اند، هزاران انسان در طول تاریخ برای تغییر مسیر جامعه‌های بشری از هر نوع بدبختی به یک زندگی راستین و رستگاری تلاش پی‌گیر نموده‌اند بعقیده من آزادی فکر و اجتهادات در میان مسلمان‌ها توسعه دارد حضرت محمد (ص) در عبارت تصریح می‌کند (خدای را ستایش کنید و نسبت بعموم حتی غلامان خودتان مهربان باشید، مسلمانان حقوق غلامان را بیشتر محفوظ و از نقطه نظر اعتمادی که به آنها دارند، جزء عائله و خانواده خودشان محسوب و همه نوع شفقت درباره آنها مرعی داشته و به نوکر شهریه‌بگیر امتیاز می‌دهند در هر صورت از مواظبت با غلام طفلی که بدست می‌آید مربوط به خانواده خودشان گشته و از تحت رقیت و بندگی آزاد می‌شود. همه مجتهدین و علماء موافق با آزادی بردگان و حقوق آنها بوده‌اند و مسلمان‌ها با غیر مذهب خود سلوک دارند و تا اوائل عصر جدید معمول بشر این بود که غیر مذهب خود را تعقیب می‌نمودند و کاتولیک‌ها با کمال خشونت و سرسختی با غیر

(۱) - این عدد در روایتی از امام علی بن ابیطالب نقل شده است، بحار الانوار.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۶

هم‌کیشان خود معامله می‌نمودند. این مطلب هم مسلم است که نسبت بطرز سلوک محکمه تفتیش مذهبی معامله مسلمین با نصاری بهتر بوده است، آزادی در مسائل دینی از جمله مزایای دین اسلام است که بهر کس با هر مذهبی اجازه می‌دهد با او زندگی کند نه ترقیات عصر جدید.

چنانچه سرگذشت رجال تاریخی و دینی دنیا را مطالعه کنیم به عقیده شخصی من حضرت محمد (ص) در میان عالم بشریت بزرگترین انسانی است که با یک مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرک و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد. خدمت وافر و نمایانی که از این راه به نوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده و سر تعظیم فرود میآورم.

قرآن

کتابی که نام آن قرآن است اساس مذهب اسلام می باشد. بعقیده پیروان آن که متجاوز از صد میلیون میباشند. الفاظ و عبارات کتاب مزبور عین الفاظ و عبارات خدا و محتویات آن مطابق ادعای حضرت محمد (ص) تماما الهاماتی است که از طرف خدا که بتوسط جبرئیل بر او نازل شده و بعد پیروانش بوسیله کتابت تمام آنرا حفظ و ضبط نموده اند پایه فرهنگی عربستان در آن عصر از اینجا معلوم می شود که علم خط و کتابت از کمالات نادره شمرده میشده حتی بعقیده عموم شخص پیغمبر یعنی حضرت محمد (ص) هم از خواندن و نوشتن عاری و از این رو قوه حافظه نسبت به عصر جدید قوی تر بوده است چنانکه در میان صحابه در زمان پیغمبر (ص) خیلی ها بودند که تمام قرآن را حفظ داشتند. اما امروز این عنوان (بواسطه کم شدن حفاظ) جزء افتخارات مذهبی شمرده می شود.

باید دانست که سور و آیات قرآنی در زمان پیغمبر (ص) مرتبا تدوین نشده بود و این چنانست که ابدا قابل تردید نمی باشد چه عمر پس از رفع غائله مسیلمه به ابو بکر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۷

اظهار داشت که نظر بکم شدن عده حفاظ اجزاء قرآن را لازم است جمع آوری کرده تدوین نمائیم. این بود بوسیله زید یکی از کتاب مشهور پیغمبر این وظیفه دیانتی بجریان افتاده حصه های مختلف قرآن را از سینه های مردم بروی برگهای درخت خرما و الواح سنگی جمع کرده تدوین نمودند. این نسخه که در صحت و قاطعیت آن حرفی نبود رسمیت پیدا کرد. تا اینکه در طبقه بعد تحت نظر عثمان مجمعی مرکب از زید و سه نفر از قبیله قریش تشکیل یافته نسخه دیگری تدوین نمودند و آنرا احتیاطا با نسخه اولی مطابقت نموده و پس از تکمیل فقط همین نسخه را رسمیت داده شایع ساختند و باقی نسخ را آنچه که بود سوزانیدند، در نتیجه اهتمام فوق این مطلب را نمیتوان تردید کرد که قرآن امروزه که در تمام دنیای اسلام منتشر است عینا همان قرآنی است که زمان خلافت عثمان تدوین شده است. هر چند سلسله بعضی مضامین و آیات قرآنی از هم مقطوع و جملات آن باهم مربوط نیستند ولی در اینکه آیات عین همان آیاتی است که برای پیغمبر نازل شده ابدا جای حرف نیست. این مسئله که در طول این همه قرون متمادی نسخه اصلی آن بین مسلمانان تا این وقت محفوظ مانده قابل بسی توجه میباشد. قرآن باتفاق عموم به زبان قریش و بر طبق محاورات قبیله مزبور که افصح قبایل بود انزال یافته و آن بعقیده مسلمین از حیث مزایای ادبی اولین کتاب شمرده میشود، همانطوریکه ما نسبت بکتاب مقدسه (انجیل و توریه) معتقد میباشیم. فقط مزیت قرآن نسبت بکتاب مقدسه جای انکار نیست که آنها زبان اصلی خود را از دست داده و ترجمه ای هستند از کتب اولیه.

اما بیان اصول تعالیم قرآن و آن از موضوع بحث ما خارج می‌باشد. فقط چیزی را که لازم میدانیم تذکار دهیم این است که چون مقصود اساسی (حضرت) محمد در سوره‌های مکی اعلا‌ی کلمه توحید و بیخ برنمودن شرک و بت پرستی بوده است لذا برای تنفیذ و تحکیم این امر که خود را کاملاً مسئول آن میدانست عظمت و جلال خدای یکتا و پستی و حقارت اصنام را در صفحات کتاب با بیان عالی و الفاظ و عبارات برجسته شرح داده است و در اثناء همین بیانات آخرین درجه لذائذ بهشت و شدائد و عقوبات

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۸

جهنم را با اسلوبی بس جالب توجه و مؤثری بیان نموده است. چنانکه نیکلسن مینویسد این بیانات محمد در حقیقت ترجمان یک رشته احساسات و جذباتی است که در سراسر وجود او حکمفرما بوده است. اینک یکی از سوره‌های اولیه (مکی) قرآن را محض نمونه ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرانیم: آنگاه که آسمان بشکافد، و آنگاه که ستاره‌ها فروریزانیده شود.

و آنگاه که دریاها راه بهم داده شود، و آنگاه قبرها زیر و زبر کرده شود، داند هر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت، ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است. آنکه آفرید ترا پس تمام نمود اعضای ترا، پس معتدل نمود ترا، در هر صورتی که خواست ترکیب داد ترا، نه چنین است بلکه تکذیب کنند روز جزا را بدرستی که بر شماست مستحفظین و نگهبانان، کرامیان نویسندگان میدانند آنچه را که می‌کنید «۱».

اما در سور و آیات مدینه بقسمت‌های عملی مذهب اهمیت داده نظامات و احکام و قوانینی که در مواقع حاجت لزوم پیدا میکرد بیان شده‌اند، ولی آن حرارت و جوش آیات مکه در اینجا خیلی کم است. معذک مسئله پرستش خدای یگانه که در حقیقت دیباچه مذهب اسلام را تشکیل میدهد و محو شرک و عبادت اصنام یک قدر مشترکی - است که در تمام این مقامات محفوظ می‌باشد.

(۱) - إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ، كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۲۹

ابی الحسن ابی تراب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

القاب علی (ع)

فصل چهل و ششم تحت خلفای چهار گانه اول

ایران بطور سیاسی تا یک مدتی از نعمت استقلال و موجودیت ملی محروم و تحت خلافت وسیعه عرب که از جبل الطارق تا رود جیحون امتداد داشت مستهلک بوده لیکن در قسمت عقلانی و فرهنگی و آن بزودی بر اثر قابلیت و استعداد و ذكاء و دهاء افراد خود حقا مقام تفوق و برتری را احراز نمود. «برون»

عصر خلافت ۶۳۳-۱۲۵۸ میلادی

در ۶۳۲ میلادی خلافت از ابو بکر شروع شد و اختتام آن هم زمانی بود که هولاکو خان بغداد را در تاریخ ۱۲۵۸ میلادی تاراج کرده و مستعصم عباسی را بقتل رسانید. پس از وقوع این حادثه بزرگ تقریبا تا سه قرن منصب خلافت در اولاد عباس که در مصر تحت حمایت سلاطین مملوک بوده اند باقی بوده است، تا اینکه سلطان سلیم عثمانی در سال ۱۵۱۷ میلادی سلاطین مملوک را منقرض ساخته خلیفه بیچاره را مجبور ساخت که لقب و سایر نشان‌های خلافت را باو واگذار کند. این اقدام (چنانکه در فصل ۶۲ کتاب درج است) مبنی بر این بوده است که سلاطین عثمانی دعوی خودشان را بر اساس مقام مقدس خلافت و دیگر القاب عالی قرار داده بودند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۰

دوره خلافت را بسه دوره متمایز زیر میتوان تقسیم نمود.

۱- دوره چهار خلیفه اول- ۶۳۲-۶۶۱ میلادی که دوره حکومت روحانی بوده است.

۲- خلفای اموی ۶۶۱-۷۴۹ میلادی دوره خودسری و شرک و استبداد.

۳- دوره عباسی ۷۴۹-۱۲۵۸ میلادی که دوره تفوق ایرانیها شمرده میشود.

نسب‌نامه قریش

برای کشف شعب مختلف قریش و قرابتی را که هریک به پیغمبر داشته‌اند اینک نسب‌نامه قریش را مطابق جدول زیر که از خاندان مسلمان «لن پول (۱)» گرفته شده و راهنمای بی‌قیمتی است ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم.

Lanepoole-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۱

انتخاب ابو بکر بخلافت

قبل از اینکه جسد پیغمبر دفن شود صحابه مجمعی برای تعیین خلیفه تشکیل دادند. در اینجا نزاع آغاز شده و نزدیک بود سر تعیین یکنفر خلیفه دست به شمشیر دراز کرده شروع به خونریزی نمایند، ولی در آخر موفق شده ابو بکر را بخلافت

تعیین کردند، او عمرش در این هنگام که بخلاف منصوب گردید بالغ بر شصت سال و در اخلاق طبعاً ملایم و نرم بوده است، ولی عقیده و ایمان به پیغمبر پایه شهامت اخلاقی او را به درجه‌ای رسانیده بود که نظیر آنرا در تاریخ نمیتوان پیدا نمود.

شورش ۱۱ هجری (۶۳۲)

شکستی که در غزوه موتبه به لشکر اسلام وارد آمد پیغمبر برای جبران آن قبل از بیماری خود لشکری به آن سمت اعزام داشته بود. اسامه که فرمانده آن لشکر بود پس از اطلاع از هائله وفات پیغمبر پرچمی که باو سپرده شده بود باز آورد. در اینجا ابو بکر از خود ابراز شجاعت و شهامت نموده دستور داد که این لشکر بهمان سمتی که از طرف پیغمبر مأمور است باید حرکت کند در صورتیکه پس از رفتن آنها شهر مدینه (آن هم در چنین موقع مهمی) تقریباً از قوای دفاعیه خالی ماند، ولی از نتایجی که بعد گرفته شد معلوم گردید که ابو بکر در این رأی خود تا چه اندازه صائب بود. بهرحال قوت نفسی که او در این موقع از خود ظاهر ساخت حقیقه فوق العاده بوده است. زیرا طغیان و سرکشی در سرتاسر عربستان توسعه پیدا نموده بود و غیر از مکه و مدینه و نیز طائف که ثابت باقی ماندند تمام قبائل عرب علم طغیان برافراشته و حتی قبائل اطراف مدینه هجوم آورده شهر را محاصره نمودند، لیکن ابو بکر با کمال شهامت تمام مردان کاری را تحت سلاح آورده و به بدوی‌های مهاجم حمله بردند و پس از کشتار زیاد تمامی آنها را پراکنده و متفرق ساختند. مویر (۱) مینویسد که اگر در این موقع خطرناک چشم‌زخمی به مسلمانها میرسید هرآینه اسلام خاتمه پیدا نموده و اثری از آن باقی نمی‌ماند و لذا این فتح نمایانی که ابو بکر حاصل نمود در حقیقت شایان هرگونه تحسین میباشد. پس از دو ماه مخاطره سخت مراجعت

Muir-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۲

فاتحانه اسامه خلیفه را نیرو بخشیده و بر حیثیت و مقامش بسی افزوده برای سرکوبی تمام آنهایی که علم طغیان برافراشته بودند جدا شروع بکار نمود.

ابو بکر با یک حسن اعتمادی سران اسلام را احضار کرده و جزیره العرب را به یازده حوزه تقسیم نمود و برای هر حوزه ستونی اعزام داشت و آن پرچمی که بیش از همه مهم بود به خالد داده شد. اولین مأموریت او این بود که برای سرکوبی بنی طی و بنی اسد که تحت لوای طلحه مدعی نبوت جمع شده بودند طرف شمال حرکت نماید.

خالد بحوزه مأموریت خود حرکت نمود. اولاً با حسن تدبیر بر قبیله طی فائق آمد و بنی اسد هم پیغمبر خود را در میدان جنگ تنها گذارده تسلیم شدند.

جنگ دیگر خالد با بنی تمیم بوده است که بالاخره بقتل عام آنها منتهی گردید.

مهمترین جنگهای خالد جنگ با مسیلمه بود که به ادعای نبوت قیام کرده و بالغ بر چهل هزار تن مردان جنگی از قبیله بنی حنیفه یمامه پشت القطیف تحت لوای او گرد آمده بودند. این جنگ یک جنگ خیلی سخت مایوسانه‌ای بود. در حمله اول، دشمن صفوف مسلمانان را از هم دریده و آنها را عقب راند، لیکن مسلمین دوباره جمع شده و بشدت بر بنی حنیفه هجوم بردند و در نتیجه آنها رو بفرار نهاده به باغی که محصور بود پناه بردند. قهرمانان اسلام در تعاقب دشمن داخل باغ شدند، این باغ که از این وقت بواسطه کشتار زیاد بیاغ مرگ نامیده شد یکی از باغهایی بود که هیچوقت از خاطرها محو نمیشد. در این سلاخی و کشتار که نسبت بهر دو طرف سخت و وحشتناک بود مسلمانان هزار و دویست تن مردان خودشان را از دست دادند که سی و نه تن آنها از مردان جنگی شمرده میشدند که درک خدمت پیغمبر را کرده و جزء اصحاب بودند.

بالجمله این فتح بزرگترین فتحن بود که نصیب مسلمانها گردید، چنانکه چند ماه بعد از این فتح که یک سال از رحلت پیغمبر گذشته بود دوباره سکون و آرامش در سرتاسر عربستان حکمفرما گردید و برای هر قسمت آن (چنانکه قبلا ذکر شد) ابو بکر قوائی اعزام داشت که کسی را یارای مقاومت با آنها نبود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۳

جنگ یرموک ۱۳ هجری (۶۳۴)

نگارنده در فصل ۴۳، میدانهای جنگ اسلام را در ایران شرح داده و اینک مناسب میدانم که مختصری از جنگهای اعراب و کارهای شگفت‌آمیز آنها را در سایر میدانها بیان نمایم.

باید دانست که در این بیانات اسناد و مدارک ما تقریباً همان اخبار و روایاتی است که از عرب در دست داریم. هر چند در این روایات طبعاً از مسلمانها طرفداری شده است، معذک یک سلسله حقایقی که غیرقابل انکار میباشد میتوان از آن بدست آورد.

پیروزیهای ابو بکر که شرح آن در فوق گفته شد قبائل عرب را مغلوب و پراکنده نمود، لیکن دعوت آنها بجنگ و تحصیل غنائم سبب گردید که دور هم جمع شدند و بواسطه فتوحاتی هم که متوالیا حاصل نمودند قبایل و دستجات نه فقط مردان جنگی خود را حرکت میدادند بلکه بقصد سکونت در کشورهای پرنعمت و زرخیزتری همگی دست بهم داده یک دفعه بخارج هجوم بردند.

لشکر کشی خلیفه برای جنگ با شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم آنها در یک زمان اگر بخواهیم آنها را با تمام قواعد و اسباب عادی تحت مطالعه گرفته در آن قضاوت کنیم غیر از جنون و دیوانگی چله تابستان چیز دیگری بنظر نمی آید ولی در آخر همین دیوانگان غالب آمده دنیا را زیر و زبر کردند. اگرچه همیشه باین امر ملتزم بودند که تا وقتیکه در یک میدان مطمئن بفتح و پیروزی نمیشدند در میدان دیگر حتی الامکان بدفع الوقت میگذرانیدند.

در سال ۱۲ هجری (۶۳۳) خالد در حالتیکه سرگرم فتوحات بود به کشور ایران حمله‌ور شد، در همان تاریخ خالد نام دیگری پسر سعید به نقاط سرحدی شام مأمور گردید که قبائل آن حدود را که دوست بودند جمع‌آوری نموده تحت انتظام بیاورد، ولی باو دستور داده شد که تا وقتی از طرف دشمن باو حمله نشود از جنگ پرهیز نماید. اما او در سال ۱۳ هجری (۶۳۴) بدون رعایت احتیاط از سمت شمال بدمشق حمله برده و بعد ملتفت گردید که در نزدیکی دریای طبریه خط ارتباط او مقطوع شده است. ناچار اردو را دست دشمن داده و اعراب در این اثناء رو بهزیمت نهادند، ولی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۴

عکرمه که در حضرموت ابراز لیاقت کرده بود لشکر را جمع کرده و نگذاشت که از هم متفرق شده فرار نمایند. در این اثناء ابو بکر نیروی مهمی برای امداد به آن حدود اعزام داشت. چنانکه نسبت به سپاه ضعیفی که به خالد سپرده شده بود اینوقت لشکر شام اولین لشکر اسلام شمرده میشد. حتی از روایات معلوم میشود که زیاده از هزار تن صحابه در صفوف این لشکر قرار گرفته بودند، لشکر مزبور که عده آن بالغ بر سی هزار تن بود بعلاوه شش هزار تن قوای احتیاطیه تحت سرکردگی عکرمه به چهار حصه منقسم شده و به سمت شمال حرکت نمودند. از سمت غربی هیرون تا طرف شرقی دمشق هر ستونی جداگانه مشغول عملیات گردید و بالاخره شام را در مخاطره انداختند.

هرقل برای سرکوبی این ستون‌هایی که از هم جدا بودند چهار لشکر فرستاد و آن ستونها در سمت چپ ساحلی یرموک جزء شرقی نهر اردن تمام بهم پیوستند. این دو سپاه تا چندین ماه مقابل هم صف کشیدند، ولی هیچیک جرئت نمیکرد که سبقت به حمله نماید ابو بکر که کاملاً مراقب و نگران بود حکم داد خالد عراق را گذاشته بطرف شام حرکت نماید. این سردار حسب الامر خلیفه با نه هزار تن بطرف مقصد رهسپار گردید. او این جمعیت را از بزرگترین ریگستان خشک عبور داده و سریعاً به لشکر شام پیوست. وی در سال ۱۳ هجری (۶۳۴) در یک جنگ معروف بجنگ واقوصه «۱» بر لشکری که بهترین لشکر بیزانس بود غالب آمده و پیروزی کامل حاصل نمود و هزار تن از سپاه دشمن را در شکافی از بین برده نابود ساخت، این فتح اگرچه برای مسلمانها خیلی گران تمام شد ولی شام را برای همیشه جزء متصرفات اسلام قرار داد.

وفات ابو بکر و خلافت عمر ۱۳ هجری (۶۳۴)

دوره خلافت ابو بکر دو سال طول کشید. او وقتیکه ملتفت شد که وفاتش نزدیک است عمر را بجای خود تعیین نموده از آن وقت تمام اوقات خود را بکارهای مردم تخصیص داد و تا آخرین دقیقه حیات مصروف خدمات عامه بوده است. بالاخره او از این عالم در گذشت ولی در شرافت و سادگی و شجاعت اخلاقی نام بسیار بلندی از خود در تاریخ بیادگار باقی

گذاشت. از جمله مواعظ و کلمات برجسته او بشرح زیر است «صالحترین بندگان خدا کسی است که توبه کارانرا امیدوار سازد و گناهکاران را دعای خیر کند و در حق صلحا نیکی و اعانت نماید».

عمر که بخلاف منصوب شد اول کارش این بود که خالد را از فرماندهی معزول ساخت. سپس قوای امدادی فراهم کرده بطرف شام روانه داشت که با تمام وسائل ممکنه به آنهایی که در میدان جنگ مشغول بودند کمک نماید. عمر تا وقتیکه حیات داشت امور لشکری اسلام در آخرین درجه حسن انتظام بوده است.

تصرف دمشق ۱۴ هجری (۶۳۵)

دمشق که قدیمترین شهرهای دنیاست فتح آن در نظر فاتحین عرب فوقالعاده مهم بوده است. نظر باینکه از علم محاصره بی خبر بودند برای وصول به مقصود نتوانستند یک راههای علمی پیدا کنند بلکه فقط شهر را تحت مراقبت کامل خود نگاه داشته بودند، لذا چندین ماه محاصره طول کشید و پیشرفتی در کار حاصل نشد. تا در آخر خالد که هرچند از منصب فرماندهی افتاده بود ولی هنوز بر لشکر ریاست واقعی داشت شبی حکم کرد خیکهای چندی را از هوا پر کردند و بدین وسیله از خندق عبور نموده از دیوار قلعه بالا رفتند و شهر را از این راه بتصرف درآوردند. بفتح دیگری هم در صحرای اسدرالون «۱» دست یافتند که آن بالاخره جنگ را خاتمه داده و سیادت مسلمین را در شام تحکیم و تنفیذ نمود، پس از فراغت از امر شام بلافاصله قوای امدادی بطرف عراق حرکت نموده و آنها برای اینکه جنگ قادسیه را فتح کنند مخصوصا بموقع ورود نمودند.

تصرف انطاکیه و تسلیم شدن بیت المقدس بسال ۱۵ هجری (۶۳۶)

پس از جنگ اردن لشکر اسلام بطرف شمال روانه شده و حمص را محاصره نمودند، اهالی که نتوانستند پایداری کنند ناچار تسلیم شدند. انطاکیه را نیز محاصره کرده و پس از مصافی که در خارج دیوار شهر داده شد آنجا را هم تحت اطاعت درآوردند.

هرقل که از زمان فتوحات درخشان او در ایران ده سال بیش

(۱)-Esdraelon

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۶

نگذشته بود از شام خارج شده بیت المقدس را بمقدرات خودش واگذاشت. این شهر مقدس که مرکز دیانت نصاری بود در سال ۱۵ هجری (۶۳۶) بتصرف مسلمین درآمد.

عمر در این اثناء شخصا وارد شام شده و آنرا بحالت انقیاد یافت. او برای افزودن درجه اهمیت این واقعه تاریخی با اهالی خوب سلوک نموده و مسجدی هم که هنوز بنام او معروف است در آنجا بنا کرد.

فتح مصر ۱۹-۲۰ هجری (۶۴۰-۶۴۱)

زمانیکه اعراب در جنوب غربی ایران موقع خود را تحکیم مینمودند قبل از پیشرفتن بفلات ایران عمروعاص فلسطین را گذاشته با چهار هزار تن بطرف مصر روانه گردید. عمر از شنیدن این خبر نظر بمخاطره‌ای که احتمال میرفت مضطرب شده در وهله اول خیال کرد بسردار باجرئت خود دستور دهد که مراجعت نماید، ولی بعد ملتفت شد که آن ناممکن و غیرعملی است لذا لشکری بقدر کفایت فراهم کرده بکمک عمرو روانه نمود، بالاخره عمرو با ۱۵ هزار تن سپاه جزار مصر را تحت فرمان خود درآورد. او بدوا مصر علیا را قبضه کرده سپس بطرف اسکندریه روانه شد. این دومین شهر امپراطوری بیزانس را محاصره نمود. حادثه فوت هرقل هم در این موقع بحرانی مانع گردید که برای کمک و خلاصی محصورین نیروئی فرستاده شود، ناچار اهالی اسکندریه به صلح حاضر شده و شهر را تسلیم نمودند. عمرو قانع نشده بطرف غرب روانه گردید و سواحل جنوبی دریای مدیترانه تا طرابلس را ضمیمه فتوحات خود گردانید.

قتل عمر ۲۳ (هجری ۶۴۴)

حکومت اسلام در این تاریخ بر یک شالوده محکمی تشکیل یافته بود. شاهنشاهی ایران و نیز قشنگترین و پرثروت‌ترین سرزمین‌های امپراطوری بیزانس جزء متصرفات عرب قرار گرفته بود. عمر که تحت نظر ماهرانه او تمام این میدانهای مهم از همه جهت به فتح و ظفر انجامیده بود ده سال خلافت نمود. با اینکه شصت سال از عمر وی گذشته بود معذکک اعصابش خسته نشده و قوایش بسرحد کمال بوده است که ناگهان بضررب حربه‌ای از پا درآمد. توضیح اینکه یکنفر غلام ایرانی که ابو لؤلؤ نام داشت نزد خلیفه آمده و شکایت نمود که مالکک او

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۷

مالیاتی روزانه معادل دو درهم بر او تحمیل نموده است، در صورتی که از عهده آن نمی‌تواند بیرون آید. عمر که او را می‌شناخت در جواب گفت که برای یک شخص صاحب حرفه لایق که بعقیده مردم می‌تواند آسیای «۱» بادی درست کند مبلغ فوق زیاد نیست در جواب این حرف، او خلیفه را تهدید نمود. صبح فردا موقعی که عمر در مسجد به نماز جماعت مشغول بود با خنجر ضربتی بوی زد و از آن ضربت این خلیفه که پس از پیغمبر اسلام از بزرگترین رجال مسلمان بود از دنیا رفت.

او به جرئت و شهامت، سادگی، فراست و هوش موصوف، خاصه در عدل و داد و انجام وظیفه خیلی سخت و شدید بوده است، «۲» آری از برکت همین خصائل و صفات بود که او توانست در مدت ده سال مهم جانگشائی مقدرات اسلام را تحت نظر گرفته و آنرا کاملاً حل و تسویه نماید.

او با جنگ‌های پی‌درپی و نظم و نسقی که با فرماندهان و سران لشکری می‌کرد، توانست طی مدت ده سال کلیه صفحات ایران را فتح نماید.

خلافت عثمان ۲۴ هجری (۶۴۴)

عمر در حال موت به عبد الرحمن اظهار تمایل نمود که جانشین وی باشد، ولی او از قبول آن ابا نمود. بالاخره این امر به شورا ارجاع گردید که در آنجا یکنفر را برای خلافت تعیین کنند و با وصف احوال اختیار آن در آخر به عبد الرحمن واگذار گردید که هرکسی را صلاح می‌داند تعیین کند. او تا مدتی بین علی بن ابیطالب و عثمان مردد بوده، ولی در آخر به عثمان رأی داد. خلافت عثمان دوازده سال طول کشید و چنانچه از خارج هم معلوم بود این مرد دارای چنین خصائل و صفاتی نبود که بتواند در مواقع مهم با مشکلات مقاومت نماید. از این طرف در اعراب بصره و کوفه روح سرکشی و تمردی که وجود داشت حتی عمر با اقتدارات فوق العاده خود نمی‌توانست آنها را کاملاً مطیع سازد و تنها

(۱) - تصور می‌رود که این اول دفعه است که از آسیای بادی ذکری بمیان آمده است.

(۲) - از گفته‌های اخلاقی قابل توجه اوست که «بدبخت‌ترین حکمران حکمرانی است که رعایا و اتباعش پریشان و بیچاره باشند» (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۸

وسیله مراعات مقام و حفظ شئون قریش بود که این حربه هم بواسطه سوءتدبیر عثمان که از خویشاوندانش بنی امیه تقویت مینمود از اثر افتاد یعنی بر اثر روی کار آمدن دستجات دیگر نفوذ قریش رو به صفر گذاشت.

توسعه اسلام در سمت غرب ۲۵-۱۳ هجری (۶۵۲-۶۴۶)

حدود ممالک اسلامی هنوز باقی داشته و به انتها نرسیده بود، چنانکه تحت فرمان ابو صرح برادر رضاعی عثمان اعراب به طرف غرب بار که حمله برده حتی کارتاژ را تهدید نموده و فرماندار آنجا را در یک جنک خیلی سختی شکست دادند و نخستین بیرق نیروی دریائی اسلام در همین موقع یعنی در ۲۸ هجری (۶۴۹) بنای اهتراز را گذاشت. این کار مهم عالی منتج به تسخیر قبرس گردیده و در سه سال بعد از این هم تحت فرماندهی ابو صرح بر نیروی دریائی اسکندریه غالب شدند.

لشکرکشی به ایران ۳۱ هجری (۶۵۲)

خبر مرگ عمر که در ایران انتشار یافت اهالی بنای شورش و طغیان را گذاشته و سرتاسر کشور بر علیه عرب قیام نمودند ولی بواسطه نبودن سردار لایق و کافی نتوانستند آن را اداره کنند و بالاخره مغلوب گردیدند، سران اسلام نه فقط نقاطی را که از دست داده بودند دوباره تصرف نمودند بلکه در صدد برآمدند که حکومت اسلام را از سمت شرق توسعه دهند. این بود که ابن عامر حاکم بصره که ریاست این لشکرکشی با او بود بدو فارس را تحت اطاعت درآورده سپس از طرف لوت به قهستان حمله ور شد و آنجا را بتصرف درآورد. در پایان فتوحات مزبور او به فرماندار هرات پیغام فرستاد که از وی اطاعت نماید. فرماندار مزبور با کمال متانت جواب داد که پس از فتح نیشابور او هم اطاعت خواهد نمود. ابن عامر فوراً به نیشابور حمله برد. در این اثناء اطراف و جوانب طوس را تماماً غارت کردند. در اینجا اعراب از سرما فوق‌العاده

صدمه کشیدند، او شهر را محاصره نموده و فرماندار آنجا ناچار به تسلیم شده ۷۰۰ هزار دینار با تحف و هدایای زیاد نزد سردار عرب فرستاد، در پایان امر فرماندار هرات و نیز فرماندار مرو هردو با ابن عامر صلح نمودند و این در آن سالی است که بطوریکه قبلا ذکر شده یزدگرد بقتل رسید. البته

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۳۹

مرگ او موجب فراغت و آسایش خیال خلیفه بوده است. بالجمله ابن عامر فتوحات خود را ادامه داده تا برود جیحون آنرا منتهی ساخت. بلخ و سایر ایالات خارج ایران را که تحت نظر شاهنشاهی ایران اداره میشدند بتصرف در آورد. در اینجا سرکردگان او از هندوکش عبور نموده کابل را مطیع و نواحی کرمان و سیستان را هم تسخیر نمودند. با اینحال نباید خیال کرد که عرب دچار حادثه‌ای نمیشد چه در آذربایجان از خزرها شکست سخت خورده و در برفهای کرمان یک فوج تمام تلف گردید «۱».

قتل عثمان ۳۵ ه (۶۵۶)

هرقدر خلافت عثمان بیشتر طول میکشید عدم رضایت مردم زیاد شده و بر وخامت اوضاع میافزود. موقعی که بدوی - های بصره و کوفه بر علیه تفوق قریش قیام نمودند طرفداری او از اقرباء خویش بنی هاشم را آزرده خاطر ساخته و تولید مخالفت نمود. در تاریخ ۳۴ هجری (۶۵۵) سعید عامل بصره بدست سکنه آشوب طلب آن اخراج گردید. عثمان بجای اینکه مفسده جویان را سرکوبی کند ضعف نفس بروز داده مطابق میل آنها عامل دیگری اعزام داشت. در سال بعد جماعتی از بصره و کوفه و مصر مستقیماً متوجه مدینه شده و پس از قصور و ضعفی که در ابتدا از خود نشان دادند خانه خلیفه را محاصره نمودند.

اکابر شهر این خلیفه هشتاد ساله را تنها گذاشتند و بالاخره دشمن وارد خانه شده ویرا بقتل رسانید و این عمل طوری خاتمه پیدا کرد که مرتکبین، آنرا جزء افتخار خود شمرده ابداً دغدغه خیالی در آنها نبود.

خلافت علی بن ابیطالب ۳۵ هجری (۶۵۶)

پس از این حادثه اسفناک حکومتی بشکل ترور در مدینه تشکیل یافت. در اثنای آن علی بن ابیطالب بنی عم و داماد پیغمبر بخلافت تعیین گردید. او در صغر سن اول کسی است که به پیغمبر ایمان آورده و در میدانهای جنگ شجاعت و دلاوری و نیز کفایت و لیاقت

(۱) - ممکن است این حادثه هنگامیکه اعراب جیرفت را اشغال کردند در ساردو (Sardu) اتفاق افتاده باشد. رجوع شود به مارکوپولو (Yule's Marcopolo) (چاپ کردیر) (Cordier) (جلد اول صفحه ۳۱۳). (مؤلف)

فوق‌العاده‌ای از خود بروز داده است. دوره خلفای پیش، او در مدینه که مرکز خلافت بود توقف داشت و خیلی هم محترم بود، ولی در مهم امور مداخله نداشت، وی از حیث قامت کوتاه و جسیم و نیز اصلع بوده است.

معاویه فرماندار شام

یکی از مقتدرترین رؤسای عرب معاویه است. پدر او ابو سفیان در جنگ احد سرکرده قریش بوده است، ولی بعد اسلام آورد.

معاویه که مؤسس خاندان بنی امیه است در جنگ‌های اولیه اسلام بروز لیاقت داد و از طرف عمر بحکومت شام معین گردید. چندین سال بود که او این منصب را دارا و بر این شغل باقی مانده بوده است. قبل از قتل عثمان او بمدینه آمده و از خلیفه درخواست کرد که با او اجازه داده شود تا با لشکر شام از او دفاع نماید، ولی این خلیفه معمر قبول نمود.

پس از کشته شدن عثمان او در مقام مطالبه خون وی پیراهن خونینش را بالای مسجد دمشق آویزان نمود و تا وقتی که خیالات علی (ع) خلیفه را نسبت بخود معلوم نداشت او هرگونه اقدامی خودداری می‌نمود.

اعلان جنگ بر علیه معاویه از طرف علی بن ابیطالب ۳۵ هـ (۶۵۶)

علی (ع) که زمام امور خلافت را بدست گرفت در قدم اول مواجه شد با مخالفت عده‌ای از مدعیان مقام و دشمنان شخصی دوازده سال خلافت عثمان باعث ضعف اسلام گردید، با اینکه عثمان مرد صالحی بود ولی بعزت انحراف از روش پیغمبر (ص) و دخالت دادن فرزندان امیه و کسان خود، در کارها و چشم‌پوشی از اعمال زشت حکام طماع و پول‌پرست باعث نفرت مردم که بالاخره منجر بقتل وی گردید. (۳۵ هـ) علی (ع) بمحض تکیه بر مسند خلافت بدون فوت وقت غالب عمال عثمان را از ولایات برداشت معاویه که در شام سلطنتی برای خود ترتیب داده بود از حکومت معزول نمود. ولی معاویه که در شام قدرتی بهم زده بود امر حضرت نپذیرفت و بدین ترتیب شام مرکز تجمع مخالفان علی و طرفداران بنی امیه گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۱

جنگ جمل ۳۶ هـ (۶۵۶)

از بداقبالی این خلیفه آن بود که عایشه یکی از زوجات خاص پیغمبر (ص) بر علیه او قیام نمود طلحه و زبیر با اینکه از جمله اولین کسانی بودند که با حضرت علی (ع) بیعت کردند.

ولی چون مقام و منصبی در دستگاه علی (ع) بدست نیاوردند بنای مخالفت با علی را گذاشتند.

بدین ترتیب عایشه و طلحه و زبیر و عده کثیری از بنی امیه و هواخواهان عثمان در مکه هنگامه غریبی برپا کردند و هرروز مردم را به جنگ با علی تحریک کرده بطرف بصره حرکت دادند.

پس از نزاع و جدالی که بین آنها و هواخواهان علی واقع شد بصره را بتصرف خود درآوردند. بورود قوای امدادی از کوفه، علی برای جلوگیری از جنگ داخلی شخصا به بصره آمده و خیلی هم در این باب کوشش کرد ولی موفق نگردید. زیرا قتل عثمان ناگهان بنای حمله را گذاشتند و بالاخره جنگ شروع شد.

این جنگ یکی از جنگ‌های خیلی سخت بوده و گروه کثیری از طرفین کشته شدند.

منجمله طلحه (۱) و زبیر بقتل رسیده و عایشه هم دستگیر گردید. علی (ع) محمد بن ابوبکر برادر عایشه را مأمور کرد که او را برداشته در خانه‌ای در بصره به احترام جای دهد و از آنجا روانه مکه و سپس بخانه خود در مدینه بازگشت عایشه در مدینه انزوا اختیار کرد و در سن ۶۴ سالگی درگذشت.

جنگ صفین ۳۷ هـ (۶۵۷)

پس از فتح بصره علی (ع) به طرف کوفه حرکت نموده و همین محل را هم مرکز خلافت خود قرار داد. در اینجا او لشکر زیادی جمع کرده بطرف صفین عزیمت نمود. او ریگستان عراق را از بالای فرات قطع نموده و بالاخره از دجله عبور کرد.

معاویه هم با قوای کافی این وقت مهیای جنگ بوده است، چنانکه پس از کوشش‌های بی‌نتیجه برای اصلاح و پس از زدوخوردهای مختصر و بی‌ترتیب بالاخره در سال ۳۷ هجری (۶۵۷) جنگ صفین آغاز گردید. این جنگ تأسف آور از این جهت که در آن نمایش‌های زیادی در جرئت و دلاوری داده شده و در مدت سه روز کار بوخامت کشیده بدون اینکه نتیجه قطعی آن معلوم باشد از جنگ‌های خیلی معروف بشمار می‌آید ولی معاویه بالاخره شکست خورده ناچار حيله‌ای را که عمروعاص اندیشیده بود قبول نمود و بمردم شام دستور داد که هر یک قرآنی را بالای نیزه نصب نموده جلو برند و فریاد کنند که این قرآن حاکم بین ما و شماست. بیائید تا آنرا بین خود حکم قرار دهیم، علی (ع)

(۱) - طلحه کسی است که جان پیغمبر را در جنگ احد حفظ نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۲

چون درست ملاحظه کرد دانست که این خود دامی است که گسترده شده ولی اصل ماده نزاع و خصومت را خاتمه نخواهد داد. لیکن سپاهیان ظاهربین و متعصب او تهدید نمودند که اگر از قبول این امر تعلق ورزد او را تنها خواهند گذارد. حتی در تعیین حکم اختیارات او را محدود ساخته و بالاخره مجبورش کردند که در این باب تمام منافع و مصالح خود را بدست ابو موسی که یک آدم سست و بی‌حالی بود واگذار کند.

حکمین ۳۷ هجری (۶۵۸)

در وسط ریگستان محلی که نام آن دومه الجندل بود معین گردید که این امر خطیر در آنجا انجام گیرد. عمروعاص فاتح مصر و همان کسیکه معاویه را بخلافت منصوب داشت با ابو موسی بدان سو حرکت نموده و هزاران اشخاص هم عقب آنها روانه شدند که به بیند نتیجه این امر بکجا خواهد انجامید. این دو حکم بدوا یک مجلس خصوصی تشکیل داده با هم در آن مجلس قرار دادند که علی و معاویه هر دو را گذاشته و شخص ثالثی را برای خلافت تعیین نمایند. چنانکه ابو موسی در مجلس علنی این رأی را بمردم اعلام داشت، لیکن عمروعاص زیرک که پس از او شروع بسخن نمود اعلام کرد که من علی را از خلافت خلع و صاحب خودم معاویه را که منتقم خون عثمان و برای خلافت سزاوارترین اشخاص است بجانیشینی عثمان منصوب داشتم. این مسئله یعنی اعلام خلافت معاویه در شام یک کامیابی غریبی بود که برای وی حاصل شده و لطمه بزرگی به علی وارد ساخت. لیکن طرفداران آن حضرت نپذیرفتند که او از منصب خلافت کناره گیری کند.

خوارج

اگرچه تقدیر پس از مرور زمان برای علی اینطور بوسیله ملت ایران پیش آورد که در شأن و مقام همدوش پیغمبر قرار گرفت، لیکن او در دوره زندگانی خود بسیار کم طالع بود. ملاحظه کنید او وقتی که مجبور گردید که برخلاف عقیده خود قضیه تحکیم را قبول نماید بلافاصله دوازده هزار تن به بهانه آنکه وی اختیار احکام الهی را بدست دو نفر فاجر گذاشته است از میان

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۳

لشگر خارج شده و باهم قسم خوردند که از فرمان هر خلیفه سرپیچی کنند و غیر از حکم الهی حکم احدی را اطاعت نمایند. واقعا علی در موضوع خوارج صبر و تحمل قابل توجهی از خود نشان داد. بالجمله پس از قضیه حکمین و پیش از مبادرت به جنگ با معاویه ناچار شد که مهم این پارسیان سالوس را که هر نوع تجاوز و افراطهای مخوفی را روا میداشتند به اتمام رساند، لذا بطرف آنها عطف توجه نموده و بالاخره قسمت اعظم آنها رخصت یافته متفرق شدند و هزار و هشتصد تن که زیر بار هیچ شرطی نمیرفتند تماما بقتل رسیدند. خوارج مکرر قیام نمودند و آنها نه فقط در عراق بلکه در ایران هم بیرق طغیان برافراشتند. مخصوصا جماعت زیادی از این متعصبین در اقصای کرمان با وضع هیبت ناکی صدمات و خسارات عظیمه به مردم در مواقع مختلف وارد ساختند-

سالهای اخیر خلافت علی

حضرت بار دیگر برای حمله به شام و جنگ با معاویه سپاه زیادی فراهم کرد، ولی پس از توجه او به جنگ با خوارج سپاه مزبور بدرجه‌ای منحل گردید که از اعزام قوا به شام بکلی انصراف حاصل شد. حقیقت این است که اخیرا اعراب بطور غریبی از آنحضرت بی‌میل شده و از وی چندان اطاعت نمیکردند. در سال بعد از واقعه نهروان یعنی سال ۳۸ هجری (۶۵۸) کشور مصر بر اثر تغییر حکومت که ناشی از سوءتدبیر بوده از تحت خلافت علی خارج گردید و این واقعه سوء در آن حضرت فوق‌العاده تاثیر بخشید. معهذرا برای اعاده آن اقدامات موثری بعمل نیاورد. در همان سال خربت یکی از

رؤسای عرب که عقیدتا با خوارج نزدیک بود در جنوب ایران بیرق طغیان برافراشته و مردم را بر علیه خلیفه برانگیخت. چیزی که قابل توجه است اینکه در تمام این انقلابات و جنک‌های داخلی فقط مسلمانان شرکت داشتند، لیکن حریت علاوه بر مسلمین ایرانی‌ها، اکراد و مسیحیها را هم بر علیه آن حضرت اغوا کرده و تماما بنای شورش را گذاشتند. آنها حکومت عرب را از فارس بیرون کردند. خلاصه تا وقتیکه او به قتل رسیده و کشور امن و آرام گردید جنک‌های خیلی سختی بوقوع پیوسته و خون‌های زیادی ریخته شد، علی (ع) زیاد بن ابیه نابرادری معاویه را بحکومت فارس منصوب نمود. او در امنیت داخلی و نیز در حسن

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۴

انتظام و اداره امور لیاقت فوق‌العاده‌ای بروز داد، تا این حد که مردم او را به انوشیروان برابر مینمودند.

در سال ۴۰ هجری (۶۶۰) حضرت با معاویه صلح نمود و چنین بنظر می‌آمد که پس از این، مصائب و زحمات وی کلیتا خاتمه پیدا کرد.

شهادت وی ۴۰ هجری (۶۶۱)

وقتیکه خوارج دیدند که اصول مذهبی خود را با سرنیزه نمی‌توانند به مردم تحمیل کنند مأیوس شده ناچار سه نفر از میان آنها به ملاحظه اوضاع پریشان حاضر خود باهم همقسم شدند که سه تن از رؤسای بزرگ اسلام را که عبارت از علی (ع)، معاویه و عمرو باشند در خفیه بقتل برسانند، ولی روزی را که برای انجام این مهم تعیین کرده بودند عمرو عاص بواسطه عدم حضور جان دربرد. معاویه زخم برداشت ولی کاری نبود.

اما ضربتی که به علی رسید کارگر شده و از اثر آن دارفانی را وداع نمود. حضرت بر اثر همت و جوانمردی که فطری وی بوده وصیت کرد که اگر بر اثر ضربت وارده از دنیا رفت باید قاتلش را بهمان یک ضربت قصاص کنند و از شکنجه و آزار او پرهیز نمایند، غرض پس از انجام وصایای لازمه این خلیفه کم‌طالع دارفانی را وداع و حکومت روحانی اسلام هم با فوت او خاتمه پیدا نمود.

خصائل و صفات علی بن ابیطالب

او از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور و بغایت مراقب حال زیردستان خود بود. القآت رسل و نماینده‌ها در او تأثیری نداشت و بهدایات آنان ترتیب اثر نمیداد. با حریف مکار و غدار خود معاویه ابدا طرف نسبت نبود که برای رسیدن بمقصودی که داشت سخت‌ترین جنایات را مرتکب شده و رذل‌ترین وسائل را برای پیشرفت خودش بر میانگیخت. در عین حال فوق‌العاده دقیق و سختگیر بود. حالت توقف و تردیدی که در نهاد وی بود بعضی مواقع او را به استبداد رای معرفی مینمود دقت و مراقبت‌های خیلی سخت او در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند، لیکن صداقت و صحت عمل و درستی کامل، ریاضت و عبادت

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۵

از روی صدق و خلوص یا تجرد و وارستگی و آداب و خصائل محموده قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی بوی داده بود. اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را باصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی میدانند واقعا این عقیده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است، اگرچه مقام و مرتبه او خیلی بالاتر از اینهاست. از کلمات قصارش یکی اینکه میفرماید «حسن ادب بهتر است از ذهب» و دیگر «علم و دانش که با آن عقل سلیم نیست بی سود است» «ثروت مرد عاقل عقل و خرد اوست برخلاف دولت احمق عبارت از ضیاع و عقاری است که دارد» «گفتار خوبی که با او کردار خوب نیست بیحاصل است»

حالت ایران

نولد که چنین مینویسد: «استیلای یونانیان در ایران غیر از تغییر اوضاع زندگانی ظاهری تأثیر دیگری نه بخشید. برخلاف استیلای عرب که در اعماق کشور تأثیر نموده در مذهب و آئین، عادات و رسوم و بالاخره در تمام شئون ملی ریشه دوآیند».

باید دانست که برای پی بردن به نتایج و اثرات حمله و استیلای عرب بر ایران لازم است که این بیان مهم فاضل مشار الیه را همواره در نظر داشته باشیم، چه آن مفتاحی است برای تمام این اوضاع و احوال. پس از جنگ نهاوند مقاومت‌های ایران در مقابل عرب تماماً محلی بوده است. اگرچه در فوت عمر یک شورش و انقلاب عمومی بر ضد عرب روی داد و نیز در دوره خلافت علی بن ابیطالب طغیانهای اتفاقی افتاد ولی تمام آنها بی نتیجه ماند. راجع به زردشتی‌ها چنانکه عموماً خیال میکنند اینطور نبود که آنها را بین قبولی اسلام و جنگ مخیر کنند، بلکه در صورت اداء جزیه میتوانستند به مذهب سابق خود باقی باشند. سلمان فارسی که قبلاً مذکور داشتیم که در مدینه برای دفع قریش رأی داد که در اطراف شهر خندق حفری کنند اول کسی بود که بدین اسلام درآمد.

حتی از کثرت تقرب در عداد اهل بیت شمرده میشد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول نمودند که در میان آنها دسته‌ای از سربازان دیلم بودند که بدین اسلام داخل شده و کوفه را هم برای سکونت خود اختیار نمودند، ولی سخن اینجاست که قبولی اسلام هم یک اخوت و مساوات درستی بین آنها با عرب ایجاد نمود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۶

این بود که برای حفظ جان و مال خود، امرا و اشراف کشور ناچار تبعیت عرب را قبول و سر تسلیم خم نمودند. بی‌اعتنائی و تحقیر فاتحین نسبت باین ملت مغلوب خیلی بیشتر از استخفاف و تحقیری بوده است که نرمان‌ها نسبت به ساکسون‌ها میکردند، چنانکه از این قول تلخ و گزنده زیر میتوان فهمید که آن تا چه اندازه بوده است. «فقط سه چیز است که نماز را باطل میکند، اول گذشتن یکی از موالی (حلیف یا تابع) از جلو مصلی، دوم حمار، سوم سگ (۱)»، لیکن دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این کشور اداره میشد و ایرانی‌ها عوض اینکه آنها را خارج کنند روی کار بودند.

از قراریکه معلوم میشود در قرن دهم میلادی در فارس زردشتی‌ها اکثریت داشته‌اند و نیز در قهستان قسمت مرکزی خراسان حالیه جمع کثیری ساکن بوده‌اند.

جماعتی هم از آنها از راه هرمز به هندوستان مهاجرت نمودند، ولی عده آنها زیاد نبوده است. از مورخین عرب چنین برمی‌آید که جامعه زردشتی‌ها و آتشکده‌های آنان در خیلی از نقاط ایران تا این اواخر باقی بوده است. حالیه از پیروان دین قدیم زردشت فقط دو دسته بزرگی هستند که در کرمان و یزد مسکن دارند و مطابق اطلاعاتی که خود من بدست آورده‌ام زردشتی‌های دهات و بخش‌های مختلف شمال غربی نیز تا سده نوزدهم میلادی (۲) اسلام نیاورده بودند.

اگرچه ایران تا مدتی موجودیت سیاسی خود را از دست داده مستقل نبود ولی از حیث استعداد و هوش توانست با قدم سریعی مزیت و برتری خود را بر عرب به بروز و شهود برساند و پس از چند قرن اعراب را که در علوم و ادب کاملاً تحت تأثیر این کشور بودند خارج ساخته و آنها را بهمان ریگستان که از آنجا سر بلند کرده بودند عودت دهد، ولی از طرف دیگر سلوک زشت و تحقیری که از ایرانیها مینمودند اثر آن تا چند نسل باقی بود.

(۱) - رجوع شود به «تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (یادداشت گیب) (مؤلف).

(۲) - رجوع شود بکتاب «ده هزار میل» صفحه ۱۵۶ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۴۷

در خاک و خون طپیده میدان کربلا

خون میگذشت از سر ایوان کربلا

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

گر چشم روزگار برو زار میگریست

مرثیه محتشم

فصل چهل و هفتم فاجعه کربلا

خلافت حسن بن علی و کناره‌گیری او ۴۰ ه (۶۶۱)

پس از شهادت علی بن ابیطالب فرزند بزرگش حسن (ع) بجای وی بخلافت منصوب شد. معاویه مهبای حمله به کوفه گردید، در آنوقت برای پیشرفت مقاصد آل علی چهل هزار سپاه حاضر بود، لیکن این خلیفه جدید با وجود انتساب او به پدر شرافتمند بزرگواری مانند علی (ع) مقابل زحمت اداره امور لشکری و یا مخاطره میدان جنگ بیشتر در حرم بفرغت میگذراند، این بود از قوای فوق الذکر فقط دوازده هزار تن را پیش قراول به حدود جنگی فرستاد و بقیه را پشت سر در مداین نگاهداشت و خود در همانجا توقف کرده اوقاتش را در باغها می‌گذراند و اندیشه داشت از اینکه بخت خویش را

در

میدان جنگ آزمایش نماید. «۱» هنگامیکه این خبر دروغ را انتشار دادند که جلودار قشون شکست خورده و از هم متفرق شدند فوراً عراقی‌های بی‌حمیت به اردوی خلیفه ریخته و آنرا غارت کردند، حتی شخص او را که در نظر داشت مطابق مصالح آنان با معاویه صلح کند کوشش داشتند که دستگیر کنند. از این پیش آمد هراسان شده نامه‌ای بعجله دائر بر تسلیم خویش بنزد معاویه فرستاد و نوشت که او از خلافت کناره گرفته و مدینه را برای اقامت خود اختیار خواهد نمود مشروط بر اینکه بیت‌المالی که در کوفه است با مالیات یک ناحیه ایران باو واگذار شود و دیگر دشنام و ناسزای بر علی (ع) که جزء نماز مقرر شده بود منسوخ گردد. معاویه شروط فوق را بدون هیچ اشکالی قبول نمود مگر مسئله موقوف داشتن دشنام را که از قبول آن امتناع ورزید.

هرچند متعهد شد که در این باب غدقن کند که در حضور اولاد علی کسی مرتکب چنین عمل ناسزائی نشود. بالجمله این خلیفه به همینقدر قانع شده با زوجات خود کوفه را ترک گفته و برای اینکه در مدینه به فراغت بال بگذراند این مرکز مهم را از دست داد. هشت سال بعد هم به بیماری سل دار فانی را وداع نمود. محدثین ایران می‌نویسند «۲» که از طرف معاویه او را مسموم ساختند ولی دلیل قاطعی برای آن در دست نیست بلکه برعکس معاویه از اینکه این خانواده مانند رئیس خود فارغ‌البال و در راحت و خوشی باشند استفاده میکرد.

(۱) - حضرت حسن مخصوصاً بحسن تدبیر و شهامت و شجاعت موصوف، از زحمت اداره امور لشکری و یا مخاطره میدان جنگ ابداً رو برگردان نبود و اگر اندیشه‌ای داشت فقط از این جهت بود که بیاران خویش خاصه بمردمان بی‌ثبات عراقی خود اعتماد نداشت و میدانست که در برابر دشمن پایداری نخواهند نمود و عاقبت همانطور که پیش‌بینی میکرد واقع گردید (مترجم).

(۲) - گذشته از اقوال محدثین ایران از اقوال نویسندگان بیگانه هم برمی‌آید که آنحضرت را مسموم کردند. چنانکه یکی از نویسندگان بیطرف انگلیسی در اینباب چنین مینویسد - «نخستین پادشاه خاندان اموی مردی محیل و بی‌وجدان و بی‌عاطفه بوده است، او برای حفظ مقام خویش از هیچ جنایتی روگردان نبود، کشتن و سر بریدن برای برانداختن دشمنان خوفناک خود از کارهای عادی وی شمرده میشد، دخترزاده بزرگ پیغمبر را باعث شد که مسموم کردند. مالک اشتر نخعی نماینده دلاور علی بن ابیطالب را با همین حربه معدوم ساخت». رجوع کنید به صفحه ۷۹ و ۷۸ ترجمه فارسی تاریخ عرب و اسلام: تألیف امیر علی هندی (مترجم)

وصایای معاویه به یزید در مرض موت ۶۱ ه (۶۸۰)

معاویه در مرض موت به یزید پسر و ولیعهدش وصایائی که نمود و مشکلاتی را که خبر داد او در پیش دارد بشرح زیر است:

راجع به حسین بن علی مردم بی ثبات عراق او را اغوا خواهند کرد که پیرامون امر خلافت باشد، من بتو وصیت میکنم هنگامیکه بر او دست یافتی به ملایمت با وی رفتار کن و مبادا باو آسیبی برسانی که خون وی خون پیغمبر - است. اما از عبد الله بن زبیر من برای تو بسی خائف و هراسانم، چه او مثل شیر حمله میکند و مانند روباه محیل و مکار است. چنانچه بر او فائق آمدی بدون فوت وقت باید دمار از روزگار وی بر آری».

اگر نصایح و وصایای این خلیفه پس از مرگش بموقع اجرا میرسید در مجرای تاریخ انقلاب کلی روی میداد.

دعوت حسین بن علی (ع) به کوفه

خبر مرگ معاویه که انتشار یافت همانطور که این سلطان زرننگ و باهوش خبر داده بود حس محبت و هواخواهی اهل عراق نسبت به حسین بن علی که آنوقت رئیس خاندان بود به هیجان آمده نامه‌هایی نزد وی فرستادند مبنی بر اینکه اگر او به سمت کوفه حرکت کند از طرف اهالی همه قسم با او همراهی خواهد شد. وی با مطالعات زیادش در این موضوع به اشتباه افتاده و بیانات غدرآمیز مردم کوفه را حمل به حقیقت نمود، لیکن اگر اطراف این مسئله را بخوبی مطالعه کنیم هیچوقت آن حضرت را در مطالبه حقوق خاندانی خود ملامت نخواهیم کرد. گذشته از همه وضعیت اقتصادی او هم قابل ملاحظه بوده، چه برادر بزرگش قسمت اعظم عوائد خانوادگی را صرف احتیاجات شخصی خود نموده و حضرت علاوه بر اینکه خود دارای عائله سنگین و جمعیت زیاد بود از لحاظ اینکه رئیس خانواده است مجبور بود از زوجات و اولاد و کسان برادرش هم کاملاً تکفل نماید. بالجمله از اهل مکه آنهایی که با آل علی بستگی داشتند نصیحت کردند که به اظهارات مردم بی وفای عراق ترتیب اثر ندهد. اگر بیان دلچسب عبد الله زبیر نبود که میدانست تا آن حضرت حیات دارد به مقصود خود نخواهد رسید ممکن بود کلمات آنان در او مؤثر واقع شده و از این سفر منصرف گردد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۰

حرکت به کوفه

حضرت مقتضی دید که اهل کوفه را قبلاً امتحان نماید این بود پسر عم خود مسلم را به نمایندگی از خود به کوفه فرستاد ولی عیید الله که آنوقت به حکومت آنجا مقرر گردیده بود این نماینده را گرفته بقتل رسانید، وصول این خبر تأسف آور به آن حضرت موجب وحشت و اضطراب گردید و او را از این سفر بکلی مأیوس ساخت، لیکن دید مسافتی که طی شده بیش از آنست که بتواند به عقب باز گردد، بعلاوه اقارب و ارحامش هم جدا در مقام مطالبه خون مسلم برآمدند.

در نتیجه با یک هیئت خیلی مختصر کوچکی مرکب از سی نفر سوار و چهل نفر پیاده مکه را ترک گفته و از سمت شمال طرف کوفه روانه گردید، بدیهی است که ضعف حاصله از کمی عده خود دلیلی بود کافی برای مظلومیت و معذلتک برای تکمیل آن و اینکه از هرشایبه محفوظ مانده و ابدا تصور نشود که در او خیال حمله است یک مشت زن و بچه و اطفال کوچک جزء این هیئت بودند. در اثناء راه اخباری که رسید بیشتر باعث وحشت گردید. مخصوصاً یکنفر مسافری که از کوفه می‌آمد فریاد کرد یا حسین! دل‌های اهل کوفه با تو و شمشیرهای آنها برخلاف تو میباشد». بدوی‌هایی

که با سم یاری و کمک تحت لوای وی جمع شده بودند و قتیکه این حال را مشاهده کردند مایوس شده بتدریج پراکنده شدند.

وقتیکه نزدیک کوفه رسید یکی از سرکردگان که اسم او حر بود وارد شده جلو راه را بر حضرت گرفت و اظهار داشت مامورم نگذارم جلوتر بروید، ولی با ادب اشاره نمود که میتواند از سمت راست یا چپ حرکت کند. حضرت ناچار کوفه را گذاشته بطرف راست روانه شد و قدری بدون مقصود از اطراف شهر طی مسافت نمود که در این میانه عمر سعد وارد گردید و رسماً او را امر به توقف داد. عمر کسی است که مطابق روایات ایرانی در ازاء این خدمت یعنی پیشوائی سپاه بر ضد حسین بن علی حکومت ری باو وعده داده شده بود. باری مطابق اصولی که در عرب بود در اینجا بین آنها دیدارها و مذاکرات طولانی زیادی بعمل آمد و در نتیجه، آنحضرت حاضر باطاعت شد مشروط بر اینکه او را واگذارند به مدینه برگردد یا بطرف دمشق حرکت نماید. ولی عبید الله دید

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۱

صیدی که چنگالش باو بند شده نباید برایگان از دست بدهد، این بود که شمر را که نامش در ایران فوق العاده منفور است روانه نمود تا عمر را مجبور کند که این هیئت بهانه جو ۶۰- خرابه‌های ری (نمایش برج یزید)

را اسیر بگیرد و در صورت تعلل عمر، خود بجای او منصوب و این مهم را به انجام رساند.

واقعه مولمه عاشورا

در دهم محرم ۶۱ هجری (۶۸۰) این مجلس غم‌انگیز که نمایش آن نزدیک بود، در میدانی تشکیل و تنظیم داده شد که در آن میدان، شهر کربلا بعداً برای حفظ این آثار تاریخی گرداگرد مرقد که آنرا مشهد یعنی محل شهادت حسین (ع) مینامیدند بنا شده و تدریجاً آباد گردید. این عده قلیل در حالتیکه راه عبورشان را به نهر آب مسدود کرده بودند برای اینکه از پشت سر محفوظ باشند فقط خندق ناقص و ناهمواری حفر نموده و آنرا بانی و بوته‌های گز پوشانیدند. مخصوصاً خیام را هم پشت سر پهلوی هم نصب نموده و با تمام قوا حاضر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۲

شدند که برای دفاع از خود تا آخرین دقیقه حیات با دشمن جنگ کنند. حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز دادند به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متممادی هر کسی که آنرا شنید بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.

مینویسند که قبل از رسمی شدن جنگ حر از میان لشکر عراق خارج شده و به جمعیت حسین پیوست. بعد متوجه اهل کوفه شده فریاد کرد «وای بر شما ای اهل عراق! شما این شخص را دعوت کردید. او هم دعوت شما را اجابت نموده و بدیار شما رو آورد و حال نه فقط باو مکر و غدر نموده از وی یاری ننمودید بلکه بجنگ او حاضر شده و می‌خواهید

خونش را بریزید. عجب‌تر از همه آب فرات را که نه تنها یهود و نصاری و صابئین از آن می‌آشامند بلکه خوک‌ها و سگ‌ها از آن بهره‌مند میشوند بروی او و عیال و اطفال او بسته‌اید و نمیگذارید قطره‌ای از آن بیاشامند».

لشکر که از ابتدا انتظاری غیر از این از آنها نبود یکدفعه به حرکت آمده و باران تیر از آنان شروع به باریدن گرفت. ارحام و کسانش پشت سرهم روی خاک افتادند.

مردم کوفه بخيال اینکه حضرت را زنده دستگیر کنند از ابتدا متعرض شخص وی نشده او را باقی گذاشتند. لیکن وقتیکه معلوم شد که تا آخرین قطره خون خود ایستاده و تسلیم دشمن نخواهد گردید لذا در آخر باو هم حمله‌ور شده و خیمه‌های وی را سوزانیدند. او که در آنوقت از شدت تشنگی میسوخت بطرف فرات متوجه گردید.

شمر با یکعده سوار نزدیک آمده در این میانه زخم تیری که کاری بود بر آن حضرت رسیده سپس بدنش را بطور خیلی وحشیانه مشبک ساخته و اسب روی آن تاختند.

غرض یک نفر از مردان جنگی را باقی نگذاشتند، این یک مشت مردم دلیر غیرتمند مانند مدافعین ترموپیل یک نام بلند غیرقابل زوالی برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

وقتیکه سرهای شهدا را که عده آنها بالغ بر هفتاد بود وارد مجلس عبید الله نمودند آن نامرد سنگدل با عصای خود بطور وحشیانه‌ای اشاره به لب‌های حسین نمود. فوراً یکی از معمرین عرب که حضور داشت با کمال بیطاعتی فریاد کرد ای پسر مرجانه آرام! این سری را که نسبت باو اینطور بی‌احترامی میکنی سر فرزند پیغمبر است. بخدا قسم که من

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۳

دیدم پیغمبر با لبهای خود همین لب را می‌بوسید.

حرکت اهل بیت به شام و از شام بمدینه

دو پسر کوچک و دو دختر و خواهر حسین (ع) همانطوریکه میدانیم در دهم سال ۶۱ هـ مطابق ۱۰ اکتبر ۶۸۰ میلادی بعد از شهید کردن حسین (ع) و جمیع اتباع و اعوان و انصار او را شهید کردند و زن و فرزندان شهدا را اسیر کرده بطرف شام حرکت دادند. یزید این اقدام فجیع و شنیع را از دوش خارج ساخته عبید الله و سایر عمال خود را مسئول این اعمال قرار داد.

خانواده شهدا از شام حرکت داده و بمدینه عودت دادند. آنها بعد از ورود بمدینه هم دائماً به سوگواری مشغول بودند.

مخصوصاً زائرین که از اطراف به زیارت قبر پیغمبر می‌رفتند وقایع غم‌انگیز کربلا و مظالم جبران‌ناپذیر بنی امیه را برای ایشان نقل نموده و سوزهای درونی خود را شرح می‌دادند تا اینکه ایام ترقی و اقبال بنی امیه سپری شده و دوره انقراض و ذلت و تیره بختی آنان شروع گردید.

تعزیه که اصل آن نقل وقایع کربلا بودند فقط در ایران که مذهب تشیع مذهب رسمی آنجاست بلکه در تمام آسیا یعنی هر جا که عده‌ای از شیعیان که در آنجا جمعند هر سال این رسم را معمول می‌دارند. این است که فغان و زاری اهل مجلس از مرد و من به درجه‌ای است که هر کس از اشخاص خارج آنرا مشاهده کند بی‌اختیار شده قهرا کینه و بغض یزید و شمر را در دل می‌گیرد.

بعلاوه غم و اندوهی در قلبش جمع می‌شود که از بیان خارج است. چنانکه منظره غم‌انگیزی را که من در این مجلس مشاهده کرده‌ام هیچوقت از یادم نمیرود.

بنیاد تاریخی فرقه شیعه

یکی از نتایج شهادت حسین بن علی که عمده است پیدا شدن فرقه شیعه می‌باشد. همچنانکه عقیده عموم ایرانیان است نویسندگان عرب و مقدم‌تر از همه الیعقوبی که در قرن نهم میلادی می‌زیست می‌نویسند که شهربانو دختر یزدگرد به خیاله نکاح حسین بن علی درآمد. مخصوصاً در تعزیه‌هایی که ذکر شد او را یکی از زنان صاحب شهامت و شجاعت نشان می‌دهند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۴

برون در یکی از کتابهای خود قسمتی از اشعار متعلق به شهربانو را ترجمه نموده و بر طبق آن نامبرده جزو اسیران جنک تحت نظر حسن بن علی به مدینه وارد شد و مخصوصاً او با این اسیر خود با کمال فتوت و مردانگی سلوک نمود. اگرچه عمر حکم کرد که او را در بازار برده فروش‌ها بمعرض فروش بگذارند لیکن علی که حضور داشت متغیر شده عمر را از این عمل جدا ملامت نموده گفت نسبت به بنات ملوک این کار سزاوار نیست. بالجمله همانطوریکه مردم ایران اسکندر را از طرف مادر از نسل پادشاهان هخامنشی میدانند اولاد و احفاد حسین را هم معتقدند که از طرف مادر بسلسله برجسته ساسانی میرسند. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که ایرانیان در زمان ساسانی برای سلاطین حقوق آسمانی قائل بودند و آنها را سایه یزدان می‌شمردند.

چنانکه در فصول گذشته این مطلب ذکر شد و جای انکار نیست که همین عقیده یعنی اختلاط خون اخلاف حسین به خون سلاطین ساسانی باعث گردید که ایرانیها نسبت بخاندان علی تا این درجه که مشاهده میشود عقیده پیدا کنند و فداکار باشند، ولی این را هم باید دانست که این عقاید بطور کلی مخالف با افکار و عقاید دموکراسی عرب و اسلام میباشند.

اما اینموضوع مهم و آن مخصوصا دارای جنبه دیانتی میباشد و باید دانست علی ابن عم پیغمبر اول کسی است که باو ایمان آورده است. گذشته از این او پسرخوانده پیغمبر بوده و بعد هم به سمت مصاهرت وی نائل گردید، بعلاوه چون از پیغمبر اولاد ذکور باقی نماند علی (ع) بیش از دیگران محبوب و منظور نظر وی بوده و مخصوصا قرب و منزلتش نزد پیغمبر بواسطه ابراز صمیمیت و فداکاری فوق همه بوده است و ازاین رو جماعت شیعه معتقدند که در سفر حجّه الوداع جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و از طرف خدا امر نمود که علی را خلیفه خود قرار دهد. لذا در مراجعت از مکه در غدیر خم حکم کرد از جهاز شتر منبری ترتیب دادند و رفت بر بالای آن و دست علی را هم گرفته با خود بالا برد و در حضور تمام مردم او را بخلافت منصوب داشت و مردم همه با وی بیعت نمودند. مخصوصا

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۵

در روایات شیعه مینویسند که پیغمبر «شیر خدا» را بغل کرده و بسینه خود چسبانید و مدتی هم بهمین حال باقی بوده و در نتیجه تمام فضائل و مناقبی که در پیغمبر بود از آن ۶۱- منبر مهدی عباسی (در مسجد گوهرشاد مشهد)

وقت به علی منتقل گردید. این روز را در ایران هر سال عید میگیرند و آنرا عید غدیر خم مینامند. چون این عقیده را متکی بمدارک معتبره میدانند لذا خلفا را که عبارت از ابو بکر و عمر و عثمان باشند غاصب میشمرند. فقط علی و اولادش را خلیفه و امام برحق میدانند. آنها شأن علی «دست خدا» را تا این درجه بالا میبرند که از پیغمبر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۶

نقل می کنند، که فرموده (من شهر دانشم و علی دروازه آنست، شیعه ائمه را معصوم میدانند، ائمه اطهار بعقیده شیعه دارای اختیار مطلقه هستند که بعد از پیغمبر (ص) پیشوای شیعه قرار می گیرند از جمله اصول عقاید شیعه این است که امام دوازدهم حضرت مهدی فرزند امام حسن عسگری از حین ولادت باسعادت در سنه ۲۵۵ بوده تا زمان رحلت جناب علی ابن محمد السیمری که سنه سیصد و بیست و نه بوده مدت غیبت صغری بوده که در این مدت طبق روایت علمای شیعه هفتاد و چهار سال خواص از شیعیان و مؤمنین شرفیاب خدمتش میشدند، بعد از رحلت علی ابن محمد السیمری تا ظهور غیبت کبری نموده، و در غیبت کبری امور دیانتی را علمای اعلام و مجتهدین که نواب آن بزرگوارند انجام میدهند فرقه شیعه که عقاید فوق را دارا می باشند با سایر مسلمین که اساس مذهبشان فقط روی اقوال پیغمبر (ص) و خلفای راشدین است باهم مخالفت و اختلافی ندارند و بین آنها کاملا وداد، دوستی می باشد برعکس مذهب مسیحی که جنگ های خونین بین کاتولیک های روم اسپانیا با اجداد پروتستان، رویداده است. و چنین معلوم می شود که آنها شیعه و سنی و هر مذهب که مسلمانها دارند باهم اتحاد و اتفاق و وحدت کلمه دارند این مطلب خیلی اهمیت دارد که فقها، و مجتهدین سنت و جماعت پیرو اقوال و فتاوی مؤسسان فرق چهارگانه یعنی حنبلی، شافعی، حنفی، و مالکی می باشند. برخلاف آنها مجتهدین شیعه که تابع احکام قرآنی هستند که ائمه اطهار آنها را تفسیر یا بیان و یا تأویل نموده باشند، می باشند و در عین حال هم باجتهاد معتقد می باشند، بنابراین می توانند حکمی را طبق قواعد اجتهادیه تغییر داده و حکم تازه ای استنباط کنند، ما این مطلب را اضافه کنیم که پادشاهان شیعه دارای اختیارات مذهبی نیستند برخلاف سلاطین

ترک در میان اهل تسنن که مقام اولی الامر را دارا می‌باشند در ایران پس از سلاطین صفوی پادشاه اگرچه عملاً فعال
ما یشاء است حتی قانون هم وضع می‌کند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۷

لیکن از نظر مذهبی ویرا غاصب می‌شمرند. از جمله اعمال مذهبی شیعه زیارت کربلاست، حتی لفظ «کربلا» از القابی
است که در ردیف لقب «حاجی» قرار می‌گیرد، همچنین زیارت قبر علی بن ابیطالب هم می‌روند. یکی از مشاهد مقدسه و
افتخار عالم شیعه خراسان است که در آن جا بطوریکه در فصل پنجاهم مذکور است حضرت رضا امام هشتم مدفون
میباشد، چنانکه لقب «مشهدی» در میان آنها از القاب درجه سومی - است که برای خودشان اختیار نموده‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۸

صورت سکه درهم امویان

فصل چهل و هشتم ایران یکی از ایالات خلافت اموی

ایمردم کوفه! من سرهائی را جلو خود می‌بینم که رسیده‌اند و چیدن آنها نزدیک - است و دروگر و بردارنده محصول هم
خود من هستم، من خون‌هائی را می‌بینم که بین عمامه‌ها و شانه‌ها جاریست. ای مردم قسم بخدا که من مثل انجیر خشک
فشرده نمی‌شوم و از کسانی نیستم که بتوان ویرا از مشک خالی ترسائید. امیر المومنین تیر - های تیر دانش را کشیده منتشر
ساخت و هر کدام از آنها را بدقت آزمایش نمود، چوبه من است که آنرا او در صلابت و استحکام و تیزی و تندى بالاتر
از همه یافت و این تیر من هستم که او آنرا بر علیه شما متوجه ساخت.

«نطق حجاج بن یوسف در کوفه»

سلسله اموی

در دو فصل سابق مخصوصاً در فصل آخری وقایعی که از نظر سیاسی و مذهبی مربوط با ایران بود تا حدی به تفصیل ذکر
شده ضمناً از معاویه مؤسس خاندان اموی شرحی گفته شد، لیکن سلسله بنی امیه که در مدتی قریب بیک قرن در
امپراطوری وسیع اسلام حکمفرما بوده‌اند ممکن نیست که در تاریخ ایران اهمیت و نفوذ سلسله مزبور را نادیده گذاشت
و گذشت و لذا فصل خاصی اختصاص بآن داده و اینک قلم را بطرف وی معطوف میدارم.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۵۹

استحکام سلطنت معاویه از تبعیت زیاد

در سال ۳۵ هجری (۶۵۶) سلطنت معاویه در شام آغاز شده و در سال ۴۰ هجری (۶۶۱) بعد از کناره گیری حسن بن علی از خلافت زمام امور را بدست گرفت. در ظرف دو سال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدارات خود آورد و فرمانش در همه جا نافذ گردید و آن از وقتی صورت عمل بخود گرفت که زیاد که از طرف علی بن ابیطالب در فارس حکومت داشت با معاویه بنای صلح و آشتی را گذاشت، وی پس از امانی که باو داده شد بدمشق حرکت نمود. زیاد علاوه بر مالیات ایران که همه را بمرکز خلافت تحویل داد یک میلیون اشرفی هم با خود برده برسم پیشکش تقدیم معاویه نمود. این کفایت و لیاقتی که از خود بروز داد توجه خلیفه را جلب نموده باعث گردید که سابقه قرابتی او را تصدیق نماید. لذا حکومت بصره را برگذار باو کرده و پس از چندی حکومت کوفه را هم بآن ضمیمه نمود، او در کوفه سطوت و قهری از خود نشان داد که سازش و دسته بندی هائی که بر علیه بنی امیه در آنجا جریان داشت تماما برطرف شد. مورخین عرب مینویسند که حاکمی مقتدرتر از زیاد نیامده است. او از دجله تا سیحون و جیحون حکومت داشته و در عدل و داد هم همدوش کسری قرار میگرفت.

ترقی مسلمین از سمت مشرق

در عصر خلافت معاویه حاکمیت عرب در مشرق کاملاً استقرار یافت، هرات که در سال ۴۱ هجری (۶۶۲) پرچم خودسری برافراشت سخت سرکوبی شده و نیز کابل را دو سال پس از این تحت اطاعت درآوردند. غرنه، بلخ و قندهار را هم لشکریان عرب تحت نظر گرفتند.

در سال ۵۴ هجری (۶۷۴) اعراب از سیحون عبور کرده بخارا را بتصرف درآوردند.

در سال ۵۶ هجری (۶۷۶) سمرقند بتصرف آنها درآمد. آنها از شمال جیحون در جنوب تا رود سند را متصرف شدند و در تمام این بلاد اساس حکومت خود را محکم و پایدار ساخته، بالاخره آنها بجای اسکندر کبیر قرار گرفتند.

زیاد از کوفه و بصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود. ایالت خراسان که آنوقت جزء سلطنت اسلامی بود مشرق آن از سمت لوت تا سرحدات

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۰

هندوستان به چهار حوزه یا ناحیه بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از نیشابور، مرو، هرات و بلخ که هر یک بیک حوزه تخصیص داشت، از میان مراکز نامبرده فقط نیشابور بوده است که در مرز ایران کنونی واقع شده بود. در همین عصر قبائل و طوایف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند. اگرچه حمله مغول و تاتار تمام آنها را از هم متفرق ساخت معذلتک تا اینوقت علائم و آثارشان باقی میباشد. من در مسافرت های خودم در ایران مکرر از میان دستجات کوچکی از عشیره های عرب عبور کرده ام و یک رژیمان یا فوجی که معروف به «عرب و عجم» میباشد هنوز اثر آن در بخش شاهرود وجود دارد.

موفقیت های شایان و شکست معاویه

معاویه محققا در عداد یکی از خلفای بزرگ بشمار می‌آید. او اولاً دمشق پایتخت خود را یکی از پایتخت‌های مجلل و با شکوه دنیا قرار داده و هیچوقت هم بواسطه عقل و تدبیری که داشت بسطه و اقتدار او در آنجا لطمه‌ای که اساسی باشد وارد نیامد و کسی نتوانست آنجا را معرض حمله و یا مورد تهدید قرار دهد. همچنین در حدود هند که شرح آن در بالا سمت ذکر یافت فتوحاتی نصیب او گردید. فقط میدان جنگ اسلامبول بود که پس از مجاهدت و کوشش زیاد شکستی فاحش دید. آری بواسطه اختراع آتش یونان مسلمانان در یکموقع علاوه بر شکستی که در خشکی به آنها رسید در دریا هم مغلوب کشتی‌های یونانی شدند. لذا معاویه مجبور بصلح شده اما کنی که در تصرف مسلمانها بود قبول کرد تمام آنها را تخلیه کرده و تاوان جنگ و باج هم تادیه نماید. مطلب قابل ملاحظه این است که با وجود این شکست فاحش که در غرب به مسلمین رسید در مشرق تزلزلی باقتدارات خلیفه روی نداد.

ولایت عهد یزید در ۵۶ هجری (۶۷۶) و خلافت او ۶۱ هجری (۶۸۰)

معاویه وقتیکه نفوذ و اقتدارش باوج کمال رسید در صدد برآمد که یزید پسر بزرگ خود را جانشین خویش نماید، هرچند مردم شام و کوفه باین امر تن در داده و این بدعت را قبول نمودند، اما از اهل مکه و مدینه صدا بلند شده بنای مخالفت را گذاشتند

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۱

لیکن مرکز خلافت آنوقت دمشق بود و خلیفه که با سرنیزه مردم را مجبور میساخت با یزید بیعت کنند ابداً باین اعتراضات حتی اعتراضات اهل مکه معظمه اعتنا نمی‌نمود، احساسات مخالفت آمیزی که از مردم راجع به ولایتعهد یزید ابراز میشد از جمله مسعودی آنرا در دو قطعه زیر چنین مینماید.

دماء بنی امیه ماروینا
تصیدون ال ا رانب غافلینا

خشینا الغیظ حتی لو شربنا
لقد ضاعت رعیتکم و انتم

معاویه که حسن انتظامات کشوری او شایان تمجید است در سال ۶۱ هجری (۶۹۰) درگذشت، یزید پسرش از دختر یک شیخ بدوی بر سریر خلافت نشست، اگر چه سلطنتش مانند این بود که به ارث بوی رسیده باشد و معذک دوره خلافت او به آرامی نگذشت. بلکه دچار زحمت و مشکلات گردید. او چنانکه از ابیات فوق معلوم گردید بشکار خیلی مایل بود و از این جهت خیلی کم میتوانست بامور مملکت پردازد، با این صورت چندان خود را برای سلطنت نالایق معرفی ننمود. راجع بواقعه اسفناک کربلا که بگردن او بار و نامش از آنجا ملوث شده است معلوم نیست که تمام مسئولیت آن متوجه شخص او باشد.

طغیان ابن زبیر ۶۱ هجری (۶۸۰)

چنانکه معاویه پیش‌بینی کرده بود ابن زبیر خود را یکی از رقبای خطرناک ثابت نمود. او حسین بن علی را به صحرای کربلا (جلوی مرگ) فرستاد. پس از شهادت آن حضرت توبیخ و ملامتی که از ارتکاب این عمل متوجه یزید گردید او

از موقع استفاده نموده جماعتی را دور خود جمع کرد و یک دفعه علم مخالفت برافراشت. این مرد تا مدتی یزید را اغفال نموده و چنین وانمود میکرد که در خط مخالفت نیست. یزید هم برای دفع او طبعاً حاضر نمی شد اقدام اساسی کند، مگر در آخر یعنی در ۶۳ هجری (۶۸۲) ناچار گردید لشکری بمدینه اعزام دارد. لشکر مزبور سربازان ابن زبیر را شکست داد و بعد مدت سه روز بغارت این شهر پیغمبر پرداخت، سپس بمکه حمله برده و در یک محاصره که مدت آن دو ماه دوام نمود کعبه را آتش زدند. در اثنای این وقایع

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۲

مهم وحشتناک خبر رسید که یزید در گذشت. لشکر پس از انتشار این خبر ابن زبیر را در حالتیکه این شهر مقدس را کاملاً در تصرف داشت بحال خود گذاشته متفرق گردید.

جنگ بخارا

در این هنگام که وقایع مهمه ای که ما آنها را خاطر نشان نمودیم در مرکز عالم اسلام رخ میداد آشوب و اغتشاش، فتنه و فساد و بالاخره کشمکش و نزاع داخلی در نقاط دوردست شرق با بسط و توسعه جریان داشت. یزید در جلوس خود بخلاف سلم بن زیاد را بحکومت خراسان فرستاد. او وقتیکه خبر دادند که ملکه بخارا بکمک خاقان ترک علم طغیان برافراشته است فوراً با سر لشکرش مهلب که علاقه خاصی بخراسان داشت برای فرونشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخارا حرکت کرد. سلم این لشکر متحد را شکست داده ملکه بخارا را مجبور بصلح ساخت و بالاخره با جلال و جبروت بمر و بازگشت.

جنگ قبائلی بدوی های شمالی و جنوبی ۶۶-۴۵ هجری (۶۶۶-۶۸۵)

قسمت شرق و بیشتر ناحیه خراسان چندین سال در آتش نزاع و جنگ داخلی که بین اعراب جنوبی و شمالی روی داد میسوخته است. جنگ نامبرده مدت یک سال بدون وقفه جریان داشت.

بالاخره اعراب مضر یا عربهای جنوب در هرات بعد از کشتن هشت هزار نفر از دشمن فاتح درآمدند. بعلاوه جنگ های دیگری هم روی داده و نفوس خیلی زیادی کشته شدند که منشاء آن جز رقابت های شخصی و یا خصومات و مناقشات داخلی چیز دیگری نبوده است، چنانکه همین رقابت های خطرناک تمام آن بهره مندی ها و ترقیات را بر باد داده و آنها را بهمان حالت سابقه که تاکنون باقی هستند برگردانید.

نزاع و اختلاف بر سر خلافت ۶۱-۷۳ هجری (۶۸۰-۶۹۲)

پس از مرگ یزید زمام خلافت بدست جوان ضعیفی افتاد که پس از ماهی چند در گذشت. سپس مروان یکی از خویشان یزید خلیفه گردید. او هم یک سال بیشتر دوام ننمود و پس از او پسرش عبد الملک خلیفه شد و چند سال هم خلافت او طول کشید، در صورتیکه ابن زبیر در مقابل، مدعی خلافت بوده و مدینه و مکه و عراق و شرق را هم

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۳

در تصرف داشت. در همین اثناء مختار هم از طرف محمد حنفیه خروج کرده کوفه را قبضه نمود و آنجا را مرکز خود قرار داد، ولی در آخر بدست مصعب برادر ابن زبیر بقتل رسید. خود مصعب نیز در سال ۷۱ هجری (۶۹۰) از طرف عبد الملک شکست خورده و کشته شد.

ابن زبیر که اگر پس از مرگ یزید حیثیت و مقام خود را درست حفظ مینمود شاید خود مردم او را بخلافت انتخاب میکردند دوباره مورد حمله واقع شد و این بدست حجاج بن یوسف که یکی از سرداران کافی و لایق عبد الملک بود بوقوع پیوست.

این مرد که مجسمه محبت بنی امیه بود در آغاز امر تهور غریبی از خود بروز داده مکه را که از مقامات مقدسه است بدون اینکه هیچ اهمیتی بآن بدهد محاصره نمود.

در نتیجه جماعتی که دور ابن زبیر جمع بودند متفرق شدند. آخر الامر خود ابن زبیر پس از سیزده سال استقلال مانند یکنفر سرباز بقتل رسید. نامبرده یکی از رقبای خیلی زبردست خلافت بشمار میآمد، چنانکه پس از مرگ او خلافت عبد الملک در تمام ممالک اسلامی مسلم گردید.

قتل عام دشمنان حسین بن علی ۶۶ هجری (۶۸۵)

در سال ۶۵ هجری خوارج که مظالم و جنایات آنها ایران را بکلی متشنج ساخته بود در آخر نادم و پشیمان شده به خونخواهی حسین (ع) کمر همت بستند. لذا حرکت کرده ابتدا به زیارت قبر آنحضرت به کربلا رفتند. چشمشان که به قبر (شریف) افتاد بی تاب شده فغان و زاری به آسمان رسانیدند. بعد از آنجا حرکت کرده بشام حمله ور شدند. لیکن از لشکر شام شکست دیده بکوفه برگشتند. در سال بعد جنکهای هولناک و خونینی در کوفه روی داد که آن منتهی بقتل عام قتله حسین گردید. البته این انتقام و خونخواهی خیلی بجا بوده است و عقده از دل ایرانیها ربود. اهالی ایران چقدر خوشوقت شدند که عمر سعد و شمر و سایر اعدای از اهل کوفه به شدیدترین عذاب معدوم گردیدند. چون مختار مردم این شهر را می شناخت و از آنها کاملاً واقف بود توانست همه را بدست آورده کیفر بدهد و فقط معدودی جان دربرند. مختار سر

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۴

عمر سعد و پسرش حفص را نزد محمد حنفیه فرستاد و معلوم میشود که در این توطئه (خروج مختار) دست او کاملاً داخل بوده است.

خروج ازارقه

در سال ۷۴ هجری (۶۹۳) طایفه‌ای از خوارج معروف به ازارقه بکوفه حمله بردند. چون اعراب از جنگ با این طایفه احتراز مینمودند لذا حجاج برای دفع آنها نامزد گردید، او ناگهان وارد کوفه شده در حالیکه نقاب بر چهره داشت و با همین حال یکسره به مسجد رفت و خطبه غرائی انشاد نمود.

هنگامی هم از چهره نقاب را برداشت که از نامش سؤال کردند. بالجمله او در این خطبه که مضمون آن تحت عنوان این فصل نقل شده مردم را شدیداً تهدید نمود (از جمله اظهار داشت «انی اقسام بالله لا اجد احدا من عسکره بعد ثلاثه الا ضربت عنقه و انهبت داره») از این کلام خوف و هراس در اهالی تولید شده فوراً بطرف معسکر وارد و هجوم برده و این بلیه را از خود دفع نمودند. باید دانست که این خوارج چندین دفعه کرمان بیچاره را مرکز قرار داده به کوفه حمله بردند، تا آنکه خود آنها بواسطه تقسیم به شعب مختلفه ضعیف شده و بالاخره بدست مهلب یکی از سرداران رشید و لایق کار آنها خاتمه پیدا نمود. در پاداش همین خدمت نمایان هم حکومت خراسان بوی واگذار گردید.

خروج ابن اشعث ۸۰ هجری (۶۹۹)

چون یکی از سلاطین هندوستان معروف به روت بیل «۱» در جریان محاربات ماوراء سیستان قوای مسلمین را در تنگه‌های نقاطی که حالیه افغانستان میگویند بطور فریب و خدعه محصور ساخته شکست فاحشی به آنها وارد آورده بود لذا لشکر زیادی تحت فرماندهی ابن اشعث برای جبران و تلافی آن اعزام گردید، سردار نامبرده در پایان امر بواسطه سلوک خصمانه حجاج نسبت بوی در غضب شده علم طغیان برافراشت. لشکرش هم با وی همراه شده بعلاوه مردم هم از اطراف او را ترغیب کرده برای دفع حجاج باو کمک نمودند.

در نتیجه حجاج را شکست داده از بصره بشام راندند، ولی او در شام سپاهی جمع آوری

(۱)-Rutbil.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۵

نموده برگشت. ابن اشعث این دفعه شکست خورد و بطرف کرمان فرار نمود. او بالاخره به پادشاه کابل پناهنده شده و آن پادشاه برای خوشنود ساختن حجاج ویرا گرفته به گماشتگانش تسلیم نمود.

طغیان موسی بن خزیم

حالت هرج و مرجی که در خراسان حکمفرما بود و نیز وضع آشفته حکومت عرب شرح وقایع تاریخی را که از روی مقیاس صحیح بهم مربوط و مفهوم باشند تقریباً ناممکن ساخته است و تنها بواسطه طغیان موسی بن خزیم و حالات او میتوان آن وقایع را شرح و توضیح داد.

ابن خزیمه در نتیجه فتنه و فساد ملوک الطوائفی بسمرقند پناهنده شد. پس از کوششهای زیاد ولایت ترمذ را بتصرف خود درآورده و مدت پانزده سال در آنجا حکومت کرد.
در آخر مورد حمله لشکر زیادی شده مقتول گردید.

مرک و خصائل عبد الملک

خلافت عبد الملک اگرچه مواجه با یک سلسله انقلاب و آشوب بود اما باید دانست که سلطنت بنی امیه در عصر او باوج کمال رسید، او حدود ممالک اسلامی را در مغرب به تمام شمال افریقا توسعه داد، با امپراطوری بیزانس اغلب به زدوخورد مشغول بود ولی بطور دفاع نه حمله و هجوم. در تمام پیش آمد ها بهره مند بود و بدون تردید یکی از پادشاهان مقتدر محسوب است. او دارای عقل رزین و رای متین بود. اما این را هم نباید از نظر داد که قسمت عمده موفقیت او مرهون کفایت سرداری مثل حجاج بود که لایق ترین سردار عبد الملک بشمار میرفت. در خلافت عبد الملک تأسیس ضرابخانه شد و اعراب شروع به سکه زدن نمودند. دیوان محاسبات که تا آنوقت بزبان فارسی بود و در حقیقت لطمه بزرگی بود که به نفوذ ملت عرب وارد میساخت او اول کسی است که آنرا از فارسی بعربی نقل نمود.

محاربات در آسیای مرکزی ۸۶-۹۶ هجری ۷۰۵-۷۱۴

قوای اسلام تحت خلافت ولید پسر و جانشین عبد الملک از سمت مشرق بر وسعت ممالک اسلامی افزودند. حملات آنها که تا آنوقت بیشتر بطور یورش و تاخت و تاز بود صورت کشورستانی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۶

بخود گرفت. قتیبه (۱) که این عملیات و فتوحات در آسیای مرکزی نتیجه مستقیم قدرت و لیاقت اوست مرو را مرکز فرماندهی قرار داده و هر سال بطرفی حمله برده موفقیت و پیشرفت تازه ای حاصل می نمود. او یکوقت از سیحون میگذشت و وقت دیگر از جیحون و مقصودش در مرحله اول فتح بلخ و طخارستان و فرغانه بود، از سقوط بیکند مرکز بازرگانی بخارا غنائم بیشماری بدست او آمد. در سال ۹۰ هجری (۷۰۹) وی شهر بخارا را به تصرف درآورد. در سال بعد یک شورش عمومی تمام انرژی او را بخود مشغول داشت، ولی بزودی از این رهگذر فارغ شده توانست به روت بیل در سیستان حمله ور شود. در تاریخ ۹۳ هجری (۷۱۲) او با لشکر خود به خیره مراجعت نمود. بعد از فتح نمایانی که در اینجا نصیب او گردید شنید که سمرقند بدست شورشیان افتاده است. او با مردان کاری به سرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده و شهر را محاصره نمود، پادشاه آنجا وقتیکه از ورود ماشین آلات جنگی باخبر شد خود را باخته حاضر بصلح گردید بدین شرط که مبلغ هنگفتی برسم خراج به پردازد، بعلاوه عده ای هم سوار بدهد. این فاتح عرب اجازت یافته وارد شهر سمرقند گردید. لیکن بقراردادی که بسته بود عمل نکرده آتشکده آنجا را حکم کرد سوزانیدند و بجای آن معبدی بنا نمودند، بالاخره شهر کاملاً بتصرف مسلمین درآمد. قتیبه در دو سال اخیر و ده سالی که پر از آشوب و انقلاب بود خود را بکاشغر رسانید، در این میدان جنگ حکایت غریبی نقل شده که خلاصه آن بشرح زیر است: سردار عرب قسم

یاد کرد که خاک چین را بتصرف بیاورد، ولی پادشاه آنجا (احتمال دارد همان فرماندار سرحدی باشد) وقتیکه شنید یک بار خاک برای قدم زدن بر روی آن با یک کیسه پول برسم خراج و چهار نفر از جوانان منسوب بخاندان سلطنت را که در آنها مهر خود را منقوش ساخته بود نزد قتیبه فرستاد و بدین وسیله او را از پابندی سوگندی که خورده بود رهایی بخشید. این قصه دارای حقیقت بسیار جالب و جاذبی است.

(۱) - شرح جنگهای قتیبه در کتاب «قلب آسیا» مفصل و مشروح ذکر شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۷

پیشرفت بطرف رود سند ۸۹-۹۶ هجری ۷۰۷-۷۱۴

در زمان سلطنت ولید مجاهدین اسلام بفرماندهی محمد بن قاسم از راه مکران به سند هجوم بردند. افسر نامبرده اول مسلمانی است که پرچم اسلام را در هند برافراشته است. او ملتان را گرفت و غنائمی که در این حمله بدست آورد به یکصد و بیست میلیون تخمین شده است. ولی مرگ ولید که در این اوان اتفاق افتاد فتوحات این سردار را خاتمه داده نتوانست قدمی جلوتر برود، لیکن سکونت مسلمین در سند استقرار یافت و هنوز تا وقتیکه جزیه یا مالیات مقرر را می پرداختند در پرستش اصنام آزاد بودند و مانع و رادعی در این باب از طرف مسلمانان نبود، در صورتیکه این عمل از مسلمین مخالفت با دستور پیغمبر بوده است.

موفقیت‌های شایان ولید ۸۶-۹۶ هجری ۷۰۵-۷۱۴

در خلافت کوتاه ولید نفوذ و اقتدار دولت اسلام به اوج کمال رسیده و آخرین درجه شکوه و جلال را پیدا نمود، چنانچه بخواهیم شاهد مثالی برای آن بیاوریم میگوئیم که عبد الملک را با قیاد و ولید را با نوشیروان باید در ردیف هم قرار داد. لشکر فاتح ولید از یک طرف فتوحات خود را تا رود سند و سرحدات چین توسعه داد و از طرف دیگر در سمت غرب به فتح اسپانیا نائل آمده که یک فتح بسیار درخشان و اساسی بوده است. باید دانست که قسمت اعظم این موفقیت و پیشرفت‌های حاصله ناشی از شخصیت خلیفه بوده که از سرحد چین تا دریای مدیترانه فرمان او نافذ و حرفش قانونیت داشته است.

شرحی که از منابع چینی‌ها رسیده حاکی است که بین ۷۱۳ و ۷۵۵ میلادی ده هیئت اعزامی که یکی از آنها ظاهر از طرف خود ولید بود از ایران به چین فرستاده شده و مورد پذیرائی آن کشور آسمانی واقع گردیدند، مخصوصا مینویسند از جمله هدایائی که به آنها داده شد یکی قلاب‌دوزی‌های «موی آتش» بوده که محتمل است مراد از آن همان پنبه کوهی باشد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۸

وقتی که سلیمان بر تخت نشست قتیبه حاکم خراسان بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید. پس از قتل او یزید بن مهلب از طرف سلیمان به حکومت خراسان منصوب گردید. او چون خاطرش از ضبوطربط امور آن ناحیه فراغت یافت با سپاه جراری به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بود روی نهاد. جرجان اگرچه در جاده بزرگ بین عراق و آسیای مرکزی واقع شده معذلک محل مزبور با طبرستان که مجاور آن بود تا آنوقت بحال استقلال باقی مانده بود. یزید دهستان را تسخیر کرد، اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند و یزید آنها را تعاقب نمود. گریختگان به جبال البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند، پس از قتل عده زیادی از اسرا و تاراج اموال مردم به طبرستان که آنرا امروز مازندران می نامند حمله ور گردید. او در بدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری را بتصرف درآورد، ولی در یکی از جنگهایی که در این میانه روی داد مسلمین دشمن را تعاقب نموده و بیک دره ای که دشمن در کمین بود رسیدند و لذا محصور شده تلفات زیادی بآنها وارد آمد. آخر الامر یزید با سیصد هزار دینار سلامتی خود را خریده و سالما بطرف جرجان برگشت که آنوقت اهالی شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملک را در یک قلعه ای که در بالای کوهی واقع بود محاصره نمود. احتمال دارد که این همان قلعه ماران «۱» باشد که ما قبلا در بیان پایتخت پارتیها آنرا مذکور داشتیم. نظر باستحکام قلعه و اینکه یک راه بیشتر نداشت محاصره آن هفت ماه طول کشید. در آخر یزید بر اهل قلعه غالب آمده زنان و فرزندان آنها را اسیر و مردانشان را با مرزبان بقتل رسانید. ولی مانند خالد (که ذکر آن رفت) سوگند هولناکی که خورده بود که آسیاب را از خون مردم آنجا بکار اندازد و از آرد آن نان ترتیب داده تناول کند حال موفق گردید که بر طبق آن عمل نماید. چنانکه در تعقیب اجرای قسم مزبور هزارها مردم بیچاره که بعزم شهر از راه عبور مینمودند شکار شده و مانند گوسفند ذبح گردیدند.

(۱)-Maran.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۶۹

دومین کوشش برای فتح قسطنطنیه ۹۹ هجری (۷۱۷)

از تاریخ شکست مسلمانان در جنگ اولی پایتخت امپراطوری بیزانس چهل سال نگذشته بود که سلیمان بقصد تسخیر این کشور از تمام جوانب و اطراف لشگری را که برای انجام این مقصد کافی میدانست جمع نمود. او اساس این جنگ را بجای حمله بیشتر بر دفاع و محاصره دشمن قرار داد. در اینجا از انبارهای بزرگ خواربار که برای لشکر تهیه شده بود باید ممنون بود (و الا این جنگ را ممکن نبود زیاد ادامه بدهند)، لیکن آتش یونان و نیز زمستان خیلی سخت بالاخره مسلمانان را مجبور ساخت که از محاصره دست بکشند و همچنین کشتیهای جنگی ایشان در آخر شکست دیده از هم پاشیده شدند. باید دانست این دو شکستی که مسلمانان در پای دیوار قسطنطنیه خوردند خدمت آن بعالم مسیحیت بر مراتب بیشتر از فتح نمایانی بود که نصیب شارل مارتل گردید و بعقیده من آنهمه اهمیتی که در تاریخ بآن داده شده معمول است بر مبالغه و ابدا قابل مقایسه با شکست فوق الذکر نیست.

خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر بن عبد العزیز) ۹۹-۱۰۱ هجری (۷۱۷-۷۲۰)

سلیمان مدت سه سال خلافت نمود و بعد از او عمر بن عبد العزیز که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست. از جمله اقدامات او یکی موقوف داشتن سب علی بن ابیطالب (ع) بود که موجب لوث و عصیان دائم اعقاب مسلمانانی شده بود که بدیانت و تقوی و پاکدامنی موصوف بودند. عمر اهل خراسان را زیاد مورد توجه قرار داده غدقن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه به آنها تعدی نشود. اگرچه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند. او مخصوصا و کلا و نمایندگان کسانی را که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضار کرده و خود شخصا بنای رسیدگی را گذاشته به عزل فرمانداران فرمان داد و نوشت که با تمام افراد مسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود. ایرانیانی که بدیانت زردشتی باقی بودند با کمال عدل و انصاف با آنها عمل نمود و از خراب کردن آتشکده‌ها جدا جلوگیری نمود، اگر چه برای ساختن هرمان تازه (ساختمان مذهبی جدید) اجازت نداشتند.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۰

خلافت یزید دوم ۱۰۱-۱۰۵ هجری (۷۲۰-۷۲۴)

پس از عمر بن عبد العزیز یزید دوم «۱» پسر عبد الملک خلیفه شد.

او در ابتدای خلافت مواجه با شورش گردید که بدست یزید بن مهلب همنام وی پیا شده بود و ناچار گردید که اول این آتش را فرو نشانند. ابن مهلب عراق را قبضه کرده و کارش بدرجه‌ای بالا گرفت که در فارس و کرمان و سایر مراکز ایران فرمانداران به نام او حکومت مینمودند. خلیفه برادرش مسلمه را سردار لشکر شام نموده بدفع یزید مأمور ساخت. در نتیجه یزید که سر کرده انقلاب و شورش بود بقتل رسید. برادرهای او که بطرف کرمان فرار کرده بودند دستگیر شده کشته شدند. عیالات آنها را اسیر و در بازار بفروش رسانیدند مسلمه در پاداش این خدمت بزرگ بحکومت عراق و خراسان منصوب گردید.

او حکومت خراسان را به ناپسری خود سعید که یک آدم ملایم و نرمی بود واگذار کرده در حقیقت او را حافظ و نگهبان یک سرحد باین معظمی قرار داد.

با وجود لشکر اعزامی مسلمه ایلات و صحرائشین‌های خجند و فرغانه عموما شورش کردند. اهالی سغد که ثابت ماندند قبل از رسیدن کمک صدمات زیادی دیدند. نظر به تخلف از عهدی که بسته بودند لشکر پس از ورود بآنها حمله برده جنگ و حملات غیر قاطعی بوقوع پیوست. بطور کلی باید گفت که در سلطنت یزید علائم انحطاط و زوال دولت بنی امیه نمودار گردید.

تبلیغ عباسیان

تقریباً در این زمان بود که محمد نوه بزرگ عباس عموی پیغمبر به بهانه اینکه از نسل هاشم شعبه‌ای از قریش است بنای پیشرفت را گذاشت. او برای جلب رضایت فرقه شیعه مدعی شد که خلافت حق اولاد علی بود ولی ایشان چون از حق خود دست بردار شدند لذا این حق به اولاد عباس تخصیص پیدا نموده است. او مدتی فراری و در ریگستان فلسطین متواری بود تا اینکه خود را براه کاروان رو رسانیده و بالاخره از مکه وارد شام گردید. در اینجا مرکزی بدست

(۱) - اول مسافر انگلیسی که بمشرق سفر کرده و از طرف این خلیفه پرسش‌هایی از او بعمل آمده شرحی در فصل ۵۲ ذکر شده است. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۱

آورده مشغول و سرگرم تبلیغ گردید. اخیراً عده‌ای از طرف او بخراسان آمده و آن سرزمین را برای تبلیغ مستعد و قابل استفاده یافتند. مخصوصاً در میان ایرانیانی که جزو موالی یعنی بندگان بشمار آمده و جدیداً داخل اسلام شده بودند، پس از چندی گماشتگان محمد بقتل رسیدند، لیکن تخمی که ریخته بودند بتدریج بارآور شده و پیروان زیادی در ایران و عراق گردآمدند.

خروج زید بن حسین ۱۲۲ هجری (۷۴۰)

خروج زید و مجاهداتی که او برای پیشرفت مقصود خویش نمود در حقیقت تقویت بزرگی بود از حزب عباسی‌ها. بهر حال اهل عراق روی عادت دیرینه خود عهد و پیمانی را که با او بسته بودند به پایان نرسانیده وی را پس از خروج تنها گذاشتند، ولی او هم با کمال مردانگی با دشمن نبرد کرده تا آنکه مقتول گردید. هر چند بواسطه قتل او فرقه شیعه در مقصودی که داشتند عقب افتاده و شکست فاحشی بآنها رسید، ولی از طرف دیگر باید تصدیق نمود که این حادثه سبب گردید که مردم در انهدام خاندان بنی امیه و تقویت از عباسیان بیشتر باهم اتفاق کنند.

خلافت هشام ۱۰۵-۱۲۵ هجری (۷۲۴-۷۴۳) و جنگ تور «۱» ۷۳۲ میلادی

در تمام مدت خلافت هشام که نسبتاً طولانی بود سلطنت بنی امیه در تنزل و انحطاط بوده است. خوانندگان میدانند که وقایعی را که ما تا اینجا بطور اختصار ذکر نمودیم تمام آن مستقیماً مربوط به ایران بوده است، ولی این را نباید از نظر انداخت که در زمان خلافت هشام مسلمانان به کشور فرانسه حمله بردند. این واقعه در سال ۷۳۲ میلادی بوقوع پیوست که درست یک قرن از رحلت بانی اسلام گذشته بود. در این جنگ فتوحی که نصیب شارل مارتل گردید مورخین اروپا آب و تاب زیادی بآن داده و فوق‌العاده آنرا اهمیت داده‌اند، در صورتیکه ممکن است بگوئیم که مطمح نظر مسلمانان در این جنگ بیشتر قتل و غارت بود نه فتح دائمی.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۲

ولید دوم و یزید سوم ۱۲۵-۱۲۶ هجری (۷۴۳-۷۴۴)

خلفای اخیر سلسله بنی امیه چندان قابل ذکر نمیباشند. ولید که در فسق و فجور مستغرق بود بدست پسر عم خود بقتل رسید.

خود قاتل هم بعد از چند ماهی کشته شد. تمام کشورهای اسلامی آنوقت بحال هرج و مرج افتاده و در همین حالت ابراهیم جانشین محمد با قدم سریعی ادعای عباسیها را تعقیب نموده و بنای پیشرفت را گذاشت.

خروج عبد الله معاویه ۱۲۶-۱۲۹ هجری (۷۴۴-۷۴۷)

در مدت خلافت مروان دوم جانشین یزید سوم شورش و انقلاب زیادی در شام روی داد که در فرونشاندن آن و سرکوبی شورش طلبان قساوت کاریها و جنایاتی که آنوقت یک امر عادی شمرده میشد بوقوع پیوست. مهمتر از همه طغیان عبد الله بن معاویه از اولاد جعفر برادر علی بن ابیطالب بوده است. توضیح اینکه پس از جلوس مروان بر سریر خلافت اهل کوفه با ابن معاویه بیعت نموده و در آخر ویرا تنها گذاشتند. او فرارا به مدینه آمد و عده کثیری در آنجا زیر لوای وی جمع شدند. او با این قوه و کمک خوارج اخیرا اصطخر را مرکز خویش قرار داده و فرمانداران او در اصفهان و ری و قم حکومت میکردند. در سال ۱۲۹ هجری (۷۴۷) از لشکر شام شکست خورده و مانند سایر مدعیان خلافت در هنگام شکست بطرف خراسان فرار کرد. عبد الرحمن بن مسلم مشهور به ابو مسلم آنوقت در مرو مقیم بود. در ظاهر مردم را به بنی هاشم دعوت میکرد، ولی در واقع ناشر افکار عباسیان بود و از آنها ترویج مینمود. ابن معاویه نه آنکه درباره او برخلاف انتظار هیچ نوع کمک و همراهی بعمل نیامد بلکه بدست حکومت هرات که تحت نفوذ ابو مسلم بود بقتل رسید.

برافراشته شدن پرچم سیاه عباسیان در خراسان ۱۲۹ هجری (۷۴۷)

انحطاط وضعیت حکومت مرکزی باعث شد که اعراب در همه جا به نزاع و جنگ داخلی مشغول گردیده و سطوت و هیمنه خود را بدینوسیله از دست دادند. نظیر اسپانیا در اقصای غرب، افریقا، سوریه و عراق در تمام این اماکن و بلاد نفوذ خلیفه تقریبا بصر رسید. و نیز در خراسان، نصر فرماندار آنجا که از حکمرانان مقتدر شمرده میشد

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۳

و در شکست و دستگیری قرسول «۱» خاقان لیاقت و کفایت نظامی خود را کاملا به ثبوت رسانیده بود معذک طائفه‌ای از یمنی‌ها بر علیه او برخاسته و نزاع و جنگ طولانی بین اعراب یمنی و مضر همانطور که خراسان را متزلزل ساخت اندلس را هم تکان داد.

غرض در یک چنین عصر پر از انقلاب و آشوبی ابو مسلم موقع را مغتنم دانسته پرچم سیاه عباسیان را که این آیه قرآن «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» در آن نقش بود به اهتزاز در آورد.

این شخص نامی که خاندان بنی امیه را منقرض ساخته و بنی عباس را بجای آنها روی کار آورد ابتدا غلامی بود که محمد که در رأس خاندان عباسی قرار داشت ویرا در بازار مکه خریده بود. او بر اثر ابراز لیاقت و هنر و کاردانی محل و ثوق و مورد اعتماد واقع شده دائما بین جنوب فلسطین و خراسان میهن خویش در مسافرت و حرکت بود. از جمله انتشارات و تبلیغات او یکی این بود که میگفت «من مظهر خدای بی همتا میباشم» این دعوی در آنوقت مورد قبول عامه واقع گردید. در پایان امر او شروع بجنگ نمود و دسته‌بندیها و سازش‌هایی که از مدتی بطور خیلی عاقلانه جریان داشت منتهی باینجا گردید که مرو و هرات را قبضه نمود، نصر در یکی از گزارش‌های خود به خلیفه مینویسد که دویست هزار نفر با ابو مسلم بیعت کرده و بقید قسم قول وفاداری داده‌اند، در نتیجه از او برای جلوگیری از این انقلاب دائم التزاید در ضمن اشعار زیر تقاضای کمک مینماید.

واخشی ان یکون له ضرام
وان الحرب مبدءها کلام
ایقاظ بنی امیه ام ینام

اری بین الرماد و میض نار
وان النار بالعودین تذکی
فقلت من التعجب لیت شعری

مروان برای اعزام سپاه جدید نمود، در این اثناء او ابراهیم را که از آنوقت ببعده از این صحن نمایش ناپدید میباشد دستگیر کرد. لیکن برادرانش ابو جعفر و ابو العباس فرارا بکوفه آمده و در آنجا خود را مخفی کرده محفوظ ماندند. قحطبه

(۱) -Kursul.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۴

یکی از افسران کافی و لایق ابو مسلم، نصر را در دو نقطه یکی نیشابور و دیگر در گرگان شکست داد و او رو به هزیمت نهاده از هر طرف برای خود پناهی میجست، بالاخره از ری عبور کرده و قبل از ورود به همدان در گذشت، لیکن قحطبه که نصر را در هنگام فرار تعاقب کرده بود وقتیکه به ری رسید با لشکر خلیفه مواجه گردید. این لشکر که از کرمان آمده بود از قحطبه شکست خورد و بالاخره نهانند هم بتصرف قحطبه درآمد.

سپس او از ابن حبیه که در جلولا بود به یک سو شده یکسره وارد کوفه گردید. هر چند این سردار شام پیشدستی نمود ولی ضعف نشان داده و در کربلا ماند و بالاخره این دو لشکر در نزدیکی شهر بهم تلافی نمودند. قحطبه لشکر شام را شکست داد ولی خودش هم در این جا اسیر چنگال مرک گردید. ابن قحطبه که پس از پدر بسرداری لشکر منصوب شد

کوفه را بتصرف درآورد و ابو العباس که تا آنوقت مخفی و ناپدید بود از خفا ظاهر گردید و همین سپاه فاتح پس از این، خلافت او را اعلان کرده و با او بیعت نمودند.

جنگ زاب بزرگ ۱۳۲ هجری (۷۵۰)

هنگامیکه این کشمکش ادامه داشت نیروی دیگری که بتوسط قحطبه از نهاوند فرستاده شد لشکر عبد الله بن مروان را شکست داده قسمت علیای نهر فرات را بتصرف درآورد. مروان خلیفه که در حران توقف داشت ناچار قدم بمیدان کارزار نهاد، او از فرات عبور کرده با یکصد و بیست هزار مردان جنگی از سمت چپ روانه گردید و بالاخره از پل زاب گذشته عازم شد که در مقابل عبد الله عموی ابو العباس که فرمانده لشکر بود جنگ را خاتمه دهد. او برای اینکه اعراب طماع و حریص را به جنگ تهییج کرده باشد به سران لشکر اظهار داشت من تمام خزائن و نقود خود را برای دادن انعام همراه آورده‌ام، ولی در این بیان سوء تفاهم شده قبائل چنین خیال کردند که مقصودش فرار است. این بود که خوف و هراس بر آنها مستولی گردیده یکدفعه رو بهزیمت نهادند و از شدت اضطرابی که در آنها پیدا شده بود هزاران تن در میان رودخانه بزرگ افتاده غرق شدند. لشکر فاتح عباسیان در تعاقب آنها طرف موصل روانه شد مروان بدبخت بالاخره شکار شده و بقتل رسید و با مرگ وی خلافت خاندان بنی امیه انقراض پیدا نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۵

حالت ایران تحت خلفای بنی امیه

ما در این فصل تاریخ ایران را از این حیث که جزء امپراطوری عرب بود تا جائیکه ممکن میشد بیان کردیم، در یک دوره و عصری که استبداد و ظلم و جور عمومیت داشت و اشخاص ظالم و جورپیشه‌ای مانند حجاج از جانب خلیفه حکومت داشتند مسلم است که با ایرانیها خیلی بد سلوک میشده است. حتی حالت آنها در این عصر ابداء طرف مقایسه با زمان خلفای اولیه اسلام نبوده که حامی عدل و داد و رافع ظلم و جور بوده‌اند.

در اینجا باید دانست که اهل خراسان در انقراض سلسله بنی امیه عامل خیلی مؤثر و قوی بوده‌اند. در میان مردم این سرزمین بوده است که نواب عباسیان توانستند صمیمی‌ترین و فداکارترین افراد را پیدا کنند. مخصوصا در همین روزهای مهم تماشائی می‌بینیم که برای خدمت بیک شخص اجنبی که ابداء ملاقات هم نشده است اشخاصی از اهل این قطعه دست از جان و مال خود کشیده و آخرین درجه صمیمیت و فداکاری را درباره وی بروز دادند. حرارت و جوشی که در پیروان پرچم سیاه وجود داشت همان بود که در فوق اشاره شد و لذا بر سپاه شام غالب آمدند که حس و حرارتشان نسبت به خلیفه سلب شده و جز منافع شخصی یا نهایت عشیره‌ای منظور دیگری نداشتند و بنابراین مظفریت و پیشرفتی که برای اهل خراسان حاصل شد میتوان از حیثی آنرا جزو نهضت ملی شمرد که از ناحیه مردم جفادیده ناشی شده است. زیرا آنها باید حس کرده باشند که در تمام آن چیزهائیکه در تمدن و تهذیب لازم و ضروری است بر اربابان خود یعنی اعراب مزیت و برتری دارند.

ابو مسلم

فصل چهل و نهم تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی

تفوق ایرانیان بر اعراب یا ملت مغلوب بر غالب قبلا از دیرزمانی در جریان بوده و مقدمات آن تهیه میشد و آن، وقتی بحد کمال رسید که عباسیان که ظهور و اعتلاءشان مرهون ایرانیانست بر سریر خلافت نشستند، این خلفا گاردشان را بر علیه اعراب از عناصر بیگانه قرار داده و وثوق و اعتمادشان بر آنها یعنی ایرانیان و مخصوصا اهل خراسان بوده است. لذا آنان را بخود جلب و با خود دوست ساختند.

«دوزی - تاریخ اسلامی»

خاتمه یافتن وحدت مسلمان

سلسله بنی امیه و امپراطوری اسلام دو لفظی مترادف بوده‌اند و اما آن در بنی عباس درست نمی‌آید، چه خلافت اخیر الذکر در اندلس هیچوقت و در افریقا از اول ولی بنوبت مورد تصدیق نبوده است و در ایران چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد زمانیکه خلیفه ضعیف میشود سلسله‌های خودمختاری ظهور میکنند، تا اینکه سیل بنیان کن هجوم تاتار به ایران سرازیر شده پس از صاف کردن آن کشور خاندان منحصه عباسی را منقرض ساخته و بانقراض آن، خلافت را که قوه معظمی بود خاتمه داد.

یک مطلب دیگر که تا جائیکه مربوط است بایران اهمیت خاصی را دارا میباشد این است که عباسیان موفقیت و کامیابی خودشان را بلشکریانی مدیونند که در خراسان

فراهم کردند. بدینجهت برای حفاظت و استقرار خاندان خود در مقابل عرب متکی بر آنها بوده‌اند. تنعم و خوشگذرانی اعراب که آنرا فتوحات و پیشرفت‌های فوق‌العاده آنها آورد و رویه‌ای را که برای صیانت خود پیش گرفتند که آن بلاحرف بر ضرر امپراطوری اسلام بود سبب شد که قوه جنگی آنها ضایع و فاسد گردید، درست مانند منچوها در ایام اخیره در چین و طریقه‌ای را که برای برقراری خود تعقیب نمودند.

خاندان عباسی تا این درجه با اعراب دشمن بودند که در دستوریکه ابراهیم برادر ابو العباس به ابو مسلم میدهد میگوید «ملتفت باش که در خراسان حتی یکنفر که زبان او عربی است نباید باقی بماند بلکه باید کشته شود» راستی از یک عضو از قبیله قریش چنین حکمی خیلی غریب است!.

جلوس ابو العباس به خلافت ۱۳۲ هجری (۷۴۹)

پس از فتحی که در نزدیکی کوفه نصیب قحطبه گردید ابو سلمه و کیل یا نماینده خاندان هاشم در خراسان، کوفه را تصرف نموده و تحت عنوان «وزیر آل محمد» مشغول حکمرانی گردید. دو برادر ابراهیم که تا آنوقت مخفی بودند بیرون آمدند. عبد الله ابو العباس برادر کوچکتر بود لیکن از طرف مادر شریف بوده است، بالنتیجه ادعای او نسبت به ادعای جعفر که مادرش کنیز بود اساسی تر و خود بخلافت شایسته تر شناخته شد. در اینجا شاید انتظار داشته باشیم که اعلامیه خلافت ابو العباس صورت عمل گرفته و فوراً انتشار پیدا کند، ولی ابو سلمه آنرا بتأخیر می انداخت تا آنکه حامیان خاندان عباسی باو فشار آورده بالاخره ابو العباس را بمسجد بردند. او بمنبر بالا رفته بر علیه بنی امیه بدنام و غاصب حقوق پیغمبر شروع بسخن نمود. مینویسند که او در آخر خطبه در ضمن تهدید فریاد کرد «منم دست انتقام الهی و نام من سفاح یعنی خونریز است»، او بهمین لقب هم در تاریخ مشهور شده است، در صورتیکه هنوز مسلم نیست که او این لقب را برای خود اختیار کرده باشد.

قتل عام بنی امیه

اینکه این خلیفه را سفاح نامیده‌اند بمناسبت عملیات هولناکی است که بر علیه اغلب افراد این خاندان منکوب بدست وی انجام

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۸

گرفت. او هریک از شعب این خاندان را از بیخ برانداخته بکلی نابود ساخت. در فلسطین عموی خلیفه پایه جور و جفا و غدر و دغا را بالا برد، باینمعنی پس از اعلام ۶۲- چادر نشینان ایلات تیموری (ساکنین شمال شرقی ایران از نسل تیمور لنگ)

عفو عمومی برای تحکیم و تشیید مبانی آن ضیافتی کرد که در آن هفتاد نفر از سران بنی امیه مدعو بودند. وقتیکه هریک در جای خود قرار گرفتند و مجلس رسمیت پیدا نمود یکنفر شاعر از جای خود برخاسته شروع بذکر مطاعن و جور و ستم بنی امیه نمود

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۷۹

در این اثناء بیک اشاره تمام هفتاد نفر را در همان مجلس بقتل رسانیدند. بعد فرش روی هفتاد جسد مرده گسترده و خان‌های طعام روی آن چیده مشغول خوردن شدند.

یکنفر از این خاندان که ستاره اقبالش روشن بود از این حادثه هولناک جان دربرده و از هرطرف در تلاش مأمنی برآمد، تا آنکه او را برای حکومت اندلس دعوت کردند. او در آنجا شالوده خلافت خاندان جدید بنی امیه را ریخت و موفقیت شایان و پیشرفت نمایانی هم نصیب وی گردید.

خلافت ابو العباس و مرک او ۱۳۶ هجری (۷۵۴)

در تمام مدت خلافت ابو العباس طغیان و شورش در همه جا حکمفرما بود و این گویا بواسطه سفاکی و خونخواری او بود که در عراق و شام لوای طغیان و سرکشی برافراشته شد. هنوز لشکر زیادی طرفدار خلافت بنی امیه وجود داشت. بصره نیز علم مخالفت برافراشته و با لشکر خراسان سردار هاشمی بمبارزه برخاست، مخصوصا در اینجا برای تشریک مساعی نقشه عاقلانه‌ای هم در کار بود که خاندان عباسی را تهدید مینمود، لیکن هیچیک آنطوریکه خیال میشد بوقوع نرسید. اولاً این هیبره با آنکه لشکرش باندازه‌ای بود که میتوانست خلافت بنی امیه را در شام مستقر نگهدارد به واسطه پناهنده شده و اخیراً تسلیم گردید. مردان کاری و جنگ‌آزموده خراسان بصره را قبضه نمودند. اگرچه در خراسان و سایر نقاط شورش‌ها و انقلاباتی بوقوع پیوست لیکن قبلاً در خلافت عباسی‌ها استحکامی پیدا شده بود که از این انقلابات خللی در ارکان آن راه نمی‌یافت.

قتل ابو سلمه گواه صادقی است بر حق‌شناسی و غدر این خلیفه. آری او این شخص را بمیهمانی دعوت کرده در ختم مجلس وقتیکه او تنها بمنزل میرفت بین راه ناگهان او را بقتل رسانیدند، پس از این واقعه چیزی نگذشت که ابو العباس در گذشت.

در مدت پنج سال خلافت او دامنه کشتار و خونریزی، دغا و غدر، نقض عهد و پیمان، شکستن قسم، بیوفائی و حق‌ناشناسی و هزاران فجایع و شنايع دیگر بدرج‌ای توسعه پیدا کرده بود که نظیر آنرا در تاریخ اسلام نمیتوان نشان داد.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۰

ابو جعفر منصور ۱۳۶-۱۵۸ (۷۵۴-۷۷۵)

ابو جعفر پس از سفاح بر تخت نشست و لقب منصور را برگزید.

عموی خلیفه عبد الله که در جنگ با مروان پیروز گشت بر علیه وی قیام نموده و بنای طغیان را گذاشت. منصور ابو مسلم را برای دفع او نامزد کرد، این مدعی در حال مأیوسی هفده هزار لشکر خراسان را که فهمید نمیتواند به آنها اعتماد کند با کمال بیرحمی کشت. ابو مسلم در آخر فتح نموده عبد الله را اسیر کرده و او را در بصره حبس نمود.

قتل ابو مسلم ۱۳۷ هجری (۷۵۴)

درست همانطوریکه ابو العباس ابو سلمه را کشت منصور حق‌شناس هم به قتل ابو مسلم مقتدر مصمم گشت. ابو مسلم که از دغا و غدر خلیفه بدگمان بود با یکی از دوستان خود در توقف و رفتنش نزد خلیفه مشورت کرده نظرش را پرسید در این باب چیست. او در جواب چنین گفت «شیری طعمه‌اش را که خارهای زیادی در آن فرورفته بود نمیتوانست حرکت دهد، یک آدم خوش‌باوری که این ناتوانی شیر را دید و آه و زاری ویرا شنید رقت نموده خود را بوی رسانید. بدست عاطفت آن خارها را بکشید و بیرون آورد. ولی شیر در مقابل این احسان او را دریده و طعمه خودش ساخت. مجوزی هم که برای این عمل خود اظهار داشت این بود که تو آدمی هستی که در کارهائیکه مربوط به تو نیست دخالت میکنی و اندیشه آنست که به شیر دیگری هم کمک و همراهی کنی که مرا از این شکارگاه بیرون کند». ابو مسلم گفت

«اگر شاخه جوانی را که بدست خویش غرس نموده مراقبت نکند مردمی که از راه میگذرند آنها را بیخ خواهند کند». او بعد برگشته نزد خلیفه آمد، خلیفه پس از عتاب‌های زیاد خیلی سخت ویرا دریده قطعه‌قطعه نمود و نهال عمر یک مرد نامی که کامیابی خاندان عباسی مرهون خدمات و زحمات او بوده است در اوائل سن سی و پنج اینطور از بیخ کنده شد. این گویا سزای خون هزاران اشخاص مدعی و مخالفی بود که مخصوصاً بحکم او ریخته شده بود، ولی باید دانست که او چون تحت اوامر اربابان خود بود از روی صمیمیت و حقیقت تزلزل ناپذیری این خدمات را بموقع اجراء میگذاشت، در هر صورت قتل او ابو جعفر را بدنام نموده

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۱

و به سیاهترین لکه‌های دغا و غدر و حق‌ناشناسی متهم و معروف ساخت.

ناتره انقلاب در ایران ۱۳۸ هجری (۷۵۶) و ۱۴۱-۱۴۳ هجری (۷۶۰-۷۵۸)

در سال یکصد و سی و هشت هجری ناتره انقلاب و شورش سرتاسر ایران را فراگرفت. سندباد از جمله پیروان مذهب قدیم ایران پس از واقعه قتل ابو مسلم جماعت زیادی را جمع نموده به مطالبه خون ابو مسلم صاحب خود برخاست. او بمردم میگفت هنگامی که ابو جعفر خواست ابو مسلم را بکشد وی اسم اعظم را بر زبان جاری کرده فوراً مرگی سفید شده به پرید و به بالا طیران نمود، سندباد تا مدت سه ماه از ری تا نیشابور را در تصرف داشت. القصه پس از کشته شدن شصت هزار نفر از پیروان او آتش این انقلاب خاموش گردید. مدت سه سال که از این قضیه گذشت عامل خراسان پرچم عصیان و طغیان برافراشت بالاخره بدست ابن خزیمه شکست خورد. نامبرده کسی است که مهدی پسر و جانشین تصادفی منصور با او مربوط و متحد بوده است.

انتخاب مهدی برای حکومت خراسان که بعد از این بعمل آمد دلیل قاطعی است که محل مزبور دارای اهمیتی بسزا بوده است. سپهبد «۱» طبرستان هم که سندباد پس از شکست و هزیمت باو پناهنده شده و کلیه خزائن و اموال ابو مسلم باو سپرده شده بود علم مخالفت برافراشته قدم بمعرکه جنگ گذاشت. بالنتیجه طبرستان نیز بتصرف اعراب درآمد. سپهبد بواسطه یأس و نومیدی خود را مسموم ساخت.

طایفه راوندیان ۱۴۱ هجری (۸۵۷)

در خلال احوال فرقه عجیب و غریبی در ایران به ظهور رسید که قائل به تناسخ و حلول بودند و عقیده داشتند که خدا بطور موقت در خلیفه حلول کرده است. آنها ناگهان در اطراف قصر منصور جمع شده فریاد میکردند که «این خانه خانه خداوند ماست، همان خداوندی که بمانان و آب عطا میکند» ملازمان خلیفه حسب الحکم باین جماعت حمله برده لیدرهای آنها را گرفته زندانی کردند. شورشیان ناگهان بمحسب هجوم برده رئیس زندان را تقریباً بقتل رسانیدند این طایفه موسوم به راوندیه از اهل راوند اصفهان تا اوائل قرن دهم وجود داشتند.

(۱) - رجوع شود بفصل ۴۳ کتاب حاضر.

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۲

طایفه مزبور بطور عجیب سبب شدند که از آنوقت ببعد یک اسب زین کرده (اسب نوبت) در کوشک یا قصر خلافتی بجهت یک پیش آمد ناگهانی همیشه حاضر و آماده باشد.

خروج اولاد حسن بن علی ۱۴۴ هجری (۷۶۱)

یک خطر خیلی سختی که بیش از شورش های ایران منصور را تهدید مینمود خطر قیام اهل بصره و مدینه برای استرداد حقوق آل علی بوده است، نائره شورش و آشوب در این دو شهر پشت سر هم بنای اشتعال را گذاشت. محمد یکی از اولاد حسن در مدینه خروج کرد، لیکن مردم او را تنها گذاشتند، تا اینکه در جنگ شهید شد. سپس برادرش ابراهیم بصره را گرفته و بعد از آن جا به کوفه حرکت نمود، بالاخره او نیز در جنگ شکست خورده بقتل رسید.

بناء شهر بغداد ۱۴۵ هجری (۷۶۲)

منصور مؤسس و بناکننده شهر بغداد میباشد که آن تحت نظر هارون الرشید نوه او رمان شرقی غیرقابل زوالی را که زیب و زین صفحات نوربخش الف لیله و لیله میباشد کاملاً برای ما ذخیره نمود که آن امروز در دسترس عموم گذاشته شده است. مقصود اساسی و سیاستمدارانه او در بناء این شهر جدید آن بود سپاهسانی که در قرب و جوار بصره و کوفه بودند و این نقاط لانه و آشیانه فتنه و فساد شده بودند از این نواحی آنها را خارج سازد. این شهر بواسطه موقعش که چند میل از بالای شهر قدیم مداین واقع شده و تأسیس و بناء دائمی دیوان در داخل حصار آن خیلی زود پایتخت امپراطوری عباسیان قرار گرفت، برای سه دسته از لشکریان که یکی دسته خراسان که محل اعتماد و نقطه اتکاء منصور بود و دیگر دستجات مضر و یمانی برای هریک در ساحل شرقی دجله اردوگاهی جداگانه بنا نمودند.

قیام در هرات، ۱۵۰ هجری (۷۶۷)

در سال های اخیر خلافت منصور نسبتاً سکون و آرامشی در کشور برقرار بود که ناگهان شخصی بنام استادسیس به ادعای نبوت در هرات قیام نمود، او خراسان و سیستان را

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۳

هم بتصرف خود درآورد، ولی در آخر ابن خزیمه او را با کشتار خیلی زیاد شکست داد و شاید چیزیکه در این حادثه قابل اهمیت است اینکه خیزران دختر استاد یاغی بتوسط مهدی جزء حرم قرار گرفته و عاقبت مادر هادی و هارون شد.

نفوذ ایرانیان در زمان خلافت منصور

نفوذ ایرانیها در مدت طولانی خلافت منصور روزانه در تزیید و ترقی بوده است. اولاً وضع لباس درباریان ایرانی بود. مطالعه ادب، طب، هیئت و نجوم تحت مراقبت و سرپرستی این خلیفه آغاز گردید. او اول کسی است که حکم کرد علوم و فلسفه یونان را بعربی ترجمه نمایند.

در بسیاری از چیزهای دیگر او تخم عصر طلایی اسلام را پاشید و برای آیندگان راه را صاف کرد. دیگر برای انتظام امور کشوری چون نظامات و مقررات صحیحی که بر طبق آن عمل شود در دربار خلافتی وجود نداشت لذا امر کرد اصول و نظاماتی را که سلاطین ساسانی برای انتظام امور کشوری بکار میبردند همانها را سرمشق قرار دهند و مطابق آن عمل کنند. منصب وزارت فوق همه مناصب شمرده میشد. شخص وزیر در رأس همه اعضاء و ملازمین دربار قرار میگرفت. باید دانست اول کسی که این لقب را (چنانکه قبلاً ذکر شد) برای خود اختیار نمود ابو سلمه بوده است. او به قتل رسیده و جانشین بلافضل ویرا نیز مسموم ساختند. رتق و فتق امور کشور بدست برامکه یا اولاد برمک جد اعلای برامکه بوده است. لقب برمک باید از کشیش بزرگ آتشکده مرکزی و یا از خانقاه و معبد بودا آمده باشد که در بلخ دایر بوده است. این خاندان زیاده از پنجاه سال (۷۵۲-۸۰۴ میلادی) حکومت داشتند. بواسطه کفایت و کاردانی و نیز سرپرستی علم و ادب آنها بود که خلافت عباسیان باوج کمال رسید.

مهدی ۱۵۸-۱۶۹ هجری (۷۷۵-۷۸۵)

منصور در حیات خودش مهدی را جانشین خود تعیین نموده بود. او وقتیکه از دنیا رفت عکس العمل حکومت قابل و در عین حال سخت و شدید و نیز تیره وی در مهدی و محاسن او ظهور پیدا نمود. در وصف او چنین گفته شده است «در حسن و زیبایی مانند ماه درخشان است، از حیث مطبوعی و خوشبوئی به بهار، در جرئت و شهامت به شیر، در بخشندگی

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۴

و فیض بخشی به دریای زخار مانند است».

ولی مقام او را باید گفت که فوق همه اینهاست، چه این خلیفه اساس حکومت خود را روی عدل و داد قرار داده و پایه سلطنت را بدرجه ای بس رفیع و منبع رسانید. او خطوط ارتباطیه کشور را اصلاح نموده و آنرا بسی توسعه و ترقی داد. قلاع و استحکاماتی در مراکز مهمه ترتیب داد. قصبات و شهرها بنا نمود، شعر و ادب را ترویج نموده و شعرا را بسی تشویق میکرد. موسیقی و ادبیات را به پایه بلندی رسانید. از طرف دیگر این را هم نباید نهفته گذاشت که مظالمی که از وزراء و سرداران او صادر شده مسئولیت آن دامن گیر شخص او میباشد. حقیقت امر این است که مهدی پیروان مانی را جدا تعقیب نموده حتی او برای اینکار یک اداره خاصی تشکیل داد.

پیغمبر برقع پوش خراسان ۱۵۸-۱۶۱ هجری (۷۷۴-۷۷۷)

حادثه ای که در اوایل خلافت مهدی بوقوع پیوست از حوادثی است که خوانندگان انگلیسی را به منظومه «مور» آشنا میسازد. شرح قضیه بطور اجمال این است که مقنع معروف بحکیم برقعی در قریه ای موسوم به قارض واقع بین راه مشهد و

هرات تولد یافته- است. از جمله تعلیمات او یکی این بود که خدا در آدم و ابو مسلم که اسمش هنوز بشدت ورد زبانها بود و نیز در خودش حلول «۱» نموده است. او مدت چهار سال آسیای مرکزی را در تصرف داشت تا آنکه محصور شده و پس از آنکه از همه جا مأیوس گردید خود را در میان خمره یا حوضچه تیزاب انداخته هلاک ساخت.

هادی ۱۶۹- ۱۷۰ هجری (۷۸۵-۷۸۶)

فرزند لایق و محبوب مهدی، هارون بوده است که در سال ۱۵۶ در جنگ بسفور ابراز لیاقت نموده افتخاراتی برای خود تحصیل کرده بود. از اینرو او میخواست حق خلافت را از موسی معروف به هادی که بزرگتر بود سلب کرده به هارون واگذار کند، مگر هادی حاضر نشد که از حق خود صرف نظر کند. چنانچه بعد از فوت ناگهانی او زمام امور

(۱)- برون در جلد اول و فصل نهم کتاب خود هویت تمام این فرقه‌ها را بتفصیل ذکر نموده است و خوانندگان میتوانند بانجا مراجعه کنند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۵

خلافت را هادی بدون هیچ معارضی بدست گرفت، معذک خلافتش اهمیتی پیدا نکرد بعلاوه آن از یکسال هم بیشتر طول نکشید. بعد از مرگش هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود، همان خلیفه‌ای که تحت خلافت او عصر ذهبی اسلام به وجود آمده است.

پایان جلد اول

چاپ رنگین

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۷

تنظیم فهرست‌ها از: زهرا دلاوری

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۸

فهرست اعلام

آ

آبدر: ۱۹۴

آبدیز- ایدیدی- کپراتز: ۵۰، ۵۱، ۵۶

آبروکوماس: ۲۹۵

آبسکون (بندر): ۳۳

آبشار خزر: ۳۵۵

آبگارا: ۵۱۸، ۵۲۲

آب گرگر: ۵۱، ۵۴۹

آب ولگا: ۳۴

آپادانا: ۷۳

آپاما: ۳۹۷

آپاورتن - آپاوارتا: ۴۱۵

آپلودروس ارمیتا: ۲۵۳، ۴۱۴، ۵۰۴

آتالوس پرگام: ۳۱۸، ۳۲۷، ۴۰۳، ۴۰۴

آتاناسیوس: ۵۸۸

آتروپاتن: ۵۳۷، ۵۳۸

آتس (دماغه): ۲۵۴، ۲۶۴

آتس سا: ۳۰۶، ۳۰۸

آتن: ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۶

آتن ارگک: ۲۴۱

آتنه: ۴۹۶

آتینان - آتنی ها: ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۷

آتیک: ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۷

آثار نینوا (کتاب): ۵۲-۱۲۲

آخان (واحد): ۴۱۱

آخه اوس: ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸

آدرمان: ۶۵۹

آدم: ۷۸۴

آدیابن: ۴۶۴، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳

آذربایجان: ۳، ۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۳۹۹، ۴۵۷، ۴۹۳، ۵۰۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۸۹

۶۳۹، ۳۹۵

آذر میدخت: ۶۷۸

آذروان: ۱۳۵

آرابیوس - پورالی: ۳۷۰

آراته کوانا: ۳۵۶

آرارات: ۳، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۴۶۰

آرادوس: ۳۳۸

آراکوسیا: ۳۵۷

آرال: ۲۷، ۳۳

آرام: ۶۲، ۱۶۸

آرامیان: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱

آریل: ۴۱۱

آریلا- آرییل: ۳۴۶، ۳۴۷

آرتاباز: ۳۱۰

آرتابازان: ۲۵۹

آرتابانوس: ۲۸۳

آرتافرن: ۲۴۹، ۲۵۴

آرتاکورسس لونژیمانوس- اردشیر دراز دست: رجوع شود به بهمن

آرتاکساتا: ۵۱۲

آرتاکستا: ۵۰۸

آرتزین: ۱۷

آرتی (دماغه): ۲۶۵

آرتی فیوس: ۲۹۰

آرتی میزیوم: ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸

آرداویرف: ۵۳۹

آرسام: ۱۸۶

آرسس- ارشکک: ۳۱۰

آرگس: ۳۰۱

آرگو (شبه جزیره): ۲۸۴

آرسی تیس: ۲۹۰

آریسند: ۳۹۳

آرشک: ۴۰۳

آرشلائوس: ۳۱۵

آرکادیوس: ۵۸۷

آرگوس: ۲۷۹

آرواد: ۳۳۸

آریا: رجوع شود به باکتريا

آریاسپ: ۳۰۸

آریاسپا: ۳۵۷

آریامن: ۱۸۶

آریامنس: ۴۷۰

آریان - آریانی‌ها - بربرها: ۳، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۱، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۲۰، ۵۲۷، ۶۹۵، ۷۲۴

آرین - آرایتها: ۱۴، ۱۸، ۳۸، ۵۳، ۹۷، ۱۵۰، ۲۳۶، ۵۸۸، ۵۸۹

آرین چنوگ (کتاب): ۳۸

آریانه ویجو: ۱۲۵

آریائی: ۱۳۴، ۲۷۷

آریانه ویجو: ۱۲۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۰

آریده فیلیپ: ۳۸۱، ۳۸۲

آرین تئوس: ۵۷۲

آریو بندوس: ۵۹۱

آری یه تئوس - آریائوس - آریه تئوس - آریوس:

۲۱۲، ۶، ۲، ۲۹۸، ۵۸۸، ۵۸۹

آزیلوس: ۳۲۷

آساک - اسعاک: ۴۱۲، ۴۱۳

آسپ: ۲۷۴

آستاین: ۴۱۳

آستارا: ۳

آستن، سزآ: ۲۵

آستیاکس: ایشتویگو: ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵

آسنس - چناب: ۳۶۶

آسو - آسورا - آثوریا: ۹۷، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۳۴۳

آسور بانیپال - آشور بانیپال: ۶۲، ۸۷، ۹۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۰، ۳۰۰، ۶۹۵، ۶۹۹

آسور حیدون: ۱۵۴

آسیا: ۷، ۴۶، ۶۴، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۲۶، ۴۰۰، ۴۵۲

آسیای شرقی: ۲۲

آسیای صغیر: ۶۳، ۹۸، ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۷۰، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۸۷، ۳۹۱

آسیای علیا: ۳۴

آسیای غربی: ۲۷، ۴۶، ۱۱۰، ۲۱۶

آسیای مرکزی: ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۶، ۲۸، ۳۳، ۴۲، ۴۷، ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۱۵، ۶۷۸

آشور- آشورا- آسور قدیم: ۹۷، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۱۲، ۲۶۱، ۳۴۳

آشور یمنی ششو: ۱۰۷

آشورنات سیرپال: ۱۰۹

آشور نادین آخی: ۱۰۷

آشوری- آشوریان- آشوریهها: ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۶۱

آشور یوبالیت: ۱۰۷

آشیل: ۲۷۰

آفریقا: ۴۶۰

آکد: ۴۸، ۵۹، ۳۷۵

آگاتوکل: ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴

آگاتون: ۳۱۵

آگزیرلاس: ۳۰۱

آگس پتامی: ۳۰۱

آگوستس: ۴۹۰، ۴۹۱

آلان: ۵۲۰، ۵۵۴، ۵۹۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۱

آلانی - آلانی‌ها: ۵۱۵

آلانا: ۵۲۶

آلبانی - دره سیروس - دره غور: ۲۷، ۲۵۴، ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۹۷، ۶۷۰

آلبی ژن: ۵۵۳

آل‌تای: ۶۲۵

آلپ: ۳۷

آلد: ۴۷

آلریک: ۵۸۶

آلفرد کبیر: ۲۲۸

آلکمیونید: ۲۴۹

آلیات: ۱۷۰، ۱۸۷

آمادای: ۱۵۲

آمازیس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۸۵

آمپ: ۲۵۱

آمد (دیار بکر): ۶۰۶

آمستریس: ۲۸۱، ۲۹۱

آمفی پولیس: ۳۱۶

آمنن - آمن (ژوپيتر): ۱۱۶، ۳۲۰، ۳۷۳

آمنه: ۷۱۴، ۷۰۷

آمودريا: ۲۸

آمون: ۲۰۵، ۳۴۱

آميانوس مارسيلنوس: ۱۵۰، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۶۰، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۱

آميرته: ۲۸۵، ۳۰۲

آميتاس: ۲۵۲، ۳۱۴، ۳۱۹

آناطولي: ۱۶۸

آنتون (آنتونينوس): ۵۲۶

آنتوني: ۲۷، ۳۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۹۳، ۶۶۳

آنتونيتس: ۵۶۱

آنتي پاتر: ۳۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲

آنتي گون دزن: ۴۰۴

آنتي گون: ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۱

آنتيگون گناتا: ۳۹۵، ۳۹۷

آنتيوخوس: ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹

آنتيوخوس ابيغان - آنتيوخوس بزرگ (سوم): ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۵

آنتيوخوس سوتر - آنتيوخوس اول: ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸

آنتيوخوس ششم - ديومپوس: ۴۴۱

آنتیوخوس دوم (تئوس): ۳۹۹، ۴۰۰

آنتیوخوس هفتم (سی ده): ۴۴۳

آنتیوخوس هیراکس: ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳

آندراگراس: ۴۱۳

آندرِه: ۵۰۲

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۲

آنسیه: ۴۵۵، ۴۵۶

آوارها: ۶۶۶

اورکت: ۳۵۷

آهورمزدا - آهورامزدا: ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۵۲۷، ۵۳۹

آهی: ۶۵۸

آیا زمین به خشکی می رود (کتاب): ۱۵

آیین قدیم زردشت (کتاب): ۱۳۳، ۳۰۸

الف

ابارق: ۱۳

اباس: ۶۰۱

ابتدای تجارت بابل با هند (کتاب): ۴۹

ابراهیم - ابرهه - ابرام: ۹۷، ۹۸، ۶۲۶، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۷، ۷۸۲

ابله (بندر): ۶۸۰، ۶۹۰، ۶۹۱

ابن اشعث: ٧٦٤، ٧٦٥

ابن حبيه: ٧٧٤

ابن خزيمه: ٧٨١، ٧٨٣

ابن زبير: ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣

ابن عامر: ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٦٣

ابن قحطبه: ٧٧٤

ابن معاويه: ٧٧٢

ابن هبيره: ٧٧٩

ابن هشام: ٧١٢

اب و ابن: ٥٨٨

ابو العباس: ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٧، ٧٧٩، ٧٨٠

ابو المورخين: ٣٢

ابو الهول: ٣٥٤

ابو بكر: ٦٨٢، ٧١١، ٧١٤، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٦، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٥٥

ابو جعفر منصور: ٧٧٣، ٧٨٠، ٧٨١

ابو سفيان: ٧٤٠

ابو سلمه: ٧٧٧، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨٣

ابو شهرين - اريد و قديم: ٦٣

ابو صرح: ٧٣٨

ابو طالب: ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۳۰

ابو عبيده: ۶۸۲، ۶۸۳

ابو لؤلؤء: ۷۳۶

ابو مسلم، منصور: ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۴

ابو موسى: ۷۴۲

ابى الحسن - ابى تراب - اسد الله الغالب - امير المؤمنين على بن ابى طالب ۷۲۹

ايدك: ۲۱۶

ايدوس - ايدوز: ۲۶۴، ۳۲۸، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹

ايورد دو شاخ: ۴۱۵

اپالو: ۵۰۰

اپامه - اپاما: ۳۸۳، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۸۳، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۶۷

اپا مينونداس: ۳۱۵

تاريخ ايران، متن ج ۱، ص: ۷۹۳

اپاورتا - بوارد: ۴۱۵

اپرت: ۱۵۷

اپسوس: ۳۸۷

اپولو: ۵۰۳

اپياكس: ۲۹۴

اپى جنس: ۴۱۶، ۴۱۷

اپيرو: ۳۱۷

اپيروس: ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۲۲، ۴۵۸

اپيس: ۴۹، ۵۲، ۱۹۶، ۲۹۸، ۳۷۳

اتالوس: ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۲

اتاليد: ۴۵۹

اتحاد، دلوس: ۲۸۷

اتحاديه اتوليان: ۳۹۸

اترك: ۲، ۳۶۳، ۴۰۹، ۴۱۰

اترند: ۲۰۸

اتروپاتان: ۳۹۸

اتروپاتن: ۱۳۵

اتس: ۴۹۶

اترين اول: ۲۳۲

اتك: ۳۶۳، ۴۱۱

اتنا: ۲۵۳

اتوخگال: ۸۹

اتوسا: ۲۵۹

اتولى ها: ۴۲۷

اتيڪ: ۲۵۵

ایمانور- هلمند: ۱

اتیوپی: ۴۰۰، ۶۵

اتیوپیا: ۳۷۴

اتیوپیان: ۶۴

اجیبی (خانواده): ۲۰۲

احد: ۷۱۸، ۷۱۷

احمر (عبر): ۱۲، ۳۰، ۴۰۰، ۵۲۶، ۶۸۹، ۶۹۸، ۷۰۰

احس: ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۸

اخشورش: ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۸۲

اداد نیراری: ۱۰۸، ۱۵۲

اددا پلوایدینا: ۱۰۴، ۱۰۵

ادریاتیک (دریا): ۴۲۲

ادس: ۵۴۸

ادسا- ادیسا: ۴۹۹، ۵۲۲، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۶۵

ادنئی: ۴۴۶

ادواردس: ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۹۱

ادوین آرنولد: ۷۰۰

ادیس: ۵۴۵

ادیس سی: ۶۵

اذینه: ۵۴۷، ۵۴۸

ارا: ۳۷۱

اراجوسیه: ۱۲۸

اراخا: ۲۳۲

اراخوسیا: ۲۱۲

اراخوسیان: ۱۲۹

ارارتو: ۴۵۰

اراضی غربی: ۲۱۲

اراکوسیهها: ۳۵۱، ۳۶۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۴

اراکسس: ۲۶

ارامنه-ارمنی‌ها-ارمنی: ۴۵۰، ۵۰۸، ۵۸۶، ۵۹۹

اربیل: ۳۴۳، ۶۳۹

ارتابانوس: ۲۸۲

ارتاکزرکسس ممنن-اردشیر دوم: ۲۴۲

ارتاکزاتا-ارتاکزیا: ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۹۹

ارتاکساتا: ۵۲۰، ۵۳۸

ارتاکسرک سس اول-ارتاکسرک: ۲۸۳، ۲۹۲

ارتاکسیاس-ارتاوسدس ژوستن-ارتاواسدس: ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۲۵

ارتاگزرسیس - اردشیر: ۵۲۵

ارتاگزریاس: ۴۸۹

ارتباط چین با آسیای غربی و مرکزی در قرن دوم میلادی (کتاب): ۴۵۵

ارتبان - اردوان پنجم: ۵۰۴

ارت خشیر بابکان: ۶۴۶

ارتریا: ۲۵۲، ۲۵۴

ارتهباز: ۲۷۶

ارتیمس - ارتمیس: ۲۵۳، ۵۰۰

ارخ: ۵۹، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۱۲۳، ۱۹۵

ارد: ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۰۷، ۵۰۹

اردابوریوس: ۵۹۰، ۵۹۱

ارد اول: ۴۶۷، ۴۴۷

اردپاکروس: ۴۷۸

اردشیر: ۵۸، ۷۰، ۱۳۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۵۶، ۳۴۷، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸

۵۴۰، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۵۶، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۹۲

اردشیر اول: ۲۸۵، ۲۸۷، ۵۳۱

اردشیر بابکان - اردشیر پاپکان: ۶۳۲، ۶۵۴

اردشیر دوم - منمن - ممنون: ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۰، ۴۱۲، ۵۸۴، ۳۸۵

اردشیر سوم: ۳۰۸

اردلان: ۵۰۶

اردن: ۶۸۴، ۷۰۴

اردن (سود): ۴۲۳

اردوان- آرتابانوس: ۲۸۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۴۲، ۶۵۴

اردوان پنجم: ۵۱۶

اردوان سوم: ۵۰۷

اردوانی: ۵۳۶

اردیس: ۱۶۹

ارزاس- اشک اول- ارزاسس: ۴۱۳، ۴۵۶، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۹

ارس (رود): ۳، ۲۶، ۱۵۰، ۴۸۸، ۵۳۸

ارساس- اشک- ارساسس: ۱۸۷، ۲۹۲، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۷۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۵

ارساسیان- اشکانیان: ۴۹۲، ۵۳۸

ارسطو: ۳۲۱، ۶۳۲

ارشک: ۴۱۶، ۴۳۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۹

ارشک اول- تیرداد اول: ۴۰۹

ارشک سوم: ۴۱۴

ارفکشاد: ۶۲

ارفکشاد: ۱۶۸

ارفیوس: ۶۹۶

ارقد: ۷۶۴

ارگک: ۷۱، ۶۴، ۵۹، ۲۵۵

ارگیوس - ارگس - ارگوس: ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۱۳

ارمادی: ۲۸۸

ارمیاد: ۱۶۵، ۱۶۶

ارمنستان: ۳، ۱۸، ۲۹، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۹۸، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰،

۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۰، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۳،

۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۶۲، ۶۷۰،

۶۷۸

ارنس دوم: ۳۶۱

ارواتس: ۲۱۰

اروباز: ۴۵۵

اروپوس: ۴۰۶

ارود: ۱۰۸

اروپا: ۷، ۹، ۱۳، ۱۷، ۳۹، ۶۰، ۲۲۵، ۳۹۸، ۶۶۹

اروپائیا: ۶، ۱۲۶

ارومیه: ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۱، ۶۷۰

ارهویتا: ۱۲۸

اریامنس: ۴۷۲

اریپوس: ۲۶۶

اریدو: ۷۴

اریستاگر: ۲۵۰

اریستوبولس: ۲۷، ۳۸، ۴۸۰

اریستوگی تون: ۳۴۷

اریستید: ۲۶۹

اریک: ۱۱۹

اریوکی لاسار: رجوع شود به نلاسار

از قسطنطنیه تا به میهن (کتاب): ۳۲

ازمند باستان (کتاب): ۱۲۶

ازن: ۳۶۲

اژه: ۱۹۳، ۲۵۲

اژند: ۲۸۴

اژین: ۲۵۴، ۲۶۸

اسپارت: ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۷۹

اسپاردا: ۲۱۲

اسپارکوس: رجوع شود به سپارتاکوس

اسپاسیاگا: ۴۱۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۶

اسپاکو: ۱۸۴، ۱۸۵

اسپانی: ۷۲۵

اسپتيامن: ۳۸۳

اسپانيا: ۸، ۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۷۵۶، ۷۶۷، ۷۷۲

اسپتيامن: ۳۸۳

استابن - واحه آخال: ۴۱۲

استاتيانوس: ۴۸۷، ۴۹۰، ۵۲۰

استاتيرا: ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۸۱، ۳۸۲

استادسيس: ۷۸۲

استخر: ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳

استرآباد: ۳۸، ۷۳، ۱۲۹، ۳۵۵، ۴۰۹، ۴۱۶

استرابن (كتاب): ۲، ۳۲، ۱۵۷، ۱۵۸

استرابو: ۳، ۲۸، ۲۲، ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۱۲۴، ۱۵۰، ۳۷۰، ۳۷۸، ۴۰۹، ۴۵۱، ۴۸۶

استراتونيس: ۳۹۱

استرانسون. د: ل: ۱

استرتورات: ۲۳۹، ۲۵۹

استروخات: ۱۳۰

استريمن: ۲۶۴، ۵۶۸

استين - سراريل: ۴

استرنج، گي گي: ۲۸

اسحق: ۵۹۲

اسدرالون: ۷۳۵

اسرائیل: ۱۱۰

اسروئس (خسرو): ۵۱۵

اسرهون: ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۵۴، ۴۹۹

اسفندیار: ۱۷۹، ۱۸۰، ۵۳۱

اسقف مارگا: ۶۷۵

اسکات: ۲۳

اسکلی من: ۱۹۲

اسکندر کبیر: ۱۴، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۵۳، ۶۶، ۷۹، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۸۰، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۳۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۶، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۹۵، ۷۵۴، ۷۵۹

اسکندرون: ۳۳۵

اسکندریه: ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۳۵، ۶۶۷، ۷۳۶، ۷۳۸

اسکندریه اپود کوکازم: ۴۲۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۷

اسکندریه کاکازوم: ۳۵۸

اسکندریه اسکات - منتها - خجند: ۳۵۹

اسکیلوس: ۳۴۷، ۷۰۲

اسلامبول: ۳، ۷۶۰

اسمعیل: ۷۰۲

اسمعیلیان: ۶۱۸

اسمیت: ۴۹۳، ۵۳۶

اسوپ: ۶۳۲

اسوپاس: ۵۹۵

اسود: ۲۴، ۲۱۷

اسوکا: ۳۸۹

اسوکه: ۴۲۰

اشتر (معبد): ۱۲۳، ۱۶۶

اشعیا: ۶۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۳۹

اشک - ارشک بزرگ: ۴۱۲، ۴۳۳، ۴۵۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۸۰

اشکانیان: ۵۳۰، ۵۳۸، ۶۵۷

اشک دوم: ۴۱۵

اشک سوم: ۴۱۸، ۴۱۹

اشیل (شاعر): ۶۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۳۲۸

اصطخر: ۵۳۴، ۶۰۵، ۶۷۸

اصفهان: ۶، ۱۰، ۲۶، ۵۰، ۲۴۲، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۸۱

اطلاع چینی‌ها از ایران باستان: ۴۵۵

اعراب: ۶۰۳، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۹، ۷۴۳، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۷

اعمال رسولان: ۴۵۲

اغارث پات- اكميسادزن: ۶۰۳

افتا: ۲۶۷

افتاليت- هورمونهای سفید: ۵۹۳

افراسياب: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

افرانوس: ۴۶۴

افروديت: ۲۵۳

افريقا: ۴۶، ۶۴، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۱۱، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۶۵، ۷۷۲، ۷۷۶

افس: ۳۳۱

افسانه ممنن: ۶۵

افسانه‌های بابل و مصر: ۸۳

افسانه‌های هندی ایرانی یمایا جمشید: ۱۳۴

افغان: ۴، ۵، ۱۲

افغانستان: ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۱۲، ۴۵۰، ۷۶۴

افلاطون: ۶۳۲

افومن: ۶۵۸

افسيوس: ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹

اقصم: ۷۰۴

اقیانوس اطلس: ۴۶، ۱۲

اقیانوس هند: ۳۶۸، ۵۲۶

اکائوس: ۴۱۶، ۴۱۸

اکائی‌ها: ۴۵۱

اکباتانه: ۳۴۲

اکتادیوس: ۴۸۹

اکد: ۴۲، ۵۹، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۸

۹۰، ۹۲، ۱۱۰، ۱۲۱

اکراد: ۷۴۳

اکروپل: ۲۶۸

اکسوس: ۲۸

اکسیارت: ۳۸۳

اکسیدار: ۵۱۶، ۵۱۷

اکزیلاس: ۳۰۱، ۳۰۶

اگوس پوتامی: ۲۹۳

اگوست: ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۹، ۵۷۰

اگوست ترازان: ۵۳۷

الامین: ۷۰۸

آلب: ٤٨١

البرز: ٣، ١٠، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٦، ٣٤، ١٤٦، ١٧٦، ١٧٨، ٣٥٥، ٤١٤، ٤٨١، ٦٩٥

اليا: ٤٥٣

البيروني: ٥٥٠، ٥٥١

الحساء: ٥٦١

الحضرة: ٥٠٢، ٥٠٤

العيد: ٦٣

الغري: ٧٠٠

القطيف: ٥٦١

الكساندر: ٢٥٢، ٤١٦

الليبي: ١٥٠، ١٥٨

الميساس: ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٢، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٥، ٣٨٦

المطلب: ٧٠٣

الوند- اردن تس: ١، ١٩، ١٥٦

الياتس: ١٦٩

اليزابت پول: ٦١٤

اليس: ٦٨٠، ٦٨٣

اليقوبي: ٧٥٣

الپوس: ٢٦٤

اليوم (دشت): ٣٢٨

اليحه: ٤٤٠، ٤٤٣

اليوس: ٥٢٢

اليوس سوريانوس: ٥٢٠

امارديس: ٢٦

امازيس: ١٨٨

امام هشتم: ٧٥٧

امپراطوري آشور: ١٠٦

امتهاد: ٩٨

امراخل - حمورابي: ٩٨

آمريكا: ٧٢٥

امسترس: ٢٢٩، ٢٨٨

امفيشبا: ٦٨١

امنوخيس: ١٠٧

اموي (خاندان): ٧٥٨

امير المؤمنين - علي بن ابي طالب: ٧٢٩ ٧٥٨

امير تيمور: ٣٥٩

امير علي هندي: ٧٤٨

امير غساني: ٧٠٤

امیر نصرانی ایله: ۷۲۱

امیل دستان: ۱۴۳

امیر: ۷۰۳، ۷۳۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۷۹۹

اناباسیز: ۲۹۴

انابسز: ۴۱۱

اناستازیوس: ۶۰۹

اناستاس: ۶۰۶

انالز: ۵۰۹

انتالسیداس: ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵

انتی گونوس: ۴۸۳

انجیل: ۱۳۸، ۷۲۷

انحطاط و سقوط (کتاب): ۴۹۳، ۵۱۶، ۶۰۴

اندروس: ۲۷۲

اندرومیره: ۹۶

اندلس: ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۹

انسیرا: ۴۰۱، ۴۱۵

انسیه-انه-پارت: رجوع شود به پارت-پارتیها

انشان-انژان: ۶۵، ۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۶

انطاکیہ: ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۲۶، ۴۴۳، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۰،
۶۲۷، ۶۶۷، ۷۳۵

انطاکی: ۶۵۳

انقراض امپراطوریا (کتاب): ۵۱، ۵۸

انگلیس: ۴، ۵، ۱۰، ۳۱، ۱۱۸، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۸۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۹۴

انگلسیان: ۳۱۹، ۳۷۶، ۴۰۷

انلیل: ۸۳

ان ناتوم: ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷

انو: ۷۳، ۷۴

انویاتی: ۸۸

انوشیروان - نوشیروان - خسرو - کسری:

۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۸،
۶۵۸، ۶۷۴، ۷۰۶، ۷۴۴، ۷۶۶

اشرہتا - اناہیتا - انہیتا: ۱۴۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۴۱۹

ایندیغاش: ۱۲۰، ۱۲۱

اواگوراس: ۳۰۴

اوان: ۱۹۳

اوانس: ۷۹

اوانگہ امینیو - اهریمن: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶

اوبولا: ۶۲۶

اوبيا: ۴۲۷

اوبيه: ۲۶۵

اوتسور-۱-اپلو: ۱۰۵

اوت نپشتيم: ۸۳

اوتی دموس: ۴۳۲، ۴۱۹

اودزیب: ۶۸۵

اور: ۱۹۶، ۹۷، ۹۶، ۹۱، ۹۰، ۸۶، ۸۴، ۷۴، ۵۹، ۴۹

اورارتو-آارات: ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۲۸، ۱۱۰

اورال (کوه): ۶۲۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۰

اورانوس: ۱۳۲

اوربابل: ۶۸

اورتکو-اورتاکو: ۱۱۸، ۱۱۵

اورشلیم: ۴۳۸، ۶۶۷، ۱۹۸

اورلیان: ۵۵۵، ۵۵۴

اورلین: ۵۴۹

اورفور: ۵۸۴، ۴۹۹

اورنت: ۳۹۳

اورنس: ۳۵۸

اوروا: ۱۲۸

اوروپوس: ۵۲۰

اوروموش: ۸۷

اوری تیان: ۳۷۰

اوریدیس: ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۳

اوریمدن: ۴۲۹

اوستا- اوستیک: ۲، ۵، ۱۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

اوکتاومین: ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۰

اوکتاویوس: ۴۷۴

اوکتاویہ: ۴۸۳

اوکراتید: ۴۴۰

اوکھ: ۱۰۵

اوکسیان: ۳۴۸

اوگوست: ۵۹۳

اولاد برمک: ۷۸۳

اولم بوریش: ۱۰۱

اولیس: ۶۵

اوما: ۵۹

اوملیش: ۶۶

اوممان مینانو: ۱۱۳

اومن: ۳۸۷، ۳۸۶، ۴۳۸

اومنس: ۴۵۲

اومینه: ۴۰۷

اونیسا: ۴۲۵

اواجاجا: ۶۴

اواواژا- ایلام- سوزیانا: ۲۱۲

اهساب: ۱۱۰

اهریمن (کشور): ۵۵۲

اهواز: ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۳۴۸، ۳۷۲، ۵۲۵، ۵۳۵، ۶۹۲

اهورا- اهورامزد: ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۳۲، ۳۰۸، ۵۵۲

ایابانی: ۷۶

ایاس: ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۸۱

ایاصوفیه: ۶۶۹

ای. اف. پولارد: ۲۲۸

ایبری- گرجستان: ۴۶۵، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۵۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۹۹، ۶۰۹، ۶۲۱

ایتالی: ۱۲، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۸۳

ایتالیا: ۲۶۳، ۲۶۹، ۳۷۴، ۴۲۰، ۴۶۰، ۴۶۵

اتیوپیان: ۱۱۵، ۱۱۵، ۵۱۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۶۸

اتیونی: ۱۱۶

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۱

ایاد (طایفه): ۵۸۵

ایران: (در اغلب صفحات)

ایران در زمان ساسانیان (کتاب): ۶۳۵

ایران قدیم (کتاب؟): ۱۵۸

ایران گذشته و حال (کتاب): ۴۸۶

ایرج: ۱۷۵، ۱۷۶

ایروان: ۴۶۲

ایزری: ۶۱۳

ایسکیروس: ۳۰۲

ایسوس: ۳۴۳، ۴۵۱، ۶۶۹

ایشتر: ۱۴۰

ایفسوس: ۶۰۱

ایفیکرات: ۳۰۵

ایکاری: ۲۵۴

ایگامیل: ۱۰۱

ایلام: ۳، ۲۶، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،

۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹

ایلیویه: ۴۰۴، ۴۲۱

ایلومایلو: ۱۰۱

ایلی (رودخانه): ۴۴۸

ایلیویه: ۳۱۶، ۳۲۳

ایروس: ۳۰۲

ایمریت: ۴۵۳

ایناردس: ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸

ایوان کسری - طاق کسری: ۶۴۸

ایوب: ۱۰

ایون: ۶۳۰

ب

بابا (کوه): ۱۸

باب المندب (تنگه): ۷۰۰، ۶۹۸

بابر: ۳۷

باب سالیمتی (بندر): ۵۲

بابل - تین تیر: ۲۰، ۳۴، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۲

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۶، ۳۶۷، ۳۵۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۱۴، ۴۱۶،
۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۵

بابلیان: ۹۷

باختر: ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۴۰

باختریان (سلسله): ۱۵۷، ۲۶۲، ۴۱۳، ۴۴۲

بادکوبه: ۳۳، ۱۴۴، ۴۶۳

باربیردومینارد: ۵۳۳

بارسنت: ۳۵۶

بازار عکاظ: ۷۰۸

بازدید و اکتشافات جدید در سیستان (کتاب): ۳۵۷

بازیها: ۱۰۴

باسوس: رجوع کنید به کاسیلیوس

باشاوشیناک: ۶۸، ۹۵

باطوم: ۴۵۳، ۴۶۳

باغدی: ۱۲۷

باکتریا: ۳۴، ۱۲۹، ۲۱۲، ۴۵۰

بالکان صغیر: ۲

باگوواس: ۳۱۰

بایرون (شاعر): ۲۵۶

بائونات: ۳۷۲

بجنورد: ۲

بحر الروم: ۱۲

بحر المیت (جلگه آب): ۲۳، ۷۲۰

بحر خزر: رجوع شود به خزر

بحرین (جزائر): ۳۰، ۵۶۱، ۶۹۲

بخارا: ۲۷، ۲۱۲، ۳۶۱، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۶

بخت النصر: ۶۹۹.

بختیاری (سلسله جبال): ۲۶، ۵۵

بدر: ۷۱۶

برزانت: ۳۵۱

برازرود: ۶۷۲

براز (شهر): ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸

برامکه: ۷۸۳

بربرها: رجوع شود به آریان

برج بابل (داستان): ۸۰

برج قفر: ۳۴۶

برج نمرود: ۱۵۶

بردود، سر. ج: ۳۹

بردیا: ۱۴۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۲

برستید، ج. ح: رجوع شود به ج. ح.

برستید

برسوس: ۷۹

برسیا: ۵۹، ۱۵۶

برسین: ۳۸۱

برصوما: ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۷۵

برندیزی (بندر): ۴۲۴، ۴۶۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۳

برننوس: ۲۶۵

برن هوفر: ۴۱۵

برنیس سیرن: ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰

بروتوس: ۴۸۱، ۴۸۲

بروجرد: ۵۰

بروسوس: ۱۹۹، ۳۹۹

برون (پروفور): ۵۵، ۵۵۱، ۶۳۲، ۶۴۴، ۶۶۶، ۶۹۵، ۷۲۹، ۷۵۴، ۷۸۴

برون هیلد: ۳۸۶

برهوا- حلب: ۶۶۵

بریتانیای کبیر: ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۹۱، ۶۹۹

بریتانیا (موزه): ۱۰۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۸۱، ۳۵۴، ۴۹۸

بریتیش امپائر (کتاب): ۲۲۸

بریکزاسب: ۲۰۳

بریگ‌ها - فریگی‌ها: ۱۶۸

بزرگمهر: ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۴

بزمان (کوه): ۱۹

بسفور: ۴۷۹، ۷۸۴

بسوس: ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹

بسوی اصفهان (کتاب): ۳۵

بسیگاین (دریا): ۸

بصره: ۳۱، ۵۴، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۰، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۵۹، ۷۶۴، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۲

بطلمیوس: ۳۱۸، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۸۰

بطلمیوس ایغان: ۴۲۴

بطلمیوس اورکت سوم: ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۴

بطلمیوس فیلا دلف: ۴۰۰

بطلمیوس فیلومتور: ۴۴۱

بطلمیوس کرائونوس: ۳۹۳، ۳۹۴

بغاز بسفور: ۲۱۷

بغاز کالسیس: ۲۶۷

بغازی: ۳۶۷

بغداد: ۷۸۲، ۷۲۹، ۶۰۲، ۴۹۵، ۳۷۳، ۸۸

بلاش: ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۲، ۶۰۴

بلاش اول: ۱۳۸

بلاش چهارم: ۵۲۱، ۵۲۳

بلاش سوم: ۵۲۱

بلشازار: ۱۹۵، ۱۹۶

بل مودوک: ۲۶۰

بلوچ: ۱۹

بلوچستان: ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۳۶، ۳۹، ۱۲۹، ۱۷۸، ۲۱۲، ۳۷۱

بلوچستان (سلسله جبال): ۱۷

بلخ (وام البلاد): ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۳۵۸، ۴۱۴، ۵۳۵، ۶۹۶، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۸۳

بل (معبد): ۴۳۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۴

بلیزار یوس: ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۰

بلیک (رودخانه): ۴۷۲

بمپور (رودخانه): ۱۴، ۳۷۱

بمشیر: ۵۱

بندر امیر: ۳۴۹

بندر شاه: ۳۶

بندر عباس: ۳۹، ۴۰۶

بندوز: ۶۶۱، ۶۶۲

بنی اسد: ۷۳۲

بنی اسرائیل: ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۲۱۶، ۶۹۹

بنی امیه: ۷۳۰، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۳، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۹

بنی تمیم: ۷۳۲

بنی حنیفه: ۷۳۲

بنی سام: ۱۶۸

بنی سعد: ۷۰۷

بنی قریظه: ۷۱۸

بنی قینقاع: ۷۱۶، ۷۱۷

بنی نضیر: ۷۱۷، ۷۱۸

بنی هاشم: ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۳۲

بوتیه: ۴۵۸

بوان: ۳۷۵، ۴۳۷، ۴۴۵

بودا (معبد): ۴، ۲۲۰، ۵۵۲، ۷۸۳

بودی: ۱۳۰

بورنابوراریش: ۱۰۱

بوری: ۲۴۷

بوزه: ۱۳۰

بوسپوروس: ۴۵۳

بوستانم: ۶۶۱

بوسترا: ۷۰۸

بوسفور سمیری: ۴۶۲

بوسیفالس: ۳۲۱

بوشهر: ۱۰، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۶۴۷

بوموسی (جزیره): ۴۴

بوئیتییه: ۳۲۳

بهارستان کسری: ۶۴۱

بههان: ۵۴، ۵۸، ۳۴۸

بهرام چوبین: ۳۵۲، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۸

بهرام چهارم: ۵۸۴، ۵۸۶

بهرام دوم: ۵۵۴

بهرام سوم: ۵۵۷

بهشت بازیافته (کتاب): ۳۴۲

بهمن - اردشیر درازدست: ۱۸۰، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳

بهمن جادویه: ۶۸۳

بیابان کبیر: ۳۴

بیت- اجی بی: ۲۰۲

بیت المقدس: ۱۶۴، ۶۶۵، ۶۷۷، ۷۳۵، ۷۳۶

بی تی نی (ساحل): ۴۳۳، ۴۶۵، ۶۶۵، ۶۶۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۵

بیر: ۴۸۶

بیرجند: ۲۵

بیزابد: ۵۷۰

بیزانس: ۳۱۶، ۳۸۵، ۴۴۰، ۵۵۴، ۶۰۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۶۵، ۷۶۹

بیستون (کوه): ۱۸۶، ۲۳۰، ۵۱۱، ۶۵۱

بیکنی (کوه) - کوه اکنو: ۴۲

بین النهرین: ۷، ۱۲، ۳۹، ۴۶، ۷۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۹، ۳۴۳، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۶۰، ۶۹۰

بیوتیه: ۲۷۳

بئوسیان: ۳۱۷

پ

پا پر میس: ۲۸۴

پاپک (پادشاه): ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۲

پاتاله: ۳۶۹

پاتروکل: ۳۸۸، ۳۹۲

پاتسی شوش: ۸۴، ۹۶

پاتيسها: ۱۰۴، ۱۰۶

پارا: ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵

پارتامازيريس: ۵۱۷، ۵۱۸

پارت خراسان: رجوع كنيد به خراسان

پارت يا پارتياها (سلسله): ۱۶۰، ۲۶۱، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۳، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۴۴، ۶۱۴، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۶، ۶۵۴

پارس يا پارسيان (سلسله): ۳، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۴۰، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷

پارسوا: ۱۵۱

پارسيان: ۱۳۳، ۱۴۲

پاركر: ۴۵۷، ۵۲۶، ۶۲۴

پارمينو: ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰

تاريخ ايران، متن ج ۱، ص: ۸۰۶

پاريتاك: ۳۶۱

پاريس: ۸۳

پازي تيگر: رجوع شود به كارون

پاسارگارد: ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۲

پاشه بابل: ۱۰۴

پافلاگونه: ۴۵۴

پاکازیان: ۲۶۶

پاکروس: ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۱۵، ۵۱۶

پالمیر - ترمز: ۵۴۷

پامپی دیمپی: ۴۷۸

پامفلیه: ۱۸، ۲۸۲، ۳۳۱، ۳۳۲، ۴۴۳

پامیر: ۹، ۱۳، ۱۸، ۱۹

پانتالی‌ها: ۱۸۲

پانسی: ۳۷۰

پانورمز: ۲۷۲

پاهرا: ۳۷۰

پیلیوس: ۴۸۴

پتان: ۴۹۷

پترا (قلعه): ۵۲۶، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۹۹

پتریه: ۱۸۹، ۲۱۵

پتوس: ۵۱۳

پتولمایس: ۳۹۳

پراپه میسوز (رشته کوه): ۱۸

پراتی سینی: ۱۳۰

پراسیا: ۴۸۶، ۴۸۷

پرتقال: ۳۱، ۳۶۱

پردیکاس سلوکس: ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۴

پرزیس: ۴۱۶، ۴۶۶

پرسا: ۱۵۱، ۳۴۷

پرسپلیس: ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۱۸۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۴۷، ۳۴۹، ۴۹۵، ۵۴۶، ۶۹۳

پرسا: ۳۴۸

پرستر جان (کتاب): ۶۲۹

پرسوس: ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷

پرکاموس: ۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹

پرکزاسب: ۱۴۶

پرگام: ۴۵۲

پرنس روپرت: ۳۹۰

پرنیتوس: ۳۱۶

پرو: ۲۳۴، ۲۴۶

پروپرنیتیس (دریای مرمره): ۳۱۶

پروتستان: ۷۵۶

پروس: ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۵۷۴

پروسوپیس: ۲۸۵

پروشات- پریزات: ۲۹۱

پرو کوپیوس: ۵۷۱

پرومتئوس: ۱۷۵

پرنٹو (میدان جنگ): ۳۲۲

پرونتانسیا: ۴۰۶

پرویز - خسرو: ۷۱۹

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۷

پریزاتیس اساسس - ارشک: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۰۸

پریسابور - فیروز شاپور: ۵۷۳

پسامیتکوس: ۲۰۴، ۲۵۸

پستیالیا (جزیره): ۲۶۹، ۲۷۰

پسینوس نیگر: ۵۲۱

پشت کوه: ۵۵

پطر کییر: ۵۹۲

پلاته: ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۰

پلاشری: ۱۹۲

پلس آف آسیا - نبض آسیا: ۹، ۱۴

پل (قلعه): ۵۶

پلگرم (دکتر جی. ی): ۷

پلوار (دره): ۲۳۶

پلوپونس: ۱۹۳، ۲۴۹، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۲

پلوپونس (دریا): ۳۰۲

پلوپونسی‌ها: ۳۲۷

پلوتارک: ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۹۶، ۵۰۰

پلوزیوم: ۲۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۸۰

پلینی: ۳۹

پمپی: ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۶۶۸

پمپیلی: ۷۲، ۷۴

پنت: ۴۰۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۹، ۵۱۳، ۵۲۷

پنتوس: ۳۹۸

پنجاب: ۵۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۱۹، ۳۱۰، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۸۹، ۴۲۰، ۴۳۲، ۵۳۶

پنجشیر: ۳۵۸

پنجمین سفر در ایران (کتاب): ۲۳

پن چائو (چشمه): ۵۲۵

پن سیلوانیا (دانشگاه): ۸۳

پنطوس: ۴۰۱

پوبلیوس: ۴۷۳

پورا-پاهرا-فهرج: ۳۷۱

پوران‌دخت: ۶۷۸

پورسیان: ۳۵۵

پوزانیاس: ۳۱۸، ۲۷۳

پوسفالی: ۳۶۶

پوسیدوینوس: ۴۰۷

پوکستاس: ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴

پولویوس: ۴۳۶، ۴۱۴، ۴۰۶، ۴۰۴

پولی تی مت - زرافشان (دره): ۳۵۹

پولیس پر خون: ۳۸۶، ۳۸۵

پولیکزنیداس: ۴۲۹، ۴۲۸

پونت - شمالی لند: ۳۰

پی تون: ۳۸۵، ۳۸۴

پی تی نیا: ۳۹۸

پیرائوس: ۴۲۱، ۳۹۸، ۳۹۲، ۲۶۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۸

۴۵۸، ۴۲۴

پیرزن (گردنه): ۳۵

پیرلتی: ۳۵، ۲۴

پیرنا: ۳۸۷

پیرنه (کوه): ۸

پیرنه (میدان): ۴۳۶

پیرنیا: ۱۵۸

پیریام: ۶۵

پیزیسترات: ۲۴۹، ۲۵۰

پی سوتنس: ۲۹۰

پی سی دیان: ۲۹۴

پی سیدیہ: ۳۳۱، ۳۳۲

پیل پای (کتاب): ۶۳۲

ت

تابا: ۴۳۷

تاپسا کوس: ۳۴۳

تاتار: ۷۶۰

تاتسین - روم: ۵۲۲

تاخو: ۳۰۶

تاروس: ۳۳۴، ۳۵۰

تاریخ ادبی اعراب (کتاب): ۶۱۲

تاریخ انبیا و سلاطین - تواریخ ایام:

۱۶۵، ۵۳۳

تاریخ بابل: ۹۹

تاریخ باستان شرق: ۹۷

تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان: ۷۴۶

تاریخ شعر و ادب عثمانی: ۶۵۸

تاریخ صنایع: ۲۳۴

تاریخ طبیعی (موزه): ۴۱

تاریخ طبرستان: ۶۹۵

تاریخ قدیم روم: ۵۸۷

تاریخ قدیم شرق: ۴۲۳

تامپسون: ۷۴، ۵۰۳

تام ماریتو: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

تاورنیه: ۴۳

تائیس: ۳۴۹

تاسی توس: ۵۰۹، ۵۱۰

تاکزیلا: ۳۶۳

تاکسیل: ۳۶۱، ۳۶۳

تاگی - تاک - کوهستان تاگی: ۴۱۴

تاریخ محمد ابراهیم (کتاب): ۱۵

تاریخ مختصر دولت قدیم روم (کتاب):

تاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارسیها و مادیها: ۲۳۰

تاریخ و ترقی و تکامل تدریجی گنبد در ایران (کتاب): ۶۴۷

تاریخ یونان: ۲۱۵، ۲۴۷

تایم (رود): ۴۴۸

تب - کادمیا: ۱۱۶، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۳

تبت: ۹، ۵۵۲

تبریز: ۱، ۳، ۳۴، ۳۶، ۴۸۸

تپورستان: ۳۵۵

قبایل تپوری: ۳۵۴

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۰۹

تت: ۳۵۷

تجارشبا: ۶۹۹

تجن (رود): ۴، ۱۸، ۲۶، ۴۱۰، ۴۲۰

تخت جمشید: ۱۷۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۷، ۶۵۷

تخت سلیمان: ۲۳۴

تخت سنگ فرایسن: ۸۸

تدعان: ۹۸

تدمر (کشور): ۵۴۹، ۵۵۴

تراپروس - طرابوزان: ۳۰۰

ترازان: ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۴۳، ۵۷۰، ۵۷۲

تراس: ۱۶۸، ۳۱۶، ۳۸۷، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۵۲، ۴۶۸

تراسمن: ۴۲۲

تراسیان ماکسی مین: ۵۴۳

تراسی ها: ۴۲۲

تراکان: ۳۵۷، ۶۲۷

ترشیز: ۴۱۰

حوزه ترنان: ۹، ۱۴، ۱۵

ترکان - توچویه: ۲۵، ۶۲۴

ترکستان: ۲، ۵، ۹، ۳۷، ۳۵۹

ترکان یموت: ۴۱۱

خانواده ترکمن: ۲

عهدنامه ترکمن چای: ۳

ترکیه: ۲، ۳، ۲۹، ۵۸۷

تروگ لودی تیگ: ۴۰۰

ترم: ۲۶۴، ۲۶۶

ترموپیل (تنگه): ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۲۷، ۴۵۸، ۷۵۲

ترون: ۲۷۲

ترووا: ۲۴۹

تروی: ۳۴۹، ۶۵

تریپولی: ۴۳۹

تری تخم: ۲۹۱

تریشه (کتاب): ۶۵

تریفون: ۴۴۳، ۴۴۲

نزاتس: ۶۲۳

ترنتیوس (دوک): ۵۸۰، ۵۸۱

تسالی: ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۵۰، ۴۲۷

تسیا: ۲۶۵

تسیان (قوم): ۲۶۶

تسین: ۴۴۸

تفتان (کوه): ۸، ۱۹

تفسیر هرودوت: ۲۴۷

تفلیس: ۲۷، ۳۶، ۶۷۲

تلال: ۶۶

تل المعبد- تل العبيد: ۶۳

تلو: ۹۰

تپه‌های تعپ: ۴۲۴

تمپ روشن: ۲۳۰، ۲۳۱

تمپه: ۲۶۵

تمدن باستان شرق نزدیک: ۱۶۱

تمدن قدیم یونان: ۱۶۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۰

تمیستوکل: ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲

تنگ کمپن: ۲۳۴

تن نس: ۳۰۹

تواس: ۴۳۱

تویاسوم: ۶۲۴

تویاوی: ۶۱۴

توخاریک: ۱۲۸

تور: ۱۷۵، ۱۷۶

تورات: ۴۹، ۶۴، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۹۸، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۸، ۷۲۷

توران: ۱۷۵، ۱۷۷، ۵۳۵

تورانی (طونف): ۱۳۷، ۲۳۰، ۴۴۹

تورانیان: ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۷۹، ۴۴۰، ۴۵۳، ۶۲۸، ۶۹۵

توروس (تنگه): ۵۴۷

توروس (رود): ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۳۱

توروس (کوه): ۴۱۹، ۲۱۵، ۴۸، ۱۸، ۱۸

توريس: ۴۵۹، ۳۴

توزن: ۲۶۸

توسيدیوس: ۲۸۱، ۱۶۲

تو کولتی نی ینبی: ۱۸

ت. و. کینک سمیل: ۴۵۵

توماس، ف. و: ۴۴۷

توللیز: ۱۱۶

توماس هولدیك: ۳۶۱

توممان: ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵

تومن: ۶۲۵، ۶۲۴

تومیدیس: ۱۹۹

تهران: ۲۵، ۱۷، ۱۲، ۱۰، ۱

تهرود: ۱۳

تهمورس: ۱۷۴

تیاراس: ۲۲۸

تب برویوس: ۶۵۹، ۶۲۸، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۶

تیسٹوس: ۵۱۵

تیتونوز: ۶۵

تیرانوس: ۵۶۴

تیریکان: ۸۹

تیسافرن: ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱

تیسفون: ۴۹۵، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۶۱، ۵۷۶، ۶۱۴، ۶۲۰، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۹، ۶۷۲

تسی لونیکا: ۳۱۲

تیرداد: ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۹۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۳

تیرهاکه: ۱۱۵

تیریای قدیم: ۱۲۹

تیگران: ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۰

تیگرانو: ۵۱۳

تیگلات پیلیسر: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۱

۱۵۱، ۱۵۳، ۲۱۰

تیمار کوس میلسی: ۴۳۹، ۴۴۰

تین چو: رجوع شود به هند

تیموتیوس: ۳۴۹

تیودوت اتولیان: ۴۱۷

تنودور موب سوسیتا: ۵۶۳، ۶۷۵، ۶۷۰

تنودوزیوپولیس - ارزروم: ۵۹۱، ۵۹۲

تیودوسیوس کبیر: ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۱۰

تئوس: ۱۹۴

تیوفیلاکتوس: ۶۶۳

ج

جابلقا: ۷۵۶

جاجرم: ۴۱۳

جازموریان (دریاچه): ۲۸، ۲۹، ۳۷۱

جاسک (قله): ۱۰، ۲۳۴

جاگزارت: ۲۸

جاماسب: ۶۰۶، ۶۱۳

جبابره (رودخانه): ۲۱۸

جبرئیل: ۷۱۰، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۵۴

جبل الطارق: ۴۱۶، ۷۲۹

ج، ج، برستید: ۱۲۶

جدروسیا (صحرا): ۳۶۸، ۳۷۰

جدعون: ۵۹۴

جده: ۷۱۱

ج. رالینسون: ۵۳۳

جرجان - هیرکانیا: ۷۶۸

جردن (رود): ۶۷۷

جریده آثار قدیمه مصری: ۷۳

جریده ر. آ. س: ۱۴۹، ۴۴۷

جریده ر، ج. س: ۱۳، ۲۳، ۳۳، ۱۳۷

جریده موسسه انسان‌شناسی: ۴۲

جزیره العرب - رجوع کنید به عربستان

جعفر: ۷۷۲، ۷۷۷

ج، ف، هیل: ۲۱۳

جکسون، ویلیام: ۱۵، ۲۶، ۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۵۱، ۴۱۶، ۴۸۶، ۵۸۴

جلوم (رود): ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹

جمازه: ۲۶۱، ۲۶۲

جمس: ۵۸۸

جمشید: ۱۷۴، ۱۷۵

جمشید (افسانه): ۱۷۴

جوب دختر: ۲۳۴

جور (کاخ): ۶۴۷

جوزان (نهر): ۱۵۳

جون جون (طایفه): ۶۲۴

جه: ۳۷۰

جهانگیر: ۱۱۰

جیاناباری: ۴۱۸

جی بن: ۴۹۳

جیحون (رود): ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۱۷۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۴۱۵، ۴۳۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۲۵، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۵۹، ۷۶۶

جیرفت کرمان: ۱۵، ۱۸۲، ۶۹۴، ۷۳۹

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۲

جیریشک: ۳۵۷

جیهنان (راه هند و چین): ۵۲۶

چ

چابهار: ۳۷۰

چاریکار (قریه): ۳۵۸

چانداراگوپتا - سانداراگوت: ۳۸۹

چاه زمزم: ۷۰۲، ۷۰۳

چرچیل: ۷۰

چستر: ۵۲۸

چکشلر: ۳۴

چناب (رود): ۳۶۷، ۳۶۹

چو (خاندان): ۴۴۷

چیلسانوالا: ۳۶۴

چین: ۳۱، ۳۹، ۳۱۹، ۴۲۸، ۴۴۷، ۴۵۵، ۵۲۵، ۵۲۶، ۲۶۷، ۷۷۷

چینوات (پل): ۱۴۵

چیوس: ۳۳۳

ح

حابور - خابور: ۱۵۳

حبش: ۱۶۶

حبشه: ۳۷۴، ۶۸۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۹

حپش پیش: ۱۸۵، ۱۸۶

حجاج بن یوسف: ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۵

حجاریها و کتیبه بیستون (کتاب): ۵۰۳

حجۀ الوداع: ۷۲۲، ۷۵۴

حدائق معلقه: ۱۶۶

حدیبیه: ۷۱۹

حر: ۷۵۰

حرا (کوه): ۷۱۰

حران: ۴۷۲، ۶۶۵، ۶۹۹

حرب الفجار: ۷۰۸

حریت: ۷۴۳

حزقیل نبی (کتاب): ۸۱، ۱۲۳، ۳۳۸، ۵۸۴، ۶۹۹

حسن (ع): ۷۳۰، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۸۲

حسین بن علی: ۷۳۰، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳

حفار (نهر): ۵۱

حفص: ۷۶۴

حکام (کتاب): ۶۷۵

حکمین: ۷۴۲، ۷۴۳

حلب: ۱۰۹

حلح - کاله: ۱۵۳

حلوان (دره): ۸۸، ۵۹۷، ۶۹۰، ۶۹۳

حلیمه: ۷۰۷

حماة: ۱۵۳، ۱۵۷

حمص: ۷۳۵

حملة اردشیر بابکان به پنجاب (کتاب):

۵۳۶

حمورابی: ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶

حمیر: ۶۲۶، ۶۹۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۳

حنبلئ: ۷۵۶

حنفی: ۷۵۶

حیره: ۶۱۲، ۶۶۵، ۷۰۰

خ

خابور: ۵۷۲

خارخار: ۱۵۰، ۱۵۲

خاطرات هیئت دمرگان در ایران (کتاب):

۵۱، ۲۳۳

خاقان ترک: ۶۹۶، ۷۶۲

خاقانی: ۷۴۸

خالد بن ولید: ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۶۸

خاندان سلوکی (کتاب): ۳۷۵، ۴۱۲

خانم دریاچه: ۲۳

خانه تاریکی: ۶۷۳

خانه کعبه: ۷۲۰

خایدالو - خرم آباد: ۵۵، ۱۲۱

خییش: ۲۵۸، ۲۶۰

ختا (دریاچه) - بحر ارال: ۲۷، ۹۸

ختن: ۶۳۳

خچند: ۷۷۰

خدیجه: ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴

خرابه‌های بین النهرین: ۷۴

خرابه‌های شوش: ۷۰، ۷۲

خرابه‌های نینوا: ۳۴۳

خرابیهای تلال بیابان (کتاب): ۲۵

خراسان: ۲، ۸، ۲۱، ۴۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۱۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۴۰۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۵۰، ۵۵۴، ۶۰۷، ۶۸۳، ۶۹۵، ۷۴۶، ۷۵۷،

۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۲

خرافات در عهد عتیق (کتاب): ۳۸۲

خرطوم: ۶۸۹

خرم‌آباد: رجوع شود به خایده‌آلو

خرمشهر: ۵۱، ۵۴، ۷۰

خزائن سیحون (کتاب): ۲۳۴

خزانه سومریان در استرآباد (کتاب):

۷۳

خزر (دریا) - دریاچه و روکشه - کاسپی - دریای هیرکانی - دریای گیلان: ۲، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۱،

۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۱۲۷، ۱۵۰، ۲۱۵، ۳۱۰، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۴، ۴۱۰، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۶۴،

۴۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۷۸

خزر (طائفه): ۶۲۵، ۷۲۹

خسرو پرویز: ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۳۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۲،

۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸

خسرو دوم: ۶۶۱

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۴

خسرو سوم: ۶۷۸

خسرون: ۵۲۲

خشایارشا: ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۴۵۰

خشایارشا (کاخ): ۲۳۷

خلافت و نیز در حیات محمد (کتاب):

۶۹۷

خلیج فارس: ۴، ۵، ۷، ۳۰، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۴، ۷۹، ۸۷، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۸۲،

۲۰۵، ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۴۰، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۶۱، ۶۷۹، ۶۹۱، ۶۹۸

خندق شاپور: ۶۸۵

خنی: ۵۷

خواجه کوه: ۴

خوارزم - قراقورم: ۲۰۲، ۴۱۰

خواهررود: ۴۹

خوتان: ۶۱۴

خوتران تپتی (سلسله): ۹۶

خودای نامک: ۶۳۲

خورازاد: ۶۷۸

خوربیتلا: ۱۰۳

خورزمیا (خیوه): ۲۷، ۲۱۲، ۵۳۵

خوره زاد (پل): ۵۸

خوزستان: ۵، ۱۱، ۳۶، ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۶، ۴۹۳، ۶۹۲، ۶۹۳

خوشاب قلعه: ۵۶۲

خوشنواز: ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۴

خومبابا: ۷۶، ۷۷

خومباستیر: ۷۶

خومبان کالداش: ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳

خومین نومنا: ۱۰۲

خوهس پس (رود): ۳۴۲

خیام: ۲۳۶

خییر (تنگه): ۳۶۱، ۴۲۰، ۷۱۹، ۷۲۰

خیزدان: ۷۸۳

خیونیت (طایفه) - هیاطله - اوزیون - ازونی: ۵۶۶، ۵۶۸

د

د. آ. وگرام (دکتر): ۵۶۶

دالنها: ۱۸۲

داتیس: ۲۵۴، ۲۵۶

دادیشوع: ۵۹۲

دارا - داراس - داریوم: ۴۱۵، ۴۱۶، ۵۳۲، ۶۰۹، ۶۲۰

دارا (قلعه): ۶۶۲

داراب: ۶۱۰

دارداندل (تنگه): ۲۱۸، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۹۴، ۴۲۵، ۴۲۸

دارمستتر: ۱۵۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۵

داریک: ۳۰۱

داریوش: ۱، ۳۴، ۷۱، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۴۱۱، ۴۸۰، ۵۳۳، ۵۴۰، ۶۳۰

داریوش کرمان: ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۶، ۶۶۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۷۹

داریوش کودمان: ۴۳۰

داریوش نتوس: ۲۹۰

داعه (طایفه): ۴۱۱

داکیه: ۵۱۷

دالتون ا. م: ۲۳۴

دالکی: ۴۴

دامغان - قومس یا کومیس: ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۰۹

دانوب (پل): ۲۵۰

دانوب (رود): ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۲۳، ۵۱۷، ۵۵۷، ۶۲۸، ۶۶۶

دانیال (کتاب): ۱۶۶، ۱۹۷، ۴۳۱

داود: ۱۶۴

داوید فریزر (کتاب): ۲۹۴

دائرة المعارف اسلامی (کتاب): ۷۰۴

دائرة المعارف بریتانی (کتاب): ۱۶، ۵۵۰

دائرة المعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان "قربانی انسانی" (کتاب): ۱۹۱

دایوا: ۱۳۴

دبوس: ۸۶، ۱۱۷

دجال یا مسیح کاذب: ۱۴۴

دجله (رود): ۱، ۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۶، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۵۱، ۲۹۸، ۳۴۳، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۵۸، ۵۹۷، ۶۰۸، ۶۶۳، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۵۹

د. ج. هوکارت (پروفسور): ۳۱۳

دراخیدر (کاخ و مسجد): ۵۰۲

درانگیانا- زرنگیانا: ۳۵۶، ۳۵۷

دریندهای هند (کتاب): ۳۶۰، ۳۶۱

درکو: ۶۲۴

درن: ۵۳۳

دروازه چندی شاپور- دروازه مانی: ۵۵۱

درویکها: ۱۸۲

دروزیها: ۱۸۲

دها (طوائف): ۳۵۷

دریان (طوائف): ۱۹۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۶

دریای سیاه: ۱۲، ۲۰۵، ۲۱۵، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۳، ۶۲۱

دریدن: ۳۴۹

دز: ۴۱۲

دزفول: ۵۰، ۵۶

دژارتوژراسا: ۵۸۰

دژزنتا: ۵۵۸، ۵۵۹

دژماهوزملکا: ۵۷۳

دژویرتا: ۵۶۹

دفاین سیحون: ۱۸۳، ۳۰۳

دلایل جغرافیائی تاریخی بر شخصیت هون-نوهون (کتاب): ۴۴۷

دلنا: ۲۶۰، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۴

دلس - دلوس: ۲۵۴، ۲۸۲، ۴۲۸، ۴۵۸

دلف یا دلفی: ۲۶۸، ۵۰۳

دلمن: ۳۱

دما: ۶۸۱، ۶۸۲

دماوند (کوه): ۱۸، ۲۱، ۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۵، ۳۵۵

دمتریوس: ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴

دمتریوس پولیورستس: ۳۹۱، ۴۲۱، ۵۷۳

دمتریوس دوم- نیکاتور: ۴۴۱

دمرگان: ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۷۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۹۲

دمشق: ۱۰۹، ۱۱۰، ۵۴۷، ۶۶۷، ۶۸۴، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۶۱

دن بولا: ۵۵۰

دنگی: ۹۰، ۹۱

دنیر: ۴۵۳

دنیکر: ۱۲۶

دوره تاریخ دلتای رودهای عراق و عرب (کتاب): ۳۰

دوریلو: ۱۱۲

دوزی: ۷۷۶

دومه الجندل: ۷۲۱، ۷۴۲

دونوان (ا. و.): ۳۳

دویسکوس: ۲۶۴

دها: ۱۹۹

دهستان: ۴۱۱

ده هزار میل (کتاب): ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۳، ۱۷۸، ۲۳۶، ۳۱۹، ۳۶۷، ۳۷۱، ۵۴۹، ۵۵۰، ۷۴۶

دهلی: ۱۰

دیاکو: ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸

دیادوچی - خلفای اسکندر: ۳۸۲

دیاریکر (آمد): ۶۰۸

دیاله: ۱۹۶

دییراکیوم: ۴۲۱

دیر (ولایت): ۹۷

دیزابل - زیل زیلوس: ۶۲۶، ۶۲۷

دی سپش: ۲۵۳

دیسیدیوس ساکسا: ۴۸۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۷

دیلم: ۷۴۵

دیموستن: ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۳

دینسون رس: ۴۴۷

دیوار جریکو: ۵۴۴

دیوار چین: ۴۴۸

دیوار سد اسکندر - دیوار قرمز - قزل - الانگ: ۵۹۸

دیوتاروس: ۴۶۸

دیودوت (خانواده): ۳۹۹، ۴۱۶، ۴۱۹

دیودوتوس - تریفون: ۴۱۳، ۴۴۱

دیودوریس کولوس: ۱۸۹، ۲۳۱، ۳۵۰، ۳۶۶

دیوسفید (قصه): ۱۷۸

دیوکس: ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۸

دیوکلین - دیوکلین: ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۲، ۵۷۹، ۶۴۰

دیولافوا: ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۲۰۱، ۲۴۲

دیونیسوس: ۳۶۲، ۳۶۳

ذ

ذالفقار (تنگه): ۴

ذکاء الملك: ۵۸۷، ۵۸۸

ذیوسدو: ۸۳

ر

رابرت کوپرت: ۲۳۱

رادامیست: ۵۱۱، ۵۱۲

راسین: ۴۴۷

رافیا: ۴۱۷، ۴۳۰

راکا: ۱۲۸

رالینسون. ج: ۵۳۳

رامرود: ۳۵۷

رامهرمز: ۵۸، ۳۴۸

راول پندی: ۳۶۳

راولینسون سر.ح.ث: ۵۹، ۱۶۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۸۶، ۵۱۴، ۵۷۶، ۵۹۸،

راوندیان (طایفه): ۷۸۱

رب النوع العزی (ستاره زهرا): ۶۱۲

ربع الخالی: ۶۹۸

رت: ۴۱۰

ردس (جزیره): ۳۹۰

رخج: ۳۶۹

رسانیه: ۵۴۴

رستوت زیف (پروفسور م.): ۷۳

رستم: ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۵۳۱، ۶۵۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸

رشت: ۲۶

رضا: ۷۵۷

رضا شاه پهلوی: ۳۶

رضائیه (دریاچه): ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۶۰۲

رکسانه: ۲۹۱، ۳۶۰، ۳۸۱، ف، ۳۸۲، ۳۸۷، ۴۰۵

رموز میترا (کتاب): ۵۲۷

رن (دره): ۴۲۵، ۶۲۸

رنا: ۱۲۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۸

رمیسن: ۹۲، ۹۹

روبرت: ۳۵۷

روت بیل: ۵۰۳، ۷۶۴، ۷۶۶

رودابه: ۱۷۶

رودس (جزیره): ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳

روزاس: ۱۶۸

روس - روسیه: ۲، ۳، ۴، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۱۶، ۵۱۳

روم: ۲۸۴، ۴۱۰، ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۸، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۸،

۵۴۴، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۶، ۶۱۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۴، ۶۹۵

رومانیا: ۵۱۷

رومولس: ۱۸۵

رومیان: ۳۴۳، ۴۲۱، ۴۷۳، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۶۷، ۵۷۸، ۵۸۵، ۵۹۳، ۶۱۲، ۶۴۰، ۶۷۵

رویال انترپ (موسسه): ۲۴۵

ری: ۲۰، ۳۴، ۱۲۸، ۱۵۰، ۲۰۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۹۶، ۶۹۵، ۷۵۰، ۷۸۱

ریجوی (پروفیسور. و): ۱۵۱

ریزاسیوس: ۶۶۳

رگیزار هرموس: ۱۸۸

ریگستان: ۴۴۶، ۵۳۵، ۷۷۰

ریموس: ۱۸۵

ز

زاب (پل): ۳۴۶، ۷۷۴

زاب صغیر: ۴۹، ۲۹۹

زاب کبیر: ۴۹، ۱۰۸، ۶۷۲

زاد راکرت: ۳۵۵

زارن: ۶۰۰

زاریاسپ: ۳۶۰

زاگرس (تنگه): ۳۴

زاگرس (سلسله جبال): ۳، ۳۷، ۳۹، ۴۹، ۸۷، ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۹، ۶۴۹، ۶۹۰، ۶۷۰

زال: ۱۷۶

زاما: ۴۲۴

زامس: ۶۱۷، ۶۱۸

زایدبرند (جبال): ۴۱

زاینده رود: ۲۶، ۵۰

زیبور (کتاب): ۷۰۰

زییر: ۳۱، ۷۴۰، ۷۴۱

زخار: ۷۸۴

زراتوشترا: ۱۳۷

زرانگیها: ۴۴۰

زردشت: ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۸۳، ۳۵۸،

۳۷۸، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۶۶، ۶۴۴، ۷۰۲، ۷۴۶

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۱۹

زردشت پیغمبر باستان ایران (کتاب):

۱۳۳

زردشتیان: ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۴۶، ۷۴۶، ۷۶۹

زرنج: ۳۵۶، ۶۹۴

زگما: ۴۷۰

زلیخا: ۱۷۹

زنو: ۶۰۲

زنوبیا: ۵۴۹، ۵۵۴

زندهرود: ۱۲۹

زوپیروس: ۲۰۹

زوتبرگ (پروفوسور): ۵۳۳

زؤس: ۱۳۳، ۲۵۳

زومیر- زومر: ۶۹۷، ۷۰۰

زیاد بن ابیه: ۷۴۳، ۷۵۹

زید بن حسین: ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۲۷، ۷۷۱

زئوس: ۱۳۸، ۳۲۸

زیگورات (معابد سومری): ۸۰

زیوکز: ۳۱۵

ژ

ژاپون: ۴۴۹

ژازن: ۴۷۶

ژان هير كانوس: ۴۴۴

ژه پ. مهافي: ۳۹۳

ژه جي. فريزر: ۱۱۱

ژرمانيكوس: ۵۰۸

ژرمن (آلمان): ۵۲۸

ژرمن ها: ۱۸۲

ژلون: ۲۷۲

ژنوا: ۳۱۳

ژورنال مطالعات يوناني (شماره ۳۴): ۲۱۳

ژورنال: ۴، ۲

ژوستين: ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۶۷، ۴۹۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹

ژوستي نين: ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۳۲

ژوسفا باربرو: ۶۳۵، ۶۵۲

ژوسين: ۴۱۳

ژولين: ۵۲۸، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۷۵۹

ژوين: ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰

ژيحن: ۲۸

ژيگ: ۱۶۹

ژيلگام: ۷۶

ژيلگام (افسانه): ۷۵

س

ساتاژيديا: ۲۱۲

ساتراپ: ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۲۶

ساتراپها: ۲۱۲، ۳۰۶

ساتي بارزان: ۳۵۶

ساراس: ۶۷۱

ساراسن (قبائل): ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۱۲، ۶۳۸

تاريخ ايران، متن ج ۱، ص: ۸۲۰

سارد: ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۲۹

ساردانا پالوس: ۱۶۲

ساردس: ۳۴

ساردو: ۷۳۹

سارگن: ۸۷، ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۸

سادياتس: ۱۶۹

ساسان (خاندان): ۵۳۲، ۵۳۴، ۶۷۸

ساسانیان (سلسله): ۱۸۲، ۲۳۶، ۵۳۱، ۶۱۷، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۱، ۶۹۵

ساسی: ۶۴۵

ساکا (طوائف): ۲۶۲، ۲۵۶

ساکارتیتها: ۱۸۲

ساکسونها: ۷۴۶

ساگارتیان: ۲۶۱

سالبان- وان: ۶۷۱

سالونیک: ۳۱۲

سالامیس: ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۴

سام: ۶۲، ۱۶۸، ۱۷۶، ۷۲۰

سامارتینها: ۵۷۸

ساماریه: ۱۱۲

سامپسون: ۶۳۵

سامره: ۵۹، ۱۵۳، ۵۷۶، ۵۷۷

سامس: ۲۷۷، ۲۵۴

ساموستا: ۲۱۵

سامی (اقوام): ۴۷، ۶۵، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۹۲، ۲۳۰، ۲۵۱، ۵۳۹، ۶۹۶

سهاگک: ۵۹۹

ساید: ۴۲۹

سبا: ۶۹۹

سباستیان: ۵۷۱

سبریشوع: ۶۷۵

سبزوار: ۱۳۷

سپارتاکوس: ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۸۰

سپتیمیوس سوروس: ۵۳۷

سپیتامن: ۲۸۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۰۵

سترابو: ۴۹۵

ستون سنگی نرامسین: ۶۴

ستون کرکسان: ۸۴

سدارس: ۶۵۳

سدوم: ۹۸

سدی (جبال): ۶۹۰

سرتا: ۵۱۳

سرخس: ۴

سرزمین‌های خلافت شرقی (کتاب): ۳۸، ۵۰، ۵۸

سرداریا: ۶۲۵

سروستان: ۱۳، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹

سزیوم: ۵۷۲، ۶۶۲

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۱

سسوز: ۳۲۸

سس توس: ۲۷۷، ۲۸۱، ۴۲۸

سعد وقاص: ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۱۱

سعید: ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۷۰

سغد: ۳۹۹

سغدا- سغدیانان- بخارا: ۱۲۷، ۲۱۲

سغدیانس: ۲۸۹، ۲۹۰

سغدیها: ۱۵۷، ۳۶۸، ۴۱۳، ۳۵۹، ۳۶۰

سفاج: ۷۷

سفر به هند از خشکی (کتاب): ۱۵، ۲۳

سفر تشیه (کتاب): ۱۴۷

سفر داوران (کتاب): ۵۹۴

سفر ناحوم: ۱۴۹

سفرنامه نثارکوس (کتاب): ۳۱

سکاها (طایفه) - طوائف سیتها: ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۶۲، ۲۳۲، ۲۷۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۸، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۵۵۵، ۵۹۳

سکائی: رجوع کنید به تورانیان

سکستان: ۴۴۷

سکرین اف ج: ۴۴۷

سکنکا: ۲۳۲

سکودرا- سقوتری: ۴۸۳

سکویچ: ۸۳

سگارتی: ۲۳۲

سگارتیه: ۲۰۹

سلاطین پنجگانه (کتاب): ۱۹۷

سلامیس: ۲۷۳

سلت (طایفه): ۳۹۷، ۳۹۸

سل سوریه: ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۷

سلطان سلیم عثمانی: ۷۲۹

سلطنت‌های باستان (کتاب): ۵۹

سلطنت‌های پنجگانه راولینسون (کتاب):

۲۳۸

سلکوس چهارم- میلوپاتر: ۴۳۵

سلکوس (خاندان): ۴۱۷

سلکوس دوم: ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵

سلکوس سوتر: ۴۰۴

سلکوس کالینیکوس: ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۴

سلم بن زیاد: ۱۷۵، ۱۷۶، ۷۶۲

سلمان فارسی: ۷۱۸، ۷۴۵

سلوسی: ۵۷۳، ۶۲۰

سلکوس کالینیکوس: ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۴

سلوکس نیکاتور استراتونیس: ۳۹۴، ۳۹۷

سلکوس (خاندان): ۴۱۷

سلوکس: ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۱۵

سلوکس نیکاتور استراتونیس: ۳۹۴، ۳۹۷

سلوکیه (سلسله): ۱۸، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۳۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۲

۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۶۶۳

سلوکیه (بندر): ۴۱۷

سلی سیه (رودخانه): ۲۸

سلیمان: ۱۰۹، ۱۷۴، ۲۳۴، ۷۲۳، ۷۶۸، ۷۶۹

سمر دیس: ۲۰۹، ۲۳۲

سمرقند: ۳۷، ۲۱۲، ۳۶۱، ۵۵۲، ۶۲۹، ۷۵۹، ۷۶۶

سمسوایلونا: ۱۰۱، ۱۰۲

سمورامات: ۱۵۲

سمیتیک - مردوک - مدمک: ۱۵۱

سمیتها: ۱۲۶

سمیرامیس - شاهزاده خانم بابلی: ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۶، ۳۷۰

سناتروک: ۴۶۴

سناخریب: ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۵۶۱، ۶۶۷،

سن اگوست: ۵۵۳

سن ایوی: ۶۳۰

سنجار - سنگارا - سینگارا: ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۹، ۶۲۸

سندباد ملاح: ۳۱، ۶۹۱، ۷۸۱

سند (رود): ۱، ۲۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۴۲۰، ۵۹۴، ۶۹۸، ۷۵۹، ۷۶۷

سنکا: ۴۵۸

سنوس: ۳۶۴، ۳۶۷

سواد: ۶۸۶

سوارياسو (دریاچه): ۵۸۹

سواکین: ۴۰۰

سوتر (کراثونوس): ۳۹۵، ۴۴۱

سورماسس: ۵۸۰

سوروس: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۳

سومر (قوم): ۳۷۵

سورنا: ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۵، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۱۰

سوریاش: ۱۰۲

سوریه: ۱۲، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۱۰۹، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۰،
۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۸۶،
۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۶۷، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۶، ۷۷۲

سوزیانا: ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۳۷

سوسیا: رجوع کنید به طوس

سوسیته ها کلیت (کتاب): ۳۷

سوفوکل: ۳۹۲

سوق الاهواز - بازار هوز یا خزرها: ۵۵

سوکل: ۹۷

سولا: ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۵۹

سولون: ۱۹۱

سومر: ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۶۵، ۷۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۳

۸۰، ۸۷، ۸۸، ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۰، ۱۲۱

سومر و اکد (کتاب): ۸۸

سومریان (اقوام): ۴۷، ۶۶، ۱۲۶، ۱۳۱

سون هدین: ۱۵، ۲۳

سونیون: ۲۵۶

سوهاموس: ۵۲۱

سوئز (خلیج): ۲۵۷

سوئہ تینوس: ۵۶

سولہ لی: رجوع کنید بہ تیسفون

سہراب: ۱۷۸

سہند (کوه): ۸

سیاوش: ۱۷۹

سیبری (صحرا): ۱۲۸، ۲

سی بیل (کتاب): ۴۸۰

سیپ پار: ۱۹۶

سییر: ۴۵۲، ۱۱۴

سیترنتکما: ۲۳۲

سیتیان و یونانیان (کتاب): ۲۱۹

سیحون (رود): ۲۷، ۲۸، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۸۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۸۹، ۴۱۵، ۶۱۴، ۷۵۹، ۷۶۶

سیدنوس: ۳۳۴، ۴۸۱

سیراکوس: ۲۷۲

سیرایا ارہ (کوه): ۸

سیرجان: ۳۷۲

سیرسیزیوم: ۶۱۹

سیروس (رود): ۲۷، ۶۱، ۵۷۲

سیریادیس: ۵۴۷

سیریل: ۶۱۹، ۶۰۱

سیزیکوس: ۳۲۸

سیستان: ۱، ۴، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۴۱، ۴۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۲، ۳۵۶، ۳۶۹، ۴۰۶، ۴۵۶، ۵۹۷، ۶۴۶، ۶۹۴، ۷۳۹، ۷۶۴، ۷۸۲، ۷۶۶

سیستوس: ۴۲۹

سیسیل (جزیره): ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۹۰، ۲۹۴، ۴۰۴، ۴۲۱، ۵۲۸

سیکلاد (جزائر): ۳۹۷

سیکلادس: ۳۳۳

سیکوس نیکاتور: ۳۸۱

سیگیوم: ۲۴۹

سیلاکس: ۲۱۹، ۲۲۰

سیمرامیس: ۲۳۱

سیمن: ۲۸۲

سیمور: ۹۰

سیمون دومون فرت: ۲۸۶، ۵۵۳

سیمریها: ۱۵۲، ۱۶۷

سیناتروس: ۴۵۷

سینا (شبه جزیره): ۴۲

سینان: ۳۸۳

سینسل: ۴۱۲

سینوپ: ۴۵۳

سینوسینالا: ۴۲۴

سیویروس: ۵۴۳

سیه پوره: ۶۱۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۴

سی ین نه زیس: ۲۹۴

ش

شاپور اول: ۵۶، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۶۴۲، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷

شاپور ذو الاکتاف یا شاپور کبیر: ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵

شاپور سوم: ۵۸۵، ۵۸۶

شاراکس: ۴۳۱

شارل مارتل: ۷۶۹، ۷۷۱

شاسر: ۳۵۴، ۴۴۳

شافعی: ۷۵۶

شالسدون: ۶۰۱

شالسی: ۴۲۷

شام: ۳۸۷، ۵۳۸، ۶۱۲، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۶، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۲

شاماش: ۵۲۷

شام لوای: ۷۷۹

شانکر (تئاتر): ۱۴۳

شاور (رودخانه): ۷۱، ۵۶

شاهپور (بندر): ۳۶

شاهرود: ۷۶۰، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۲

شاه عباس: ۲، ۴۳

شاهنامه فردوسی: ۱۳۷، ۱۷۳، ۵۳۲، ۵۳۳، ۶۴۶

شاهین براز: ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۳

شبدیز: ۶۷۳

شبه جزیره عربستان: ۶۹۸

شرح زندگانی اردشیر (کتاب): ۲۹۳

شرح یک مسافرت شخصی از هند به لندن:

۲۳۱

شرقاة: ۵۰۳

شرق نزدیکتر (کتاب): ۳۶

شریش: ۸

شریعت (دروودخانه): ۲۶

ششمین سلطنت شرقی (کتاب): ۴۱۰، ۴۱۳

شط العرب: ۲۵، ۵۱، ۵۴، ۶۹۸

شط فرات: ۵۷۲

شعبه انشان: ۱۸۶

شکسپیر: ۴۸۱، ۴۷۸، ۳۹

شیلخاکین شوشیناک: ۱۰۳، ۹۴، ۶۹

شلمانسر: ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۰۸

شلمنزر: ۱۱۰

شماشریب: ۲۶۰

شمر: ۷۶۳، ۷۵۳، ۷۵۲، ۷۵۱

شمسی اداد: ۱۵۲

شمش خدای آفتاب: ۱۰۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۵

شمش شومو کین: ۱۱۵

شمطا: ۶۷۵

شندلر: ۴۱۴

شغار: ۹۸

شنکویی: ۶۱۵

شوانا: رجوع شود به بابل

شوش - سوسوفکا: ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۴۲،

۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۹۵

شوشتر: ۱۲، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۵۳، ۶۹۲

شوتروک ناخونتا: ۹۴، ۱۰۳

شوش (جلگه): ۶۴

شوش (قصر): ۲۴۰

شوش (معابد): ۹۵

شوشیناک (معبد): ۹۱

شهربانو: ۷۵۳، ۷۵۴

شهریار: ۶۷۸

شیهه: ۷۰۳

شی پیه (کتاب): ۲۳۴

شیراز: ۱، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۱۸۲، ۲۴۲

شیر خدا: ۷۵۵

شیرین: ۶۴۲، ۶۷۴، ۶۷۵

شیشاک: ۱۰۹

شیطان روی: ۷۰۲

شیلز: ۲۴۶

ص

صائف: ۷۰۶

صائبی: ۷۰۰

صائبین: ۷۰۰، ۷۵۲

صد دروازه: ۴۹۲

صدوقیان: ۱۴۷

صفا: ۷۰۱، ۷۲۰

صفاریان (سلسله): ۱۷۸

صلح ایامه: ۴۳۰

صنایع قدیم ایران (کتاب): ۲۰۱

صنعا: ۷۰۴، ۷۰۵

صنعت باستان ایران (کتاب): ۱۳۶

صور (بندر): ۳۰۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۹۱، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۸۳

صیدا: ۲۹۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۹۱

ض

ضحاک: ۱۷۴، ۱۷۵

ط

طاق بستان: ۵۸۵، ۶۵۲

طاق کسری: ۶۸۷، ۶۸۸

طالس: ۱۷۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۶

طبس: ۴۱۲

طبرستان: رجوع شود به مازندران

طبری، ابو جعفر محمد: ۵۳۳، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۹۴

طبریہ: ۷۳۳

طخارستان: ۷۶۶

طرابلس: ۷۳۶

طرابوزان: ۳، ۳۶، ۴۵۳

طراس: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۵۲

طرسوس: ۲۹۴

طلحه: ۷۴۰، ۷۴۱

طلوع جغرافیای جدید: ۶۳۰

طوس: ۱۲۸، ۳۵۵

طهران: ۴۴، ۳۵۰

طی (قبیله): ۷۳۲

ع

عالم: ۱۰۳

عایشه: ۷۴۰، ۷۴۱

عباس: ۷۲۹، ۷۳۰

عباسیان: ۷۳۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹

عبد الرحمن بن مسلم - ابو مسلم: ۷۱۱، ۷۳۷، ۷۷۲

عبد الشمس: ٧٣٠

عبد الله: ٧٠٤، ٧٣٠، ٧٧٤، ٧٨٠

عبد الله ابو العباس: ٧٧٧

عبد الله بن زبير: ٧٤١

عبد الله بن معاويه: ٧٧٢

عبد الله بن مروان: ٧٧٤

عبد المطلب: ٧٣٠

عبد الملك: ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٧، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٥، ٧٦٧، ٧٧٠

عبد مناف: ٧٣٠

عبريان: ١٣٩

عبيد الله: ٧٥٠، ٧٥٢، ٧٥٣

عتبه: ٦٩١، ٦٩٢

عثمان: ١٦، ٧١١، ٧٢٧، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٥٥

عدن: ٦٢٦، ٦٩٩

عراق: ٦٧٩، ٦٩٠، ٦٣٤، ٧٣٥، ٧٤٣، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٦٢، ٧٦٨، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٩

عراق (جلگه): ٦٩٠

عرب: ٢٦٢، ٤٤٦، ٦١٣، ٦٨٠، ٧٠٢، ٧٠٩، ٧١٨، ٧٢٤، ٧٢٩، ٧٣٣، ٧٣٥، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٧٥

عربستان: ١٩، ٤٦، ٤٩، ٩٤، ٩٧، ١٠٥، ١٠٨، ٢١٢، ٢١٥، ٢٢٠، ٦٢٦، ٦٤٨، ٦٨٥، ٦٧٩، ٦٩٢، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٢١

٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٦، ٧٣١، ٧٣٢

عربستان (دریای): ٣٠

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۷

عربستان مهد مذهب اسلام (کتاب):

۶۹۷، ۷۰۰

عرفات (کوه): ۷۰۲

عزت: ۵۱۲

عزرا (کتاب): ۶۴، ۱۹۸

عشق آباد: ۷۲، ۱۲۸

عقبه (خلیج): ۵۲۶، ۷۳۱

عکا: ۳۰۴، ۴۱۷

عکرمه: ۷۳۴

علاء: ۶۹۲

علی بن ابی طالب: ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۹

عمارات پاسارگاد: ۱۷۴

عمارت خسرو (کاخ): ۶۴۹، ۶۵۱

عمان: ۶، ۵۳، ۶۹۹، ۷۲۲

عمر: ۱۳، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۵

۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۵

عمر بن عبد العزیز (یزید دوم): ۷۶۹، ۷۷۰

عمر خیام: ۳۲، ۵۹۵

عمرو عاص: ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۴

عمر سعد: ٧٥٠، ٧٦٣، ٧٦٤

عیسی: ١٤٥، ٥٨٨، ٦٠١

غ

غازا: ٢٠٤

غازان: ٧٢٤

غدیر خم: ٧٥٤

غزنه: ٧٥٩

غزوه تبوك: ٧٢١

غزوه بدر: ٧١٧

غزوه مونه: ٧٢١، ٧٣٠

غزه: ٤٢٣، ٦٩٩

غور (دره): ٤٦٥

غور (رود): ٥٨٠

غور (وادی): ٤٦٣، ٤٦٤، ٥٨٠

ف

فادرشیل: ٦٧

فراه: ٣٥٧

فارس: ٤، ٥، ٦، ٥٥، ١٢٩، ١٥٠، ١٥٨، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٩، ٢٠٩، ٥٣٤، ٥٣٥، ٦٩٢، ٧٤٣، ٧٤٦، ٧٥٩، ٧٧٠، ٧٩٣

فارسال: ٤٧٩

فارسی تاریخ عرب و اسلام: ۷۴۸

فارنا باز: ۳۰۱، ۳۰۵

فارنا سیز: ۴۷۹

فارن سپس: ۲۰۰

فازیس: ۴۶۲، ۴۶۳، ۶۲۳

فاطمه: ۷۱۹، ۷۳۰

فالانژ: ۳۱۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۸

فالرون: ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰

فالکونیر: ۳

فانس: ۲۰۴

فاو (شط): ۵۵

فتاسار ساس: ۶۰۸، ۶۰۹

فتح الفتوح: ۶۹۴

فتحعلیشاه: ۲۲۴

ف. ر. آ. س: ۵۳۶

فراارتس - فراورتیش: ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹

فرادا: ۲۳۲

فرادیس: ۲۲۷، ۶۴۲، ۶۵۵

فراعنه (سلسله سوم): ۴۶

فرانسویان: ۸

فرانسه: ۸، ۷۰، ۳۶۱، ۶۹۸

فراورت: ۲۰۹

فرات (رود): ۳، ۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۲، ۷۹، ۱۱۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۳، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۴۴، ۵۵۸، ۵۶۸، ۵۸۱، ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۰، ۷۵۲

فردوسی: ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹ ف ۱۸۰، ۳۲۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۰، ۵۸۹، ۵۹۴، ۶۳۲، ۶۴۶

فرخزاد: ۶۷۸

فرعون: ۹۷، ۱۰۸، ۴۲۶، ۶۸۹

فرغانه: ۷۶۶، ۷۷۰

فرس من: ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۰

فرگوسن: ۵۰۱

فرناک: ۴۶۵

فرورتس: ۲۳۲

فروهر: ۱۴۰

فرهاد: ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۷، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۷

فرهاد اول: ۵۰۵

فرهاد چهارم: ۴۸۵، ۴۹۰، ۵۰۷، ۵۰۹

فرهاد دوم: ۴۴۳، ۴۴۹

فرهاد سوم: ۴۶۴

فرهادک - فرهاد کوچک: ۵۰۸، ۵۱۰

فرهاد و موزا: ۵۰۶

فرئدگند: ۳۸۶

فریدون - تویتونا - تویتانا: ۱۷۳، ۱۷۵

فریزر، ژ. ج: ۳۸۲

فریزر (کتاب): ۱۴۵

فریژی: ۱۶۸، ۱۹۴، ۴۵۰، ۶۶۵

فریلکس - اقاتوخلس: ۴۱۳

فریگی‌ها: ۱۶۹

فیروزآباد (کاخ): ۶۴۹

فریگیه: ۱۶۹، ۲۱۴، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۰۱

فری‌یاپت: ۴۳۱

فغفور چین: ۶۹۶

فکاس: ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۲۹

فلات ایران: ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۳۴۸

فلات مرکزی: ۶۹۸

فلامی نینوس: ۴۲۶

فلزات در قدم و قدامت: ۴۲

فلسطين: ۴۵، ۴۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۱۲، ۴۳۷، ۵۱۵، ۴۳۸، ۴۸۳، ۶۶۷، ۷۷۳، ۷۷۸

فن گوتشمید: ۴۱۰، ۴۱۲

فوت: ۱۶۶

فوسر: ۱۹۴

فوسیان: ۲۶۶، ۳۱۶

فوسیسی: ۲۶۸

فونیسیه: ۴۶۳

فیروزآباد: ۶۴۸

فیروزان: ۶۹۳، ۶۹۴

فیراص: ۶۸۱

فیروز مهران: ۶۱۱

فیروز: ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۷۸

فیسنا: ۳۶۲

فیشون: ۲۸

فیلاذلفوس: ۳۹۳، ۴۴۰

فیلاذلفی: ۸۳

فیلتروس پرگاموم: ۳۸۱

فیلقوس روم: ۳۲۰

فيلوستراتوس: ٤٩٦، ٥٠٠

فيلومتور: ٤٤١

فيله تاروس: ٣٩٨

فيل هلن: ٤٩٣

فيليب: ٣١٣، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٨٢، ٣٩٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٧، ٤٥٨، ٥٣٢، ٥٤٤

فيليب پنجم: ٤٢٢، ٤٣٥

فيليب و اسكندر مقدوني (كتاب): ٣١٩، ٣٦١

فيلبيك: ٣١٦

فيلبيكوس: ٦٥٩

فيفيقي: ٢٥١، ٢٧٠، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧

فينيقيه: ٩٧، ١٩٨، ٢٠٤، ٢١٢، ٢٨٤، ٢٨٧، ٣٠٩، ٣٢٦، ٣٣٨، ٤٢٩، ٤٣٨، ٤٣٩

فينيقيان: ١٠٩، ٢٦٢، ٢٨٥، ٣٠٩، ٣٤٠

ق

قادسيه: ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٨، ٦ ب ٦

قارض: ٧٨٤

قارون: ١٨٧

قالپش - گالپوش: ٣٥٥

قان ينيگ: ٥٢٥، ٥٢٦

قائن: ٢٥

قباد: ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۵، ۶۳۶، ۶۷۶، ۶۷۷

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۰

قبرس: ۱۱۲، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۷، ۷۳۸

قپه داغ: ۲

قتیبه: ۷۶۸، ۷۶۶

قحطبه: ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۷

قدس الاقداس: ۴۳۸

قران: ۲۳، ۱۷۴، ۷۰۰، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸

قرسول: ۷۷۳

قرطاجنه: ۴۲۱، ۶۶۸

قریش: ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۳۸، ۷۴۵، ۷۷۷

قزل الانگ (سد اسکندر): ۳۳

قزل اوزن (رود): ۱۸، ۲۶

قسطنطین: ۵۲۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۸۲، ۵۸۷

قسطنطنیه: ۲۱۷، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۶۹

قشم (جزیره): ۴۴

قصر داریوش: ۷۰

قصر شیرین: ۵، ۶۴۹

قصی: ۷۰۲

قَعْقَاع بن عمرو: ۶۸۶، ۶۹۰

قَفْقَاز (جبال) - کوه قاف: ۳، ۶، ۱۸، ۳۳، ۳۹، ۱۷۵، ۲۱۵، ۵۵۹، ۶۰۹

قَفْقَازِیَه - (در بند): ۴۴، ۵۹۶

قَلب آسیا (کتاب): ۶۲۵، ۷۶۶

قَم: ۳، ۲۵

قَندهار: ۳۵۷، ۷۵۹

قوچان: ۲، ۴۱۲

قور (دره): ۶۷۰

قومیس: ۴۱۴، ۶۹۵

قَهستان: ۶۹۴، ۷۳۸، ۷۴۶

قِیاد: ۷۶۷

قیر (بندر): ۵۰

قِیساریه مازکا: ۵۴۷

قِیصر - سزار: ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱

ک

کازس (کیوس): ۶۱۷

کابل: ۱۲۸، ۱۷۶، ۳۵۷، ۴۲۰، ۷۳۹، ۷۵۹، ۷۶۵

کابی سیس. رجوع شود به کبوجیه

کاپادوکیه: ۱۶۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۶۱، ۳۳۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۴۷،

۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱

کاپری (جزیره): ۵۰۹

کاتراکه: ۶۷۳

کاتالوگ اشیاء موزه بریتانیا (کتاب):

۴۱۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۱

کاتها: ۱۴۵

ک، آ، ث کرسول: ۶۴۷

کادمیا (قلعه تب): ۳۲۳

کادوسیان: ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۵۰

کاراکالا: ۵۲۳، ۵۲۴

کارتاژ: ۳۴۰، ۳۷۴، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۵۲، ۷۳۸

کارتاژیان: ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۹۰

کاردان: ۲۳۱

کارداس: ۳۳۵

کارسوس: ۴۸۸

کارمانیان: ۱۲۹

کارمکیش: ۱۶۵

کارنامک: ۵۳۳، ۶۴۶

کاروس: ۵۵۵، ۵۵۶

کارونه: ۴۵۸،

کارون: ۵۰، ۵۱، ۵۳

کارون- اولیوس- بازی تیگریز: ۳، ۵، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۱۱۶، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۴۰، ۵۴۹، ۶۹۲

کاره: ۵۲۴، ۵۷۱

کارینداشی: ۱۰۷

کاریه: ۱۸۴، ۲۱۲، ۳۳۱، ۳۴۳

کازاکا: ۶۷۰، ۶۷۲

کازرون: ۵۵۰، ۵۵۱، ۶۱۳

کازکی (رود): ۵۰

کاساندان: ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۲

کاساندر: ۳۹۰، ۳۹۳

کاسپیان: ۲۶۲

کاسندر: ۳۱۲

کاسیلیوس باسوس: ۴۸۲

کاسیوس: ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۱

کاشان: ۳، ۲۵، ۴۲

کاشغر: ۵۲۵

کالاه (شهر): ۱۶۲

کالدوش: ۱۱۲، ۱۱۳

کالسدون: ۶۶۸، ۶۷۲

کاللی نیکوس: ۴۱۵

کالمن نماتی: ۴۴۷

کالیاس: ۳۰۲، ۲۸۷، ۲۸۵

کالیستن: ۳۳۵

کالینکوس: ۶۵۹، ۶۱۳، ۵۷۲

کاماژن: ۴۴۸

کامپیل تومپسن (کاپینر): ۶۳

کامپوس: ۳۰۰

کامیس: ۳۱۰

کانزاکا: ۶۷۲

کانون گرنیول: ۲۴۵

کاوه: ۱۷۵

کایوس: ۵۱۰، ۵۰۸، ۵۰۷

کبرسن: ۳۰۶

کبریاس: ۳۰۵، ۳۰۴

کبوجیه اول: ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۲

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۶

کتزیاس: ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۲، ۲۲۷

کتوری: ۲۵۳

کتیبه آشور بانپال: ۴۲، ۱۰۶

کتیبه بابلی نمرود (کتاب): ۷۶

کتیبه بیستون: ۴۹، ۲۰۵، ۲۳۰

کتیبه تیگلات، پیلسر: ۱۵۶

کتیبه‌های میخی آسیای غربی (کتاب):

۱۰۶

کتیبه میخی پارسی: ۲۰۲

کتیبه نقش رستم: ۲۱۷

کتیبه نیپ‌پور: ۸۳

کرر لا عمر - قدر لگاماد: ۹۸

کراتوس: ۳۴۸، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۲۰

کربلا: ۷۵۱

کراچی: ۵۳

کرانسورسک (خلیج): ۳۳، ۳۴

کراسوس: ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۴۶

کراسوس بالمره: ۴۷۴

کراثونوس: ۳۹۵، ۳۹۶

کربلا: ۷۴۷، ۷۵۳، ۷۵۷، ۷۶۳

کربوله: ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴

کرت: ۴۳۱

کردستان: ۵۶۲، ۵۷۵، ۶۲۸

کردون: ۴۶۴

کرخه رود- اوکنسو- کواسپس: ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۳۸۸

کرزاک سس- خشایارشا: ۲۳۸، ۲۳۹

کرزن: ۳۵۱، ۶۵۳

کرزوس: ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۴۸، ۲۷۹

کرزکسس: ۲۵۹

کرزوس: ۲۰۰

کرکه- کرکوت: ۵۹۷

کرمان: ۱، ۴، ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۴۵، ۳۵۷، ۴۰۶، ۵۳۵، ۵۸۴، ۶۹۴، ۶۹۶

۷۳۹، ۷۴۳، ۷۴۶، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۰

کرمان، رودبار: ۴

کرمانا: ۱۸۲

کرمانشاه: ۵، ۳۴، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۸، ۲۳۱، ۶۵۲، ۶۵۴

کرییل: ۱۶۵

کرت، تنگه، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۰۱، ۳۱۷، ۴۵۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹

کرتی: ۲۶۹

کرنفون: ۶۱، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۴۷

کرنلیسا: ۴۷۹

کرهه - کاره: ۴۷۲

کریستن سن: ۶۳۵

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۳

کریستی: ۳۴۶

کسری: ۶۲۶، ۶۳۳، ۷۱۹، ۷۵۹

کس سی ها: ۲۱۵

کسماس اندی کیلست: ۴۰۰

کسیت (قوم): ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۱

کشفروود: ۴۱۰

کشمیر: ۳۱۹

کسئه: ۵۷۴

کمبوجیه: ۱۴۶

کعبه: ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۲۰

کلات نادری: ۲، ۴

کلاژوسن: ۳۰۲

کلبرت ولکر: ۱۰، ۱۲

کلخی: ۱۰۷، ۱۰۸

کلدانیان: ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱

کلده: ۴۹، ۲۱۲

کلمات و مواضع (کتاب): ۶۳۰

کلمد: ۶۹۹

کلنه: ۵۹

کلودیوس: ۵۱۱

کلومن: ۴۰۴

کلهماران (کوه): ۴۱۶

کلی (پروفسور): ۹۹

کلئارکوس - کل آرخ: ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸

کلیتوس: ۳۳۰

کلیسای آشوری (کتاب): ۴۹۹، ۵۶۶، ۵۸۸، ۶۷۵

کپستن: ۲۴۹

کلیکه (ولایت): ۲۵۴، ۳۳۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۳۵، ۴۵۴، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۴، ۶۷۱

کلئوپاترا: ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۹

کلئومپروتوس: ۲۷۳

کماژن: ۵۲۷

کمبروجیه - کامبی سیس - کبوجیه: ۱۴۶، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۶

کمتی یولوس: ۶۵۹

کتوس لاینوس: ۴۸۲

کندی: ۴۹

کنستانتیوس: ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰

کنعان: ۴۳۸

کنن: ۳۰۱

کن نیون، ر. ل: ۳۹

کنه: ۶۹۹

کوات: کواد- قباد: ۶۰۴، ۶۱۵

کوت عماره: ۵۴

کودور کوکومل: ۷۷

کودورمبوگ: ۱۰۲

کودورنان خوندی: ۹۱، ۱۱۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۴

کوروش کبیر: ۶۷، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵،
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۵۹، ۳۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۷۰، ۵۳۳، ۶۳۰

کوروش کوچک: ۲۹۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲

کورسرها: ۴۶۰

کورسیرا- کرفو (جزیره): ۲۶۴، ۴۰۴، ۴۲۱

کوروس: ۳۹۴، ۶۲۸

کوریا- کورا: ۶۰۴

کوری کلزو: ۱۰۳

کوس: ۳۹۸

کوسیها (طایفه): ۳۷۴، ۵۹۴

کوشان (تنگه): ۳۵۸، ۵۳۵

کوشان (طایفه): ۵۹۳، ۵۹۸

کوفه: ۶۸۴، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۸۲

کوکانشر- امی زدوگا: ۹۶

کولو: ۶۲۵

کوناکسا: ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۷، ۳۴۵

کونستانیا: ۶۵۹

کوهوتو (کوبار): ۶۱۶

کویت: ۶۷۹

کویزی: ۲۷۰

کویشسانگک: ۵۹۳

کوئنتوس کورتیوس: ۳۶۶

کویته: ۱۵

کویر (صحرا): ۸

کیاکسار: رجوع شود به هوخشتر

کیانیاں: ۱۷۸

کی تدرن (کوه): ۲۷۴

کی تیون: ۲۸۶

کیخسرو - کاواھوسروا: ۱۷۹

کیدین خوتروش: ۱۰۳

کی زوس: ۶۳۲

کی زیکوس: ۴۵۹

کیس سیھا: ۲۶۱، ۲۶۶

کیسیا: ۶۵

کیش: ۵۹، ۳۰۶

کیشمر: ۱۳۷

کیقباد: ۱۷۸، ۴۱۱

کیکاوس: ۱۷۸، ۱۷۹

کیلیف: ۳۵۸

کیمریان: ۱۶۹

کیندوس: ۳۰۱

کینگ: ۷۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۵۶، ۵۰۳

کیومرث: ۱۷۴

کیونجیک: ۲۳۸

گ

گابا: ۱۸۲

گابینوس: ۴۶۷، ۴۸۰

گاتاها: ۱۳۱

گاتراکایاشیز: ۶۶۳

گاتها: ۱۳۹، ۱۴۰

گاردنر: ۴۱۰، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۰۵

گارگافی (چشمه): ۲۷۴

گازد: ۶۰۹

گالائیان: ۳۹۶

گالیها: ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۵، ۴۸۶، ۶۶۵

گالریوس: ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱

گالها: ۴۰۲، ۴۰۳، ۵۷۰، ۵۷۸

گالینو: ۵۴۸

گالیه‌نوس: ۵۴۷

گاوخونی: ۲۶

گدرزیان: ۱۲۹

گبریاس: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۵۹

گرا- القطف كنونى: ۴۲۰

گراتيد: ۵۹۹

گرتفتد: ۲۳۰

گرديوم: ۳۳۳

گرديوس: ۳۳۳

گركان- بوغازك: ۲، ۱۱، ۳۳، ۴۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۵۲، ۴۱۶، ۵۹۸، ۶۹۵، ۷۶۸، ۷۷۴

گركان (دره)-: ۳۱۰، ۳۵۵، ۴۰۹، ۴۱۰

گرمياس: ۵۶۸

گرندي: ۲۴۷، ۲۷۰، ۲۷۸

گروت: ۲۱۵، ۲۱۶

گريگورى: ۱۵

گز (دره): ۷۳، ۷۴

گشتاسب- گشتاسپ: ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۵۶

گشناسپده: ۶۷۸

گستاوويل: ۶۹۷

گسفاباربرو: ۳۷

گلابريو: ۴۶۱

گلستان سعدى: ۱

گلگيت: ۳۱۹

گلن: ۲۶۳

گمبولا: ۱۱۶

گمش تپه: ۳۳

گندار: ۲۱۲

گنداش - گداهش: ۱۰۱

گوادر: ۳۷۰

گوبازس: ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳

گوبی نو: ۲۰۰

گوت: ۵۹۱

گوتارزس: ۵۰۳

گوتها: ۵۸۵

گوتی: ۸۹

گوتید: ۶۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۶

گودا، پاتسی لکش: ۸۹

گودرز: ۵۱۰، ۵۱۱

گودرزه: ۲۹

گورجنس - گورگین: ۶۰۹

گوردین سوم: ۵۴۴

گوردیوم: ۳۳۲

گوزان: ۱۵۲

گوزن: ۲۴۴

گوگ: ۲۸

گوگچه: ۲۹

گولان (خانواده): ۲

گوگمل: ۳۴۳

گول: ۲۶۵، ۴۲۵، ۴۷۳، ۵۲۰

گولاشکرد: ۳۷۱، ۴۰۶

گولند: ۴۲

گوماتا: ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۵۹

گومره: ۹۸

گون: ۲۶۵

گویم: ۹۸

گهواره بشر: ۵۶۶

گیب: ۶۵۸

گیبون: ۵۱۶، ۵۳۰، ۵۷۶، ۵۹۱، ۶۰۴

گیلان: ۳، ۱۱، ۱۲۸، ۱۵۰، ۳۰۵

لاوديس: ٤٠٠، ٣٩٩

لاييدنوس: ٤٨٤

لايينوس: ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤

لاپيدوس: ٤٨٣

لات: ٧٠٠

لاد: ٢٥١

بلاد لارسا: ٩٩، ٩٢، ٨٤، ٥٩

سلسله لارسا: ٩٨

لارسيا: ١٦٢

لازيكا: ٦٠٩، ٦١٠، ٦١٩، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٤، ٦٣٩، ٦٧٠، ٦٧٢

لاسن: ٢٣٠، ٢٣١

لاكونيا: ٣١٧

لانگدن (يدوفسور): ٨٣

كوه لاله زار: ١٩، ٢٠

لامپ ساكوس: ٤٢٥، ٤٥٩

لاهور: ٣٦٧

لايارد، آج: ١٢٢

لايارد. سر. ه. ا: ٥٢

لبنان: ٤٦، ٣٠٩

لب (دریاچه): ۱۴، ۱۵ و ۴۵۶

لرد کرزن: ۲۳۴، ۲۴۲

لرد کلایو: ۳۷۹

لرستان (تنگه): ۴۹

لرستان (کوه): ۵۰

لرستان: ۳۷۴، ۴۳۷، ۵۵

لزلیاکیا: ۴۳۰

لغت بابل (کتاب): ۶۶

لقتس: ۷، ۷۰

لکتتیسوس: ۵۴۶

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۷

شهد لگشن: ۵۴، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰

لمنس: ۳۰۲

لن پول: ۷۳۰

لندن (موزه): ۱، ۷۳، ۱۱۷، ۱۵۹

لنگه: ۴۴

لوت: ۲، ۲۲، ۲۴، ۴۳، ۱۵۰، ۲۰۲، ۳۷۲، ۷۳۸، ۷۵۹

لوت سیستان: ۳۶، ۳۵۷

لود (اسم): ۶۲، ۱۶۸

لوديان: ۱۶۶

لوژارد- کلت (میترا): ۱۲۵

لوسیال: ۳۹۶

لوسیوس پتوس: ۵۱۳

لوسیوسولا: ۴۵۴

لوط (دریا): ۲۳، ۹۸

لولوی: ۹۰

لوکولوس: ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳

ل. و. لینگ: ۸۳

لهراسب: ۱۷۹، ۳۵۶

لهستان: ۵۸۶

لیبی: ۶۴

لیسیا: ۲۴۸، ۳۷۴

لیسیان: ۲۶۲

لیپ پار: ۵۹

لیدریه (دولت): ۱۶۸

لیدیہ: ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۳۰

لیدیها: ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰

لیزاندر: ۲۹۳

لی زیاس: ۴۳۹

لیزیماک: ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸

لیساندر: ۳۹۳

لیسی: ۲۴۲

لیسیاکیسا: ۴۲۶

لیکاننی: ۶۱۳

لی کین: ۴۵۶، ۴۵۷

لیکیه: ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۲

لیله الهدید: ۶۸۷

لینگ: ۴۷، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱

لیون: ۵۲۲

لئونیداس: ۲۶۵، ۴۲۷

م

ماتیو آرنولد: ۲۸، ۱۳۴، ۱۷۹

ماجوج: ۲۸

ماجی - صوفی: ۴۹۴

ماد (قوم): ۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳،

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۸

۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۳۵۰، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۵۹، ۶۹۵

ماد آتروپتن - آذربایجان: ۱۵۰

ماد کبیر - عراق عجم: ۱۵۰

ماداکتو: ۵۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۱

مادای: ۱۵۲

مادراجیانا - تهران: ۱۵۰

مادیس: ۱۶۱

مادیها: ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۶

مارابا کبیر: ۶۲۹

ماراتن (جنگ): ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۷۹

ماران (قلعه): ۷۶۸

مارب: ۶۹۹

مارتی دوپولیس: ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۷۱

مارجیها: ۴۱۳

ماردیا (مرو): ۴۱۸

مارسلینوس: ۱۵۰

مارسیل: ۱۹۴

مارسیل دیولافوا: ۱۳۶

مارشیمون: ۵۶۶

مارک آنطونی: ۴۸۰، ۴۹۰، ۴۹۱

مار کوپولو: ۳۱۹، ۳۴، ۲۲

مار کوپولو لویول: ۷۳۹

مار کو آنتونیوس: ۵۱۶

مار کوس آیتو خوس: ۴۸۰

مار کوس اورلیوس: ۵۲۰

مار کوس کراسوس: ۴۷۸

مار کوس لیسیندوس گراسوس: ۴۶۸

ماروتا: ۵۸۷

ماریتا: ۲۳۲

مازندران: ۳، ۱۱، ۳۹، ۱۵۰، ۱۷۸، ۳۵۴، ۴۰۹، ۶۹۵، ۷۶۸

ماساژت - ماساژیت: ۱۹۹، ۶۱۱، ۶۱۲

ماسپرو: ۵۱، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۰

ماسپرو، سر. ج: ۴۲

ماسپینانها: ۱۸۱

ماسیس تس: ۲۸۱، ۲۸۲

ماسیس تیوس: ۲۷۴

ماسیلیا: ۴۲۵

ماشیتا: ۶۵۰، ۶۶۸

ماک کریندل: ۳۶۱

ماکاله دولایت: ۲۱۲

ماکرینوس: ۵۲۴

ماگا: ۳۹۷

ماگنسیا (جنگ): ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴

ماگنسیا - مگتريا: ۴۵۱

ماگوگ: ۱۵۲

مال امیر: ۵۶

مالان (کوه): ۳۷۰

مالک اشتر: ۷۴۸

مالکی: ۷۵۶

مام: ۱۷۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۳۹

ماندانا: ۱۸۲، ۱۸۳

ماندیان: ۷۰۰

مانیها: ۵۵۰

مانولل: ۵۸۵

مانویها: ۵۵۲

مانی: ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۷۸۴

ماهانی (دکتر): ۳۹۹

ماہون، سرہندی ماہ: ۱۳، ۳۵۷

مپور: ۲۹

متاروس: ۴۲۲

متانیاں: ۱۲۹

متدر: ۷۰۰

مثنیٰ: ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵

مجلہ آسیایی سہ ماہہ: ۴۴۷

مجلہ انجمن آسیائی ہمایونی: ۶۷۴

مجلہ انجمن جغرافیائی ہمایونی: ۵۵۰

مجلہ موزہ: ۸۳

مجمع سلوکیہ: ۵۸۸

مجموعہ اشیاء موزہ بریتانیا (کتاب):

۵۰۳

مجموعہ کارہا (گویتہ) (کتاب): ۶۸

مجوس: ۱۳۰، ۲۳۲

مچیل: ۵۴

محسن: ۶۶۴

محمد (ص): ۵۲۵، ۵۳۰، ۶۹۷، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱

۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۲

محمد ابراہیم: ۱۵

محمد بن قاسم: ۷۶۷

محمرة: ۷۰۰

محمد حنیفه: ۷۶۳، ۷۶۴

مختار: ۷۶۳

مداین: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۱

مدیا: ۱۵۲

مدیانی‌ها: ۵۹۴

مدیترانه (دریا): ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۶۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۸۷، ۵۴۴، ۵۴۸، ۷۳۶، ۷۶۷

مدینه: ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۵۳، ۷۶۲

۷۸۲، ۷۴۰، ۷۴۸

مذهب مانی: ۵۵۰

مراخی‌ها: ۱۸۱

مریتا: ۲۰۹

مرجانہ: ۷۵۲

مرحسب: ۷۱۹

مرداخ- مردوک: ۱۹۶

مرداس شاه: ۶۷۳

مردها- ماردها: ۱۸۲، ۳۵۵

مردوک: ۱۰۴

مردونیه- ماردونیوس: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶

مرژیهای مرو: ۱۲۹

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۰

مرقد- مشهد: ۷۵۱

مرکند- سرمقند: ۳۵۹، ۳۶۰

مرناد (سلسله): ۱۶۹

مروج الذهب (کتاب): ۵۳۳، ۵۸۵

مرو: ۳۹۹، ۴۷۵، ۵۳۵، ۶۹۶، ۷۶۰، ۷۶۲

مروان: ۷۶۲، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۰

مروه: ۷۰۱، ۷۳۰

مریس: ۳۲۸، ۶۲۸، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۵

مزدک: ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۸

مزدکیان: ۶۰۸، ۶۱۸

مزوپوتامیا: (بین النهرین): ۵۱۳، ۶۶۱، ۶۶۵

مسافرتها و تفحصها در کلده و سوزیانا (کتاب): ۷۰

مستعصم عباسی: ۷۲۹

مسجد گوهرشاد: ۷۵۶

مسروق: ۶۲۶، ۷۰۶

مسعودی، ابو الحسن علی: ۱۳، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۸۵، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۱، ۷۶۱

مسکوکات پارتیها (کتاب): ۴۱۰

مسلحه: ۷۷۰

مسلم: ۷۵۰

مسندام (دماغه): ۳۰

مسندام (شبه جزیره حالیه): ۶

مسیلمه: ۷۳۲

مسیو دیولافوا: ۲۳۵

مسیح: ۵۳۰، ۵۴۰، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۶۵، ۷۴۳

مشهد: ۱، ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۴۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۶۵۷

مشهد مادر سلیمان: ۲۳۵

مشرق زمین: ۶۱، ۷۰، ۲۲۵

مصر: ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۵، ۴۵۱، ۴۸۰، ۴۸۹، ۶۶۸، ۶۷۸، ۷۱۹، ۷۲۹، ۷۳۶، ۷۴۳

مصریان: ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۱۰، ۳۹۰، ۴۱۷

مصعب: ۷۶۳

مصلی (تپه): ۱۵۶

مطالعات در تاریخ مشرق: ۱۰۱

مطالعات زبان یونان (کتاب جریده): ۵۰۱

معاویه: ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱

معبد بل - بعل: ۳۷۵

معبد بودا: ۷۸۳

معبد نین ژیدسو: ۹۰

معبد لیکوس: ۳۹۲

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۱

مغ: ۱۴۵، ۵۳۹، ۵۸۹

مغان: ۶۷۴

مغتسله: ۷۰۰

مغستان (مجلس): ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۱

مغرب- (دریا): ۲۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۴۰، ۴۵۱، ۵۲۵

مغول اور کنج: ۲۷

مغولستان: ۶۲۵

مغولها: ۷۲۴، ۷۶۰

مغها: ۶۳۷

مقاله ارنوپوبیل: ۸۳

مقاله متون تاریخی: ۸۳

مقان خان: ۶۲۵

مقبره سیروس: ۳۷۲

مقدار، زبان و عصر ادبیات پهلوی (کتاب):

۶۴۴

مقدسې: ۵۶

مقدونیه: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۶۸، ۴۹۷، ۵۶۸

مقنع: ۷۸۴

مکابی اول: ۴۴۴

مکابیز: ۴۳۸، ۴۳۷، ۲۸۸

مکران: ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۶۱، ۳۱۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۹، ۵۳۵، ۵۹۴، ۶۹۵، ۷۶۷

مکه یانوس کوتوال: ۵۴۵، ۵۴۷

مکه: ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۳۱، ۷۵۰، ۷۶۱، ۷۶۲

مگابیز: ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۹۵

مگارا: ۲۶۹، ۲۸۴

مگران (بیابان): ۱۹۵

مگنزی (ساحل): ۲۶۷

مگوک: ۲۸

مگیدو: ۱۶۵

ملاحظات در اطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران: ۲۱۳

ملتو: ۳۶۹

ملتان: ۳۶۹

ملکارت: ۳۳۹

ملوک الطوائف: ۵۳۲

ممالک شرقی خلفا (کتاب): ۵۵۰

ممالک شرقی دجله: ۹۰

ممسن: ۴۲۱

ممفیس: ۲۰۵، ۲۸۴، ۳۰۵، ۴۱۰

ممنون-امن کسبیر: ۶۵، ۶۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۸۱

منای (طایفه): ۱۵۳، ۱۵۷

اقیانوس منجمد شمالی: ۲

منچوها: ۷۷۷

منذر: ۶۱۲

منشتو: ۸۶

منصور: ۷۸۲، ۷۸۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۲

منظومه سومری در باب بهشت: ۸۳

منلاس: ۳۹۲

من نای: ۴۵۰

منوان (خاندان): ۴۲۳

منوچهر: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸

منوسیان (خانواده): ۳۰۳

منون: ۲۹۴

منوه: ۷۰۰

موآب: ۶۶۸

موتہ: ۷۲۰

موسی: ۷۸۴، ۷۱۲، ۵۲۵، ۹۹

موسیان (تپہ): ۶۳

موسی بن خزیم: ۷۶۵

موسی خورن: ۵۹۱

موسیو اویر: ۲۳۰

مور: ۷۸۴

مورو- مرژیانا- مرو: ۱۲۷

موزا: ۵۰۷، ۴۹۷

موزه لوور: ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۷۵

موژیانہ: ۲۰۹

مولتن: ۳۰۷

مولتون: ۱۴۵

مولتون، ژ. ح: ۱۳۳

مولون: ۴۳۹، ۴۱۷، ۴۱۶

مومسن: ۴۵۳

مونت سکوراین: ۵۵۳

مونس ماسیوس: ۵۶۹

مون سازیوس: ۶۰۹

مونه زس: ۴۸۵

موهوتان- مؤبد: ۶۱۵

مویر: ۷۲۳، ۷۳۱

مهاجرین سامی نژاد- کلدانی: ۱۰۵

مهارلو (دریا): ۲۹

مه بود: ۶۱۷

مهدی: ۷۸۱، ۷۸۴

مهداب: ۱۷۶

مهرداد: ۴۰۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹،

۴۷۹، ۵۰۳، ۵۱۱

مهرداد اشکانی: ۴۵۴

مهرداد اول: ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵

مهرداد دوم: ۴۴۹، ۴۵۵

مهرداد ششم- مهردادینت: ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۵

مهرنرسی: ۵۹۶

مهستان: ۴۹۹

محل ترمه: ۳۱۲

مهلپ: ۷۶۲، ۷۶۴

میتانی (دولت): ۱۰۸

میتای موشکی: ۱۶۸

میترا- میثرا- مهر: ۱۳۲، ۱۴۰، ۴۹۹، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۳۰۷، ۳۰۸

میتراوات (مهرداد): ۳۲۹، ۵۲۷

میتیلن: ۳۳۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۳

میدا- میت: ۱۶۸

میداس: ۱۶۸

میدان قادسیه: ۶۹۳

میدمی: ۳۲۲

میرخوند: ۶۶۰

میریادسر: ۶۵۳

میریوم: ۲۶۵

میزی‌ها: ۱۹۴

میس پیل: ۱۶۲

میسر گرترودبل: ۵۰۱

مسیلمه: ۷۲۶

می‌سیت: ۱۹۳

می‌سیه: ۲۹۴

ميفاز: ٣٦٧

ميكال (دماغه): ٢٧٧، ٢٨٢

ميلان: ٥٨٧

ميلت: ٣٩٩، ٣٣١، ٢٥١، ٢٥٠

ميلتن: ١٦٤

ميلتوس: ١٨٧

ميلتون: ٦٩١، ٣٤٢

ميليتاد: ٢٨٢، ٢٥٥

ميمنه: ٢٧٠، ١١٦

ميناب: ٣٩

مينگرليا: ٤٥٣

مئوبازوس: ٥١٢

ميسور، ويليام: ٦٦٥، ٦٨٩، ٦٩١، ٦٩٧، ٧٠٠، ٧١٠

ن

ناپلئون: ٣٤٦

ناحوم (ك): ١٦٠

ناحوم پيغمبر: ١٦٢

ناخونتائو: ٩٤

نادعلي: ٣٥٦

ناردین: ۳۵۵

نارسیس - نارسس: ۶۶۳، ۶۶۴

ناسایانسا: ۱۲۸

ناصر الدین: ۲۲۹

ناکزینا ساخلو (پادگان): ۳۶۳

ناکسوس: ۲۵۰، ۲۵۴

نانا: ۹۱

نبوزن: ۳۵۲

نبویولاس سار: ۱۶۱، ۱۶۲

نبویولسر: ۱۶۴، ۱۶۵

نبو کدنضر: ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۰۸

نبونید: ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۳

نبونیستر: ۱۰۵، ۱۱۰

نپوس (رود): ۲۶۷

نتوس: ۲۹۰

نجاشی: ۷۱۲

نجد: ۶۹۸

نحمیا: ۴۳۷

نختورهب: ۳۰۴

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۴

نخو: ۱۶۵، ۱۶۶

نرامسین: ۸۸، ۱۰۳

نرسی: ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۳

نرماشیر: ۴۲۰

نرمان‌ها: ۷۴۶

نرمرتوم - دریای شرقی - اریتریا (دریا):

۲۹۳

نرو - قیصر: ۵۱۲، ۵۱۴

نروا: ۵۱۶

نری: ۴۵۰

نساتیاتوس - اسونیز: ۱۲۹

نسطوریس: ۶۰۱، ۶۰۲

نسل اسنایکی: ۶۲۴

نشریات علمی انجمن شرقی آلمان: ۵۰۲

نصاری: ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۵۲

نصر: ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴

نصرانی: ۷۰۴، ۷۱۱

نصیین: ۵۷۹، ۵۹۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۸

نظام الملک: ۶۱۸

نظامی: ۶۴۲

نعمان: ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۹۳، ۶۹۴

نفوروت - نهفه ریت: ۳۰۳

نکتابو: ۳۰۹، ۳۱۰

نمرود: ۵۹، ۷۶، ۱۰۷

نمری - کردستان: ۱۵۱

نمسیس: ۵۰۰

نوبه: ۲۰۵

نوتو کا - کارشی: ۳۶۱

نوح: ۷۵، ۸۲، ۱۶۸

نوذر: ۱۷۷

نوشک ربان: ۶۱۸

نوده (دره): ۳۵۵

نوشی زاد: ۶۲۹

نولد که: ۲۱۶، ۲۷۹، ۲۸۳، ۵۳۳، ۶۴۶، ۶۶۵، ۷۴۵

نهروان: ۷۴۳

نه آر خ: ۳۶۹

نھاوند: ۴۹، ۶۹۳، ۶۹۴

نهر اردن: ۷۳۴

نهر الکلب: ۱۰۹

نهر پادشاهی: ۵۷۳

نهروان: ۶۷۲

نه نه (مجسمه): ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳

نثار کوس: ۳۱، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۱۸۲، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۵

نیبور: ۶۵۲

نیب پور: ۵۹، ۷۹، ۹۲

نیدنیتول: ۲۰۸، ۲۳۲

نیریز (دریا): ۶، ۲۹

نیسانا: ۱۲۷

نیسائیا: ۳۶۳

نیسوس: ۱۹۳

نیسین: ۹۲، ۹۹

نیشابور: ۱۲۷، ۴۱۰، ۵۵۰، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۱۷، ۷۳۸، ۷۶۰، ۷۷۴، ۷۸۱

نیفر: ۵۰۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۵

نیفوریتس: ۳۰۴

نیقیه (شهر): ۵۸۸

نيكاتور: ٣٨٨

نيكلسن و. آ: ٦١٢، ٦٩٧، ٧٢٨

نيكه - كابل: ٣٦١، ٣٦٢

نيل (رود): ٤٦، ٥٥، ٦٠، ١١٦، ٢٠٥، ٢٥٧، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٠٥، ٣٨٣، ٤٦٨،

نين مار: ٨٦

نين نى - ايشتر: ٨٨

نينوا: ٥١، ٦٥، ٧٢، ١٠٧، ١١٣، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٥، ١٤٩، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٥،
١٦٦، ١٩٠، ٢١٥، ٢٩٦، ٦٩٦

و

واتيكان: ٥٢٩

واحه مرو: ٣٣

وارازتاد (موشك): ٥٨٥

وارونا: ١٢٩

وال آرسازيس - وال ارسايس: ٤٥٠، ٥٥٦

والاجا: ٦٨

والرين: ٥٦، ٥٤٢، ٥٤٥، ٥٥٠، ٥٥٨، ٦٥٣، ٦٥٤

والن: ٥٧٩، ٥٨١

والن سى نين: ٥٦١، ٥٧٩

واليزبوج: ٦٧٥

وان: ٢٩، ١١٠، ١٨٠، ٤٣٧

واهان: ۵۹۹، ۶۰۰

ویر: ۳۲۵

وخش آب- رودخانه وخش: ۲۸

ودانا: ۲۵۶

ورا: ۴۸۶

وردان: ۵۱۰، ۵۱۲

ورزش تفریحی در ایران شرقی: ۳۹

ورونا- اورانوس: ۱۳۹

وره ران- بهرام: ۵۵۴

وزیر آباد: ۳۶۷

وسپانیان: ۵۱۵

وست: ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶

وگابانته: ۵۸۱

وگر آم، و. آ: ۴۹۹

ولاگاس- بلاش اول: ۶۱۷

ولگا: ۳۱، ۳۷۴

ولگاش- بلاس- بلاش: ۴۹۹، ۵۹۹، ۶۰۰

ولگاش پنجم: ۵۰۴

ولید: ۷۶۵، ۷۶۷

ولید دوم: ۷۷۲

ونتید یوس: ۴۸۶

وندروس: ۳۶۸

وندیداد- ویدوات- شریعت بر ضد دیوان:

۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵

ونن: ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱

ونیز: ۳۱۳، ۶۵۲

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۶

وولی (مستر): ۸۰

ویب: ۶۸۴

ویتاکسا: ۴۹۳

وی تیلوس: ۵۰۹، ۵۱۰

وید: ۱۲۹

ویداز یا معرفت- ویداز- (ک): ۱۳۴

ویسپرد: ۱۳۹

ویستاسب- هیستاسب: ۱۳۷، ۲۰۲

ویکتوریا: ۲۲۵

ویکرتا: ۱۲۸

ویگرام: ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۳، ۶۷۵

ويليمس (ژنرال): ۷۰

وينلكر: ۹۷، ۱۰۵

ويل: ۲۴۷

ويلر: ۲۹۴

ويلس: ۱۹۴، ۲۱۲

◦

هاترا- (الحضرة): ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۳، ۵۴۶، ۶۴۶، ۶۴۷

هاتف: ۲۶۸

هاتف دلفى: ۱۸۸

هادريان: ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۴۷

هادى: ۷۸، ۷۸۳

هارپاگوس: ۱۸۴

هارپالوس: ۳۱۸

هارموديوس: ۳۴۷

هارون الرشيد: ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۶

هاسد روبال: ۴۲۲

هاشم: ۶۹۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۳۰، ۷۷۰، ۷۷۷

هاشمى، خاندان: ۷۷۹

هاكور- آكوريس: ۳۰۴

هاکین: ۷۲۵

هال: ۴۷، ۶۳، ۶۵، ۷۴، ۹۷، ۱۰۹، ۱۶۸

هال (کتاب): ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴

هالیس: ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۸۴، ۴۶۱

هالیکارناس: ۳۳۱، ۳۳۲

هالیکارناسوز: ۲۰۴

هالیلرود: ۳۷۱، ۳۷۲

هامون (دریاچه): ۳۷۱، ۴۵۶

هامون سیستان: ۱، ۲۸، ۲۹

هامیلکار: ۲۷۲

هان (خاندان): ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۲۵

هانی: ۶۶۶

های: ۴۵۰

هاید: ۲۳۰

هایکار: ۴۵۰

هبوط: ۸۳

هپتاهندو: ۱۲۸

هپردیپ: ۵۶

هتیت‌ها - هتی‌ها: ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۹، ۴۴۸

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۷

هخامنشی: ۶، ۱۳۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۶۵۱، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۷۸

هرات: ۵، ۱۸، ۲۶، ۳۶، ۱۲۸، ۶۲۹، ۷۳۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۸۲

هراکل: ۳۳۹

هراکلس: ۳۸۱، ۳۸۷

هراکله: ۴۰۶

هراکلیوس: ۶۶۰

هریززایتی: ۱۴۶

هرت، دکتر ف: ۴۵۵

هرقل - هراکلیوس: ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۳۴

۷۳۵، ۷۳۶

هرقلیها (سلسله): ۱۶۹

هرکانا: ۱۲۸

هرکول: ۳۶۲، ۲۴۵

هرمیتاج: ۲۲، ۱۳۳

هرمز: ۳۴، ۴۴، ۵۸، ۱۸۲، ۵۳۵، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۷۲، ۶۳۳، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۸۰، ۷۴۶

هرمزان: ۶۷۹، ۶۹۲

هرمز (تنگه): ۶، ۷، ۳۰

هرمزدا: ۵۵۸، ۶۳۰، ۶۵۴

هرمزداس چهارم: ۶۵۸

هرمز دوم: ۵۶۰

هرمز (صحرا): ۵۳۵

هرموس (دره): ۴۲۹، ۱۸۹

هرمیا - هیرمیا: ۴۱۶

هرویو: ۱۲۸

هریرود: ۴، ۲۶، ۴۱، ۳۵۶، ۴۰۶

هزار (کوه): ۱۹

هرودوت: ۲۷، ۳۲، ۶۴، ۶۵، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۱۴، ۴۰۵، ۴۵۰

هستینگس - هستینگس، جیمز: ۶۶، ۱۳۳

هسی - اوکیسیان - هپارتیب: ۶۵

هسیود: ۶۵

هشام: ۷۷۱

هشت سال مسافرت در ایران - رجوع شود به ده هزار میل (کتاب).

هفتمین دولت شرقی (کتاب): ۵۳۳، ۶۱۱، ۶۵۰، ۶۷۵

هفس تیون: ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۴

هکاتم پیلس - شهر صد دروازه: ۳۴۲، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۹۵، ۵۲۵

هگارت: ۳۶

هلاس: ۲۵۳

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۸

هلال بن علقمه: ۶۸۷

هلس پونت - داردانیل: ۳۲۸، ۶۶۹

هلم: ۲۸۷

هلمند: ۱، ۴، ۲۶، ۲۹

هلن: ۳۴۹

هلند: ۳۱، ۵۹، ۳۶۱

هلنی - (یونانی): ۲۷۱

هلول (جزیر): ۴۴

هلیل: ۲۹

هلیوس: ۵۲۸

هما: ۵۳۲

همدان - امداند - هگمتان - اکباتان:

۵، ۲۰، ۳۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۳۱، ۴۴۵، ۶۹۳

همر: ۶۵، ۱۹۲، ۳۱۴، ۳۵۱

همیلتون: ۳

هنتینگتون، السورت: ۹، ۱۴، ۳۲، ۳۳، ۶۳۰

هند (اقیانوس): ۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰

هندوستان: ۶، ۷، ۱۰، ۱۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۹، ۳۵۷، ۳۶۱،

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۳۲، ۴۶۸، ۵۳۶، ۵۹۴، ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۹۱، ۶۹۹، ۷۲۴، ۷۴۶، ۷۶۰، ۷۶۴

هندوکه: ۱۸

هندوکش: ۱۲۹، ۳۵۸، ۷۳۹

هندوکش (جبال): ۳۵۸، ۳۸۹، ۴۲۰، ۴۳۲

هندیان: ۲۶۱، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۶۶، ۴۴۰

هنی‌بال: ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱

هو: ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۴۷

هوازن (قبیله): ۷۲۱، ۷۰۸

هوان: ۵۲۶

هوپتمان: ۷۶

هوراس: ۴۷۱، ۴۹۰، ۴۹۸

هورمزد: ۶۵۴، ۶۵۸

هوشع: ۱۵۳

هوشنگ: ۱۷۴

هوگارت: ۳۶۱

هولاکوخان: ۷۲۹

هولم: ۲۱۵، ۳۳۵، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳

هوما: ۱۴۵

هون: ۶۲۱

هون‌نو- هونهای سفید- هیاطله: ۴۴۸، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۲۴

هوتره: ۳۱۹

هووخ شتر: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۹

هویزه (باتلاقهای): ۵۰

هونینگ نو - هون ها (قبیله): ۶۲۴

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۴۹

هیراپولس: ۶۶۲، ۶۶۵

هیرون: ۷۳۴

هیاس پیتهای شاهی: ۳۸۳، ۲۴۹، ۲۵۴، ۳۸۳

هیپ پیلس: ۲۴۹، ۲۵۵

هیستاسب - ویشتاسب - هیستاسب:

۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۳

هیت ها - هیتیت: ۶۲، ۲۱۵

هیستیه: ۲۵۰

هیچومنت: ۱۲۸

هیداسپ - جلوم: ۳۶۳، ۳۶۷

هیدراتس: ۳۶۶

هیرکانوس: ۴۸۳

هیرکانی: ۳۵۵، ۴۹۵، ۵۱۵

هیرکانی (دریا): ۲۷

هیرکانیا- وهرکانو: ۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۹۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۷۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹،
۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۷، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۵

هیرکانیها: ۱۲۹، ۳۶۸

هیرمیا: ۴۱۷

هیروس: ۴۷۸

هیفاز (بیز): ۳۶۶

هیکسوس: ۹۷

هیل ج. ف: ۲۱۳

هیلدیک. سر. ت: ۳۶۰

هیلمند: ۱۲۸، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۲

هیمالیا: ۱۸، ۳۱۹، ۴۵۰

هیمر: ۲۷۲

هیروز: ۴۵۰

هینگول (رودخانه): ۳۷۰

هیئت علمی دمرگان در ایران (کتاب):

۸۸

ی

یات کارزیدان: ۶۴۶

یاجوج: ۲۸

یادداشت گیب: ۶۹۵

یازدیت پسد: ۲۳۲

یافت جومر: ۱۵۲

یاقوت: ۲۳۰

یانزو: ۱۵۱، ۱۵۲

یاوان: ۱۵۲

یتا: ۵۹۳

یتالیت: ۵۹۳

یجو: ۱۲۸

ی.ح. پارکر: ۴۴۷، ۴۵۵

ی.ح. مین: ۲۱۹

یحیی: ۵۸۸، ۷۰۰

یحیی مطران: ۵۹۷

یرموک: ۶۸۱، ۶۸۴، ۷۳۴

یزد، شهر: ۴، ۲۵، ۳۴، ۵۸۹، ۷۴۶

یزدگرد: ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۱۰، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۳، ۷۳۸

یزدگرد اول: ۵۸۶، ۵۹۰

تاریخ ایران، متن ج ۱، ص: ۸۵۰

یزدگرد دوم: ۵۹۷، ۶۰۶

یزدگرد سوم: ۵۹۶، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۹۶، ۷۷۲

يزيد: ٧٧٠، ٧٦٨، ٧٦٣، ٧٦٢، ٧٦١، ٧٦٠، ٧٥٣، ٧٤٩

يزيد بن مهلب: ٧٧٠، ٧٦٨

يسنا (كتاب): ١٣٩، ١٣١

يسنايا: ١٣٨

يشث (كتاب): ١٧٤، ١٣٩

يشوع ياب: ٦٧٥

يقصم: ٧٠٦

يكهزار سال تا تاريان (كتاب): ٦٢٤، ٤٤٧

ثلاسار: ٩٨

يمن: ٧١٩، ٧٠٤، ٧٠٠، ٦٩٨، ٦٢٦، ٥٠

يمنى ها: ٧٧٣

يموت: ٢، ٤١٢

ينيد يوس: ٤٨٤

يوحنا: ٥٦٣

يورك: ٥٢٨

يوزفوس: ٤٣٤، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٢

يوستى: ٥٤٦

يوسف: ١٧٩، ٥٩٦

يوشا: ١٦٥

یوشع: ۵۴۴

یوکسین: ۲۷

یونا-لوتیا: ۲۱۲

یونان: ۵۲، ۶۲، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴،
۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۲۱، ۷۶۹

یونانیها: ۱، ۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶،
۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۴۷، ۴۰۷

یونیه: ۲۵۴

یوئه چی: ۴۴۸، ۵۹۳

یهود: ۱۴۷، ۱۶۶، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۳۴، ۴۶۶، ۴۹۹، ۵۳۰، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۵۲

یهودا مگابوس: ۴۳۸